بسم الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند بخشنده مهربان







سید شرف الدین از علمای معاصر لبنان که کتاب "المراجعات" مناظرات مکتوب و صمیمانه او با «شیخ سلیم بشری» رئیس دانشگاه الازهر مصر است.

سلطان الواعظین عالم شیعی در پیشاور پاکستان بود که "شبهای پیشاور" حاصل ۱۰ شب مناظره او با دو نفر از عالمان حنفی مذهب اهل سنت افغانستان است. کتاب حالت داستانی مستند و جذاب دارد، هم برای استواری شیعیان در عقاید خود هم پاسخ سوالات اهل سنت

کتاب "الزلزال" نوشته دکتر عصام عماد اندیشمند یمنی است. او از علمای وهابیت و دارای دکترای حدیث از دانشگاه محمد بن عبدالوهاب عربستان بود که با کتب شیخ مفید شیعه شد. "الزلزال" مناظرات او با یک مفتی وهابی کویتی است

کتاب "آنگاه هدایت شدم" نوشته دکتر محمد تیجانی تونسی استاد دانشگاه سوربن فرانسه است. او از علمای اهل سنت مالکی و صوفیه بود که وهابی شده بود ولی در اثر آشنایی با یک استاد شیعه عراقی شیعه شد. تاکنون میلیونها نفر با

الزلزال
فی انتصار الحقّ

پیروزی مذهب حقّ

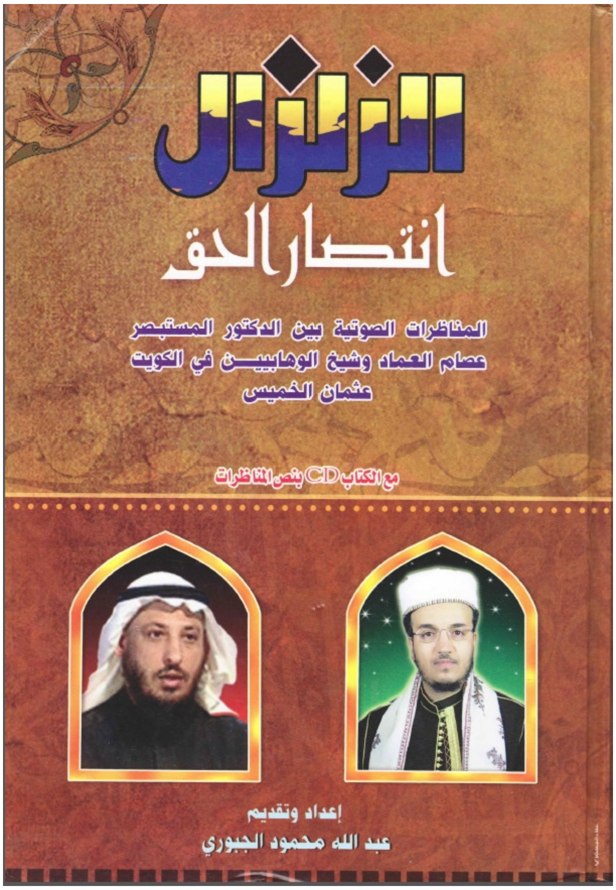
مناظره‌هایی که مانند زلزله سهمگینی
در تفکّر سلفی وهابی تأثیر گذاشت.

مناظره‌هایی میان دکتر عصام العماد
و عثمان الخمیس شیخ وهابیّت در کویت

پدیدآورنده: عبدالله محمود جبوری

مترجم: حجة‌الاسلام والمسلمین محمد صفری

ویراستار: دکتر یوسف سیف‌زاد


الزلزال
انتصار الحق
المناظرات الصوتية بين الدكتور المستبصر
عصام العماد وشيخ الوهابيين في الكويت
عثمان الخميس
مع الكتاب CD بنص المناظرات
إعداد وتقديم
عبد الله محمود الجبوري

شناسنامه

فهرست

سخن ناشر

بسم‌الله الرحمن الرحیم

در تنظیم و آماده‌سازی مناظره‌های صوتی که بین دکتر عصام عماد و شیخ عثمان خمیس در برنامه (غرفة الحقّ الاسلامیة) با مدیریت و هماهنگی سید رفیق موسوی صورت گرفت، استاد عبدالله جبوری تلاشی درخور ستایش انجام داده‌اند. و از آن جهت که می‌خواستیم این مناظره‌ها در اینترنت قرار گرفته شود، آن را بطور رایگان در دسترس عموم قرار دادیم. هرچند که آرزو داشتیم در فرصت مناسبی این کتاب را به اسم (انتصار الحقّ) چاپ کنیم؛ زیرا این مناظره‌ها به این نام در میان اهل علم مشهور شده بود. ولیکن یکی از انتشارات لبنان با خدشه دار کردن به کار عبدالله جبوری، ما را غافلگیر ساخت؛ ولی با این حال، این انتشارات بعد از دانلود این کتاب از اینترنت، آن را به نام «الزلزال؛انتصار الحقّ» به چاپ رسانید، بدون اینکه سختی اصلاح کردن خطاهای تایپی یا اشتباهاتی مثل جابجایی ابیات شعرها،که بر اثر برداشت از اینترنت در این اثر رخ داده را بر خود تحمیل کرده باشد، که این اشتباهات اغلب منجر به از دست رفتن روح معنا و قصد نویسنده از این تألیف شده است.

عجیب تر از همه این است که این کتاب بدون فهرست موضوعات چاپ شده است و نداشتن فهرست موضوعات برای چنین کتابی که به مباحث بسیاری پرداخته - و تعداد صفحات آن بیش از ۸۷۰ صفحه است - بسیار قابل تأمّل است و چیز عجیب دیگر اینکه، با وجود این که این انتشارات می‌دانسته که این مناظره‌ها به صورت صوتی ارائه شده بود، بدون لوح فشرده به بازار عرضه شده است.

تمامی این تجربه‌ها از چاپ ناموفق این انتشارات موجب شد تا ضرورت چاپ این کتاب را با نهایت دقت و امانت داری احساس کرده و تلاش بسیاری در پیراستن و پالایش این کتاب از اشتباهات چاپی داشته باشیم. ویژگی و امتیاز دیگر این چاپ اضافه شدن فهرست تفصیلی به کتاب می‌باشد که به موجب آن، زمان جستجو در کتاب بر خواننده محترم برداشته می‌شود. همچنین کتاب را به همراه لوح فشرده به بازار ارائه کردیم تا بیشتر مورد بهره مندی جویندگان راه حقّ قرار بگیرد.

و الحمد لله ربّ العالمین و منه التوفیق.

بعد از دروغ و افترایی که او به امام خمینی رحمة الله علیه بست

شکست ننگ آور شیخ وهابیت در کویت

بعد از گذشت دو سال از مناظره و گفتگوی آزاد، سرانجام خط فکری که حاکی از اسلام اصیل و بیانگر خط مشی اهل بیت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) بود، به پیروزی رسید. این سرافرازی کمی بعد از شکست شیخ فرقۀ گمراه کننده و منحرف وهابیّت به نام عثمان خمیس در برابر مستبصر[1] دکتر عصام عماد نویسنده کتاب (رحلتی من الوهابیة إلی الإثنی عشریة) اعلام شد.

در این مناظره شیخ خمیس همه را از کناره‌گیری خود از ادامه مناظره غافل گیر کرد و با این کار، شکست معنوی خود را البته به صورت مفتضحانه پذیرا شد.

این شکست موجب شد که شیخ گروهِ نامشروع و طرد شده وهابیت، نتواند با خلق دلیل‌های بیجا و نادرست در برابر سایر فرقه‌های اسلامی قد علم کرده و این شکست مفتضحانه را جبران کند.

همانند این شکست‌ها در فرقه‌های دیگری از امثال سلفی‌های هلاک شده، بوجود آمده است. در اینجا به معنی این آیه قرآنی پی می‌بریم که خداوند متعال فرموده است:«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»[2]؛ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چنانچه خداوند را یاری کنید، خدا نیز شما را یاری می‌کند و قدمهایتان را استوار می‌گرداند

در ادامه کلام خویش برای آشنایی با گروه حق، برخی از جملات شیخ وهابی عثمان خمیس را ذکر می‌کنم. سخنانی که او در اتاق «أنصار عثمان» و «السرداب»

. ۱مستبصر کسی است که به حقانیت شیعه پی برده و به مذهب تشیع مشرف می شود.

. ۲سوره محمّد(ص)،آیه۷.

گفته است، که برخی از آنها چنین است:

«بخدا سوگند! نظر من این است که هیچ گفتگویی چه با دکتر عصام العماد و چه با اشخاص دیگر انجام نشود؛ به دلیل این که هیچ فایده‌ای ندارد. همانطور که در ابتدا گفتم، بنده اصلاً دوست نداشتم در این گفتگو شرکت کنم و از روی علاقه درونی خود نیز دست به این کار نزده ام؛ بلکه بخاطر اصرارهای فراوان و فشارهایی که بر من روا داشته‌اند و از روی ناچاری در این گفتگو شرکت کردم و فقط این جمله را می‌خواهم بگویم که بدون اختیار خودم، دست به این کار زده‌ام.

امّا فارغ از این سخنان، بنده شخص حیله گری نیستم، از این رو زمانی در این گفتگو شرکت می‌کنم که به اهل سنّت این سخن را نچسبانند که او از مناظره فرار کرده است و از قبیل این امور که شما آنان را بهتر می‌دانید. من مناظره با عصام عماد را به پایان رساندم و دیگر با کسی از رافضی‌ها مناظره نخواهم کرد، تا این که بتوانم بعد از گذشت این چند سال استراحتی بکنم، یعنی بتوانم کارهای مهمتر از مناظره را انجام دهم. دوست دارم به این نکته اشاره کنم که بنده به جهت کار بسیاری که داشتم، فقط در روز مناظره، خود را برای آن آماده می‌کردم؛ بخاطر این دلیل بنده اگر مناظره با دکتر عصام عماد را متوقف کنم ،دیگر با شخص دیگری - حداقل برای اکنون- مناظره نخواهم کرد؛ زیرا همانند این مناظره‌ها ، چه از منظر روح و چه از نظر بدنی، بسیار خسته کننده است ؛از همین رو ، بنده از این مناظره کنار می‌کشم ...».

در ادامه شیخ وهابیت، عثمان الخمیس گفته است:

«اما من دوست ندارم این جمله‌ها را بصورت دائم تکرار کنم که بنده در این مناظره از روی اختیار خود، شرکت نکردم ...».

شیخ وهابیت همچنین گفته است:

«...به قدری در این مناظره خسته بودم که شاید شنوندگان عزیز، خستگی مرا،

از صدایم متوجه شده باشند ...».

او همچنین افزود:

«...خانم امینه مغربیه واقعاً که بسیار ضرر کرد ... آه! خداوند او را مورد یاری خود قرار دهد! ...».

در ادامه عثمان خمیس چنین تصریح کرد:

«...اما از جانب من، هیچ آزار و اذیتی برای دیگران در این مناظره بوجود نیامده است؛ولی زمانی که با عصام عماد صحبت می‌کردم، او بسیار مرا رنجیده خاطر می‌کرد و خلاصه اینکه، همانند این مناظره‌ها بسیار مرا مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. والله أعلم!».

اما خانم دکتر أمینة المغربیة از کشور مغرب، دارای مدرک تحصیلی دکترا در رشتۀ حقوق بوده و در حال حاضر در کشور آمریکا مشغول تحصیل می‌باشد. او با شنیدن این مناظره مذهب خویش را از مذهب سنی به مذهب شیعه عوض کرد. علاوه بر این او در یکی از مناظره‌ها، إستبصار خود را در مقابل عثمان خمیس اعلام کرده و گفت که مذهب خود را به شیعه إثنی عشری تغییر داده است. اما در پایان لازم به ذکر این نکته هستیم که: آقای عثمان خمیس، نویسنده کتاب (لله و للتاریخ) می‌باشد که نام خویش را بر روی کتاب با عنوان (الموسوی) ثبت کرده است.[۱]

. ۱مجلۀ صوت آل البیت، عدد۲۷، جمادی الاولی:۱٤۲۳ه،آب/۱اغسطس(آگوست)۲۰۰۲م. (این مجله در مصر چاپ می شود)

بعد افتـرائه على الخـمـينى

هزيمة فاضحة لشيخ الوهابية فى الكويت

بعد سنتين من المناظرة والحوار المكشوف تكللت المواجهة الفكرية - العقائدية بانتصار نهج الإسلام الاصيل المتمثل فى فكر آل بيت الرسول الأكرم محمد (صلى الله عليه وآله) حيث أعلنت مؤخراً هزيمة شيخ فرقة الضلال والانحراف الوهابية المدعو عثمان الخميس أمام المستبصر الدكتور عصام العماد مؤلف كتاب (رحلتى من الوهابية إلى الاثنى عشرية) وقد تفاجأ الجميع بإعلان انسحاب الخميس من المناظرة بهذا الانكسار المعنوى والصورة المخزية، التى لم يتمكن معها شيخ الزمرة الوهابية المتبوئة لدى مختلف المذاهب الإسلامية، من خلق التبريرات التى يمكن أن يغطى بها على هزيمته الفاضحة فى الحوار مع جبهة الإيمان والحق المبين. وكما حدث مراراً وتكراراً لآخرين من أمثاله من السلف الطالح حيث قوله تعالى فى كتابه المجيد: (يا أيها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم ويثبت أقدامكم..) [سورة محمد: الآية ٧].

وفيما يلى بعض المقاطع من كلام شيخ الوهابية عثمان الخميس قالها قبل أيام من المناظرة الأخيرة التى انسحب منها وذلك فى غرفتى (انصار عثمان) و (السرداب) على البالتوك، لتعرفوا الحق كما هو حيث قال الشيخ عثمان الخميس: (والله أنا رأيى أن نوقف الحوار كله، لا مع هذا ولا مع هذا، لأن الحوار معهم يعنى عديم الفائدة. وما قلت ابتداء: يعنى أنا ما دخلت فى هذا الحوار حباً فيه، ولكنى الجئت إليه إلجاء، واضطررت إليه اضطراراً، لا عن اختيار منى، وأنا مستاء جداً - يعنى من هذا الحوار مستاء، ومتضايق جداً منه - ولكن ما فى اليد حيلة، الإنسان إذا دخل فى هذا الموضوع لا يود أن يمسك على أهل السنة شيئاً فى أنه تهرب وترك المناظرة وغير ذلك من الأمور التى تعرفونها أكثر من غيركم. وأنا إذا توقفت مع عصام العماد وأنهيت المناظرة معه لن أحاور أحداً منهم - الرافضة - قبل أن تمضى سنتان حتى ارتاح قليلاً، يعنى أتفرغ إلى أشياء أولى منها بكثير. وأقول حقيقة - ولا أكذب - أنا لا استعد لهذه المناظرة إلا فى يومها!! لذلك أنا لو توقفت عن مناظرة الدكتور عصام العماد فلن أناظر غيره، يعنى الآن على الأقل، لأنها حقيقة متعبة نفسياً هذه المناظرات متعبة بدنياً، ولذلك أنا أعتذر عن هذا..).

وقال شيخ الوهابية عثمان: (.. لكن ما أحب أن أعيد وأكرر: أنى دخلت هذه المناظرات رغماً عنى، ليس باختيارى..). وقال الشيخ عثمان الخميس أيضاً: (.. بالنسبة للتعب من هذه المناظرة لاشك أن هذا الأمر موجود، ولعله ظاهر من صوتى..).

وقال الشيخ عثمان أيضاً: (.. خسرنا أمينة المغربية، اه.. الله المستعان..).

وقال الشيخ عثمان الخميس: (.. أما بالنسبة لى، أنا وما أتعرض إليه من الايذاء! فأكبر ايذاء أصابنى هو ما يحدث مع عصام العماد فى هذه المناظرات التى فلقت كبدى وأنتنى كثيراً، والله أعلم!!..

علماً أن الدكتورة أمينة المغربية من المغرب، حصلت على دكتوراه فى القانون، وتدرس فى أمريكا، وقد انتقلت من المذهب السنى إلى المذهب الاثنى عشرى بعد أن استمعت إلى هذه المناظرات، وأعلنت عن استبصارها أمام الشيخ عثمان الخميس فى إحدى المناظرات.

جدير بالذكر أن عثمان الخميس هو الذى كتب كتاباً باسم الموسوى بعنوان (لله وللتاريخ).

جريدة صوت آل البيت: العدد السابع والعشرون ـ جريدة تصدر في مصر.
جمادىٰ الأولى: ١٤٢٣هـ. آب/أغسطس: ٢٠٠٢م.

مقدمه [1]

۱. این قسمت، از کتابِ (موسوعة من حیاة المستبصرین، جلد سوم، از صفحه ۸۱ به بعد این کتاب) برداشت شده است. این کتاب توسط مرکز الأبحاث العقائدیة، قم (۱٤۲٤ه) به نشانی اینترنتی www. Aqaad. com,net,org به چاپ رسیده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

اهمیت مناظره بین شیعه و سنّی

مسلمانان در این روزگار پر مخاطره که عالم اسلامی شاهد جنگ‌های فرهنگی وحشتناکی است که ناشی از جریان‌های ضد اسلامی می‌باشد، نیاز به کلمه‌ای دارد که آنان را در یک جبهه و در پشت یک سنگر جمع کند و قلب هایشان را به همدیگر نزدیک کند.

این امر تنها به وسیلۀ مناظره‌های درستی تحقق پیدا می‌کند که مسلمانان را برای عبور از موانعی که بین خودشان قرار داده‌اند، کمک کند. زیرا مناظره‌هایی که بر پایۀ درست بنا شده باشد به هر دو طرف کمک می‌کند تا اینکه نگاهی جدید به سرانجام خودشان بیندازند و کاملاً بی‌طرفانه و عادلانه به تصحیح آن بپردازند. این کار موجب می‌شود که عقاید اسلامی از هر شکّ و شبهه‌ای که در طول تاریخ موجب جنگ‌های زیادی بین مسلمانان شده، پاک و مطهّر گردد.

ویژگی‌های مناظره‌های سازنده

مناظره سازنده، مناظره‌ای است که هر دو طرف احساس کنند که طرف دیگر در صدد کمک کردن به او، در جهت دستیابی به صورت و تصویر کاملی از حقیقت اقدام می‌کند. و این مناظره‌ای است که موجب روشن شدن و توسعه دید طرف مقابل و نادیده گرفتن موانع خود ساخته می‌شود.

درواقع این مناظره موجب می‌شود که هر دو طرف تبادل نظر کرده و در واقع یک هم فکری انجام دهند تا هر یک، به دیدگاه واضح با کمک گرفتن از اندیشه‌های همدیگر برسند.

ویژگی‌ها و شروط مناظره سازنده:

مناظره سازنده، تنها زمانی محقق می‌شود که شرط‌های زیر در آن رعایت شده باشد:

۱. مرزهای مشترک در هر دیدگاه مشخص شود؛ تا اینکه هر دو طرف به یک زبان مشترک برسند. و به وسیله آن به تبادل نظر بپردازند و کلام همدیگر را متوجه شوند و افزون بر این، بتوانند همدیگر را از امری باز داشته و منصرف سازنند. زیرا با مشخص کردن دیدگاه هر طرف و مشخص شدن مبانی آن، به راحتی می‌توان این کار را عملی کرد.

۲. خودداری کردن از هرگونه پرخاشگری و کنترل خویشتن و پرهیز از هرگونه رفتاری که موجب عدم تفکّر و تصمیم‌گیری صحیح شده و میزان تاب آوری فرد را کاهش دهد و از سوی دیگر موجب عدم تمرکز فرد در رفتار و سخنانش گردد.

۳. به همدیگر بفهمانند که مناظره میدان جنگ نمی‌باشد یا اینکه فرد به دنبال خودنمایی و چیره شدن بر طرف مقابل نمی‌باشد؛ بلکه مناظره عرصه‌ای برای همکاری و مشارکت درجهت روشن شدن حقیقت است. از همین رو در مناظره مهم نیست که در نهایت امر، برنده یا بازنده مشخص شود؛ بلکه امر مهم در مناظره این است که هر دو طرف استدلال‌های خود را به دیگری بگوید و موجب روشن شدن افق‌های دیدگاه هر طرف گردد تا به سادگی حقایق را برگزینند.

٤. در مناظره فضایی را بوجود آورند که موجب اطمینان به نفس دو جانبه گردد و در صدد ایجاد رابطه‌ای خوب و محکم با طرف مقابل باشند. این امور به این دلیل است که دو طرف از آنچه برایشان مهم است، سؤال بپرسند و آن مطلب را روشن کنند و به راحتی و آزادی صحبت کنند و هیچ محافظه کاری در صحبت کردن نداشته باشند.

۵. فرد مناظره کننده بایستی بین فردی که بر اساس اندیشه و تفکر گمراه و

انحرافی عمل می‌کند با شخصی که فقط این اندیشه را با خود حمل می‌کند، تفاوتی قائل باشد. او بایستی همانند یک انسانی که خداوند او را بر سایر مخلوقاتش برتری بخشیده است رفتار کرده و با محبت با طرف مقابل ارتباط بگیرد و از همانجا مناظره را شروع کند و تمام تلاش خویش را برای نجات طرف مخاطب از این اندیشهٔ منحرف و رها کردن او از اسارت این افکار باطل باشد. زیرا شخصی که طرف مخاطب خودش را همانند دشمنش تصور کند- درحالیکه او در غل و زنجیر گمراهی دست و پا می‌زند- هیچ گاه نمی‌تواند خیرخواه او شود و هیچ گاه نمی‌تواند علاقه‌مند هدایت و ارشاد او به راه درست باشد. بلکه او همانند یک جنگجو در صدد سرکوب کردن طرف مقابل و کنایه و توهین دائم و موضع‌گیری و دشمنی نسبت به او می‌باشد و خلاصه اینکه هیچ وقت چنین تصوری برای طرف مخاطبش، خیرخواهی نمی‌کند.

٦. دوری گزیدن از هر گونه مغالطه یا خدعه و هر روش دیگری که موضوعیت نداشته و موجب فریب دادن طرف مقابل گردد، همانند:مراعات نکردن وحدت موضوع، بازی کردن با الفاظ، خلط بین مفاهیم و بهره‌گیری از تأویل‌های فاسد، و استشهاد از اقتباس‌های بی‌سر و ته و جعلی و دور از واقع و ...

از برکت‌ها و نتایج این مناظره

این مناظره موجب گشوده شدن کرانه‌ها و آفاق وسیعی فرا روی دیدگان دنبال کنندگان این مسئله در سراسر عالم گردید و به بسیاری از آنان، حقایقی که از پیش نمی‌دانستند و به آن علم نداشتند را شناساند. این مناظره موجب شد که افراد به بازنگری داده‌های فکری پیشین خود بپردازند و در نتیجه، از مفاهیمی که در اسلام به ناحق وارد شده، دست برداشته و به مبادی رسول گرامی ﷺ تمسّک جسته و به آن ملتزم شوند. درحقیقت علمدار بیرق این مبادی، اهل بیت آن حضرت ﷺ می‌باشند، همان کسانی که پروردگار آنان را از هر رجس و پلیدی دورکرده و آنها را

پاک و مطهّر ساخته است.[1]

و از جمله کسانی که از مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام در طی این مناظره تأثیر پذیرفته است، خانم دکتر امینة مغربیة[2] می‌باشد؛ از این حیث که به موجب این مناظره او مذهب خودش را از مذهب سنی به مذهب شیعه إثنی عشری تغییر داد و به صورت علنی در مقابل شیخ عثمان خمیس، استبصار خود را در یکی از مناظره‌ها اعلام کرد.

تأثیر این مناظره در سطح جهانی

در گذشته، مناظره‌های بین شیعه و سنّی به صورت کوتاه و محدود برگزار می‌شد. ولی به مدد این مناظره که پرتوهای آن تمام جهان اسلامی را در برگرفت و با وجود اینکه برای آن نیز پیشگامان و نمایندگان بسیاری وجود داشت، این نوع از مناظره‌ها وارد مرحلۀ جدیدی شدند؛ به نوعی که در این مرحله، این مناظره‌ها در سطح عالم اسلام، گسترش یافته است. به صورتی که موجب شکل گرفتن مناظره‌های بسیار گسترده‌ای بر روی شبکه‌های تلویزیونی شده است.

و تمامی اینها بشارت‌های خیری هستند؛ زیرا این امور موجب برطرف شدن حجاب‌ها و پرده‌های جهالتی است که رجال دین بر روی اذهان جوامع به وسیلۀ سانسور کردن و دگرگون ساختن حقیقت افکنده‌اند، تا اینکه مردم این جوامع در محدودیت تفکر و اندیشه باقی بمانند.

و به فضل و برکت این مناظره‌ها، پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام خواهند توانست اعتقادشان را به نمایش بگذارند و بر صحت آن در برابر دیگران استدلال کنند و افزون بر این، خواهند توانست از اتهام‌های مغرضانه‌ای که به جهت بد جلوه دادن نام و نشان شیعه و تشیع ایجاد شده، افکار مردم را پاک کنند. همچنانکه که به

---

۱. «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً» احزاب/ ۳۳

۲. دکتر امینة مغربیة، دارای مدرک دکترا حقوق و مشغول تدریس در کشور آمریکا می باشد.

برکت این مناظره‌ها حصاری که برخی از جاهلان امت به دور کتابهای شیعه برای دور ساختن و ترساندن مردم از مطالعهٔ آن کشیده بودند، شکسته شد.

و همهٔ ما می‌دانیم که شخص ساحر و افسونگر مغلوب بوده و فرد ستمگر نیز زمین خورده است؛زیرا اندیشمندان از برادران اهل تسنّن، شتابان به بررسی نظرات شیعه پرداخته‌اند و آنها را در ترازوی حقیقت قرار داده‌اند و بر آنان روشن شده که انتساب این نظرات متعصبانه به شیعه جعلی و ساختگی بوده و واقعیت آن تنها برای ایجاد اختلاف و گمراه کردن مسلمانان می‌باشد.[۱]

این اندیشه‌ای برگرفته شده از یکی از مستبصرین[۲] در پیش گویی این مطلب است که آینده برای مذهب اثنی عشری می‌باشد. و این نویسنده در این بشارت خویش به سخنان بزرگان و اندیشمندان مذهب وهابیّت استناد کرده است که در اینجا آنچه را که او گفته، مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهیم:

آینده برای مذهب إثنی عشری است

زمانی که مذهب إثنی عشری را بتوانیم به خوبی عرضه کرده و به نمایش بگذاریم؛ در این موقع، همگان - حتی کسانی که با ضربه‌های وحشیانه به سوی آن حمله ور شده اند- به این مذهب بزرگ خواهند پیوست. زیرا این افراد به جهت عدم درک و فهم صحیح از حقائق و خصائص این مذهب بزرگ، با آن به جنگ و ستیز برخاسته‌اند و این افراد - بدون آنکه خود بدانند- به وسیلهٔ نیرنگ‌ها و دروغ‌هایی که به این مذهب بسته‌اند، خود را از این مذهب محروم کرده‌اند.

---

۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به کتاب (التحوّل المذهبی) در این کتاب به بحثی تحلیلی پیرامون مهاجرت مستبصرین به مذهب أهل بیت(ع) کرده است. این اثر فاخر توسط استاد علاء الحسّون نوشته شده است؛ منشورات قلم الشرق، قم، ۲۰۰۵ م.

۲. وی آقای دکتر عصام عماد می باشد. جهت دست یابی به این مقاله به فصل پایانی کتاب او با عنوان (المنهج الجدید والصحیح فی الحوار مع الوهابیین) مراجعه فرمایید، همچنین می توانید به خاتمه این کتاب نیز مراجعه کنید.

اما آنچه که در آن هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد؛ این موضوع است که وهابی‌ها زمانیکه خصائص والای ذاتی مذهب شیعه را بفهمند، به سرعت به این مذهب می‌پیوندند و حتی از مبلّغان آن خواهند شد. وهابیّ‌ها بسیار شگفت زده هستند که چطور ممکن است که مذهب إثنی عشری با وجود دشمنان بسیاری که در جای جای زمین دارد، و با وجود بهره‌گیری از برنامه‌ها و شیوه‌های مختلف در جهت مبارزه و سرکوب ساختن این مذهب توسط وهابیت، این چنین توانسته در تمام مناطق جهان خودش را تثبیت و تبلیغ کند!

اما بایستی بدانیم که رمز تثبیت و انتشار این مذهب در قوّه و نیروی ذاتی و فکری مذهب إثنی عشری و نیز در خط مشی اعتدالی این مذهب در فهم حقائق اسلامی و درک مقاصد آن بوده است.

و وهابی‌ها می‌بینند که مذهب اثنی عشری با داشتن این قوهٔ ذاتی، چگونه صدها نفر از اهل تسنّن و ده‌ها نفر از وهابی‌ها را به خود جلب می‌کند و می‌بینند که چگونه، کسانی که یک عمر از سر سخت‌ترین دشمنان مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده‌اند، اکنون در برابر دشمنان این مذهب، اعلام جنگ می‌کنند!

معتقدان به مذهب وهابیت اکنون نظاره گر این هستند که مذهب إثنی عشری، بزرگان علمای آنها و اندیشمندان شان را در تمامی کشورها به سمت خود جلب کرده، به گونه‌ای که دیگر منطقه‌ای عربی یا غیر عربی باقی نمانده مگر این که مذهب إثنی عشری در آن ریشه دوانیده است. چنان که وهابی‌ها به این یقین رسیده‌اند که این مذهب، یگانه مذهبی است که اکثریت مسلمانان جهان اسلام در آینده عنوان دار آن خواهد بود، بخصوص آنها پیش بینی کرده‌اند که این مذهب در مناطقی رسوخ خواهد کرد که اصلاً انتظار ورود در آنجا را نداشته‌اند! و به همین دلیل است که برادران وهابی، هیچ شکی ندارند که آینده از آنِ مذهب اثنی عشری خواهد بود. در همین رابطه، دانشمند وهابی جناب دکتر علی السالوس در کتاب خود (الشیعة الإثنی عشریة فی الأصول و الفروع) اظهار داشته است:

«شیعۀ امامی جعفری اثنی عشری، از بزرگترین فرقه‌های اسلامی معاصر به شمار می‌رود.»[1]

و او این سخن را در حالی گفته است که خودش خصومت شدیدی بر ضدّ این مذهب روا داشته است که دلیل این دشمنی نیز عدم شناخت و درک حقایق و خصائص این مذهب بوده است.

و البته ما یقین داریم که وهابی‌ها به مذهب إثنی عشری روی خواهند آورد و در حقیقت آینده از آن مذهب إثنی عشری می‌باشد. ولی این امر محقق نمی‌شود مگر اینکه ما این مذهب را به شیوه‌ای عرضه کنیم که مناسبت و سازگاری با عقل وهابی‌ها داشته باشد.

و این چنین است که در کتاب‌های وهابیت گواهی و شهادت داده می‌شود که آینده از آن مذهب إثنی عشری خواهد بود.

و در قسمتی دیگر، نویسندۀ وهابی شیخ ربیع بن محمد السعودی در کتاب خودش (الشیعة الإمامیة فی میزان الإسلامی)[2] مطلبی را ذکر می‌کند که تأکید بر این دارد که آینده برای مذهب إثنی عشری می‌باشد و او چنین می‌گوید که:

«بعد از اینکه چهار یا پنج سال بود که از مصر رفته بودم، دوباره به آنجا برگشتم و بعد از مستقر شدن در قاهره یک رویکرد جدیدی را در قاهره احساس کردم».

منظور او از این رویکرد، تحوّل مذهبی مردم از وهابیّت و تسنّن، به مذهب إثنی عشری می‌باشد. و او در ادامه سخن چنین تصریح کرده که:

«و از جمله اموری که موجب تعجب و شگفتی زیاد من شد این بود که برادران دینی هم کیش ما، از جمله آنها فرزندان یکی از علمای بزرگ و مشهور در مصر و

۱. ج۱،ص ۲۱ :« والشیعة الإمامیة الجعفریة الإثنا عشریة أکبر الفرق الإسلامیة المعاصرة».

۲. با وجود اینکه این کتاب در مؤسسه تحارب المذهب الإثنی عشری چاپ شده است ؛ اما نتوانسته است این حقیقت را که آینده از آن مذهب اثنی عشری است، تکذیب کند. این کتاب در مکتبة العلم در شهر جده عربستان چاپ شده است.

طلابـی کـه بـه همـراه مـا در جلسـه‌هـای درس و بحـث شـرکت مـی‌کردنـد و برخـی از برادران دیگر که مـا نـسبت بـه آنهـا حـسن ظـنّ داشـتیم، از پیـروان ایـن رویکـرد شـده بودنـد، [یعنـی بـه مـذهب شـیعه إثنـی عـشری گرویـده بودنـد] و ایـن رویکـرد جدیـد، همان تشیع بوده است.»[1]

اگـر برادرمـان، آقـای ربیـع بـن محمـد السعودی خـصائص و ویژگـی‌هـای ذاتـی و شگرف این مذهب را درک می‌کرد، هیچ وقت دچار تعجب نمی‌شد و از اینکه بزرگـان اهل تسنّن و وهابی گروه گروه به این مذهب می‌پیوندند؛ شگفت زده نمی‌شد!

و ما بخاطر این شیخ و امثال او، به تـألیف ایـن کتـاب پـرداختیم تـا اینکه علت و اسباب این رویکرد و انقلاب مذهبی را درک کننـد کـه چگونـه باعـث شـده بـسیاری از وهابیان وارد مذهب إثنی عشری شوند؟ و همچنین بفهمنـد کـه مـسأله تقریـب بـین شـیعه و وهابیّـت از مـسائل ممکـن مـی‌باشـد، نـه از مـسائل نـاممکن و محـالی کـه خودشان گمان می‌کنند.

در اینجـا شایـسته اسـت کـه بـرای اثبـات ادعـای خودمـان سـخن و بـشارت عـالم وهابی مـشهور، شـیخ دکتـر ناصر القفاری را بیـاوریم کـه سـخن او دربرگیرنـدۀ بـشارتی است که می‌گوید: «آینده از آن مذهب اثنـی عـشری مـی‌باشـد» و در ایـن بـاره دوباره می‌گوید:

«جمعیت زیادی شیعه شده‌اند [منظور جمعیت زیادی از اهل تـسنّن و وهابیـت می‌باشد] - تا آنجا که می‌گوید- و هرکسی که کتاب (عنوان المجد فی تـاریخ البـصرة ونجد) را مطالعه کند، این امر او را به هراس می‌اندازد که برخی قبایـل تمامـاً همـه بـا هم شیعه شده‌اند».

سپس او در توصیف مذهب إثنی عشری می‌گوید:

«و آن طائفه و فرقه بزرگ شیعه در جهان امروز می‌باشد».[2]

۱. به مقدمه همین کتاب مراجعه کنید.

۲. مراجعه کنید به: مقدمه کتاب او به نام (أصول مذاهب الشیعة الإمامیة الإثنی عشریة) جلد اول، چاپ عربستان.

و هـر زمـانی کـه بـه مطالعـۀ کتـاب‌هـای بـرادران وهـابی مـی‌پـردازیم، بیـشتر بـه یقـین می‌رسیم که آینـده از آنِ مـذهب إثنـی عشری می‌باشـد. زیـرا آنـان مـوج انتـشار سریع ایـن مذهب را در میان وهابیت و غیر وهابیت پیگیری می‌کنند.

بر همین اساس-که آینده از آن مذهب اثنی عشری می‌باشد، شیخ عبدالله الغنیمان استاد دانشگاه اسلامی مدینـه در کشور عربستان در کتابش (مختصر السنة) که خلاصۀ کتاب (منهاج السنة) امام ابن تیمیة می‌باشد؛ گفته است:

«هم اکنون مذهب رافضی [منظور او إثنی عشری می‌باشد و علت اینکه وی از إثنی عشری تعبیـر بـه رافضی کرده، ایـن است که او همـواره بـین إثنـی عـشری و رافضه خلط مـی‌کنـد] بـر تمـام کـشورهای اسـلامی چیـره و غالـب شـده اسـت. و وهـابی‌هـا بـه یقـین دریافتـه‌انـد، تنهـا مـذهبی کـه در آینـده نـه چنـدان دور، اهـل سنّت و وهابیّت را بـه سـمت خود جذب خواهد کرد، همان مذهب شیعه امامی خواهد بود».

و دانـشمند وهـابی شـیخ محمـد بـن عبـد الـرحمن المغـراوی در کتـابش (مـن سـبّ الصحابة ومعاوية فأُمّه هاوية) مژده و بشارت بزرگی را دربارۀ ایـن مـذهب داده اسـت. او بعد از اینکه به تبیین نشر مذهب اثنی عشری در شرق جهان اسلام پرداختـه، به تبیین نـشر و گسترش آن در کشورهای غربی می‌پردازد و چنین می‌گوید که:

«...بـرای مـذهب جوانـان، در کـشورهای غربـی هـراس پیـدا کـرده‌ام...»[1] و بعـد از ایـن عبارت، به شرح و تبیین گسترش این مذهب در کشورهای غربی می‌پردازد.

و اگر چنانچه برادرمان جناب آقای شیخ محمد عبدالرحمن المغراوی به ویژگی‌های بزرگِ ذاتی این مذهب پی می‌برد، دیگر دچار ترس و هراس از نشر و گسترش ایـن مـذهب در کشورهای عربی و غربی نمی‌شد.

به راستی اگر وهابی‌ها، اندکی شناخت به پیروان مذهب اثنی عشری داشتند، قطعاً یقین می‌کردند که آنان مظهر ملائکه رحمت و شیر بیشه حق می‌باشـند و در همین باره

---

۱. سلسه عقاید سلفی ها (من سبّ الصحابة و معاوية فأمّه هاوية) تألیف شیخ فاضل محمّد بن عبدالرحمن المغراوی، مقدمه کتاب :ص ٤.

برادرمان شیخ وهابی جناب مجدی محمد علی محمد در کتابش (انتصار الحقّ مناظرة علمیة مع بعض الشیعة الامامیة)[1] چنین تصریح کرده که:

«...جوانی از اهل تسنّن به نزد من آمد؛ در حالی که بسیار پریشان بود. دلیل حیرت و پریشانی او را جویا شدم و دریافتم که دست لطف و رحمت شیعه به سوی او گشوده شده است...» تا آنجا که درباره این جوان می‌گوید:

«...و این جوان بیچاره چنین تصور کرده بود که پیروان مذهب اثنی عشری [شیعیان] همان ملائکه رحمت و دلیران بیشه حق می‌باشند...»[2]

و سخنانی این چنین که بیش از صدها تعبیر از وهابیان وارد شده که در آن تأکید بر این امر شده که در آینده‌ای نه چندان دور، مذهب إثنی عشری فراگیر خواهد شد.

امّا تنها یک مسئله باقی می‌ماند که بایستی به ذهن بسپاریم و آن این که: وهابی‌ها دشمن این مذهب عظیم نیستند. زیرا اگر وهابی‌ها این مذهب را بشناسند، در پیروی از آن تردیدی در دل راه نخواهند داد.

ولیکن آنچه در این زمان بر ما واجب است، این است که خصلت‌ها و ویژگی‌های بزرگِ ذاتی و ژرف مذهب اثنی عشری را در سطح درک وهابی‌ها عرضه کرده و شرح دهیم؛ تا اینکه آنان را به سطح اندیشه شیعه امامی برسانیم.

و به راستی که پروردگار دین حق را یاری می‌کند و آن را بر همهٔ دین‌ها برتری می‌دهد: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»[3]؛ اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، گرچه مشرکان خوش نداشته باشند.

راست گفت پروردگار بزرگ و بلند مرتبه

عبدالله محمود الجبوری

---

۱. کتاب در انتشارات وهابی ها به چاپ رسیده است ؛ دارطبیة فی الریاض (عربستان).

۲. همان: صص ۱۱ - ۱٤.

۳. سوره صفّ،آیه۹.

پیشگفتار رفیق موسوی

بسم الله الرحمن الرحیم. «الحمدلله ربّ العالمین والصلاة والسلام علی سیّد المرسلین، أبی القاسم محمّد و علی آله الطیبین الطاهرین»

این پیروزی بزرگ را که پیروزی مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام است، به خود و همهٔ شما تبریک عرض می‌کنم. این پیروزی به فضل و عنایت الهی بواسطه مردی که خداوند به او نعمت ولایت را بخشیده، رقم خورده است. این مرد، آقای دکتر عصام العماد می‌باشد که روزی از بزرگان وهابی محسوب می‌شد.

بنده به عنوان مؤسّس «غرفة الحقّ الأسلامية» و برنامه‌ریز و مدیر مناظره‌ای که میان دکتر عصام العماد و شیخ عثمان الخمیس صورت گرفت؛ دوست دارم برخی از حقایقی را که در این مناظره به وقوع پیوسته، بیان کنم و به برخی از علت‌ها و انگیزه‌هایی اشاره کنم که موجب فرار شیخ عثمان از این مناظره گردید.

در ابتدا می‌خواهم بگویم که جرقّه‌های شکل‌گیری این مناظره از کجا شروع شد؟

چگونه این مناظره کلید خورد؟

یکی از روزهایی که مثل همیشه سخنرانی‌های ضبط شدهٔ شیخ عثمان خمیس را به باد انتقاد گرفته بودم، یکی از وهابی‌های حاضر در مرکز (غرفة الحق) که او را به برادر (فندی) یاد می‌کردم، در پاسخ به من گفت: چرا با شیخ عثمان خمیس به جای رد کردن سخنرانی‌های ضبط شدهٔ او مناظره نمی‌کنی؟

من در جواب به او گفتم: از جانب ما هیچ مانعی وجود ندارد. ولی ما می‌دانیم که شیخ عثمان الخمیس به خاطر قوّت و استواری دلایل پیروان مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام، هیچ گاه با این کار موافقت نخواهد کرد.

او نیز در جواب من گفت: من هر روز پشت سر شیخ عثمان الخمیس در مسجد نماز می‌خوانم و او را از این امر آگاه می‌سازم که إن‌شاء الله ردّ نکرده و قبول کند.

به او گفتم که: ما منتظر جواب شما در نزدیک‌ترین زمان ممکن هستیم. ولی با این وجود، به او تأکید کردم که شیخ عثمان الخمیس این امر را نخواهد پذیرفت!

و برادر وهابیِ ما در روز دوم آمد و گفت: شیخ مشغله و کارهای بسیاری دارد، ولی در همین چهارشنبه پیش رو إن‌شاءالله خواهد آمد و در کنار شما حضور پیدا می‌کند.

بعد از سخن او ما فرصت را غنیمت شمرده و به انتظار موعد مقرّر نشستیم. در نزدیکی زمان موعود، وهابی‌ها شروع به ایجاد تشکیک و تردید در خصوص حضور شیخ عثمان الخمیس کردند؛ تا آنجا که شیخ ابواحمد البکری با حالتی تمسخرآمیز گفت: شیخ تا زمانی که با ما هماهنگی و برنامه‌ریزی نکند، هرگز نخواهد آمد!

و من در جواب گفتم: اگر او نیاید، این جلسه را ترک نمی‌کنم؛ مگر اینکه در آن بنویسم:

شیخ عثمان الخمیس از مناظره فرار کرد.

موعد مشخص ما – چهارشنبه- فرا رسید و شیخ عثمان الخمیس تنها یک دقیقه به انتهای زمان معین شده، در تالار گفتگو حاضر شد، و حضور او در تالار گفتگو همانند فرود آمدن صاعقه‌ای بر سر وهابی‌ها بود. در همین دیدار برنامه‌ریزی‌های لازم دربارۀ موضوع‌های مناظره و زمانبندی آن انجام گرفت. سپس به صورت تلفنی هماهنگی برخی از اموری که در طی آن دیدار، از چشم افتاده بود، انجام شد.

اما روند این مناظره را در دو مرحله بررسی می‌کنیم:

مرحله اول: غرور شیخ عثمان الخمیس

شیخ عثمان الخمیس در دیدار نخستین، دکتر عصام العماد را به گونه‌ای به مناظره می‌طلبید که دلالت بر غرور او داشت، و برای روشن شدن این مطلب،

بخشی از صحبت ایشان را برای شما ارائه می‌کنیم که گفته است:

«دکتر عصام عماد بر مناظره پافشاری دارد و من نیز خواهان ادامه مناظره هستم و - إن‌شاءالله- بعد از اتمام این مناظره اگر فرصتی پیش آمد، مانعی نیست از اینکه خداوند را با این کار خشنود ساخته و فرصتی را برای مناظره کردن با شیخ کورانی یا شخص دیگری قرار می‌دهیم! برای بنده- إن‌شاءالله- در این رابطه هیچ مشکلی وجود ندارد. ولی علاقه‌ای ندارم تا در دو موقعیت و در یک زمان واحد، مناظره‌ای داشته باشم. به همین دلیل بهتر است بعد از پایان مناظره با دکتر عصام العماد، با دیگران به مناظره بپردازیم. زیرا دکتر عصام العماد، در دیدار اول تعهّد داد و یا اینطور به ما فهماند که می‌خواهد در تمامی اموری که مربوط به شیعه و سنّی است، مناظره و بحث داشته باشد.

به هر ترتیب، هر زمانی که مناظره‌ام با دکتر عصام عماد به پایان برسد، مثلاً دکتر عصام العماد بگوید که از مناظره کنار می‌کشم یا بگوید می‌خواهم مسافرت بروم و یا گفته شود که مناظره با من هیچ فایده‌ای ندارد و...

در این هنگام بعد از آن یک زمانی را با شیخ کورانی یا غیر از ایشان مشخص می‌کنیم و در رابطه با هر موضوعی که ایشان بخواهند، چه در زمینه مباهله یا غدیر و ثقلین و...و خلاصه در هر موضوعی که بخواهند، بنده آماده مناظره هستم. و در این رابطه از جانب بنده هیچ مشکلی وجود ندارد. بنده این مطلب را گفتم، چون می‌دیدم شما همواره از شاخه‌ای به شاخه دیگر می‌پرید و سپس از آن به دیگر شاخه! و بنده می‌خواهم به شما بگویم که در هر عرصه‌ای که می‌خواهید پرواز کنید، من همراه شما می‌آیم و خود را برای تمامی این عرصه‌ها آماده کرده‌ام و به شما در همین اوایل کار بگویم که به لطف پروردگار متعال هیچ مشکلی برای من وجود ندارد و این مناظره را هرگز قطع نخواهم کرد و یک بار هم از مناظره کناره‌گیری نخواهم کرد.

تا اینکه گفته شود: او از مناظره فرار کرد و یا او را فراری دادند، یا او شکست خورد

و یا امثال این حرف‌ها و سخنان!

جناب آقای رفیق موسوی

بعد از شنیدن قسمتی از سخنان شیخ عثمان الخمیس که دلالت بر خودپسندی و غرور او داشت، اکنون نوبت به مرحله دوم از روند مناظره می‌رسد که عبارت است از: شکست عثمان الخمیس و اعلان کناره‌گیری او از مناظره.

مرحله دوم: شکست عثمان الخمیس و اعلان فرار او از مناظره

هیچ شک و شبهه‌ای در این نیست که علت پیروزی مذهب إثنی عشری در این مناظره، روش علمی و منطقی دکتر عصام العماد و همچنین ادّله راستین مذهب إثنی عشری می‌باشد که در خلال بحث و مناظره، این موارد توضیح داده می‌شود.

استبصار دکتر امینة مغربیة

اما دلیل دیگری که موجب فرار شیخ عثمان الخمیس از مناظره شد، هدایت و راهنمایی بسیاری از وهابی‌ها و دیگران بود که تحت تأثیر این مناظره به مذهب إثنی عشری روی آوردند، که از مهمترین آنان می‌توان به دکتر امینة مغربیة اشاره کرد که او در طیّ این مناظره در برابر شیخ عثمان الخمیس، استبصار خود را اعلام کرد و از شیخ عثمان الخمیس خواست تا به دلیل دروغگویی و تدلیس[1] و عدم کفایتش از مناظره کناره‌گیری کند.

بخشی از سخنان دکتر امینة مغربیة به قرار ذیل است:

«السلام علیکم و رحمة الله و برکاته. من یکی از خواهران اهل کشور مغرب هستم که با مذهب مالکی[2] رشد و نموّ پیدا کرده‌ام که در کشور مغرب بر اساس این مذهب عمل می‌شود. ولی می‌خواهم در این لحظه با صدای رسا اعلان کنم که به

۱. فریب، حق بازی و نیرنگ

۲. یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت است که به وسیله مالک بن انس پایه گذاری شده است.

مذهب حق که همان مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام است، تغییر آیین داده‌ام و این استبصار به لطف الهی و به موجب این مناظره‌هایی بوده که در سالن «غرفة الحقّ» برگزار شده است.

بسیار دوست دارم که به تمام برادران و خواهرانم در سراسر جهان اعلام کنم که بنده این مناظره‌ها را از همان لحظه اول پیگیری می‌کردم و به لطف و مرحمت الهی توانستم به بسیاری از حقایق دست پیدا کنم. البته به راستی که سبب این خیر استاد دکتر عصام العماد می‌باشد.

من تمام منابعی را که دکتر عصام العماد می‌گفت، بررسی کردم و تمامی منابع ذکر شده از وی را یادداشت برداری کرده و سپس به تحقیق و بررسی آنها می‌پرداختم و به این نتیجه رسیدم که تمام روایات که ایشان از سنّت نبوی شریف نقل کرده، صحیح می‌باشد و بعد از آن به این یقین رسیدم که تمامی جوابها و سخنانی که شیخ عثمان الخمیس می‌گوید: دروغ،دروغ ودروغ است...

و جالب این است که شیخ عثمان الخمیس همواره دکتر عصام العماد را به دروغگویی متّهم می‌ساخت و می‌گفت: «کلام شما صحیح نیست».

برادران به من اجازه دهید تا شیخ عثمان الخمیس را نصیحت کنم که از ادامۀ مناظره دست بردارد یا حداقل از شخصی که شایستگی‌های لازم را دارد کمک بگیرد تا به صورت منطقی و بر پایه منابع و اسناد دینی و اسلامی به طرف مقابل پاسخ بدهد که این امر بهتر از این کاری است که شیخ عثمان الخمیس انجام می‌دهد و دائماً می‌گوید:

«دروغ می‌گویی، دروغ می‌گویی!»

و من در همین سالن «غرفة الحق» شهادت بر به حق بودن مذهب إثنی عشری داده و می‌گویم:

«أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّداً رسول الله و أنّ علیّاً بالحقّ ولیّ الله، اللّهمّ صلّ

علـی محمّـد و آلـه الطیبـین و صـحبه المنتجبـین، و الـسلام علـیکم و رحمـة الله و برکاته».

جناب آقای رفیق موسوی

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد...هنگامی که عثمان الخمیس کلام دکتر امینة مغربیة را شنید، خشمگین شد و به جناب دکتر عصام العماد با عصبانیت گفت:

«دکتر عصام العماد از حق پیروی کن و از پیروی هوا و هوس خویش دوری کن! دکتر عصام العماد دروغ می‌گویی و خود نیز به این امر واقف هستی! پس در رابطه با خود و پیروانت تقوای الهی را پیشه کن!

دکتـر عـصام العمـاد هـم اکنـون ایـن امینـة بینـوا را گمـراه سـاختی و متأسـفانه تهمت‌هایت نسبت به مـن کارساز در آمد! پس از تـو مـی‌خواهم که معلوماتـت را اصلاح کنی! وگرنه کسانی که گمراه کردی در روز قیامت دامن‌گیرت خواهند شد و آنها در روز قیامت خواهند گفت که: این همان کسی بود که ما را گمراه کرد!

ولی با وجود تهمت‌هایی که به من روا داشتی و به نظر خودت همهٔ آنها کارساز گردیده است، این نکته را متذکّر می‌شوم که هنوز برای جذب امینة مغربیة نسبت به اندیشه‌هایت زود است. زیرا او فردی محقّق و پژوهشگر است و حق را خواهد فهمید».

مشایخ وهابیت خواستار ترک مناظره می‌شوند

یکی از وهابی‌ها شیخ عثمان الخمیس را مخاطب قرار داده و می‌گوید:

ای شیخ عثمـان الخمـیس! و ای شیخ دمـشقیة! شـما را بـه خداونـد عزّ و جلّ سوگند می‌دهم که عزّت دین ما را بازستانید و ما را در سالن‌های مناظره اینان، خـوار و ذلیـل نـسازید! و ایـن خـواهش مـن، از بـرادران عزیـزم مـی‌باشـد و از شـما

می‌خواهم این خواسته را از طرف برادر کوچکتان اجابت کنید!

شیخ ابو احمد البکری از طرف وهابیّ‌ها:

ای شیخ عثمان الخمیس! – که خداوند جزای خیرتان دهد- شاید نصیحت برادر بزرگتان را بپذیرید که از روی تجربه خویش به شما می‌گویم: سخنرانی‌هایی که در فضای مجازی انجام می‌شود و از رسوایی‌ها و اعتقادات اشتباه این رافضی‌ها پرده بر می‌دارد، از مناظره‌هایی به این سبک، بسیار گیراتر است. زیرا در سخنرانی‌ها، می‌توان حقیقت رافضی‌ها را آشکار و برادران می‌توانند از آن استفاده کرده و آنها را در مقابل همگان مفتضح و رسوا کنند و فائده سخنرانی بیشتر از مناظره می‌باشد. زیرا بدینوسیله می‌توانی حقیقت آن‌ها را آشکار بسازی.

گاهی بسیاری از اهل سنّت را می‌بینیم که می‌پرسند:

– چرا تا این مقدار تفرقه وجود دارد؟ بخصوص اینکه آنان گمان می‌کنند که ما بین مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کنیم!

ای شیخ! دیدگاه ما در این امر این چنین می‌باشد. و زمانی که شما به جای مناظره به سخنرانی بپردازید، دیگر اهل سنّت چنین نمی‌گویند که چرا میان مسلمانان تفرقه ایجاد می‌کنید و هنگامی که از سخنرانی‌ها بهره مند گردند، بهتر از وضعیت و حال رافضی‌ها آگاه می‌شوند، إن‌شاء الله.

یکی از برادران وهابیّ:

– پروردگار حق را به وسیلۀ زبان شما آشکار سازد! آمین.

جناب آقای رفیق موسوی:

وهابی‌ها از استبصار و هدایت شدن جناب دکتر امینة مغربیة بسیار خشمگین شدند. به گونه‌ای که روی سخن خود را به سمت عثمان الخمیس گرفتند و بعد از اینکه او از مناظره خارج شد، با ناراحتی و اعتراض سؤالی را از او پرسیدند تا برایش

روشن شود که هیچ فایده‌ای از این مناظره حاصل نمی‌شود.

و این صدای یکی از وهابی‌ها می‌باشد که از شیخ عثمان می‌پرسد:

– خداوند جزای خیرتان دهد! آیا از این مناظرات، شخصی از مردم عوام آنان، به راه راست هدایت می‌شود؟

شیخ عثمان الخمیس:

اما نسبت به کمیّت و تعداد افرادی که به مذهب حق پیوسته‌اند، شمار آنان بسیار می‌باشد که در این زمینه باید خدا را شاکر بود. ولی به وسیله این مناظرات، خداوند می‌داند که چه تعداد به اهل تسنّن پیوسته‌اند و من در این باره علم و آگاهی ندارم. اما گمان می‌کنم که سه یا چهار نفر در سالن و غرفه انصار و سرداب گفتند که ما به آیین اهل تسنّن روی آورده ایم؛ ولیکن از این موضوع نیز دقیق اطلاعی ندارم!

رفیق موسوی:

صدای شیخ عثمان الخمیس را شنیدیم که با حالت شکّ و تردید می‌گفت:

– «سه یا چهار نفر، نمی‌دانم! چند نفر دقیقاً نمی‌دانم!».

در این موقعیت و با وجود شنیدن چنین جمله‌هایی از شیخ عثمان، پیروان او متوجه شدند که روند مناظره به سودشان نیست و اینکه نمی‌توانند اهمیّت این امر را مخفی کنند و هم چنین این مناظره جز استبصار و هدایت یافتن به سمت مذهب إثنی عشری نفعی برایشان ندارد. از همین رو تلاش کردند تا شیخ عثمان الخمیس را قانع سازند که دست از ادامۀ مناظره‌ای که تمام آن به ضررشان بوده، دست بردارد. و آنها در این مسیر دست به انجام هر کاری می‌زدند، تا بیشتر از این در باتلاق خواری و ذلّت فرو نروند.

در ادامه به اختصار، سخنان برخی از شیوخ آنها از جمله أبوالمنتصر البلوشی،

شیخ أبی البراء و شیخ أبواحمد البکری را بیان می‌کنیم:

اول در اینجا انتقاد ابومنتصر البلوشی را بشنوید که چنین گفته است: «چگونه است که آنها راضی نمی‌شوند صف‌های شیعه متفرق شود، در حالی که شیوخ ما به راحتی می‌گذارند این صفوف اهل سنّت متفرق گردد؟ آیا این امر عجیب نیست؟ من همیشه از سخن شیخ علی طنطاوی یاد می‌کنم که می‌گوید: «اهل سنّت همانند پیازی می‌باشند که هر کدام از آنها مجتهد هستند و در زیر هر لایه از آنها مجتهد دیگری است»!

ای برادر! ما را با عقل جمعی راحت بگذار تا از تجربه‌های دیگران استفاده کنیم و این مطلب را ارائه دهیم که مشکل چیست؟ روی سخنم با آقای رفیق موسوی است که چرا حضور شیخ دمشقیة - ببخشید- شیخ عثمان الخمیس را در سالن غرفة الحق خواسته است؟ و چرا چنین فرصتی را برای او فراهم کرده است؟ ضروری است تا این امور به سادگی و آسانی فهمیده شود که چرا به نصیحت گوش فرا داده نمی‌شود؟ و این کارها مرا کمی به فکر فرو برده است».

در ادامه یکی دیگر از شیخ‌های وهابیت، شیخ عثمان الخمیس را به انتقاد گرفته و به او گفت: «من گفتم که برای شما هیچ رسالت خاصی در نزد من نیست و از شما می‌خواهم که این درخواست را با قدرت و جدیّت تمام به دست بگیرید، خداوند برکت و جزای خیرتان دهد!»

شیخ عثمان الخمیس:

از این توجه و مهربانی و اهتمام شما سپاسگزاری می‌کنم. به راستی که نصیحت‌ها و نکته‌های شما در خصوص توجه به سخنرانی درست است و در برابر این مناظره‌ها، بسیار با اهمیت تر است. ولی همان طور که گفتم و دوست ندارم بارها آن را تکرار کنم، من بی‌اختیار و به اصرار دیگران در این مناظره شرکت کردم!

رفیق موسوی:

بعد از این فشارهای روانی که از سوی همه وهابی‌ها به طور عام بر شیخ عثمان الخمیس و به صورت خاص به دکتر عصام عماد صورت گرفت، شیخ عثمان به ابطال این مناظره روی آورد تا بدین وسیله از فشارهای روانی بر علیه خویش بکاهد.

شیخ عثمان خمیس:

«همانطور که در ابتدای صحبت گفتم، مناظره با این مذهب بدون فایده است! من در این مناظره از روی علاقه شرکت نکردم؛ بلکه از روی اضطرار و فشارهای مختلفی که بر من روا می‌داشتند، شرکت کردم! و در اثر این مناظره سخت، بسیار رنجیده شدم. ولی در آن بی‌اختیار حضور پیدا کردم! زیرا برای انسان هنگامی که وارد در موضوعی می‌شود، چاره‌ای نمی‌ماند و دوست نداشتم تا برای اهل سنت، بهانه‌ای بتراشند که آنان از مناظره فرار کرده و یا آن را رها می‌کنند و یا امثال این حرف‌ها که مردم بهتر می‌دانند!

درواقع من اگر مناظره با جناب شیخ عصام عماد را ادامه ندادم، به جهت این بود که گمان نداشتم با کسی به مدت دو سال مناظره داشته باشم تا قدری آسایش بیابم. یعنی اگر من با دکتر عصام مناظره را رها کردم، هرگز با غیر او نیز مناظره نخواهم داشت و من در حقیقت از این مناظرات رنجیده و خسته شده‌ام و آثار این خستگی از صدایم ظاهر و آشکار می‌باشد.

امّا دوست ندارم این حرف را تکرار کنم که با وجود اینکه علاقه‌ای به این کار نداشتم، در این مناظره‌ها شرکت کردم و اصلاً در این امر هیچ اختیاری نداشتم و من در این مناظره‌ها بسیار اذیت شدم. بویژه بیشترین اذیّت را از جانب عصام العماد احساس کردم که این امر قلب مرا به درد آورد. والله أعلم»!

رفیق موسوی:

آنچه که گرفتاری را برای وهابی‌ها و شیخ عثمان الخمیس دو چندان می‌کرد، این بود که دکتر عصام العماد خود قبلاً وهابی بوده است و این امر بر شیخ عثمان الخمیس پوشیده نبود. از این جهت که دکتر عصام همواره این عبارت معروف را تکرار می‌کرد و می‌گفت: «**آن زمان که من وهابی بودم**» که این جمله بسیاری از کسانی که با او مناظره می‌کردند را آزار می‌داد و همچنین گواهی دادن او به آنچه که در کتابش با عنوان (رحلتی من الوهابیّة الی الإثنی عشریة) آمده بود، ناخوشایند آنان بود. چنان که او در یکی از مناظره‌ها، خودش را این چنین معرفی کرده و می‌گوید:

«شما نمی‌توانید هیچ شک و شبهه‌ای دربارۀ تحقیقات من، دربارۀ وهابیت به خود راه دهید. ما خانوادۀ بسیار معروف و مشهوری هستیم. ما از خاندان «العماد» می‌باشیم. من نمی‌خواستم دربارۀ خود و خانواده‌ام صحبت کنم؛ ولی مثل اینکه چاره‌ای نیست، بایستی کمی به آن بپردازم:

پدرم عضو مجلس نواب یمنی و عضو مجلس علماء یمن است و عمویم احمد، استاندار صنعاء می‌باشد و عموی دیگرم عبدالرحمان، رئیس مجلس پارلمانی جنبش وهابیّت در یمن می‌باشد و همچنین او عضو مجلس النواب می‌باشد. پس خانوادۀ العماد از افراد سرشناس و مشهور هستند. شما اگر به مسجد جامع (الأسطی) بروید می‌فهمید که من امامت جماعت آنجا را بر عهده داشته و در آنجا سخنرانی می‌کردم و اگر به منطقه (الدرعیة) بروید، می‌گویند که من روزگاری در الدرعیة زندگی می‌کردم و آنجا را از قدیم تا اکنون به خوبی می‌شناسم. هم چنین من دانشگاه (الملک سعود) را به خوبی می‌شناسم و روزگاری را در این دانشگاه به جهت نزدیکیش به منزل ما در الدرعیة زندگی می‌کردم. علاوه بر این، من زیاد به دانشگاه امام محمد بن سعود رفت و آمد داشتم. البته در زمانی که ساختمانش همانند الآن نبود. زیرا قبل از اینکه به مرکز کنونی (المدینة الجامعیة) منتقل شود،

در آنجا درس می‌خواندم. هر چند که این مرکز به شهر ریاض منتقل شده است، ولی با این تفاصیل شما را از دروغگویی و تکذیب دیگران برحذر می‌دارم، که دروغ گویی و تکذیب، اسحله و سِلاح ناتوانان است».

رفیق موسوی:

در همین جا بود که شیخ عثمان الخمیس متوجّه شد که هیچ راه چاره‌ای برای فرار از مناظره برای او وجود ندارد. به همین خاطر، خود را مهیای مناظره ساخت.

یکی از وهابی‌ها از زبان شیخ ابواحمد البکری این پیشنهاد را مطرح کرد که طرف مناظره از دکتر عصام عماد به علامه علی کورانی جابجا شود. زیرا آنان شخص دکتر عصام عماد را عاملی برای رسوایی شان می‌دیدند که این رسوایی به دو دلیل بود: یکی اینکه او در اصل وهابی بوده و بعد مستبصر شده است و دوم اینکه او تمام سیاست‌ها و اسرار پشت پرده وهابیت را می‌دانست.

این پیشنهاد به شیخ عثمان الخمیس داده شد، ولی او در حال رقّت باری به سر می‌بُرد. زیرا در مقابله دکتر عصام عماد راه بجایی نبرد. او چگونه می‌توانست در مقابل عالمی جلیل القدر با آن سطح علمی همچون علامه علی کورانی به مناظره بپردازد؟

نکته‌ای که بایستی در اینجا بدان توجه داشت این است که هدف وهابی‌ها این نیست که سطح مناظره را بالا ببرند. بلکه تنها هدف شان این است که یک راه فراری برای خودشان درست کنند. از همین روی بسیار دستپاچه به فکر انجام مناظرهٔ دومی افتادند تا مناظره دوم را محدود کنند. بلکه بدین واسطه راه فراری از هر دو مناظره پیدا کنند، و این بخاطر شناخت شان از شیخ کورانی بود که چه بسیاری از وهابیان از مناظره با او فرار کرده بودند و یکی از آنان شیخ عثمان الخمیس بود. و در اینجا اعتراف شیخ عثمان را ملاحظه می‌کنیم:

شیخ ابو احمد البکری، شیخ عثمان الخمیس را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

شما چندین بار برای آنها دلیل آوردید و برای آنها حجت اقامه کردید که عصام العماد از علمای آنان [شیعیان] محسوب می‌شود و در اصل او سلفی به حساب نمی‌آید و ما این امر را شایسته نمی‌دانیم و نظر شما را در این باره نمی‌دانم. ولی اگر طرفِ مناظره را تغییر بدهید و با کورانی مناظره کنید، این امر بهتر است.

نظر شما در این رابطه چیست؟

جواب شیخ عثمان الخمیس:

سوگند بخدا! نظر من بر متوقّف ساختن گفتگوست نه با عصام العماد و نه به شیخ کورانی مناظره انجام نشود! زیرا گفتگوی با آنان بی‌فایده است و همانطور که در ابتدای صحبت گفتم من در این مناظره از روی علاقه شرکت نکردم، بلکه از روی فشارهای مختلفی که بر من روا می‌داشتند، قدم به این مناظره گذاشتم. من در این مناظره بسیار رنجیده خاطر شدم، ولیکن چاره‌ای در برابر حیله گری برخی نیافتم!

رفیق موسوی

زمانی که وهابی‌ها از قانع کردن شیخ عثمان الخمیس به آنچه که اقتضای مصلحت مذهب شان بود، مأیوس شدند، به من که مسؤولیت اداره مناظره را از جانب فرد شیعی داشتم، پناه آوردند و این پیشنهاد را در برابر من مطرح کردند و من هم در پاسخ به آنها گفتم:

- هیچ عیبی ندارد که فرد مناظره کننده از طرف شیعه به جناب علامه علی کورانی تغییر کند. ولی نه قبل از اتمام مناظره با جناب دکتر عصام العماد.

با این کار می‌خواستم آنها رادر مقابل همگان به تنگنا بیندازم. از همین رو سؤالی را از جناب شیخ عثمان الخمیس در مقابل همه پرسیدم و پاسخ هم همانطور که انتظار داشتم بود. زیرا او و پیروانش ناچار بودند که چنین کنند و خود

را به مشکل و سختی انداختند.

امّا سؤال من:

– این یک سؤال بسیار ساده‌ای است که إن‌شاءالله قبل از این که به مناظره با جناب علّامه کورانی بپردازیم، دوست دارم که جناب شیخ عثمان الخمیس جواب بدهد. سؤال این است که آیا این امر بر اساس تصمیم بعضی بوده یا اینکه درخواستی از سوی خود شیخ عثمان است؟

زیرا ابواحمد البکری وارد سالن «غرفة الحقّ» شد و از ما خواست که شخص دیگری به مناظره بپردازد و او تنها بایستی جناب علّامه علی کورانی باشد. من نمی‌دانم این درخواست از سوی او یا از سوی شما بوده است؟

چون این پیشنهاد را اگر شما از آنها کرده باشید طبعاً ما آن را نخواهیم پذیرفت و به همین خاطر ما می‌خواهیم بدانیم که این پیشنهادی که به وسیلۀ ابواحمد البکری مطرح شد، آیا نظر شخص ایشان بوده یا از جانب شما این پیشنهاد صورت گرفته است؟

شیخ عثمان الخمیس

در طول این مدّت او چنین درخواستی را داشته و او این پیشنهاد را داده است. خداوند به شما جزای خیر دهد!

رفیق موسوی

کاسه صبر وهابی‌ها سر ریز شد و شروع به برهم زدن این مناظره از ریشه و اساس کردند. حتی با وجود اینکه شیخ عثمان الخمیس بارها به آنها وعده داده بود که راه فراری را برای خروج از این مناظره پیدا خواهد کرد!

بنابراین این اختلافات در میان آنان در مقابل همگان ظاهر شد، ولی در روند این اختلافات و درگیری‌ها دکتر عصام اصلاً راهی برای فرار از مناظره برای شیخ

عثمان خمیس نگذاشت.

زیرا زمانی که جناب شیخ عبدالرحمن الدمشقیة شروع به اعتراض درباره قانون مناظره کرد، این مطلب مورد قبول هر دو طرف بود. و هنگامی که شروع به استفاده کردن از تکرار کلمه وهابیّت در سخنان دکتر عصام عماد کرد، وی دائماً سخنان او را قطع کرده و می‌گفت:

- سخنت را قطع می‌کنم «زیرا کلمه **وهابیان** را زیاد تکرار می‌کنی»!

و این درحالی بود که دکتر عصام العماد این کلمه را در همه مناظره‌های قبلی هم استفاده می‌کرد. پس دکتر عصام العماد به دخالت شیخ عبدالرحمن الدمشقیة در این مناظره با این سخن اعتراض کرد که:

- «ایشان بایستی بداند که قرار ما بر این بوده که مناظره بین من و شیخ عثمان خمیس باشد و هم چنین قرار بر این گذاشته شده که مناظره بین **شیعه** و **وهابیّت** باشد نه مناظره بین شیعه و سنّی»!

در اینجا تازه شیخ عبدالرحمن الدمشقیة متوجه شد که ماجرا از چه قرار است و با گفتن برخی کلماتِ کنایه آمیز، جناب شیخ عثمان خمیس را خطاب قرار داده و به او گفت:

- «این قرار مناظره بین شما و وهابیّت می‌باشد و من از این پیمان خارج هستم. زیرا که من وهابی نیستم»!

اختلاف در باره کلمه «وهابیّت»

رفیق موسوی

نگاه کنید که چگونه شیخ عبدالرحمن الدمشقیة، شیخ عثمان خمیس را به وهابیت توصیف می‌کند، در حالی که خودش اصلاً وهابیّت را ارزشمند نمی‌داند و به اینکه وهابی باشد، افتخار نمی‌کند!

به همین دلیل شیخ عثمان الخمیس نتوانست اهانت عبدالرحمن الدمشقیة را تحمّل کند و در جواب به او گفت: - «من به خودم افتخار می‌کنم که وهابی هستم»! پس بهتر این است که شما به داستان مسخره و خنده آور خودتان گوش بسپارید!

دکتر عصام عماد

خیلی خوب است که از خود بپرسیم به عنوان یک وهابی یا شیعه اثنی عشری آیا ما رعایت ادب اسلامی را در مناظره‌های دو طرف رعایت می‌کنیم؟

شیخ عبد الرحمن الدمشقیة

باز هم شیخ عبدالرحمن سخن دکتر عصام عماد را قطع کرده و می‌گوید:

- «من بیشتر از یک مرتبه خط قرمزی را تعیین کردم و آن این بود که از بکار بردن کلمه «وهابیّت» دست بردار و مؤدّبانه رفتار کن»!

جناب آقای طلال

شیخ عثمان خمیس! با عرض پوزش، ما هم اکنون در اتاق شما هستیم. چنانچه جناب آقای الدمشقیة بخواهد این مناظره را به این شکل اداره کند، ما از حضور ایشان معذور خواهیم بود. چون ما از ابتدا گفتیم و خواستیم که امثال این قضایا در مناظره نباشد. پس جناب الدمشقیة نمی‌تواند در این مناظره شرکت کند و تنها خود شیخ عثمان خمیس می‌تواند اجازه ورود و دخالت او در بحث را بدهد و اگر جناب شیخ عثمان خمیس از دکتر عصام عماد بخواهد که این کلمه را تغییر دهد، برای جناب دکتر عصام عماد حقّی است که می‌تواند در این باره تصمیم‌گیری کند.

پس من از برادر عزیز و طالب حق، شیخ مرتضی الطایی می‌خواهم که بعد از این تذکّر صحبت نکند و چیزی هم بر روی صفحه ننویسد. بلکه همانند برادرمان

محمد علی البرایفت فقط نظاره گر این مناظره باشد.

جناب آقای شیخ عثمان خمیس الآن نوبت شماست که صحبت کنید. چنانچه شما این خواسته را دارید بفرمایید تا بعد از آن، دکتر عصام عماد شروع به صحبت کند!

شیخ عبد الرحمن الدمشقیة

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته! در طول این دو یا سه دقیقه، کلمه وهابیّت را بیش از یک مرتبه استفاده کردی! با وجود اینکه شما خودتان را شیعه اثنی عشری می‌نامید، پس چرا این همه مستبدّانه برخورد می‌کنید و بر روی این کلمه اصرار می‌ورزید؟

لذا از شما خواهش می‌کنم کمی انصاف به خرج داده و رعایت جوانب ادب را داشته باشید. چون ما راض از به کار بردن این لقب نیستیم! و می‌دانید که ما شما را میهمان خود قرار داده و مورد تکریم و احترام قرار دادیم و به همین دلیل کلمه «رافضه» را بکار نبردیم تا موجب اذّیت شما شود. پس از شما درخواست دارم که جنبه ادب را رعایت کنید!

جناب آقای طلال

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته! بنده برای تکمیل برخی از برنامه‌ریزی‌های دکتر عصام عماد می‌خواهم نکته‌ای را بگویم که بعد از این برادران توجه داشته باشند که هیچ کس حقّ مداخلهٔ در مناظره را ندارد تا بدین وسیله بتوانیم مناظره را إن‌شاء الله بصورت منظم و مرتب پیش ببریم.

پس در اینجا از دکتر عصام درخواست می‌شود تا به ایراد سخن بپردازند.

دکتر عصام عماد

بسم الله الرحمن الرحیم. اوّل اینکه این کار شما برخلاف توافقمان می‌باشد. زیرا

قرار و توافق ما بر این بود که در ابتدای مناظره هیچ کس در اتاق ما در مقابل شیخ عثمان خمیس خط قرمزی نگذارد که مانع از صحبت او شود و همچنین از طرف دیگر هیچ کس در اتاق شما در مقابل من خط قرمزی قرار ندهد.

به نظر من این کار شیخ الدمشقیة کار درستی نمی‌باشد. ولی شیخ عثمان خمیس می‌تواند چنین چیزی را از من بخواهد و هیچ عیبی بر آن نیست. من از همان ابتدای مناظره از کلمهٔ **وهابیت** استفاده کردم و در این باره هیچ کس برای من محدودیت و خط قرمزی قرار نداد. بنابراین از شیخ الدمشقیة می‌خواهم با این چنین کارها مناظره را برهم نزند!

هم چنین من می‌بینم که جناب شیخ الدمشقیة بسیار با لحن تندی صحبت می‌کند و از روش و منش اشخاص تندرو استفاده می‌کند. پس لازم است تا نکته‌ای را به او تذکر دهم که این روش مناظرهٔ اسلامی نیست که از شخصی که لفظ و کلمه‌ای را می‌خواهد بکار ببرد، ممانعت کنیم. به همین خاطر بنده همانطور که از ابتدا کلمه **وهابیت** استفاده کردم، در ادامهٔ مناظره هم از این کلمه استفاده می‌کنم. زیرا معتقد هستم که هم اکنون با وهابیت مناظره می‌کنم نه با اهل سنّت!

و من تنها با وهابیت مناظره می‌کنم. این همان حرفی است که در ابتدای مناظره گفتم و حالا نمی‌دانم در این کار، بازگشت و روی گردانی از توافق صورت گرفته است یا نه؟

من از همان ابتدا که وارد این مناظره شدم، گفتم که مناظره میان وهابیت و مذهب اثنی عشری می‌باشد. زیرا آنچه اعتقاد دارم این است که جناب شیخ عثمان خمیس از وهابیت است و هرگز از اهل تسنّن نمی‌باشد. بنابراین با توجه به این توضیحات و با وجود توافقی که صورت گرفته، آیا شیخ الدمشقیة از این مسأله آگاهی دارد یا خیر؟

از این رو بار دیگر این نکته را تذکر می‌دهم که هیچ یک از برادران اثنی عشری حق ندارند خط قرمزی را در مقابل شیخ عثمان خمیس بگذارند و همچنین هیچ

یک از برادران وهابی هم اجازه ندارند که خط قرمزی در مقابل دکتر عصام عماد قرار بدهند و در نتیجه جناب شیخ الدمشقیة کاری را که انجام دادید خارج از توافق صورت گرفته بوده است!

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقیة

من هرگز وهابی نبوده ام! به همین دلیل مشمول توافق و قانونی که وضع کرده‌اید، نمی‌باشم!

پس دکتر عصام عماد! من خود را از این توافق صورت گرفته میان شما خارج می‌دانم. زیرا این توافق در دیدگاه شما توافقی با وهابیت بوده و من نیز وهابی نیستم. در هر صورت:

– ای شیخ عثمان خمیس! به مناظره ادامه دهید و به خواست خدا آنچه را که بخواهید، حاصل می‌شود.

شیخ عثمان خمیس

بسم الله الرحمن الرحیم. من همگان را به آرامش دعوت می‌کنم! این مسأله تا این حد مهم نیست که شما آن را مهم شمرده‌اید! من در همان دفعه اوّل گفتم:

– من مفتخر هستم که وهابی می‌باشم،! این همان کلمه طیبه است و در واقع برای ما افتخار است.

رفیق موسوی

بعد از این همه فشارها و اهانت‌هایی که جناب شیخ عثمان خمیس شاهد آن بود، در مقابل خود راهی جز فرار از مناظره را نمی‌دید. بخشی از جمله‌های جناب شیخ عثمان خمیس را بشنوید که گفته است:

– «من به او می‌گویم: تقوای الهی را پیشه کن! زیرا تو با این سخنان، بسیاری را گمراه ساخته ای! تقوای الهی پیشه کن و فقط حرف حقّ را به زبان بیاور!

بنده در همین جا اعلام می‌کنم که این مباحثهٔ بین من و شما به پایان رسیده و هرچه که دوست داری به زبان جاری ساز! زیرا به اعتقاد من مناظرهٔ ما با شما در همین جا تمام شده و بنده اصلاً نمی‌توانم چنین حرفهای پوچ و بی‌پایه‌ای را تحمّل کنم»!

رفیق موسوی

شیخ عثمان خمیس خسته شده و عرصه بر او تنگ گردید. او دیگر نمی‌توانست حسرتی را که در دلش به خاطر هدایت دکتر أمینة مغربیة و دیگر مستبصران مخفی کرده بود، تحمّل کند. به همین خاطر با حالت خشم و غضب دکتر عصام عماد را مخاطب ساخت و گفت:

- «هم اکنون تعداد زیادی بواسطه تو هدایت خواهند شد، به خصوص هنگامی که متوجّه شوند من از مناظره فرار کرده ام»!

و در ادامه چنین تصریح کرد:

- «به دست شما تعداد زیادی هدایت شده‌اند! این امر گوارای وجود شما و آنان باشد! و بحمدالله اگر تا این حدّ از بحث را هم دیده باشند، شاید بعد از این تعداد بیشتری به دست شما هدایت شوند. پس این فرصت بسیاری خوبی برای شما خواهد بود!

سوگند بخدا! فکر نمی‌کنم که تصوّر این موقعیت را کرده باشی که تا به الآن این تعداد به دست تو هدایت شوند و بعد از این نیز وقتی می‌فهمند بنده از این مناظره فرار کرده‌ام، تعداد بیشتری به دست شما هدایت می‌شوند. گوارای وجودت ای دکتر عصام!»

رفیق موسوی

شیخ عثمان خمیس بعد از تجربه تلخی که در این مناظره با دکتر عصام عماد به دست آورد، شروع به نصیحت کردن برادران وهابی خود نمود که این نصیحت،

بـر نهایـت درک او از خطـر مواجـه شـدن بـا پیـروان اهـل‌بیـت علیهم‌السلام و شکـست مفتضحانه‌ای که در مناظره به آن دچار شده بود، دلالت داشت.

او بـه همـین جهـت خواسـت تـا همـه آنـان را نـصیحت کنـد کـه بخـشی از ایـن نصیحت‌های شیخ عثمان الخمیس چنین است:

شیخ عثمان الخمیس

با توجه به تجربه‌ای که به دست آوردم به همهٔ برادران خودم نصیحت می‌کنم که هیچ کس در هیچ زمانی با اینان مناظره نکنید! اگر می‌توانید و می‌خواهید فقط باطل بودن اینان را ظاهر و آشکار سازید! که با ایـن کار عقیـده باطل شان را آشکار ساخته و باطل بودن شان نیز شناخته می‌شود! همچنین می‌توانید به رسوا کردن و پـرده برداشـتن از عقایـد بـاطلی کـه در کتـاب‌هـای گمـراه کننـده آنهـا هـست، هـم بپردازید.

ولی ایـن را بدانیـد کـه هیچگاه بـا آنهـا منـاظره نکنیـد! بخـصوص کـسی کـه بـدون اجازه آنان وارد مباحث شان شده و با آنان به مناظره و گفتگو مشغول شود. کسی کـه در مقابـل او بـه صـحابه ناسـزا بگوینـد و یـا اینکـه در مـورد أمّهـات المـؤمنین (همـسران پیـامبر«ص») صـحبت کننـد و او هماننـد ایـن ناسـزاها را در حـقّ آنـان بشنود، باید بداند که این کار او جایز نیست! زیرا پروردگار در قرآن فرموده است: «و به معبودانی که کافران به جای خدا می‌پرستند، دشنام ندهید که آنان هم از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد. ایـن گونه بـرای هـر امّتی عمـل شان را آراستیم [تا به کیفر لجاجت و دشمنی شان گمان کنند که آنچه انجام می‌دهند، نیکوست]. سپس بازگشت همه آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود. پس آنـان را به اعمالی که همواره انجام می‌دادند، آگاه می‌کند.»[1]

بنابراین با توجه به این آیه شکّی نیست که این کار حرام است!

---

۱. (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) انعام:آیه ۱۰۸

با تمام این تفاصیل اگر هر یک از شما خواست با آنها مناظره کند، باید با یک قرار و توافق دو جانبه و تنها برای خداوند متعال به نصیحت آنها بپردازد. امّا با توجه به این نکته‌ها و نصیحت‌ها بنده در مناظره کردن با این افراد هیچ فایده چشم‌گیری نمی‌بینم. هر چند ممکن است کمی فایده داشته باشد. ولی این سخنان و تجربه‌ها نظر شخصی بنده است که حاصل مناظره‌های من با جناب دکتر عصام عماد می‌باشد. البته شاید در مقابل این نظر، نظرهای دیگری نیز وجود داشته باشد.

خلاصه اینکه شاید بایستی در مورد این نظرها به گفتگو و مباحثه پرداخت. ولی با این وجود تکرار می‌کنم که با این افراد مناظره نکنید و در نهایت از همهٔ شما دوستان سپاس گذاری و قدر دانی می‌کنم.»

رفیق موسوی

خدایا! به تو پناه می‌بریم از نصیحتی که سرشار از خواری، پستی و فرومایگی است. خوب است در اینجا بین گفته جناب شیخ عثمان خمیس با نصیحتش در اینجا یک مقایسه‌ای بکنیم: ایشان همان شیخ عثمان خمیس بودند که زمانی که دکتر عصام عماد گفت که مناظره با ایشان فایده‌ای ندارد، آن را فرار از مناظره دانستند! ولی حالا به این نتیجه رسیده است که اصلاً گفتگو هیچ فایده‌ای ندارد، چه با دکتر عصام عماد و چه با هرکس دیگری از شیعه!

چه پسندیده است که این سؤال را بپرسیم: آن شیخ عثمان خمیس که دکتر عصام عماد و جناب علّامه علی کورانی و سایر علمای شیعه را به مناظره فرا می‌خواند، کجاست؟ ببینید که چقدر او دگرگون شده و غرورش او را به کجا رسانده است!

او قبلاً چنین گفته بود:

شیخ عثمان خمیس

دکتر عصام ادامه خواهد داد و من می‌گویم:

- ادامه می‌دهیم!

و إن‌شاء الله بعد از اینکه مناظره با دکتر به پایان رسید، اگر فرصتی به من دست بدهد با شیخ کورانی و یا هرکس دیگری هم مناظره خواهم کرد و در این باره برای من مانعی وجود ندارد. ولی من دوست ندارم که در دو جای مختلف در زمان واحد مناظره کنم.

و در این باره با دکتر عصام العماد هم توافق شده بود که درباره همه امور مختص یا متعلّق به شیعه و اهل سنّت بحث شود.

رفیق موسوی

آنچه بیشتر از اینها مصیبت آور بود، این است که او در جمع مشایخ خودشان، بعد از فرار از مناظره باز می‌گردد تا بر این شکست خود تأکید کرده و آن را پررنگ تر کند.

شیخ عثمان خمیس

به جهت آنچه که از معلومات‌تان و نصیحت‌هایی که به من در حینِ مناظره با دکتر عصام العماد داشتید، از همهٔ شما سپاسگزارم و آنچه از سخنان ارزشمندتان درباره خود شنیدم، بر دوش من سنگینی می‌کند. من می‌خواهم به طور خاص از برادران اهل سنّتی که در ادارهٔ این مناظره اصلاً کوتاهی نکردند، نهایت تشکر را داشته باشم. آنها به بهترین شکلِ ممکن و بدون هیچ ایراد و مشکلی، این مناظره را مدیریت کردند و از پروردگار متعال می‌خواهم که اجر و پاداش آنها را بدهد! همچنین جا دارد که از شیخ ابوعبیدة عبدالرحمن الدمشقیة و شیخ ابواحمد و شیخ یا برادرم محمدعمر و ابوعلی عمر و محمدعلی و از شیخ ابومنتصر البلوشی و دیگرانی که بنده را در این مناظره کمک کردند، هم تشکر کنم. البته نمی‌گویم که در

پیروزی در این مناظره! زیرا نمی‌دانم که آیا در این زمینه موفّق بوده‌ام یا خیر؟ ولی می‌توانم بگویم که مرا در طول این جلسات بسیار کمک کردند.

رفیق موسوی

هم اکنون پاسخ دکتر عصام عماد را در مقابل کناره‌گیری شیخ عثمان خمیس از این مناظره می‌شنویم و همچنین بعد از آن شادی پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام که علّامه علی کورانی سر دسته آنان می‌باشد، خواهیم شنید.

شیخ عثمان خمیس شناختی از مذهب شیعه دوازده امامی ندارند

دکتر عصام عماد

بعد از اتهام‌های زیادی که جناب شیخ عثمان خمیس برای دلیل تراشی به ما روا داشت تا فرارش از مناظره را توجیه کند، به جناب شیخ عثمان خمیس می‌گویم:

- «همهٔ این اتهام‌ها بخاطر این بوده تا بگویید این آخرین مناظره‌ای است که در آن شرکت می‌کنید؟ جناب شیخ عثمان خمیس آیا ما با هم قرار نگذاشتیم؟ آیا شما به من نگفتید: بالاترین چیزی که پیش خودت داری، و قویترین دلیلی که نزد شما هست را برای من بیاور؟ و از هر طریقی که می‌خواهی برای من بیاور!

و جناب شیخ عثمان خمیس! من همواره در رأس هرم مذهب اثنی عشری بوده‌ام و این سخنان شما دلالت بر نادانی شماست. و نیز دلالت بر این دارد که شما چیزی از این مذهب نمی‌دانید و این حرف شما سخن مرا تأیید می‌کند که گفتید اوّلین کتاب رجالی نزد شیعه اثنی عشری در تراجم الرجال یعنی (شرح حال راویان حدیث)، کتاب رجال کشّی است.

ای شیخ عثمان خمیس! بایستی بدانی که این جهل مرکّب است. شما چنانچه به ساده‌ترین کتاب‌های رجالی مراجعه کنید، متوجّه خواهید شد که کتاب رجال کشّی اوّلین کتاب رجالی اثنی عشری نیست. پس کتاب رجال البرقی چه شد؟

جناب شیخ عثمان خمیس! با این وجود شما ادّعا می‌کنید که شیعه اثنی عشری را می‌شناسید؟ شما به کتاب «مصفّی المقال فی مؤلّفی علم الرجال» آقا بزرگ طهرانی مراجعه نمایید تا متوجّه شوید که چه تعداد کتاب رجالی برای ما وجود دارد.

شما در حالی می‌گویید که اوّلین کتاب رجالی شیعه دوازده امامی کتاب رجال الکشّی است که این اشتباه و خطا از بدیهیّات می‌باشد و شما حتی در این بدیهیّات مذهب ما اشتباه می‌کنید. در صورتی که خودتان ادّعا دارید که کاملاً آن را می‌شناسید و به آن مسلط هستید!

ولی برای شما بهتر است که با دقت بیشتر و به صورت کامل تری مذهب امامیه را مطالعه نمایید. به خدا سوگند! شما نسبت به مذهب شیعه جاهل هستید و از دیگر دلیل‌هایی که روشن کننده جهل شما می‌باشد، عبارتی است که در کتاب‌تان «کشف الجانی» آورده اید. روایتی که از زبان پیامبر ﷺ نقل می‌کند: «(من در زمان پادشاه عادلی به دنیا آمده ام)[1]، در نزد شیعه اثنی عشری معتبر است»!

و گفته اید: این روایت در نزد اثنی عشری است که درحقیقت این سخن دلالت بر نادانی و بی‌خبری شماست.

افزون بر اینها در مورد این حدیث همچنین گفته اید: «**إنّ علیّ بن أبی طالب قال عن کسری ملک الفُرس: إن الله خلّصه من عذاب النّار والنّار محرّمة علیه.**»[2]

اوّلاً: جناب شیخ عثمان خمیس! از جمله اموری که دلالت بر جاهل بودن شما به شیعه دوازده امامی دارد، این است که روایت نخستین از جمله روایت‌هایی است که خاورشناسان به آن استشهاد کرده‌اند و بوسیله آن به اهل سنّت اشکال

---

۱. « وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ أَنُوشِیرَوَان»

۲. علی ابن ابیطالب در مورد کسری پادشاه پارسیان گفته است: خداوند او را از عذاب آتش نجات می دهد. زیرا که آتش بر او حرام شده است.

وارد ساخته‌اند. زیرا آنها این روایت را بیان کرده و اتفاقاً با آن به اهل سنّت استدلال می‌کنند که پیامبر ﷺ فرموده که در زمان پادشاهی کسرای عادل به دنیا آمده ام!

ولیکن هنگام مراجعه به کتب اهل سنّت درمی یابیم که این روایت از احادیث موضوعه و ساختگی محسوب می‌شود! همچنین روایت دوّم که از قول علی بن ابیطالب ؑ نقل شده است که «**إن الله خلّصه من عذاب النّار**». این روایت نیز نزد ما جعلی است.

ثانیاً: علمای علم حدیث تصریح کرده‌اند که این حدیث که در کتابهای امامیه وجود دارد، از احادیث موضوعه و ساختگی است که به آن کتاب‌ها راه یافته است.

جناب شیخ عثمان خمیس! با این وجود شما چگونه ادّعا دارید که مذهب اثنی عشری را می‌شناسید؟ درحالیکه بر آنان استدلال کرده و به سبب این حدیث جعلی به آنها حمله می‌کنید که همه علمای آنان بر این مطلب اجماع دارند که این روایت از احادیث ساختگی است!

جناب شیخ عثمان خمیس! از شما خواهش می‌کنم چنانچه علم حدیث امامیه را نمی‌دانید و یا این که شناختی در مورد آنان ندارید، دربارۀ آنان لب به سخن باز نکنید.

هم چنین به یاد دارم که یک مرتبه شما گفتید: «علّامه حلّی اوّلین کسی است که از بین شیعیان دوازده امامی احادیث را به صحیح و ضعیف تقسیم کرده است» و برای این باور به سخنی از آنان استدلال کرده اید. ولی این حرف شما دلالت بر جهل شما نسبت به شیعه دارد! زیرا زمانی که شیعه می‌گوید که علّامه حلّی اوّلین شخصی است که احادیث را به صحیح و ضعیف تقسیم کرده، این بدین معنا نمی‌باشد که هیچ کسی قبل از ایشان دست به چنین کاری نزده است. بلکه منظور از این کلام این است که علّامه حلّی اصطلاح جدیدی را بین محدّثان[1] شیعه آورده

۱. راویان احادیث و کسانی که به علم حدیث عالم هستند.

وآن اصطلاح موثّق[1] است؛ یعنی او تنها یک اصطلاح حدیث موثّق را ابداع کرده است و این حرف عجیبی نیست. زیرا در بین اهل سنّت هم چنین ماجرایی اتفاق افتاده است. برای مثال ترمذی[2] - همان طوری که اهل سنت می‌گویند- تقسیمات جدیدی را در بین تقسیمات حدیثی محدّثین اهل سنّت آورده است. این کلام بدین معنا است که ایشان ـ علامه حلی یا ترمذی ـ بعد از جستجوی نظر و آراء علمای گذشته نسبت به حدیث، شروع به وضع اصطلاح جدید کرده‌اند؛ یعنی معنی این مصطلح قبل از اینکه اصطلاحی برای آن وضع شود، وجود داشته است. پس نتیجه این حرف این نیست که علّامه حلّی در قرن ششم از راه رسیده و شروع به راه اندازی علم حدیث کرده و بعد از آن شروع به ایجاد تقسیم‌هایی از جانب خودش، بدون اینکه دلیلی برای انجام آن داشته باشد، کرده است.

به همین دلیل است که بنده به شما می‌گویم: شما نیازمند به بازنگری و مطالعه جدیدی دربارۀ این مذهب دارید. باز هم می‌گویم که به خدا سوگند! شما نسبت به شیعه دوازده امامی جاهل هستید. به خدا سوگند! شما هیچ شناختی نسبت به آنان ندارید و به خدا سوگند! شما توان شناخت و تفاوت میان دروغ و راست را ندارید. بنابراین می‌توانیم از زمانی که در این مناظره شرکت کردید، تمام حرفهای شما را با همان عبارت‌های خودتان، چنین خلاصه کنیم:

شیعه از اولین روز پیدایش خود دروغ بوده است!

سپس گفتید: عبدالحسین شرف الدین دروغگو است!

و بعد از آن گفتید: تیجانی دروغگو است!

و همینطور گفتید: هرچه اینها وعده بدهند، دروغ است!

و گفتید: تمام شیعیان دروغگو می‌باشند!

و سپس گفتید: تمام کسانی که با من مناظره کرده‌اند، دروغگو بوده‌اند و تمام

---

۱. حدیث موثق حدیثی است که اولاً از نظر سند و ثانیاً از نظر راویان معتبر و قابل استناد باشد.

۲. ترمذی از راویان بزرگ اهل سنت و صاحب یکی از کتاب های شش گانه آنان است.

کسانی که من با آنها نشست و برخاست داشته ام- از شیعه- دروغگو هستند!

البته این روش شما می‌باشد. زیرا شما با هرکس از شیعیان که مناظره می‌کنید، زمانی که مناظره نزدیک است به نتیجه برسد- البته به ضرر شما- مثل همیشه شما شروع می‌کنید به تهمت زدن به طرف مقابل و به آنها می‌گویید شما دروغگو هستید! من با صدایی رسا می‌گویم که بنده مناظره را ترک نمی‌کنم. ولی اگر شما دوست دارید می‌توانید مناظره را ترک کنید! من آماده هستم که به تمام مغالطه‌های شما جواب بدهم و همهٔ اینها بهانه‌هایی است که می‌خواهید به آن پناه برده و مسأله را پیچیده سازید! شما در سالن (غرفة السرداب) بعد از مناظرهٔ قبلی صریحاً گفتید که من مناظره با جناب دکتر عصام عماد را ترک خواهم کرد و شما آنچه را که موجب شادی‌تان می‌شود را خواهید شنید! این همان عبارتی است که در سالن (غرفة السرداب) گفتید و نیز تعبیر شما در جای دیگری یعنی در سالن (غرفةالأنصار) چنین بود که گفتید: «دکتر عصام عماد، جگر مرا پاره پاره ساخت!»

و من حالا می‌بینم که شما از مناظره و مواجهه با حقّ بسیار عاجز و ناتوان شده اید و به این دلیل می‌خواهید مرا متّهم به دروغ ساخته و از مناظره عقب نشینی کنید و چه آسان است متّهم ساختن افراد به دروغگویی!

از شما خواهش می‌کنم که اگر زمانی می‌خواهید از مناظره‌ای کناره‌گیری کنید، با روشی مؤدبانه و به دور از هر اتهامی کناره‌گیری نمایید. امّا مسأله دروغ: بر فرض اینکه بنده دروغگو باشم- که در این باره نیز همگان می‌دانند که شما همه مردم حتی پرسش کنندگان را متّهم به کذب و دروغ می‌سازید- همانطور که گفته اید: «تمام کسانی که با آنها از شیعیان مناظره یا گفتگو یا حتی با آنها نشست و برخاست داشته‌ام، از دروغگویان بوده‌اند!»

جناب شیخ عثمان خمیس! شما بر امام الصنعانی و محمد علیّ البار و امام محمّد ابوزهرة تهمت زدید و ایراد گرفته‌اید! پس به همین دلیل عجیب نیست که به عصام العماد نیز طعنه و تهمت بزنید.

بنابراین من از شما می‌خواهم که هرگاه خواستید از مناظره کناره‌گیری کنید، به دور از متّهم ساختن من به دروغگویی، کناره‌گیری کنید. باز تکرار می‌کنم که شما از حقیقت شناختی ندارید. ولی من به آنچه که وعده داده بودم، عمل کرده و در این مناظره دربارهٔ بنی امیّه و نقش آنها در جدایی بین اهل تسنّن و شیعه صحبت خواهم کرد. پس می‌گویم که:

درواقع انگیزه‌هایی که موجب شد بنی امیّه میان اهل سنّت و پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام جدایی بیندازند، بسیار زیاد و بی‌شمار است که برخی از این عوامل و انگیزه ها- گرچه به شکل پنهانی- هنوز هم وجود دارد. زیرا قانون جهانی امّت به نام قانون (انگیزه‌های مورد انتظار یقینی[1]) است که موجب شده بنی امیّه، اهل تسنّن را از ائمه علیهم‌السلام، یعنی اهل‌بیت علیهم‌السلام جدا کنند.

و من بحمدلله از مذهب وهابیّت به مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام هدایت نشدم، مگر اینکه از تمام تعصبّ‌ها و مقدساتی که گمان می‌کردم مقدّس است- به جز خداوند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله- دست برداشتم و آزادانه در مورد آنها فکر کردم. در همین راستا امام ابن القیّم الجوزیّة (رحمه الله) در کتاب (الروح) صفحهٔ ٤٢٢ چنین می‌گوید:

«پیروی کردن محض از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدین معنا است که حرف و نظر کسی را – هرکه می‌خواهد باشد- بر آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده مقدّم نسازی! بلکه اوّلاً باید به صحّت حدیث بنگری و اگر دیدی حدیث صحیح است، به معنای آن دقت کنی و ثانیاً اگر معنای آن برای تو روشن شد، از آن روی گردان نشوی و از آن دست برنداری. حتّی اگر آنچه مابین مشرق و مغرب است، با تو به مخالفت برخیزند!»

و از این جهت است که می‌گویم: همانا این (انگیزه‌های مورد انتظار) بسیار قوی و قانع کننده بوده است!

و می‌گویم: دیدگاه من دربارهٔ بنی امیّه این است که آنها میان اهل سنّت و مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام بخاطر همین انگیزه‌های قابل انتظار، جدایی ایجاد کرده‌اند

---

١. الدعوی المنتظرة الیقینیة المترقبة

که اسباب و انگیزه‌های متعددی در این قضیه وجود داشته است. بنده در جلسه گذشته نیز دلیل‌هایی از کتاب و سنّت را در این رابطه در نزد اهل سنّت و در اثبات این ادّعا بیان کردم و برای شما سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیة و امام صنعانی و شوکانی و ابن حجر عسقلانی را نقل کردم. البته در این زمینه صدها عبارت دیگر از اهل سنّت وجود دارد که این ادّعا را اثبات می‌کند.

بنابراین از جناب شیخ عثمان خمیس می‌خواهم که به جای فرار از مناظره، به پاسخگویی این سؤال‌ها بپردازد. امّا بنده خودم سعی کردم که دلیلی عقلی و منطقی را ذکر کنم و توضیح دهم که این انگیزه‌های متعدّد، درستی گفتار شیخ السلام ابن تیمیة را ثابت می‌کند. به خدا سوگند! برادران من! ابن تیمیة دروغ نگفته است! به خدا سوگند! او زمانی که گفت: «**مذهب اهل سنّت از مذهب اهل بیت گرفته نشده است**»، کلمه حقّی را بر زبان جاری ساخت!

و در ادامه معنای (انگیزه قابل انتظار) را شرح خواهم داد تا هم برای شیخ عثمان خمیس و هم برای تمام برادرانی که حاضر هستند، این معنا روشن گردد تا از پیروان حقّ گردند:

بنی امیّه با امام علی (کرّم الله وجهه) به جنگ و محاربه برخاستند و اگر این جنگ و محاربه با امام علی علیه‌السلام و اهل‌بیت علیهم‌السلام نبود، به پادشاهی و تخت سلطنت نمی‌رسیدند. آنها با اهل‌بیت علیهم‌السلام بخاطر گرفتن سلطنت و حکومت دشمنی کرده و به جنگ مشغول می‌شدند و به همین دلیل امویان بارها اعتراف کرده‌اند که بدترین دشمنان اهل بیت هستند و خودشان را جزو دشمنان واقعی اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانند.

بنابراین امویان تنها دشمن واقعی حکومت شان را اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌دانستند و هنگامی که در هر دولت یا سازمانی به پادشاهی و حکومت می‌رسیدند، برای دور ساختن مردم –که بیشتر آنها از اهل سنّت بودند- از اهل‌بیت علیهم‌السلام سعی و تلاش داشتند. و این کار برای شان امری عادی بود.

ایـن امـری طبیعـی بـوده، شـیخ عثمـان خمـیس! چـرا بـه ایـن سـؤال‌هـا پاسـخ نمی‌دهید؟ چرا این سؤال‌ها را مسخره می‌کنی؟ با وجود اینکه این یک سؤال علمی است! دلیل آن مشخص است که چرا جواب نمی‌دهید. زیرا جوابی برای آنها پیدا نمی‌کنید و به همین جهت از موضوع مورد بحث خارج شده و از مناظره دوری می‌کنید. ولی همه اینها با وجود این است که شما در جلسه گذشته گفتید که من می‌آیم و دربارۀ **آیۀ مباهله** صحبت می‌کنم. اما اکنون دربارۀ آیۀ مباهله سخنی نگفته و از مناظره نیز خارج شدید! سپس این سخن خود را که در این جلسه بیش از ۲۰ بار شنیدیم را تکرار کردید و من نیز بیش از ۲۰ دفعه جواب سخن‌تان را گفته‌ام و واقعاً نمی‌دانم که شما آیا سخنی غیر از این سخن تکراری پیدا نمی‌کنید؟ چرا تمام این سخنان‌تان تکراری است و به خدا سوگند! تمام حاضرین از شنیدن این سخنان تکراری خسته شده‌اند!

سؤال‌های تکراری، روایت‌های تکراری، تکذیب‌های تکراری، اتهام‌های تکراری! شما تمام این جلسه‌ها را به این موضوع‌هایی که ذکر کردم، اختصاص داده اید و بنده بیش از چندبار جواب‌ها را دادم و برای شما حقیقت را بیان کردم و برای شما آشکار ساختم که در اشتباه هستید و برای شما تبیین کردم که نسبت به این موضوع جاهل هستید و به این جهت دیگران را متهم به کذب می‌کنید. شما فرق میان دروغ و راست را نمی‌توانید تشخیص دهید! زیرا دروغ گویی پیش شما به عنوان یک دلیل و مدلول واضح و گسترده تبدیل شده است؛ تا جایی که انسانِ معصوم با توجه به مقیاس و مفهومی که شما برای دروغ گذاشته‌اید، شخصی کذّاب خواهد بود! و علت این حرف‌ها این است که شما حتی مفهوم و مظنور خودتان را از کذب و دروغ نمی‌دانید. به همین دلیل بنده به شما می‌گویم:

«باید این موضوع را ادامه بدهیم و من با شما عهد بستم که دربارۀ بنی امیّة و آیه مباهلة صحبت کنیم و می‌خواهم بحث درباره موضوع‌های مرتبط با بنی امیة را کوتاه کرده و وقت کمتری را به آن اختصاص بدهیم. زیرا من به طور مفصّل این

موضوع را تحت عنوان فصلی به نام (ارفعوا قناع معاوية عن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) در ضمن کتابم به نام (رحلتی من الوهابية إلی الإثنی عشرية)[1] شرح داده و مورد بررسی قرار داده‌ام.

بنی امیّه معتقد بود که حکومت شان هرگز به مشرق و مغرب زمین نمی‌رسد؛ مگر زمانی که با اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بجنگند. این هم یک امر طبیعی است. زیرا هر مملکتی می‌خواهد باقی باشد و هر امپراطوری که می‌خواهد زندگی کند، باید با دشمنان خودش بجنگد و آنها را از میان ببرد. این بود که اموی‌ها به کشتار اهل‌بیت علیهم‌السلام دست زدند. و هرگز نمی‌توان فراموش کرد که اگر امویان همگان را در پیروی از اهل‌بیت علیهم‌السلام آزاد و رها می‌گذاشتند، حکومت اموی به حاشیه رفته و از بین می‌رفت. به این معنا که آنها می‌دانستند پیروی کردن مردم از اهل‌بیت علیهم‌السلام درواقع به نوعی به معنی پایان یافتن حکومت بنی امیه می‌باشد.

از همین جا متوجه می‌شویم که بنی امیّه میان اهل سنّت و شیعه فاصله انداخت تا این عامل، موجب حفظ مملکت و نظام خودشان گردد و دقیقاً همین کار را هم فرعونیان میان اهل مصر و بنی اسرائیل کردند. زیرا آنها فهمیده بودند اگر اهل مصر را به حال خودشان واگذارند، حتماً از بنی اسرائیل پیروی خواهند کرد و درنتیجه حکومت فرعون بایستی به حیاتش پایان می‌داد. بنابراین در تمام این حکومت‌ها، قوانین یکسانی وجود داشته و این کارها، سنّت‌ها و قوانین جهان شمولی برای آنان است.

آیا به نظر شما این سخن پیش پا افتاده و ناخردمندانه‌ای است؟ آیا این خروج از موضوع به حساب می‌آید؟ چه کسی است که از موضوع خارج شده است؟ من به وعده خودم که سخن گفتن دربارۀ بنی امیّه و آیۀ مباهله بود، عمل کردم. ولی شما به آنچه وعده داده بودید، وفا نکرده و از موضوع بحث خارج شدید.

و در ادامه به شما می‌گویم: حکومت اموی بر این باور بود که قادر به حیات و

---

۱. سفر از وهابیت به شیعه دوازده امامی

باقی ماندن نیست؛ جز اینکه به هر چیزی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام صادر شده، خدشه وارد کردند. این سخن که حقّ با مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام است، معنایش مخالفت با آن حکومت اموی می‌باشد. اگر هم در نزد بعضی از فرقه‌های شیعی نوعی از غلو[1] وجود دارد، در مقابل نیز در برخی از فرقه‌های اهل سنّت نوعی از غلوّ وجود دارد. ولی حاکمان ظالم، غلوّ برخی از افرادی که منتسب به اهل سنّت بودند را پوشاندند و در عوض غلوّ بعضی از اشخاص و گروههایی که منتسب به شیعه بودند را آشکار کردند. این کار همانند کار تمام حکومت‌ها و دولت‌هایی بود که با مخالفان و دشمنان خودشان انجام می‌دادند. چقدر همانند این غلوها در نزد برخی از مذاهب و فرقه‌های اهل سنّت پیدا می‌شود؟ آیا به نظر شما - جناب شیخ عثمان خمیس!- اگر در برخی از مذهب‌های اهل سنّت ببینید که غلوّ می‌کنند، این امر دلیل می‌شود که کل مذهب آنها باطل است؟ آیا اگر برخی از شیعیان را ببینیم که غلو می‌کنند، این امر دلیل بر این است که بگوییم مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام باطل است؟ شما چگونه و بر چه اساسی چنین حکم می‌کنید؟

ای شیخ عثمان، کمی تأمّل کن! دولت امویان سعی بر این داشت که مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام را تحریف کرده و آن را بد جلوه دهد. بنابراین این مذهب را براساس عقائد غالیانی که از روی ظلم و ستم به مذهب تشیّع نسبت داده می‌شدند، به مردم معرفی می‌کردند و آنها را زیرمجموعه پیروان مذهبِ دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام قلمداد می‌کردند. ولی در مقابل کسانی بودند که غلوکنندگان از اهل سنّت را از نظرها پنهان می‌داشتند! چرا آنها چنین می‌کردند؟

معلوم است. زیرا این افراد همراه و پیرو حکومت بودند. البته ناگفته نماند که برخی از اهل سنّت هم وجود داشتند که با حکومت آن روز به دشمنی بپردازند. ولی حقیقت امر این بود که تعداد آنها از تعداد انگشتان دست هم کمتر بوده است و

---

۱. غالیان گروهی هستند که در طرفداری از مکتب اهل بیت زیاده روی و افراط می کنند و مورد تأیید این مذهب نیست.

بیشتر آنها با حکومت همراه بودند. و نه تنها همراه بودند، بلکه آنها قائل به این بودند که قیام بر علیه حکومت بنی امیّه حرام می‌باشد و آنها قیام علیه بنی امیّه و خروج از اطاعت آنها را قیام علیه اسلام و خروج از آن می‌دانستند! آنها اعتقاد داشتند که هرکس که شمشیر علیه بنی امیّه بکشد، کافر است و از اسلام خارج شده است!

ای شیخ عثمان خمیس! چگونه این افراد را تأیید می‌کنید؟ در حالی که اینان کسانی را که بر دولت اموی قیام می‌کرد، کافر می‌دانستند! ولی هم زمان در برابر کسانی که خون اهل‌بیت علیهم‌السلام را مباح و حلال می‌شمردند، مسامحه و سازش می‌کردند؟

دوباره تأکید می‌کنم که این یک موضع‌گیری طبیعی از سوی حکومت امویان بوده است. زیرا اگر به حقانیت اهل‌بیت علیهم‌السلام شهادت می‌دادند، موجب هلاکت و از بین رفتن حکومت اموی می‌شد و همچنین اگر به صحّت عقیده شیعیان و دوستداران اهل‌بیت علیهم‌السلام شهادت می‌دادند؛ تمام امپراطوری و سیطره حکومت اموی از بین می‌رفت. یعنی اگر گفته می‌شد که مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام بر مذهب اهل تسنّن مقدّم است، معنای منطقی آن سرزنش کردن و نفرین بر حکومت اموی محسوب می‌شد. بنابراین داشتن مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام یا عدم تمسّک به این مذهب، برای حکومت امویان کار ساده‌ای به حساب نمی‌آمد. به ویژه اینکه ما می‌توانیم این شرایط را در زمان حال هم ببینیم که چگونه در زندگی امروز حیا و پاکدامنی و پیروی از اصول دین و قوانین اسلامی از یادها رفته و فراموش شده است. البته برخی از این فراموشی‌ها به خاطر توجیه سازی حکومت‌های وقت می‌باشد. بلکه شاید علت این امر ترس از تیغ برنده و شمشیر حکومت‌های زمانه بوده و این حکومت‌ها بواسطه خرج دلارهای زیاد در راه تشکیک هر چیزی، جز مذهبی که حکومت بر آن بنا شده، برای بقای خود از آن بهره می‌جستند.

بنی امیّه نیز این چنین رفتار کرد و از قانون این حکومت‌ها در بدگویی و اهانت

به مخالفان حکومت خارج نشد؛ و از این جهت که پیروان مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام، از دشمنان این حکومت به حساب می‌آمدند، حقایق و اطلاعاتی از حکومت امویان از طریق بعضی از پیروان شان درباره علم رجال[1] بیان شد. یعنی آنها هر فردی را که دوستدار و پیرو اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد، متّهم به دروغگویی می‌کردند و از این نظر است که ابن حجر عسقلانی حیرت زده و متعجّب شده که چگونه آنان بصورت مطلق شیعه را مورد طعنه و نکوهش قرار داده و دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام را بصورت کلی موثّق و مورد اعتماد قلمداد کرده‌اند!

ای شیخ عثمان خمیس! آیا این امر از سوی اطلاعات امویان بوده یا علم رجال؟

و این بدگویی و اهانت‌ها مختصّ هرکسی که به اهل بیت علیه‌السلام وصل بوده و از موالیان و دوستداران آنان بوده و یا از آنان پیروی می‌کرده و یا این که مذهب آنان را اختیار کرده، بوده است. و به این دلیل هرکسی که از اهل‌بیت علیهم‌السلام پیروی می‌کرد، مورد اهانت و نکوهش قرار می‌گرفت و هرکس که به آنها یا به شهر کوفه منتسب می‌شد، جرح[2] شده و نکوهش می‌شد. یا هرکسی که با امام جعفر صادق علیه‌السلام هم نشین باشد، مجروح[3] محسوب می‌شود و هرکس ولایت و دوستی امام علی (کرّم الله وجهه) را داشته باشد، غیرموثق می‌باشد و هم چنین هرکس ولایت و دوستی امام باقر علیه‌السلام یا امام صادق علیه‌السلام را داشته باشد، غیرموثق است!

شیخ عثمان خمیس! به کتاب (العتب الجمیل علی أهل الجرح و التعدیل) امام اهل سنّت، ابن عقیل شافعی رحمه‌الله، مراجعه کن که چگونه – با تأسّف زیاد- در جایی به تبیین این مطلب می‌پردازد که برخی از علمای رجالِ اهل تسنّن از نیروهای مخفی و اطلاعاتی امویان بودند و به این خاطر هرکس به دشمنی دولت

---

۱. علم رجال: علمی است که زیرشاخه‌های علوم حدیث که از سند و اعتبار روایت بحث می‌کند، در علم رجال به بررسی احوال و اوصاف راویان حدیث و بیان اصول و قواعد عامه مرتبط با اعتبار احادیث می‌پردازد.

۲. جرح اصطلاحی در علم رجال و نوعی وصف برای راوی است که نشان دهنده عادل نبودن اوست که در نتیجه به راوی نمی توان اعتماد کرد.

۳. غیر عادل و غیرموثق

اموی می‌پرداخت، در نزد آنها مجروح و از عدالت ساقط شده محسوب می‌شد! و همین سخن را در شرح حال راویان حدیث نبوی ﷺ نیز می‌گفتند! و می‌گفتند که فلان راوی ثقه[1] و عادل است، مگر اینکه درباره او خارج شدن بر سلطان جائر دیده شده است که در این باره او مورد طعن و نکوهش است!

الله اکبر! از این سخن که راوی بخاطر خروج بر بنی امیّه مورد جرح و ساقط شدن از عدالت می‌شود!

ضرورت خواندن کتاب‌های اهل سنّت که متأثّر از بنی امیّه نبودند

هم اکنون در زمان ما هرکس علیه آمریکا قیام کند، مجاهدی بزرگ بشمار می‌رود. آیا چنین فردی که علیه ظلم و ستم قیام کرده را نکوهش نموده و در زمره افراد فاقد عدالت می‌آوریم؟ به خدا سوگند! به خدا سوگند! که آن افراد چنین کرده‌اند.

قبلاً هم گفته‌ام کتاب امام ابن عقیل الشافعی به نام (العتب الجمیل علی أهل الجرح و التعدیل) را بخوان! که چگونه او هنگامی که با زبان اعداد، به جداکردن سخت حق از باطل می‌پردازد تا حقیقتی که از چشمت پوشیده شده، روشن و آشکار گردد. ولی با کمال تعجب وهابی‌ها این کتاب را ممنوع اعلام کرده و خواندن آن را حرام دانسته‌اند!

یا کتاب (الخلافة و الملک) نوشته أبی علی المودودی را که امام اهل تسنّن در هند بوده را بخوان! که خواندن آن را هم وهابیّت ممنوع و حرام دانسته است. چون او در این کتاب، بنی امیّه را مفتضح و رسوا ساخته است!

یا کتاب (ابناء الرسول فی کربلاء) که نوشته خالد محمد خالد است را بخوان! که وهابی‌ها به این کتاب با نام (رجال حول الرسول) که دربارۀ صحابه می‌باشد، فقط اجازه چاپ و نشر داده‌اند. ولی برعکس کتاب‌هایی که دربارۀ اهل‌بیت علیهم السلام نوشته

---

۱. ثقه: افرادی که مورد اطمیان در نقل روایات هستند.

شده را حرام دانسته‌اند!

هم چنین کتاب‌های (أبو الشهداءالإمام الحسين) و (معاوية) اثر عباس محمود العقاد را بخوان! که خواندن آنها را هم حرام دانسته‌اند.

ولی چرا بر پوشاندن حقیقت این همه اصرار می‌ورزید؟ برای چه جرأت ندارید دربارهٔ بنی امیّه با من مناظره کنید؟ و چرا تلاش می‌کنید که از این موضوع اساسی دوری بجویید؟

واقعاً اگر در یافتن حقیقت جدیّت دارید، با من در این موضوع‌ها مناظره کنید و از مناظره فرار نکنید و این موارد را همانطوری که در مناظره‌های گذشته توجیه کردید، توجیه کنید!

و امّا آنچه که در برابر مخاطبان و شنوندگان - که شاید آنها صدها نفر و یا بیشتر باشند- می‌گویید، آنها تمام این راههای پر پیچ و خم را می‌شناسند و می‌دانند پیامبران زمانی که دشمنانشان با آنها به ستیزه برمی خواستند، در حق پیامبران چه کاری انجام می‌دادند: آنها را متّهم به دروغگویی می‌کردند! که ساده‌ترین و راحت‌ترین کارها این است که طرف مقابلت را به دروغگویی متّهم کنی.

پس آسان‌ترین و بهترین کاری که به وسیله آن می‌توان از مناظره فرار کرد، این است که طرف مقابل را به جاهل بودن یا دروغگو بودن متّهم کنی!

من اکنون به دلیل روی گردانی و فرار شما از مناظره با خود پی بردم! و اگر می‌خواهید می‌توانید صدای ضبط شده خودتان را بشنوید که گفتید:

بنده از انجام این مناظره بسیار خسته شدم و به قدری این مناظره بر من فشار آورده که شدت خستگی از صدای من مشخص بود. به خدا سوگند! من از این مناظره بسیار ملول و آزرده شدم و زمانی هم که به شما گفتند: جناب دکتر امینة مغربیة شیعه شده است، شما به آنها گفتید: «...آه آه که دکتر امینة مغربیة بر ما زیان و خسارت وارد ساخت!»

آری، خانم دکتر امینة مغربیة به راه راست و حقّ هدایت شد و خودش به شما گفت:

– «شما همواره دکتر عصام عماد را به دروغگویی متّهم می‌ساختی؛ درحالیکه من زمانیکه مناظره را مورد بررسی قرار دادم، فهمیدم که برعکس این شما هستید که به دکتر عصام عماد اتهام دروغگویی وارد می‌می کنید».

شیخ عثمان خمیس! سوگند بخدا! اگر بخواهید صدای ضبط شده او را می‌توانید بشنوید و بر این امر شاهدی از نزدیکانش شهادت داده است. او از شما بود، ولی به ما پیوست و اراده الهی بر این بوده که او هدایت شده و شما را به دروغگویی رسوا سازد. همانطور که یک خواهر سومالی هم در هفته بعد شیعه شدن خویش را می‌خواهد اعلام کند.

ای شیخ عثمان خمیس! از شما می‌خواهم که به مناظره با بنده ادامه داده و از آن کناره‌گیری نکنید. به خدا سوگند! من بسیار بی‌تاب و علاقمند هستم که این مناظره را ادامه دهم، تا افراد زیادی به راه راست هدایت شوند. زیرا من مشتاق این هستم که مردم به سمت حق رهسپار شوند و من از پاداشی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن بشارت داده، بهره مند گردم: آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است[1]: چون اگر خداوند فردی را به دست تو هدایت کند، بهتر است برای تو از دنیا و هر آنچه در آن است، یا بهتر است برای تو از دسته‌های شتران سرخ مو و یا بهتر است برای تو از آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند.[2]

پس خداوند متعال دکتر امینة مغربیة و این خواهر سومالی را به راه راست

---

۱. صحیح البخاری: ٤/ ٢٠٧ و ٥/ ٧٦. صحیح مسلم: ١٢١/٧. ذخائر العقبی ص ٧٢ و طبقات ابن سعد ٢/ ١١١ و مسند ابن حنبل ٤/ ٥٢ و مستدرك الحاكم ٣/ ٣٨ و سنن البیهقیّ ١٣١/٩ و مناقب ابن المغازلی ص ١٧٨ و مسند أبی داود ص ٢٦ و تاریخ الإسلام ٢/ ١٩٣ و الخصائص ص ٧ و تهذیب التهذیب ٧/ ٤٨٠ و مجمع الزوائد ٩/ ١٢٤ و سیرة ابن هشام ٢/ ٣٣٤

٢. «لَأَنْ يَهْدِىَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِداً خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَافِيهَا أو «خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ» أو «خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْس»

هدایت کرد و چه کسی می‌داند؟ شاید از میان وهابیانی که در کویت یا عربستان زندگی می‌کنند نیز کسانی باشند که مستبصر شده و به مذهب شیعه درآمده باشند؟ ولی از ترس خانواده و قبیله خود نمی‌توانند تشیّع و استبصار خودشان را اعلام کنند! زیرا برخی از وهابی‌های متعصّب اگر تغییر مذهبشان را به شیعه اعلام کرده و آشکار سازند، مورد مخالفت و دشمنی قرار می‌گیرند. همانطور که من هنگام رهاکردن وهابیّت، از سوی بعضی از خویشاوندان و نزدیکان و اهالی مسجدی که در آنجا خطبه ایراد می‌کردم، مورد بی‌اعتنایی و برخورد قرار گرفتم. در آنجا آن چنان با من مخالفت و برخورد شد که من در همان مسجدی که در آن برای مردم نماز می‌خواندم، آرزویم این شد که آنها بپذیرند تنها به عنوان نمازگزار و نه امامِ جماعت، در آنجا نماز بخوانم!

این در حالی است که شما به اینجا آمده و در رفتار و روش من شک و تردید ایجاد کرده و می‌گویید: من از دروغگویان هستم!

بخشی از زندگی دکتر عصام در زمانی که وهابیّ بود

اوّلاً: همواره شما به من تهمت زده و می‌گویید که دکتر عصام دروغ می‌گوید که در دانشگاه ملک سعود دانشکدۀ حدیث وجود دارد؟ برادرم! من می‌دانم که در دانشگاه ملک سعود دانشکده حدیث وجود ندارد و من به شما گفتم: من در دانشگاه امام محمّد بن سعود درس خوانده‌ام. ولی در شهر الدرعیة[1] زندگی می‌کردم و چون الدرعیة نزدیک دانشگاه ملک سعود بود، من به آنجا رفت و آمد داشتم. زیرا این دانشگاه در شهر الدرعیة می‌باشد و به این دلیل من هر روز به کتابخانۀ خاص این دانشگاه می‌رفتم.

من به دانشگاه ملک سعود می‌رفتم و در این دانشگاه شیعه شدم و به این

۱. شهری در عربستان سعودی که در شمال غربی ریاض قرار گرفته که از سال ۱۷٤٤ تا ۱۸۱۸ میلادی پایتخت خاندان سعودی بود.

دلیـل کـه در آنجـا شـیعه شـده‌ام، بـرای یـادبود آن خـاطره، همـواره بـه آن دانـشگاه می‌رفتم و در کتابخانهٔ عمومی آنجا به مطالعه می‌پرداختم. هـم چـنین پسر عمـوی من دکتر عادل احمد العماد نیز در الدرعیة زندگی می‌کرد و در دانشگاه ملک سعود تدریس می‌کرد.

جنـاب شیخ عثمـان خمـیس! بـا ایـن توضیحات یـا شـما اشـتباه کردیـد یا اینکـه دروغ می‌گویید! زیرا بیان کردید که ایـن دانـشگاه در الدرعیـة واقـع شـده اسـت و نیـز می‌گویید بنده گفته‌ام که در دانشگاه الملک سعود درس خوانده‌ام. با وجـود اینکـه من در دانشگاه امام محمد بن سعود درس خوانده‌ام و به جهت نزدیکی منـزل‌مـان به دانشگاه الملک سعود در الدرعیة هر روز به آنجا رفت و آمـد داشـتم. حتـی برخـی اوقات مجبور می‌شدم که در آن دانشگاه شب را نزد برخی از برادران یمنی ام بمانم.

شـیخ عثمـان خمـیس! چـرا تـا ایـن انـدازه بـه دیگـران دروغ مـی‌گوییـد؟ چـرا بـه دیگران بدون هیچ دلیل تهمت می‌زنید؟

دلیل همهٔ این کارها این است که افرادی بر شما مسلط هستند و فشار از طرف وهابی‌ها بر شما بسیار زیاد است. آنها به شما پشت سر هم می‌گویند که مناظره با او را رها کن و اینها هستند که به شما دستور می‌دهند. ولی مـن و تمـام بـرادران حاضـر در جلسه بسیار مشتاق هستیم که بدانیم چه کسانی بـه شـما دسـتور مـی‌دهنـد؟ از نظر من آنها این چنین می‌گویند:

- شیخ عثمان خمیس ! از مناظره با دکتر عصام عماد چه بهره‌ای خـواهی بـرد؟ و یا می‌گویند: چه بهره‌ای می‌بری، در حالیکه ما دکتر امنیة مغربیة را در این مناظره از دست دادیم!

و آنها به شما نصیحت می‌کنند:

- شیخ عثمان خمیس! بیا و به تدریس خویش بپرداز!

این حرف‌ها ادامه داشت تا اینکه فردی آمده و به شما گفت:

– شیخ عثمان خمیس از شما خواهش می‌کنم که این مناظره را رها کرده و به تدریس خودتان مشغول شوید!

از همین روی شما به آنها وعده دادید و گفتید که مطلبی خواهید گفت که آنها را خوشحال کند.

نظر علامه کورانی در خصوص مناظره

جناب علامه کورانی

اکنون بحمدلله، این مناظره به خوبی به پایان رسید و این پیروزی از جانب خدا به دست سید بزرگواری انجام شد که مدت زیادی را آراسته به نور و دانش اجداد طاهرینش بود. و او کسی است که سرکشی طغیانگران را درهم شکسته است.

من در طول این مناظره دیدم که عثمان خمیس حتی از ابن تیمیة[1] بغضش نسبت به اهل بیت بیشتر و شدیدتر است! زیرا ابن تمیة به امور متعددی اعتراف کرده که شیخ عثمان خمیس به هیچ یک از آنها معترف نیست. آری، به راستی که او ظالم تر و با کینه‌ترین فرد نسبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام است و گوی سبقت را از همه ربوده است که این سید بزرگوار توانست او را شکست دهد. اما این سید بخاطر اینکه از سبک و شیوه اجداد طاهرینش تبعیت می‌نمود و از صفات و ویژگی‌های امیرالمومنین علیه‌السلام الگو برمی داشت، با بدزبانی و بغض مناظره نمی‌کرد. من از شما بسیار متشکر هستم و همچنین از جناب دکتر عصام عماد نیز سپاسگزاری می‌کنم و به او تبریک می‌گویم.

ولی جناب دکتر عصام عماد! غرور شما را برندارد و بدان که این گنج گران بها، برای تو ذخیره‌ای تا روز قیامت است که بوسیلهٔ آن به شفاعت اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام دست خواهی یافت. ما نیز مشمول شفاعتشان بشویم إن‌شاءالله.

---

۱. ابن تیمیه: احمد بن عبدالحکیم بن تیمیه حرانی(۷۲۸-٦٦١) که اندیشه های سلفی ها و وهابیون برگرفته از عقاید افراطی و متفاوت اوست.

دکتر عماد دعوت به تقریب می‌کند و عثمان خمیس نمی‌پذیرد

رفیق موسوی

در اینجا ما جواب جناب دکتر عصام عماد را در مقابل اعلام فرار جناب شیخ عثمان خمیس شنیدیم و همچنین به مقایسه دو تفکر پرداختیم: کسی که علمای شیعه را به مبارزه فرا می‌خواند و سپس خوار و شکست خورده شد و کسی که متواضعانه پیش قدم شده و به دنبال تقریب مسلمانان و وحدت کلمهٔ آنان بود. وی استوار و محکم بود و توجهی به اصحاب باطل نداشت تا بتواند مسیر حقّی را که خداوند او را بدان مسیر هدایت کرده، روشن سازد.

سوگند بخدا! به تفاوت میان دعوت جناب دکتر عصام عماد و جناب شیخ عثمان خمیس -که خدا او را به راه راست هدایت کند- نگاه کنید! با این بررسی متوجه می‌شوید که چه فرق زیادی وجود دارد بین کسی که در صدد منسجم ساختن صفوف دین اسلام است و بین کسی که تلاش می‌کند که این یکپارچگی از بین رفته و به دنبال برهم زدن اجتماع مسلمین است. بشنوید سخن دکتر عصام عماد را که می‌گوید:

- «این از حق وحدت اسلامی مقدس است که بایستی در مقابل طعنه‌ها و تهمت‌هایی که بر ما روا داشته می‌شود ، دفاع کنیم. بخصوص این روند بعد از اینکه توطئهٔ کینه توزانه مذهبی آنها را متوجه شدیم، باید بسیار شدیدتر شود. زیرا اینها با این توطئه می‌خواهند از طرفی بین وهابیت و شیعه و از طرف دیگر بین وهابیت و اهل تسنن فتنه افکنی کنند. با وجود اینکه ما به این نتیجه رسیده‌ایم که این توطئه هرگز از بین نمی‌رود؛ مگر زمانی که وهابیت و شیعه را به تقریب دعوت کنیم و من فقط در صدد دعوت به تقریب بین وهابیت و شیعه نیستم؛ بلکه خواهان تقریب بین وهابیت و شیعه و هم چنین بین وهابیت و اهل تسنن هستم و این تقریب صورت نخواهد گرفت، مگر از طریق مناظره‌های برادرانه، آرام و

هدفمند.»

رفیق موسوی

امّا جناب شیخ عثمان خمیس این چنین به دکتر عصام عماد جواب می‌دهد:

- «بدون تردید این دعوت به تقریبی که جناب دکتر عصام عماد بدان فرا می‌خواند، ما نه در صدد این کار بوده و نه کسی را به این تقریب فرا خوانده ایم! ولیکن ما به تبعیت از حق و پیروی از کتاب و سنت دعوت می‌کنیم! ما تمام مسلمانان جهان را به این فرا می‌خوانیم که بگویند: «ما را به راهِ راست راهنمایی کن. راه کسانی [چون پیامبران، صدّیقان، شهیدان و صالحان که به خاطر لیاقتشان] به آنان نعمتِ [ایمان، عمل شایسته و اخلاق حسنه] عطا کردی، هم آنان که نه مورد خشم تو هستند و نه گمراه‌اند.»[1]

من معتقد هستم که تمام مذاهب، افکار و دین‌هایی که در روی زمین وجود دارد، دارای جهاتی مشترک و جهاتی متخلف می‌باشند. اگر ما در صدد تقریب مذاهب باشیم، بایستی الآن همهٔ مذاهب عالم را به تقریب فرا بخوانیم. در حالی که این خلاف قرآن است که می‌فرماید: «و مسلّماً این [برنامه‌های محکم و استوار و قوانین و مقرّرات حکیمانه] راه راست من است. بنابراین از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر پیروی مکنید که شما را از راه او پراکنده می‌کند؛ خدا این [گونه] به شما سفارش کرده تا پرهیزکار شوید.»[2]

جناب دکتر عصام عماد و تمام کسانی که این شعار و اعتقاد را علم کرده‌اید، بایستی این را بدانید که ما به دنبال تقریب نیستیم و بدان دعوت نمی‌کنیم! بلکه ما به دنبال حق و پیروی از کتاب و سنّت هستیم. ما خواهان تقریب و هرگونه وحدتی نیستیم، مگر اینکه در مسیر حق باشد تا اینکه به همگان بگوییم: «لا اله الّا

---

۱. (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ *صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ) فاتحة الکتاب/ آیات ٦- ٧

۲. (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) أنعام/ آیه ١٥٣

الله و محمّد رسول الله». ما فقط به دنبال این مسأله هستیم!

رفیق موسوی

آیا به نظر جناب شیخ عثمان خمیس در اینجا مسلمانی وجود دارد که شهادت به یگانگی خدا و نبوت رسول الله ندهد؟ این چه خلط مبحثی است که شیخ عثمان الخمیس دارد؟ و عجیب تر از آن، این سخن است که در این مناظره از وی شنیدیم که گفت:

- «من شیعه دوازده امامی را کافر نمی‌دانم و درمورد هرکس که آنها را هم کافر بداند، چیزی نمی‌دانم و او را سرزنش نمی‌کنم!».

آیا این کار از روش‌های عالمان است؟ ایشان خود را در مقابل این حدیث چگونه می‌دانند، آنجا که رسول الله ﷺ فرمودند: «مَن کَفَّرَ مُسلِماً فَقد کَفر» یعنی هرکس مسلمانی را کافر بشمارد، به راستی که خود کافر شده است.

سخن شیخ عثمان را بشنوید تا به جهلش بیش تر پی ببرید.

تناقض گویی عثمان خمیس در تکفیر شیعه

شیخ عثمان خمیس

من هیچ گاه نگفتم کسی که شیعه را کافر می‌داند و تکفیر می‌کند اشتباه کرده و یا اینکه کسی که آنان را تکفیر نکند، اشتباه کرده است. من هیچ گاه هیچ گروهی را نه مدح کرده‌ام و نه مورد سرزنش قرار می‌دهم. من کاری به این چیزها ندارم ودر مورد آنها صحبت نمی‌کنم و نه می‌گویم که در اشتباه هستند و نه می‌گویم که راه درست را می‌روند! ولی عقیده شخصی خودم این است که شیعه اثنی عشری را کافر نمی‌دانم. باز تکرار می‌کنم این عقیدهٔ شخصی من است!

سپس جناب دکتر عصام عماد از شیخ عثمان سؤال کردند: «آیا شما کسانی که شیعه را کافر می‌دانند، رد می‌کنید؟ و او در جواب گفت:

– من آنان را تکفیر نکرده و کسانی که آنان را تکفیر می‌کنند را هم خطاکار نمی‌دانم. بنده در اینجا نظری ندارم! زیرا بنده کسانی که آنها را کافر می‌دانند و آنهایی که کافر نمی‌دانند را به یک چشم می‌بینم و هر دو را خطاکار نمی‌دانم! این نظر آنها است. ولی نظر شخصی بنده این است که آنها کافر نیستند و این نهایت حرف من است و به خداوند در روز قیامت همین پاسخ را خواهم داد.»

رفیق موسوی

از همین جا متوجّه می‌شویم که تنها مذهب بر حق، مذهب شیعه می‌باشد. به شکلی که حتی شیخ عثمان خمیس و امثال او به خود جرأت نمی‌دهند که با آن روبرو شده و می‌ترسند که اعتقادهای باطل آنها کشف شود. به همین دلیل تنها راه دشمنی را، مقابله کردن با پیروان مذهب حق قرار داده‌اند.

آری اگر جناب شیخ عثمان خمیس می‌خواست حق را بیان کنند، حتماً مناظره را دنبال می‌کرد و می‌دید چطور دیگران به دست ایشان هدایت می‌شدند. ولی ایشان شرمندگی این شکست را در مقابل دنبال کنندگان خود به جان خرید تا اینکه حجم زیادی از وهابی‌ها هدایت نشوند و به دین حق بازنگردند.

حاضران در جلسه:

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد.

دعوت جهانی از وهابیت برای مناظره

رفیق موسوی

ما در همین جا جناب شیخ عثمان خمیس و تمام مشایخ وهابیت را به مناظره فرا می‌خوانیم و به آنها می‌گوییم: «بیایید با هم مناظره کنیم تا به عمق نادرستی عقاید خودتان برسید». آیا کسی هست که پاسخ به این مناظره دهد؟ ولی فکر نمی‌کنم که آنها دیگر هیچ مناظره‌ای را قبول کنند. مخصوصاً بعد از شکستی که

جناب دکتر عصام عماد به آنها تحمیل کرده و بعد از نصیحتی که جناب شیخ عثمان خمیس به عدم مناظره با شیعه داده است.

از تمام برادرانم عذرخواهی می‌کنم که سخنم طولانی شد. در پایان صحبتم می‌خواهم از تمام کسانی که با ما مشارکت کردند تا بتوانیم این مناظره را با موفقیت و با پیروزی به پایان برسانیم، تشکر کنم. بخصوص از جناب علامه شیخ علی کورانی «حفظه الله» شیخ المناظرین و همچنین دکتر عصام عماد و تمام برادران اندیشمندی که در مؤسّسه کوثر ما را یاری کردند و تمام کسانی که در این پیروزی با ما مشارکت داشتند. این تمام گفته‌های من بود و در نهایت از درگاه خداوند متعال برای خود و همه شما طلب استغفار و آمرزش از گناهان می‌کنم.

و السلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته.

حاضران در جلسه:

الّلهمّ صلّ علی محمّد ﷺ و آل محمّد ﷺ

برادرتان سیّد رفیق موسوی

مناظرہ اوّل

شیخ مصطفی طائی:

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره اول، این مناظره در اتاق حق (اتاق شیعه) به انجام رسیده است.

آقای رفیق موسوی ، مدیر مناظره از طرف مذهب تشیع:

جناب آقای طلال! آیا دکتر سید عصام عماد رسیده است یا خیر؟ اگر رسیده عدد یک را برای من تایپ کنید و چنانچه نرسیده باشد، عدد دو را برایم تایپ کنید. إن‌شاء الله به محض رسیدن ایشان، ما مناظره را شروع می‌کنیم. ولی نمی‌دانم ایشان رسیده‌اند یا خیر!

بسیار خوب...مثل اینکه رسیده‌اند. بسیار عالی شد.

احمد بعلبکی از طرف مذهب شیعه

جناب آقای دکتر سید عصام عماد همراه با عالم وهابی، جناب شیخ عثمان خمیس [مناظره را شروع خواهند کرد]. إن‌شاءالله که دیداری خوب و سرشار از نورِ حقیقت از طرف جناب دکتر عماد باشد و إن‌شاءالله همگی ما از ایشان بهره کامل را ببریم. بعد از چند لحظه یا چند دقیقه این مناظره را شروع می‌کنیم.

جناب آقای طلال از سالن غرفة الحق

ببخشید جناب آقای رفیق! شما گفتید که مناظره در ساعت ٦:٠٠ به وقت گرینویچ برگزار خواهد شد و این در حالی است که ما با جناب آقای دکتر سید عصام عماد قرار گذاشته بودیم که مناظره یک ساعت قبل از این ساعتی که شما گفتید- یعنی در ساعت ٥:٠٠ به وقت گرینویچ برگزار شود. اما به هرحال هیچ عیبی ندارد!

زیرا آقای دکتر سید عصام عماد از همین الآن در اینجا حاضر شده‌اند و منتظر هستند که جناب شیخ عثمان خمیس تشریف بیاورند و البته ما و همه برادران می‌توانیم از محضر جناب دکتر سید عصام عماد در این یک ساعت بهره ببریم إن‌شاءالله. خداوند به همه شما جزای خیر بدهد.

بفرمایید میکروفون در خدمت شماست، صحبتی اگر دارید بفرمایید.

برادر رفیق از اتاق حق

خداوند پدر ومادر شما را بیامرزد! إن‌شاءالله ما هم از وجود جناب دکتر عصام عماد در این یک ساعت نهایت استفاده را می‌کنیم، تا اینکه مناظره آغاز شود.

البته ما یک نظر دیگری داریم: همانطور که جناب دکتر سید عصام عماد به ما در کتاب (رحلتی من الوهابیة الی اثنی عشریة) وعده داده‌اند، الآن یک ساعت تا شروع مناظره باقی مانده است. گرچه مناظره بنابر خواستۀ شیخ عثمان خمیس تمام شده است! زیرا همۀ ما می‌دانیم که بزرگان به خوبی معنای وقت شناسی و پایبندی به کلام و قولشان را می‌دانند و به رعایت آن توجه دارند و این در حالی است که شیخ عثمان خمیس هنوز نیامده‌اند. بگذریم هم اکنون جناب دکتر عصام عماد حاضر هستند و آمادۀ شروع مناظره و گفت و گو می‌باشند و اگر هر زمان جناب شیخ عثمان خمیس تشریف بیاورند، می‌فرمایند: بنده نیاز به وقت کافی دارم تا اینکه آمادگی لازم را برای مناظره پیدا کنم و حتماً این درخواست شیخ را دکتر عصام عماد قبول خواهد کرد! چون ایشان احتیاجی ندارند تا برای چنین مناظره‌هایی خودشان را آماده کنند.

چنان که ما به محض اینکه به جناب دکتر سید عصام عماد مطلب را عرض کردیم، ایشان با شادی و نشاط عجیبی این پیشنهاد را قبول کردند و اصلاً حرفی از آمادگی برای مناظره نزدند. دکتر عماد بر همه مطالب اشراف خاصی دارند و از این گذشته ایشان این راه درست و حقی را که انتخاب کرده‌اند، با سرشت و خون و

روانشان آمیخته شده است. به همین خاطر همیشه آماده‌اند! امّا در مورد شیخ عثمان خمیس باید بگوییم که ما امروز می‌فهمیم که ایشان بعد از این همه مراجعه و مطالعه، چه مقدار توان علمی دارند؟ و می‌خواهیم بدانیم که ایشان در مناظره درب خروج را انتخاب می‌کنند [و از مناظره کردن فرار می‌کنند] یا درب ورودی را بر انتخاب می‌کنند [و با اقتدار شروع به مناظره کردن می‌کنند]؟

بفرمایید برادر ابواحمد، شما سخن بگویید.

برادر ابو احمد البکری ، مدیر مناظره از طرف وهابیت، از اتاق حضرت شیخ عثمان خمیس

با عرض سلام و خوش آمد گویی خدمت برادر رفیق. نمی‌دانم که جناب شیخ عثمان خمیس در این مناظره شرکت خواهند کرد یا خیر! با وجود اینکه به ما گفته بودند که شرکت خواهند کرد، مشکلی وجود ندارد که ایشان در مناظره شرکت کنند. البته ما نیز باید بر قرار خودمان مبنی بر این که صرفاً ناظر بر مناظره ایم، پایبند باشیم و باید خوب بدانیم که جناب شیخ عثمان خمیس همانند سایر شیوخ دیگر نیست. بلکه دارای مقامی بلند مرتبه می‌باشد و همانطور که می‌دانید ما نمی‌خواهیم که اندکی بی‌احترامی به ایشان بشود و بنده این مطلب را پیش از این به شما عرض کرده بودم. از همین روی زمانی که جناب شیخ عثمان خمیس اندکی بی‌احترامی ببیند، به سرعت مناظره را ترک خواهد کرد و همانطور که شما خودتان می‌دانید با توجه به مقام شامخ ایشان، این شیوه برخورد از ایشان منطقی می‌باشد! از این گذشته هیچ مانعی از طرف ما وجود ندارد که ایشان ما را در این امر همراهی کند و اینکه از ایشان سؤال‌هایی پرسیده می‌شود، بسیار پسندیده است و ما هم در این کار، تا جایی که امکان داشته باشد، با شما همکاری لازم را انجام می‌دهیم.

نکته دوم اینکه من دوست دارم سؤالی از جناب دکتر سید عصام عماد بپرسم. البته قبل از پرسش حتماً به نظرم ایشان جایگاه جناب شیخ عثمان خمیس را

خوب می‌داند؟ درست است؟

جناب دکتر عصام عماد:

- بله بنده هم همچنین از اهل یمن می‌باشم.

جناب دکتر عصام عماد! آیا در یمن اگر از کسی بپرسند که بر چه مذهبی می‌باشی، می‌گوید: من وهابی ام؟

به خدا سوگند! من این مطلب را نمی‌دانم و نه تنها نمی‌دانم، بلکه از کسی تا به حال نشنیده‌ام که شخصی از شخص دیگر بپرسد تو بر چه مذهب و عقیده‌ای هستی و او پاسخ بدهد که: من وهابی هستم! به خدا سوگند! نه تنها نشنیده‌ام، بلکه در جایی هم ندیدم که به مذهبی بگویند مذهب وهابی! و این نسبتی است که به محمد بن عبد الوهاب نسبت می‌دهند و این نسبت برای او نامگذاری شده است. در اینجا هرکس که بر مذهب شافعی یا مالکی یا حنفی باشد هنگام اشاره به او می‌گویند که این شخص مالکی است و یا دیگری شافعی است! در حالی که وهابیت را همانند این مذاهب نمی‌بینی که مثلاً هنگام اشاره به شخصی بگویند: او وهابی است! یا این نامگذاری جدید است، یا اینکه برگرفته از نامی است که به عبدالوهاب نسبت می‌دهند! نمی‌دانم! پاسخ قانع کننده‌ای برای این سؤال می‌خواهم.

جناب دکتر عصام عماد:

بسم الله الرحمن الرحیم. سؤالی که این برادر مطرح کرد: در مورد اینکه چیزی به نام مذهب وهابیت وجود ندارد، من می‌خواهم این سؤال را روشن کنم. البته قبل از اینکه جواب بدهم، دوست دارم یک نکته خیلی مهم را روشن کنم و آن نکته این است که: زمانی که می‌گوییم فرقه معیّنی پیدا شده است، هر فرقه‌ای از فرقه‌ها که می‌خواهد باشد، چه خصوصیات و مشخصاتی به ما اجازه می‌دهد تا به گروه مشخصی این کلمه فرقه یا کلمه مذهب را اطلاق کنیم؟ یعنی علت آن چیست؟ حتماً برای آن‌ها خصوصیاتی وجود دارد.

مثلاً الآن ما زمانی که می‌گوییم: اهل سنّت چهار مذهب دارند، حتماً برای مذهب شافعی مشخصاتی است که می‌تواند به ما اجازه دهد که بگوییم آنان شافعی هستند و آنان مالکی هستند و آنان حنبلی هستند و قطعاً یک سری خصوصیات مشترک بین همه مذاهب وجود دارد. مانعی وجود ندارد که بگوییم این خصوصیات بین این مذاهب چهارگانه مشترک هستند. ولی زمانی که اشتراک‌ها صددرصد باشد، دیگر به ما اجازه نمی‌دهد که بگوییم: این مذهب شافعی است و این مذهب مالکی و به خاطر همین علما می‌گویند: برای هر مذهبی از مذاهب چهارگانه اهل سنّت، خصوصیات خاصی وجود دارد و درعین حال خصوصیاتی هم بین مذاهب چهارگانه مشترک است. و این اشتراک‌هاست که ما را وادار می‌کند که بگوییم اهل سنّت دارای چهار مذهب هستند و این خصوصیات خاص مختص به همان مذاهب است. همین خصوصیات ما را مجبور می‌کند تا بگوییم: این همان مذهب شافعی است و این همان مذهب مالکی است.

هیچ انسانی نمی‌تواند خصوصیات خاص موجود در هر مذهب را انکار کند. زیرا در این صورت باید منکر فقه مقارن[1] شود. فقهی که در آن خصوصیات مذهب شافعی و مذهب مالکی و سایر مذاهب را مورد بررسی قرار می‌دهد، و آن مسائلی که مذهب امام شافعی را از مذهب امام احمد حنبل را جدا می‌کند، بازگو می‌کند.

و به همین دلیل من می‌گویم: زمانی که ما کلمه وهابیت را به کار می‌بریم، منظورمان این است که وهابیّت بعضی خصوصیاتی را دارا می‌باشد که آن خصوصیات موجب شده تا به ما اجازه دهد که بگوییم: آن مذاهب چهارگانه است و این یکی چیز دیگری به نام وهابیّت است.

البته من شک ندارم در زمانی که فتواهای امام محمد بن عبد الوهاب را می‌خواندم، او بر مذهب احمد بن حنبل فتوا داده و به کتاب‌های مذهب حنابله

---

۱. فقه مقارن : فقه مقارن که فقه تطبیقی نیز نامیده شده، بر گونه ای از عرضه فقه اطلاق می گردد که در آن، آرا و دیدگاه های مختلف فقها در بیان حکم مسئله ای شرعی، همراه دلیل هر دیدگاهی و گزینش و ترجیح نظریه درست با برهان و دلیل، گردآوری می شود. قدما از عرضه فقه با چنین رویکردی به « فقه الخلاف » یا « فقه الخلافیات » تعبیر می کردند. (باب مدینة العلم، ج۲ ص ۴۳ ؛ الاصول العامة، ص۱۳)

ارجاع داده و او در فروع دین بر مذهب حنبلی است. ولی دلایلی که اهل سنّت را وادار کرد که در جهان به آنان می‌گویند وهابی را نمی‌دانم.

تو می‌دانی که همه اهل سنّت محمد بن عبدالوهاب و افکارش را جنبش وهابیّت نام گذاری کرده‌اند؟ و این قضیه در مورد شیعه و یا صوفیه اینطور نیست که بر آنان کلمه وهابیّت نام گذاری شود.

و مثال برای این مسأله متفکر اسلامی دکتر (محمد علی البهی)، که وزیر اوقاف در مصر بود، و شهیدالقرآن سید قطب در کتاب هایش به او اعتماد کرده است، و همچنین غزالی، که متفکّر اسلامی هزار کتاب است، و کتاب «الفکر الاسلامی فی تطوّره» برای اوست. او در فصل چهارم از کتاب «الحرکه الوهابیه» بر آن عقیده وهابیت اطلاق کرده است.

همچنین امام ابوزهره صاحب کتاب «تاریخ المذاهب الإسلامیه» می‌شناسی که در کتابش فصل‌های خاصی را برای مذهب شافعی، و مذهب مالکی، و دوازده امامی، و همچنین فصل خاصی را برای وهابیت اختصاص داده است؟ برای چه امام محمد ابوزهره فصل خاصی را به تنهایی برای وهابیت اختصاص داده است؟

او این کار را انجام داد. چون خصوصیاتی پیدا کرده که مذهب امام محمد بن عبد الوهاب را از مذاهب چهارگانه اهل سنّت متمایز می‌کند. اگر چه مشترکاتی هم داشته باشد. آری، مشترکاتی هم پیدا می‌شود، ولی قصد من این است که این ویژگی‌ها همان چیزهایی هستند که بزرگان اهل سنّت در جهان را واداشت تا کلمه وهابیت را بر مجموعه افکاری که مختص محمد بن عبد الوهاب بوده، اطلاق کنند. بنابراین این افکاری که مشترکاتی هم در آن وجود دارد، مانند بقیه مذاهب اسلامی نیست. پس بر آن مذهب وهابیت اطلاق می‌کنند. و این مسئله این طور نیست که گفتید من اولین نفری هستم که این اسم را برای جنبش محمد بن عبدالوهاب به کار برده باشم. امام محمد غزالی اولین نفر است. در حالی که او امام اهل سنّت است، این کلمه را برای تفکّرات وهابی به کار می‌برد. و همچنین دکتر یوسف

قرضاوی، عالم اهل سنّت در عصر جدید، و همچنین عالم بزرگ در سوریه شیخ محمد سعید رمضان، در مورد تفکرات وهابی بحث می‌کند.

و به همین ترتیب همه علمای اهل سنّت در جهان برای چه کلمه وهابیت را برای این فرقه به کار می‌برند؟ برای اینکه آنان به این اجماع رسیدند که برای مذهب وهابیت خصوصیاتی است که جدا می‌کند آن را از مذاهب چهارگانه اهل سنّت و از مذهب دوازده امامی.

این خصوصیت‌ها بود که آنان را واداشت که فرقه وهابیت و یا مذهب وهابیت را در مورد آن به کار ببرند. خصوصیاتی که در مذاهب چهارگانه پیدا نمی‌شود و ما نمی‌خواهیم اکنون در مورد این موضوع بحث کنیم.

و از این جاست که می‌گویم: قطعاً تو اشتباه می‌کنی زمانی که به من می‌گویی: همانا در یمن کسی پیدا نمی‌شود که بگوید مذهب وهابی! بلکه برعکس، علمای اهل سنّت این را می‌گویند. به یمن برو که در مناطق شافعی مذهب، علمای شافعی در حضرموت هستند. تو می‌گویی که یمنی هستی! علمای شافعی در تعز[1] همه آنان می‌گویند: مذهب وهابیت وجود دارد و آنها دارای تفکّرات خاص خود هستند و برای آنها خصوصیات مخصوص به خود وجود دارد. هم چنین به تو یادآوری می‌کنم نام کتاب‌هایی که علمای شافعی در یمن بر ردّ وهابیت نوشتند. تو می‌دانی که علامه حضرمی دارای کتابی در مورد ردّ وهابیت است، در حالی که او عالم بزرگ شافعی مذهب در یمن می‌باشد و وهابی مذهبان نیز او را ردّ کرده‌اند. و از اینجاست که می‌خواهم به تو بگویم:

زمانی که می‌گویی برای چه من می‌گویم: سفر از وهابیت به دوازده امامی[2]، پس در حقیقت، من وهابی بوده ام؛ یعنی این خصوصیت‌ها در وهابیت وجود داشته و

---

۱. تَعِزّ یکی از شهرهای استان تَعِز در کشور یمن است. این شهر مرکز استان نیز می‌باشد. شهر تَعِزّ در فاصلهٔ ۴۰۰ کیلومتری شهر مخا واقع شده‌است.

۲. رحلتی من الوهابیی إلی الاثنی عشریة

من به آنها ایمان داشتم. و از اینجاست که اگر می‌گفتم «سفر از اهل سنّت به دوازده امامی»، من به اهل سنّت ظلم می‌کردم. برای اینکه خصوصیت‌هایی که اهل سنّت دارند، در مذهب وهابیت پیدا نمی‌شود.

آقای رفیق: ابا احمد، بفرمایید!

شیخ ابواحمد البکری مدیر حوار از طرف وهابیت و از طرف اتاق شیخ عثمان خمیس:

من یک سؤالی از تو می‌پرسم شاید فهمیدی آن سؤال چیست: زمانی که در یمن بودی شخصی از تو در مورد عقیده ات سؤال می‌کرد و تو به او گفتی که وهابی بودی؟ سبحان الله! به او گفتی که خودت وهابی بوده‌ای و اکنون آن مشکلاتی که باعث شده به مذهب دوازده امامی تغییر عقیده دهی چیست؟

من تقریباً سخن خویش را کامل کردم و خواهش می‌کنم که جواب طولانی نشود. پاسخ به صورت کامل و جامع داده شود. دکتر بفرمایید!

جناب دکتر عصام عماد:

جواب من مثل آمدنم است: امام عبدالحلیم محمود، که در زمان خودش امامِ دانشگاه الازهر بود- و تو از این موضوع آگاه هستی- سخنی بزرگ و زیبا گفته است که جواب به این سؤال می‌باشد. درحقیقت این کلام مرا به شگفتی واداشته است و این کلام را نقل نمی‌کنم مگر اینکه خودم به آن ایمان دارم. پس این سخن را از امام عبدالحلیم به جهت علاقه خویش نسبت به او بیان می‌کنم که گفته است:

«درگیری سلفیه (یعنی وهابیت)- هرچند که سلفیه[1] غیر از وهابیت است، ولی متأسّفانه الآن سلفیه از وهابیت تأثیر بسیاری گرفته است، یعنی بسیاری از سلفی‌ها تحت تأثیر قدرت و جریان وهابی‌ها قرار گرفته اند- و قدرت و جریان اشعری[2] بر

---

۱. سلفی ها: اندیشه و جریانی اجتماعی که در میان اهل سنت است و راه حل مشکلات را پیروی از شیوه سلف (مسلمانان متقدم) می داند. مشهورترین سلفی ها وهابیت، اخوان المسلمین و فرقه دیوبندیه است.

۲. اشعری پیروان ابوالحسن علی بن اسماعیل بن اسحاق اشعری (۲٦۰) که با اعتقادات معتزله مخالف است و عقاید خود را برگرفته از قران و سنت رسول گرامی اسلام، روایات صحابه و نظرات احمد بن حنبل اعلام می کند.

امری دیگر است که سخن اهل سنّت است و اشعریه ادّعا می‌کنند که ما اهل سنت هستیم و ما مثل سلف صالح و ادامه دهنده برای این سلف صالح هستیم. درحالی که وهابیت فکر می‌کنند که ما ادامه دهنده حقیقی راه اهل سنت می‌باشیم».

و این طبیعی است! من زمانی که وهابی بودم، ممکن نبود که بگویم من وهابی هستم. چون فکر می‌کردم که من مثل اهل سنت هستم. تا زمانی که متوجه شدم اشعریه- که اکثریت اهل سنّت هستند- در گمراهی به سر می‌برند. پس به اشعریه هجوم آوردم و گفتم قطعاً آنها خطرناک تر از دیگر فرقه‌های گمراه اهل سنّت هستند! برای اینکه آنان فکر می‌کردند که از اهل سنّت هستند، در حالی اهل سنّت حقیقی ما هستیم و من نزد خودم خیال می‌کردم سنّی واقعی هستم و این اشاعره سنّی جعلی می‌باشد. و این یک حقیقت است. حال تو خود به کتاب‌های وهابیت که در جهان بر رد اشعریه است، نگاه کن! اضافه بر اینکه جناب شیخ حسن ایوب اندیشمند سنّیِ معاصر در کتابش «تبسیط العقیده الاسلامیه» می‌گوید: اشعریه اکثریت اهل سنت هستند و نیز قرضاوی در کتابش «الشیخ محمد غزالی فی نصف قرن» همین طور گفته است که اشعریه اکثریت اهل سنّت هستند.

ای برادر سؤال کننده! ناگزیرم که بگویم درحالیکه تو بدان شناخت داری. اکنون اشعریه مانند اکثریت اهل سنت هستند. مثلاً گروه دیوبند در هند که در نزد اهل سنت «ازهر الهند» نامیده شده‌اند، یا گروه زیتونه (ازهر تونس) نامیده شده است، یا در مصر همه این جمعیت مانند خط اشعریه یا ماتریدی است.

و از این جهت است که شما کتاب‌های زیادی در مورد گمراهی اشعریه نوشتید: مثل کتاب «الموسوعه الکبری فی موقف ابن تیمیه من الاشعریه». شیخ الاسلام ابن تیمیه فکر می‌کرد که ما همانند اهل سنّت هستیم، در همان زمانی که اشعریه می‌پنداشتند که ابن تیمیه خارج از اهل سنّت می‌باشد.

پس در آن ایامی که من وهابی بودم و فکر می‌کردم که از اهل سنت هستم، شخصی آمد و به من گفت: وهابی! من به اوگفتم:

– همانا وهابیت ادامه دهنده راه اهل سنت است!

من به کسی اجازه نمی‌دادم که به من بگوید وهابی. ولی بعد از اینکه از وهابیت خارج شدم و حقیقت امر را شناختم، طبیعتاً شروع به جدا ساختن و تمایز بین آنها نمودم و بزودی ویژگی‌های فراوان دیگری یادآور می‌شوم و برای تو نقل قول‌ها، حقایق و دلیل‌های محکم را بیان خواهم کرد که اهل سنت غیر از وهابیت است. حالا بفرمایید صحبت کنید!

سرگروهی از طرف وهابیت:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. نمی‌دانم آیا صوت واضح است؟ شیخ اکنون حاضر شد. ولی قبل از اینکه شیخ صحبت کند، می‌خواهم بپرسم که آیا صدا هست؟

-: بله واضح است.

جناب شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. سلام علیکم ورحمة الله و برکاته!

از اینکه امشب در مورد موضوعی که همیشه مورد اختلاف بوده بحث می‌کنیم، خوشحالم و امیدوارم تا این اختلاف را به پایان برسانیم و آرزو می‌کنم بتوانیم آنچه که می‌دانیم را برای برادران مسلمان خود توضیح دهیم و آنچه از حق وحقیقت وجود دارد، به آنان بشناسانیم. از اینکه به این گفتگوها دعوت شدم و توانستم شرکت کنم، خوشحالم. إن‌شاءالله از طریق این گفتگوها به حقیقت برسیم. من فعلاً قصد ندارم تا دانسته هایم را در این گفتگو بر شما مقدم بدارم و قبل از هر نکته ای، یکسری نکات مشترک که مورد هدف گفت و گو است در اینجا مطرح می‌شود إن‌شاء الله. امیدوارم با رعایت کردن بعضی مسائل بتوانیم گفتگوی آرامی داشته باشیم تا به اهدافمان برسیم.

خیلی‌ها سعی کردند تا از ورود من در این اتاق جلوگیری کنند زیرا فکر می‌کردند به من اجازه داده نخواهد شد که آنچه می‌دانم بگویم. ولی من در پاسخ به آنان

گفتم که ما در این اتاق، مهمانِ مردمی هستیم که گفته می‌شود به زبان اهل بیت پیامبرﷺ سخن می‌گویند و این مردم همان کسانی هستند که می‌گویند ما همان رفتاری را که اهل بیت پیامبرﷺ با مهمانان شان داشتند، انجام می‌دهیم. بنابراین از آنان به مهمانان شان آزاری نمی‌رسد و حتی آزار مهمان شان را نیز تحمّل می‌کنند. پس امیدواریم اذیت و آزار ما را تحمل بنمایند و ما آزاری از آنان مشاهده نکنیم!

گرچه از برخی نوشته‌ها در بعضی کتاب‌ها که در مدتی قبل دیده بودم، بسیار غمگین شدم. زیرا در برخی از آن کتاب‌ها به کنایه درباره‌ی من گفته شده بود که: عثمان خمیس فرزندی نامشروع است!

من در مقابل سخنانم مسؤولم. پس شما هم بی‌شک در مقابل سخنانت مسؤولیت داری و از خدا خواستارم تا اقدامی که سزاوار توست را در حقت انجام دهد و من میگویم هر ظرفی به وسیله چیزی که در آن می‌ریزند، کدر می‌شود!

و ما همانطور که گفته شد با مردمانی صحبت می‌کنیم که می‌گویند همانند اهل بیت پیامبرﷺ رفتار می‌کنند. بنابراین امیدوارم به اینکه شما بهترین کسانی باشید که همانند این درخت استوار عمل می‌کنید.

اکنون ناچاریم تا نکات مهمی را برای شروع گفت و گو مشخص نماییم و بعد از پایان سخنانم، امیدوارم تا سخنان شما را بشنوم و بعد از آن نکاتی را که باید شمرده شود و تبیین گردد، یادآور شوم و بابت این گفت و گویی که مورد هدف است از شما تشکر می‌نمایم. بفرمایید...!

جناب آقای رفیق موسوی:

سلام علیکم ورحمة الله و برکاته

ای شیخ عثمان خمیس –که خداوند تو را زنده بدارد- به شما خوش آمد می‌گویم!

جناب آقای طلال:

سلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

جناب آقای دکتر عصام إن‌شاء الله تا دقایقی دیگر حاضر می‌شوند. بفرمایید!

جناب آقای دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. در ابتدای امر تقاضا می‌کنم که نقاط اصلی و اساسی این مناظره را تعریف کنیم که عبارتند از:

اول) اینکه هدف اصلی از این گفتگو مشخص باشد که آن عبارت است از تقریب و نزدیک کردن مسلمانان؛ خواه از شیعیان اثنی عشری یا از اهل سنّت و یا از وهابیت باشند. غرض اصلی از این گفتگو نزدیک کردن صف‌های اسلامی است که هیچ هدفی بالاتر از وحدت جمعیت اسلامی وجود ندارد؛ خواه بین اهل سنت و وهابیت باشد و یا بین اهل سنت و شیعه باشد و یا بین شیعه و وهابیت باشد و یا بین سلفی‌ها و وهابیت باشد، هیچ فرقی ندارد. بلکه مهم آن است که هدف ما وحدت باشد و همه در خلال گفتگو باید مراقب این قضیه اعتقادی و مقدس باشیم. من مشاهده کردم که بهترین وسیله برای به ثمر نشستن وحدت اسلامی، گفتگوی اسلامی است، یعنی همان چیزی که در خلال گفتگو باید مراعات شود.

درواقع وحدت اسلامی فریضه بزرگی است که مراعات آن لازم است. زیرا خداوند یگانه روزی از ما درباره این فریضه سؤال خواهد کرد. پس واجب است بدانیم. ممکن است در مقابل برخی مردم به خاطر تندروی که نسبت به این وحدت داشتیم، بتوانیم عذرتراشی کنیم. ولی باید توجه کنیم که آیا این مسایلی که برای مردم مطرح کردیم و در بعضی موارد نیز آنان را قانع کرد، خودمان را نیز قانع می‌کند؟

پس از خودمان باید بپرسیم که آیا این کلمات تند که به وحدت اسلامی زده شد، می‌تواند ذات پروردگار را نیز قانع کند؟

آیا زمانی که انسان با خدا در روز قیامت روبرو شود و خداوند از او درباره تندروی در موضوع وحدت اسلامی شروع به پرسش کند، آیا انسان توانایی آن را دارد که ذات پروردگار را با همان پاسخ‌هایی که به مردم می‌داد قانع کند؟

من بسیاری از تندروها را درباره وحدت اسلامی دیدم که توجیهاتی می‌آورند و دیگران را نیز با این توجیهات قانع کرده‌اند. ولی این افراد زمانی در تاریکی شب که با خودشان خلوت کردند و بعد از آنکه وضو گرفتند، دو رکعت نماز بگذارند و با خدای خویش راز و نیاز کنند و قبل از آنکه حسابرسی روز قیامت فرا برسد، از خوشان بپرسند که درباره‌ی وحدت اسلامی چه کردند؟

بپرسند که آیا صحبت من و آنچه که بواسطه اش صحبت می‌کنم و یا آنچه که با آن می‌نویسم، تقویت کننده وحدت اسلامی است؟ و یا آنکه تندروی نسبت به وحدت است؟

بنابراین از اینجا هدف اصلی و اساسی روشن می‌گردد که آن چیزی، جز وحدت اسلامی نیست. زیرا من بین خودم و خدای خویش هیچ راهی را جز گفتگوی اسلامی برای حفظ وحدت اسلامی مفید نمی‌بینم.

این نکته‌ی اول است که می‌خواهم درباره آن به گفتگو بپردازم و این هدف اولی است که در گفتگو در نظر دارم.

و مسأله اصلی دوم: ناچاریم برای اینکه گفتگوها به وحدت اسلامی ضرری نرساند، این گفتگوها را براساس یک راه و روش معینی برگزار کنیم و برای این که پایه‌های مستحم اسلامی را از بین نبریم، می‌توانیم در خلال گفتگو به هدف اصلی که همان حفظ وحدت اسلامی است، دست یابیم که اگر نسبت به این راه و روش غفلت کنیم، بنابراین به این فریضه‌ی اسلامی یعنی وحدت اسلامی ضربه زده‌ایم. (العیاذ بالله)

از این جهت نکاتی را به برادرم شیخ عثمان خمیس پیشنهاد می‌کنم که نگهبان

این وحدت باشد.

به خدا قسم از این گفتگوها قصدی جز تقویت وحدت اسلامی ندارم. زیرا بسیار مشاهده کردم که بسیاری از این گفت و گوها که در آن مراعات وحدت اسلامی نشده است، متأسفانه ما را به ازبین بردن هدف اصلی یعنی وحدت اسلامی می‌رساند. بنابراین چون هدف از گفتگوهای اسلامی نزدیک نمودن جامعه اسلامی است، درصورتی که نکاتی نباشد تا ما در میان گفتگو از آن پیروی کنیم، بنابراین من این گفتگو را از هدف اصلی به دور می‌بینم:

نکته اول: برادران من! تجربه‌ای که از این گفتگوها بدست آوردم این بود که بعد از انتقال از مذهب وهابی به شیعه، بزرگترین هدف خود را نزدیک کردن وهابیت و این مذهب قرار دهم. به همین دلیل کتاب (المنهج الصحیح و الجدید فی الحوار بین الاثنی عشرية و الوهابية)[1] را نوشتم. چون فهمیدم در این مسیر راه‌های گمراه کننده و مبهمی وجود دارد و دستهای پنهانی وجود دارد که می‌خواهد در بین صفوف اسلامی تفرقه ایجاد کند

و سعی می‌کند موانع بزرگی بین مذهب وهابیت و شیعه که دو مذهب شامخ هستند بوجود بیاورد. بنابراین من سعی کردم در این کتاب نکات اساسی یک گفتگوی سالم را بین دو مذهب وهابیت و شیعه یادآور شوم و بنابر اجتهاد من، اگر آن پایه‌ها رعایت نشود، گفتگو به جایی نمی‌رسد. این کتاب به چاپ رسیده و موجود می‌باشد و اگر می‌خواهید آنرا مطالعه کنید، هم نسخه چاپی دارد و هم می‌توانید به سایت اینترنتی «سفینة النجاة» که زیر نظر مؤسسه کوثر است، مراجعه نمایید.

سه نکته حقیقی را یافتم که علمای جامعه شناسی وضع کردند و تمام علمای مادی و غیرمادی به این نظریه ایمان دارند و پیروان ادیان و یا غیرادیان و همچنین علمای روانشناسی از پیروان فروید و غیر آنان از مادی گرایان و غیر مادی گرایان به

---

۱. راهی نو و صحیح در گفتگوی بین مذهب شیعهٔ دوازده امامی و فرقه وهابیت.

این نظریه ایمان دارند.

این نظریه، نظریه‌ی مهم و جدیدی است که من آن را در گفتگو طبقه بندی کردم و همانا این نظریه را عقل اسلامی و عقل مادی و عقل مسیحی و عقل بودایی قبول نموده‌اند و این نظریه نزد همگان مورد قبول واقع شده است.

و دیدم برای اینکه ما وحدت اسلامی را بین وهابیت و شیعه حفظ کنیم، ناچاریم این نظریه را رعایت کنیم.

من این نظریه را تا این زمان نجات بخش یافته و به این مسأله فکر می‌کنم که تا زمانی که این گفتگو روشمند نباشد، چه چیزی رهایی بخش است؟ و تا چه زمانی این پراکندگی بدون راه رهایی ادامه یابد؟

چنان که این نظریه برای هر مذهب انسانی یا مذهب بشری یا مذهب دینی، آسمانی، زمینی، مارکسیستی، اسلامی و مسیحی قابل تدریس است.

و ناچاریم برای تدریس این مذهب سه مرحله را رعایت کنیم و بیشتر اندیشمندان این روش را توصیه می‌کنند و من در گفتگو می‌خواهم که این مراحل را رعایت کنیم. زیرا بسیار سودمند است. یعنی حتی در نزد ما که مذهب‌مان دارای اختلاف است، ناچاریم تا برای تدریس این مذهب، سه مرحله را بگذرانیم. برای مثال شیخ ناصر القفاری را در مقدمه کتابش به نام (اصول مذهب الامامیه الاثنی عشریة) می‌نویسد: آنچه باعث جلب توجه من شد، این بود که اهل تسننِ معاصر نسبت به شیعه به سه گروه تقسیم شدند و از احسان ظهیر و افرادی که همفکر او هستند، در گروه اول یاد می‌کند. زیرا آنها معتقدند که شیعه متمایل به غلوّ کردن شده است و آنها از باطنیه هستند.

و گروه دوم از کسانی مثل سالم بهنساوی نام می‌برد که معتقدند شیعه یک فرقه اسلامی و معتدل است.

و گروه سوم نیز زمانی که این فرقه منسجم را دیدند، بین این دو گروه متحیر

ماندند!

پس گروهی از آنان معتقدند که شیعه از غلوکنندگان است و گروهی دیگر معتقدند شیعه از مسلمانان معتدل می‌باشند! بنابراین این گروه سوم، در این نظرات سرگردان شده و توقف کردند.

او سالم البهنساوی را از گروه سوم یاد میکند. ببخشید اشتباه نام بردم. سامی النشار را در گروه سوم یاد می‌کند!

در نتیجه من زمانی که وهابی بودم، به این جریان شناسی علاقه‌مند شدم. چون می‌دیدم که امام شلتوتِ مصر از شیعه دفاع می‌کند و معتقد است شیعه مذهب پنجم در اسلام است و همچنین شیخ محمد غزالی و امام محمد البهی که از بزرگان اهل سنت است، از آنان دفاع کرده‌اند و همچنین علامه عبدالحلیم الجندی در کتاب (الامام جعفرالصادق) از شیعه سخن گفته و از آنان دفاع می‌کند و دهها بلکه صدها نفر از اهل تسنن از گذشته تا به حال، از شیعیان دفاع می‌کنند.

افرادی مانند امام علامه مجدالدین بن اثیر در کتاب (جامع الاصول من احادیث الرسول) در جایی حدیث رسول خدا ﷺ را از ابوهریره نقل می‌کند که فرمود: ««إنَّ اللهَ یَبْعثُ علی رأْسِ کلِّ قَرْنٍ لهذه الأُمَّةِ مَنْ یُجَدِّدُ أَمْرَ دینِها»[1] و مذهب اسلامی شیعه اثنی عشری را به عنوان مذهب پنجم می‌داند. بلکه امام محمد بن یعقوب کلینی[2] را از دانشمندان مصلح اسلام می‌داند.

در همین زمان نظر دیگری را از شیخ عبدالعزیز بن باز و محب الدین خطیب بازگو می‌کنم که آنها معتقدند مذهب شیعه خارج از اسلام است. همانطور که ملاحظه می‌کنید در مورد شیعه دو نظریه متفاوت وجود دارد. این نظریه روشن می‌کند که باید در گفتگو موضوع را روشن کرده و آن تعریف نمود. زیرا سزاوار است در ابتدای گفتگو یک راه و روشی را برای گفتگو مشخص کنیم. چون اگر این روش

---

۱. خداوند در ابتدای هر قرن (هر صدسال) شخصی را برای احیای دین اسلام مبعوث می‌کند (کنز العمال ۱۲: ۱۹۳/ ۳٤٦۲۳.)

۲. کلینی: محمد بن یعقوب کلینی معروف به ثقه الاسلام(۳۲۹) از محدثان مشهور شیعه و صاحب کتاب معتبر کافی است.

مشخص نباشد، به هدفمان نمی‌رسیم.

علمای روانشناسی معتقدند وقتی در یک موضوع اختلاف نظر پیدا می‌شود، این اختلاف نشان از راه و روشی غلط برای بیان آن موضوع (یعنی مذهب شیعه) است. پس آنان در راه و روش دچار خطا شده‌اند، وگرنه این مذهب بدون اشکال است.

بطور مثال جناب عثمان خمیس در کتاب (کشف الجانی محمد التیجانی) روشی متفاوت با سالم البهنساوی در کتاب (السنة المفتری علیها) دارد و این راه‌ها همه دچار اختلاف است. بنابراین باید روش گفتگو را با قوانین و نکات آن مشخص کنیم.

آقای طلال:

ببخشید، آقای رفیق! میکروفون را بگیرید و در ابتدا موضوع را مشخص نمایید و بعد از آن آقای عصام و شیخ عثمان خمیس اصول بحث را پایه گذاری می‌کنند. شما بفرمایید!

آقای رفیق:

به سخنان شیخ عثمان خمیس گوش می‌دهیم.

شیخ عثمان خمیس:

من هم معتقدم در ابتدای گفتگو قوانینی برای مناظره قرار داده شود. زیرا این یک امر ضروری است. قبل از آنکه به گفتگو بپردازم، من زمانی که وارد غرفه شدم، دیدم دو طرف به یکدیگر دشنام می‌دهند. الحمدلله این دشنام‌ها بر من اثری نگذاشت. ولی می‌خواستم تذکّر بدهم تا إن‌شاء الله این مسئله بیشتر گسترش پیدا نکند.

امّا نکاتی در مورد گفتگو:

برای من فرقی نمی‌کند در مورد کدامین مسئله بین شیعه و سنی صحبت کنیم. بنابراین ابتدای گفتگو مشخص است و شکی نیست که در این گفتگو، یکسری اولویت‌ها باید محاسبه و رعایت شود و همچنین در مورد دکتر عصام آیا ایشان به عنوان نماینده شیعیان اندکی است که داخل در این اتاق هستند؟ زیرا من در صحبت هایم با شیعه مشاهده کردم که زمانی که نماینده آنان شکست می‌خورد، می‌گویند: «این برای ما دلیل نبود» و به همین علت باید بگویم که آیا دکتر عصام نماینده و حجّت شماست؟ و دلیل‌های دکتر عصام و سخنانش، دلیل و سخن شیعه است یا خیر؟ مخصوصاً که ما می‌دانیم که ایشان بنابر گفته خودشان سنّی و وهابی بودند.

شاید کسی بگوید که دکتر عصام وارد مذهب تشیّع شد تا از داخل به شیعیان ضرر برساند و پس از آن از شیعه بودن خارج شده و مشخص شود در حقیقت سنّی بوده است!

من می‌ترسم که کسی چنین سخنی را بیان نماید! آیا دکتر عصام در مناظره خبره است یا خیر؟ آیا او عالم است یا خیر؟ من او را نمی‌شناسم، ولی می‌گویم آیا صحبت‌های او اصالتاً شیعی است، یا صحبت‌های او به عنوان کسی است که از اهل سنت به شیعه منتقل شده است؟ زیرا او در مذهب شیعه تربیت نشده است و با کتاب‌های شیعی از همان ابتدا مأنوس نبوده است. البته هرگاه شما اراده نمایید من مانعی برای صحبت و مناظره با او نمی‌بینم. اما آیا او مانند شما شیعه است؟ امیدوارم این مطلب را روشن نمایید و همه حاضرین این مطلب را بنویسند و تأیید کنند که آیا او مانند شما شیعه است؟ و سخنان او سخنان شیعیان است؟

بعد از این مسأله نکات را به طور جداگانه در بقیه مسأله‌ها مطرح می‌نمایم که این مطالب پایه‌ای برای گفتگو باشد.

برادر رفیق موسوی از اتاق حق:

سلام علیکم و رحمة الله وبرکاته!

آری! دکتر عصام را همه ما قبول داریم و إن‌شاء الله که ایشان مانند ما شیعه هستند و اگر ایشان از ما نبودند، او را به نمایندگی از خودمان نمی‌فرستادیم تا با شما سخن بگوید! بنابراین ایشان در نزد ما مورد قبول هستند. و اما همین پرسش را من در مورد شما عرض می‌کنم که آیا شما نیز شیخ عثمان خمیس را به عنوان نماینده از خودتان قبول دارید؟ آیا برادران سلفی، شیخ عثمان خمیس را مانند ما از طرف خودشان می‌دانند؟

پس بنابراین شیخ نیز به عنوان نماینده از شماست. خداوند پدر و مادرت را بیامرزد!

اکنون که هر دو نماینده از هر دو طرف تأیید شدند، از دکتر عصام می‌خواهم تا میکروفن را از بنده بگیرند و اگر پیشنهادی دارند بگویند و نیز پذیرای پیشنهادات شما نیز هستیم.

دکتر عصام عماد:

بسم الله الرحمن الرحیم. به سبب تجربه‌ای که در گفتگو با برادرانمان دارم، در گفتگوها گاهی سخنانی گفته می‌شود که ما را به سمت حق راهنمایی نمی‌کند. ما یا به دنبال شناخت حق هستیم و یا می‌خواهیم که بین مذاهب اسلامی نزدیکی و وحدت ایجاد کنیم و این مهم جز در بین گفتگوی مسلمین با یکدیگر بدست نمی‌آید.

گاهی وقت‌ها پراکندگی در گفتار را مشاهده می‌کنم. زیرا شنیدنم همراه با چیزهای بسیاری همراه شده است! و به سبب متمرکز نبودن گفتگو پیرامون یک نکته‌ی خاص، ممکن است حقی از گفتگوکنندگان و شنوندگان سنّی یا شیعی و یا وهابی از بین برود.

و گاهی شنونده در هنگام گفتگو بسیار به گفتگو جذب شده است که ناگهان گفتگو از لحظه‌ای به لحظه دیگر و از موضوعی به موضوعی و یا از روایتی به روایت دیگر جا به جا می‌شود و گاهی حدیثی را می‌شنود و ناگهان به روایت دیگری جا به جا می‌گردد و از آیه‌ای به آیه دیگر و از موضوعی به موضوع دیگر...

و من ملاحظه کردم که در میان شنیدن و حاضر شدن کلمات بسیار زیاد، گاهی این کلمات به صد گفتار می‌رسد و این موضوع سبب ایجاد پراکندگی می‌گردد. زیرا تمرکزی در آن وجود ندارد و درنتیجه سبب می‌گردد تا وحدت اسلامی از بین برود و وقت گفتگو کنندگان و شنوندگان از بین برود.

پس گاهی در گفتگو، در یک زمان از حدیث ثقلین به حدیث خلفا منتقل می‌شویم و ناگهان به سراغ «حدیث منزلت» می‌رویم و بدون مقدمه به «آیه تطهیر» مراجعه می‌کنیم و ناگهان به موضوعی دیگر انتقال پیدا می‌کنیم که این مسأله مناسب نیست و گفتگو با این روش، وحدت اسلامی بدست نمی‌آید و از آن نگهداری نمی‌شود.

بنابراین درخواست من این است که قبل از شروع گفتگو، تعریف مشخصی را بیان کنیم. برای مثال من و برادرم عثمان خمیس حدیث‌هایی را پیرامون آیه مشخصی بیاوریم و بگوییم که حدیث ما در آیه تطهیر آورده خواهد شد و تا روز چهارشنبه که پیش رو داریم این گفتگو را درباره آیه مشخصی به پایان می‌رسانیم و آن وقت در روز چهارشنبه آینده، حدیث ثقلین را بررسی کنیم و هفته بعد حدیث‌هایی پیرامون آیه ولایت و یا واقعه غدیر خم و اگر خواستیم حدیث درباره اهل بیت یا صحابه باشد. ما ناچاریم تا آیه به آیه بررسی کنیم. زیرا این اختلاف بر اساس استدلال‌های قرآنی و حدیثی شکل گرفته است و از این نظر فهم برادران سنی از آیه یا روایت یک فهم است و برادران شیعه یک فهم دیگر است و ما آیه به آیه بررسی می‌کنیم و فهم هر دو طرف را مشاهده می‌نماییم و گاهی گرچه اندک است، ولی ممکن است بررسی حدیثی مانند حدیث ثقلین سه یا چهار جلسه زمان

ببرد و ما ناچاریم تا ساعت معینی را برای آن مشخص کنیم. برای مثال بگوییم گفتگو در ساعت ۸ آغاز می‌گردد و تا ساعت ۱۰ ادامه می‌یابد تا اینکه زمان کسی ازبین نرود و من آمادگی گفت و گویی که آغاز و پایان آن مشخص نباشد را ندارم. زیرا نباید وقت گفتگوکنندگان و شنوندگان از بین برود و زمانی که وقت به پایان رسید، گفتگو درباره عنوان مشخص نیز پایان پذیرد. یعنی به عنوان مثال برای تعریف معنای اهل بیت باید تعریف کنیم که آیا گفتگو پیرامون حدیث ثقلین است یا آیه تطهیر؟ زیرا درباره آیه تطهیر، تفسیرکنندگان اهل سنت و شیعه گفتارهای بسیار زیادی دارند و اگر نقطه‌ای برای سرآغاز نباشد، بحث ضعیف می‌شود. بنابراین ناچاریم تا در ابتدای بحث، موضوعی را با شیخ عثمان خمیس مشخص نماییم تا در روز گفتگو درباره آن گفتگو کنیم و گفتگو را از آن موضوع خارج نکنیم و هرکسی که موضوع را از بحث مورد نظر خارج کرد، از اتاق بیرون برود و سزاوار نیست که این عمل تکرار شود. شیخ عثمان! آیه‌ای را بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

من مدّعی نیستم که مانند اهل تسنن باشم، ولی وقتی با بعضی شیعه‌ها صحبت می‌کنم و از مراجع آنها دلیل می‌آورم، می‌گویند من از فلانی تقلید نمی‌کنم و از فلانی تقلید می‌کنم و بنابراین سخن آن شخص برای من حجّت نیست. بنابراین من پرسیدم که آیا دکتر عصام نماینده شیعه است؟ من نمی‌خواهم به شخصیت دکتر عصام لطمه بزنم. زیرا گفتم که او را نمی‌شناسم و وقتی انسان کسی را نمی‌شناسد، حق ندارد در مورد او نظر بدهد. همانطور که گفته شده:

«تا زمانیکه شخصی را امتحان نکرده ای، ستایش نکن و مذمت نکن او را مگر بعد از امتحان او»[1]

بنابراین من هم نه او را ستایش می‌کنم، نه او را مورد سرزنش قرار می‌دهم. بلکه

۱. لا تمدحنّ شخصاً حتّی تجرّبه ولا تذمّنّه إلّا من بعد تجریب

فقط می‌خواستم این مطلب برای من روشن شود. هم چنین موضوع برای من فرقی ندارد. اما بدون تردید باید به مسایل اصلی که مورد اختلاف بین شیعه و سنی است، پرداخت. در بعضی از این مسایل به کافر دانستن طرف مقابل نیز پرداخته شده است. برای مثال بعضی از دانشمندان اهل سنت، شیعه‌ای را به خاطر کاری کافر دانسته‌اند. بنابراین ناچاریم در ابتدای بحث، موضوعی را انتخاب کنیم که در آن بحرانی ویژه موجود است تا اینکه در نهایت حق را بشناسیم و بعد از این به مسایل فرعی پیرامون آن مسأله از آیه و حدیث بپردازیم و گفتگو درباره این مسایل فرعی و پرداختن به آیه و روایت‌هایی که در گفتگو یاد می‌شود و همچنین نظرات بزرگان که در گفتگو مطرح می‌شود، از نظر من هیچ اشکالی ندارد. همچنین خروج از موضوع که به طور خاص به آن اشاره شد، از نظر من اشکالی ندارد. ولی چون مسؤولین این اتاق بر آن اصرار دارند، من آن را به خوبی رعایت می‌کنم. در ابتدا می‌گویم من به نیروی الهی تا آخر مناظره را ادامه خواهم داد و آن را قطع نمی‌کنم؛ مگر آنکه کسی ناگهان بگوید از مناظره طفره رفت و یا شکست خورد و شبیه این سخنان را بگوید. امیدواریم تا خداوند متعال حق را روشن نماید؛ خواه بر زبان من باشد یا بر زبان بزرگواری چون دکتر عصام و یا بر زبان هر شخص دیگری که حاضر است. از خداوند درخواست می‌کنم تا ما از کسانی باشیم که بر روشن شدن حق اصرار دارند.

آقای رفیق:

در حال حاضر که هنوز مناظره شروع نشده است، میکروفن در دستان شماست. إن‌شاء الله که در پایان و قبل از اینکه مناظره را شروع کنیم، پاسخ شما را بر آنچه که شیخ عثمان مطرح کرد، بشنویم. آقای عصام، بفرمایید!

جناب اقای دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من می‌خواهم نکته‌ای را در ادامه صحبت‌های برادرم

شیخ عثمان حفظه الله یادآور شده و آن را برای‌تان روشن نمایم و آن اینکه: ما می‌گوییم ناچاریم از تعریف کردن یکسری اصول برای مناظره که بنده پیشنهاد دادم آیه به آیه و روایت به روایت مناظره را پیش ببریم. زیرا تمام دانشمندان معتقدند که اختلافات به فهم ما از آیه و روایت باز می‌گردد؛ یعنی اختلاف اصلی بین مسلمین این است که به عنوان مثال من که شیعه هستم از آیه‌ای معیّن یک فهم مشخص دارم و از روایت معینی یک فهم خاصی دارم و شما با این فهم من مخالف بوده و در نزد شما فهم دیگری پذیرفته شده است که با فهم من مخالف است و از این جهت است که دانشمندان می‌گویند: همانا پایه هر اختلافی یا به مقدمات روایت بر می‌گردد، مانند سند که ما در سند اختلاف داریم یا به فهمی که در ذهن ما منتقل می‌گردد، مربوط است. بنابراین می‌گویم چرا ما در مسأله امامت اختلاف داریم؟ به خاطر اینکه فهم ما از حدیث غدیرخم متفاوت است و نزد شیعیان فهم خاصی معتبر است و نزد وهابیت فهم دیگری اعتبار دارد و یا نزد اهل سنت فهم دیگری پذیرفته شده است و نتیجه اختلاف در فهم در مسأله امامت بین شیعه و سنی بروز می‌کند.

بنابراین می‌گویم پایه تعریف کردن مناظره بر روایتی مشخص باشد. اما اینکه می‌گوییم «موضوع مناظره اهل بیت علیهم السلام است»، این خطاست. زیرا اهل بیت یک موضوع کلی و همگانی است. بلکه مناظره باید با یک روایت یا یک آیه پیرامون اهل بیت پیش برود. و ای برادر من شیخ عثمان! هدف من برای مناظره جز این نیست تا اینکه دچار پراکندگی در مناظره نشویم و برطبق عادت، قبل از اینکه مناظره آغاز شود، این نکته را یاد آوری کردم تا اینکه به مسأله علمی و مفید بپردازیم و در مناظره به بداهه گری روی نیاوریم تا اینکه به حق دست یابیم. برای مثال قبل از مناظره می‌گوییم که در این هفته بین من و شما پیرامون فلان آیه یا فلان حدیث مشخص، مناظره برقرار است و درباره موضوع مشخصی مناظره می‌کنیم.

برادر رفیق از غرفة الحق:

می توانیم با این موضوع مناظره را شروع کنیم که اهل بیت علیهم‌السلام چه کسانی هستند؟ و در این موضوع اختلافات نظری بسیاری موجود است. ای شیخ عثمان! اگر این موضوع مورد قبول شماست، میکروفن در اختیارتان قرار بگیرد؟

شیخ عثمان خمیس:

بدون در نظر گرفتن بعضی از کسانی که به اهل بیت علیهم‌السلام نفرت می‌ورزند، گمان می‌کنم قضیه محبت اهل بیت یا شناخت اهل بیت، مسأله اساسی برای مناظره نباشد و همچنین برای هر موضوعی که در این مناظره می‌خواهیم بررسی کنیم، نتیجه بخش نخواهد بود. یعنی آیا زمانی که شناختم چه کسی اهل بیت می‌است و یا شخص شیعی فهمید که چه کسی اهل بیت می‌باشد، مسأله حل می‌شود؟ آیا این اختلاف بین شیعه و سنی همان مسأله‌ای است که از دیگر مسایل برای بررسی سزاوارتر است؟

به نظر من اختلاف شیعه و سنّی با شناخت اهل بیت حل نمی‌شود؛ بلکه مسائل مهمتری مثل مسئله توحید و یا موضوع شرک بهتر است محور بحث ما قرارگیرد، یا اگر می‌خواهید موضوع امامت باشد. امامتی که شیعه به سبب آن اهل تسنن را تکفیر می‌کند؟ زیرا شیعه فکر می‌کند امامت مخصوص به علی-رضی الله عنه- و فرزندانش است! یا موضوع توحید الهی و توحید ربوبی که اهل تسنّن، شیعیانی را که قائل به خلاف آن هستند تکفیر می‌کنند. من معتقدم اول این مسائل مهم تر وعمیق تر را بررسی کنیم. بقیه مسائل آسان است و در خلال بحث مطرح خواهد شد. البته من فکر کنم موضوع امامت در میان بحث مطرح خواهد شد.

چه کسانی اهل بیت هستند که شیعه امامت را حق آنان می‌داند؟ دلیل‌های شیعه، برای امامت آیه مباهله و حدیث کساء و آیه تطهیر و نظایر آن می‌باشد.

بنابراین در نزد من مانعی ندارد تا درباره این‌ها به مناظره بپردازیم و یا این مسأله محور بحث‌مان باشد.

پس از نظر من مانعی نیست. بنابراین می‌توانیم با موضوع «مفهوم امامت در نزد شیعه چیست؟» یا موضوع «حکم کسی که امامت را ترک کند، چیست؟» شروع کنیم.

ولی قبل از هر دلیلی باید مرجع و منابعی که همه آن را قبول دارند، مشخص کنید. اما دکتر می‌توانند از صحیح مسلم و صحیح بخاری و روایات دیگر که صحیح هستند دلیل بیاورند. بخصوص که قبلاً سنّی بودند و با این منابع آشنا هستند. ولی من از چه منابعی استفاده کنم که برای شما حجّت باشد؟

آقای رفیق:

دکترعصام بفرمایید.

آقای عصام:

من با نظر شیخ عثمان از جهتی مخالفم. درست است که این مسئله اهمیت فراوانی دارد، اما باید ببینیم چرا این اختلاف در امامت و توحید بوجود آمده است؟ چرا هر کدام از ما از این آیات توحیدی یک برداشتی می‌کنیم؟ بنابراین باید به پایه اساسی این اختلاف برگردیم. نباید یک کتاب را به عنوان حجّت معرفی کنیم. چون ممکن است بعضی علما قائل به صحت تمام آن کتاب باشند و بعضی قسمتهایی از آن را ضعیف بدانند. لذا بهتر است یک روایت مشخصی باشد که نزد همه شیعیان صحیح و مورد پذیرش است، یا یک حدیثی را شما بیان کنید که در صحیح مسلم، بخاری، کلینی وجود دارد. مثل حدیث ««لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزاً مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَر.»»[1]، این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ چه خصوصیاتی دارند؟ اهل تسنن در مورد آنها چه عقیده‌هایی دارد؟ شیعه چه؟عسقلانی چه نظری دارد؟ چه عواملی باعث

---

۱. صحیح مسلم ۳: ۱ حدیث ٤: ۱۰ باب الامارة، فرائد السمطین ۲: ۱٤۷ حدیث ٤٤۲- ٤٤٥.

ایـن اختلافـات شـده؟ چـون ایـن روایـت در هـر دو فرقـه وجـود دارد. بنـابراین مـا نمـی‌توانیم آن را رد کنـیم. اگر موضـوع را کلی مطـرح کنـیم، گفتگو بـی‌فایده اسـت. چون حتی در رساله دکترا و لیسانس هم از دانشجو یک موضوع جزئی می‌خواهند. موضوع کلی را وقت تلف کردن می‌دانند.

به نظر من بحث امروز از شیعه باشد. شیعه از کجا آمده؟ شیعه دوازده امامی را در صحیح مسلم، صحیح بخاری و سنن ابی داود بررسی کنیم.

آقای رفیق:

جناب شیخ عثمان نظرتان راجع به پیشنهاد دکترعصام چیست؟

شیخ عثمان

هنوز مدت زمان مناظره را مشخص نکرده‌ایم. می‌خواهید موضوع را مشخص کنیـد؟ همچنـین در مـورد سـخن دکتـر عـصام کـه معتقدنـد اخـتلاف در فهـم آیـاتِ توحیـدی اسـت. مـن ایـن را قبـول نـدارم. اخـتلاف در نـوع برداشـت آیات توحیـدی نیست؛ بلکه شیعه در توحید الهی غلو کرده است. اگر می‌خواهی منـاظره نمـایی، اشکالی ندارد. الحمدالله آیات واضح و روشن است. نیـاز بـه اسـتخراج نـدارد. درست است که بعضی آیات برای همه قابـل فهـم نیسـت، ولـی بطـورکلی خداونـد آن را بـرای تمام مردم چه عالم، چه غیرعالم حجّت قرارداده است.

شما می‌گویید در مورد روایتی که ما قبول داریم صحبت کـنم. از کجـا بـدانم شـما ایـن روایت را مـی‌پذیریـد؟ یا ممکـن اسـت مـن روایتـی بگـویم و شـما بگوییـد نـزد مـا پذیرفته نیست. در حالیکه هر حدیثی که از صحیح بخاری و مسلم بگـویی، مـا آن را می‌پذیریم.

ولی من نمی‌دانم برای شیعه چطور دلیل بیاورم که بدانم سندِ روایی آن را قبول دارد یا نه؟ آیا مجلسی آن را صحیح می‌داند، یا دکتر عصام آن را ضعیف می‌داند؟ هر حدیثی که می‌گویم، باید علت صحت یا ضعف آن را بـدانم. مـن همینطـوری هـیچ

حدیثی را قبول نمی‌کنم؛ مگر این که علت صحت آنرا بدانم و مشخص باشد کدام یک از علما آنرا صحیح می‌دانسته. از کجا بدانم کدام احادیث نزد تو قطعی است یا غیر قطعی؟ بنابراین باید روشی برای تشخیص حدیث صحیح از غیرصحیح وجود داشته باشد.

اول قضیه امامت و حکم آن را بررسی کنیم و حکم کسی که آن را انکار می‌کند که آیا من مسلمان هستم یا کافر؟ آیا ائمه دوازده گانه را پیامبرﷺ نام برده و به آنها تصریح کرده‌اند؟

سید طلال:

بفرمایید!

دکترعصام:

در کتاب «عقیدة الطحاویة» و یا «عقیدة الواسطیة» تمام آیات و روایات صحیح نزد اهل سنت ذکر شده است. اکنون هم بهتر است وقت را صرف اینکه مجلسی صحیح دانسته یا البانی ضعیف دانسته یا عبدالمنان بگوید ضعیف است و الوادعی بگوید صحیح است و...ننماییم. من معتقدم در مورد روایتی که هم شیعه و هم اهل سنت پذیرفته‌اند و از مرحله تصحیح و تضعیف گذشته بحث کنیم. وقتی روایتی در کتابهای عقیدتی مورد بحث قرار می‌گیرد، دیگر از بحث در مورد صحت و ضعف گذشته است. وقتی می‌گویم از حدیث ثقلین گفتگو کنیم، برای این است که هم در کافی آمده، هم در صحیح مسلم. ولی فکر می‌کنم شما می‌خواهید از بحث و گفتگو دوری کنید و باز می‌گویید که مجلسی درست دانسته، ولی بهبودی صحیح نمی‌داند! می‌گویم البانی پذیرفته و تو می‌گویی ذهبی در تلخیصش آن را ضعیف می‌داند. ولی حدیث ثقلین نزد امامیه و اهل سنت پذیرفته شده است. در کتابهای عقیدتی شیعه آمده و این حدیث سندی است بر امامت، یا در مورد ثقلین گفتگو کنیم تا گفتگو از این محور خارج شود. این روش در تمام جهان که از جزئیات شروع می‌کنند، رایج است و این نه بخاطر این است که یک بحث فرعی است. بلکه اگر این کار را نکنیم، بحث از مجرای خود خارج می‌شود. می‌گویی بحث از امامت؟ بحث امامت موضوع گسترده‌ای است، ولی اگر بخواهی حدیث ثقلین را شروع کنیم من آماده ام؟

شیخ عثمان:

امیدوارم گفتگو به این شکل تمام نشود! دکتر عصام اصرار دارد از فرعیات بگوییم. از حدیث ثقلین و حدیث کساء! اگر چنین باشد، باید اول زمینه بحث را آماده کنیم. من منکر حدیث کسا و ثقلین نیستم! این احادیث پذیرفته شده است.

ولی منظور من را اشتباه نفهمید! مثلاً اگر یک نصرانی در مورد عیسی و اینکه او آفریننده جهان است و اینکه عیسی با خدا و با مریم است و این سه، یک خدا را تشکیل می‌دهند و در شبیه این مسائل مناقشه نماید، آیا به او می‌گویی: نه این مطلب نزد همه پذیرفته شده نیست؟ و باید در مورد عیسی آنچه نزد همه مسلّم است سخن بگوییم؟ یا یک مسیحی بگوید که در مورد مسائلی که بین مسلمانان و مسیحیان اختلاف است مانند تثلیث، صحبت نکنیم. بلکه فقط در مورد امور مورد توافق گفتگو کنیم، آیا این سخن درستی است؟

جناب دکتر عصام! من می‌گویم درست است که حدیث کساء و منزلت هر دو صحیح هستند و از این جهت مشکلی وجود ندارد. ولی ما در بحث از کتابهای اهل تسنّن صحبت می‌کنیم. پس کتابهای تشیع چه می‌شود؟ اگر بخواهم از منابع شیعه استفاده کنم، از چه منبعی استدلال کنم که معتبر و صحیح است؟ آیا قرآن از نظر شما مورد تحریف قرار نگرفته است؟ اگر از نظر کسی یک حرف قرآن کم شده باشد، آیا او را به عنوان مسلمان قبول دارید؟ من از کجا بدانم شما به کدام کتاب استناد می‌کنید؟ بله حدیث کساء و ثقلین و منزلت نزد شما قبول که علی بن ابی طالب رضی الله عنه دارای منزلت عالی است. ولی بگو کدام کتب شیعه نزد شما حجت است؟ یا هیچ کس را قبول نداری و آیا این نظر شما نظر شیعه هم هست؟

دکترعصام عماد:

ظاهراً برادر عثمان حرفهای مرا متوجه نشدند. من می‌گویم حدیث کساء نزد شیعه و اهل سنت پذیرفته شده است: هم در مسلم آمده و هم در کلینی. زمانیکه من وهابی بودم از حدیث ثقلین چیز دیگری می‌فهمیدم والآن چیز دیگری و وقتی این حقیقت را درک کردم، از وهابی بودن به شیعه بازگشتم. پس اکنون می‌گویم در مورد همین نوع برداشت‌ها و فهم‌ها صحبت کنیم و ببینیم کدام برداشت‌ها به اراده و نظر پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث نزدیکتر است و حق با شارحین و مفسران کدام گروه می‌باشد؟ تعیین متن حدیث تنها کافی نیست! در فهم حدیث هم باید

توافق باشد. اگر در معنای حدیث اختلاف داشتیم، پیرامون آن هم بحث می‌کنیم. هرکس نزدیکتر به سخن پیامبرﷺ باشد، فهم او حجت است. امّا ایکنه در یک موضوع کلی مثل امامت که خود از مسائل جزئی مثل ثقلین تشکیل شده شروع کنیم، بحثی بی‌نتیجه است. برای من فرقی ندارد کتب شیعه چیست! و شما نسبت به کتب شیعه و من نیز به کتب اهل سنت شناخت دارم. این مسئله واضحی است و فکر نمی‌کنم کسی باشد که این کتابها را نشناسد. وقت را بخاطر این موضوع روشن تلف نکنیم. یک روایتی که همه آن را صحیح می‌دانند، انتخاب کنیم و روی نوع برداشت آن گفتگو کنیم.

ازمن می‌پرسی چه چیزی را قبول داری؟ من می‌گویم: حدیث ثقلین را! چون علت اصلی گرایش من به شیعه شد. من نسبت به فهم اهل تسنن از این حدیث اشکالات فراوانی دارم.

اگر نگاه کنیم به مقدمه کتاب (حکم الاسلام فی اثنی عشریة) از ربیع محمد سعودی یا کتاب (الشیعةالامامیة فی میزان الاسلام)، نویسنده می‌گوید: «زمانیکه به مصر سفر کردم، با پدیده‌ای عجیب مواجه شدم. وقتی دیدم بیشتر علمای فاضلی که می‌شناختم، شیعه شده اند» و همچنین ناصر قفاری در کتاب (مسالة التقریب) و(کتاب اصول اثنی عشریة) می‌گوید: «علمای نجد به شیعه روی آورده‌اند.» برای مثال امام ابن حجر هیثمی در مورد مردم سنّی مکه که به شیعه روی آوردند، در مقدمه کتاب (الصواعق المحرقة) تأکید دارد.

من می‌گویم: اگر روایاتی که بر روی آنها اتفاق نظر است را تعریف کنیم، هرگز به اختلاف نمی‌رسیم.

و می‌گویم: درباره روایاتی که کلینی و مجلسی از قدما و بخاری و مسلم در صحیح شان ذکر کرده‌اند، بحث کنیم. اگر آمادگی نداری، می‌توانیم بحث را به هفته آینده موکول کنیم و اگر هم می‌خواهی مناظره کنی، من آمادگی هر آیه یا روایتی را دارم. از سؤال تو تعجب می‌کنم! تو کتابهای شیعه را می‌شناسی. منهم کتابهای

اهل سنت را! پس چرا از چیزهایی که نسبت به آن علم و شناخت داری، سؤال می‌کنی؟

این حدیث «کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی، أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی»[1] هم در کتب شیعه و هم صحیح‌های اهل تسنّن از جمله صحیح مسلم وجود دارد و این حدیث اساس اختلاف این دو فرقه را تشکیل می‌دهد.

شما نسبت به رجال و اصول شیعی شناخت نداری! ۱۳ سال طول کشید تا من آن را خواندم. پس خودت را با این مباحث خسته نکن که مجلسی صحیح یا بهبودی ضعیف دانسته است. اگر بخواهیم بحث رجالی داشته باشیم، یک ماه لازم است، نه یک جلسه! پس این گونه فقط وقت حاضرین را تلف می‌کنیم!

در حالیکه اساسِ بنیان اختلاف میان مسلمین، عدم درک صحیح حدیث ثقلین است. ما طبق این حدیث، قائل به امامت و معصوم بودن آنها هستیم، در حالیکه شما معتقدید این حدیث بر عصمت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام دلالت ندارد. می‌گویی بحث امامت باشد، اما من از حدیث ثقلین شروع می‌کنم. چرا ضد و نقیض حرف می‌زنید؟ می‌گویی حدیث امامت؟ امامت چگونه بوجود آمد؟ چطور پیدا شد؟ بنیادهای اصلی آن چیست؟ جواب باز هم به حدیث ثقلین باز می‌گردد.

گفتم من خود وهابی سنّی بودم و به خاطر همین حدیث شیعه شدم. اگر شما با آنچه که از حدیث ثقلین برداشت می‌کنید من را قانع کنید، من دوباره از شیعه به وهابیت برمی گردم. ولی من می‌دانم فهم شما از حدیث ثقلین اشتباه است. از همان قرن‌های اولیه مردم عراق، ایران و یمن سنّی مذهب بودند و بخاطر همین حدیث ثقلین شیعه شدند. محمد انطاکی در کتاب معروفش (لماذا اخترت مذهب اهل البیت) و محمد تیجانی گفته‌اند که بخاطر همین حدیث شیعه شدند. چرا از حدیثی که باعث شده بسیاری از اهل تسنن شیعه شوند گفتگو نکنیم؟ ابن باز،

---

۱. صحیح مسلم ٤: ۱۸۷۲.

ناصرقفاری، ابن حجر هیثمی همه در کتابهای شان نوشته‌اند که بسیاری از اهل تسنن بخاطر همین حدیث به شیعه گرایش پیدا کردند. تو می‌گویی این بحث اساسی و بنیادی نیست؟ چطور حدیثی باعث این همه دگرگونی در افراد شده است؟ شما را بخدا بگویید این بحث بنیادی نیست؟

این واقعاً حرف عجیبی است! اگراین بحث اصلی نیست، پس چه بحثی موضوع اصلی است؟

آقای رفیق:

انتخاب موضوع را به عهده خودتان گذاشتم. إن‌شاءالله به نتیجه برسید،. شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

از برادران شنونده عذرخواهی می‌کنم. نمی‌خواهم موضوع گفتگو را طولانی کنم! دکتر عصام می‌گوید ۱۳ سال علم رجال و حدیث شیعه خوانده و معتقد است که من علم رجال را نمی‌شناسم. شما از کجا می‌دانی من علم رجال نمی‌دانم؟ من ادعای عالم بودن در علم حدیث شیعه نکردم. ولی حرف دکتر هم درست نیست!

می گوید نمی‌خواهد خود را خسته کنی! ولی من می‌خواهم خودم را خسته کنم و بدانم از چه حدیثهایی می‌توانم دلیل بیاورم که او آنها را قبول کند؟

می گوید از کتاب مفید و مظفرحجت بیاور! من از شما شیعه می‌پرسم شما پیرو مفید و مظفر هستید یا اهل بیت؟

می گویی به کتابهای اعتقادی مراجعه کنیم! چه کسی گفته کتاب مظفر پر از روایات ضد و نقیض است و او عقیده اهل بیت را مطرح می‌کند؟ به من کتابی معرفی کن که سخن جعفر و محمد باقر رضی‌الله‌عنهما را نقل می‌کند! من احادیث اهل بیت علیهم‌السلام را می‌خواهم، نه علمای اهل بیت! آنها فقط بر قرآن تکیه می‌کردند و روایاتی که شاگردان شان نقل می‌کردند. سخنان جعفر صادق را رها می‌کنی و بر

عقاید مظفر استناد می‌کنی؟ از نظر من مشکلی نیست، ولی از نظر شنوندگان قابل پذیرش نیست.

سید رفیق:

پس بنابراین شیخ عثمان گفتگو را از حدیث ثقلین شروع می‌کنیم. از نظر شما مشکلی ندارد؟

دکتر عصام:

ظاهراً صدای من واضح به ایشان نمی‌رسد که هنوز منظور مرا نفهمیده است! مگرکتابهای اهل سنت مثل «عقاید طحاویه» یا «عقاید واسطیه» را که ما می‌خواندیم، چه کسی غیر از بزرگان اهل سنت آن را نوشته‌اند؟ کتابهای ابن تیمیه مگر جز عقاید ابن تیمیه است؟ یا می‌خواهید بگویید این عقاید اهل سنت است که از قرآن و سنت نبوی نوشته‌اند؟ وقتی می‌گویم کتاب «عقاید مظفّر» چون او از قرآن و روایات به این مطالب رسیده است. ولی انگار شما می‌خواهید بگویید اینها را از خودش نوشته است!

آن زمان که وهابی بودیم و کتاب محمد عبدالوهاب را می‌خواندیم، می‌خواهی بگویی او توحید جدیدی نوشته بود یا آن را از آیات و احادیث نبوی بدست آورده بود؟ وقتی من هم می‌گویم عقاید مظفر، منظورم برداشتِ مظفر از آیات و روایاتی است که از قرآن کریم رسیده است. وقتی می‌گویم حدیث ثقلین به دلیل این نوع از طرز برداشتِ شما، کلام امام صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام نمی‌تواند برای‌تان حجت باشد. بنابراین گفتگو راجع به احادیث آنان دور از منطق و مراحل علمی است. لذا اول باید حدیث ثقلین ثابت شود.

من نیز وقتی سنی بودم امام علی علیه‌السلام را مثل بقیه صحابه می‌دانستم. اما الآن به دلیل برداشتم از حدیث ثقلین، عمل به سخنان امام علی علیه‌السلام را واجب می‌دانم. در حالیکه آن موقع ممکن بود به فقه عمربن خطاب عمل کنم یا فقه امام علی؛ اما الآن یقین دارم که باید فقط به فقه امام علی علیه‌السلام عمل کنم. اگر قبل از بررسی حدیث ثقلین به گفته‌های ائمه علیهم‌السلام استناد کنیم، مانند صحبت از صندلی ای است که وجود ندارد و ما در مورد رنگ سبز یا آبی بودن آن گفتگو کنیم!

چرا راجع حدیث ثقلین که نزد هر دو گروه مقبول است، صحبت نکنیم؟ اما به جای آن در مورد کتابهایی که از اهل سنت و شیعه است و آنها را می‌دانیم، صحبت

کنیم که کدام نزد شیعه معتبر است و کدام نزد اهل سنت که چیزی جز تحصیل حاصل نیست؟

اگر آمادگی دارید، الآن پیرامون این حدیث گفتگو را آغاز کنیم و اگرنه هفته آینده در مورد این حدیث صحبت کنیم؟

آقای رفیق:

نظر شما چیست؟ مشکلی در اینکه از این حدیث شروع کنیم ندارید؟

شیخ عثمان:

از نظر من مانعی وجود ندارد. ولی دکتر عصام از معرفی منابع شیعه طفره می‌رود. چون می‌داند من از اختلاف شیعیان در تصحیح و تضعیف احادیث اطلاع دارم. آیا تو قائل به صحیح بودن همه احادیث کتابهای چهارگانه ای؟

چطور می‌شود گفتگو کرد در حالیکه نمی‌دانم کدام احادیث را قبول داری؟ باید آنها را یکی یکی برای تو بخوانم تا آنها را تأیید یا رد کنی؟ کدام کتاب را نام ببرم که تو آنها را قبول داشته باشی؟

و اینکه می‌گویی مردم به شیعه گرایش پیدا کردند، چرا مبالغه می‌کنید؟ چگونه مردم ایران و یمن و عراق بخاطر این حدیث شیعه شدند؟ پس چرا جمعیت اهل تسنن هزار برابر شیعیانند؟ اگر مردم عراق این را فهمیده بودند، الآن کل عراق شیعه بودند یا در ایران همه شیعه می‌شدند. اینکه فلانی شیعه شده یا فلانی سنّی، نیازی به این همه مبالغه ندارد. الحمدللّه می‌دانیم که بعضی افراد به علم الیقین وارد تشیع شدند. ولی این موضوع بحث ما نیست. من نیز تمایلی ندارم وارد این موضوع شوم و برای اثبات این سخنان باید آمار ارائه داد.

می گوید کتاب مظفر مانند طحاویه است. طحاویه عقاید مسلمین است و اهل تسنن به آن معتقدند. ما می‌خواهیم از احادیث و روایات صحبت کنیم؛ مانند ثقلین یا حدیث الغدیر. ولی کتاب مظفر اعتقادی است. پس به احادیث و روایات

چه ربطی دارد؟

به هرحال آنچه برای من مهم است این است که چطور با شما گفتگو کنم؟ چون این نوع گفتگو بی‌نتیجه است. من احساس می‌کنم دکتر عصام فقط یک موضوع را آماده کرده و اصرار دارد پیرامون آن موضوع بحث شود و وقت هدر شود و موضوع ابتر بماند. به همین دلیل می‌گویم از عقایدی صحبت کنیم که شما بخاطر آن مارا تکفیر می‌کنید و ما شما را!

حالا اگر می‌خواهید با حدیث ثقلین امامت را اثبات کنید، و من بگویم منکر امامت هستم، از نظر شما کافرم یا مسلمان؟ اهل سنت کافرند یا مسلمان؟ امامتی که با این احادیث به اثبات می‌رسند، چه حکمی دارند؟ حکم منکر آن چیست؟ آیا شیعیان بخاطر حدیث ثقلین به ما دشنام می‌دهند؟

مسئله خطرناک تر از این حرف هاست. من حاضرم درمورد مسائل اعتقادی بین شیعه و سنی که جزئی هم باشد، صحبت کنم که وقت زیادی هم نگیرد. ولی درمورد حدیث ثقلین یا حدیث کساء بر فرض که یکی دو جلسه هم بحث کنیم، چه نتیجه‌ای دارد؟ چرا از کتاب الله- قرآن- شروع نکنیم؟ آیا امامت ائمه شیعه را از کتاب خدا می‌توانی اثبات کنی؟ من حدیث را قبول ندارم! کتاب الله را می‌پذیرم! در مسائل اختلافی شیعه و سنی، کتاب خدا حکم کند! ولی شما ادعا دارید بین صحابه هنوز هم اختلاف وجود دارد. لذا من نمی‌خواهم در یک بحثِ ابتر شرکت کنم و در مورد مسائل فرعی مثل حدیث ثقلین گفتگو کنم. ولی باز هم اگر دکتر عصام اصرار دارد که موضوع حدیث ثقلین باشد، مانعی نیست. اما باز هم امیدوارم موضوعی که اساسِ اختلاف دو گروه است را انتخاب کنیم.

آقای رفیق:

جلسه بعد، هفته آینده روز جمعه برگزار خواهد شد. ظاهراً شیخ عثمان می‌خواهد وقت گفتگوی هر طرف مشخص باشد. بعد از شنیدن صحبت‌های دکتر

عصام این کار را می‌کنیم.

دکتر عصام:

اگر شیخ عثمان نمی‌خواهد از حدیث شروع کنیم مانعی ندارد! از آیه تطهیر شروع می‌کنیم. به نظر می‌رسد شیخ عثمان می‌خواهد بین قرآن و سنّت جدایی بیندازد. ولی این امکان ندارد! پیامبرﷺ می‌فرماید: «أوتیت القرآن و مثله معه»[1] و در آیه شریفه خداوند متعال فرمود:«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»[2] و در آیه دیگرمی فرماید: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِم»[3] و مقصود از این آیات این است که جدایی بین حدیث ثقلین و قرآن در آن یافت نمی‌شود.

هفته آینده در مورد آیه امامت بحث می‌کنیم. اول موضوع کلی مطرح می‌شود. چون اهل تسنن و شیعه از آیات زیادی برای اثبات امامت استفاده می‌کنند. بعد از آن یک آیه را مشخص می‌کنیم تا با جزئی کردن موضوع بتوانیم از مباحث نتیجه بگیریم که این یک روش علمی در جهان است. ولی اگر هم از آیه تطهیر استفاده کنیم، باز باید به حدیث کساء رجوع کنیم. چون این آیات و احادیث با هم مرتبط هستند.

سید رفیق:

بفرمایید دکتر عصام عماد میکروفون در اختیار شما است.

دکتر عصام عماد

البته یک نکته‌ای را می‌خواهم به شیخ عثمان تذکر بدهم. ایشان مسئله تربت و مُهر را با یکدیگر خلط کردند[4]. از ایشان خواهش می‌کنم از الفاظ مؤدبانه استفاده

---

۱. آگاه باشید قرآن و چیزی شبیه به قرآن، به من داده است؛ مسند ابن حنبل، ج ٤، ص ۱۳۱؛ مقدّمة فتح الباری، ص ٦؛ تحفة الأحوذی، ج ٥، ص ٣٢٤؛ کشف الخفاء، ج ٢، ص ٤٢٣.

۲. ما قرآن را نازل کریدم و ما از آن نگهداری می کنیم(حجر/ آیه ۹)

۳. و بر تو این ذکر (قرآن) را نازل کریدم تا برای مردم آنچه را که به آنان فرستاده شده بیان کنی(نحل/ آیه٤٤)

٤. قاطی کردن، درهم آمیختن، اشتباه کردن

کنند! گفتند که فلانی برای غیر خدا - بر روی مُهر- سجده کرد! باید در بکار بردن الفاظ دقت کنیم. ما برای ایجاد نزدیکی بین مسلمین آمدیم و باید برای هم احترام قائل باشیم. من هر اتهام به شرکی را نمی‌پذیرم! وقتی هم که وهابی بودم، شیعیان را به شرک متهم می‌کردم و کتابی هم به نام «الصلة بین الاثنی عشرية و فرق الغلاة»[1] نوشتم. در واقع بین شیعه و غلات خلط کردم. ولی باید این مسئله را حل کنیم. ما در این گفتگو به این اعتبار شرکت کردیم که هر دو یکدیگر را مسلمان می‌دانیم. پس برای مسلمان جایز نیست که دیگری را به کفر متهم کند. ما باید برای مناظره قوانینی مشخص کنیم. درست است من به عنوان شیعه کسی را که منکر سنت نبوی بوده و خارج از اسلام است و همچنین هرکسی قرآن را از طرف خداوند نداند، کافر می‌دانم.

به هر حال از شما می‌خواهم در بکار بردن عبارتها دقت کنیم و نباید به تکفیر و شرک، یا غلو همدیگر را متهم کنیم. باید به عنوان مسلمان به همدیگر حسن ظن داشته باشیم. اگر چنین باشد، می‌توانیم یک گفتگوی علمی داشته باشیم که هر دو طرف هم راضی باشند.

قرارما إن شاالله جمعه آینده. از اخلاق خوب‌تان وحضورتان در جلسه متشکرم و شما را به خداوند می‌سپارم.

1. رابطه‌ی بین مذهب شیعهٔ دوازده امامی و فرقه‌های غلات

مناظره دوم

آقای شیخ مصطفی طائی:

بسم الله الرحمن الرحیم.

مناظره دوم که در غرفة الحقّ به اجرا درآمد.

سید رفیق:

بسم الله الرحمن الرحیم. سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. برادران خیلی خوش آمدید! هم چنین به شیخ عثمان و دکتر عصام و تمامی برادرانی که همراه‌مان در این سالن حضور دارند، خوشامد می‌گویم.

سید طلال:

جناب دکتر بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. در ابتدا از برادر فاضل خویش، شیخ عثمان خمیس تشکر می‌کنم. چون در خلال جلسه گذشته دریافتم که ایشان متخلق به اخلاق نیکوی اسلامی می‌باشد و این سجیّه اخلاقی ایشان مرا شادمان ساخت که در آن جلسه، روشن کردند که اهل تسنّن و شیعه برادرانی از مسلمانان موحّد هستند. ولیکن با این تفاوت که آنان در انتخاب عقایدشان دچار خطا و اشتباه شده‌اند. همان گونه که من قبلاً زمانی که وهابی بودم این گونه فکر می‌کردم.

من ده‌ها دوستِ وهابی دارم که قبلاً در مساجد تفسیر و حدیث با همدیگر مباحثه می‌کردیم. ولی من وهابیت را رها کرده و شیعه را انتخاب کردم. عموی من نیز شیخ عبدالرحمن العماد است که از رهبران وهابی‌ها در یمن است که او را خیلی دوست دارم. ولی در این مسئله به امام ابن القیم تقلید می‌کنم. او شیخ الاسلام

اسماعیل هروی را دوست می‌داشت؛ اما می‌گفت شیخ الاسلام نزد ما عزیز است. البته حق نزد ما عزیزتر است. و حق این است که من عثمان خمیس را دوست دارم، ولی حق از او برایم عزیزتر است. از انصافِ عثمان خمیس خوشم آمد زمانی که گفت شیعیان مُهر نمی‌پرستند. همان گونه که بعضی از نادانان این گونه فکر می‌کنند! بلکه آن‌ها خدای یگانه را می‌پرستند و هر که غیر خدا را می‌پرستد، تکفیر می‌کنند و هم چنین از عثمان خمیس خوشم آمد به خاطر این که نظر بنده را قبول کرد تا آیه به آیه و روایت به روایت بحث کنیم تا بحث پراکنده نداشته باشیم. نمی‌خواهم موضوع بحث ما یک بحث کلی یا عام باشد. من به او قول می‌دهم همانطور که قبلاً به این مطلب اشاره کرده بودم، از عللی بحث کنیم که به دلیل آن برخی از تندروهای اهل سنت ، شیعه را تکفیر می‌کنند یا از عللی که به دلیل آن برخی از تندروهای شیعه، برادارن اهل سنت را به باد تکفیر گرفته‌اند. ما می‌خواهیم با عقلِ سلیم و با تقوای کامل این اسباب را بررسی کنیم و نباید هیچ توجهی به این داشته باشیم که باید طرف مقابل را شکست دهیم. البته این همان عهدی هست که ما در جلسه گذشته با همدیگر بستیم و علاوه بر این هیچ کس هم حق ندارد هیچ یک از مسلمانان را چه سنی و چه وهابی و چه شیعه را تکفیر کند. بنابر آنچه با هم هم پیمان شدیم، به این رسیدیم که برای مثال، اگر من وهابی‌ها را تکفیر کردم، از جلسه مناظره خارج شوم و اگر عثمان خمیس شیعیان را تکفیر کند، او از مناظره باید دست بکشد.

زیرا همانطور که در جلسه گذشته عرض شد، ما به این مسئله پایبند شدیم که تمامی این مذاهب، مسلمان شمرده می‌شوند.

فقط غلات ـ لعنت الله علیهم ـ کفار و مشرکند. هم اهل تسنن و هم شیعه و هم چنین وهابی‌ها آن‌ها را تکفیر کرده‌اند. گرچه به نظر من شیعیان به حق نزدیکترند تا اهل تسنن! در حالی که عثمان خمیس اهل سنت را در برابر شیعه نزدیک تر به حق می‌داند. این اعتقاد شیخ عثمان خمیس درست همانند اعتقاد من است در

آن هنگام که در کیش وهابیت بودم. هر دو طرف، طرف مقابل را مسلمان می‌داند؛ ولی با این وجود خودش را نزدیک تر به حق می‌داند!

لذا قبلاً فکر می‌کردم استدلال‌های اهل تسنن به حق نزدیک تر است، تا استدلال‌های شیعه. ولی بعداً به این نتیجه یقینی رسیدم که پیروان اهل بیت به حق نزدیک ترند تا اهل تسنن.

بنابراین امروز بحث ما براساس آنچه وعده اش را داده بودیم، پیرامون آیه تطهیر است. ولی به خاطر این که عثمان خمیس در کتاب خود «کشف الجانی محمد التیجانی» تماماً بر ابن تیمیة اعتماد کرده و نظرات ایشان را به صورت مکرر بیان می‌کند؛ به خصوص به کتاب «منهاج السنّه» بسیار تکیه می‌ورزد که البته این کتاب هم برای جناب این تیمیة می‌باشد؛ از همین روی قول‌هایی که او پیرامون آیه تطهیر دارد را نقل می‌کند.

به همین جهت بر خود لازم دانستم که بخشی از سخنان ایشان در رابطه با آیه تطهیر را بیان کنم؛ به خصوص آن چه را که امام ابن تیمیه در کتاب الفتاوی الکبری ج ۳ ص ١٥٤ اشاره کرده است.

دانشمند سنی معاصر وهابی شیخ ابوتراب الظاهری رساله‌ای نوشته که از فتاوای ابن تیمیه تشکیل یافته و این رساله را به عنوان «رسالة فی فضل اهل البیت و فی حقوقهم شیخ الاسلام ابن تیمیة الحرّانی» توسط دارالقبلة در شهر جدة، سعودیه ١٤٠٥هـ به چاپ رسانده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در تفسیر و شرح قول پروردگار در آیه کریمه «إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»[1] گفته است: «و زمانی که خداوند سبحان اراده فرمود که رجس و پلیدی را از اهل بیتش دور سازد و آنها را طاهر و پاک گرداند، پیامبر ﷺ برای نزدیک‌ترین اهل بیتش دعا کرد و آن‌ها را به طور ویژه بزرگ شمارد و باید دانست که اهل بیت عبارت است از علی و فاطمه

١. احزاب/ آیه۳۳: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاك سازد.

(رضی الله عنهما) و دو سرور اهل بهشت می‌باشند که خداوند به خاطر دعای پیامبر در وجود آنها دو گوهر گرانبها که تطهیر و کمال بوده باشد را به ارمغان گذاشته است که این آیه به اولین گوهر وجودی این افراد دلالت می‌کند و به راستی بایستی گفته شود که این گوهر نعمتی است که پروردگار تنها برای این افراد از روی فضل و رحمت خودش ارزانی داشته است.»

ابن تیمیه هم چنین در همان منبع می‌گوید:

برای ما از پیامبر ﷺ از راه‌های صحیحی ثابت شده که زمانیکه این آیه بر ایشان نازل شد که: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً»[1]، صحابه از پیامبر از چگونگی درود فرستادن سؤال کردند و آن حضرت فرمودند: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

و هم چنین ابن تیمیه گفته است: «امام احمد و ترمذی و غیر این دو از امّ سلمه روایت کرده اند: «زمانی که آیه «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً» نازل شد، پیامبر عبای خود را بر علی و فاطمه و حسن و حسین قرار داد و فرمود: «اللَّهُمَ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِی فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» و سنّت نبوی، کتاب خداوند را تفسیر و تبیین می‌کند. ابن تیمیه سخنانش را این گونه ادامه می‌دهد و می‌گوید: و آنچه ما را بر این معنا راهنمایی می‌کند، همان کلام پیامبر است که می‌فرمایند: «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِی»؛ این‌ها اهل بیت من هستند. با این که سیاقِ[2] قرآن - دقت کن ابن تیمیه چه می‌گوید - دلالت بر این دارد که مورد خطاب زنان پیامبر می‌باشند.

---

۱. احزاب/ آیه ٥٦: خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

۲. روش و شیوه، اسلوب

یعنـی سـیاق ایـن آیـه در وصـف زنـان پیـامبر سـخن مـی‌گویـد و در رابطـه بـا آن حضرات لب به سخن گشوده است. ولی ابـن تیمیـه مـی‌گوید با ایـن که روشِ قـرآن این است که مورد خطاب زنان پیامبر است، و با لحاظ این نکته که ما می‌دانیم به نظر ابن تیمیه زنان پیامبر از اهـل بیتش می‌باشند، ولی دقت کن به آن چه بعداً خواهد گفت: «همانطور که قرآن دلالت می‌کند بر اینکه این افراد سزاوارتر هستند تا از اهل بیت خوانده شوند. زیرا رابطه نسبی به مراتب خیلی قوی تر از رابطه‌ای است که با ازدواج حاصل می‌شود».

هـم چنـین ابـن جریـر طبـری در ادامـه ایـن آیـه: «إِنَّمـا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُـذْهِبَ عَـنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً» بیـان مـی‌کنـد: «یعنـی ای اهـل بیـت محمـد! و خداونـد شـما را از هـر بـدی و فحـشاء، هـر بـدی و ناپـاکی کـه اهـل گنـاه در آن غـرق هستند، پاک و مطهر می‌گرداند.

و به سند خودش از قتاده در تفسیر این آیه می‌گوید: «هم أهل بیت طهرهم الله من السوء، و اختصهم برحمتـه»؛ آنهـا اهـل بیتـی هـستند کـه خداونـد آنـان را از بـدی طاهر ساخته و آن‌ها را مخصوص رحمتش قرار داده است.

سـپس از امـام ابوسـعید خـدری چنـین نقـل مـی‌کنـد کـه رسـول خدا صلی الله علیه و آله فرمـود: «نزلت هذه الآیة فی خمسة: فی، و فی علی، و حسن و حسین و فاطمة»؛ این آیه در حق پنج نفر نازل شده است که آنها من (یعنی رسول اکرم) و علی و حسن و حسین و فاطمه هستیم. هنوز سخنان امام طبری، امام اهل تسنن ادامه دارد. سپس امـام طبری حدیث عایشه را ذکر می‌کند که گفته است: «خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم غداة و علیـه مـرط مرجـل مـن شـعر أسـود، فجـاء الحـسن و الحـسین رضـی الله عنهما فأدخلهما معه، ثمّ جاء علی فادخله معه ثم قال إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُـذْهِبَ عَـنْکُمُ الـرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَیْـتِ وَ یُطَهِّـرَکُمْ تَطْهِیـراً»؛ پیـامبر صلی الله علیه و آله یـک روز صـبح در حـالی کـه بُـرد یمنـی سـیاه رنگـی بـه بـر داشـتند، خـارج شـدند. پس حـسن بـن علـی علیه السلام آمدنـد و پیـامبر او را داخـل فرمودنـد. سـپس حـسین علیه السلام آمدنـد. پس پیـامبر صلی الله علیه و آله او را داخـل

فرمودند. سپس فاطمه علیهاالسلام آمدند. پس او را نیز داخل فرمودند. سپس علی علیه‌السلام آمدند و او را نیز داخل کردند و سپس فرمودند: «همانا خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت پلیدی را محو گرداند و شما را به گونه خاصی تطهیر نماید».

سپس حدیث انس را بیان کردند که نقل کرده: «أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ كَانَ يَمُرُّ بِبَيْتِ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِذَا خَرَجَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ، يَقُولُ: الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ، «إِنَّما يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؛

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شش ماه، هر روز هنگامی که برای نماز صبح به مسجد می‌رفتند، از کنار درب خانه فاطمه علیهاالسلام عبور می‌کردند و می‌فرمودند: نماز ای اهل بیت! و آن گاه آیه شریفه تطهیر را تلاوت می‌کردند.

سپس طبری، امام اهل تسنن، حدیث امّ سلمه را ذکر می‌کند که نقل می‌کند: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عِنْدِي وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، فَجَعَلْتُ لَهُمْ خَزِيرَةً فَأَكَلُوا وَ نَامُوا، وَ غَطَّى عَلَيْهِمْ عَبَاءَةً أَوْ قَطِيفَةً، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»[1]؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) با علی و فاطمه و حسن و حسین در خانه من بودند. من برای ایشان خوراکی از گوشت و آرد گندم ساختم. همگی از آن خوردند و خوابیدند و بر روی آنان کساء و یا قطیفه‌ای کشیده شده بود. پس پیغمبر اکرم فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»؛ خدایا اینان اهل بیت من هستند. زشتی و پلیدی را از آنان دور ساز و ایشان را پاک و پاکیزه گردان!

طبری سندهای فراوانی نام برده که وقت برای ذکر بیشتر آن‌ها نیست. چون بسیار فراوان است که در این احادیث پیامبر، اهل بیت مطهّر را در این پنج نفر منحصر می‌کند و از این رو پنج نفر بیان شد. زیرا پیامبر هم از آن هاست. پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین در آیه تطهیر به طور استثناء داخل در اهل بیت است.

---

۱. تفسیر طبری، ج ۲۲، ص ٦.

مفسران گفته اند: در آیه تطهیر حتی بر پیامبر هم کلمه اهل بیت اطلاق شده است. سپس امام اهل تسنن حدیث واثلة بن الأسقع را ذکرکرده است که گفت: «إِنّی عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ ذَاتَ یَوْمٍ إِذْ جَاءَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ- رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ- فَأَلْقَی عَلَیْهِمْ کِسَاءً لَهُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً»؛ زمانی که نزد پیامبر خدا بودم، علی و فاطمه و حسن و حسین آمدند. سپس پیامبر بر آن‌ها ردای خود را انداخت و سپس گفت:

- خدایا این‌ها اهل بیت علیهم‌السلام من هستند. خدایا پلیدی را از آن‌ها دور ساز!

و هم چنین در تفسیر و شأن نزول این آیه ده‌ها حدیث دیگری وجود دارد که آشکار می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اهل بیت را فقط این چهار نفر دانسته است.

حافظ ابن کثیر در تفسیرش برای این آیه حدیثی را یادآور شده است که آن را ترمذی و بزاز از ابن حوشب روایت کرده که گفت: «دَخَلْتُ مَعَ أُمِّی عَلَی عَائِشَةَ فَسَأَلْتُهَا [أُمِّی] عَنْ عَلِیٍّ فَقَالَتْ: تَسْأَلُنِی عَنْ رَجُلٍ كَانَ مِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَی رَسُولِ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ كَانَتْ تَحْتَهُ ابْنَتُهُ وَ هِیَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَیْهِ! لَقَدْ رَأَیْتُ رَسُولَ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ دَعَا عَلِیّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَأَلْقَی عَلَیْهِمْ ثَوْباً فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی أَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِیراً. فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ: یَا رَسُولَ اللّهِ وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَیْتِ فَقَالَ: تَنَحَّیْ فَإِنَّكِ عَلَی خَیْرٍ»؛[1]

با پدرم خدمت عایشه رسیدیم. از علی رضی‌الله‌عنه سؤال کردم. او گفت: از من دربارهٔ مردی که محبوب‌ترین شخص نزد رسول خدا است، سؤال می‌کنی. او همان شخصی است که دختر پیامبر به ازدواج با او درآمده است و به راستی که او [دختر پیامبر] محبوب‌ترین مردم نزد اوست. به خدا قسم دیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی و فاطمه و حسن و حسین را دعا می‌کرد. پس لباسی بر آن‌ها انداخت و گفت: خدایا این‌ها اهل بیتم هستند؛ پس پلیدی را از آن‌ها دور ساز و آنها را پاک گردان! من نزدیک او شدم و گفتم: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله من هم از اهل بیت تو هستم؟ گفت:

---

۱. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل ج۲ ٦٢.

دورشو! تو از خوبانی.»

پس این جا می‌یابیم که رسول خداﷺ فراوان در ضرورت محصور کردن اهل بیت مطهر تأکید می‌ورزیدند، تا اینکه اهل بیت را در این چهار نفر حصر کند. [و در مباحث قبل گذشت که] پیامبر در ضمن آن‌ها داخل می‌شود. پس با این فرض در جمع پنج نفر می‌گردند.

إن شاء الله در فرصت بعدی که به من داده خواهد شد، بر روی این مطلب تأکید خواهم کرد که چرا پیامبرﷺ به اهل بیت را به این‌ها محصور کرد و فقط این چهار نفر را مشخص و معیّن ساخت؟ و توضیح خواهم داد که برگشت این امر به سبب این است که آنان هم ردیف قرآن بوده و حدیث ثقلین نیز به آنان مربوط می‌باشد. و زمانی که آن‌ها عدلِ[1] قرآن هستند، پس باید محصور به عدد مشخصی باشند. همان گونه که قرآن محصور به تعداد معینی از سوره هاست، تا این که کسی نیاید و ادعا کند که عدل قرآن است و این که اهل بیت پاک و طاهر است، به خاطر این است که اهل بیت غیر طاهر، عدد مشخصی ندارند.

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. سلام می‌کنم به شیخ دکتر عصام عماد در این گفتگو. خواهش می‌کنم که ایشان در ابتدا به ما بشناساند امامت چیست؟ و حکم ایمان به آن چیست؟ و ضرورت ایمان آوردن به آن چیست؟

بعد از آن وارد در این موضوع می‌شویم و شروع می‌کنیم به ذکر دلایلی که دلالت می‌کند بر امامت حسن و حسین و...

سید رفیق (مدیر گفتگو از طرف اثنی عشری):

جناب آقای دکتر عصام، میکروفون با شماست، بفرمایید!

---

۱. برابر و مساوی

آقای دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. از دوست و برادرم جناب شیخ عثمان خمیس تشکر می‌کنم و همان گونه که گفتم من به یک مسئله مهمی تأکید می‌کنم و آن این که ما همان گونه که توافق کردیم که از قبیل این امور و مسائل و قضایا بحث کنیم؛ از این که حکم امامت چیست؟ یا حکم منکر امامت چیست؟ هم بحث خواهیم کرد إن‌شاء الله. ولی در جلسه گذشته توافق کردیم که بحث از آیه به آیه، یا روایت به روایت باشد. یعنی در جلسه گذشته شما پذیرفتی که بحث ما از حدیث کساء و از آیه تطهیر باشد. و از این جا من به تو وعده می‌دهم که من ادله کافی دارم که برای تو روشن می‌کند حکم کسی که منکر امامت شده چیست؟ و ادله حکم چیست؟ بحث‌های فراوانی دارم و چه بسا بررسی این موضوع نیازمند به بیشتر از سه یا چهار مناظره است. تو نگران نباش! پاسخ تو نزد من آماده است! ولی الآن زمانش نیست که در این مسئله عجله کنیم. چون اگر وارد این موضوع شویم، از موضوع اصلی که قبول کردی بحث ما پیرامون آیه تطهیر باشد و من هم بر اساس همین نظر و بر اساس سخنان تو دلایل قوی خودم را آوردم.

ولی حالا بعد از آن تو یک باره می‌آیی و می‌گویی به من که حکم کسی که منکر امامت است چیست؟ من جواب تو را می‌دهم. اما بحث در این مسأله، خارج شدن از موضوع گفتگوی مورد توافق ماست. البته تو نگران نباش! هر قضیه‌ای که بخواهی آن را مطرح کنی، من همراه تو هستم و تا آخرین لحظه از این مناظره، عقب نشینی نخواهم کرد. هر چیزی که مطرح کنی مانند: قضیه مبانی بحث رجالی در شیعه، که قضیه اصول اعتقادی نزد شیعیان را برای تو مطرح خواهم کرد. شاید موارد بحث و گفتگو طولانی و مستمر خواهد بود، ولی الآن موضوع گفتگوی ما حکم منکر امامت نیست. چون در گفتگو پراکندگی ایجاد نشود و گفتگوی ما از موضع خود منحرف نشود. زیرا ما می‌خواهیم به حق برسیم و اگر خواستیم به حق برسیم، باید در گفتگو پراکنده نشویم. بفرمایید میکروفون با شماست.

سید رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. خداوند همه را به آن چه که مورد رضایت و محبت اوست، موفق بدارد. همان گونه که شیخ دکترعصام خواسته است مانعی در خصوص بحث و گفتگو از آیه تطهیر نیست. مطابق آیه تطهیر همان گونه که دکتر عصام به آن استدلال می‌کند چنین است که این ائمه، ائمه‌ای هستند که خداوند تبارک و تعالی آن‌ها را برگزید. ولی این آیه بنابر قول اکثر مفسرین در مورد زنان پیامبر است. همان گونه که از سیاقِ آیات در قول خداوند تبارک و تعالی ظاهر است که فرمود: ای زنان پیامبر هر کسی فحشای آشکاری انجام دهد.[1] یا آیه دیگر که فرمود: ای زنان پیامبر شما مانند زنان دیگر نیستید[2]. تا این که گفته: «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً»؛اراده خداوند بر آن تعلق گرفته تا شما اهلبیت را از هر گونه زشتی و پلیدی مبرّا ساخته و پاکیزه قرار دهد. و در آیه بعد آورده است: و آن چه تلاوت شود در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت را یاد بیاورید[3].

برای همین از بلاغت[4] دور است که یک دفعه و بدون تذکر و اشاره ای، گفتگو به اهل بیت یا ائمه منتقل شود و آن چه معلوم است این است که سخن خداوند متعال انتهای بلاغت است. لذا من می‌خواهم دلایلی را که در آیه تطهیر پیدا می‌کند بیان کند. از طریق این آیه چه چیزی می‌خواهد و از آن تا به کجا می‌خواهد برسد؟ بعد به حول خدا پیرامون آن به شکل مفصل بحث خواهیم کرد.

---

۱. احزاب/ آیه۳۰: يا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ

۲. احزاب/ آیه۳۲: يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ

۳. احزاب/ آیه۳۳: وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى فى بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ

٤. بلاغت: سخنوری، فصاحت، شیوایی و رسایی در سخن گفتن

سید رفیق:

جناب دکتر سید عصام! إن‌شاء الله ۹ دقیقه دیگر با شیخ عثمان خواهیم بود. بفرمایید آقای عصام میکروفون با شماست!

جناب دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. در حقیقت موضوع اصلی ما بحث پیرامون این است که آیا این دلایلِ «حدیث ثقلین» و حدیثِ «لَا یَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِیزاً مَا وَلِیَهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِیفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ»[1] که در صحیح مسلم آمده و حدیث «إِنِّی مُخَلِّفٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی، أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی، أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی»؛ یعنی خدا را به شما متذکر می‌شوم در مورد اهل بیتم. ؛ دلالت دارد بر تمسّک جستن به اهل بیت است یا نه؟

امام البانی در عصر جدید این حدیث را مفصلاً بررسی کرده و توضیح داده است که دکتر علی احمد سالوس در مورد ضعیف بودنِ بعضی از راه‌های نقل حدیث، اشتباه کرده است. به خاطر این که حدیث ثقلین که در صحیح مسلم وارد شده، همه امّت بر درست بودن این حدیث اجماع کرده‌اند و امام البانی روشن کرده است که این حدیث صحیح است. اگر می‌خواهی برگرد به کتاب البانی، در جایی که دفاع می‌کند از حدیث ثقلین، در کتاب سلسله صحیح الالبانی، و توضیح می‌دهد به این که این حدیث صحیح به تمام طرق حدیثی، یا با این لفظ وارد شده که «حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ»؛ طنابی آویزان از آسمان تا زمین، یا با لفظی وارد شده که این دو «لَنْ یَفْتَرِقَا حَتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضِ»؛ هرگز از هم جدا نمی‌گردند مگر هر دو وارد بر حوض شوند.

و ما می‌دانیم الآن هیچ کدام از زنان پیامبر باقی نمانده‌اند. پس آیا این مسئله بدین معناست که بین قرآن و اهل بیت جدایی افتاده است؟ منظورم این که قضیه

---

۱. صحیح مسلم ۳: ۱ حدیث ٤: ۱۰ باب الامارة

متعلق به اهل بیت به تنهایی نیست. من اکنون می‌توانم صدها روایت از طرق مختلف روایی برای شما ذکر کنم که دلالت می‌کند بر این که اهل کساء فقط همان چهار نفر هستند؛ یعنی امام علی و امام حسن و امام حسین و فاطمه. ولی با این حال استناد می‌کنم به خود گفته‌های علمای اهل تسنن، یعنی گفته‌های اهل سنت فراوان است که دلات می‌کند بر این که اهل بیتِ مطهر، چهار نفر هستند. اگر خواستی مراجعه کن به علمای اهل تسنن که فراوانند؛ مانند طحاوی.

او این مسئله را با دلیل مفصلاً تبیین می‌کند. من هم می‌آیم و با تو در مورد مسئله دلیل به گفتگو می‌نشینم: سنت نبوی این حدیث را شرح می‌دهد. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أوتیت القرآن و مثله معه» یعنی به من قرآن و مانند آن همراه او داده شده است. سنت نبوی قرآن کریم را شرح می‌دهد. بنابراین زمانی که پیامبر ﷺ با دلایلی کامل و تام برای ما توضیح می‌دهد که اهل بیت مطهر نه غیرمطهر از اهل بیت، عبارتند از: امام علی و امام حسن و امام حسین و فاطمه، پس چرا با پیامبر ﷺ مخالفت کنیم؟

و قضیه این نیست که خدای ناکرده می‌خواهیم بگوییم ام سلمه از پاک شدگان نیست! خدا لعنت کند کسی را که بخواهد امّ سلمه را انکار کند. ولی موضوع این است که بگوییم ما باید از سخنان پیامبر پیروی کنیم. مسئله من این نیست که من بخواهم یا آرزو کنم که زنان پیامبر از آل رسول مطهر ﷺ باشند. من آرزو می‌کنم که این گونه باشد و آن‌ها این لیاقت را دارند تا به این مقام برسند. ولی من می‌گویم: قضیه این است که ما باید متعهد و تابع شرع باشیم،. ما پیرو شریعت هستیم. ما ملتزم و همراه سنت نبوی هستیم.

اگر پیامبر ﷺ فرمود که اهل بیت من عبارتند از علی، حسن، حسین و فاطمه؛ من می‌آیم و می‌گویم نه؟

اگر پیامبر ﷺ در حدیثِ صحیحی که در کتابی مانند صحیح مسلم وارد شده که روایت می‌گوید: زمانی که از زید بن ارقم سؤال شد: زنان نبی از آن‌ها هستند؟ و او

گفت: نه! ولی در روایت دیگر گفت: بله؛ ولی اهل بیتش!

علمای اهل سنت گفته اند: زمانی که زید بن ارقم گفت: بله و سپس گفت: نه؛ دلالت بر این نیست که در این جا خطایی باشد. وگرنه چه معنا دارد بگوید بله و سپس برگردد و بگوید: ولکن! امام نووی قائل به نص[1] واحد است. اگر خواستی به صحیح مسلم در شرح امام نووی مراجعه کن و مراجعه کن به تعلیقه شیخ خلیل مأمون در «دار المعرفه» که گفت: امام نووی زمانی که شرح داد؛ پس به او گفتیم: همسرانش از اهل بیتش هستند؟ گفت: نه.

این دو روایت ظاهرشان متناقض است؛ یعنی یک دفعه سؤال می‌کند از زید بن ارقم و می‌گوید بله و یک دفعه در جواب می‌گوید نه. ولی آن چه مشهور است، در غیرمسلم، زنان پیامبر از اهل بیتش نیستند. امام نووی باید می‌گفت: مشهور در غیر صحیح مسلم این است که زنان او از اهل بیتش نیستند و دلیل این مطلب «حدیث کساء» است که از احادیثی است که تمام مسلمین از اهل سنت، شیعه و وهابیت در صحیح بودن این حدیث اجماع دارند.

پس درنتیجه ما باید ملتزم شویم به سنت نبوی در جایی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اهل بیت را برای ما مشخص کردند. او می‌خواست برای ما اهل بیت مطهر را مشخص کند، نه اهل بیت غیر مطهر را. به خاطر این که حضرت در حدیث ثقلین برای آن‌ها مقامی بزرگ ذکر کرد، که آن‌ها قرین و همنشین قرآن خواهند شد و اینکه کسی که قرآن و اهل بیت را ترک کند، گمراه و دور از اسلام خواهد بود. از این جهت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله خواستند از طریق مشخص کردن اهل بیتِ مطهر، مقام والای آن‌ها را مشخص کند، تا این که کسی نیاید و ادعای دروغین و زوری داشته باشد به این که او از اهل بیت است. بنابراین پیامبر آن را مفصلاً بیان کرد.

و من به تو می‌گویم: ممکن است بتوان در زبان عربی کلمه اهل را در مجاز به زن اطلاق کرد؛ همان گونه که امام زبیدی می‌گوید که اهل بیت گاهی مجازاً اطلاق

---

۱. نص: سخن روشن و صریح. سخنی که فقط بر یک معنا دلالت دارد.

می‌گردد بر زن. یا همان گونه که در آیات قرآن گاهی اطلاق می‌شود. ولی من می‌گویم زمانی که پیامبرﷺ در «حدیث کساء» اهل بیت مطهر را تبیین کرده که این چهار نفرند: امام علی و حسن و حسین و فاطمه؛ در این جاست که مسئله یک مسئله حقیقی شرعی می‌گردد. یعنی ما هرگز بحث نمی‌کنیم از اهل بیت به معنای لغوی آن. در معنای لغوی فرقی بین محدوده اهل بیت مطهر و اهل بیت غیرمطهر وجود ندارد. همان گونه اهل بیت در قرآن بر زن اطلاق می‌شود. همان گونه که در آیات قرآنی آمده است. ولی من می‌گویم: در این جا حدیث نبوی مشخص کرده که مراد از اهل بیت چیست؟ همان کسانی که بعد از قرآن به آن‌ها چنگ می‌زنیم. پس در این جا بحث لغوی نیست، بلکه بحث از یک حقیقت شرعیه است. من می‌خواهم بگویم: بسیاری از اهل تسنن گفته اند: باید به شریعت نبوی ملتزم شویم. نتیجه این شد که مادامی که پیامبر مشخص کرد اهل بیت را، پس شایسته نیست ما بیاییم و از خودمان اجتهاد کنیم و مخالفت کنیم با نصی که صریح و آشکار است.

حالا جواب تو نسبت به حدیث کساء چیست؟ چرا باید به خاطر تعصب مذهبی با حدیث کساء مخالفت کنیم؟

ما باید از حقیقت بحث کنیم و من به تو گفتم: اگر ثابت شود برای من این که حق با اهل تسنن است، مذهب شیعه را ترک خواهم کرد و به مذهب قدیمی خودم برمی گردم.

من در حقیقت وهابی بودم و از اهل تسنن بودم. ولی به خاطر این که دیدم دلایل شیعه برگرفته از کتاب بخاری، از مسلم و از کتاب‌های اهل تسنن است، فهمیدم حق با آن هاست. و تو سعی می‌کنی فرار کنی و به من می‌گویی در کذا و کذا حکم چیست؟ این موضع گیری‌ها قدیمی شده است؛ زمانی که علمای اهل تسنن و شیعه در گذشته گفتگو می‌کردند. نگاه کن به کتاب «الصواعق المحرقه» که چگونه امام الهیتمی با آنان مناقشه و جدل می‌کند، با کسی که منکر امامت است و

با آن‌ها فقط در مورد حدیث ثقلین گفتگو می‌کرد. کتاب صواعق محرقه را بخوان! قدمای اهل سنت و شیعه در مورد استدلال‌ها در قضایای حدیث ثقلین، از احادیث شیعه، در حدیث فلان گفتگو می‌کردند. اما این قضایا بعداً بحث و بررسی می‌شود. یعنی جایگاهی دارد که آن را در آینده بررسی خواهیم کرد. ولی باید منصف باشیم. تو در کتاب هایت، در نوارهای خودت، شیعه را تکفیر می‌کنی! پس من از تو می‌پرسم که چرا در آرایت نظر ناصر قفاری را قبول کردی و نظر احسان الله ظهیر و امام شلتوت را گرفتی و نظر علمای بزرگی مانند امام محمد غزالی و امام حسن بنا را رها کردی؟

ما از دو حال خارج نیستیم: یا این که سخنان شلتوت صحیح است، یا این که سخنان شیخ قفاری صحیح می‌باشد و یا هر دو اشتباه است، و یا این که هر دو صحیح است که این امکان ندارد! به خاطر این که اجتماع دو نقیض لازم می‌آید. و از این جهت من می‌گویم: مادامی که نسبت به مشخص کردن موقعیت خودتان نسبت به شیعه اختلاف کردید، این اختلاف دلالت دارد بر خطا در نوع بررسی اعتقادات شیعه. وگرنه موضوع یکی است و آن شیعه است. پس چرا در آن اختلاف کردید؟ شما توافق کردید. اهل سنت و وهابی‌ها و شیعیان توافق کردند به این که نصیریه از کفّار هستند و اختلاف نداشتند. پس چرا بزرگان تو در این مسئله شیعه اختلاف کردند؟ آیا این امر دلالت ندارد بر این که تو باید دوباره بحث و بررسی کنی؟

همان گونه که من، مثل تو شیعه را تکفیرمی کردم؟ به خدا قسم من تکفیر می‌کردم و شب و روز آن‌ها را لعنت می‌کردم. هم چنین دانشمند وهابی تویجریِ سعودی، شیعه را تکفیر می‌کرد. اما بعداً گفت: من اشتباه کردم! امام شلتوت که امام الازهر بود، گفت: من شیعیان را تکفیر می‌کردم، ولی بعد از بحث و بررسی، برای من آشکار شد که اشتباه کرده‌ام. و امام سلیم بشری در کتابش می‌گوید: من شیعه را تکفیر کردم، پس برای من آشکار شد که اشتباه کردم! و اگر تو در کتاب‌هایت می‌گویی که آن‌ها را گول زدند، من می‌گویم: اگر فریب خورده فقط همان شلتوت

است، خواهم گفت که او را فریب داده‌اند. ولی مشکل این است که صدها نفر از اهل تسنن این را گفته‌اند و نمی‌توان گفت همه آن‌ها فریب خورده‌اند و من آماده‌ام یک گفتگو پیرامون این مسئله داشته باشیم.

متأسفم بحث پیرامون حدیث کساء را ادامه ندادم. چون تو باعث شدی از موضوع خارج شویم. موضوع گفتگوی ما در درجه اول این است که آیا پیروی کنیم از اهل بیت یانه؟ خارج نشویم از موضوع گفتگو. اختلاف عبارت از این است که آیا پیروی از اهل بیت واجب است یا نه؟ اما مسئله حکم کسی که پیروی از اهل بیت را ترک کند، بعد از بحث ما است. باید اول ثابت کنیم اهل بیت را و توضیح دهیم دلایل شیعه را در واجب بودنِ پیروی از اهل بیت و سپس توضیح دهیم دلایل اهل تسنن را در عدم پیروی از اهل بیت. بعد از آن بحث می‌کنیم پیرامون مسئله حکمِ کسی که پیروی اهل بیت را ترک کند، چیست. به خاطر این که این مسئله در مرحله بعدی قرار دارد و اگر تو مراجعه کنی به کتاب‌های گفتگوهای اهل تسنن و شیعه در گذشته می‌بینی که اختلاف آن‌ها این گونه بوده است. یعنی اهل تسنن می‌گفتند: پیروی از اهل بیت واجب نیست، و از مذهب‌های چهارگانه اطاعت می‌کردند و در مقابل شیعیان می‌گفتند: نص‌های قرآنی و حدیث ثقلین دلالت دارد بر وجوب پیروی از اهل بیت. عالم وهابیِ معاصر محمد علی بار در کتابش «الامام الرضا أو الرساله الطبیّه للامام الرضا» چاپ سعودی، این حقیقت را آشکار ساخته و به وضوح در این کتاب بیان می‌کند. البته همان طور که خودت می‌دانی علامه محمدعلی بار از وهابیون معاصر، یک حقیقتی را ذکر کرده و دلایلی را می‌نویسد و آن عبارت از این است که: به رغم این که پیامبر آن را ذکر کرده است، چرا ما حدیث ثقلین را نادیده می‌گیریم و چرا از حدیث ثقلین دوری می‌کنیم؟ چرا همواره پای منبرها تکرار می‌کنیم کتاب خدا و سنتِ من؟

بسیاری از اهل تسنن در جهان نمی‌دانند و یاد نمی‌آورند این که پیامبر امر کرد به چنگ زدن به اهل بیت و هم چنین تمسک به قرآن! فقط می‌دانند این که

پیامبر فرمود: «کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِی».

عالم وهابی محمدعلی بار در کتابش حدیث «خلّفت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله و سنّتی» را ذکر می‌کند و آن را حدیثی از لحاظ سندی ضعیف می‌داند. اگرچه از لحاظ متن صحیح است و معارضی ندارد، ما ایمان داریم به این که خداوند امر نموده به چنگ زدن به کتاب و سنت نبوی و امر نموده به تمسک به اهل بیت و هیچ تعارضی بین آن نیست.

پس می‌گویم: ما باید در منبرها روشن کنیم آن را و حدیث ثقلین را توضیح دهیم. به خاطر این که بسیاری از مردم ـ این سخن وهابی را ـ پنهان می‌کنند. آن چه را که خداوند نازل کرده، پنهان می‌کنند و حدیث ثقلین را آشکار نمی‌سازند و نمی‌گویند که حدیث ثقلین از لحاظ سندی صحیح می‌باشد. از آن جاست که امام البانی از آن شدیداً دفاع کرده و آشکار ساخت این که علی سالوس زمانی که حدیث ثقلین را ضعیف السند شمرد، اشتباه کرده است.

من از تو یک سؤال می‌کنم: نظر تو در مورد حدیثی که می‌گوید: «شما را ترک کردم به چیزی که اگر به آن چنگ زنید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد، یعنی کتاب خدا و اهل بیت من هرگز جدا نخواهند شد تا وارد شوند بر حوض»[۱]؛ چرا بسیاری از اهل سنت در منابرشان و در مساجدشان تظاهر به ندانستن این حدیث می‌کنند؟ این حدیث به عبارت‌های دیگری در صحیح مسلم موجود است و در تمام کتب اهل تسنن موجود است و امام البانی در مورد این حدیث بیشتر از بیست صفحه نوشته است و در آن نادانی کسانی مانند دکتر علی احمد سالوس را که این حدیث را تضعیف نموده‌اند، توضیح داده است و متأسفانه تو در کتاب «کشف الجانی محمد تیجانی» آن را ضعیف دانستی و سخنان البانی را نادیده گرفتی! بلکه حدیث ثقلین که در صحیح مسلم نیز آمده است را نادیده گرفتی! بفرمایید میکروفون با شماست!

۱. إنی ترکت فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی ألا و إنّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض

سید رفیق(مدیر گفتگو از طرف اثنی عشری):

بفرمایید شیخ عثمان میکروفون با شماست. ببخشید برادر کاتب نمی‌دانم شیخ خارج شد؟ شیخ عثمان آیا در اتاق است یا نه؟ شیخ بفرمایید!

شیخ عثمان:

شیخ دکتر عصام می‌گوید: اهل تسنن نمی‌دانند که پیامبر صلى الله عليه وآله به تمسّک به اهل بیت امر نموده است یا نه و آنان در حدیث ثقلین فقط اکتفا به لفظ «سنّتی» کرده و این حدیث را با لفظ «عترتی» نمی‌آورند. من به دکتر شیخ عصام می‌گویم: آیا در بدو امر نگفتند که بررسی کنیم احادیثی را که بر آن توافق شده است؟ بله! بعضی از اهل علم مانند شیخ ناصر البانی و غیر از او قائل به صحت این حدیث هستند. ولی من نگفتم که گفتگو خواهیم کرد از احادیثی که متواتر است و بر صحت آن متفقند؛ خواه حدیث کساء باشد، خواه آیه تطهیر باشد! گرچه هر چه او بخواهد برای من هیچ مانعی ندارد. البته بعد از این که به این نکات و عباراتی که ذکر می‌کنم، پاسخ دهد. از جمله اینکه: آیا خمینی و خویی از غلات هستند یا نه؟ او می‌گوید «چرا شلتوت و بنا[1] با من در تکفیر شیعه مخالفت کردند. می‌گویم: من شیعه را تکفیر نکرده و هرگز نمی‌گویم آن‌ها کافرند و آن‌ها را تکفیر نکرده‌ام. پس چگونه دکتر عصام فهمیده که من شیعه را تکفیرمی کنم؟ تا این که بگوید که من با شلتوت و بنا و غزالی و غیر آن‌ها از اهل سنت مخالفت کردم. من نگفتم آن‌ها کافرند و آیا اقوالی که در مورد تکفیر یا آن چه که شبیه آن باشد، نقل کرده است؟ یا این که تکفیر من را نسبت به شیعه نقل کرده است؟ آیا این نقل قول از من در کتابی بوده یا از گفته‌هایی که در نوار گفتم بوده که آن‌ها کافر هستند؟ اگر از من نقل کرده، من می‌پذیرم.

---

۱. شیخ حسن البنّا بنیان گذار جماعت اخوان المسلمین و نخستین مرشد عام مصر و مصلح بزرگ تقریب مذاهب.

سید رفیق از طرف شیعه:

جواب بدهید جناب دکتر عصام. بفرما میکروفون با شماست.

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اما یک مسأله و آن اینکه شاید الحمدلله تو از موضع قبلی خودت برگشتی و خداوند را حمد می‌گویم که تو به مدرسه و مکتب تفکر شلتوت پیوستی! در غیر این صورت من در یکی از نوارهایت شنیدم؛ در نوار «چه چیزی می‌دانی از اثنی عشری؟». نوار نزد من موجود است و اگر بخواهی نوار را روشن می‌کنم تا صدایت را بشنوی. جلسه آینده آن را خواهم آورد. شاید فراموش کردی که تو تکفیر کردی! ولی من در ابتدای کلام الحمدلله گفتم. می‌خواهم سعی کنم إن‌شاء الله از مدرسه بن باز به مدرسه و مکتب شلتوت منتقل شوی، به خاطر این که اعتراف به حق فضیلت است. نگاه کن مثلاً بن باز، زیدیه را در فتوا تکفیرکرد. سپس بعد از یک سال، بعد از این که حق را شناخت، از حرف خود برگشت. و برگشت به حق فضیلت است. خدا را شکر که در این جلسه گرد هم آمدیم و تو جزو پیروان شلتوت و مدرسه امام حسن بنا شده‌ای و این نعمت بزرگی است. تو اگر مراجعه کنی به مسند احمدبن حنبل (چاپ اول، سال ۱۴۱۲، موسسه تاریخ عربی) در جلد پنجم آن، زمانی که حدیث زید بن ارقم در حدیث شماره (۱۸۷۰۸) ذکر کرده است. اگر برگردی و مراجعه کنی، خواهی دانست چه عاملی باعث اختلاف میان ما و شما شده است. حدیث را در مسند احمد جستجو می‌کنی و همان گونه که می‌دانی مسند احمد قدیمی تر از صحیح مسلم است. تقریبا شیبانی و امام احمد بن حنبل در سال ۲۴۱ وفات یافتند و امام مسلم تقریباً در سال ۳۰۰ وفات یافت. زید بن ارقم درمورد زنان پیامبر ﷺ که ایشان می‌گفت: آن‌ها از اهل بیت من نیستند. و سخن گفته از حدیث ثقلین که می‌گفت «در حدیث آمده» جدا نمی‌شوند تا بر من در حوض وارد شوند و این که آن‌ها همان اهل بیت هستند. و سخن می‌گفت از حدیث حوض. او بعضی از اصحاب پیامبر را اصحاب شمال میداند. پس امام

احمدبن حنبل یک حقیقت بسیار خطرناک را ذکر می‌کند که عبدالله بر ما روایت کرد: خبر داد پدرم. او خبر داد ما را از اسماعیل بن ابراهیم، از ابی حیان تیمی، خبر داد یزید بن حبان، خود این سند حدیث ثقلین را در مسلم می‌یابی. همان حدیث در مسند احمد بن حنبل است. ولی متأسفانه مسلم این حقیقت تلخ را بدون غرضی حذف کرده و حقیقت را به طور کامل ذکر نکرد که اگر حقیقت را ذکر می‌کرد، می‌فهمیدیم چرا مسلم متناقض است! منظورم این است که چرا روایات تناقض دارد؟ نه؛ مسلم تناقض داشت. چرا متناقض است؟ یک بار می‌گوید زید بن ارقم گفت: بله و یک بار می‌گوید نه! یک بار زید بن ارقم می‌گوید: زنان حضرت از اهل بیتش هستند و یک بار هم می‌گوید: نه !

و اگر بشناسیم علاقه و ارتباط بین حدیث ثقلین و حدیث حوض را که دولت اموی با هر دو حدیث مخالفت می‌کرد، خواهی دانست که چرا سلطه اموی از طریق مسند احمد وارد این مسئله شده است؟ و حقیقت اختلاف موجود، در حدیث صحیح را خواهید فهمید. آن با همان سندی که مسلم آن را ذکر کرده و انگار با همان الفاظ مسلم. ولی مسلم آورده زمانی که از زید بن ارقم سؤال شد که زنانش از اهل بیتش هستند. سپس به خاطر علت‌های فنی و علمی، حدیث قطع شده است و آن را به صورت کامل ذکر نکرد!

یزید بن حیان گفت: دقت کن در روایت تا بفهمی. زید بن ارقم در مجلسش آن را برای ما روایت کرد. گفت: عبیدالله بن زیاد دنبال من فرستاد. پس نزد او رفتم. به من گفت: این چه احادیثی است که برای مردم روایت می‌کنی؟ چرا حدیث ثقلین و حدیث حوض را برای مردم روایت می‌کنی؟ چرا خبر می‌دهی به مردم که رسول خداﷺ امر کرده است به تمسک به اهل بیت بعد از قرآن و آن را از پیامبر خداﷺ روایت می‌کنی؟ که آن را در کتاب خدا نمی‌یابیم. خبر می‌دهی این که در بهشت برای او حوضی است. خبر می‌دهی به این که او گفته است: از هم جدا نمی‌شود تا زمانی که هر دو بر من کنار حوض کوثر وارد شوند. به خاطر این که بین احادیث

حوض و حدیث ثقلین رابطه قوی است. همان گونه که در مرور حدیث، در خلال گفتگو این موضوع آشکار خواهد شد. روایت می‌کنی که پیامبر فرموده: عده‌ای از صحابه‌ام را نزد حوض خواهند آورد. پس آنها صاحب شِمال (دوزخ) شمرده می‌شوند. چون بعد از من حدیث جعل کرده‌اند.[1]

پس زید بن ارقم گفت: خبر داد به ما رسول خدا ﷺ و ما هم به او وعده دادیم. حاکم اموی گفت: دروغ گفتی ای زید بن ارقم! ولی مانعی ندارد. تو پیرمردی هستی که عقلش ضایع شده است. و گفت: دو گوش من آن را شنید و قلبم آن را دریافت کرد از پیامبر خدا ﷺ که می‌فرمود: اگر کسی در حالی که معتمد من باشد بر من دروغ ببندد، جایگاه خود را در قعر جهنم بداند[2] و من بر رسول خدا ﷺ دروغ نبستم! و در همان مجلس روایت کرد بر ما حدیث را و روایات آشکار می‌کند این را در زمانی که زید بن ارقم حقیقت را بیان کرد. اما آن چه تو گفتی: این که امام البانی چه گفته است؟

البانی در مورد این حدیث در جلد چهارم چاپ معارف نشر و توزیع که در ریاض چاپ شد و آن را وهابیت چاپ کرده، گفته است: «ای مردم من نزد شما قرار دادم چیزی را که اگر به آن چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خود و عترت من اهل بیتم». و چیزی که قابل توجه است این گفته البانی است: بعد از این که حدیث را به دست آوردم و بعد از این که حدیث را صحیح دانستم، بر من واجب کردند که از دمشق به عمان و سپس از آن جا به امارات عربی مسافرت کنم. در اوائل سال ۱۴۰۲ هـ در قطر بعضی از اساتید و دکترهای نیکو (منظورش علی احمد وهابی- کسی که تضعیف کرد حدیث ثقلین را؛ همان گونه که عثمان خمیس آن را تضعیف کرد- است) را ملاقات کردم. یکی از آن‌ها به من هدیه‌ای داد. حدیث البانی ادامه دارد. و گفت: این هدیه یک رساله چاپ شده در تضعیف حدیث ثقلین بود.

۱.» إِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِى فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِى فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ». صحیح مسلم: ٤/ ٢١٩٥

۲. مَن كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقعَدَهُ مِنَ النّارِ

زمانی که آن را خواندم، برای من روشن شد که آن از دو جهت حدیث جدیدی است: آن از دو جهت این است که به او گفتم او اکتفا کرده است در بیرون آوردن حدیث به منابع چاپ شده متداول. لذا در تحقیق پیرامون این حدیث کوتاهی آشکاری کرده است. هم چنین طرق و سندهایی که ذاتاً صحیح و حسن است را مد نظر قرار نداده که بی‌نیاز از قرائن و دنبال کردن مطالبی باشد که درون خود حدیث وجود دارد.

دقت کن! زمانی که گفتی آن‌ها را صحیح یا حسن دانست فقط به خاطر مشاهداتش تو اشتباه کردی! او گفت: این حدیث در اصل خود و بسیاری از طرق روایی که روایت شده، ذاتاً صحیح و حسن هستند. تو را به خدا تو می‌گویی: این که البانی تضیف نموده حدیث را و آن‌ها را صحیح دانسته به خاطر شواهد؟ ولی او می‌گوید حسنه است بذاته نه به خاطر شواهدش؟ مراجعه کن به کتاب شاید اشتباه کرده ای! سپس می‌گوید که امام البانی گفته: خودش ذاتاً و بی‌نیاز از شواهد صحیح و حسن است و نیازی به علائم و قراین دیگری نیست. همان گونه که به نظر می‌رسد برای هر بیننده‌ای که با خارج کردن آن رو به رو می‌شود.

ثانیاً: او دقت نکرده که منظورم امام البانی در این باره این است که احمد سالوس حدیث را تضعیف کرده و اگر این حدیث در حقیقت ضعیف است، پس کدام حدیث صحیح است؟

البانی در متن گفته است: او توجه نداشت به نظر علمای حدیث که حدیث ثقلین را صحیح دانسته و هم چنین او به قاعده‌ای که آن‌ها آن را ذکر کرده بودند، توجه نکرد. چرا که حدیث به خاطر طرق روایی فراوان قوی می‌شود. پس این اشتباه رخ داده است.

درنتیجه آن حدیث در اصل و فی نفسه صحیح است و در ذات خود حسن و صحیح است که به خاطر طرق روایی فراوان آن می‌باشد. من قبل از این که با او ملاقات کنم و قبل از اطلاع داشتن از رساله یکی از دکترهایی که در کویت هستند،

نمی‌دانم که آیا او همان شیخ عثمان خمیس بود که تضعیف می‌کرد این حدیث را؟ به هرحال زمانی که سخنان یکی از برادرانی که در کویت بودند به من رسید، از آن اطمینان پیدا کردم. او در مورد آوردن حدیث در کتاب صحیحِ جامع صغیر از من توضیح می‌خواست.

البانی آن را روشن کرده و در کتاب خود «صحیح جامع صغیر» صحیح دانسته است. در حالی که دکتر کویتی آن را ضعیف دانسته است و او تعجب کرد که چگونه من این حدیث را صحیح می‌دانم و حال دکتر ـ این سخن البانی ـ چگونه (من البانی) این حدیث را صحیح می‌دانم و دکتر کویتی آن را تضعیف کرده است؟ او امید داشت که من در مورد صحیح دانستن حدیث تجدید نظر کنم. و من این کار را انجام دادم به خاطر احتیاط برای خدا! زیرا شاید او در آن مطلبی دیده که دلالت دارد بر اشتباه دکتر و اشتباه خود که بر او اعتماد و اطمینان خاطر پیدا کرده است و عدم دقتش در فرق گذاری بین کسی که در مسائل حدیثی تازه کار است و کسی که دارای تجربه در این زمینه است، و این غفلتی است که بیشتر مردم دچار آن شده‌اند. از این جهت که از هر نویسنده‌ای در این زمینه پیروی می‌کنند!

جناب شیخ عثمان:

اکنون از تو سؤال می‌کنم آیا خمینی و خویی و مامقانی و مجلسی و مفید و صدوق، آیا این‌ها که نام بردم از غلات هستند؟ من خواهش می‌کنم تندی در گفتگو نباشد و گفتگو روشن و کامل باشد. من سؤال کردم که آیا آن‌ها غلات هستند؟ او به من جواب نداد! ولی می‌خواهم سؤال هایم جواب داده شود. آیا آن‌ها غلات هستند یا نه؟ اگر غلات نیستند، آیا سخنان آن‌ها قابل قبول است یا نه؟ و از این دو طرف کدام یک از غلات است؟

تا الآن دکتر عصام پاسخم را نداده است، و هم چنین در ادامه نقل روایات البانی او گفت که البانی در فلان صفحه و صفحه فلان بحث کرده است.

در آخر چه می‌خواهی؟ در پایان به کجا می‌خواهی برسی؟ می‌خواهی به این نتیجه برسی که حدیث صحیح است؟ هیچ مانعی نیست تمام حدیث صحیح است. توکل بر خدا! این حدیث را که می‌خواهی بررسی کنی، بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ آیا در ابتدا مگر نگفتی تو می‌خواهی احادیثی که متفق علیه است و مشهور شده‌اند را بررسی کنی؟ من دربرابر تو تسلیم می‌شوم، به این که حدیث صحیح است. ولی از طرح کردن این موضوع چه میخواهی بگویی؟ این موضوع را رها کن تا سراغ موضوع اصلی برویم! زیرا بعد از آن نمی‌خواهم مردم را در این مسئله معطل کنیم. آیا ضرورت دارد چنگ زدن به آن‌ها تا این که آن‌ها را موالیِ امامت کنیم؟ آیا در این مسئله که چنگ زدن به عترت است، آن عترت باید ائمه باشند؟ ولی تو فرورفتی در این موضوع و هم چنین البانی که در داستان زندگیش گفته است که از مکانی به مکانی منتقل شد. من از اول به تو گفتم که البانی حدیث را صحیح دانسته است. ولی تو به من گفتی: این که تو می‌خواهی بحث کنی از احادیثی که بر آن توافق شده، احادیث صحیح، احادیث متواتره، اولین حدیثی که بیاوری در آن حرف وجود دارد!

قوی‌ترین دلیلی که نزد تو وجود دارد را بیاور! آیا به تو نگفتم تو آیه ولایت را بیاوری؟ آیا به تو نگفتم: تو نمی‌خواهی سخن بگویی از آیه ولایت و گفتی آیه تطهیر خواهی آورد؟ آیا نگفتی حدیث کساء را خواهی آورد؟ ما بر این صحیح باقی بمانیم و سپس گفتگو کنیم از آن چه که در آن اختلاف وجود دارد. از طرف من هیچ مانعی وجود ندارد.

قوی‌ترین چیزی که نزد توست را بیاور! بر اسبی که نزد توست سوار شو! قوی باش! آیا شروع کار این گونه است؟ داخل مسأله اصلی شوید! عمیق تر مسایل را بررسی کن! آیا سخنان غلات را نمی‌خواهی؟ من برای تو ذکر کردم سخنان تجاوزگران را. سخنان غلات را می‌خواهی؛ سخن خویی و خمینی و صدوق و مفید؟

برای این که وقت مردم را تلف نکنیم و بر این که وارد اموربیهوده نشویم، الآن به

تو می‌گویم که اگر می‌خواهی شروع کن به حدیث عترت! یا حدیث کساء یا حدیث غدیر. هرکدام را که می‌خواهی. هر کدام را بخواهی و هر حدیثی که بخواهی با گفتگو شروع کن!

برادر رفیق:

سلام علیکم. جناب دکتر سید عصام می‌گوید موضوع بحث از امامت است و مباحثی که شیخ عثمان مطرح کرد به نظر می‌رسد خارج از موضوع است و ممکن است تنها یک بحث را در این مورد اختصاص داد. بد نیست یک زمانی برای مطرح کردن دو سؤال بگذاریم إن‌شاء الله. من شروع به پرسش می‌کنم:

الآن دو سؤال از شیخ عثمان خمیس می‌پرسم و یک بخش از سخنانش را پخش خواهم کرد و از او می‌خواهم در موردش پاسخ دهد و بگوید منظورش چیست و آیا او می‌داند اهل بیت کیستند؟ و منظور او از این که این حدیث جایگاهی ندارد، چیست؟ من از شیخ می‌خواهم إن‌شاء الله این را توضیح دهد. آن چه را که گفته است. آن چه بیان کرده که این حدیث در صحیح مسلم است و سپس می‌گوید: این و آن و... امیدوارم جواب ما را بدهد. شیخ الآن گوش کنید صدای خودتان را که ضبط شده است. گوش کنید؛ پخش می‌کنم.

(سخنان شیخ عثمان در نوار): «این حدیث زید بن ارقم؛ زمانی که سؤال شد از او در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه وآله که آیا از اهل بیت هستند؟ او گفت: نه. چون زن ممکن است اندازه یک بعدازظهر همسر مردی باشد و بعد مرد آن را طلاق دهد و به خانه پدریش بر گردد. پس زنانش از اهل بیت نیستند. این حدیث از زید بن ارقم در صحیح مسلم نقل شده است و من برای اختصار در وقت آن را نخواندم. چون تا این حد جایگاهی ندارد. در این بحث، ولی بد نیست این مسئله را آشکار کنم که زید بن ارقم در این حدیث، زمانی که آل بیت نبی را یاد کرد، از او سؤال شد: آیا زنان پیامبر از اهل بیتش هستند؟ گفت: زنان پیامبر از اهل بیتش، یعنی اهل بیتی که

در ایـن حـدیث ذکـر شـده‌انـد، زمـانی کـه پیـامبر فرمـود: «أَهْلُ بَيْتِهِ أَصْلُهُ وَ عَصَبَتُهُ الَّذِينَ حُرِّمُوا الصَّدَقَةَ بَعْدَه» منظـورش زنـانش نبـود. ولـی منظـورش چـه کسانی بوده‌اند؟ خویشاوندان و گفت: (اهل بیتش کسانی هستند که صدقه بـر آن‌هـا حـرام است؛ یعنـی زکـات بـر آل علـی و آل عبـاس و آل جعفـر و آل عقیـل. گفتنـد: آیـا همـه این‌ها صدقه برایشان حرام است؟ گفت بله. در طریق روایی دیگر این حدیث آمـده است که گفتند: آیا زنانش از اهل بیتش هستند؟ گفت: زن عصر همسر مرد است و سپس آن را طلاق می‌دهد. از اهل بیـت پیـامبر نیست. همـان اهـل بیتی کـه پیـامبر در مورد آن‌ها سفارش کرده است.»

سید رفیق:

سلام علیکم. إن‌شاء الله آن چه را که از شیخ عثمان خمیس بیان شـده، فهمـش واضح است که چه کسانی اهل بیت هستند. و یاد کردی حدیث در صحیح مسلم. همان حدیثی که در آن گفته شده زنانش از اهل بیتش که گفت: نـه. پس خـواهش می‌کنم سخنان خـود را کـه گفتیـد «هیـچ جایگـاهی بـرای ایـن حـدیث در ایـن بحـث نیست» را توضیح دهید که منظـور شـما چیست؟ آیا حـادیثی کـه در صحیح مسلم آمده هیچ علتی ندارد؟ آیا این اعترافی از طرف شیخ عثمان نیست که زنانش از اهل بیتش نیستند. شیخ بفرمایید!

جناب عثمان خمیس:

ببخشید ، اگر ممکن است نوار را دوباره تکرار بفرمایید!

سید رفیق موسوی:

إن شاء الله دوباره نوار را پخش خواهم کرد.

سید رفیق موسوی:

إن شـاء الله صـوت و معنـای کـلام گویا اسـت. شـیخ عثمـان میکروفـون در اختیـار

شماست. ما دوست داریم مقصود شما از صحبت‌تان که گفتید هیچ دلیلی بر این حدیث وجود ندارد را بشنویم. زیرا از کلام شما چنین برداشت می‌شود که احادیثی در صحیح مسلم وجود دارد که هیچ دلیلی بر صحت آنها وجود ندارد؟ همچنین از دیگر صحبت‌های شما نیز چنین بر می‌آید که زنان جزء اهل بیت محسوب نمی‌شوند و شما در این نوار بر این امر تأکید نموده‌اید! ما بی‌صبرانه مشتاق شنیدن جواب شما از این سؤال می‌باشیم.

جناب عثمان خمیس:

نسبت به حدیث زید بن ارقم که از پیامبر ﷺ در خصوص اهل بیت ایشان می‌پرسد، باید احترام آنها را رعایت کرد. حضرت در جواب فرمودند: «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي»؛ شما را به اهل بیتم یاد آوری می‌کنم، شما را به اهل بیتم یاد آوری می‌کنم، شما را به اهل بیتم یاد آوری می‌کنم! این عبارت را حضرت سه مرتبه تکرار فرمودند. این حدیث زمانی که زید بن ارقم پرسیدند: «آیا زن‌های شما از اهل بیت شما می‌باشند؟»، برای این سؤال دو پاسخ وجود دارد:

اینکه از حضرت نقل شود که زن‌های ایشان از اهل بیت شان محسوب می‌شوند؟ و منظور اهل بیتی که صدقه بر آنها حرام می‌باشد، باشد. در این صورت زنها را از عموم اهل بیت اراده کرده است. اما منظور حدیث از اهل بیت در این عبارت چنین چیزی نمی‌باشد. قطعاً منظور این حدیث از کسانی که صدقه بر آنها حرام می‌باشد؛ آل علی، آل عباس، آل عقیل و آل جعفر می‌باشد. در حدیث دیگری که در آن از حضرت پرسیده شده که آیا زنانش از اهل بیت ایشان محسوب می‌شوند یا خیر؟ فرمودند: زن جزئی از اهل بیت محسوب نمی‌شود؛ زیرا مرد می‌تواند آن را طلاق بدهد. چون زن می‌تواند در لحظه‌ای همسر مرد باشد و در لحظه دیگر او را طلاق بدهد!

خلاصه در این کلام زید بن ارقم می‌فرماید که زنها در این حدیث اصلاً ذکر نشده‌اند؛ چه برسد به اینکه مقصود کلام باشند. اما مقصود از اهل بیت در این

حدیث، اهل بیتی از ایشان می‌باشد که دارای نسب واحد با پیامبر می‌باشند. زیرا این معنا مقصود زید بن ارقم است، آن زمان که ایشان از معنای اهل بیت از حضرت پرسیدند یا از مقصود حضرت در خصوص اهل بیت سؤال کردند. بنده می‌خواستم پاسخ برادر رفیق موسوی را در این خصوص بدهم یا آن کسی که این سؤال را پرسید: «هیچ دلیلی بر این کلام وجود ندارد»؛ چه چیزی مقصود شما می‌باشد؟ چه اشکالی در این کلام وجود دارد؟

سید رفیق موسوی:

بله. اشکال این است که اگر حدیث در کتاب‌های معتبر نزد برادران ما از مذاهب دیگر یا اهل سنت صحیح باشد، یعنی کسانی که می‌گویند تمامی احادیث در صحیح بخاری و مسلم صحیح می‌باشد و این امر برای آنها ثابت شده است. در این صورت این احادیث و کتب حجت می‌باشند. آن وقت شما می‌گویید که هیچ دلیلی بر این حدیث وجود ندارد؟ آیا شما می‌گویید تمامی احادیث در صحیح بخاری و مسلم حجت می‌باشند؛ مگر احادیثی که یکی از شیخ‌ها درباره آن بگوید: هیچ دلیلی بر صحت آن وجود ندارد؟ آیا ما بایستی این را بپذیریم که تمامی روایت‌های صحیح بخاری صحیح و معتبر است؛ ولی این اثبات نمی‌کند که این احادیث نزد شما هم صحیح باشد؟ آیا شما نسبت به مابقی صحاح[1] هم چنین نظری را دارید؟

جناب شیخ عثمان خمیس بفرمایید!

جناب عثمان خمیس:

بله. الآن منظور شما برای بنده روشن شده است. بنده می‌گویم این حدیث در صحیح مسلم می‌باشد و در این خصوص شکی هم نیست.

---

۱. صحاح ستّه، عنوان شش مجموعۀ بزرگ از کتب حدیثی معبر در نظر اهل سنت است، این کتاب‌ها نزد اهل سنت اعتبار بسیاری دارند، به گونه‌ای که پس از قرآن مهمترین منابع دینی آنان به شمار می‌رود، هر چند تنها دو کتاب با عنوان صحیح و چهار کتاب دیگر، با عنوان سنن است، اما به همۀ آنها صحیح (به معنای صحیح‌ها) گفته می‌شود، این شش کتاب عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، سنن ابن داود، سنن ترمذی و سنن سنائی.

بله، من در ابتدای صحبتم می‌خواهم این را از برادر رفیق موسوی بپرسم که آیا شما طرف مناظره من هستید یا اینکه شما مدیر این مناظره هستید؟

برای چه می‌گویید «تمامی ادلّه گویای این هستند که زنهای پیامبر از اهل بیت علیهم‌السلام محسوب نمی‌شوند و تمامی روایت‌ها دلالت بر این مطلب می‌کنند و قرآن هم دلالت بر این خصوص می‌کند»؟ دوباره تکرار می‌کنم جناب شیخ رفیق، آیا شما طرف مناظره من هستید یا اینکه مدیر این مناظره می‌باشید؟ من می‌بینم که شما وارد مناظره می‌شوید و سپس با بنده مناظره می‌کنید. بنده می‌خواهم شما همان مدیر مناظره باشید تا اینکه طرف مناظره بنده باشید. البته اگر دوست دارید با بنده مناظره کنید، هیچ مشکلی ندارد. در این صورت جای خودتان را با جناب دکتر عصام عماد تغییر دهید و بنده با شما مناظره کنم. هیچ مشکلی از طرف بنده وجود ندارد.

سید رفیق موسوی:

درست است جناب شیخ عثمان خمیس و از شما معذرت خواهی می‌کنم. بنده صرفاً می‌خواستم از شما سؤالی بپرسم. یعنی بنده در واقع خودم را در جای یک شخصی که سؤال دارد، گذاشته‌ام و بعد از اینکه جواب سؤالم را گرفتم، دیگر دنبال صحبت را نخواهم گرفت. حال نمی‌دانم آیا شما به بنده این حق را می‌دهید که از شما سؤالی بپرسم و جواب سؤال بنده را می‌دهید یا نمی‌دهید؟ به هر حال میکروفون در اختیار شما می‌باشد.

جناب عثمان خمیس:

ببخشید برادرم، استاد رفیق! شما می‌توانید سؤال بپرسید و بنده هیچ مانعی ندارم که پاسخ گوی سؤال شما باشم.

سید رفیق موسوی:

خـدا بـه شـما جـزای خیـر بدهـد! بـسیار ممنـونم از شـما جنـاب شـیخ عثمـان خمیس. به خواست خدا بنده سؤالم را به پایان می‌رسانم و سپس بعد از این دنبال کلام را نمی‌گیرم تا شما بتوانید مناظره را با جناب دکتر به پایان برسانید. بفرماییـد برادر ابو احمد میکروفون در اختیار شما می‌باشد.

برادر شیخ ابواحمد بکری از طرف وهابیت:

شیخ عثمان خداوند جزای خیر به شما بدهد! من چند سؤال قبل از مناظره از شیخ دکتر عصام پرسیدم، اما طبق معمول جواب نشنیدم: تو بارها تکرار کردی زمانی که من در یمن بودم، وهابی بودم و همین الآن در مناظره آن را یک بار دیگر تکرار کردی. من به تو گفتم که من از اهل یمن هستم و گفتم:

– ای شیخ عصام اگر یکی از اهل تسنن از تو بپرسد که تو بر چه عقیده‌ای هستی، آیا در تمام عمرت شنیده‌ای کسی پاسخ دهد که من وهابی هستم؟ من خواهش می‌کنم در برابر همه جواب تو کافی و تمام باشد. بفرمایید!

سید رفیق موسوی:

بفرمایید شیخ دکتر عصام میکروفون با شماست. إن‌شاء الله جواب به سؤال ابواحمد را بشنویم.

جناب دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من قبلاً جواب دادم و به شما گفتم: تسنن غیر از وهابیت است. تو می‌دانی مثلاً امام محمد ابوزهره در کتاب خود «تاریخ مذاهب اسلامی»؛ شافعیه، حنبلیه، مالکیه و وهابیت را در یک قسمت جداگانه ذکر کرده است. و او در عصر جدید امام فقهیِ اهل تسنن است و هم چنین امام علامه عبدالکریم خطیب، وهابیت را در یک قسم خاصی ذکر کرده است. پس وهابیت غیر

از اهل تسنن است و تو می‌دانی این که وهابیت اعتقاداتی دارد که با اعتقادات اهل تسنن مخالفت دارد. و حتی امام محمدعلی شوکانی در کتابش «البدر الطابع» نوشته که من با آن‌ها در مباح دانستن خون مسلمان مخالفت می‌کنم. مراجعه کنید به آن و امام زینی دخلان، مفتی مکه مکرمه که گفت: «من موافق آن‌ها نیستم در مباح دانستن خون مسلمان و آن‌ها مسلمانان را متهم به شرک می‌کنند و آیات شرک را بر آن‌ها مطابقت می‌دهند.»

امام محمد غزالی در کتاب خود «هموم الداعیه»، که به خاطر همین مطلب وهابیت این کتاب را منع کرده، همان گونه که در کتاب«کتب حذر منها العلماء» یعنی علمای وهابیت، وی گفته است: «من نزدیک مرگ می‌شوم، ولی برای هوشیاری اسلامی از وهابیت می‌ترسم.»

امام دکتر محمدسعید رمضان بوطی در کتاب خود «السلفیه مرحلة زمنیة» هم چنین می‌گوید: «در کنفرانس جهانی رهبران تفکر اسلامیِ اهل تسنن جمع شده بودیم و پیرامون مشکلاتی که مسلمین در آن هستند، شروع به بحث کردیم. همه ما توافق نظر داشتیم و علامه سلیمان عوده که وهابی بوده است. سپس کتاب «صفة الغرباء» را نوشت و توضیح داد منظور از کلمه «طوبی للغرباء»[1] که در حدیث نبوی صحیح السندی وارد شده، فرقه وهابیت است و شما بر این مطلب ردّ نوشته‌اید!

من می‌خواهم به تو بگویم: وهابیت غیر از اهل تسنن است. زمانی که علامه آل عبداللطیف در کتاب خود «الدعوه الوهابیه و المناوئون» موضع‌گیری اهل تسنن در برابر وهابی‌ها را یاد می‌کند، سپس ذکر می‌کند نوع برخورد اهل سنت در ردّ بر عقیده محمد بن عبدالوهاب را و در مقدمه آن می‌گوید: «بیشترین مسئله که ما از آن رنج می‌بریم این است که از ما سؤال می‌کنند و می‌گویند: چرا آیات مشرکین را بر

۱. پیامبر(ص) فرمود:« إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِیباً وَ سَیَعُودُ غَرِیباً کَمَا بَدَأَ طُوبَی لِلْغُرَبَاءِ» سؤال شد که غرباء چه کسانی هستند؟ و فرمود: « النُّزَّاعُ مِنَ القَبَائِلِ».

مسلمین تطبیق می‌کنید و خون آن‌ها را مباح می‌دانید؟ و این دو مسئله، دو مسئله سخت است.»

همیشه درحقیقت زمانی که من وهابی بودم و الآن الحمدلله که خداوند مرا هدایت کرده است به مذهب تشیع و انتقال پیدا کردم به مذهب حق، سؤال می‌کردم: «ابن تیمیه که گفته بدعتِ[1] خوارج این بود که آیات مشرکین را بر مسلمین تطبیق می‌دادند و خون مسلمین را مباح دانستند؛ پس اگر این بدعتِ خوارج است، این چه فرقی دارد؟

این سؤال متوجه شماست عثمان خمیس یا متوجه تک تک وهابی هاست! چه فرقی بین بدعتِ خوارج و بدعت وهابی‌ها وجود دارد؟ صدها قول در کتاب‌های وهابیت - که قابل شمارش نیست از رقم و صفحه گذشته - که وی (محمد عبدالوهاب) به اهل مکّه نامه می‌فرستد و می‌گوید: «**از محمّد عبدالوهّاب به مشرکین!**»

و می‌گوید که «آن‌ها متحیر خواهند شد و به شما خواهند گفت» و دو مسئله در کتابش «کشف الشبهات» یا ببخشید در «نام هایش» می‌گوید که متحیر خواهند شد و هم چنین می‌گویند: «چرا ما گفتیم که آن‌ها مشرک هستند؟ چرا خون آن‌ها را مباح دانستیم. پس پاسخ می‌دهیم کذا و کذا.»

این بزرگ‌ترین مشکل نزد وهابی هاست. لذا می‌بینی حتی امام سلفیه، صدیق حسن، در این مسئله وهابیت موافق نیست و امام صنعانی هم چنین موافق وهابیت نیست. در اوایل زمانی که قصیده مشهورش که گفته بود:

«سلام بر نجد و کسی که در نجد فرود آمده و دفن شده است.»

منظورش محمدبن عبدالوهاب است.

و زمانی که به او رسید که محمدبن عبدالوهاب، مسلمین از شیعه و اهل تسنن

---

۱. بدعت یعنی چیزی را که در دین نیست، به دین نسبت بدهیم.

را متهم به شرک اکبر و کفر می‌کند و قصیده مشهورش را سرود:

«برگشتم از قولی که گفتم در مورد نجد...»

و هر دو قصیده مشهورند.

الآن بسیاری از اهل سنت می‌گویند «گرچه ما در بعضی از موارد موافق وهابی‌ها هستیم، ولی در مورد مسئله اباحه[1] خون مسلمین مخالفیم». آن‌ها زمانی که مسلمین از شیعه و صوفی‌های معتدل و غیر افراطی و از اهل تسنن معتدل را متهم می‌کنند، این مسئله موجب می‌شود خون آن‌ها مباح گردد. کسی که گفت: «من مشرکم به شرک اکبر، این حکم بر او جاری خواهد شد و هم چنین او خارج از اسلام خواهد بود.

بفرمایید میکروفون با شماست.

برادر رفیق:

ای ابا احمد میکروفون با شماست. بفرمایید تا سؤالات را تکرار کنی.

برادر شیخ ابواحمد بکری:

سبحان الله! سبحان الله! برای بار دوم یا سوم از شما دکتر خواهش می‌کنم. همه و از جمله رفیق من الآن شاهد هستند. در برابر همه بار دوم یا سوم سؤالم را تکرار کردم. من نمی‌خواهم برای من سخنرانی کنی! من از تو سؤال کردم و خواهش می‌کنم مختصر و مفید جوابم را بدهی! در جواب‌هایت همیشه ذکر می‌کنی زمانی که وهابی بودم! زمانی که وهابی بودم !...من از تو سؤال می‌کنم: من که از اهل یمن هستم، خوب آیا کسی در یمن وجود دارد که وقتی که از تو سؤال کند که مذهب و عقیده تو چیست؟ جواب می‌دهی که تو وهابی هستی؟

من آرزو می‌کنم که سؤال الآن واضح شده باشد. خواهش می‌کنم پاسخم را

---

۱. اباحه: به معنی پایبند نبودن و بی تفاوتی نسبت به تعالیم دینی است.

بدهی! آیا زمانی که در یمن از تو سؤال می‌کردند یا زمانی که کسی از تو سؤال می‌کرد به چه مذهبی هستی، تو می‌گفتی وهابی هستی؟ خواهش می‌کنم پاسخ سؤالم را بدهید.

جناب دکتر سید عصام:

جوابت را می‌دهم. زمانی که من وهابی بودم، نمی‌دانستم که وهابی هستم! به من خواهی گفت، چگونه؟ به تو می‌گویم: به خاطر این که وهابیت فکر می‌کند که اهل تسنن است! آن‌ها می‌گویند ما اهل سنت هستیم! اشعری‌ها می‌گویند که ما اهل تسنن هستیم و شما وهابی‌ها کتاب‌های فراوانی دارید در رد بر اشعری ها. و ماتریدیه می‌گوید: هر کدام از این فرق سه گانه در جهان تسنن، اهل سنت هستند. وهابی می‌گوید: ما اهل سنت هستیم. سلفیه می‌گوید: ما اهل سنت هستیم. اشعری می‌گوید: ما اهل سنت هستیم. ماتریدیه می‌گوید: ما اهل سنت هستیم. اشعری‌ها نماینده جمهور اهل سنت در جهان هستند، همان گونه که علامه حسن ایوب در کتاب خود «تبسیط العقیده الاسلامیه» گفته است که «آن‌ها نماینده جمهور اهل سنت هستند.»

فرقه ماتریدیه در دانشگاه دیوبند، در دانشگاه الازهر در هند، وجود دارد و وهابیت در بعضی از نواحی الجزیره وجود دارند و غیر آن. منظور من این است که فکر نمی‌کنم زمانی که وهابی بودم، اگر کسی از من سؤال می‌کردند که چه مذهبی داری، می‌گفتم اهل تسنن هستم! چرا؟ به خاطر این که من گمان می‌کردم که سنی هستم! یعنی هر یک از پیروان این فرقه‌های مختلف، گمان دارد از اهل تسنن است. شیخ ازهر محمد عبدالحکیم گفت: هر یک از اهل سنت و هر یک از سلفی‌ها، وهابی‌ها و اشعری‌ها با هم جنگ و درگیری دارند! بین آن‌ها درگیری وجود دارد. هر کدام می‌گوید ما اهل سنت هستیم!

ولی در کتاب‌های وهابیت نوشته‌های ردّ بر اشعری‌ها پر شده است؛ مانند

نوشته البانی «تحذیر الأمّه من شیخ ابی غده و ابوعده» که یکی از علمای حنفیه است، و او اشعری مذهب است. و کتاب‌های صابونی محمدعلی در سعودیه منع می‌شود. چون او اشعری است.

منظورم این است که قبلاً فکر می‌کردم از اهل سنت بودم. لذا زمانی که وهابی بودم، نمی‌گفتم من وهابی هستم. بله نمی‌گفتم که وهابی هستم و گمان می‌کردم از اهل سنت و نماینده اهل سنت هستم.

اما سؤال دوم، من می‌خواهم بگویم: این سؤال‌هایی که هیچ ربطی به موضوع بحث ما ندارد، إن‌شاء الله به شکل مفصل در جلسات آینده از آن بحث خواهیم کرد. نمی‌خواهیم وارد این مسائل فرعی شویم. بفرمایید میکروفون با شماست.

سید رفیق:

پس سؤال جواب داده شد.

برادر ابواحمد نخندید. خواهش می‌کنم! کار ما کار خنده دار نیست. ما برای شیخ عثمان احترام قائل هستیم. پس باید به جناب دکتر سید عصام احترام بگذاریم و به کسی اجازه نمی‌دهم مسخره کند یا بخندد یا انتقاد کند. می‌توانی میکروفون را جلو بیاوری و سؤال شود و او سخن بگوید. هیچ مشکلی نیست. اما این که من مسخره کنم یکی از دو طرف را، این مورد پذیرش نیست. به آخر جلسه مناظره می‌رسیم.

مناظره سوم

آقای شیخ مصطفی طائی:

مناظره سوم که در اتاق گفتگوی شیخ عثمان خمیس که غرفه وهابی هاست، به اجرا درآمد.

سید رفیق:

به هر حال إن‌شاء الله بتوانیم اکنون مناظره را شروع کنیم. میکروفون با شماست برادر احمد، تا مقدمه گفتگو را روشن نمایی.

شیخ ابو احمد بکری:

برادران حدود ۲۵ دقیقه از وقت گذشته و تا الآن مناظره شروع نشده است و موضوع‌های دیگری که با چه کسی شروع شود إن‌شاء الله در آینده برای آن وقتی مشخص خواهیم کرد. إن‌شاء الله با شیخ (عثمان) سخن خواهیم گفت. شاید در ابتدا سخن را به دکتر عصام دهیم. از او می‌پرسیم آیا صدا خوب است یا نه؟ سپس بعد از آن آغاز می‌کنیم. دکتر بفرمایید!

سید طلال:

برادران! صدا شنیده می‌شود. شیخ ما در آن نقطه قرمز است. جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم و الصلاة و السلام علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین. در آغاز باید موضوع‌ها را مشخص کرده و خلاصه‌ای را از نتایج جلسه گذشته که به آن رسیدیم، بیان کنیم: در جلسه گذشته بحث پیرامون آیه تطهیر داشتیم و به خاطر این که تمام مفسرین اهل سنت، زمانی که آیه تطهیر را ذکر

می‌کنند، دنبال آن حدیث کساء و حدیث ثقلین را نیز ذکر می‌کردند؛ پس طبیعی است سخنان جلسه گذشته پیرامون آیه تطهیر و حدیث ثقلین باشد. از جلسه گذشته روشن شد که حدیث «کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّتِی» نه در بخاری و نه در صحاح مسلم وجود ندارد. این مطالب از نتیجه‌های جلسه گذشته است و آن چه در صحیح مسلم وجود دارد، حدیث «کِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَیْتِی» است.

هم چنین برای ما آشکار شد که بسیاری از سخنرانان مساجد، همان گونه که وهابیِ معاصر محمد علی البار در کتاب خود که چاپ سعودیه است (الإمام الرضا و رسالته الطبیّه) گفت: «به خدا و رسولش خیانت می‌کنند زمانی که حق را پنهان کرده و به جای «کتاب الله و اهل بیتی» می‌گویند «کتاب الله و سنّتی»». نیز در جلسه گذشته برای ما آشکار شد که برادر عثمان خمیس جزء کسانی است که شیعه را تکفیر نمی‌کنند یا از مخالفان و تخطئه کنندگان کسانی که قائل به تکفیر شیعه هستند، می‌باشد. درضمن در جلسه گذشته برای ما آشکار شد که حدیث کساء که در صحیح مسلم آمده «اهل بیتی»، که قرین و هم طراز با قرآن اند؛ کسانی هستند که مطهر گردیده‌اند، در چهار نفر منحصر کرده است: علی و فاطمه و حسن و حسین. همان گونه که آن را شیخ الاسلام ابن تیمیه ذکر کرد و گفت: حدیث کساء یک حدیث صحیحی می‌باشد و نیز منابع آن را در مناظرات گذشته ذکر کردیم.

همان گونه هم معلوم شد که حدیث تمسک به قرآن و اهل بیت را بزرگان اهل تسنن صحیح می‌دانند، و آن از احادیثی که البانی و ذهبی و امام ابن حجر عسقلانی و ده‌ها از ائمه اهل تسنن مانند ابن حجر هیتمی و غیر آن‌ها از اهل تسنن آن را صحیح السند دانستند. کسی که آن را ضعیف دانسته، ابن جوزی در «العلل المتناهیه» است که بسیاری از علمای اهل تسنن از تضعیف او تعجب کردند و گفتند: «تضعیف حدیث ثقلین مبنی بر «کتاب الله و اهل بیتی» و تمسک به هر دو، و اینکه هر دو از یکدیگرهرگز جدا نمی‌شوند، از عجائب است!»

هم چنین در جلسه گذشته برای ما روشن شد که شیخ عثمان خمیس از

تأییدکنندگانِ شیخ امام شلتوت می‌باشند و معتقد به تکفیر مسلمین از شیعه و غیر آن‌ها از مسلمین نیستند.

و همانطور هم برای ما روشن شد که شیخ عثمان خمیس، از وهابیتی که سجده کردن بر مُهر را پرستش غیرخدا و پرستش مُهر می‌دانند، انتقاد می‌کند و شیخ عثمان خمیس توضیح داد که زمانی که شیعه بر مهر نماز می‌خواند، مانند اهل تسننی است که بر جانماز، نماز می‌خواند. و این که آن‌ها بر آن نماز می‌خوانند، نه برای آن نماز می‌خوانند! و واضح شد برای ما از طریق مراجعه کردن به شرح حدیث ثقلین در صحیح مسلم، که پیامبرﷺ کلمه ثقلین را بر کتاب و اهل بیت اطلاق کرده‌اند. همان گونه که امام نووی گفته است و همان گونه که منابع را در بحث‌های گذشته از آن یاد کردیم.

می خواهم خلاصه نتایجی را که در مناظره‌های گذشته به آن رسیدیم، بیان کنم تا مسئله واضح و روشن باشد. به گونه‌ای که ما از جایی که مناظره گذشته تمام شد، دقیقاً از همان جا شروع کنیم. زمانی که ما در گفتگوهای گذشته بر این قضایا توافق کردیم، دلیلی برای تکرار دوباره آن‌ها وجود ندارد.

بفرمایید، میکروفون با شماست.

برادر ابو احمد از طرف وهابیت:

آفرین بر شما! شاید شیخ عثمان هم چنان در این مسئله توضیح دهد و ما بر یک موضوع بمانیم، تا إن‌شاء الله همه به یک فایده برسیم.

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. اوّلاً ورود دکتر جناب شیخ عصام را به این اتاق خوشامد می‌گویم. و از خداوند می‌خواهم این گفتگو و این مناقشه مورد رضایت خداوند عزّوجلّ قرار گیرد. و همه ما را موفق بدارد که راه اهل حق را پیروی کنیم. ما الآن دکتر عصام را تکریم می‌کنیم و به او می‌گوییم:

– شروع کن به برکت خداوند تبارک و تعالی و آن چه را که داری، مطرح کن و به ما بهره برسان! ادامه بدهید. خداوند تو را مبارک گرداند!

برادر ابو احمد از طرف وهابیت:

خداوند جزای خیرت دهد! پس برادر محمدعلی، شاید الآن داری می‌نویسی و زمان را حساب می‌کنی و کسی نیست دستش را بالا کند. خداوند به وجودت برکت دهد!

آقای دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من شروع می‌کنم. در جلسه گذشته گفتم که در مورد البانی، در حقیقت بعضی از چیزها وجود دارد که باید در مورد آن‌ها تجدید نظر کنی. گفتی این که البانی حدیث ثقلین را به خاطر چیزهای دیگری یا شواهد و بررسی‌هایی صحیح دانسته است. ولی در حقیقت او آن را بذاته صحیح دانسته و این چیزی است که من با دلیل برای تو ثابت می‌کنم. می‌بینیم البانی و بسیاری از علما و اهل سنت این حدیث را از احادیث صحیح می‌دانند. من نمی‌دانم چرا به ساختار لغوی و الفاظ موجود در صحیح مسلم چنگ زدی؟ من به تو می‌گویم: اگر تو به ساختار موجود در صحیح مسلم تمسک می‌جویی، آن در حدیث شماره (۲۴۰۸) که از زید ابن ارقم روایت شده، موجود است. و می‌گویم همین کافی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به کتاب و اهل بیت ثقلین اطلاق کرده است. نظر تو چیست؟ معنای کلمه ثقلین چیست؟ ببخشید این سؤال را پاسخ دهید. معنای کلمه ثقلین که در صحیح مسلم آمده چیست؟ میکروفون با شماست.

آقای شیخ مسلم ابواحمد بکری:

بنابراین زمان باقی برای او حفظ شود.

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. نسبت به ثقلین، آیا سخن ما در مورد آیه تطهیر و حدیث کسا نیست؟ خواهش می‌کنم ملتزم به موضوع باشیم و از موضوع خارج نشویم. برای من هیچ مانعی وجود ندارد. از زید بن ارقم احتجاج کرده و سخن بگوید. ولی گمان می‌کنم توافق ما بر آیه تطهیر و حدیث کساء می‌باشد که إن‌شاءالله شیخ دکتر به آن پایبند باشد.

برادر ابواحمد از طرف وهابیت:

شیخ! تصور می‌کنم تو انتظار داری که او به این که موضوع جواب دهد و بر این سؤال ملتزم باشد. ای شیخ نفهمیدیم آن را بنویسم – که خداوند جزای خیرت دهد!ـ برایم بنویس و برای من روشن کن که به سؤالت جواب دهد یا میکروفون قطع شد.

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. من می‌گویم: آیا شیخ دکتر عصام می‌خواهد از حدیث کساء و آیه تطهیر خارج شود؟ یعنی می‌خواهد به خاطر این که در دفعه قبلی به من گفت که «تو از موضوع بحث خارج می‌شوی»! هم چنین الآن آیا او می‌خواهد در مورد حدیث تقلین بحث کند یا می‌خواهد در مورد حدیث کساء یا آیه تطهیر بحث کند؟ برای ما مشخص کند آن چه را می‌خواهد تا این که شروع کنیم.

شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

جناب دکتر! بنابراین بسیار واضح است. إن‌شاء الله مشخص کنی تا همه برادران استفاده کنند و هم چنین گفتگوی سازنده‌ای داشته باشیم. دکتر بفرمایید!

آقای دکتر سید عصام:

من فقط یک سؤال می‌خواهم از تو بکنم: معنای حدیث ثقلین چیست؟ معنای

کلمـه ثقلـین کـه در صـحیح امـام مـسلم آمـده چیـست؟ زمـانی کـه پیـامبرﷺ می‌فرمایند: «تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَ أَهْلَ بَيْتِي» معنا و منظور از ثقلین چیست؟ بفرمایید، میکروفون با شماست.

آقای شیخ عثمان:

نمی دانـم شیخ دکتر عصام چرا نمی‌خواهد در مورد موضوع بحث کند؟ چرا حدیث ثقلین را آماده کرده و سخن می‌گوید؟ مگر در این حدیث، ثقلان: همان کتاب و اهل بیت، کافی است؟ می‌خواهی هم گفتگو در مورد آن باشد که هیچ مانعی وجود ندارد. ما اقرار می‌کنیم که باید به ثقلین که پیامبرﷺ به آن‌ها امر کرده‌اند، تمسک بجوییم؛ به کتاب الله و ثقل دوم همان آل پیامبر است. ولی آیا الآن قصد داری از موضوع آیه تطهیر خارج شوی؟

زمانی که من سخن گفتم از موضوع امامت، او گفت این خروج از موضوع بحث است و گفت ما توافق بر موضوع امامت داریم. همانا توافق ما بر آیه تطهیر و حدیث کساء است. و شبیه آن در موضوع امامت، درباره ثقلین توافق ننموده‌ایم. او مرا متهم کرد به خروج از موضوع بحث و ضایع کردن وقت مردم یا شبیه این حرف! البته یادم نمی‌آید این ضایع کردن وقت مردم را گفت یا نه. ولی گفت: من از موضوع خارج شدم! سپس برادر وعد وارد بحث شد و همین گفته‌ها را تکرار کرد و گفت موضوعی که بر آن توافق کردیم را رها کردی و ما توافق نکرده بودیم بر موضوع امامت! و نوشت نمی‌دانم کی نوشت که «این خلاف وعده ماست.»

پس من هم واقعاً در کارم شک کردم و نوار را دوباره شنیدم و دیدم توافق ما برموضوع امامت بود. من برای شما پخش می‌کنم. سخنان جناب شیخ دکتر عصام و سخنان برادر رفیق زمانی که توافق می‌کردیم بر موضوع امامت بود. پس همه ما بشنویم إن‌شاء الله تعالی.

(صدای دکتر عصام زمانی که عثمان پخش می‌کرد از نواری که نزد او بود):

«گفتگوی ما همان گونه که توافق کردید جمعه آینده پیرامون امامت خواهد بود. اگر عثمان خمیس مانعی نمی‌بیند و موافق باشد. ولی باید مشخص کنیم آیه یا روایتی که پیرامون آن بحث و گفتگو کنیم.»

(صدای برادر رفیق بر طبق آن چه پخش کرد آن را عثمان خمیس): «خداوند هزاران جزای خیر به شما شیخ عثمان عطا کند! إن‌شاء الله صبح روز جمعه شروع می‌کنیم. همان گونه که شیخ عثمان آن را پیشنهاد کردند و موضوع ما امامت خواهد بود.»

(سپس شیخ عثمان بعد از این که ضبط را خاموش کردند، به سخنان شان ادامه دادند و گفتند): پس الحمدلله ما خلاف وعده خود عمل نکردیم. ولی این چیزی که از شما شنیدیم و چیزی که از شما فهمیدیم و آن عبارت از این است که گفتگوی ما در مورد موضوع امامتِ بالذات و تعریف آن است و امامت چیست؟

بعد از آن گفتگو می‌کنیم از دلایل تفصیلی آن در (آیه تطهیر) یا در (حدیث کساء) و غیر از این دلائل که شیعه به آن برای امامت علی و فرزندانش - رضی الله عنهم اجمعین- استدلال می‌کند. می‌خواهم بگویم اگر دکتر عصام بحث پیرامون آیه تطهیر را به اتمام رساندند، برای من تمام نشده است تا این که این مسئله را کامل کنیم. بعد از آن سخن بگوییم در مورد حدیث ثقلین یا دلایل دیگری که آن را مشخص می‌کند.

شیخ ابواحمد بکری از طرف وهابیت:

دکتر بفرمایید!

آقای دکتر سیدعصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من از تو فقط یک سؤال می‌کنم: معنای کلمه ثقلین چیست؟ تو گفتی: ثقلین همان قرآن و اهل بیت هستند. من فقط معنای کلمه ثقلین، همان گونه که در کتاب‌های اهل تسنن وجود دارد را می‌خواهم. یعنی زمانی

که ما مراجعه کنیم به صحیح مسلم، از اولین شرح تا آخرین شرح، که ده‌ها شرح می‌باشند؛ می‌خواهیم بدانیم معنای کلمه ثقلین چیست؟ و معنای «تَرَکْتُ فِیکُم» چیست؟ و آیا دلالت کلمه «ترکت فیکم» دلالت قوی تری از کلمه «أوصیکم» است یا نه؟ و اگر کلمه «ترکت فیکم» و کلمه «ثقلین» دلالت بر تمسک به اهل بیت نمی‌کند، پس بر چه چیزی دلالت می‌کند؟

من مانند شیخ عثمان نیستم که برمی گردد و در موضوع دیگری سخن می‌گوید. یادتان می‌آید زمانی که من با او توافق کردم که از آیه تطهیر سخن بگویم، او از من سؤال می‌کرد که نظرت در مورد خمینی چیست؟ آیا امام خمینی از اهل کساء است یا آیه در مورد آن نازل شده است؟

او کاملاً از موضوع خارج می‌شد! من به او می‌گویم که آیه تطهیر موضوع ماست. ولی او می‌گوید نظرت در مورد خمینی چیست؟ من به او می‌گویم آیه تطهیر، اما او به من می‌گوید نظر تو در مورد کلینی چیست؟ او کاملاً از بحث خارج می‌شود، درحالی که من الآن از موضوع خارج نشدم. یعنی در حقیقت زمانی که مراجعه کنیم به کتاب‌های تفسیری این را می‌بینیم. یک کتاب تفسیر برای من بیاورید که در مورد آیه تطهیر سخن بگوید و ذکر نکند حدیث کساء را، سپس ذکر نکند بعد از آن حدیث ثقلین را. برای من هیچ مانعی ندارد!

آغاز می‌کنیم به آیه تطهیر: هیچ مشکلی نیست! ولی از برادران می‌خواهم قضاوت کنند که این مرد چگونه در اول کار عمل می‌کند، و او از موضوع خارج می‌شود و می‌گوید نظرت در مورد خمینی چیست؟ و اگر من می‌خواستم به او پاسخ دهم، باید به او می‌گفتم که آیا آیه تطهیر در مورد خمینی نازل شده؟ آیا خمینی از اصحاب کساء است تا این که در مورد او از من سؤال کنی؟ آیا خمینی ربطی به موضوع ما دارد؟

من شیعه شدم و وارد مذهب تشیع شدم، قبل از این که کلینی را بشناسم. علت پذیرشِ من و جداشدنم از وهابیت به شیعه عبارت از کتاب بخاری و صحیح

مسلم بوده است نه کتاب کلینی! به خاطر همین نگاه کنید که او چگونه برخورد می‌کند و بدانید در ابتدای کار چگونه همواره از موضوع بحث خارج می‌شود! و اگر از بحث خارج شد و من او را وادار به برگشت به موضوع کنم، راضی نمی‌شود! بنابراین اکنون ببینید چگونه عمل می‌کند! منظورم این است که یک مقدار انصاف دهید! من چقدر به او گفتم که موضوع ما در آیه تطهیر متمرکز باشد، ولی او از من مرتب سؤال می‌کرد: نظرت در مورد امام خمینی چیست؟ نظر تو در مورد غلات چیست؟ نظرت در مورد کلینی چیست؟ نظرت در مورد تحریف قرآن چیست؟ نظرت چیست...؟

او کاملاً از موضوع خارج می‌شد، اما پاسخش را داده و به او می‌گفتم: شیخ از موضوع خارج نشو! ببینید من فقط از شنونده‌ها می‌خواهم در این مورد قضاوت کنند.

پس با حدیث کساء آغاز می‌کنم و پیرامون آن سخن می‌گویم و می‌خواهم از او سؤال‌هایی بکنم: اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اهل کساء را در چهار نفر معین کرده، همان گونه که از عایشه در صحیح مسلم نقل شده است، یعنی این که پیامبر داخل گرداند امام علی و فاطمه و حسن و حسین را و فرمود: بارالها! اینان اهل بیت من هستند؛ بنابراین چگونه ما ملتزم نشویم به حدیث صحیحی که در صحیح مسلم و غیر آن موجود است؟

بفرمایید میکروفون با شماست.

شیخ ابو احمد از طرف وهابیت:

آن چه را که گذشته، رها کنیم و إن‌شاء الله الآن موضوع را مشخص کنیم. اکنون ما نمی‌خواهیم دوباره سخن را تکرار کنیم که او خارج می‌شد یا تو خارج می‌شدی! شاید یک حدی برای این سخنان وضع شود. شیخ عثمان بفرمایید!

نمی‌دانم، شیخ را نمی‌بینم! به نظر می‌رسد شیخ بیرون رفته است. ای برادران

نوشتن را کم کنید. ای محمدعلی! -خداوند به تو برکت دهد-ای بوعلی عمر! خواهش می‌کنم! نوشته‌های تکراری ننویس!...شیخ خارج شد؟

برادر کابتن از طرف وهابیت:

سلام علیکم. ببخشید شیخ خارج شده و اگر برگشت درب اتاق را ببندیم...خداوند تو را مبارک گرداند! ابا احمد، بفرمایید!

شیخ ابواحمد:

در این صورت یک امتیاز برای رفیق می‌گذاریم. امتیاز به نفع رفیق نگذارید! خواهشمندم که ننویسید! شاید زمانی که شیخ برگردد، گفتگو را ادامه دهیم -إن شاء الله-...تا شیخ برگردد، جناب وعد بفرمایید!

برادر وعد از طرف شیعه:

بسم الله الرحمن الرحیم. اوّلاً برادر ابواحمد! از تو خواهش می‌کنم که فقط اداره گفتگو را به عهده داشته باشی و دخالت تو در بحث، درحد این که به شیخ عثمان خمیس تذکر دهی که از موضوع خارج شده یا این که دکتر عصام از موضوع خارج شده، باشد. شأن شما دخالت کردن نیست. هرگز نوشتن را به کس دیگری واگذار نکن! مادامی که شیخ عثمان از من درخواست کرد که دخالت کنم، پس من به تو ای شیخ می‌گویم که تو بحث را قطع کردی! ای شیخ در نوار، زمانی که در اول بحث ذکر کردی که ما بر امامت توافق کردیم، رفیق دقیقاً گفت: امامت و به خصوص آیه تطهیر! پس اگر نوار نزد تو است، چرا بعد از قول امامت، این لفظ را قطع کردی و پخش نکردی؟

به هر حال از ابواحمد درخواست می‌کنم نواری را که آن را پخش و سپس قطع کرد و هم چنین سخنان رفیق را ابتر گذاشت، آن سخن را کامل کند. چون در اول رفیق گفت امامت و آن را قطع کرد و آن را ناقص گذاشت.

برادر شیخ ابواحمد از طرف وهابیت:

می بینم شیخ عثمان الآن آمده است. بفرمایید متوجه سؤال‌های شما شده است؟ ای شیخ، خواهش می‌کنم به آن‌ها جواب دهید!

کابتن از طرف وهابیت:

برادر شیخ ابواحمد! - خدا جزای خیرت دهد- اگر ممکن است سؤال‌ها را تکرار کن! به خاطر این که خط قطع شده بود.

شیخ ابواحمد:

خوب شاید جناب شیخ دکتر عصام دوباره مطالب را خیلی سریع مرور کند و إن‌شاء الله طولانی نشود و ما وارد موضوع شویم. -خداوند جزای خیرت دهد!- دکتر عصام، بفرمایید!

آقای دکتر سید عصام:

در ابتدای بحث حدیث را برایت می‌خوانم تا وقت تلف نشود. من یادم می‌آید که این حدیث شماره ٢٤٢٤ در صحیح مسلم است: امام مسلم ـ رحمه الله ـ گفت: البته برای تلف نشدن وقت سند را ذکر نمی‌کنیم. عایشه گفت:

پیامبر با پارچه بافته شده‌ای خارج شد. پس آمد حسن بن علی. او را زیر پارچه داخل کرد. سپس آمد حسین که همراه وی داخل شد. پس از آن فاطمه آمد. پس او را هم به زیر عبا داخل کرد. در آخر علی آمد که او را داخل کرد. پس از آن فرمود: «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً».

این مطلب به صورت نص روشن و واضح آمده که پیامبر آیه تطهیر را به این چهار نفر تخصیص داده است. می‌خواهم به شیخ عثمان بگویم: ما چگونه حق داریم با حدیث صحیحی که آیه تطهیر را تفسیر می‌کند، کاملاً مخالفت کنیم؟ و از آن جا می‌بینیم که بسیاری از ائمه اهل تسنن مانند طحاوی، با استناد به این

حدیث گفته است: «آیه تطهیر مخصوص این پنج نفر است.» اگر خواستی مراجعه کنی، مراجعه کن به سخنان امام طحاوی که از حافظان بزرگ است و به این آیه استدلال کرده است. آیا گمان نمی‌کنی که صحیح نیست برخلاف این نصّ نبوی شریف سخن بگوییم. نصی که در حصر اهل بیت مطهر در این پنج نفر صراحت دارد. آیا گمان می‌کنی که در این عبارت «یطهّرهم تطهیراً»، تطهیر شامل غیر این‌ها هم می‌شود؟ یا این که پیامبر در احادیث صحیح دیگر و در روایات دیگر بر این مطلب تأکید کردند؟

پیامبر ﷺ بیشتر از پنج ماه از خانه خانم فاطمه عبور می‌کردند و می‌فرمودند: «الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْت»؛ نماز ای اهل بیت! و به خاطر این که مطلب را تأیید و بر آن تأکید کند، آن را در حدیث صحیح آورده است. پس پیامبر ﷺ در دو جا تبیین کردند که آیه مختص به اهل کساء است:

جایگاه اول: در سطح حصر کردن و داخل کردن آن‌ها در کساء و این یعنی عملاً این مسئله را نشان دادند.

جایگاه دیگر در احادیث صحیح پیامبر روشن ساخت که این آیه در حق این‌ها نازل شده است. پس پیامبر ﷺ اهل بیت را معلوم کرد. منظورم این است که پیامبر ﷺ، اهل بیت را فقط در این پنج نفر حصر کردند. سپس می‌آیم سراغ صحیح مسلم، همان گونه که در جلسه قبل آن را توضیح دادم و آن روایتی است که در صحیح مسلم وجود دارد و آن از زید بن ارقم است که پرسید آیا زنانش از اهل بیتش هستند؟ و او گفت: نه؛ و بار دیگر گفت: بله!

البته در روایت دیگری در شرح نووی می‌بینیم که نووی می‌گوید: زمانی که گفت بله؛ از حرفش برگشت و این بازگشت از بله به ما این را می‌فهماند که در اصل این جا نه می‌باشد. برای همین امام نووی گفتند: بیشتر کسانی که روایاتی را که در آن آمده «این که به او گفت: بله»، روایت می‌کنند، دلالت می‌کند بر این که «لا» دلالت

بر نفی داشته باشد. این همان بازگشت[1] زید بن ارقم است.

و دلیل دیگری وجود دارد که قبلاً من آن را برای تو ذکر کردم. و آن این که امام احمد بن حنبل ذکرکرد، همان گونه که در حدیث صحیح در مسند احمد آمده و آن ادامه حدیث کساء شمرده می‌شود: چه چیزی اتفاق افتاد که زیدبن ارقم گاهی مردد می‌شد؟ مشکل بزرگ این جاست! زمانی که مراجعه کردیم به صحیح مسلم، دیدیم که با همان سندِ موجود در صحیح مسلم، در مسند امام احمدبن حنبل نیز این روایت موجود است. زمانی که مراجعه کنی به مسند احمد، درمی یابی که روایتی که از او روایت شده، با همان سند است:

خبر داد مرا پدرم، خبر داد مرا اسماعیل بن ابراهیم از ابی حیان، تیمی، خبرداد مرا یزید بن حبان تیمی...تا رسید به روایت از زید بن ارقم و همان در مسند احمد موجود است. هم چنین در صحیح مسلم نیز موجود است. ولی چه شد؟ مشکل بزرگی که از طرف امام مسلم ـ رحمه الله ـ به وجود آمد، عمدی نبوده است و آن این است که: زمانی که می‌رسیم به عبارتِ «ای یزید چه کسی اهل بیت او است؟آیا زنانش از اهل بیتش هستند؟» گفت: «زنانش از اهل بیتش»! ولی علما در این باره گفته اند: این که یعنی کلمه (لکن) مثلاً زمانی است که یک نفر به تو می‌گوید: «آیا محمد از بیرون آمد؟» می‌گویی: بله. سپس در ادامه می‌گویی: (لکن). پس تو استدراک کردی؛ یعنی تو سخنانت را برگرداندی و برای همین (و لکن)، یعنی «ولی اهل بیتش همان کسانی که صدقه بر آن‌ها حرام شده بعد از او» است. سپس زیدبن ارقم رد می‌کند. ولی اشکال بزرگ آن جاست که مسلم روایت را حذف کرده است و به خاطر علت‌های علمی که وی علاقه دارد، از جمله به نوع چینش و ترتیب موضوع‌های کتابش، آن را کامل نکرد؛ همانند آن چه در سند احمد است. روایت کرد یزید بن حبان: «خبر داد ما را زید بن ارقم در مجلسی: گفت عبیدالله بن زیاد به نزد ما فرستاد». نگاه کن مشکل بزرگ کجاست! نگاه کن چگونه جنگ و ستیز با

۱. استدراک

حدیث ثقلین و حدیث حوض و حدیث کساء وجود داشت؟ به خاطر این که موضوع بین دو حدیث مشترک است و درهم آمیخته است! بنابراین یزید بن حبان می‌گوید: خبر داد ما را زیدبن ارقم در مجلس. پس گفت: فرستاد عبیدالله بن زیاد و بنی امیه. آن گاه آمدم. پس گفت: این چه احادیثی است که تو آن‌ها را از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می‌کنی؟ آن‌ها را در کتاب خدا نمی‌یابیم! خبر می‌دهی به این که برای او حوضی است در بهشت. این حدیث معروف به احادیث حوضی است. بعضی از اصحاب پیامبر را صاحب شماتت نامیدند. چون این حدیث را بعد از فوت پیامبر جعل کردند و مورد شماتت واقع شدند.

خواهش می‌کنم در رابطه بین حدیث ثقلین و حدیث حوض و دخالت عبیدالله ابن زیاد در مقابله کردن و جبهه‌گیری در برابر این دو حدیث دقت کنید.

به زید بن ارقم برمی گردیم. گفت: سخن گفتیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله و به او قول دادیم. گفت: دروغ می‌گویی! ولی تو شیخی پیر وخرفت شده ای! من با گوش هایم شنیدم و قلبم را آن در برگفته و آن را دریافت کرد از رسول خدا که می‌گوید: هر کسی برمن دروغ بندد در حالی که عمدی باشد، جایگاهش را در جهنم بداند و من به رسول خدا صلی الله علیه وآله دروغ گفتم! می‌بینیم که سلطه حاکم در این احادیث مثل حدیث ثقلین و حدیث حوض و حدیث کساء دخالت داشت. خود حاکم ظالم ذاتاً می‌خواست در قضیه اهل بیت دخالت کند. برای همین می‌بینیم که زید بن ارقم از طرف بنی امیه تحت فشار بوده است. همان گونه که در ذیل این روایت در مسند احمد آمده است. مشکل بزرگ این که امام مسلم زمانی که روایت را در کتاب آورده، بقیه روایت را ننوشته است تا این که بفهمیم این که حکومت در قضیه تشخیص اهل ببیت دخالت داشته یا نه؟ و در قضیه صحابه که مربوط به حدیث حوض است. چون حدیث حوض، خطرناک‌ترین حدیث در قضیه صحابه است! و از آن جا دلایل دیگری پیدا می‌کنیم. ولی من این دلیل را ذکر کردم که دخالت حکومت و سلطه حاکم در تشخیص و گسترش دایره اهل بیت است و البته این یک امر

طبیعی است که حاکم در این مسئله دخالت کند. چون پیامبر اهل بیت را همنشین قرآن کریم کرده و قرآن در سوره‌های معینی این را مشخص کرده و پیامبر نیز در آن چه که متعلق و مربوط به اهل بیت است به همین روش عمل کردند که به آن‌ها تمسک می‌شود و آن‌ها همان اهل کساء هستند. اما سخن ما پیرامون اهل بیتی که به آن‌ها تمسک نمی‌شود، نمی‌باشد. سخن ما از امام علی و فاطمه و حسن و حسین ـ رضوان الله علیهم ـ است. می‌بینیم پیامبر به خاطر این که کسی در دین بازی نکند و جعلی آن ایجاد نکند و ادعا نکند که از مطهرین است، بر این مسئله تأکید فرمود.

من از تو می‌پرسم چرا پیامبر بیش از یک بار از خانه خانم فاطمه زهرا عبور می‌کردند و می‌فرمودند: «الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْت»؟

حضرت به خاطر تأکید بر این که اهل بیت همین، این‌ها هستند؛ عملاً به گونه‌ای که قابل حس کردن و دیدن صحابه باشد، هر روز این عمل را تکرار می‌کردند تا این که کسی ادعا نکند که او از اهل بیت مطهر است و بعد دین را منحرف سازد. ای برادر آیا این موضوع قابل تفکر نیست؟

به این سؤال‌ها پاسخ بدهید. مادامی که پیامبر ﷺ اهل بیت را قرین و همراه با قرآن کریم دانسته و با دیواری آن را محصور گردانیده تا کسی وارد قرآن کریم نشود و چیزی را که در آن نیست، وارد نکند و کسی خود را مصداق آیه شریفه نداند و هم چنین آل بیت مطهر را محصور و معین کرد تا کسی ادعا نکند که یکی از آن هاست. امام ابن کثیر در تفسیرش بیشتر از شانزده طریق روایی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند که پیامبر ﷺ داخل کساء می‌شدند و امام علی و خانم فاطمه زهرا و حسن و حسین داخل می‌شدند و می‌فرمود: «این‌ها اهل بیت من هستند».

وقتی مراجعه کنی به آیه مباهله می‌بینی که پیامبر این عمل را تکرار فرموده و این چهار نفر را داخل کرده و فرمود: «بارالها این‌ها اهل بیت من هستند»! تأکید کردن پیامبر بر این مسئله، چه حکمتی داشت؟ و اگر پیامبر می‌خواستند دایره

مطهرین را گسترش دهند، پس چرا زمانی که‌ام سلمه آمد و گفت: آیا من از اهل بیت هستم؟ اگر قضیه اهل بیت شامل زنان هم می‌شد، برادر جناب عثمان آیا با من هستی؟ آیه در خانه امّ سلمه نازل شد. زمانی که‌ام سلمه آمد و سؤال کرد و به رسول خدا گفت که آیا من از آن‌ها هستم؟ این قرینه گواه بر این مطلب است که امّ سلمه دانست که شرایط حاکم بر محیط این است که پیامبر می‌خواهد به شکل ویژه‌ای اهل بیت را معرفی کند. به معنای دیگر اهل بیت یک حقیقت شرعی است، نه یک حقیقت لغوی! مثلاً «حدیث الدار» که برای تو مثالی می‌آورم. مثلاً زمانی که گفته شود «حدیث الدار»، نظرها به کجا منعطف می‌شود؟ به این جا که مراد از دار، یک خانه معینی برای یک شخص معین است!

برادر ابو احمد از طرف وهابیت. در حالی که سخن دکتر را قطع می‌کند.

دکتر من معذرت می‌خواهم که سخن شما را قطع می‌کنم و برایتان یک خطا قرار می‌دهم! همه شاهدند من گمان نمی‌کنم این یک سؤال باشد! بلکه یک توضیح برای یک سؤال است و اگر شیخ عثمان همین کار را بکند، من برای او یک خطا قرار می‌دهم. خواهش می‌کنم سؤال کنید! من الآن می‌بینم که شما سؤال را توضیح می‌دهید.

آقای دکتر سید عصام:

سؤالم این است:

چرا پیامبر اهل بیت طاهره را در چهار نفر حصر نمودند؟ و همواره این مسئله را در جایگاه‌های مختلف تکرار کردند؟ و این روایت‌ها نزد همه صحیح شمرده می‌شوند؟ و سؤال دیگر این است: و اگر پیامبر اهل بیت را حصر نکردند، پس معنای آن زمانی که ایشان امر کردند به تمسک کردن به قرآن و اهل بیت، چیست؟ آیا به هر کسی که باشد، تمسک کنیم؟

برادر شیخ ابواحمد از طرف وهابیت:

برادر وعد! به این رویه نمی‌شود جلو رفت که هرگاه او سؤال کند، شیخ عثمان نیز پاسخ دهد. من وقتی برای این کار نمی‌بینم. او سؤالش را طرح کند. مانعی نیست. این یک امر واضحی است؛ یعنی سؤال را طرح کند و شیخ عثمان به آن پاسخ دهد. هم چنین بالعکس درست است. ولی این که سؤال خود را با جواب تفسیر کند، من این کار را درست نمی‌بینم. إن‌شاء الله همه مطلب را بشنوند و جواب شما داده خواهد شد.

برادر رفیق از طرف شیعه:

نه، ببخشید برادر ابو احمد! خواهش می‌کنم کاری که انجام دادی، قابل قبول نیست. برادر کابتن می‌داند که من با او سخن گفتم. این که اجازه داده نمی‌شود که سخنان هر یک از دو شیخ را - چه جناب دکتر سید عصام یا شیخ عثمان- را قطع کنیم. اگر تعلیقه[1] باشد، آن را می‌نویسیم. امّا حق ندارید که سخنان شیخ عثمان یا دکتر عصام را متوقّف کنید. با تمام احترامی که برای شما قائل هستم، اما صلاحیت این کار را ندارید که درباره هر یک از دو طرف اظهار نظر نمایید. من می‌دانم این که شیخ عثمان می‌تواند اعتراض کند و اعتراض خود را بنویسد و طرف دیگر این اجازه را می‌دهد که شیخ این کار را انجام دهد. ولی این که شما دخالت کنید و تعلیقه بنویسید، فکر نمی‌کنم این کار قابل قبول باشد. از برادر کابتن خواهش می‌کنم نظر خود را در این مورد بگوید. اما این که بیایی و یک نقطه خطا بر شیخ عثمان قرار دهی و یک خطا بر جناب دکتر سید عصام، این یک امر غیر قابل قبولی است! برادر کابتن جواب شما را می‌شنویم.

برادر شیخ ابو احمد از طرف وهابیت:

ای رفیق! منظورم این است که سؤال را طرح کند و شیخ حق دارد بر سؤال

---

۱. شرح یا انتقاد یا توضیح تکمیلی

تعلیق بزند. ولی آن سؤال نبود! این سؤال چند بار تکرار شده است! به هر حال جواب از آن شیخ عثمان خواهد بود.

آقای شیخ عثمان:

من شروع نخواهم کرد تا زمانی که شیخ دکتر عصام اعلام کنند که تمام کردند. به خاطر این که او نزد ما مهمان است!

آقای شیخ ابو احمد از طرف وهابیت:

دکتر شیخ عصام، بفرمایید!

آقای دکتر سید عصام:

من هنوز سخنانم را تمام نکردم. درحقیقت من نمی‌خواهم فقط سؤال کنم. و این حق من است. چون این قوانین سختی که می‌گذارید، ما زمانی که در غرفه حق بودیم، این قوانین سخت را برای شما قرار دادیم؟ چرا قوانینی که سخت است، قرار داده می‌شود؟ فکر می‌کنم این امر یک روش خوبی نیست. ما میهمان شما هستیم. این روش خوبی نیست! این که من تفصیلاً مطلب را بیان کنم، یا سؤال کنم، این مسئله اختیاری است و بستگی به خودم داشته و به شما ارتباطی ندارد!

من می‌خواهم بگویم: مقصود از اهل بیت در آیه تطهیر چیست؟ ما می‌خواهیم از اهل بیت در آیه تطهیر بحث کنیم. از این حیث که یک حقیقت شرعی است. یعنی مانند نماز، دارای معنای لغوی و شرعی است و می‌خواهیم به بعضی از سؤال‌ها جواب داده شود.

پس جواب می‌دهیم به بعضی از این سؤال‌ها: صلاة یک معنای لغوی دارد و آن دعا است و یک معنای شرعی دارد. آیا کلمه اهل بیت یک معنای لغوی دارد، یا یک معنای خاصی دارد؟ آیا شرع دخالت کرده و برای آن کلمه مهم یک معنای خاصی قرار داده است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه وآله اهل کساءِ پنج گانه را در اهل بیت داخل کرده و

سپس این آیه نازل شد، یا آن‌ها را داخل کرد و فرمود: «بارالها اینان همان اهل بیت من هستند»؟ آیا پیامبر در این آیه معنای خاصی برای اهل بیت بیان کردند؟ مثلاً همان گونه که ما می‌گوییم که «البیت العتیق» کعبه است، آیا کلمه بیت در این جا مطلق است، یا معنای خاصی مراد است؟ آیا منظور بیتِ رسول و اهلش و عشیره و خانواده او...یا هرکسی که با رسول خدا به سبب پیوند، خویشاوند شود یا به پیامبر به خاطر قرابت، متصل شود؛ می‌باشد؟ یا در کلمه اهل بیت معنای عرفیِ متداول که بر همسرِ شخص و زنانش، که از این جهت زنان پیامبر است، مراد است، یا آن جا معنای دیگری دارد؟

می‌خواهم بگویم که این اقوالی است که طرح شده و بزرگانِ تفسیر، به آن پرداختند. ولی می‌بینم این معانی منطبق بر معنای واقعی کلمه اهل بیت در آیه تطهیر نمی‌باشد. در آیه کریمه تطهیر، کلمه اهل بیت یک عنوان خاصی است و دلیل بر این مطلب آن چیزی است که رسول خدا بارها انجام داد: بیش از یک بار زمانی که آیه مباهله نازل شد، فرمودند: «أنّ هولاء أهل بیتی» که این عبارت مفید حصر است. زیرا عنوان خاصی است که اشاره دارد به یک واقعه که رخ داده است. به عبارت دیگر کلمه «البیت» در آیه تطهیر، به یکی از خانه‌های زنان پیامبر اشاره دارد و الف و لام، الف و لامِ عهد و اهل بیت زمانی که جمع بودند و در زمان و مکان مشخص، و یک قضیه که در آن یک حادثه خاصی اتفاق افتاده، می‌باشد. قضیه این گونه نیست که بیایی و بگویی مراد معنای لغوی است. بلکه قضیه مربوط به یک حادثه مشخصی است که در خانه امّ سلمه اتفاق افتاده است. طبق روایت صحیحی که نزد دو طرف وجود دارد، پس از آن آیه نازل شد. بعد از نزول آیه، پیامبر آن را در بیشتر از یک بار در مواقع متعدد، در آیه مباهله مشخص کرد که آن‌ها همان اهل بیت او هستند: «آن‌ها اهل بیت من هستند» و فکر می‌کنم روشی بهتر و کامل تر از این وجود ندارد که اهل بیت را با کتاب و سنّت نبوی قرین سازند.

ثانیاً زمانی که امّ سلمه نزد پیامبر می‌آید و سؤال می‌کند و حال آن که در خانه

خودش بوده است. چرا از پیامبر سؤال می‌کند که آیا داخل شوم؟ و ممکن نیست از همین سؤال که آیا من از اهل بیت تو هستم یا نه؟ به خاطر این که او می‌داند در این مورد، اهل بیت یک حالت خاص و معنای خاصی دارد و نمی‌تواند داخل آن شود؛ مگر این که بداند که از آن هاست. در غیر این صورت چرا می‌پرسد؟ چرا می‌پرسد در حالی که او در خانه خود بوده است؟ این جریان دلیل بر این است که کلمه اهل بیت به پنج نفر اشاره دارد که در خانه‌ام سلمه ا جمع شده‌اند. پس یک صفت معینی است، همان گونه که آن را در حدیث الدار می‌گویيم. کلمه دار اشاره بر یک صفت خاصی دارد. بنابراین در اول کار باید مشخص کنیم که این عبارت یک معنای خاصی می‌دهد. یک معنای شرعی معینی. ولی مشکل این جاست که بعضی از برادران دقت بر فضای حاکم بر بحث ندارند. سپس می‌آیند و می‌گویند: ما به سیاق آیه استدلال می‌کنیم! آیا سیاق آیه این اجازه را به ما می‌دهد که با نص مخالفت کنیم؟

ای برادر! آیا زمانی که سیاق با نص معروف پیامبر مخالفت می‌کند، باز هم حجیت دارد؟ و علمای اهل تسنن و شیعیان بر این متفقند که اگر سیاق، مخالف با یک نص صحیحی باشد، نمی‌توان بر آن اعتماد کرد؛ حال این نص صحیح در صحاح مسلم یا غیر آن باشد! بفرمایید، میکروفون با شماست.

برادر شیخ ابو احمد از طرف وهابیت:

شیخ بفرمایید!

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا به قول دکتر شیخ عصام می‌گویم که آرام باشید. زیرا هیچ دلیلی برای عصبانیت وجود ندارد. ما با هم به خاطر رسیدن به حق- إن‌شاء الله- گفتگو می‌کنیم. پس خواهش می‌کنم تا جایی که امکان دارد از طرف من و از طرف تو و هم چنین از طرف برادرانی که در نوشتن شریکند، یا در

دخالت کردن در مناظره‌ها مجاز هستند، یک گفتگوی آرامی داشته باشیم. خدا به همه جزای خیر دهد!

شیخ دکتر عصام می‌گوید: من از او سؤال می‌کردم که نظرت در مورد خمینی چیست؟ و نظر تو در مورد تحریف چیست؟ و نظر تو در مورد کلینی چیست؟ سپس به من می‌گوید: ای شیخ، فرار نکن و به آیه تطهیر برگرد! یعنی من از بحث خارج می‌شدم.

به خدا قسم! گمان نمی‌کنم این مسئله پیش آمده است. ولی من یک سؤال داشتم و الآن او مجموعی از سؤال‌ها از من پرسید! خدا را شکر که همه سؤال‌هایی که از من شد، به آن پاسخ می‌دهیم. ولی من سؤال کردم و او بر آن سؤال تاکنون پاسخ نداده است! بلکه تقریباً بیش از یک سؤال، نزد من هستند. ولی شیخ دکتر عصام به آن‌ها پاسخ نداده است.

آیا پاسخ دادن به سؤال فقط متوجه من است یا این که هر دو باید به سؤالاتی که با آن روبرو شدیم، پاسخ دهیم؟ من از او سؤال کردم نظرت در مورد خمینی چیست؟ همین الآن او مرا متهم کرد به این که از او این سؤال را پرسیدم. هرگز به خدا قسم سؤال نکردم. من هنوز سؤال می‌کنم که آیا خمینی و خویی و صدوق و مفید از غلات هستند یا نه؟ من نمی‌خواهم وقت را تلف کنم. منظورم این است که شیخ دکتر عصام عماد به این سؤال پاسخ نداد و حال این که سؤال‌های فراوانی از من می‌کند! ولی او نسبت به سؤال هایم هیچ پاسخی نمی‌دهد. اما من می‌گویم: آیا دکتر عصام! تو نزد ما مهمانی و با تو به گونه‌ای رفتار می‌کنم که در دین من است. بر طبق آن چه به خدا ایمان داریم، از کوزه همان برون تراود که در اوست و چیزی از کوزه ما بیرون نمی‌تراود، مگر اینکه خیر است إن‌شاء الله برای تو و غیر تو! و تو بر در این غرفه آن چه را می‌خواهی بگو! و هر که را می‌خواهی دوست بدار! و هر که را می‌خواهی، دشمن بدار! چرا که از ما جز خیر نمی‌یابی!

اما در مورد فرار من؛ من الحمدلله گمان نمی‌کنم که از چیزی فرار کرده باشم و

برتمام سؤال‌هایی که از من شد، جواب دادم. حتی سؤال‌های دیگران غیر از دکتر عصام مانند برادر وعد و غیر او.

او می‌گوید: رسول ﷺ، اهل بیت را در این‌ها -چهار نفر- مخصوص کرد و سپس می‌گوید که آیه تطهیر را تفسیر کن؟ هیچ منافعی نیست و آیه تطهیر را تفسیر می‌کنیم و کمی در آن درنگ می‌کنیم. می‌گوید: طحاوی گفته است: «آیه تطهیر مخصوص اهل بیت است.»

چند لحظه پیش به او گفتم: از هر کسی که نقل قول می‌کنی، آدرس دقیق آن را بگو که در کدام کتاب، کدام جزء، کدام صفحه این سخن را گفته است. اینها را حتماً ذکر کن!

دکتر عصام هم چنین گفت: در احادیث صحیحه آمده که این آیه در مورد آنها نازل شده است.

هم چنین از شیخ دکتر عصام می‌خواهم که برای ما روشن کند این احادیث صحیح کدامند؟ هرگز حدیث صحیحی وجود ندارد در مورد این که آیه تطهیر در حق این‌ها نازل شده باشد. بلکه این تطهیر که در کتاب خداوند تبارک و تعالی است، در حق آن‌ها نازل نشده است و فقط حدیث رسول ﷺ، زمانی که آن‌ها را زیر کساء قرار داد و آن‌ها را بزرگ شمارد، حق آن هاست. و هم چنین فرمود: «بارالها اینان اهل بیت من هستند.»

ما آن را منکر نیستیم. ما آن‌ها را دوست داریم و بزرگ می‌شماریم و آن‌ها را دارای منزلت و قدر بزرگ می‌دانیم و خداوند از آنان راضی باشد! ولی آیه در حق آن‌ها نازل نشده است. این که آیه در حق آن‌ها نازل شده باشد، این هرگز درست نیست! این مسئله را احادیث ثابت نکرده و تمام این احادیث ضعیف است.

شیخ دکتر عصام می‌گوید: احادیثی که در این مورد آمده، همه آن‌ها جزء احادیث صحیحه است. این سخن قابل قبول نیست!

به زید بن ارقم احتجاج می‌کند و می‌گوید: سلطه حاکم در این حدیث دخالت کرده است. و من برای شما دخالت سلطه حاکم را یادآوری می‌کنم تا این که نگوید: این که زید بن ارقم گفت: سلطه حاکم دخالت کرد و منع کرد، کیست؟ این سلطه حاکم که دخالت کرده و دکتر نام آن را ذکر نکرده، این سلطه همان گونه که در مسند امام احمد در جزء چهارم صفحه ٣٦٦ و ٣٦٧ بعد از زید بن ارقم ـ رضی الله عنه ـ ذکر کرد، این حدیث نزد عبیدالله بن زیاد از نواصبی است که بغض آل بیت پیامبر در دل داشتند و ببینید چه گفته است: عبیدالله زمانی که زید بن ارقم حدیث را خواند و سؤال کرد عبیدالله از او که آیا زنانش از اهل بیتش هستند؟ زید گفت: زنانش از اهل بیتش هستند؛ ولی اهل بیتش کسانی هستند که صدقه بر آن‌ها حرام است. این را دفعه پیش بررسی کرده و در مورد آن با ما سخن گفتی! و الآن به شکل تفصیلی دوباره بحث خواهیم کرد. زمانی که تمام شد، می‌گوید: عبیدالله بن زیاد به دنبال او فرستاد. یزید بن حیان از زیدبن ارقم روایت می‌کند که بعد از این که تمام کرد، عبیدالله بن زیاد دنبال او فرستاد. گفت: من نزد او رفتم. پس به من گفت: احادیثی از پیامبر روایت می‌کنی که ما آن‌ها را در کتاب الله نمی‌بینیم. تو روایت می‌کنی که آن‌ها در بهشت حوضی دارند؟ گفت: رسول خداﷺ آن را به ما گفته است و به ما وعده داده است. عبیدالله بن زیادِ ناصبی[1] به او گفت: دروغ گفتی! ولی تو شیخ بزرگی هستی که خرفت شده ای!

یعنی این عبیدالله بن زیاد است که قدر و منزلتی برای اصحاب رسول الله و برای آل بیت قایل نیست. به او گفت: دروغ گفتی ای شیخ! تو خرفت شده ای!

و این سخن را زید بن ارقم به او گفت. کسی که در موردش شیخ دکتر عصام می‌گوید که سلطه حاکم در احادیث دخالت و تحریف می‌کرد، زید بن ارقم ـ رضی الله عنه ـ از رسول خداﷺ گفت شنیده‌ام. یعنی با گوش هایم آن را شنیده و قلبم آن را دریافت کرده است. رسول خداﷺ می‌فرماید: هر کس بر من دروغ ببندد و در

---

١. کسی که با حضرت علی(ع) و اهل بیت دشمن باشد.

حالی که عمدی باشد، پس جایگاه خود را در جهنم بداند.[1] پس من بر رسول خدا دروغ نبستم!

می گوید: در همان مجلس در برابر عبیدالله بن زیاد گفت: مردی که از اهل آتش باشد، در برابر آتش بزرگ می‌شود، چنان که هر دندانی از دندان‌های او به اندازه کوه احد باشد!

چرا دکتر عصام ذکر نمی‌کند کسی که دخالت کرد، عبیدالله بن زیاد است؟ چرا این را نمی‌گوید؟ چرا امام مسلم را متهم می‌کند؟ چرا صحابه را متهم می‌کند؟

به خدا قسم اگر آل بیت نبی را دوست نمی‌داشتیم، این احادیث را در کتاب‌های خود ذکر نمی‌کردیم و دشنام می‌دادیم! همان گونه که دیگران آن‌ها را سب کرده‌اند. ولی قسم به خدا که ما به آن‌ها دشنام نمی‌دهی! بلکه آن‌ها را دوست می‌داریم و جایگاه و خدمت و منزلت آن‌ها را ـ رضی الله عنهم ـ بزرگ می‌شماریم.

و هم چنین دکتر عصام گفت: چرا رسول خدا می‌گوید: «الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؟ به خاطر این که صحابه شاهد باشند و ببینند چه موقعی حضرت خارج می‌شد. شب برای نماز صبح بیرون می‌رفتند. چه کسی او را می‌دید؟ بیرون می‌رفت و می‌گفت: «الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ». ما منکر آن نیستیم که آن‌ها اهل بیت هستند. کسی از اهل سنت منکر آن نیست که علی و حسن و حسین و فاطمه ـ رضوان الله علیهم ـ از اهل بیت هستند! چه کسی آن را انکار می‌کند؟ سپس به من گفت: به این سؤال‌ها پاسخ دهید. بله به تمام سؤال‌هایی که طرح کردی، پاسخ خواهم داد إن‌شاء الله.

می گوید: حدیث ثقلین در صحیح مسلم است. ولی چند دقیقه قبل پاسخ نداد. خواهش می‌کنم پاسخ دهد. در صحیح مسلم این حدیث آمده که پیامبر فرمود: «إِنّی قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی...، أُذَكِّرُكُمُ

۱. مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ

اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی». ما انکار نمی‌کنیم که اهل بیت از ثقل دوم هستند. اهل بیت نبی، نزد ما ثقل هستند و آن‌ها دارای ارزش و جایگاه خاص خود هستند. به خاطر همین ابوبکر صدیق ـ رضی الله عنه ـ می‌گفت: «ارقُبُوا مُحَمَّداً فی أَهْلِ بَیْتِهِ»؛ محمد را در خصوص اهل بیتش مراقبت نمایید! و ما نیز محمد ﷺ را با احترام گذاشتن، به آلش احترام می‌نماییم.

می گوید: «زمانی ام سلمه آمد و حال این که آیه در خانه او نازل شده و گفت: آیا من از آن‌ها هستم؟ به خاطر این که او می‌دانست اهل بیت یک حالت خاصی است.» این سخن درستی نیست ای دکتر! گفتیم که اولاً: به هر حال حدیث امّ سلمه ضعیف است و از پیامبر صحیح نمی‌باشد و اگر صحیح باشد، ضعیف‌ترین چیزی که در آن وجود دارد، گفته پیامبر به‌ام سلمه است: «از آن‌ها نیستی»! یا این که آیه در خانه‌ام سلمه نازل شده است. ولی هرگز نازل نشده است که آیه عبارت است از: «إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً»!

و هم چنین می‌گوید: در احادیثی که نزد همه صحیح می‌باشند؛ پیامبر، اهل بیت در آیه را محدود به چهار نفر کرد.

خواهش می‌کنم آن احادیث را ذکر کنید. خواهش می‌کنم شیخ دکتر عصام آن احادیثی که نزد همه صحیح است را ذکر کند! من نمی‌شناسم! مگر حدیث عایشه که در صحیح مسلم آمده است. آن را چند لحظه پیش ذکر کردم. و هم چنین خواهش می‌کنم به این مسأله شیخ عصام توجه کند که: چگونه عایشه این فضیلت را برای اهل بیت روایت کند، اگر نسبت به آن‌ها بغض داشته باشد؟

هم چنین زمانی که از محمدعلی بار گفت که از علماء وهابیت است؛ برای ما بیوگرافی او را ذکر نکرد و آیا او واقعاً از عالمای وهابیت است؟

آیا برای او سیاق حجت است؟

إن شاء الله من آن را تبیین خواهم کرد. ولی به خاطر به پایان رسیدن وقت، بعد

از سخن گفتن دکتر عصام و شنیدن آنچه را که او می‌گوید، به تفصیل از حدیث کساء یا آیه تطهیر سخن خواهیم گفت و آن را مفصل و جزء به جزء بررسی خواهیم کرد و مسأله به مسأله آن را ذکر خواهم کرد. از شما متشکریم دکتر عصام.

برادر شیخ ابواحمد بکری مدیر گفتگو از طرف وهابیت:

ای شیخ، خداوند تو را جزای خیر دهد! بفرمایید شیخ دکتر عصام! میکروفون برای شماست.

آقای دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. درحقیقت من چند سؤال از شما کردم: اولاً من سخن خود را با حدیث کساء آغاز کردم که این حدیث در صحیح مسلم آمده و ثابت شده است و حدیث را برای تو خواندم. حدیث عایشه این است که پیامبر داخل کرد فاطمه و علی و حسن و حسین را. سپس فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً» و این کار چندین بار از طرف پیامبر تکرار شد. من این مسئله را از تو سؤال کردم که چرا پیامبر این کار را انجام داد؟ چرا پیامبر این آیه را خواند؟ و چرا آن‌ها را داخل کساء کرد؟ و تو به این سؤالم پاسخ ندادی!

و برای تو توضیح دادم که به سؤالم پاسخ ندادی: آیا در این جا کلمه اهل بیت، یک حقیقت شرعیه است که خدا و پیامبر آن را وضع کرده یا موضوع لغوی است؟ به وضع واضع لغت یا متشرّعه یعنی وضع شده توسط افرادی که به شریعت ایمان آوردند، است؟ یعنی بحث ما از لحاظ مدلولِ لغوی است یا مدلول شرعی می‌باشد؟ به این معنا که شارع برای آن یک سیاقِ معینی دارد یا نه نزد مسلمین متشرّعه رایج شده است؟ آیا هنگامی که پیامبر آن‌ها را داخل کساء کرد و بر این مسئله تأکید کرد؛ آیا درواقع به این کلمه اهل البیت مدلول شرعی نداد؟

من از تو این سؤال می‌کنم: آیا پیامبر ـ همان گونه در حدیث عایشه است ـ در

حالی که آیه را بر آن‌ها می‌خواند، این چهار نفر را داخل کرد و در موارد متعدد دیگری، هرچند این که در زمان نماز صبح، همان گونه که تو گمان می‌کنی مردم نمی‌شنوند و شاهد این جریان نیستند، پیامبر چه می‌خواهد انجام دهد؟ آیا غیر از این است که پیامبر می‌خواستند با خواندن آیه بفهمانند «اهل البیت» در این جا یک حقیقت شرعیه است؟ و بدین معناست که می‌خواهد بگوید: من رسول خدا ﷺ هستم و خداوند این اجازه را به من داده است که کلمه «اهل البیت» را در محدوده معینی وضع کنم و این است که اهل بیت را در چهارچوب مشخصی تعریف کنم؟ چرا تو به من پاسخ نمی‌دهی؟ برطبق معمول باید در مورد این مسئله به من پاسخ بدهی!

من به او گفتم: چرا پیامبر این کار را انجام داد؟ چرا پیامبر زمانِ نماز صبح از خانه حضرت فاطمه علیها السلام رد می‌شدند و می‌فرمودند: «الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ» و آیه تطهیر را می‌خواندند؟ و تو به این مطلب اقرار کردی! پس چرا پیامبر این کار را انجام می‌داد؟ چرا بار دیگر آنان را داخل کساء نمود و برای آنان دعا کرد؟

عثمان گفت: زمانی که آیه مباهله نازل شد، پیامبر آن چهار نفر را جمع کرد و بنابر حدیث صحیحی که وجود دارد، گفت: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي». چرا پیامبر این کار را تکرار می‌کرد؟ آیا غیر از این است که پیامبر حکمتی در این کار داشتند؟ زمانی که پیامبر کاری را انجام دهند، حتماً او از این کار، یک هدف مشخصی دارد و می‌خواهد برای ما یک راهنمایی قرار دهد! هم چنین برای شارع یک حقیقت معینی است که با معنای لغوی آن اختلاف دارد؛ مانند لغت صلاة که آن را به عنوان یک مثال برای شما ذکرکردم. من به شما گفتم چرا پیامبر این کار را انجام داد و هدف پیامبر و اصرار او بر این مسئله چه بوده است. زمانی که آیه مباهله نازل شد، عثمان خمیس گفت که پیامبر چهار نفر را جمع کرد و فرمود: «اینان اهل بیت من هستند» و آن را بیش از یک بار در هنگامی که سراغ آنان در خانه حضرت فاطمه می‌رفت، تکرار می‌کرد و آیه تطهیر را بر آن‌ها می‌خواند و پیش نیامده بود که این آیه

را در غیر از خانه فاطمه و علی و حسن و حسین خوانده باشد! من می‌خواهم بگویم: هدف پیامبر از این جریان چیست؟ خواهش می‌کنم به من پاسخ دهید و به مسائل حاشیه‌ای نپردازید! به من می‌گویی که من پیرامون زید بن ارقم صحابی ـ رضی الله عنه ـ سخن گفتم. ولی متأسفانه در گفتار شما یک نوع مغالطه وجود دار. به این معنا که من زید بن ارقم را ذکر نکردم. من گفتم: عبیدالله بن زیاد، زید بن ارقم را دعوت کرد. من چیزی در طعنه به زید بن ارقم نگفتم! در بیان این مسئله یک نوع مغالطه رخ داده است یا این که شما سخن مرا نفهمیدید! یعنی من نمی‌گویم که زید بن ارقم حدیث را تحریف کرده است. بله گفتم عبیدالله بن زیاد. و گفتم سلطه حاکم دخالت کرده و حدیث را تحریف نموده است. ولی نگفتم که زید بن ارقم حدیث را تحریف کرده است. من در مورد او چیزی نگفتم. منظورم این است که چیزی به سخنانم اضافه نکن و فکر می‌کنم برادران می‌دانند منظورم چه بوده است؟

من سؤال کردم که چرا امام مسلم ـ رحمه الله ـ حدیث را ادامه نداد است؛ علی رغم این که امام مسلم، بعد از امام احمد بن حنبل بوده و سند همان سند بوده است؟ ولی او آن را ناقص نقل کرده است. مسئله ما از گفتگو و این نقش سلطه حاکم در تحریف حدیث ثقلین چه بود؟ به من پاسخ دهید! چرا پیامبر در نماز صبح تکرار می‌کردند:«الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ» و فقط سراغ یک خانه مشخصی می‌رفتند؟ هدف چه بوده است؟

و تو می‌گویی: پیامبر در نماز صبح تکرار می‌کردند. چون در آن زمان صحابه نبودند و آن را از پیامبر نمی‌شنیدند! آیا معنای حرف شما این است که صحابه در زمان نماز صبح می‌خوابیدند؟ به خدا پناه می‌برم از این که صحابه نماز صبح را ترک کنند؟

هنگامی که می‌گویی صحابه زمان نماز صبح خواب بوده‌اند، من از تو تعجب می‌کنم! نمی‌دانم چرا این سخن را می‌گویی؟ به هر حال این قضیه ذاتاً مربوط به

موضوع نمی‌شود. شما فقط جواب مرا بدهید. چرا پیامبر تأکید می‌کردند بر داخل کردن آن‌ها زیر کساء معینی و حصر آن‌ها در یک چهارچوب مشخصی؟ هدف از این جریان چه بوده است؟

و هم چنین زمانی که تو می‌گویی: آن یک حدیث ضعیفی است! تو درحقیقت در ضعیف شمردن احادیث عجله می‌کنی! تو در گفتگوی گذشته گفتی که البانی ـ رحمه الله ـ حدیث ثقلین را ذاتاً صحیح نمی‌داند و فردی خود رأی است و خود را در حدیثی که در صحیح مسلم از عایشه نقل شده، به تغافل می‌اندازی!

و گفتی که آن را به خاطر علّتی خارج از ماهیت آن حدیث صحیح می‌داند! درحقیقت من به تصحیح یا تضعیف تو اعتماد ندارم! باید ذکر کنی چه کسانی از اهل علم آن را تضعیف کرده یا آن را تصحیح کرده است. چون تو البانی نیستی و من مقبل الوداعی ـ رحمه الله ـ نیستم! باید دقیقاً مسئله را ذکر کنی! در این باره سیوطی گفته است: «ترمذی این حدیث را خارج کرده و آن را صحیح شمرده است». ولی تو چگونه می‌گویی ضعیف است؟ و هم چنین ابن جریر و منذر و حاکم آن را استخراج کرده‌اند و صحیح شمرده‌اند. پس چرا می‌گویی کسی حدیث ام سلمه را صحیح نشمرده است؟ و ابن مردویه و بیهقی از طرق متعددی آن را به دست آورده که‌ام سلمه گفته است: «این آیه در خانه من نازل شده است». چگونه می‌گویی کسی آن را صحیح نشمرده است؟!تو همواره می‌گویی کسی این حدیث را صحیح نشمرده است. پس باید دلایلت را ذکر کرده و درباره این مسئله بحث کنی!

من نمی‌خواهم ادلّه را ذکر کنم که بیش از ۲۰ حدیث نزد من وجود دارد که در کتاب‌هایت و نوارهای تو آن‌ها را ضعیف شمرده ای؛ درحالی که آن‌ها احادیث صحیحی هستند! إن‌شاء الله زمانی آنها را بررسی کنیم و تک به تک، احادیث و آیات آن را برای شما تبیین و توضیح خواهیم داد. من نمی‌خواهم تو بیایی و بگویی: این ضعیف است یا صحیح است! همان طور که گفتم تو البانی نیستی و من مقبل وداعی نیستم.

ما در این مسئله به اهل فن بر می‌گردیم: بزرگان ما که از ائمّـه متخصص در ایـن فن یعنی حدیث شناسی بوده‌اند، مطالب فراوانی در این زمینه است که گفتـه‌اند و من نمی‌خواهم آنها را ذکر کنم. همین قدر کافی است که تو در جلسه پیش بـه مـن گفتی: البانی آن را صحیح نشمرده است! درحالی که البـانی حـدیث کسایی که از ام سـلمه نقـل شـده را صحیح شـمرده اسـت! ولـی تـو آگـاهی بـه ایـن فـن نـداری و هـم چنین من تخصصی در این علم نـدارم! تو باید صفحه و شـماره آن را بـرای مـن ذکـر کنی و سؤال را پاسخ بدهی:

بعد از این که ثابت شد حدیث ام سلمه صحیح است، چرا ام سلمه از پیـامبر سؤال کرد که آیا من از اهل بیت هستم؟ اگر این اتفاق در خانـه او رخ داده بـود، چـرا او این سؤال را کرد که آیا او از اهل بیت است؟

این روایات موجـود هسـتند و چـرا پیـامبر تأکیـد کـرد و فرمـود: «اللَّهُـمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرا»؟

چرا این تکرار و چرا این اصرار؟ چرا به این شکل داخل کردن در کساء؟ آیا غیـر از این است که برای پیامبر هدف و غرض معینی است؟ آیا غیر از این اسـت کـه پیـامبر یـک نظـر خاصـی داشـت؟ آیـا ایـن گونـه نیسـت کـه پیـامبر هـراس آن را داشـتند کـه عده‌ای بیایند و ادعـا کننـد از اهـل بیـت طاهرنـد و بـا دیـن بـازی کننـد؟ آیـا ایـن گونـه نیـست رسـول خـدا از ایـن کـار حکمـت و هـدف خاصـی داشـتند والّا بـین تمـام مسلمانان این چه معنایی دارد؟ الآن از هر مسلمانی اگر سؤال کنـی و بگـویی نگـاه کن به کتاب «الخمسة اصحاب الکساء« امام سیوطی که در این کتاب، پنج نفر اهل کساء چه کسانی هستند؛ بـه شـما چـه جـوابی خواهنـد داد؟ در روایـات فراوانـی کـه صحیح السند هستند. البته اگر آن را ضعیف السند بشماری، برایتـان سـند صـحیح آن را ذکر خـواهم کرد و از اهـل علـم بیـان خـواهم کـرد کـه چـه کسـانی آن را صـحیح دانسته است. ای شیخ در تضعیف این روایات عجله می‌کنی! تو می‌گویی ضعیف و وقتی بـرای تـو توضیح مـی‌دهـم، بعـد مـی‌گـویی نـه اشـتباه کـردم! همـان گونـه کـه در

مناظره قبلی اتفاق افتاد هنگامی که گفتی البانی آن را صحیح ندانسته است. ولی بعداً گفتی که آن را به عللی بیرون از ذات روایت صحیح دانسته است. و تو می‌دانی البانی آن را ذاتاً صحیح دانسته و تو اشتباه کردی! و به شما گفتم که البانی آن را ذاتاً صحیح دانسته است. یعنی لذاته حسن است. گرچه تو آگاهی به این علم نداری تا این که بگویی حدیث امّ سلمه ضعیف است!

من می‌خواهم باز هم به تو بگویم: امّ سلمه چرا پرسید این که داخل کساء بشوم یا نه؟ اگر اتفاق در خانه او رخ داده و بسیاری از اهل سنّت این روایت را صحیح دانسته است؟

تو حق مطلب را ذکر نکردی و نگفتی که فقط بعضی از اهل علم آن را ضعیف دانسته و بعضی از اهل علم آن را صحیح شمرده‌اند! این روش امانتداری علمی نیست که انسان حدیثی را ذکر کند و آن را تضعیف کند و ذکر کند چه کسی آن را ضعیف شمرده است. اما کسانی که آن را صحیح دانسته‌اند را ذکر نکنند! ما باید در نوع برخورد با نصِ روایات، امانتدار باشیم. پس زمانی که می‌گویی این ضعیف است، بگو این را بعضی از اهل علم تضعیف کرده‌اند و بعضی از اهل علم آن را صحیح دانسته و بعد از آن آغاز به پژوهش و بررسی و ذکر اسباب علت‌های تضعیف یا علل تصحیح آن برآمده‌اند. اما این که بدون ذکر دلیل بگوییم ضعیف است، این یک بحث علمی است که در آن امانت علمی رعایت نشده است!

ولی من به تو می‌گویم چرا ام سلمه سؤال کرد، در حالی که او در خانه اش بود؟ با این که برای زن امکان ندارد که از همسرش سؤال کند آیا من از اهل بیت هستم؟ آیا چنین نیست که این قضیه یک اتفاق خاصی است در زمان خاص، در مکان مشخص در خانه مشخص و به خاطر انجام یک رسالت نبوی؟

پیامبر می‌خواهد یک رسالت مشخصی را انجام دهد و آن عبارت از این است که می‌خواهد بگوید فقط اینان اهل بیت هستند: فقط این‌ها نه غیر این ها؛ تا کسی نیاید بگوید که او هم از اهل بیت مطهر رسول خداست. رسول گرامی می‌خواهد

جایگاه این مسئله را محکم کند. به خاطر این که رسول خدا بر این‌ها – ثقلین- را اطلاق خواهند کرد. و تو قائل به آن هستی که پیامبر بر قرآن و اهل بیت کلمه ثقلین اطلاق نموده است. پس حتماً باید این که اهل بیت چه کسانی هستند را تعیین کند.

امام نووی در منابع فراوانی و در شرح صحیح مسلم گفته است: «رسول خدا اهل بیت را به ثقلین نام برده تا به وسیله این دو دین را حفظ کند.»

همان گونه که جهان به این دو برپاست، دین هم به کتاب و اهل بیت برپاست. اگر پیامبر خواسته باشد که اطلاق نماید بر این دو کلمه ثقلین، که تو در این امر موافق من هستی، یعنی این که در این اطلاقِ پیامبر، کلمه ثقلین بر کتاب و اهل بیت بوده است. در غیر این صورت از اجماع مسلمین خارجی می‌شوی! پس مادامی که پیامبر کلمه ثقلین بر آن‌ها اطلاق کرد، طبیعی است که تلاش خواهند کرد دایره اهل بیت را مشخص نماید تا عده‌ای نیایند و به زور و دروغ ادعا کنند که از ثقلین هستند. معنای آن سخن چیست؟ آیا یک کرامت بزرگی نزد خداوند برای ثقل مردم نیست؟

اهل سنت گفته‌اند که به تمام شرح‌های صحیح مسلم مراجعه کن! پیامبراطلاق کرد. به شروح مسلم برگرد! از قرن‌های اولیه تا الآن خواهی دید که آن‌ها گفته‌اند که پیامبر بر اهل بیت و قرآن کلمه ثقلین را اطلاق نموده است. به خاطر این که عمل به این دو سنگین است. یا بر قرآن و اهل بیت ثقلین اطلاق نموده، به خاطر این که غیر این دو سبک است. منظورم زمانی است که پیامبر خواستند اهل بیت را در این چهار نفر مشخص نمایند، یعنی در اشخاص معین و مطهر، به خاطر آن هاست که کلمه ثقلین را اطلاق خواهند نمود.

آیا می‌پذیری که هر شخصی که باشد از آل علی بر او کلمه ثقلین خارج شود؟ گفته می‌شود: قرآن ثقل اکبر و این ثقل اصغر است. آیا این را می‌پذیری؟ و اگر غیر این بود، پس بنی عباس از اهل بیت بودند! و فرقی بین آن‌ها و بین مطهرین از اهل

بیت رسول نمی‌بود! بنابراین ایشان خواستند مشخص کنند و امر را محکم کنند.

خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید و به سؤال هایم پاسخ دهید و مرا متهم به چیزی که نگفتم، نکنید! همان گونه که با من در مورد طعن به زید بن ارقم این کار را کردید و شنونده‌ها شهادت می‌دهند که من به صحابی جلیل، زید بن ارقم طعنه نزدم. ولی آن چه را که گفتی، بر زبان جاری ساختم که به این دلیل زید بن ارقم را احضار کرده و از او در مورد احادیثی که آن‌ها را از پیامبر روایت می‌کرد، سؤال کرد. من این سخن را گفتم و تو هم همین را گفتی. ولی من گفتم که زمانی که در برابر سلطه حاکم قرار گرفت، این موضع‌گیری او بسیار بزرگ بود. زمانی که سلطه حاکم خواست که در مسئله دخالت کند ، عکس العمل بزرگی داشتند و اصرار داشتند که زنان پیامبر از اهل بیت مطهر نیستند. نه به خاطر این که زید بن ارقم ـ العیاذ بالله ـ خواسته تحریفی در حدیث ایجاد کند. پناه بر خدا! من نمی‌خواهم به زنان پیامبر اهانت کنم. آرزو می‌کنیم تمام زنان پیامبر از اهل بیت مطهر باشند و از کسانی که خداوند آن‌ها را پاکیزه گردانیده، باشند؛ از اهل بیت مطهر نه غیر مطهر. ولی چه کنیم که پیامبر خود دایره اهل بیت را برای محکم کاری این امر مشخص کرده است!

خواهش می‌کنم که به سؤال هایم پاسخ دهی و از این موضوع خارج نشوی و از تو می‌خواهم بپرسم که چرا در تضعیف حدیث عجله می‌کنی؟ باز هم می‌گویم که تو البانی نیستی و من مقبل الوداعی نیستم!

بفرمایید میکروفون باشماست.

شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

شیخ بفرمایید!

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. دوباره این جمله را تکرار می‌کنم: خواهش می‌کنم

گفتگوی آرامی داشته باشیم. می‌گوید: چرا به سژال هایم پاسخ نمی‌دهی؟

برای من دغدغه‌ای جز پاسخگویی به سؤال‌های او نیست؛ در حالیکه برعکس او به چیزی جواب نمی‌دهد! تقریباً تمام سؤال‌هایی که از او کردم، برای آنها جوابی نشنیدم؛ درحالیکه او می‌گوید «به سؤال هایم جواب ندادی!». به خدا قسم من فقط جواب یک سؤال را از او می‌خواهم! همان گونه که تو گفتی یا من این گونه فهمیدم؛ آیا خمینی و خویی از غلات هستند؟ شاید در فهمیدن مطلب دچار اشتباه شده باشم! – که خداوند تو را مبارک گرداند- آیا این دو از غلات هستند؟

می گوید «چرا پیامبر آیه را خواند و چرا آن‌ها را داخل کرد؟ چرا آن را در جاهای مختلف تکرار کرد؟» من به تو گفتم این درست نیست که پیامبر بارها این عمل را در جاهای مختلف تکرار کرده است و تنها آن چه ثابت شده در حدیث عایشه و در حدیث انَس است که پیامبر هر صبح از درب خانه عبور می‌کردند و به آن‌ها می‌فرمودند: «نماز ای اهل بیت»! و می‌فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

ما هرگز انکار نمی‌کنیم که آن‌ها از اهل بیت نبی نیستند! این یک امر واضحی است که آن‌ها از اهل بیت هستند. و هم چنین می‌گوید: من البانی نیستم تا حدیث را صحیح بدانم.

کاری به من نداشته باش که من البانی هستم یا البانی نیستم! من در این مناظره و گفتگو شرکت کرده‌ام و نیامدم مگر این که در خودم این قدرت را می‌بینم که می‌توانم در مورد احادیث پیامبر سخن بگویم!

بله من مثل البانی نیستم و خودم را با او مقایسه نمی‌کنم؛ نه با شیخ مقبل و نه غیر این دو که از اهل علم و فضل و بزرگی هستند. ولی با توجه به این مسئله باز هم می‌گویم که الآن احادیث مختلفی را ذکرکردیم. مگر شما در اول بحث نگفتی که ما بحث نمی‌کنیم جز درباره احادیثی که مورد توافق قرار گرفته است؟ احادیث صحیحی که هیچ شبهه‌ای در مورد آن نیست؟ آیا به این احادیث بپردازم؟

قبلاً به تو گفتم: شروع کن به قرآن تا این که به قوی‌ترین دلیلی که نزد شما موجود است، بپردازی! آیا نگفتی که من نمی‌پردازم مگر به احادیثی که متفقٌ علیه باشد؟ آیا من به احادیث صحیح متفقٌ علیه بپردازم؟ ولی تو احادیثی را می‌آوری و به عنوان دلیل ذکر می‌کنی که در مورد صحیح بودن آن‌ها اختلاف نظر است. اما بعد به من می‌گویی چرا آن‌ها را تضعیف می‌کنی؟ فلان کس آن را صحیح دانسته! این مسئله بحث دیگری است.

مرا متهم کردی به این که من در نقل کردن احادیث امانتدار نیستم! من چیزی نمی‌گویم مگر این که خداوند تبارک و تعالی تو را ببخشد و از خداوند می‌خواهم ما را امانتدار در نقل قرار دهد! در اینجا می‌خواهم بگویم که این آیه واضح است که در مورد زنان پیامبراست و به همسر، «اهل» گفته می‌شود. به خاطر همین است که خداوند عزّوجلّ در قرآن به نقل از موسی فرمود: «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا». [1] این یک حقیقت شرعی و حقیقت لغوی است. «فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا». اهل در اینجا یعنی همسرش. و به آن‌ها گفت: «آتیکم». و خداوند جل و علاء، به نقل از همسر ابراهیم می‌گوید: «أتعجبین من أمر الله رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت». [2] و آن همسر ابراهیم، زمانی که به آن اسحاق را بشارت داد، خداوند تبارک و تعالی و ملائکه به او گفت: «أتعجبین...» و کسی نبود جز خودش و همسرش ابراهیم. در لغت ما به مرد می‌گوید: «کیف الاهل»؟ یعنی حال خانواده چطور است و این یک سخن مشهور نزد اعراب است که همسرش اهل نامیده می‌شود. پس آیه در مورد زنان پیامبر است و البته حدیث در غیر این زنان است: در حق علی و حسن و حسین و فاطمه! ما آن را هرگز انکار نمی‌کنیم. ولی انکار می‌کنیم که آیه در مورد علی و حسن و حسین و فاطمه باشد! فقط و فقط آیه در مورد آن‌ها و زنان پیامبر می‌باشد.

این سخن ما با شماست و آن عبارت از این است که می‌گویم: «وارد شدن این

---

۱. طه۱۰

۲. هود۷۳

آیه با وجود این کلمات ـ البته این یک آیه نیست، ولی جزیی از آیه است. یعنی یک آیه مستقلی نیست، بلکه این جزیی از آیه است ـ داخل شدن جزیی از آیه در این جایگاه در بین زنان پیامبر، بدون فایده است. این ممکن نیست که باشد!

آیه از زنان پیامبر سخن می‌گوید، سپس از اهل بیت سخن می‌گوید. سپس دوباره خارج می‌شود؛ بدون توضیح این که این سخنان مقصود اصلی آن غیر از زنان پیامبر است! و این با بلاغت مخالف است. بلاغتی که حد اعلای آن در کتاب پروردگار متعال است.»

مدلول این آیه را من همراه با تو کامل خواهم کرد. این آیه بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ بعد از این که سخن گفتیم، الآن درمورد مقصود این آیه بحث می‌کنیم. به نظر من مقصود آیه زنان پیامبر و در مورد حسن و حسین و فاطمه در حدیث کساء است.

اگر خواستی بعد از تعلیقه شما بر آن چه ذکر کردی، سخن می‌گویم. اکنون از بقیه متعلقات این آیه و حدیث کساء سخن می‌گویم.

خواهش می‌کنم به سؤال‌هایی که چند دقیقه پیش طرح کردم، پاسخ دهید! و اگر قصد پاسخ گویی هم نداشتید، باز از شما متشکر و سپاسگزارم.

شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

خداوند جزای خیر به تو عطا کند. دکتر بفرمایید!

آقای دکتر سید عصام:

من می‌خواهم یک حقیقت را بیان کنم: درباره کلمه «اهل البیت»، حتی آن که در قرآن کریم در آیه «قَالُوا أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَجِیدٌ» ذکر شده است. جناب شیخ! ما این جا سؤال می‌کنیم کلمه «اهل بیت» در این جا آیا معنایش همه خانه هاست، هر خانه‌ای که باشد، یا اینکه یک خانه مخصوص و مشخص است؟ آیا از کلمه «اهل بیت» در این آیه که

من به آن استدلال می‌کنم، هر خانه‌ای مراد است یا یک خانه مشخصی و در حالت مشخص و مخصوص منظور است؟ به گونه‌ای که اگر کسی بیاید و بگوید من از اهل این بیت هستم، آیا ابراهیم حق دارد آن را منع کند؟ آیا با این کلمه، همه اهل ابراهیم داخل می‌شوند یا یک خانه مشخص و در یک حالت معین و در زمان مشخصی است؟

گفتی: عبارت «اهل بیت» در قرآن ذکر شده است. شکی در این مطلب نیست و هم چنین در آن جایگاه به معنای کسانی که جمع شده‌اند در خانه ابراهیمِ پیامبر، استفاده شده است.

ولی من به تو می‌گویم که در خانه حضرت ابراهیم، مردم مشخص و خاصی جمع شدند؛ همان گونه که در خانه امّ سلمه جمع شدند. این بر طبق روایت صحیحه ثابت شده است و من حاضرم در این مورد در یک جلسه یا چند جلسه، با تو بحث و گفتگو کنم. تو در این موضوع تحقیق نکرده ای! و این در حالتی است که گاهی انسان به مذهب و عقیده اش تمایل دارد و بر اساس آن نظر می‌دهد. و هم چنین تفکرات مذهبی اش در تضعیف سند دخالت می‌کند. پس می‌گوییم: آیا از «اهل بیت»، البته منظورم بیتِ ابراهیم است، اشاره به موضع مشخص و حالت معینی است که افرادی در خانه ابراهیم جمع شدند؟ یا زمانی که حضرت ابراهیم به همراه همسرش ساره در اتاق بودند، ملائکه یا کسی که وظیفه ابلاغ دارد، بر او نازل شدند؛ در حالی که او ایستاده بود؟ می‌گوییم: عبارت اهل بیت ذکر شد. بله مانعی نیست! این کلمه در قرآن کریم در آیه‌های مشخصی ذکر شده است. به تو می‌گوییم: آیا اهل بیت در این آیه اشاره دارد به خانه معین و مشخصی، یا هر کسی می‌تواند داخل شود؟ آیا می‌تواند هرکسی باشد که بر اساس آیه «قالُوا أَ تَعْجَبينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ» در خانه آل ابراهیم داخل شود؟ آیا ممکن است هرکسی از آل ابراهیم بیاید و داخل در آل ابراهیم گردد؟ حتی مثلاً پسرعموی او و بگوید من از این خانه هستم؟ یا این که آیه اشاره دارد به افراد

خاصی که در خانه ابراهیم بودند؟

منظور من این است که به نظر می‌رسد مسئله برای استاد عثمان واضح نیست و آن این است که پیامبر می‌خواهد اهل بیت را مشخص کند. تو می‌دانی هر مصیبت و بلایی که در اسلام پدید آمده، به خاطر این است که عده‌ای آمدند و ادعا کردند که از اهل بیت هستند؟ بدون این که بین دایره اهل بیت مطهر و غیرمطهر تمیز دهند؟ در نتیجه دین را تحریف کردند و آن را بازیچه قرار دادند. من می‌گویم پیامبر می‌خواست تا بین دایره اهل بیت مطهر و غیرمطهر فرق بگذارد.

بله ممکن است بگویم به تو که آن‌ها از اهل بیت هستند. ولی آنها از اهل بیتِ غیر مطهر هستند. به خاطر این که اهل بیت مطهر همان کسانی هستند که خداوند ناپاکی و «رجس» را از آن‌ها دور ساخته و پیامبر آیه را بیش از یک بار خوانده است. همان گونه که عایشه روایت کرده و آن را برای تو تکرار کردم که در حدیث عایشه، که در صحاح مسلم آمده، این چهار نفر را در کساء داخل کرده و فرمود: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً». پس چرا پیامبر به سراغ عباس نرفته و در کنار او –که عمویش است- آیه«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً» را نخوانده است؟ چرا پیامبر سراغ افرادی غیر از این چهار نفر نرفتند، با این که آن‌ها از اهل بیت بودند؟ چرا نرفتند و آیه را بر عایشه نخواندند؟ چرا عایشه نیامد و به آیه تطهیر افتخار نکرد؟ در حالیکه خودش توضیح داده و گفته است که «رسول خدا او را درضمن اهل کساء داخل نساخت و بر او نیامد و آیه تطهیر را بر او نخواند و به خانه او نرفت و آیه را بر او نخواند.»

ما به شخصیت ام سلمه خدشه وارد نمی‌کنیم یا از آن نمی‌کاهیم. او لیاقت و شایستگی آن را دارد که از آن‌ها باشد. ولی می‌خواهم بگویم پیامبر می‌خواست دایره اهل بیت مطهر را مشخص نماید. زمانی که بخوانید آیات مربوط به کلمه «اهل بیت» در قرآن، می‌فهمید که در خانه ابراهیم بوده و حضرت ابراهیم با

همسرش ساره در خانه تنها بودند. در این هنگام ملائکه مرسل در خانه ابراهیمِ پیامبر فرود آمدند. آنها به خاطر وظیفه مهمی که داشتند، راه شان را در مسیر خانه ابراهیم قرار داده و بر ابراهیم فرود آمدند که در خانه خود در حال ایستادن بود. تو سخن می‌گویی از این حالت که یک حالت معین و با روش معینی است. من می‌خواهم بگویم که برای ما امکان دارد در مورد کار پیامبر، سهل انگاری کنیم؟ هدف پیامبر چه بوده است؟ اگر پاسخ من را ندهی، گفتگوی ما فایده‌ای ندارد. هدف پیامبر از خواندن آیه تطهیر چیست؟ خواندن فقط در برابر این چهار نفر یعنی امام علی، امام حسن، امام حسین چه فایده‌ای دارد؟ چرا پیامبر کلمه ثقلین را بر قرآن و امام اطلاق نموده است؟ همان گونه که ابن حجر هیتمی گفته است: «برترین کسی که پیامبر بر او کلمه ثقل اطلاق نموده، امام علی است و در این مطلب هیچ شک و شبهه‌ای نیست». این تیمیه نیز گفته است: «افضل اهل بیت، امام علی است.»

منظورم این است که این آیه از مردی مطهر و مشخص سخن می‌گوید. تو می‌دانی که مصائب همه مسلمانان از افرادی است که ادعای اهل بیت و مطهر بودن را کردند و دین را بازیچه قرار داده و آن را تحریف کردند؟ پیامبر می‌خواست تا چهارچوبی مشخص برای این کلمه ایجاد نماید. پس درست نیست که منظور از «اهل بیت» را نادیده بگیری. رسول خدا تأکید کردند که «اهل بیت» افراد مشخصی هستند. و از این جاست که من می‌گویم تو باید برگردی به سابقه کلمه «اهل بیت»، زمانی که اطلاق گردید بر آل ابراهیم. به این معنی که سخن می‌گوید از یک جریان معینی و اطلاق شد به یک روش معین و در زمان معینی؛ همان گونه که رخ داد در مورد آیه تطهیر، به خاطر این که یک رسالت آسمانی را انجام دهد.

پیامبر مرد حکیمی بود. اگر واقعاً عایشه از اهل بیت بود، من از تو می‌خواهم روایتی برای من بیاوری که از عایشه گفته باشد که آیه تطهیر در حق من نازل شده، یا گفته باشد این آیه در حق من نازل شده است!

و تو می‌دانی که عایشه همواره در مورد روایاتی که در حق او از فضایل وارد شده است، افتخار می‌کرد. پس چرا این فضیلت را ذکر نکرده؟ و چرا عکرمه در بازارها فریاد می‌کرد و به مردم می‌گفت: همانا آن چه از مفهوم «اهل بیت» نزد من موجود است، غیر از آن چیزی است که نزد شماست؟ یعنی گویی می‌خواهد به مردم بگوید که هر کجا رو کنید، خواهید یافت «اهل بیت» عبارت از علی و حسن و حسین و فاطمه؛ یعنی از مطهرینی است که طهارت در آن‌ها حصر شده است. همان گونه که پیامبر، طهارت را در آن‌ها حصر نمود. پس این غیراز آن چه که نزد شماست، می‌باشد. عکرمه کسی بود که این مسئله را فریاد می‌زد. اگر خواستی می‌توانیم وارد بحث از بیوگرافی عکرمه شویم و بدانیم که عکرمه چه کسی است. من برای تو مفصلاً بحث خواهم کرد. برای این که برای تو حقیقت را توضیح دهم. زمانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه تطهیر را دربرابر اشخاص معینی تلاوت کرده، پس معنایش چنین است که پیامبر اراده این مطلب را - به زبان حال- نموده که: «ای مردم! باید بدانید که این‌ها همان مطهرین هستند».

حدیث عایشه را در صحیح مسلم بخوان و در آن دقت کن! این که چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه را فقط در حق این چهار نفر خواند؟ واقعاً چرا بر این چهار نفر خواند؟ چون پیامبر می‌خواستند که مردم در کلمه «اهل بیت» تحریف ایجاد نکنند. بارها گفتم که هر آن چه از بدبختی است، ناشی از این است که کسانی بیایند و ادعا کنند از اهل بیت مطهر هستند!

من می‌گویم: «اهل بیت غیرمطهر»، تا تو بتوانی بیایی و بگویی این‌ها مجازاً از اهل بیت هستند و من به آن تسلیم می‌شوم! ولی باید بین «اهل بیت مطهر» و غیرمطهر تفاوت قایل شوی.

این قضیه و مسئله کاملاً واضح است. خواهش می‌کنم سؤال را تکرار نکن و موضوع را از مسیر خود منحرف نساز! تو شروع به مطرح ساختن موضوع تحریف قرآن کردی و حال آن که این خروج شما از مناظره و گفتگو به حساب می‌آید. با

تمـام احتـرامِ مـن نـسبت بـه شـما، همـواره قـضیه تحریـف را در هـر مـسئله داخـل می‌کنی! به خاطر این که تو در مسئله تحریف، متخصصی! مـن در نوارهـا و در تمـام مناظرات شما دقت کردم. تو سخن نمی‌گویی مگر از تحریف! اگر الآن تو می‌خـواهی ما را به بحث از تحریف بکشانی، مـن در ایـن بحث بـا تـو همراه نمی‌شوم. در ایـن قضیه خودت را خسته نکن! این قضیه جای دیگری و در مکان دیگری باید باشد. ولی من همواره تو را می‌بینم که در مسئله تحریف سخن می‌گویی! به خاطر این که تو تخصصی نداری، مگر در این زمینه!

همـواره سخن مـی‌گویی از تحریف در کتـاب خـدا، مثـل داسـتان آن شخـصی کـه گفته شده است: شخصی بلد نبود سخن بگوید مگر از باغ. آن هـم یـک بـاغ معینـی! وقتـی از او مـی‌خواسـتند از چیـزی سـخن بگویـد، مـثلاً از خانـه معینـی مـی‌گفـت: مـا داخل خانه شدیم که در باغ قرار گرفته است. و زمانی که بـه او گفتـه مـی‌شد سخن بگو از ایـن کتـاب، مـی‌گفـت: کتـابی داشـتم کـه زیباسـت و ایـن کتـاب در بـاغ بـود! و سپس شروع کرد به نوشتن از باغ!

تـو ایـن گونـه هـستی! تـو مثـل همـین شـخص هـستی. اصلاً رابطـه تحریـف بـا ایـن بحث چیست؟ و امام خمینی چه ربطی به آیه تطهیر دارد؟ چند بار بـه تـو گفـتم: آیا آیه تطهیـر در خانـه امـام خمینـی نـازل شـد؟ و بـازهم بـه تـو گفـتم کـه مـن بـه خـاطر کتاب‌های اهل تسنن شیعه شدم. در مورد کتب شیعه بحث و گفتگو نکن! مـن بـه مذهب اهل بیت منتقل شدم، به این دلیل که بخاری گفت: «دیـن محفـوظ مانـده به دوازده امام» و هم چنین بخاری و مسلم تأکید کردند بر حدیث ائمه دوازده گانه و به خاطر این که کتاب‌های اهل سـنت بـر حـدیث «کتـاب الله و اهـل بیتـی» تأکیـد کرده‌انـد. مـن تـسلیم تـو نمـی‌شوم کـه ایـن حـدیث غیـر صحیح اسـت. بـا تـو گفتگـو خواهم کرد و حقیقت را برای شـما آشـکار خـواهم کـرد. بـاز هـم مـی‌گویم کـه مـن وارد ایـن مـذهب شـدم، در حـالی کـه قـبلاً وهـابی بـودم و از بزرگـان وهابیـت بـودم. و اگـر خواستی نگاه کن بـه کتـابم یعنـی «رحلتـی مـن الوهابیـه الـی الاثنـی عـشریه». مـن بـه

وسیله بخاری و مسلم داخل این مذهب شدم و مسلم و بخاری من را شیعه کردند. بخاری به من گفت که حدیث شیعه دوازده امامی واقعیت دارد. امام مسلم به من گفت که حدیث ائمه اثنی عشر واقعیت دارد و هم چنین دیدم امام مسلم ثقلین را بر قرآن و اهل بیت اطلاق کرده است و تو نمی‌توانی آن را انکار کنی! همه مسلمان‌ها توافق کردند که رسول خدا کلمه ثقلین را بر قرآن و اهل بیت اطلاق نموده است. به خاطر این که عمل به این دو سنگین، سنگین است. پس از این جهت پیامبر ﷺ بر این دو کلمه ثقلین اطلاق کرد و با این کار خواستند کار را روشن و محکم نمایند.

من می‌خواهم از حدیث عایشه از تو سؤال کنم چرا که تو آن را پذیرفتی و به خاطر این که در صحیح مسلم نیز آمده است: چرا پیامبر آیه تطهیر را در برابر آن‌ها خواندند، ولی در برابر عایشه نخواندند؟ چرا؟ به این پرسش من پاسخ بدهید. و چرا ثقلین را فقط بر آن‌ها اطلاق کرد؟ تو در مناظره قبلی گفتی پیامبر کلمه ثقلین را بر زنان پیامبر اطلاق نکرد؛ یعنی زنانِ پیامبر داخل در حدیث ثقلین نیستند. و هم چنین تمام علما گفته‌اند که داخل نمی‌شوند زنان پیامبر در ثقلینی که پیامبر در مورد آن‌ها گفته است: «برای شما آن را گذاشتم، اگر به آن تمسک بجویید...».

اول بحث می‌کنیم از روایت مسلم: در روایت مسلم نیز بر آن‌ها ثقلین اطلاق شده است. بر اساس این حدیث پیامبر که فرمود: «من بشرم و مرگم نزدیک است و دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم: کتاب خدای و عترت خود؛ اهل بیت خویش را. درباره اهل بیت خود، خدای را به شما یادآوری می‌کنم. در باره اهل بیت خود خدای را به شما یاد آوری می‌کنم. در باره اهل بیت خود خدای را به شما یاد آوری می‌کنم!»[1]

پیامبر چه می‌خواهد به ما بگوید؟

او می‌خواهد به ما بگوید در حالی که زندگی را وداع می‌گفتند، بین شما باقی

---

۱. وَ إِنّی بَشَرٌ یُوشِكُ أَنْ أُدْعَی فَأُجِیبَ، إِنّی مُخَلِّفٌ فِیكُمُ الثَّقَلَیْنِ كِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتی أَهْلَ بَیْتِی، أُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی، أُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی أُذَكِّرُكُمُ اللّٰهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی(صحیح مسلم ٤: ١٨٧٢)

می‌گذارم و تو می‌دانی معنای باقی گذاشتن در بین شما به چه معناست؟ معنای صیغه «ترکتُ» چیست؟ در لغت عربی واژه‌ای که دلالت کند بر برانگیختن به تمسک، به چیزی که به آن وصایت شود وجود ندارد. این صیغه توضیح می‌دهد که به زودی این زندگی را ترک خواهم گفت. سپس یک نفر را قرار می‌دهم که به جای من باشد. پس معنای این که رسول بر قرآن و اهل بیت کلمه ثقلین را اطلاق می‌کند، چیست؟

مشکل گسترش دایره اهل بیتِ مطهر و درهم آمیختن غیر مطهرین با آن، بزرگترین مصیبتی است که باعث تحریف اسلام شده بود و به خاطر آن چه که ذکر شد، پیامبر کلمه ثقلین بر این‌ها (اهل کساء) اطلاق کرد تا توضیح دهد آن‌ها همان چهار نفر هستند که احدی نیاید و ادعای اهل بیت مطهر نماید.

سخن بگو از مطهرین! دقت کن مطهر نه غیرمطهر! دایره، یعنی دایره مطهرین، محدود و مشخص است و امکان ندارد تو از طریق آیات دیگری، دلیل بیاوری که بر زنان پیامبر کلمه اهل بیت اطلاق شده است. بلکه او اطلاق کرد، ولی همراه با قرینه. به آیه «قالُوا أَتَعْجَبینَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَميدٌ مَجيدٌ» مراجعه کن! در این آیه قرینه خطاب پیامبر به او (همسرش)، این دلیلی است که در این آیه وجود دارد. در آیه مورد نظر ما کجاست؟ قرینه خطاب «أَتَعْجَبينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» در آیه مخاطبش کیست؟ پس هیچ مانعی ندارد اگر قرینه در سخن باشد. کلمه «اهل»، دلالت بر همسر کند و به خاطر همین مطلب است که علمای لغت از جمله زبیدی، در تاج عروس گفته است: درکلمه «اهل بیت»، در اصل یا کلمه، اهل اطلاق می‌شود بر نزدیکان مرد، گروه؛ ولی اگر اطلاق شود بر زن، نیاز به قرینه دارد.

و بدین جهت می‌خواهم بگویم آیا تو راضی می‌شوی که پیامبر اطلاق کند کلمه ثقلین را بر خاندان علی و خاندان عباس؟ همه آن‌ها اهل بیت هستند؛ بدون فرق گذاشتن بین مطهر از آن‌ها و غیرمطهر؟ در مورد جنگ‌های بین آل عباس که اسلام

را از بین برد، چه می‌گویی؟ آیا همه آن‌ها اهل بیت هستند؟ جنگ‌های ویرانگری که بین خاندان عباس و بین خاندان علی بود؛ همه آن‌ها یعنی هردو طرف اهل بیت هستند؟ آیا پیامبر بر همه آن‌ها اهل بیت مطهر اطلاق نموده است؟ آیا جنگ‌های ویرانگر بین حسنین و حسینین و اختلافات بین این دو همه آن‌ها از اهل بیت است؟ بدون فرق گذاری بین مطهر و غیرمطهر از آن ها؟ آیا پیامبر می‌گوید: باقی گذاردم همه آن‌ها را؟

من می‌خواهم بگویم: پیامبر اهل بیت مطهر را مشخص کرده است. به خاطر این که کلمه ثقلین را بر آن‌ها اطلاق خواهند کرد و این یک کلمه بزرگی است. کتاب «النهایه فی غریب الحدیث» را باز کن! در آنجا خواهی یافت که ثقلین چه معنایی دارد. چرا که خارج از آن بی‌ارزش است. خارج از اهل بیت، سبک و بی‌ارزش است.

ما می‌گویم اهل بیت کسانی هستند که خداوند آیه تطهیر را بر آن‌ها نازل کرد و رسول خدا ﷺ آن‌ها را در کساء داخل نموده و آنان پاکیزه گردیده‌اند. بنابراین آن‌ها که پیامبر بر آن‌ها ثقل اطلاق نموده، نه به غیر این ها! دایره طهارت و پاکیزگی را گسترش ندهید تا هر کسی که بخواهد داخل شود! تا شخصی بیاید و ادعا کند که از اهل بیت مطهر است و سپس هرگونه که بخواهد در دین انحراف ایجاد کند! و این یک مصیبت بزرگی است!

ما باید به سخن پیامبر ملتزم شویم. پیامبر اهل بیت مطهر را در دایره محدود و معینی مشخص کرد. این معین شدن در آن حدیث یک امر واضحی بود. به این دلیل که در دین انحراف ایجاد نمی‌شد. بفرمایید میکروفون با شماست!

آقای شیخ عثمان:

می گویم: اولاً آیا مراد تو از «اهل بیت»، تمام بیت است؟

درحقیقت دکتر عصام سؤال‌های فراوانی از من کرد و من پاسخ می‌دهم به این سؤال ها. ولی او به سؤال‌های من پاسخ نمی‌دهد. چرا؟ نمی‌دانم! یعنی اگر بخواهد

فقط سؤال کند، پس با جوانانی که سؤال می‌کنند بماند و اگر بخواهد گفتگو کند، به سؤال هایم پاسخ دهد! یعنی اصلاً صلاح نیست که او سؤال کند و من پاسخ دهم ولی برعکس من سؤال کنم و او جواب ندهد. این سخن درستی نیست و این روش درست گفتگو کردن نیست! یعنی من در ابتدای گفتگو، زمانی که با دکتر عصام گفتگو را آغاز کردیم و او گفت که «من نمی‌گویم بر من تأثیر گذاشت، ولی می‌گویم که سخن او مورد پسند من واقع شد» و آن عبارت نقل قولی از ابن القیم از هروی است که گفت: «ما تو را دوست داریم، ولی حق نزد ما دوست داشتنی تر از تو می‌باشد». سپس دکتر عصام گفت: «و تو ای عثمان خمیس نزد ما دوست داشتنی هستی، ولی حق نزد ما از تو دوست داشتنی تر است»! خوب دکتر عصام اگر حق نزد تو از من محبوب تر است و اگر واقعاً دنبال حق هستی، چرا پاسخ نمی‌دهی به سؤال‌هایی که من آن را برای تو طرح کردم؟ و از خداوند تبارک و تعالی درخواست می‌نمایم که این گونه باشی! و از خداوند درخواست می‌کنم که من هم همان گونه باشم! و از خداوند درخواست می‌کنم همه حاضرین این گونه باشند! چرا بر پرسش هایم پاسخ نمی‌دهی؟ به خصوص به سؤالی که به زبان خودت گفتی؟ چرا به آن پاسخ نمی‌دهی؟ آن چه که از تو سؤال کردیم از خمینی و نظر تو در مورد خمینی؟

این روش مناظره کردن نیست. روش مناظره این است که من سؤال کنم و تو پاسخ دهی و تو سؤال کنی و من پاسخ دهم. و من شرح دهم و تو شرح دهی! و تو بگویی و من بگویم! این روش مناظره کردن است. این است روش یک گفتگوی هدف دار که از طریق آن می‌خواهیم واقعاً به حقیقت برسیم. همان گونه که می‌گویی!

اما او به من می‌گوید که فقط از تحریف کردن می‌گویم و این که «نمی داند غیر از تحریف کردن! بیست سال است که از تحریف سخن می‌گوید». چه می‌خواهی از من؟ من ۱۵ یا ۲۰ سال است که فقط از تحریف می‌شنوم. این قضیه چه ارتباطی به موضوع بحث دارد؟ باید در این مسائل به روش سؤال و پاسخ همگانی روی

بیاوریم. من از تو سؤال می‌کنم و تو پاسخ می‌دهی و تو سؤال می‌کنی و من پاسخ می‌دهم.

می گویی: او در خانه ابراهیم آن را در یک حالتی معین خواند. آیا کس دیگری در آن داخل شد؟ هم چنین می‌گویی که ابن تیمیه گفت: «بهترین اهل بیت، علی است» و آیا سنی غیر این سخن می‌گوید؟ همه ما می‌گوییم علی سرور «اهل بیت» است و او بهترین «آل بیت» است. کسی آن را انکار نمی‌کند. هرگز! بهترین مرد بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، بلکه بهترین انسان بعد از نبی در آل بیتش! ما هرگز این را انکار نمی‌کنیم.

می گویی ابن تیمیه آن را گفته است. همه ما نیز به آن اقرار می‌کنیم. یعنی تمام اهل تسنن! این سخن یک سخن علمی است و هیچ کس منکر آن نیست. **علی سرور اهل بیت است.**

می گویی: نوارهایت را زیاد گوش می‌دهم. یعنی تمام نوارهایم را گوش دادی؟ این چیز خوبی است. خدا جزای خیر به تو دهد! می‌خواهیم در مورد نوارها بحث کنیم که خداوند تو را مبارک گرداند! آخرین نوارهایی که آن‌ها را ذکر کردی، من در آن‌ها در مورد شیعه فراوان سخن گفته‌ام. در مورد تحریف قرآن یا در مورد متعه کردن و...؟ می‌خواهیم بحث کنیم در مورد نوارها تا این که در نهایت به حقیقت برسیم. حال از طریق این مناظره یا گفتگو یا حتی از طریق نوارها یا نوشته‌ها که درنتیجه إن‌شاء الله به حقیقت برسیم. حقیقتی که همه آن را می‌خواهیم. سپس کلمه رجس در این آیه: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» چیست؟ اهل علم می‌گویند: رجس کثیفی است و گفته شده: رجس عبارت است از گناه، فسق و شیطان و شرک و هرچه شبیه آن هاست.[1]

خداوند شرک را از آن‌ها دور گرداند. آیا ما در آن شک می‌کنیم؟ خداوند از علی و فاطمه و حسن و حسین شرک را دور ساخت؟ بله. شرک را از آن‌ها دور ساخت. چه

۱. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج۲، ص: ۲۰۰؛« الرِّجْسُ: القذر...»

خواهد شد؟ بعد از این چه شد؟ اگر شرک را از آن‌ها دور ساخت، یا شیطان را از آن‌ها دور کرد، چه خواهد شد؟ فسق را از آن‌ها دور کرد، بعد از این چه شد؟ گناه، ناپاکی، بعد از این‌ها چه نتیجه‌ای خواهد داد؟ آیا مستلزم این خواهد بود که آن‌ها معصوم شوند؟ هرگز این نتیجه را نخواهد داد! بلکه ما می‌گوییم که خداوند به خاطر دعای پیامبر ﷺ، شیطان را از آن‌ها دور ساخت. شرک را از آن‌ها دور ساخت. فسق و اثم و گناه را از آن‌ها دور ساخت و ناپاکی را از آن‌ها دور ساخت. و نتیجه این همه مطلب گفته شده این است که ما بگوییم: فرض کن خدای متعال در این آیه این‌ها را اراده کرده، حال از آن‌ها چه می‌خواهی؟ فرض کن حدیث این گونه بود، بعد از این چه خواهد شد؟

دکتر شیخ عصام مهم این است که بعد از طولانی کردن بحث در قضیه حدیث اهل بیت، می‌خواهم بگویم چرا پیامبر ذکر کرد آن را؟ چرا حدیث را تکرار کرد؟ چرا؟

به تو می‌گویم که تکرار نکرد. او فقط صبح زود بر آن‌ها عبور می‌کرد و به آنها یادآوری می‌کرد که «الصَّلَاةَ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ یعنی بپا خیزید برای نماز صبح! به خاطر طولانی شدن بحث، مرا ببخشید و خداوند بالاتر و داناتر است. و صلی الله علی نبیّنا محمّد!

ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

دکتر عصام إن‌شاء الله به این سؤال‌ها پاسخ خواهد داد! در برابر من سؤالی وجود دارد و خواهش می‌کنم که شیخ دکتر عصام به آن هم پاسخ دهد. سؤالی که پرسیده شده و در برابر من قرار دارد؛ چند لحظه صبر کنید تا نامه را بخوانم. سؤالی وجود دارد که در آن گفته شده: آیا امام علی، متعه[1] را حلال کرده است و خود او و اهل بیت به آن عمل کرده است؟ دکتر عصام این سؤالی است که طرح شده است.

سؤال دوم این است که: دکتر عصام تو اظهار رضایت کرده و برای علمای اهل

---

۱. متعه: ازدواج وقت، صیغه

تسنن طلب آمرزش می‌کردی مانند احمد بن حنبل و ابن تیمیه. آیا این خشنودی و طلب آمرزش واقعاً از روی اعتقاد شماست یا این که نه فقط لقلقه زبان است؟ و اگر واقعاً این عقیده را داری، آیا در برابر شیعه و بخصوص علمای آن‌ها، این کار را انجام می‌دهی یا نه؟ و اگر نظر تو این باشد، آیا کسی که لعن می‌کند احمد بن حنبل و ابن تیمیه را، انکار می‌کنی؟ این همان سؤال می‌باشد.

سید رفیق از طرف شیعه:

خداوند جزای خیر به تو عطا کند! نسبت به جناب دکتر سید عصام، اولین موضوع جواب دادن بر این سؤال است و بعد از آن، إن‌شاء الله به پاسخگویی از سؤال شیخ عثمان برمی گردیم. جناب دکتر عصام! برای پاسخ دادن به آقای ابواحمد. بفرمایید میکروفون با شماست.

آقای دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اما من به کسی که پرسش کرده، این چنین می‌گویم:

متعه که در ذهن تو وجود دارد، حرام است. متعه دارای یک مفهوم وهابی و یک مفهوم اسلامی است. مفهومی که برای متعه وجود دارد، همان متعه‌ای است که در زمان رسول خدا ﷺ بوده است. این قوانین و حدودی است برای عده ای. یعنی قوانینی دارد. ولی متأسفانه برادران وهابی برای متعه یک شکل وحشتناکی توصیف کردند. با توجه به این که همه اجماع دارند که رسول خدا آن را جایز دانسته است. پس ما می‌گوییم: این متعه که پیامبر آن را جایز دانسته، نزد ماست. برای آن عده‌ای خاص، عقدی خوانده می‌شود و دارای قوانینی است که این قوانین، همان قوانینی است که در زمان رسول خدا ﷺ بوده است و اگر فرزنددار شدند، فرزندان نصیب هر دو زوج هستند. متعه همان ازدواج دائم است، مگر این که ازدواج دائم با طلاق منحل می‌شود و ازدواج متعه به تمام شدن وقت مشخص

شده، منتهی می‌شود و اگر خواستی بحث کنیم از مسئله ازدواج مسیار[1]، بر طبق ازدواج مسیار که نزد اهل تسنن ثابت شده و مورد قبول است.

در فقه اهل سنت امام سیدسابق ذکر کرده که جمهور فقهای اهل سنت بر جواز ازدواج به نیت طلاق، اجماع کردند. یعنی این که جایز است من ازدواج کنم در یک وقت معین، پس آن را بعد از یک هفته، در نیت خود طلاق دهم و در نیت من یک مدت معین را مشخص کنم. ما می‌گوییم ازدواج متعه بهتر است از ازدواج مسیار. در ازدواج متعه به زن می‌گوییم ازدواج براساس کتاب خداوند و سنت رسول خدا ﷺ و تمام قوانین ثابت است. قوانین و عقد شرعی است و مواردی که به آن فرد ملتزم می‌شود. اما ازدواج مِسیار درحقیقت همان گونه که امام محمدرشید رضا در کتاب «فقه السنه» از او نقل کرده‌اند، «ازدواج مسیار یک خیانت است.» امام اهل سنت، محمدرشید رضا آن را گفته است: «این (ازدواج مسیار) خیانت است». او گفته است: «بلکه ازدواج متعه نزد اثنی عشری بهتر است از ازدواج به نیت طلاق دادن! به خاطر این که ازدواج با نیت طلاق، ازجهتی خانواده را ویران می‌کند. خانواده را نابود می‌کند. به خاطر این که این که یک هفته پس از آن، او را طلاق دهد در ذهنش وجود دارد. یعنی معین کردن مدت ازدواج در نیتش. پس خیانت است. چرا که به زن وعده ازدواج دائم می‌دهد، در حالی که در نیت او ازدواج موقت است!»

جستجوکن در کتاب‌های اهل تسنن، آن را خواهی یافت: ازدواج با نیت طلاق! و باید بدانی متعه که در ذهن تو وجود دارد، یعنی بدون قوانین و بدون ملتزم شدن به بعضی امور که حرام است. ولی من می‌گویم به جایز بودن متعه نبوی؛ یعنی متعه‌ای که رسول خدا ﷺ آن را جایز دانسته است.

---

۱. ازدواج مِسیار، نوعی از ازدواج در فقه اسلامی اهل سنت است که در آن زن و مرد در عقد ازدواج، شرطی را قرار می‌دهند و از برخی حقوق و تکالیف خود صرف نظر می‌کنند. از جمله این حقوق: نفقه، زندگی مشترک، تعیین مسکن توسط شوهر و حق قسم (برابری در هم بستری هنگام چندزنی) است. در واقع ازدواج مسیار، شبیه ازدواج موقت است که در نکاح مِسیار، معمولاً زن و شوهر جدا زندگی می‌کنند.

اما نسبت به سؤال دوم که ابواحمد سؤال کرد که چرا طلب آمرزش و رحمت برای ابن تیمیه و احمدبن حنبل می‌کنی؟

می گویم که این یک حقیقت است. من از فرقه وهابیت نیستم که غیر خودش را تکفیر کند! من شیعه هستم که پیامبر به آن‌ها توصیه کرده در حدیث مسلم «لَایَزَالُ الدِّینُ محفوظاً ماوَلِیهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا»[1] و امام جعفر صادق علیه‌السلام و امام باقر علیه‌السلام به من آموختند که کلمه مسلم را بر همه مسلمانان اطلاق نمایم و کسی که جزو شیعیان حساب شود؛ چون کلمه مؤمن اطلاق نمایم. و غیر از شیعیان، آن‌ها هم مسلم هستند. ما با اخلاق اهل بیت زندگی می‌کنیم. ولی کسانی که اهل سنّت هستند، آن‌ها را ترک کردند و شیعه به آن‌ها تمسک کردند.

شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

شیخ وسیم! بفرمایید!

آقای شیخ وسیم از طرف شیعه:

بسم الله الرحمن الرحیم. حمد و ستایش برای خدا که تمایل به برتری در ذات هر انسانی قرار داده است. به طوری که حتی جنایت کاران جنگی، ادعای برتری دارند و نمی‌خواهم در این نکته بیشتر بحث کنم. شیخ عثمان بر مسئله‌ای که قبلاً آن را مطرح کرده، اصرار دارند و همواره آن را تکرار می‌کنند و در این جلسه نیز آن را تکرار کرد و من می‌خواهم در این نکته با او وارد بحث شوم.

از جناب دکتر عصام معذرت می‌خواهم. به خاطر این که ایشان بر گفتگوی منظم و این که بحث در محور یک موضوع باشد، تأکید داشتند و آن عبارت از این است که مشخص کنیم اهل بیت چه کسانی هستند؟ و این که بحث پراکنده نشود. جناب دکتر عصام! از شما بابت این پرسش‌های خارج از موضوع، معذرت می‌خواهم.

---

۱. ترجمه : صحیح مسلم، ج ۳، ص ١٤٥٢، ح ١٨٢١.

برادر شیخ عثمان خمیس چندین بار مسئله تکفیر کسانی که منکر امامت از طرف علمای شیعه یا بعضی از علمای شیعه هستند را تکرار کردند و من می‌خواهم فقط در این زمینه به او پاسخ دهم. می‌خواهم تبیین کنم که آیا شیخ عثمان جوابی برای سؤالی که بارها آن را تکرار کرده، می‌خواهد یا نه؟ اگر می‌خواهد برای سؤالی که بارها آن را تکرار کرده پاسخی بشنود، با شماره یک به من اشاره بدهد و اگر نمی‌خواستی یک شماره منفی به من نشان بدهید.

نمی خواهی! پس حقیقت را نمی‌خواهی بدانی! خدا را شکر نمی‌خواهی! ولی به خاطر این که کسانی در اینجا حاضرند و شنوندگان بدانند تو گفتی تکفیر نمی‌کنی و نه...

برادر شیخ ابواحمد از طرف وهابی ها(در حالی که سخنان وسیم را قطع می‌کند):

ای وسیم! ما توافق کردیم بر اینکه در این موضوع سؤالی وجود دارد و فقط سؤال باید پرسیده شود، نه موضوعات دیگر خارج از بحث! و فقط شیخ حق دارد پاسخ دهد یا نه. ای شیخ اگر بخواهید پیرامون مسئله توضیح دهید، بفرمایید!

ادامه سخن جناب شیخ وسیم قطیفی:

من طبیعتاً به خاطر این که شیخ عثمان نخواستند جواب را بشنوند، با او بحث نخواهم کرد. ولی می‌خواهم منتقل شوم به سؤالی که او نمی‌خواهد به آن جواب داده شود و می‌خواهم فقط بگویم: اگر او طالب حق بود، می‌گفت جواب دهید. در روز روشن حکم نکند به این که عده زیادی، مسلمانان را تکفیر می‌کنند به این شکل! سپس نخواهد حق را بشناسد! این یک امر خطرناکی است که باید در مناظره مشخص و معین شود تا زنده باشد هرکسی که بر دلیل زنده مانده و هلاک شود کسی که بر طبق دلیل هلاک شده است. او نمی‌خواهد جواب داده شود و من هم برای رضایت خداوند به او جواب نمی‌دهم. من فقط می‌خواهم سؤال کنم. او می‌گوید: کسی که شیعه را تکفیر کند، خطا نکرده است. من به هیچ یک از حاضرین

در اتاق بی‌احترامی نمی‌کنم. هرکس که بخواهد باشد و سخنان ما ضبط شده است و هرکس که بخواهد من را قضاوت کند، می‌تواند.

او می‌گوید: هر کس شیعه را تکفیر کند، خطا نکرده است.

ای شیخ! پس چرا هرکسی که امامت علی بن ابیطالب علیه‌السلام را انکار کند را تخطئه می‌کنی؟ و چگونه او را خطاکار می‌دانی؟ کسی که شیعه را تکفیر کند، برای او عذری وجود دارد و آن عذر این است که او اجتهاد کرده و خطا کرده و کسی که تکفیر کند، کسی که انکار کند- و من تأکید می‌کنم بر این کلمه، چراکه کلمه‌ها معنای خود را دارند- کسی که انکار کند، سؤال گاهی بلکه بیشتر اوقات، برای انتقاد کردن است. من با کسی سخن نمی‌گویم که در این جا به عنوان شیخ حضور دارد و نه با شخصی سخن می‌گویم که به عنوان ابوعلی آمده است.

پس چگونه این‌ها بخشیده نشده و آن‌ها عذرشان پذیرفته شده؟ چگونه تخطئه می‌کنی کسی که غیر شیعه را - یعنی اهل تسنن - تکفیر می‌کند، ولی تخطئه نمی‌کنی کسی که شیعه را تکفیر می‌کند؟

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. ای شیخ وسیم! از حضورتان در این غرفه و بیان سؤال تشکر می‌کنم. از خداوند می‌خواهم که مرا در پاسخگویی یاری دهد! اما نسبت به شیخ وسیم می‌گویم که می‌خواهم به تو پاسخ دهم. به خدا قسم من به خاطر اهمیتی که برای این موضوع قایل هستی، متشکرم. ولی این سؤال متوجه شما نبوده است. بلکه سؤال متوجه دکتر شیخ عصام است و اگر خواستی به من پاسخ دهی، پس در جایگاه شیخ دکتر عصام قرار گیر و گفتگو بین من و شما باشد؛ تا به هر آنچه من طرح کردم، به آن پاسخ دهی.

من نمی‌خواهم به جای شیخ دکتر عصام پاسخ دهی! من می‌خواستم دکتر عصام به من پاسخ دهد. سؤال متوجه اوست و این سخن از زبانِ او خارج شده

است. من از تو سؤال نکردم، تا تو به من جواب دهی. و من نمی‌خواهم پاسخ این سؤال را. قضیه این نیست که من می‌خواهم چیزی یاد بگیرم، تا تو بگویی من حق را می‌خواهم یا حق را نمی‌خواهم! یعنی من می‌توانم به این سؤال پاسخ دهم. سؤال سخت نیست. بلکه جواب از تو نمی‌خواهم. خداوند تو را مبارک بدارد. جواب از تو نمی‌خواهم؛ چون از طریق تو چیزی رخ نداده است. تو در مورد آن‌ها «غلات» نگفتی. اگر من با تو مناظره می‌کردم، یا با تو گفتگو می‌کردم و تو می‌گفتی: «کسانی که تکفیر کنند، آنها غلات به حساب می‌آیند و غلات کسانی هستند که تکفیر می‌کنند؛ سؤال را متوجّه تو می‌کردم». ولی تو این را نگفتی. بنابراین سؤال کردن از تو هیچ معنی ندارد.

به تو می‌گویم: آیا این‌ها غلات هستند؟ می‌گویی: نه. آن‌ها غلات نیستند. آن‌ها کسانی هستند که تکفیر می‌کنند کسانی را که امامت را انکار می‌کنند. پس مسئله تمام شد!

درنتیجه من فرار نمی‌کنم و از طلب حق دوری نمی‌کنم و من می‌دانم که نظر شیعه این است که کسی که به امامت ایمان نیاورد، کافر است. و این را برای دکتر شیخ عصام ذکر کردم و منظور فرار از جواب یا فرار از سؤال نیست.

اما این که می‌گویی: کسی که شیعه را تکفیر کند، تخطئه و اشتباه نمی‌کند. من بدین گونه نگفتم که تخطئه نمی‌کنم کسی که شیعه را تکفیر کند! زمانی که دکتر به من این سخن را نسبت داد و گفت که «تو تکفیر می‌کنی کسی که شیعه را تکفیر نمی‌کند» و سپس کلمه «تکفیر می‌کند» را تغییر داد و گفت: «کسی که شیعه را تکفیر می‌کند، تو او را تخطئه می‌کنی.»؛ من به او گفتم: «من نگفتم کسی که تکفیر کند شیعه را، تخطئه می‌کنم و هم چنین نگفتم تکفیر می‌کنم.» من هیچ چیزی از این قبیل سخنان نگفتم. من به او گفتم که «من تکفیر نمی‌کنم شیعه اثنی عشری را.» من این کلام را نگفتم. بلکه تو این سخن را از من گفتی! یعنی من نگفتم که کسی که تکفیر کند شیعه را، خطا کرده یا کسی که تکفیر نکند، خطا کرده است. این

را هرگز نگفتم. نه مدح کردم، نه مذمت کردم. من کاری به آن‌ها ندارم، تا این که از آن‌ها سخن بگویم که خطا کرده‌اند یا خطا نکرده‌اند. این امر دیگری است. اما بر اساس عقیده خودم، شیعه اثنی عشری را تکفیر نمی‌کنم. این عقیده من است. و به خاطر همین زمانی که دکتر عصام گفت: تو تخطئه می‌کنی هرکسی که تکفیر می‌کند، به او گفتم که هرگز آن‌ها را تخطئه نمی‌کنم و تخطئه نمی‌کنم کسی که آن‌ها را تکفیر می‌کند. یعنی هر دوجهت: هم کسانی که تکفیر می‌کنند، آن‌ها را خطاکار نمی‌دانم و هم کسانی را که تکفیر نمی‌کنند، خطاکار نمی‌دانم. آن‌ها دیدگاه خود را دارند. ولی نظر من این است که آن‌ها کافر نیستند. این اعتقاد من نسبت به شیعه است. در مورد آن از خداوند یاری می‌طلبم.

شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

شیخ ابومنتصر بلوشی بفرمایید!

جناب شیخ ابومنتصر بلوشی از طرف وهابی‌ها:

من توضیحی پیرامون گفتگو دارم. این سؤال نیست. چون متأسفانه در مناظره دیدم از یک طرف، علم سخن می‌گوید و از یک طرف نمی‌توانم بگویم جهل و نادانی سخن می‌گوید! ولی در این جا فرار کردن آشکار از سؤال‌ها وجود دارد و موضوع پیچیده می‌شود و یا بحث از موضوعات جانبی می‌شود و این سزاوار مناظره نیست. من نمی‌خواستم وارد این غرفه شوم. به خاطر این که در غرفه ما این مناظره مسخره، با احترام به همه، پخش می‌شود. ولی فریادهای دکتر شیخ عصام، گوش‌های‌مان را خسته کرد. به همین دلیل من این جا آمدم تا بگویم: ای برادر! اگر لطف کنی فریادت را کم کن و خواهش می‌کنم آن را دوباره مد نظر قرار دهید! چرا که وقت ما اضافی نیست تا فریادهای تو را بشنویم! ما فقط مطالب علمی را می‌خواهیم گوش دهیم. این یک امر واضحی است. اگر علم نداری، مناظره را رها و به دیگری واگذار کن! چه کسی تو را مجبور کرد به این مناظره؟ من امروز از

تو چیزی شنیدم که اصلاً توقع نداشتم.

از قبل مناظره تو را که از غرفه رافضی‌ها پخش می‌شد، دنبال کردم. ولی امروز مناظره در سطح علمی خیلی بدی بوده است. با همه احترامی که برای تو قائل هستم، ولی مناظره خوبی نبود.

به هر حال، سؤالی که الان دارم که البته این سؤال نیست؛ بلکه بر آن چه که آوردی، از قیاس فاسدی نزد مذهب شیعی تو مقایسه می‌کنی و مخالفت می‌کنی با اهل بیت و مطالب را از غیرپاکان می‌گیری! و این یک قیاس فاسدی است. قیاس در مذهب شیعی جایز نیست. به خصوص در عقاید مقایسه کردن جایز نیست. و تو پیروی می‌کنی روش مذاهب دیگر را و آن را در مذهب خودت آمیخته می‌کنی و این یک تناقض آشکاری است که اهل اصول فقه آن را می‌فهمند.

لذا دوباره خواهش می‌کنم و می‌خواهم کاملاً کوتاه بگویم که وقت ما را به این شکل هدر ندهید! اگر تو علم نداری، واگذار کن به دیگری! ما می‌خواهیم نظریه‌های شیعه را بشنویم، ولی به روش علمی و نه با فریاد: اوه، اوه...یا پیچاندن امور! متشکرم.

حضرت شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت

دکتر بفرمایید!

جناب دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. با این خلق و خوی عالی که شما دارید، خداوند جزای خیر به تو عطا کند! نمی‌دانم آیا استدلال‌ها و دلایلی که من آن‌ها را ارائه دادم، دادزدن بود؟ اگر این داد زدن بود، پس علم چیست؟ گفتی: من نادانم! و گفتی: من دلایلی نیاوردم و هم چنین گفتی: من ملاک و سندی ارائه ندادم و اگر نمی‌توانی فرد دیگری را جایگزین خود کن! من می‌گویم: خداوند تو را نیکو بدارد و برای این اخلاق عالی در غرفه شما، به تو جزای خیر دهد.

زمانی که شما در غرفه شیعه بودید، رفتار ما با شما این گونه نبوده است و این یک مسئله طبیعی است. چون ما دارای اخلاق اهل بیت هستیم و شما دارای اخلاق و رفتار خود هستید و این یک امر طبیعی از طرف شماست که به این شکل سخن بگویید! البته من سؤال‌های فراوانی را از جناب شیخ کردم که به آن‌ها پاسخ نداد و وی در سؤال کردن از چارچوب موضوع گفتگو خارج می‌شدند. چگونه می‌خواهی به سؤال‌های او پاسخ بدهم، درحالی که او به سؤال هایم پاسخ نمی‌دهد؟

هم چنین من خواستار آن هستم که سؤال‌ها در چارچوب کتب اهل تسنن باشد. همان طور که گفتم من از طریق کتب اهل تسنن، به مذهب اهل بیت هدایت شدم. کتاب‌های بخاری و مسلم و کتاب سته[1] که مرا به مذهب اهل بیت راهنمایی کرد راهنمایی کرد و من آن را مفصلاً زمانی که در مورد حدیث ثقلین بحث کنیم، توضیح خواهم داد.

می خواهم فقط برای برادر سؤال کننده جناب ابی المنتصر بلوشی این را توضیح دهم که عصمت را .فقط در پی بحث مسئله عصمت .در مفهوم وهابیِ غیرعصمت در معنای تشیع ذکر کرد.

اغلب عصمت در معنای وهابیت ملازم با نبوت است. زمانی که من وهابی بودم، این تصور در ذهن من بود که اگر می‌گفتی فلانی معصوم است، در فکر این معنا تصور می‌شد که می‌گویی فلانی پیامبر است! من این گونه فکر می‌کردم و از کلمه عصمت دوری می‌کردم. چون نزد من این واژه ملازم با نبوت بود.

می خواهم بگویم عصمت در مفهوم تشیع، غیر از عصمت در مفهوم وهابی است. زیرا عصمت هرگز ملازم نبوت نیست، بلکه امامیه در این موضوع اجماع کرده‌اند و سخنان فراوانی در این باره دارند که کسی که بگوید بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله،

---

۱. کتاب های شش گانه اهل سنت که به صحاح سته معروف است: صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابن ماجه، سنن ابی داوود، سنن ترمذی، سنن نسائی

نبی دیگری وجود دارد که دارای رسالتی است، آن فرد کافر است و خارج از حیطه اسلام بوده و هیچ ارتباطی با اسلام ندارد.

من می‌خواهم بگویم که رابطه‌ای بین نبوت و عصمت وجود ندارد. پس اگر گفته شود این‌ها از معصومین هستند، مراد از عصمت به معنای وهابیت نیست. بلکه مراد از عصمتی که در شیعه معنا شده است، مانند عصمت مریم است. به طوری که آن بانو معصوم بود، اما نبی نبود.

یعنی برای روشن شدن بحث و این که این مسئله باعث ایجاد خلل می‌گردد، آن را مطرح کردم. من به خاطر این که قبلاً وهابی بوده و آن گونه فکر می‌کردم، از این مشکل رنج می‌بردم. زیرا آن فردِ وهابی پیش خودش فکر می‌کند که در این جا یک مشکلی وجود دارد و آن نبوت نزد شیعه است و این نوع اعتقاد، قضایای بسیار خطرناکی نتیجه می‌دهد.

و هم چنین می‌خواهم پیرامون قضیه قیاس که آن را شیخ ابومنتصر بلوشی مطرح کرده توضیحی دهم و بگویم که در این مطلب خلط بسیار بزرگی رخ داده است. این خلط، خلط بین قیاس در منطق و قیاس در نزد حنفیه یا نزد شافعیه یا نزد مالکیه است.

بین این دو قیاس فرقی وجود دارد. قیاس عقلی که در منطق وجود دارد، هیچ فرد عاقلی آن را منکر نمی‌شود و این قیاسی است که در نزد شیعه وجود دارد. اما قیاسی که نزد شیعه مردود بوده و قابل قبول نیست، این است که حکم این فرد یا موضوعِ خاص را بدون وجود نص خاصی سرایت دهیم. این همان قیاسی است که ائمه اهل بیت با آن مخالفت کردند. این همان قیاسی است که از طرف ابلیس به وجود آمد؛ همان گونه که امام شهرستانی در «ملل و نحل» گفته است: «اولین کسی که قیاس کرد، ابلیس بوده است. زمانی که ملائکه سجده کردند برای آدم. ابلیس قیاس کرد و سجده نکرد و با عصبانیت اعتراض کرد. چرا برای او سجده کند، در حالی که آدم از گل آفریده شده و ابلیس مخلوقی برتر از او است؟».

این همان قیاسی است که منجر به مخالفت کردن با شارع و منجر به مخالفت کردن با شریعت دینی می‌شود. این همان قیاسی است که اهل بیت با آن مخالفت کردند و تو می‌دانی قدمای اهل تسنن، قیاس را لعنت می‌کردند. چرا؟ البته نه قیاسی که به معنای متأخر نزد فقه اهل تسنن معروف است. بلکه قیاسی که به همراه اهل بیت با آن مخالفت کردند، همان قیاسی است که منجر به مخالفت با حدیث صحیح یا منجر به مخالفت کردن با آیه قرآنی است و قیاسی است که به خاطر هوای نفسِ خود منجر شود به این که ترک کنم قضیه قرآنی یا ترک کنم قضیه نبوی را. یا قیاس به خاطر این که می‌خواهم در مسائل خاصی حکم کنم به عقل فردی، نه به عقل کلی.

برادر شیخ ابو احمد از طرف وهابیت:

دکتر کلامتان را به پایان برسانید!

برادر رفیق از طرف شیعه:

ابو احمد، ببخشید! شما به دکتر عصام عماد می‌گویید که کلام شان را کامل کند، درحالی که این اهانت‌ها را می‌خوانید! دلیل این کار را نمی‌فهمم! من از شما عاجزانه تقاضا دارم که به جناب شیخ عثمان خمیس اجازه بدهید تا پاسخ این کلامی که الآن مطرح شده است را بدهند.

یعنی از طرف ما هیچ بی‌ادبی و اهانتی به صحبت‌های شما نشده است. در حالی که از طرف شما همواره در زمانی که ما می‌خواهیم صحبت کنیم، در مقابل نقطه قرمز قرار می‌گیرد تا نتوانیم صحبت کنیم! یا اینکه در صفحه چت روم همواره شوخی و مزاح فرستاده می‌شود! من نمی‌دانم این از ترسِ البلوشی می‌باشد، یا اینکه دلیل دیگری دارد. ما این روش و مشی را بنده نمی‌فهمیم. شیخ عثمان بفرمایید!

جناب شیخ عثمان خمیس

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده جدا از این اتفاق، بسیار ناراحت هستم. بخصوص زمانی که این اتاق به نام بنده می‌باشد و بنده به کسی اجازه نمی‌دهم که در اینجا کسی چیزی بنویسد که موجب ناراحتی شخص دیگری شود. بنده از کسانی که می‌خواهند همواره مطالبی این چنین را بنویسند، می‌خواهم که بروند به خانه یا اتاق شخصی خودشان یا اتاق‌های دیگر و هرچه دوست دارند، بنویسند. در این اتاق تنها ما به بحث علمی می‌پردازیم و اگر کسی سؤالی دارد یا مطلبی در مورد بحثی دارد، می‌تواند سؤال خودش را بپرسد و هر طرف در مناظره، درصورت صلاحدید خودش، می‌تواند به آن سؤال پاسخ بگوید. ما از دوستان می‌خواهیم که بگذارند به مناظره علمی بپردازیم و ما را با این مسائل گمراه نسازند.

و بایستی این را به دوستان تذکر بدهم که برادران ما از اتاق حق، مهمان‌های ما هستند و ما باید احترام این مهمان‌ها را نگاه داریم و به آنها بی‌احترامی نکنیم و اگر از طرف آنها هم بی‌احترامی شد، آن را تحمل کنیم. بنده واقعاً از این اتفاق ناراحت هستم و از دوستان می‌خواهم که اگر سؤالی دارند، شخصاً بگویند که ما سؤال داریم و از اینکه در ادامه صحبت‌های ما، شروع کنند به پیشنهاد دادن یا نظر دادن، خودداری کنند. همچنین روی سخن خودشان را هم مشخص کنند. برای مثال بگویند که ما از جناب شیخ عثمان خمیس یا دکتر عصام عماد سؤال داریم.

درضمن روی سخن بنده به یکی از کسانی که سؤال پرسیدند، یعنی جناب ابو منتصر البلوشی، هم می‌باشد که از جناب دکتر عصام عماد سؤال پرسیدند. البته لحن ایشان خیلی تند بود. به همین خاطر دکتر عصام ایشان را نپذیرفتند و بنده هم از ایشان ناراحت شدم. باز هم تکرار می‌کنم که جناب دکتر عصام عماد مهمان ما هستند و ما هم بایستی تا آن جایی که می‌توانیم به ایشان احترام بگذاریم.

مجدداً از شما عذرخواهی می‌کنم و از خداوند می‌خواهم که به شما جزای خیر بدهد.

ابو احمد البکری از طرف وهابیت:

تشکر. جناب آقای بغدادی هم اکنون در اتاق هستند یا خیر؟

جناب آقای شیخ عمار البغدادی، از مقابل نام من نقطه قرمز را بردارید تا بنده بتوانم صحبت خودم را ادامه بدهم.

جناب شیخ عمار البغدادی از طرف شیعه:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله ربّ العالمین و الصلاة و السلام علی أشرف الانبیاء و المرسلین وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین.

جناب شیخ عثمان خمیس از شما تشکر می‌کنم. موضوع در این قسمت پیرامون مسأله امامت به مفهوم عام آن می‌باشد و همانطور که از سؤال برادرمان فهمیدم، شما مشکلی ندارید از اینکه سؤال‌های مختلفی خارج از موضوعِ مورد اتفاق، پرسیده شود. ولی سؤال بنده در چارچوب موضوع می‌باشد. یعنی در مسأله امامت می‌باشد و جناب شیخ همانطور که شما می‌دانید، این مسأله یکی از مهمترین مسائل میان اهل سنت و شیعه است و مسأله‌ای است که میان شیعه و اهل سنت اختلاف ایجاد کرده است.

ما زمانی که به تاریخ نگاه می‌کنیم و همچنین زمانی که به صحاح می‌نگریم، می‌بینیم که مشکلی در بین می‌باشد. یعنی بین امیرالمؤمنین و خلافتی که بعد از رسول خدا به وجود آمد، تناقض است. ما می‌بینیم که حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام به شرعی بودنِ خلافت بعد از رسول خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتقادی نداشته‌اند. به همین دلیل بعد از گذشت شش ماه از خلافتِ رسول خداوند صلی‌الله‌علیه‌وآله، با خلیفه وقت بیعت نکردند و از همین روی اعتقاد داشتند که ابوبکر و عمر، حیله گر، گناه کار، خائن و دروغگو می‌باشند.

این عقیده حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد. این عقیده را صحیح مسلم برای ما به تصویر کشیده و در اثنای یک روایت صحیح السند، این مطلب را بازگو می‌کند

و جالب این است که این مطلب چنین بیان شده است که عمر بن الخطاب به عباس و علی می‌گوید: به راستی که شما دیدید که ابوبکر به خلافت رسید؟ و سپس چنین گفت: همانا پیامبر از خودش ارثی به جا نخواهد گذاشت. شما دیدید که او شخصی کاذب و حیله گر و گناهکار و خائن بود؟ درنتیجه این عقیده حضرت امیر علیه‌السلام، نسبت به خلیفه اول و دوم می‌باشد.

افزون بر آن داستان حضرت زهراء علیهاالسلام است. ایشان شخصیتی است که خداوند از غضب ایشان، غضبناک می‌شود. در صحاح آمده است که ایشان از دنیا رفته است؛ در حالی که با ابوبکر بیعت نکرده‌اند و از ایشان هم راضی نبودند!

این مسأله تمامش برای بنده سؤال برانگیز است. اما در لا به لای این داستان، اشکال‌های متعددی وجود دارد. این یک مطلب.

اما مطلب دوم: مشکلی وجود دارد مبنی بر اینکه بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در برابر علی بن ابی طالب علیه‌السلام، خلافت خودخوانده‌ای به وجود آمده است. ما از کدام یک از این دو بایستی پیروی کنیم؟ ما از علی بن ابی طالب پیروی می‌کنیم؛ زیرا ما حدیث ثقلین را قبول داریم. ما از علی بن ابی طالب پیروی می‌کنیم؛ زیرا حضرت پیامبر در وصف ایشان فرموده است: «ایشان ولی هر مؤمنی بعد از بنده هستند». این حدیثی است که جناب الالبانی آن را صحیح دانسته‌اند. همانطور که جناب شیخ عثمان خمیس، آن را به خوبی می‌دانید.

مطلب مهم دیگر: حدیث‌های زیادی وجود دارد که به نص خودشان، حاکی از این هستند که ائمه بعد از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، دوازده نفر می‌باشد. یا ایشان در روایت دیگری گفته است که دوازده خلیفه می‌باشد و شما تا همین ساعت در حیرت هستید که مصداق این دوازده نفر چه اشخاصی می‌باشند؟

بله شما هیچ مصداقی برای این دوازده نفر پیدا نکردید! با وجود اینکه می‌دانید روایت صحیحه‌ای نزد شما وجود دارد که با این موضوع مخالفت می‌کند. روایتی

دارید که می‌گوید: «الخلافة ثلاثون عاماً ثمّ یکون بعد ذلک الملک»[1]؛ یعنی خلافت سی سال می‌باشد و سپس بعد از آن پادشاهی می‌باشد. حال آن که می‌دانید که در طول سی سال، تنها چهار خلیفه وجود داشته‌اند.

درنتیجه تناقض وجود دارد میان ابوبکر و عمر و میان علی بن ابی طالب علیه‌السلام و زهراء علیهاالسلام؛ همانطور که صحاح شما به آن تصریح می‌کند. ما از علی بن ابی طالب علیه‌السلام پیروی می‌کنیم؛ زیرا ما برای حدیث ثقلین ارزش قائل هستیم که پیامبر در شأن علی علیه‌السلام فرمود: «وَ هُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی»[2]؛ او ولی هر مؤمنی بعد از من است. افزون بر تمامی این مطالب، اشکال دیگری وجود دارد که آن را برای شما بازگو می‌کنم:

مصداق دوازده خلیفه چه کسانی می‌باشند؟ شما نمی‌توانید برای این دوازده خلیفه، مصداقی پیدا کنید. حال آن که اعتقاد دارید عمر خلافتِ بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سی سال می‌باشد. ولی در طول این سی سال، ما تنها شاهد به خلافت رسیدن چهار خلیفه می‌باشیم. آیا برای شما ممکن است که برای بنده دلیل بیاورید یا اینکه این تناقض میان این دو روایتِ صحیح را، حل کنید؟ خداوند به شما پاداش نیک عطا بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. در ابتدا به جناب شیخ بغدادی خوش آمد می‌گویم و از ایشان می‌خواهم که در این بحث‌ها شرکت کنند. زیرا مسائل شما برای کسانی که در این اتاق هستند، بسیار مفید می‌باشد.

بله که میان علی و خلفاء تناقض وجود دارد و بنده به طور طبیعی با این تناقض موافق نیستم. زیرا ما اعتقاد داریم میان علی و خلیفه‌ها انسجام برقرار است و این تناقضی که کتاب‌های شیعه از آن دم می‌زنند، وجود ندارد!

---

۱. مسند أحمد: ۵/ ۲۲۰.

۲. أحمد بن حنبل،المناقب علی ما فی إحقاق الحقّ: ۵/ ۲۹۳.

اما در خصوص مطلبی که گفتید از دوازده امام و سپس گفتید که ما در شمردن و تعیین کردن این دوازده نفر در حیرت شدیدی هستیم!

نمی دانم چگونه می‌گویید که من در شمردن این دوازده نفر در حیرت هستم؟ در حالی که بنده تا به حال با شما در این خصوص صحبت نکردم تا اینکه شما بنده را به حیرت در این مسئله متهم می‌سازید! شاید شما منظورتان علمای اهل سنت به صورت عام و یا عموم اهل سنت باشد. بایستی بنده به شما بگویم که بنده نیز جزء عموم اهل سنت می‌باشم. ولی در میان علمای اهل سنت نمی‌باشم.

می گوید که این حدیث مخالف سی سال خلافت بعد از نبی است! اصلاً پیامبر در خصوص خلافت صحبت نکرده است. بلکه پیامبر فرموده است که دین در عزیز می‌باشد و در طول حکومت دوازده خلیفه، یا امیر یا این چنین الفاظی که در روایت پیامبر وجود دارد.

البته این مطلب که شما می‌گویید مربوط به مباحث آینده می‌باشد که بایستی در این خصوص با جناب دکتر عصام عماد در زمانی که به بحث در خصوص دوازده خلیفه رسیدیم، إن‌شاء الله تعالی، صحبت کنیم. اما بنده جواب واضحی در این خصوص دارم که در وقت مناسبی به آن خواهم پرداخت.

اما در خصوص خلافت سی ساله؛ این یک خبر دیگری است و منظور از آن خلافتی است که ما را به خلافت حسن می‌رساند. اما خلفای بعد از من؛ همواره حکومت شکست ناپذیر دارند و همواره اسلام قدرتمند می‌باشد. این یک موضوع و آن نیز یک موضوع دیگری است. اصلاً میان اینها تعارضی وجود ندارد. خدا به شما در مقابل این سؤال خوب، پاداش بدهد!

شیخ ابو احمد از طرف وهابیت:

شیخ دمشقیه شما سؤالی دارید. بفرمایید سؤال‌تان را بپرسید!

شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله و صلّی الله علی سیدنا محمّد و علی آله و صحبه أجمعین. جناب دکتر! آیا قرآنی که شما می‌خوانید، تنها طهارت را برای اهل بیت می‌خواهد یا برای تمامی مسلمانان می‌خواهد؟

می گویید این طهارت تنها برای اهل بیت می‌باشد. زیرا آیه‌ای در این خصوص وجود دارد. اما شما در مقابل این آیه چه می‌فرمایید: «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»[1]؛ پس آیا این آیه هم برای اهل بیت می‌باشد؟

ما می‌بینیم که قرآن اراده عموم کرده است و این طهارت را برای عموم مسلمانان می‌خواهد. بسیار سپاسگزارم.

شیخ ابواحمد البکری از طرف وهابیت:

خدا به شما اجر بدهد. دکتر پاسخ بدهید!

جناب دکتر عصام عماد:

بسم الله الرحمن الرحیم. من می‌خواهم این مطلب را به گونه‌ای بگویم که برای همه واضح و آشکار گردد. تمامی علمای اسلام از اهل سنت و شیعه اتفاق دارند که این آیه فضیلتی برای اهل بیت محسوب می‌شود. حال اگر این اراده در این آیه را به اراده تشریعی تفسیر کنیم، دیگر فضیلتی برای اهل بیت محسوب نمی‌شود. من منظورم این است زمانی که این آیه خاصِ اشخاص باشد، دلالت بر مدلولی می‌کند و اگر بگویی که این اراده در این آیه تکوینی نیست، بلکه تشریعی می‌باشد؛ در واقع دلالت بر هیچ مدلولی نمی‌کند تا اینکه دلالت بر فصیلت اهل بیت بکند. در این صورت این آیه را نبایستی در ضمن فضائل اهل بیت محسوب کرد. در حالی که این عمل را علمای اهل سنت در صحاح خودشان انجام داده‌اند.

---

۱. مائده/ آیه ٦؛ خداوند نمی‌خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می‌خواهد شما را پاك سازد.

ابو احمد البکری از طرف وهابیت:

وعد بفرمایید!

برادر وعد از طرف شیعه:

بسم الله الرحمن الرحیم. سلامٌ علیکم و رحمت الله و برکاته.

سرور بنده جناب شیخ عثمان خمیس! شما در یکی از نکته‌هایی که بدان اشاره کردید به مسأله دشنام دادن اشاره فرمودید که ما به صحابه احترام می‌گذاریم و برای آنها جایگاه و ارزش قائل هستیم.

شما اگر کتاب صحیح مسلم، باب فضائل الصحابه را باز کنید؛ در باب فضائل امام علی علیه‌السلام به حدیثی خواهید رسید که خودتان هم در جلسه پیش به آن اشاره کرده بودید. من می‌خواهم از اسم شخصی که در صحیح مسلم و صحیح بخاری از او اسم برده شده است، سؤال بپرسم. شماره این حدیث ۲۴۰۹ است و در آن چنین آورده شده است که: قتیبة بن سعید برای عبدالعزیز چنین نقل کرده است که ابی ابی حافظ، از ابی حازم، از سهل بن سعد روایت کرده است که «... سهل بن سعد دستور داد که علی را دشنام دهند ...».

سؤال بنده این است که این شخص چی کسی می‌باشد؟ بنده از شما می‌پرسم که این فرد چه کسی می‌باشد که دستور داده است به علی بن ابی طالب را دشنام دهید! چون این روایت در کتاب شما آمده است. طبق ادعای خودتان این روایت بایستی صحیح و قابل اسناد باشد و در غیر این صورت، اتهامی که شما به شیعه می‌زنید، به خود شما باز می‌گردد که چرا شما شیعیان در برخی کتابها روایتی را می‌گویید صحیح است و در کتابهای دیگر چنین مطلبی را نمی‌گویید و همواره می‌گویید شیعه ثبات نظر در صحیح و غیر صحیح ندارد!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. ای شیخ وعد، زنده و سلامت باشید! اما نسبت به این

صحابی من الآن حضور ذهن ندارم. ای کاش برای ما، گرچه با نوشتن شده، توضیح می‌دادی.

مهم نظر ما نسبت به دشنام دادن نیست. بلکه بگوییم نزد ما اتفاقاتی که بین صحابه رخ داده، بیش از یک دشنام دادن بوده است. بین آن‌ها جنگ رخ داد. در صفین و در جمل، جنگ بین صحابه رخ داد که این مسئله بزرگتر از دشنام دادن است و بسیاری از راویان، چه از شیعه و چه از اهل تسنن ذکر کردند به این که مردم شام دشنام و ناسزا می‌گفتند به علی و مردم عراق نیز به معاویه دشنام می‌دادند.

این دشنام دادن از طرف همه اتفاق می‌افتاد و زمانی که سخن گفتم و گفتم که ما دشنام نمی‌گوییم؛ منظورم همه اهل تسنن در دنیا و روی زمین نیست و من شکی ندارم که دشنام گفتن فسق است! همان گونه که پیامبر صلی الله علیه وآله به ما خبردادند. چه برسد به دشنام گفتن به امامی از ائمه مسلمین، مانند علی علیه السلام و غیر او از صحابه! نتیجه این مطلب این است که بلاشک این حدیث صحیح است که در صحیح مسلم آمده؛ همان گونه که شما ذکر کردید.

و اما سخن من نسبت به حکم این فرد: من گفتم که دشنام جایز نیست و نسبت به شخصی که دشنام گفته است، می‌گویم که «این شخص خطا کرده است. ولی کافر نیست. زیرا دستور به دشنام دادن علی، همان گونه که گفتم این دشنام دادن، از طرف همه اتفاق افتاده است! الآن نگاه می‌کنیم به صحیح مسلم و می‌بینیم آن شخص کیست و إن‌شاء الله در وقت مناسب خودش، پاسخ می‌دهیم به سؤال شما. خدا جزای خیر به شما عطا کند!

جناب شیخ ابو احمد بکری از طرف وهابیت:

ابوعبدالله شماره ۱ از طرف وهابی‌ها میکروفون برای شماست و از همه خواهش می‌کنم کوتاه و مختصر سخن بگویند.

جناب شیخ ابوعبدالله(۱):

بسم الله الرحمن الرحیم. دوستان من خداوند شما را مبارک گرداند. به خاطر این که مطلب را طولانی نکنم، سراغ اصل مطلب می‌روم. سؤالی دارم و آن این که: بنابر فرض این که این آیه نازل شده است در حق اصحاب کساء غیر از زنان پیامبر؛ آیا این تطهیر که در آیه آمده، شامل دیگران نیز می‌گردد؟ به دلیل نص خود قرآن، همان گونه که در مورد مؤمنین در آیه آمده: «وَ لکِنْ یُریدُ لِیُطَهِّرَکُمْ وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَه»، و غیر از آن از آیاتی که در قرآن ذکر شده است!

و اگر در معنای اراده تطهیر معنای عصمت نهفته است، واجب خواهد بود قول به عصمت برای همه مؤمنین. به خاطر نص آیه کریمه که دال بر اراده تطهیر همه است و این چیزی است که نه شیعه و نه سنت قائل به آن نیست. پس چگونه آیه دلالت عصمت بعضی از مردم را غیر بعض دیگر دارد؟ به نظر می‌رسد در فهم و تفسیر این مسئله سلیقه شخصی به کار رفته است، نه روش علمی!

خواهش می‌کنم برای ما توضیح دهید که شیعه از عصمت چه برداشتی دارند؟ همان گونه که شما گفتید آیا برداشت شیعه با برداشت وهابیت فرق می‌کند؟ این سؤال من است. خداوند شما را مبارک گرداند.

ابواحمد بکری از طرف وهابیت:

دکتر بفرمایید، سؤال متوجه شماست.

جناب دکتر سید عصام:

در قرآن واژه‌های فراوانی استفاده می‌شود که شبیه هم هستند. ولی دارای معانی مختلفی است. به خاطر این که سیاق آیه فرق می‌کند و به این دلیل که کلمه‌ها در سیاق‌های مختلفی به کار رفته است. در آیه مورد نظر نیز می‌بینیم که اولاً: بعد از اَدات حصر «إِنَّما یُریدُ اللّهُ» آمده است؛ یعنی در آیه‌ای که آن را ذکر کردم. ولی در آیات دیگر، ادات حصر نیامده است. من می‌خواهم به تو بگویم: چرا ادات

حصر در آیه ذکر شده است؟ اگر اراده در این جا گسترده و تشریعی است، پس چرا خداوند سبحان و تعالی لفظ «إِنَّما» آورده است؟ «إِنَّما» همان گونه که می‌دانی، اگر برگردی به کتاب «لسان عرب»، نوشته ابن منظور در آن آمده است که:«إِنَّما» برای حصر است. پس چرا خداوند اراده تطهیر را مخصوص این افراد خاص کرده است؟ زمانی که خداوند اراده کرده تطهیر مؤمنین را، آیا با همان اراده، اراده کرده اهل بیت را؟ پس چرا از صیغه حصر استفاده کرده است؟

ما باید با دقتِ تمام با قرآن برخورد کنیم. چرا ادات «انما» آمده و چه هدفی از آوردن آن وجود دارد؟ و به خاطر وجودِ «انما» همه مسلمین تسلیم این مطلب شده‌اند که این آیه دال بر فضیلت اهل بیت است و آیه آشکار است. من از تو سؤال می‌کنم که چرا «انما» آورده شده است؟ و زمانی که «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْس» آورد، در این جا «أذهب عنهم الرجس» وجود دارد.

در این آیه از بین بردن ناپاکی ذکر شده است. چرا این گونه آمده است؟ آیا در آیات دیگر، مسئله از بین بردن ناپاکی از آن‌ها وجود دارد؟ و آیا ادات حصر آمده است؟ در آن‌ها هیچ ادات حصری وجود ندارد. و به خاطر همین مطلب در آیات، اراده تشریعیه مراد است و این مربوط به یک مسئله تکلیفی است که مرتبط با افعال مکلفین است. اما اراده غیرتشریعی که به تعبیر برادران اهل تسنن، اراده اخباری یا تقدیری یا تکوینی است، در حقیقت با اراده تشریعی فرق می‌کند. اراده تکوینی متعلق به فعل خداوند است، نه به فعل بندگان!

بفرمایید میکروفون با شماست.

برادر شیخ ابواحمد از طرف وهابیت:

پس این امر روشن شد. خدا به شما جزای خیر عنایت فرماید! پس با این کلام، سخن شما به پایان رسید. بفرمایید ای شیخ عثمان، روی سخن با شما است تا مناظره به پایان برسد.

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. خوش آمدید و از خداوند می‌خواهم که دیدارهای دیگری داشته باشیم که الآن إن‌شاء الله آن را مشخص می‌کنیم. فکر می‌کنم چهارشنبه آینده باشد که آیه تطهیر را ادامه می‌دهیم. اگر دیگر دیدند که بحث کافی است، مانعی وجود ندارد. برای کامل شدن بحث آیه تطهیر، من مطالب بسیار کمی دارم. بعد از آن وارد دلیل دیگری می‌شوم. حدیث ثقلین، یا اگر دکتر بخواهد، حدیث اثنی عشر! گرچه بهتر است شروع کنیم به آیات قرآن، به جای این که بحث کنیم از حدیث صحیح یا این حدیث ضعیف، یا این روایت یا این روایت. با آیاتِ قرآنی که دال بر این امامت یا خلافت آغاز کنیم و سپس وارد احادیث شویم. و إن‌شاء الله به شکل عام وارد احادیث عامه‌ای که مورد قبول شیعه و سنی است، می‌شویم که این کاری آسانی است. من در آغاز گفتم که من هر حدیث صحیحی را می‌پذیرم. و اما پیرامون موضوع امامت، همان گونه که به دکتر شیخ عصام گفتم: بر بهترین اسبی که داری سوار شو! یعنی قوی‌ترین دلیلی را که داری، بیاور! بعد از آن پایین تر می‌آییم و وارد دلایل ضعیف تر می‌شویم.

برادر وعد می‌گوید: تو سؤالم را پاسخ ندادی! من در پاسخ دادن اکتفا کردم به این که دشنام دادن باطل است و دشنام دادن نزد ما از گناهان کبیره است و شکی در آن وجود ندارد! جزاکم الله خیراً.

برادر شیخ ابواحمد از طرف وهابیت:

پس مسئله واضح است. خداوند جزای خیر به شما عطا کند و با این سخن به پایان جلسه می‌رسیم. إن‌شاء الله مناظره تمام شده است و الآن وقت برای هر کس بخواهد مناقشه کند یا گفتگو کند، باز است.

مناظره چهارم

شیخ مصطفی طائی

مناظره چهارم در سالن الحق برگزار می‌شود.

آقای رفیق موسوی، مدیر مناظره از طرف شیعه

إن شاءالله جناب شیخ عثمان بحث را چند دقیقه‌ای به عنوان مقدمه شروع می‌کنند و سپس جناب دکتر عصام چند دقیقه‌ای صحبت خواهند کرد. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله ربّ العالمین. الرحمن الرحیم. مالک یوم الدین.

با سلام و درود بر پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد ﷺ و خاندان او.

در ابتدا به دکتر عصام خوش آمد می‌گویم و از خداوند متعال می‌خواهم که همه ما را به راه راست، هدایت کند و توفیق پیروی از دستوراتش را به ما عنایت کند.

من از ایشان و تمام حاضران در جلسه خواستارم که بگوییم: «خدایا! ما را به راه راست هدایت کن! راه کسانی که به آنها نعمت دادی، نه کسانی که بر آنها غضب کردی و نه راه گمراهان.»

همچنین از همه می‌خواهم که در کلام شان بر راستگویی، پایبند باشند.

دکتر عصام! خواهش می‌کنم از پاسخ دادن به سؤال‌ها، چشم پوشی نکنید و به تمام سؤال‌ها پاسخ دهید و همین مطلب را به خودم نیز گوشزد می‌کنم. همچنین خواهش می‌کنم از شما که عملکرد بنده، در پاسخگویی به سؤال‌ها را زیر نظر بگیرید. درصورت پاسخگو نبودن، پاسخ لازم را به من بدهید. اگر از من سؤالی

پرسیده شود، من از پاسخ دادن به آن صرف نظر نمی‌کنم. بلکه یا می‌گویم می‌دانم و پاسخ می‌دهم؛ یا می‌گویم نمی‌دانم. هیچ گاه در قانون مناظره‌ها، پاسخگو نبودن به سؤال‌ها را جایز نشمرده‌اند. اگر در برخی اوقات سؤالی مطرح شود که من پاسخ آن را ندادم، حتماً یادآور آن خواهم شد و از شما وقت لازم برای پاسخِ مناسب دادن به آن را درخواست می‌کنم. بنده خود را پایبند به چنین موضوعی می‌دانم.

اما در حال حاضر چند مسأله را ذکر می‌کنم که در جلسات گذشته از دکتر عصام پرسیدم و پاسخی نشنیدم. اگر خواستند پاسخ دهند و اگر هم نخواستند، پاسخ ندهند. ولی خواهش می‌کنم که پاسخ مناسبی داده شود.

ایشان گفتند: «در حدیث ثقلین عبارت «کتاب الله و عترتی» در صحیح مسلم وجود دارد.» بنده این مطلب را انکار کردم و از ایشان خواستم که بگوید که در کجای صحیح مسلم این عبارت به کار برده شده است؟ ولی پاسخی نشنیدم. نوارهای ضبط شدهٔ آن جلسه هم موجود است که شاهدی بر این است که پاسخی داده نشده است.

ایشان گفتند: «محمد البار یکی از بزرگان علمای وهابیت است.» و من دربارهٔ شخصیت او از دکتر عصام پرسیدم و پاسخی نشنیدم و همچنین در مورد غلاتِ ملعون پرسیدم. ولی باز هم جوابی نشنیدم.

دکتر عصام زمانی که دربارهٔ دوران وهابی بودنِ خودشان صحبت می‌کند و می‌گوید: «ای وهابی‌ها... ای وهابی‌ها... زمانی که من وهابی بودم...»؛ به گونه‌ای بیان می‌کند که گویی از اینکه زمانی وهابی بوده، ناراحت است و خجالت می‌کشیده. در حالی که من اصلاً از اینکه وهابی هستم، خجالت نمی‌کشم و ناراحت نیستم. بلکه حتی افتخار می‌کنم که تابع سنت پیامبر و محمد بن عبدالوهاب هستم و هیچ ابایی از انتساب خودم به این مرد ندارم. لکن خدا به قصد او آگاه تر است. ولی ظاهرکلام او این است که می‌خواهد بگوید: «وهابیت غیر از اهل سنت است و بین وهابیت و اهل سنت فرق بگذارد و چنانچه این مطالب را نمی‌گفت، من

هم رافضی و غالی و... به علمای شیعه نمی‌گفتم...»».

برادر رفیق

نظر شیخ عثمان را شنیدیم. هم اکنون در خدمت دکتر عصام هستیم. برخی از مطالبی که مطرح شد، خارج از موضوع بود. یعنی برای بررسی آن نیاز به جلسات دیگری است و مناظره‌های دیگری را می‌طلبد. همانطور که از ابتدا توافق کردیم، سؤالات نباید خارج از موضوع تعیین شده باشد. اعتقاد دارم بعضی از مباحثی که شیخ عثمان مطرح کردند، خارج از بحث بود.

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. سلام و درود بر پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد ﷺ و خاندان پاک و مطهر و اصحاب برگزیده او.

من هم خوش آمد می‌گویم خدمت تمام برادران عزیزم؛ مخصوصاً برادرم شیخ عثمان حفظه الله. من فقط چند اشکالی که شیخ عثمان در جلسات گذشته مطرح کرده بودند را بیان می‌کنم.

ما در ابتدای جلسات عهد کردیم که براساس یک روش معین پیش برویم و شیخ عثمان هم موافقت کردند. من عرض کردم که بنده به عنوان یک شخصیت دانشگاهی، لازم می‌دانم که به یک روش خاص ملتزم شویم و بعد از آن روش مد نظر را بیان کردم. شیخ عثمان هم موافقت کردند. همچنین عرض کردم که اگر ما بخواهیم در یک جلسه به هر سؤالی پاسخ بدهیم و هر موضوعی را بررسی کنیم، بحث‌مان ضایع و بی‌فایده خواهد بود. ایشان هم موافقت کردند. این را بایستی بدانیم که یک عالم همواره در یک چارچوب مشخص حرکت می‌کند. استاد من جناب عمر طرطوم رحمه الله درباره آیه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»[1] حدود

---

۱. آل عمران/ آیه ۱۰۳

چهار ساعت تنها دربارۀ کلمه «حبل» توضیح دادند که چرا خداوند کلمه حبل را استفاده کردند و لفظ دیگری را به جای آن استفاده نکردند؟

اینکه «حبل» از رشته‌ها و تارهای مختلف تشکیل می‌شود و هر رشته توانایی حفظ کردن و نگهداری را دارد. اگر چیزی غیر از حبل می‌بود، از اعتصام و حفظ شدن سخن نمی‌گفت. مثلاً زمانی که یکی از رشته‌های حبلی قطع شود، بر سایر رشته‌ها هم اثر می‌گذارد و به همین دلیل است که کشتی‌ها با رشته‌های حبلی به یکدیگر ارتباط داده می‌شوند. بیش از ٤ ساعت در مورد مفردات آیه صحبت کردند!

من مایل نیستم که بحث پیرامون یک آیه باشد؛ بلکه مایلم پیرامون یک نکته از یک آیه باشد. من به جناب شیخ عثمان اطمینان دارم. جناب شیخ عثمان شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا من در جلسه اول نگفتم که بحث به صورت نکته نکته باشد و من به هیچ سؤالی خارج از بحث جواب نمی‌دهم؟ یعنی نمی‌توانم که پاسخ دهم. زیرا اگر این کار را کنم و در مورد هر موضوعی صحبت نمایم، این خطاست. بلکه صحیح آن است که بحث پیرامون یک نکته از یک آیه باشد و اگر توانستیم چهار نکته از یک آیه را بررسی کنیم. اگر این طور شود، بحث علمی مؤثرتر است. شیخ عثمان حق دارد که به هر سؤالی پاسخ دهد. زیرا به آنچه در جلسه اول گفته ملتزم است و آن این بود که گفتند که هر آیه و هر روایتی که دکتر عصام انتخاب کند، من آمادگی مناظره با او را دارم و این مطلب را چند بار تکرار کردند. گفتند که من مثل دکتر عصام نیستم که به هر سؤالی پاسخ ندهم؛ بلکه هر سؤال و هر روایتی که انتخاب شود، من در مورد آن مناظره می‌کنم. شاید این روش شیخ عثمان و بعضی دیگر باشد. ولی دیگران این اسلوب را قبول ندارند و روش دیگر را انتخاب کرده‌اند. بنده به عنوان یک شخصیت دانشگاهی، این روش شما را باعث به تشتت کشیده شدن بحث می‌دانم که در نتیجه آن یک کشکولِ شیخ بهایی[1] درست می‌شود که از یک نکته ریاضی به یک بیت شعر می‌رود! البته در مورد سؤالاتی که

١. شیخ بهایی:محمد بن عزالدین حسین(١٠٣١-٩٥٣) فقیه و محدث و حکیم شیعه در عصر صفوی بود.

مطرح شد، برای همه آنها پاسخ وجود دارد.

بنده روش علمی خاصی دارم که در کتاب «المنهج الصحیح و الجدید فی الحوار مع الوهابیه»[1] آن را ذکر کردم. این کتاب چاپ شده و الآن هم همراه خودم آورده‌ام. در این کتاب به طور کامل اسلوب و روش خود را بیان کردم. جناب شیخ عثمان، من این روش را فی البداهه بیان نکردم؛ بلکه مبتنی بر مبانی علمی است. اگر خواستید این کتاب را برای‌تان می‌فرستم تا روشی که من بر اساس آن حرکت می‌کنم را متوجه شوید و زمانی که من از این روش مطلوب خارج شدم، شما می‌توانید بگویید که من از بحث منحرف شده‌ام.

اما در مورد مسأله‌ای که پیرامون روایات غلات گفتید، باید بگویم که بله! من هم قائل هستم که غلات مورد لعن خداوند هستند از ابتدا تا روز قیامت! لکن غلات به حدیث ثقلین چه ارتباطی دارد؟ اگر ما گروهی را بیابیم که در مورد حضرت عیسی غلو می‌کنند، حضرت عیسی را رها می‌کنیم؟ آیا می‌گوییم چون یک عده در مورد انبیای الهی غلو کردند، پس نبی الهی را رها کنیم؟ حال یک عده در مورد اهل بیت غلو کردند، باید اهل بیت را رها کنیم؟ آیا این توجیهی در برابر خداوند می‌تواند باشد که ما حدیث صحیحه شیعه را که در کتاب صحیح مسلم و بخاری بود، فقط به خاطر اینکه یک عده در مورد ائمه غلو کردند، رها کردیم؟ و بعضی از آنها در روایات دست بردند؟ بحث غلات بحث دیگری است که ارتباطی به بحث شیعه ندارد. بنده کتابی دارم پیرامون موضع‌گیری شیعه در برابر غلات با عنوان «نقد الأدلّه القرآنیه و الحدیثیه للغلاة».

اشکال شیخ عثمان این است که بین حدیث شیعه و غلو در مورد اهل بیت ملازمت می‌بیند. در حالی که ملازمه‌ای بین آنها نیست. واقعاً ملازمه بین حدیث کسا و غلو در مورد اهل کسا چیست؟ ملازمه بین حدیث ثقلین و غلو در مورد اهل بیت چیست؟ بحث از غلات را فعلاً رها کن! بعداً در مورد آنها صحبت خواهیم کرد.

---

۱. روش صحیح و جدید در گفتگو با وهابیت

همه ما می‌گوییم خدا لعنت شان کند و از آنها بیزاری می‌جوییم.

اگر در روز قیامت در مقابل خدا باستیم و خدا بگوید «چرا اهل بیت را رها کردید؟ چگونه حدیث شیعه در صحیح مسلم و بخاری، و حدیث کساء در مسلم و حدیث ثقلین را رها کردید؟»، ما بگوییم: به خاطر غلو بعضی غلات. آیا این جوابی خواهد بود که خداوند را قانع کند؟ بله ممکن است برخی از شخصیت‌های وهابی را قانع کند؛ ولی ذات اقدس الهی قانع نمی‌شود. لازم است فعلاً از بحث غلات دوری کنیم. بسیار زیاد در روایات خوانده‌ام که اهل بیت آنها را تکفیر کرده‌اند. مثلاً یکی از ائمه علیهم السلام می‌گوید: «غلات (لعنهم الله) بعضی روایات را به ما نسبت داده‌اند تا شما را از ما رویگردان کنند. آنها را تصدیق شان نکنید و ترک شان کنید». ما هم الآن نباید به وسیله غلات از اهل بیت دور شویم.

این قضیه جداً عجیب است. همان طور که گفتم آیا شما حضرت عیسی را فقط به خاطر اینکه بعضی از مسیحیان در مورد ایشان غلو کرده‌اند، رها می‌کنید؟ آیا حدیث ثقلین را به خاطر اینکه بعضی غلات در مورد آنان غلو کرده‌اند، ترک می‌کنید؟

شما ملزم نیستید که همه روایات موجود در نزد شیعه را بپذیرید. من الآن شیعه شدم و می‌دانم بسیاری از روایات وجود دارد که اطمینانی به آنها نیست. ولی ما نباید حالات غلات را در مورد اهل بیت لحاظ کنیم. اگر این کار را بکنیم، از اهل بیت دور خواهیم شد و زمانی که به محضر الهی برویم، این پاسخ که غلات ما را از اهل بیت دور کرده‌اند، پاسخ قانع کننده‌ای برای خداوند نخواهد بود. پس اکنون بحث از غلات را رها کن! إن‌شاء الله جلسه دیگری را در این مورد برگزار می‌کنیم و من هم کتابم را برای شما می‌فرستم که پیرامون غلات و موضع شیعه در برابر آنان بحث می‌کند که اصلاً غلو چیست؟ معنای آن چیست؟ چه نوع غلوی انسان را از دین خارج می‌کند و چه نوع غلوی انسان را از دین خارج نمی‌کند؟ الآن بحث ما در مورد اهل بیت و روایات فضایل ایشان می‌باشد.

اما این که گفتید که من گفته‌ام حدیث ثقلین در کتاب صحیح مسلم موجود است؛ بله وجود دارد. ولکن با عبارت «کتاب الله و اهل بیتی» و شما در جلسه گذشته بیان داشتید که حدیث ثقلین در صحیح مسلم موجود است. من پرسیدم مراد از ثقلین چه کسانی هستند؟ گفتید: «کتاب الله و اهل بیتی»!

پس شما که می‌گویید دکتر عصام می‌گوید حدیث ثقلین در صحیح مسلم است، خودتان هم این را تأیید می‌کنید و اصلاً چه کسی است که بگوید حدیث ثقلین در صحیح مسلم نیست؟ من مراجعه کردم به تمام شروح حدیث ثقلین، از قدیمی‌ترین شرح تا قرن ١٤ هجری و تمام اقوال را بررسی کردم. همه اقوال می‌گوید که حدیث ثقلین در صحیح مسلم موجود است و مراد از ثقلین، «کتاب الله و اهل بیتی» است. بله من نگفتم که با لفظ «عترتی» موجود است؛ بلکه گفتم با لفظ «کتاب الله و اهل بیتی» آمده است.

اما در مورد مسأله «محمد علی البار» ممکن است خطایی از شما سرزده باشد. من گفتم که محمد البار یکی از شخصیت‌های بارز وهابیت در دوران معاصر است. چرا شما در مورد وصف و شخصیت او سؤال می‌کنید؟ لازم است در مورد آنچه در کتابش که چاپ عربستان است جستجو کنید. او در کتابش یعنی «طب الامام الرضا» که در عربستان با چاپ وهابیت توزیع شده، اینگونه می‌گوید:

واقعاً عجیب است که حدیث ثقلین با عبارت «کتاب الله و عترتی»، علی رغم وجود آن در صحیح مسلم و سنن ترمذی و مسند احمد آمده و حاکم نیشابوری در المستدرک آن را از روایات حَسن[1] برشمرده است. در صورتی که بسیاری از علما و

---

١. در دیدگاه اهل سنت، حدیث حسن به معانی زیر است:

ا - روایت مسندی است که راویانش نزدیک به درجه وثاقت باشند یا خبر مرسلی است که مرسل آن ثقه باشد، از بیش از یک وجه نقل شده باشد و از شذوذ و علت سالم باشد.

ب - روایتی است که راویانش معلوم و مشهور باشند.

ج - حدیث حسن آن است که سندش متصل به نقل از راوی عادل کم ضبط بوده و از شذوذ و علت سالم مانده باشد.

د - حدیثی است که در سند آن، متهم به کذب نباشد، شاذ نباشد و از بیش از یک وجه نقل شده باشد.

خطبای معاصر نسبت به آن جهل دارند و درعوضِ آن حدیث «إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ اَلثَّقَلَیْنِ مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی کِتَابَ اَللَّهِ وَ سنّتی» را نقل می‌کنند. با اینکه این روایت سندش ضعیف بوده و در سلسه راویا ن آن حدیث، انقطاع وجود دارد. هرچند که این روایت هم محتوایش درست است و واجب است که هر دو روایت هم نقل شود؛ ولکن کتمان کردن آن حدیث صحیح، از مصادیق کتمان علمی است که خدا و رسولش انجام دهندگان آن راتهدید کرده‌اند. جایی که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الْهُدی مِنْ بَعْدِ ما بَیَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِی الْکِتابِ أُولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللاَّعِنُونَ * إِلاَّ الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولئِکَ أَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَ أَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیم»[1]؛ کسانی که دلائل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می‌کنند، خدا آنها را لعنت می‌کند و همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن می‌نمایند. مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و اعمال بد خود را با اعمال نیک اصلاح نمودند و آنچه را کتمان کرده بودند، آشکار ساختند که من توبه آنها را می‌پذیرم که من تواب و رحیمم.

این حدیث را محمد البار همیشه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ کَتَمَ عِلْماً جَاءَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مُلْجَماً بِلِجَامٍ مِنَ النَّار»؛ یعنی کسی که علمی را می‌داند کتمان کند، خداوند در روز قیامت او را به لجامی[2] از آتش لجام کند.

این کلام محمد البار است که می‌گوید کسانی که فضایل اهل بیت را کتمان می‌کنند و آنها را ذکر نمی‌کنند، مانند احبار یهود[3] عمل می‌کنند که علم شان به رسالت پیامبرشان را به خاطر حسادت و بغض و کینه‌ای که نسبت به او داشتند، کتمان کردند و درنتیجه به خسران آشکار کشیده شدند. به خدا قسم! جناب شیخ عثمان این کلام صحیح است. من مدت زیادی از عمرم را در وهابیت سپری کردم و

---

۱. بقره/ آیات ۱۵۹- ۱٦۰

۲. پوزه بند

۳. احبار همان علمای یهود هستند.

این حقیقت را در تمام منابر و سخنرانی‌های وهابیون دیده‌ام. جناب شیخ عثمان شما را به خدایی که جز او کسی نیست، قسم می‌دهم! آیا یکی از خطبای منابر را می‌توانید بیابید که «کتاب الله و اهل بیتی» را ذکر کند؛ یا همه آنها «کتاب الله و سنّتی» را می‌گویند. إن‌شاءالله کلام محمد البار صحیح است. الآن شما می‌گویید او را نمی‌شناسید! ولی دیگران او را می‌شناسند. اینگونه نیست که چون شما او را نمی‌شناسید، معروف نباشد و البته چون خیلی معروف است من شماره تلفن او را ندارم! او مدرس معروفی در دانشگاههای عربستان است. إن‌شاءالله یا عالم است، یا جاهل! ولی کلامش صحیح است و نیازی هم نیست که در نزد شما معروف باشد. هرچند که شما از کویت هستید و محمد علی البار را می‌شناسید که در مجلات اسلامی کویت مطلب می‌نویسد. مجله مجتمع که جمعیت اصلاح آن را چاپ می‌کند و جناب اسماعیل الشاطی و دیگران بر آن اشراف دارند. او در آنجا مقالاتی در مورد بنی اسرائیل و قضایای آن در قرآن و در مورد تاریخ اسرائیل می‌نویسد.

حال مسأله اینجا است که لازم است در کلام محمد علی البار اشکال شود، نه به خودش که چه کسی است؟ و این که معروف نیست. امیدوارم به کلامش اشکال وارد کنید. چون فقط اظهار داشتید که او را نمی‌شناسید.

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست.

آقای رفیق موسوی:

جناب شیخ عثمان بفرمایید! میکروفن در اختیار شماست.

آقای شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. به جهت اینکه سوء برداشتی برای مردم اتفاق نیفتد، من نکته‌ای را در رابطه با صحبت دکتر عصام تذکر می‌دهم. اینکه ایشان فرمودند که توافق کردیم آیه به آیه یا حدیث به حدیث بحث کنیم، من هم از قراری که گذاشته بودیم تخطی نکردم. هر روشی که شما مورد نظرتان است، برای من فرقی

نمی‌کند. مهم این است که این گفتگو و مناظره ادامه داشته باشد. هم چنین مسائل دیگری است که ایشان ذکر کردند، ولی من نمی‌خواهم با پاسخگویی به آنها وقت را هدر دهم و مستقیماً وارد موضوع می‌شوم. خواهش می‌کنم زمان بندی طوری باشد که مثلاً ده دقیقه برای من وقت لحاظ شود و ده دقیقه هم برای دکتر عصام، تا بتوانیم به بهترین شکل در مورد آنچه که مورد استماعِ حاضرین در جلسه و شنوندگان عزیز هست، صحبت کنیم.

قبل از شروع بحث یک سؤال داشتم و آن اینکه آیا بحث حدیث کساء به پایان رسید، یا نکته خاصی وجود دارد؟ اگر نکته‌ای هست، بفرمائید. بعد از آن در هر موضوعی که مد نظر شما باشد، بحث می‌کنیم. خداوند انشاءالله برکاتش را بر همه ما نازل گرداند.

آقای رفیق موسوی:

آقای شیخ عصام بفرمائید! آیا بحث حدیث کساء را به پایان رساندیم؟

جناب دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. مسأله‌ای که هست، وجود برخی اشکالاتی است که جناب شیخ عثمان در رابطه با حدیث کساء مطرح کرده‌اند. جناب شیخ عثمان بیان داشتید که حدیث کساء که از ام سلمه نقل شده، ضعیف است! درحالی که این سخن شما صحیح نیست و باعث تعجب من شد. وقتی که من متذکر شدم نسبت به اینکه امام ابن تیمیه و امام بیهقی و امام البانی آن را صحیح شمرده‌اند، شما هم حرف مرا تأیید کردید و ما هم توافق کردیم که بر روی احادیث صحیح بحث کنیم. پس چرا می‌گویید که این حدیث ضعیف است و ما بر آن توافقی نکردیم؟ آیا این پاسخ قانع کننده و علمی است؟ انسان باید در صحیح و ضعیف شمردن احادیث هم تقوای الهی را رعایت کند. بله، زمانی که این حدیث از یک طریق از ام سلمه روایت شود، ضعیف تلقی می‌شود و باید این طریق بررسی شود.

لکن شما می‌گویید که در تمام طریق، حدیث ضعیف است و این محال است و خلاف رعایت امانت علمی است! من خواهش می‌کنم که در مناظره از این روش استفاده نکنید.

زمانی که شما حدیثی را ضعیف تلقی می‌کنید و من آن صحیح می‌شمارم، وجه صحیح بودن آن را متذکر می‌شوم. شما می‌گویید که برای این حدیث توافق بر صحت نکردیم، پس در موردش بحث نمی‌کنیم. این روش از نظر علمی و امانتِ علمی و دینی درست نیست که هربار حدیثی را بیاورید و بگویید که ضعیف است و من بگویم صحیح است و شما نسبت به بحث کردن آن حدیث، عدول کنید! چون که توافق بر صحت حدیث به وجود نیامد.

به نظر می‌رسد حدیث کساء که در صحیح مسلم وجود دارد، از شما مخفی مانده است. نقل از عایشه برای حدیثی مثل حدیث ثقلین هم نادیده گرفته شده است. همچنین به حدیث ثقلین که در سلسله احادیث صحیحه داخل می‌شود، هم از چشم شما مخفی مانده و گویا به کلام امام البانی هم که آن را صحیح شمرده، توجهی نکردید! من جداً متأسفم که توجهی به دیدگاه امام البانی نکرده اید. ایشان گفته است که این حدیث را با این طریق صحیح شمرده‌اند. لکن در غیر صحیح مسلم و در عبارت دیگری در ص ۳۵۸ در جلد چهارم از چاپ معارف ریاض که یک چاپ وهابی هست، به صورت واضح بیان شده است. می‌توانید مراجعه کنید که در آنجا دکتر سالوس بررسی کرده و گفته است که با در نظر گرفتن نقلی غیر از نقل از صحیح مسلم، می‌توان آن را صحیح شمرد.

الآن شما نمی‌توانید بگویید که من فقط به نقلی که در صحیح مسلم شده ملتزم و پایبند هستم. بله نقلی که در صحیح مسلم شده است، بسیار مطلوب است. لکن شما را به خدا قسم می‌دهم که آیا می‌توانید نسبت به نظر بزرگان اهل سنت که حدیث ثقلین را در کتاب صحیح مسلم فاقد اشکال شمرده‌اند، چشم پوشی کنید؟ آنها نقل‌هایی از حدیث ثقلین را که در کتاب صحیح مسلم نیست و

الفاظ و عبارات بیشتری نسبت به حدیث ثقلینِ موجود در کتاب صحیح مسلم دارد را درست شمرده‌اند.

آیا شما می‌توانید نسبت به این روش علما چشم پوشی کنید؟ آیا شما هر روایتی که در صحیح مسلم بود و نقل دیگر آن در کتابی دیگر اضافات و الفاظ بیشتری داشت را رد می‌کنید و می‌گویید من فقط به نسخه صحیح مسلم پایبند هستم؟ اگر این را بگویید، به روش علمی اهل سنت و جماعت توجهی نکرده‌اید! چرا که اهل سنت و جماعت بر اتخاذ زیادات بر احادیثِ کتاب صحیح مسلم و بخاری اجماع کرده‌اند.

پس چرا شما زیادات بر احادیث دیگر، غیر از حدیث ثقلین در غیرصحیح مسلم را صحیح می‌دانید و به آن ملتزم می‌شوید؛ ولی زیادات حدیث ثقلین در غیر از حدیث صحیح مسلم را قبول نمی‌کنید؟ اگر این طور باشد، این یک چشم پوشی آشکار نسبت به حدیث ثقلین است!

من نگرانم که شما مرتکب همان خطایی شوید که دکتر سالوس شد و آن خطا این بود که حدیث ثقلین نقل شده در غیر کتاب صحیح مسلم را ضعیف تلقی کرده است. ولی امام البانی هم آن را صحیح می‌شمارد و من بیم آن دارم که شما هم همان خطا را تکرار کنید. مسأله‌ای که شما در آن دچار خطا شده‌اید، این است که گفته اید این حدیث صحیح لغیره[1] است. بله، از بعضی طرق صحیح لغیره است. ولی امام البانی گفته است که این حدیث در بسیاری از طرق و سندهای صحیح، لذاته یا حسن لذاته می‌باشد. اما بر فرض اینکه صحیح لغیره باشد، مگر حدیث صحیح حجت نیست؟ آیا شما واقعاً هیچ کدام از احادیث صحیح لغیره را حجت نمی‌دانید؟ کدام یک از علمای اهل سنت می‌گوید که حدیث صحیح لغیره حجت نیست؟ اگر این گونه بگویید، باید دهها، بلکه صدها حدیث موجود در کتب اهل

---

۱. حدیث صحیح لغیره، از اصطلاحات بکار رفته در علم حدیث بوده و به حدیثی که فاقد شرایط صحت باشد، لکن به واسطه امر خارجی محکوم به صحت گردد، گفته می‌شود.

سنت که مبنای عمل فقهی هستند را رد بکنید! من خواهش می‌کنم که این اشتباه را مرتکب نشوید.

دکتر سالوس مرتکب چنین خطایی شده است. چنان که او حدیث ثقلین موجود در کتاب صحیح مسلم را حجت می‌داند و به آن ملتزم می‌شود. لکن سایر نقل‌های این حدیث در کتب دیگر را قبول ندارد. در حالی که علمای بزرگی مثل امام ذهبی، امام البانی، امام ابن جعفر عسقلانی و بزرگان ائمه اهل سنت، با او مخالفت کرده‌اند. به نظر می‌رسد که شما بدون توجه به این مسأله، همان مسیر دکتر سالوس را طی می‌کنید!

امام البانی می‌گوید: بعد از استخراج این حدیث و تصحیح آن، از مدتها قبل دعوت نامه‌ای برای من فرستاده شد تا مسافرتی از دمشق به عمان داشته باشم و سپس از آنجا به امارات بروم. در قطر بعضی از اساتید و دکترها را ملاقات کردم. منظور او احمد سالوس است و این مطلب زمانی که به رساله تضعیف حدیث ثقلین از احمد سالوس مراجعه کردم، برای من روشن شد. در آن موقع یکی از افراد دانشکده، رساله‌ای چاپ شده به من داد که در مورد تضعیف حدیث ثقلین بود. بعد از خواندن رساله، پی بردم که نویسنده شخصی تازه واردی در علم حدیث شناسی است و خطای او از دو ناحیه است. البته متأسفانه این اشتباه در جناب شیخ عثمان خمیس هم وجود دارد.

امام البانی چنین می‌گوید: ناحیه اول اینکه ایشان- یعنی دکتر سالوس- در استخراج حدیث ثقلین، تنها به بعضی مصادر حدیثی چاپ شده متداول اکتفا کرده است و لذا در تحقیق و بحث درباره طرق حدیث، جداً کوتاهی کرده است. او بسیاری از طرق و سندهای این حدیث را که مستقل و بدون ضمیمه کردن شواهد صحیح یا حسن است، فراموش کرده بود. این مشکل، مشکل عثمان خمیس هم هست. چرا که ایشان حدیث ام سلمه را از حیث نظر به بعضی از طرق و سندها ضعیف می‌پندارد و طرق دیگر را فراموش کرده است! در واقع مشکل یکی است و

همان مشکل دکتر سالوس است. امام البانی ادامه می‌دهد و می‌گوید:

«ناحیه دوم این است که ایشان به کلمات علمای علم حدیث و مصححین آن و قواعدی که در اصطلاحات حدیثی دارند، هیچ توجهی نکرده است. زیرا حدیث هرچند ضعیف باشد، لکن با کثرت طرق روایت تقویت می‌شود. لذا اشتباه آشکاری از او سر زده که این حدیث را تضعیف کرده است.»

و این مشکل دوم هم در جناب شیخ عثمان خمیس وجود دارد. جناب شیخ عثمان خمیس! شما هیچ التفاتی به اقوال تصحیح کنندگان حدیث کساء که از ام سلمه وارد شده است، نکرده‌اید! در واقع همان اشتباه دکتر سالوس را تکرار کرده اید. این اشتباه اصلی‌ترین خطایی است که در دوران جدید، بسیاری از کسانی که احادیث صحیحه را ضعیف می‌شمارند، مرتکب می‌شوند. این مشکل هم در بین شیعه وجود دارد و هم در بین اهل سنت و هم دربین وهابیان.

این قاعده مهمی است که یک حدیث هرچند که ضعیف باشد، با کثرت طرق تقویت می‌شود. این مسلک علما و بزرگان اهل سنت هم بوده است که به یک حدیث فقط از یک طریق نگاه نمی‌کردند؛ بلکه همه طرق را در نظر می‌گرفتند.

شما قاعده علمی در مورد حدیث صحیح لغیره را می‌دانید. فرض کنید که حدیثی داریم که در طبقه اول راویان آن ده نفر هستند که از آن ده نفر، نه نفر آنها ضعیف است. لذا یک نفر ثقه برای ما باقی می‌ماند. در طبقه دوم از آن ده نفر، هشت نفر ضعیف است. پس در طبقه دوم، دو نفر ثقه برای ما باقی می‌ماند. در طبقه سوم از آن ده نفر، هفت نفر ضعیف است. پس در این طبقه، سه نفر ثقه برای ما باقی می‌ماند. وقتی اینها را با هم ترکیب کنیم، حدیث صحیح لغیره می‌شود.

عبدالمنان کسی است که به خاطر التزام به این قاعده و عدم توجه به شواهد احادیث، حدیث «سنتی و سنة الخلفاء الراشیدن» را ضعیف شمرده است که امام البانی او را رد کرده است. آیا به روش او قائل هستی؟ آیا به روش حسن السقاف قائل هستی؟ چراکه به خاطر عدم التزام به این قاعده و عدم توجه و التفات به طرق

دیگر و سندهای دیگر و صرف در نظر گرفتن یک طریق ضعیف، حدیث «کتاب الله و سنتی» را ضعیف شمرده است که امام البانی در مقاله این نظر حسن السقاف را رد کرد. همانطوری که در کتاب «ردّ علی عبدالمنان»، نظریات عبدالمنان را رد کرد. متأسفانه من می‌بینم که شما هم با سرعت بسیار زیاد، در مسیر عبدالمنان حرکت می‌کنید؛ البته در جهت مقابل.

خواهش می‌کنم که مواجهه و تقابل شما با شیعه شما را دچار خطا و اشتباه نکند! خطایی که شاید در آینده برای شما آشکار شود. بنابراین نظر، بسیاری از احادیث را باید ضعیف تلقی کرد. مثلاً حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا». بله این حدیث از یک طریق ضعیف روایت شده است. ولکن چرا به طرق دیگر توجه نمی‌کنید؟ شواهد دیگری وجود دارد که امام ابن حجر عسقلانی با توجه به آنها می‌گوید که این حدیث حسن است. بعد از ایشان امام الغماری المغربی شواهد دیگری ارائه کرد که امام ابن حجر عسقلانی از آنها مطلع نبود و باتوجه به این شواهد نتیجه گرفت که حدیث صحیح است. قطعاً اگر امام ابن حجر عسقلانی زنده بود و خطاهای خود را در تشخیص طرق روایات می‌دید، به صحیح بودن حدیث قائل می‌شد.

جناب شیخ عثمان! لازم است که ما در کار علمی آزاداندیش باشیم و از خدا پروا کنیم. شما نظر اسلام در مورد کسی که حدیث صحیح را ضعیف تلقی کند، می‌دانید. همه محدثین و علمای شیعه و سنی و وهابی کسانی را که حدیث صحیح را ضعیف بشمرند، نسبت به دینداری آنها اظهار تردید می‌کنند.

این خیلی مسأله مهمی است. من خواهش می‌کنم از خدا پروا داشته باشید و با حدیث رسول خدا ﷺ اینگونه رفتار نکنید. وگرنه در روز قیامت رسول خدا دشمن شما خواهد بود.

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

آقای رفیق موسوی:

جناب شیخ عثمان بفرمایید! می‌شنویم.

جناب شیخ عثمان:

به نظر می‌رسد که کلام دکتر عصام بیش از حد طولانی شد و به خاطر اینکه بیش از این بحث طولانی نشود، نکته‌ای را می‌گویم. ایشان می‌خواهد با بحث کردن از طرق حدیثِ صحیح لغیره و اینکه اگر همه طرق را جمع کنیم به حدیث صحیح می‌رسیم، اتلاف وقت نماید. بله! آیا این حرف‌ها ادله قطعی امامت علی ابن ابی طالب رضی‌الله‌عنه محسوب می‌شود؟

آیا نگفتید که احادیث قطعی و مسلّمی دارید و اینکه می‌خواهیم روی مسلمات و آنچه که بر صحت آن توافق کردیم، بحث کنیم. در مورد اینکه چه کسانی آن حدیث را ضعیف شمرده‌اند، یا چه کسانی صحیح شمرده‌اند؛ بحث نمی‌کنیم. من گفتم آیاتی را بیاور که معارضی در مورد آن نباشد و شما گفتید که مدخل حدیث کساء باشد و وقتی که دیدید روایت عایشه از حدیث کساء شما را به هدف‌تان نمی‌رساند، به روایت ام سلمه از حدیث کساء اخذ کردید و آن هم شما را به غرض‌تان نرساند! اگر صحیح بودن آن را هم بپذیریم، باز هم فایده‌ای برای شما ندارد. اینجا بود که به حدیث کساء موجود در صحیح مسلم اکتفا نکردید و به حدیث کساء موجود در غیر صحیح مسلم رجوع کردید که ما در مورد صحیح بودن یا ضعیف بودن آن مناقشه می‌کنیم یا نه؟

آیا می‌خواهید با بحث کردن از صحیح و ضعیف بودن حدیث ما را مشغول کنید؟ اینکه چه کسی ثقه است و چه کسی نیست؟ چرا ابن معین ضعیف شمرده و احمد آن را ثقه داشته است؟ اینگونه از موضوع بحث خارج می‌شویم. شما گفتید که جز در مورد احادیث قطعی و مسلم بحث نمی‌کنید؟ آیا حدیث ثقلین در کتاب صحیح مسلم موجود نیست؟ پس حدیث ثقلین موجود در صحیح مسلم را بیاور

که همان نقل عایشه باشد. ولی شما حدیث ام سلمه را نقل می‌کنی که خارج صحیح مسلم است و آنچه را هم که از ما می‌خواهید، در آن نیست. جز آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله از مقابل خانه آنها عبور می‌کرد و نماز را به آنها یادآور می‌شد. بیایید در مورد محتوای حدیث بحث کنیم. بله، به مجموع طرق صحیح است! بیایید در مورد این طرق بحث و مناقشه کنیم که چرا شیخ السالوس مصری آن را ضعیف شمرده و امام البانی آن را صحیح پنداشته است؟ و اکنون نظر البانی تکیه‌گاهت شده است. امیدوارم که وقت مردم را هدر ندهیم و مستقیماً وارد موضوع شویم.

بیان نمایید که از حدیث کساء چه استفاده‌ای می‌کنید؟ این حدیث بر چه چیزی دلالت دارد؟

لطفاً بفرمایید. ولی طولانی نشود!

سید رفیق موسوی:

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست.

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. می‌خواهم یک نکته اصلی در کلامم را توضیح دهم. خدا را شکر که هر دو در قید حیات هستیم. زمانی که شما گفتید درباره احادیثی بحث کنیم که در مورد آنها اتفاق داریم، من چه پاسخی دارم؟ یعنی آنچه در کتب شما روایت شده، مثل حدیث ثقلین که هم در کتاب‌های ما موجود است و هم در کتاب‌های شما. اما موضوع تطبیق این قاعده است.

جناب شیخ عثمان! امکان ندارد انسان بتواند آن قاعده‌ای را که شما گفتی، بپذیرد. اگر ما هر حدیثی که اهل سنت در آن اختلاف کرده‌اند را رد کنیم، بسیاری از احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله از بین می‌رود. حتی حدیث مشهور در نزد اهل سنت یعنی «الْخِلَافَةُ بَعْدِی ثَلَاثُونَ سَنَةً»، که در این حدیث اختلاف شده است.

علامه محب الدین الخطیب، وهابی مشهور معاصر، این حدیث را در تعلیق

خویش بر کتاب «عواصم من القواصم» تألیف ابوبکر ابن العربی ضعیف شمرده و گفته است که این حدیث از چند وجه ضعیف است. سه وجه را در ابتدا ذکر می‌کند و بعد از آن وجه چهارم را چنین می‌گوید که «به خاطر اینکه شیعه با آن مخالفت ورزیده است!». ایشان وهابی معاصری هستند که شما در کتاب‌های‌تان از جمله کتاب «کشف الجانی» به او اعتماد کرده اید. اگر این قاعده را بپذیری، مذهب و عقایدت را به باد خواهی داد! مثلاً حدیث «علیکم بسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدین»[1] را عبدالمنان تضعیف کرده است. ولی البانی آن را رد کرده و ادلّه زیادی هم در مورد آن آورده که کتابش هم الآن پیش من است.

آیا شما به این قاعده ملتزم می‌شوید که نتیجه اش تضعیف حدیث «علیکم بسنّتی و سنّة الخلفاء الراشدین» باشد؟ آیا یک نفر را دیده اید که به این قاعده ملتزم شود؟ اگر ملتزم شوید، از مسلک و روش علمی اهل سنت خارج شده اید.

درحقیقت هیچ کدام از اهل سنت قائل به عدم حجیت حدیثی که در آن اختلاف شده، نیستند. مثلاً در مورد حدیث «الْخِلَافَةُ بَعْدِی ثَلَاثُونَ سَنَةً». محب الدین خطیب در حاشیه اش بر کتاب «العواصم من القواصم» گفته است که این حدیث ضعیف است و بخاری و مسلم هم از آن اِعراض کرده‌اند و حدیث «اثنی عشر» هم با آن مخالفت می‌کند[2] و بسیاری از علمای دیگر هم آن را تضعیف کرده‌اند که الآن نیازی به ذکر آنها نیست. حال آیا شما قبول می‌کنی این حدیث را که در آن اختلاف شده، مناقشه‌ای در آن نکنیم؟

برادر عزیزم جناب شیخ عثمان! خواهش می‌کنم گرفتار قاعده و قانونی که از خودتان ساخته‌اید، نشوید. اهمیت این مطلب این قدر زیاد است که امام البانی به شدت از این قاعده برحذر بود.

امام ابن تیمیة کتابی در رد ابن حزم الظاهری می‌نویسد، به خاطر اینکه ابن

---

۱. سنن ترمذی: ۳۰۸/٤-۳۰۹، کتاب العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة و اجتناب البدع، حدیث ٢٦٨٥.

۲. حاشیه کتاب العواصم من لقواصم، چاپ وهابیت با حاشیه محب الدین

حزم، احادیث را برای یک روایت و صرفاً به دلیل یک طریق و عدم توجه به شواهد دیگر، ضعیف می‌شمرد. متأسفانه شیخ عثمان هم دارند همین اشتباه را می‌کنند!

نمی دانم که آیا حرف من برای شما واضح است یا نه؟ ولی من کلام شما را نمی‌گویم. من انسان جاهلی نیستم که بگویم چون فلان حدیث در بین اهل سنت اختلافی است، پس در موردش بحث نکنیم. بلکه می‌گویم که مثلاً این حدیث هم در کتابهای ما آمده و هم در کتابهای شما. پس می‌توانیم در آن مورد بحث و مناقشه کنیم. منظورم از توافق بر سر حدیث بین شیعه و سنی این است! حدیث «اثنی عشر» که هم در کافی آمده، هم در صحیح مسلم همینطور است.

اگر شما واقعاً این مطلبی را که می‌گویید مورد نظرتان می‌باشد، باید از اول شروع کنیم. یعنی باید باز گردیم به ابتدا. این چیزی که شما می‌گویید، امکان ندارد! چرا که احادیث بسیار زیادی یافته می‌شود، حتی در بین شیعیان که در تصحیح و تضعیف آن اختلاف وجود دارد. پس آیا باید آنها را رد کنم؟ در احادیث اهل سنت هم همینگونه است. بسیاری از علمای اهل سنت، در بسیاری از احادیث اختلاف کرده‌اند؛ پس آیا باید آنها را رد کنیم؟

جناب شیخ عثمان شما علم حدیث و اصطلاحات آن را می‌دانید. اگر می‌خواهید در مورد علم حدیث و قواعد آن و روش علم حدیث مناظره کنیم، من حاضر هستم! ولی وقتی داخل تصحیح و تضعیف شدیم، باید روش مرسوم را اتخاذ کنیم. وگرنه به نتیجه نمی‌رسیم.

جناب شیخ عثمان! من به عنوان یک شخصیت دانشگاهی، روش و منهج[1] خاصی در تصحیح و تصنیف حدیث در شما نمی‌بینم.

من نمی‌دانم که الآن کلام شما را قبول کنم و کلام امام البانی، یا امام تیمیة و امام ذهبی را رد کنم؟ کلام ائمه اهل سنت را رد کنم؟ چرا؟ چون که شیخ عثمان بعد از ۱۴۰۰ سال آمده و می‌گوید این حدیث ضعیف است. این اصلاً امکان ندارد!

---

۱. راه و روش

من و شما چه کسی هستیم و چه شأنیتی داریم برای اینکه بخواهیم حدیثی را ضعیف یا صحیح بشماریم؟ ما باید به امام البانی و الشیخ الوداعی و امام ذهبی رجوع کنیم.

اگر من در نزد اهل سنت نسبت به شما عالم تر در علم حدیث بودم، به خاطر این بود که در این رشته تخصص داشتم. ولکن همه ما خطا می‌کنیم. این کلام ذهبی بود که مرا شیعه کرد و گفت که حدیث «اثنی عشر» موجود در بخاری، در صحیح مسلم هم هست.

من خواهش می‌کنم قبل از اینکه گفتگو را درباره این حدیث شروع کنیم، روش و متد خودتان را در تضعیف و تصحیح بیان کنید. چرا که من می‌بینم شما از روش و مسلک اصلی اهل سنت در این موضوع خارج شده‌اید!

باور کنید که این گونه است. شما از روش اهل سنت خارج شدید و من حاضرم این مطلب را از خلال مدارکی که در نزد خودم دارم، ثابت کنم. از احادیثی که شما ضعیف شمردید! درحالی که امام ذهبی و امام تیمیه آن را صحیح می‌دانند.

من دوست ندارم که شما به خاطر خصومت و عداوت‌تان با بعضی از مسلمین، احادیث صحیح را تضعیف کنید که نتیجه آن ارتکاب گناه بزرگی باشد.

می دانید علما کسانی را که احادیث صحیح را بدون دلیل ضعیف می‌شمرند، در دینشان تردید وارد می‌کنند. علمای اهل سنت از کسانی که در تضعیف احادیث خیلی عجله داشتند، برحذر بودند و دین شان را تأیید نمی‌کردند. به سلوک و روش آنها انتقاد داشتند.

جناب شیخ عثمان! خواهش می‌کنم اگر می‌خواهید که گفتگوی ما ادامه داشته باشد، از خودتان حدیثی را تضعیف نکنید؛ بلکه به علما رجوع کنید.

در مورد فقه الحدیث هم علمایی که به تصحیح و تضعیف این احادیث پرداختند، مثل امام ذهبی، امام البانی، ابن کثیر و. . می‌توانیم به آنها مراجعه کنیم.

ولی شما اینجا دارید منهج و روش اهل سنت را از بین می‌برید و یک روش و مکتب جدیدی دارید بنا می‌گذارید که گمان می‌کنم یک مذهب پنجمی شود به اسم مذهب خمیسی!

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

شیخ عثمان:

دکتر عصام می‌گوید اگر احادیثی که در آنها اختلاف شده است را رد کنیم، احادیث از بین می‌رود و ضایع می‌شود. به خدا قسم! این حرف عجیبی است. من در ابتدا به شما عرض کردم. شما الآن می‌خواهید در مورد مناقشه در احادیث اختلاقی حرف بزنیم یا می‌خواهید روش علم خودتان را در تصحیح و تضعیف بگویید؟

یا این که می‌خواهید روش علمی من در تصحیح و تضعیف را بدانید و به من آموزش بدهید که روش درست چیست؟ «این کلام درست نیست»، یعنی چه؟ اینکه می‌گویید من آکادمیک هستم، ولی شما نیستید؟ به این القاب دکتر و اینها مغرور نباشید! مناقشه و اشکال علمی کنید. این حرفها را رها کنید!

بر فرض که کلام امام البانی را قبول کردیم. خب، بعد از آن چه چیزی را می‌خواهید ثابت کنید؟ برای چه وقت را هدر می‌دهید؟ می‌خواهید به من یاد دهید که چگونه بررسی کنم و یاد بگیرم؟ این شأن شما نیست! من اساتیدی دارم که این مطلب را به من یاد می‌دهند و خدا را شکر من به همه اینها افتخار می‌کنم. آنها مرا کفایت می‌کنند و به شما نیازی نیست.

حال بگویید چرا تصحیح البانی را قبول نمی‌کنید؟ آیا البانی عالم نیست؟ چرا در کلام او دست می‌برید؟ هر حدیثی که در آن اختلاف باشد را می‌آوری و مطرح می‌کنی؛ بعد می‌گویی چرا در کلام او دست می‌برید؟ و هر حدیثی که در آن اختلاف باشد را می‌آوری و مطرح می‌کنی؛ بعد می‌گویی چرا امام ذهبی با آن مخالفت کرد؟

چرا حاکم و دیگران با آن مخالفت کردند؟ آیا این مناقشه است؟ مناقشه علمی روشمند که یاد گرفتی، این است؟

مهم این است که وقت را هدر ندهیم. من خواهش می‌کنم وقت برای هرکس مشخص باشد که چقدر من صحبت می‌کنم و چقدر آقای دکتر عصام!

از نظر من از الآن مناظره آغاز شده است. من خواهش می‌کنم در مورد دلالت حدیث کساء و آن چه از آن استفاده می‌کنید، بیان کنید! من هم نکاتی که به نظرم در این زمینه می‌رسد را می‌گویم. خواستید در مورد حدیث ثقلین هم بحث کنید، از نظر من مانعی ندارد.

سید رفیق:

دکتر سید عصام ایشان برای شروع مشکلی ندارند إن‌شاءالله. شما هم مشکلی ندارید؟ آیا مایل هستید از حدیث ثقلین شروع کنیم؟ پس إن‌شاءالله از حدیث ثقلین شروع کنیم.

شیخ عثمان:

دکتر عصام با شروع حدیث ثقلین موافقت کردند. ولی به نظر من مطلبی در مورد حدیث کساء باقی مانده است. فکر نکنم که به پایان بحث در مورد حدث کساء رسیده باشیم! دکتر عصام لطفاً بفرمایید که این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ چه استفاده‌ای از آن می‌کنید؟

سید عصام:

نخست به نکته‌ای اشاره کنم و آن این که این روش و منهج یعنی رد کردن حدیث صحیح لغیره، خیلی خطرناک است. امام البانی، ابن تیمیه و ابن کثیر کسانی را که احادیث صحیح لغیره را رد می‌کنند؛ به شدت مورد انتقاد و توبیخ قرار داده‌اند. یعنی جناب شیخ عثمان! این روش تبعات سنگینی دارد و شما معنای

این تبعات خطرناک را می‌دانید!

الآن بحث من کاملاً در موضوع است. ولی نمی‌خواهم وقت را هدر دهم. خلاصه موضوع اینکه شما روشی دارید که خلاف روش علمای اهل سنت است. شما در علم حدیث خوانده اید که رد کردن احادیث صحیح لغیره، جرم بزرگی هم در نزد شیعه و هم در نزد اهل سنت و هم وهابیت به حساب می‌آید. اینکه شما می‌گویید که من با حدیث صحیح لغیره یا حسن لغیره احتجاج نمی‌کنم؛ اگر صاحب یک مسلک و یک مکتب جدید هستند، این یک مطلب دیگر است. چرا که در نزد علماء مسلمین اگر حدیثی از مجموع طرق ضعیف داشته باشیم، بعد از ترکیب بین آنها صحیح لغیره می‌شود و حجت است. البته به جز در نزد عثمان خمیس! چرا که ایشان از اجماع مسلمین عدول کرده‌اند و این یک مسأله دیگری است.

الآن درنظر دارم که بحث در مورد حدیث کساء را شروع کنم. ما صحت حدیث کساء را پذیرفتیم و آراء علمای اهل سنت را هم بررسی کردیم. مثل امام شیخ الاسلام ابن تیمیه که صحت حدیث را صحیح شمرده‌اند و بر نقل آن از ام سلمه و عایشه در صحیح مسلم تأکید کردند.

بعد از آن همانطور که بارها خدمتتان عرض کردم، می‌خواهم بگویم که این حدیث در موارد متعدد دلالت بر مشخص کردن اهل بیت اطهار دارد؛ زمانی که پیامبر آنها را در زیر عبا قرار می‌دهد.

جناب شیخ عثمان برای شما مثالی می‌زنم تا مسأله کمی واضح شود. فرض کنید در کنار خانه شما تعدادی از کودکان مشغول بازی کردن هستند. من از شما می‌پرسم که کدام یک از آنها فرزندان شما هستند؟ شما چهار نفر را از بین ده نفر کودک جدا می‌کنید و می‌گویید این چهار نفر فرزند من هستند. حالا من بیایم و بگویم که نه این شش نفر باقیمانده هم، فرزند شما هستند!

در این جا هم همینگونه است. پیامبر ﷺ عده‌ای را جمع کرده و داخل کساء قرار داده و به همه گفته است که اینها اهل بیت من هستند و بارها براین مطلب

تأکید کرده است. ولی باز می‌گویند نه! انتظار دارید که پیامبر صلی الله علیه و آله تمامی کسانی که برای طواف کعبه می‌آیند را اهل بیت خود بداند؟

جناب عثمان! شما حدیث عایشه که در صحیح مسلم هست را پذیرفتی. در این حدیث هم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را تحت عباء قرار داد و فرمود که آنها اهل بیت من هستند. در مورد آنها آیه تطهیر را قرائت نمود و بسیار اتفاق می‌افتاد که هنگام نماز آنها را خطاب می‌کردند و می‌فرمودند: «ای اهل بیت وقت نماز است»! ولی شما اشتباه کردید و گفتید این ندا دادن هنگام نماز فقط یک بار اتفاق افتاده که خلاف اهل سنت و خلاف اجماع آنها است.

خواهش می‌کنم جناب شیخ عثمان اگر دلالت این حدیث بر اهل بیت بودن آنها افاده حصر نمی‌کند، اگر داخل کردن آنها تحت عباء افاده حصر مطهر بودن آنها را نمی‌کند، پس حکمت آن حدیث و این اعمال چیست؟ بعدش من استدلال کردم و آیه مباهله موجود در صحیح مسلم را به شما متذکر شدم که زمانی که آیه نازل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله همه آنها را دوباره جمع کرد: امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام وحضرت فاطمه علیها السلام و فرمودند:««اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِی»؛ خدایا اینها اهل بیت من هستند!

اینها در صحیح مسلم وجود دارد. جناب مسلم حدیث ثقلین را با عبارت «کتاب الله و عترتی» نقل کرده و در جای دیگر آیه مباهله را ذکر کرده است. او آنجا متذکر شده که پیامبر آن چهار نفر را جمع کردند و گفتند «خدایا اینها اهل بیت من هستند».

به ترتیب مسلم ابتدا حدیث ثقلین را نقل می‌کند، بعد حدیث کساء را و بعد از آن آیه مباهله را؟ دیگر بیشتر از این چه می‌خواهید؟ دلالتی قوی تر از این؟

اما سؤالی که جلسه گذشته از من پرسیدند و آن اینکه از این حدیث چه می‌خواهید؟ و غرض و هدفتان از این حدیث چیست؟

این سؤال اصلاً متوجه ما نیست، بلکه این درخواست پیامبر ﷺ است. گویا پیامبر ﷺ می‌دانست که به زودی مردمانی خواهند آمد که دین را تحریف کرده و آن را به اسم اهل بیت بازیچه قرار می‌دهند! گویا می‌دانست که مردمانی خواهند آمد که بین افراد مطهر از اهل بیت با غیر مطهر آنها خلط می‌کنند! آن هم غیر مطهرینی که فرقی نمی‌کند که جزو صالحین باشند یا جزو پلیدان!

اما مشکل شیخ عثمان هم این است که بین این سه قسم خلط می‌کند؟ هرچند هر سه دسته از اهل بیت علیهم‌السلام هستند؟ ولی پیامبر (صلی الله علیه) اراده کرده است که آن چهار نفر را حصر کند تا کسی به اسم اهل بیت دین را به بازی نگیرد.

جناب شیخ عثمان نظریه اهل سنت از نظر عقلی قابل پذیرش نیست که آل علی و آل جعفر همه از اهل بیت باشند. آن هم بدون اینکه بین این سه گروه یعنی متطهرین، صالحین و رجس، تفاوت قائل شویم. یعنی الآن اگر بخواهیم بشماریم، می‌توانیم ۵۰ میلیون نفر را جزء اهل بیت تلقی کنیم!

می گویند ما نیز قبول داریم که صالحین هم جزء اهل بیت هستند. پیامبر ﷺ به کتابش و اهل بیت صالحین و سنت خودش وصیت کرد ه است. همانطور که امام ابن حجر هیتمی اینگونه گفته است. ولی ایشان بین دایره متطهرین و صالحین خلط کرده است.

همانطور که در کتاب «صواعق المحرقه فی الرد علی اهل البدع والذندقه» آمده و همانطور که بسیاری از علمای اهل سنت گفته‌اند، ۵۰ میلیون نفر جزء اهل بیت می‌شوند. وهابیون که می‌گویند ما هم جزء اهل سنت هستیم! جزئی دیگر فرقه ماتریدیه می‌باشند که می‌گویند ما هم جزء اهل سنت هستیم! جزء دیگر شیعه، جزء دیگر اشعری‌ها که می‌گویند ما هم اهل سنت هستیم و ما اهل حق هستیم! جزء دیگر زیدیه هستند که می‌گویند اهل سنت هستیم و بر حقیم وجزء دیگر گروه‌ها و فرقه‌های دیگر هستند! مثل صوفیه که همه فرقه‌های شان می‌گویند ما

اهل سنت هستیم و برحقیم و در همه اینها افرادی از هاشمیون یافت می‌شود!

چگونه است که پیامبر صلی الله علیه وآله تمسک به ثقلین را امرکرده و فرموده «ترکت فیکم الثقلین»، ولی معنا و مراد از ثقلین را توضیح نداده است؟

من به شما عرض کردم که به تمام شروح مسلم مراجعه کردم؛ از ابتدای قرن ٤ تا جدیدترین شروح. همه آنها می‌گویند که منظور از ثقلین اهل بیت و قرآن است. پیامبر صلی الله علیه وآله این دو را به عنوان ثقلین معرفی کرده است. چرا که به جز مکتب قرآن و اهل بیت، بقیه مکاتب، نسبت به آنها سبک و آسان است! صاحبان شروح می‌گویند که قرآن و اهل بیت را ثقلین نامیدند. چون عمل کردن به آنها سنگین و سخت است. حقیقت عمل به قرآن و اهل بیت خیلی سخت است.

بسیاری از مردم، همه‌ی مذاهب اسلام مثل شافعی و مالکی وحنبلی و... را می‌پذیرند. ولی به شیعه که می‌رسد می‌گویند: نه! آیا این عدالت اسلامی است که همه مذاهب را بپذیریم، ولی مذهب اهل بیت را قبول نکنیم؟ یکی از علمای اهل سنت -که من اسمش را نمی‌برم- می‌گوید: «این قدر که از کلمه مساوات برای محو و نابودی اهل بیت سوء استفاده شده، برای محو هیچ چیز دیگری سوء استفاده نشده است! تحت این عنوان که اسلام دین مساوات است.» مذهب اهل بیت را محو کردند، با اینکه خود رسول الله صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین به اهل بیت اشاره کردند.

جناب شیخ عثمان! به عبارات و کلمات شارحان حدیث ثقلین مراجعه بفرمایید. من الآن تمام عبارات آنها را در مورد حدیث ثقلین اینجا دراختیار دارم. به کلمه ثقلین دوباره توجه کنید. می‌فرماید: «ترکت فیکم الثقلین». معنای «ترکت فیکم...» چیست؟ برای چه پیامبر صلی الله علیه وآله در آخر عمرش می‌گوید «ترکت فیکم الثقلین»؟چه می‌خواهد بگوید؟ چرا بسیاری از علمای اهل سنت در شرح حدیث ثقلین گفته‌اند که «آن دو را ثقلین گفته‌اند به خاطر تشبیه کردن به جن و انس»؟ یعنی ای اهل عالم همانطور که دنیا به جن و انس قوام دارد، دین هم به قرآن و اهل بیت قوام دارد. اولاً قرآن، ثانیاً سنت و ثالثاً اهل بیت! ما نمی‌گوییم که -نعوذ

بالله- کتاب و سنت را رها کنیم و فقط به اهل بیت تمسک کنیم. ولی متأسفانه شما اهل بیت را رها کردید تا جایی که امام تیمیه هم به این مطلب اشاره کرده است و می‌گوید: «هیچ کدام از فقهای هفت گانه، امام علی علیه‌السلام را نپذیرفته‌اند!». امام علی علیه‌السلام که شما در جلسه گشسته گفتید که ایشان سید و افضل اهل بیت است.

این گونه ما افضل اهل بیت را ترک کرده ایم! امام تیمیه این گونه گفته، امام محمد ابوزهره از فقهای معاصر در کتاب «امام جعفر صادق علیه‌السلام» می‌گوید: «شکی نیست که اهل سنت امام علی علیه‌السلام را رها کرده‌اند. چرا که بنی امیه او را سبّ و لعن می‌کردند. این علتی شد تا ما از امام علی علیه‌السلام چشم پوشی کنیم. اگر چیزی از امام علی علیه‌السلام در بین ما هست، فقط تعداد کمی روایات است. ولی متأسفانه از فقه و قضاوت و خطبه‌ها و سیاست ایشان چشم پوشی کردیم». این کلام امام محمد ابوزهره از فقهای معاصر صاحب «کتاب حیاة الامام» ابن تیمیه و کتاب امام جعفر صادق علیه‌السلام است که شما خوب ایشان را می‌شناسی.

این یک حقیقت مسلم است که اهل بیت چه کسانی هستند. من دائماً از شما می‌پرسم آیا شما به حدیث ثقلین موجود در صحیح مسلم ملتزم هستید؟ شما می‌گویید: بله! ثقلین در صحیح مسلم، همان کتاب و اهل بیت هستند. باز می‌پرسم آیا به حدیث ثقلین که روایت شده از عائشه در صحیح مسلم و در آن روایت اهل بیت در این چهار شخص معین حصر شده‌اند، ملتزم هستید؟ ولی شما به این چهار نفر، میلیون‌ها نفر دیگر هم اضافه کردید و قاعده‌ای وضع کردید که عقل بشری نمی‌تواند آن را قبول کند. شما بین مطهرین از اهل بیت و غیر آنها خلط کردید! همانطوری که بین اصحاب عدول و غیرعدول خلط کردید! با موضوع اهل بیت، مثل موضوع عدالت صحابه رفتار کردید و بین صالحین و مطهرین از آنان خلط کردید! طبق این نظر، عباس که از صالحین باشد و علی علیه‌السلام که از مطهرین باشد و ابو لهب که از اصحاب رجسی باشد؛ همگی جزء اهل بیت هستند!

چرا شما حدیث کساء و مباهله و ثقلین و اثنی عشر که همگی در صحیح مسلم هستند، اخذ نمی‌کنید؟ همه اینها در صحیح مسلم هست. اگر شخصی کل صحیح مسلم را بدون تعصب بخواند، قطعاً شیعه می‌شود! چرا که همه چیز در صحیح مسلم هست. مذهب شیعه دور از غلو است و مورد تأیید احادیث قطعی است. لذا برای ما آشکار شد که همه چیز در صحیح مسلم موجود است. بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

شیخ عثمان

بسم الله الرحمن الرحیم. شما می‌گویید که اگر به مردی برسم که فرزندانش در مقابله خانه بازی می‌کنند و از او بپرسیم که فرزندتان کیست؟ او از بین آنان چند کودک را جدا می‌کند و می‌گوید: اینها فرزندان من هستند. بله! این زمانی است که از او سؤال شود. ولی از پیامبر ﷺ سؤال نشد. ایشان آمدند و آنها را مورد مورد ندا قرار دادند. بعد شما می‌گویید که این افاده حصر می‌کند. چه کسی از شیعه قبل شما این حرف را زده است؟ چه کسی گفته که چون پیامبر، امام علی علیه‌السلام، حضرت فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین (رضی الله عنهم) را مورد تجلیل قرار داده، یا با قراردادن آنها تحت عباء به تجلیل آنها پرداخته و گفته است که «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي»؛ این افاده حصر می‌کند؟ اگر این افاده حصر کند، پس دیگر امام علی بن الحسین، امام محمد الباقر، امام جعفر الصادق علیهم‌السلام نباید از اهل بیت باشند؟ ولی شما قائل هستید! این کلام درست نیست که چون آنها به واسطه دخول تحت عبا و مورد ندا قرار گرفتن، تجلیل شده‌اند؛ پس فقط آنها اهل بیت رسول هستند و این افاده حصر می‌کند! این کلام از امثال شما اصلاً مورد قبول نیست! هیچ دکتر و شیخ و عالمی و امام جمعه و جماعتی از این حرفها نمی‌زند. شما گفتید که می‌خواهید مناقشه علمی و آکادمیک کنید. مناقشه علمی کنید! در مورد حدیث کساء صحبت کردیم. در مورد حدیث ثقلین صحبت کنید. چرا به آن چه که توافق کردیم، پایبند نیستید؟ من گفتم دلالت این حدیث چیست؟ همه‌ی اینهایی که بیان داشتید،

این بود که اینها از اهل بیت هستند. ما هم با شما در این مطلب اختلافی نداریم. بله آنها جزء اهل بیت هستند. ولی آیا فقط آنها هستند که جزء اهل بیت هستند؟ شما ثابت کردید که این چهار نفراز اهل بیت هستند؛ بعدش چه چیزی منظورتان است؟ آیا انتظار دارید که من کوتاه بیایم و بگویم که نساء نبی، جزء اهل بیت نیستند و شما هم با من توافق کنید و بگویید که امام محمد باقر و امام جعفر الصادق و علی بن الحسین (رضی الله عنهم) از ائمه اهل بیت نیستند و حتی ائمه اهل سنّت هم از اهل بیت نیستند!

اجازه بدهید. این چیزی است که من اعتقاد دارم. آیا قانع می‌شوی که فقط آنها اهل بیت باشند و دیگران جزء اهل بیت نباشند؟ من می‌خواهم الآن حق را منتقل کنم و بشناسانم.

در اثنای بحث‌تان مدام می‌گویید: «فقیه معاصر محمد ابوزهره»! من نمی‌دانم که ایشان الآن هستند یا نه؟ ما قصد توهین نداریم، ولی من کتابهای فقهی ایشان را نمی‌شناسم. این که شما حداقل ده بار تکرار کردید فقیه زمان! خوب چند تا از کتب فقهی او را بگویید که ما هم بدانیم.

این را هم بگویید که کدام یک از علما گفته است که ایشان فقیه زمانه هستند؟

خواهش می‌کنم در مورد دلالت حدیث کساء سخن بگویید؟ اینکه اینها جزء اهل بیت هستند، به چه چیزی دلالت می‌کند و از این چه می‌خواهید؟ بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. جناب شیخ عثمان! شما با قواعد زبان عربی آشنایی دارید. می‌توانید رجوع کنید و ببینید که وقتی می‌گوییم «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی»؛ این جمله اسمیه است که دلالت بر حصر می‌کند و اهل بیت در زمان پیامبرﷺ هم چهار نفر بودند. طبعاً سخن من هم در مورد مطهرین است! در زمان پیامبرﷺ این مطهرین فقط چهارنفر بودند و مقصود من از اهل بیت مطهرین، فقط

چهارنفری است که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستند.

اما در مورد اهل بیت مطهرین غیراز آن چهارنفر، مانند امام الباقر، امام الصادق و امام علی بن الحسین علیهم‌السلام، به زودی در مورد حدیث اثنی عشر صحبت می‌کنیم. چرا عجله می‌کنید؟ به همین دلیل است که من می‌گویم باید با روش بحث کرد. شما به کتاب صحیح مسلم مراجعه کنید و به دور از تعصبات مذهبی، حدیث اثنی عشر را با دقت مطالعه کنید. حدیث «لا یَزَالُ هذا الدِّینُ عَزِیزًا مَنِیعًا الی اثنی عَشَرَ خَلِیفَةً»؛ یعنی همیشه دین با دوازده نفر محفوظ می‌ماند. در صحیح مسلم هست. در کتابهای دیگر اهل سنت هم هست. این حدیث در کتب اهل سنت، در مورد غدیرخم هم ذکر شده است. یعنی پیامبر در غدیرخم هم حدیث ثقلین را ذکر کرده است. در شروح صحیح هم آمده است. دیگر خودتان می‌دانید! نیازی نیست که صحفه آن را بگویم. وگرنه صفحه را هم می‌گفتم. حدیث اثنی عشر هم در صحیح مسلم هست.

در اینجا یک ارتباطی بین حدیث اثنی عشر و حدیث ثقلین موجود در صحیح مسلم، وجود دارد. دلیل این ارتباط هم این است که قائل به این ارتباط، امام ابی داود هست که در سننش این مطلب را تلویحی بیان می‌کند. امام ابوداود که بسیاری از علمای اهل سنت در مورد ایشان تمجیداتی دارند و امام ابوسلیمان خطابی در مورد او گفته است: «همانطور که آهن در دست داود پیامبر نرم می‌شد، حدیث هم در نزد ابی داوود نرم است. ایشان چه کار کرده است؟ حدیث اثنی عشر در کتاب «المهدی» را ذکر کرده و گفته که «مهدی هم از اهل بیت است». لذا ارتباطی بین حدیث ثقلین و حدیث اثنی عشر یافت می‌شود. زمانی که به شروح سنن ابی داوود مراجعه کردم، دیدم که شارحان گفته‌اند ایشان حدیث اثنی عشر را در کتاب المهدی ذکر کرده، چرا که مهدی از اهل بیت است. امام ابن کثیر هم در تفسیرش زمانی که به نقباء دوازده گانه بنی اسرائیل در قرآن می‌رسد، می‌گوید: «امام مهدی علیه‌السلام جزء آن دوازده نفر است». درحدیث اثنی عشر هم حصر وجود

دارد. یعنی درباره مطهرین از اهل بیتش در زمان خود پیامبر، با حدیث کسا حصر وجود دارد و بعد از زمان خودش هم با حدیث اثنی عشر. بنده قطعاً اطلاق ۵۰ ملیون نفر از اهل بیت را رد می‌کنم! پیامبر ﷺ اهل بیت را در اشخاص مطهرین حصر کرده است؛ نه اشخاص غیرمطهر! آن هم غیر مطهرینی که عدد معینی ندارند و قابل شمارش نیستند. ولی در مورد مطهرین می‌گویم که در زمان رسول خدا ﷺ چهارنفر بودند و بعد از زمان حیات وی، نه نفر هستند که همه اینها در حدیث اثنی عشر موجود است. انشاءالله زمانی که این حدیث را بیاوریم و بحث کنیم، متوجه خواهید شد که پیامبر، حدیث اثنی عشر و حدیث ثقلین را هم در غدیرخم فرموده‌اند. همه این احادیث، در صحیح مسلم هست. آیا ارتباط این دو حدیث را متوجه می‌شوید؟ شما می‌دانید که امام مسلم در ترتیب احادیث بسیار دقیق بوده‌اند و احادیث را حسب ابواب مرتب می‌کردند. حدیث اثنی عشر را در «باب الاماره» ذکر کردند و حدیث ثقلین را در «باب فضائل امام علی علیه السلام». چرا که این حدیث به فضائل امام علی علیه السلام ربط دارد که ثقلِ ثانی و افضل اهل بیت به حساب می‌آید. پیامبر ﷺ همان زمانی که حدیث ثقلین را فرمودند، در همان وقت هم حدیث اثنی عشر را فرمودند. ولی امام مسلم، بنابر روش علمی خود، احادیث را در ابواب مختلف دسته بندی کرده است.

کار امام ابوداود در سنن ابی داود هم به همین دلیل است. حدیث اثنی عشر را در «باب امام المهدی» ذکر کرده که این نشان دهنده این است که نه نفر دیگر، تتمه سه امام زمانِ خود رسول خدا هستند. به خاطر این کار ابی داود است که می‌فهمیم بین این دو حدیث ارتباط است.

جناب شیخ عثمان! خواهش می‌کنم بیزاری شما از شیعه باعث نشود که از حق رویگردان شوید.

از زمانی که من شیعه شدم، با مشکلات بسیار زیادی روبرو شدم و دفاع از شیعه فایده‌ای برای من ندارد. عمویم و بسیاری از نزدیکان و افراد خانواده‌ام از من تبرّی

می‌جویند. حتی در مسجدی که در آن نماز می‌خواندم و در «جامع الاوسطی» در صنعا امام جماعت بودم؛ در آنجا هم از بیزاری می‌جویند! خواهش می‌کنم که من را به عنوان یک مسلمان قبول کنید، نه به عنوان یک امام! شیعه بودن من فایده خاصی برایم ندارد. این مذهب آباء و اجداد من نیست؛ بلکه من از کسانی بودم که به شدت شیعه را تکفیر می‌کردم و حتی کتابی داشتم با عنوان «ارتباط شیعه با فرقه‌های غلاة»! ولی اشکالی وجود ندارد که انسان متحول شود و تغییر عقاید پیدا کند.

حدیث «اثنی عشر» را بخوانید و به صحیح مسلم و شروح آن مراجعه کنید. ارتباط بین این حدیث و حدیث ثقلین و حدیث کساء را ببینید. سپس خواهید فهمید که همانطور که پیامبر ﷺ قرآن را در ۱۱۴ سوره حصر کرد و آن را سور قرآن و ثقل اکبر نام گذاری کرد تا هرکس با دین اسلام بازی نکند؛ همان طور هم اهل بیت مطهرین را هم در زمان خودش سه نفر قرار داد و بعد از زمان خودش هم نه نفر که مجموعاً دوازده نفر می‌شود. ولی شما عجله نکنید که عجله کردن خطاست! من به طور دقیق این حدیث را برای شما توضیح می‌دهم و خواهش می‌کنم که در مورد من سوء ظن نبرید! همانگونه که اشاره کردم شیعه شدن برای من فایده خاصی ندارد. بلکه این شیعه شدن مرا بسیار به سختی واداشته، تا جایی که الآن تنها و دور از خانواده و نزدیکانم زندگی می‌کنم! الآن اوضاع طوری شده است که تمام کسانی که بسیار نزدیک به من بودند و به من احترام می‌گذاشتند، از من دوری می‌کنند: با آنها در مسجد نماز می‌خواندیم، با همدیگر نماز تراویح می‌خواندیم، با آنها در عربستان و یمن زندگی می‌کردیم و به من اعتماد می‌کردند، حالا من از آنها می‌خواهم که مرا به عنوان یک مسلمان در بین خودشان قبول کنند! چه کار کنم؟ وقتی کتاب صحیح مسلم با بلندترین صوت خودش فریاد می‌زند که شیعه باش؛ من چه کنم؟

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

شیخ عثمان:

خواهش می‌کنم که علمی صحبت کنید نه احساسی. «من چه کار کنم؟» در شأن شما نیست. تا الآن دلالت حدیث کساء را برای ما نگفتید که بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ ما چیزی نشنیدیم. اما در مورد دکتر محمد الباری که شما از او به عنوان یک وهابی یاد کردید، او یک طبیب جراح است و چیزی از این علوم نمی‌داند. او دیگران را به شیعه شدن و جشن گرفتن عیدغدیر دعوت می‌کند! جناب مهدی خراسانی، نسخه او را تصحیح کرده و در نجف به چاپ رسیده است. آیا این مرد از علمای وهابیت است؟ یک رساله‌ای در مورد طب امام رضا (رحمه الله تبارک و تعالی) دارد. من خواهش می‌کنم که «شما آکادمیک باشید!». البته من قصد استهزا ندارم، ولی «انتظار دارم که حرفهای شما در مناظره گفتگو و مناقشه، علمی و روشمند باشد. خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید!»

من از دکتر عصام می‌پرسم که حدیث کساء که از بین احادیث انتخاب کردید و آیه تطهیر که از بین آیات انتخاب کردید، بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ و شما پاسخ دادی که منتظر بمان تا احادیث دیگر هم کامل شود!

این چه فایده‌ای دارد؟ مگر شما نگفتی که حدیث، حدیث و آیه، آیه بحث کنیم. من هم این حدیث مدنظرم هست. این بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ به کجا می‌خواهی برسی؟ آیه بر چیزی دلالت می‌کند؟ شما گفتید که دلالت می‌کند که فقط آنها اهل بیت پیامبر ﷺ هستند. من هم گفتم که آن وقت باید امام باقر و امام صادق علیهما السلام را خارج کنیم.

آقای دکتر بفرمایید!

دکترسید عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. درحقیقت صحبت ما هم در مورد حدیث کساء است. من تعجب می‌کنم که کجای این موضوع، خروج از بحث است؟ من با کتاب صحیح

مسلم برای شما استدلال می‌کنم. بعد از قرآن در نزد شما چه کتابی صحیح تر از کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری است؟ شما هم با کتاب شیخ مفید با من احتجاج کن! من مانند وهابی ای که شیعه شدم، با شما احتجاج می‌کنم و از کتاب صحیح مسلم به شما اشکال می‌کنم. ولی شما به عنوان یک شیعه با من بحث نکن! بلکه به عنوان کسی که جناب مسلم او را به سمت شیعه فرستاده، بحث کن!

من شخص زیرک و باهوشی هستم که شیعه شدم. فقط هم من نیستم که شیعه شدم. می‌توانید کتاب «ربیع السعودی» را با عنوان «ماذا تعرف عن الاثنی عشریة؟» بخوانید. ایشان در آنجا می‌گوید: «زمانیکه به مصر سفر کردم، بسیاری از مردمی که آنها را می‌شناختم، شیعه شده بودند؛ در حالی که بعضی از آنها از فرزندان علما بودند.» هم چنین می‌توانی مقدمه کتاب ابن حجر هیتمی یعنی «الصواعق المحرقه» را بخوانی که می‌گوید «بسیاری از اهل مکه شیعه شده اند». مقدمه هر کتابی که علمای وهابیت علیه شیعه نوشته‌اند را که بخوانی، در همان اوایل مقدمه گفته‌اند که این کتاب را نوشتیم چون که دیدیم بسیاری از جوانان و فرزندان ما مذهب شیعه را انتخاب کرده‌اند.

شما فکر می‌کنید که از ناحیه شیعه خطری متوجه مردم است که مبادا آنها را شیعه کند. به خدا این گونه نیست، بلکه این خطر از ناحیه بخاری و مسلم است! هم چنین از ناحیه علمای اهل سنت که بعضاً از علمای شیعه از نظر علمی قویتر هستند! در بین علمای اهل سنت، خبرگان و کارشناسانی هستند که بسیار قدرتمندند. البته نه از نظر کلامی و قدرت لغوی و علمی، بلکه از نظر شیعه کردن مردم. راستی شیخ مفید دهها هزار نفر از مردم را شیعه کرده یا جناب مسلم و بخاری؟ اگر خواستید می‌توانم برای شما این مقدمات را بخوانم. مقدمات «محب الدین خطیب» و «عبدالله الغریب» در «و جاء دور آل مجوس» و مقدمات همه علمای وهابیت را. همه آنها گفته‌اند که مذهب شیعه خطرناک است به خاطر اینکه مردم را شیعه می‌کند. به خدا قسم این گونه نیست! خطر از ناحیه بخاری و

مسلم است که مردم را به سمت شیعه شدن هدایت می‌کنند.

من بخاری و مسلم و سنن ابی داوود را می‌شناسم. اینها بودند که مرا به سمت شیعه شدن هدایت کردند. من امام ابن حجر هیتمی را می‌شناسم که در کتاب «صواعق المحرقه» می‌گوید که «امام حسن علیه‌السلام از امام علی علیه‌السلام ارث برد. علمش را ارث برد». و تمام ائمه دوازده گانه را به ترتیب نام می‌برد و ادامه می‌دهد که «حسین علیه‌السلام از حسن علیه‌السلام ارث برد. سپس زین العابدین علیه‌السلام از حسین علیه‌السلام، سپس باقر علیه‌السلام از زین العابدین علیه‌السلام، سپس صادق علیه‌السلام از باقر علیه‌السلام و...»

این کلام ابن حجر در چاپ سعودی وهابی است و می‌توانید بخوانید.

همه اینها موجود است إن‌شاءالله. شما متوجه حقیقت خواهید شد. من چه کار کنم که «سبط بن الجوزی» در کتاب «تذکره الخواص»- که به زودی در بحث از حدیث اثنی عشر ادله و اسمای امامان دوازده گانه را از کتاب اهل سنت می‌خوانم- نام دوازده امام در نزد شیعه را به روش اهل سنت ذکر می‌کند؟ من چه کار کنم که کتاب «ابن صباغ مالکی» را یعنی «الفصول المهم فی معرفه الائمه» یافتم که در آن اسامی امامان دوازده گانه ذکر شده است؟ و می‌گوید اینها همان دوازده نفری هستند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز عیدغدیر فرمود. یعنی پیامبر سه نفر را مشخص کرد و بعد از او، آن سه نفر، نه نفر دیگر را هم مشخص کردند. علی علیه‌السلام به حسن علیه‌السلام و به حسین علیه‌السلام، حسین علیه‌السلام به زین العابدین علیه‌السلام و زین العابدین علیه‌السلام به باقر علیه‌السلام و الی آخر. البته نیازی نبود که پیامبر در روز غدیر، همه را مشخص کند؛ لکن اشخاص را معرفی کرد و حتی عدد ۱۲ را هم فرمودند. بعد از این وظیفه، هر امام است که امامِ بعد از خود را مشخص می‌کند.

اگر خواستید می‌توانم اسامی کتاب‌هایی از اهل سنت را که در مورد ائمه شیعه بحث کرده‌اند را بگویم که بسیاری از آنها گفتند اثنی عشر همین‌ها هستند. شما می‌دانی که این فقط عقیده شیعه نیست. بسیاری از اهل سنت هم از این حرفها می‌زنند. مثلاً فرقه «رفاعیه» که یک مسلک سنی است، می‌گوید: «ما اهل سنت

هستیم» و به امامتِ امامان دوازده گانه هم قائل هستند و در نزدشان طرق خاصی بر احتجاج به آنان وجود دارد و می‌گویند: «اینان همان دوازده نفری هستند که پیامبر مشخص کرده است». بسیاری از اهل صوفیه که غالی نیستند، مثلاً از کسانی که در یمن زندگی می‌کنند، یا شافعیه در حضرموت همه اینها می‌گویند که این دوازده نفر، همان اثنی عشر هستند که پیامبر فرموده‌اند. بدون اینکه حتی کتاب‌های اهل سنت را بشناسند، می‌گویند که «اینها همان کسانی هستند که پیامبر در حدیث جابر بن سمره اراده کرده است». این حدیث در صحیح مسلم آمده است. حالا من چه کار کنم؟ اینها همه نصوص و ادله‌ای بنابر طرق شافعی هستند، نه به طرق شیعه. مسأله فقط شیعه نیست.

ولی توجه داشته باشید که غلات و غلوکنندگان و دشمنان شیعه را وارد بحث نکنید. خودت را از همه این قیود رها کن! ما در مورد حدیث اثنی عشر صحبت می‌کنیم.

در روز ٥ شوال سال ١٤٢٢ هجری وقتی اینجا دور هم جمع شدیم، شما گفتید که اگر برای من ثابت شود که شیعه حق است، من آمادگی دارم که از وهابیت عدول کنم؛ یا اینکه شما اعتقاد دارید که شما جزء اهل سنت هستید؟ درحالی من با دلایل و مدارکی که دارم، چنین اعتقادی ندارم. به همین دلیل است که می‌گویم ضروری است که در بحث کردن، منطقی و تابع عقل باشیم. نباید اینگونه باشد که اعراض و رویگردانی از شیعه و غلات، باعث رویگردانی از ائمه شیعه هم بشود. حالا آمدیم و فرض کردیم که شیعه غالی هستند؛ این غالی بودن شیعه، چه ربطی به حدیث اثنی عشر و ثقلین و کساء از عایشه و آیه مباهله در کتاب صحیح مسلم دارد؟

شما می‌گویی که نظریه اهل سنت این است که در تعیین اهل بیت، حدوسط را می‌گیرد و افراط و تفریط نمی‌کند. همانطور که در کتاب خودتان «کشف الجانی» و هم چنین در بعضی دیگر از کتاب‌های اهل سنت هم به این مطلب اشاره شده

است.

آنها می‌گویند که ما حدوسط را می‌گیریم و اهل بیت را مانند شیعه فقط در دوازده نفر حصر نمی‌کنیم و همچنین نمی‌گوییم که آنان پیروان شیوه پیامبرﷺ بوده یا اینکه آنان مسلمان و اهل قبله هستند. بلکه می‌گوییم: آنها از آل علی و آل جعفر هستند.

باید توجه کنید که وسط بودن همیشه صحیح نیست. ما باید به نصوص شرعی و کتاب و سنت و ادلّه قرآنی و به کتاب‌های مسلم و بخاری ملتزم شویم. اینها می‌گویند که «دلالت حدیث اثنی عشر بر مطهرین و برگزیدگان از میان اهل بیت است».

جناب شیخ عثمان! اگر امکان برقراری تساوی بین مهاجرین از صحابه و آزادشدگان صحابه وجود ندارد؛ همانطور هم امکان برقراری تساوی بین ائمه و شیعه و بین بقیه اهل بیت هم وجود ندارد. تا جایی که حتی امام «محب الدین خطیب»- که شما از ایشان تقلید می‌کنید- در حاشیه خودش بر کتاب «العواصم من القواصم» گفته است که «من حدیث «الْخِلَافَةُ بَعْدِی ثَلَاثُونَ سَنَةً» را قبول ندارم. زیرا حدیث اثنی عشر موجود در صحیح بخاری، که همه مسلمین بر آن اجماع کرده‌اند، با آن مخالفت می‌کند» و برای آن هم چهارعلت می‌آورد که من در اینجا علت چهارم را خواهم گفت. شما اگر خواستید می‌توانید به کتاب «العواصم من القواصم»، حاشیه «محب الدین خطیب» رجوع کنید که در آن مطالب مهمی خواهید دید.

جناب شیخ عثمان! شما بسیاری از مطالبی که برای مردم بیان می‌کنید، خطاست. بسیاری از چیزهایی را هم که طرح می‌کنید، اشتباه است. لازم است انسان منصف باشد. شما از اول گفتید که اگر حق برایم آشکار شود، شیعه می‌شوم و من هم گفتم که اگر ثابت شود که حق با شماست، دوباره وهابی میشوم. لکن شما اصلاً دلیلی نمی‌آورید. دائماً می‌گویید: «چرا جواب نمی‌دهید؟»

من به شما عرض می‌کنم که به اشخاص اشکال نگیرید؛ بلکه به افکار اشکال بگیرید! عجیب اینکه شما در شخصیت «محمد علی الباری» خدشه می‌کنید. در حالی که دیروز می‌گفتید او را نمی‌شناسم، ولی امروز آمدید و می‌گویید فلان است و فلان است. جناب شیخ عثمان! «محمد الباری» شخصیتی است که در مجله کویتی المجتمع قلم می‌زند و البته شما می‌گویید که شیعه شده است. اگر این طور باشد، من واقعاً خدا را به خاطر این نعمت شکر می‌کنم که ایشان شیعه شدند. ولی او در گذشته وهابی بود و در مجله المجتمع قلم می‌زد و امثال ایشان هم زیاد شیعه شدند و مانعی هم نیست که باز هم تعداد بیشتری شیعه شوند. چون دلائلی که شیعه می‌آورد، یکی یکی وهابیون را شیعه می‌کند. جناب شیخ عثمان! شما از خواندن کتاب آنها منع نکنید! از خواندن کتاب «تذکرة الخواص» «سبط بن الجوزی» منع نکنید! از خواندن کتاب «الفصول المهمه» «ابن الصباغ الملکی» منع نکنید! من در این کتاب‌هایی که بسیاری از علمای شما، از آنها برحذر هستند، مطالب خیلی مهمی دیده‌ام که شما به خاطر اینکه حرف حق در آنها گفته شده، از آنها منع می‌کنید. من می‌ترسم که شما در روز قیامت در پیشگاه خداوند متعال مؤاخذه و محاسبه شوید.

جناب شیخ عثمان! من چه کنم؟ به شما عرض کردم در کتاب صحیح بخاری به طور واضح به خلفای دوازده گانه اشاره شده است. وقتی امام مسلم در باب فضائل امام علی علیه‌السلام حدیث ثقلین را ذکر می‌کند، دیگر من چه کار کنم؟ توجه کنید که بارها گفتم من با همین‌ها شیعه شدم. من قبل از اینکه شیخ مفید را بشناسم، شیعه شدم و سال‌ها بعد تازه علمای شیعه را شناختم. الآن می‌توانم برای شما اسامی دهها، بلکه صدها نفر از کسانی که با حدیث ثقلین موجود در صحیح مسلم شیعه شدند، را نام ببرم. می‌توانید کتاب‌های کسانی که شیعه شدند را ببینید و متوجه شوید که فقط من نبودم که با توجه به همین روایات موجود در صحیح مسلم و بخاری وسنن ابی داوود شیعه شدم. درواقع شما باید از خواندن

کتاب‌های صحیح مسلم و بخاری بترسید، نه از خواندن کتاب‌های شیعه!

من شخصیتی هستم که از علم و دانش به شما اشکال وارد می‌کنم و مذهب شیعه را از روی مصادرِ اهل سنت ثابت می‌کنم. من جاهل نیستم و پناه می‌برم به خدا از اینکه جاهل باشم. چون من در دانشگاه سعودی در نزد علمای حدیث درس خوانده‌ام. در نزد علمای یمن درس خوانده‌ام. پس از روی علم و آگاهی وهابی شدم. البته یک وهابی عالم نه جاهل. من امام جماعت مسجد بودم. حدیث و فقه را، اصول فقه تدریس می‌کردم و از روی علم و آگاهی هم بود که شیعه شد. آن هم به دلیل احادیث صحیح و قوی ای که در کتاب‌های اهل سنت وجود داشت.

من خواهش می‌کنم که این گفتگو ادامه داشته باشد و اگر شما موافق باشید، بحث از حدیث ثقلین را شروع کنیم. اگر هم نظر دیگری دارید، من تابع شما هستم. بفرمایید!

آقای رفیق موسوی:

جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

من از جناب آقای رفیق موسوی و کسانی که در این اتاق هستند، سؤالی دارم. زمانی که این مناظره را شروع کردیم، من به شما گفتم که جناب دکتر شیخ عصام نماینده شما هست؟ باز از همه عزیزان حاضر در اتاق عذرخواهی می‌کنم! آیا دکتر عصام نماینده شما هست؟ خواهش می‌کنم با بله یا خیر پاسخ دهید!

آقای رفیق موسوی:

بله! جناب دکتر عصام نماینده ما هست. لکن من هم همین سؤال را می‌توانم از شما بپرسم: آیا شما نماینده اهل سنت هستید؟ خواهش می‌کنم به این سؤال

پاسخ دهید.

شیخ عثمان:

بله! من نماینده آنها هستم.

آقای رفیق موسوی:

دکتر عصام هم نماینده ما می‌باشد. امیدوارم که توافق کرده باشیم. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

من باز عذرخواهی می‌کنم. همانطور که چند دقیقه قبل نیز گفتم، من اینجا نیامدم که ماجرای زندگی دکتر عصام و نحوه شیعه بودن ایشان را بشنوم. بلکه آمدم برای مناظره بین شیعه وسنی؛ مناظره‌ای بین نماینده شیعه و نماینده اهل سنت! این مطلب را در ابتدا خدمتتان عرض کردم و از همان اول هم گفتم که آیا شما می‌پذیرید شخصی که قبلاً سنی بوده، نماینده شما باشد؟ گفتید: بله می‌پذیریم!

من اینجا نیامدم که فقط در مورد حدیث غدیر و کساء صحبت کنیم. بلکه آمدم در مورد مسائل اختلافی شیعه و سنی بحث و مناظره کنیم.

ایشان می‌گوید: من سیزده سال علم رجال و جرح و تعدیل و کتب حدیث را نزد شیعه خوانده‌ام. بعد هم می‌آید اینجا از صحیح مسلم با من احتجاج می‌کند. چرا از شیخ مفید با من احتجاج نمی‌کنی؟ مگر شیعه نیستی؟ مگر شما نماینده مسلم هستی؟ من نماینده مسلم هستم! شما نماینده شیخ مفید هستی! شما در مسلم مناقشه کن، من هم در شیخ مفید!

ولی الآن می‌گویید شیخ مفید را نمی‌شناسم. آیا تقیه می‌کنید؟ اشکال و مناقشه شما اصلاً واضح نیست. این درست نیست که شما بگویید که از جانب شیعه

صحبت می‌کنید؛ ولی بعد بنابر اینکه روزی وهابی بودید، با من مناقشه کنید! من نیامدم اینجا که ماجرای زندگی شما را بشنوم. نیامدم تا اینکه در مبانی فکری شما خدشه کنم، تا اینکه شیعه شوید. اصلاً مهم نیست که شما بخواهید به وهابیت برگردید و اصلاً کار شما برای ما اهمیتی ندارد! ولی اهتمام ما به میلیون‌ها نفر از شیعه و سنی هستند که با هم اختلاف دارند. من به شما می‌گویم که حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند. شما مدام می‌گویید سنی بودم شیعه شدم و...پس آکادمی بودن شما کجاست؟ این گونه آکادمی بودن را یاد گرفتی؟ مناقشه علمی این است؟

چرا متوجه جایگاهی که در آن قرار دارید نیستید؟ چرا وقت را هدر می‌دهید؟ آیا می‌خواهید از موضوع خارج شوید؟ آیا می‌خواهد مناقشه را ضایع کنید؟ من می‌خواهم که این گفتگو ادامه داشته باشد. آیا شما هم می‌خواهید؟

من از ایشان می‌پرسم «حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟» ولی ایشان بحث حدیث ثقلین را مطرح می‌کنند. بعد می‌روند به موضوع حدیث اثنی عشر، بعد از آن زندگی نامه خود را بیان می‌کنند. بعد هم بر می‌گردنند به کتاب صحیح مسلم و بخاری... .

اصلاً برای چه به صحیح مسلم استناد می‌کنیم؟ مگر ما گفتیم که احادیث کتاب صحیح مسلم ضعیف است؟ بله ما کتاب صحیح مسلم را قبول داریم و حدیث کساء را هم صحیح می‌دانیم! همان حدیث کساء که از ام سلمه نقل شده و شما آن را صحیح می‌دانید. بحث این است که این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ دلالت آن را بیان کن! چرا وقت را هدر می‌دهی؟ چرا در بیانت صراحت نیست؟ چرا وضوحی در بیان شما وجود ندارد؟

خواهش می‌کنم در بیان و مناقشه شما وضوح و صراحت باشد! خواهش می‌کنم صحبت‌تان دقیق تر از این باشد!

آیا این گفتگو بین من و دکتر عصام نیست؟ من خواهش می‌کنم این گفتگو

ادامه داشته باشد. به صورتی که ایشان نماینده شیعه باشند، نه اینکه به جای اهل سنت حرف بزنند! ایشان از طرف شیعه صحبت کنند، من هم از طرف اهل سنت.

من از اول به شما گفتم که برای مناظره یک شخصیت شیعی می‌خواهم. گفتم که برای من یک سنی اینجا نیاورید تا بگویند این فرد به کتابهای ما شناخت ندارد و این فرد جدیداً سنی شده است و...

من به شما گفتم یک شیعه برای مناظره بیاورید! در همان روز اول دکتر رفیق و سایر حاضرین توافق کردند که دکتر عصام نماینده آنها باشد و من نماینده اهل سنت باشم.

آیا شما دکتر عصام را آورده اید این جا که فقط اینجا دانسته‌های خودش در مورد اهل سنت را بگوید؟ یا اینکه قصه زندگی اش را بگوید؟ ولی ما اینجا نیامدیم که اینها را بشنویم! خواهش می‌کنم بحث را خیلی دقیق تر از این ادامه دهید!

ایشان دائماً از موضوع بحث خارج می‌شوند. آیا این روش علمی است؟ آکادمیک است؟ ایشان فقط با کتابهای اهل سنت با من احتجاج می‌کند؛ در حالی که نماینده شیعه است. شما را در جایگاه شیعه قرار داده‌اند. برای چه با کتاب‌های اهل سنت احتجاج می‌کنید؟ آن زمانی هم که در مورد بحث حدیث صحیح و طرق آن مناقشه می‌کردید، گفتم که بیایی د درمورد حدیث بحث کنیم و آن را تفصیل دهیم. آیا این روش شما هدردادن وقت نیست؟

به خدا قسم! وقت ما خیلی گرانبهاتر از این مطالبی است که در جلسه عنوان می‌شود. من یک سؤال دارم. فقط یک سؤال و آن اینکه: حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ من یک جواب طولانی شنیدم، در حالی که اصلاً جواب نبود!

سؤال من واضح است: حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟

آقای رفیق موسوی (مدیر گفتگو)

جناب سید احمدالحسینی بفرمایید!

آقای احمد حسینی از طرف شیعه:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. من نمی‌خواستم در مناظره و بحث دخالت کنم. فقط اجازه دهید یک نکته در مورد توافقی که کردیم، بگویم. این طور نیست که یک نفر اینجا نماینده کل شیعیان باشد و یک نفر هم نماینده کل اهل تسنن! چنین چیزی امکان وقوع در عالم خارج را ندارد و یک چیز نسبی است. من فقط خواستم بگویم که این خارج از موضوع نیست.

جناب دکتر بفرمایید!

دکتر سید عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. به نظر من هم بهتر است که بحث را شروع کنیم و وقت را هدر ندهیم. برای اینکه شروع کنیم، سؤال شیخ عثمان را که بارها تکرار کردند، پاسخ می‌دهم. حدیث کساء موجود در صحیح مسلم که از عایشه نقل شده است، دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر گرامی اسلام می‌خواسته است که مطهرین از اهل بیت را در زمان خودش به تعداد مشخصی حصر و محدود کند تا بعد از ایشان کسانی نیایند که همه مردم را جزء اهل بیت بدانند و به اسم اهل بیت با دین خدا بازی کنند.

این پاسخی را که من به شما عرض کردم، کامل و واضح بود و گمان نمی‌کنم که واضح تر و آشکارتر از این بتوان پاسخی به آن سؤال شما داد. خدمت شما عرض کردم که وقتی پیامبرﷺ می‌فرماید: «هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي»؛ این ساختار بر حصر دلالت می‌کند. سپس برای تأکید بر این مطلب، آنها را در زیر عبا قرار می‌دهد. حالا فرقی نمی‌کند که این تأکید با استفاده از الفاظ باشد، یا با یک عمل خاص. سپس یک عمل دیگر را که دلالت بر حصر دارد، مرتباً تکرار می‌کند و آنها را برای نماز مورد خطاب قرار می‌دهد و همه اینها روایات شان صحیح است. بعد شما گفتید که پیامبر یک مرتبه برای نماز آنها را مورد خطاب قرارداده است. در حالی که این

مطلب درست نیست! بلکه بارها آنها را برای نماز مورد خطاب قرار داده است. من گفتم که پیامبر ﷺ با این کار می‌خواهد مطهرین از اهل بیتش را در تعداد مشخصی حصر کند. این مطهرین در زمان خودش چهارنفر و بعد از خودش هم نه نفر است. وقتی این مطلب را دانستیم، هرکدام از ائمه یکی یکی برای ما آشکار می‌شود که هریک از آنها بعد از دیگری می‌آید. این مطلب را إن‌شاءالله در جلسه آینده مطرح می‌کنم.

توجه کنید که من از موضوع خارج نشدم. اگر می‌خواهی بحث را در مورد حدیث کساء شروع کنیم، من آماده‌ام و مشکلی ندارم وجواب کامل برای سؤال‌های شما دارم. شروع کنیم تا وقت هدر نشود. شما می‌گویی من این طور گفتم. من هم می‌گویم آن طور گفتم و وقت شنوندگان هدر می‌شود. پس بهتر است که شروع کنیم.

اگر حدیث ثقلین را مایلید که بحث کنیم، من آماده‌ام و مشکلی نیست. دلالتی که این حدیث دارد را برای شما ثابت می‌کنم. اگر هم مایلید درباره حدیث کساء بحث کنیم، باز هم مشکلی ندارم. شما چه طور مایل هستید؟

جناب شیخ عثمان! خواهش می‌کنم که با هم اختلاف نکنیم. همانطور که شما در ابتدا اشاره کردید، ما اینجا آمدیم برای نزدیک کردن صفوف اسلام به یکدیگر! آمدیم که بهانه و فرصت را از دشمنان اسلام بگیریم! خدا شاهد است که من به خاطر وحدت امّت اسلام اینجا آمدم. چرا که در نظر من این یک امر بسیار مقدسی مثل نماز است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا»؛ یعنی همه شما به ریسمان خدا چنگ زنید و مرتباً این مطلب را من تکرار می‌کنم. به نظر من این گفتگوها بهترین وسیله برای تحقق وحدت اسلامی است. خواهش می‌کنم که اختلاف نکنیم! من آمادگی دارم و برنامه‌ریزی کرده‌ام که این گفتگوها یک سال کامل ادامه داشته باشد. برنامه‌ریزی منظمی کرده‌ام که از رأس هرم به قاعده هرم برویم.

ان شاءالله بحث از حدیث کساء را شروع می‌کنیم. اینکه سند و دلالت آن چیست؟ شما شروع کنید و فرقی نمی‌کند. فقط خواهش می‌کنم اختلاف نکنیم و شیطان تخم اختلاف و بغض و کینه را در بین ما نپاشد و سوء تفاهم و مشکلی به وجود نیاید!

شما شروع بفرمایید! اگر هم الآن آماده نیستید، می‌توانیم در جلسه آینده بحث را شروع کنیم. حدیث ثقلین یا حدیث کساء، برای من فرقی نمی‌کند.

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. الآن إن‌شاءالله حدیث کساء را شروع می‌کنیم. من نمی‌خواهم که از موضوع بحث خارج شوم، بلکه می‌خواهم که بگویم حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند. این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه آنها اهل بیت پیامبرﷺ هستند. این را ما با هم توافق کردیم. حالا از این مطلب چه استفاده‌ای می‌کنید؟ بعدش چه چیزی می‌شود؟ بفرمایید!

دکتر عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. من فقط پاسخ شیخ عثمان را بدهم که این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند. وقتی که نبی گرامی اسلام، امام علی، فاطمه، حسن و حسین را زیر عبا قرار می‌دهد- که این مطلب در صحیح مسلم ذکر شده است- یعنی به صورت واضح دلالت می‌کند بر اینکه پیامبرﷺ مطهرین از اهل بیت را در تعداد مشخصی حصر کرده است. یعنی پیامبرﷺ در سنت خودش مشخص کرده که اهل بیت چه کسانی هستند و یک اصطلاح شرعی خاص را وضع کرده است. اگر ما بیاییم و بگوییم اهل بیت همان آل علی و آل جعفر هستند و ۵۰ میلیون نفر را جزء اهل بیت تلقی کنیم، با شرع اسلامی مخالفت کردیم! اگر معنای لغوی اهل بیت را هم می‌خواهید، این یک چیز دیگر است. لکن من می‌گویم همانطور که

شارع، صلاة را که از حیث لغوی به معنای دعا است، به معنای یک عمل چهار رکعتی با کیفیت مشخصی وضع می‌کند؛ همانطور هم اصطلاح اهل بیت را افراد مشخصی قرار می‌دهد و این اصطلاح نبوی است. کلمه اهل بیت در حدیث ثقلین، یک اصطلاحی است که شارع و نبی اکرم و سنت نبوی، که در کتاب صحیح مسلم موجود است، آن را مشخص و ترسیم کرده است. اینکه در حدیث کساء، عایشه از پیامبرﷺ می‌گوید که: «نبی مکرم اسلام آن چهارنفر را در زیر عبا قرار داد»، این مطلب دلالت دارد بر اینکه پیامبرﷺ یک اصطلاح خاصی را وضع کرده است. دیگر نمی‌توان این اصطلاح را به میلیون‌ها نفر از هاشمیان و آل جعفر و حسنین تعمیم داد. این مطلب در خود اهل سنت هم موجود است.

پیامبر می‌خواست که این اصطلاح را جعل کند. این مطلبی که من می‌گویم فقط یک دیدگاه شیعی نیست؛ بلکه بسیاری از مفسرین اهل سنت و بسیاری از علمای اهل سنت، قائل به این مطلب هستند. اگر جناب شیخ عثمان بخواهند، می‌توانم اسامی آنها را بگویم. کسانی که قائل هستند به اینکه مطهرین از اهل بیت در زمان پیامبرﷺ چهار نفر هستند و در بین اهل سنت هستند کسانی که به حدیث عایشه در صحیح مسلم پایبند باشند و گفته‌اند که پیامبرﷺ با این کار می‌خواسته که مطهرین از اهل بیت را در همان چهارنفر حصر کند. خواهش می‌کنم شیخ عثمان توجه کند که وقتی پیامبرﷺ یک عده را تحت عبا قرار داد و دیگران را قرار نداد، این به خاطر این بود که می‌خواسته بین آن یک عده و دیگران فرق قائل شود.

پس کلمه اهل بیت در حدیث کساء، یک اصطلاح شرعی است که خود پیامبرﷺ آن را در حدیث عائشه وضع کرده است. بعد از آنکه امام مسلم حدیث ثقلین و حدیث کساء را با هم ذکر می‌کند، گویا ایشان می‌خواهد به ما بگوید: «اگر می‌خواهید مطهرین از اهل بیت را بشناسید- همان کسانی که قرین و هم نشین قرآن کریم می‌باشند- لازم است که به حدیث عایشه رجوع کنید که در کتاب من

هست». زمانی که خواستید حدیث ثقلین را بشناسید، به آیه مباهله -که در صحیح مسلم موجود است- نگاه کنید. چرا که پیامبر وقتی آن چهار تن را فراخواند در روز مباهله، آنان را زیر کساء قرار داد.

درنتیجه حدیث کساء به یک حالت خاص اشاره می‌کند و الف و لام آن هم عهدیه است؛ یعنی در عبارت «اهل البیت»، منظور این است که اهل بیت همان‌ها هستند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنها را در یک زمان معین و مکان معین، تحت کساء قرار داد و اینها همان کسانی هستند که پیامبر آنها را برای نماز مورد خطاب قرار داد. لذا کلمه اهل بیت در حدیث ثقلین یک مصطلح شرعی است.

بعد از این دلالت صریح و واضح که از حدیث عایشه در مورد این پنج نفر برداشت می‌شود، آیا این مطلب دلالت بر اهمیت این موضوع و جایگاه عظیم و رفیع آنها نمی‌کند؟ به همین دلیل است که اهل سنت در کتاب‌های شان گفته‌اند که برای صلوات فرستادن بر نبی مکرم اسلام، می‌توان گفت: «اللهم صلّ علی اهل البیت، الذین داخل الکساء». چرا که خود پیامبر هم تحت عبا بود. کتاب‌های بسیاری در این زمینه هست؛ مانند کتاب «اهل الکساء« امام الرازی و کتاب «اهل الکساء« امام اصفهانی. بیش از بیست کتاب در مورد اهل الکساء در میان اهل سنت وجود دارد. تحت عبا بودن پیامبر به همراه آنها، یک مقام عظیم و رفیعی برای آن چهارنفر به حساب می‌آید. منظورم این است که این مقام فقط مخصوص مطهرین از اهل بیت است و حدیث ثقلین دلالت می‌کند بر اینکه همانطور که پیامبر قرآن را با سوره‌ها و آیات و ساختار خاص و معینی مشخص کرده است؛ همانطور هم مطهرین از اهل بیت را هم مشخص کرده است. در این حدیث اولاً به قرآن امر کرده و بعد از آن به سنت نبوی و بعد از آن به مطهرین از اهل بیت. لذا کلمه اهل بیت در حدیث کساء یک معنای علمی و یک عنوان خاص برای این پنج نفر پیدا می‌کند. آن پنج نفر چه کسانی هستند؟ نبی مکرم اسلام، علی، حسن و حسین و فاطمه!

این مطلب را تمامی مسلمانان، چه شیعه، چه سنی، چه وهابی در همه جای عالم می‌گویند که منظور از این پنج نفر؛ پیامبر، فاطمه، علی، حسن و حسین هستند.

این پنج نفر در یک زمان و مکان معین و در یک ماجرای خاصی هستند و عایشه شاهد این ماجرا است. لذا پیامبر می‌خواهد یک اصطلاح شرعی جدیدی را وضع کند.

جناب شیخ عثمان! آیا من جواب سؤال شما را دادم؟ شما می‌گویید من صدبار سؤالم را پرسیدم که حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ عرض کردم که بر چه چیزی دلالت می‌کند. باز هم تکرار می‌کنم که پیامبر می‌خواهد مشخص کند که اهل کساء چه کسانی هستند. حالا آیا این خروج از موضوع است؟ آیا شما این را خروج از موضوع به حساب می‌آوری؟ نه به خدا قسم! آیا این پاسخ واضح من خروج از موضوع است؟ شما نظر خود را گفتید و اگر می‌خواهید به جواب دیگری ملتزم شوید، من نمی‌دانم که در ذهن شما چه می‌گذرد و انتظار چه جوابی را دارید که بخواهم آن جواب را بدهم؟

اما در مورد حدیث اثنی عشر و مسائلی که پیرامون آن مطرح کردید، به زودی بحث خواهیم کرد.

شما در ابتدا گفتید که هر آیه و روایتی که انتخاب کنید و هر مطلبی را که می‌خواهید، بیان کن! من مطلبم را بیان کردم و کاملاً استدلال کردم و آماده پاسخ گویی به همه چیز هستم. این جواب و پاسخ و برهان من بود. حال شما برهان و دلیل خود را ذکر کنید که به چه دلیل اهل بیت را رها کردید؟ آیا به کتاب و سنت تمسک کردید؟ چرا مذهب اهل بیت در میان شما یافت نمی‌شود؟ چرا فقط مذاهب را در چهار مذهب حصر کردید؟ مذهب اهل بیت کجاست؟ چرا در قرن هشتم قرار گذاشتید که مذهب اهل بیت حذف شود؟ آیا مایل هستی شواهد تاریخی این تصمیم بر حذف مکتب اهل بیت را از کتب تاریخی برایت بگویم؟ قراری

گذاشتید که مذهب اهل بیت کنار گذاشته شود و مذاهب در چهار تا حصر شود. چرا این گونه شد؟ چرا پنج مذهب یا شش تا نشد؟

اگر مایلید که این گفتگو علمی ادامه داشته باشد، من آماده ام! اما اگر می‌خواهید این گفتگو مثل کشکول شیخ بهایی باشد، من این گفتگو را نمی‌پسندم! یعنی اصول بحث علمی موجود و مطرح در جهان، اقتضای چنین اموری را ندارد. من از بخاری برای شما مطالب می‌آورم، شما می‌گویید: نه. از مسلم می‌آورم، می‌گویید: حدیث ثقلین در صحیح مسلم کجاست؟ می‌گویم: در صحیح مسلم موجود است و جناب امام مسلم در باب فضائل امام علی آن را ذکر کرده است. همین طور در باب فضائل اهل بیت هم ذکر شده است.

چه اشکالی دارد که بین دو نقل از حدیث ثقلین جمع کنیم؟ این را علما گفته اند: حدیث «کتاب الله و سنّتی» و حدیث «کتاب الله و اهل بیتی». هیچ گونه تعارضی بین آنها نیست. امام ابن حجر هیتمی گفته است که کتاب بر قرآن و سنّت اطلاق می‌شود. چرا که پیامبر فرموده است: «إنّی أوتیت القرآن و مثله معه» و سنت بیانگر قرآن است. به همین دلیل است که مفسرین در آیه «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الذِّکْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِم»[1]؛ و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است، برای آنها روشن سازی؛ کلمه ذکر را هم به معنای قرآن و هم به معنای سنت اطلاق کرده‌اند. امام ابن حجر هیتمی صراحتاً گفته است که وقتی پیامبر در حدیث ثقلین امر به کتاب و سنت می‌کند، کتاب یعنی قرآن و سنت. می‌توانید رجوع کنید به چاپ وهابی و ببینید ایشان گفته اند: «پیامبر امر به تمسک به سه چیز کرده است:۱- قرآن ۲- سنت ۳- اهل بیت»

و ادامه می‌دهد که: در این مطلب دلالت صریحی وجود دارد که از میان اهل بیت باید کسانی باشند که آشنا به کتاب و سنت باشند و لازم است که هم درجه و هم رتبه قرآن و سنت باشند. می‌توانید به چاپ وهابی کتاب «الصواعق المحرقه»

۱. نحل/ آیه ٤٤

مراجعه کنید و ببینید معنای وصیت رسول گرامی اسلام هم در حدیث «أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَيْتِی، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَيْتِی، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَيْتِی» هم همین است. پیامبر بعد از اینکه آنها را ثقلین نام گذاری می‌کند، سه بار این جمله را تکرار می‌کند. علما گفته‌اند که آنها را ثقلین نام گذاری کردند؛ زیرا به جز آنها سبک و خفیف هستند. این را علمای اهل سنت گفته‌اند. می‌توانید به شروح مسلم رجوع کنید. آنها را ثقلین نام گذاری کردند؛ زیرا عمل کردن به آنها سخت و سنگین است.

الآن اگر شخصی بیاید اینجا و به او بگویید «از هر مذهبی خواستی تبعیت کن!» او می‌گوید: «بله درست است!» اما اگر بگویی از مذهب اهل بیت تبعیت کن، می‌گوید که اسلام دین عدالت است. اهل بیت در اسلام وجود ندارد! آیا واقعاً عدالت نیست که اهل بیت در جایگاه حقیقی خودشان باشند؟ آیا این عدالت نیست که اهل بیت همانطور دیده شوند که امام بخاری و امام مالک آنها را دید؟ آیا واقعاً هیچ کدام از آنها عدالت نیست؟ آیا معنای وصیت رسول خدا این است که شما مذاهب چهارگانه تشکیل دهید و اهل بیت را رها کنید؟ معنای آن چیست؟ وقتی پیامبر می‌گوید که «من شما را وصیت می‌کنم به اهل بیتم»؛ یعنی اینکه آنها را رها کنید؟ من می‌خواهم که الآن جناب شیخ عثمان بحث را ادامه دهند. اگر می‌خواهند بحث را شروع کنند، درخدمتتان هستیم. بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. ظاهراً سیستم ما دچار ویروس شده است و خارج نمی‌شود! من می‌خواهم به کلام دکتر عصام اشاره کنم و کمی در مورد آن صحبت کنم. فقط یک سؤال دارم. اگر زمان محاسبه می‌شود، لطفاً بفرمایید که برای من و دکتر عصام هر کدام چقدر وقت باقی مانده است؟

آقای رفیق موسوی مدیر گفتگو از طرف شیعه

بله جناب شیخ عثمان! بعد از قطع مکرر گفتگوها، من هم احساس می‌کنم این گفتگو به بحث آزاد تبدیل شده است. چرا که هیچ کدام از ما و سایر برادران حاضر در جلسه وقت را محاسبه نمی‌کنند. به دلیل اینکه هر کدام از عزیزان وارد صحبت دیگری می‌شوند و محاسبه زمان کمی سخت است. إن‌شاءالله شما هم تلاش کنید که گفتگو کمی بهتر شود. إن‌شاءالله وقت اضافی در نظر می‌گیریم و آن را محاسبه می‌کنیم. بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

جداً لازم است که وقت محاسبه شود. این روش شما درست نیست! ما از اول توافق کردیم که دوساعت بحث کنیم. در حالی که الآن حدود دو ساعت و نیم مناظره طول کشیده است و در تمام این مدت داریم از دکتر عصام خواهش می‌کنیم که از موضوع بحث خارج نشود و دلالت حدیث کساء را بیان کند تا اینکه به نتیجه‌ای برسیم و برویم سراغ حدیث دیگری. دقایقی قبل که دکتر عصام صحبت می‌کرد یاد شعری افتادم که می‌گفت:

«از مدت عمرمان جز قیل و قال‌ها بهره‌ای نبردیم»[1]

خدا را شکر که جلسه امشب جلسه خوبی بود. توهین و افترایی در آن نبود و جلسه هم کاملاً ضبط شد.

اما مسأله‌ای که هست اینکه بنده و دکتر عصام با یکدیگر منسجم نبودیم. به نظر می‌رسد خطا از جانب ما دو نفر بود. من از جانب خودم عذرخواهی می‌کنم که بنده حدود دو ساعت و نیم از وقت شما را هدر دادم!

انشاءالله در جلسه آینده باز هم از حدیث کساء صحبت خواهیم کرد. در حالی که در جلسه گذشته به توافق رسیده بودیم که نتیجه بحث حدیث کساء را

۱. و ما استفذنا من طول عمرنا غیر معنی قیل و قالوا

مشخص کنیم تا به حدیث ثقلین برسیم. إن‌شاءالله بحث را در مورد حدیث کساء به پایان خواهیم برد. از همه شما تشکر می‌کنم و امیدوارم که در جلسه بعد شما را ببینم و موضوع جلسه ما هم در مورد حدیث کساء باشد و تا زمانی هم که بحث از این حدیث را به پایان نرساندیم، از موضوع خارج نمی‌شویم. بعد هم سراغ حدیث ثقلین می‌رویم. حدوداً نیم ساعت یا بیشتر برای حدیث کساء کافی است! بعدش باید مستقیماً بحث حدیث ثقلین را شروع کنیم.

مطلب دیگر اینکه من واقعاً برای برادران حاضر در جلسه متأسف هستم که وقت نشد سؤالی بپرسند! در حالی که از ابتدا قرار گذاشته بودیم که سؤالات هم از طرفین مطرح شود. حدود سه ساعت وقت صرف شده و به جز خستگی چیزی به ما نرسیده است!

من خودم و دکتر عصام را مقصر می‌دانم که وقت را تلف کردیم و نتیجه‌ای رضایت بخش نگرفتیم! من که راضی نبودم، چه برسد به شنوندگان! قطعاً بسیاری از آنها ناراضی و ناراحت هستند! در اینجا می‌خواهم به بعضی از اشکالات سخنان دکتر عصام اشاره کنم.

ایشان گفتند که دلالت این حدیث این است که جایگاه و مقام بسیار عظیمی برای اهل بیت قابل تصور است. مگر ما چه گفتیم؟ ما هم می‌گوییم که برای اهل بیت فضایل بسیار زیادی وجود دارد. من هم می‌گویم که حدیث کساء منقبتِ[1] عظیمی برای امام علی، حسن و حسین و فاطمه (رضی الله عنهم) محسوب می‌شود! کدام یک از اهل تسنن این مطلب را انکار کرده است؟ ما همگی با محبت آنها به خداوند تقرب می‌جوییم و این مطلب را منافقانه یا از روی تقیه نمی‌گویم. این دین ما است! این کتاب ما است که به آن شهادت می‌دهد. ما این گونه برداشت می‌کنیم!

شما می‌گویید که مذهب اهل بیت ملغی شده است و چهار مذهب فقط مانده

---

۱. مدح و ثنا، ستایش.

است. این مطلب درست نیست! اهل بیت در کتابهای ما هستند. ما از آنها روایت نقل می‌کنیم. ما از امام علی، از محمد باقر، از جعفر صادق حدیث نقل می‌کنیم. اقوال آنها را می‌گوییم. احادیث آنها در نزد ما درست است. چگونه می‌گویید که مذهب اهل بیت را از بین بردیم؟ اگر به کتب فقهی و تفسیری رجوع کنید می‌بینید که ما مطالب زیادی از آنها داریم. ما از عمر، علی، عثمان، ابی بکر، حسن و حسین، محمد، جعفر، ثوری، زهری، از همه اینها حدیث نقل می‌کنیم. خدا را شکر کتابهای ما موجود است و می‌توانید ببینید. دکتر عصام این‌ها را می‌داند! اگر همانطور که می‌گوید سنی بوده است، قطعاً اینها را می‌داند که اهل تسنن در فقه و تفسیر و کلام از ائمه اهل بیت حدیث نقل می‌کنند. پس چگونه ما متهم می‌شویم به حذف مذهب اهل بیت؛ در حالی که با زبانِ آنها صحبت می‌کنیم؟ این کلام درست نیست! خطاست! پذیرفتنی نیست! این صحبت‌ها موضوع بحث ما نیست. خواهش می‌کنم که صحبت‌تان را دقیق کنید! آیا شما نمی‌دانید که ما در فقه، تفسیر ، کلام و...از امام علی و از آل البیت، از عبدالله بن عباس، از حسن و از حسین و حسین بن علی و همه آنها روایت نقل می‌کنیم؟ مگر شما سنی نبودید؟ شما قطعاً این مطلب را می‌دانید! و در روایات ما نیز بیشتر از این از آنان روایت بدست نیامده است. و در این باره خواهشمندم اطاله کلام دیگر نشود.

من دعوت می‌کنم که انشاءالله جلسه بعد در اتاق من برگزار شود و إن‌شاءالله مهمان من باشید! هر چند این مهمانی بدون پذیرایی و چای و بیسکویت و آب میوه بود؛ ولی علم و فضل و گفتار خوب و مناسب ما را بی‌نیاز از آنها کرد. انشاءالله هفته آینده، شب پنج شنبه، یعنی چهارشنبه آینده در اتاق من جلسه بعد برگزار شود. از همه شما به خاطر اداره این جلسه تشکر می‌کنم. باز هم عذرخواهی می‌کنم به خاطر عدم حصول نتیجه مورد انتظار! حالا فرقی نمی‌کند که علتش من بودم یا دکتر عصام، یا علت دیگری داشت. خدا به این موضوع عالم تر است. سلام و درود خدا بر پیامبرمان محمد!

آقای رفیق موسوی

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. در مورد موضوع وقت که شما متذکر شدید، کاملاً درست است. إن‌شاء الله لحاظ خواهیم کرد. اما اگر اجازه بفرمایید، بعضی از برادرانی که در اینجا حضور دارند، سؤالات خودشان را از طرفین بپرسند.

ان شاءالله جلسه بعد در اتاق شیخ عثمان برگزار شود. ما احترام زیادی برای ایشان قائل هستیم. امیدواریم ایشان هم برای ما احترام قائل باشند و همانطور که ما با ایشان رفتار کردیم، با ما رفتار کنند.

شما در جلسه گذشته یادتان هست که اهانت‌های زیادی به دکتر عصام شد! چه از جانب آقای بلوشی و دمشقی و چه از هر شخص دیگری که خیلی تلاش کردند توهین کنند.

ان شاءالله در جلسه آینده مشکل خاصی به وجود نیاید. در مورد سؤالات حاضرین در جلسه هم اگر مشکل خاصی نیست، سؤالات شان را مطرح کنند و در جلسات آینده هم بعد از تمام شدن گفتگو، سؤالات شان را مطرح کنند. دکتر عصام اگر مشکل خاصی دارند، می‌توانند مکتوب برای من بنویسند تا آن را بررسی کنیم...

ظاهراً دکترعصام مشکلی ندارد. اگر شیخ عثمان صحبت و نظر خاصی دارند، بفرمایند. می‌شنویم!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. من نمی‌خواهم که حق حاضرین در جلسه پایمال شود. ولی می‌بینم که سؤالات خارج از موضوع هستند. چرا که ما هم در مورد موضوع توافق شده، بحث نکردیم. صحبت ما هم از موضوع مورد نظر دور بود. ما خودمان صحبت‌مان هنوز به جایی نرسیده است؛ چه برسد که بخواهیم به سؤالات پاسخ دهیم! من عذرخواهی می‌کنم. ولی اگر دکتر عصام می‌خواهد، همین گونه ادامه دهد. این شأن ایشان است که این چنین اقتضا می‌کند! اما من

عذرخواهی می‌کنم. عذرخواهی مرا بپذیرید! الآن ساعت نزدیک یک بامداد است. باید خودم را برای نماز صبح آماده کنم. نمی‌گویم شما وقتی برای نماز ندارید، لکن بعضی از شما در شهرهای مختلف وقت نمازتان فرق می‌کند. نسبت به خودم فکر می‌کنم که دیگر کافی باشد.

امیدوارم که در جلسه آینده گفتگوها دقیق تر باشد و وقت هم به دقت محاسبه شود و زمانی هم برای سؤالات در نظر گرفته شود.

باز هم اگر اشتباهی کردم، از همه حضار عذرخواهی می‌کنم. همه فرزندان آدم علیه‌السلام خطا می‌کنند، ولی بهترین خطا کاران توبه کنندگان هستند.

لازم است که نکته دیگری را تذکر دهم که معصومین هم خطا می‌کنند! کسی در این شک ندارد! این حدیث رسول خدا است. باز هم تشکر می‌کنم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

دکتر عصام:

اینکه شما فرمودید اهل سنت، اهل بیت را رها نکرده‌اند؛ باید بپرسم که ترک کردن و رها کردن یعنی چه؟ شیخ الاسلام ابن تیمیه به طور واضح می‌گوید که ائمه چهارگانه اهل سنت به اهل بیت تمسک نکرده‌اند و فقهای هفت گانه اهل سنت قضاوت و فقه امام علی را رها کردند! مشکل اهل سنت این است که گمان کرده‌اند چون بابی برای فضائل امام علی قرار داده‌اند، این کار به معنای اخذ مذهب اهل بیت است.

در حالی که این یک محبت سلبی نسبت به اهل بیت پیامبر است! حدیث ثقلین این کار شما را تأئید نمی‌کند. مَثَل شما در موافقت کردن با اهل بیت مانند مردی است که قطعه طلایی دارد و هرروز آن را تمیز می‌کند؛ ولی اصلاً از آن استفاده نمی‌کند. او با گرسنگی شدید زندگی می‌کند و هیچ استفاده از آن قطعه نمی‌کند!

فقط به ذکر محاسن و زیبایی‌های آن اکتفا می‌کند و فکر می‌کند فقط برای زیبایی خوب است! متأسفانه وجود اهل بیت در نزد اهل تسنن هم همین گونه است. فقط ذکر محاسن و فضائل آنها در کتب حدیثی صورت گرفته است. من می‌خواهم که وجود امام علی در بین اهل تسنن، مانند وجود امام شافعی در میان آنها باشد. یعنی یک وجود عملیِ واقعی؛ نه وجود فضائلی که فقط محدود به کتب حدیثی است.

می خواهم که وجود اهل بیت مانند وجود مذهبِ امام مالک در نزد اهل سنت باشد. مذهب امام مالک، مذهب کاملی است؛ هم رجالش و هم رواتش، هم کتابهایش، هم منابع و مصادرش؛ هم علمای آن و هم موضوعات آن. می‌خواهم که وجود مذهب اهل بیت مانند وجود مذهب امام احمد بن حنبل (رضوان الله علیه) باشد. امام احمد بن حنبل، مسند کاملی دارد که همه آنچه که او روایت کرده از فقه و اصول و کلام و رجال و... در آن ذکر شده است. مثل اهل بیت نیست که فقط یک باب مختصری در بعضی کتب حدیثی برای فضائل آنها باز کرده باشند. شما گمان کرده اید که با همین ابواب مختصر در فضائل اهل بیت از آنها تبعیت کرده‌اید؟ ارزش این ابواب در چیست؟ من حدیث ثقلین را برای شما می‌خوانم. به گفته ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» استناد می‌کنم که گفته است: «فقه امام علی را ترک کردیم»! همین طور سخن «امام محمد بن ابی زهره» را می‌خوانم در کتاب «جعفر الصادق» که صراحتاً می‌گوید: «اهل سنت قضاوت و فقه امام علی را اخذ نکردند»! من نمی‌دانم شما چرا می‌گویید که «محمد ابازهره» را نمی‌شناسید؟ از جناب امام محمد الغزالی در مورد ابازهره پرسیدند. ایشان گفتند که «ابازهره کتابهای ارزشمندی در مورد ائمه اسلام نوشته است». یعنی کتابش در مورد ابن تیمیه رضی‌الله‌عنه و امام شافعی و امام مالک و امام ابن حزم ظاهری. بعد امام غزالی ادامه می‌دهد و می‌گوید که: «من فقط امام می‌شناسم و ابوزهره هم امام است». حال شما در مورد ابوزهره می‌گویید که او را نمی‌شناسید و از کتابهای فقهی ایشان

اطلاعی ندارید! در حالی که ایشان صاحب کتابهای اصولی و فقهی بسیار زیاد است. واقعاً این حرف عجیب است. قبل از این هم می‌گفتید که «محمد علی البار» را نمی‌شناسم. شما چه کسی را می‌شناسید؟

امام ابوزهره می‌گوید که «امام علی در آن جایگاهی که شایستگی آن را دارد، قرار نگرفته است و فقط تعداد کمی از علمای اهل سنت از علوم او بهره گرفته‌اند. در حالی که ایشان در زمان خلفای سه گانه منبع علم و مستغرق در علم بودند. در عهد خلفا بیش از بیست سال زندگی کردند که فقط از او علم و معرفت یافت می‌شود. آیا فقه و قضاوت و حکم و خطبه‌های امام علی به اندازه عمر بن خطاب در کتابهای اهل سنت یافت می‌شود؟» سپس بعد از آن در مورد علت این دوری از امام علی و اهل بیت می‌گوید: «به این دلیل است که بنی امیه بین ما و امام علی فاصله انداختند. بعد از اینکه دولت بنی امیه لعن امام علی را بر منابر و مساجد علنی کرد، طبیعی است که از قضاوت ایشان منع شویم».

سپس یک حرف مهم می‌زند و می‌گوید: «هرچند ما اهل سنت، فقه و قضاوت امام علی را رها کردیم به خاطر ترس از بنی امیه، ولی آیا فرزندان امام علی نیز این کار را کرده‌اند؟ آنها که میراث پدرشان را ترک نکرده‌اند. دیگر امام حسن و امام حسین که میراث امام علی را ترک نکرده‌اند. ایشان به فقه و روایت امام علی اهتمام داشته‌اند. هرچه که اهل سنت از صحابه نقل می‌کنند، امام حسن و امام حسین از امام علی و رسول خدا نقل کرده‌اند.»

محمد ابوزهره می‌گوید: «وقتی روایات امام علی در کتب اهل سنت به طور کامل وجود ندارد، آیا به معنای این است که امام حسن و امام حسین به میراث امام علی اهتمام نداشته‌اند؟»

برادران! جناب شیخ عثمان! اگر کتاب محمد ابنزهره در مورد امام جعفر صادق را ببینید، خواهید دانست که اهل سنت حتی یک تمسک ساده هم به امام علی نکرده‌اند و او را رها کرده‌اند!

زمانی که من وهابی بودم، در احادیثی که شیعه از امام علی و امام باقر و امام صادق نقل می‌کردند، شک داشتم تا اینکه کتاب ابوزهره در مورد امام صادق را خواندم که در انجام دلیل و برهان به آن اقامه کرده است. بسیاری از احادیثی که شیعه از امام باقر و امام صادق نقل می‌کند، در نزد اهل سنت هم ثابت است و تشکیک در طریق صدور احادیث شیعه، به تشکیک در صدور احادیث ما هم ختم می‌شود!

مثلاً اینکه ما اهل سنت در اینکه امام باقر و امام صادق از عالمان زمان خودشان بودند، اجماع کرده‌ایم و لکن اگر بیاییم و در طریق صدور احادیث آنها در کتب شیعه تشکیک کنیم، از خود ما می‌پرسند که پس این اجماع شما از کجا بوده است؟

والسلام علیکم و رحمه الله.

مناظره پنجم

جناب شیخ مصطفی طائی:

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره پنجم که در اتاق شیخ عثمان خمیس برگزار گردیده است.

شیخ عثمان خمیس

به همه دوستان خوش آمد می‌گویم و برای همه دوستان اوقات خوشی را در این اتاق آرزو می‌کنم و همچنین به کسانی که در حال گوش کردن به این مناظره هستند. زمانی که گفتگو شروع شد، موضوعی که در مورد آن می‌خواهیم مناظره کنیم را در وهله اول مشخص می‌کنیم تا از موضوع خارج نشویم؛ یا به موضوع دیگری بپردازیم. امیدوارم که مناظره خوبی داشته باشیم. بسیار خوب! إن‌شاءالله مناظره را شروع خواهیم کرد.

دکتر سید عصام:

من از خداوند می‌خواهم که فرصتی را برای ما فراهم کند تا به دست شیخ عثمان خمیس تقریب بین مذهب شیعه و اهل سنت اتفاق بیفتد، تا اینکه اجر و ثوابی عظیم برای شیخ عثمان خمیس ثبت شود. زیرا این چنین تقریبی بین شیعه و اهل سنت با تلاشها و مجاهدت‌های بسیاری از علماء به وقوع پیوسته است. امیدوارم چنین اتفاقی بیفتد!

همانطور که در جلسه گذشته عرض کردم، گفتگوی امروز ما پیرامون حدیث کساء می‌باشد. بفرمایید در خدمتتان هستم!

شیخ عثمان خمیس

هیچ مشکلی وجود ندارد. می‌توانید مناظره را انجام دهید! بفرمایید دکتر عصام موضوع را شروع کنیم!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. قبل از شروع در بحث، بایستی درباره خصوصیت‌های حدیث کساء صحبت کنیم و به دوستانی که این سؤال را مطرح کردند، بگوییم که چرا بایستی در خصوص حدیث ثقلین، قبل از حدیث کساء به گفتگو بپردازیم؟ و چرا بنده تا این حد در این امر مصرّ هستم؟

می گویم که بین حدیث کساء و حدیث ثقلین ارتباطی می‌توان پیدا کرد و اصرار من بر ذکر آن قبل از طرح آیه تطهیر یا آیه ولایت و حدیث کساء، به این دلیل است که من معتقدم اگر از حدیث ثقلین فهمی نداشته باشیم، نمی‌توانیم از حدیث کساء یا آیه تطهیر نیز فهمی داشته باشیم.

و حدیث ثقلین همانطور که در صحیح مسلم آمده، عبارت است از این فرمایش پیامبر که فرمود: «أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَنِی رَسُولُ رَبِّی فَأُجِيبَ وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ».[1]

و هنگامی که حدیث ثقلین را درک کنیم، ایمان می‌آوریم که پیامبر برای ما همانطور که سوره‌های قرآن را با اسامی معینی تعریف کردند، اهل بیت را نیز با اسامی و تعداد معینی معرفی می‌کنند تا بعد از ایشان دچار اختلاف نشویم.

شیخ عثمان خمیس

از دکتر عصام می‌خواهم تا بحث را پیرامون آیه تطهیر داشته باشیم تا ببینیم اولاً اهل بیت چه کسانی هستند؟ و سپس اینکه مدلول آیه و مفهوم رجس و معنای اراده تطهیر و دورشدن از رجس را بفهمیم، و همچنان که در گذشته ذکر شد، اهل به زوجه و همسر نیز استعمال می‌شود؛ مانند همسر ابراهیم که خداوند فرموده است: «قالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»[2] و همچنین در جریان یوسف و زلیخا که آمده است: «ما جَزاءُ مَنْ أَرادَ

---

۱. صحیح مسلم الجزء السابع باب فضائل علیّ علیه السلام ۱۲۲

۲. هود/آیه ۷۳

بِأَهْلِکَ سُوءاً»[1] که مراد از آن همسر عزیز مصر است.

ابواحمد البکری از طرف وهابیت

دکتر عصام عماد، بفرمایید!

دکتر عصام عماد

بنده می‌خواهم در خصوص سیاق آیات صحبت کنم که مهمترین دلیلی است که اهل سنت به آن تمسک می‌کنند: نخست اینکه بنابر اجماع اصولی‌ها، بایستی بدانیم که زمانی که ما سبب نزولِ خاص داشته باشیم، یعنی پیامبر برای ما روشن کرده باشد که این آیه برای چه کسانی نازل شده است، دیگر ما نمی‌توانیم از دلیل سیاق استفاده کنیم. اما درباره مطلب دیگری که ایشان می‌فرمایند، این است که این سیاق مخالف با بلاغت قرآن می‌باشد و این کلام هم صحیح نمی‌باشد. معنای شما از بلاغت درست نمی‌باشد. چون ما مکرر در آیات قرآن داریم که چنین تغییر در ضمیرها رخ می‌دهد و اتفاقاً خلافی در بلاغت فاخرِ قرآن هم روی نمی‌دهد؛ بلکه بر عکس، خود یکی از زیبایی‌های بلاغت محسوب می‌شود. برای مثال به آیه ۳ در سوره مائده دقت کنیم که خداوند می‌فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ» که تا اینجا سخن از محرمات بوده که به یکباره سیاق آن تغییر پیدا کرده و می‌فرماید: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً».[2]

---

۱. یوسف/آیه ۲۵

۲. بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و حیوانی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده و حیوانی که خفه شده یا با زدن مرده یا از بلندی پرتاب شده و جان داده یا به ضرب شاخ حیوان دیگر کشته شده و حیوانی که درندگان آن را خورده اند. مگر آنچه را که زنده بیابید و خود سر ببرید. و حیوانی که بر آستان بت ها سر بریده اند و این که گوشت دام را با تیرهای قمار سهم بندی کنید. ای مؤمنان، اینها نافرمانی خداست. امروز کسانی که کافر شده اند از ضربه زدن به دین شما ناامید گشته اند. پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروز دینتان را برای

آیا می‌توان گفت این خلاف بلاغت است؟ جناب شیخ عثمان خمیس! بنده نمی‌دانم شما چگونه می‌گویید این آیات خلاف بلاغت است؟ بلاغت محدود به آن اندازه‌ای که شما می‌بینید، نمی‌باشد. قرآن پیشوایِ بلاغت است. آیا آیاتی که بنده به آنها مثال زده‌ام که مطابق با مبنای شما می‌باشد، اینها هم خلاف بلاغت می‌باشد؟ جناب شیخ عثمان خمیس به نظر من فهم شما از بلاغت قرآن در واقع خلاف بلاغت می‌باشد! متأسفانه به جهت وقت کم نمی‌توانم آیات بیشتری را برای شما مثال بزنم که مانند این آیات می‌باشد!

البته بایستی ما به این نکته توجه داشته باشیم که این قبیل از آیات، دستاویزی برای دشمنان قرآن محسوب می‌شوند. آنها می‌گویند این شکل از آیه‌ها بیانگر این می‌باشند که در قرآن انسجامی وجود ندارند و آیه‌ها هیچ ارتباطی از نظر موضوعی با هم ندارند! ولی اگر این افراد کمی تأمل کنند، متوجه می‌شوند که این آیه‌ها دارای ارتباط می‌باشند، هرچند که درنگاه وی چنین به نظر نرسد. خلاصه کلام اینکه سیاق را پررنگ‌ترین دلیل برای مخالفت برای پیامبر قرار ندهید! پیامبر در موارد بسیاری، چه در هنگام نزول آیه تطهیر و چه بعد از آن، به تعیین اهل بیت پرداخته‌اند. بروید و ببینید که بسیاری از علمای تفسیرِ اهل سنت، سبب نزول این آیه را ذکر کرده‌اند که اسباب نزول این آیه بیانگر این است که پیامبر، این چهار نفر را قصد کرده‌اند و گفته‌اند این آیه در رابطهٔ با آنها می‌باشد. از جمله کسانی که این سنت نزول را بیان کرده‌اند، می‌توان به اینها اشاره کرد: عایشه، ام سلمه، عبدالله بن عباس، سعد بن ابی وقاص، ابوالدرداء، انس بن مالک، ابوسعید الخدری، واثلة بن الاصقع، جابر بن عبدالله الانصاری، زید بن ارقم، عمر بن ابی سلمه ثوبان برده رسول الله. و از جمله کسانی که حدیث کساء را آورده‌اند و بعد به ارتباط با آیهٔ تطهیر

شما کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را آیین شما پسندیدم. پس هر کس هنگام قحطی و گرسنگی به خوردن گوشت حرام ناچار گردد، در حالی که به گناه تمایل نداشته باشد و از حد ضرورت نگذرد، بر او گناهی نیست که از آن بخورد، زیرا خداوند حرمت را در حال ضرورت برداشته است، چرا که خدا آمرزنده و مهربان است.

پرداخته‌اند نیز می‌توان به: امام احمد بن حنبل، مسلم بن الحجاج (صاحب صحیح مسلم)، ابوحاتم محمد بن ادریس الرازی، احمد بن عبدالخالق البزاز و محمد بن عیسی الترمذی (صاحب الصحیح)، احمد بن شعیب النسائی، ابوعبدالله و ده‌ها نفر دیگر اشاره کرد. برادر من! زمانی که اینها چنین گفته‌اند و کسانی دیگر که بنده نمی‌توانم اسم‌های آنها را از زیادی آنها برشمارم، دلیل بر این نمی‌شود که کلام درستی است؟

اما در رابطه با کتاب‌های تفسیر و حدیث بروید به اسباب نزول نیشابوری مراجعه کنید! بروید به کتاب هرکس که در زمینه اسباب نزول مطلبی نوشته است، مراجعه بفرمایید. آنها به این مطالب اشاره فرموده‌اند. برادر من! شما کلام پیامبر را فقط به جهت سیاقِ آن رها می‌کنید و آن هم به این دلیل که نظر شما این است که این حرف خلاف بلاغت می‌باشد. به نظر شما آیا اگر آیهٔ تطهیر دربارهٔ اهل کساء نازل شده باشد، خلاف بلاغت می‌باشد؟ جناب شیخ عثمان خمیس! بهتر است بدانید این حرف برخی خاورشناسان است که با طعنه و تمسخر دربارهٔ قرآن می‌زنند. اینها همان حرف‌های خاورشناسان است که با طعنه دربارهٔ آیه تحریم و آیهٔ تطهیر می‌زنند. آیا به نظر شما ما کلام این افراد را حجت بدانیم و بگوییم که قرآن بلیغ نمی‌باشد؟ آن هم فقط بر پایهٔ برداشت بی‌پایه و بی‌اساس خودمان! بنده منظورم این است که بایستی خود را پایبند به آنچه رسول خدا ﷺ فرموده‌اند، بکنیم؛ نه آنکه عقل خودمان را مقیاس در این امور قرار دهیم و بگوییم این آیه با بلاغت سازگاری دارد و آن آیه با بلاغت سازگاری ندارد! چون عقل بشری نمی‌تواند مقیاسی برای فهم کتاب الله به تنهایی باشد! این عقل بدون توجه به احادیث نبوی، نمی‌تواند این کتاب را به درستی بفهمد. بر این اساس ما نمی‌توانیم با بهره‌گیری از این عقل بگوییم که احادیث کساء و احادیث نبوی که در رابطه با منحصر کردن اهل بیت وارد شده است، به جهت سازگاری نداشتن با بلاغتی که عقل ما می‌فهمد، مورد پذیرش نمی‌باشد. جناب شیخ عثمان خمیس! آیا این

حکم عقل، مطلق است یا غیرمطلقی است که حکم به استحالة نمی‌کند؟ آیا این استحاله‌ای که شما می‌فرمایید، استحاله‌ای است عقلی یا ذوقی؟ بله اگر جایی شما به استحالهٔ عقلی اشاره فرمودید، همانند استحالهٔ اجتماعِ نقیضین، بنده هم از شما تبعیت می‌کنم. ولی این کلام شما بر پایهٔ عقلِ غیرمطلق است و این حرف برداشتی ذوقی و شخصی است و بنده این حرف شما را قبول ندارم! برادر من! بنده از شما می‌خواهم که دلیل دیگری غیر از سیاق بیاورید! از شما می‌خواهم یک نقل از پیامبر بیاورید که در آن اهل بیت را زمانی که آیهٔ تطهیر نازل شد، در این افراد مطهر محصور نکردند. جناب شیخ عثمان خمیس! بدانید هیچ نقلی وجود ندارد! اگر بنده نقلی از پیامبرﷺ پیدا می‌کردم، یا شما به آن اشاره می‌نمودید، حتماً به آن تمسک می‌کردم!

جناب شیخ عثمان خمیس! حتماً شما می‌گویید از اهل سنت هستید. پس چرا توجهی به سنت ندارید؟ و چرا به آن پایبند نیستید؟

در رابطه با آنچه بنده عرض کردم، دلیل‌های زیادی وجود دارد و روایت‌های زیادی به چشم می‌خورد. برای مثال شما به تفسیر «امام ابن کثیر» مراجعه کنید که وی بعد از اینکه در رابطه با آیه به صحبت می‌پردازد، بیش از ۱۵ روایت در رابطه با حصر اهل بیت در این افراد می‌آورد و همانطور که می‌دانید این تفسیر از مفصل‌ترین تفاسیر شناخته شده به شمار می‌رود.

جناب شیخ عثمان خمیس لطف بفرمایید به تفاسیر مختلف مراجعه بفرمایید! از قدیمی‌ترین تفاسیر تا به امروز، در هریک از آنها بعد از بیان آیه تطهیر، بدون هیچ وقفه ای، می‌فرمایند که این آیه در رابطه با اهل کساء می‌باشد. پیامبر این آیه را در چند نفر محصور کرده است و هیچ کس جز آنها مشمول این آیه نیست! جناب شیخ عثمان خمیس! بنده سؤالم این است که: چطور ما براساس ذوق‌مان و براساس اینکه این آیه با عقل شخصی و ذوقی ما سازگاری ندارد، در مقابل احادیث پیامبر که صراحت در حصر اهل بیت دارند، می‌ایستیم؟

بفرمایید نوبت شماست صحبت کنید!

ابواحمد از طرف وهابی ها

جناب شیخ عثمان، بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس

نظرتان درست است. ولی آیه‌ای که شما مثال زدید، یعنی آیه سوره مائده که می‌فرماید: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْن». این آیه برخلاف نظر شما که می‌گویید که در ظاهر تناسبی در آن وجود ندارد، اتفاقاً در ظاهر تناسب با آیات قبل و بعد دارد و نظر شما درست نمی‌باشد و برای اثبات نظر خویش سخن «اسبقاعی» در کتاب «نظم الدر فی تناسب الایات و السور» را برای شما نقل می‌کنم که گفته است: «از آن روی که این امور نهی شده قسمتی از دین جاهلیت را تشکیل می‌داده است، پروردگار برخی ار آنان را قبل از این آیه مورد نهی قرار داده‌اند. از جمله: حلال شمردن شعائرالله و شهر حرام و قصدکننده مسجد حرام. البته ایشان این نهی را قبل از مباح شمردن آنها در برخی از شرایط صادر کرده اند».

برای توجه بیشتر دقت شود به این آیه «وَ أَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ حَتَّى يُقاتِلُوكُمْ فيه».[۱] سپس بعد از این کارهای تدریجی فرمود: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْن» که منظور از «الیوم» وقت نزول این آیه است؛ یعنی تمام کسانی که کافر شده‌اند، چه از آنهایی باشند که در کفر خود پافشاری می‌کنند، یا کسانی که در دین شما نباشند. یعنی هیچ عذری برای شما، یا برای هیچ کسی وجود ندارد از روی برگرداندن یا از موافقت با شما. حتی هیچ کسی از شما نبایستی چشم پوشی از این کار بکند! همانند کاری که «حاطی ابن ابی بلتعة» کرد. پروردگار چنین کردند تا

۱. بقره/ آیه ۱۹۱

اینکه اشخاص مورد رحمت الهی را حمایت و نگهداری کنند. بدین خاطر که خداوند شما را بعد از اینکه تعداد اندکی داشتید، انبوه ساخت و شما را بعد از ذلت و خواری عزیز شمرد. به دستان شما علم شرع را برافراشت و با همان دستان سنبل هایِ جاهلیت را محو و ناپدید ساخت و دره‌های گمراهی را مسدود ساخت. سپس شمع امید آنها را برای پیروزی در مقابل شما خاموش ساخت، تا اینکه فکر حمله بر شما و چیره شدن و خوار کردن و متمایل کردن شما به دین خودشان را در نطفه خاموش کند. آنها دیدند که پرچم دین شما برفراز کوه‌های کفر، برافراشته شده و ریشه اش در سخت‌ترین سنگ‌های دره‌های گمراهی فرو رفته است و بعد از این رویدادها فرموده اند:«فلا تخشوهم»! هیچ گاه از آنها نترسید و «واخشون» و تنها از من بترسید! زیرا من بودم که آنها را برافراشته و شما را با وجود بی‌میلی دشمنان، بر آنها مسلط گردانیدم.

به راستی که خداوند قادر بر چنین کاری می‌باشد. به راستی که کلام پروردگار سبک و سیاق تعلیم می‌باشد. به راستی که این کلام پروردگار می‌باشد که در آن چیزی نیست مگر این که به صورت ابدی محشور باشد. بر پیامبر ما فرستاده است؛ یعنی هیچ چیزی در آن نیست که در جای خودش نیامده باشد. تمام این آیه‌ها در مکان مورد نظر خودش آمده است. بسیار خوب! باتوجه به این توضیحات این آیه به چه چیزی دلالت می‌کند؟

اما باتوجه به دیدگاه شما که فرمودید این آیه بیانگر این است که تنها آن افراد اهل بیت هستند، می‌خواهم بپرسم جناب دکتر عصام عماد! دلالت این آیه به نظر شما نیاز به یک وجه دلالت دارد؟ دلیل این دلالت چه چیزی می‌باشد؟ از اینها گذشته شما با این دیدگاه می‌خواهید به چه چیزی برسید؟ بنده با این ادله‌ای که ارائه کردم، دور نظر خود دژی کشیدم و بر آن بیشتر پایبند گشتم و شما هم فقط اصرار به نظر خودتان دارید که اهل بیت تنها و تنها این افراد هستند. حال بر فرض که کلام شما درست باشد، بر پایهٔ حرف شما که فرمودید اهل بیت تنها این افراد

هستند، چه ثمراتی بر اساس این دیدگاه حاصل می‌شود؟ بفرمایید ادامه مناظره با شماست!

دکتر عصام عماد

بسم الله الرحمن الرحیم. این سخنانی که شما نسبت به فهم‌تان دربارۀ آیه فرمودید به راستی که حرف صحیح و درستی نمی‌باشد! زیرا همانطور که مفسران دربارۀ این آیه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطيحَةُ وَ ما أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ ما ذَكَّيْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْ دينِكُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ»؛ «خوردن مواد ناپاک که تناسبی با جسم و روح شما ندارند، بر شما حرام شده است: [مانند] گوشت مردار و خون و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا کشته‌اند و حیوان خفه شده و آنچه به ضرب چوب و سنگ مرده و آنچه به سبب پرت شدن از بلندی جان داده و حیوانی که به ضرب شاخ حیوان دیگر از بین رفته و حیوانی که درنده‌ای آن را کشته و از آن خورده، مگر آنچه را که در آستانه مرگ، قابل تزکیه بوده و شما به دستور شرع تزکیه کرده‌اید، و نیز آنچه برای بت‌ها قربانی شده، و آنچه به وسیله تیرهای قمار سهم بندی می‌کنید بر شما حرام گشته است. [همه] این [امور] فسق و نافرمانی [از احکام خدا] است. امروز کفرپیشگان از [شکست] دین شما ناامید شده‌اند بنابراین از آنان مترسید و از من بترسید».

این امور قبل از اینکه آیۀ اکمال دین نازل شود، حرام بوده‌اند. از شما خواهش می‌کنم که به کلام مفسران در ذیل این آیه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتي وَ رَضيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ ديناً فَمَنِ اضْطُرَّ في مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ»؛ یعنی «امروز [با نصب علی بن ابی طالب علیه‌السلام به امامت و ولایت] دین‌تان را به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم. پس هرکه در حال شدتِ گرسنگی بی‌آن که مایل به گناه

باشد [به خوردن محرّماتِ بیان شده] ناچار شود، [می تواند به اندازۀ ضرورت از آن‌ها بهره گیرد؛ زیرا] خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.» مراجعه فرمایید. آنها می‌گویند این آخرین آیه ایی است که نازل شده است و آیۀ تحریم که بعد از این آیه آمده است. نمی‌توانیم با سهل انگاری بگوییم که آیۀ تحریم با این آیه سازگاری دارد. البته اشتباه نشود! بنده هم قائل به این هستم که در آیه‌های قرآنی انسجام وجود دارد. ولی مخالف با انسجام سازی ذوقی و بدون دلیل می‌باشم. جناب شیخ عثمان خمیس! همانطور که شما می‌دانید آیۀ اکمال دین، آخرین آیه‌ای است که نازل شده است. حال شما زمانی که بعد از این آیه به بررسی حکم شرعی می‌پردازید و آیه بعدی که بیانگر حکمی شرعی است را می‌آورید، بایستی بگوییم دچار اشتباه شده‌اید! به همین خاطر بنده پافشاری می‌کنم بر نظر خودم و می‌گویم که دیدگاه بنده صحیح می‌باشد و بسیار محکم می‌گویم که آنچه شما فرمودید، درست نمی‌باشد! زیرا این امر نزد مسلمانان به اثبات رسیده است که دربارۀ ترتیب آیه‌های قرآنی، به پیامبر وحی شده است و ایشان دستور می‌دادند که آیه‌ها را کجا قرار بدهند. از این روی شما زمانی که می‌فرمایید آیه اکمال دین با بقیۀ آیه‌ها سازگاری دارد، ولی هیچ ربطی به آیه تطهیر ندارد؛ کمی عجیب به نظر می‌رسد! جناب شیخ عثمان خمیس! بنده می‌خواهم بگویم که این حرف شما ناشی از تعصب‌های مذهبی شما می‌باشد. زیرا اگر شما به کتاب‌های تفسیری مراجعه بفرمایید، این امر برای شما واضح خواهد گشت. بایستی به کلام پیامبر در این زمینه مراجعه شود. بدین خاطر که ایشان براساس وحی ای که بیانگر ترتیب آیه‌های قرآنی می‌باشد، سخن گفته‌اند.

جناب شیخ عثمان خمیس! آیا آیۀ تحریم به قضیۀ اکمال دین مربوط می‌شود؟ آیا تنها انسجام‌هایی را در قرآن بایستی قبول کرد که مطابق با فهم شما می‌باشد؟ جناب شیخ عثمان خمیس! بله انسجام وجود دارد؛ ولی نه براساس فهم شما و تفسیر شما از معنای بلاغت و معنای انسجام! بنده بر این اعتقاد هستم که مسئله

ترتیب آیه‌های قرآن یک مسأله توقیفیه می‌باشد و این حرف بنده نیست. این نظر علمای تفسیر در این خصوص و یک مسأله شرعی می‌باشد. ما بایستی در این خصوص ملتزم به شرع اسلامی شویم. زیرا او خود این قوانین را درست کرده و خود او است که این ترتیب را به وجود آورده است و حکمت آن را فقط او می‌داند. جناب شیخ عثمان خمیس! شمار آیه‌های قرآنی بسیار زیادی می‌باشد. بروید ببینید چرا یک آیه‌ای دیگر، در جای دیگر وارد شده است. بنده زمانی که به کتاب‌های تفسیری مراجعه کرده‌ام، به دنبال این امر رفته‌ام و دیدم همهٔ مفسران می‌گویند ما بسیار تلاش کرده‌ایم که ببینیم چرا این آیه در اینجا و آیه دیگر در جای دیگر وارد شده است؛ ولی هیچ گاه به حقیقت امر دست نیافته‌ایم. اینها به دلیل این است که خود شارع بر روی برخی مصالح و حکمت‌ها این ترتیب را به وجود آورده است.

جناب شیخ عثمان خمیس! بروید به تفسیر ابن کثیر مراجعه بفرمایید. لطفاً به تفسیر زمخشری مراجعه کنید که وی بیشترین زحمت را در این امر کشیده است و تلاش شایان ذکری برای ارتباط آیه‌ها به همدیگر کشیده است. بروید و ببینید از چه راهی استفاده کرده است. با این توضیح‌ها که عرض شد، بایستی به بررسی نظر شما پرداخت. شما تا اینجا کلام‌تان صحیح است که انسجام در قرآن وجود دارد؛ ولی این که در بین این حالت‌ها، آنچه خود می‌پسندید و با بلاغت و تفسیر خودتان و با معنایی که از اول در نزد شما سازگار است، هم خوانی دارد. می‌فرمایید این حالت بیانگر انجام است. جناب شیخ عثمان خمیس! در واقع این کلام شما بازگوکنندهٔ کلام پیامبر و هدف وحی در این چینش نمی‌باشد. بلکه اجتهاد شما بدون نگاه به هدف این ترتیب آیات می‌باشد! اما دربارهٔ مسأله‌ای که فرمودید آیا این صحیح است، یا غیرصحیح؟ بنده می‌خواهم بگویم شاید صحیح باشد و شاید هم نباشد و بنده احتمال هر دو را می‌دهم.

مسئله بعدی این که پیامبر برای شخصی کردن اهل بیت، چندین بار اقداماتی را به دلایل مختلف و مکان‌های مختلف انجام دادند:

برای مثال زمانی که آیه مباهله نازل شد، ایشان همان کار را دوباره تکرار کردند و دوباره در رابطهٔ با اهل بیت کاری را انجام دادند که زمانی که آیه تطهیر نازل شد، انجام دادند. یعنی ایشان امام علی و حسن و حسین را آوردند و به آنها اشاره کردند. همانطور که در صحیح مسلم از سعد بن ابی وقاص نقد شده است که پیامبر تشریف آوردند و همان کاری که قبلاً انجام دادند را دوباره تکرار کردند ایشان فرمودند: «اللهم هولاء اهل بیتی؛ اینها همان اهل بیت من می‌باشند.» این مساله بسیار روشن است. پیامبر می‌خواستند که این مطهرین را مشخص کنند.

جناب شیخ عثمان خمیس! ما هیچ وقت اهمیت این حصر را نمی‌فهمیم؛ مگر زمانی که حدیث ثقلین را بفهمیم. شما به کتاب‌هایی که در شرح صحیح امام مسلم وارد شده است، مراجعه کنید! بنده به برخی از این کتاب‌ها مراجعه کرده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که این افراد مطهر در تعداد خاصی حصر شده‌اند. همانطور که در حدود پنجاه شرح از شرح‌های صحیح امام مسلم چنین نتیجه‌گیری شده است. جناب شیخ عثمان خمیس! بنده به این شرح مراجعه کرده‌ام و همانند تمام کسانی که به این شرح مراجعه کرده‌اند، به این نتیجه رسیدم که پیامبر قرآن را با «ثقل اکبر» و اهل بیت را با «ثقل اصغر» نامیده‌اند. از این گذشته ایشان اینها را به ثقلین نامگذاری کرده‌اند. زیرا هرچه غیر از اینها می‌باشد، خفیف می‌باشد. جناب شیخ عثمان خمیس! غیر از قرآن و سنت و اهل بیت هرچه هست، خفیف شمرده می‌شود. و ایشان اینها را به ثقلین نامگذاری کرده‌اند؛ زیرا عمل کردن طبق آنها ثقیل می‌باشد. خواهش می‌کنم به شرح‌هایی که دربارهٔ حدیث ثقلین نوشته شده است، مراجعه فرمایید! و به این نکته توجه فرمایید که پیامبر در نزدیک پایان زندگی مبارک شان بوده‌اند که با این شرایط شروع کردند به هشدار دادن مردم! آن هم چندین بار، جناب شیخ عثمان خمیس! چرا پیامبر چنین کاری را انجام می‌دادند؟ جناب شیخ عثمان خمیس! چرا پیامبر تشریف بیاورند و تعداد سوره‌های قرآن را مشخص کنند؛ ولی در صدد مشخص کردن اهل بیت نبوده

باشند؟ چرا پیامبر به اینها نام ثقلین را داده‌اند؟

امام نووی فرموده اند: «پیامبر ایشان را به ثقلین نامگذاری کردند. زیرا به وسیلۀ اینها دین حفظ می‌گردد و به همین جهت است که رسول الله در حدیث اثنی عشری می‌فرمایند: «لایزال الدین محفوظاً بهم؛ یعنی همواره دین به وسیلۀ این اشخاص حفظ می‌گردد.»

و در حدیث ثقلین فرموده‌اند من در میان شما ثقلین را به یادگار گذاشته ام؛ یعنی دین به وسیله این دو چیز حفظ می‌شود. همانطور که در حدیث اثنی عشری به این اشاره کرده است.

بنده می‌خواهم به این قضیه اشاره کنم که این کلمه دارای حقیقت شرعی می‌باشد؛ یعنی پیامبر در این معنا ورود کرده‌اند و برای آن چارچوب خاصی را قرار داده است. زیرا معنا ندارد که پیامبر قرآن را یک ثقل قرار بدهد و برای آن چارچوب خاصی را تبیین کند و سپس به سراغ ثقل دیگر برود، ولی هیچ چارچوبی را برای آن تبیین نکند! شما به «صواعق محرمة» چاپ وهابی آن مراجعه کنید! می‌بینید که «امام ابن الحجر الهیتمی» می‌فرماید که پیامبر نام ایشان را ثقل گذاشته است. زیرا عمل به آن بسیار سنگین می‌باشد. حال سؤال بنده این است در این حالت آیا ما می‌توانیم بگوییم که منظور پیامبر تمامی فرزندان امام حسن یا ... بوده است؟ همچنین در میان کتاب‌هایی که از اهل سنت وجود دارد و درخصوص حدیث کساء به زیور تحریر درآمده است، گاهی تحت عنوان «الخمسة» که مدنظر اهل کساء به معنای مدنظر ما می‌باشد، اشاره شده است. حتی ما داریم که امام رازی می‌گوید: «اگر کسی به جای صلوات بگوید: «اللهم صل علی الخمسة» ثواب صلواتی را می‌برد.» زیرا برای اهل سنت این معنا جا افتاده است که منظور از اهل بیت، همین خمسة طاهرة هستند. حتی کسانی که در رجال احادیث در باب صلاة هم حدیثی ندارند، زمانی که به باب فضائل اهل بیت می‌رسند، برای این حضرات حدیث نقل کرده‌اند و گفته‌اند که منظور از این اشخاص، خمسة طاهرة می‌باشد و

نکته جالب این است که اینها نزد اهل سنت، ثقه می‌باشند و به این موضوع ابن حجر عسقلانی اشاره کرده است.

خلاصه مطلب این است که پیامبر قطعاً از این حصر، هدف خاصی داشته است. زیرا پیامبر کاری را بیهوده و بی‌هدف انجام نمی‌دهد. این که اهل سنت می‌آیند و تعدادی را عضو اهل بیت قرار می‌دهند؛ بدون اینکه میان مطهرین و غیرمطهرین فرق بگذارند، کار بیهوده‌ای است که یکی از بزرگترین مشکلاتی محسوب می‌شود که امروزه دامن گیر تفکر اهل سنت شده است! و همچنین اینکه شما می‌فرمایید وظیفه این حدیث کساء چه می‌باشد، یک بحث دیگری است که مربوط به این نمی‌شود که مصداق این حدیث چه کسانی می‌باشد؟

بفرمایید! بنده در خدمت شما هستم.

شیخ ابو احمد البکری از طرف وهابیت:

شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

من بار دیگر متذکر می‌شوم که موضوع بحث این است که وارد شویم بر اینکه این حدیث بر چه چیزی دلالت دارد؟ آیا به صرف این که وارد شدند در زیر کساء و از اهل بیت گشتند، این امر بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ به نسبت آیه می‌گوید که این آخرین آیه‌ای از قرآن کریم بوده که نازل شده است، دخالت این امر چیست؟ می‌گوییم: «اینکه همه آیات قرآن، در ترتیب کنونی خود باشند، شرط نیست؛ در صورتی که بعد از آیه سابق خویش، نازل شود» این سخن را چه کسی می‌گوید؟ و زمانی که آیه‌ای بر پیامبر نازل می‌شد، آن حضرت مکانش را اعلام می‌فرمود و ما از سیاق قرآن، بعد این امر سخن می‌گوییم و این از جنبه اعجاز قرآن است. از این نظر که آیات پس از دیگری نازل می‌شد و سپس بین آنها نیز آیاتی می‌آمد و سیاق متناسب آن آیه می‌شد و این بلاغت قرآن کریم است. ولذا می‌گوییم که ترتیب آیات

توقیفی است؛ یعنی از سوی شخص پیامبرﷺ انجام شده است.

ما نیز قبول داریم که آیه مباهله در شأن پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است و به جایگاه آنان بر اساس حدیث ثقلین اعتقاد داریم.

سؤال من این است که آیا پیامبر، اهل بیت را معرفی و معین کرده است؟ و آیا اهل بیت فقط علی، حسن و حسین هستند؟ و آیا علی بن حسین و محمد باقر و صادق و موسی و رضا و...اینان را پیامبر، معرفی نموده است؟

آقای عصام عماد:

من سیره امامان دوازده گانه، به ویژه ائمه نه گانه‌ای که رسول خدا در روز بیان حدیث ثقلین به آنها اشاره کرد را یادآوری کردم. إن‌شاءالله بحثش که پیش آید، تاریخچه امامان نه گانه را کامل می‌کنم. کامل کننده مباحث پیرامون ائمه سه گانه- یعنی امام علی، امام حسن و امام حسین- و باقی ائمه در کتب اهل سنت موجود است. در آن کتاب‌ها تاریخچه‌های طولانی موجود است. از نشریات سعودی و غیرسعودی و یمنی و تونسی و الجزایری و کتاب‌های دیگری از کتاب‌های اهل سنت هم کمک می‌گیرم. قصد من از نقل عبارتِ امام ابن حجر هیتمی این است که بر ادعای حدیث اثنی عشر و تاریخچه ائمه تأکید کنم. این ادعاها تنها ادعای شیعه دوازده امامی نیست. امام ابن طولون دمشقی در کتابش- که ناشری وهابی آن را منتشر کرده است- کتابی به نام «شذرات الذهب فی تراجم الائمة الاثنی عشر» -ببخشید ناشر سعودی است و وهابی نیست! او آنجا در کتابش قبل از ائمه اهل سنت، برای ائمه دوازده گانه شیعه سیره نقل کرده است. به طور مسلم بسیاری از اهل سنت برای شان سیره نگاری کرده‌اند و زندگانی آنان را بیان کرده‌اند. این مدعا منحصر در بین شیعیان دوازده امامی نیست. امام سبط ابن جوزی هم همینطور. او هم در کتابش به نام «تذکرة الخواص» به زندگانی این بزرگواران اشاره کرده و فضایل و مناقب آنها را برشمرده است.

من می‌خواهم بگویم رسول خداﷺ همانطوری که اهل بیت مطهر را در زمان خود تعیین نموده، اهل بیت مطهری را که بعد از او آمده‌اند را هم مشخص کرده است. بعد از آن اهل سنت آمدند و به منظور رد ادعای شیعه، گفتند هر کدام از امامان دوازده گانه شیعه، به امام بعدش وصیت کرده و اینگونه معجزه نبوی تحقق پیدا کرده است! من می‌خواهم به شیخ عثمان بگویم یک بیستم از ارزشی را که برای حدیث ذُباب قائلید، برای حدیث اثنی عشر قائل شوید. خود من معتقدم حدیث ذُباب حدیث وارد شده و صحیحی است و به آن خدشه وارد نمی‌کنم. حدیث چنین است: «چون مگس در ظرف یکی از شما افتاد، باید تمام بدن مگس را در غذا و یا آب آن ظرف فرو برد. به علّت آنکه در یکی از دو بال آن، درد است و در دیگری شفاء» که علم هم آن را ثابت کرده است.

می گویم این معجزه نبوی است. حدیث «اثنی عشر» را از معجزات پیامبر در نظر بگیرید! می‌خواهم بگویم اینکه ابتدا رسول خدا خبری داده و بعد از آن در دنیای واقعیت اتفاقی افتاده که خبر را تصدیق کرده، معجزه نبوی است. بنابر این حتی می‌شود حدیث «اثنی عشر» را از دلایل نبوت در نظر گرفت. نه فقط از جهت مسأله امامت، که بخواهیم از آن برداشت کنیم. آنها امام بودند یا خیر؟ معصوم بودند یا خیر؟ این خود مسأله دیگریست. منظورم این است که غیر از برداشت مفهوم امامت، می‌توانیم حدیث «اثنی عشر» را معجزه رسول خدا و دلیلی بر نبوت ایشان بدانیم. بفرمایید میکروفون خدمت شما!

شیخ عثمان

بسم الله الرحمن الرحیم. نکته غیرمعمولی که در بحث وجود دارد، این است که من از جناب دکتر عصام خواستم که مابقی امامان دوازده گانه را تعیین کند و بیان کند آیا رسول خداﷺ آنان را مشخص کرده یا خیر؟ اما او این قضیه را بیان نکرد و فقط به همان چیزی که ما از اول بیان کردیم، اشاره کرد. یعنی فقط گفت: «دوازده» ! و به آن تأکید کرد. فقط گفت که ابن حجر الهیمتی به آنها اشاره کرده و گفته: نه

نفرنـد و شـروع کـرد بـه گفـتن زندگینامـه و سـیره ایـشان! مـن نمـی‌دانـم ابـن حجـر الهیمتـی از کجـا و بـه چـه مبنـایی آنـان را تعیـین کـرده؟ آیـا بـر اسـاس گفتـه شـیعه - همانطور که مشهور است و می‌گویند ما از فلانی، سپس فلانی، سپس فلانی، تبعیت می‌کنیم- آنان را تعیین کرده؟ آیا ابن حجر الهیمتی بر این اساس جانشینان رسول خدا را مشخص کرده؟ مـن هـم مـی‌توانم آنـان را تعیـین کـنم! قبـل از ابـن حجـر هـم تعداد زیادی از اهل علم تعیین شان کرده‌اند! چرا که شیعیان ادعا کرده‌اند که اینها ائمه دوازده گانه اشان هستند و در کتابهای شان اشاره کرده‌اند و نـوبختی هـم قبـل از ابن حجر الهیمتی، به ایشان اشاره کرده است. همـانطوری کـه چنـد دقیقـه پـیش گفتم، او می‌گوید: «من از موضوع خارج شدم! خب مشکلی نیست. الآن به موضوع اصلی بر می‌گردیم. مگر موضوع بحث ما «حدیث کساء» نبود؟ حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ جناب دکتر عصام بفرمایید! این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ یا اینکه بفرمایید آیه تطهیر بر چه چیزی دلالت می‌کند؟

دکتر عصام عماد

شما سؤال‌تان را تکرار می‌کنید و من هم جوابی را که به شما دادم! حدیث کساء بر این دلالت می‌کند که رسول خدا ﷺ قصد داشتند در مسأله مشخص کردن اهل بیتی که دارای مقام عصمت بودند، قطعیت ایجاد کنند و آنان را از ما بقی اهل بیت که دارای این مقام نبودند، مـشخص و معـین کننـد؛ تـا جـایی کـه قـضیه غیرقطعـی و همراه با شک و تردید نباشد. حدیث کساء به طور صریح بر این موضوع دلالت دارد و معـصومین اهـل بیـت را مـشخص مـی‌کنـد. بنـابر گفتـه امـام الطحـاوی نیـز ایـن امـر مشهود است. حـدیث کـساء دلالـت مـی‌کنـد بـر اینکـه رسـول خـدا ﷺ، معـصومان از اهـل بیـت را معـین نمـوده اسـت. بـسیاری از امامـان و بزرگـان اهـل سـنت هـم ایـن موضوع را تأکید کرده‌اند و خود شما هم گفتید: بله! در بین اهل سنت افرادی یافت مـی‌شـوند کـه مـی‌گوینـد: «قطعـاً حـدیث کـساء بـر تعیـین اهـل بیتـی کـه معـصوم می‌باشند، دلالت می‌کند». این دلالت کاملاً آشکار است و رسول خدا ایـن مـسئله را

معین کرده‌اند.

دیگر اینکه می‌خواهم بگویم مسئله‌ای باقی مانده در مورد کسانی که از تعداد ائمه با لفظ «نُه» یاد کرده‌اند که به زودی با دلایل قوی حقیقت را برای‌تان اثبات خواهم کرد. من به پنج یا شش جلسه بحث نیاز دارم تا إن‌شاء الله حقیقت را در این زمینه اثبات کنم.

قطعاً قضیه رسیدن به حقیقت به این راحتی‌ها نیست. من نزدیک به سه سال هر روز هم به روش وهابیت نماز می‌خواندم و هم به روش شیعه دوازده امامی! علتش این بود که تردید داشتم. چون شبهات بسیاری در این زمینه وجود دارد: یعنی توده عظیمی از شبهات یافت می‌شود که دور هرم فکری شیعه جمع شده و پوششی از افتراها و تهمت‌ها دیده می‌شود که دور شیعه پیچیده شده است. ولی زمانی که در بین این شبهات جست و جو کنی، به یک لوح زرین گران بها می‌رسی که روی آن نوشته شده «حدیث اثنی عشر». اما برادر من! سخت است که انسان به حقیقت برسد. به همین خاطر رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که بخواهد در آخرالزمان دینش را حفظ کند، مانند کسی است که قطعه زغالی در دست نگه دارد». طبیعتاً رسیدن به حقیقت سخت است. حقیقتاً در این مسیر شبهات بسیاری وجود دارد. توده‌ی عظیمی از شبهات!

آیا درست است که برای مثال ما بگوییم خوارج در قضیه خلافت خلفای سه گانه- بنا بر قولی در خلافت ابی بکر و عمر و در قولی خلافت عثمان را هم قبول دارند- با اهل سنت اتفاق دارند؟ آیا درست است که بگوییم تا زمانی که خوارج و اهل سنت در قضیه خلفای سه گانه اتفاق نظر دارند، این دو یک مذهب واحد هستند؟ و سپس بر اساس این قول، اهل سنت را هم مانند خوارج به حساب آوریم و بگوییم چون خوارج با اهل سنت در مورد خلفای سه گانه اتفاق نظر دارند، آنچه رسول خدا راجع به خوارج فرمودند، بر اهل سنت هم منطبق می‌شود؟ آیا این کار درستی است؟ اگر شیعیان با بعضی فرقه‌های منحرف- که خدا لعنت شان کند-

مثل فرقهٔ «سبئیه»، در بعضی ائمه اشتراک داشته باشند، آیا معنایش این است که ما حکم کنیم شیعهٔ اثنی عشریه هم یکی از همین فرقه‌های منحرف است؟ درست است که این جور حکم کنیم و نظرات شاذ و خاص آن فرقه‌ها را به اثنی عشریه نسبت دهیم؟ آیا اتفاق نظر داشتن در مورد خلفای سه گانه، خوارج را در تمام زمینه‌ها با اهل سنت متفق و هم نظر می‌کند؟ همان طور که امام ابن تیمیه- رحمه الله- در کتابش به نام «منهاج السنة»گفته که خوارج با اهل سنت در خلافت خلفای سه گانه اتفاق نظر دارند. آیا این اتفاق نظرشان باعث می‌شود که ما هر آنچه صفات و آراء و نظراتی که در مورد خوارج مطرح است، در مورد اهل سنت هم در نظر بگیریم؟ چنین چیزی جایز نیست!

اما شما چنین ادعایی در مورد شیعیان دوازده امامی مطرح کردید! فرض شما این گونه بود. با این فرض راه را برای خود باز کردید که بگویید «آنها در امر امامت اختلاف نظر دارند». کسانی که شما می‌گویید در امر امامت دوازده امام اختلاف دارند، چه کسانی هستند؟ تا جایی که شما این اختلاف را دلیل بر باطل بودن امامتِ امامان اثنی عشریه در نظر گرفتید. آن‌ها بر چه اساسی اختلاف پیدا کردند؟ چه وقت اختلاف پیدا کردند؟ چگونه اختلاف پیدا کردند؟ آیا این طور نیست که هروقت تعدادی محدود در این امر اختلاف پیدا کردند و درنتیجه فرقه جدید و خاصی برای خود ساختند، به مرور زمان و طی گذشت سالیانی آن فرقه منقرض شد؟ علتش هم این بود که این اشخاص در فهم حدیث «اثنی عشر» دچار اشتباه شده بودند. آیا این اختلاف‌ها دلیل معتبری برای کنار گذاشتن حدیث «اثنی عشر» می‌باشد؟ این فرقه‌ها الآن کجا هستند؟ من تعجب می‌کنم که چگونه مخالفت بعضی از فرقه‌های منتسب به شیعه با حدیث«اثنی عشر» را دلیلی برای بطلان تصریح رسول خدا بر امامان دوازده گانه شیعه می‌دانید؟ در حال حاضر فرقه‌هایی که نوبختی برای شما آورده، چه جایگاهی در دنیای امروز ما و در عالم واقع دارند؟ کجایند فرقه‌هایی که شهرستانی بیان شان کرد؟ الآن غیر از شیعه اثنی عشری، در

بین فرقه‌های منتسب به شیعه یافت نمی‌شود. به جزگروه کوچکی از کفار نصیری (علوی ها)! و حقیقت این است که اینها شیعه نیستند. اینها گمراهان، گمراه کنندگان، اشرار و کافرانی هستند که از دین اسلام خارج شده‌اند!

بنابراین می‌خواهم بگویم این فرقه‌ها کجایند؟ چه اتفاقی برای این فرقه‌ها افتاده؟ می‌خواهم بپرسم آیا هر نظر خلاف قاعده‌ای که مطرح شود و هر کسی که با گفته رسول خدا و حدیث اثنی عشر مخالفت کند، می‌گوییم: از آنجایی که او اختلاف نظری با مذهب اصلی مطرح کرده است، صاحب فرقه‌ای است؟ این در حالی است که این فرقه‌ها منقرض شده است. امامان اهل سنت هم گفته‌اند این فرقه‌ها در برهه کوتاهی از زمان پیدا شدند و سپس منقرض شدند.

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

برادر ابو احمد از طرف وهابیت:

خیلی خوب است. مشاهده می‌کنم که وقت تمام شد. شیخ به من گفت که إن‌شاءالله به وقت اهمیت بدهیم. پس به عنوان مدیر جلسه، من به دو ساعت وقت جلسه که شیخ مشخص کردند، اهمیت می‌دهم. شیخ بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. درحقیقت من از محضر شیخ دکتر عصام خواستم که برای ما بیان کند که «حدیث کساء» بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ این طور که من فهمیدم، از آنجایی که مناسب است در ابتدای مکالمه از مباحثی سخن گفته شود که در آن رضایت مندی وجود دارد، به همین خاطر دکتر عصام تصمیم گرفت بحث را به «حدیث ثقلین» منتقل کند. پس به او گفتم اگر توضیح شما راجع به «حدیث کساء» به پایان رسیده، من سؤالاتم را تمام نکرده‌ام و هنوز سؤال دارم. بحث‌های گسترده‌ای باقی مانده که قصد دارم توجه شما را به آن جلب کنم. از این جهت بود که بعد از آن دریافتم امور بسیار دگرگون شده است. اما حقیقتاً الآن کلام شیخ دکتر

عصام را دریافتم که گفت: «در رابطه با حدیث کساء سخن خواهم گفت و برای این کار نیاز به پنج جلسه جداگانه دارم تا در رابطه با حدیث کساء و آنچه که این حدیث بر آن دلالت دارد، صحبت کنم.» من فکر نمی‌کنم این طور باشد که برای این بحث به پنج جلسه نیاز باشد. تا ببینم خدا چه می‌خواهد! فکر نمی‌کنم بحث در رابطه با این حدیث، پنج جلسه طول بکشد. إن‌شاءالله می‌خواهیم به حقیقت برسیم؛ ولی رسیدن به حقیقت این طور نیست. سؤال من این است کدام پلیدی بود که خدای متعال اراده کرد تا آن را دور کند؟ منظورم از پلیدی آن است که خداوند در آیه شریفه فرمود: «خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند»[1] و پلیدی یعنی هرچیز نفرت انگیزی که نفس خود را از آن باز می‌دارد. نفرت انگیزترین پلیدی‌ها، معصیت کردن به درگاه باری تعالی می‌باشد. بنابراین پلیدی و رجس به چیزهای نفرت انگیز می‌گویند. پلیدی همان گناه است. پلیدی همان کار ناروا است. پلیدی همان نافرمانی کردن از خدا است. پلیدی شیطان است. پلیدی همان شرک است و همانطور که می‌دانید کلمه رجس- به معنای پلیدی- در مواضع متعددی در قرآن آمده است: «یاأَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»؛[2] و یا قول خدای متعال: «یَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ»؛»[3]. اگر خداوند اراده تکوینی کرده باشد، پاکی و طهارت از پلیدی برای همه اهل بیت تا روز قیامت محقق خواهد شد. در حالی که طبق آنچه در واقعیت می‌بینیم، دانسته‌ها مخالف این نظر است و این اختلافی است که طبیعتاً بین من و دانشمند بافضیلت شیخ دکتر عصام وجود دارد و مربوط به این می‌شود که «اهل بیت» چه کسانی هستند؟ چرا که من معتقد هستم هرکسی که منتسب به بنی هاشم است، اهل بیت رسول

---

۱. احزاب/ آیه ۳۳

۲. برای کسانی که ایمان آورده اند، شراب و قمار و بت ها و گروبندی با تیرها پلیدی و کار شیطان است. از آن اجتناب کنید تا رستگار شوید (مائده/ آیه ۹۰)

۳. خداوند به آنهایی که ایمان نمی آورند، پلیدی می نهد (انعام/ آیه ۱۲۵)

خدا به حساب می‌آید. می‌دانیم که رسول خدا برای مؤمنان استغفار کرده است. خدای متعال فرموده است: «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنات»[1]. آیا استغفار رسول خدا برای مؤمنین دلیل بر این می‌شود که همه مؤمنان به واسطه این استغفار معصوم شوند؟ این صحیح نیست! سپس طبق گفته‌های من، آیه تطهیر و حدیث کساء بر چیزی دلالت نمی‌کنند! به همین خاطر چندین بار از دکتر عصام خواستم با دلیل برای من بیان کند این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ و آیه تطهیر بر چه چیزی دلالت می‌کند و منظور از پلیدی چیست؟

همچنین از دکتر عصام خواستم اهل بیتی را که خداوند پلیدی را از آن‌ها دور کرده، مشخص کند. علی و حسن و حسین از ائمه دوازده گانه شیعه؟ پس بقیه چه کسانی هستند؟ اشاره کردند به اینکه ابن حجر هیتمی ما بقی اهل بیت را ذکر کرده است! ما پیرو رسول خدا هستیم. آیا رسول خدا اسامی آن‌ها را بیان نموده‌اند؟ رسول خدا چنین کاری انجام نداده‌اند؛ بلکه فقط حدیثی دارند که آن هم به صورت عام گفته شده «دوازده مرد»! آیا گفته شده که آنها از آل محمد هستند؟ آیا گفته شده از بنی هاشم اند؟ از کجا هستند؟ از قریش؟ او نمی‌تواند نه نفر دیگر را مشخص کند. حتی با اینکه روی مصداق سه نفر اول به توافق رسیدیم، باز چیزی ثابت نمی‌شود! چرا که آنها انسانی هستند مانند بقیه انسان ها-خدا از آنها راضی باشد- و ارزش آنها به این است که اصحاب رسول خدا هستند. همچنین از اهل بیت ایشان هستند و بنابراین آنها یکی از ثقلین (یعنی دو چیز گران بها) هستند: گران بهای اول کتاب خداوند سبحان و گران بهای دوم آل بیت نبی.

فرمایش رسول خدا در رابطه با اهل بیت این گونه بود. ما آنچه را که خداوند در رابطه با اهل بیت رسول خدا فرمودند، به یاد آوردیم و بیان کردیم. بنابراین برای ایشان مقام والایی قائل شدیم و در آن صفاتی که برای آنان بود، از ایشان پشتیبانی کردیم. چنانکه ابوبکر صدیق همواره می‌گفت: «به محمد از راه اهل بیش نزدیک

---

۱. از گناه خود و از گناه مؤمنان آمرزش بخواه (محمد/ آیه ۱۹)

شوید»! یعنی برای محمد، حقی در بزرگداشت و اکرام به خاندانش قائل هستیم. باز در جایی دیگر می‌گفت: «اگر از اهل بیت محمد چیزی به من برسد، نزد من محبوب تر از آن است که از اهل بیت خودم به من برسد»!

ابوبکر صدیق پیوسته این چنین می‌گفت. همچنین در تاریخ روایت شده که وقتی هارون الرشید نزد قبر پیامبرﷺ آمد و خواست نزد مردم فخرفروشی کند، خطاب به رسول خداﷺ گفت: «سلام بر تو ای پسر عمو»! سپس موسی بن جعفر آمد و نزدیک قبر پیامبر ایستاد و گفت: «سلام بر تو پدرم»! این افتخار است و بدون شک افتخار این است.

همانطور که چند لحظه پیش گفتم، حرف ما این است که ما آن ارزش‌هایی را که برای اهل بیت پیامبر می‌باشد، برای آنها قائل می‌شویم. اگر دکتر عصام می‌خواهد که سیرهٔ کاملی از اهل بیت بیان کند، پنجاه دقیقه فرصت دارد هر چه را که خواست بیان کند. سپس من از اقوال خودمان و از متونی که از پیشینیان‌مان در رابطه با اهل بیت پیامبر به جا مانده، هرچه می‌خواهم بیان می‌کنم. البته زمانش که برسد متوجه می‌شوید که غیر از یادی عطرآگین از زندگانی اهل بیت، در کتاب‌های اهل سنت و اهل جماعت نمی‌یابید. تمام اقداماتی که در رابطه با توهین و گستاخی نسبت به اهل بیت به علمای اهل سنت، مثل ابن تیمیه و دیگران وارد می‌کنند، اتهاماتی باطل و مردود است. تا جایی که من می‌دانم، هیچ کلامی در رابطه با بدگویی از اهل بیت از ایشان نقل نشده است. هرکسی که با اهل بیت پیغمبر دشمنی کرده، ما اساساً از او برائت می‌جوییم و خشمی از آن‌ها به دل داریم و معتقدیم به واسطه این خشمی که از دشمنان اهل بیت داریم، به خدا نزدیک می‌شویم.

در ابتدای بحث هم گفتم با قوی‌ترین چیزی که داری بحث کن! بلندترین اسبت را سوار شو! متون استدلالی به ما نشان بده! اما تو به حدیثی استدلال کردی که در صحتش اختلاف است. آیا صحیح لغیره است یا صحیح لذاته است؟ یا در

صحتش اختلاف است؛ ولی به آن التزام شده است؟ آیا حدیث کساء که اصلاً تا به حال به گوش من نخورده بود، دلیل و برهانی برای اثبات شیعه است؟ آیا این چیزی است که تو را تحت تأثیر قرار داد و به خاطر آن شیعه شدی؟ این حدیث یا حدیث ثقلین یا حدیث اثنی عشری؟ آیا اینها متون قطعی و روشنی هستند که هیچ مناقشه و مجادله‌ای درآن راه ندارد؟ آیا آیات و نشانه‌های روشنی پیدا نمی‌شود که صراحتاً بر این امر دلالت کند؟ الآن می‌خواهی زندگینامه ائمه دوازده گانه را برای ما بیان کنی! اما سؤال من این است که بعد از بیان زندگینامه آن‌ها، قرار است به کجا برسیم؟ زندگینامه آنها چه فایده‌ای برای ما دارد؟

ما مقام و منزلت اهل بیت- که خدا از آن‌ها راضی باشد- و فضل بزرگواری آنها را می‌دانیم. این تاریخچه‌ها و زندگی نامه‌هایی که می‌خواهی از کتاب‌های ما و اهل سنت برای ما نقل کنی، خودمان می‌دانیم و منزلت خاصی برای اهل بیت قائل هستیم. اگر می‌خواهی کارت را راحت کنم و من برای شما سیره اهل بیت را نقل کنم. زندگینامه آنها در نزد من موجود است و در فایل صوتی آنها را آماده کردم. هرکس بخواهد، می‌تواند به آن مراجعه کند. البته در اینترنت هم موجود است. هرکس می‌خواهد می‌تواند مراجعه کرده و منزلت اهل بیت را در نزد اهل سنت و اهل جماعت بشناسد. بنابراین صحبت هایم را در اینجا به پایان می‌رسانم تا همه بدانند که قصد ندارم وقت جلسه را تلف کنم و همین قدر برای رساندن منظورم کافی است. از همه معذرت می‌خواهم! مرا ببخشید اگر ناخواسته از طرف من بی‌ادبی صورت گرفت! از جناب دکتر عصام و بقیه حاضرین معذرت خواهی می‌کنم و در پایان می‌گویم:

خیلی خوش آمدید به این جلسه و از خدای متعال می‌خواهم ما و شما را در آنچه که دوست می‌دارد و از آن رضایت دارد، توفیق دهد. اشکالی ندارد که الآن شروع به پرسش و پاسخ کنیم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

شیخ ابو احمد الکبری مدیر گفتگو از جانب وهابیت:

نوبت شیخ دمشقی است. چون اولین کسی بود که دستش را بالا آورد. شیخ ابوعبیده عبدالرحمن الدمشقی سؤال اول را شما بپرسید!

حضرت شیخ الدمشقی یکی از بزرگان وهابیت:

بسم الله الرحمن الرحیم. سؤال من این است که پیغمبر به ما آموخت که در صلوات بگوییم: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و در روایت دیگری آمده است که بگوییم: «اللهم صل علی محمد وآل محمد و ازواجه و ذریته»؛ یعنی خدایا! درود فرست بر محمد و آل محمد و همسرانش و فرزندانش!» این صلوات دینی است. پس این یک تعلیم دینی است. در نزد تو معنای این عبارات چگونه است؟ بفرمایید، میکروفون در خدمت شما!

دکتر عصام عماد:

مسئله راجع به زنان پیامبر است و اینکه آیا آنها جزء اهل بیت محسوب می‌شوند یا خیر؟ من گفتم که: «از جهت مَجاز و از حیث عرف لغوی مانعی نیست. زنان پیامبر هم مجازاً جزء اهل بیت محسوب شوند». اما می‌گویم که: «این امر در مورد مدلول حدیث کساء صدق نمی‌کند. چرا که این حدیث اهل بیت معصوم را محصور کرده است».

اما ماجرا از این قرار است که در این مورد برنامه‌ریزی‌هایی کرده‌اند که در آینده برای شما تبیین خواهم کرد. اصل ماجرا این است که عده‌ای همسران پیامبر را وسیله‌ای برای داخل شدن به این مبحث و کمرنگ کردن مرز اهل بیتِ معصوم و غیرمعصوم قرار داده‌اند که در نتیجه باعث ایجاد خلط مبحث می‌شود. بنابراین عده‌ای بنی هاشم را از اهل بیت به حساب آورده‌اند و موجب اختلاط اهل بیت معصوم و غیرمعصوم شده‌اند که درنتیجه موجب اشتباه در شناسایی معصومان اهل بیت از غیرمعصومان شده‌اند.

باز هم تأکید می‌کنم حقیقت این است که آن‌ها همسران پیامبر را وسیله قرار داده‌اند تا هر یک از اهل بیت پیامبر همین طور بی‌دلیل بتوانند داخل در دایره معصومان شوند. یعنی هدف اصلی شان همسران رسول خدا و مادران مؤمنین- که رضوان خدا بر آن‌ها باد – نیست!

ولیکن اشتباه آنجاست که طبق سیاستی خاص و طراحی از پیش برنامه‌ریزی شده، مادران مؤمنان را وسیله‌ای برای شکستن حصر پیامبر بر اهل بیتِ معصوم از اهل بیت غیرمعصوم قرار دهیم. چراکه ماجرا به همسران پیامبر تمام نمی‌شود؛ بلکه وقتی همسران پیامبر در این دایره داخل شوند، تمام کسانی که از نسل هاشم هستند در این دایره داخل خواهند شد.

اما مسئله صلوات! صلوات فرستادن صرفاً به پاک شدگان از اهل بیت محصور نمی‌شود. رسول خدا در حدیثی صحیح فرمودند: «خداوندا درود فرست بر خاندان ابی اوفی». ولی بحث ما مربوط به اهل بیت است و راجع به صلوات بحثی نداریم. زیرا به وسیله صلوات برای خیلی‌ها می‌توانیم درود و رحمت بفرستیم. تا جایی که علمای اهل سنت قائل شده اند: «اجاز ه داریم بر غیر پیامبر و غیر اهل بیت هم صلوات بفرستیم». چراکه در اصل صلوات فرستادن بر آنها، دعاکردن برای آنهاست. خدایا صلوات و درود فرست بر او؛ زمانی که ملائکه بر او صلوات می‌فرستند! یعنی برای او مغفرت طلب می‌کنند و زمانی هم که ما بر کسانی صلوات می‌فرستیم، در اصل برای آنها طلب رحمت و مغفرت داریم. بنابراین با توجه به حرف‌هایی که زدیم، ارتباطی بین قضیه صلوات و «حدیث کساء» وجود ندارد. اینکه برای هر انسانی که صلوات می‌فرستیم او اهل کساء است، تفکر درستی نیست. پس در دایره معصومین هم داخل نمی‌شود. آیا هرکسی که بر او صلوات می‌فرستیم، او را در کساء داخل کرده ایم؟ ما می‌گوییم: «رسول خدا فرمودند: «خداوندا درود فرست بر خاندان ابی اوفی»! پس آیا معنای این فرمایش رسول خدا این است که خاندان ابی اوفی را در دایره معصومانی که دومین گران بهاء و

یادگار رسول خدا هستند، داخل گردانیده‌اند؟ با وجود اینکه رسول خدا فرموده‌اند که به خاندان او درود فرستید. پس مانعی نیست. ما هم می‌گوییم «خداوندا درود فرست به فرزندان رسول خدا»! خداوندا بر تمام کسانی که از نسل محمد هستند، درود فرست! خداوندا بر تمام فرزندان هاشم (بنی هاشم)، این انسان‌های پاکِ متعهدِ با ایمانِ نیکوکار درود فرست!» اما آیا معنای این درود این است که آن‌ها همطراز قرآن می‌باشند؟ آیا تمام کسانی که ما به آنها صلوات و درود فرستادیم، می‌توانند در رتبه قرآن باشند؟

نه چنین چیزی درست نیست! باید مراقب باشیم بین این دو - دایره اهل بیتِ معصوم و غیرمعصوم - خلط ایجاد نشود. بفرمایید، میکروفون خدمت شماست!

گوینده‌ای از طرف وهابیت:

آقای احمد الحسینی نوبت شماست که سؤال بپرسید!

آقای احمد الحسینی از طرف شیعه اثنی عشریه:

اولاً: در مقام مقایسه با صحیح مسلم، زنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مدلول این آیه خارج می‌شوند!

ثانیاً: در رابطه با امام علی و امام حسن، دلایل بسیاری ارائه کردیم که آنها جزء اهل بیت هستند.

ثالثاً: هیچ کسی دلیلی اقامه نکرده که غیر اهل بیت، جزء اهل بیت به حساب آورده شوند. اگر در نزد شیخ عثمان خمیس دلایلی هست، پس به ما ارئه دهد. وقتی می‌گوییم هیچ کس از غیر اهل بیت، احتجاج نکرده به اینکه او از اهل بیت است؛ پس هیچ کدام از همسران پیامبر و به خصوص عایشه هم این کار را نکرده‌اند. با اینکه او در نبردهایی با خلیفه سوم داخل شده است. و هیچ یک از همسران پیامبر هم دلیلی اقامه نکرده‌اند که نشان دهد آن‌ها جزء اهل بیتِ مطهر بوده‌اند. مخصوصاً ام المؤمنین عایشه که در نبردها داخل شده بود.

آقای رفیق الموسوی از طرف شیعیان دوازده امامی:

ببخشید! برادر احمد الحسینی کارشناس کامپیوتر نیستند. من برادران را نصیحت می‌کنم به اینکه انگیزه‌ای برای فرستادنِ پیام خصوصی به خاطر قطع کردن سؤال او وجود ندارد!

ابواحمد البکری از طرف وهابیت:

رفیق! این حرف‌ها را رها کن! احمد الحسینی کامپیوتر را نمی‌شناسد و کار با آن را خوب بلد نیست. ممکن است کسی که این دردسر را برای او درست کرده، از بین خود شما باشد. رفیق از تو درخواست می‌کنم که این حرف‌ها را رها کنی! احمد الحسینی سؤالت را کامل کن!

احمد الحسینی:

برادرانم سلام بر شما! به خداوند بزرگ نمی‌دانم که چگونه مسیر پیام‌های خصوصی و نامه‌هایی را که بعضاً مرا از بحث خارج می‌کنند، ببندم. در هرحال سؤالم را کامل می‌کنم:

صحیح مسلم زنان پیامبر را از مدلول «آیه تطهیر» خارج کرده! هیچکدام از همسران پیامبر، به اینکه جزئی از اهل بیت هستند، احتجاج نکرده‌اند! حتی ام المؤمنین عایشه که نبردهایی با خلیفه سوم و خلیفه چهارم- امام علی- داشته، برای این امر دلیلی اقامه نکرده است. همچنین بر می‌گردم به قضیه امامان دوازده گانه و به شیخ عثمان خمیس می‌گویم: چرا علمای اهل سنت اهتمام دارند به اینکه بعضی از خلفا را جزء اشخاصی که منظور حدیث اثنی عشر است، قرار دهند؟ و این در حالیست که حدیث اثنی عشر، حدیثی الزام آور نیست! با اینکه این حدیث در صحیح مسلم و همچنین در«ينابيع المودة» قندوزی هم ذکر شده! چرا دائماً به این امر اهتمام دارند و آنان را جزء «اثنی عشر» به حساب می‌آورند؟

ببخشید، به خدا قسم نمی‌دانم! برادرانم چرا این کارها را می‌کنید؟ به هرحال

اگر خدا بخواهد، می‌توانم سؤالم را بگویم. چرا علمای اهل سنت به این که آن دوازده نفر مورد نظر حدیث چه کسانی هستند، اهمیت داده‌اند و درنتیجه در این ماجرا به حیرت افتاده‌اند و نمی‌دانند که آن دوازده نفر چه کسانی هستند؟ چرا از اول اقدام به این کردند که خلیفه‌ای را جزء دوازده نفر بدانند و بار دیگر چنین ادعا کردند که تمام خلفای راشدین را جزء دوازده نفر بدانند و بعد از آن این مسأله را به معاویه تعمیم داده و سپس به بنی العباس رسیدند؟ !اگر این قضیه مهم نیست، چرا علمای اهل سنت به این کار اهتمام داشته‌اند؟ همچنین مسأله دیگری مطرح می‌کنم و آن اینکه: «هیچ یک از اهل سنت نگفته است که همسران پیامبر، داخل در مدلول آیه تطهیر می‌شوند. مگر عکرمه و مقاتل که هر دوی آن‌ها غیرمؤثق و غیر قابل اعتماد هستند!

ابواحمد البکری مدیر گفتگوها از طرف وهابیت:

ببخشید آقای احمد الحسینی این فرصت سخنرانی برای شما بود که سؤال‌تان را بپرسید! اما شما ازطرفی می‌گویید عده‌ای سعی دارند با ارسال پیغام خصوصی، کلام مرا قطع کنند و ازطرف دیگر می‌بینیم شما با این حال سه سؤال مطرح کرده‌اید! از شما درخواست می‌کنم لطف کنید و سؤالات‌تان را به یک یا دو سؤال محدود کنید!

احمد الحسینی:

برادر من! به خدای بزرگ قسم می‌خورم که عده‌ای برای من پیغام‌های خصوصی ارسال می‌کنند و من نمی‌دانم که پیغام خصوصی را جواب بدهم، یا به ادامه سخنانم برسم؟ برادر من! به خدای بزرگ قسمت می‌دهم رهایم کنی! از شما می‌پرسم اگر خود را اهل حق می‌دانید، چرا این کارهای ناپسند را انجام می‌دهید؟ به خدا قسم‌تان می‌دهم که رهایم کنید! فقط یک دقیقه رهایم کنید و پیغام خصوصی نفرستید تا سؤالم را بپرسم. تا اگر خدا بخواهد، چیزی مطرح کنم و آن را

کامل کنم. به شیخ عثمان خمیس می‌گویم:

چگونه جرأت می‌کنید که بگویید رسول خدا ما را به تمسک به اهل بیت امر نکرده؛ در حالیکه این حدیث می‌گوید: «همانا من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می‌گذارم؛ اولین آن‌ها کتاب خداوند عزوجل است و آن رشته کشیده شده نجات انسان هاست.»

و در ادامه قرآن را توصیف می‌کند. سپس به بیان یادگارها باز می‌گردد و می‌گوید «و اهل بیتم»! اگر عبارت را در نظر نگیریم...برادران دقت کنید! اگر در تلاش هستید که به حقیقت برسید، اگر حقیقت را می‌جویید، با من مدارا کنید و اجازه دهید تا کلامم را کامل کنم! می‌گویم متن حدیث این است: «من دو چیز گرانبها در بین شما به یادگار می‌گذارم. اولین آن، کتاب خداوند عزوجل است»؛ کتابی که به مثابه رشته نوری است که هرکه از آن پیروی کند، هدایت می‌یابد. این بخش از عبارت توضیح است. اگر توضیح را از میان برداریم، چه اتفاق می‌افتد؟ حدیث اینگونه می‌شود: «اولین آن کتاب خدا و دیگری اهل بیت من هستند». با این حال شیخ عثمان چگونه به ما می‌گوید تمسک به اهل بیت را کنار بگذاریم؟ اهل بیت! عترت پیامبر! دومین ثقل از ثقلین! چگونه تمسک به چنین چیزی را کنار بگذاریم؟ در حایل که رسول خدا تمسک به آنها را سفارش کرده‌اند و هیچ کدام از اهل سنت هم آن را رد نکرده‌اند.

اما دلیلی که برای لزوم داخل شدن همسران پیامبر در حکم آیه بیان شده و گفته شد از سیاق سوره قرآن و سایر آیات پی به این قضیه می‌بریم. ولی در این آیه شرایط این کار وجود ندارد! آن جایی است که ظاهر کلام حجیت داشته و تمام عبارات وحدت کلامی داشته باشند. اما همانطور که مشخص است، ضمایر در این آیه نسبت به آیات قبل، فرق می‌کند. در آیات قبل خطاب به صورت مؤنث بود و در این آیه به مذکر تغییر کرده است! پس اگر در این آیه مراد همسران پیامبر بودند، خطاب آیه می‌بایست این گونه باشد: «عنکن، یطهرکن»! چرا که سایر آیات سوره،

مربوط به همسران پیامبر می‌باشد. به همین خاطر است که خدای متعال بعد از این آیه، کلام شان را تجدیدنظر فرموده است و دو مرتبه خطاب آیات را به مؤنث برگردانده است: «آنچه در خانه‌های‌تان از آیات خدا و حکمت تلاوت می‌شود، یاد کنید!» بنابراین امیدوارم سؤالم را جواب بدهید. سؤالم را تکرار می‌کنم: چرا شیخ عثمان خمیس اهتمام دارند که...

برادر ابو احمد از طرف وهابیت (در حالی که کلام احمد الحسینی را قطع می‌کند):

احمد الحسینی! به خدا قسم این سؤال واقعاً عجیب است! چهار، پنج دقیقه صرف پرسیدن این سؤال کرده ای! در صورتی که اگر خدا بخواهد، این سؤال واضح است. اگر به دنبال جواب هستی، إن‌شاء الله شیخ این سؤالِ قابل فهم را پاسخ خواهد دهد. بفرمایید شیخ عثمان خمیس!

آیا جناب شیخ عثمان خمیس در بحث حاضرند؟ ظاهراً شیخ عثمان خمیس حاضر نیستند. نوشته شده که ارتباط اینترنتی با شیخ عثمان خمیس قطع شده است. بنابراین ظاهر امر نشان می‌دهد شیخ عثمان خمیس از بحث اینترنتی خارج شده‌اند.

برادر محمدعلی! لطفاً صبر داشته باشید! فرصت زیادی نداریم. خداوند به شما برکت بدهد! فرصت زیادی نداریم. شما به خوبی می‌دانید که آنها می‌خواهند به چه چیزی برسند! امیدوارم که به اعصاب خودتان مسلط باشید و اداره کردن جلسه را به من واگذار کنید. خداوند به شما برکت دهد! بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان خمیس:

او (احمد الحسینی) علی و حسن و حسین و فاطمه را داخل اهل بیت می‌کند و می‌گوید: «علی دلایلی اقامه کرده که جزء اهل بیت می‌باشد». ما می‌گوییم که بله! ما هم دلیل اقامه می‌کنیم که علی از اهل بیت است و هیچ یک از مسلمانان منکر این نیست که علی از اهل بیت است.

و او می‌گوید: «عایشه در جنگ‌هایی علیه سومی و چهارمی شرکت کرد و منظور او علیه عثمان و علی می‌باشد». شکی در این نیست که این حرف هرگز صحیح نیست! عایشه در هیچ جنگی علیه عثمان شرکت نکرد و آنچه در کتابها راجع به عثمان از او نقل شده که: «این پیر نادان را بکشید که کافر شده است!»، دروغی است که به عایشه نسبت داده‌اند. هرگز درباره این موضوع چیزی نگو! اما جنگ علیه علی؛ او هرگز با علی هم وارد جنگ نشد. ولی راجع به جنگ جمل باید گفت که علی کسی است که به طرف آنها به راه افتاد و با آنها جنگید!

خداوند از همه آنها راضی باشد. عایشه هرگز راضی نشد که با علی به جنگ بپردازد و هرگز با علی نجنگید! عایشه از مکه خارج شد و به سمت بصره حرکت کرد و علی هم به دنبال آن‌ها از مدینه به سمت بصره حرکت کرد. خداوند از همه آنها راضی باشد! هرکسی توضیحات مفصلی از این قضایا می‌خواهد، به کتاب «حقبة من التاریخ» یا به کتاب «منهاج السنة» شیخ ابن تیمیة یا سایر کتبی که به بیان این واقعه پرداخته‌اند، مراجعه کند.

هم چنین او می‌گوید که: «عایشه هیچ وقت ادعا نکرد جزء از اهل بیت است». باید این را بدانیم چیزی که ما الآن راجع به آن بحث می‌کنیم و گفته ما با این مضمون که «همسران پیامبر از اهل بیت او هستند» را قبلاً در فایل صوتی اهل بیت گفته‌ام و این فایل صوتی در سایت اینترنتی یعنی«اسلام أی» و در سایت‌های دیگر موجود است و این چیزی است که در مورد آنها- خداوند از تمام آنها راضی باشد- اعتقاد داریم و خداوند دانا تر است.

ابو احمد البکری از طرف وهابیت

نمی دانم، جناب شیخ عثمان! این طور به نظر می‌رسد که شیخ عثمان گیرنده را برداشته است. صدا به شما می‌رسد یا نه؟ اگر با ما هستی چیزی بنویس تا...خب مثل اینکه شیخ از بحث خارج شده و دوباره باز می‌گردد. خیلی خوب! برادر وعد

من شیخ عثمان خمیس را حاضر در بحث نمی‌بینم؛ لذا سؤالی که از او پرسیدی را به زمانِ بازگشت شیخ عثمان خمیس موکول می‌کنم. باشد که برادر عقبة - که او شیخی لبنانی با نام محمدعلی و از طرف وهابیت می‌باشد- سؤالی مطرح کنند.

برادر عقبه (محمدعلی) از طرف وهابیت:

دکتر عصام عماد تلاش می‌کند که ما را نصیحت کند و دائماً قصه و ماجرای تغییر دادن مذهبش از سنیِ وهابی به مذهب اهل بیت را پیش می‌کشد. من می‌گویم: «زنجیره تغییراتش کی تمام خواهد شد؟ وهابی بود، شیعه شد. در آینده چه تغییری خواهد کرد؟ آیا بدون آنکه مذهبت تو را قانع کند، آن را انتخاب کردی؟» من راجع به این موضوع سؤال می‌کنم. چون خودش این موضوع را پیش کشید: تو تمام مذهبت را بر مبنای حدیث کساء بنا کردی! به تو می‌گویم: «آیا شیعه عقیده‌ای غیر از عقاید بناشده بر حدیث متواتر دارد؟. من تحدی[1] می‌کنم. با علمای شیعه تحدی می‌کنم به اینکه اگر می‌توانند حدیث متواتری که فقط از طرف شیعه رسیده باشد، در رابطه با فضائل اهل بیت بیان کنند.» آیا تو عقایدت را بر تواتر از سنی‌ها بنا کرده‌ای یا تواتر از شیعه ها؟ آیا نزد شما شیعیان یک حدیث متواتر هم در رابطه با فضایل اهل بیت و به خصوص «حدیث کساء» وجود دارد؟ آیا خود «حدیث کساء» نزد شما متواتر است که اعتقادات شما بر آن استوار شود؟

ثانیاً: چیزی که از ما می‌خواهی، پیروی کردن از اهل بیت بر طبقِ تبعیت از «حدیث کساء» می‌باشد. به تو می‌گویم: «ما از اهل بیت پیروی می‌کنیم؛ همچنین از صحابه هم پیروی می‌کنیم. ما کسانی هستیم که احادیث صحیحه از اهل بیت روایت کردیم». خیلی ممنون.

شیخ ابو احمد البکری:

بفرمایید دکتر!

۱مبارزه طلبی

سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. برادر من! به شما می‌گویم که مسأله اثبات حقانیت مذهبِ اهل بیت از کتاب‌های شیعه از بدیهیات است. حالا که ما حقانیت شیعه را از کتاب‌های اهل سنت ثابت کردیم، آیا عقلانی است که نتوانیم آن را از کتاب‌های شیعه اثبات کنیم؟ با وجود اینکه من عقایدم را از کتب اهل سنت ثابت کردم و حدیث «اثنی عشر» را از صحیح مسلم و سایر کتاب‌های اهل سنت ثابت کردم و سپس «حدیث ثقلین» را به همین صورت ثابت کردم. و با وجود اینکه این عقاید و احادیث در بسیاری از کتاب‌های اهل سنت موجود است، مثل کتاب‌های مهم شش گانه، آیا پیش خود فکر می‌کنی نمی‌توانم این عقاید را از کتاب‌های شیعه ثابت کنم؟ کاری که من کردم فقط به جهت احتجاج بود. چرا که من وهابی بودم و مذهبم را به شیعه تغییر دادم. بارها گفته‌ام که این کتاب‌های سنی بودند که باعث تغییر مذهب من از وهابیت به شیعه شدند. پس طبیعی است که دلایل من از دلِ کتاب‌های اهل سنت گرفته شده باشد. من کتاب‌های وهابیت را مطالعه می‌کردم و در عربستان سعودی تحصیل می‌کردم. نزد «شیخ بن باز» درس می‌خواندم. البته دوره کوتاهی نزد شیخ بن باز بودم و ادعا نمی‌کنم که مدت زیادی پیش او بوده و در عربستان ماندم. از کانون‌ها و کتاب‌های وهابیت خارج شدم. این نشریات وهابی بودند که مرا به سمت شیعه دوازده امامی هدایت کردند. به خدا قسم من قبل از اینکه دلایل شیعه را از کتاب‌های شیعه بشناسم، شیعه شدم.

پس سر فرصت من با تو مناقشه می‌کنم و برای تو استدلال می‌آورم و حقانیت این مذهب را از کتاب‌های شیعه برای تو ثابت می‌کنم. ولی آیا معنای حرف تو این است که گمان می‌کنی من با وجود اینکه حقانیت شیعه را از کتب اهل سنت ثابت کردم؛ نمی‌توانم حقانیت آن را از کتاب‌های شیعه ثابت کنم؟ این حرف تو شبیه حرف یک مستشرق است، وقتی که چنین می‌گوید: مسلمانان نمی‌توانند نبوت محمد صلی الله علیه وآله را از کتاب‌های خودشان ثابت کنند. به همین خاطر پناه به انجیل

می‌برند که «من بشارت می‌دهم به رسولی که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است». در حالی که این طور نیست! ما می‌گوییم: این کلام منطقی نیست! زمانی که مذهب شیعه یعنی مذهب اهل بیت است؛ پس قوام و اساسش بر بزرگانش، برکتاب هایش، بر پایه‌ها و اساس همین مذهب استوار است و با همین شکل و هیئت انتشار می‌یابد. تو از خودت بپرس، من هم از شما می‌پرسم: «علت نوشته شدن کتاب‌های ضد شیعه چیست؟» من با تو تحدی می‌کنم و از تو می‌خواهم اگر می‌توانی مقدمه یک کتاب وهابی که ضد شیعه نوشته شده است را برای من بیاوری! البته با این شرط که در مقدمه آن نوشته نشده باشد من این کتاب را فقط به این دلیل نوشته‌ام که بسیاری از فرزندان و بزرگان ما و سایر کسانی که ما آنها را از قبل می‌شناختیم، مذهب شان را به شیعه تغییر داده‌اند. من از شما می‌پرسم «آیا به علت خواندن کتاب‌های شیعه، مذهب شان را تغییر داده‌اند؟ در حالی که خودت خوب می‌دانی که وهابی‌ها کتاب‌های شیعیان را نمی‌خوانند. یا به علت خواندن صحیح مسلم است؟ پس این موضوع موجب خوار شمردن مذهب شیعه نمی‌شود! برادر محمدعلی من هم نظرم مثل تو بود. جداً می‌گویم که نظرم مثل تو بود. یعنی گمان می‌بردم که هیچ دلیلی بر حقانیت شیعه اثنی عشری وجود ندارد. البته حدود سیزده سال پیش نظرم چنین بود. اما الآن به قدری این مسأله برای من روشن است و بر آن به خیال راحت تکیه داده‌ام که در قوت و وضوح، آن را همانند مسأله وجود خداوند می‌پندارم. همان گونه که یقین پیدا کردم که خداوند وجود دارد، یقین دارم که رسول خدا فرموده‌اند که با وجود این دوازده نفر، این دین محفوظ می‌ماند. و یقین پیدا کردم که آن دوازده نفر، همان دوازده امام شیعه هستند.

ولی مسئله این است که دیگر من بایستی چه کاری انجام دهم؟ زمانی که کلام «ابن ابی زهره» را برای شما می‌آورم و می‌گویید: او که فقیه نیست! وقتی کلام «ابن حجر هیتمی» را برای‌تان می‌آورم و می‌گویید: او که صوفی است! وقتی کلام «محمد

علی البار» را برای‌تان می‌آورم و می‌گویید: او جراح و پزشک است! و زمانیکه روایت صحیحه‌ای برای شما می‌آورم و می‌فرمایید که آن ضعیف است! و این درحالی است که روایت صحیح می‌باشد و هم چنین زمانی که دلیل و روایتی صحیح برای شما از صحیح مسلم می‌آورم، دیگر به سند روایت اشکال وارد نمی‌کنید؛ بلکه به دلالت روایت ایراد وارد می‌کنید!

شما بفرمایید بنده چه کاری انجام دهم؟ وقتی که کلام معاصرین را برای شما می‌آورم و می‌فرمایید که دلیل و حجیتی در کلام معاصرین وجود ندارد! و وقتی کلام قدما را برای شما بیان کردم و شما فرمودید که دلیل و حجیتی در کلام قدما وجود ندارد. زیرا این افراد کتاب‌های شیعه را مورد مطالعه قرار نداده‌اند!

بهتر است که کمی صبر داشته باشید! ما فعلاً در رأس هرم شیعه می‌باشیم. هنوز در ابتدای معرفی تشیع هستیم. من هم اکنون جدولی از آیات و روایاتی دارم که بیانگر این است که حق با مذهب تشیع می‌باشد. به بنده گمان بد نبرید! زیرا روز قیامت خواهد آمد و در آن روز افرادی را در بهشت خواهید دید که از دیدن آنها تعجّب خواهید کرد و یا با تعجّب می‌گوییم که اینها چطور بهشتی شده‌اند؟ در آن زمان چه حالی پیدا خواهیم کرد؟ زمانی که افرادی را که به حساب خودمان آنها را اهل جهنم می‌پنداشتیم، هم اکنون در بهشت برین مشاهده می‌کنیم!

از این جهت است که می‌گویم توجه دقیق کردن به هر مسلمانی واجب است. البته به مرور زمان بنده این مسئله را برای شما تبیین خواهم کرد. بسیاری از اموری که شما آن را درک نمی‌کنید؛ یا به جهت کمیِ تأمل در این زمینه است، یا به جهت مطالعه کمی است که شما در این رابطه دارید و یا به جهت بی‌انصافی و بی‌عدالتی شما و یا تعصّب شدیدی است که شما بر روی اجداد و پدران‌تان دارید! البته به زودی خودتان حقیقت را خواهید شناخت. بفرمایید میکروفون در خدمت شما است!

برادر ابواحمد البکری از طرف وهابیت

امیدوارم که بحث معلق نماند و شما بزرگواران هم به بحث التزام داشته باشید. با توجه به سؤال‌های پرسیده شده، دیگر وقت تمام است و بنده شیخ عثمان خمیس را حاضر نمی‌یابم. نکات بسیار آموزنده‌ای بود. برادر وعد! نوبت سؤال پرسیدن شما بود که شیخ عثمان خمیس حاضر نیستند و هنوز هم برنگشته است و چون ده دقیقه‌ای می‌شود که ایشان برنگشته است، مجبور می‌شوم که چت روم را ببندم. إن‌شاء الله در همین جا مناظره را به پایان می‌رسانم.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

مناظره ششم

شیخ مصطفی طائی:

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره ششم و آنچه که در اتاق حق برگزار گردید.

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم و الصلاة علی أشرف المرسلین. امّا بعد؛ خداوند هرکس که طالب حق است را زنده بدارد! در آغاز می‌خواهم روشن کنم که من می‌خواستم به همه سؤال‌ها پاسخ دهم. اما تقدیر الهی این بود که ارتباط ما قبل از جواب به همه سؤال‌ها قطع شود و نتوانم دوباره وارد اتاق بشوم و برادر کابتن را به زحمت انداختم که به جای من، از برادران به خاطر حاضر نشدنم، عذرخواهی کند و بگوید که من مسافر هستم و ایشان نیز، که خدا جزای خیر به ایشان بدهد، این کار را انجام دادند. به همین جهت برای بار دوم از شما به خاطر آنچه رخ داد، عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم که إن‌شاء الله آنچه اتفاق افتاد، خیر بوده باشد.

اما مسئله دوم: همانطور که همه در جلسه قبل مشاهده کردیم، الحمدلله به وقت ملتزم بودیم. پنجاه دقیقه برای دکتر شیخ عصام و پنجاه دقیقه برای من لحاظ شد. سپس سؤالات مطرح شد. ولی من علی رغم اینکه نمی‌خواستم، از جلسه خارج شدم و به خاطر آن متأسفم و از خدای تبارک و تعالی می‌خواهم امشب کار را آسان کند!

مسئله سوم: می‌خواهم که وقت نگه داشته شود. آیا درنگ می‌کنیم؟ مسئول اتاق، آیا درنگ می‌کنیم؟

برادر وعد از طرف شیعه

بسم الله الرحمن الرحیم. شیخ عثمان شاید دکتر سید عصام العماد صدای شما را نمی‌شنود. بسیار خوب برادر طلال هرگاه صدا را شنیدید، لطفاً میکروفن را

بردارید!...برادر طلال! دست‌تان را بالا ببرید.

برادر طلال از طرف شیعه

بله، می‌شنوم! بفرمایید ارباب. میکرفون در اختیار شما است! صدای شما را می‌شنویم و مناظره را إن‌شاء الله شروع می‌کنیم.

برادر وعد از طرف شیعه

بفرمایید آقای عصام. ابتدا دوست داریم صدای شما را بشنویم!

دکترسیدعصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. «ربّ اشرح لی صدری و یسّرلی أمری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی»[1]. «و أفوّض أمری الله إن الله بصیر بالعباد».[2]

سخنم را با کلامی از شهیدِ قرآن و شهید اسلام، پیشاهنگ فکر در عصر حاضر و شهید قرن بیستم، «سیدقطب» (رضوان الله علیه) شروع می‌کنم که به راستی آن درست‌ترین و دقیق‌ترین کلامی بود که سیدقطب در راه آن شهید شد. او (رضوان الله علیه) – که خدا در بهشت سکونتش دهد و مسبّبانِ قتل او را لعنت کند – می‌گوید: «راز شگفت انگیز بودن سخن، در برقِ کلمات و موسیقی عبارات نیست؛ بلکه راز آن در قوه ایمان سخنگو است و افکار ما همواره جسم‌هایی بیجان هستند تا این که در راه آن بمیریم و با خون آن را تغذیه کنیم، تا زنده شود و بین زندگان زندگی کند». و هم چنین سید قطب (رضوان الله علیه) در سخن دیگری می‌گوید: «ما همواره در زندگی‌مان از حیات دور هستیم، تا هنگامی که خون‌های‌مان با یکدیگر درآمیخته شود، تا روح‌های‌مان جان بگیرد و در بین زندگان زندگی کند».

این جلسه را با این کلمات شهیدِ قرآن در قرن بیستم شروع کردم تا شاید خدا گفتگوی ما را به برکت سخنان شهیدِ قرآن برکت دهد. شکر و سپاس و دعای خودم

۱طه ۲۸-۲۵

۲غافر ٤٤

را به شیخ عثمان خمیس تقدیم می‌کنم و از خدا می‌خواهم حجّ عمره‌ای که به جا آورده‌اند، مورد قبول ذات الهی قرار بگیرد!

چنان که از شیخ عثمان می‌خواهم که این گفتگو- خدای ناکرده- باعث جدایی بین ما نشود. باید توجه کرد که این گفتگو بایستی سببی برای حیات دوباره اسلامی جدید بین وهابیت و بین شیعه دوازده امامی باشد. حیاتی که بر محور مودّت و برادریِ اسلامی استوار باشد تا به وسیله آن، جنگ‌های صلیبی ای که آمریکا ضد مسلمانان در جهان به راه انداخته است، از بین برود.

بفرمایید، میکرفون در اختیار شما است!

دکتررفیق:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. خدا همه شما را زنده بدارد و به شما جزای خیر بدهد. و به شیخ عثمان خمیس خوشامد می‌گوییم. آقای شیخ عثمان! بفرمایید از شما شروع می‌کنیم!

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. چند لحظه قبل یادآوری کردم که امیدواریم به وقت ملتزم باشیم إن‌شاء الله. همانطور که در هفته گذشته بودیم. آن زمان از جلسه به دلیل وقت شناسی مان، خوشحال خارج شدم. پس امیدوارم امشب نیز إن‌شاء الله وقت شناس باشیم. هم چنین در رابطه با سؤالاتی که جواب ندادم، لازم است بگویم بعضی از برادران به من خبر دادند که برادر وعد و دیگران در اتاق حق صحبت کردند و گفتند که من به بسیاری از سؤالاتی که برایم مطرح شده است، پاسخ ندادم. حقیقت این است که من به یاد نمی‌آورم که هیچ سؤالی را از روی قصد بی‌جواب گذاشته باشم، یا از جواب دادن امتناع کرده باشم. به همین دلیل از آنها می‌خواهم امشب از این وقت استفاده کنند إن‌شاء الله و همه سؤال‌هایی را که می‌گویند من جواب ندادم، جمع آوری کنند و یا آنها را مکتوب به من بدهند و یا

شفاهی بگویند تا اگر خدا میّسر کرد إن‌شاء الله، به آنها پاسخ بدهم. و آنچه را هم که نمی‌دانم، با خوشحالی خواهم گفت نمی‌دانم، تا إن‌شاء الله یاد بگیرم!

بله. به حول و قوه الهی شروع می‌کنیم. من همه چیزهایی که مربوط به حدیث کساء و آیه تطهیر می‌دانستم را عرض کردم. اگر شیخ دکتر عصام می‌خواهند درباره حدیث ثقلین و حدیث اثنی عشری یا هرچه می‌خواهند صحبت کنند؟ گمان می‌کنم که گفتند: «ان شاء الله درباره حدیث ثقلین یا حدیث اثنی عشر». خلاصه این یا آن فرقی ندارد. اگر خدا بخواهد، از نظر من هیچ مانعی نیست. مهم این است که آنچه می‌خواهند الآن درباره آن گفتگو کنند را مشخص کنند. مگر این که تحلیلی یا نکته‌ای از حدیث کساء یا آیه تطهیر باقی مانده باشد که بخواهند بگویند. هیچ مانعی برای اینکه آن را بشنویم نیست.

دکترسیدعصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. در حقیقت هنوز مسائل زیادی درباره حدیث کساء و آیه تطهیر وجود دارد که مطرح نشده است و همانطور که در جلسه گذشته دانستید، برخی مسائل درباره حدیث کساء و آیه تطهیر به بحث گذاشته شد و حتی گاهی اوقات برای پاسخ به یک مسئله، یک جلسه کامل را اختصاص دادیم!

درنتیجه معتقدم که شایسته نیست از روی این مسئله به این سرعتی که عزیزان از روی آن گذشتند و با این جلسات مختصر بگذریم و معتقدم که باید روی این آیه یا این حدیث تأمل بیشتری بکنیم. و هیچ دلیلی برای اینکه از آیه و یا روایتی به این سرعت عبور کنیم، نیست! با وجود اینکه بعضی از مسائل وجود دارد که هنوز مطرح نشده است. مثلاً شیخ عثمان بعضی مسائل را مطرح کردند که در جلسات قبل فرصتی برای بررسی کردن آن پیدا نکردیم. از همین روی شایسته است تا دوباره مطرح شود.

بفرمایید میکروفون در اختیار شما است!

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. من هر آنچه درباره آیه تطهیر و حدیث کساء می‌دانستم، گفتم. اگر دکتر شیخ عصام چیز دیگری درباره آنها دارند، گوش می‌کنیم إن‌شاء الله و از هرچه می‌خواهند، شروع کنند!

دکترسیدعصام:

درحقیقت لازم می‌بینم به مهمترین مسائلی که شیخ عثمان در جلسات قبل درباره آیه تطهیر مطرح کردند– که مسائل زیادی– هم بود، اشاره کنم. مسائل مطرح شده از مسائل اصلی مربوط به آیه تطهیر و حدیث کساء بود و در جلسه قبل به دلیل پایان وقت، ممکن نبود کلام برادر شیخ عثمان را دنبال کنم.

قضیه اول و مهمی که شیخ عثمان – حفظه الله – مطرح کرد و به نظر من بزرگترین مسئله‌ای بود که ایشان مطرح کردند، بدین مضمون بود که – البته من عین عبارات ایشان را به یاد نمی‌آورم. از همین روی مضمونش را بازگو می‌کنم – «اگر اهل بیت پنج تن آل کساء و یا دوازده امام باشند، پس آیا معنی آن این است که امثال سیده زینب و عباس یا حسنِ مثنی یا نفس زکیه از اهل بیت نیستند؟». معتقدم که این مسئله مهمی است که می‌خواستم در پیِ سخن شیخ عثمان به آن بپردازم؛ ولی فرصت، مجال نداد.

من با جناب شیخ عثمان – حفظه الله – در این مورد مخالفم و عرض خواهم کرد که باید به روش پیامبر در تعریف اهل بیت نظری بیفکند و ما ناچاریم که تسلیم سیره و قول نبی باشیم و از قوانین رسوب کرده گذشتگان و همچنین از تعصب مذهبی که از سنت گرفته نشده، دوری کنیم. ناچاریم که سخنان علماء اهل سنت یا علمای شیعیان دوازده امامی یا علمای وهابیت را به قضاوت متون سنت نبوی ببریم و از سنت نبوی معنای اهل بیت را بدون در نظر گرفتن قوانین سابق، دریافت کنیم. این صحیح نیست که برای تعریف اهل بیت، سنت نبوی را به کلام علماء

مستند کنیم؛ بلکه ما از همان آغاز بایستی برای تعریف اهل بیت از پیامبر استمداد بطلبیم.

و این تنها راه صحیح برای تعریف اهل بیت است. برادرم شیخ عثمان در همان آغاز امر که به تعریف اهل بیت پرداخته‌اند، از بیانِ عرفی اهل بیت شروع کرده‌اند.

این درحالی است که تعریف اهل بیت با معنی عرفی بدون شک حتی عجم‌ها را هم شامل می‌شود! از همین جهت بود که پیامبر در حدیثی صحیح فرمود: «سلمان منّا أهل البیت»؛ یعنی سلمان از ما اهل بیت است! همانطور که شیخ عثمان تعریف اهل بیت را طبق تعاریف لغتنامه‌ها – در قاموس المحیط و لسانِ العرب – ارائه دادند؛ شکّی نیست که اهل بیت طبق آنچه در لغتنامه‌ها آمده است، نزدیکان پیامبر از زنان و بنی هاشم که الآن طبق آمارهای جدید افزون یا قریب به پنج میلیون نفر هستند را شامل می‌شود!

و این معنی، نفس زکیه و حسن مثنی و سیده زینب و عباس علیهم‌السلام را نیز شامل می‌شود. بگونه‌ای که اگر به معنی لغوی توجه کنیم، همه آنها جزء اهل بیت محسوب می‌شوند! اما شیخ عثمان به غیر از معنای عرفی ـ «سلمان منّا أهل البیت» و لغوی اهل بیت که مطابق آنچه در قاموس‌های عربی آمده است-می‌باشد و دربرگیرنده مطهرین و غیرمطهرین از نزدیکان نبی می‌شود؛ هیچ توجه‌ای نکرده است. با توجه به اینکه آن معنا هیچ یک از این دو معنا را در بر نمی‌گیرد.

بلکه معنی نبوی، شکل سومی را نیز مطرح می‌کند که مراد پیامبر است. چرا که او نبی است و باید در کلامش دقت و تأمل کرد. و آن همان معنایی است که بیانگر دایره پاکان و برگزیدگان از بین اهل بیت به معنی عرفی یا لغوی می‌باشد. خدای متعال از بین اینها (یعنی اهل بیت به معنای عرفی و لغوی)، مردمی معین و محدود و مشخصی را در حدیث کساء و حدیث اثنی عشری برگزید. آنها همان کسانی هستند که پیامبر آنها را در حدیث ثقلین با قرآن و سنتِ نبوی کنار هم قرار داده است. این درحالی است که این معنا از اهل بیت که در حدیث ثقلین آمده است،

حدیث «سلمان منّا اهل البیت» و همچنین جمیع نزدیکان پیامبر را شامل نمی‌شود.

من تعجب می‌کنم که چگونه شیخ از روش قرآن و اسلوب خاصش در تبیین اهل بیت انبیاء دور می‌شود. همان اهل بیتی که خدا آنها را از میان آن انبیائی که قبل از پیامبر اسلام بودند، برگزیده است.

قرآن کریم مریم را به تنهایی از میانِ همه نزدیکان حضرت موسی علیه‌السلام برگزید. گرچه ما نفی نمی‌کنیم که حضرت موسی علیه‌السلام غیر از حضرت مریم علیهاالسلام، نزدیکان دیگری هم داشت. اما مقامی را که حضرت مریم داشت، به دیگر زنانی که به حضرت موسی منتسب هستند، تعمیم نمی‌دهیم. و قرآن به تنهایی باعث می‌شود که ما مریم را برگزیده آل موسی بدانیم. چرا که ما ملتزم به متون هستیم و به همین ترتیب خدای متعال از آل موسی، هارون را برگزید: «هارُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی»[1] و از همین روی نمی‌توان هارون و دیگر نزدیکان موسی را یکسان قرار داد.

مسئله برگزیدن مسئله‌ای الهی و قرآنی است که بشر در آن دخل و تصرفی ندارد. و همچنین شایسته نیست که کسی بیاید و شخصی منتخب و مطهر از آل موسی، یعنی حضرت مریم را، با دیگر خویشاوندان حضرت یکسان بداند.

خدای متعال از بین آل ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را انتخاب کرد و آنها را بر همه خاندان ابراهیم برتری داد. پس ما نمی‌توانیم اسماعیل و افراد دیگر را یکسان قلمداد کنیم. و خدای متعال مریم را از خاندان عمران برگزید و او را از میان دیگر زنان خاندان عمران، پاک گردانید و او را از میان آنها انتخاب کرد.

روش قرآن در تعریف منتخبانِ اهل بیت انبیاء، با روش پیامبر اسلام اختلافی ندارد. نبی هیچگاه از قرآن دور نمی‌شود! به همین جهت همانطور که قرآن، اهل بیتِ انبیاء، یعنی همان کسانی که خدای متعال آنها را برگزید، را معرفی می‌کند؛ پیامبر نیز همان روش قرآن را دنبال کرده و کسانی از اهل بیتش را که خدای متعال

۱. هارون برادرم. پشتم را به او استوار کن(طه/ ۳۰ - ۳۱).

برگزید، معرفی کرد و خدای متعال فاطمه را از بین همه دختران پیامبر برگزید و از همین جا است که اهل سنت بر این اجماع کردند که حضرت فاطمه عليها السلام، نه با ام کلثوم و نه با هیچ یک از دختران دیگر پیامبر یکسان نیست. همانطور که در حدیث صحیح و ثابت بین اهل سنت و شیعیان اثنی عشری و وهابیان وجود دارد که پیامبر فرمود: «فاطمه و مریم سیّدتا نساء العالمین»[1].

پیامبر می‌خواهد به ما بگوید که «همانطور که خدای متعال، مریم را از بین همه زنان آل عمران برگزید، تنها فاطمه را از بین همه دختران نبی برگزید». به همین ترتیب پیامبر به علی فرمود: «تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی».[2] یعنی همانطور که خدای متعال هارون را از بقیه خاندان موسی برگزید، تو را از بین سایر خاندان محمد صلى الله عليه وآله انتخاب کرد.

و ما نمی‌توانیم بین کسانی که پیامبر برگزید و درباره آنان آیات تطهیر نازل شد، با غیر از آنها مانند حسن مثنی یا حسن مثلث یا مانند آنها تساوی برقرار کنیم! کمااینکه نمی‌توانیم کسانی را که خدای متعال از بین آل ابراهیم برگزید، با بقیه آل ابراهیم که برگزیده نشدند، مساوی بدانیم. مشکلِ مذهب سنی این است که بین دایره برگزیدگان و پاکان از اهل بیت و دایره غیرپاکان و برگزیدگان از آنها خلط کردند! معتقدم شیخ عثمان از قوانین حاکم بر قرآن و اسلوبِ خاص آن برای تعریف برگزیدگان خدای متعال، بین اهل بیت دور شده است و به همین ترتیب از قوانین حاکم بر پیامبر، هنگامی که حدیث کساء را فرمودند و هنگامی که می‌خواست از بین اهل بیتش کسانی را که می‌خواهد، برگزیند. ولی ما می‌گوییم خدای متعال اهل کساء و دوازده نفر از میان همه اهل بیت، به معنی عرفی و معنی لغوی برگزید. این خلاصه مسئله اول. لطفاً میکروفن همراهتان باشد!

---

۱. فاطمه و مریم سروران زنان عالمند.

۲. أنت منّي بمنزلة هارون من موسى

آقای رفیق موسوی مدیر و مسؤول گفتگو از طرف شیعه دوازده امامی:

آقای شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

من گمان می‌کنم که ما مناظره را شروع کردیم. اما اشکالی ندارد! این دقایق گذشت، ولی ما الآن شروع می‌کنیم تا قاعدتاً تلخیص جزء وقت محسوب شود؛ یعنی اگر او بخواهد، آنچه گذشت را اینجا تلخیص کند. و آن مدت زمان را که ایشان در حال بیان خلاصه هستند، از وقت حساب می‌شود و من نیز همچنین اگر بخواهم آنچه گذشت را خلاصه کنم، از وقتم محاسبه می‌شود! این نظر من است، تا تلخیصِ مباحث با محاسبه وقت باشد. وگرنه چیزی که به آن اتفاق نشده بود، اتفاق خواهد افتاد. بنابراین دکتر عصام مباحث گذشته را خلاصه نکند و هم اکنون موضوع جدیدی مطرح کند. ولی او در شروع سخنش می‌گوید: خلاصه مباحث گذشته!

الآن شروع می‌کنم و می‌گویم: شیخ عصام شروع کرد و من الآن حدیث کساء را تمام می‌کنم. آیا حدیث کساء تمام شد یا نه؟

امیدورام که وقت شروع شود إن‌شاء الله.

آقای رفیق موسوی مدیر و مسؤول گفتگو از طرف شیعه دوازده امامی:

بنابراین إن‌شاء الله از جناب آقای عصام و با حساب وقت شروع می‌کنیم و الآن برادرم محمدعلی وقت را از همین حالا در نظر بگیر. آقای عصام بفرمایید!

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. از آنچه گذشت، مسئله‌ای مهم برای ما تبیین شد و آن مسئله‌ای اصلی است. گرچه از این مسئله اولی که طرح کردم، صحبت نمی‌کرد و آن عبارت است از اینکه حدیث کساء مختص به اهل بیت پنجگانه است. همانطور

که پیشوایان اهل سنت در حدیث کساء هیچ طعنه‌ای وارد نمی‌کنند و امام ابن تیمیه رحمه‌الله این حدیث را قبول کرده است. علاوه بر اینکه این حدیث در صحیح مسلم وجود دارد. به همین جهت در سند آن بحث نکردیم. چرا که هیچ مسلمانی نیست که به حدیث کساء طعن وارد کرده باشد. اما اختلاف در بعضی از الفاظ و زیادات حدیث کساء است. اما امت اسلامی بر اصل آن اتفاق نظر دارند. به همین دلیل نمی‌خواهم وارد بحث سندی حدیثی که همه امت اسلامی بر آن اتفاق دارند، وارد بشوم. اما مسئله دیگری می‌خواهم مطرح کنم که شیخ عثمان نیز آن را در جلسه قبل مطرح کرده بود و آن این است که شیخ عثمان در جواب به شیعیان، بسیاری از علمای اهل سنت که هم قول شیعیان هستند را نادیده گرفت! چرا که این مسئله محصور در رأی شیعیان نیست؛ بلکه قبل از اینکه مسئله شیعیان باشد؛ مسئله‌ای سنی است. و به همین جهت من می‌گویم که گفتگو بین وهابی و شیعه است. زیرا بسیاری از وهابیان از اهل سنت، از تفسیر آیه تطهیر و فهم حدیث کساء خارج شدند!

از همین رو می‌گویم: «گفتگوی وهابی با شیعه»! در غیر این صورت، چرا جناب شیخ عثمان رأی اهل سنت درباره آیه تطهیر را که با رأی وهابیت مخالف است، رها کرد؟ بسیاری از علمای اهل سنت که من در جلسه قبل اسامی آنها را ذکر کردم، و بعضی از آنها امام و پیشوای زمان خودش بودند که در سه قرن اول بابرکت بودند. بسیاری از اهل سنت می‌گویند منظور از اهل بیت در آیه تطهیر، همان پنج تن آل کساء هستند و امام اهل سنت – همانطور که گفتم – امام طحاوی از بیشترین تأکیدکنندگان این بود که عبارات او را گفتم و نقل کردم.

بنابراین قضیه، قضیه شیعه نیست؛ بلکه قضیه، قضیه سنی است. اما امروز وهابیت در عصر جدید، به جهت غرق شدن در پاسخ به شیعیان، فراموش کردند که این همان رأی اهل سنت است و گمان کردند که این قضیه فقط قضیه شیعه است!

به خدا قسم نه! این قضیه، قضیه سنی و اهل سنت است و بسیاری از آنها همان سخن شیعیان را می‌گویند.

از اینجا معلوم می‌شود که مسئله محصور شدن اهل بیتِ مطهر در حدیث کساء به چهار نفر؛ یعنی حسن و حسین و فاطمه و علی (رضوان الله علیهم)، مسئله شیعه نیست. و من نمی‌دانم چرا شیخ خمیس نظر گروهی از اهل سنت که مخالف شیعه هستند را گرفت و آن گروهی را که سخن شیعه را تأیید می‌کنند، رها کرد؟ آیا هدف مخالفت با شیعه است، یا اینکه هدف شناخت حقیقت است؟ امام طحاوی هنگامی که ادله شیعه را در حصر اهل بیتِ مطهر دید، کاری جز تسلیم شدن به حقیقت نکرد! و از همین جهت بسیاری از اهل سنت اعلام کردند که حق در این مسئله با شیعیان است.

و من فقط می‌خواهم جواب این سؤال را بدانم که چرا برادرم جناب شیخ عثمان خمیس، نظر گروهی از اهل سنت را که قائل به سخن شیعیان هستند را رها کرده است؟ درحالی که آنها بسیار هستند و در میان آنها همانطور که «امام ابن جوزی» نقل کرده، رأی «ام سلمه» و «جناب عایشه» نیز همان رأی شیعیان در این مسئله است. **آیا مخالفت با شیعیان همان هدف اصلی شده، یا اینکه هدف اصلی شناخت حق است؟**

بفرمایید شیخ عثمان میکروفن با شما است!

آقای رفیق مدیر اتاق حق:

جناب شیخ عثمان بفرمایید! چهار دقیقه برای آقای عصام منظور شد. بفرمایید شیخ عثمان! میکرفون با شما است.

شیخ عثمان:

خواست ما شناخت حق است!

آقای رفیق:

آقای شیخ عثمان می‌گوید: «شناخت حق کافی است». این حرف ایشان که جواب نیست!

دکتر سید عصام:

درحقیقت این جوابِ کافی ای نیست و اما فقط این سؤال را از شما می‌پرسم: چرا رأی امام ابن تیمیه را بر رأی امام طحاوی ترجیح دادید؟

شیخ عثمان خمیس:

ببخشید گمان می‌کنم شیخ ابن تیمیه وهابی نیست! من به خاطر وهابی بودن او، از او پیروی نمی‌کنم. در حالی که شما مکرر می‌گویید ابن تیمیه چنین گفت! شیخ الاسلام چنان گفت و چنان! من رأی شیخ ابن تیمیه را پذیرفته‌ام. آیا به شما چه ضرری دارد؟

دکتر سید عصام:

من می‌گویم: امام ابن تیمیه در بسیاری از کتاب هایش، بر نظر و تصحیح امام طحاوی تکیه کرده است و شما می‌دانید که امام طحاوی از علمای قرن سوم است و او معتقد است که به نصِ حدیث کساء، اهل بیت مطهر همان پنج نفر هستند. در حالی که امام ابن تیمیه در این موضوع با او مخالفت کرده است! و این درحالی است که امام ابن تیمیه در قرون متأخر می‌زیسته. پس چرا رأی امام طحاوی که در قرون سوم بوده را رها کردی و نظر امام ابن تیمیه را گرفتی؟ آیا به جهت اینکه امام طحاوی با شیعه موافق بوده، ما باید نظر او را رها کنیم و چون امام ابن تیمیه با شیعه مخالفت کرده، باید نظر او را بگیریم؟ من نگفتم ابن تیمیه وهابی بوده! شما فقط به این سؤال جواب بده!

آقای رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید؛ میکروفن با شما است!

شیخ عثمان:

من نمی‌دانم آیا وضع به همین منوال پیش خواهد رفت؟ اشکالی ندارد! او می‌گوید: ابن تیمیه بعد از او بوده! اشکالی ندارد! من رأی ابن عباس را می‌گیرم. ابن عباس گفته: من معتقدم که آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است. آیا این کافی است؟

بنابراین الآن به ما بگو این آیه به چه دلالت دارد؟ برچه دلالت دارد؟ کامل کن...بگو! تو می‌گویی من سخنان زیادی دارم؛ می‌خواهیم گوش کنیم!

دکتر سید عصام:

امام جوزی می‌گوید: «جناب امّ سلمه و جناب عایشه معتقدند که آیه تطهیر درباره آنان نازل نشده است و می‌گوید: بسیاری از اهل سنت به دلیل حدیث کساء که شامل اهل بیت مطهر است، معتقدند که اهل بیت همین پنج تن هستند».

پس اگر معتقدی که این رأی ابن عباس است – درحالی که من به نظر شما معتقد نیستم- ابن عباس این را نمی‌گوید و هرگز این حرف را نزده است. بر فرض صحت داشتنِ کلام شما، چرا نظر او را بر نظر زنان پیامبر ترجیح دادی؟ با اینکه علمای اهل سنت می‌گویند اگر قضیه مختص به کسی باشد که به حادثه نزدیکتر است، یا قضیه مرتبط با او باشد، کلام او را می‌پذیریم و کلامش را بر کلام دیگران ترجیح می‌دهیم! بفرمایید میکروفن در اختیار شما!

آقای رفیق:

بفرمایید؛ میکروفن در اختیار شما است!

شیخ عثمان:

حقیقت این است که من فکر می‌کنم شیخ دکتر عصام وقت را ضایع می‌کند!

یعنـی الآن قـضیه ایـن گونـه شـده اسـت کـه چـرا رأی عایـشه و رأی ام سـلمه را نمی‌پذیری و رأی ابـن عبـاس را می‌پذیری؟ آیا ایـن روش مباحثـه است؟ آیا ایـن گفتگوی آکادمیک است؟ ذکر کنم الآن آنچه آیه تطهیر بر آن دلالت دارد؟ قضیه ابن عباس آن را نمی‌گوید! ابن عباس آن را ذکر کرده است. طبری و دیگران آن را از ابن عبـاس ذکـر کـرده‌انـد. قـضیه‌ای کـه مـن الآن مـی‌بیـنم، تـضییع وقـت اسـت! شـما می‌گویید: من سخنان زیادی دارم! پس سخنت را شروع کن! چرا سخن ابـن عبـاس را گرفتی و کلام طحاوی را رها کردی؟ چرا کلام ابن تیمیه را گرفتی و کلام ام سلمه را رها کرید؟

حقیقت این است که من می‌بینم که کلام ثابت و استوار نیست! روش ما تقسیم زمان به ده دقیقه است. شما می‌توانی در ده دقیقـه خـودت، ادلـه ات را بیـان کنـی! امـا شـما ایـن چنـین سـخن مـی‌گـویی. چـرا رأی فلانـی را گرفتـی؟ چـرا فلانـی را ذکـر نکردی؟ این وظیفه شما نیست!

...الآن مدام به من می‌گویی نظر ابن عباس را نپذیر! نظر عایشه را نپذیر! نظر ام سلمه را نپـذیر! نظـر ابـن جـوزی را نپـذیر! نظـر طحـاوی را نپـذیر! نظـر ابـن تیمیـه را نپذیر! این جداً سخن عجیب و غریبی است.

شما می‌گویی من سخنان زیادی درباره آیه تطهیر دارم! می‌خواهیم این سخنان زیاد را بشنویم.

دکتر سید عصام:

ببخشید جناب شیخ عثمان؛ شما سؤال می‌کردی و مـن جـواب مـی‌دادم! شـما در جلسه قبل سؤالات زیادی از من کردید و من پاسخ دادم. به همه سؤالات پاسخ دادم. پس چرا به سؤال من پاسخ نمی‌دهید؟

مـن مـی‌خـواهم بگـویم: «مـسئله حـصرِ اهـل بیـتِ مطهـر، مـسئله شـیعه نیـست و دلیل قوی که شیعه به آن استدلال می‌کند، بسیاری از اهل سنت را تسلیم آن کرده

است و بـا نظـر خـود همـان را مـی‌گوینـد. پـس چـرا نظـر گروهـی را کـه مخـالف شـیعه هستند را پذیرفتی و گروهی که آن را تأیید می‌کنند، رها کردی؟ آیا این به دلیل این است که شما همه تلاش و وقتت را برای ردّ کردن شیعه به کار بستی؟ به همین جهت، مخالفت با شیعه را مقدم بر پیروی از حق می‌دانی؟ یا برای اینکه شما حق را با آن گروه دیگر می‌دانی؟

آقای رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید؛ میکروفن با شما است!

عثمان خمیس:

اولاً می‌خواهم کلام ابن جوزی در مورد رأی عایشه و امّ سلمه را نقل کنم. ثانیاً من در ابتدا گفتم که سخن در تعریف اهل بیت پیامبر در آیه تطهیر، در مورد زنان پیامبر است و اما در سخن دیگرم متذکر شدم که صحیح این است که زنان پیامبر از کسانی هستند که بالتبع از اهل بیت هستند؛ نه به اصالت! چرا که قبل از ازدواجِ پیامبر با آنها از اهل بیت نبودند. هنگامی که پیامبر با آنها ازدواج کرد، از اهل بیت شدند.

و گفتم: اگر پیامبر یکی از آنها را طلاق می‌داد، او دیگر جزء اهل بیت نبود. این قضیه‌ای است که گمان می‌کنم الآن قطعی است.

الآن می‌خواهیم بدانیم آیه تطهیر که برحسبِ اعتقاد ما درباره زنان پیامبر ﷺ نازل شده است، به چه چیزی دلالت دارد؟ یا همانطور که من معتقد هستم و مثل آنچه ابن عباس رضی الله عنه معتقد است؟ و همچنین حدیث کساء به چه دلالت دارد؟ می‌خواهیم این جواب را بشنویم.

دکتر سید عصام:

«از عایشه و از ام سلمه روایت شده است – روایت صحیح است – که پیامبر

اهل بیت پاک و برگزیده اش را داخل کساء کرد؛ امام علی و حسن و حسین و فاطمه و کساء را روی آنها کشید و سپس گفت: الله هؤلاء أهل بیتی؛ یعنی خدایا اینها اهل بیت من هستند»[1].

برادرم! آیا از این کار رساتر چیزی وجود دارد؟ اول گفت: «اینها اهل بیت من هستند!» سپس کساء را روی آنها کشید و خطی مشخص کرد و گفت: «اینها اهل بیت من هستند!» اگر باهوش‌ترین افراد یا بزرگترین کارگردان سینما در عالم بیاید و بخواهد افرادی را مشخص کند و فرق آنها را با دیگران بیان کند، وسیله‌ای عظیم تر از این وسیله در حصر آنها نمی‌یافت که «اینها اهل بیت من هستند»؛ را با داخل کردن آنها در کساء انجام داد.

می گویم: چرا با پیامبر مخالفت می‌کنی؟ شما می‌گویید: «اهل بیت، کل بنی هاشم هستند»! آمارهای اخیر پنج میلیون نفر را نشان می‌دهد. پس چرا پیامبر اینها را محصور کرد؟ اما شما می‌خواهید پنج میلیون نفر را جزء اهل بیت قرار بدهید؟ من از اهل بیت مطهر که خدای متعال آنها را برگزید، صحبت می‌کنم. از حدیث: «تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی»؛ یعنی خدای متعال همانطور که هارون موسی را برگزید، هارونِ محمد را نیز برگزید و او امام علی است. به همین جهت پیامبرﷺ فرمود: «از بین زنان، فاطمه و مریم طاهر شدند». پیامبر به این معنی تأکید دارد.

چرا مطهرانِ اهل بیت و کسانی که فقط از لحاظ نسب با آنها اشتراک دارند، را یکسان می‌بینید؟ چرا با حدیث کساء مخالفت می‌کنید؟ در ابتدا فقط می‌خواهم به این سؤال پاسخ دهید! و چرا با امام طحاوی که از حدیث کساء همان چیزی را فهمید که من فهمیدم، مخالفت می‌کنید؟ برادر! من به سبب کلام امام طحاوی از وهابیت، به نظر شیعه تغییر موضع دادم. بفرمایید!

---

۱. ورد عن عائشة وعن أم سلمة ـ و هو صحیح ـ إن النبی أدخل أهل البیت المطهرین المصطفین المنتخبین فی کساء؛ الإمام علی و الحسن والحسین و فاطمة و أدار الکساء علیهم ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بیتی».

آقای رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید؛ میکروفن در اختیار شما است!

شیخ عثمان خمیس:

درباره حدیث کساء می‌گوید: «این برای حصر و اختصاص است»! من مدتی پیش از او سؤال کردم، ولی جوابی نشنیدم. اولاً ایشان می‌گوید که هنگامی که پیامبر کساء را روی آنها قرار داد و گفت «اینها اهل بیت من هستند»، این نشان از حصر است! من می‌خواهم بدانم جناب شیخ دکتر عصام، چه کسی قبلاً از اهل لغت گفته است که این مفهوم حصر را می‌رساند؟

می گوید: «هؤلاء أهل بیتی» مفید حصر است. او می‌گوید: «ممکن نیست که عاقلی غیر این سخن را بگوید»! این مفید حصر نیست!

می خواهم بدانم چه کسی قبلاً این سخن را گفته است؟ آیا عبارت «هؤلاء اهل بیتی»، به طور قطع دلالت و مفید بر حصر بودن دارد؟ خواهش می‌کنم بگویید تا بدانم چه کسی قبلاً این حرف را زده که این کلام دلالت بر حصر دارد؟

دکتر سید عصام:

این طور به شما پاسخ می‌دهم:

این قضیه بدعتی نیست که من از جیب خودم در آورده باشم؛ بلکه بسیاری از اهل سنت معتقد به حصر هستند! و فقط یکی از آنها کافی است. او کسی است که ممکن نیست که احدی از وهابی‌ها یا اهل سنت به او طعن وارد کند و او «امام ابن سعید طوفیِ حنبلی» است. او امام اهل سنت است و در کتاب «شرح مختصر الروضه» می‌گوید. پس چرا سخن او را در مورد حصر قبول نمی‌کنید؟ به سخن او درباره حصر مراجعه کنید! آن را خواهید دید. بفرمایید میکرفون در اختیار شما!

شیخ عثمان خمیس:

اولاً درباره اینکه می‌گویید هیچ اختلافی بین اهل علم نیست که «هؤلاء أهل بیتی»، مفید حصر است: آیا این اسلوبِ حصر است؟ سؤال من این است که کدام یک از اهل لغت می‌گویند این کلام از شیوه‌های حصر محسوب می‌شود؟ بنابراین سؤال من بسیار واضح است. آیا «هؤلاء اهل بیتی»، فقط در این حدیث برای حصر است یا اینکه هرکسی از مردم بگوید «اینها اهل بیت من هستند» یا «اینها فرزندان من هستند» یا «این اموال من است» یا «این خانه من است»، نیز برای حصر است؟ من می‌گویم: آیا نزد اهل لغت سخنی مبنی بر این وجود دارد که این عبارت مفید حصر است؟ و این کلام طوفی کجا است؟

دکتر سید عصام:

سخن طوفی در «شرح مختصر الروضه» است. به آن کتاب مراجعه کن! خواهی دید که او این را در بحث اجماع گفته است. اما مسئله حدیث کساء: کسانی که از اهل سنت استدلال به حصر کرده‌اند، می‌گویند در این حدیث، یک قرینه لفظی و یک قرینه حالی وجود دارد.

و اما قرینه لفظی:

پیامبر فرموده است: «اینها اهل بیت من هستند» و «مِن» تبعیضیه در آن به کار نبرده در (مِن اهل بیتی) تا اینکه این عبارت مفید حصر برای پاکان از اهل بیت او باشد.

قرینه دیگر:

این است که او آنها را داخل کساء کرده است و این قرینه حالیه است. ما می‌بینیم که پیامبر قرینه لفظی ذکر می‌کند و برای اینکه کسی مثل جناب شیخ عثمان نیاید و در قرینه لفظی شک تشکیک بکند، پیامبر می‌آید و آنها را داخل کساء می‌کند و جهت عملی آن را نیز انجام می‌دهد! سپس پیامبر به این هم اکتفا

نکرد. امام ابن کثیر در تفسیرش آورده است: پیامبر به مدت شش ماه از کنار خانه امام علی و فاطمه و حسن و حسین می‌گذشت و می‌گفت: «درود ای اهل بیت»!

اینجا پیامبر می‌خواهد بر این معنی تأکید کند تا طایفه خطابیهِ غلوکننده[1] –که لعنت خدا بر آنها باد- نیایند تا به برخی از مردم نسبت اهل بیت بدهند و دین را زیر چتر اهل بیت منحرف کنند! تا اینکه کسی زیر چتر اهل بیت نیاید و با دین بازی کند! تا اینکه کسی تحت عنوان «سبئیه»[2] نیاید و با دین بازی کند! از این جهت پیامبر موضع را محکم کرد و آنها را حصر کرد. آیا شما کلام امام حنبلیِ طوفی را قبول داری یا نه؟ و آیا کلام امام طحاوی را قبول داری یا نه؟ و من می‌دانم اگر شما کلام امام طحاوی را رد کنی، ممکن نیست که کلام امام طوفی را بپذیری! و اگر کلام او را رها کنی، سبب رها کردن کلام او چیست؟ آیا برای اینکه او شیعه را تأیید می‌کند؟ آیا تأیید شیعه، دلیلی برای بطلان کلام بعضی از اهل سنت شده است؟ بفرمایید میکروفن با شما!

آقای رفیق موسوی مدیر اتاق حق:

شیخ عثمان، بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

من می‌گویم: ایشان کلام ابن جوزی را که می‌گوید امّ سلمه و عایشه معتقدند که از اهل بیت نیستند را ذکر نکرد؟ و همچنین درباره سخن طوفی به اینکه این اسلوب حصر است؟ الآن می‌خواهم آنچه گفته را به طور دقیق برای من بگوید.

---

۱. خطابیه: فرقه‌ای از غالیان زمان امام صادق (ع) به سرکردگی ابوالخطاب محمد بن ابی زینب بودند. اعضای این فرقه به حلول، بداء و نوعی باطنی‌گرایی معتقدند. شاخه‌های پدیدآمده از آنان را تا ۵۰ فرقه شمرده‌اند.

۲. سبئیه: سَبائیه، پیروان عبدالله بن سَبأ بودند. برخی فرقه‌نویسان آنان را اولین غالیان منتسب به شیعه به شمار آورده‌اند. به‌گفته اشعری متکلم قرن سوم و چهارم قمری در مقالات‌الاسلامیّین، آنان بر این باور بودند که امام علی(ع) وفات نیافته و پیش از قیامت به دنیا برمی‌گردد و زمین را در حالی که سرشار از ظلم و جور است، از عدل و داد پر می‌کند. در رجال کَشّی، در روایتی از امام صادق(ع) چنین نقل شده که عبدالله بن سبأ، مؤسس فرقه سبائیه، ادعای نبوت کرد و امام علی(ع) را خدا دانست.

یعنی کلامِ طوفی را درباره این مسئله بخواند، اگر نزد او هست! وگرنه...در اینکه این اسلوب حصر است. بسیار خوب این اول.

سپس می‌گوید: قرینه لفظیه و قرینه حالیه! قرینه لفظیه کجا است؟ شما گفتید: «هؤلاء اهل بیتی»، قرینه لفظی است. می‌گویم: چه کسی از اهل لغت گفته است که این کلام از اسلوب‌های حصر است؟ شما به این سؤال پاسخ ندادی! آیا پیامبر عرب نبود؟ چه کسی از اهل لغت گفته: این کلام از شیوه‌های حصر محسوب می‌شود؟

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. سخن امام طحاوی در کتاب مشهورش «بیان مشکل الآثار» را برای شما ذکر می‌کنم. امام طحاویِ معروف و صاحب عقیده طحاویه است که هنگامی که وهابی بودم، هم خوانده‌ام و هم درس داده‌ام و آن کتابی معروف است. امام طحاوی نقش بزرگی در انتقال بسیاری از اهل سنت یا وهابیت به شیعه دارد. زیرا او به باطل گرایش ندارد؛ بلکه پیرو حق است. او (رضوان الله علیه) که از علمای سلفِ صالح است، در کتابش در باب «مشکل ما رُوی عن الرسول» درباره منظور از آیه: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» گفته است: «این پاکان چه کسانی هستند؟» سپس با ذکر اسانید آن گفته: «هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر صلى الله عليه وآله، علی و فاطمه و حسن و حسین (رضوان الله علیهم) را فراخواند و گفت: «خدایا اینها اهل بیت من هستند». پس در این حدیث آنها همان مراد آیه هستند»...

این کلام امام طحاوی است و این فهم امام طحاوی، پیشوای اهل سنت در زمانش است. و مراد از این آیه رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند. سپس با سندش روایت می‌کند – و شما می‌دانید امام طحاوی چه کسی است؟ – از ام سلمه که گفت: «هنگامی که این آیه نازل شد، درباره رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین (رضوان الله علیهم) بود». سپس سندهای زیادی و روایات

بسیاری ذکر می‌کند. به چاپ وهابی این کتاب مراجعه کنید! نمی‌گویم به چاپ غیر وهابی؛ به چاپ معتبر مراجعه کنید! و من همواره به چاپ‌های وهابی تکیه می‌کنم. چراکه دائماً در مسئله تحقیق می‌کنند و کتاب‌هایی با چاپ‌های جدید و تحقیق شده و اصلاح شده چاپ می‌کنند.

و همچنین امام طحاوی بسیاری از اقوال با سندهای صحیح نقل می‌کند که امام طحاوی این سندها را صحیح می‌داند و امام ابن تیمیه هرگاه حدیثی نقل می‌کرد، می‌گفت «امام طحاوی آن را صحیح شمرده است». و همچنین امام البانی در بسیاری از کتاب هایش گفته: «این حدیث صحیح است و امام طحاوی آن را صحیح دانسته». سپس امام طحاوی بعد از ذکر روایات می‌گوید: «ام سلمه از اهل بیت مطهر نبود».

امام طحاوی می‌گوید: «در این آیه (آیه تطهیر) که در این باب طرح شده است، مراد از اهل بیت در آیه تطهیر، همان رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین است نه غیر آنها». سپس روایات بسیاری را ذکر می‌کند که نمی‌خواهم وارد آن بشوم، چون وقت اجازه نمی‌دهد!

و من می‌گویم: چگونه پیامبر صلى الله عليه وآله، اهل بیتش را در این افراد محصور می‌کند، ولی شما می‌آیی و می‌گویی پنجاه میلیون نفر اهل بیتند؟ سپس می‌گویی: از صالحان آنها پیروی می‌کنیم؛ درحالی که قسمتی از صالحان آنها از وهابیه هستند و قسمتی از آنها از شیعه هستند و قسمتی از آنها از ماتریدیه هستند و قسمتی از آنها از اشاعره هستند و قسمتی از آنها مالکی هستند و قسمتی از حنفیه و قسمتی از زیدیه!

برادر من! پیامبر آمد و قرآن را آورد و تعداد سوره‌های قرآن را معین کرد. پس آیا اهل بیت را معین نمی‌کند؟ آیا پیامبر می‌خواهد امتش را گمراه کند؟ او قرآن را با عدد مشخصی معین می‌کند؛ سپس اهل بیتش را مشخص نمی‌کند؟ بفرمایید میکرفون با شما!

شیخ عثمان خمیس:

من درباره حصر از شما سؤال کردم. آیا این اسلوب حصر نزد اهل لغت است؟ این چیزی است که از شما می‌خواهم جواب بدهید! پس چرا به سؤال من جواب نمی‌دهید؟

دفعه قبل به شما گفتم و می‌خواهم الآن آن را تکرار کنم، شاید برخی این کلام را نشنیده باشند. این حدیث زید بن ارقم است که می‌گوید: «خداوند درباره اهل بیتم به شما تذکر می‌دهد». از زید سؤال شد که «ای زید اهل بیت پیامبر چه کسانی اند؛ آیا زنان او نیستند؟» گفت: «زنان او از اهل بیتش، و همچنین کسانی که صدقه دادن به آنها بعد از او حرام است». گفت: «ای زید آنها چه کسانی اند؟» گفت: «آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس».

شما هنوز کلام طوفی را برای من ذکر نکردید و کلام طحاوی درباره آیه است و من می‌گویم: «کسانی دیگر غیر از طحاوی نیز مانند همین سخن را می‌گویند. آنها می‌گویند این آیه درباره علی و حسن و حسین و فاطمه نازل شده است. با این همه می‌خواهی به کجا برسی؟ اینها اهل بیت پیامبرند؛ بعدش چه می‌شود؟ آیا می‌خواهی با این کلمات وقت را بگذرانی تا اینکه مردم خسته بشوند و بروند؟ وقت ما را با این صحبت‌ها هدر نده! حتماً باید در این باره تسلیم تو بشوم و بعد دوباره همین سخنان را تکرار می‌کنی. همین حدیث! می‌گویی چرا سخن طحاوی را قبول نمی‌کنی و سخن ابن تیمیه را می‌پذیری؟ داخل موضوع سخن بگو! این حدیث به چه دلالت دارد؟ داخل موضوع سخن بگو! مردم از گفتگوی ما خسته می‌شوند و تو این سخنان را می‌گویی. می‌خواهم که گفتگوی ما گفتگویی آکادمیکی و علمی باشد! شما بیانات خود را بگویید و من سخنان خودم را. می‌گویی بر این دلالت دارد، بر آن دلالت دارد! من تعجب می کنم. چگونه میگویی حدیث کساء پنج جلسه طول می‌کشد؟ به خدا این طور که پیش می‌رویم صد جلسه طول خواهد کشید، نه پنج جلسه! حدیث کساء بر چه دلالت دارد؟ بفرمایید.

آقای رفیق مدیر گفتگو:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. ایشان می‌گوید سخن ابن جوزی که ذکر می‌کند که بعضی از اهل سنت و بسیاری از پیروان شان سخن شیعه را می‌گویند، کجاست؟

مسئله، مسئله شیعه نیست! برادرم، در فضای اختلافاتت با شیعه و مشکلاتی که در کویت بین شما و آنها بود، زندگی نکن! در فضای پیامبر زندگی کن! در فضای حدیث پیامبر زندگی کن! مرا در این اختلافاتت با شیعه رها کن! من درحقیقت برایم مهم نیست که شیعه چه می‌گوید.

من وهابی بودم و شیعه برای من هیچ نقشی نداشت! بلکه بعضی از عموها و بعضی از برادرانم شیعه را تکفیر می‌کردند! برای من مهم است که پیامبر چه می‌گوید. تو در فضای مخالفت با شیعه زندگی می‌کنی! به فضای پیامبر منتقل شو! فضایِ امام طحاوی، فضای امام ابن جوزی! اگر با شیعیان در کویت مشکل داشتی، یا برخی اختلافات با آنها داشتی، مشکلات شخصی خودت را با آنها وارد بحث ما نکن! امام ابن جوزی (رضوان الله علیه) در «زاد المسیر» در جلد ششم صفحه ۳۸۱ هنگامی که درباره سخن اهل سنت در مورد آیه تطهیر سخن می‌گوید، بیان می‌کند که «قول دوم: آیه تطهیر مخصوص پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین است».

این نص کلام ابن جوزی است. سپس امام جوزی می‌افزاید: «صحابیِ جلیل ابوسعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه به این نظر معتقدند». این نظر زنان پیامبر است. آنها می‌گویند: «ما از مصادیق آیه تطهیر نیستیم». زنان پیامبر می‌گویند؛ این در نظر ابن جوزی است! تو را به خدا قسم چه کنم؟ من شخصاً وهابی بودم و به شیعه معتقد شدم به سبب امام ابن جوزی، به سبب امام

طحاوی، به سبب ام سلمه (رضی الله عنها)، بسبب عایشه (رضی الله عنها)، به سبب ابو سعید خدری! پس چرا تو در فضای اختلاف زندگی می‌کنی؟ ما را از اختلافاتی که بین‌تان است، رها کن. من اصلاً شیعه نمی‌شناسم! شیعه و اختلافات شما با آنها برای من مهم نیست. ما در یمن، شیعه دوازده امامی نداریم. به همین دلیل من کینه‌ای نسبت به شیعه و وهابیت ندارم. نزد ما شیعه دوازده امامی نیست. اگر شما با آنها مشکلات شخصی داری، چون در کویت شیعه دوازده امامی و سنی وجود دارند! بین شما گفتگوها و اختلافاتی هست...

تو درحقیقت کلام زید بن ارقم رضي الله عنه را نفهمیدی! هنگامی که از او درباره اهل بیت به شکل عام سؤال شد، یعنی: «اهل بیت مطهر و غیرمطهر چه کسانی هستند و کسانی که صدقه بر آنها حرام است؟». او جواب داد: «آنها آل علی هستند». این نظر همه مسلمین، حتی شیعیان نیز هست.

برادرم، بین مسئله کسانی که صدقه بر آنها حرام است و بین کسانی که هم تراز قرآن هستند، فرق قائل شو! همانطور که امام ابن حجر هیتمی می‌گوید. اینها کسانی هستند که وزنی مانند وزن قرآن (ثقل دوم)، بعد از قرآن و سنت دارند.

مسئله تحریم زکات چه ربطی به مسئله مطهرین و منتخبین و برگزیدگان از اهل بیت است؟ چه ربطی بین کسانی که زکات بر آنها حرام شده با مطهرین است؟

زکات به حضرت فاطمه حرام است؛ همانطور که امروز هر زنی که منتسب به اهل بیت در قرن بیستم باشد، زکات بر او حرام است. ولی آیا به او مقام حضرت فاطمه را می‌دهیم؟ مقام فاطمه را به او بدهیم، چون با فاطمه در تحریم گرفتن زکات مشترک است؟ زید بن ارقم را بفهم! از زید بن ارقم درباره اهل بیت مطهر و غیرمطهر سؤال شد که «کسانی که گرفتن زکات برای آنها حرام است». و مسلمانان اجماع دارند که زکات بر همه بنی هاشم حرام است. از زید ارقم (رضوان الله علیه) سؤال نشد که آن دوازده نفر چه کسانی هستند؟ و سؤال نشد که اهل کساء چه کسانی هستند؟ یا اهل بیت در حدیث کساء چه کسانی هستند؟ یا مطهرانِ اهل

بیت چه کسانی هستند؟ بلکه سؤال شد اهل بیت چه کسانی هستند؟ اهل بیت به مفهوم عام خود یعنی کسانی که زکات بر آنها حرام شد، اهل بیت به معنی لغوی.

من به شما می‌گویم که کلام من درباره اهل بیت، یعنی کسانی که خدای متعال آنها را برگزید. به همین جهت از شما می‌خواهم به شروح صحیح مسلم مراجعه کنید و نگاه کنید و سعی کنید که بازبینی ای در کلام زید بن ارقم داشته باشید! کلام او بزرگ و عظیم است و هیچ طعنی به آن وارد نیست. ولی باید در آن تأمل کنیم. موضوع زید بن ارقم، با موضوع بحث ما متفاوت است. چرا که من درباره مطهرین با شما صحبت می‌کنم؛ ولی زید بن ارقم هم درباره مطهرین و هم غیرمطهرین سخن می‌گوید. ما از اهل بیتی صحبت می‌کنیم که خدای متعال آنها را برگزید؛ کسانی که خدا آنها را قطعاً تطهیر کرد. کسانی که آنها را برگزید؛ نه از اهل بیت به معنی لغوی که مقصود زید بن ارقم رضی الله عنه بود! بین این دو امر خلط نکن! بین دایره مطهرین و دایره غیرمطهرین! من می‌گویم چرا بین سخن زید بن ارقم و بین موضوع بحث ما فرق قائل نشدی؟ موضوع ما این است: «**فرق بین اهل بیت مطهر و اهل بیت غیر مطهر**!» بفرمایید میکروفون در اختیار شما.

آقای رفیق موسوی:

شیخ عثمان؛ میکرفون در اختیار شما است؛ بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

درباره حدیث زید بن ارقم باید بگویم که من آن را برای شما می‌خوانم تا نگویید از زید بن ارقم درباره اهل بیتی که صدقه بر آنها حرام است، سؤال شد: «إنّی تارک فیکم الثقلین أولهما کتاب الله و فیه البرکة والنور؛ فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله ورغب فیه, ثم قال: وأهل بیتی. أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی، أذکرکم الله فی أهل بیتی». سپس از زید ارقم سؤال شد که چه کسانی اهل بیت او هستند؟ گفت: «اهل بیت او کسانی هستند که صدقه بعد از

او بر آنها حرام است». گفت: و آنها چه کسانی هستند؟ گفت: «آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس هستند». گفت: آیا صدقه بر همه اینها حرام است؟ جواب داد: بله!

زید بن ارقم آنها را این گونه معرفی کرد که آنها صدقه برای شان حرام است! و حدیث دیگر همچنین شبیه به این لفظ است: «هرکس از او تبعیت کند، بر هدایت است و هرکس او را ترک کند، بر گمراهی!». درباره این حدیث گفتیم: اهل بیت او چه کسانی اند؟ آیا زنان او هستند؟ زید ارقم گفت: «زن مدتی از زمان با مرد است، سپس مرد او را طلاق می‌دهد و زن نزد اهل و قومش می‌رود. اهل بیت اصل او و کسانی از او هستند که بعد از او صدقه بر آنها حرام است».

خواهش می‌کنم الآن آن حدیث از صحیح مسلم را بخوانید که می‌گوید: از زید بن ارقم رضي الله عنه سؤال شد که آنهایی که صدقه برای شان حرام است، چه کسانی هستند؟ او گفت: «آل علی و آل عقیل و آل جعفر». از شما خواندنِ آنجایی که از صحیح مسلم گفتید، می‌خواهم؛ با ذکر جلد و صفحه و چاپ إن‌شاء الله! و من آن صفحه را روبروی خودم می‌آورم.

همچنین اآان بقیه سخنان‌تان را رها می‌کنم تا وارد موضوع شویم و سخن مفیدی إن‌شاء الله بشنویم.

آقای رفیق موسوی:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. برای اینکه وقت را هدر ندهیم، جلد و صفحه و شماره را نمی‌گویم؛ اما شماره حدیث را به ترتیبی که خادمِ سنت نبوی «فؤاد عبدالباقی» (رضوان الله علیه) ذکر کرده، می‌گویم. او حدیث را با شماره ۲۰٤۸ ذکر کرده. حدیث را به سندِ امام مسلم ذکر کرده: «ای زید! من خیر زیادی داشتم. پیامبر را دیده‌ام و

حدیثش را شنیده‌ام و با او جنگیده‌ام و کذا و کذا».

تا این سخنش که می‌گوید: «ای پسر برادرم! سن من زیاد شده و مرگم نزدیک و بعضی از چیزهایی را که از رسول خدا فهمیدم، از یاد برده ام!» این کلام زید بن ارقم است، تا اینجا که زید بن ارقم به او می‌گوید: «رسول خدا روزی بین ما برای خطبه بلند شد در کنار آبی که به او خُم می‌گفتند در بین مکه و مدینه؛ حمد و ثنای خدا را بجا آورد و موعظه و پند داد. سپس گفت: اما بعد؛ ای مردم من بشری هستم که نزدیک است پیک الهی (عزرائیل) نزد من بیاید و من اجابت می‌کنم و من بین شما دو ثقل به جا می‌گذارم: اولین آن‌ها کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک کنید». پیامبر درباره کتاب خدا ترغیب و تشویق کرد و سپس گفت: «و اهل بیتم»! ببینید حضرت می‌گوید: «و اهل بیتم»؛ عبارت اهل بیتم را بعد از قرآن ذکر می‌کند. یعنی ابتدا به اهل بیت تذکر نمی‌دهد؛ یعنی پیامبر نگفت «من اهل بیتم را به شما یادآوری می‌کنم»، مگر بعد از ذکر اهل بیت با قرآن، مگر بعد از نام بردن از اهل بیت.

نمی دانم آیا این مسئله از شیخ عثمان خمیس پنهان شده؟ بعد از نام بردن از قرآن می‌گوید:«و اهل بیتم». سپس بعد از این، زید بن ارقم می‌گوید:

پیامبر گفت: «اهل بیتم را به شما یادآوری می‌کنم». و من نمی‌دانم آیا ما مثل مسیحیان یک را مساوی با سه می‌دانیم؟ پیامبر می‌گوید «دو ثقل (ثقلین)»؛ آیا دو مساوی با یک است؟ این برای این است که شما شیخ عثمان می‌گویید: منظور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، تمسک به یک ثقل، یعنی قرآن بوده است و امر به دو ثقل نکرده است! درحالی که وقتی می‌گوید ثقلین، یعنی دوچیز وجود دارد. آیا پیامبر ریاضیات بلد نبوده؟ می‌گوید: دو ثقل؛ ولی منظورش فقط قرآن و یک ثقل بوده؟ با اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، قبل از اینکه اهل بیت خود را یادآوری کند، می‌گوید: قرآن و اهل بیتم! همانطور که در صحیح مسلم آمده است. سپس پیامبر می‌گوید: «خدا را به شما درباره اهل بیتم یادآوری می‌کنم، خدا را به شما درباره اهل بیتم یادآوری می‌کنم،

خدا را به شما درباره اهل بیتم یادآوری می‌کنم». این برای این است که پیامبرﷺ، می‌داند که افرادی مانند شیخ عثمان خمیس می‌آیند و می‌گویند ما فقط قرآن و سنت را می‌گیریم و فقط ثقل اول را می‌پذیریم! پیامبر م یداند که هیچ کسی جرأت نمی‌کند که بیاید و منکر قرآن شود، یا منکر حجیت سنت شود؛ و می‌داند افرادی خواهند آمد و خواهند گفت: «**ما قرآن و سنت را می‌گیریم و اهل بیت را رها می‌کنیم**!». مثل اینکه اهل بیت با قرآن و سنت مخالفند و آن دو را رها کرده‌اند! امام شافعی از قرآن و سنت پیروی کرد، اما ائمه اهل بیت با قرآن و سنت مخالفت کردند!

سپس از زید بن ارقم این سؤال شد: ای زید، اهل بیت او چه کسانی هستند؟ رضوان خدا بر زید که حقیقت را مشخص کرد! آیا زنان او از اهل بیت نیستند؟ و هنگامی که امام نووی عبارت را تکمیل می‌کند و می‌گوید: «این دلالت بر این دارد که او زنان را از اهل بیت پیامبرﷺ نمی‌دانسته و زید بن ارقم تأیید می‌کند که منظور از اهل بیت، معنای عام آن است که هم شامل مطهرین و هم شامل غیرمطهرین می‌شود». کسانی که صدقه بعد از او بر آنها حرام است؛ یعنی از حکم شرعی صحبت می‌کند و از اهل بیتی که هم تراز قرآن هستند، سخن نمی‌گوید. از اهل بیتی سخن می‌گوید که صدقه بر آنها حرام است. او از اهل بیت مطهر صحبت نمی‌کند. از زید بن ارقم سؤال نمی‌شود که آیا آنها مطهران از اهل بیت هستند؟ بلکه از اهل بیت به طور عام سؤال می‌شود! پس باید بدانیم که او کسانی را ذکر کرده که صدقه بر آنها حرام است. زید بن ارقم نگفته اهل بیت او کسانی هستند که هم تراز قرآنند و کسانی که خدای متعال آنان را برگزید و خدا آنها را مطهر کرد! او اینگونه سخن نگفته. پس زید بن ارقم از مسئله حکم شرعی سخن می‌گوید. حکم فقهی ای که همه مسلمانان بر آن اجماع دارند. این آن چیزی است که من فهمیدم. به شرح‌های صحیح مسلم مراجعه کنید! در بیش از پنجاه شرح چه گفته شده؟ مسئله تحریم صدقه بر اهل بیت، مسئله‌ای است که به اهل بیت به معنی

لغوی مربوط است و صدقه بر اهل بیت مطهر حرام است، همانطور که بر اهل بیت غیر از آنها نیز حرام است؛ چه صالح باشند و چه ناصالح! و این چیزی است که امام طحاوی آن را فهمیده است.

امام طحاوی می‌گوید: «اهل بیت همان پنج تن هستند». و این همان چیزی است که بعضی از شارحین (حدیث اثنی عشر) فهمیده‌اند؛ یعنی حدیث اثنی عشر از اهل بیت مطهر سخن می‌گوید، نه از اهل بیت به معنی لغوی که صدقه بر آنها حرام شده است. بعضی از شارحان حدیث اثنی عشر که در صحیح مسلم وارد شده، می‌گویند: پیامبر حدیث اثنی عشر را در باب حکومت فرمود. در غدیرخم، در همان مکانی که حدیث ثقلین را گفت، فرمود: «دین همواره با دوازده نفر محفوظ است»؛ یعنی تعداد اهل بیت مطهر را معین فرمود!

امامِ اهل سنت ابن حجر هیتمی می‌گوید: «کلمه ثقلین به معنی حفظ دین است؛ چرا که همانطور که...بوسیله اهل بیت و قرآن و سنت، یا به عبارت دیگر اول قرآن، بعد دوم سنت و سوم اهل بیت حفظ دین کرده؛ حفظ دین با دوازده نفر است». پیامبر ﷺ فرمود: «دین همواره با دوازده نفر محفوظ است» و شارحان این حدیث که در صحیح امام مسلم آمده است، گفته‌اند که «پیامبر آن حدیث (یعنی حدیث اثنی عشر) و حدیث ثقلین را در غدیرخم ذکر کرده است».

آیا این دلالت ندارد که پیامبر حکیم بوده است یا نه؟ پس به همین جهت مسئله واضح است. هنگامی که بحث حدیث اثنی عشر بیاید، دلایل محکمی از کتب اهل سنت و از کتب وهابیت، در اینکه حق با شیعه است، برای شما خواهم آورد و اثبات خواهم کرد. ولی الآن زمان آن نیست. بفرمایید میکرفون در اختیار شما!

آقای رفیق موسوی:

بفرمایید شیخ عثمان؛ میکرفون در اختیار شما است!

شیخ عثمان خمیس:

این سخنی غیر قابل قبول است که آن مرد از زید بن ارقم سؤال کند «اهل بیت پیامبر که امر به تمسک و تعلق به آنها را کرد، یعنی کسانی که هم تراز قرآن هستند (ثقل دوم)، چه کسانی اند؟» و او جواب بدهد: «از حکم فقهی به تو جواب نمی‌دهم: اهل بیت آل علی و آل عباس و آل عقیل و آل جعفر اند»!

این درحقیقت سخنی غیر مقبول است دکتر! سپس شما می‌گویید: به شروح صحیح مسلم مراجعه کن! برادرِ من! بیش از پنجاه شرح وجود دارد! و من که سنی هستم، پنجاه شرح از صحیح مسلم نمی‌شناسم!

همچنین می‌گویید: بنابراین آنها دو ثقل هستند؛ و آن ثقل دوم است! از موضوع خارج نشوید! مانعی نیست؛ از حدیث ثقلین صحبت کن! ببینیم آیا به شیعه شدن فرا می‌خواند؟ چرا امام مسلم شیعه نشد؟ بفرمایید.

آقای رفیق:

بفرمایید جناب دکتر عصام؛ میکروفون در اختیار شما است!

دکتر سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. فقط اینکه من درباره حدیث کساء هنوز سخنان زیادی دارم؛ اما به این جهت سراغ حدیث ثقلین رفتم که شما درباره آن صحبت کردی که همان حدیث زید بن ارقم بود. شما گفتی در آن اهل بیت وجود ندارد! من به شما گفتم و حدیث را برای شما خواندم که در کتاب صحیح مسلم اهل بیت را ذکر کرده بود. سپس گفت: «اهل بیت را به شما یادآوری می‌کنم». من فقط سخن شما را رد کردم.

و شما گفتی: او از زید بن ارقم درباره اهل بیتی که به آنها تمسک می‌شود، نپرسید! از دایره اهل بیت مطهر سؤال نکرد! این حرف شما صحیح است و شما سخن مرا تأیید کردید. او این چنین سؤال نکرد؛ بلکه سؤال کرد که «اهل بیت به

شکل مطلق آن، چه کسانی هستند؟» و زید بن ارقم در آن جواب معرف پاسخ داد: «آل علی و آل عباس و غیره». ولی از او سؤال نشد که اهل بیتِ مطهر چه کسانی هستند؟ بلکه تنها سؤال شد «اهل بیت او چه کسانی هستند؟». پس گفت: «اهل بیت او کسانی هسنتد که بعد از او صدقه بر آنها حرام است». واضح است که او درباره مسئله تحریم سخن گفت. چه کسانی صدقه بر ایشان حرام است؟ و زید سؤال او را توضیح داد. فهم ما از جواب زید بن ارقم درباره عبارت اهل بیت در اینجا این است که منظور کسانی هستند که صدقه بر آنها حرام است. نه اهل بیتی که هم تراز قرآن هستند و کسانی که پیامبر بعد از ذکر حدیث ثقلین، از آنها یاد می‌کند! همانطور که در صحیح مسلم آمده است که گفت: «دین همواره با دوازده نفر محفوظ است».

آیا تو می‌خواهی دایره اهل بیتِ مطهر را گسترش دهی و هرکس را در زمره اهل بیت مطهر قرار بدهی؟

آیا می‌خواهی بین اهل بیتِ مطهر و غیرمطهر خلط کنی؟

چرا قرآن این مسئله را گسترش نداده و هرکسی را از آل ابراهیم در قضیه منتخبین و مطهرین آل او قرار نداده است؟

چرا خدای متعال از آل ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را برگزید؟

چرا خدا از بین آل عمران، مریم را برگزید؟

چرا می‌خواهید دایره اهل بیتِ مطهر را برای هرکسی قرار بدهید؟

من می‌گویم اهل بیت مطهر؛ بله! همه اینها اهل بیت و ذریه حسن و حسین هستند؛ اما پناه بر خدا که همه آنها از مطهرین باشند! پناه بر خدا که همه آنها ثقلِ اصغر، بعد از قرآن و سنت باشند! این حقیقت است. آیا می‌خواهی مریم و بقیه زنان آل عمران را یکسان قرار دهی؟ آیا می‌خواهی فاطمه و بقیه زنان بنی هاشم را یکسان قرار دهی؟

فقط می‌خواهم...قبل از انتقال به حدیث دیگری غیر از حدیث کساء، من سخنان زیادی دارم. قضیه به همین سادگی که تصور می‌کنی، نیست. این قضیه‌ای است که انسان را از وهابیت به شیعه تبدیل می‌کند! این قضیه انتقال است.

ما به سادگی از آیه تطهیر عبور نخواهیم کرد. به خدا نه! من درنگی بزرگ با آن دارم. ما وقتی وهابی بودیم از کنار این آیه با تردید می‌گذشتیم. زیرا ما در فضائل اهل بیت تأمل نمی‌کردیم؛ اما آیه تطهیر یکی از اسباب تغییر بسیاری از افراد از وهابیت و بسیاری از افراد از اهل سنت، به شیعه شده است. به همین جهت می‌خواهم درنگی داشته باشیم تا بدانی اهل بیت درباره آیه تطهیر سخنانی دارند. آیا اهل بیت هم به شایستگی از این آیه عبور نکردند؟ نگاه کردن تو به این آیه مانند نگاه کردن من هنگامی که وهابی بودم است. به سرعت از روی آن می‌گذشتم! و در این قول خدا: «إِنَّما يُرِيدُ اللّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» تأمل نمی‌کردم.

اما الآن با دید علمی و عملی به آن نگاه می‌کنم. معنی (إنما) چیست؟ آیا افاده حصر می‌کند یا نمی‌کند؟ «لیذهب» تأکید دیگری است...«و یطهرکم تطهیرا» تأکید سوم است. امر چهارم آنها چه کسانی هستند؟ و این حصر برای چیست؟ و چگونه ایجاد شده؟ و چرا امام طحاوی نظر شیعه را پذیرفته است؟ و چرا شیخ عثمان خمیس رأی ابن تیمیه را پذیرفته است؟ و چرا رأی بعضی از اهل سنت و رأی امام طحاوی را رها کرده؟ و چرا ما شیعیان را به بدعت متهم می‌کند؟ برای اینکه آنها رأی امام طحاوی را پذیرفته‌اند؟ آیا پیروی از امام طحاوی بدعتی از بدعت‌ها است؟ باید بگوییم و من به شما می‌گویم: این گفتگوی من و شما صدها جلسه طول خواهد کشید. چرا؟ من از اول به شما گفتم آیه...آیه... روایت... روایت... و در هر آیه‌ای صد نکته دارم و در هر نکته، نکات زیادی دارم. چراکه من می‌دانم که قضیه، قضیه ساده‌ای نیست. بفرمایید میکرفون در خدمت شماست!

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. به حدیث زید بن ارقم و سخن جناب شیخ دکتر عصام برمی گردیم. از زید سؤال شد: اهل بیت به شکل مطلق چه کسانی هستند؟

بنابراین از حدیث پیامبر ﷺ به شکل مطلق سؤال شد! آیا کلام این گونه است؟ عرب‌ها ابداً این سخن شما را قبول نمی‌کنند! این سخن غیرقابل قبول است؛ نه از نظر آکادمیک و نه از نظر عموم! و حتی در کلام مردم عادی نیز چیزی که نگفته‌اند، به آنها نسبت داده نمی‌شود. اما او می‌گوید که از کلام ایشان، این را فهمیدیم!

ثانیاً تو می‌گویی: هنگامی که وهابی بودم، تو را به خدا قسم!...همانطور که می‌گویی و اگر در این سخنت صادق باشی، می‌گویی شیعه را تکفیر می‌کردم و هنگامی که شیعه شدم، الآن شیعه را شناختم! مشخص شد که در فهم دین غلو می‌کردی! آیا مردم را تکفیر می‌کنی، در حالی که آنها را نمی‌شناسی؟ چگونه آنها را تکفیر می‌کردی؛ قبل از آنکه آنها را بشناسی؟ و بعد از آن آنها را شناختی؟ این چیزهایی که است که به خدا هیچ روزی نشناختی و به آنها توجه نکردی! این روش تو در مناظره با من است. به خدا ما این روش را ابداً نمی‌دانستیم و نشنیده بودیم. این فقط منهجی التقاطی است که هرگز مطرح کردن پایان نامه و بحثی علمی در آن مورد قبول واقع نمی‌شود! می‌گویی بعد از آن حدیثِ اثنی عشر را گفته؛ کجا چنین چیزی گفته؟ می‌گویی: اهل بیت من! چرا آن را مخفی می‌کنی؟ من چیزی را مخفی نکردم...و من اول هفته هنگامی که از من سؤال کردی، ثقلان چه کسانی هستند؟ گفتم: کتاب و اهل بیت! می‌گوید: من نگفتم! بلکه من گفتم و از آن شرمنده هم نمی‌شوم؛ بلکه سرم را به سوی خدا بالا می‌گیرم و با دوست داشتن آنها (رضی الله عنهم) به خدای تبارک و تعالی تقرب می‌جویم! و تو الآن برمی گردی و دوباره حدیث کساء را تکرار می‌کنی. از حدیث کساء بسیار سخن می‌گویی. در حدیث کساء چیست؟ در آیه تطهیر چیست؟ چرا شیعه بشوم تا روش تو را در پیش

بگیرم؟ ما می‌خواهیم شیعه باشیم؛ به خدا ما می‌خواهیم شیعه علی رضی الله عنه باشیم؛ ما می‌خواهیم شیعه باشیم! به خدا اگر راه و روش تو، راه و روش علی رضی الله عنه باشد، به خدا دستمان را در دست تو می‌گذاریم. به خدا سوگند! می‌خواهیم از شیعیان علی یا از شیعه عثمان یا از شیعه عمر یا از شیعه ابوبکر (رضی الله عنهم جمیعا) باشیم! به هرحال جواب سخنی را که به شما گفتم، ندادی؛ هنگامی که گفتم زید بن ارقم این چنین گفته است.

وارد موضوع شوید! اگر الآن درباره دلالتِ حدیث کساء صحبت نکنید، از موضوع خارج می‌شوم و درباره حدیث دیگری صحبت می‌کنم تا وقت مردم گرفته نشود. درحقیقت وقت به سرعت درحال گذر است و هم برای شما و هم برای من محاسبه می‌شود. درباره این کسانی که سخن ما را می‌شنوند، تقوای الهی پیشه کنید! آنها هیچ فایده‌ای از خروجیِ سخنان ما نمی‌گیرند؛ مگر اینکه شیعه و سنی دست به دست هم بدهند و با هم وارد مسجد اهل سنت یا حسینیه بشوند. مهم این است که آنها با هم متفق شوند و ضد دشمنان خدای تبارک و تعالی یک جسم واحد بشوند. پس باید برای انجام این عمل تلاش کنیم. امیدوارم تغییری در کلام نباشد! چراکه این روش، روش انسانی نیست که می‌خواهد به حقیقت برسد. تو شیعه هستی، درحالی که چیزی از آنها نم یدانی و الآن ممکن است از اهل سنت حرف بزنی، درحالی که چیزی از آنها نمی‌دانی! درباره پنجاه شرح مسلم سخن می‌گویی، درحالی که از آن چیزی نمی‌دانی! از زید بن ارقم سخن می‌گویی، درحالی که از او چیزی نمی‌دانی! به من سخنی را نسبت می‌دهی، درحالی که از من چیزی نمی‌دانی! امیدوارم در طرح مواضع، دقتی خیلی بیشتر از گذشته وجود داشته باشد. بفرمایید!

آقای رفیق:

جناب آقای دکتر عصام بفرمایید!

سید عصام:

خدا به شما به خاطر این اتهامات خیر بدهد! آیا من سخن را از روی هوا و خودسرانه تغییر می‌دهم؟ شایسته نیست که گمان تو به من این گونه باشد! باید گمان خود را خوب کنی. تو در ابتدا گفتی من او را نمی‌شناسم. پس به کسی که نمی‌شناسی طعن وارد نکن! او را بشناس و بعد از آن علیه او حکم کن!

شایسته نیست به اخلاقِ من طعن وارد کنی، درحالی که من را نمی‌شناسی! و درحقیقت من نیز شما را نمی‌شناسم. ولی من به شما حسن ظن دارم. زیرا شما مسلمانی و هنگامی که به من گفتند: «چرا او را شیخ عثمان و جلیل می‌نامی؟» گفتم: «من همیشه به مسلمان حسن ظن دارم و من بسیاری از دوستان وهابی خودم را می‌شناسم. عمو و برادرانم و همسرم و خواهرانم و می‌دانم بعضی از آنها در تدیّن از من برترند و بعضی از نظر علم از من برترند. به همین جهت من به وهابیون حسن ظن دارم. چراکه اگر به آنها سوء ظن داشته باشم، درحقیقت به دوستان و نزدیکانم سوء ظن خواهم داشت.» پس برادرم از شما خواهش می‌کنم که به من تهمت نزنید و آنچه نگفتم را به من نسبت ندهید! شما می‌گویید به من سخنانی را نسبت دادی؛ اما درحقیقت این شما هستید که به من سخنانی را نسبت می‌دهید. نمی‌دانم آیا شنوندگان با عدل حکم خواهند کرد؟ برادرم! من چه چیزی گفتم که اینطور به من حمله می‌کنی و اما انشاء الله خدا تو را ببخشد و به تو جزای خیر دهد!

و اما درباره گفتگو پیرامونِ حدیث ثقلین من فقط به سخنان شما پاسخ دادم؛ درحالی که من درباره حدیث ثقلین درنگ‌های زیادی دارم که شاید بیش از بیست جلسه ادامه داشته باشد و إن‌شاء الله هنگامی که وقت این موضوع فرا برسد، درباره آن بحث می‌کنیم.

اما درباره حدیث کساء از شما سؤال شد و شما گفتی: چه کسی از علمای اهل سنت گفته که مطهرین از اهل بیت در زمان پیامبرﷺ، همان چهارنفر بودند؟ آن

را توضیح می‌دهم:

علامه ابوبکر در کتاب معروفش «کشف الصادی» گفته است: «آنچه اکثر علمای اهل سنت گفته‌اند و بزرگان پیشوایان آن را قطعی می‌دانند و براهین زیادی برای آن اقامه شده است و دلایل زیادی دارد این است که اهل بیت مراد در آیه، سید ما علی و فاطمه و دو فرزندشان (رضی الله عنهم) است و تخصیص آن توسط پیامبر چیزی جز امر الهی و وحی آسمانی نیست» و همچنین گفته است: «احادیث در این باب زیاد است و باتوجه به آنچه در این مورد آمده است، قطعاً دانسته می‌شود که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر، علی و فاطمه و دو فرزند آنها (رضوان الله علیهم) است. و آنچه صاحب روح البیان ذکر کرده به اینکه تخصیص این پنج نفر به اهل بیت از سخنان شیعیان است، قابل اعتنا نیست؛ چراکه این بی‌دقتی محض و باعث تعجب است!»

بنابراین قضیه، قضیه شیعه نیست. چراکه این کلام امام و عالم سنی است. همچنین امام طبری در تفسیر آیه تطهیر گفته است که «اهل تأویل از اهل سنت، برای تبیین معنی کلمه اهل بیت به دو دسته تقسیم شده اند: بعضی از آنها گفته‌اند آنها علی و فاطمه و حسن و حسین هستند و برخی گفته‌اند آنها زنان پیامبرند».

بنابراین قضیه... به من نگو: چگونه تغییر کردی؟ و چرا تغییر کردی؟ و چرا از نظر وهابیت به نظر شیعه تغییر جهت دادی؟ آیا این کافی نیست که انسان متحوّل شود؟ و من به شما می‌گویم: من هنوز در رأس هرم شیعه هستم. نزد من صدها روایت است که مرا از وهابیت به شیعه تغییر جهت داد. پس الآن عجله نکن! هنوز در گام اول هستم. هنوز در حدیث کساء هستم. هنوز احادیث زیادی دارم که برای شما روشن خواهد کرد که چرا من متحول شدم! پس عجله نکن! چون عجله انسان را دچار اشتباه می‌کند و عجله از شیطان است. پس عجله نکن! چیزی را خواهم گفت که قبلاً نشنیده بودی، تا اینکه تو بگویی یا اینکه یکی از مستمعین

بگوید: «برای خدا شهادت می‌دهم که حق با شیعه است». پس عجله نکن برادر! من الحمدلله امام مسجد اسطی در مسجدی وهابی بودم و هنگامی که از وهابیت به شیعه تغییر مذهب دادم، جاهل نبودم.

اما مسئله تکفیر: و من هنگامی که وهابی بودم، شیعه را تکفیر می‌کردم. بسیاری از وهابیون به این خطا در تکفیرِ شیعه دچار می‌شوند و این خطا را انجام می‌دهند. به همین جهت مرا معذور بدار؛ همانطور که دیگران را معذور می‌داری! و مؤمن برادرش را بسیار معذور می‌دارد و عذرش را می‌پذیرد و من قبل از هر چیزی برادر خدایی تو هستم. من در همان مدرسه‌ای که بنا کردی، بودم. اما چه کنم هنگامی که کتاب‌های اهل سنت با صدای بلند فریاد می‌زدند: «بر شما باد پیروی از خلفای دوازده گانه پیامبر!» چه کنم وقتی یافتم که مسلم به باب خلفای دوازده گانه معتقد است؟ چه کنم وقتی یافتم که مسلم، حدیث کساء را آورده است؟ چه کنم وقتی یافتم که مسلم، حدیث ثقلین را در باب فضائل امام علی ذکر می‌کند؟ ولی عجله نکن! نکته به نکته به تو جواب خواهم داد. و تصور نکن من به جهت آیه تطهیر شیعه شدم؛ بلکه این فقط یکی از اسباب انتقال من بود و اسباب زیاد دیگری نیز وجود دارد.

درباره من در یمن سؤال کن! از خانواده‌ام سؤال کن! درباره عصام عماد سؤال کن! من آدم گمنامی نبودم! خواهی دید الحمدلله به دروغ مشهور نبودم و به حیله مشهور نبودم! حتی از برادر «ابواحمد البکری» سؤال کن! الآن او حَکَم بین من و تو است. بپرس از آقای عصام در یمن چه می‌دانی؟ الحمدلله به کذب و فساد مشهور نبودم. از زمان بچگی مشغول مسائل علمی و حلقه‌های علمی بودم، تا اینکه شروع به تدریس کردم و امام مسجد جامع اسطی شدم. از شما خواهش می‌کنم به شخصی که نمی‌شناسی طعن وارد نکنی! و شما گفتی: من او را نمی‌شناسم! مرا نمی‌شناسی. پس تقوای خدا پیشه کن! چگونه حکم به دروغ گویی من می‌کنی، درحالی که مرا نمی‌شناسی؟

الآن دوباره به بحث بر می‌گردم. المسعودی همچنین گفته است: «اینها همان اهل کساء هستند؛ مراد از دو آیه مباهله و تطهیر، آنها هستند». و «ابومنصور ابن عساکر شافعی» بعد از بیان قول ام سلمه می‌گوید: «اهل بیت، رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین هستند. این حدیث صحیح است و آیه مخصوص اینها است».

این فرد از پیشوایان اهل سنت است.

و علامه معروف ابن جوزی – همانطور که برای شما گفته بودم – گفته: «بعضی از اهل سنت به این نظر معتقدند».

و همچنین علامه «یوسف بن موسی الحنفی ابوالمحاسن» که فقیهی از فقهای اهل سنت است و در کتاب «شذرات الذهب»، شرح حال بزرگی دارد. او در کتاب «معتصر المختصر» می‌گوید: «روایت شده است که هنگامی که این آیه «إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً» نازل شد؛ برای علی و فاطمه و حسن و حسین دعا کرد و فرمود: «خدایا اینها اهل بیت من هستند».

بنابراین قضیه نزد اهل سنت بسیار واضح است. به همین جهت می‌گویم: «تو از روش اهل سنت در تعامل با فضایل اهل بیت خارج شده ای!» و می‌گویم: «تو مذهب جدیدی به نام مذهب خمیسی داری که منصوب به عثمان الخمیس است!»

من می‌گویم: چرا در کتابت یعنی «کشف الجانی محمد التیجانی» گفته‌ای که «اهل سنت معتقدند که اهل بیت در آیه تطهیر، زنان پیامبرند؟». تعجب می‌کنم چرا بر اهل سنت دروغ می‌بندی؟ چرا آرای اهل سنت را ذکر نمی‌کنی؟ آیا این به نظر تو از یک خیانتِ علمی نشأت نمی‌گیرد؟ باید اقوال اهل سنت را ذکر کنی! بفرمایید میکروفون در اختیار شما است! و هنوز من درباره آیه تطهیر سخن دارم.

آقای رفیق:

بفرمایید شیخ عثمان؛ میکروفن در اختیار شما است!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. می‌گوید به من تهمت نزن و به من دروغ نبند! می‌گویم: من به تو دروغ نبستم! من الحمدلله انسان پایبندی هستم و همراه من کاغذ و قلم است و هرچیزی را که جناب شیخ دکتر عصام می‌گوید و مهم می‌بینم، می‌نویسم. و به او دروغ نبستم! و اگر به او دروغ بستم، پس بگوید! ذکر کند که چه چیزی به او دروغ بستم! همانطور که من گفتم تو به من دروغ بستی! او می‌گوید: «او شیعه را تکفیر می‌کند، درحالی که آنها را نمی‌شناسد» و عجیب تر از آن، اینکه الآن می‌شنوم که حدیث ثقلین به بیست جلسه احتیاج دارد! حتماً حدیث غدیر به صدجلسه احتیاج دارد! به هزار جلسه احتیاج دارد! آیا در همه این جلسات شرکت کنم تا اینکه شیعه بشوم؟

به هر صورت تا الآن به من جواب ندادی! آیا زید بن ارقم گفت:...

لطفاً از پاسخ فرار نکن و این را بگو! کجا امام مسلم آن را گفته است؟ او (آقای عصام) شروحی از مسلم را دیده که من تا الآن نشنیده ام؛ منظورم پنجاه شرح است! تو ذکر کردی که همه آنها چنین می‌گویند. کجا آنها را دیدی تا از آنها اطلاع پیدا کنم؟ من این شروح را ندارم و گمان نمی‌کنم کسی از اهل سنت آنها را داشته باشد! از شما خواهش می‌کنم این شروح را ذکر کنی؛ ما تا الآن نشنیده بودیم!

می گویی چرا حدیث ثقلین در باب فضائل علی ذکر شده است؟ چون در آن فضیلتی برای علی است! این چیز واضحی است! هنگامی که از زید بن ارقم سؤال می‌شود که «اهل بیت چه کسانی هستند؟» می‌گوید: «آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل عباس». به همین جهت آن را در فضائلِ مخصوص علی رضی‌الله‌عنه ذکر کرد. و آیا ما این را انکار می‌کنیم که این فضلی برای علی است؟

چند دقیقه پیش گفتی: و بعد از آن حدیث اثنی عشر را ذکر کرد.

گفتی: اباا‌حمد تو را می‌شناسد. من تو را نمی‌شناسم! من تو را از صحبت‌هایت می‌شناسم...با اینکه فکر نمی‌کنم این امر مهمی باشد؛ بلکه این چیزی است که برای شما مهم است. این مسئله‌ای شخصی است. من درباره شخصِ دکتر عصام صحبت نمی‌کنم؛ بلکه درباره دکتر عصامی صحبت می‌کنم که نماینده شیعه است و به اسم آنها گفتگو می‌کند و سخن آنها را می‌گوید! من از شما به عنوان یک شخص سخن نمی‌گویم. ولی به شما می‌گویم: ما از شما درطول این مناظره تا الآن چیزی را که می‌خواهیم بشنویم، نشنیده ایم! این آخرین باری است که می‌گویم – و نمی‌خواهم سخنم تهدید باشد. به خدا پناه می‌برم که سخنم این گونه باشد – اما می‌گویم وارد موضوع شوید و از آن خارج نشوید.

آقای رفیق:

جناب آقای دکتر عصام، بفرمایید!

شیخ عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. همانطور که ملاحظه می‌کنید، شیخ عثمان ۱۸۰ درجه از موضوع خارج شد! بعد می‌گوید: «از موضوع خارج نشو!». من فقط توضیح می‌دهم که آقای شیخ عثمان من نمی‌خواهم موضوع به مسائل شخصی تبدیل شود! ما درباره آیه تطهیر صحبت می‌کنیم. خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید! درباره تکذیبِ وجود پنجاه شرح از صحیح مسلم به مقدمه‌های شرح‌های صحیح مسلم مراجعه کنید. و امام سیوطی یکی از شارحان صحیح مسلم است. در مقدمه آن خواهید دید که کسانی که شرحِ امام سیوطی را تحقیق کرده‌اند، ذکر نموده‌اند که پنجاه شرح از صحیح مسلم وجود دارد. بعضی از آنها چاپ شده است و بعضی نسخه خطی است. و من به شما می‌گویم: من بعضی از شروح آن را مطالعه کرده‌ام. هرگز نگفتم هر پنجاه شرح را مطالعه کرده‌ام. به همین جهت می‌گویم شما

دارید به من سخنان خلافی را نسبت می‌دهید!

به شما می‌گویم: من به شرح امام سیوطی، شرح امام نووی و غیر از این دو مراجعه کرده ام! من نگفتم پنجاه شرح را خوانده ام؛ ولی می‌گویم: پنجاه شرح برای صحیح مسلم وجود دارد. نمی‌دانم شما چگونه سخن من را می‌فهمید؟ به همین جهت می‌گویم که شما به من سخنان خلافی را نسبت می‌دهید! من نمی‌خواهم وارد گفتگوی شخصی شوم. ببین ای برادر عثمان! بین من و شما هیچ مشکلی نیست تا به شما سخنانی را ببندم. همچنین بین شما و من مشکلی نسیت تا بر من سخنانی را ببندی. درحقیقت ما قبل از هرچیزی برادرانی خدایی هستیم و اخوّت اسلامی ما را با هم جمع کرده است. ما نمی‌خواهیم غیر مسلمانان بر اختلاف ما خشنود شوند و ما را شماتت کنند و بگویند «این یک چیز می‌گوید و دیگری چیز دیگری می‌گوید!». سوء تفاهم باید بین برادران حل شود. به اذن خدا نه شما بر من سخن خلاف می‌بندی و نه من بر شما.

اما درباره مسئله‌ای که من گفتم که حدیث اثنی عشر در صحیح مسلم ذکر شده و در واقعه غدیر خم ذکر شده! شما با تأسف شدید سخن مرا نفمیدی! من گفتم مسلم حدیث اثنی عشر را ذکر کرده. بعضی از شارحان مسلم گفته اند: «حدیث اثنی عشر در غدیرخم ذکر شده». نه تنها مسلم، بلکه به سنن ابوداود و دیگران نیز نگاه کنید. این حدیث از «جابر بن سمره» روایت شده و بعضی از شارحان کتبِ حدیث روشن کرده‌اند که این حدیث در غدیرخم ذکر شده که پیامبر فرمود: «خلفای بعد از من دوازده نفر هستند» و گفت: «دین همواره با دوازده نفر محفوظ است». من گفتم که در همان جایی که پیامبر حدیث ثقلین را ذکر کرد؛ همان مکانی بود که حدیث اثنی عشر را گفت. ببین تو چگونه با من رفتار می‌کنی! من نمی‌گویم تو بر من دروغ می‌بندی! چرا که شما عالمِ دین هستی و من نیز عالم دین هستم. و شاید برخی افرادی که سخنان ما را می‌شنوند، مسیحی یا بی‌دین باشند! نمی‌خواهم آنها ما را شماتت کنند؛ یا شیخ عثمان که از علمای دین است،

یا من را که از علمای دین هستم، به دروغ و نسبت ناحق متهم کنند. درحقیقت بین ما سوء تفاهم رخ داده است. شما بعضی از عبارات من را اشتباه فهمیدی و من نیز برخی عبارات شما را اشتباه متوجه شدم. شما سخنان مرا اشتباه متوجه شدی! من گفتم امام طحاوی – همانطور که در جلسه پیش گفتم – در کتاب «مشکل الآثار» گفته: «این پنج تن اهل کساء هستند» و گفتم طحاوی صاحب کتاب «عقیده طحاویه» است.

شما مدعی شدی که آقای عصام گفته است که امام طحاوی در کتاب عقیده طحاویه این چنین گفته است و او کتاب عقیده طحاویه را خوانده است! درحالی که من (شیخ عثمان) به کتاب عقیده طحاویه مراجعه کردم، ولی این سخن را نیافتم.

ببین چگونه سوء تفاهم رخ داده است! من گفتم: صاحب کتاب عقیده طحاویه – یعنی امام طحاوی – در کتاب دیگرش یعنی کتاب «مشکل الآثار» چنین گفته! ممکن است سوء تفاهم رخ دهد. من شما را –نعوذبالله- متهم نمی‌کنم! پناه به خدا که مسلمانی را به کذب متهم کنم!...بنابراین من شما را متهم نمی‌کنم، ولی ممکن است سوء تعبیر رخ دهد.

من گفتم: «عصام العماد قبل از اینکه شیعه شود، شیعیان را تکفیر می‌کرد!». درحالی که شما از خودت می‌گویی: «من شیعیان را تکفیر نمی‌کنم!». تو را به خدا قسم قبول می‌کنی که من آنها را تکفیر می‌کردم، درحالی که تو آنها را تکفیر نمی‌کنی؟ من در جلسه قبل چیزهایی گفتم، ولی شما مطالب مرا اشتباه فهمیدی.

اما درباره مسئله‌ای که شما گفتی: «من (عصام) شیعه را تکفیر می‌کنم، درحالی که آنها را نمی‌شناسم!». ولی من این چنین نگفتم! من شیعه را هنگامی که وهابی بودم، تکفیر می‌کردم. چون من آنها را به غلط می‌شناختم؛ یعنی آنها را اشتباه می‌فهمیدم. اما بعداً برگشتم. امام ابن باز – رضوان الله علیه – در کتاب «فتاوی ابن باز»، زیدیه را تکفیر کرده - که من آن را با صفحه و شماره از او نقل کردم، مراجعه

کنید- سپس «شیخ عبدالمجید الزندانی حفظه» یکی از علمای وهابی در یمن و یکی از شخصیت‌های وهابی – که از علمای وهابی نبود – و همچنین شیخ و استادم «علامه دکتر عبدالوهاب الدیلمی» حفظه، نزد او رفتند و گفتند: زیدیه کافر نیستند. درنتیجه امام «ابن باز» از سخنش بازگشت و گفت: «در تکفیر زیدیه اشتباه کردم؛ چیزهایی درباره آنها شنیدم و آنها را تکفیر کردم. اما بعد بر من آشکار شد که آنها دروغ است و از نظرم برگشتم».

و من همانند شیخ و استادم «ابن باز» – که من در بعضی از درس‌های او حاضر شدم – می‌گویم چیزهایی از شیعه شنیده بودم و آنها را تکفیر کردم؛ ولی بعد حقیقت را فهمیدم و از گفته‌ام برگشتم.

مؤمنِ مسلمان همواره هنگامی که حق را می‌فهمد، از عقایدِ غلطش بر می‌گردد؛ یعنی بهترین خطاکارن توبه کنندگانند. پس از آن توبه کردم. به همین دلیل می‌گویم: اگر شیخ و امام بزرگ ابن باز (رضوان الله علیه) خطا می‌کند، پس چگونه ممکن است که شاگرد او خطا نکند؟

به همین جهت می‌گویم: ممکن است برخی مواقع سوء فهم در گفتارم رخ دهد و می‌گویم: قبل از هرچیزی به قضیه اصلی خود وارد می‌شویم و آن این است که شیخ عثمان مانند جلسه قبل، به سبب نزول آیه تطهیر توجه نکرد. همانطور که پیشوایان اهل سنت آن را ذکر کرده‌اند. کسانی که گفته‌اند «آیه تطهیر درباره پنج تن آل کساء نازل شده است» و سخنان آنها را برای شما ذکر کردم.

و از همین جهت، اهل سنت معتقدند که اینها همان اهل بیت هستند و آیه تطهیر مخصوص آنها است، به علت سبب نزول. و از اینجا کلام ابن جوزی و سخن سیده عایشه و سخن ام سلمه را ذکر کردم که این آیه درباره این پنج تن نازل شده است.

و شیخ عثمان می‌داند که علمای شیعه و علمای اهل سنت و علمای وهابیت تفسیر کردنِ کتاب خدا را بدون اطلاع از اسباب نزول حرام کرده‌اند. پس چگونه او

آیه تطهیر را تفسیر می‌کند، درحالی که به اقوال علمای اهل سنت در اسباب نزولِ مرتبط به آیه تطهیر توجه نمی‌کند؟ باید به آن مراجعه کند! و امام اهل سنت «واحدی» ، که یکی از متخصصین اسباب نزول نزد اهل سنت است، می‌گوید: «شناخت تفسیر آیه، بدون توقف در قصه آن ممکن نیست». و من می‌بینم که شیخ عثمان یا غفلت کرده و یا اسبابِ نزول این آیه را مانند آنچه اهل سنت ذکر کرده‌اند، بیان نکرده. من او را به تجاهل متهم نمی‌کنم؛ بلکه می‌گویم او این سبب نزول را ذکر نکرد. شاید غفلت کرده و شاید فراموش کرده است! و نتیجه آن شده است که به اسبابِ نزول و فضایی که آیه در آن نازل شده و قصه آیه توجه نکرده و به ایهام‌ها و ابهامات زیادی دچار شده و در فهم آیه تطهیر سرگردان شده است! چرا که فهمیدن آیه تطهیر به شکل خودش و همانطور که خدا خواسته ممکن نیست؛ مگر اینکه سبب نزول آن را درک کنیم و همچنین ارتباط آیه تطهیر و حدیث کساء را بفهمیم. اما در جلسه گذشته مشاهده کردم که شیخ عثمان بین آیه تطهیر و حدیث کساء جدا کرد. به همین جهت شیخ عثمان در ابتدای بحث، راجع به آیه تطهیر گفت: «اهل سنت و مسلمانان معتقدند یک پیوستگی ای بین آیه تطهیر و حدیث کساء از جهتی که شناخته شده نیست، وجود دارد. و هرکس که بین این دو جدایی ایجاد کند، درحقیقت بین آیه تطهیر و سبب نزولش جدایی ایجاد کرده». بفرمایید میکروفن در اختیار شما است!

آقای رفیق:

آقای شیخ عثمان بفرمایید میکروفن در اختیار شما است!

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله که شیخ دکترعصام شهادت داد که من خلاف به او نسبت ندادم و دروغ به او نبستم و حقیقت همین است! اما من الآن می‌گویم او سه بار به من حرفِ خلاف نسبت داد! و این نیز حقیقت دارد. و من از

جهت عاطفی با او صحبت نمی‌کنم، بلکه من از جهت علمی محض با او سخن می‌گویم! قضیه این است که او بر من و بر زید و بر امام مسلم و بر دیگران دروغ بست! سپس می‌گوید: شما عالم دین هستی و من عالم دین هستم! نه من مرد دین نیستم؛ بلکه من هم مردِ دین و هم مرد دنیا با هم هستم! ما مرد دین و مرد دنیا نداریم! مسیحیان کسانی هستند که بین آنها مردان دین و مردان دنیا هستند. ما مسلمانان ابداً چنین چیزی نداریم. همه مسلمان‌ها مردمان دین و دنیا هستند. ما هم برای دنیا و هم برای آخرت زندگی می‌کنیم. ما بهره خود را از دنیا می‌گیریم و از خدای تبارک و تعالی می‌خواهیم که نصیب ما را از آخرت از ما نگیرد: «در دین رهبانیت نیست»؛ بلکه رهبانیت همانطوری است که خدای متعال فرموده است:﴿وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها﴾[1]؛ رهبانیتی که ابداع کرده بودند. ما چیزی به نام مرد دین و مرد دنیا نداریم. همه إن‌شاء الله در یک زمان، هم مرد دین و هم مرد دنیا هستند.

همچنین او می‌گوید: «من شیعه را به خاطر شناختِ خطا تکفیر کردم»!

این همان چیزی است که گفتم و من بر تو دروغ نبستم. تو گفتی: «من شیعه را تکفیر می‌کردم، درحالی که آنها را نمی‌شناختم». من الآن سخن جدیدی شنیدم. تو گفتی: «آنها را به درستی نمی‌شناسم!». بنابراین تو مقلد بودی. تو از دیگران نقل می‌کردی. چه کسی آنها را تکفیر می‌کرد و تو از او نقل می‌کردی؟ و چرا نقل می‌کردی، درحالی که مطمئن نشده بودی؟ و چرا این را به دیگران نمی‌گویی؟ چرا الآن گفتی؟ بگو: «من خطاکار بودم و توبه می‌کنم؛ چرا که من به آن جاهل بودم».

شیخ عصام ببخشید! می‌خواهم که وارد موضوع شوید. من از موضوع خارج نمی‌شوم. آیا موضوع ما حدیث کساء نیست؟ موضوع ما کجاست؟ آیه تطهیر؟ فقط من تو را رد می‌کنم و تو مرا. می‌گویی پنج جلسه برای آیه تطهیر و بیست جلسه برای حدیث ثقلین! مردم می‌خواهند بدانند حدیث کساء به چه چیزی دلالت

---

۱. حدید/ آیه ۲۷

دارد؟ می‌خواهیم بشنویم که آیه تطهیر به چه چیزی دلالت دارد؟

به تو گفتم: وارد موضوع شوید! وگرنه موضوع دیگری را مطرح خواهم کرد. اما باتأسف – و صادقانه می‌گویم با تأسف – وارد موضوع دیگری خواهم شد! ولی می‌بینم وقت اجازه نمی‌دهد و نمی‌خواهم وقت به درازا بکشد. مخصوصاً اینکه گفتی: حدیث ثقلین بیست جلسه به طول خواهد کشید! و ما آماده این نیستیم که در این جلسات بنشینیم تا مانند این سخنان را که بین من و شما جریان دارد، بشنویم. و همچنین نمی‌گویم که ابداً این درگیری شخصی است.

شما را نمی‌شناسم و هنوز هم شما را نمی‌شناسم! و این خارج شدن از موضوع است و می‌خواهم که جلسه آینده درباره حدیث ثقلین باشد و اگر بخواهی درباره حدیث اثنی عشر صحبت کنیم، مانعی نمی‌بینم. و اگر خواستی درباره آیه ولایت صحبت کنی، برای من مانعی نیست. من مانعی ندارم! هر موضوعی که می‌خواهی باشد؛ ولی حداقل چیزی بگو که برای مردم سود داشته باشد! می‌خواهیم مردم را بشناسیم که کدام شان شیعه و کدام شان سنی هستند. چرا این اختلاف بین ما و شما است؟ چرا بعضی از علمای اهل سنت شما را تکفیر کرده‌اند؟ چرا علمای شیعه ما را تکفیر کرده‌اند؟ می‌خواهیم درباره این امور خطیر و سخت بدانیم. نه اینکه وقت‌مان را تلف کنیم که چرا ابن جوزی را قبول داری و ابن اثیر را رها کردی و به ابن منذر رو آوردی و طحاوی را ترک کردی و مسلم این گونه گفته و ابن تیمیه آن گونه گفته؟ درحقیقت تلف کردن وقت است!

بنابراین وارد موضوع شو! حدیث کساء به چه چیزی دلالت دارد؟ برای شما ده دقیقه تقریباً باقی مانده. بگو حدیث کساء به چه چیزی دلالت دارد؟ و همانطور که گفتم، من در جلسه قبل به دقت درباره دلالت حدیث کساء سخن گفتم. درحالی که ما از شما چیزی از آن نشنیدیم. به شما گوش می‌دهیم. شما به خاطر حدیث کساء و مانند آن، شیعه شدید؛ مانند حدیث اثنی عشر و حدیث ثقلین. آن دلالت‌های عظیم چیست؟ می‌خواهیم با آنها آشنا شویم. بسیار خوب؛ اینها همان

اهل بیت هستند و بعد از آن چه؟ ما فهمیدیم که اهل بیت چه کسانی هستند!

سؤال‌هایی که مطرح کردم، زیاد است. ولی ما برای آنها جوابی نشنیدیم؛ بفرمایید دکتر عصام!

آقای رفیق:

بفرمایید جناب آقای دکتر عصام؛ شروع کنید.

آقای عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من از اول جلسه - یادتان هست؟ به اول جلسه مراجعه کنید – به او گفتم: مسئله تکفیر نیاز به جلسه مستقلی دارد. چون خارج از موضوع آیه تطهیر است.

و از اول به او گفتم: ما در حدیث ذباب[1] گفتیم که این حدیث نیاز به جلسات زیادی دارد و کتاب‌های زیادی نوشته شده و همایش‌های زیادی برای حدیث ذباب برقرار شده! پس چرا آیه تطهیر همان وقتی را که حدیث ذباب گرفته، از ما نگیرد؟

به همین جهت من می‌گویم: ما در عصر علم، همواره مسائل را نکته به نکته مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهیم. مسئله تکفیر و غیر آن هنگامی که صحابه به آیه تطهیر می‌پرداختند، مطرح نبود. إن‌شاء الله در انتهای هرم – من هرم و نقشه‌ای برای گفتگو با وهابیت درست کرده‌ام – با شما در این باره، مسئله به مسئله گفتگو خواهیم کرد.

من به شما شیخ عثمان تأکید می‌کنم که عجله نکنید! من هنوز در مطالب رأس هرم هستم. هر مسئله‌ای که شما بخواهی، هر قضیه‌ای که مطرح کنی، هر سؤالی که در سرت باشد، جواب خواهم داد. عجله نکن! یک روزی مثل تو بودم؛ اما

---

۱. اگر مگسی در ظرف یکی از شما افتاد، آن را در آن فرو برید. چرا که در یکی از بال هایش مرض و در بال دیگرش شفا است.

خدا مرا بعد از بحث زیاد، هدایت کرد و حقیقت را شناختم. شما در همان حالتی هستی که من در سابق بودم. پس من تو را ملامت نمی‌کنم. چون من خودم را جای شما می‌گذارم که شما از قبل اینگونه بودید. من شما را ملامت نمی‌کنم! همین سخن شما را من چند سال پیش تکرار می‌کردم. زیرا همواره انسانی که چیزی از دیگری نمی‌داند، اینگونه سخن می‌گوید. پس من به خاطر این سخنان، شما را سرزنش نمی‌کنم. قبلاً حتی از شما هم در این موضوع شدیدتر بودم و دیگران را به خاطر ترکِ وهابیت متهم می‌کردم و معتقد بودم آنها منحرف هستند. تو در حالت سابق من زندگی می‌کنی. به همین جهت می‌بینی که شما را بسیار تحمل می‌کنم شیخ عثمان! چرا که می‌گویم شما از قبل اینگونه بودید.

به اختلاف اصلی‌مان بر می‌گردیم که عبارت است از اینکه شما بر این سؤالت که حدیث کساء به چه دلالت دارد، پافشاری می‌کنی.

به این سؤال صد مرتبه پاسخ دادم که دلالت بر حصر دارد. آیا این جواب است یا نه؟

من بسیار متأسفم! پیشوایان اهل سنت می‌گویند: «حدیث کساء بر حصر اهل بیتِ مطهر دلالت دارد؛ همانطور که گفتم. من نمی‌دانم آیا این جواب هست یا نه؟ شما الآن در دلالت حدیث بر حصر تشکیک کردی. پس چگونه اکنون از عصام می‌خواهی تسلیم تو شود؟ باید دلیل خودت را بر اینکه این حدیث بر حصر دلالت ندارد، اثبات کنی. بیش از یک بار پاسخ دادم. بفرمایید میکروفن در اختیار شما!

اگر حدیث کساء بر حصر دلالت ندارد، پس بر چه چیزی دلالت دارد؟ و کاربرد آن چیست؟ یعنی شما با این حرف‌تان پیامبر را غیرحکیم قرار دادی! یعنی او روشن نکرد که از این حدیث چه می‌خواهد، یا اینکه حدیث کساء را بدون هدف گفته است! انگار که پیامبر ﷺ، سید عاقلان و امام حکما نیست! حدیثی به این شکل گفته است و صحابه آن را روایت کرده‌اند و علما آن را تحت عنوان حدیث کساء مدون کردند بدون سبب!

می خواهم که بگویم پس اگر بر حصر دلالت نداشته باشد، وظیفه و کاربرد

حدیث کساء چیست و بر چه دلالت دارد؟ اما از موضوع خارج نشو! خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشو! شما گفتگو را به مسئله‌ای شخصی بدل کردی و از موضوع خارج شدی و آن را از گفتگو دور کردی! خواهش می‌کنم به موضوع پایبند باش و از موضوع خارج نشو و به من نگو وقت را هدر دادی! درحقیقت این شمایی که وقت را هدر می‌دهی! پس چیزی را که خودت انجام می‌دهی، به من نسبت نده! تقوای خدا پیشه کن ای برادر! مستمع عاقل است. ما در عصر حجر زندگی نمی‌کنیم.

اما درباره مسئله مردان دین؛ ای برادر ببین چگونه کلام مرا بد می‌فهمی! منظور من این است که ما کتب فقه می‌خوانیم، کتب حدیث می‌خوانیم. شما از سخنِ من غیر از آنچه بسیاری از مستمعین می‌فهمند، نفهمیدی. شاید اینجا مردانی بی‌دین باشند که می‌شنوند و می‌گویند اینها...شما خطیب منبری و امامِ مسجد هستی و من هم خطیب منبری و امام مسجد هستم! نمی‌گویند اینجا چیزهای دیگری است! و این فقط سوء تفاهم است بین ما. نمی‌خواهم دشمنان اسلام از ما چیز دیگری بفهمند. چرا که من شما را برادرِ خدایی خود می‌دانم و تکرار می‌کنم که من منزلتِ شیخ عثمان خمیس را می‌دانم. اگرچه او را از نزدیک درک نکردم و ندیدم؛ ولی درباره او خوبی شنیدم و او مرد دین است. یعنی فرد متدینی که درباره او خوب سخن می‌گویم و او را به خاطر برخی چیزهایی که درباره او شنیدم، متهم به چیزی نمی‌کنم! بفرمایید میکروفن در اختیار شما.

آقای رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید میکروفن در اختیار شما است!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. او می‌گوید: من در همان حالتی بودم که تو الآن هستی. ببخشید دکتر عصام؛ ما تحلیل روانشناسی نمی‌خواهیم! شما دکتر هستی؛

ولی نمی‌دانم در چه رشته ای؟ من به شما می‌گویم: علی و حسن و حسین و فاطمه از اهل بیت پیامبر هستند. پیامبر آنها را دعا کرد و این کرامتی برای آنها و منزلتی بزرگ است. به همین جهت محدثان، حدیث کساء را در فضیلت آنها (رضوان الله علیهم) ذکر کرده‌اند. ولی دلالت بر حصر ندارد! این چیزی است که من گفتم.

او می‌گوید: «تا دشمنان در مورد ما اشتباه نکنند.»

دشمنان خدا وقتی در مورد ما اشتباه می‌کنند که من از شما چیزهایی می‌پرسم؛ ولی شما جواب نمی‌دهی! به آن سؤال‌ها پاسخ بده تا دشمنان در مورد ما اشتباه نکنند! چرا چیزی را می‌گویی، ولی هنگامی که می‌گویم این کلام از کجا است، جواب نمی‌دهی؟ می‌خواهم سخنی مفید بشنوم.

آقای رفیق:

بفرمایید!

سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من می‌گویم آنچه از اخبار و آثار و سخنان بزرگان آشکار است، عدم اختلاف مردان صدر اسلام از صحابه و غیر آنها در اختصاص آیه تطهیر به پیامبر و فاطمه و علی و حسن و حسین (رضوان الله علیهم) است. روایات زیاد است که بسیاری از آنها را ذکر کردیم.

و اما درباره مخالف باید گفت که مخالف آنها عکرمه بوده است. او سخنی می‌گوید که بر مخالفت او با سایر صحابه (رضی الله عنهم) دلالت دارد. و همانطور که امام سیوطی در جلد پنجم صفحه ۱۹۸ ذکر می‌کند، او می‌گوید: «آنچه شما معتقدید، صحیح نیست»! او اصحاب پیامبر و تابعین را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید عقیده شما به اینکه اهل بیت همان چهار نفر هستند، صحیح نیست. این به آن معنا است که انگار نزد آنها مسلم بوده است که اهل بیتِ مطهر همان چهار

نفر هستند. سپس او در رد این نظر می‌گوید: «منظور از آن، زنان پیامبر است». یعنی این دیدگاه عکرمه با کمال وضوح بیان می‌کند که آن نظر، نظر غالب بین مسلمانان در آن زمان بوده است؛ کما اینکه این قول او...و بخصوص این گفته او- که هرکس بخواهد با او مباهله می‌کنم که این آیه درباره زنان پیامبر نازل شده است- مفید این است که عکرمه کسی است که این سخن را ابداع و اظهار و خلق کرده!

اما کلمات اهل سنت که ذکر کردم، مخالف قول عکرمه است. چرا که عکرمه با صحابه مخالفت کرد؛ با ام سلمه و با عایشه مخالفت کرد. به همین جهت بسیاری از علمای اهل سنت به او طعن وارد می‌کنند که نمی‌خواهیم تفصیلات آن را ذکر کنیم.

من سؤالی از شما می‌پرسم و شما به آن جواب دهید: چرا پیامبر اهل بیت را وارد کساء کرد؟ پیامبر از داخل کردن آنها در کساء چه می‌خواست؟ چرا آنها را داخل آن کرد؟ آیا این کافی نبود که بگوید: اینها اهل بیت من هستند؟ چرا آنها را وارد کساء کرد و کساء را دور آنها قرار داد؟ پیامبر از این کار چه قصدی دارد؟ اگر شما بیایی و چهارنفر از اهل بیتت را داخل کساء کنی، درحالی که بیست نفر از فرزندان –که آنها نیز از اهل بیت تو هستند– حضور دارند و با آنها بازی می‌کنند؛ اما تو فقط چهارنفر از آنها را، از این بیست نفر را، داخل کساء کنی و بگویی: «اینها اهل بیت من هستند»، من می‌فهمم که شما می‌خواهی بیان کنی که آنها خصوصیتی دارند که بقیه اهل بیت تو آن را ندارند و بقیه به آن سطح نیستند. چون عمل تو بر آن دلالت دارد. بنابراین چرا پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را داخل کساء کرد؟ چرا کساء را روی آنها کشید؟ آیا می‌خواهی پیامبر آنها را بگیرد و بر در کعبه آویزان کند تا اینکه آشکار شود آنها اهل بیتش هستند؟ می‌خواهی آنها را بر در کعبه صلیب کند؟ من می‌پرسم: چرا پیامبر آنها را در کساء قرار داد؟ فقط به همین سؤال پاسخ دهید! خواهش می‌کنم از موضوع خارج نشوید!

من امروز بسیار تعجب می‌کنم! مثل اینکه آماده نیستی؛ یعنی مدام از موضوع خارج می‌شوی و شروع به درس دادن عصام العماد می‌کنی و اینکه از کجا دکترایش را گرفته؟ و چه دکترایی گرفته! همانطور که در جلسه گذشته درباره «محمدعلی بار» سخن گفتی و گفتی «محمد ابوزهره» فقیه نیست و چه کسی گفته او فقیه است؟ طبیعی است که مادامی که اینچنین درباره امام محمد ابوزهره، امامِ اهل سنت سخن می‌گویی، درباره عصام العماد که از ساده‌ترین علمای اسلام است نیز چنین می‌گویی! بفرمایید میکرفون در اختیار شما!

آقای رفیق الموسوی:

بفرمایید شیخ عثمان، میکروفن در اختیار شما است! دو دقیقه باقی است و جناب آقای دکتر سیدعصام یک دقیقه دارند.

شیخ عثمان:

آنکه گفته آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است، ابن عباس است و این در تفسیر ابن کثیر آمده است. همین إن‌شاء الله کافی است. من به سؤالات پاسخ دادم؛ اما او به سؤالات من پاسخ نداد. چرا؟ دکتر شیخ عصام بفرمایید!

آقای رفیق الموسوی:

بفرمایید آقای عصام!

سیدعصام:

به این سؤال من جواب بده که چرا آنها را داخل کساء کرد؟ به این سؤال پاسخ بده! جواب ندای! شما می‌گویید: من به سؤالات شما پاسخ دادم! شما به سؤالات من پاسخ ندادی! ده‌ها سؤال مطرح کردم و شما جواب ندادی! شما فقط به من می‌گویی: حدیث کساء به چه دلالت دارد؟ من به شما می‌گویم: به حصر دلالت دارد. و به همین ترتیب شما به سؤالات من درحقیقت پاسخ ندادی. چرا آنها را وارد

کساء کرد؟ فقط همین سؤال را از شما می‌پرسم.

آقای رفیق الموسوی مدیر گفتگو:

بفرمایید شیخ عثمان إن‌شاء الله. چرا آنها را وارد کساء کرد؟ این سؤال جناب آقای دکتر عصام بود.

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. من جواب دادم. بر فضیلت آنها و دعای پیامبر بر آنها! و باتأسف من جواب‌های سؤالاتم را اصلاً دریافت نکردم. و الآن می‌گوید: ده‌ها سؤال وجود دارد که من به آنها پاسخ ندادم! و این گفتگو عقیم ماند. از خدای تبارک و تعالی می‌خواهیم در جلسه دیگر به ما عوض خیر بدهد. و الآن إن‌شاء الله سؤالات شرکت کنندگان را می‌شنویم. خداوند ما و شما را موفق به خیر کند و به شما جزای خیر بدهد.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

آقای رفیق مدیر گفتگو:

بنابراین إن‌شاء الله سؤالات را شروع می‌کنیم. برادر علی محمد از طرف وهابیه می‌پرسد. سؤال از طرف گروه شیخ عثمان است.

شیخ محمدعلی:

بسم الله الرحمن الرحیم. جناب شیخ دکتر عصام دو سؤال فقط دارم:

اول: آقای دکتر گفت که احادیثی را گرفته؛ احادیثی است که سنی و شیعه بر آن اتفاق دارند. سؤال این است که حدیث کساء صحیح السند است؟ به ما بگویید که آیا سند این حدیث در شیعه، در کتاب‌های شما شیعیان صحیح است؟ و اگر موجود نیست، آیا فقط شما این را از کتب اهل سنت گرفته‌اید؟

سؤال دوم: ممکن است یکی از حضار آماری داشته باشد که چندمرتبه از اول

گفتگو آقای دکتر گفتند که از وهابیت به شیعه منتقل شده‌اند. آیا این مناظره تبلیغات است یا مناظره؟ بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. محمدعلی! این سؤال درحقیقت سؤال غریبی است! یعنی هنگامی که من به این احادیث از کتب اهل سنت در حقانیت شیعه استدلال می‌کردم، شما تصور می‌کنی که این احادیث در کتب شیعه وجود ندارد؟ من از اول به شما گفتم: من به جهت اینکه وهابی بودم، اسبابی از کتب اهل سنت که باعث شد به شیعه منتقل شوم را ذکر می‌کنم. درنتیجه من کتاب‌های وهابیت را ذکر می‌کنم. چون که من در اصل شیعه نیستم؛ نه پدرم و نه پدربزرگم و هیچ کسی از شیعه اثنی عشری را در خانواده‌ام نمی‌شناسم و هیچ کسی که اصالتاً یمنی باشد، شیعه اثنی عشری نیست.

من اسباب تحول خویش از مذهب سنی به مذهب اهل بیت را به بحث می‌گذارم! و اما برای روایاتی که متعلق به اهل بیت در حدیث کساء نزد شیعه است، اگر می‌خواهی به کتاب «حدیث کساء» در کتاب‌های «مدرسة الخلفاء» و «مدرسة اهل البیت» نوشته علامه معروف «مرتضی عسکری»، صاحب «معالم المدرستین»، مراجعه کن؛ چاپ مجمع علمی اسلامی چاپ دوم سال ۱۴۰۲ قمری. در آن روایات زیادی خواهی یافت. آیا عاقلانه است که من روایاتی از کتب اهل سنت بیاورم؛ درحالی که در کتب شیعه پیدا نمی‌شود؟ به هرحال روایات بسیاری در این مورد است. من آماده‌ام که کتاب را برایت بفرستم و این کتاب الآن دم دستم است. مسئله این چنین نیست. و شما می‌دانی که از ادب مناظرات این است که از کتاب هایِ مناظره کننده با او احتجاج کنی، نه از کتاب‌های من.

من با آنچه در کتب شما است، با شما احتجاج می‌کنم! اگر روایت را از کتاب خودمان برای شما ذکر می‌کردم، شما می‌گفتی این از کتب ما نیست و صحیح

نیست که با آن بر ما احتجاج کنی! شما روایاتی که از کتاب هایتان ذکر می‌کنم، ضعیف می‌دانید. پس اگر روایاتی از کتب خودمان ذکر کنم، آنگاه چه می‌کنی؟ بفرمایید!

آقای رفیق:

برادر حسن– ۱۲۰، بفرمایید!

برادر حسن-۱۲۰ از طرف شیعه:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. سؤال من از شیخ عثمان خمیس است. ایشان گفت: ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن زنان پیامبر نازل شده است. و این حدیث در تفسیر طبری ذکر شده است. این حدیث از عکرمه بربری[1] است و او فردی متهم است. او کسی است که در بازارها صدا می‌زد و این حدیث را از ابن عباس روایت کرده؛ این حدیث حجیت ندارد!

سؤال دوم: درباره حدیث «زید بن ارقم» ایشان گفت: «اهل بیت کسانی هستند که صدقه بر آنها، بعد از او حرام است». آیا صدقه بر اینها بعد از نبی فقط حرام بود؟ درحالی که صدقه قبل و بعد از حیات پیامبر ﷺ، بر آنها حرام بوده است. برای من واضح است...تا مفهوم در حدیث ثقلین گسترش یابد! اما این مرد به این اندازه باهوش نبوده و گفته کسانی که صدقه بعد از پیامبر بر آنها حرام است!

من می‌گویم: زید بن ارقم می‌دانست که آنها کسانی هستند که صدقه در عهد پیامبر و بعد از او حرام است. من معتقدم که این افزودن و این سؤالی که از زید بن ارقم پرسیده شد، اصلاً بر روایات اضافه شده است. به دلیل اینکه جواب اصلاً می‌گوید: کسانی که صدقه بعد از او بر آنها حرام شد. و من زید بن ارقم را از اینکه

۱. عکرمه اصلاً از اسیران بربری، آزاد شده و شاگرد ابن عباس بود و در تفسیر و مغازی میان تابعان مقام برجسته‌ای داشت. گویا در تفسیر و درباره نزول قرآن، کتابی داشته که منقولات از ابن عباس بوده است. سیصد نفر از او روایت کرده‌اند که هفتاد نفر آن‌ها تابعی‌اند.

نمی‌دانسته صدقه بر آنها در عهد نبی و بعد از او حرام شده، مبرا می‌دانم! متشکرم.

آقای رفیق الموسوی مدیر گفتگو:

بفرمایید شیخ عثمان، میکرفون در اختیار شما است!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. درباره سخنت راجع به ابن عباس رضی الله عنه، یا حدیث ابن عباس در آن تفسیر که عکرمه از او روایت کرده، می‌گوید: «عکرمه شخصی متهم است».

معتقد نیستم که او متهم است. برخی درباره او سخنانی گفته‌اند؛ ولی این کلام غیر قابل قبول است! «حافظ بن حجر» می‌گوید: «عکرمه از موالی و اصلش بربری بود. او ثقه و عالم تفسیر است و از او بدعتی اثبات نشده». این چیزی است که اهل علم بر آن اتفاق دارند که عکرمه ثقه است. بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند. درنتیجه قضیه در رابطه با عکرمه این است که او ثقه و بر سر و چشم جا دارد.

اما درباره حدیث «زید بن ارقم»؛ به خدا او (عصام) جواب شما را داد. شیخ دکتر عصام می‌گوید این حدیث در صحیح مسلم است و گمان نمی‌کنم آقای عصام در صحیح مسلم طعن وارد کند و اینکه او بر «زید بن ارقم» دروغ ببندد و کسانی که این حدیث را از زید روایت کردند، متهم کند. بگونه‌ای که تحریمِ صدقه بر علی و آلش و جعفر و آلش و عباس و آلش و عقیل و آلش حرام است! زکات بر اهل بیت حرام است و خمس برای آنها حلال است؛ این چیزی است که ما معتقدیم و خدا داناتر است.

آقای رفیق:

برادر حسن ۳۹۵ بفرمایید.

برادر حسن ۳۹۵ از وهابیت:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. سؤال از دکتر عصام است:

سؤال اول: بنابر آنچه شیخ عثمان گفت، آیا این حدیث دلالت بر عصمت دارد؟

سؤال دوم: اگر این حدیث بر چهارنفر دلالت دارد، پس چگونه ۹ ائمه دیگر به حدیث اضافه شده است؛ در حدیث اثنی عشر وارد شده در صحیح بخاری و مسلم؟ باتوجه به اینکه حدیثی در کتب شیعه وجود دارد که حدیثی است که برادران شیعه ما به آن خیلی تکیه می‌کنند. دو حدیث وجود دارد که می‌گوید ائمه سیزده نفر هستند و حدیث ذکر می‌کند که «ائمه از فرزندانت ای علی دوازده نفر هستند!».

اگر اینها محصور در چهارنفر هستند، پس چگونه به بقیه تعمیم داده‌اید؟ از بین آنها امام زید که نزد شما معروف است- چون شما اهل یمن هستید- و اسماعیل نیز هستند. امام زید، فرزند «علی بن الحسین» و برادر باقر است و پسرِ برادر جعفر صادق. متشکرم!

آقای رفیق:

آقای عصام بفرمایید؛ میکرفون در اختیار شما است!

دکترعصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. همانطور که من گفتم، ما دنبال هدایت شدن به حقیقت هستیم. نه برادر؛ از شروع گفتگو ما گفتیم: ما به دنبال حقیقت می‌گردیم و مسائل را بررسی می‌کنیم. به طور فرضی قبول کردن، ما را به حقیقت نمی‌رساند. من از اول گفته‌ام که قوانین مناظره زیاد است. بعضی از آنها قابل قبول نیستند و خدا برای آن حجتی قرار نداده. به طور فرضی قبول کردن، برای وقت تلف کردن است؛ بدون آزمودن سخن و بدون تأمل و دقت و تعمق در سخن! به وسیله این قبولِ فرضی، می‌توانیم در یک شب، ده حدیث درس دهیم. و این چیزی است که

من نمی‌خواهم. می‌خواهم که مستمع بفهمد که اهل بیت در آیه تطهیر، صحبت و تأمل دارد. مذهب اهل بیت با اینها و بدون جهاد علمی و جهاد عملی محقق نمی‌شود. این نیست که بدون علم، فقط بگویی پذیرفتم! می‌توان بدون تحقیق گفت: من سخن تو را در صد حدیث در مورد اهل بیت می‌پذیرم! بعدش چه؟ چه می‌خواهی؟

نه! نه! من به طور فرضی قبول کردن را نمی‌پذیرم! من تسلیم واقعی و حقیقی می‌خواهم که از قلب باشد.

اما درباره مسئله عصمت وارده در آیه تطهیر؛ من معتقد به عصمت پنجاه میلیون نیستم. او می‌گوید اهل بیت پنجاه میلیون هستند؛ بدون اینکه بین مطهرین و غیرمطهرینِ آنها تمییز قائل شود.

ثانیاً: من معتقد به عصمت به مفهوم وهابی آن نیستم. من معتقدم کسی که معتقد به عصمت به مفهوم وهابی باشد، کافر و خارج از اسلام است. این عصمتی که ملازم با نبوت است، عصمتی است که ملازم با رسالت جدیدی است! عصمتی که ملازم با نبوت جدید است؛ نه عصمت به معنی اینکه مرتکب خطا نشوند و از گناهان بدور باشند، عصمت به معنی وهابی آن نیست. وهابیت گمان می‌کنند هر معصومی نبی است. نه! ما معتقد به عصمت حضرت مریم هستیم؛ درحالی که او نبی نبود. پس لازم است بدانیم که مفهوم عصمت در شیعه با معنی آن در وهابیت فرق دارد. و به سبب اختلاف این دو مفهوم، مسلمانان در ورطه تکفیر دیگران می‌افتند. به همین جهت می‌خواهم اصطلاحات را مشخص کنم؛ اصطلاح عصمت و فرق بین این مصطلح نزد ما شیعیان و وهابیت تا در دور باطل نیفتیم! یکی از شروط گفتگوی اسلامیِ سالم این است که به تعریف من از این مصطلح احترام بگذاری و من نیز به تعریف تو درباره این اصطلاح احترام بگذارم. ولی شما معتقد به مفهوم وهابیِ عصمت هستی و می‌خواهی آن را بر شیعیان تحمیل کنی! سپس می‌گویی هرکس معتقد به عصمت است، کافر است.

من می‌گویم: بله، کسی که به عصمت به مفهوم وهابی آن معتقد باشد، او کافر است! اما چرا تو تعریف این عصمت را برحسب مفهوم خودت به من تحمیل می‌کنی؟

اما درباره حدیث اثنی عشر؛ آن را در جلسات آینده همراه شیخ عثمان تدریس خواهیم کرد. همانطور که در صحیح مسلم آمده است و به شروح آن مراجعه می‌کنیم.

اما مسئله‌ای که ذکر کردی که در کتب شیعه موجود است- دوازده نفر از فرزندانم-؛ پس مجموع ائمه سیزده نفر می‌شود! چون دوازده نفر از فرزندان پیامبرﷺ، به اضافه امام علی، می‌شود سیزده امام! با احترامی که برای شما قائلم، این سخن نشان می‌دهد که شما هیچ چیزی از شیعه نمی‌دانید. من شیعه را با تأمل مطالعه کرده‌ام. اولاً: این در کتب اهل سنت در صحیح مسلم موجود است: «خلفای بعد از من دوازده نفرند» و همچنین به طور متواتر در کتب شیعه وجود دارد که «ائمه بعد از من دوازده نفرند». روایتی از امام شوشتری (رضوان الله علیه)...در کتابش «الاخبار الداخلیة فی کتب الاثنی عشریة» ذکر شده است که در اینجا اشتباهی رخ داده است. در برخی از چاپ‌های کلینی پیامبر گفته است «دوازده نفر از فرزندانم»؛ درحالی که هنگامی که به منبعی که امام کلینی از آن نقل کرده – امام کلینی از منابع قدیمی تر از خودش نقل کرده؛ یعنی از اصول اربعمئه معروف – یعنی به یکی از اصول شانزده گانه باقی مانده تا زمان ما، می‌یابیم که در آن اصلی که امام کلینی از آن نقل کرده «یازده نفر از فرزندانم» آمده است.

به این ترتیب یعنی اولین آنها علی است- که از فرزندان پیامبر نیست - و یازده نفر از فرزندان پیامبر. به خدا که فقط این اشتباه چاپی است! تو را به خدا قسم به مجرد اشتباهی چاپی به روایت متواتر در کتب شیعه طعن وارد می‌کنی؟ به کتاب «الاخبار الداخلیه» مراجعه کن! همانطور که شما کتبی درباره احادیث جعلی دارید، نزد ما اهل سنت نیز سلسله‌ای از احادیث جعلی وجود دارد و کتاب «فوائد

المجموعة فی الاحادیث الموضوعة» و «الاخبار الداخلیة» نزد آنها (یعنی اهل بیت)، خطاهایی وجود دارد! همانطور که نزد ما خطاهایی در بعضی از نسخ صحیح مسلم وجود دارد؛ آنها نیز در برخی نسخ کلینی دارای خطاهایی هستند. پس چرا شما به این قضیه توجه ندارید؟ درباره دیگر مذاهب به شکل سطحی حکم می‌کنید! ولی هنگامی که در کتب شما خطاهایی باشد، به سرعت حکم نمی‌کنید. بلکه در بحث تعمق می‌کنید! همانطور که من در سابق مثل شما بودم. بفرمایید میکرفون در اختیار شما است!

آقای رفیق الموسوی:

بفرمایید برادر مصطفی (ایشان جناب شیخ علامه علی کورانی هستند)!

سؤال شیخ علی کورانی:

بسم الله الرحمن الرحیم. من امشب به بیشتر این گفتگو گوش کردم. درواقع من از اتاقِ حق تشکر می‌کنم و همچنین از جناب دکترعصام و شیخ عثمان و از این گفتگو مطالب زیادی را استخراج کردیم. از جمله این مطالبی که استخراج کردم این است که اولاً: شیخ عثمان زنانِ پیامبر را اهل بیت بالتبع به حساب می‌آورد؛ یعنی نوعی از درجه دوم!

مسئله دیگری که همچنین از شیخ عثمان مشاهده کردم این است که گفت: پیامبر به تمسک به ثقلین دستور نداده! و بعد از چنددقیقه از ایشان شنیدم که گفت از «زید بن ارقم» درباره ثقلین که پیامبر ﷺ دستور به تمسک به آنها را داده، سؤال شد! پس بعد از آن سخن اول، این سخن دوم جای سؤال دارد. یک بار پیامبر به تمسک به آنها امر نکرد و یک بار دیگر پیامبر به تمسک به آنها امر کرد؟ و این مسئله‌ای عجیب است! در ظرف چنددقیقه تناقضی از شیخ عثمان گفته شد!

بعد از آن او می‌گوید: بله، ثقلین همان کتاب خدا و اهل بیت هستند! و من به فکر فرورفتم، یا چیزی مانند این.

اگر شما قبول داری که آنها ثقلین هستند، یعنی غیر از این ثقل نیستند و سبک هستند. پس شما به صحابه‌ای که سبک و خفیف هستند، متمسک می‌شوی و ثقلین را ترک می‌کنی و این امر عجیبی است!

باتوجه به مشاهدات، من می‌خواهم به این سؤالات پاسخ دهید: معنی اهل بیت بالتبع چیست؟ یعنی صدقه بر اهل بیت حلال است...

بعد اینکه آیا پیامبرﷺ، امر به تمسک به ثقلین کرد یا نه؟ و ثقلین یعنی اینکه غیر از آنها سبک و خفیف هستند.

بعد از آن...این مسئله سیاسی و زرنگی است که دنبال نقطه ضعف و توبیخ دکتر عصام بگردی! چرا که دکتر عصام متدین و خوش قلب است. خدای متعال او را به ولایتِ اهل بیت هدایت کرد. معنی این فشار و توبیخ بر او چیست؟ به هرحال من از شیخ عثمان می‌خواهم از اسلوب علمی متعارف استفاده کند. طبیعی است که این زرنگی و این سیاسی کاری و استفاده از توبیخ، مفید نیست! متشکرم.

آقای رفیق:

خدا به شما جزای خیر بدهد! و جواب آقای شیخ عثمان باقی ماند. بفرمایید شیخ عثمان إن‌شاء الله به جناب علامه شیخ کورانی پاسخ می‌دهید. بفرمایید!

شیخ عثمان:

من به شما گفتم که باید حساب وقت را داشته باشید! می‌خواهم بدانم من چقدر وقت دارم و شیخ دکتر چقدر وقت دارند؟

آقای رفیق الموسوی:

بفرمایید شیخ عثمان؛ هرطور که وقت می‌خواهید!

شیخ عثمان:

ببخشید؛ به خواست من نیست! ما همانطور که قرار گذاشتیم، به وقت پایبند

خواهیم بود إن‌شاء الله. لطفاً حساب وقت را می‌خواهم. چقدر از وقت دکتر و چقدر از وقت من باقی مانده؟ خداوند به شما برکت دهد!

آقای رفیق:

نور چشمم شما صحبت کن!

شیخ عثمان:

ببخشید! اگر شما وقت را حساب نکردید، من حساب کردم! و همانطور که گفتم، لطفاً حساب وقت را بگویید!

آقای رفیق:

طبعاً همانطور که گفتید، من و برادر محمدعلی درواقع وقت را حساب نکردیم. اگر شما وقت را حساب کردید، بگویید إن‌شاء الله. بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

من وقت را محاسبه کرده‌ام. او پنج دقیقه صحبت کرد. من به کسی که گفت: حدیث ابن عباس بر دیگران چه ترجیحی دارد؟ کسی که در ابتدا صحبت کرد و صدایش واضح نبود؛ شنیدم از او که این سؤال را کرد و باقی صحبت‌های او را نشنیدم.

شیخ کورانی می‌گوید: صدقه بر آنها حلال است؟ و آیا آنها مطهر و یا غیرمطهر هستند در یک زمان؟ اولاً: حقیقت این است که او به قدری که شارح مناظره بود، سؤال کننده نبود و سخن را به درازا کشید! و گفتیم: این قسمت برای سؤال کردن است، آن هم به صورت مختصر. به همین جهت می‌گویم: من در نواری که صحبت کردم که اسمش اهل بیت است، گفته‌ام که آل نبی، زنان آل او هستند؛ اما به تبعیت، به خاطر تبعیت آنها از نبی!

اما این سخن او درباره مطهرات و غیرمطهرات؛ این بحث ما بود که من از

دکترعصام خواستم که به من بگوید: آیه تطهیر به چه دلالت دارد؟ آیا دلالت دارد که او آنها را پاک کرده، یا می‌خواهد پاک کند؟ این بحث ما است و من می‌خواهم که درباره این موضوع صحبت کند. اما او در این باره صحبت نکرد.

سعی کن که او را قانع کنی که درباره این موضوع صحبت کند تا به نتیجه برسیم إن‌شاء الله.

آقای رفیق:

برادر زیب ۲۰۰۳ بفرمایید!

برادر زیب۲۰۰۳ از گروه وهابیت:

من سؤالی از شیخ دکترعصام دارم. ما به سایت اینترنتی الحق رفتیم و در آن یافتیم که خانواده ایشان در یمن زیدی هستند. و اگر این موضوع اشتباه است، چرا ایشان تصحیح نمی‌کنند؟

و سؤال دیگر: نظر شما چیست که بسیاری از خانواده‌های شیعه، مخصوصاً در خلیج به اهل سنت تغییر یافته‌اند؟

سؤال سوم: سبب عدم جواب به سؤال‌های شیخ عثمان خمیس چیست؟ لطفا جواب دهید!

دکترعصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. باید بدانید که در یمن منطقه لواء (اب) که یکی از مناطق میانی آن است، وجود دارد. و آنجا منطقه شمالی (صعده) هست و دیگر مناطق. این منطقه زیدیه است. ما از لواء (اب) هستیم. این منطقه شافعی است؛ اما نقطه وسطی بین زیدیه و شافعیه هستند. یعنی شخص زیدی، کاملاً زیدی نیست. و بیشتر از یک بار گفته‌ام که این سؤال شخصی است. اولاً در یمن معروف است که بعضی از رهبران وهابیت، از خاندان عماد و از آنها هستند؛ مانند علامه

المجاهد «عبدالرحمان العماد» حفظه الله که او در کویت زندگی می‌کرد و او عموی من و رئیس جمعیت نهضت وهابیت در مجلس یمن بود و از رهبران جمعیت اصلاح یمن که یکی از شاخه‌های جمعیت اصلاح کویت است که رئیس آن «شیخ اسماعیل الشطی» است. خاندان عماد الآن در یمن معروف هستند. و من خواهری دارم که دکتری موجه در دانشکده‌های وهابیت است. و همچنین خانم دکتر دیگری در دانشکده‌های وهابیت. فرض کن که من وهابی نبودم؛ من وقتی می‌گویم وهابی بودم، به مذاهب دیگر غیر از وهابیت، طعن وارد نمی‌کنم! ولی من می‌خواهم با خدا و با خودم صادق باشم. وگرنه این نیست که من وقتی می‌گویم زیدی نبودم، یا شافعی نبودم، یا مالکی نبودم، بلکه وهابی بودم؛ به شافعیه یا زیدیه طعن وارد کنم! اما من حقیقت را می‌گویم و این برای شما مهم نیست! من برای شما دلیل می‌آورم. ما پیروان دلیل هستیم و هرجا باشد، ما آنجا هستیم. دنبال دلیل باش و به کلامم نگاه کن! اما اینکه فلان سایت چنین و چنان گفته! آیا سایت‌ها حجت شرعی شده‌اند؟ در سایت فلان چیز است و در نوار فلانی، فلان چیز است!

آیا علماء اهل سنت یا علمای شیعه یا علماءِ وهابیت، فیلم‌های سینمایی و سایت های...حجت می‌دانند؟ من نمی‌دانم این حجت‌های غریب چیست؟

به شما می‌گویم که من امامِ مسجد جامع (الاسطی) در خیابان الزبیری بودم. در آنجا نماز می‌خواندم و عقیده طحاویه درس می‌دادم و کتاب فقه سنی درس می‌دادم. نزد علمای وهابی و در عربستان درس خواندم و در بعضی جلسات شیخ ابن باز شرکت کردم. از علامه مجاهد «شیخ عبدالرحمن العماد» حفظه الله در یمن سؤال کن! مسئله را شخصی نکن! خواهش می‌کنم درباره مسائل شخصی سؤال نکنید! من دوست ندارم از عصام عماد صحبت کنم. من می‌خواهم از مسائل فکری صحبت کنم. و برایم مهم نیست که عصام عماد کیست یا افراد دیگر چه کسانی هستند! ما به بیشترین چیزی که افتخار می‌کنیم، دین‌مان است. به عقیده‌مان افتخار می‌کنیم. به اسلام‌مان افتخار می‌کنیم. ما چیزی جز وجودی موقت در این

حیات فانی نیستیم. و من خجالت می‌کشم که درباره شخصیت عصام عماد صحبت کنم! من از قضایای فکری صحبت می‌کنم و قضایای مورد اختلاف. می‌خواهم از طریق آن مشکلی را حل کنم، یا اینکه سعی کنم بین وهابیت و شیعه تقریب ایجاد کنم فقط. این هدف من است.

اما درباره آنچه در قضیه اینکه گفتی چرا به سؤالات شیخ عثمان پاسخ نمی‌دهی؟

من پاسخ داده ام! این حقیقت ندارد...من به همه سؤالات ایشان پاسخ داده‌ام. اما چه کنم که انسانی چهل مشکل را در یک آیه وارد می‌کند! هر اشکالی نیاز به یک ساعت زمان دارد. اما من پنجاه دقیقه وقت دارم. پس چگونه به همه اشکالات در وقتِ محدود پاسخ دهم؟ پس چرا من می‌گویم هنوز من سخنانی درباره آیه تطهیر دارم؟ چون عصام می‌خواهد همه اشکالات حل شود. آنچه اتفاق می‌افتد، این است که صد اشکال مطرح می‌شود که هر اشکال به پنجاه دقیقه وقت برای پاسخ نیاز دارد. و وقت من محدود است. من به او گفتم به همه چیز پاسخ خواهم داد و او اصرار دارد که حدیث کساء را رها کنیم. درحالی که می‌گویم: من هنوز سخنی درباره حدیث کساء دارم و هنوز در رأس هرم شیعه هستم. چرا؟ چون وقت تنگ است. و من می‌خواهم که به اشکالی که مطرح کرده، پاسخ بدهم. و طبق عادت کسی که شبهه می‌اندازد ساده تر است، تا کسی که به آن جواب می‌دهد؛ یا اینکه به وقت کمتری نیاز دارد، نسبت به کسی که به شبهه پاسخ می‌دهد.

مذهب اهل بیت مظلوم است. دولت‌های اموی و عباسی، بسیاری از شبهات را بر آنها احاله کرده‌اند. بعد وهابیت آمد و به این شبهاتی که در عصر اموی و عباسی و عثمانی وارد شد، این شبهات را اضافه کردند.

به همین جهت، وقتی که من احتیاج دارم، بیشتر از وقتی است که شیخ عثمان به آن نیاز دارد. چرا؟ چون من سخنی درباره آیه تطهیر دارم. هنوز من ده یا پنج جلسه یا حدود این- که نمی‌توانم معین کنم- نیاز دارم تا کسی مرا محاکمه نکند.

شاید پنج، شاید چهار، شاید دو؛ و بعد از آن به موضوع دیگری می‌پردازیم. ولی من هرگز از آیه تطهیر خارج نمی‌شوم، مگر اینکه بحث درباره هر لغت آن را به پایان برسانیم. تا اینکه بدانی شیعه اینجا حرف برای گفتن دارد و این مذهبِ عظیم از هیچ به وجود نیامده است؛ همانطور که شما شیخ عثمان گمان می‌کنی! بفرمایید میکرفون در اختیار شما!

آقای رفیق مدیر مناظره:

طبعاً به خواست خدا حال که وقت شیخ تمام شد، الآن مناظره را به پایان می‌بریم. چهل دقیقه گذشت، همانطور که برادران ذکر کردند. و در جلسه آینده مناظره در همین وقت این مناظره برگزار خواهد شد. و از شما متشکرم.

مناظره هفتم

شیخ مصطفی طائی

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره هفتم در صفحه شخصی عثمان الخمیس برگزار شد.

شیخ ابواحمد البکری، مدیر گفتگو از طرف وهابیت:

اعتقاد دارم صوت واضح است و اشکال فنی از طرف شماست. برادران قبل از هرچیز به شما سلام عرض می‌کنم. خب چه خوب است که همگی به صحبت‌های شیخ عثمان گوش دهیم و انشاءالله مثل همیشه ما شروع خواهیم کرد. من مجدداً به زمان نگاه کردم. هرچند شیخ عثمان تأخیر کرده و مناظره عقب افتاده، اما باز هم چه خوب است که ابتدا به صحبت‌های شیخ عثمان الخمیس گوش بدهیم و سپس به صحبت‌های شیخ دکتر عصام گوش دهیم؛ تا این که انشاالله ما شروع کرده باشیم. بفرمایید دکتر عصام! ببخشید، بفرمایید شیخ عثمان، میکروفون در اختیار شماست!

جناب آقای شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی المبعوث رحمة للعالمین، سیّدنا و امامنا و حبیبنا و قرّه عیننا، محمد بن عبدالله و علی آله و صحابته اجمعین.

پس از حمد و ستایش خداوند، سلام و درود می‌فرستم به همه شما حاضرین در این صفحه و از خداوند طول عمر شما را طلب می‌کنم. و از خداوند بزرگ می‌خواهم که ما و شما را موفق گرداند بر آن چه که دوست دارد و به آن راضی است. و همه ما را به حق و حقیقت برساند و از خداوند می‌خواهیم که ما را موفق گرداند، و هرگاه این گفتگو را آغاز می‌کنیم، بگوییم: «اهدنا الصراط المستقیم*صراط الذین انعمت علیم غیرالمغضوب علیهم و الضالین». بنابراین می‌گویم سلام و درود بر

شما، و خداوند به شما طول عمر دهد و خوش آمد عرض می‌کنم به شما و به دکتر شیخ عصام!

از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم که ما و شیخ دکتر عصام را موفق گرداند تا به حق دست بیابیم و عملی به مقتضای آن انجام دهیم. فرصت را در اختیار دکتر عصام قرار می‌دهم تا از صحبت‌های ایشان استفاده نمایند. پس بفرمایید!

جناب آقای عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. «ربّ اشرح لی صدری* و یسّر لی امری* واحلل عقدة من لسانی* یفقهوا قولی»[1]، «و أفوّض امری الی الله إنّ الله بصیر بالعباد»[2].

برادرانم! در ابتدا خود بر لازم می‌دانم دو نکته را خدمت شما عرض نمایم: اولاً از همه شما تشکر می‌کنم و ثانیاً لازم می‌دانم عرض کنم که قطعاً باید به واسطه حقِ وحدت مقدس اسلامی، از آن در مقابل حملات زبانی و توهین‌ها دفاع کنیم. مخصوصاً بعد از آن که بر ما روشن شد که این حملات برخاسته از توطئه کینه‌آمیز و مغرضانه مسیحی است. آن هم در جهت برانگیختن درگیری و آشوب‌های مذهبی بین وهابیت و شیعه دوازده امامی از جهتی و میان وهابیت و اهل‌سنت از جهت دیگر.

و قطعاً می‌دانم که شکست این توطئه، مگر از خلال تبلیغ برای وحدت بین وهابیت و شیعه، صورت نمی‌پذرد. بنابراین نه تنها برای وحدتِ بین اهل سنت و شیعه دوازده امامی تلاش می‌کنم؛ بلکه به دنبال ایجاد وحدت بین وهابیت و شیعه دوازده امامی هم هستم و همچنین به دنبال وحدت بین وهابیت و اهل‌سنت هم هستم. و هرگز این وحدت تحقق نمی‌یابد، مگر از خلال همین گفتگوهای برادرانه و آرام.

---

۱. سوره طه۲۸-۲۵

۲. سوره غافر،٤٤

همچنـان موضـوع گفتگـوی مـا در ایـن جلسـات، آیـه تطهیـر و حـدیث کسـاء می‌باشـد. گفتگـوی بیـن مـن و بـرادر عزیـز شیـخ عثمـان، گفتگـویی است برادرانـه و دوستانه که موجب رویایی دو تفکر محترم وهابیت و شیعه دوازده امامی می‌گردد. آن هم بنابر حکمت و دوستی و برادریِ بزرگ اسلامی که بین شیعه دوازده امامی و وهابیت حکفرماست.

در نهایت از خداوند مسئلت دارم که بین همـه مسلمین، اعم از شیعه و سنی وحدت ایجاد کند. آمین یارب العالمین!

شیخ ابواحمد البکری، مدیر گفتگو از طرف وهابیت:

بسیار عالی! خداوند به شما جزای خیر دهد. هنگامی که شیخ عثمان راهنمایی کرد به ایـن کـه ابتـدا شـروع کنـیم، متوجـه نـشدم، تـا ایـن کـه وقـت شـناس باشـیم. انشاالله که شیخ برای ما این مطلب را توضیح دهنـد. در همـین حـال شـیخ تـصمیم به شروع گفتگو گرفتند. انشااله تا این که وقت ضایع نشود!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. کلام شیخ دکتـر عصام درباره وحدتِ بین وهابیت و اهـل‌سـنت و شـیعه و وهابیـت کـه در ابتـدای عـرایض شـان گفتنـد، دارای دو نکتـه است:

اولاً: ضروری اسـت کـه شـیخ دکتـر عصام و همـه بداننـد کـه مـا هرگـز بـه وحـدت دعوت نمی‌کنیم؛ بلکه به پیروی از حق و پیروی از کتاب و سـنت دعوت می‌کنیم و هرگز به دنبال وحدت نیستیم! بلکه خواهان وحدت بر حق هستیم. خواهـانیم کـه همـه مـا بـه گـرد کلمـه «لا الـه الاّ الله» و «محمـد رسـول الله» وحـدت کنـیم. ایـن آن مطلبی است که ما به دنبال آنیم.

ثانیاً: کلام شیخ دکتر عصام درباره وحدت بین وهابیت و اهل‌سنت که در بین صحبت‌های شان بسیار به آن اشاره کردند، گویای این است که ایشان می‌خواهنـد

به مردم القاء کنند که وهابیت غیر از اهل‌سنت است. و به کلام خود این مطلب را که وهابیت فرقه‌ای مذهبی است را ضمیمه کنند. و بگویند که عثمان الخمیس وهابی است و فلانی وهابی است یا فلانی وهابی نیست. در واقع کلام ایشان را برای مردم تلبیس[1] می‌بینم. و معنای این جملات جز گمراهی و پوشاندن حق برای مردم نیست! و من امیدوارم که ایشان این کلام را ترک کنند. بنده درحالی این توقع را از ایشان دارم که خودم بارها گفتم: من به شما رافضی نمی‌گویم؛ بلکه همان‌طور که خودتان دوست دارید، شما را شیعه دوازده امامی خطاب می‌کنم! درحالی که معنای رافضی[2] بر هیچ کس پوشیده نیست.

البته من آرزو دارم وهابی باشم! یعنی هنگامی که ایشان من را وهابی خطاب می‌کنند، این هیچ ضرری برای من ندارد و من را هرگز آزرده‌خاطر و ناراحت نمی‌کند. ولی شما با این کار می‌خواهی ادعا کنی که وهابیت غیر از اهل‌سنت است و به دنبال آن در پی ایجاد وحدت بین وهابیت و اهل‌سنت هستی. این ادعا کاملاً غلط است! اهل‌سنت همان وهابیت است و وهابیت همان اهل‌سنت است. کلام شما غلط است و اساساً چیزی به نام وهابیت وجود ندارد. و قطعاً آن شخصی که به ایشان «محمد بن عبدالوهاب» می‌گویند، مردم را به پیروی از کتاب و سنت متوجه ساخت! بنابراین شما کسی را که بگوید من وهابی هستم، پیدا نمی‌کنی. و تنها ما این مسائل را از شما شنیده‌ایم که می‌گویید: «من وهابی هستم.» و بنده در حال حاضر به ادعای شیخ دکتر عصام یک وهابی هستم؛ درحالی که تا به امروز به یاد ندارم به کسی گفته باشم که من وهابی هستم و کسی را هم نمی‌شناسم که بگوید من وهابی هستم! ولی در مقابل بسیاری از مردم را می‌شناسم که می‌گویند ما اهل‌سنت و جماعت هستیم. یا می‌گویند ما سلفی هستیم، یا کلماتی زیبا، شبیه همین موارد که ذکر کردم.

---

۱. حیله، دروغ پردازی، نیرنگ

۲. معنای رد شده. اصطلاحی تحقیرآمیز برای شیعیان است که آنها دیگران را ترک و رد کرده اند!

بنابراین توقع دارم که دکتر عصام سعی نکنند با این کلماتی که هرگز از ایشان پذیرفته نیست، بین وهابیت و اهل سنت فرق بگذارند.

و حقیقت همان‌طور که قبلاً هم به آن اشاره کردیم، این است که دکتر عصام باید برای ما روشن کنند، چرا بین «اراده» در آیه تطهیر و «اراده» در غیر این آیه فرق می‌گذارد؟ و چه کسی از علمای شیعه بین این «اراده» فرق گذاشته است؟ آیا شیعه نیز چنین می‌گوید که «اراده» در این آیه یک معنا دارد و در آیات دیگر معنای دیگری دارد؟ و چه کسی این ادعا را کرده‌است؟ و آیا ایشان چنین چیزی را ادعا دارند؟ چرا ایشان «اراده» در آیه تطهیر را به معنای خاصی تخصیص می‌زنند و در غیر این آیه به معنای دیگری غیر از این معنا؟ بفرمایید دکتر!

ابواحمدالبکری:

بفرمایید آقای دکتر، میکروفون در اختیار شماست!

جناب آقای سید عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. همان‌طور که علما- اعم از شیعه، سنی، وهابی و سلفی- گفته‌اند: قطعاً در اصطلاحات جای بحث نیست. هرچند در نزد من ادله بسیاری هست که به واسطه آن‌ها می‌شود بین اشاعره و وهابیت فرق قائل شد. واضح است که وهابییون معتقدند که از اهل‌سنت هستند؛ همان‌طور که «اشاعره»، «ماتریدیه» و سلفی‌ها نیز خود را از اهل‌سنت می‌دانند! اما مطلب مهم این است که بنده قصد توهین نداشته‌ام و قصد من تنها بکار بردن اصطلاح بوده و امیدوارم که برادر محترم شیخ عثمان از کلام من برداشت نکرده باشد که من قصد توهین داشته‌ام. به خدا قسم قصد توهین به شیخ را نداشته‌ام و خداوند به خوبی از نیت‌های خیر و شرّ قلبی انسان آگاهی دارد. قصد من از بکاربردن آن الفاظ، رعایت دقت علمی برای فرق گذاشتن بین مذاهب اسلامی بوده است. تا این که بین شناختِ سلفی‌گری و وهابیت اشتباه رخ ندهد، یا همین‌طور بین وهابیت و اهل

سنت، یا اشاعره و وهابیت این اشتباه رخ ندهد. و شما به خوبی اطلاع دارید که بعضی از اساتیدتان و هم‌درس‌های شما که در دانشگاه مقالات و پایان‌نامه نوشته‌اند، در دانشگاه امام محمد بن سعود، به نام وقفیه «امام ابن‌تیمیه اشعری» تحصیل و تدریس می‌کنند. و از این دست شواهد بسیار است که انشاالله در آینده جلساتی را به آن اختصاص خواهیم داد تا در آن جلسات درباره فرق بین وهابیت و اهل سنت به گفتگو بنشینیم. و بنده در آنجا با زبان ارقام و ادله فرق بین وهابیت و اهل سنت را بازگو خواهم کرد و به شما یادآور خواهم شد که وهابیت غیر از اهل سنت است و خواهم گفت که بین وهابیت، اهل‌سنت و سلفی‌گری اختلاف است. این مسائل برای من اثبات شده است. زیرا من خودم روزی در خط وهابیت بوده‌ام. هرچند که امروز بر آن عقیده نیستم؛ زیرا با احدی در مسئله عقیده شوخی ندارم و به عقیده بنده شما یک وهابی هستی و حتی اساتید شما هم وهابی بوده‌اند!

موضوع اصلی ما درباره حدیث کساء و آیه تطهیر می‌باشد. هم اکنون می‌خواهم بحث را آغاز کنم و بگویم میان این دو اراده به جهت سیاق فرق وجود دارد. باید به شما بگویم که من نمی‌خواهم با شما وارد یک بحث جدلی کلامی بشوم و در خصوص فرق میان اراده تکوینی و تشریعی سخن بگویم. بلکه من می‌خواهم به این مطلب با زبانی همه فهم اشاره کنم:

قطعاً برای کسی که به این آیه «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ»[1] مراجعه کند؛ از معنای اراده مطلبی را برداشت می‌کند که با آیه دیگری که به آنها اشاره می‌شود، فرق وجود دارد. در این آیه به لفظ اراده به وسیله کلمه (یرید) اشاره شده است، همانند آیه‌های دیگر چون: «إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما يُرِيد»[2]، «فَعَّالٌ لِما يُرِيد»[3]، «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ

۱. حج/ آیه ۱۴

۲. هود/ آیه ۱۰۷

۳. بروج/ آیه ۱۶

بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُون»[1].

آیا در این آیات برای کسی فضیلتی مطرح شده است؟ خیر. هیچ فضیلتی برای کسی وجود ندارد. زیرا در اینجا لفظ اراده خالی از هرگونه فضیلتی است. اما آیه‌ای که در رابطه با اهلبیت است، یعنی «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ در این آیه لفظ اراده، فضیلت اهل بیت را مطرح می‌کند.

کلام من به دور از بحث‌های کلامی مثل فرق بین اراده تکوینیه و تشریعیه است که من و شما را در یک جدال بی‌نتیجه وارد می‌کند. زیرا ما در این موضوع گفتگوی زیادی کرده‌ایم.

بنده می‌خواهم نگاه اولیه به سیاق این آیات را بررسی کنم. همانطور که علماء گفته‌اند، این آیه انسان را به گونه‌ای قرار می‌دهد که متوجه می‌شود لفظ اراده در حق این آیه (آیه تطهیر) و آیات دیگر تفاوت دارد.

مثلاً آیه دیگری را بررسی می‌کنیم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِن كُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَ إِن كُنتُم مَّرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُ مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُم مِّنْ حَرَجٍ». آیا در این آیه فضیلتی وجود دارد؟ آیا لفظ اراده در بردارنده فضیلت است؟ آیا زمانی که خداوند می‌فرماید «وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ»، در این آیه فضیلتی وجود دارد؟ آیا کسی گفته است که این آیه بر فضائل امیرالمؤمنین دلالت می‌کند؟ چرا که خداوند می‌فرماید «وَلَكِن يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ»؟ آیا کسی گفته است که این آیه درباره فضائل امیرالمؤمنین نازل شده است، یا اینکه این آیه صرفاً یک مسئله شرعی است که به نماز تعلق دارد؟

اما درباره آیه «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»،

---

۱. صف/ آیه ۸

یکی از علماء و مفسرین پیشین گفته است: «همانا این آیه بر فضیلت اهل بیت پیامبر دلالت می‌کند و از همین جهت است که امام مسلم، «صاحبِ الصحیح» (رضوان الله علیه)، این آیه را در باب فضائل اهل بیت مطرح کرده است. اگر لفظ اراده موجود در این آیه با لفظ اراده موجود در آیه صلاة هم معنا بود، امام مسلم نیز آن را در باب فضائل اهل بیت نمی‌آورد.»

شیخ عثمان! من انسان منصفی هستم و از شما می‌خواهم که مسئله اراده تکوینیه و تشریعیه را رها کنید. بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

جناب شیخ عثمان

من إن‌شاء الله تعالی سخن شما را روشن می‌سازم. در قضیه اشاعره که آنها می‌گویند ما از اهل سنتیم، بنده به صحت این کلام شکی ندارم! هرکسی که ادعا می‌کند، حق دارد. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»[1]. اگر چنین باشد، پس اسماعیلیه نیز می‌گویند ما شیعه حقیقی هستیم! قرامطه نیز می‌گویند ما شیعه حقیقی هستیم! زیدیه هم می‌گویند ما شیعه حقیقی هستیم! غیر از آنها اشخاص دیگری نیز وجود دارند که می‌گویند ما شیعه حقیقی هستیم!

من شما را متهم نمی‌کنم که شما شیعه نیستید. من شما را رافضی می‌نامم که شما را با آنان که ادعا می‌کنند ما شیعه هستیم، متمایز سازم.

من از شما سؤال می‌کنم که چه کسی از علمای شیعه می‌گوید بین این دو اراده فرق وجود دارد؟ چه کسی از علمای شیعه می‌گوید اراده در یک جای قرآن به یک معناست و در جای دیگر قرآن، معنای دیگری دارد؟

این کلام اهل سنت و اهل جماعت است که می‌گویند اراده شرعیه و اراده قدریه. آیا شما بین این دو اراده فرق می‌گذارید؟ آیا شما معتقد هستید که اراده به دو

---

۱. سوره روم؛۳۲

معناست: اراده شرعیه و اراده قدریه؟ بفرمایید دکتر!

جناب آقای دکتر عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. شما گفتید که شیعه دوازده امامی می‌گویند ما شیعه حقیقی هستیم. اما شما می‌دانید که آنها ادعا نمی‌کنند که ما شیعه اثنی عشری هستیم. این مثال اشتباه بود. یعنی همانطور واضح است که اگر شما بروید از اسماعیلیه سؤال کنید، هیچ کدام شان در عالم به شما نخواهد گفت که من دوازده امامی هستم. اگر شما از زیدیه بپرسید، او هم به شما نخواهد گفت که من دوازده امامی هستم. اما اگر از اشعری بپرسی، او می‌گوید من از اهل سنت هستم. اگر از ماتریدی بپرسید، او می‌گوید من از اهل سنتم. چه بسیاری از اشخاص وجود دارند که در این مسئله اشتباه می‌کنند.

اما وهابی می‌گوید من از اهل سنتم. سلفی می‌گوید من از اهل سنتم. ماتریدی می‌گوید من از اهل سنتم. اما هیچ اسماعیلیه‌ای وجود ندارد که بگوید من از شیعه اثنی عشریه هستم. هیچ زیدیه‌ای را در عالم نمی‌یابید که بگوید من از اثنی عشریه هستم!

باید به این مسئله توجه کنید. اما مسئله فرق بین دو اراده: خیلی از کسانی که در جلسه گذشته حاضر بودند فهمیدند که شما می‌خواستید فضیلت اهل بیت را از این آیه استنباط کنید. بنابراین من باید راجع به این مسئله یک توضیحی بدهم. یعنی شما باید توضیح بدهید که چگونه از این آیه فضیلت را استخراج کرده اید. چرا که پیرامون این آیه آن قدر اشکال مطرح کردید که شنونده را در حالتی قرار داد که بگوید: این آیه هیچ دلالتی به فضیلت اهل بیت ندارد! شما درواقع این آیه را کشتید! برای همین است که بارها به شما گفته‌ام نحوه برخوردتان با آیات قرآن، متفاوت از اهل سنت است. به خاطر همین بود که من تأکید می‌کردم که بین وهابیت با اهل سنت فرق گذاشته شود. یعنی در کیفیت تعامل علماء اهل سنت و

علمـاء وهابیـت در رابطـه بـا فـضائل اهـل بیـت (رضـوان الله علـیهم)، یـک اخـتلاف اساسی وجود دارد. من این مسئله را در بحث‌هایی که بین من و شما واقع خواهد شد، روشن می‌سازم. درحال حاضر چه بسیاری از بحث‌ها وجود دارد که آن را به صورت کوتاهی مطرح می‌کنم؛ اما در آینده به صورت مفصل برای‌تان دلایل متقنی را بیان می‌کنم. من در جلسات گذشته نیز گفتم که چرا در برخورد با آیه تطهیر از منهجِ اهل سنت خارج می‌شوید؟ اما جواب نگرفتم. شما در سخنرانی‌ها، و کتابتان «کشف الجانی محمد تیجانی» گفته اید که اهل سنت گفته اند: «آیه تطهیر درباره زنان پیامبر نازل شده است»! شیخ عثمان این امانت علمی نیست! درحقیقت اهل سنت افراد امانت داری هستند. آنها هرگاه از آیه تطهیر صحبت می‌کنند، همه اقوالِ مختلف را بیان می‌کنند. سپس از میان این اقوال، عالم تسنن یکی را بر می‌گزینند. آنها مثلاً می‌گویند: «اهل علم به قول اول، گرایش پیدا کردند. قول دوم این است و قول سوم آن. من نیز قول اول را برگزیدم». اما درحال حاضر وهابیت روش خود را به این صورت قرار نمی‌دهد! یعنی وهابیت معاصر از این شیوه پیروی نمی‌کند و امانت داری علمی را که از قدیم نزد اهل سنت بوده است، رعایت نمی‌کند. زیرا وهابیونِ اخیر در مواجهه با دشمنان شان، شکست می‌خورند و طرفِ شبکه‌های خبری و مخالفین بر آنها پیروز می‌شوند! درحالی که پیشینیان از اهل سنت، به دور از هرگونه فضای رد کردن و رو به رو شدن با دیگری، با آیات برخورد می‌کردند.

بنابراین از اینکه من بین وهابیت و اهل سنت فرق می‌گزارم، ناراحت نشوید! چون به خدا قسم همانا من اعتقادی یقینی دارم که اهل سنت در مواجهه با فضایل اهل بیت و همچنین در برخورد با شیعه، عدالت بیشتری را به خرج می‌دهند! همانا هرگاه وقتی ما جایگاه‌تان را نسبت به اهل بیت و شیعه می‌بینیم، می‌گوییم: خداوند از «امام مجدالدین ابن اثیر» راضی باشد! خداوند از همه پیشوایانِ پیشین اهل سنت راضی باشد! چرا که سبک شما با سبک آنها متفاوت

است. چه در نحوه برخورد با اهل بیت و چه در نحوه برخورد با پیروان اهل بیت! بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

جناب شیخ عثمان

من چون قول دوم را پیرامون آیه تطهیر بیان نکردم، امانت علمی را نگاه نداشته ام! من الآن با شما مناقشه می‌کنم. آن مباحث در سخنرانی‌ها، مناظرات، گفتگوها و جلسات گذشته بود. آنها به پایان رسیده‌اند! من امانت علمی را نگاه نداشته‌ام. من نمی‌خواهم انتقام خود را بگیرم. اما آیا تیجانی هم که شما از ایشان نقل مطلب می‌کنید، امانت علمی را نگاه می‌دارد؟ آیا نقل قول هایش از اهل سنت صحیح می‌باشد؟ من نمی‌خواهم در موضوعاتِ تیجانی وارد شوم. او در این جمع حضور ندارد. اما موضوع من در حال حاضر شما هستید. من نمی‌خواهم که انتقام شخصی ام را از او بگیرم. اما الآن در موضوع این گفتگوهای شخصی که هیچ یک از مردم از آن سودی نمی‌برند، داخل شوم. چرا آیه تطهیر؟ بفرمایید!

آقای ابو احمد البکری مدیر مناظره از سوی وهابیت

دکتر! گیرنده در اختیار شماست. شمار زیادی از برادران نوشته‌اند که شیخ دکتر عصام پی در پی بین اهل سنت و وهابیت جدایی می‌افکند. إن‌شاء الله در صورت رضایت شیخ عثمان، بعد از اینکه وقتی برای‌مان باقی ماند، بعضی از مثال‌های اختلاف اهل سنت و وهابیت در عقیده را بیان کنید. بفرمایید گیرنده در اختیار شماست!

جناب آقای عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. درحقیقت ما در حین این که از سنت پیامبر پیروی می‌کنیم و به حدیث کساء نیز التزام داریم، می‌بینیم که پیامبر در میان حدیث کساء، عبارت «اهل بیت» در آیه تطهیر را تفسیر کرده است. همانا عبارت «اهل بیت»، به رابطه نزدیک یا به نسبت و یا به همسران پیامبر و یا به همه فرزندان و

خاندان تعلق می‌گیرد. اما ما سؤال می‌کنیم- که متأسفانه شیخ عثمان این سؤال را جواب ندادند - آیا عبارت «اهل بیت» در حدیث کساء و آیه تطهیر به همان معنایِ عرفی رایج در میان مردم که در زمان ما شامل همسر و اهل عیال می‌شود، دلالت دارد؟ همانا اگر حدیث کساء نبود، ما نیز کلمه «اهل بیت» را به همان معنایِ عرفی تعبیر می‌کردیم و می‌گفتیم «این عبارت شامل همسرانِ پیامبر، بنی هاشم، پسرعموهای پیامبر و شامل همه خاندان پیامبر می‌شد». اما ما می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه وآله، معنای عرفی برگرفته شده از اهل بیت، که شامل همسران خود می‌شود، را بازگردانده است. ما می‌بینیم که شارحین، زمانی که درباره حدیث کساء صحبت می‌کنند، نیز می‌گویند: «پیامبر کلمه اهل بیت را بیان کرده، سپس مصادیق آن را ذکر کرده است: امام علی، فاطمه، حسن و حسین. بعد عبایش را به دور آنها پیچانده است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه وآله آیه تطهیر را تفسیر نموده است.» برای چه می‌خواهیم آیه‌ای را که پیامبر آن را تفسیر نموده، تفسیرش کنیم؟

این حدیثی است که همه مسلمین بر صحت آن اجماع دارند. در جلسات گذشته نیز گفتم که این حدیث به اجماعِ مسلمین ثابت است. من بسیار تعجب می‌کنم! چون با کلام پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت می‌کنید؟

کلمه «اهل بیت»، در آیه تطهیر کلمه عامی است که ممکن است بر زنان پیامبر صلی الله علیه وآله اطلاق شود. ممکن است بر عباس اطلاق شود. و نیز ممکن است بر همه خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله اطلاق شود. اما پیامبر آمد و آن را تفسیر کرد و آنان را در عبایش داخل کرد. و مراد خود را از عبارتِ «اهل بیت» بیان کرده است. اما ما می‌بینیم که تشکیکات و اشکالاتِ جناب شیخ عثمان پیرامون آیه تطهیر و حدیث کساء، شامل خیلی از امور می‌شود و درحقیقت با کلام پیامبر صلی الله علیه وآله مخالفت صریح می‌کند! ما می‌بینیم که پیامبر صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «درباره اهل بیت من خدا را به یاد آورید». به نظر من اگر می‌خواهیم سخن پیامبر را - «اذکرکم الله اهل بیتی»- اجابت کنیم، باید بگوییم که حدیث کساء همانی است که آیه تطهیر را تفسیر کرده

است. این زمانی است که می‌خواهیم سخن پیامبر ﷺ را در رابطه با اهل بیتش اجابت کنیم. اگر حدیث کساء شامل کسانِ دیگری غیر از آن چهار نفر باشد، برای چه پیامبر ﷺ، آن چهارنفر را در عبایش داخل کرد؟ اهل بیتی که در عبای پیامبر داخل شدند، با کسانی که در عبای پیامبر داخل نشدند، چه فرقی با هم دارند؟ برای چه پیامبر ﷺ آنها را در عبایش داخل کرد و اشخاص دیگر را داخل در عبایش نکرد و تأکید کرد که فقط آنها در عبایش داخل شوند؟ من نمی‌دانم اگر پیامبر ﷺ درباره اهل بیتش تذکر داد و سپس آنها را تبیین کرد، پس برای چه هرکسِ دیگری را که می‌خواهید، ترجیحش می‌دهید؟

من در این جلسه خلاصه شبهاتی را که برادرم شیخ عثمان پیرامون آیه تطهیر و حدیث کساء وارد ساختند، را مطرح می‌کنم. و برای شما روشن می‌کنم که چگونه شیخ عثمان با فضائل اهل بیت تعامل می‌کند!

این حدیث علاوه بر اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین را تخصیص می‌زند، دیگرانی که در زمان پیامبر حضور داشتند را نیز خارج می‌کند. چون پیامبر آن چهارنفر را دعوت کرد. یعنی اگر پیامبر ﷺ می‌خواست کسی غیر از آن چهارنفر را در معنایِ شرعی لفظ «اهل بیت» - نه معنای عرفیِ رایج بین مردم- شریک شان کند، آنها را دعوت می‌کرد.

از دلایل تخصیصِ «اهل بیت» این است که پیامبر ﷺ آن چهارنفر را در نظر داشت. همانا پیامبر فرمود: «اللهم ان هؤلاء اهل بیتی»؛ این تأکیدی است که اهل بیتِ مطهر را محصور می‌کند.

همچنین پیامبر ﷺ هیچ کس را به جز آن چهارنفر، در عبایش داخل نکرد. این کار برای این بود که پیامبر می‌خواست بعد از تأکیدات لفظی اش، با حرکتِ خود تخصیص این چهارنفر را روشن سازد!

دلیل دیگر آن که لفظ «هؤلاء»، تنها بر همان چهارنفر اطلاق شده است، نه کس دیگر و اینکه پیامبر فقط آنها را در عبایش داخل کرد! نیز دلالت بر این دارد که

پیامبر می‌خواست بعد از آنکه به وسیله گفتارِ خود آن چهارنفر را معرفی کند، به وسیله عمل و حرکت خود نیز این تخصیص را بیان کند.

دلیل دیگر حصرِ اهل بیت بر آن چهارنفر این است که پیامبرﷺ، جمله «اللهم ان هؤلاء اهل بیتی» را تکرار کرد. علت این کار پیامبر این بود که او می‌خواست این حصر را تأکید کند تا توهّم دخولِ اشخاص دیگر در کلمه اهل بیت را رفع کند! تکرار نیز یکی از شیوه‌های تأکیدِ لفظی است که همه علمای لغتِ سنی و شیعه و وهابی آن را قبول دارند.

از دیگر دلایل حصر نیز این است که ما می‌بینیم جمله «اللهم ان هؤلاء اهل بیتی»، شامل یک مسندالیه می‌باشد. آن مسندالیه، «اهل بیتی» است که مشارالیه آن لفظ، «هؤلاء» است. و همانا علمای علمِ معانی در کتاب‌های شان گفته‌اند که «تعریف مسندالیه به اسم اشاره مفید، تمییزِ مسندالیه است». و طبق گفته آنان، این بهترین نوع تمییز و تخصیص است.

دلیل دیگر برای حصر اهل بیت در آن چهارنفر در زمان پیامبر، این است که در روایات زیادی داریم که‌ام سلمه نیز می‌خواست در عبای پیامبر داخل شود؛ اما پیامبر او را پس زد و به او فرمود: «جای تو خوب است»!

و همانا ابن تیمیه (رضوان الله علیه) روایت ام سلمه رضی‌الله‌عنها را تصحیح کرده است.

از دیگر دلایل نیز آن است که در صحیح مسلم، روایات صریحی داریم که بیان می‌کند اهل بیتِ مطهر همان چهارنفر هستند. یعنی همانطور که در حدیث کساء صحیح مسلم آمده است؛ همسران پیامبر نیز در مصادیق کلمه اهل بیت داخل نمی‌شوند! عایشه (رضی الله عنها) در مصادیقِ کلمه اهل بیت داخل نمی‌شود. ببینید امام اهل سنت، «آلوسی»، که هیچ یک از وهابیون آن را طعن نکرده است، در تفسیر «روح المعانی» چه گفته است؟ او گفته است: «روایاتی که بیان می‌کند پیامبرﷺ، علی و فاطمه و بین شان حسن و حسین (رضی الله عنهم)، را در زیر کساء داخل می‌کند و در رابطه با آنها چنین سخن می‌گوید که «اللهم ان هؤلاء اهل

بیتی» و بعد از آن نیز در حق آنان سخن می‌گوید و همچنین به‌ام سلمه اجازه داخل شدن در عبا را نمی‌دهد؛ بیشتر از آن است که بتوانیم آن را بشماریم. این روایات معنای عامِ اهل بیت را تخصیص می‌زند. یعنی منظور از لفظ «بیت» در کلمه اهل بیت، همین خانه می‌باشد.»

پس مراد از «اهل بیت» کسانیند که در این کساء بودند. یعنی همسرانِ پیامبر ﷺ، شامل مصادیق این معنا نمی‌شود. اما من تا به حال نفهمیدم که چرا شیخ عثمان که از بزرگان اهل سنت هستند، با این مسئله مخالفت می‌کنند؟ بفرمایید این سؤال را جواب بدهید!

جناب شیخ عثمان

به سخن خویش برمی گردم: از زید بن ارقم روایت شده که رسول خدا فرموده است: «من در میان شما دو چیز با ارزش قرار دادم. یکی از آنها کتاب خداست و دیگری اهل بیت ایشان». سپس حصین به زید گفت: اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند؟ آیا همسران پیامبر نیز جزو اهل بیت پیامبرند؟ زید گفت: همسران پیامبر نیز جزو اهل بیت پیامبر می‌باشند.»

طحاوی حدیثی را ذکر کرده است که می‌گوید ام سلمه گفته است که «رسول خدا فاطمه، حسن و حسین را جمع کرد. سپس آنها را در لباسش داخل کرد و پس از آن با صدای بلند دعا نمود: پروردگار من، اهل بیت من اینها هستند! ام سلمه گفت: من به پیامبر عرض کردم، ای رسول خدا من هم به همراه آنان داخل آن لباس بشوم؟ پیامبر فرمود: تو از اهل من هستی.»

بنابراین من دوباره از شما سؤال می‌کنم. جوابتان را می‌شنوم. آیا علی و فاطمه و حسن و حسین از مطهرین هستند؟

دکتر عصام می‌گوید: این دلیل بر حصر اهل بیت بر این چهارنفر است.

من چند بار از شما سؤال کردم که کدام یک از علماء علم لغت گفته است که

این معنی بر حصر اهل بیت دلالت می‌کند؟ تا به حال قولی را ذکر نکردید! این سؤال من است و هفتمین بار است که از شما می‌پرسم: کدام یک از علماء علم لغت گفته است که اگر کسی بگوید «هؤلاء اهل بیتی»، سخنش بر حصر آن دلالت می‌کند؟ از هیچ کسی نقل قول نکردید. آیا این نظر شماست؟ آیا شما از علمایی هستید که دیگران به نظرتان تکیه می‌کنند؟ این نظر شماست که به شما منسوب می‌شود، نه علماء اهل لغت.

پس کسی که می‌گوید فقط اینها از اهل بیت پیامبر هستند؛ کلامی باطل است. دوباره تکرار می‌کنم: اگر آنان از اهل بیت باشند و آیه تطهیر نیز در شأن آنان نازل شده باشد، پس چرا بعد از آن چنین شد؟...

آقای دکتر عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً شما حدیث را به گونه‌ای نقل کردید که در آن امانت علمی رعایت نشده است. این حدیث همانطور که می‌دانید در کتاب صحیح مسلم آمده است و نیز در شرح صحیح مسلم از «نووی» آمده است. من این شرح را برای شما ذکر می‌کنم تا اینکه دوباره آن را مثل جلسه گذشته ذکر نکنید. شما بین شرح و متن فرقی را نمی‌گذارید. من اول متن صحیح مسلم را برای شما می‌خوانم، سپس آنچه را که «نووی» در شرح صحیح مسلم گفته است را بیان می‌کنم.

شرح صحیح مسلم نوشته نووی در جلد ۱۵، چاپ دارالمعرفه، چاپ ششم، سال ۱٤۲۰، تحقیق شیخ مأمون شیحه، از صفحه ۱٦۹-۱۷۷ باب فضائل امام علی؛ حدیث ثقلین: «آگاه باشید من در بین شما دوچیز با ارزش را قرار دادم. یکی از آنها کتاب خداوند عزّوجلّ است و آن ریسمان کسی است که از او تبعیت کرده است و بر سبیل هدایت قرار گرفته است... پس از زید بن ارقم پرسیدیم اهل بیت پیامبر چه کسانیند؟ همسران پیامبر شامل آنان می‌باشند؟ او می‌گوید: خیر -به خدا قسم

این کلام در متن آمده، نه در شرح- هر زنی فقط در زمان عمر همسرش همراه اوست. یعنی بعد از مرگ همسرش، طلاق داده می‌شود و او به سوی پدرش و قومش و اهل بیت اصلیش باز می‌گردد و آن جمعی که صدقه بر آنان حرام شده است، کسان دیگری هستند.»

این کلام روایت در متن صحیح مسلم بود.

حال به شرح امام نووی رجوع می‌کنیم. امام نووی در شرح این روایت چه گفته است؟

امام نووی (رضوان الله علیه) گفته است: «اما زید بن ارقم در روایت دیگری، زنان پیامبر را از اهل بیت خوانده است». در یک روایت آمده است که زنانِ پیامبر، از اهل بیت هستند و در روایت دیگر آمده است که زنان پیامبر از اهل بیت نیستند. پس امام نووی این دو روایت را جمع کرده است. یعنی روایتی که می‌گوید همسران پیامبر شامل اهل بیت می‌شوند و دیگری روایتی است که می‌گوید همسران پیامبر شامل مصادیق اهل بیت نمی‌شوند. امام نووی این دو روایت را جمع کرده است. اما درحقیقت این یک تناقض است! روایتی می‌گوید که زنان پیامبر از اهل بیتند و روایتی دیگر نیز می‌گوید زنان پیامبر از اهل بیت نیستند. امام نووی در این باره یک حرف زده است، اما شما ببینید که امام نووی چگونه تناقض بین این دو روایت را حل کرده است. او گفته است: «آنچه در بسیاری از روایات در کتاب‌های دیگر معروف می‌باشد، این است که زنان پیامبر، جزء اهل بیت پیامبر محسوب می‌شوند». این قول را ببینید و در آن بیندیشید!

امام نووی گفته است: «معروف این است که در بسیاری از روایات در کتاب‌های دیگر، این است که زنان پیامبر از اهل بیت نیستند»!

به علاوه زید بن ارقم نمی‌تواند وقتی که پیامبرﷺ، اهل بیت خود را تعیین کرده است، با پیامبر مخالفت کند. پناه برخدا اگر زید بن ارقم با پیامبر مخالفت کرده باشد!

کلام من در این مناظره نیز در رابطه با اهل بیت مطهرین است نه اهل بیت به معنای عرفی.

شیخ عثمان! مشکل شما این است که بین معنای عرفی و معنای شرعیِ اهل بیت فرقی نمی‌گذارید. این مشکلی است که ما را در این حلقه مفقوده سرگردان می‌کند.

امام نووی در جمع بین روایات، روایت اول را بر مرادش تفسیر می‌کند که زنان پیامبر از اهل بیتی هستند که پیامبر با آنان آرام و قرار می‌گیرد! این باید یک مسأله واضحی باشد.

اما مسأله دیگر این است که شما گفتید: همانا آقای دکتر عصام به من بیان مسائلی را که کم نیستند، دستور می‌دهند. این حقیقت ندارد! خدا به شما جزای خیر دهد! آنچه را که شما گفتید، حقیقت ندارد. اما من به شما عرض می‌کنم که بعضی از سخنان مرا می‌فهمید!

ابواحمد البکری از طرف وهابیت

شیخ عثمان بفرمایید!

جناب شیخ عثمان

شیخ دکتر عصام به من می‌گوید که من حدیثی را بدون رعایت امانتِ علمی برای شما خواندم. من آن را از اَشکال این آثار خواندم. زمانی که می‌خواهید حدیث ثقلین را از کتاب‌های شیعه، نه کتاب‌های اهل سنت، ذکر کنید، نگاه داشتن امانتِ علمی چگونه است؟ من همه احادیثی را که ذکر کرده‌ام، از کتب شیعه ذکر کرده‌ام و حدیث مسلم را تنها دوبار برای شما بیان کردم. پس شما چه طور به من می‌گویید که امانت علمی را نگاه نمی‌دارم؟ من از شما سؤال می‌کنم: آیا خداوند آن چهارنفر را پاک گردانیده است؟ آیا آنها را طاهر خلق کرده است؟ آیا قبل از اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله، این دعا را برای فاطمه بخواند، خونی از فاطمه بیرون آمده است؟ آیا زمانی که

فاطمـه، امـام حـسن و امـام حـسین را بـه دنیـا آورد، خـونِ نفـاس از او بیـرون آمـد یـا بیرون نیامد؟ آیا فاطمه (رضی الله عنها) حائض شده است؟ آیا فاطمه قبـل از اینکـه با علی ازدواج کند و یا بعد از آن، حائض شده است؟ آیا دماء ثلاثه[1] قبـل از آن دعـا از او خارج شده است؟

هنگامی که شما در جلسه گذشته می‌گفتید که من دائماً جواب می‌دهم و رد می‌کنم، من تا به حال مکرراً از شما سؤالی را پرسیدم و شما نیز جواب آن را ندادید. سؤال این بود که غلات چه کسانیند؟ آیا خمینی و خوئی و مجلسی و مفید از غلاتند؟ جواب آن را ندادید.

هیچ کدام را جواب ندادید و بعد می‌گویید: او فرار می‌کند! کلامش را تغییر می‌دهد! نمی‌فهمد! جواب نمی‌دهد! او از شیعیانِ کویت می‌ترسد!

الحمدلله ارتباط ما با شیعیان کویت خوب است. هیچ مشکلی بین ما نیست. ما آنها را دعوت می‌کنیم، آنها نیز ما را دعوت می‌کنند. ما با آنها گفتگو می‌کنیم، آنها نیز با ما گفتگو می‌کنند و الحمدلله خیلی از آنها نیز از اهل سنت شدند. الحمدلله!

بنابراین ما می‌خواهیم یک بحث علمی دقیقِ نقلی ثابت شده‌ای داشته باشیم. نمی‌خواهیم گزافه گویی کنیم. بفرمایید دکتر عصام!

ابواحمد البکری مدیر مناظره از طرف وهابیت

دکتر گیرنده در اختیار شماست. بفرمایید!

جناب آقای عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. ما در یک اتاق بسته نیستیم. همه مردم این سخن را تصدیق می‌کنند. ما در فضایی هستیم که صدها نفر از مردم در آن حضور دارند. هر سؤالی را که از شما بپرسند، به آنان پاسخ خواهی داد. من پاسخ شما را درباره کلام «ابن جوزی» دادم. اما نمی‌دانم اگر به نوارها رجوع کنید، آن را می‌یابید؟

۱. خون های سه گانه حیض، نفاس و استحاضه که به طور طبیعی از زنان خارج می شود.

شما درحقیقت ادعا می‌کنید و می‌گویید که من جواب شما را ندادم. اما من به صورت مفصل پاسخ شما را در رابطه با ابن جوزی دادم. آیا می‌خواهید همانطور که در جلسه گذشته وقت‌مان را از بین بردید، حالا هم وقت‌مان را ضایع کنید؟ من در رابطه با سخن طحاوی به صورت مفصل برای شما از او نقل کرده و خواندم.

اما شما جواب مرا ندادید که چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن چهارنفر را برگزید و در عبای خود داخل شان کرد و آن کساء را به دور آنان پیچید؟

شما می‌آیید و به من می‌گویید: «شما بین معنایِ عرفی و معنای شرعی، تفاوت قائل می‌شوید. این در صورتی است که پیامبر در یک روایت صحیحه‌ای فرمود: سلمانُ منّا اهل البیت. آیا سلمان از اهل بیت است؟».

من به شما عرض می‌کنم که این معنایِ عرفی است.

اما مسأله حمزه. پیامبر اکرم فرمود: «من میان شما دوچیز را به جای گذاشتم. سؤال اینجاست که آیا پیامبر حمزه را نیز به جا گذاشت؟ من در رابطه با ارتباط بین حدیث کساء و آیه تطهیر سخن می‌گویم. کدام یک از اهل سنت گفته است که حمزه یکی از آن دوچیز با ارزشی است که پیامبر آن را برای ما باقی گذاشت؟ آیا زمانی که پیامبر می‌فرمود که من در میان شما دوچیز را به جای گذاشتم، معنایش این بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، حمزه را نیز به جای گذاشته است؟

شما در رابطه با کسی از من سؤال می‌کنید که در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شهید شد! حال اگر حمزه در آن زمان در قیدِ حیات بود، آیا پیامبر او را در عبایش داخل می‌کرد؟ این در صورتی است که عباس، دیگر عموی پیامبر، موجود بود؛ اما پیامبر او را در عبایش داخل نکرد!

برای ما روشن است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، با این کار قصد داشت تا برای ما سخنی را بگوید. همانا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در آن چهارنفر خصوصیتی را دریافت که این ویژگی نه در حمزه بود و نه در عباس!

اگر هم حمزه در آن زمان بود، بدون شک در عبای پیامبر داخل نمی‌شد. چرا که عباس نیز در آن زمان بود؛ اما در عبای پیامبر داخل نشد. پس پیامبر چه کسی را می‌خواهد به عنوان ثقلِ اصغر معرفی کند؟ کسانی که در مرتبه سوم بعد از قرآن و سنت قرار دارند. ولی شما از من درباره حمزه‌ای سؤال می‌کنید که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شد! شما می‌پرسید آیا تو از مطهرین هستی یا نه؟

پس باید در رابطه با ارتباطِ بین حدیث کساء و آیه تطهیر با هم صحبت کنیم. زیرا شما ادعا می‌کنید که من سؤالات شما را جواب نداده‌ام. این از شما پذیرفته شده نیست. زیرا هر سؤالی را که از من پرسیده‌اید، با ذکر شماره به شما جواب داده‌ام. من کلام امام طحاوی و بعد ابن جوزی را به شما جواب دادم؛ اما شما می‌گویید که من پاسخ شما را نداده‌ام. من نمی‌دانم که هدف شما از این کلام چیست؟ بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

جناب شیخ عثمان

گفتید که من به همه سؤال‌های شما جواب داده‌ام. چگونه جواب داده‌اید؟ آری شما به سؤال هایم جواب ندادید. شما از آن سؤال‌ها گریختید و درباره مسائلی صحبت کردید که من آن را نگفته بودم! شما تا به حال به آن سؤالات جواب ندادید. من بر این کلام اصرار دارم. نوارها موجود است. مردم می‌شنوند. اگر می‌خواهید صدای شما را به گوش‌تان می‌رسانم.

من در این حال از فاطمه علیها السلام سؤال می‌کنم. آیا او قبل از اینکه با علی ازدواج کند، یا اینکه بعد از اینکه با علی ازدواج کند، قبل از حدیث کساء او حیض می‌شد؟ آیا از او دماء ثلاثه بیرون می‌ریخت؟ آیا حمزه از اهل بیت است یا نه؟

سپس شما گفتید که پیامبر برای چه آن چهارنفر را در عبایش داخل کرد و آن را دور آنها پیچاند؟ خوب آنها را داخل کرد تا آنها را نشان بدهد. آنها را داخل کرد تا آنها را به مردم سفارش کند. تا اینکه جایگاه آنان را روشن سازد و دوست داشتن

شان را توصیه کند. ما هرگز منکر این نیستیم. ما به واسطه محبت آنها به خداوند نزدیک می‌شویم. رضی الله عنهم و أرضاهم.

ویژگی آنان این است که پیامبر ﷺ در رابطه با آنان دعا نموده است تا اینکه هر پلیدی از آنها دور شود.

همچنین پیامبر فرمود: «سلمان منا اهل البیت». صدقه دادن بر سلمان حرام نیست؛ اما پیامبر ﷺ او را برتری داد و او را از اهل بیت خود خواند تا جایگاه او مشخص شود و محبت او در قلوب مؤمنین پراکنده شود. پیامبر بر مسلمانان واجب کرده است که حق او را بدهند. زیرا پیامبر او را داخل بیت خود خوانده است.

زنان پیامبر نیز از اهل بیت پیامبرند. اما بر آنان نیز صدقه حرام نیست. مگر اینکه آنان به واسطه زوجیت به پیامبر پیوسته باشند. بنابرین آنها آزاد شده پیامبرند که صدقه بر آنها حرام نیست. یعنی بنابر جهت زوجیت، صدقه بر آنها حرام می‌شود.

شما گفتید که اهل بیت در مرتبه سوم بعد از قرآن و سنت قرار دارد.

دکتر عصام! سنت نبویه را از کجا آورده ای؟ پیامبر دوچیز با ارزش را برای ما به جای گذاشت: کتاب الله و اهل بیت پیامبر. این دوچیز چه ارتباطی با سنت دارد؟ پیامبر ﷺ تنها کتاب الله و اهل بیت را ذکر کرد. سنت را ذکر نکرد! سنت ادعای ما اهل سنت است. شما فقط باید به کتاب و اهل بیتِ پیامبر متوسل شوید. سنت را برای دیگران بگذار! بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

ابواحمد البکری

بفرمایید دکتر عصام گیرنده در اختیار شماست!

جناب آقای عصام

بسم الله الرحمن الرحیم. از برادرم شیخ عثمان می‌خواهم که عذر مرا بپذیرند. من می‌بینم که هیچ برکتی در تکرار جواب‌ها وجود ندارد. یعنی اگر شما سؤال هایتان را تکرار کنید و من هم جواب دهم، بحث‌مان بی‌مفسده خواهد بود. من بعضی از سؤال‌های‌تان را شاید بیست مرتبه جواب داده‌ام. احیاناً از شما سؤال‌های عجیبی صادر می‌شود. الآن دارید سؤال می‌کنید که آیا فاطمه علیها السلام حیض می‌شد یا نه؟ شما سؤال‌های عجیب و غریبی را می‌پرسید. یعنی شما در مسأله حیض وارد می‌شوید و چه می‌دانید که حیض چیست!

من می‌بینم سؤال‌های شما بسیار است و از موضوع ما نیز دور است. بنابراین من می‌بینم پاسخگویی به خیلی از سؤالات شما بیهوده است!

شیخ عثمان چرا شما می‌خواهید ما را از موضوع اصلی خود، یعنی حدیث کساء خارج کنید؟

من در ابتدای جلسات گفتم که همانا من می‌خواهم که بحث‌مان یک بحث محوری و متمرکزی باشد. پس دوباره از من سؤال نکنید که آیا فاطمه حیض می‌شد یا نه؟ من مسائل مهمی را که در جلسات گذشته پدید آمده است را جواب می‌دهم. من می‌بینم که شیخ عثمان برای پر کردن وقتش، سؤالاتی را تکرار می‌کند و در پی مسائلی است که از قبل آن را مطرح کرده بود. من می‌بینم شیخ عثمان از من سؤالاتی را می‌پرسد که ارزش پاسخگویی را دارد؛ اما ایشان گاهی سؤالاتی را مثل مسئله حائض شدن و یا نشدن را مطرح می‌سازد! بنده اعتقاد دارم که این سؤالِ شیخ عثمان استحقاق پاسخگویی ندارد. مثلاً شیخ عثمان گفت: منع پیامبر از ورودِ «ام سلمه» به زیر عبا، حاکی از آن نیست که او از مطهرین باشد.

این سخن عجیب تر از آن است که از زبان شیخ عثمان خارج شود! چون ما می‌یابیم که روایات صحیحه زیادی وجود دارد که پیامبر داخل شدن ام سلمه و عایشه را در عبا اجازه نداده است!

ما از شیخ سؤال می‌کنیم: آیا پیامبر آنها را از داخل شدن در عبا دفع نکرد؟ آنهم زمانی که ابن عباس از بنی هاشم وجود داشت. بلکه آنها را از روی حکمت دفع کرد. به گفته بعضی از ائمه اهل سنت، همانا ایشان می‌خواست با دفعِ نساء و یا دفعِ عباس و یا دفعِ عبد الله بن عباس، امر مهمی را مطرح کند. وگرنه چرا ابن عباس را از ورود به عبایش منع کرد؟ چرا که می‌خواست آن چهارنفر را تخصیص بزند. آن چهارنفری که خصوصیاتی را داشتند که کس دیگری آن خصوصیات را دارا نبود. فهم این مسئله بسیار ساده است. حتی انسان‌های اولیه اعرابی هم این مسئله را می‌فهمند!

و اگر بگوییم هیچ فرقی بین کسانی که پیامبر آنان را در عبایش داخل کرد، مثل امام علی، و بین کسانی که پیامبر آنان را در عبایش داخل نکرد وجود ندارد، پیامبر را به کاری غیرمنطقی و کاری غیرعقلی متهم کرده ایم! آیا واقعاً کسانی که داخل در عبا بوده‌اند، با کسانی که در عبای پیامبر نبوده‌اند، فرقی ندارند؟ اگر این دو گروه با هم فرقی ندارند، پس چرا پیامبر دیگران را در عبایش داخل نکرد؟

من می‌خواهم به این سؤال‌ها جواب بدهید. چون این مسئله برای من مهم است.

اگر همانطور که گفتید عباس را از اهل بیت بدانید، نباید بین گستره مطهرین و گستره غیرمطهرین فرقی قائل شوید! اما من به شما بارها گفته‌ام و شما نیز بارها دوباره این سؤال را از من پرسیده اید. لفظ «اهل بیت»، لفظ عامی است که شامل عباس نیز می‌شود؛ اما خداوند این چهارنفر را برگزیده است. همانطور که خداوند در قرآن، هارون را از آل موسی بر می‌گزیند: «هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي[1]». آیا شما می‌توانید هارون را با مرد دیگری از آل موسی انتخاب کنید؟ آیا شما هیچ مرد و یا زنی را از آل عمران می‌یابید که خداوند او را مثل مریم پاک گردانیده باشد و از همه آل عمران او را برگزیده باشد؟

---

۱. سوره طه،۳۱-۳۰

من به شما عرض می‌کنم که خداوند آنان را برگزیده است و آنها را در عبای پیامبر جای داده است و پیامبر نیز عبای خود را بر آنان پیچانده است. آنها را خداوند برگزیده است. خداوند بین آنها و عباس تفاوت قائل شده است. بنابراین عباس در آن عبا داخل نمی‌شود. این برای آن است که آنها یک ویژگی خاصی دارند. والّا برای چه پیامبر بعضی از اهل بیت خود را در عبایش داخل کند و بعض دیگر را در بیرون از عبا باقی بگذارد؟ وگرنه پیامبر در ابلاغِ حکم خداوند کوتاهی و سهل انگاری کرده است! چرا که اگر عباس استحقاقِ داخل شدن در عبای پیغمبر را داشت، او را از اهل کساء می‌کرد و در زمره مطهرین قرارش می‌داد! بنابراین حالا که رسول خدا ﷺ این کار را نکرده است؛ پس درحقیقت او در امر تبلیغ کوتاهی نموده است! این کار از رسول خدا به دور است.

بنابراین اگر رسول خدا نمی‌خواست چنین چیزی را بگوید، پس مأموریتش چه بود؟ شما هرگز به این سؤال پاسخ نخواهید داد. بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

جناب شیخ عثمان

من بسیاری از سؤال‌های مفیدی را که مستحق پاسخگویی بوده است، جواب داده‌ام. این درحالی است که شما همه سؤال‌های مرا جواب نداده اید. شما در گذشته به من گفتید که من همه سؤال‌هایت را جواب داده‌ام. شاید این هم عامی است که مخصص شده است! چون شما می‌گویید که هر سؤالی را که مفید دانسته‌ام، جواب داده‌ام و یا بعضی از سؤالاتی را که می‌بینم جواب دادنِ آن امکان ندارد را رها می‌کنم. شاید این هم عامی است که مخصص شده است. شما می‌گویید تکرار هیچ فایده‌ای ندارد. ما جواب شما را نشنیده‌ایم. تکرار تنها به خاطر این است که شما را وادار سازیم تا به سؤال‌های ما پاسخ دهید. سؤال‌های زیادی داشتم که به آنها پاسخ ندادید. برای همین آنها را تکرار می‌کنم. اگر شما پاسخ آنها را به ما می‌گفتید، ما هم آنها را جواب نمی‌دادیم. بلکه برعکس جواب شما باعث

می‌شد تا ما سؤالات دیگری را بپرسیم. اما سؤلات را تکرار می‌کنیم؛ چون جواب آنها را نشنیده‌ایم. بنابراین این سؤالات را تکرار خواهم کرد تا جواب‌های شما را بشنوم.

شما می‌گویید بحث حیض فاطمه را پیش نکش که آیا قبل از ماجرای حدیث کساء دماء ثلاثه از او خارج می‌شد یا نه؟ آیا او بعد از تولد امام حسن و حسین خون نفاس را می‌دید یا نه؟ آیا قبل و بعد از ولادت آن دو حائض می‌شد یا نه؟ این سؤال من بود.

آیا من فرار می‌کنم؟ من نشنیدم چه فرمودید، من همه چیز را گفتم.

شما گفتید: آنچه برای من اهمیت دارد این است که نخست درخصوص حدیث کساء صحبت شود، ولی «تمخّص الجبل فولد فأراً».[1] من تنها یک کلمه در این باره و آیه تطهیر شنیدم و آن هم سخن درباره اراده بود. در همین مطلب هم شما سخنی بسیار عجیب فرمودید که گمان نمی‌کنم شخصی از شیعه چنین حرفی بزند و فرق میان دو اراده بگذارد. یعنی این اراده با اراده‌ای که در کتاب خداوند آمده است، تفاوت دارد؟ من هم پاسخ شما را دادم، برای چه می‌خواهید فرار کنید؟

شما گفتید که حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ من جواب شما را دادم و گفتم این حدیث بر فضیلت شان و نیز بر جایگاه رفیع شان دلالت می‌کند و نیز بر این دلالت می‌کند که آنها از آل پیغمبر هستند. دیگر چه چیزی می‌خواهید؟ همچنین شما گفتید که پیامبر برای چه به دور آنان عبایش را پیچاند؟

برای این عبایش را پیچاند که آنها نزدیکترین مردم به پیامبر بودند. نزدیکتر از عباس، نزدیک تر از عبدالله بن عباس، نزدیک تر از جعفر، نزدیک تر از همه آل پیامبر بودند.

من امروز و فردا به شما می‌گوییم. قبل و بعد از آنکه چیزی را از شما بشنوم، می‌گوییم. من هیچ جوابی را نشنیدم؛ مگر آنکه از آن فرار کرده باشید. من می‌خواهم

---

۱. ضرب المثلی در عرب به معنای کوه مکیده شد و موش به دنیا آمد. برای کسی که از آن توقع بسیار است؛ ولی چیز اندکی می آورد.

از حدیث کساء بشنوم. من می‌خواهم بدانم که حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ شما درمانده شدید! من از شما پرسیدم که حدیث کساء بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ بر چه چیزی دلالت می‌کند؟

خوب شما می‌گویید چرا نظر طحاوی را نپذیرفتید؟ برای چه شما قول عبدالله ابن عباس را می‌پذیرید، ولی قول عایشه را نمی‌پذیرید؟ من وقت را ضایع می‌کنم؟

همچنین شما می‌گویید که خداوند این چها نفر را برگزیده است؛ همانطور که خداوند یکی از انبیاء را بر می‌گزیند و نیز یکی از فرشتگان را بر می‌گزیند.

ما منکر تخصیص نیستیم. ما منکر تخصیصی هستیم که شما آن را ادعا می‌کنید. اما قول اهل لغت را ذکر نکنید! چرا که من آن را تا به حال نشنیده بودم.

سؤالات بسیار است. به خدا قسم که من هیچ جوابی را نشنیده ام؛ پس آن را تکرار خواهم کرد. به خدا قسم آن قدر این سؤالات را تکرار می‌کنم تا جواب آنها را بشنوم.

هرگز مناظره و مباحثه‌ای به این صورت برقرار نمی‌شود که سؤالات در آن جواب داده نشوند. شما هر سؤالی را که از من می‌پرسید، من نیز جواب‌تان را می‌دهم. برای چه من جواب را نمی‌شنوم؟ برای چه من سخن طحاوی که گفتید «طحاوی آن را تصحیح کرده است» را نمی‌شنوم. و نیز گفتید البانی و ابن تیمیه بر تصحیح طحاوی تکیه کرده است. هنگامی که من مراجعه کردم، متأسفانه تصحیح طحاوی را نیافتم.

شما گفتید ابن جوزی گفته است: «عایشه و ام سلمه از کسانی که آیه تطهیر در شأن آنان نازل شده است، نمی‌باشند». من این کلام را پیدا نکردم!

برمی گردم تا دوباره تکرار کنم. برای چه پیامبر به دور آن چهار نفر عبایش را پیچاند؟

کافی است دیگران فهمیدند. شما به این سؤال‌ها جواب نداده اید. بفرمایید!

ابواحمد البکری مدیر مناظره از طرف وهابیت

خوب شاید دکتر سؤالات را جواب دهد تا ما دور این حلقه مفقوده سرگردان نشویم. ما پاسخ شما را داده ایم، در صورتی که شما پاسخ ما را نداده اید. همچنین برادران می‌خواهند جواب شما را بشنوند. الآن پیام‌های زیادی به من رسیده است. دکتر جواب دهید تا از این سرگردانی خارج شویم. بفرمایید گیرنده در اختیار شماست!

دکتر عصام عماد:

در ابتدا می‌خواهم به این مطلب اشاره کنم که اگر ممکن است جناب شیخ عثمان صحبت‌های بنده را خوب گوش فرادهید. بنده در خیلی اوقات می‌بینم که شما منظور بنده را به خوبی نمی‌فهمید! البته بنده شما را به عنوان یک عالم دینی می‌بینم و برای شما احترام قائلم و حسن ظن دارم.

بنده هیچ وقت نگفتم که جناب امام طحاوی حدیث کساء را در کتاب «عقیده طحاویه» بیان کرده‌اند. بنده عرض کردم که ایشان این مطلب را در کتاب «مشکل الآثار» گفته‌اند. سپس شما می‌گویید که بنده مطلبی را به اشتباه به ابن جوزی منتسب کرده ام؛ ولی مطلبی که هست این می‌باشد که بنده گفتم که ابن جوزی گفته است که این آیه در باب «اهل الکساء» نازل شده است. بعد سه قول را بیان کردند و سپس نظر خودشان را فرموده‌اند و بنده مطلب ایشان را با صفحه و شماره نقل کردم. مطلب دیگر اینکه بنده منظورم از دین، معنای عالم آن است که شامل دین و دنیا می‌شود. پس خواهش می‌کنم بحث را به مبحث سکولارسیم و لائیک نبرید!

درخصوص امام طحاوی دوباره عرض می‌کنم که ایشان بعد از نقل آیه مبارکه می‌گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، در حق علی و فاطمه و حسن و حسین دعا کردند و فرمودند: «ایشان اهل بیت من می‌باشند» و بعد به دلالت این حدیث می‌پردازد؛ یعنی

ایشان از مرحله تصحیح به مرحله دلالت می‌پردازد. زیرا ایشان معتقد است که این حدیث هم، در وصف اهل بیت مطرح شده بالا می‌باشد.

حتی در برخی از کتاب‌های تفسیری اهل بیت معتقد هستند که آیه تطهیر در وصف اهل بیت مطرح شده می‌باشد. خلاصه مطلب این است که این صحبت بنده درباره امام طحاوی و ابن جوزی بود. بفرمایید جناب شیخ عثمان خمیس بنده منتظر جواب شما می‌باشم!

جناب شیخ عثمان خمیس:

تشکر. بنده نگفتم که جناب طحاوی این حدیث را تصیح کرده‌اند؛ بلکه این ادعای شما می‌باشد و شما هم بایستی برای آن دلیل اقامه کنید. همچنین بنده در رابطه با ابن جوزی هم چنین یافته‌ام که ایشان تحت همین آیه مدنظرِ کلامی از «ابوسعید الخدری» نقل می‌کند که ایشان می‌فرمایند: «اهل بیت، علی و حسن و حسین هستند که این مطلب را از ام سلمه و عایشه نقل کرده‌اند.»

جناب دکتر اگر قرار است مطلبی را نقل کنید، سعی بفرمایید آن را دقیق بفرمایید!

اما بحث فعلی این است که آیا علی و فاطمه و حسن و حسین از مطهرین هستند؟

بفرمایید جناب دکتر وارد موضوع شوی!.

ابو احمد البکری مدیر حوار از طرف وهابیت:

بفرمایید جناب دکتر میکروفون در اختیار شما است!

دکتر عصام عماد:

در ابتدای صحبتم بایستی به برخی نکات اشاره کنم. جناب شیخ عثمان معمولاً نقل به مضمون می‌کنند و به گونه‌ای نقل‌های خودش را می‌فرماید که

موافق نظرِ ابن تیمیه باشد، یا موافقِ فهم ابن تیمیه باشد. جناب شیخ عثمان می‌داند که تقلیدِ محض از یک شخص بسیار خطرناک است و در پی مباحث کاملاً واضح است که فهم علماء با همدیگر از آیات فرق دارد و گاهی دیدگاه‌ها متفاوت است! حال این درست است که ما بیاییم نظرات دیگران را به دیدگاه جناب ابن تیمیه بازگردانیم؟ اگر چنین کاری را انجام دهیم، ما شاهد هرج و مرجی در تقاسیر خواهیم بود. نکته مهم این است که بایستی نظرات دیگران را با نظر پیامبرﷺ بررسی کنیم که در ادامه در موردش صحبت خواهم کرد.

در جلسه پیش شاهد بودیم که شیخ عثمان کلام امام هیتمی درباره خلفای اثنی عشری را رد کردند؛ اما برای من کار ایشان عجیب بود! زیرا برطبق مبنای متعصبانه ایشان بر روی نظر ابن تیمیه، این کار عجیبی بود. چون دیدگاه امام هیتیمی، همان دیدگاه ابن تیمیه بود. حال نمی‌دانم چرا این عقیده را نپذیرفتند؟

جناب شیخ! ما روایت‌های مختلفی داریم که بایستی دیدگاه و روایت‌های خودمان را طبق کتاب و سنت قرار دهیم و حتی اگر روایتی را ما دیدیم که مطابق این دو ثقل نباشد، بایستی به دیوار بزنیم. ولی شما نظرات خودتان را طبق ابن تیمیه قرار می‌دهید و جالب این است که حتی طبق مبنای خودتان هم درست رفتار نمی‌کنید و تنها به کتاب «منهاج السنته» ایشان مراجعه کردید که در رد شیعه می‌باشد. حال آن که به کتاب‌های دیگر ایشان که «کشف جانی» است، مراجعه نکردید؛ یا نظر ایشان را دیده اید. ولی فقط مضمون آن را نقل می‌کنید و آن هم به گونه‌ای که مطابق دیدگاه ایشان در «منهاج السنته» باشد! حال آن که نظر ایشان در کتاب‌های دیگر متفاوت است. پس اگر مبنای شما براساس ابن تیمیه است که گفتم بایستی مطابق کتاب و سنت باشد. ولی اگر بر این امر هم اصرار دارید، پس ابن تیمیه «منهاج السنته» فقط نباشد؛ بلکه نظر ایشان در فراز این کتاب، خاصه درباره اهل بیت را نقل کنی!.

شیخ عثمان خمیس:

ما از مباحث علمی خارج شدیم و وارد مناظره اخلاقی شدیم. اول از اینکه برای ما تقلید از باب «اکل میته» هست؛ یعنی در حالت ضرورت می‌باشد. ولی با این وجود من افتخار می‌کنم که از ابن تیمیه تقلید می‌کنم و خود ایشان هم تقلید از غیرمعصوم را جایز می‌دانند.

اما در رابطه با کلام ابن جوزی: شما به گونه‌ای می‌فرمایید که من تصور کردم از نواصب می‌باشم، یا اینکه من به علی و حسن و حسین و...توهین می‌کنم، یا اینکه اهل بیت را دوست ندارم! اما این مطلب درستی نمی‌باشد.

اما در خصوص حدیث کساء من مطالب زیادی از شما نشنیدم. فقط یک بحثی را در خصوص اراده فرمودید که دست پرورده علمای شیعه است؛ یعنی شما می‌فرمایید تمامی اراده‌های در قرآن به یک معنا است. ولی فقط این اراده، در این آیه فرق می‌کند.

اما سؤال شما در خصوص اینکه حدیث کساء به چه چیزی دلالت می‌کند؟

بنده گفتم شاید بیش از صدبار که پیامبر ﷺ طبق این آیه، برای این افراد دعا کرد و خداوند هم دعای ایشان را مستجاب کرد. پس این آیه دلالت می‌کند بر فضلیت و جایگاه والای این بزرگواران. بفرمایید دکتر!

دکتر سید عصام:

بنده هم شاید صدبار جواب این سؤال را دادم و در ادامه برای چندین بار اشاره می‌کنم. اما شما به سؤال بنده پاسخ ندادید که آیا این آیه دلالت بر مطهرین می‌کند یا بر غیر مطهرین؟ و اگر دلالت بر مطهرین می‌کند، پس چرا پیامبر در حق آنها دعا کرد؟ آن هم دعای تطهیر؟ در صورتی که از مطهرین می‌باشد. از اینها گذشته خود پیامبر تا آخر عمر برای خودشان طلب استغفار می‌کرد؛ با وجود اینکه گناهی هم نکرده بودند.

جناب شیخ عثمان! فرق بنده با شما این است که من کتاب هر دو فرقه را خوانده ام؛ ولی شما تنها به مشروح ابن تیمیه کفایت کرده اید و حتی همین اشکالی که شما می‌گویید، اشکالی است که ابن تیمیه در قرون پیش به آن اشاره کرده است و بیش از صد عالم تشیع به آن پاسخ داده است!

باز درخصوص امر دعا بگوییم که انسان همواره بایستی دعا کند. حتی اگر خداوند مطلوب ایشان را هم اجابت کند، باز بایستی در این دعا کردن استمرار داشته باشد.

جناب شیخ عثمان:

بله بنده هم قبول می‌کنم که اینجا حصر وجود دارد و پیامبر آنها را جمع کرده است. ولی سؤالی که هست این می‌باشد که حتی اگر پیامبر آنها را جمع کرده است، پس چرا برای آنها دعا کردند؟ کل اینها مطهرالخلقه نمی‌باشند و اینکه این دعای پیامبر چه معنایی دارد؟ لطفاً جواب سؤال بنده را بدهید و دوباره از من سؤال نپرسید!

دکتر سید عصام عماد:

جناب شیخ عثمان! همانطور که می‌دانید وقت بسیار اندک است و بنده بیش از چنددقیقه برای جواب دادن وقت ندارم؛ ولی در همین جا به شما بایستی بگویم که اگر بنده حتی در این فرصت کم، موفق نشوم تا جواب شما را ندهم، قطعاً در فرصتی مناسب در همین مناظره جواب شما را می‌دهم و چنانچه این فرصت برای ما در این مناظره حاصل نشود، بنده صدای خودم را ضبط می‌کنم و برای شما و دوستان در فرصتی دیگر پخش می‌کنم تا جواب این سؤال‌ها را داده باشم.

اما سؤال بنده این است که هدف پیامبر از این کارشان چه بوده است و می‌خواسته چه پیامی را به بقیه برساند؟ از اینکه اهل بیت را زیر کساء خودشان قرار دادند؟

اما مطلب دیگر اینکه جناب شیخ عثمان این مناظره و گفتگو برادرانه را با دادگاه جنایی اشتباه گرفته‌اند! این رفتار شما که همواره می‌فرمایید جواب بده؛ جواب بده؛ متناسب با دادگاه می‌باشد! جناب شیخ عثمان بنده هم به خوبی می‌دانم که اگر در گفتگو و مناظره همواره در جایگاه مسائل باشم، به هیچ طعن و لطمه‌ای به من وارد نمی‌شود. ولی بنده چنین کاری نمی‌کنم. بلکه دوست دارم که به حقیقت برسید. اما درباره اراده تکوینی و تشریعی من بارها این مطلب را به زبان علمی و عادی توضیح دادم. البته باز در تلاش هستم که به زبان عادی دوباره توضیح بدهم. زیرا هدف ما تنها مستبصر شدن جناب شیخ نیست؛ بلکه هزاران نفر از مردم عادی می‌باشند که هم اکنون در حال گوش دادن به این پیام هستند و در صورتی که به هر دلیلی شیخ عثمان مستبصر نشد؛ افراد دیگر از این نعمت بهره مند شوند.

جناب شیخ عثمان خمیس:

تشکر، جناب دکتر عصام عماد! بنده فقط می‌خواهم بدانم که چه کسر در این پانزده دقیقه پایانی مدام سؤال می‌پرسید و بنده را محاصره کرده بود؟ جناب دکتر من این روش را از شما یاد گرفتم و بایستی به شما متذکر شوم که بنده هیچ شناختی از دستگاه‌های «امنیتی المباحث» ندارم و تا به حال در آنجا کار نکردم. هرچند که هم اکنون شخصی در کنار بنده است و نماینده المباحث می‌باشد.

بنده درباره این دو اراده از شما کماکان سؤال دارم و خواهشمند است به گونه‌ای بگویید که مردم هم متوجه شوند. اما درخصوص کتاب وسنت؛ این پیروی از کتاب و سنت و این دو اراده را شما از کجا می‌آورید؟ به هر حال حدیث کساء به چه چیزی دلالت می‌کند؟ شما گفتید درباره حصر است. البته این مطلب را من از کسی نشنیده ام؛ ولی به هرحال به کجا می‌خواهید برسید؟ درخصوص علی و فاطمه و حسن و حسین، بایستی اقرار کنم که ایشان از آل بیت پیامبر می‌باشند و این مطلب عقیده بنده است.

درخصوص این حدیث کساء و آیه تطهیر می‌خواهم جوابی غیر از مبحث اراده بفرمایید!

ابواحمد البکری مدیر حوار از طرف وهابیت:

دکتر بفرمایید!

دکتر سید عصام عماد:

جناب شیخ! بایستی به دلالت و فهمِ عرضی، نکته‌ای را تبیین کنم. فرض بفرمایید شما بیست کودک در اطرافتان دارید. بعد شما زیر کساء خودتان، چند کودک را جمع می‌کنید و می‌گویید: «این بچه‌هایی که زیر کساء بنده هستند، فرزندان من می‌باشند». آیا در این زمان درست است که به بچه‌های دیگر که زیر کساء شما نمی‌باشند، بگویند اینها از فرزندان شما هستند؟ پیامبر با این روش می‌خواستند میان مطهرین از اهل بیت و غیرمطهرین فرق بگذارند و اینکه این افراد قبل از این حدیث هم مطهر بودند و پیامبر با این روش آن را روشن ساختند.

درخصوص مطلبی که شما گفتید: اگر اینها مطهر بودند؛ چرا پیامبر در حق ایشان دعا کردند؟ بنده جواب شما را از امام صنعانی، صاحب «سبل اسلام» می‌دهم. هرچند موضوع در آنجا چیز دیگری است؛ ولی جواب یکی است. البته قبل از جواب باید بگویم که این سؤال درست نمی‌باشد. زیرا جوابش در امثال این کتاب‌ها هست و این کار بیشتر برای ایجاد اشکال و گرفتار ساختن مخاطب است و هدف والای مناظره که کشف حقیقت است را اجابت نمی‌کند. اما جواب سؤال این است که:

هدف پیامبر برای اشاره به فضیلت و مقام شایسته این افراد می‌باشد و اینکه این مطلب را برای ما روشن کند و به ما هم آموزش دهد. این مطلب در کتاب «سبل السلام»، جلد چهارم، ص۱۲۰ و چاپ سنی است. و در توضیح بیشتر بحث باید بگویم که خود پیامبر دستور دادند که هفتادبار در روز استغفار کنید و

خودشان هم چنین می‌کردند. آیا این دلالت دارد که پیامبر -نعوذ بالله- گناه کرده بودند و الآن استغفار می‌کنند؟ و افزون بر این ما می‌دانیم که خداوند منبع رزق است؛ ولی باز در قرآن ما آیه‌ای داریم که می‌فرماید: «وَ ارْزُقْنا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقين».[1]

آیا این مطلب دلالت دارد بر اینکه قبل از این- نعوذ بالله - خداوند رازق نبوده است؟خیر، بلکه برای روشن کردن و تبیین و اشاره به این جایگاه والا و با فضیلت می‌باشد.

جناب شیخ عثمان خمیس:

تشکر؛ بنده مطلب شما را متوجه شدم که شما می‌فرمایید اینها مطهر خلق شده‌اند و این حدیث برای تأکید آمده است. حال سؤال بنده این است که هدف شما از این امرِ ثابت چیست؟ به چه مطلبی می‌خواهید برسید و حال اینکه چرا به این حدیث استدلال می‌کنید؟ درخدمتم. و بایستی حالا که مطلب بالا قطعی و تمام شده است، وارد بحث و سؤال جدیدی که مطرح کردم، شوید.

دکتر سید عصام عماد:

باتشکر. البته بنده در جلسه گذشته می‌خواستم این موضوع را توضیح بدهم که فرصت حاصل نشد. درواقع ابتدا ما بایستی اصطلاحِ معصوم را توضیح بدهیم. زیرا معنای معصوم نزد وهابیت با آنچه نزد شیعه است، فرق دارد. ما منظورمان از معصوم، با آنچه شما می‌فرمایید، فرق دارد. منظور ما از معصوم، عصمتی همانند عصمت حضرت مریم است. لزوماً منظور از معصوم، شخصی نیست که صاحبِ رسالت و شریعت باشد. زیرا اگر منظور ما از عصمت به معنای وهابی آن باشد که در این صورت از اسلام خارج می‌شویم و هم اکنون کافر محسوب می‌شویم.

باز بنده بایستی یک مطلب دیگری هم اشاره کنم و آن این است که به اعتقاد ما محدوده اهل بیت در تعداد خاصی است، نه پنجاه میلیون به بالا و...که مدنظر

---

۱. مائده/آیه ۱۱٤

شما است؛ بدون درنظر گرفتن فرق میان مطهرین و غیرمطهرین. ولی طبق گفته ما، میان مطهرین با غیرمطهرین فرق می‌گذاریم و منظور ما تعداد خاصی می‌باشد.

جناب شیخ عثمان خمیس:

بنابر گفته شما پس بهتر است ابتدا به معنای عصمت و توحید بپردازیم؛ بدون درنظر گرفتن مذهب اهل سنت و مذهب تشیع. بنده از شما می‌خواهم این معنا را با توجه به کتاب و سنت برای ما تبیین کنید!

دکتر سید عصام عماد:

اول اینکه به شما بگویم که بنده تنها درصدد مطهرین هستم، نه در توضیح غیرمطهرین و این صفت تطهیر در خصوص مطهرین می‌باشد. از همین روی بایستی ابتدا درخصوص تعداد این مطهرین صحبت کنیم و در شروع درخصوص تطهیر و عصمت صحبت کنیم. پس ابتدا باید درباره تعداد اهل بیت صحبت کنیم.

جناب شیخ عثمان خمیس:

اگر ممکن است ابتدا درخصوص عصمت نزد شیعه صحبت کنیم. بعد در رابطه با کسانی که متصفِ به این عصمت می‌باشند، صحبت خواهیم کرد.

دکتر سید عصام عماد:

اگر ممکن است بنده ابتدا درخصوص مدلولِ حدیث کساء صحبت کنم. بعد در رابطه با عصمت و علت این تسمیه که عصمت براساس و مبنای احادیث متعددی می‌باشد. حال ما درخصوص احادیث دیگر اصلاً به اتفاق نرسیده ایم؛ چطور در این رابطه صحبت کنیم؟ این مباحث مرحله بندی دارد. جناب شیخ زیاد نیاز به عجله نمی‌باشد. ما به تمامی مباحث اشاره خواهیم کرد. من نمی‌دانم شما کتاب بنده یعنی «نهج الجدید و الصحیح فی الحوارمع الوهابین» را مطالعه کرده‌اید، یا به دستتان رسیده است؟ بنده در آن کتاب در فصل چهارم درخصوص عصمت

صحبت کرده‌ام. ولی اگر شما دوست دارید، می‌توانید درخصوص عصمت نزد خودتان توضیح بدهید.

جناب شیخ عثمان خمیس:

جناب دکتر اگر ممکن است در این خصوص صحبت کنید. چون شما فرمودید که مفهوم عصمت نزد وهابیت با تعریف آن نزد شیعه فرق دارد. همچنین فرمودید که اگر کسی عصمت شیعه را به معنای وهابی آن تفسیر کند؛کافر است. همچنین بفرمایید در چه کتاب‌های وهابیان، درخصوص عصمت صحبت شده است؟

جناب دکتر عصام عماد:

متأسفانه فرق من با شما این است که من شناختِ کامل به وهابیت و شیعه دارم؛ ولی شما چنین شناختی ندارید و سؤالات شما در خصوص شیعه شخصی است. حال با این وجود نمی‌دانم چرا شیعه را مورد طعن قرار می‌دهید؟ یعنی درخصوص چیزی که نمی‌دانید حکم می‌کنید؟ به هرحال بنده به شما دوباره تذکر می‌دهم که اینجا محکمه نیست؛ بلکه اینجا گفتگویی برادرانه است و شما نمی‌توانید مرا مجبور کنید که درخصوص مطلبی که در مراحل بعد بایستی درباره آن صحبت کنیم؛ الآن صحبت کنم.

شیخ عثمان خمیس:

پس بفرمایید چه وقت در این خصوص صحبت می‌کنید و اصلاً ما می‌توانیم این مطلب را از زبان شما بشناسیم؟

دکتر سید عصام عماد:

ان شاء الله در سر وقت خودش در این خصوص صحبت می‌کنیم و بنده به خوبی می‌دانم که چگونه دین و مذهب خودم را ارائه کنم. من گنج گرانبهایی دارم که راه رسیدن به آن را به خوبی می‌دانم. زیاد عجله کردن به مصلحت نیست!

ابواحمد:

تشکر. جناب دکتر وقت شما تمام شده است. اگر ممکن است در مناظره بمانید تا دوستان اگر سؤالی داشتند از شما بپرسند. با تشکر.

جناب شیخ عثمان خمیس بفرمایید!

جناب شیخ عثمان خمیس:

با تشکر. این طور که پیدا است جناب دکتر قصد ندارد درباره عصمت با ما صحبت کند و می‌فرمایند که این از اصول مناظره آکادمیک هست که مدام ایشان سؤال بپرسند و بنده جواب بدهم ! ولی خودشان اصلاً جواب سؤال بنده را نمی‌دهند!

جناب دکتر بنده از شما شناخت عمیق تری شیعه دارم. بنده تقریباً ۲۰ سال است که در این خصوص مطالعه می‌کنم. ولی شما ۱۳ سال است که در این خصوص مطالعه می‌کنید. پس شناختِ بنده از شما بیشتر است.

اما مطلب پایانی اینکه از دوستان و جناب دکتر عذرخواهی می‌کنم بابت اینکه بنده اگر جدالی کردم، یا عصبانی شدم و البته این از رسومِ مناظره است. شما این را بهتر از بنده می‌دانید؛ ولی به هرحال بنده از تمامی دوستان عذرخواهی می‌کنم!

ابواحمد:

با سپاس فراوان. اما بنده سؤالی از جناب دکتر دارم که بارها از ایشان پرسیدم؛ ولی جوابی از ایشان نشنیدم و آن این است که شما همواره میان اهل سنت و وهابیت فرق می‌گذارید و حتی به ما اطلاق وهابیت می‌کنید، بدون اینکه اشاره‌ای به اهل سنت بودن ما داشته باشید! آیا به اعتقاد شما میان وهابیت و اهل سنت فرقی وجود دارد؟ اگر فرقی وجود ندارد، از شما تقاضا می‌کنم که این عبارت را استفاده نکنید. زیرا آن وقت ما هم به جای شیعه و اثنی عشری از کلمه رافضه استفاده خواهیم کرد!

دکتر عصام:

البته بنده بارها جواب این سؤال را داده ام؛ ولی مثل اینکه شما توجهی ندارید! جناب ابواحمد هر مذهبی برای خودش یک سری ویژگی‌هایی دارد که منجر به این می‌شود که از لحاظ علمی میان آنها فرق گذاشت و نام دیگری برای آنها اتخاذ کرد. برای مثال مذهبِ مالکی یک ویژگی‌هایی دارد که نمی‌شود بر روی آن نام حنفی گذاشت و برعکس. در زمینه مورد بحث ما هم همینطور است که میان مذهب وهابیت و مذهب اهل سنت این فرق‌ها به چشم می‌خورد. بدین خاطر از نظر علمی درست نیست که به این مذهب‌ها یک نام اطلاق شود.

شما خودتان می‌دانید که وهابیت را از فروع حنابله قرار می‌دهند. ولی مطلبی که هست، این می‌باشد که جناب «محمد بن عبدالوهاب» در برخی از مسائل، مخالف نظر «احمد بن حنبل» می‌باشند که در آینده نه چندان دور به آنها اشاره خواهم کرد. پس این نشان می‌دهد که این مذهب از زیرمجموعه‌های حنبلی محسوب نمی‌شود؛ بلکه خودش به صورت مجزا یک مذهب مستقل است.

البته خدمت برادرمان عرض کنم که این کلام بنده نمی‌باشد؛ بلکه خیلی از عالمان به این مطلب اشاره کرده‌اند. برای مثال جناب «ابوزهره» فقیه عصر در کتاب «تاریخ المذاهب الاسلامیة» برای مذهب وهابیت یک باب مستقل قرار داده است و این یعنی ایشان این مذهب را جدای از مذهب اهل سنت می‌دانند، یا امام الازهر، «امام شیخ عبدالحلیم المحمود» می‌گوید که امروزه ما شاهد بر این هستیم که تمامی مسلمانان جهان، میان اهل سنت و وهابیت فرق می‌گذارند و میان آنها هیچ یکپارچگی نمی‌بینند.

اما مطلب درخور توجه دیگری را به شما بگویم: نماینده اهل سنت در یمن، «جناب محمد بن اسماعیل العمرانی» است و این درحالی است که نماینده وهابیت در یمن «جناب علامه شیخ مقبل الوداعی» است. این خود بزرگترین و روشن‌ترین دلیل بر فرق میان این دو مذهب می‌باشد. باز اگر شما دوست دارید،

می‌توانید به سایت الحق مراجعه کنید و به سخنرانی‌های بنده که در رابطه با فرق میان این مذهب و برخی مناظرات بنده در این رابطه گوش دهید. جناب شیخ عثمان خمیس خودشان می‌فرمایند که اشعری‌ها ادعا می‌کنند که از اهل سنت می‌باشند؛ ولی هر ادعایی که دلیل بر حقانیتش نمی‌باشد. بله، کلام درستی است! برخی ادعا می‌کنند که شیعه از نصیریه[۱] است؛ ولی این ادعا درست نیست! بفرمایید در خدمت شما هستیم!

پرسشگری به نام ١٤ew١٢

جناب شیخ عثمان خمیس می‌گویند که بنده آشنایی زیادی از شیعه دارم. از ایشان می‌خواهم که برای یک مرتبه نام این دوازده نفر و مکان ولادت و فوت ایشان و برخی از ویژگی‌های زندگی ایشان را بفرمایند. با تشکر!

ابواحمد

از دوستان می‌خواهم این قبیل سؤال‌ها را نپرسند. چون موجب آزار و اذیت و ناراحتی دوستانِ مقابل می‌شود. با تشکر.

محمد علی

بفرمایید شیخ وعد شما سؤال‌تان را بپرسید.

وعد

جناب شیخ عثمان خمیس! شما در پاره‌ای از صحبت‌های‌تان اشاره کردید که من هم ائمه شیعه اثنی عشری را دوست دارم و آنها را قبول دارم. ولی به کتاب «کشف الجانی» خودتان مراجعه بفرمایید. جناب تیجانی درباره اباحنفیة گفته‌اند که ایشان در جوار امام صادق درس خوانده‌اند. بعد کلامی از ایشان که از امام صادق نقل شده بود را فرمودند. از قضا این کلام با صحبت شما در تضاد بود. پس با

---

۱. فرقه ای انحرافی که مؤسس آن محمد بن نصیر الفهری است و به تناسخ و غلو معتقد است.

این وجود شما چگونه می‌فرمایید که ایشان را دوست دارید و قبول دارید، ولی با این حال اقوال ایشان را نمی‌پذیرید.

جناب شیخ عثمان خمیس

با تشکر. بنده مدنظرم این نبود که کلام ایشان را قبول ندارم؛ بلکه بنده اصل نقل را نمی‌پذیرم. یعنی می‌گویم: ناقل که تیجانی باشد، دروغگو است؛ نه امام صادق! و مطلب مهمتر این است که درصورت صادقِ بودن ایشان؛ اصلاً امام صادق نزد مالک، از نظر حکم جایگاهی ندارد و این اصلاً ربطی به جایگاه دینی ایشان ندارد!

شما در این رابطه می‌توانید به نوار سخنرانی بنده درخصوص شیعه مراجعه کنید. در آنجا مفصل درباره مذهب تشیع صحبت کرده‌ام و درباره صادق هم صحبت کرده‌ام. اگر در آن سخنرانی دقت بفرمایید بنده شیعه را تکفیر نکرده ام؛ بلکه گفته‌ام که اینها جاهل هستند و حقیقت را نمی‌دانند. لذا نمی‌شود آنها را لعن کرد.

اما درخصوص سؤال آن دوست‌مان که پرسیدند نام ائمه شیعه دوازده امامی چیست؟ من جواب ایشان را می‌دهم. چون سؤال پرسیده اند: علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و علی بن محمد و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن محمد و منتظر که هنوز به دنیا نیامده است.

ابواحمد

بفرمایید برادر ابوعلی عمر!

ابوعلی عمر

امام هادی علیه‌السلام فرمود: «پسرم ابومحمد علیه‌السلام از نظر غریزه، صحیح‌ترین شخص آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و از نظر دلیل و حجت استوارترین آنهاست و او بزرگترین فرزند من و

جانشین من است و پیوندهای امامت و احکام ما به او منتهی می‌گردد.»[1]

همانطور که شما شاهد هستید، می‌بینید که این روایت تصریح دارد که ائمه اثنی عشری؛ یازده نفر می‌باشند و این روایت در معتبرترین منبع روایتی ایشان نقل شده است و به این روایت در کلام علمای آنها مثل ابوالحسن الصدر و العاملی و ... نقل شده است.

ابو احمد:

جناب دکتر بفرمایید!

دکتر عصام:

اما در جواب سؤالی که شما فرمودید: از شما تقاضا دارم ابتدا به کتاب‌های خودتان مراجعه کنید، ببینید نظر ایشان درباره ائمه دوازده گانه چه می‌باشد. علمای شما در وصف ما گفته‌اند که اینها دارای دوازده امام می‌باشند که آخرینِ اینها امام مهدی می‌باشد. حتی در کلمات پیشین شیخ عثمان خمیس، ما شاهد این بودیم که ایشان به نام ایشان و اینکه ایشان امام دوازدهم ما می‌باشند، تصریح فرموده‌اند و از این گذشته چه طور علمای شما این مسئله را می‌دانند، ولی عالم تشیع مثل کلینی این را نمی‌داند و حدیثی بر ضد این عقیده می‌فرمایید؟ از شما می‌خواهم به شروحِ کتاب ایشان مراجعه کنید و اینکه به بابی از کتاب ایشان که در زمینه اثنی عشری نوشته شده است و یا وصیت امام یازدهم به امام دوازدهم در همان کتاب مراجعه فرمایید و یا به کتاب ایشان به نام «ماصنعه الامام الحسن العسکری عند مولد الامام المهدی» مراجعه کنید. متأسفانه شما نگاهی سطحی به اسلام دارید، همانند نگاه «کارل بروکلمان»،[2] که نگاهی سطحی به اسلام داشتند. از شما می‌خواهم نگاهی اسلامی یا نگاهی وهابی به منابع داشته باشید. دقیقاً بنده

---

۱. أَبُومُحَمَّدٍ ابْنِی أَنْصَحُ آلِ مُحَمَّدٍ غَرِیزَةً وَ أَوْثَقُهُم حُجَّةً وَ هُوَ الْأَکْبَرُ مِنْ وَلَدَیَّ وَ هُوَ الْخَلَفُ وَ إِلَیْهِ یَنْتَهِی عُرَی الْإِمَامَةِ وَ أَحْکَامُهَا (الکافی، ج۱، ص: ۳۲۸)

۲. کارل بروکلمان، خاورشناس مشهور آلمانی می‌باشد.

بنده زمانی که به جناب عثمان خمیس می‌گویم که شما شناختی به تشیع ندارید، نگاهم به همین نوع از نگاه است؛ یعنی نگاهی سطحی داشتن به این قضیه می‌باشد. به خدا قسم! اگر کسی نگاه عمیق به این مذهب بیندازد، به سرعت به این مذهب می‌پیوندد.

ابواحمد:

شیخ عمار بفرمایید!

شیخ عمار:

بنده سؤالم از جناب شیخ عثمان این است: شما که مدعی هستید آیه تطهیر در مورد همسران پیامبر نازل شده است، از شما می‌خواهم یک روایت یا اصلاً یک نیم روایتی بیاورید که در آن تصریح شده باشد که این آیه در مورد زنان پیامبر نازل شده است؟

سؤال دوم اینکه چرا شما ما را متهم به جهل می‌کنید؟ شما بروید کتاب ابن حجر العسقلانی، «تهذیب فی تهذیب» را نگاه کنید که گفته: «اکثر علمای ما توثیقِ ناصبی‌ها را می‌کنند و این درحالی است که شیعه را مورد توهین قرار می‌دهند. این درحالی است که امامِ ایشان علی است. کسی که در وصفش آمده است، تنها مؤمن تو را دوست می‌دارد و تنها منافق تو را مورد بغض و کینه قرار می‌دهد».

جناب شیخ عثمان خمیس این عالم شما است که دارد چنین حرفی می‌زند.

ابواحمد:

از شما خواهش می‌کنم فقط سؤال بپرسید، نه اینکه با ایشان مناظره کنید! اگر این را رعایت می‌کنید، بنده بگذارم ما بقی صحبت‌تان را انجام دهید؟

شیخ عمار:

اما بقیه سؤالم: شما می‌فرمایید که از دکتر عصام نسبت به شیعه آگاه تر هستید

و ایـن درحـالی است کـه در توصیفِ امـام دوازدهـم، یعنـی منتظـر، در صحبت شـما مـی‌فرماییـد کـه ایشان هنـوز بـه دنیـا نیامـده اسـت و ایـن درحـالی است کـه حتـی کودکـان در مدرسـه‌هـای شـیعی مـی‌داننـد کـه ایـشان بـه دنیـا آمـده اسـت و الآن در غیبت به سر می‌برند و شما حتی همین قدر اطلاع از شیعه هم ندارید؛ ولی خودتان را عالم و اعرف به شیعه می‌دانید!

و مطلب بعدی که دال بر جهل شما است، این است که شما می‌فرمایید: روایتی که می‌گوید باید ابتدا روایت‌هایی را که شنیده ایم، با کتاب خداونـد و سـنت تطبیـق بزنیم و بعد اگر موافق آنها نبود، باید به دیوار زد را انکار می‌کنید و این درحالی است که این حرف از امور بدیهی نزد شیعه می‌باشد و اگر کتابی از شیعه را بـاز کنیـد، ایـن مطلب را درونش می‌بینید. ولی باز شما این را قبول ندارید!

ابو احمد:

گویـا شـیخ عمـار مـی‌خواهنـد بـا جنـاب شـیخ عثمـان خمـیس منـاظره کننـد. بـه همین خاطر بنده صحبت ایشان را قطع مـی‌کنم و از جنـاب شـیخ عثمـان خمـیس می‌خواهم که به سؤالات ایشان پاسخ بدهد!

جناب شیخ عثمان خمیس:

برادر! دلیلی بر عصبانیت وجود ندارد. ما اینجا هستیم که پاسخ شما را بـدهیم. اما درخصوص آیه تطهیر: این آیه براساس سیاق، دال بر این است که دربـاره «نـساء النبـی» وارد شـده اسـت و پیـامبر بـه وسـیله حـدیث کـساء، علـی و فاطمـه و حـسن و حسین را در این مجموعه جمع کرده است.

مطلب بعدی اینکه شما می‌گویید: من پیـروانِ امـت اسلامی را بـه جهـل متـصف کرده‌ام. بنده چنین حرفی را نزده ام!

مطلب بعدی اینکه شما بیان داشتید: ما از شیعه حـدیثی نقـل نمـی‌کنـیم. شـما بـه کتـاب «میـزان الاعتـدال» امـام ذهبـی مراجعـه کنیـد. آن وقـت مـی‌بینیـد کـه امـام

ذهبی از «علی بن ثابت» که شخصیِ شیعی بوده است، حدیث نقل کرده است.

بنده از شما می‌خواهم که به خود مسلط باشید و نیازی نیست که تا این اندازه عصبانی شوید. بنده اینجا هستم برای پاسخگویی به سؤالات شما. بفرمایید!

ابواحمد:

بفرمایید نوبت شما است جناب ابوالبراء!

شیخ ابو البراء:

با تشکر. جناب دکتر، خمینی در کتاب «حکومت اسلامی» در صفحه ۵۲ درباره امام معصوم می‌فرمایند که «امام معصوم دارای خلافت تکوینی می‌باشند.» بفرمایید چرا ایشان درباره امام معصوم چنین می‌فرمایند؟

ابواحمد البکری:

بفرمایید الآن جناب دکتر، می‌توانند پاسخگو باشند.

سید رفیق موسوی:

بله، دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بزرگوار با تشکر از سؤال شما و با ارج نهادن به مقام والای ایشان، بنده به شما باید بگویم که بحث ما درباره مذهب است، نه درباره کسانی که تابع مذهب می‌باشند. حضرت امام خمینی از علمای این مذهب می‌باشند و از تابعین این مذهب هستند و همچنین بنابر نظر ما درخصوص اشتباهی که با جهد هم به آن رسیده‌اند، معذور می‌باشند؛ حتی ایشان از برخی از فتواهای خودشان هم رجوع کرده‌اند. پس اصلاً بحث ما درخصوص کلام علمای شیعه نمی‌باشند؛ بلکه بحث ما درخصوص مذهب می‌باشد. با تشکر.

ابواحمد:

با تشکر، جواب واضحی بود إن‌شاءالله. مناظره را همین جا به پایان می‌رسانیم و ادامه اش را در مناظره بعدی ادامه می‌دهیم.

مناظره هشتم

جناب مصطفی الطائی:

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره هشتم که در استودیو «الحق» اجرا می‌شود.

سید رفیق الموسوی، مدیر گفتگو:

با عرض سلام و آرزوی طول عمر برای شما و صلوات خدا بر حضرت محمد، که این بهترین چیزی است که با آن، کار آغاز می‌شود. خدمت شیخ عثمان الخمیس که در استادیو «الحق» هستند، خیرمقدم عرض می‌کنم. همچنین خیرمقدم عرض می‌کنم خدمت جناب دکتر عصام العماد. هدف و مقصود ما از این گفتگو این است که انشاالله مسلمین از نظر عقائد، به یکدیگر نزدیک تر شوند.

جناب عثمان الخمیس، شما بفرمایید و صحبت کنید. میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان الخمیس:

با سلام و درود خداوند بر شما و سپاس از خداوند؛ سپاسی فراوان و پاک و مبارک، همانگونه که خداوند دوست می‌دارد و به آن راضی است...

پس از حمد و ثنای الهی؛ عرض سلام و درود دارم بر شما حضار گرامی و از خداوند برای شما طول عمر مسألت دارم و همچنین از خداوند خواستارم که به ما و شما توفیق بدهد که بعد از شناخت حق، تبعیتش کنیم، و بعد از تبعیتش، به آن ملتزم باشیم و بعد از التزام به آن، بر همان عقیده حق بمیریم. همچنین از خداوند می‌خواهم که به ما توفیق دهد تا حق را نمایان سازیم؛ همان حقی که به وسیله آن خداوند را فرمانبرداری می‌کنیم؛ و یا اینکه اگر آنچه که نزد غیر ماست حق است، به آن راضی و خشنود باشیم. خداوند به شما پاداش نیکو عنایت فرمایید!

سید رفیق الموسوی، مدیر گفتگو:

شیخ عثمان خداوند به شما هزاران پاداش خیر عنایت کند! جناب دکتر سید عصام، شما شروع به صحبت کنید تا انشاالله سخن شما را نیز بشنویم.

دکتر عصام:

«پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان و کارم را برای من آسان ساز و از زبانم گره بگشای تا سخنم را بفهمند». [1] «کارم را به خدا می‌سپارم؛ خداست که به حال بندگان خود بیناست.» [2]

برادرانم! بنده این موضوع را مکرراً تکرار کرده ام؛ همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید مسلمانانی که امروز از اهل سنت و وهابیت و سلفیه و شیعه زندگی می‌کنند، در بدترین دوران تاریخ اسلامی قرار دارند. زیرا اسلام در برابر هجومی که از جانب استکبار صلیبی و صهیونیست‌ها صورت گرفته، مقابله نکرده است و به همین علت، هم اکنون در این دوران سخت تاریخی قرار گرفته است.

مشکل بزرگتری که به نظر بنده از مسئولیت در برابر وجدان است که باید آن را متذکر بشوم، این است که آنها با عنوان «جنگِ ترساندن [3]» با اسلام می‌جنگند و هنگامی که این جنگ پایان یابد، چه چیزی از مسلمانان باقی خواهد ماند؟ اگر هستیِ امت اسلامی، قرار گرفته بر حرکات اسلامی است، این عبارت «محاربة الارهاب»، کلام صحیحی است که از آن اراده نادرست شده است. همانگونه که امام علی در مورد سخن خوارج که می‌گفتند: «لا حکم الا لله [4]»، اینگونه تعبیر کردند که: «سخن حقی است که از آن اراده نادرست شده است».

به همین خاطر، از آن وقت که از وهابیت به مذهب شیعه متحول شدم،

---

۱ طه، ۲۵-۲۸

۲ غافر، ٤٤

۳. محاربة الارهاب

٤. سوره انعام،۵۷: ان الحکم الا لله

درحالی که خودم خواستار آن بودم- تا اینکه استکبار صلیبی را نابود کنم و جهان را از آنها بگیرم- در فکر ایجاد گروهی به نام «جماعة التقریب بین الاثنی عشریة و بین الوهابیـة[1]» بـودم تـا همگـی بـه سـمت دشـمن اصـلی مـان، صـلیبیة و صـهیونیة، جهت‌گیری کنیم. اما ایـن نزدیک سازی صورت نمی‌گیرد، مگر زمانی که ما برای تبیین و توضیح ماهیت وهابیت و ماهیت شیعه، اقدام کنیم تا هرکس مذهب غیر خود را بفهمد و زمانی که بعضی از ما، بعضی از مطالب مذهب دیگر را متوجه شود، در آن موقع است که ابهامی که ما بین ما وجود دارد، از بین می‌رود و بنده فکر می‌کنم که شیخ عثمان با گفتگوی آرام شان با شیعه، رهبر این گروه خواهند شد که ایـن همـان چیـزی است که از تأسیس ایـن گروه، خواسـتارش هستم. و از خداوند مسألت دارم که ما را موفق بدارد تا دعوت کننده به این گروه باشیم.

بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

سید رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید صحبت را آغاز کنید که میکروفون در اختیار شماست! انشاالله ابتدا با شما بحث را آغاز می‌کنیم.

شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. شکی نیست که دعوتی که دکتر عصام در مورد تقریب یا نزدیک سازی بیان کردند، نه به آن عمل می‌کنیم و نه به آن دعوت می‌کنیم؛ اما ما به پیروی از حق دعوت می‌کنیم! دعوت می‌کنیم به تبعیت از قرآن و سنت، دعوت می‌کنیم به اینکه هر مسلمانی می‌گوید: «مارا به راه راست هدایت فرما، راه آنان که گرامی شان داشته ای، نه راه مغضوبان و نه راه گمراهان». [2] اما در مورد نزدیک سازی مذاهب باید گفت: شکی نیست که تمام مذاهب و افکار و ادیانی که

---

۱. گروه دوستی و نزدیکی میان شیعه و وهابیت
۲ فاتحة، ٦-٧

بر روی زمین وجود دارد، یک وجه نزدیکی کننده و یک وجه دور کننده نسبت به هم دارند. پس اگر ما بخواهیم که به نزدیک سازی مذاهب دعوت کنیم، یعنی فقط به وجه نزدیک کننده دعوت کرده ایم؛ درحالی که ما می‌گوییم: «بدانید این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از راه‌های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد، پیروی مکنید»[1]. اما باید دانست که اصلاً الآن بحث ما بر روی این مطلب نیست. این مهم است که من هر چه پیرامون آیه تطهیر و حدیث کساء در نزد ما وجود داشت، گفتم؛ ولی دکتر عصام گفتند که نزدشان احادیث کثیری پیرامون این دو مطلب وجود دارد. پس ما به خواست خداوند می‌شنویم که دکتر عصام، چه صحبت‌هایی دارند.

سید رفیق:

جناب دکتر عصام، انشاالله صحبت‌های‌تان رامی شنویم. بفرمایید!

سید طلال:

دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. در ابتدا از برادر ارجمندم، شیخ عثمان عذرخواهی می‌کنم. چرا که او چندین بار گفته است که هر آنچه که پیرامون آیه تطهیر و حدیث کساء نزدش بوده، بیان کرده است و به همین علت در جلسه گذشته پافشاری داشتند که بحث پیرامون این دو مطلب را رها کنیم و پیرامون آیه یا روایت دیگری بحث کنیم. اما باید ایشان عذر مرا بپذیرد، زیرا اصرار دارم که بحث پیرامون آیه تطهیر و حدیث کساء باقی بماند. چرا که من به صورت خاص، آیه تطهیر و حدیث کساء را مورد توجه و بررسی قرار داده‌ام و دیدگاه و دورنمای من نسبت به این موضوع، با دیدگاه شیخ عثمان، مختلف است. و باید بگویم با اینکه برای ایشان

---

۱ انعام، ۱۵۳

احترام زیادی قائل هستم، ولی باید بگویم ایشان فهم شان از این دو مطلب را از پدرشان به ارث برده‌اند؛ همانگونه که صفات جسمی را از او به ارث برده‌اند. این درحالی است که من نیز در ابتدا که وهابی بودم، همین اعتقاد را داشتم و فهمم از این دو مطلب را از خانواده و پدران و محیطی که در آن زندگی می‌کردم، به ارث برده بودم. و روزها بر من می‌گذشت، درحالی که امام جماعت و سخنران یکی از مساجد وهابی یمن و مدرس علوم دینیه وهابی بودم.

اما من بعد از بررسی‌های طولانی ای که فارق از خانواده انجام دادم، بالاخره حق را شناختم و از وهابیت به شیعه منتقل شدم و بعد از آن به مدت دوازده سال، در بزرگترین حوزه علمیه قم، به صورت متمرکز و مداوم، مشغول مطالعه پیرامون شیعه شدم و روز به روز بر یقینم نسبت به حقانیت شیعه بیشتر می‌شد. از جمله اسباب انتقال من از وهابیت به شیعه، آیه تطهیر، آیه مباهله، حدیث کساء، حدیث اثنی عشریه و حدیث ثقلین بوده است. به همین علت آیه تطهیر و حدیث کساء برای من اهمیت زیادی پیدا کرد. درحالی که گویا برای جناب عثمان الخمیس اینگونه اهمیت پیدا نکرده است. چون ایشان مدام تکرار می‌کنند: «چه چیزی از آیه تطهیر می‌خواهی؟ چه چیزی از حدیث کساء می‌خواهی؟ چرا بحث پیرامون این دو موضوع را این قدر طولانی می‌کنی؟».

اما باید در جواب ایشان بگویم: «کسی که پیرامون این دو صحبت می‌کند، همان شخصی است که این دو مطلب موجب انتقال او از وهابیت به تشیع شده و به همین علت این آیه نزد او از اهمیت زیادی برخوردار است». پس عذر مرا بپذیرید! چرا که من متوجه شدم که پیامبر صلی الله علیه وآله تأکید خاصی بر حدیث کساء داشته‌اند.

اهتمامی که پیامبر درباره آیه تطهیر و حدیث کساء داشته‌اند، موجب شده است که اهل البیت و قرآن کریم و سنت نبوی، مقارن یکدیگر قرار گیرند. لذا مناسب است که پیامبر، همانگونه که قرآن چنین کاری کرده، کسانی را که کلمه «ثقل» بر

آنها اطلاق می‌شود را معین کنند. زیرا صفت «ثقل»، تنها بر حیطه مطهرین منطبق است و عدد آنها محدود و نام‌های شان نیز مشخص است. و این کار بدان جهت است که بین مطهرینِ از اهل بیت و غیرمطهرین از اهل بیت، خلطی رخ ندهد. به همین منظور پیامبر حدیث کساء را به دفعات زیاد و در اماکن مختلف بیان فرمودند و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام را در آن داخل کردند و غیر از آنها از بنی هاشم را داخل نکردند.

لذا چون پیامبر می‌دانستند که در آینده، عده‌ای از اهل بیت که از مطهرین نیستند، مدعی مقامِ مطهرین خواهند شد، خواستند که عرصه مطهرینِ از اهل البیت، متفاوت از عرصه غیرمطهرین از اهل البیت باشد.

این موضوعِ مقید کردنِ مطهرین از غیر از آنها، خواه غیر آنها از صالحین باشند و خواه از رجس، موضوع مهمی است که قرآن به آن اهتمام ورزیده است.

در همین جلسه خواهم گفت که قرآن کریم چگونه میان عرصه مطهرین و عرصه رجس جدا کرده است. آیه تطهیر به ما می‌گوید که خداوند اراده کرده است که رجس را از اهل بیت دور کند. ابن عباس می‌گوید: «یذهب عنکم الرجس» یعنی عمل شیطانی و هر آنچه که رضایت خداوند در آن نیست.» ازهری می‌گوید: «رجس به هر عملِ پلیدی اطلاق می‌شود.» ابن حجر می‌گوید: «تطهیر به معنای پاکی از هر گونه آلودگی و ناپاکی و نجاست از گناهان است.»

پس خداوند اراده کرده است که رجس را از اهل بیت درو سازد و مقام مطهرین را به آنها اعطا کند.

به همین علت، به عقیده بنده سزاوار نیست که ما با نگاهی گذرا به آیه تطهیر و حدیث کساء بنگریم.

این موضوعات، ازجمله مسائل مهم و علل اصلیِ وجود سیصد میلیون مسلمانِ شیعی در عالم اسلام است. بنده از جناب شیخ عثمان تعجب می‌کنم که می‌گویند:

«از ایـن موضـوعات بگـذریم و عبـور کنیم؛مـی پـذیریم! مـا از ایـن مباحـث کوتـاه می‌آییم.» به خدا قسم این مباحث با پذیرفتنِ آن ختم نمی‌شود.

اینجـا مـا پیرامـون اهـلِ رجـس و اهـلِ تطهیـر و همچنـین عرصـه رجـس و عرصـه تطهیر بحث می‌کنیم. چـون عرصـه رجـس، عرصـه باطـل و عرصـه طهـر، عرصـه حـق است و قرآن نزاعی را بین این دو عرصه برای ما ترسیم کرده است و بعد از پیامبر نیز، این نزاع بین سران عرصه رجس از بنی امیه و بین عرصه مطهرین از اهل بیت ادامه داشته است و پیامبر ﷺ می‌خواستند که این دو عرصه را از یکدیگر جدا کنند. در این جلسه از قرآن، فرق میان این دو عرصه را شرح خواهم داد؛ اما بعد از اینکه شیخ عثمان صبحت بفرمایند.

بفرمایید میکروفن در اختیار شماست!

سید رفیق:

جناب شیخ عثمان الخمیس بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

بنده پاسخی ندارم. وقت را در نظر بگیرید تا دکتر عصام برای ما تبیین کننـد کـه چه چیزی از آیه تطهیر فهمیده‌اند؟

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده فقط از شیخ عثمان می‌خواهم که بیان کنند که چـرا قـرآن بـه جـدائی عرصـه مطهـرین از عرصـه رجـس اهتمـام ورزیـده؟ بفرماییـد میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

ببخشید در این نوبت شما برای ما شرح دهید که قرآن چه می‌خواهد بگوید؟ ما نیز منتظر می‌مانیم.

دکتر عصام:

پیش از این بنده برای شما موضوع را تبیین کردم. اقوالی در این موضوع وجود دارد. اما فقط از شما می‌خواهم که بگویید که چرا قرآن به جدائی عرصه مطهرین از عرصه غیر آنها اهتمام ورزیده است؟

شیخ عثمان خمیس:

ما که در محاکمه جنائی نیستیم! جواب بدهید چه می‌خواهید؟ جواب دهید. شرح دهید برای ما تا بشنویم.

دکتر عصام:

هنگامی که از قرآن بحث می‌کنیم، متوجه می‌شویم به چه اندازه قرآن مثال‌های انسانی بیان کرده است که تعدادی از آنها داخلِ در عرصه طُهر هستند و تعدادی از آنها نیز داخل در عرصه رجس اند و تاریخی که قرآن در مورد نزاع بیان کرده، نزاع بین حق و باطل است. سپس پیامبر برای ما مطهرینی را که در زمان شان بود، تبیین کردند و در همین راستا آنان را در زیر عبای شان داخل ساختند و آنها عبارتند از: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام. و جامه‌ای بر آنان پوشاند تا مردم بین مطهرین و غیرمطهرین از اهل بیت اشتباه نکنند. زیرا او می‌خواست که آنها را قرینِ قرآن قرار دهد.

همانگونه که مردم حضرت مریم را اشتباه گرفتند، درحالی که خداوند او را طاهر گردانیده و انتخابش کرده و از میان تمام زنان آل ابراهیم برگزیده بود. چرا که حضرت از آل عمران بودند و معروف است که آل عمران از آل ابراهیم هستند. بنابراین قرآن حضرت مریم را برتری بخشید و او را از میان آل عمران برگزید؛ به خاطر همین کسی که حضرت مریم را اشتباه گرفت، بعدها در اشتباه بزرگی گرفتار شد. مانند همین است کسی که مطهرینِ اهل بیت را با غیر آنها اشتباه بگیرد که در این صورت او نیز دچار اشتباه بزرگی خواهد شد. زیرا کسی که خداوند پاکش ساخته را

با غیر او، مساوی قرار خواهد داد.

بـه همـین دلیـل علـت اینکـه پیـامبر، حـضرت مـریم و حـضرت زهـرا (سـلام الله علیهما) را در حدیثی صحیح، مقارن یکدیگر قرار داده‌اند، متوجه می‌شویم. حضرت می‌فرمایند: «أَفْضَلُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّة فاطمه بنت محمد و مریم بنت عمران... الخ». ایـن حـدیث را حـاکم و ذهبـی از ابـن عبـاس نقـل کـرده‌انـد. چرا کـه حـضرت مـریم و فاطمه عليهما السلام در حیطه مطهرین هستند. پس حضرت فاطمه عليها السلام از اهل کساء است و همانگونه که پیامبر، حضرت مریم و زهرا عليهما السلام را مقارن یکدیگر قرار داده‌اند، مشخص می‌شود که اینجا حیطه مخصوص به مطهرین است. همچنین پیامبر، حضرت علـی عليه السلام را مقـارن بـا حـضرت هـارون قـرار داده‌انـد و در شـأن حـضرت علـی عليه السلام فرمودند: «أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی». پس همانگونه که حضرت هارون از منتخبین و مطهرینِ خاندان حضرت موسی عليه السلام بودند، پیامبر نیز می‌خواهند که بـرای مـا ایـن مـسئله را تبیـین کننـد کـه جایگـاه حـضرت علـی عليه السلام در خانـدان پیامبر صلى الله عليه وآله، همان جایگاه حضرت هارون است و حضرت علی عليه السلام نیز، از مطهرین خاندانِ پیامبر صلى الله عليه وآله هستند.

بنابراین می‌خواهم بگویم که اولاً شایسته نیست که بین مطهرین و غیرمطهرین تمییـز قائـل نـشویم، و ثانیـاً مـوظفیم حیطـه رجس را بـشناسیم. زیـرا همانگونـه کـه پیـامبر صلى الله عليه وآله عرصـه طُهـر را بـرای مـا ترسـیم کـرده‌انـد، بـه ترسـیم عرصـه رجـس نیـز پرداخته‌اند و در حیطه طُهر، ما را به تمسک به آنها و در حیطـه رجـس، بـه دوری از آنهـا امـر کـرده‌انـد و فرمـوده‌انـد: «نـابودی امـتم در دسـت جـوانی از قـریش اسـت»[1]. همچنین در جایی دیگر فرموده‌اند: «أولّ من یغیّر سنّتی رجل من بنی أمیه» و ایـن حـدیث صحیحی است کـه ألبـانی بـه شـماره(۱۷۴۹) آن را ذکـر کـرده است. بنـابراین همانگونه که پیامبر صلى الله عليه وآله نجات امتش را در حیطه طهر قرار داده است، از طرفی هـم هلاکت امتش را در حیطه رجس، از بنی‌امیه می‌داند. پس بنابر آنچه کـه گفتـه شـد،

۱. هَلَاكُ أُمَّتِی عَلَی یَدِ أُغَیْلِمَةٍ مِنْ قُرَیْشٍ

بر ما لازم است که بین دو حیطه طهر و رجس تمییز قائل شویم و این دو حیطه را با یکدیگر خَلط نکنیم. حال اگر این مطلب برای شما روشن شد، بگویید که چرا قرآن به جدائی عرصه مطهرین از عرصه غیر آنها اهتمام ورزیده است؟

بفرمائید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

ان‌شاءالله ما بین مطهرین و غیرمطهرین خَلط نمی‌کنیم. اما شما نگفتید که دلالت آیه و حدیث بر چه چیزی است؟

سید رفیق:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

شیخ عثمان مرا از پاسخ به این سؤال معذور بدارید. شما می‌پرسید که آیه تطهیر بر چه چیز دلالت می‌کند؟ بنده صدبار این سؤال را پاسخ دادم. وقتی که شما چیزی از آن را متوجه نمی‌شوی، پس بحث را ترک کن! بنده این سؤال را تبیین و واضح کردم و شما فقط یک مستمع بودی! وقتی که شما چیزی از بحث را متوجه نشدی، نمی‌دانم که آیا در این مسئله، صحبت مشترکی بین ما وجود دارد یا نه! بنده مطالب زیادی پیرامون «آیه تطهیر» و «حدیث کساء» در اختیار دارم. جواب سؤال شما در جلسه گذشته داده شد و من می‌خواهم که امروز، مقامِ مطهرینی را که خداوند به پنج نفر از اهل کساء عطا کرده تبیین کنم، تا از این طریق مقام و حیطه رجس نیز تبیین شود. روایات صحیح زیادی از رسول خدا ﷺ درباره حیطه رجس وجود دارد که بعضی از بنی‌امیه نیز در آن داخل می‌شوند؛ اما مقام و حیطه رجس، همان حیطه‌ای است که خداوند، خمسه اهل کساء را از آن مقام دور ساخته است.

مقام تطهیر که در شأن حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام در آیه تطهیر بیان شده است، مقامی عظیم و بلند مرتبه است. چرا که این مقام، حضرت رسول را نیز در برگرفته است و این درحالی است که عظمت مقام رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر کسی پوشیده نیست و این آیه عظمت دیگر افرادی را که با پیامبر، هم مقام شده‌اند را می‌رساند.

بنده درصدد این هستم که برای شما تبیین کنم که قرآن کریم می‌خواهد به ما بفهماند که حیطه رجس، هلاکت امت را دربر دارد و حیطه طُهر، نجات امت را دربر دارد. به خاطر همین مطلب، وقتی که شیخ عثمان در جلسه گذشته می‌گوید: «اهل بیت، تمام بنی هاشم را شامل می‌شود»؛ نتیجه اش در زمان ما و بعد از ما می‌شود میلیاردها انسان که خداوند آنها را به مقام مطهرین رسانده است.

من فقط از جناب عثمان الخمیس می‌خواهم که بگوید چرا بر خَلط بین مطهرین از اهل بیت و غیرمطهرین از اهل بیت، اصرار می‌کنند؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

شیخ عصام! روشی را که شما در پیش گرفته‌اید، روشی نامناسب است و اصلاً شباهتی به یک روش آکادمیک و علمی ندارد. شما می‌گویید که مطالب زیادی برای گفتن دارید، درحالی که ما چیز جدیدی از شما نشنیده‌ایم. بنده نظرم را پیرامون حدیث کساء، معنیِ تطهیر و رجس و همچنین کسانی که شامل اهل بیت می‌شوند، بیان کردم. شما پیرامون این مسائل چه نظری دارید؟ هفت جلسه است که به نمایندگی از شیعه در این جلسه آمده‌اید؛ ولی سخنی برای گفتن نداشتید تا باعث شوید که ما از شیعه پیروی کنیم. شما چیزی جز تمایلات خود را بازگو نکردی. نظرات شیعه از نظر علمی با این تمایلات شما مخالفت دارد. چه کسی گفته است که این مطالب شما در قرآن کریم است؟ کدام یک از علمای شیعه بین

این دو مطلبی که شما گفتی، تفاوت قائل هستند؟

مطلب دیگری که شما هنوز در موردش صحبت نکرده‌اید، این است که آیا بالاخره خمینی و خوئی و مفید و صدوق و مجلسی جزء غلات هستند یا خیر؟

همچنین در مورد حصری که در باره «هولاء أهل بیتی» بیان کردید؛ از اهل لغت چنین حصری نقل نشده است. همچنین شما درباره «محمد بن علی البار» توضیحی بیان کردید و گفتید که او از علمای بزرگ اهل‌سنت و وهابیت است. اما دلیلی بر این ادعای خود بیان نکردید. همچنین بیان کردید که ابن اثیر گفته است که کلینی مبتکر است. شما برای این مطلب نیز سندی بیان نکردید. در پایان نیز شما بیان کردید که تعداد اهل بیت در حال حاضر به پنجاه میلیون می‌رسد! این عدد بسیار بزرگی است. سند حرف شما برای این مطلب چیست؟

شما بیان کردید که پیامبر ﷺ می‌خواهد که رجس را از اهل‌بیت دور سازد، درحالی که شما معتقد هستید اهل‌بیت از ابتدای خلقت شان پاک آفریده شده‌اند. اگر چنین است که اعتقاد دارید، پس پیامبر ﷺ شیء غیر موجود را از آنها دور ساخته است؛ بلکه اساساً این کار تحصیلِ حاصل است و این کلام قرآن دیگر معنایی ندارد!

همچنین شما بیان کردید که در زمان نزول آیه تطهیر، اهل‌بیت در خانه ام‌سلمه بودند و خداوند می‌خواست که اهل‌بیت را به مردم معرفی کند و حال آنکه اولاً اهل‌بیت هنگام نزول آیه در زیر کساء بودند؛ و ثانیاً بنابر عقیده شما کسانی که اهل‌بیت را دوست ندارند؛ مانند عایشه، شاهد این ماجرا نبودند و تنها ام‌سلمه شاهد بر این ماجرا بود. پس در آن زمانی که آِیه نازل شده، بقیه مسلمین کجا بودند؟

بنده جواب‌های شما را نسبت به این سؤالات نشنیده‌ام و شما به بنده می‌گویید که به سؤالات شما پاسخ دهم؟

ما مطالب زیادی را از شما نشنیده‌ایم! و تنها می‌شنویم و می‌بینیم و متوجه می‌شویم که موضوع بحث تحریف شده و هنوز هم نگفته‌اید که چه چیزی از حدیث کساء متوجه شده‌اید!

دکتر عصام:

مجدداً از شیخ عثمان الخمیس عذرخواهی می‌کنم. چرا که ایشان همانگونه که شروع کردند، سخن شان را تمام کردند و دوباره در مورد آیه تطهیر چیزی را پرسدند که قبلاً گفته شده بود و ایشان می‌خواهند که ما دوباره مطالب را تکرار کنیم.

برادران! ما در هفتمین جلسه بحث هستیم که هر جلسه حدود یک ساعت و نیم وقت گرفته است و در این مدت بنده به تمامی سؤالاتی که پرسیده شد، پاسخ داده‌ام و علت اینکه ایشان این سؤالات را می‌پرسد این است که بنده مطالب جدیدی را که آورده‌ام، بیان نکنم و به تبع با این کار، تمرکز بنده تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

اما با این کار، مطالب زیادی را که بنده پیرامون حدیث کساء و آیه تطهیر آماده کرده‌ام، از بین نمی‌رود و بنده می‌دانم که اگر شیخ عثمان، آیه تطهیر و حدیث کساء را بفهمد، قطعاً از وهابیت به شیعه اثنی‌عشریه رو می‌آورد.

علت اینکه بنده از حیطه مطهرین و مقام شان و همچنین از حیطه رجس و مقام آنها صحبت می‌کنم، این است که آیه تطهیر، رجس و طُهر را بیان نموده و اگر کسی در آیات قرآن تدبر کند، مقام والای مطهرین و مقامِ دونِ اهلِ رجس را متوجه می‌شود. خداوند در توصیف اهل رجس می‌فرماید: «وَ أَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ».[1] این موضوع اصلی در این جلسه است. خداوند در ده‌ها آیه از قرآن، پیرامون رجس صحبت کرده است و بیان نموده که رجس همان بستری است که اگر کسی داخل آن شود، از راه خدا و حیطه طهر،

۱. توبه/ آیه ۱۲۵

منحرف خواهد گشت. و پیامبرﷺ بارها تکرار می‌فرمودند که حیطه رجس، از بنی‌امیه است و همان‌ها هستند که امت ما را منحرف خواهند کرد و بین مردم و حیطه طهر که از اهل‌بیت است، جدایی خواهند انداخت. خداوند متعال در قرآن مردم را از حیطه رجس برحذر داشته است و فرموده: «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ».[1] پس همانگونه که مشاهده می‌کنید، خداوند به تبیین حیطه رجس و برحذر داشتن از آن اهتمام خاصی دارد و همین طور است در مورد حیطه طهر، که خداوند به پیروی از مطهرین امر کرده است و دوریِ از رجس به غیر از تبعیت از مطهرین امکان ندارد.

به همین علت است که پیامبرﷺ نجات امت را در تبعیت از اهل‌بیت و شقاوت امت را در تبعیت از رجس قرار داده است. همچنین همانگونه که قرآن فضای گسترده‌ای را برای حیطه رجس ترسیم کرده، به ترسیم فضای گسترده‌ای برای طهر نیز پرداخته است و جنگی که میان این دو وجود دارد، جنگ بین حق و باطل است. چرا که مهم‌ترین وظیفه اهل رجس، قطع مسیر حقی است که مطهرین برای رسیدن به خدا آن را می‌پیمایند؛ همانگونه که بنی‌امیه، مسیر و راه اهل‌بیت را قطع نمودند. در همین راستا زمانی که در این موضوع به قرآن مراجعه می‌کنیم، خداوند سخن سر دسته اهل رجس را اینگونه بیان می‌کند: «قالَ فَبِما أَغْوَيْتَنی لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقيمَ».[2] ابن کثیر پیرامون این آیه می‌گوید: «کسانی که تخلف و سرپیچی کردند، از مسیر حق و نجات بیرون می‌روند و شدیداً گمراه می‌گردند؛ تا جایی که دیگر خدا را پرستش نکنند». و ما دائماً در قرآن نزاع بین مطهرین و اهل رجس را می‌بینیم و متوجه می‌شویم که خداوند عرصه مطرین را محدود کرده است. مثلاً در سوره آل‌عمران آیه ٤٢ می‌فرماید: «وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ يا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمين»؛ پس خداوند از میان هزاران

---

١. توبه/ آیه ٩٥

٢. اعراف/ آیه ١٦

زن، حضرت مریم عليها السلام را برگزید و او را طاهر گردند. و همانطور که او را برگزید، این چهارنفر نیز برگزیده او هستند و خدا آنها را از میان اهل‌بیت برگزیده است و فرموده: «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً». پس خداوند حضرت زهرا عليها السلام را از میان زنان بنی‌هاشم و حضرت علی و حسن و حسین را نیز از میان مردان برگزید. آیا خدا در این کارش مختار نیست؟ چرا شما در آنچه که خداوند پیرامون آل‌عمران تصمیم گرفته متعرض نیستید؛ ولی در آنچه که خداوند در مورد آل‌محمد صلى الله عليه وآله تصمیم گرفته، اعتراض دارید؟ پیامبر صلى الله عليه وآله حضرت علی عليه السلام و همسر و فرزندان ایشان را به زیر کساء آوردند تا بین آنها و دیگران اشتباهی رخ ندهد. همانگونه که خداوند در مورد حضرت مریم عليها السلام نیز کاری کرد که بین ایشان و مابقیِ آل‌عمران، اختلاطی پیش نیاید.

خداوند اهل کساء را پاک گرداند و سپس آیه تطهیر را در مورد آنها نازل کرد و بعد از آن به قرآن و اهل‌بیت، ثقلین گفت. سؤالی که بنده از شیخ عثمان دارم این است که چرا اصرار دارند که مطهرین و غیرمطهرینِ از اهل‌بیت را با یکدیگر مخلوط کنند؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

ببخشید جناب دکتر، ما به حسب گفتگوهای گذشته ملزم نیستیم که فقط اینها را اهل‌بیت بنامیم و بنده با توجه به احادیث شیعه و سنی و آنچه که از قرآن و تفسیر آن از پیامبر صلى الله عليه وآله برای شما نقل کردم، الزامی ندارم که فقط این چندتن را اهل‌بیت بگویم! این مسئله اول.

مسئله دوم این است که تطهیر از چه چیزی صورت گرفته است؟ و آیا هرکسی که از مطهرین نیست، از اهل رجس است؟

هر جلسه کلام جدیدی غیر از آنچه که قبلاً گفته بودیم، می‌فرمایید! شما از صحبت کردن در مورد خمینی و خوئی و مفید فرار می‌کنید! آیا آنها از غلات بودند یا

خیر؟ شما می‌گویی که این سؤالات را جواب داده‌ای، اما کی و چه موقع؟ شما هیچ نگفته‌ای غیر از اینکه می‌گویی: «شیخ عثمان؛ همه چیز را در مورد آیه تطهیر گفته‌ام». درحالی که هیچ یک از سؤالات را جواب نداده‌ای و فقط هر آنچه را که می‌خواهی، می‌گویی.

سید عصام! آیه تطهیر درباره زنان پیامبر ﷺ و حدیث کساء در مورد علی و فاطمه و حسن و حسین، بیان شده است و اهل پیامبر، بارها گفته‌اند که ما اهل کساء را دوست داریم و به واسطه آنها به خدا تقرب می‌جوییم. خدایا ما را از دوست‌داران آنها قرار ده و کمک کن تا در مورد آنها هیچ گاه غلو نکنیم! چرا که لعنت خداوند بر غلات است.

اما سؤالی که دارم این است که آیا هرکس که در حیطه مطهرین نبود، در حیطه اهل رجس قرار دارد؟ بفرمایید!

سید رفیق:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

شیخ عثمان نمی‌خواهم که از موضوع آیه تطهیر خارج شوم. به همین علت فقط می‌خواهم بگویم که آیا غیر از این است که حدیث کساء و آیه تطهیر با توجه به احادیث صحیح مختلف، چندین بار در پیش روی حضرت علی و فاطمه و حسنین خوانده شده؟ آیا این مطلب دلالت بر این ندارد که اینها از اهل‌بیت هستند و بعضی از اهل‌بیت از مطهرین هستند و بعضی دیگر از آنها از غیر مطهرین؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان:

دکتر عصام به شما گفتم که اینها جز به دعای پیامبر ﷺ، از اهل‌بیت نشدند و

بنده معتقدم که اینها از شرک پاک هستند؛ همانگونه که زنانِ پیامبر از شرک پاک هستند. بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

دکتر عصام:

اما فرق این دو در چیست که پیامبر عده‌ای را زیر کساء می‌برد و عده‌ای را نمی‌برد؟ درحالی که هر دو از شرک دور بوده‌اند. اگر این مسئله تنها در مورد شرک بود، چرا عباس که از شرک پاک بود، زیر کساء نیامد؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

شما می‌گویید که در هر مرتبه کساء را پیرامون آنها می‌کشید. بنده هیچ کس را نمی‌شناسم که چنین چیزی گفته باشد و این حدیث را غیر از عایشه و ام‌سلمه نشنیده‌ام و این مطلب شما را هیچ یک از گذشتگان نگفته‌اند. چرا که این کار در زمان و مکان واحد رخ داده است. شما از کجا می‌گویی که در هر مرتبه یا ده مرتبه یا بیشتر و کمتر از این حدود؟ بفرمایید!

دکتر عصام:

بنده اسناد و روایات زیادی را بیش از صدبار برای شما ذکر کردم. بنده می‌خواهم از شما بپرسم که چرا پیامبر ﷺ علی و حسنین داخل در کساء کرد، ولی در مورد مابقی این کار را نکرد؟ شما می‌گویی که اهل‌بیت در حدیث ثقلین تمام بنی‌هاشم را شامل می‌شود. پس برای چه حضرت، فقط آن چهارنفر را زیر کساء آوردند؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

دکتر عصام بنده منکر نمی‌شوم که این حدیث مختص علی و فاطمه و حسنین است. زیرا پیامبر ﷺ فقط آنها را فراخواند و نه افراد دیگر را. این واضح است. اما در

مورد عباس و غیر آنها باید گفت که در مورد آنها فضائل دیگری نقل شده و شکی نیست که این حدیث مخصوص به آن چهارنفر است.

اما چرا عباس در آن حدیث نبوده؟ زیرا آن حدیث در مورد فضائل است.

اما در مورد حدیثی که بارها آن را بیان کردی، باید گفت که به چند طریق این حدیث به ما رسیده که آنکه سندش از عایشه است، از همه بهتر است. و در آن حدیث نیز اشاره‌ای به نزول آیه تطهیر نشده است.

شما می‌گویید که پیامبر آنها را داخل کساء کرد و برای آنها دعا کرد. پس خداوند دعای پیامبر در حق آنان را استجابت نمود و رجسی را که نزد ما شرک معنا می‌دهد، از آنها دور نمود. اما شما می‌گویید که رجس به معنایی دیگر است. آن معنا چیست؟

همچنین شما گفتی که دو عرصه وجود دارد: رجس و طهارت. شما در کدام یکی هستی؟ من و شنوندگان در کدام عرصه هستیم؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

سید رفیق:

بفرمایید جناب دکتر!

دکتر عصام:

به نظر می‌رسد که شیخ عثمان که فردی تحصیل کرده در علوم دینی است، فضیلت داشتن دلالت بر چیزی می‌کند. حرف شما صحیح است که می‌گویید اینها برای اهل‌بیت فضیلت است. اما پیامبر ﷺ قصد داشتند که با بیان این فضیلت، مطهرینِ از اهل‌بیت را مشخص کنند. اینکه فقط گفته شود که حدیث کساء فقط بیان فضیلت است، اعتباری ندارد؛ بلکه بنده این سؤال را دارم که این فضیلت دلالت بر چه چیزی دارد؟ بنده چندمین بار است که می‌گویم: مثلاً اگر شما چند فرزند داشته باشید و آنها را زیر کساء ببرید و آنها را معین کنید و سپس بگویید:

«خدایا اینان اهل‌بیت من هستند. خدایا اینان اهل‌بیت من هستند. خدایا اینان اهل‌بیت من هستند.» این مسئله در غایتِ اهمیت است. پیامبرﷺ، خودشان به فضیلت این چندنفر اقرار کرده است. اما ایشان می‌خواستند که از بیان این فضیلت به این هدف برسند که عرصه اهل‌بیت و مطهرین را محدود کنند؛ همانگونه که قرآن نیز در پیام‌های آسمانی گذشته نیز این امر را محدود کرده بود. پس زمانی که پیامبر آمد، به روش قرآن عمل کرد و مشخص کرد که در زمان او چه کسانی از مطهرین هستند و آنها را زیر کساء برد و آنها حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین بودند و پیامبر آنها را جدا کرد تا بین آنها و دیگر اهل‌بیت اشتباه نشود. زیرا ایشان می‌دانستند که در آینده بین عرصه پاکی و پلیدی از بنی‌امیه، جنگی رخ خواهد داد. همچنین باید گفت که این کلام شما که فکر می‌کنید که هر غیر پاکی در عرصه پلیدی جای دارد، کلام غریبی است! برادر من، عرصه صالحین، عرصه دیگری است و در اینجا من فقط دو عرصه متناقض یکدیگر را برای شما بیان کردم. و من نمی‌دانم که چگونه این امر بر شما پوشیده مانده است.

اما در مورد مسئله اراده که پیرامون آن صحبت می‌کردم، باید بگویم که اگر می‌توانی یک عالم شیعه معرفی کن که بین اراده‌ای که در آیه تطهیر وجود دارد و بین اراده‌ای که در غیر آیه تطهیر وجود دارد، فرق قائل شده باشد. شما می‌گویی که آنچه در بین پیشینیان من است، یکی است.

برادر من شما واقعاً چیزهای غریبی را ذکر می‌کنید! مثلاً می‌گویید که در گذشته یک نفر بوده که بین اراده در آیه تطهیر و اراده در غیر آیه تطهیر فرق گذاشته است.

فرق بین اراده در آیه تطهیر و بعض آیات دیگر این است که قرائنی در مورد آیه تطهیر وجود دارد.

شما انسان عجیبی هستید و سؤال‌های عجیبی می‌پرسید. و این نشان می‌دهد که کتب شیعه را نخوانده اید. اگر می‌توانید یک عالم شیعه بیاورید که بگوید اراده در آیه تطهیر و در غیر آیه تطهیر به خاطر این موضوع با هم فرق ندارد.

من به شما می‌گویم که چیزی از شیعه نمی‌دانی؛ مگر همان چیزهایی را که من در زمان وهابی بودنم می‌دانستم. شما همانگونه که سلمان رشدی اسلام را می‌شناخت، شیعه را می‌شناسی. فقط سعی کرده‌ای که مباحث ظالمانه‌ای را علیه شیعه جمع کنی. درحالی که اینها اصلاً در شیعه وجود ندارد. و شما را بزرگان اهل سنت فرستاده‌اند و دوست ندارم که الآن وارد این بحث بشویم.

بنده به شما می‌گویم که شما مطهرین و غیرمطهرین را با هم می‌آمیزید. می‌خواهی که در مشکلِ خَلط واقع شوی. اختلاط بین حضرت مریم و باقی زنان. بین حضرت زهرا و باقی زنان بنی هاشم و این درحالی است که یکی در عرصه پاکی و دیگری در عرصه غیرپاکی است. و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله کساء بر روی این افراد کشیدند، خواستند که بین مطهرین و غیرمطهرین تمیز قائل شوند. می‌خواستند که بفهمانند که این دو عرصه مختلف است و در آینده عرصه طُهر مورد هجومِ عرصه رجس قرار خواهد گرفت. زیرا قرآن به ما گفته است که عرصه طُهر به غیر از جانبِ رجس مورد حمله قرار نمی‌گیرد و زمانی که بین این دو عرصه تمیز قائل نشوید، در خطایی بزرگ قرار خواهید گرفت و در مورد حضرت مریم نیز دچار اشتباه می‌شوید. به همین علت پیامبر در حدیث، حضرت زهرا و مریم را کنار یکدیگر نام برده‌اند و گفته اند: «أفضل النساء اهل الجنه فاطمه بنت محمد و افضل نساء مریم بنت عمران» و حاکم و ذهبی از ابن عباس نقل کرده‌اند.

همچنین فرمودند: «انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی». پیامبر قصد داشتند که مطهرین را در ایجا تبیین کنند. همانگونه که خداوند هارون را از میان بقیه آل موسی برگزید، علی علیه السلام را نیز از میان آل محمد برگزید. البته که این برگزیده بودن به معنای نبی بودن حضرت علی علیه السلام نیست.

برای چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از میان بنی هاشم، حضرت علی را زیر کساء بردند؟ می‌خواستند تا حقیقت را به شما نشان دهند تا کسی نیاید و دین را بازیچه خود قرار دهد و بگوید که من از مطهرین هستم.

بنده می‌خواهم که از شما این سؤال را بپرسم که چرا این قدر بر آمیخته شدن مطهرین با غیر آنها اصرار دارید؟

بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان:

ببخشید دکتر عصام بنده را مواخذه نکنید! شما می‌گویید که من چیزی از شیعه نمی‌دانم. بله بنده تمام شیعه را به خوبی نمی‌شناسم. بالاخص فرقه‌هایی مثل اسماعیلیه و جارودیه و...اما بنده فرقه شما را که معروف به اثنی عشریه یا رافضه هست، به خوبی می‌شناسم و متخصص هستم و از این جهت بنده تقوا پیشه کردم. ولی شما به شیوه یک مسیحی با بنده بحث می‌کنید و از فضلِ حضرت عیسی می‌گویید. شما در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین که ائمه ما هستند، با من بحث نکردید.

ما می‌دانیم که آنها فضیلت دارند؛ اما می‌گوییم که شما در حق آنها غلو می‌کنید.

ما می‌گوییم که پیامبر در حق آنها دعا کرد که پاک شوند و چون دعای پیامبر مستجاب است، پس آنها پاک گشتند و پاکی آنها از شرک بوده است. حالا از شما می‌پرسم که پاکی آنها از چه بوده؟ آیا فقط از شرک پاک شدند، یا از گناه کبیره و صغیره پاک گشتند، یا اینکه حضرت زهرا علیها السلام از حیض پاک گشتند که بعد از آن حیض ندیدند؟ چه فایده‌ای دارد؟ ما نیز معتقدیم که خداوند آنها را پاک گرداند؛ ولی برای آنها عصمت قائل نیستیم!

الآن می‌خواهیم از شما بشنویم که خداوند آنها را از چه چیز پاک گرداند؟ بفرمایید!

سید رفیق:

دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بنده نمی‌خواهم که از موضوع خارج شوم؛ اما می‌خواهم که برای شیخ عثمان توضیح دهم که کلامم را اشتباه فهمیده‌اند. بنده می‌خواستم بگویم که شما اثنی عشریه را می‌شناسید، اما شناخت‌تان غلط است! همانگونه که من سی سال پیش اینگونه بودم. بنده کتابی با عنوان «ارتباط بین اثنی عشریه و غلات» نوشتم و آنها را کافر دانستم و خطا کردم و سپس بازگشتم و حقیقت را بیان کردم. «محمود شلوت» روش سلبی ای با شیعه داشت، سپس فتوا داد که همانگونه که به مذاهب اربعه متعبد است، به مذهب اثنی عشریه نیز متعبد است و امام غزالی نیز در کتاب هایش، شیعه را دفع می‌کند: مثل کتاب «لیس من الاسلام» و «امام محمد البهی» که از بزرگان اهل سنت است، شیعه را دفع می‌کند؛ همانگونه که در کتاب «الفکر الاسلامی و تطوره» پیرامونش سخن گفته و همین طور علامه مصری در کتاب «بین الشیعه و السنه» و امام حسن البنا نیز از مدافعان شیعه هستند. بنده می‌گویم که شما در شناخت شیعه اشتباه کرده ای. نمی‌گویم که به کتب شیعه رجوع کن؛ بلکه به کتب امام شلتوت و...رجوع کن تا آن وقت متوجه شوی که شیعه را نشناخته ای. «خیر الخاطئین التوابون»؛ بنده اعتراف می‌کنم که قبل از سی سال گذشته، اشتباه می‌کردم و همانگونه که الآن شیخ عثمان به شیعه نگاه می‌کند، به آنها می‌نگریستم. تا زمانی که خداوند مرا متوجه کلام امام شلتوت، امام حسن البنا، امام غزالی و دکتر قرضاوی و کلام بزرگان علمای اهل سنت در عالم گرداند که گفته بودند: «آنچه که ما از اثنی عشریه داریم و آنچه که احسان الهی ظهیر از اثنی عشریه ترسیم کرده است، تماماً با حقیقت و واقع شیعه متفاوت است». تمام مشکل شما این است که از «احسان الهی ظهیر» پیروی می‌کنید. او را رها کن، تا بتوانی اثنی عشریه را بشناسی!

می خواهم که به بحث اصلی بازگردم. همان گونه که قرآن درصدد تبیین عرصه‌های مختلف است و عرصه مطهرین و صالحین را از یکدیگر جدا می‌کند و در

عین حال می‌گوید که عده‌ای از اهل بیت ازجمله اهل رجس هستند و به عنوان مصداق، ابولهب، عموی پیامبر را مثال می‌زند؛ پیامبر هم با بیان حدیث کساء درصدد تبیین این مطلب هستند.

اما معنای رجس؛ هرچه که طلبِ آلودگی و پلیدی کند را شامل می‌شود. وقتی که گفته می‌شود که رجس از آنها دور شده و «یطهرهم تطهیراً»؛ یعنی قوه ادراک حق در هنگام اختلاف به آنها داده شده.

اما چگونه خداوند حدود عرصه طُهر را مشخص کرده؟ امام مسلم در کتاب صحیحِ خود از عایشه نقل می‌کند که: «پیامبر خارج شدند درحالی که شخص کچلی بر ایشان گذشت. پس حسن بن علی، بر پیامبر داخل شد و زیر کساء رفت. سپس حسین به آنها پیوست. سپس فاطمه به آنها پیوست و سپس علی به آنها پیوست. سپس پیامبر فرمودند: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً».

اینگونه حضرت رسول ﷺ عرصه مطهرین را محدود کردند. حالا برای چه شیخ عثمان راضی نمی‌شوند و در این حدیث تأمل نمی‌کنند؟ چرا می‌خواهند که به سرعت این حدیث را رد کنند؟ آیا کلام حضرت ارزش تأمل ندارد؟ آیا نیاز نیست که بیشتر تأمل کنیم؟ چرا اصرار داریم که مطهرین و غیر آنها را با یکدیگر ممزوج کنیم؟ شما مطهرین و غیرمطهرینِ آل ابراهیم را با یکدیگر خلط نمی‌کنید و امکان ندارد که مطهرین از آل عمران را با غیرمطهرین از آنها یکسان قرار دهید. پس چرا مطهرین و غیرمطهرینِ اهل بیت حضرت رسول را با یکدیگر مساوی قرار می‌دهید؟ درحالی که مطهرین از آل محمد، دارای مقام رفیع هستند و صحیح نیست که بین آنها و غیرمطهرین از بنی هاشم خلط کنیم. زمانی که از حدیث ثقلین بحث کنیم، شما خواهی فهمید که چرا من این قدر بر این مسئله اصرار دارم. چرا که پیامبر در حدیث ثقلین که در کتاب صحیح مسلم، در باب فضائل حضرت علی علیه‌السلام نقل شده، هنگامی که پیامبر ﷺ، اهل بیت را با قرآن مقارن قرار می‌دهند، منظورشان

مطهرین است و نه هرکسی که دین را تحریف می‌کند و ادعا می‌کند که از مطهرین است. -معاذ الله!- که بخواهیم مطهرین از اهل بیت و غیرمطهرین آنها را مساوی یکدیگر قرار دهیم که در این صورت دیگر حدیث کساء هیچ ارزشی ندارد! برای چه ما می‌گوییم: «اللهم صلّ علی آل ابراهیم المطهرین»؟ آیا ما نمی‌گوییم: «اللهم صلّ علی محمد و آل الطیبین الطاهرین»؟ نباید این دو را با یکدیگر خلط کنیم و این مشکلی است که وهابیت و اهل سنت دچار آن هستند و نزاعی را که بین عرصه رجس از بنی امیه و عرصه طُهر از اهل بیت وجود دارد را درک نمی‌کنند. من می‌خواهم بگویم که فرق بین مطهر و غیرمطهر در چیست؟ و زمانی که فرقی بین این دو نباشد، پس دیگر نقش حدیث کساء و دلالت آیه تطیر چیست؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

سید رفیق:

شیخ عثمان بفرمایید! ظاهراً ارتباط شیخ عثمان قطع شده است.

محمدعلی از طرف وهابیت:

مثل اینکه الکابتن، یعنی ابوعایشه، خط دیگری نیز دارد. زمانی که مشکل برایش به وجود آمد، سعی کرد تا با اسم جدیدی داخل شود و فکر می‌کنم که شیخ عثمان با اسم جدیدِ الکابتن داخل شده است. ببخشید، شیخ عثمان نوشتند که صدای دکتر را نمی‌شنیدند.

سید رفیق:

دکتر عصام شما بفرمایید! تا ان شالله ارتباط‌مان با شیخ عثمان وصل شود.

دکتر عصام:

بنده بسیار تکرار کردم که در قرآن کلمه رجس و تطهیر بسیار استفاده شده و عرصه هرکدام از آنها مشخص گشته و نزاع دائمی میان حق و باطل که همان اهل

طُهر و اهل رجس است، وجود دارد و به همین دلیل پس از رحلت پیامبرﷺ بین عرصه رجس از بنی امیه و عرصه طُهر از اهل بیت نزاع رخ داد. به همین خاطر زمانی که اهل بیت بر پیامبر داخل شدند، حضرت آیه تطهیر را برای آنها خواند تا کسی بعداً نتواند ادعا کند که داخل در عرصه مطهرین است.

ما می‌گوییم که بقیه اهل بیت می‌توانند در عرصه صالحین بوده باشند؛ اما قطعاً در عرصه مطهرینی که رجس از آنها دور شده است، نیستند. بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

می‌گویم:

«مهما تکن عند امرىء من خلیقة   و لو خالها تخفى على النّاس تعلم[1]».

الآن کلام جدیدی از دکتر عصام شنیدیم که گفت: «در قدیم حکم به کفر اثنی عشریه داده بودم» و چندی پیش گفتی که آنها را تکفیر نکردم و الآن تکفیرشان می‌کنی!»

و «مهما تکن فی امری من خلیقه و ان خالها تخفی علی الناس تعلم». «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ»[2]؛ و بی‌تردید آنان را از شیوه سخن گفتن خواهی شناخت. هرچیزی را که انکارش می‌کنی، خارجش می‌کنی، یا روایتش می‌کنی؛ به خدا چیزی مخفی نمی‌ماند! آیا ما رجس هستیم یا نه، درحالی که در عرصه طُهر داخل نشدیم؟ نشنیدم که معنای رجسی که از آنها دور شده است، چیست؟ معنای تطهیری که به وسیله آن پاک شدند، چیست؟ لوازمات این تطهیر چیست؟ در مورد این مسائل چیزی نشنیدم. و کلام ناتمامی که در مورد حصر اهل بیت گفتی، خوب است و می‌خواهم آن را از شما بشنوم. وضعیت این علمایی که از آنها

---

۱. شعر برای زهیر بن أبی سلمی است که می‌گوید:

هرکس عادت و خصلتی دارد، گرچه خیال می‌کند از مردم مخفی و پوشیده است، اما بالأخره معلوم و آشکار خواهد شد.

۲. اعراف، ١٦

سـخنان عجیـب نقـل کـردی. حـضرت مـریم تنهـا بودنـد و بـرادری نداشـتند. الآن مهـم ایـن است که شـما معنـای رجـس و تطهیـر را بـرای مـا بیـان کنیـد. جـواب بده... جواب بده دکتر عصام!

سید رفیق:

بفرمایید دکتر عصام!

سید عصام:

در آخر شیخ عثمان می‌گوید که پایان داده است به بحث درباره آیه تطهیر و الآن هم می‌خواهد که از موضوع خارج شود. اما من از موضوع خارج نمی‌شوم. این سؤال شما را در گذشته پاسخ داده‌ام. ما الآن در سی‌اُمین نوار هستیم و هر نوار یک ساعت و نیم پیرامون آیه تطهیر صحبت کردیم. اگر من شما را تصدیق می‌کردم، قبل از پنج جلسه از بحث آیه تطهیر خارج می‌شدیم. ولی چون مباحث زیادی نزد من هست که آن را می‌گویم و شما چیزی را که می‌خواهید در آن نمی‌یابید، دوست دارید که بحث را تمام کنیم.

اما اصرار شما بر رجس:

خداوند در آیه‌ای که مربوط به منافقین است می‌فرماید: «فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ» و همچنین فرموده: «وَ أَمَّاالَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ». منظور از رجس، هر نوع کثیفی و آلودگی است و گاهی اوقات از آن به حرام و فعل قبیح و لعنت و کفر و...نیز تعبیر می‌شود. پس صحیح نیست که آن را در شرک منحصر بدانیم. اما می‌گوییم که یکی از معانی آن شرک است. شیخ عثمان چرا شما رجس را تنها در معنی شرک منحصر می‌دانید؟ در لغت نامه زجاج که از علمای اهل لغت است، آمده است که رجس به هر چیزی گفته می‌شود که آلودگی و کثیفی با خود دارد. چرا شما می‌گویید که «أذهب عنکم الرجس» به معنای «أذهب عنکم الشرک» است؟ بفرمایید میکروفون

در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

شما به قول زجاج متمسک شده‌اید؟ شما را به زجاج چه نیاز است؟ من از اهل بیت برای شما معنای رجس را نقل می‌کنم. مگر آنها از زجاج بهتر نیستند؟ امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «رجس یعنی شک. به خدا قسم! ما در پروردگارمان شک نمی‌کنیم». و امام صادق علیه‌السلام فرمودند که در آیه: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس»؛ منظور از رجس، شک است».

برای چه شما به زجاج رجوع می‌کنید؟ قول معصومین را قبول کنید. بفرمایید سید عصام!

سید عصام:

جناب شیخ عثمان، بنده به شما گفته بودم که شما مذهب اثنی عشریه را نمی‌شناسید. امام صادق(ع) یکی از معانی رجس را بیان فرمودند؛ درحالی که رجس بر معانی مختلفی اطلاق می‌شود. هم بر شک و هم بر شرک بار می‌شود و معارضه‌ای میان این دو قول وجود ندارد. زیرا رجس بر هر آلودگی از عمل گفته می‌شود و شک هم چیز آلوده و ناخوشایندی است. من می‌گویم که اگر می‌توانید یک کلام از امام صادق علیه‌السلام بیاورید که فرموده باشند که جائز نیست که جز معنای شک را برای کلمه رجس در نظر بگیرید. معنایی را که امام باقر علیه‌السلام فرمودند، تنها یکی از معانی رجس است. من نمی‌دانم که چرا فکر کردید که کلام اهل بیت از قواعد علم لغت خارج است؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

شیخ عثمان خمیس:

دکتر عصام شما را با علم لغت چه کار است! شما در مورد معنای لغتی بحث می‌کنی که از آن می‌خواهی استفاده شرعی کنی. با معانی اهل لغت چه کار داری؛

زمانی که امام صادق علیه‌السلام گفته است که در آیه تطهیر، رجس به معنای شک است؟ از خواب بیدار شو دکتر عصام! آیه را تفسیر کن! با اهل لغت چه کار داری؟ تو چیزی از روافض نمی‌دانی! این کار تو رجس است. برای چه رجس را به همان معنایی که معصومین گفته‌اند، نمی‌پذیری؟ آری. معانی زیاد است؛ اما کدام یک را خداوند قصد کرده؟ و از کجا می‌گویی که فلان معنا صحیح است؟ امام باقر علیه‌السلام آیه و تفسیر آن را بیان کرده است. خب پس رجس چیست که خداوند تمامش را دور ساخته است؟ و منظور از تطهیر در آیه چیست؟ من الآن شما را داخل در دادگاه جنائی کرده ام؛ آیه را تفسیر کن!

دکتر عصام:

حتی اگر مرا در دادگاه جنائی داخل کنی، جواب دادن به تو سخت نخواهد بود. زیرا صاحبِ حق از چیزی نمی‌ترسد؛ حتی اگر به عنوان متهم شناخته شود. من در این جایگاه مشکلی ندارم و نفسم راحت است و من به نظر تو گناهکار و گمراه هستم و این مشکلی ندارد. جوابت را خواهم داد. نگران نباش! الحمدلله صاحبِ حق مطمئن است و به خدا قسم از زمانی که از وهابیت به شیعه منتقل شده‌ام، خداوند قلبم را مطمئن ساخته است. پس نگران نباش که جوابت را خواهم داد! اولاً تو نمی‌توانی که از کتب اهل سنت از طریق موضوعی، استفاده کنی. ان شاالله خطائی را که به سبب عدم فهم شما از اهل سنت وجود دارد، بیان خواهم کرد و بیان خواهم کرد که شما در تعامل با فرق اسلامی، از روش اهل سنت خارج می‌شوید. حالا با این وجود چگونه می‌خواهید که مذهب شیعه را بفهمید؟ اهل بیت وابسته به لغت عرب هستند. شما فکر می‌کنید که آنها چیزی خلاف لغت عربی می‌گویند؟ بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

شما برای چه از معنای لغوی بحث می‌کنید؛ در حالی که امام صادق و باقر علیهماالسلام

که مفسران قرآن هستند، وجود دارند؟ همچنین چرا شما می‌گویید که ائمه دوازده نفر هستند؟ این موضوعی است که نتوانستی به آن جواب بدهی و صرفاً یک ادعا است. به خاطر همین به این موضوع ملتزم نباشید. زیرا باعث گمراهی بیشتر شما می‌شود و به همین علت است که اکثر شیعه، بلکه تمام فرقه‌های شیعه، با شما مخالف است و سخن شما را کسی نمی‌گوید. من از موضوع خارج شدم. چرا که نوبت قبل از دکتر عصام خواستم که از دلالتِ حدیث کساء صحبت کند، اما من در مورد حدیث «اثنی عشری» صحبت کردم تا بیان کنم که شما این ائمه را پیروی نمی‌کنید؛ بلکه آنها بیزار هستند از شما، همانند بیزاری گرگ از یوسف! به همین دلیل مکرراً به شما گفتم که چیزی از حدیث کساء که دلالت بر معنای تطهیر و رجس و اراده داشته باشد را نشنیدم. همچنین مفهومی که از آیه تطهیر فهمیده می‌شود، نزد تمام علمای شیعه یکسان است؟ دکتر عصام شما اقوال علمای شیعه را به همراه کتاب شان بگوئید تا به آن مراجعه کنیم. کدام یک از علمای شیعه گفته است که قصد در آیه تطهیر مختلف است با قصد در کل قرآن؟ می‌خواهم که چیزی پیرامون این مسئله بشنوم.

معنایی را که ما از رجس بیان می‌کنیم این است؛ فساد، عدم دقت، گناه، فسق، شیطان و معنای شرک، تمام این معانی را دربر دارد. من این‌ها را می‌دانم؛ اما تو باید به مذهب معینی ملتزم باشی و این مذهب تو را ملتزم کرده است که بگویی: «این آیه دلالت دارد بر دور کردن رجس از این پنج نفر ولاغیر». منظور شما از رجس چیست؟ به چه چیزی استلزام دارد که از آنها دور شود؟ بعد از این، نصوص و آیاتی را که دلالت بر دور کردن رجس از غیر از این پنج نفر دارد را بیان کن تا بشنویم. بفرمایید دکتر عصام!

دکتر عصام:

شیخ عثمان، به دو دلیل من حق دارم که خودم حدیث را انتخاب کنم: اولاً شما در اول جلسه گفتید: «بنده با هر آیه و روایتی که عصام انتخاب کند، موافق

هستم.» و مؤمن پیمانش را نقض نمی‌کند؛ بالاخص شما که این موضوع را بسیار تکرار کردید و گفتید که بالاترین و محکم‌ترین و قوی‌ترین حرف هایتان را بیان کنید! ثانیاً من از وهابیت به شیعه منتقل شدم و می‌خواهم مهم‌ترین دلائل این اتفاق را بیان کنم و بیان اسباب نیاز به یک ترتیبی دارد تا مخاطب بفهمد که چرا صدها وهابی به شیعه منتقل می‌شوند؟

با این اوصاف، علت اینکه بنده از حدیث کساء شروع کردم، این است که مدخلی ضروری برای ورود به حدیث ثقلین است. به همین علت زمانی که شما از حدیث اثنی عشریه صحبت کردید، خلاف روشی بود که من در نظر داشتم. نزد من کتاب «المنهج الجدید و الصحیح فی الحوار مع الوهابیه» موجود است که بنده می‌بینم که اگر بخواهم حدیث اثنی عشریه را قبل از حدیث ثقلین مطرح کنم، اسلوب علمی نخواهد داشت و شما را به حقیقت نخواهد رساند.

پیامبر قصد داشتند که به همه بفهمانند که این‌ها مطهرین هستند و این مطلب را در مواضع مختلف بیان کردند تا مردم بفهمند که آنهایی که در قرآن به آنها مطهرین گفته شده، اینان هستند. این آیه در خانه‌ام سلمه نازل شد و حدیث عایشه که در اول بحث بیان شد، در صحیح مسلم آمده و از خانه‌ام سلمه روایت شده. و «عمر بن ابی‌سلمه» و «زینب بنت ابی سلمه» نیز از ام سلمه نقل کرده‌اند که: «دعا النبی: فاطمه و حسن و حسین و علی خلف ظهره فجللهم ثم قال: اللهم هولاء اهل بیتی، فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا ، فقالت ام سلمه: هل انا معهم یا نبی الله؟ قال انت علی مکانک و انت علی خیر.» و مانند این روایت بسیار زیاد است. و از انس بن مالک نقل است: «ان النبی کان یمر علی بیت فاطمه سته اشهر اذا خرج الی الفجر یقول: الصلاه یا اهل البیت«إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً». چرا پیامبر از بین خانه‌های مختلف دخترانش، از این خانه عبور می‌کرده؟ ایشان می‌خواستند که عرصه محدود مطهرین را مشخص کنند.

این دوره طولانی و این تکرارها برای چه بوده؟ می‌خواستند تا امثال شیخ عثمان، بین افراد مختلف بنی هاشم فرق قائل شوند و مطهرین را با غیر آنها خلط نکنند.

همانا اینها مطهرین هستند و همین‌ها هم کفو قرآن و سنت نبوی اند. در کتاب «الفتح الربانی» که برای پدر امام حسن بنا است، آمده: «قال جماعة من التابعین بینهم مجاهد و قتاده: ان اهل البیت علی و فاطمه و حسن و حسین». برای اینکه جماعتی از تابعین و جماعتی از گذشتگان صالح را متوجه شویم، اینگونه گفته‌اند. شیخ عثمان، این مسأله در اینجا دلیل است و این تنها مسأله در نزد شیعه نیست. من گفته بودم که قدماء اهل سنت، نسبت به وهابیون امانتدارتر هستند و به همان شیوه‌ای که وهابیت با شیعه برخورد می‌کنند، برخورد نکردند. بسیاری از قدماء اهل سنت به حدیث کساء و حدیث انس تمسک می‌کردند و در کتب خود، به آن تصریح می‌کردند. همانگونه که برای شما گفتم، اهل بیت همان پنج نفر هستند و بعداً هنگامی که در مورد حدیث ثقلین بحث کنیم، خواهم گفت که بعضی از اهل سنت گفته اند: «حدیث ثقلین دلالت دارد بر تمسک به قرآن و سنت و اهل بیت» و پیامبر هم اهل بیت را در آن پنج نفر محدود کرده است. پس این پنج نفر هستند که باید بعد از قرآن به آنها متمسک شویم و نه هرکسی از اهل بیت.

هنگامی که پیامبر این حدیث را در چندین جای مختلف و در زمان‌های مختلف بیان کرده و در زمان بنی امیه که زمان ترس و وحشت بوده، امام حسن علیه‌السلام هنگامی که مردم طالب صلح با معاویه بودند، خطاب به مردم می‌فرماید: «أیّها الناس إنّما نحن أمراؤکم وضیفانکم. و نحن أهل بیت نبیکم الذی أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. وکرر ذلک حتی مابقی فی المجلس الّا من بکی حتی سمع نشیجه». در این هنگام حضرت حسن علیه‌السلام قصد دارند که بیان کنند که عرصه مطهرین مربوط به اشخاص معینی است و هرکسی را شامل

نمی‌شود.

همچنین روایت‌ها واتفاق‌های بسیاری روی داده است که پیامبر به واسطه آنها این مفهوم را در ذهن مردم، خاصه صحابه وکسانی که در آن زمان می‌زیستند؛ به یادگار گذاشته که به این سادگی فراموش نشود که از جمله این اتفاقات می‌توان به روز مباهله اشاره کرد که امام مسلم در صحیح خودشان از «سعدبن ابی وقاص» این مطلب را نقل کرده‌اند. مطلب دیگر اینکه بنده می‌خواهم از شما درخصوص نقش و وظیفه حدیث کساء سؤال بپرسم و اینکه مدلول این حدیث چیست؟

سیدرفیق موسوی..

بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان خمیس:

به آیات ابتدایی سوره توبه نگاه کنید. به پیامبر دستور داده شده است که این آیات را به مشرکان ابلاغ کنند. آیا پیامبر خلف وعده کرد؟ خیر، پیامبر خلف وعده نکردند. من هم خلف وعده نخواهم کرد، جناب دکتر عصام! بنده بسیار آزرده می‌شوم که می‌فرمایید من زمانی وهابی بودم و هم اکنون شیعه شده‌ام. اگر لطف بفرمایید این جمله را تکرار نکنید! بعد در زمینه حدیث کساء این بنده بودم که از شما می‌پرسیدم که حدیث کساء به چه چیزی دلالت می‌کند؟ اگر لطف بفرمایید در این خصوص مطلب خودتان را بفرمایید!

سید رفیق:

بفرمایید جناب دکتر عصام!

دکتر سید عصام:

.. تشکر. درخصوص اینکه بنده عرض می‌کنم که از وهابیت به شیعه آمده‌ام، صرفاً به جهت سطح آشنایی خودم نسبت به دو مذهب است و اینکه درصدد

تقریب میان این دو مذهب می‌باشد و هدف بنده از این که در مذهب را دعوت می‌کنم تا مؤسسه تحت عنوان تقریب میان شیعه و وهابیت ایجاد شود؛ بدین خاطر است که دشمنان مشترک ما منجر به نابودی اسلام باوجودِ نقاط اشتراک ما نشوند. مطلب بعدی بنده این است که شما به بنده ظلم می‌کنید که مدام از بنده می‌پرسید. . چرا شما را انتخاب کرده‌اند؟

و اینکه مدام به بنده می‌گویید که تو هیچ بهره‌ای از علم نبرده ای! جناب شیخ عثمان! بنده در برابر شما تواضع می‌کنم. بنده از جاهلان نیستم و قطعاً مرتبه علمی بنده همانند علامه کورانی و علامه سیداحمد مددی و...نمی باشد. بگذریم بهتر است زیاد وارد این بحث‌هایی که ما را از موضوع مناظره دور می‌کند، نشویم و امیدوارم جناب شیخ عثمان زیاد به این بحث‌های حاشیه‌ای دامن نزند.

اما موضوع بحث ما: بنده بسیاری از علمای اهل بیت را دیده‌ام که به عنوان مثال به صاحب «تحفة اللحوذی» مراجعه کن! در مقدمه این کتاب اشاره کنم که به خوبی موضوع بحث ما را روشن ساخته‌اند و فرموده‌اند. . که پیامبر با عبارت علی را دعا کرد و عبارت نساء؛ فاطمه را و یا عبارت انباء؛ حسن و حسین را دعا کردند.

البته این قبیل عبارت‌ها زیاد است و تقریباً از پنجاه و یک طریق این عبارت روشن شده است. پیامبر با این آیه؛ تعداد اهل بیت را روشن ساخته‌اند. یعنی تعداد مطهرین را روشن کرده‌اند. ما در کتاب‌های تفسیری شاهد این مطلب هستیم که از آن جمله می‌توان به امام طبری و سیوطی و امام ابن کثیر اشاره کرد و همچنین ابن معین و بیهقی هم این قضیه را حکایت کرده‌اند و در کتاب «الحلیه»، ابن اسحاق و غیر ایشان به این مطلب اشاره کرده‌اند و در پایان میان این اهل بیت مطهر و قرآن ربط محکمی قرار داده‌اند و درجوار همدیگر گذاشته‌اند تا کسی نیاید و دین را دستاویز خودش قرار دهد.

شیخ عثمان خمیس:

جناب دکتر نیازی نیست که ما را به جماعت تقریب دعوت کنید! ما را به قرآن و سنت دعوت کنید! شما ما را به حق دعوت کنید! جناب دکترشما می‌گویید که وهابی‌ها چیزی نمی‌فهمند و همانند اعراب بادیه نشین هستند. اگر ما چنین گروهی هستیم، چرا شما این چنین جماعتی را به بهانه تقریب به خودتان نزدیک کنید؟ جناب دکتر اگر ممکن است به سؤالات جواب بدهید و از موضوع بحث خارج نشوید. شما می‌گویید آیه مباهله؛ درحالی که بحث ما درخصوص حدیث کساء می‌باشد. اگر ممکن است از موضوع خارج نشوید و در رابطه با حدیث کساء و کلمه «رجس» و «تطهیر» که در آیه مدنظر آمده، صحبت بفرمایید!

دکتر سید عصام:

جناب شیخ چقدر عجله می‌کنید! تازه در ابتدای هرم تشیع هستم و هنوز فرصتی به دست نیامده تا درخصوص ما بقی مطالب لب به سخن باز کنم. هریک از این آیاتی که شما می‌گویید، نیاز به ساعت‌ها بحث دارد و هنوز ما چند ساعتی نیست که در رابطه با این آیات صحبت کرده‌ایم. اینکه من خیلی سریع از برخی آیه‌ها می‌گذرم و به مطالب بعدی می‌پردازم، بدین خاطر است که نمی‌دانم شما فرصت دارید و اینکه تا پایان مناظره همراه ما هستید. زیرا اگر شما با ما عهد ببندید که تا پایان مناظره باشید؛ بنده مطالب بیشتری را می‌توانم درخصوص این آیات بگویم. پس اگر لطف کنید بفرمایید که تا پایان مناظره هستید یا خیر؟ اما باز من دیدم که شما در جلسه‌های پیش و برخی نوشته‌ها به این مطلب اشاره می‌کنید که دکتر عصام بی‌سواد است. برای اینکه این حرف شما را جواب دهم، نه به جهت وارد شدن در این بحث؛ بلکه به جهت پاسخگویی به افکار عمومی، باید بگویم که در ابتدا بنده گفتم برخی از شاگردانم برای مناظره با شما بیایند. زیرا شما در مرتبه علمی بنده نیستید. ولی اقرار دوستان موجب شد که بنده از روی تواضع و فروتنی، از جایگاه علمی خودم پایین بیایم و با شما مناظره کنم و همچنین بارها من

می‌بینم که شما می‌گویید: بنده عالم نیستم، یا می‌فرمایید بنده یک عالم وهابی نیستم. شما چطور می‌فرمایید که من به مذهب شیعه علم دارم و اینکه چطور مذهب وهابیت را اداره می‌کنید؟ پس افزون بر سؤال بالا، بنده بایستی بپرسم که آیا شیخ عثمان خمیس از عالمان وهابی محسوب می‌شوند یا خیر؟ زیرا اگر نباشد، مناظره با ایشان فایده‌ای ندارد!

برادر محمدعلی مدیر حوار از طرف وهابیت:

سلام علیکم. جناب شیخ عثمان عالم وهابی‌ها می‌باشند. ادامه صحبت‌تان را بفرمایید!

دکتر عصام عماد:

با تشکر از شما، از بنده درخصوص عصمت سؤال کردید...بنده در جواب گفته‌ام که عصمت نزد شیعه با عصمت نزد وهابی‌ها فرق می‌کند؛ یعنی درست است که ما از یک کلمه استفاده می‌کنیم، اما معانی این کلمات با هم فرق دارد. زیرا عصمت در نظر ما لازم داشتنِ شریعت و رسالت نمی‌باشد. بلکه عصمتی همانند حضرت مریم است که البته به طور تفصیلی در آینده از ان صحبت خواهیم کرد. اما مطلب دیگر اینکه بحث عصمت نیاز به مقدمات زیادی دارد: یکی از این مقدمات بیان حصر در اهل‌بیت علیهم السلام است. زیرا اگر این حصر را اثبات نکنیم، بایستی عصمت را برای میلیون‌ها نفر به اثبات برسانیم. یعنی چنین مشکلی که وهابیت هم اکنون با آن مواجه هستند. پس بگذارید بحث ما سیر منطقی خودش را طی کند و اینکه اگر اندکی از این بحث را جواب دادم، به جهت پاسخ به سؤال شما بود و انشاالله در فرصت مناسب و در موضوعِ عصمت از آن صحبت خواهم کرد...جناب شیخ عثمان خمیس... من از صحبت‌های شما چیزی نمی‌فهمم؟ لطفاً بفرمایید معنای «رجس» چیست؟ و لازمه این کلمه چه می‌باشد؟

یکی از مدیران مناظره:

از دوستان عذرخواهی می‌کنم. ما بایستی مناظره را تمام کنیم و انشاالله در هفته بعد در اتاق شیخ عثمان خمیس ادامه مناظره را انجام خواهیم داد. باز عذرخواهی می‌کنم!

مناظره نهم

بسم الله الرحمن الرحیم

شیخ عبدالرحمن الدمشقیه از طرف وهابیت:

امیدوار هستم که این مناظره وسیلهٔ خوبی باشد تا جویندگان به حق بتوانند به حق برسند. بفرمایید برادر وعد گویا شما می‌خواهید صحبتی کنید.

برادر وعد از طرف اثنی عشری:

مناظره خیلی با تأخیر شروع شد و تقریباً ما نیم ساعتی هست که منتظر هستیم. سعی بفرمایید این تأخیرها صورت نپذیرد.

محمدعلی از طرف وهابیت:

این تأخیر بابت این بود که تعداد حاضرین بیشتر شوند و إن‌شاء الله بعد از دو دقیقه دیگر، مناظره را آغاز خواهیم کرد. بفرمایید شیخ عثمان خمیس!

شیخ عثمان خمیس:

بعد از حمد و سپاس فراوان و خوش آمد گویی به دوستان، مناظره را آغاز می‌کنیم و در ابتدا اگر جناب دکتر عصام عماد مطلبی دارند، بفرمایند!

شیخ عبدالرحمن:

بفرمایید جناب دکتر!

اهمیت کتاب «معالم الفتن»

دکتر عصام:

با تشکر از جناب شیخ عثمان در ابتدا می‌خواهم درباره عظمت مذهب خودم اشاره کنم و آن اینکه از دوستان بخواهم تنها به همین مناظره کفایت نکنند؛ بلکه

بروند و درخصوص مذهب شیعه مطالعه و تحقیق کنند. بنده به دوستان توصیه می‌کنم که به مطالعه کتاب «معالم الفتن»، نوشته «علامه سعید ایوب المصری» بپردازند. ایشان کسی بودند که بعد از گذشت شصت سال از عمرشان، به مذهب شیعه مستبصر شدند و با این مذهب از دنیا رفتند و رستگار شدند که این کتاب دست رنج چندین ساله ایشان است و در پاسخ به «چرا به این مذهب ایمان آوردند؟»، به زیور تحریر در آمده است. به هرحال بفرمایید شما آغاز کنید شیخ عثمان خمیس!

شیخ عبدالرحمن:

بفرمایید شیخ عثمان خمیس!

شیخ عثمان خمیس:

تشکر. إن‌شاء الله هرکس ۱۰ دقیقه صحبت کند و بعد زمان به شخص دیگری واگذار شود. بنده در جلسه پیش هرچه در مورد حدیث کساء می‌دانستم را به شما گفتم و از شما می‌خواهم که در این خصوص صحبت کنید.

تعداد مطهرین از اهل بیت؛ از طریق الهی روشن شده است

دکتر عصام:

شیخ عثمان خمیس، قرار بود که هرکدام پنجاه دقیقه صحبت کنیم، نه اینکه هرکدام ده دقیقه صحبت کنیم. با توجه به اصرار شیخ عثمان خمیس، ما به مبحث دیگری منتقل شدیم. بنده در ابتدا بایستی خلاصه‌ای از مباحث گذشته را برای دوستان دوره کنم. ما در جلسه پیش به این رسیدیم که پیامبر تعداد اهل بیت را روشن کردند و این امر را با توجه به کتاب و سنت به اثبات رساندیم. ولی شما معتقد هستید که مشخص شدنِ تعداد مطهرین از اهل بیت، به وسیله اجتهاد بشری روشن می‌شود و هیچ ارتباطی به قرآن و سنت ندارد. با این تقاصیل

ما نمی‌دانیم که چرا شما نظر شیعه را در این امر نمی‌پذیرید؛ با وجود اینکه جناب امام طحاوی به این نظر تصریح کرده است؟

مطلب بعدی این بود که مراد از ثقلین در صحیح مسلم بنابه نظر تمامی شارحان: کتاب و سنت و اهل بیت می‌باشد. حتی خود شیخ عثمان خمیس در جلسه چهارم فرمودند که منظور از ثقلین، کتاب الله و اهل بیت می‌باشد. البته نتایج دیگری هم بود که إن‌شاء الله در طی جلسات آینده بدان اشاره خواهیم کرد.

شیخ عبدالرحمن الدمشقیه:

بفرمایید شیخ عثمان خمیس!

استناد به کلام امام طحاوی

شیخ عثمان خمیس:

آنچه جناب دکتر می‌فرمایند این بود که: امام طحاوی می‌گوید که اهل بیت مشخص هستند؛ یعنی کلام شیعه را برای ما نقل می‌کنند! عجیب است. جناب امام طحاوی کی این حرف را زده است؟ ایشان گفته است که این آیه درباره علی و حسن و حسین و فاطمه نازل شده است.

جناب دکتر فرمودند که این اراده، با دیگر اراده‌های در قرآن فرق دارد. من از شما خواستم که مؤیدی برای کلام خودتان نقل کنید که البته بنده در این رابطه چیزی از شما نشنیدم!

شما فرمودید که حدیث ام سلمة در صحیح مسلم می‌باشد؛ ولی ما این حدیث را در صحیح مسلم ندیدیم!

شما «محمدعلی البار» را یک عالم وهابی توصیف کردید؛ درحالی که طبق تحقیقِ ما، ایشان یک جراح شیعه می‌باشند.

از جناب دکتر می‌خواهیم که اگر به سؤالات ما پاسخ نمی‌دهند، حداقل به این

دروغ‌ها پاسخ دهند!

دکتر عصام:

آیا بنده گفتم که حدیث ام سلمة در صحیح مسلم می‌باشد؟ بنده گفتم حدیث کساء که از عایشه نقل شده است، در صحیح مسلم می‌باشد. اینکه حدیث ام سلمة در صحیح مسلم نمی‌باشد را حتی افراد مبتدی هم می‌دانند.

اما درخصوص مطلب دیگری که به بنده انتساب دادید و فرمودید که: بنده می‌گویم «کتاب الله و عترتی» در صحیح مسلم موجود می‌باشد! این را بنده نگفتم؛ بلکه بنده گفتم که عبارت «کتاب الله و اهل بیتی» در صحیح مسلم می‌باشد. از شما تمنّا می‌کنم، در نقل جملات کمی دقت به خرج بدهید!

درخصوص فتوای شلتوت، شما از بنده تقاضای منبع می‌کنید و حال آن که فتوای تاریخی ایشان به قدری معروف و مشهور می‌باشد که علمای بسیاری از جمله محمد غزالی و ازهری و محمد المدنی در کتاب‌های شان این فتوا را نقل کرده‌اند. خواهش می‌کنم درخصوص این مطالب به این روشنی و مشهوری از بنده تقاضای منبع نکنید!

اما درباره امام طحاوی، بنده نگفتم که ایشان این حدیث را تصحیح کرده‌اند؛ بلکه بنده گفتم که ایشان بیان داشته‌اند که آیه تطهیر درباره آل کساء نازل شده است. جناب شیخ عثمان خمیس! شما زود به افراد اتهام می‌زنید و خیلی سریع در وصف آنها مبالغه می‌کنید و بدون هیچ مدرکی آنها را متهم به دروغ گویی می‌کنید. این کار شما برای بنده خیلی عجیب است! حتی بنده در کتاب شما به نام «کشف الجانی» دیده‌ام که شما روایت «أنا مدینة العلم و علی بابها» را که تیجانی می‌گوید صحیح است، را نمی‌پذیرید و ایشان را دروغگو توصیف می‌کنید. این درحالی است که امثال سیوطی و «ابن حجر العسقلانی» این روایت را صحیح می‌دانند.

جناب شیخ عثمان خمیس! بروید در یمن و عربستان درباره بنده سؤال

بپرسید. ببینید آیا کسی می‌گوید که بنده شخص دروغگویی می‌باشم؟ از این گذشته، شما می‌فرمودید که بنده را نمی‌شناسید؛ آن وقت چطور می‌شود که بنده را دروغگو می‌نامید و به بنده این اتهام را می‌زنید؟ به هرحال، در جلسات گذشته درباره این موضوع صحبت کردیم که پیامبر تعداد اهل بیت را مشخص فرمودند و در این رابطه اقوال برخی از علمای اهل سنت را که بر این نظر پایبند بودند را نقل کردیم.

سیدطلال از مؤسسه الکوثر:

خواهش می‌کنم جناب محمدعلی توهین نفرمایید و این مطالب زننده را ننویسید. آیا این از رسم ادب شما است که مهمان خودتان را آزرده کنید؟ ما در این اتاق مهمان شما هستیم. خواهش می‌کنم این مطالب زننده را ننویسید. آیا شما به مدیریت اتاق واقف هستید و متوجه هستید که چه چیزهایی نوشته می‌شود؟

محمد علی:

ببخشید، ما فکر می‌کردیم می‌شود مطالبی را نوشت و هم اکنون متوجه شدیم اجازه این کار را نداریم. از شما معذرت خواهی می‌کنم. بفرمایید ادامه مناظره را گوش می‌دهیم.

شیخ عبدالرحمن:

آیا جناب شیخ عثمان خمیس برگشتند یا خیر؟

محمدعلی:

دکتر بفرمایید هنوز شما برای ادامه صحبت‌تان وقت دارید.

سیدطلال:

برادر محمدعلی، وقت جناب دکتر را نگه دارید تا ایشان بر روی خط بیایند.

رابطه حدیث ثقلین و حدیث اثنی عشری

دکتر عصام:

مثل اینکه ارتباط ما با جناب شیخ عثمان خمیس قطع شده است. اگر این چنین است، از دوستان می‌خواهم مناظره را قطع کنند و بنده تنها خلاصه‌ای از مطالب جلسات پیش را بگویم. زیرا این جلسه آخرین جلسه ما در خصوص آیه تطهیر می‌باشد.

در جلسات گذشته به اثبات رسید که منظور از «اهل بیتی» در حدیث ثقلین، مشخص است و آیه تطهیر و حدیث کساء آن را روشن می‌کنند. همچنین درباره علت توصیف آنها به ثقل، توضیحات لازم را دادیم.

جناب شیخ عثمان خمیس! اینطور که معلوم است شما هرکسی که از مذهب دیگری به شیعه گرویده باشد را دروغگو می‌دانی! ولی این حرف شما درست نیست و این اجتهاد شما درست نمی‌باشد! شما حتی در مناظره‌های قبلی بنده را مشرک دانستید و فرمودید که خلف عهد کردن، حتی با مشرک‌ها جایز نمی‌باشد. درحالی که این حرف شما به بنده نیز اتهامی بیش نمی‌باشد. حال با این وجود بنده را دروغگو خطاب می‌کنید و این درحالی است که تمامی مطالب را با شماره صفحه و کتاب و چاپ برای شما نقل می‌کنم.

جناب شیخ عثمان خمیس! برای بنده مسئله این است که شما به حقیقت برسید و اینکه شما بنده را متهم به صفات مختلف می‌کنید؛ این در حالی است که این امر از حقانیت مطلبی که می‌گویم چیزی را کم نمی‌کند و این را هم بدانید که متهم کردن شخصی حتی اگر مشرک هم باشد به دروغگویی، جایز نمی‌باشد.

بفرمایید شما صحبت کنید!

جناب شیخ عثمان خمیس:

شما می‌گویید که بنده نگفتم که حدیث ام سلمة در صحیح مسلم می‌باشد؛ در حالی که نبودن این حدیث در صحیح یک امر بدیهی می‌باشد. از شما خواهش می‌کنم که این امور بدیهی را برای بنده تبیین کنید و از دوستان می‌خواهم که صوت شما را گوش دهند تا ببینند شما این مطلب را بیان داشتید.

اما درخصوص شلتوت که می‌فرمایید فتوای ایشان بسیار مشهور است، این حرف شما دروغی بیش نیست و همچنین مطلب شما درخصوص جناب انطاکی! به ایشان کتابی منتسب کرده‌اند؛ اصلاً این کتاب برای ایشان نمی‌باشد و ایشان ننوشته. به همین خاطر بنده گفته‌ام که این مطلب دروغ است!

و درخصوص تیجانی هم می‌گویم که ایشان دروغگو است. اما چرا به شما می‌گویم دروغگو: علت این حرف من این است که بنده می‌گویم آیا شما کلام خمینی و خوئی و صدوق و مجلسی را می‌پذیرید؟ شما گفتید که من به غلات کاری ندارم و سپس آنها را لعن کردید؛ حال آن که بعد از ایشان نقل قول می‌کنید؟ من نمی‌فهمم که شما اینها را لعن می‌کنید و سپس می‌آیید از اینها نقل قول می‌کنید و اینها را امامان و علمای شیعه می‌دانید! اینها همگی برای بنده سؤال است.

شما درخصوص طحاوی هم دروغ گفتید و اظهار کردید که ایشان حدیثی را تصحیح کرده است. درحالی که این کلام دروغی بیش نبود!

همچنین گفتید که اختلاف در معنای اراده در قرآن و این آیه یک امر اجماعی است و حال آن که این کلام شما هم دروغی بیش نبود. با وجود این همه دروغ، چرا شما را بنده متهم به دروغگویی نکنم؟

شیخ عبدالرحمن:

بفرمایید دکتر عصام!

دکتر عصام عماد:

بنده باز به این مطلب بایستی اشاره کنم که پیامبر هدف شان از این حدیث و تمامی بحث‌هایی که پیش از این داشتیم، این بوده است که تعداد اهل بیت را روشن کنند. ایشان افزون بر حضرت فاطمه زهراء، دختران دیگری داشتند که این به اجماع تاریخ به اثبات رسیده است. ولی حضرت آنها را در این حلقه مطهر قرار ندادند.

از این گذشته درباره اتهاماتِ جناب شیخ عثمان خمیس مطلبی را بگویم: ایشان تمامی شیعیان را متهم به دروغگویی می‌کنند؛ یعنی حتی قبل از مناظره هم بنده را دروغگو می‌دانستند. درمقابل بنده بایستی در حق علمای دیگر همچون «یحیی بن معین» و «بخاری» رحمت و درود بفرستم. زیرا اینها بارها فرموده‌اند که مثلاً این شخص شیعه است و بسیار راستگو؛ حتی بنده شاید بتوانم بگویم بیش از چهل مورد را بنده فقط شاهد بوده‌ام که این مطلب را فرموده‌اند.

شما درباره حدیث کساء می‌فرمایید که «این حدیث درباره فضیلت این افراد وارد شده است و ما هم می‌گوییم چه فضیلتی از این بالاتر که اینها از مطهرین قرار گرفته‌اند. بله، حضرت با قراردادن این فضیلت برای این افراد، می‌خواستند ایشان را از سایرین جدا سازند و درواقع آنها را محصور کنند». یعنی شما دقیقاً حرفی را می‌زنید که ما به آن معتقد هستیم. پس شما مؤید ما هستید در این رابطه. پیامبر در این رابطه می‌خواستند که این حلقه طاهره را درمقابل حلقه پلیدِ بنی امیه قرار دهند تا رابطه تقابل حق و باطل را تصویر کنند.

حال سؤال بنده این است که چرا پیامبر ام کلثوم و عباس را در این کساء قرار ندادند که البته شما به این سؤال بنده پاسخ ندادید؟

مطلب دیگر اینکه شما فرمودید «آیا امام خمینی از اهل کساء می‌باشند؟». بنده به شما گفتم ما فعلاً درباره مباحث دیگری درحال صحبت کردن هستیم و نمی‌خواهم از موضوع مناظره خارج شویم. اما اینکه شما می‌فرمایید بنده اینها را از

غلات می‌دانم! حرف عجیبی است که بنده حتی به ذهنم خطور هم نکرده بود! شما به بنده منتسب کردید که بنده شیعه را تکفیر می‌کنم! جناب شیخ عثمان خمیس من خودم از شیعیان هستم؛ پس چطور ممکن است که من خودم، خودم را تکفیر کنم؟

شما بروید به صوت‌های من مراجعه کنید و اگر به چنین چیزی رسیدید، برای بنده هم پخش کنید.

جناب شیخ عثمان خمیس شما می‌آیید میان شیعه و نصیریة و غلات خلط می‌کنید و آنچه برای نصیریة و غلات است را به شیعه منتسب می‌کنید. این روشی است عجیب و به دور از انصاف که شما همواره از آن استفاده می‌کنید!

اما دررابطه با فتوای مشهور شلتوت؛ ایشان به صراحت می‌فرمایند که «مذهب اثنی عشری پنجمین مذهب اسلام می‌باشد». ولی در مقابل می‌آیند و مذهب نصیریه را تکفیر می‌کنند.

جناب محمد غزالی در کتاب خودشان به نام «لیس من الاسلام» می‌فرمایند که «ما بایستی میان شیعه و غلات و نصیریة فرق بگذاریم.»

جناب انور الجندی در کتاب شان «عن التاریخ الاسلامی» می‌فرماید که «وهابیت میان غلات و شیعه فرق نمی‌گذارند.»

علامه «محمد البهی» که عالمی مصری هستند، می‌فرمایند: «زمانی که وهابیت به وجود آمد، اختلاف میان اهل سنت و شیعه به اوج خودش رسید.» محمد غزالی در تمامی کتاب هایش از تشیع دفاع کرده‌اند و هزاران نقل دیگر که بنده به خیلی از اینها در جلسه‌های پیش اشاره کردم و به صفحه و کتاب‌های آنها اشاره کردم که می‌توانید به آن مراجعه کنید.

جناب شیخ عثمان خمیس هزاران کتاب وجود دارد که در رد این مذاهب نوشته شده است. ولی شما این کتابها را رد می‌کنید. جناب شیخ عثمان خمیس

شما نظر عالم اهل سنت که در قرن ششم می‌زیستند، یعنی ابن اثیر را رها می‌کنید و به نظر «شیخ ناصر القفازی» تمسک می‌جویید. این کار شما برای بنده بسیار عجیب است! جناب شیخ عثمان خمیس! بایستی نگاه‌تان را درخصوص تشیع اصلاح کنید و به علمای بزرگی که برای شما نام بردم، اقتدا کنید. به هرحال بفرمایید میکروفون در اختیار شما است!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. دکتر عصام شما در یکی از نوارهای‌تان که الآن نوشته اش نزد من نیست، به من گفتید که همسرتان تا چند وقت پیش، شیعه را تکفیر می‌کرد. من نمی‌دانم که او چگونه با شما زندگی می‌کرد؟«وَ لاتُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ[1]»؛ چگونه با شما زندگی می‌کرد؛ درصورتی که شما را کافر می‌خواند؟ این جداً چیز عجیبی است. سبحان الله! شما عجیبید! به خدا نمی‌دانم در سرتان چه می‌گذرد!

گفتم که همه شیعیانی که تا به حال دیدم شان، دروغگو هستند!

بله همه آنهایی که دیدم، دروغگو بودند! من این مطلب را به صراحت می‌گویم. اگرچه من شما و همه کسانی را که با من مناظره می‌کنند را دوست دارم؛ ولی همه آنهایی را که دیدم، دروغگو بودند!

سؤال کردید برای چه پیامبر ﷺ، آن لباس را بر اهل کساء پیچاند؟ من این سؤال را جواب ندادم؟

من گفتم که حالا شما جواب بده. نوبت شماست که به سؤال هایم جواب بدهی. و بعد شما به حدیث کساء استدلال کردید! شما دلایل را ذکر کردید. شما بر دلالتِ حدیث کساء نظر دادید. شما این حدیث را شرح دادید نه من. شما گفتید که این حدیث بر تقدیم اهل کساء بر دیگران دلالت می‌کند، نه من. من به این

---

۱. و هرگز به زنان کافر متوسل نشوید. (ممتحنه،۱۰)

سؤال جواب ندادم. من پاسخ دادم که این حدیث، فضل اهل کساء را می‌رساند. برای همین حدیث کساء در فضایل اهل بیت (رضی الله عنهم) وارد شده است.

گفتید نظرات خمینی و خوئی برایم مهم نیست. سؤال من این است که آیا آنها از ملعونین هستند؟ آیا خمینی نزد شما ملعون است؟ آیا خوئی نزد شما ملعون است؟ آیا مجلسی نزد شما ملعون است؟ آیا مفید نزد شما ملعون است؟ آیا صدوق و ماماقانی نزد شما ملعون است؟ من از شما از خمینی و غیر او چیزی را نپرسیدم. شما کسی هستید که آنها را لعنت می‌کنید! برای همین به شما گفتم که این استخوانی است که شما نمی‌توانید قورتش بدهید. آیا می‌توانید آنها را لعن کنید؟ اما متأسفانه الآن برای من و همه شنوندگان تقیه را در پیش گرفته اید. صریح باشید! در کلام‌تان آشکارا سخن بگویید!

در کتاب‌تان چیزهایی به شیعه نسبت می‌دهید که از آنها نیست و نیز قولِ غلات را به آنها نسبت می‌دهید. الحمدلله من این کلام را فراموش نکردم. این کتاب جلوی من است و هم اکنون آن را برای شما می‌خوانم تا هیچ کس گمان نبرد که شما در این مجال راست گفتید. دیگر مسئله تمام می‌شود. شما در هیچ چیزی راست نگفتید! هرگز!

من به شما می‌گویم که برای چه از آنها می‌گویم. چقدر طناب دروغگویی پوسیده است! تیجانی می‌گوید: «آنها از حماسه و حاضرجوابی و اطلاعات زیاد من تعجب کرده اند». و در ادامه می‌گوید که او کتاب‌های «احمد امین» را در فقره خمسه مطالعه کرده است. اینها کتاب‌های علماء صالح ماست که تاریخ آن را برای گذشتگان صالح ما نوشته است. اگر تیجانی می‌خواهد تاریخِ تاریکی را برای ما ترسیم کند، به او می‌گوییم که تاریخ ما مثل تاریخ شیعه نیست. شیعه حتی یک روز هم اسلام را یاری نکرده است و هیچ دری را به روی اسلام نگشوده و از دشمنان اسلام نیز دفاع نکرده است! بلکه بالعکس آنها جهاد می‌کردند؛ اما جهادشان همیشه ضد اهل تسنن بوده است. چه در زمان قدیم و چه در زمان جدید. اما ما از

همان قدیم برای آنها جهاد را لازم می‌دانستیم و همچنین غنیمت گرفتن از آنان را حرام می‌دانستیم.

پس هر دروغی را که به شما می‌گویند، به ما نگویید. نمی‌توانید با این دروغ‌ها بر ما غلبه پیدا کنید.

حالا آنچه را که می‌خواستید درباره اش سخن برانید را می‌گویم. چرا که من در ابتدای مناظره گفتم که اگر شما درباره حدیث اثنی عشر صحبت نکنید، من از آن می‌گویم. برای تأکید بیشتر، آنچه را که قبلاً درباره حدیثی که شیعیان بر پایه آن استدلال می‌کنند، گفته‌ام را دوباره بازگو می‌کنم.

حدیثی از پیامبر اکرم در صحیحین و کتاب‌های دیگر با الفاظ بسیاری وارد شده است که آن چنین است: «دوازده امیر وجود دارد که همه آنها از قریش می‌باشند». این روایت در صحیحین وارد شده است و همچنین: «اسلام با دوازده خلیفه که همه آنها از قریشند، همیشه با عزت باقی می‌ماند». «این دین با دوازده خلیفه عزتمند و شکست ناپذیر است».

این دو روایت در مسلم آمده است و نیز «در گذشته همیشه کارهای مردم به دست ولی شان که دوازده مرد بوده‌اند، بوده است». این روایت هم در مسلم است. و روایت دیگری نیز در سنن ابی داوود وجود دارد که چنین است: «دین همیشه با دوازده خلیفه استوار است که همه امت آنها را قبول دارند».

اینها ادله‌ای است که شیعیان بر ائمه دوازده گانه خود استدلال می‌کنند. آنها می‌گویند «منظور از این اثنی عشر، ائمه دوازده گانه شان است». اما همه دلایل شان در این باره باطل است! چرا که این حدیث می‌فرماید: «دین در زمان خلافت شان عزیز است»؛ یعنی زمان خلافت آن دوازده نفر. سپس دین، عزتش از بین می‌رود. من از شما یک سؤالی دارم. از زمان رسول خدا تا به حال هرگاه که ائمه شما موجود بودند، عزت اسلام در چه زمانی بوده است؟ منتظر الآن موجود است. آیا الآن در عزّتیم؟ آیا می‌توانیم از سیصد نفری که در هند کشته شده‌اند، دفاع کنیم؟

آیا شما یا هرکس دیگری غیر از شما، می‌تواند از همه مسلمانان در هرجای این عالم دفاع کند؟ آیا امروزه مسلمانان در عزّتند؟ این عزت کجاست؟ ما در ذلالت و ضعف به سر می‌بریم. این عزت پیدا نمی‌شود. شما خودتان همیشه می‌گویید: «ما باید با یکدیگر متحد شویم. ما ضعیف هستیم. دشمن بر ما تمرکز کرده و...ما در عزت نیستیم. اسلام هرگز عزتمند و شکست ناپذیر نمی‌شود؛ مگر اینکه یکی از آن اثنی عشر حکمفرمایی کند». این درحالی است که شما شیعیان هیچگاه امامتِ ائمه دوازده گانه را منقطع نمی‌دانید و نیز اعتقاد دارید که اگر زمانی امامت قطع شود، زمین با هرچه در آن است، فرو می‌رود. پس این عزت کجاست؟ ما آن را نمی‌بینیم.

شما می‌گویید که دین هیچگاه در زمان خلفای گذشته عزیز نبوده است. در زمان ابی بکر عزتمند نبوده، در زمان خلافت عمر عزیز نبوده است، در زمان خلافت عثمان نیز چنین را می‌گویید. بلکه شما در زمان خلافتِ علی نیز دین را عزیز نمی‌دانید! پس عزت کجاست؟ با چنین چیزی که شما می‌گویید، دین هرگز عزتمند نمی‌شود!

در این حدیث حصری برای تعداد ائمه وجود ندارد. بلکه تنها خبری است که می‌گوید که پیامبر اکرم فرموده است: «دین در زمان این ائمه دوازده گانه، عزتمند است». به چه دلیل می‌گویید تعداد ائمه تنها باید دوازده عدد باشد؟ از این حدیث چنین چیزی برنمی آید. به علاوه پیامبراکرم فرموده است که این ائمه از قریشند. پس بنابراین خیلی بعید است که پیامبر صلی الله علیه وآله، علی و اولادش را قصد کرده باشد. اگر پیغمبر می‌گفت که این دوازده نفر از قریش، مردم را هلاک می‌کنند؛ آیا باز هم می‌گفتید که علی و اولاد او از قریشیان هستند؟ بلکه به خدایی که جز او خدایی نیست، قسم که اگر پیامبر می‌فرمود همه آنها از فرزندان اسماعیل هستند، نیز شما می‌گفتید آن دوازده نفر همین دوازده نفرند! اگر پیامبر می‌فرمود که آن دوازده نفر از فرزندان آدم هستند، نیز شما می‌گفتید آنها همین دوازده نفرند! مسأله پایان نمی‌پذیرد. اینها باوجود این است که پیامبر فصیح‌ترین مردم است. بنابراین اگر

پیامبرﷺ، علی و اولادش را قصد کرده بود، لفظ علی و اولادش را بیان می‌کرد و اگر هم قضیه عدد مطرح باشد، من به شما می‌گویم که در صحیح مسلم آمده است که پیامبراکرم فرموده است: «در امت من دوازده منافق وجود دارد». اگر مسئله صرف عدد باشد، آیا شما قبول می‌کنید که از پیروان آنها باشید؟ عدد منافقین نیز در روایت چنین تصریح شده: «فی امتی اثناعشر منافقاً». از شما می‌خواهم که مردم را فریب ندهید و بگویید که من می‌گویم: «همانا علی و حسن و حسین و فرزندانش، دوازده منافق هستند»! من این کلام را نگفته‌ام. این را همه شاگردانم می‌دانند که من از دوستداران علی و حسن و حسین و ائمه اهل بیت هستم. الحمدلله!

همچنین از اوصافی که پیامبر برای آن دوازده نفر بیان کرده‌اند، این است که آنها خلافت می‌کنند. اما ائمه اثنی عشریه هیچ یک به غیر از علی و حسن (رضی الله عنهم)، خلافت را به دست نگرفته است. سؤال من از شما این است که آیا دین در زمان خلافت آن دو نفر، عزتمند بوده است؟ اسلام در زمان هیچ یک از ائمه، عزیز نبوده است. چه در زمان علی، چه در زمان حسن و چه در زمان سایر ائمه. آیا اسلام در زمانِ نُه امام بعد، عزیز بوده است؟ خیر، اسلام عزت نداشته است! چرا که اصلاً آنها حکومت نکرده‌اند که اسلام در زمان شان عزیز بوده باشد. پیامبراکرم فرمودند «مردم بر آنها اجتماع می‌کنند». آیا مردم به دور ائمه اجتماع کردند؟ آیا همه صحابه جز سه نفر از آنها، مرتد شدند؟ این اجتماع مردم کجاست؟ به هیچ وجه چیزی پیدا نمی‌شود.

من به شما عرض کردم که این احادیث را با ائمه شیعه تطبیق ندهید. ائمه‌ای که تنها عددشان با این احادیثی که شیعه به آن استدلال می‌کند، مطابقت دارد. آری شیعه می‌تواند بپرسد که به نظر اهل سنت آن دوازده نفر کدامند؟

من به شما عرض می‌کنم که این یک خبر است و هیچ امری از جانب ایشان صادر نشده است و نیز این حدیث می‌تواند بر خلافت ابی بکر، عمر، عثمان، علی - تا اینجا چهارتا- سپس معاویه و یزید - و تا اینجا نیز شش تا- دلالت کند. بعد از آن،

دوران خلافت ابن زبیر بود که در آن فتنه روی داد. چون بین او و بین «مروان بن حکم» اختلاف واقع شد و هیچ یک از امور مسلمین به دست یک خلیفه نیفتاد. سپس خلیفه هفتم آمد و او «عبدالملک بن مروان» بود که بعد از «عبدالله بن زبیر» حکومت کرد و امور مسلمین را سر و سامان بخشید. هشتمین خلیفه نیز «ولید بن عبدالملک» است. نهمین آن نیز «سلیمان بن عبد الملک». خلیفه دهم نیز «عمر بن عبدالعزیز» و یازدهم «یزید بن عبدالملک» و دوازدهم «هشام بن عبدالملک» می‌باشد.

آری، از این جهت اسلام عزیز است. سپس بعد از آن، «ولید بن یزید بن عبدالملک» که به فسق مشهور است، خلافت کرد و از آنجا بود که دین خداوندِ تبارک و تعالی به انحطاط کشیده شد.

آری این دوازده نفر بر اسلام حکومت کردند و دین نیز در زمان شان عزیز بود! همه آنها از قریش بودند. ابوبکر از بنی تمیم، از قریش بود. عمر از بنی عدی، از قریش بود. عثمان از بنی امیه، از قریش بود. علی از بنی هاشم، از قریش بود. معاویه و یزید از بنی امیه، از قریش بود. عبدالملک، ولید، سلیمان، عمر، یزید و هشام همه آنها از قریشند. همه آنها از بنی امیه‌اند. حدیث اثنی عشر بر همه آنها صدق می‌کند!

دلیلی ندارید. هیچ یک از دلایلی که با آن استدلال می‌کنید، راه به جایی نخواهد کشید. بلکه همان طور که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «ما هر دلیل صحیحی را که اهل بدعت با آن استدلال می‌کنند را به خودشان برمی گردانیم». این سخن حق است!

متأسفم از اینکه کلامم طولانی شد. اما من ناچار بودم برای اینکه بحث یک وجهه نظری و علمی را به خودش بگیرد، سخن را طولانی کنم. خداوند بلندتر و داناتر است و صلّی الله علی محمد!

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقی از طرف وهابیت:

دکتر عصام بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

جناب آقای دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. در ابتدا از شیخ عثمان می‌خواهم که به آرامی با من صحبت بنماید. دلیلی ندارد که من یا شما عصبانی شویم. عصبانیت در این مسئله راه ندارد. ما از همان ابتدا گفتیم که می‌خواهیم به حق برسیم. من هر وقت مناظره آرامی را می‌بینم، از اینکه ما هم به مانند آنها نمی‌توانیم گفتگوی آرامی را داشته باشیم، شدیداً درد می‌کشم. مثل مناظره‌ای که بین «شیخ محمد الغزالی» و «دکتر یوسف القرضاوی» از طرف اسلام گراها و «فؤاد سراج الدین» و دیگران از طرف سکولاریست‌ها درگرفت. همانطور که قبلاً هم گفته بودم، آن مناظره با آرامش انجام گرفت و با ادب و اخلاق نیز به پایان رسید.

همانطور که شیخ عثمان بارها تکرار کرده‌اند، شیعیان از مسلمین اند و من نیز بارها تکرار کردم که وهابیون هم از مسلمین اند. بنابراین ما باید گفتگوی آرامی داشته باشیم و رفتارمان نیز باید مثل رفتار دو مسلمان دربرابر هم باشد. از همین روست که بنده عرض کردم دلیلی برای عصبانی شدن وجود ندارد. این مسئله به یک بحث علمی که از اساس پایه ریزی شده است، نیاز دارد. من در همان ابتداء جلسات عرض کردم که درحقیقت من تا به حال وهابیِ آرامی را شبیه «شیخ عثمان الخمیس» ندیدم. اما نمی‌دانم در این جلسه و جلسه گذشته چه اتفاقی افتاده است؟ شیخ عثمان شما درواقع سبک مناظره خود را در این جلسه و جلسه گذشته تغییر دادید. شما در جلسه پیش سوره برائت را بر من خواندید! به خدا خیلی‌ها آمدند و به من گفتند که برای شیخ عثمان چه اتفاقی افتاده؟ قرآن را باز کردید و سوره برائت را خواندید و شروع کردید گفتید «ای مشرکین! ای رافضه! ای مشرکین! ای رافضه!». من نمی‌دانم آیا این راه روش گفتگوی صحیح می‌باشد؟

برای چه چنین رفتاری را انجام می‌دهی؟ من نمی‌دانم که چرا بعضی‌ها از این جلسه تا آن جلسه تغییر می‌کنند و از شکلی به شکل دیگر در می‌آیند؟ آیا شایسته است که مسلمان اینگونه باشد؟ شیخ عثمان ما این را نمی‌پذیریم. شما می‌آیید و کلمه رافضی را به ما اطلاق می‌کنید. این کار پذیرفته شده نیست. چرا که اسلام ما را از خواندنِ یکدیگر با القاب زشت، منع کرده است. بنده نمی‌خواهم بگویم که این اتهام و این کلمه‌ای که در میان این گفتگو ما را فراگرفت، سبب تفرقه و دشمنی میان من و شما می‌شود. خیر، شما مسلمانید و مشرک نیستید. بنده نیز مسلمانم و از مشرکین نیستم. ما در شروع مناظره با هم توافق داشتیم که این مناظره بین مسلمانِ اثنی عشری و بین مسلمانِ وهابی صورت می‌گیرد. من به شما گفتم که شیعه را تکفیر نکنید. من از شیخ عثمان می‌خواهم که آن روش و اسلوب اخلاق مدارانه‌ای را که در جلسات اول و دوم در پیش گرفته بودند را ادامه دهند. اما متأسفانه بنده می‌بینم که در جلسه هشتم که گذشت و نیز این جلسه، شیوه مناظره شیخ عثمان تغییر کرده است. این تغییری بزرگ از سوی شیخ عثمان است. او در گذشته کلمه مشرکین را به همه شیعیانِ اثنی عشریه اطلاق نمی‌کرد. او همیشه می‌گفت که «من مخالف این هستم که اثنی عشریه را تکفیر کنیم». از شما می‌خواهم که برای وهابیون الگو باشید. من خیرخواه شما هستم. من در جلسات اول گفته بودم که شیخ عثمان الخمیس یکی از آن شخصیت‌هایی است که امید زیادی داشتیم ایشان رابطه نزدیکی را بین شیعه و وهابیت برقرار سازد.

همچنین من دیدم که شیخ عثمان در جلسات گذشته به ما وعده‌ای داد. ایشان در همان ابتدای جلسه‌ای که در آن به خاطر این که من قبلاً وهابی بودم، شیوه گفتگو با وهابیین را ترسیم می‌کردیم، شیخ عثمان اعلان کردند که از منهج من تبعیت خواهند کرد و نیز قبول کردند که درباره آیه تطهیر با هم بحث کنیم و به من گفتند که هر چه را که خودت می‌پسندی، انجام بده. چرا که من وقتی که آمدم، به او گفتم باید در رابطه با دلایلی که مرا از وهابیت به تشیع تبدیل کرده است،

صحبت بنماییم. من به ایشان عرض کردم که من کتابی را نوشته‌ام و آن «منهج جدید و صحیح در گفتگوی با وهابیین» می‌باشد. به ایشان گفتم که من در این کتاب، اساس شیعه را ترسیم کردم. به ایشان گفتم برای اینکه بخواهند به حقیقت برسند، باید با من راه بیایند و اگر که مرا همراهی نکنند، آنطور که من به حقیقت رسیدم، به حقیقت نخواهند رسید.

به جلسه اول که در آن شیوه مناظره را بررسی کردیم و من هم در آن برای مناظره با وهابیون، شیوه‌ای را برگزیدم که در زندگیم به آن دست یافتم، نگاه کنید. همانا ما قبل از اینکه موضوع حدیث کساء را به پایان برسانیم، از روی اشتباه درباره حدیث اثنی عشر صحبت کردیم. ما باید در این مناظره، اول از خلافت سه گانه حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین صحبت بنماییم. نمی‌شود قبل از پرداختن به موضوع خلافت سه امام اول، از خلافت نُه امام بعدی سخن بگوییم. مسئله مثل این است که شخصی بیاید خلافت ابی بکر را انکار کند و سپس به خلافت عثمان راضی شود! برادرِ من همانطور که ما در این مسئله باید اول خلافت ابی بکر را اثبات کنیم، سپس به خلافت عمر رجوع کنیم و بعد از آن به خلافت عثمان راضی شویم؛ در اینجا نیز باید اول خلافت سه امام اول را بپذیریم، سپس بعد از آن می‌توانم برایتان خلافت نه امام بعدی را اثبات کنم.

از همین جهت است که می‌گویم شیوه مناظره‌ای را که من در پیش گرفتم، یک اسلوب هرمی است. یعنی همانند اهرام مصر طبقه بندی شده است. ما هنوز به انتهاء هرم نرسیدیم. از شما می‌خواهم که به آنچه که با هم به توافق رسیدیم، پایبند باشید. شما خودتان به من گفتید «هر شیوه‌ای را که می‌خواهی، انتخاب کن. هر آیه و هر روایتی را که می‌خواهی، بیاور! من شما را همراهی خواهم کرد.» شما به من گفتید «می‌خواهید در مورد آیه تطهیر صحبت کنید؟ من موافقم. می‌خواهید در مورد حدیث کساء صحبت کنید؟ من موافقم. می‌خواهید درباره حدیث ثقلین صحبت کنید؟ من موافقم. می‌خواهید درباره حدیث اثنی عشر

صحبت کنید؟ من موافقم.» من الآن آن چیدمان را برای‌تان ترسیم کردم. همانطور که به شما گفتم، این چیدمان در کتابم نیز آمده است. کتاب مرا تهیه کنید. من در آینده این کتاب را برای‌تان می‌فرستم. این کتاب در مؤسسه کوثر در قم به چاپ رسیده است. به علاوه این کتاب در «مؤسسه فکر الاسلامی» در هلند و مؤسسه دیگری نیز به چاپ رسیده است. هرگاه من خواستم بنابر همین چیدمان طرح بحث کنم و شما نیز با آن موافقت کردید، این مناظره، مناظره خوبی می‌شود و اگر هم می‌خواهید با این چیدمان مخالفت کنید و مرا در این مناظره همراهی نکنید، من از برادرانِ وهابی حاضر در این جلسه می‌خواهم که شخص دیگری را برای مناظره برگزینند.

برای من فرقی نمی‌کند که با شیخ عثمان بحث کنم، یا با شخص دیگری از مشایخ وهابیت مناظره کنم. برای من این مهم است که حق ثابت شود. برای من این مهم است که اثبات شود شیعه بر حق است. بنابراین اگر شیخ عثمان نمی‌خواهد مرا با راه و روشی که من به آن التزام دارم و شیخ عثمان نیز آن را در جلسه اول قبول کرد راه بیاید؛ شخص دیگری را برگزینید. برای همین است که من این عبارت را بیش از بیست مرتبه گفته‌ام. اما با این حال ایشان به من می‌گویند «بالاتر از آنچه را که نزد تو هست را بیاور! بیشتر دقت کن! با دلیل حرفت را بزن! دلایل قوی تری را بیاور! من درحالی با تو مناظره می‌کنم که شما را در انتخاب آیات و روایات آزاد گذاشته‌ام.» پس اگر می‌خواهید از توافقی که در جلسه اول کردیم خارج شوید، من از جناب علامه شیخ الدمشقیه می‌خواهم تا شخص دیگری را برای مناظره با من بیاورند. چرا که من درحقیقت راضی نمی‌شوم تا با کسی مناظره کنم که از توافق‌مان خارج شود!

من حالا تعجب می‌کنم! به خدا من تعجب می‌کنم! چه طور می‌خواهید از حدیث اثنی عشر صحبت کنید، درحالی که می‌گویید هرطور که بحث کنید من شما را همراهی می‌کنم. از هر آیه و روایتی بگویید، بحث می‌کنم و بحث آیه تطهیر و

حدیث کساء را نیز به پایان نرساندید. من می‌بینم که شما خارج از موضوع مناظره صحبت می‌کنید.

برادر من، شیخ عثمان الخمیس! این اسلوب و شیوه صحیحی نیست. این از صفات مسلمانی نیست که با برادری که اعتقاد دارید از مسلمین است، دشمنی بورزید. با او پیمان ببندی و سپس پیمانش را بشکنی!

من می‌خواهم بگویم که از نتایج جلسات گذشته این است که بین اهل بیت داخل کساء و اهل بیت خارج از کساء، فرق بگذاریم. شیخ الجلیل می‌بینید که خواسته من از شیخ عثمان (هداه الله) موجه است. آیا آن دسته از اهل بیت را که پیامبر بر سر آنها عبا کشید و آن را به دور آنها پیچید، با آن دسته از اهل بیت که پیامبراکرم آنها را در کساء داخل نکرد، فرقی ندارند؟ اگر بین این دو گروه تفاوت وجود دارد، پس برای چه پیامبر ﷺ، فاطمه را در عبایش داخل کرد؛ اما ام کلثوم را در عبای شان داخل نکرد؟ اگر فرقی بین آنها وجود ندارد، چرا پیامبر همه کسانی را که به واسطه‌ای نه چندان دور به ایشان می‌رسید را داخل در لباسش نکرد؟ چرا از بین دخترهایش، فقط فاطمه را برگزید؟ برای چه‌ام کلثوم را انتخاب نکرد؟ چرا پیامبر ﷺ، غیر از آنها را در عبایش داخل نکرد؟

پیامبر می‌خواست که بفرماید آنها قلب امت هستند و گستره پلیدی از بنی امیه به این لقب خدشه وارد می‌کرد. چرا که قرآن کریم برای ما روشن کرده است که ممکن نیست گستره طُهر زیر هجوم گستره پلیدی نرود. به علاوه من در این جلسه و جلسه گذشته تنها نتایجی را که در جلسات گذشته به آن رسیدیم را تأکید می‌کنم. تأکید کردم که کسانی که داخل عبا هستند، با کسانی که خارج از عبا هستند، تفاوت دارند. من این مسئله را به صورت واضح و آشکاری و با دلایل قوی تأکید کردم. بنابراین در اینجا فرقی واضح بین اهل کساء و غیر اهل کساء از اهل بیت وجود دارد. وگرنه برای چه پیامبر عبایش را فقط بر سر آنان کشید؟

و نیز در همان جلسه قبل، من برای شما اقوال شارحانِ حدیث کساء را نقل

کردم. و بیان کردم که کلمه اهل بیت در حدیث کساء بنابر تعبیر علماء علم اصول عنوانی است که اشاره به حادثه‌ای که در وقت معینی اتفاق افتاده دارد و خبر می‌دهد.

به عبارت دیگر: «کلمه اهل بیت در حدیث کساء همانطور که در صحیح مسلم وجود دارد و همانطور که جناب عایشه (رضی الله عنها) آن را روایت کرده است، به یک کساء معینی، در حادثه معینی، در مکان معینی اشاره می‌کند». و همچنین قسمت دوم از عبارت «اهل بیت»، کلمه «البیت» می‌باشد. این کلمه الف و لامی دارد که از نوع عهدیه می‌باشد و به حدیث کساء باز می‌گردد. یعنی این الف و لام به کسانی که در داخل عبا جمع شده‌اند، اشاره می‌کند و یکی از اشخاصِ آن عبا، شخص پیامبر می‌باشد که ایشان در زمان معین و در مکان معین و در خانه‌ای معین و در ساعتی معین بر آنان داخل شد و سپس آیه تطهیر را قرائت کرد و عبایش را بر سر آنها کشید.

من به ایشان عرض می‌کنم که آیا پیامبر این افراد را می‌آورد و در پرده کعبه می‌پیچاند و بعد از آن به آنها می‌گوید: «اللهم ان هؤلاه اهل بیتی»؟

من از شما سؤال می‌کنم که آیا پیامبر که سید حکماء می‌باشد، در حدیث کساء می‌خواهد معنای جدیدی را که معنایش با اهل بیت خارج از کساء متفاوت است، ایجاد کند؟ می‌خواهم بر مفهوم طُهر تمرکز کنم. می‌خواهد دوربین را به روی دایره طهارت متمرکز کند. چرا که پیامبراکرم می‌داند که در آینده این مفهوم تحت تهاجمات مفهوم پلیدی قرار می‌گیرد. مگر قرآن چگونگی هدف قرار گرفتن گستره پاکی از سمت گستره پلیدی، یعنی فراعنه را برای ما توضیح نداده است؟ چگونه گستره پاکی انبیاء از سوی اهل شان مورد هدف واقع گردید؟ اینها برای این است که من می‌خواهم این مطالب را تأکید کنم. یعنی اینها از نتایج بزرگ جلسات گذشته است و از خداوند می‌خواهم که شنوندگان سخن مرا متوجه بشوند. از خداوند می‌خواهم که اگر برادرم شیخ عثمان حرف‌های مرا متوجه نمی‌شود،

حداقل دیگران حرف‌های مرا متوجه شوند. از همین روست که می‌بینیم جناب عایشه به این حدیث تمایل داشت. برای همین جناب عایشه این حدیث را زیاد می‌خواند و ام سلمه رضی الله عنها نیز به این حدیث تمایل داشت. به همین سبب من می‌خواهم تأکید کنم که حدیث کساء از عایشه و ام سلمه نقل شده است، تا آن را به روایات معتبر و مشهور وفق بدهم و آنچه را که شیعه و سنی آن را قبول کرده‌اند را جمع کنم. (۵خط جا افتاده) (ترجمه خودم:)(چون جناب عایشه رضی الله عنها می‌دانست که پیامبر قصد داشت به وسیله حدیث کسا معنی متفاوتی از اهل البیت را برساند و از این جهت است که می‌خواهم تأکید کنم که حدیث کسا که از عایشه و ام سلمه وارد شده، موافق روایات معتبر و مشهور بسیاری است؛ از جمله روایاتی که جمیع اهل سنت و شیعه اثنی عشری آن را قبول دارند.

این حدیث بزرگ، پیامبراکرم را شامل می‌شود. شیخ عثمان آیا نمی‌دانی که پیامبر از جمله اشخاص وارد شده در کساء هستند؟ پیامبر در این حدیث از اهل بیت هستند! برای همین است که عبارت اهل بیت در حدیث کساء معنای جدیدی دارد که پیامبر آن را ایجاد کرده است. و دیگر چیزی که از این حدیث برمی آید این است که گستره پلیدی، پیامبر را مورد هدف قرار داده است و بقیه افراد باقی مانده را نیز در آینده مورد هدف قرار می‌دهد. چرا که پیامبر یکی از همین افراد بود. برای همین پیامبر در احادیث صحیحه از گستره پلیدیِ بنی امیه برحذر می‌داشت. چون آنها در آینده با اهل کساء می‌جنگند.

برای همین بود که من عرض کردم به اجماع اهل سنت، پیامبر یکی از افراد اهل کساء بود. پس چه می‌فهمی که ارزش اهل کساء چیست؛ درحالی که پیامبر نیز از جمله آن اشخاص است؟

من این را می‌خواستم بگویم.

شیخ عثمان شما به من بفهمان! وقتی پیامبر خودش را از اهل کساء قرار داد و در داخل آن کساء رفت و دیگر اشخاصِ آن کساء علی و حسن و حسین و فاطمه

بودند، معنایش این است که آن چهارنفر شأن بسیار بزرگی دارند. چرا که پیامبر چندی پس از آن ماجرا، آنها را مقارن و هم طراز قرآن قرار می‌دهد. ای کسی که در آینده همراهِ شیخ عثمان بر سر این مسئله مناقشه خواهی کرد، اگر آن چهارنفر همراه پیامبر در کساء داخل شدند، آیا شأنیت والایی ندارند؟ همانطور که اگر پیامبر با داخل شدن ام کلثوم ممانعت کرده باشند، ما را به این یقین می‌رساند که عبارت اهل بیت در این حدیث، بیانگر امر جدیدیست.

به همین جهت بود که بنده برای بار دوم، سوم، چهارم و پنجم این مسئله را تأکید می‌کنم. شاید شیخ عثمان کلام مرا، اینطور برداشت کردند که من می‌گویم «برای ما لازم است در نظرمان در مورد حدیث کسا اعاده نظر کنیم و نیز بر ما لازم است که تاریخ جنگ‌هایی که بین اهل کساء و بنی امیه بوده، بین گستره معنای پاکی و گستره معنای پلیدی، بررسی کنیم. به خاطر همین است که من درجلسه بعدی می‌خواهم رابطه آیه مباهله با حدیث کساء را بیان کنم. چرا که پیامبر در روز مباهله نیز با همان اصحاب اهل کساء آمدند و آنچه را که موجب نزول آیه تطهیر شد، دوباره برپا کردند. بنده می‌بینم شیخ عثمان به این سؤال جواب نداده است که فرق بین اهل بیت داخل عبا و اهل بیت خارج از عبا چیست؟ من از شما می‌خواهم به سؤالات من جواب بدهید و از موضوع خارج نشوید. چرا که هرگاه شما از موضوع خارج می‌شوید، بنده آشفته می‌شوم. إن‌شاء الله در آینده درباره حدیث اثنی عشر بحث خواهیم کرد. من در آینده این مسئله را به شما می‌فهمانم و برای شما توضیح خواهم داد که شما این حدیث را نفهمیدید. من این حدیث را با دلیل برای شما روشن می‌کنم. زیرا من هم سیزده سال پیش همانند شما این حدیث را در همین سطح می‌فهمیدم. پس حالا عجله نکنید! عجله نکنید! زمان کوتاهی را صبر کنید. ما هنوز به رأس هرم نرسیدیم. بفرمایید این سؤالی را که عرض کردم، جواب بدهید. بفرمایید! فرق بین اهل بیت داخل کساء، با اهل بیت خارج از کساء چیست؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شما باشد!

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقیه مجری مناظره از طرف وهابیت:

بفرمایید شیخ عثمان خدا حفظ‌تان کند!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. إن‌شاء الله پاسخ شما را خواهم داد. من به شما عرض کردم آیا خمینی و خوئی از غلات هستند یا خیر؟ بفرمایید دکتر عصام!

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقیه:

دکتر عصام بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

جناب دکتر عصام:

من به شما می‌گویم: «آیا آیه تطهیر درباره خمینی نازل شده است؟ آیا حدیث کساء متعلق به خمینی است؟» برادر من، از شما خواهش می‌کنم که از موضوع خارج نشوید. من از شما سؤال پرسیدم که فرق بین اهل بیتِ خارج از کساء، با اهل بیت داخل کساء چیست؟ این مسئله با خمینی هیچ ارتباطی ندارد. الآن به شما می‌گویم آیا ممکن است من از شما چنین سؤالی را بپرسم؟ اگر من از شما سؤالی را شبیه سؤال خودتان بپرسم، از موضوع خارج شدم. خوب سؤال من این است: آیا ابن عربی از غلات است؟ تو را به خدا آیا من از موضوع خارج نشدم؟

بنابراین از شما درخواست می‌کنم که از موضوع خارج نشوید. اثنی عشریه علمای بسیاری دارد که اگر من بخواهم درباره هر عالمی جواب شما را بدهم، از موضوع خارج شدیم. پس از شما می‌خواهم که سؤال مرا پاسخ دهید. چرا که بنده از شما سؤالی را پرسیدم که داخل موضوع بود. من هم هرگاه شما سؤالی داخل موضوع پرسیدید، پاسخ شما را خواهم داد. من الآن فقط می‌خواهم به این سؤال پاسخ دهید: فرق بین اهل بیت داخل کساء، با اهل بیتِ خارج کساء چیست؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شما!

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقیه:

بفرمایید شیخ عثمان خدا حفظتان کند!

جناب شیخ عثمان:

دکتر عصام به خدا من به شما گفتم این استخوان بزرگی است که قورتش دادید و این استخوان در گلوی شما گیر کرده است! شما نخواهید توانست پاسخ مرا بدهید. من می‌دانم که شما نمی‌توانید. این مسئله را در کلامم بارها تأکید کردم. بفرمایید شیخ عصام!

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقیه:

بفرمایید دکتر عصام میکروفون در اختیار شماست!

جناب آقای دکتر عصام:

سخن را ادامه می‌دهم. گویا شیخ عثمان الخمیس می‌ترسد این سؤال را جواب دهد! فرق بین اهل بیتِ داخل کساء، با اهل بیتِ خارج کساء چیست؟ بنابراین من ادامه خواهم داد. چرا که من نمی‌توانم ایشان را به جواب دادن وادار کنم. اصلاً بر من جایز نیست. و همچنین صحیح نیست که ایشان را وادار کنم. اینجا که دادگاه نیست! همانطور که ایشان سعی کرد تا مرا مجبور کند سؤالی را که از من پرسیدند، پاسخ دهم. ما در یک مناظره علمی قرار داریم. ایشان مجبور نیستند تا جواب مرا بدهند. بنده نیز شما را به جواب دادن مجبور نمی‌کنم. پناه بر خدا اگر من برادرم شیخ جلیل القدر «عثمان الخمیس» را در راه خدا و اسلام در تنگنا قرار دهم! چرا که پریشان کردنِ یک مسلمان شرعی نیست.

ذکر نتایج جلسات گذشته را ادامه می‌دهم. همانا روشن شد که معنیِ عبارت اهل بیت در حدیث کساء با احادیث دیگر رسول خدا متفاوت است. چون پیامبر برای‌مان بیان کردند که دیگران نیز از اهل بیت هستند؛ اما آنها را در عبای شان

داخل نکردند و مقام شان را نیز بالا نبردند و پیامبر نیز خود یکی از افراد آن اهل بیت در حدیث کساء بودند. اما هیچ یک از کسانی که در احادیث دیگر شامل اهل بیت می‌شدند، داخل در کساء نشدند. با وجود اینکه پیامبراکرم شمولِ عباس و عبدالله بن عباس و دیگران را از اهل بیت نفی نکردند. اما آنها را در داخل در عبای شان هم نکردند.

من می‌خواهم به شما عرض کنم که حدیث کساء، یعنی داخل کردن آنها در عبا و کشیدن عبا بر روی سر آنها بر این دلالت می‌کند که معنای کلمه اهل بیت در حدیث کساء با احادیث دیگری که از پیامبراکرم صادر شده، متفاوت است و قطعاً این عبارت در حدیث کساء به معنای کسانی است که در آن عبا جمع شده‌اند؛ نه کسان دیگر. آنها کسانی هستند که همراه پیامبرﷺ، داخل در عبا شدند. آنها کسانی هستند که پیامبر به امر آسمانیِ آیه تطهیر را آنها در شأن آنها خواند. آنها کسانی هستند که ملائکه برای آنها هبوط می‌کنند و به پیامبر امر می‌کنند که این آیه را برای آنها بخوان! فرشتگانی که برای ام کلثوم هبوط نکردند و نیز دستور ندادند که این آیه را برای ام کلثوم یا خانم رقیه بخوان! با وجود اینکه آنها از دختران پیامبر بودند؛ اما وحی آمد که آیه تطهیر را فقط برای آنها بخواند. وحی آمد و گفت که واجب است تا کساء را فقط بر سر آنها بکشی.

این نتایج جلسات گذشته بود. لطفاً موقعیت آن مجلس را در نظر بگیرید تا ذهن‌تان به آن زمان منتقل گردد و فکرتان هم در این زمینه رشد کند. ملائکه بر پیامبر هبوط کردند و بعد از اینکه وحی بر پیامبر کاملاً نازل شد، عبایش را آورد و فاطمه نیز در کنارش بود. سپس حسن آمد. سپس حسین آمد. سپس پیامبر به همراه آنان در عبا داخل شد و آن را بر سرشان کشید و نیز دور آنها پیچید. سپس پیامبراکرم فرمود: «خدایا همانا اینان اهل بیت من هستند. خدایا همانا اینان اهل بیت من هستند. خدایا همانا اینان اهل بیت من هستند.» آیا صحیح است در حدیثی که همه مسلمانان از جمله اهل حدیث اثنی عشریه، اهل حدیث وهابیت و

علماء حدیث اهل تسنن بر آن اجماع دارند، از مقصود پیامبر در مورد اهل بیت صرف نظر کنیم؟ و نیز همه اجماع دارند که پیامبرﷺ، غیر از آنان را در عبایش داخل نکرد. به همین جهت جای بسی تعجب است که شخصی می‌گوید: «بین اهل بیت داخل در کساء، با اهل بیت خارج از کساء فرق وجود ندارد». او می‌خواهد بین نزدیکانِ پیامبرﷺ، یعنی کسانی که داخل کساء بودند و کسانی که خارج از آن بودند، تساوی برقرار کند! یا اینکه می‌خواهد نبرد بزرگی را که بین اهل کساء و بنی امیه رخ داد را نادیده بگیرد.

بر ما لازم است که هرگاه خواستیم از قصه حدیث کساء بحث کنیم، باید جزء جزء این حکایت را درنظر بگیریم و نیز گفتگوی دنباله دار حدیث کساء را پیگیری کنیم. این مسئله نیاز دارد که حالات پیامبر را توصیف کنیم و توضیح دهیم و نیز بر ما لازم است که بسیار تفکر و تأمل کنیم و هدف پیامبر از شدت اصرار بر پیچاندن عبا بر اهل کساء را دریابیم. بر ما لازم است تأمل کنیم. زیرا پیامبر می‌دانست چه کسی از بنی امیه در برابر اهل کساء خواهد ایستاد. تعصب شدیدِ ضد شیعی را به خرج ندهید و نظر خود را درباره حدیث کساء تغییر دهید. از شیخ عثمان می‌خواهم که اگر خواستند، جواب مرا بدهند و بگویند که فرقِ بین اهل بیتِ داخل کساء، با اهل بیت داخل کساء چیست؟ ایشان باید جواب دهند. اگر هم جواب ندادند، اینجا دادگاه نیست که ما ایشان را وادار کنیم. برادرم ما در مناظره‌ای هستیم که اساسش مودّت اسلامی بین برادران مسلمان است. شما هم می‌توانید جواب دهید و هم می‌توانید جواب ندهید و نیز می‌توانید موضوع را تغییر دهید. مانعی ندارد. من اجازه می‌دهم که از موضوع خارج شوید. اما من به آنچه که با هم در جلسه اول به موافقت رسیدیم، پایبندم. از بحث خارج نخواهم شد و موضوع دیگری را انتخاب می‌کنم و آن را تحت الشعاع قرار می‌دهم. زیرا شیخ عثمان این اختیار را در جلسه اول به من دادند. ایشان گفتند «هر موضوعی را که می‌خواهی، انتخاب کن و هرگاه خواستی از موضوع خارج شوی، خارج شو»! اما من به ایشان

اجازه ندادم که هرگاه خواستند از موضوع خارج شوند و موضوع دیگری را انتخاب کنند. چرا که من در ابتداء جلسات، به شما نکته‌ای را عرض کردم و شما هم مرا تصدیق کردید و شیخ الدمشقیه و همه بینندگان شاهد من هستند. من به شما گفتم که هرگاه خواستید از موضوع خارج شوید! من کلام شما را نشنیده می‌گیرم. سخن شما ضبط شده است و هرگاه برای‌مان از حدیث اثنی عشر گفتید، نکته به نکته کلام‌تان را رد کردم. اشکالاتی را که شما درباره حدیث اثنی عشریه می‌آورید، کاملاً سطحی است. همه اینها نظرات من و افکارم در سی سال پیش، یعنی قبل از انتقالم به تشیع بود و نیز سخن شما دررابطه با غیبتِ امام دوازدهم نیز کاملاً سطحی است. من در انتهای مناظره درباره غیبت امام دوازدهم، با شما گفتگو خواهم کرد.

شیخ بزرگوار بفرمایید میکروفون در اختیار شما باشد!

جناب شیخ عثمان:

من در حدیث اثنی عشر، خلافتِ «حسن بن علی» و معاویة و یزید را ذکر نکردم. زیرا حکومت این دو نفر کوتاه بوده است. حکومت حسن، کمتر از یک ماه و حکومت معاویة بن یزید نیز کمتر از دو ماه بوده است.

در رابطه با اینکه دکتر عصام گفتند: برای چه در مناظره با من کلمه رافضه را و نیز کلمه مشرکین را در رابطه با شیعیان به کار بردید؛ در حالی که شما این دو کلمه را قبلاً استعمال نمی‌کردید؟»

بله، صحیح است. برای همین من بارها به شما هشدار دادم که ما را وهابی نخوانید. شما خودتان دوست دارید که ما شما را رافضه و...بخوانیم. بنابراین من آنها را خاطرجمع کردم. همانطور که شما را نیز بسیار تسکین دادم. شما گفتید که دوست ندارید با کسی که خلف وعده می‌کند، مناظره کنید. باشد. مانعی ندارد! من هم دوست ندارم با کسی که دروغ می‌گوید، مناظره کنم.

سؤال کردید فرق بین اهل بیت داخل در کساء با دیگران چیست؟

جواب‌تان را دادم. به شما گفتم این ماجرا به فضل شان دلالت می‌کند. جایگاه آنان نزد ما جایگاه والایی است. اما من از شما سؤال می‌کنم که شما چگونه فرزندان آنان؛ یعنی علی بن حسین و باقر و جعفر و...را از مصادیق آیه تطهیر برمی شمرید؟ این استخوان دیگری است. اما به مراتب از آن استخوان بزرگ تر است. گمان نمی‌کنم که بتوانید آن را ببلعید! می‌خواهم جوابِ زیبایی را بشنوم. بفرمایید دکتر!

جناب دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. مسئله این است که چگونه نُه امامِ بعدی، در گستره مطهرین داخل می‌شوند؟ به این سؤال پاسخ خواهم داد. چرا که این بحث به گونه‌ای با آیه تطهیر ارتباط دارد.

اولاً لازم است بدانید هیچ شیعه‌ای نمی‌گوید که نُه امام بعد از اهل کساء هستند. هیچ کسی را نمی‌یابید که چنین چیزی را بگوید.

ثانیاً ما باید در آینده درباره امامتِ نُه امامِ بعدی با هم صحبت کنیم. باید درباره حدیث اثنی عشر بحث کنیم. در آینده این مسئله را با دلیل در می‌یابید. دلایلی را که از کتب اهل سنت اخذ شده است. من در آینده اقوال علماء اهل سنی را نقل خواهم کرد که صراحتاً بیان می‌کنند نُه امام بعدی، از ائمه دوازده گانه‌اند. یعنی همان‌ها که پیامبراکرم در حدیث «جابر بن سمره» حضورشان را بشارت داده بود. علمایی که تا به حال از آنها چیزی نشنیدید و کتابی از کتب آنها را مطالعه نکردید. اما در این مسئله عجله نفرمایید!

حال می‌خواهم مسئله مهم دیگری را مطرح بنمایم و آن مسئله‌ای است که شما در جلسه گذشته مسئله شرک را تحت تأثیر قرار دادید و گفتید که شیعه از مشرکین هستند. این موضوع خارج از موضوع مناظره بود. در آینده با شما در این

مسئله مناقشه خواهم کرد. نظر به اینکه شما شیعه را به شرک در زمینه اهل بیت و شریک قرار دادن شان در برابر خدا متهم نمودید. شما گفتید که شیعیان به سبب کارهایی که انجام می‌دهند، به خداوند متعال شرک می‌ورزند. بنده تعجب کردم! چگونه شما از یک جهت می‌گویید آنها از مسلمانانند؛ اما در جای دیگری می‌گویید که آنها از مشرکینند و بر آنها سوره برائت را قرائت می‌کنید. شما در جلسه گذشته با عبارت «ایهاالمشرکون» ما را خطاب کردید! من در ابتدا به شما عرض کردم که خدا مشرکین را از روز ازل تا روز آخرت همواره لعنت شان کند. نمی‌دانم که یک مشرک چگونه درباره آیه تطهیر بحث می‌کند؟ حدیث کساء چه ارتباطی با شرک دارد؟ ارتباط حدیث ثقلین با شرک چیست؟ ربط آیه مباهله با شرک را ذکر کنید. اینها مسائلی است که من در رابطه با آنها بسیار مناظره کرده‌ام. به نظر من بین اهل سنت و وهابیت در مسئله تعیین مصادیق شرک، اختلاف وجود دارد.

من از شما سؤال می‌کنم که آیا به خاطر اینکه برخی شیعیان، اهل بیت پیامبر را در الوهیت خداوند شریک قرار دادند، می‌توانیم اهل بیت را ترک کنیم؟ آیا معنایش این است که دیگر نباید در حدیث کساء تأمل کرد؟ آیا معنایش این است که دیگر در حدیث ثقلین نباید تأمل کرد؟ آیا به خاطر اینکه بعضی از مردم نزد قبورِ اهل بیت شرکیات را انجام می‌دهند، ما باید آنها را ترک کنیم؟ آیا به خاطر اعمال ناشایست و شرک آمیز بعضی از مردم نزد قبور اهل بیت، حدیث ثقلین را ترک کنیم؟

شیخ عثمان آیا اهل بیت کسانیند که مردم را به شرک دعوت کردند؟ به نظر شما بین حدیث کساء و کلام مشرکین نزد قبور چه ارتباطی وجود دارد؟

من می‌خواهم به شما عرض کنم که مشرکین را رها کنید! غلات را رها کنید! لعنهم الله جمیعاً من الیوم الی یوم الدین. ما درباره شرک جلساتی را اختصاص خواهیم داد. ارتباط شرک با ادله‌ای که ذکرشان کردم، چیست؟ چرا هروقت از اهل بیت حرف می‌زنم، از شرک سخن می‌گویید؟ چه مقارنتی بین کلمه شرک و اهل بیت وجود دارد؟

من به شما عرض می‌کنم که ما باید دررابطه با اهل بیت با هم سخن بگوییم. من ملازمه بین این دو موضوع مختلف را متوجه نمی‌شوم. آیا صحیح است که اهل بیت را ترک کنیم؟ چرا که بعضی از مردم درباره ربوبیت آنها دم می‌زنند و آنها را شریک خدا قرار می‌دهند؟ آیا درست است که ما درباره حدیث کساء صحبت نکنیم؟ چرا که بعضی از مردم خدایی را جز الله برگزیدند؟ نباید بعضی از مشرکین و بعضی از غلات، سبب اجتناب شما از مطالعه درباره حدیث کساء و حدیث ثقلین باشد. آیا ما باید عیسی را ترک کنیم؟ چرا که مسیحیان درباره او غلو می‌کنند و به آن اعتقاد دارند؟ آنطور که از صفحه مانیتور مشخص است، الآن وقت من و وقت شیخ عثمان الخمیس به پایان رسیده است. بفرمایید میکروفون در اختیار شما باشد!

برادر جناب شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. خوب انشاء الله که خیر است. برای شیخ عثمان سه دقیقه باقی مانده است. شیخ عثمان خدا حفظتان کند. بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. گفتید که شیعه را به شرک متهم می‌کنم. من شیعه را به شرک متهم نکردم. من إن‌شاء الله آنها را در آینده به شرک متهم خواهم کرد. اما الآن من این کار را نکردم. این هم دروغی است که به دروغ‌های قبلی او اضافه می‌گردد!

گفتید: ارتباط بین حدیث کساء و ثقلین با شرک چیست؟

من به هیچ وجه آنها را به شرک متهم نکردم.

گفتید: برای چه بحث فضائل اهل بیت را با شرک در می‌آمیزید؟ برای چه اهل بیت را ترک می‌کنید؟

ما از اهل بیت تبعیت می‌کنیم و شما فقط ادعای تبعیت از آنان را دارید. شما حتی کمترین تبعیت را از اهل بیت ندارید. این ما هستیم که از آنان تبعیت

می‌کنیم.

گفتید: عمل بعضی از مشرکین و غلات را دلیلی بر ترک اهل بیت قرار ندهید.

منظور شما از غلات کیست؟ منظور شما از مشرکین چیست؟ آیا منظورتان خمینی و خوئی می‌باشد؟ آیا آن دونفر است؟ برای ما غلات و مشرکین را مشخص کنید. آیا شما آنها را متهم می‌کنید؟ این استخوانی است که نمی‌توانید آن را از حلقوم‌تان بیرون بیاورید! آری، نه می‌توانید آن را ببلعید و نه می‌توانید آن را بیرون بیاورید. من سر حرفم هستم. دکتر به ما اجازه بده که تو را در تنگنا قرار دهیم! در این چیدمانِ بحث، دائماً محدودیت و بگیر و ببند وجود دارد. شما قلب بزرگی دارید. من از همه برادان که خدا از همه‌تان راضی باشد، این اجازه را می‌گیرم. از خدا می‌خواهیم که از ما و شما راضی باشد. اگر سخن ناشایست و خارج از موضوعی را مطرح کردم، گمان نبرید که من می‌خواستم از موضوع خارج شوم و کلام نابجایی را گفته باشم. اما اگر چنین بود، انسان درمعرض خطاست و زبانش نیز می‌لغزد. پس از همه عذر می‌خواهم. همچنین از دکتر شیخ عصام تقاضای بخشش دارم. به ایشان می‌گویم که پرونده این مناظره باز است و آنچه را که به ایشان گفته می‌شود را تحمل کنند و ما نیز آنچه را که به ما گفته می‌شود، تحمل می‌کنیم و همانطور که یکی از شما بر روی صفحه مانیتور نوشت، بر «محمد و آلِ او» صلوات بفرستید. من از خداوند متعال برای خودم و شما توفیق، صواب و هدایت به راه راست را می‌خواهم. إن‌شاء الله ما در هفته بعد همانطور که وعده داده بودم، گرد هم می‌آییم و إن‌شاء الله پیمان شکنی نمی‌کنم.

من به شما عرض می‌کنم که بحث هفته آینده این باشد که دکتر عصام سخن خود را کامل کنند. إن‌شاء الله ایشان بحث شان در آیه تطهیر و یا هرآنچه که می‌خواهند، تکمیل می‌کنند. آخرین کلام را نیز از زبان دکتر عصام می‌شنویم. زیرا او میهمان ماست. بفرمایید دکتر!

جناب دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. بنده نیز همچنین به شما می‌گویم شیخ عثمان، خداوند به خاطر اخلاق عالی تان، بهترین پاداش را به شما بدهد! اما شما در جلسه گذشته به من گفتید: «دروغگو! دروغگو!» شما مرا دروغگو خواندید و بعد آمدید از من عذرخواهی کردید. من از شما خواهش می‌کنم سعی کنید نفس‌تان را به هنگام عصبانیت خود، نگاه دارید. مؤمن دائماً سعی می‌کند که به کسی اتهام نزند؛ مگر اینکه از سر عصبانیت خطایی از او سر زند و برادرش را متهم سازد. مردی خدمت پیامبر رسید. او گفت مرا توصیه‌ای کنید. پیامبر فرمودند: «عصبانی نشو!» سپس دوباره آمد و گفت به من توصیه‌ای بفرمایید. پیامبر نیز دوباره فرمودند: «عصبانی نشو!» و این سخن را تا سه بار بیان کردند. امیدوارم که هر مسلمانی، برادرِ مسلمان خود را تحمل کند. ما با هم برادریم. ما همگی مسلمانیم. پس باید یکدیگر را تحمل کنیم. ما به قاعده «امام رشید رضا» (رضوان الله علیه) عمل می‌کنیم. قاعده‌ای که «امام حسن البنا» نیز به آن عمل کرد و آن قاعده‌ای طلایی است. آن قاعده‌ای است که من آن را مقدس می‌دانم و آن را دوست می‌دارم. نیازی به عذرخواهی نیست. سعی کنیم که خود را نگاه داریم. نیاز نیست انسان گناهی را در حق برادرش انجام دهد و سپس بیاید و از او طلب عذرخواهی و بخشش کند. بفرمایید میکروفون در اختیار شما باشد!

برادر جناب شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. برادر محمدعلی آیا چیزی مانده است که بخواهید به شیخ عثمان بگویید؟

برادر شیخ عبد الرحمن دمشقیه از طرف وهابیت:

لطفاً سؤال مرا پاسخ دهید. آیا عصمت نزد شما مراتب دارد؟ بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

جناب آقای دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. آفرین شیخ الدمشقیه! سؤال شما با بحث‌مان مرتبط بود و من نیز تنها به سؤالاتی پاسخ می‌دهم که مرتبط با بحث باشد. یعنی بنده تعهد دارم که تنها سؤالات مرتبط با بحث را پاسخ دهم. درست بر عکسِ شیخ عثمان. چراکه ایشان هر سؤالی را جواب می‌دهند. اما من اینگونه نیستم. یعنی بنده طبق تعهدی که به شما داده‌ام، سؤال خارج از بحث را پاسخ نمی‌دهم و مؤمن نیز پای قولش می‌ماند و همگان نیز می‌دانند که بنده عرض کردم که به سؤالات، خارج از بحث پاسخ نخواهم داد.

مسئله عصمت نزد شیعه یک اصلاح مشکک می‌باشد. آنچه را که فلاسفه آن را مصطلحِ تشکیکی می‌نامند، مثل اصطلاح وجود که علما و فلاسفه آن را از اصطلاحات مشکک می‌نامند، نیاز به توضیح دارند. مثلاً این شمع نوری را داراست. آن لامپ نیز نوری را داراست. ماه نیز نوری را دارد. و خورشید نیز نورانی است. اما درجه روشناییِ خورشید، با درجه روشنایی ماه و شمع فرق می‌کند. درواقع هر سه نورانی اند؛ اما شدت نور در این سه متفاوت است و مراتبِ مشککی بین آنها وجود دارد. یعنی نور شمع، کمتر از نور خورشید است. ما در رابطه با عصمت نیز این مراتبِ مشکک را ترسیم می‌کنیم. عصمت از عناوین مشکک می‌باشد. عصمت مانند نور درجات و مراتب یکسانی ندارد. انبیایی که «اولی العزم» نبودند، مراتب عصمت شان به طور یکسانی نبوده است. یعنی در عصمت آنها هم مراتب متفاوتی وجود دارد. همانطور که نور خورشید، مساوی و برابر با نور شمع نیست؛ مرتبه عصمت انبیا هم با هم متفاوت است. بنابراین عصمت یک مسئله تشکیکیه می‌باشد.

اما بنده عرض می‌کنم عصمت ائمه، غیر از عصمت انبیاء است و نیز عصمت شان با عصمتِ انبیاء اولی العزم تفاوت دارد. از مستلزمات عصمت انبیاء اولی العزم، این است که آنها صاحب رسالت جدید، شارع و مؤسس دین جدیدند. یعنی

کارهایی را حرام و کارهای دیگر را حلال می‌کنند. اما در مسئله عصمتِ اهل بیت داریم که برای ایشان صحیح نیست که آنچه را پیامبر حلال کرده است، حرام کنند و یا آنچه را که پیامبر حرام کرده است، حلال کنند. پس عصمت آنها به این معنی است که آنها نمی‌توانند با پیامبر مخالفت کنند. زیرا پیامبر آنها را مقارنِ کتاب الله قرار دادند و آنها را مطهر خواندند و به امام علی بشارت بهشت را دادند و به امام علی فرمودند: «نسبت ایشان به من، مثل نسبت هارون به موسی است» و بسیاری از عبارات دیگر را فرمودند. ایشان فرمودند: «همانا فاطمه سرور زنان اهل بهشت است. او در بهشت همراه مریم است». همانطور که ثابت شد، آنها معصومند. اما این بدین معنا نیست که اگر امام علی معصوم نبودند، مخالفِ پیامبر عمل می‌کردند.

پس عصمت دارای مراتب مختلفی است. یعنی مرتبه عصمت امام علی، به مرتبه عصمت پیامبر اکرم نمی‌رسد. و هرکس بگوید عصمت امام علی با عصمت پیامبر برابر است، او کافر است و اسلام خارج می‌باشد و یا هرکس بگوید عصمت ائمه از مستلزمات نبوت است و نیز همانند انبیا می‌باشد، کافر است. چرا که پیامبر فرمودند: «پیامبری بعد از من نخواهد آمد». بفرمایید میکروفون در اختیار شما!

برادر شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

خوب إن‌شاء الله که خیر است. از رافضه سؤالی را داریم! خواهش من این است که گیرنده‌های خود را ترک نکنید. چرا که نام‌های سؤال کنندگان از طرف ما و از طرف وهابیت درج شده است. شیخ عمار البغدادی بفرمایید.

برادر جناب شیخ عمار البغدادی از طرف اثنی عشریه:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین. سلام علیکم و رحمة الله و برکاته؛ برادران من! خدا همه شما را حفظ کند. برادر عزیز شیخ وهابیِ

دمشقی، امروز به خاطر سخنانی که گذشت، دوست داشتم قبل از اینکه اشکالم را مطرح کنم، به مسئله مهمی اشاره کنم. ای برادران ناصبی! ای شیخ عثمان که خدا حفظتان کند! صدای مرا گوش کنید! یکی از برادران دیشب به من گفت: شیخ عثمان الخمیس در صفحه یکی از برادران از اهل سنت و یا از شیعه اشکال گرفته است. من نمی‌دانم که ایشان چگونه بر شیعه و سنی اشکال می‌کنند؟...

برادر شیخ الدمشقیه:

متأسفم شیخ عمار البغدادی! من خودم شما را در این جایگاه قرار دادم و خودم نیز سخنت را قطع کردم. ما شما را رافضه می‌خوانیم. اما شما چرا ما را ناصبی می‌خوانید؟ ما این لفظ را استعمال می‌کنیم؛ چرا که شیخ عصام العماد در همه مناظرات شان ما را به وهابیت صدا زده است. ما شما را رافضه می‌خوانیم. پس اگر می‌خواهی لفظی غیر از وهابیت را برای ما استفاده کنید، ادب را رعایت کنید. نواصب نزد شما حساب دیگری دارند. چرا شما می‌خواهید ما به وهابی راضی باشیم؛ اما شما به رافضه راضی نباشید؟ برای چه؟ برای شما حلال باشد و برای ما حرام؟ من شما را به ادب و انصاف فرا می‌خوانم. انصاف این است که شما ما را وهابی بخوانید و ما نیز شما را رافضه بخوانیم. اما استعمالِ لفظ دیگر بین مان، دشمنی می‌اندازد. پس شما رویه دیگری را دارید. دکتر عصام ما را وهابی خواندند و ما نیز شما را رافضی می‌خوانیم. لطفاً حرف‌تان را قطع نکنید. شیخ عمار البغدادی بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

برادر شیخ عمار البغدادی از طرف اثنی عشریه:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. عزیز من شیخ دمشقیه! چرا عصبانی شدی؟ یعنی از اینکه شما را ناصبی بخوانند، خوشحال نمی‌شوید؟ ابن حجر عسقلانی امام شماست. او در کتاب «تهذیب التهذیب» می‌گوید که علماء جرح و تعدیل‌تان در بسیاری از مواقع، ناصبی‌ها را ثقه دانسته‌اند.

برادر دمشقیه – قطع کننده صدای عمار البغدادی-:

شیخ عمار فقط سؤال کنید. حاشیه نزنید. فقط سؤال کنید. مثل سؤالی که من از دکتر عصام پرسیدم. به حاشیه نروید. نگویید شیخ وهابی! اگر سؤالی دارید، بپرسید. میکروفون در اختیار شما! من از شما خواهش می‌کنم که به حواشی نپردازید. اگر ما را همراهی کنید، به شما خوش‌آمد می‌گوییم. اگر سؤالی دارید، مطرحش کنید.

برادر جناب شیخ عمار البغدادی از طرف اثنی عشریه:

سلام علیکم شیخ عزیز ما شیخ عثمان. به صفحه مانیتورتان نگاه کنید! شکل‌هایی را می‌بینید که مسؤولین این سایت برای برافروختنِ میهمانان خود گذاشته‌اند.

برادر جناب شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

سؤال کننده از رافضه بفرمایید. میکروفون در اختیار شما!

برادر احمد البعلبکی از طرف اثنی عشریه:

شیخ دمشقیه و شیخ عثمان از شما می‌خواهم که کلمه رافضه را ترک کنید! استخدام کلمه رافضه ما را به استخدامِ کلمه ناصبی می‌رساند. برادر من، شیخ الدمشقیه شما برای دیگران بابی را باز کردید که نباید پشت میکروفون آن را بیان کرد. اگر حرفی دارید.

جناب شیخ الدمشقیه:

خوب خیر است إن‌شاء الله. سؤال کننده الآن از سوی اثنی عشریه می‌باشد.

احمد البعلبکی از طرف اثنی عشریه:

شیخ عثمان از شما می‌خواهم که اگر هم ما کلمه ناصبی را برای شما به بکار

بردیم، شما کلمه رافضه را برای ما استعمال نکنید. درخواست دوم من این است که باید سؤال نفر دیگری از شیعیان پاسخ داده شود؛ چرا که به سؤال اول شیعیان، یعنی سؤال عمار البغدادی پاسخ ندادید.

برادر شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

برای چه طعنه می‌زنید و دشنام می‌دهید؟ برای چه؟ این ویژگی شماست که ابوعبدالله جعفر صادق شما را از آن برحذر می‌داشتند. شروع کننده این دعوا خود شیخ دکتر عصام بود.

برادر احمد البعلبکی:

بنده معتقدم که از دخول در این دعوا کناره می‌گیرد. برادر وعد بفرمایید!

برادر وعد از طرف اثنی عشریه:

بسم الله الرحمن الرحیم. اگر صدای من واضح است، برای من یک شماره یک را بنویسید. الحمدلله که صدای من واضح است. برادر شیخ عثمان الخمیس، شما در کتاب‌تان «کشف الجانی» محمد تیجانی گفته اید که من تردید بسیاری داشتم. برای همین هم از کسانی که به آنها اعتماد داشتم، بسیار سؤال کردم. با آنها قرارِ ملاقات می‌گذاشتم و نزدشان می‌رفتم و از آنها سؤال می‌کردم تا اینکه به این سؤال رسیدم. آیا از هجویاتی که درباره امام علی وجود دارد، چشم بپوشم؟ شاید شما با این طرحِ مسئله فکر می‌کردید که شما شخصِ منصفی هستید. چرا که این هجویات را استخراج کردید و آزادانه اندیشه کردید و بعد نزد اشخاص مورد اطمینان رفتید و از آنان سؤال نمودید تا اینکه این به جایی رسید تا روافض را ساکت کنید. پس هجویاتی که درباره امام علی گفته شده را برای ما خواندید و آن را مطاعنِ[1] علی خواندید و نیز گفتید: «این هجویات در کتب شیعه بیشتر از کتب اهل سنت دیده می‌شود.»

۱. ایراد و عیب

بنده کتب اهل سنت را در این باره فاقد ارزش می‌دانم. چرا که اینها کتاب‌های شماست. اما کتب شیعه؛ بنده خدمت شما عرض می‌کنم که اگر این هجویات بیشتر در کتب شیعه دیده می‌شود و شما نیز به نقل قول‌تان اعتراف می‌کنید و من الآن یکی از نقل‌های‌تان را ذکر می‌کنم. به این سؤال جواب دهید. شما گفتید این هجویات به علی اختصاص دارد و برای‌مان این هجویات را نقل کردید تا اینکه ثابت کنید این هجویات در کتبیست که مطاعن را نقل کرده‌اند. اما درحقیقت این هجویات درباره علی گفته نشده است. برای چه مردم خیال می‌کنند این هجویات درباره علی می‌باشد تا ثابت کنند ایشان معصوم نیستند؟ برای چه مردم توهم می‌کنند؟ شما مطاعنِ علی را در کتب شیعه یافتید؛ درحالی که شما خودتان زمانی که از کتب شیعه نقل می‌کنید «علی فرموده است من در کنار خدا هستم»؛ کتاب‌های شیعیان را دشنام می‌دهید! و می‌گویید: «بی شک این کلامِ کفر صریح است و علی از آن به دور است». اما شیعیان آن را در کتاب‌های شان نقل می‌کنند و سپس آن را به علی نسبت می‌دهند.» خوب اگر این حدیث منسوب به علی می‌باشد، چرا این دادخواست را مطرح کردید ومردم اساساً توهم کردند که علی این کلام را گفته، پس خواستید تا با آن ثابت کنید که علی خطاکار است و غیر معصوم. شما زمانی که این را از کتب ما نقل کردید، گفتید که این روایت دروغ بستن به علی است.

سؤال دوم من این است که ما از شما درخواست نکردیم که...

برادر شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

آقای وعد از شما معذرت می‌خواهم. شما می‌دانید که احمد البعلبکی و دیگران گفتند: «شما تنها یک سؤال دارید». اگر به بالا برگردید، می‌بینید که آنها طرح دوسؤال را نپذیرفتند. من هم به خاطر آنچه که آنها گفته بودند، شما را از طرح سؤال دوم بازداشتم. لطفاً بنابر قوانین این مناظره عمل کنید. از شما متشکریم. شیخ عثمان بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. آنچه که شما گفتید، در کتابم به ثبت رسیده است. بنده بسیار تردید می‌کردم و إن‌شاء الله من در این کلام راستگو هستم. من گمان می‌کنم که شما نتوانید دروغی را از من پیدا کنید. لطفاً برایم دروغ‌هایی را که پیدا کردید، بیان کنید. إن‌شاء الله!

برادر شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

شیخ عثمان، جزاک الله خیراً! خوب الآن از طرف اهل سنت سؤال داریم. برادر «اجدل» بفرمایید.

برادر اجدل از طرف وهابیت:

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته. برادران صدای مرا می‌شنوید؟ شیخ عثمان الخمیس، شیخ الدمشقیه و همه برادران! خدا حفظ‌تان کند. خداوند نگه‌تان بدارد. دکتر عصام خوش آمدید. سؤالی از دکتر شیخ عصام داشتم. آیا برتری ای که علی کسب کرد، برای این بود که با فاطمه، ریحانه رسول خدا، ازدواج کرد؛ یا این که برتریش برای این بود که او پسر عموی پیامبر بود و یا اینکه خداوند او را به خاطر آنچه خودش می‌داند، برتری خاصی بخشید، یا اینکه برتری او به خاطر این بود که در عباءِ پیغمبر داخل شد و از اهل کساء شد و اگر برتری علی به سبب داخل شدن او در کساء است، آیا هنگامی که پیامبر ایستاد و فاطمه را در عبایش داخل کرد، باقی دختران پیامبر نیز حضور داشتند؟ این سؤال اول من بود. سؤال دیگر اینکه...

شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

شیخ اجدل آیا این سؤال اول‌تان بود؟ اگر سؤال اول‌تان به پایان رسید، آیا این سؤال دوم‌تان است؟ اگر که این سؤال، سؤال دوم‌تان است، از شما می‌خواهم که

سؤال دیگری را نپرسید. شما تنها یک سؤال می‌توانید جواب بدهید. مرا ببخشید. بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

برادر شیخ اجدل:

سلام علیکم. نه برادر درواقع این سؤال، همان سؤال اول است. من فقط ملاک‌های برتری را مطرح کردم و از دکتر می‌خواهم به من جواب دهند. اگر شما می‌گفتید که ملاک برتری علی، ازدواج با فاطمه، ریحانه رسول خداست، عثمان نیز دو دختر پیامبر را به عقد خود در آورد. این اولین ملاک بود و نیز اگر ملاکِ برتریش این است که او پسرعموی پیامبر است، من به شما می‌گویم پیامبر پسر عموهای زیادی را داشت و اگر هم خداوند خودش به دلیل خاصی که خود می‌داند علی را انتخاب کند، مقتضی آن است که خداوند، پیامبر دیگری را انتخاب کرده است. یعنی بعد از رسول خدا، رسولی دیگر فرستاده شده است که این را خداوند انکار می‌کند. چرا که ما می‌دانیم خداوند محمد را آخرین فرستاده و پیامبر خود قرار داده است و اگر هم ملاک برتری علی حدیث کساء می‌باشد، مقتضی آن است که دیگر دختران پیامبر در آن لحظه حاضر باشند. آیا در آن لحظه که پیامبر ﷺ، عبایش را به دور اهل کساء پیچید، دیگر دختران پیامبر نزد او حاضر بودند؟ من از شما جواب این سؤالات را می‌خواهم. خداوند جزای خیرش را به شما بدهد.

جناب شیخ عبد الرحمن الدمشقیه:

بفرمایید دکتر!

جناب آقای دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. می‌خواهم سوء تفاهمی را که در این میان ایجاد شده است، تبیین کنم. خواهش می‌کنم، اولاً بدانید که کسی که با شما صحبت کرد، با من که درباره مسائل اخلاقی صحبت می‌کنم، تفاوت دارد. هیچ کلامی که از من صادر نشده است را به من نسبت ندهید. متکلم فرد دیگری غیر از من بود. این

نکته اول.

نکته دوم: من به علماء احترام می‌گذارم و تنها می‌خواهم کلام شیخ الدمشقیه را حاشیه بزنم. شیخ الدمشقیه درحقیقت من هرگاه که لفظ وهابیت را برای شما به کار بردم، به خدا قسم هرگز قصد توهین به شما را نداشتم. بلکه تنها خواستم که عناوین را مشخص سازم. آیا اگر امام «محمد ابوزهره» کلمه وهابیت را بر جماعتی اطلاق کند، می‌خواهد به آنها توهین کند؟ یا امام محد غزالی و یا عده بیشماری از ائمه اهل سنت، مثل علامه محمد البهی؟ آن علماء فقط می‌خواهند که آنها را مشخص و معین سازند.

اما کلمه رافضه؛ من این کلمه را شامل شیعه نمی‌دانم. به نظر من زمانی که شما کلمه رافضه را درباره شیعه به کار می‌برید، آنها هم حق دارند که شما را ناصبی خطاب کنند. چرا؟ برای اینکه کلمه رافضه، کلمه عامی است که من آن را در کتاب «الفرق بین الفرق» امام بغدادی و نیز در کتاب «الملل و النحل» امام شهرستانی و در کتاب «مقالات الاسلامیه» ابوالحسن اشعری یافتم که آن را درباره همه فرقی که اثنی عشریه را کافر می‌دانند، به کار می‌برند. کلمه رافضه کلمه‌ای است که مصادیق دیگری از جمله اسماعیلیه و نصیریه را شامل می‌شود. بنابراین استفاده از این کلمه درباره شیعه موجب تدلیس می‌شود. همانا امام بغدادی چهل فرقه را تحت عنوان رافضه بیان می‌کنند. من به شما عرض می‌کنم که کلمه رافضه‌ای که شما آن را به کار می‌برید، اشاره‌ای به اثنی عشریه ندارد. بلکه این کلمه، کلمه عامی است که حتی خلط بین نصیریه و اثنی عشریه را نیز از بین نمی‌برد. این مشکلی است که در خلط بین اثنی عشریه و غلات پدید می‌آید. از شما می‌خواهم که این کلمه را در رابطه با اثنی عشریه به کار نبرید. اما کلمه وهابیت کلمه‌ای است که به واسطه تبعیت شما از امام محمد بن عبد الوهاب، معروف و خاص شده است و در رابطه با جماعتی غیر از جماعت محمد بن عبد الوهاب، به کار نرفته است. پس زمانی که می‌گوییم وهابیت، مراد از آن جماعتِ امام «محمد بن عبد الوهاب» (رضوان الله

علیه) می‌باشد. به خدا من توهین نکرده‌ام. من در نوارهایم از شیخ الاسلام محمد بن عبد الوهاب دفاع کرده‌ام. بنابراین من از شما می‌خواهم طبق آنچه که از کتاب‌ها و از علما می‌دانید، آن قدر این کلمه را به کار نبرید. همه شیعیان از این لفظ اذیت می‌شوند. چرا که ما نمی‌خواهیم شما را اذیت کنیم. ما می‌خواهیم که همدیگر را تقویت کنیم. ما می‌خواهیم که این گفتگو سبب نزدیکی ما و شما باشد. ما نمی‌خواهیم که یک مسئله جزئی کوچک، باعث جدایی و تفرقه بین مسلمین شود. نزد خداوند متعال مسئله تقریب مذاهب اسلامی، مسئله‌ای ساده و از پیش پا افتاده نیست.

اما سؤالی که برادر شیخ اجدل از من پرسیدند. من می‌خواهم یک اشکالِ مهمی را برطرف کنم و آن اشکال در مسئله انتخاب اهل بیت یا انتخاب امام علی است. کثیری از عموم اهل سنت - نه علماء اهل سنت - فکر می‌کنند که انتخاب امام علی به دلیل نسبت مشترکی بود که ایشان با پیامبر داشت. به خدا قسم که این طور نیست! پناه بر خدا! یعنی شما می‌گویید پیامبرﷺ به خاطر روابط خانوادگی، امام علی را انتخاب کرد و بعد آمد به خاطر نسبتش با امام علی فرمود: «انت منی بمنزلة هارون من موسی»؟ نه این طور نیست! این مسئله مثل مسئله انتخاب مریم است. چرا که زنان زیادی بودند که به حضرت ابراهیم بر می‌گشتند. اما با این وجود مریم انتخاب شد.

اما مسئله دیگر که سائل گمان کرد بین انتخاب و نبوت، مقارنت و ملازمت وجود دارد. نه برادر من! مفهوم انتخاب از مفهوم نبوت عام تر است. چه بسیار که خداوند کسانی را برگزیده است، اما آنها پیامبر نشدند. همانطور که خداوند مریم را انتخاب کرد و او را بر زنان همه جهانیان برتری داد و او را پاک قرار داد. حضرت مریم پیامبر نبود. اصلاً در این مسئله نسبیت داخل نمی‌شود. اگر این مسئله یک مسئله نسبی بود، این همه فضیلت برای فاطمه در کتب اهل سنت مطرح نمی‌شد. چرا فضایل خانم زینب و خانم رقیه مطرح نشده است؟ بنابراین همه اهل

سنت اجماع کرده‌اند که ممکن نیست رقیه به نسبت فضیلتش به پای فضایل فاطمه برسد.

مسئله این است که انبیاء به خاطر نسبت شان با هم تعامل نمی‌کنند: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»[1]. پیامبر تنها فاطمه را برگزید و به خاطر یک امر الهی در باره او سخن می‌گفت. چرا که پیامبر ممکن نیست که به خاطر هوای نفسش سخنی را مطرح کند. این یک امر الهی است. پس مسئله نسبت در آن راه ندارد. ما نیز که از اهل بیت تبعیت می‌کنیم، به خاطر این نیست که آنها از نزدیکان اهل بیت هستند. کرامت آنها به خاطر قرابت شان با پیامبر نیست. اصلاً شخصی که از نزدیکان پیامبر است؛ اما از او کناره می‌گیرد که ارزشی ندارد. یا نه شخصی به پیامبر نزدیک بود؛ اما پیامبر به ما دستور نمی‌داد که به او تمسک کنیم و نیز او را با قرآن مقارن نمی‌کرد.

ما از حدیث پیامبر پیروی می‌کنیم: «و ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی». همانطور که این حدیث در صحیح مسلم آمده است. مسئله پیروی از کتاب و سنت است: «انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً».

مسئله پیروی از شریعت است، نه مسئله نسب. برای همین ما در کتب رجالی‌مان می‌بینیم که علما جرح و تعدیل مان، کسی را که از نوادگان حسنین باشد؛ اما منحرف شده و یا غلو کرده و یا ادعای الوهیت برای غیر خدا کرده است را طعن کرده‌اند. به خاطر همین آنها بعضی از نوادگان حسنین را لعن کرده‌اند.

مسئله اصلاً به نسبیت ارتباطی ندارد. شما در کتب شیعه می‌بینید که علماء رجال، بعضی از کسانی که منحرف شده‌اند و یا با حق زاویه گرفتند و یا در حرکات اسماعیلیه داخل شدند و یا در حرکات انحراف آمیز داخل شدند را لعنت می‌کنند و به آنها منحرف می‌گویند.

مسئله پیروی از نصوصِ نبوی است. مسئله این است که پیامبر می‌فرماید:

---

۱. سوره نجم،٤-٣

«لایزال الدین محفوظاً باثنی عشر». مسئله این است که پیامبر می‌فرماید: «انت منی بمنزلة هارون من موسی». مسئله این است که پیامبر حدیث اثنی عشر را ذکر کرده است. مسئله تبعیت و پیروی از کتاب و سنت می‌باشد، نه ارتباط نسبی آنها با پیامبر! در اسلام مسئله نسبیت مطرح نیست. همانطور که در احادیث بسیاری این مسئله به چشم می‌خورد: «الناس سواسیه کأسناس المشط لافرق بین عجمی او عربی الا بتقوی» ، «لا یأتینی الناس بأعمالهم و تأتون یا بنی هاشم بنسبکم». نسب چیزی را حل نمی‌کند. نسبت هیچ ارتباطی با ما ندارد. بلکه مسئله پیروی از کتاب و آنچه که از پیامبر به ما رسیده می‌باشد. بفرمایید میکروفون در اختیار شما!

برادر جناب شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

خوب سؤال خوبی از اهل سنت مطرح شد. الآن شیخ عثمان می‌خواهد سخن بگوید. بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. شاید این ده دقیقه که از زمان مناظره می‌گذرد، زمان زیادی باشد. ما نماز صبح را در پیش داریم. به خاطر همین من از به پایان رساندن باقی سؤال‌ها عذرخواهی می‌کنم. إن‌شاء الله این سؤالات در جلسه بعدی مطرح می‌شود. از همه اجازه می‌خواهم و عذرخواهی می‌کنم. چرا که خیلی از وقت گذشت. بر می‌گردیم و مسائل را دوباره بازگو می‌کنیم. جزاکم الله تبارک و تعالی خیراً. از خداوند می‌خواهم که ما و شما را به آنچه که راضی است، برساند. السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

برادر جناب شیخ الدمشقیه از طرف وهابیت:

و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته. الآن مناظره به پایان رسید.

مناظره دهم

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب شیخ مصطفی الطائی:

مناظره‌ی دهم در اتاق حق (غرفه‌الحق) در اینترنت.

خانم دکتر امینه از مغرب از طرف وهابیت:

با سلام خواهش می‌کنم ٥ دقیقه به من وقت بدهید. می‌خواهم در حضور شیخ عثمان الخمیس تشیع خودم را اعلام کنم و نیز می‌خواهم ایشان را نصیحت کنم. شاید خداوند متعال هم چنانکه مرا هدایت کرد، او و امثال او را نیز هدایت کند.

آقای احمد بعلبکی مدیر مناظره از طرف شیعه:

«الله اکبر، الله اکبر، لااله الاّ الله. اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمد». سر کار خانم امینه درود بر شما! اعلام تشیع شما از یک میلیون مناظره بیشتر ارزش دارد و از هر چیزی بهتر است!

ما ان‌شاءالله زمانی که میهمانان وارد شوند، از شما می‌خواهیم که روی خط بیایید و در پایان مناظره صحبت کنید و در حضور همه تشیع خود را اعلام کنید. نظر شما چیست؟ می‌خواهید الآن صحبت کنید، یا در پایان مناظره؟

خانم دکتر امینه از مغرب از طرف وهابیت:

ببخشید شرایط من اجازه نمی‌دهد که تا پایان مناظره صبر کنم و لذا از شما می‌خواهم که در ابتدای مناظره به من فرصتی بدهید در حد ٥ دقیقه تا صحبت کنم. خدا به شما جزای خیر بدهد!

آقای بعلبکی از غرفه الحق:

خوب است ان‌شاءالله در ابتدای مناظره به شما میکروفون می‌دهیم. خوب

برادر طلال چه کسی قرآن را شروع می‌کند؟

برادر طلال از مؤسسه الکوثر:

سلام و درود به همه برادران. فکر می‌کنم قاری حضور دارد. خوب امتحان...زمان شروع مناظره رسیده و باید وهابی‌ها نیز حضور داشته باشند! برادر قاری بفرمایید قرائت قرآن را شروع کنید!

قاری و حافظ قرآن آقای شیخ مصطفی الطائی:

اعوذ بالله من‌الشیطان الرجیم * بسم‌الله الرحمن الرحیم. «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لایَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ * یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ وَعْدًا عَلَیْنَا إِنَّا کُنَّا فَاعِلِینَ * وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ *إِنَّ فِی هَذَا لَبَلاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِینَ *وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ *قُلْ إِنَّمَا یُوحَى إِلَیَّ أَنَّمَا إِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ [۱]». صدق‌الله العلی العظیم

آقای بعلبکی از غرفه الحق:

خانم دکتر امینه از مغرب لطفاً بفرمایید!

خانم دکتر امینه:

سلام علیکم. بسم‌الله الرحمن الرحیم. برادران! من یکی از خواهران شما و اهل کشور مغرب هستم. من بر اساس مذهبِ مالکی که در کشور مغرب رواج دارد، تربیت شدم. در اینجا می‌خواهم اعلام کنم که من به مذهب حق، یعنی مذهب اهل بیت و مذهب تشیع، هدایت شدم و در این مسأله پس از لطف الهی، مدیون همین مناظرات هستم که برادران در غرفه‌الحق اجرا می‌کنند. من از ابتدا همه این

۱. سوره‌ی انبیاء آیه ۱۰۱ – ۱۰۸

مناظرات را پیگیری کردم و درطول این مدت به حقایق زیادی رسیدم و این اولاً به لطف خدا و سپس به لطف استاد عصام عماد بود. زیرا من تمام مدارکی را که ایشان برای صحبت‌های خود ذکر می‌کرد، یاداشت می‌کردم و به آنها مراجعه می‌کردم و دیدم که تمام مدارکی که استاد عصام عماد ذکر می‌کند، درست و صحیح است.

اما درمقابل دیدم که شیخ عثمان الخمیس دائماً کلمه دروغ، دروغ، را تکرار می‌کند و استاد عصام را به ناحق به دروغگویی متّهم می‌کند. برادران! دین چیزی جز نصیحت و خیرخواهی نیست. من اجازه می‌خواهم که آقای عثمان الخمیس را نصیحت کنم که از این شیوه ناصواب دست بردارد، یا لااقل از کسانی که خود ایشان می‌داند که عالمند و می‌توانند به او کمک کنند، کمک بگیرد و پاسخ‌های استدلالی و صحیح برای خود آماده کند که با منابع و اصول اسلام تطبیق کند؛ نه اینکه طبق عادت و بدون علم و آگاهی طرف مقابل را به دروغگویی متّهم کند!

و من در این جا در ادامه سخن شهادت می‌دهم که «لا اله الا الله و محمد رسول‌الله و علی بالحق ولی الله اللهم صل علی محمد و آله الطیبین و...المنتجبین و السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.»

آقای احمد بعلبکی مدیر مناظره از طرف شیعیان (غرفه الحق):

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. خواهر گرامی درود بر شما! ما تشرف‌تان به مذهب تشیع را تبریک می‌گوییم! اکنون آقای شیخ مهند صحبت می‌کنند. بفرمایید!

آقای شیخ مهند:

بسم الله الرحمن الرحیم و الحمدلله... و صلّی الله علی سیدنا و نبینا محمد و علی اهل بیته الطاهرین و لعنه‌الله علی اعدائهم الی یوم الدین.

خدای متعال فرموده: «وَالَّذِینَ جاهَدوا فینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا[1]»

---

۱. سوره‌ی عنکبوت، آیه ٦٩

این آیه کریمه مصداق خوبی برای حال خواهرمان خانم دکتر امینه است و هرکس در راه خدا تلاش و جهاد کند، برای شناخت حق و حقیقت، خدای متعال او را به راه درست هدایت می‌فرماید. ما تشرف این خواهر گرامی را به مذهب تشیع تبریک می‌گوییم. ایشان به مذهب اهل بیتِ پیامبر وارد شده‌اند که خداوند آنان را از هر اشتباه و پلیدی پاک و مطهر گردانیده است. روایات صحیح فراوانی درباره مرجعیت دینی و فضائل اهل بیت پیامبراکرم داریم؛ اگر چه آقای عثمان الخمیس تلاش می‌کند که آنها را ضعیف جلوه دهد.

آقای احمد بعلبکی:

جناب شیخ مهند از شما متشکرم. برادران خبر دادند که آقای عثمان الخمیس روی خط حاضر است. حتماً کسی هم با ایشان هست که حساب زمان را در نظر بگیرد.

بردار طلال بفرمایید!

آقای طلال از غرفه الحق:

من نیز تشرف خواهر گرامی دکتر امینه به مذهب تشیع را تبریک می‌گویم. ایشان سوار کشتیِ نجات محمد و آل محمد شده‌اند. برادر عزیز! مناظره را با صحبت‌های شیخ عثمان الخمیس شروع می‌کنیم.

آقای بعلبکی:

سید منشد بفرمایید!

سید منشد:

سلام علیکم. اللهم صل علی محمد و آل محمد. من نیز تشرف خانم امینه را تبریک عرض می‌کنم و به آقایان شیخ عثمان الخمیس و آقای عصام عماد خوش آمد می‌گویم.

آقای شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم و الصلاه و السلام علی اشرف المرسلین.

امّا بعد: درود خدا بر هرکسی که برای طلب حق و شناخت آن حاضر شده. از خدای متعال می‌خواهم که حق را به ما بنمایاند و پیروی از حق را به ما روزی نماید. آمین! به همه برادران خوش‌آمد می‌گویم و از خدا می‌خواهم که ما را موفق کند که یک بحث و مناظره علمی و مفید و آرام داشته باشیم... دو طرف مناظره و سپس دیگران از آن سود ببرند. خوب بفرمایید شروع کنیم!

آقای بعلبکی:

تعارفات بین همراهان دو طرف... سپس آقای شیخ عثمان شما شروع کنید!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم اللهالرحمن الرحیم. مدتی مناظره ما متوقف شده بود. اکنون بازمی‌گردیم تا بحث گذشته را دنبال کنیم! در واقع من در جلسه آخری که داشتیم، از سخنان آقای عصام عماد تعجب کردم که گفتند: بحث درباره حدیث کساء تمام شد؛ درحالی که قبل از آن ایشان می‌گفتند که سخنان بسیاری درباره حدیث کساء و آیه تطهیر باقی مانده است. سپس ناگهان گفتند که تمام شد؛ درحالی که ما از سخنان زیادی که می‌خواستند بگویند، چیزی نشنیدیم. لذا می‌خواهم عرض کنم:

اولاً شکی نیست که آقای عصام عماد هنگامی که برای این مناظره و گفتگو آمدند، حتماً خود را شایسته این مقام می‌دانستند. همچنین علمای دیگر شیعه که ایشان را معرفی و تأیید کرده‌اند و به عنوان نماینده مذهب خود قبول دارند؛ بلکه خود آقای عصام عماد نیز گفته که از علمای شیعه اثنی عشری است. همچنین شما خودتان و آقای شیخ علی کورانی، آقای عصام عماد را از علما و

نماینده مذهب خود می‌دانید. این به خود شما مربوط است؛ اما این را می‌خواهم بگویم که از اشتباهات آقای عصام عماد تعجب می‌کنم! ایشان یک بار حدیث کساء را مطرح می‌کند، سپس به حدیث دوازده امام تمسک می‌کند، بعد حدیث ثقلین را پیش می‌کشد، سپس به حدیث مباهله می‌پردازد و همین‌طور ادامه می‌دهد و گویا سخن ایشان آخر ندارد! و هروقت یک حدیثی را مطرح می‌کند، می‌گوید این قوی تر است و آن بهتر است. این حدیث چنین است و آن حدیث چنان است. من می‌خواهم بگویم که همه باید یک حقیقت را بدانند و آن این که صاحبِ حق دروغ نمی‌گوید و صاحبِ باطل راست نمی‌گوید. یعنی فرد اهلِ حق نیازی به دروغ گفتن ندارد و اهلِ باطل محتاج دروغ است تا دروغ‌های دیگر خود را وصله و اصلاح کند. آقای عصام عماد در جلسات زیادی به آیه تطهیر و حدیث کساء پرداختند، سپس شنیدیم که گفتند تمام شد!

من می‌گویم: عیب و اشکال در آقای عصام عماد نیست؛ بلکه در انکار و مذهب و اصولی است که ایشان پذیرفته است. مذهبِ آقای عصام و روایات، ایشان را کمک نمی‌کند. لذا ایشان دائماً از یک شاخه به شاخه دیگر می‌پرد و ما همچنان در ابتدای بحث هستیم و ناگهان بحث سردابِ سامراء مطرح می‌شود و ایشان می‌گوید: همه چیز را با دلایل قوی بیان کردم و این عجیب است! من مطمئنم که اگر شخصی از علمای شیعه غیر از دکتر عصام هم بیاید، وضعش بهتر از ایشان نخواهد بود. بلکه همین‌طور یا ضعیف‌تر خواهد بود. بخاطر این که دکتر عصام در بحث بسیار آرام است و شاید دیگران این ظرفیت را نداشته باشند. عجیب است که آقای دکتر عصام در آخرِ جلسه گذشته گفتند که درباره مباهله و یا حدیث دیگر صحبت خواهند کرد. نمی‌دانم ایشان چه می‌خواهد بگوید! اما چرا درباره حدیث «دوازده امام» صحبت نمی‌کند؛ خصوصاً که من پاسخ ایشان را درباره این حدیث دادم و ایشان بدون این که جواب منطقی بدهد، فقط تکرار کرد که: این سخن باطل است! باطل است، بدون اینکه برای سخنان خود دلیل بیاورد. خلاصه کلام

اینکه شیعیانِ اثنی عشری و چنانکه برخی دوست دارند که آنان را رافضی بنامند، نمی‌توانند با حدیث کساء و آیه تطهیر ادعاها و اعتقادات خود را ثابت کنند. زیرا در بحث گذشته دکتر عصام عماد نتوانست با این آیه و حدیث، ادعاهای خود و عصمت اهل بیت را ثابت کند. بنابراین حدیث کساء و آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت دلالت نمی‌کند و فقط می‌گویند که آنان اهل بیت پیامبرند. اما چیزی که بسیار ما را شگفت‌زده کرد، این بود که دکتر عصام در آخر جلسه گفت: عباس، عموی پیامبر و پسرش، عبدالله بن عباس و همسران پیامبر نیز از آل البیت هستند. اما مطلب جدیدی را دکتر عصام اضافه کرد و گفت: اینان مشمول آیه تطهیر نیستند. چون جزء اهل بیت نیستند؛ بلکه از آل‌البیت هستند و این هم یک چیز جدید دیگر است. خدا به فریاد ما برسد با این شگفتی‌ها که انتظار مشاهده حجم بیشتری از آنها را دارم! دکتر عصام تاکنون پاسخ سؤالات مرا نداده است. لذا دوباره سؤالاتم را تکرار می‌کنم:

دکتر عصام گفت که شیخ شلتوت و شیخ البشری -خدا رحمت شان کند- گفته‌اند: «آنان در ابتدا شیعیان را کافر می‌دانستند، اما بعداً شیخ شلتوت پایبندی مسلمانان به احکام مذهب شیعه اثنی عشری را جایز دانسته است». من می‌پرسم: در کجا این دو نفر شیعه را تکفیر کرده‌اند؟ مدرک بدهید!

سؤال دوم این که دکتر عصام گفت: «حدیث ام سلمه در صحیح مسلم آمده است و من گفتم که این حدیث را در صحیح مسلم پیدا نکردم و نیز گفت که من شیعیان را تکفیر کرده‌ام». و من نمی‌دانم در کجا چنین چیزی از من نقل شده، در کتاب یا نوار صوتی؟ در کجا من شیعیان را کافر دانسته‌ام؟

سؤال سوم:؛ دکتر عصام گفت: دانشمند وهابی «علامه محمدعلی البار»؛ ما شرح حال این شخص را ذکر کردیم و گفتیم که او طبیب جراح است، نه عالم دینی و نه علامه و نه وهابی است. از آقای دکتر عصام می‌خواهم که بگوید این مطلب عجیب را از کجا گرفته است؟

لغت غلات؛ یعنی کسانی که اهل سنت را تکفیر می‌کنند و به امامت و ولایت نیز اعتقادی ندارند. دکتر عصام گفت: «شروح پنجاه گانه صحیح مسلم»! همه می‌گویند ما که این پنجاه شرح را ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم. او از «ابن جزری» نقل کرد که گفته: «ام سلمه و عایشه خود را از اهل بیت نمی‌دانسته‌اند». ما چنین چیزی در «زادالمسیر» ابن جزری ندیدیم و دکتر عصام نتوانست وجود این مطلب را ثابت کند.

دکتر عصام گفت: «امام طوفی، امام اهل سنت است». و ما گفتیم که امام طوفی، رافضی است و امامِ اهل سنت نیست و در دینش از دیدگاه اهل سنت متّهم است. دکتر عصام گفت: «طحاوی حدیث ام سلمه را تأیید کرده» و من گفتم: «چنین چیزی نیست»! نتوانست جواب بدهد و عذرخواهی هم نکرد.

دکتر عصام گفت: «از زید بن ارقم درباره اهل بیت سؤال شد که صدقه بر آنان حرام است یا نه؟» این مطلب را نیز با مدارک ثابت نکرد؛ بلکه چنین چیزی در صحیح مسلم وجود ندارد و این فقط یک ادعاست.

دکتر عصام گفت: «اراده‌ای که در آیه تطهیر مطرح شده: «انما یریدالله»، از بقیه اراده‌هایی که در قرآن آمده، متفاوت است. از ایشان خواستم که این مطلب را در سخنان اهل علم نشان بدهد؛ جوابی نداد.

دکتر عصام گفت: «من (عثمان الخمیس) در جایی گفته‌ام:... سگ تونس» و این دروغ و افتراست و من درباره... چنین چیزی نگفته‌ام.

البته من در همه جا گفته‌ام و می‌گویم که بر ضد... سخن گفته‌ام و کتاب نوشته‌ام و او را دروغگو دانسته‌ام؛ اما این که گفته باشم او سگ است، این دروغ است و من چنین نگفته‌ام.

دکتر عصام گفت: «دلیلی ندارد که مرا دروغگو بداند». اما من با دلایلی که ذکر کردم، او را دورغگو می‌دانم.

اکنون صدای ضبط شده او را می‌شنوید. او می‌گوید که نگفته حدیث ام سلمه در صحیح مسلم وجود دارد! اکنون صدای او را می‌شنوید که گفته حدیث ام سلمه در صحیح مسلم وجود دارد. همچنین او می‌گوید که شیعه را تکفیر نکرده. اکنون صدای او را می‌شنوید که شیعه را تکفیر کرده. این صدای خود ایشان است:

«من می‌گویم که ما ملتزم و پایبند به شرع و مقید به سنت پیامبر هستیم. وقتی پیامبر می‌گوید اهل بیت من، علی و حسن و حسین و فاطمه (علیهم‌السلام) هستند، من بیایم و آن را انکار کنم؟ پیامبراکرم در حدیث صحیح که اصل آن در صحیح مسلم وارد شده، در حدیث ام سلمه این مطلب را فرموده است. حدیث کساء از عایشه و ام سلمه روایت شده. شما دوباره به صحیح مسلم مراجعه کنید! من نیز مانند شما در گذشته شیعیان را تکفیر می‌کردم و زمانی که وهابی بودم، شب و روز شیعه را لعنت می‌کردم. اما تو ادعا می‌کنی که من پس از وهابیت برگشتم شیعه را لعنت کرده‌ام. به خدا قسم یعنی شما می‌گویی شیعیان مسلمانند و من آنان را تکفیر می‌کنم؟ در حالی که الآن من خودم از شیعیان دوازده امامی هستم.»

[شیخ عثمان پس از پخش نوار صدای دکتر عصام:] آیا صدای دکتر عصام واضح بود؟

خوب آقای دکتر عصام حالا بفرمایید جواب بدهید!

آقای احمد بعلبکی ناظر بحث از طرف شیعه:

متشکرم لطفاً زمان را برای ما حساب کنید جناب آقای طلال!

خوب آقای دکتر عصام لطفاً بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. «ربّ اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی»* «و افوض امری الی الله ان‌الله بصیر بالعباد».

در ابتـدا خـدمت خـانم دکتـر امینـه مغربـی تبریـک عـرض مـی‌کـنم کـه خداونـد بواسطه مناظره بین من و آقای شیخ عثمـان، ایشان را به راه راسـت هـدایت کرد. و خود ایشان تأکید کرد که مناظره ما را شنیده و بواسطه آن به مذهب شیعه اثنـی عشری پیوسته است. و گفت که اتهاماتِ شیخ عثمان به بنده را رد می‌کند و به مراجع مورد اشاره ما مراجعه کرده و دیده که حق با ماست و ما راست می‌گوییم!

همچنین به همه حاضران در اتاق مناظره و خصوصاً به برادرم جناب آقای شیخ عثمـان الخمیس خوش‌آمد عرض می‌کنم. نیز در ابتدا باید بگویم که من شرعاً واجب می‌دانم که ما باید در مسأله جنایات اسرائیل در حق فلسطینی‌ها که ایـن روزهـا در جنـین انجـام مـی‌شـود، تأمـل کنـیم و بایـد بگـویم کـه آنچـه رسـانه‌هـا نقـل می‌کند، ناچیز است و حقیقت مصائبی که بر برادران فلسطینی ما وارد شده، بیش از این است. صدها جوان و کودک و پیر کشته شده‌اند. بطور بی‌سابقه‌ای به زنان شان تجاوز شده و آنوقت به رغم این همه جنایات اسرائیل، آمریکایی‌ها مسلمانان را که در دفاع از خود عملیات شهادت طلبانه انجام می‌دهند، به تروریسم متهم مـی‌کننـد. آن وقـت در چـنـین شـرایطی مـا درگیـر اختلافـات بـین مـذاهب اسـلامی هستیم.

شـهید بـزرگ مرتـضی مطهـری مـی‌گویـد: «یکـی از علـل اساسـی عقـب‌مانـدگیِ مـسلمانان در طـول تـاریخ، اختلافـات بـین شـیعیان و اهـل سـنت اسـت» و مـا مـسلمانان هرگـز نمـی‌تـوانیم بـر آمریکـا و اسـرائیل پیـروز شـویم؛ مگـر پـس از اینکـه شیعیان و اهل سنت به یکدیگر نزدیک و با هم برادر شوند و این مسئولیت اساسیِ علمـای شیعه و سـنی و وهـابی اسـت. زیـرا کلیـدِ نزدیـک شـدن مـذاهب اسـلامی و مسلمانان به یکدیگر در دست علمای مذاهب مختلف است.

مـن معتقـدم که متأسـفانه مـسأله و اندیـشه تقریـب بـین شـیعیان و وهـابی‌هـا و همـین‌طـور ترتیـب بـین پیـروان وهابیـت و سـایر اهـل سـنت و یـا تقریـب بـین عمـوم شیعیان و اهل سنت، همچنان در یک قفسِ آهنی محبوس و زندانی شده، که افراد

بسیار خشن و بی‌رحم که تعصب، تفکر حقیقت طلبی را در آنان کشته، از زندانی بودن تفکر تقریب خشنود و راضی هستند.

و اگر ان‌شاءالله روزی تفکر از این زندان آزاد شود، برادری میان عموم مسلمانان برقرار می‌شود و آن گاه تمام تمام سلاح‌ها را بسوی آمریکا، این شیطان بزرگ که هر روز به شکلی ظاهر می‌شود، نشانه می‌گیریم. و اگر حمایت‌های آمریکا نبود، اسرائیل هرگز جرأت نمی‌کرد در حق برادران ما در فلسطین چنین جنایاتی مرتکب شود.

اکنون می‌پردازیم به آنچه که برادرم شیخ عثمان الخمیس مطرح کردند. متأسفانه ایشان در ابتدای هر جلسه مناظره مرا به دروغگویی متهم می‌کند و به لطف خدا و الحمدلله در این باره شهادت داد و صدق و راستگویی مرا گواهی کرد. البته این مناظرات را قدمی در راه تقریب بین وهابیت و شیعیان می‌دانم؛ تا بتوانیم از این طریق طرح‌های امپریالیسم آمریکا را که برای دوری مسلمانان از یکدیگر تلاش می‌کند، خنثی کنیم.

عرض می‌کنم که در جلسات گذشته که برادرم شیخ عثمان پی در پی بنده را در مسائل مختلف به دروغگویی متهم می‌کرد و مرتب کلمه کذّاب را درباره من تکرار می‌کرد، من به ایشان گفتم «آیا ممکن است بگویی که من سهو یا اشتباه کرده‌ام؟»، ایشان درمقابل اصرار داشت که در هر جلسه به من نسبت کذاب-خیلی دروغگو-بدهد! در این مدت تعدادی از شنوندگان مناظره از من می‌پرسیدند که چرا جواب اتهامات شیخ عثمان را نمی‌دهم؟ و من همچنان برای به تأخیرانداختنِ پاسخ اتهامات ایشان، دو دلیل داشتم که کسانی که مناظره را می‌شنیدند متوجه آنها بودند، تا جلسه گذشته که جلسه نهم مناظره ما بود:

دلیل اول بنده برای تأخیر پاسخ به ایشان این است که می‌دیدم که شنوندگان مناظره، چه شیعه چه سنی، چه وهابی، اتهامات شیخ عثمان را نمی‌پذیرند و معتقدند که این اتهاماتِ بی‌دلیل، شیخ عثمان را از نظر علمی و ادبی ساقط کرده

است.

دلیل دوم بنده این است که چنانکه در جلسه اول مناظره اعلام کردم، مناظره باید برای یک هدف والا باشد و من اعتقاد دارم که برای هدف والا مناظره می‌کنم و آن آشناکردن شنوندگان با مذهب اهل بیت است،که بنده از سیزده سال پیش افتخار ورود به این مذهب را پیدا کردم و این عقیده در عمق وجود من علاقه و اهتمام به تبیین و شرح این مذهب بزرگ را برانگیخت. چنانکه در مقابل این هدف، دفاع از شخص خودم برایم اهمیتی ندارد. زیرا مسلمان وقتی که از عقیده‌اش دفاع می‌کند، اجر و پاداشش در نزد خدا بسیار بیشتر از وقتی است که از شخص خودش در برابر اتهامات باطل دفاع می‌کند و به نظر من فردی که در ازای دین و عقیده‌اش اخلاص دارد، نباید دفاع از خودش را بر دفاع از عقیده‌اش ترجیح بدهد. اما اکنون مشکل ما این است که آقای شیخ عثمان در هر جلسه به جای بحث علمی، اتهامات جدیدی بر ضد بنده مطرح می‌کند!

و ما نمی‌بینیم که ایشان به شرح عقاید و مذهب خودش اهتمامی بیش از طرح اتهامات داشته باشد و به نظر می‌رسد که ایشان برای بحث علمی در مورد اختلافات مطرح شده، نیامده‌اند؛ بلکه تمام هَم و غم ایشان این است که ضمن بحث‌های هر جلسه، اتهاماتی برای طرح در جلسه بعد پیدا کنند تا طرف مناظره را بکوبند. فقط همین!

بر این اساس، علی رغم کثرت اتهامات شیخ عثمان به بنده، همچنان جواب نمی‌دادم و به بحث علمی می‌پرداختم؛ تا اینکه امروز می‌بینم که ایشان از ظلم و اتهام زیاده‌روی می‌کند و حتی الفاظ زشت و رکیک بکار می‌گیرد تا آنجا که در جلسه مناظره گذشته به من گفت «چرا از جواب فرار می‌کنی؟»

و این آیه قرآن را قرائت کرد: «فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»[1]؛ گویا آنان از دست شیر فرار می‌کنند و اینچنین در نظر هر انسان عاقلی مرا خَر خطاب کرد! زیرا به نظر علماء،

---

۱. مدثر:آیه ۵۱

کنایه و مجاز شدیدتر و رساتر از تصریح است و من هم که گفتم آقای عثمان الخمیس، تیجانی را سگِ تونس نسبت داده، به این خاطر بود که او هنگامی که نام تیجانی را آورد، بیت شعری خواند که در آن کلمه سگ آمده بود.

و لذا به کنایه تیجانی را سگ دانست. ولذا در جلسه گذشته حاضران به من گفتند: «خمیس به تو اهانت کرد و تو را به خر تشبیه کرد» و این فقط نظر بنده نیست. چنانکه اگر کسی در مقابل یک غار... و شخص دیگری که او را می‌بیند، این آیه را که درباره اصحاب کهف است، بخواند که: «سگ آنان در مقابل غار خوابیده بود»، تشخیص عقلا این است که به آن شخص نسبت سگ داده شده. حال که چنین است، چرا شیخ عثمان مرا به دروغگویی متهم می‌کند که گفته‌ام به تیجانی نسبت سگ داده است؟ بلکه کنایه از تصریح گزنده تر است در مسائل دیگر نیز همینطور است و کنایه‌های ایشان از تصریح گزنده‌تر است.

آقای شیخ عثمان در ظلم و اتهام زیاده‌روی می‌کند. لذا به نظرم رسید که خدای متعال به من اجازه دفاع می‌دهد و خدا خودش شاهد و گواه است که من تصمیم نداشتم در این جلسه از خودم دفاع کنم.

و اگر این دفاعیات من برای شنوندگان مناظره امروز مفید نباشد، قطعاً برای شنوندگان مناظره جلسات گذشته که اتهامات شیخ عثمان را بر ضد بنده شنیدند، مفید است. زیرا مسلمان باید سخن دو طرف اتهام را بشنود، سپس قضاوت نماید و نباید با شنیدن سخن یک طرف، قضاوت کرد. البته به این نکته نیز توجه دارم که اگر شکیبایی می‌کردم و همه این اتهامات را نادیده می‌گرفتم، اجر و پاداشم نزد خدا بیشتر بود. اما اکنون نیز امید دارم که خدای متعال پاداش دفاعِ مظلوم از خودش، در برابر اتهامات ناروا گاهی وظیفه شرعی است. چرا که ما مسیحی نیستیم و اعتقاد نداریم که اگر کسی به گونه راست ما سیلی نواخت، گونه چپ را برای سیلی دیگر پیش آوریم. بلکه حمله را با حمله، اما با اخلاق اسلامی و با رعایت اصول اخلاق و شرع مقدس اسلام پاسخ می‌دهیم. شما شاهد بودید که آقای شیخ

عثمان امروز نیز مانند جلسه گذشته و قبل از آن، همچنان اصرار دارد که بگوید که این بنده حقیر در نزد خدای متعال و تیجانی و افطاکی، هر سه نفر آنان کذاب و دروغگو هستند! زیرا مذهبِ اهل سنت را رها کرده و به شیعیان پیوسته‌اند. شیخ عثمان می‌خواهد دیگران را تکذیب کند و دروغگو بداند.

اکنون پیش از این که به اتهامات ایشان جواب بدهم، می‌خواهم خدمت شنوندگان این مناظره عرض کنم که ما باید بین وهابیونِ معتدل و وهابیون افراطی تفاوت قائل شویم و فکر می‌کنم که ما امکانِ بحث و گفتگو با وهابیون معتدل زیاد داریم و متأسفانه می‌بینم که آقای شیخ عثمان که در جلسات اول مناظره، روش معتدلی در پیش گرفته بود، در جلسات آخر یک وهابی افراطی شده است!

من پیش از این با برخی از وهابیونِ معتدل بحث داشته‌ام و دیدم که آنان با روش علمی و منطقی و معتدل گفتگو می‌کنند و طرف مقابل را متهم نمی‌کنند؛ بلکه به محورهای علمی می‌پردازند و آنها را نقد می‌کنند. نمی‌دانم چرا شیخ عثمان در جلسات آخر به سمت وهابیونِ افراطی گرایش پیدا کرد؟ آقای شیخ عثمان در جلسات اول مناظره سعه صدر داشت و حرف ما را می‌شنید؛ اما در جلسات آخر فقط به طعن و اتهام روی آورده و یک روش منفی گرایانه در پیش گرفته است. تفاوت بین وهابیونِ افراطی با وهابیون معتدل، مانند تفاوت بین زبان گفتگو با زبان تهاجم و اتهام است. آقای شیخ عثمان دو، سه جلسه آخر، شرایط بحث و مناظره را زیر پا گذاشته. لذا دیدید که جلسه امروز را مانند جلسه گذشته با حمله و اتهام شروع کرد. در جلسه گذشته به من گفت: «تو دروغگو هستی! چگونه یک دروغگو آورده‌اند که با من بحث کند؟ تو هرچه می‌گویی، دروغ است! منابع تو هم دروغ است!» این یعنی زیر پا گذاشتن شرایط اساسی بحث و گفتگو و این روش ارائه گفتگو را ناممکن می‌سازد.

من دو برابر اتهامات شیخ عثمان لازم می‌دانم که حقیقت این اتهامات را روشن کنم و از خدای متعال کمک می‌خواهم تا بتوانم بطور تحلیلی و اساسی فلسفه این

اتهامات را توضیح بدهم؛ قبل از اینکه به طور جزئی و تفصیلی به اتهاماتی که برادرم شیخ عثمان مطرح کرد، پاسخ بدهم. لذا از مسائل کلی شروع می‌کنم:

از ابتدا که شیخ عثمان از سه جلسه پیش، دائماً روی اتهام بنده ودیگر علمای شیعه به دروغگویی تأکید می‌کند، من از ایشان می‌پرسیدم که «منظور ایشان از دروغ چیست؟ و تعریف ایشان از دروغ چیست؟» از ابتدا که ایشان به من گفت «تو دروغگو هستی!»، به ایشان گفتم شاید شما از دروغ منظور خاصی داری! و مفهوم دروغ را گسترش داده‌ای!

من دلایل کافی دارم بر اینکه کلمه دروغ در اصطلاح و تعریف شیخ عثمان، از دقت کافی برخوردار نیست! بلکه معنای دروغ از نظر ایشان در یک وادی و در نظر علمای اهل سنت و وهابیت در یک وادی دیگر است و آقای شیخ عثمان معنای دروغ در قاموس خود را از زبان عربی نگرفته و هنگامی که کسی را به دروغ گویی متهم می‌کند، منظورش دروغ به مفهوم عام آن نیست. بلکه مقصودش مفهومِ خاص خود ایشان است.

شیخ عثمان و همه شنوندگان این مناظره می‌دانند که متهم کردن دیگران به دروغگویی، گفتار و سخن زشتی است؛ تا آنجا که متهم کردن به دروغگویی، حجت و دلیل انسان‌های ضعیف و مقلد است، نه علما و محققین! با مراجعه به تاریخ می‌بینم که جهال و مخالفین، انبیاء و اولیا خدا و پیامبرانی را که مردم را به حق و سعادت بشارت داده‌اند، به دروغگویی متهم می‌کردند! و لذا متهم کردن به دروغ‌گویی، سلاح انسان‌های ضعیفی است که می‌خواهند مخالفین خود را ساقط کرده و از میدان بیرون کنند!

لذا می‌بینم که حاضران و شنوندگان این مناظره، به اتهامات شیخ عثمان درباره دروغگو بودن من، هیچ اهمیتی ندادند؛ چنانکه به اتهام او درباره امام افطاکی نیز توجهی نکردند و دیدیم که خانم دکتر امینه که به سبب این مناظرات شیعه شد، او نیز به اتهاماتی که شیخ عثمان به من و دیگران وارد کرد، هیچ توجهی نکردند! بلکه

برخـی از شـنوندگان گفتنـد کـه شـیخ عثمـان بـا دروغگـو دانـستن دیگـران، خـود را از اعتبـار سـاقط کـرد. زیـرا او همـه را دروغگـو دانـست و گفـت: «تمـام کـسانی کـه بـا او مناظره کرده‌انـد، همـه دروغ گوینـد!» و گفـت «شـیخ تیجانی و امـام افطـاکی و امـام عبدالحـسین شـرف‌الـدین و سـلطان الـواعظین، مؤلـف کتـاب شـب‌هـای پیـشاور، همه‌شان دروغگو هستند».

لذا مشخص شد که شیخ عثمان، عاشق این است که دیگران را دروغگو بداند! و ایـن مهم‌تـرین هـدف او از منـاظره اسـت. بلکـه شـیخ عثمـان پـا را از ایـن هـم فراتـر گذاشـت و نـه فقـط منـاظره کننـدگان، بلکـه کـسانی را کـه از او سـؤال کردنـد، دروغ گـو دانست.

نمونـه‌اش حـاج وعـد بـود کـه از شـیخ عثمـان سـؤال کـرد و جـواب شـنید کـه «تـو دروغگویی و دروغ گفتی و دروغ می‌گویی»! این شیوه شیخ عثمان است.

و اما مهم‌ترین مسأله در این جلسه به نظر من- که البته اهمیت آن بر هیچ کس پوشیده نیست؛ زیرا یک قانون بشری است که مسلمان و غیر مـسلمان آن را قبـول دارنـد و ایـن قـانون از سرشـت و طبیعـت انـسان‌هـا هنگـام رویـارویی و منـاظره بـا مخالفین حکایت می‌کند- قانون عشق و علاقه به پیروزی بر خصم است.

و این قانون در همه تئوری‌ها و نظریات علمی و اجتماعی وجود دارد و بـرای مـا توضیح می‌دهد که چگونه است که برخی از مردم اصرار دارند که مخالفین خود را به دروغ‌گویی متهم کنند!

این قانون می‌گوید «هیچ عقیده و مذهبی نیست، مگر اینکه می‌خواهد و اصرار دارد کـه بـر مخالف و خصم خـود غلبـه کنـد و طبعـاً تمایـل دارد کـه هـر اشـکالی را کـه بتواند به خصم خود نسبت دهد» و مـن فکـر مـی‌کـنم کـه جنـاب شـیخ عثمـان اسـیر ایـن قـانون اجتمـاعی شـده؛ بطـوری کـه خـودش خبـر نـدارد! لـذا عجیـب نیـست کـه می‌گوید تمام کسانی که با من مناظره کردند، همه دروغ گویند! و حتـی بـه صـراحت گفـت «اگـر شـیخ عثمـان بخواهـد، مـن لیـست نـام همـه ایـن دروغ گویـان را بـرایش

می‌خوانم». با اینکه من می‌دانم برخی از کسانی که با شیخ عثمان مناظره کرده‌اند، از صالحین و نیکوکاران و انسان‌های پرهیزگار و راستگو هستند. اما چه کنیم که این شیوه شیخ عثمان است و با اینکه او می‌داند که متهم کردن دیگران به صفت دروغ‌گویی - نه یک بار و دوبار- اتهام بزرگی است؛ با این حال این اتهام را وارد می‌کند. چون فکر می‌کند که با این شیوه می‌تواند حریف و خصم را نابود کند. پس ثابت شد و روشن شد که متهم کردنِ دیگران به دروغ گویی به وسیله شیخ عثمان، از کجا ناشی می‌شود و بر این اساس او گفت «تمام علمای شیعه که کتاب تألیف کرده‌اند هم دروغ گویند» و همه کسانی را که با او مناظره کرده‌اند، دروغ‌گو دانست!

شیخ عثمان با این شیوه، سنت و روش تمام علمای بزرگ اهل سنت و شیعه را زیر پا گذاشت وحتی علمای وهابی که با قانون شیخ عثمان - با هدف غلبه بر خصم- مناظره نمی‌کنند. شیخ عثمان با آنان نیز مخالفت کرد. چرا که عموم علمای مسلمان، از سنی و وهابی و شیعه، با علم و منطق و آداب اسلامی بحث و مناظره می‌کنند؛ نه با شیوه و روش شیخ عثمان الخمیس!

مسأله مهم دیگری که باید به آن اشاره کنم، از دیدگاه اجتماعی است و آن شرایط اجتماعی است که شیخ عثمان را احاطه و بر او غلبه کرده است. اینکه آقای عثمان الخمیس تمام شیعیان و علمای شیعه و کسانی را که با او مناظره کرده‌اند، از قبیل امام انطاکی و عصام عماد و آقای تیجانی، که از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه گرویده‌اند، و علامه شرف‌الدین و...همه را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، این نتیجه شرایط اجتماعی است که او را احاطه کرده است.

همه می‌دانیم که محیط اجتماعی شیخ عثمان، شدیداً پر از خصومت و رویارویی بین او و شیعیان بوده است. این خصومت شدید موجب شده که او از منطق و انصاف فاصله بگیرد. زیرا انسان اگر بخواهد به منطق و انصاف پایبند باشد، باید از خصومت با کسی که می‌خواهد بر ضد او حکم کند، فاصله بگیرد و این حالت برای شیخ عثمان که غرقِ خصومت و دشمنی با شیعه است، ممکن نیست!

می‌دانیم که شیخ عثمان مدت بیست سال در کویت، در حالِ دشمنی با شیعیان بوده است. بنابراین وقتی شیخ عثمان تمام مناظره کنندگان با خودش و تمام علمای شیعه را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، ما به خوبی می‌دانیم که این حکم از طرف دشمن این افراد صادر شده، نه از طرف یک فرد منطقی و منصف و بی‌طرف!

به روشنی پیداست که شیخ عثمان تمام هّم و غم و وقت خویش را صرف دشمنی با شیعیان اثنی عشری می‌کند و از چنین کسی نمی‌توان انتظار داشت که با کسانی که آنان را بزرگترین دشمنان خود می‌داند، با منطق و انصاف و بی‌طرفی برخورد نماید. ولذا شیخ عثمان ناخودآگاه به مناظره کنندگان ظلم می‌کند؛ از جایی که خودش متوجه نیست. بنابراین احکامی که او بر ضد شیعیان صادر می‌کند، قابل اعتماد و قبول نیست؛ چه شیعیانی که در اصل و ابتدا شیعه بوده‌اند و چه آنان که از اهل سنت بوده و شیعه شده‌اند.

مسأله دوم پس از مسأله فوق که توضیح دادم، این است که شما هم شاهد بودید که شیخ عثمان درست زمانی که عصبانی می‌شود، مخالفین خود را به دروغگویی متهم می‌کند و دیدید که اولین بار که مرا به دروغ‌گویی متهم کرد، همراه با خشم و غضب بود و همین‌طور درباره حاج وعد که از او سؤال پرسید و شیخ عثمان در حالت عصبانیت او را به دروغ‌گویی متهم کرد و همینطور درباره‌ی دیگران! و می‌دانیم که انسان در حالت خشم بطور ناخودآگاه دیگران را متهم می‌کند. ولذا پیامبراکرم زمانی که یکی از اصحاب ایشان، درخواست نصیحت کرد، حضرت فرمودند: «خشم نگیر!» آن شخص درباره گفت: مرا نصیحت کنید! حضرت دوباره فرمودند: «خشمگین نشو!» و این درخواست و جواب سه بار بین پیامبراکرم و آن صحابی تکرار شد! می‌دانیم که طبیعت و فضای مناظره گاهی موجب می‌شود که انسان خشمگین شود و طبیعی است که انسان هنگام خشم، طرفِ مقابل را به دروغ‌گویی متهم کند و ما این حالت را در بحث و جدل‌هایی که بین انسان‌ها بوجود می‌آید، می‌بینیم. بخصوص از طرف افرادی که تعصب دارند و طبعاً مناظره،

مخصوصاً با کسی که با انسان مخالف است، زمینه خشم و تنفر را ایجاد می‌کند و به طور طبیعی و ناخودآگاه انسان تمایل پیدا می‌کند که طرف مقابل را به دروغ‌گویی متهم کند.

و بر این اساس دیدم که شیخ عثمان ناخودآگاه همه کسانی را که با او مناظره کرده‌اند، به دروغ‌گویی متهم کرد و من درمقابل این اتهام بزرگ و ناروا سکوت کردم. چون شرایطِ روحی شیخ عثمان را درک کردم.

اما من درحالی که وهابی بودم و در یمن بودم؛ در آنجا شیعیانِ اثنی عشری وجود ندارد و میان من و شیعیان خصومتی نبود تا آنان را به دروغ‌گویی متهم کنم. اکنون دوستان اشاره کردند که وقت اول من تمام است. اگر در ادامه بحث دوباره وقت داشتم، بحث را ادامه می‌دهم. جناب شیخ عثمان بفرمایید خدا به شما جزای خیر بدهد!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. جناب شیخ عاصم وقت شما تمام نشده؛ شما ۵۰ دقیقه وقت داشتید که گفتید هرطور بخواهید از آن استفاده می‌کنید! و سپس یک ده دقیقه و یک بیست دقیقه مصرف کردید تا ثابت کنید که دروغ‌گو نیستید!

بفرمایید شما وقت دارید!

آقای احمد بعلبکی:

آقای عصام بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

دکتر عصام:

من منظورم این بود که اگر شیخ عثمان نظری دارد، بگوید؛ سپس من ادامه بدهم. من نگفتم که همه وقتم تمام شد. گفتم وقت اول من تمام شد.

شیخ عثمان الخمیس:

من چیزی نشنیدم که درباره آن نظر بدهم. شما ادامه بدهید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من دوست دارم فضای مناظره محفوظ باشد و صحبت یک طرفه نباشد. بنابراین خوب است که مقداری من صحبت کنم و مقداری شیخ عثمان و حجمِ صحبت هر یک نیز مشخص باشد تا عدالت رعایت شود. حالا اگر ایشان آمادگی ندارند، من ادامه می‌دهم. اما دوست دارم شکل بحث مناظره باشد، نه اینکه برای خودش سخنرانی کند. پس جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من که دارم می‌خندم. چطور دکتر عصام می‌گوید عصبانی هستم؟ من مانعی ندارم که صحبت کنم، اما از این تعجب کردم که دکتر عصام در اوج بحث درباره اینکه ایشان ثابت می‌کند که دروغ‌گو نیست؛ ناگهان از من خواست صحبت کنم! درابتدا دکتر عصام به تحلیل روانشناسی پرداخت. من یک بار از ایشان پرسیدم که شما دکتر روان‌شناس هستید یا در رشته دیگر دکترا دارید؟ ایشان خوب بود که به دروغ‌هایی که من به ایشان نسبت دادم و ذکر کردم، جواب بگوید که نگفت! من حرف علمی از ایشان نشنیدم. به من می‌گوید: چرا مردم را به دروغ‌گویی متهم می‌کنی؟ خوب شما اگر می‌توانی، از آنها دفاع کن! خوب من حرف می‌زنم:

اولاً درباره صحبت‌های خانم دکتر امینه باید بگویم که این گریزگاه خوبی برای دکتر عصام بود و به ایشان تبریک می‌گویم. هدای خانم دکتر امینه را و شیعه شدن ایشان را! براساس طرح‌های خوب شما و صداقت ظاهری شما! پس این امر بر شما مبارک باد!

ثانیاً شما ان‌شاءالله بحث خواهید کرد مانند خانم دکتر امینه که ثابت کرد که شما دروغ‌گو نیستید! و هرچه گفتید راست و درست است! البته نیازی نیست خود را زیاد زحمت بدهید! اگر هم نتوانستید ثابت کنید، مشکلی نیست! اگر ممکن است خوب است خانم دکتر امینه نیز بیایند و ثابت کنند که شما راستگو هستید! گفتی که اتهاماتی که شیخ عثمان وارد کرد، او را از نظر علمی و ادبی ساقط کرد و او در ظلم و ستیزه زیاده روی کرد!

خدا را شکر نوارها موجود است و همه می‌شنوند!

گفتی که من برای یک هدف والا مناظره می‌کنم! و از دفاع از خودم پرهیز می‌کنم؛ درحالی که در تمام این جلسات، شما از خودت دفاع می‌کردی! حالا می‌گویی هدفی والا داری و از خودت دفاع نمی‌کنی؟

گفتی: من دروغ نمی‌گویم! و من شیعه را تکفیر نکرده‌ام! درحالی که ما نوار شما را گذاشتیم که شیعه را تکفیر کرده‌ای! گفتی: من نگفتم حدیث ام سلمه در صحیح مسلم آمده! نوار صدای شما پخش کردیم که این را گفته‌ای!

گفتی: من نگفتم که طحاوی حدیث را تأیید کرده، صدای شما را پخش کردیم که این را گفته‌ای!

آقای دکتر عصام شما دائماً از خودت دفاع می‌کنی و می‌گویی دفاع نمی‌کنم! این شیوه افلاطونی را از کجا آورده‌ای؟ شما الآن نماینده شیعیان هستی و باید از آنان دفاع کنی! تو از خودت دفاع می‌کنی! تو از خودت دفاع نمی‌کنی؟ یعنی دفاع شما دفاع از خودت نیست؟ شما نماینده یک دین و مذهب و طرز تفکر هستی! شما نماینده میلیون‌ها انسانی هستی که تفکر شما را دارند. دفاع شما، دفاع از آن چند میلیون نفر است که گرفتار دروغ و گمراهی تو شده‌اند!

می‌گویی: امروز نیز من اتهام جدیدی آورده‌ام. نه والله این دروغ است! من اتهام جدیدی نیاورده‌ام! بیا ثابت کن که من به شما به دروغ نسبت داده‌ام! گفتی که

من یک بیت شعر خوانده‌ام درباره تیجانی که در آن کلمه سگ آمده! خیلی عجیب است! آیا اگر من یک بیت شعر خواندم که در آن کلمه سگ آمده، معنایش این است که گفته‌ام: تیجانی سگ تونس است؟ در آن یک بیت شعر، اصلاً چنین چیزی نیست! این از من درآوردی‌های دکتر عصام است. ببینید من دوباره آن بیت شعر را می‌خوانم:

«انسان جز از روی پستی دروغ نمی‌گوید

یا از روی عادت بد و یا بخاطر نداشتن ادب».

«همانا لاشه بدبوی سگ در نزد من از بوی گند دروغ انسان بهتر است؛ حال این دروغ جدی باشد یا شوخی!»

این آن شعری بود که من درباره تیجانی خواندم و آن را درباره هرکس که دروغ بگوید، می‌خوانم!

تکرار بیتِ شعر با ذکر نام سگ؛ بوی لاشه بدِ سگ در نزد من بهتر است از...

انسان هرگز نباید دروغ بگوید! اگر شما یا تیجانی راستگو باشید، من شما را متهم نکرده‌ام. من دروغ‌گو را اهانت کردم و گفتم بوی گند لاشهِ سگ برای من، بهتر از کلام دروغ‌گوست. اگر شما دروغ‌گو باشید، این سخن را درباره شما می‌گویم! و اگر راستگو باشید، من به شما اهانتی نکرده‌ام.

خوب! شما گفتید شیخ عثمان به یک وهابیِ افراطی تغییر روش داده است! خوب چه زمانی این اتفاق افتاد؟ در جلسات گذشته چنین چیزی نگفتید! حالا که دروغ شما را افشا کردم و سخن شما را باطل کردم، حال من افراطی شدم؟ خوب این اتهام خوبی به من است! باشد اشکالی ندارد!

گفتی که من قبلاً سعه‌ی صدر داشتم! خدارو شکر که من همیشه و تاکنون سعه‌ی صدر دارم. گفتی که عثمان از عشاقِ متّهم کردن دیگران به دروغ‌گویی است؛ چنانکه انطاکی و تیجانی و وعد و موسوی و سلطان‌الواعظین و عماد را متهم

می‌کند! نه به خدا قسم! من آنان را به دوروغ‌گویی متهم نمی‌کنم! و این اتهام نیست؛ بلکه آنان به واقع دروغ‌گو هستند! و تو دکتر عصام نیز یکی از همان دروغ‌گوها هستی! این اتهام نیست! حقیقت است! من دروغ‌های شما را ذکر کردم! خوب بیا و ثابت کن که چنین نیست! من در این باره کتاب و نوار آماده کرده‌ام که ان‌شاءالله آن‌ها را ارائه خواهم کرد.

گفتی کسانی را که از پرهیزگاران و راستگویان با من مناظره کرده‌اند و من آنها را به دروغ‌گویی متهم کرده‌ام، می‌شناسی! خوب بگو چه کسانی هستند؟

انطاکی و مؤلف شب‌های پیشاور و موسوی که مرده‌اند. منظورت این‌ها که نیستند؟ از سوی دیگر من وعد و تیجانی و دیگران را که دروغ‌گو معرفی کردم، نمی‌گویم که تقوی ندارند! مسأله تقوی بین آنها و پروردگارشان است! اما آنها، حتی آقای وعد، دروغ گفته‌اند! وقتی به وعد گفتم دروغ گفتی، آن را انکار نکرد! گفت: «من آن مطلب را از کتاب نخواندم، از اینترنت خواندم». به او گفتم که «تو گفتی که از کتاب خواندی؛ حالا شد اینترنت؟». پس معلوم شد که او دروغ گفته بود!

دکتر عصام! من در کلام خود راسخ هستم. همه کسانی که با آنان مناظره کردم، دروغ‌گو بودند!

گفتی علت اینکه من دیگران را به دروغ‌گویی متهم می‌کنم، وضعیت اجتماعی گذشته من است. این چه حرفی است؟ من الآن اینجا نشسته‌ام و می‌خندم. آقای دکتر عصام! در دفاع از حق، مسأله وضعِ اجتماعی مطرح نیست! کدام وضع اجتماعی؟ گفتی که من در بیست سال گذشته، تمام هّم و غم و وقتم را برای مبارزه با شیعیان دوازده امامی صرف کرده‌ام! و به این ترتیب سخن من درباره آنان پذیرفته نیست!

شگفتا! من تمام وقتم را برای شما صرف کنم؟ به خدا قسم من فقط در روزهای چهارشنبه هنگام مغرب، برای شما وقت می‌گذارم! و برخی از دروغ‌های شما را با مدارکش برای بحث آماده می‌کنم! به خدا قسم! من به کارهای بسیار دیگری غیر از

بحث با شما مشغولم و تصور نمی‌کنم که بحث و مناظره با شما، ارزشِ اشغالِ تمام وقت مرا داشته باشد!

گفتی من اتهام ناروا نسبت می‌دهم! خوب ما نوارِ صدای شما را پخش کردیم که شیعه را تکفیر کرده‌ای! درحالی که می‌گویی این کار را نکرده‌ای! و بحث حدیث ام سلمه و تأیید طحاوی، همه اینها را شنیدی و گفتی که به اتهامات پاسخ خواهی داد! خوب بفرمایید! ما منتظریم که از شما یک دفاع قوی و روشن و جانانه بشنویم که سخنان مرا ابطال و حق را ظاهر کند و هزاران نفر اکنون منتظر شنیدن آن هستند! این قهرمانی که جانانه از خود دفاع می‌کند!

دکتر عصام بفرمایید! دفاع کنید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. چنانکه می‌بینید، دکتر عصام همچنان بر دروغ‌گو دانستن همه کسانی که با آنان مناظره کرده، اصرار دارد! شما را به خدا قسم آیا این درست است که همه آنان دروغ‌گویند و فقط شیخ عثمان راست می‌گوید؟ شما را بخدا قسم این درست است؟ به نظر من متهم کردن مسلمان به دروغ‌گویی، مانند متهم کردن او به کفر است! البته منظور من این نیست که دروغ گفتن مساوی با کفر است! از چنین سخنی به خدا پناه می‌برم و از اینکه دروغ‌گو را کافر بدانم! شکی نیست که کفر، بزرگتر و خطرناک‌تر از دروغ است؛ اما نقطه اشتراک بین کفر و کذب این است که- دقت کنید- «هرکس که برادر مسلمانش را به کفر متهم کند، قطعاً یکی از آن دو نفر - متّهِم و متهَّم- کافر شده و هرکس که برادر مسلمانش را دروغ‌گو بداند، قطعاً یکی از آن دو نفر - متّهِم و متَّهَم) دروغ‌گوست! یعنی اگر اتهام زننده به کفر صادق باشد، متهم شده کافر است و اگر اتهام زننده بناحق اتهام کفر وارد کند، خودش کافر است! و همچنین است درباره دروغ؛ یعنی اگر متهم کننده راست بگوید، طرف مقابل دروغگو و الاّ خودش دروغ گوست!

بنابراین متّهم کردن مسلمانانِ صالح به دورغ‌گویی، از خطراتی است که انسان را تهدید و راهِ حرکت بسوی خدا را سد می‌کند. درحالی که راه خدا و راه اسلام، دوستی و خوش خلقی و محبت و حسن‌ظن نسبت به برادران دینی است و روش گفتگویی برادرانه به دور از زبان تهمت و اتهام است.

بحثی را که در بخش اول این جلسه مطرح کردم، ادامه می‌دهم. سه مسأله را ذکر کردم. اکنون به مسأله چهارم می‌پردازم و سپس به همه مسائل یک به یک جواب خواهم داد و یک به یک موارد اتهامی و به دروغ گفتن بنده را جواب خواهم داد. اما از شیخ عثمان خواهش می‌کنم که عجله نکند! من در طول دو و یا سه جلسه به تمام مواردی که ایشان مرا به دروغ گفتن در آنها متهم کرد، پاسخ خواهم داد؛ تا مسائل روشن شود.

شاید شیخ عثمان اشتباه کرده ولذا بر من شرعاً واجب است که اشتباهِ شیخ عثمان را در این مسأله چهارم روشن کنم. من ثابت می‌کنم که روشِ شیخ عثمان در گفتگو و مناظره، عامل اساسی برای متهم کردن دیگران به دروغ‌گویی است. زیرا امکان ندارد که همه دروغ‌گو باشند و شیخ عثمان به تنهایی راستگو باشد! و هرکس روشِ شیخ عثمان را در بحث و مناظره در پیش بگیرد، حتماً دیگران را و مخصوصاً کسانی را که با عقیده او مخالف باشند، به دروغ‌گویی متهم می‌کند! درحقیقت تحلیل من از روشِ شیخ عثمان در مناظره، منحصر به مناظره طولانی ایشان با خودم نیست؛ بلکه من روش ایشان را در مناظره و برخورد با دیگران نیز بررسی کردم؛ چه کسانی که با او بحث کردند، یا این که از او سؤال کردند. ایشان خودش در جلسه گذشته گفت: «تمام کسانی از شیعیان که با آنان مناظره کردم، دروغ‌گویند! درحالی که من فلان شخصِ کویتی را می‌شناسم که شخص معروفی است و هنوز در قید حیات است و چون از ایشان اجازه ندارم، نامش را ذکر نمی‌کنم و او از نیکوکاران است و یا فلان شیخ و معمّم که از پرهیزکاران است و شیخ عثمان آنان را به دروغ‌گویی متهم می‌کند!

شیخ عثمان حتی کسی را که از او سؤال کند، دروغ‌گو می‌کند! و شما شاهد بودید که حاج وعد فقط از او سؤال پرسید؛ اما شیخ عثمان همچنان اصرار دارد که او دروغ‌گوست! اکنون باید ببینیم که عاملِ اصلی که موجب می‌شود شیخ عثمان فقط خودش را راستگو و دیگران را دروغ‌گو بداند، چیست؟ زیرا هیچ عاقلی نمی‌تواند بگوید «فقط من راست می‌گویم و بقیه همه دروغ می‌گویند»! این حالت ناشی از یک وضعیتِ روحی خاص است. شیخ عثمان خودش به کلامِ من اشاره کرد که گفتم: «او دروغ نمی‌گوید و به این سخن من افتخار کرد!» آری من می‌گویم: «او دروغ نمی‌گوید». اما در اینجا عاملی هست که موجب می‌شود او احساس کند که همه افرادی که پیرامون او جمع شده‌اند، همه دروغ گویند! او با هر قدمی که برمی‌دارد، یک دروغ‌گو می‌بیند و این حالتِ روانیِ خطرناکی است که روان‌شناسان آن را مطرح کرده‌اند و آن را احساس تنفّر از دیگران و تنفّر از کسانی است که عقیده او را قبول ندارند.

چه بسا شیخ عثمان بطور ناخودآگاه دچار چنین حالتی شده و من نمی‌خواهم در اینجا درباره تأثیر روش شیخ عثمان در مناظره، بر روش او در دروغ‌گو دانستن دیگران بحث کنم. اما اکنون به بحث درباره خود روشِ شیخ عثمان در مناظره می‌پردازم:

اولین نکته این است که روش ایشان در مناظره یک روش علمی نیست. من الآن کاری ندارم به اینکه من و شیخ عثمان که مناظره می‌کنیم، کدام بر حق و کدام بر باطل هستیم؛ کدام درست و کدام نادرست می‌گوییم. الآن بحث من درباره اساسِ روش و شیوه شیخ عثمان در مناظره است و اینکه آیا او به اصول و قواعد مناظره پایبند است یا نه؟

باید بگوییم که مراعات اصول مناظره، انسان را از متهم کردنِ طرف مخالف به دروغ گویی بازمی‌دارد و عدمِ مراعات این اصول، هرکسی را وادار می‌کند که مخالف عقیده خود را به دروغ‌گویی متهم کند و حتی شاید ناخودآگاه چنین کاری کند!

جناب شیخ عثمان! از شما خواهش می‌کنم به این نکته خوب توجه کنید و آن را در جلسات مناظره آینده مدنظر داشته باشید! یک قاعده اساسی برای بحث و مناظره هست که می‌گوید: «هر ادعایی که برای آن بیّنه و دلیلِ قوی مطرح و ارائه شود، بر طرف مقابل فرض است که هر اعتراض و انتقادی که دارد، بر این حجت و دلیل ارائه شده وارد کند، نه بر مطرح کننده و گوینده‌ی آن».

من به روشنی می‌بینم که پایبند نبودنِ شیخ عثمان به این اصل، یکی از دلایلی است که ایشان را وادار کرده که من و کسانی را که با او مناظره کردند و یا با آنان که از شیعیان برخورد داشته، به دروغ‌گویی متّهم کند. من عدمِ پایبندی ایشان به این قاعده را فقط در چارچوب مناظره ایشان با خودم مطرح می‌کنم و اگر به کتاب‌ها و نوارها و دیگر مناظرات ایشان بپردازم، دلایل بسیاری برای عدمِ پایبندی ایشان به این قاعده خواهم داشت.

اکنون با ذکر یک مثال در چارچوب مناظره خودمان، عدم پایبندی شیخ عثمان به قاعده فوق را ثابت می‌کنم:

ببینید! من گفتم که اهل سنت یعنی علما و مدرسین آنان، در مساجدشان حدیثِ «کتاب‌الله و سنتی» را زیاد مطرح می‌کنند: «پیامبراکرم فرمودند: بعد از من به کتاب خدا و سنت من مراجعه کنید». اما حدیث: «کتاب‌الله و اهل بیتی» را مطرح نمی‌کنند؛ درحالی که این حدیثِ اخیر در منابع آنان از حدیث «کتاب‌الله و سنتی» معتبرتر است و امانت داری و صداقتِ علمی حکم می‌کند که آنان باید لااقل هر دو حدیث را مطرح کنند. زیرا این دو حدیث، هردو در نزد آنان معتبر است.

این ادعایی بود که من مطرح کردم. سپس برای آن دلیلی ذکر کردم و گفتم که «بزرگترین دلیل بر این ادعا، واقعیت کنونی مساجد اهل سنت است» و من خودم وهابی بودم و سال‌ها در مساجدِ اهل سنت و وهابیون حضور داشتم؛ بلکه خودم امام جماعت مسجد جامع «واسطی» بودم که یکی از مساجدِ وهابی‌ها در یمن

است. شما هم می‌توانید به هریک از مساجدِ اهل سنت و وهابی‌ها در جهان اسلام سر بزنید و ببینید و بشنوید سخنرانی‌های آنان را و ثابت شود که آنچه گفتم، عین واقعیت است و آنان حدیث «کتاب‌الله و اهل بیتی» را ذکر نمی‌کنند! درحالی که این حدیث که در صحیح مسلم هم آمده، موردِ اجماع و تأییدِ علمای اهل سنت و وهابیت است: «ثقل اول و اکبر و سرمایه گرانبهای پیامبر برای امت، قرآن و سنتِ پیامبر و ثقل دوم و اصغر، اهل بیت است». پس از اینکه من ادعا و دلیل آن را مطرح کردم، فقط از سخنان «محمدعلی البار» که خودش یک وهابی بوده، اما از وهابیون انتقاد و به آنان اعتراض کرده که چرا حق را کتمان و پنهان می‌کنند و حدیث «کتاب‌الله و اهل بیتی» را که معتبر است و در صحیح مسلم آمده، ذکر نمی‌کنند؟

پس از این آقای شیخ عثمان به من خبرِ خوشی داد و گفت که «محمدعلی البار» نیز شیعه دوازده امامی شده و من خدا را شکر می‌کنم و امیدوارم این خبر درست باشد و می‌گوییم ان‌شاءالله افرادِ زیادی از اهل سنت به شیعه خواهند پیوست. اگر علمای اهل سنت برای خود فکری نکنند و احادیثِ مربوط به دوازه امام و دوازده جانشین پیامبرﷺ را که در صحیح مسلم آمده، پنهان کنند. زیرا پیروان اهل سنت به مخفی کاری آنان آگاه خواهند شد و همچنین است که حدیث کساء که عایشه آن را نقل کرده و در صحیح مسلم آمده است. تمام روایاتی که برای ابطال ادعاهای وهابیون و اهل سنت مطرح می‌کنیم، در صحیح مسلم آمده است.

دو یادگار سنگین پیامبر اکرمﷺ، ثقل اول کتاب و سنت و ثقل دوم که ثقل اصغر است، اهل بیت پیامبر هستند. «محمدعلی البار» علمای اهل سنت را نصیحت کرده و به آنان تذکر داده که هردو حدیث، یعنی حدیث «کتاب‌الله و سنتی» و حدیث «کتاب‌الله و اهل بیتی» را ذکر کنند و من این سخن آقای «بار» را بعنوان شاهد آوردم نه به عنوان دلیل؛ بلکه دلیل من چنانکه گفتم واقعیتِ

مساجد اهل سنت است که هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند! و اگر آقای شیخ عثمان به اصول مناظره پایبند بود که «باید دلیل را با برهان رد کرد، نه گوینده را»، می‌بایست دلایل مرا مورد بحث و مناقشه قرار می‌داد، نه اینکه درباره شاهد من، «محمدعلی‌البار» بحث کند که آیا او عالم است یا نه؟

این یک بحث جداگانه است. شیخ عثمان می‌گوید «او عالم نیست». من اعتقاد دارم که او عالم است و دلایل هم بر این اعتقاد دارم. اگر آقای «البار» که شصت و شش کتاب تألیف کرده عالم نیست، پس چه کسی در نظر شیخ عثمان الخمیس عالم است؟ به نظر من او عالم و دانشمند است. حالا شما به من می‌گویی که «تو دروغ‌گویی که می‌گویی او عالم است». ببینید! شیخ عثمان به دلایل من نمی‌پردازد؛ بلکه درباره این بحث می‌کند که آیا شاهدین عالم اند یا نه؟

اصلاً شیخ عثمان در مناظره نباید درباره شخصیت مناظره کننده و شاهد و کسی که ادعا را مطرح می‌کند، بحث کند؛ بلکه باید به ادعاها و دلایل مطرح شده بپردازد و آنها را رد کند! فرض کنیم که کسی که ادعایی را مطرح کرده دروغ‌گو یا فاسق و گناهکار است؛ حالا اگر او ادعای صحیح و مستند به دلایل قوی مطرح کرد، چون در جای دیگری دروغ گفته، می‌توانیم اینجا ادعایِ درست او را رد کنیم؟ مثلاً اگر کسی به من گفت «فلان جا آتش گرفته» و من از او دلیل خواستم و او پنجره را باز کرد و دود و آتش را به من نشان داد؛ درحالی که من می‌دانم او دروغ‌گو و شراب‌خوار و فاسق است؛ آیا من می‌توانم بگویم چون تو دروغ‌گو و فاسق هستی، این ادعای تو هم درباره وجود آتش سوزی دروغ است؟

ای برادر! من به شما می‌گویم که من از صحیح مسلم برای شما دلیل آوردم. به فرض که من دروغ‌گو هستم، شما چه کار به شخصیت من داری؟ شما بیا با دلیل، ادعای مرا باطل کن! این که من راستگو و یا دروغ‌گو هستم، بحث دیگری است. مناظره ما درباره شخصیت من و شما نیست. این بحث دیگری است! شما چرا از موضوع بحث خارج می‌شوی؟ این یک مثال بود برای علت‌هایی که شیخ عثمان را

وامی‌دارد که مرا دروغ‌گو بداند و من به همین شکل یک یک علل و اسبابِ ایشان برای دروغ‌گو کردن دیگران را تشریح خواهم کرد. حالا شیخ عثمان شما بفرمایید! خدا جزای خیرتان بدهد!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. به اختصار عرض می‌کنم: الآن سخنِ جدیدی شنیدیم که جواب را در جلسات آینده می‌دهم! شگفتا! دکتر عصام! شما گفتی که حدیثِ فلان در صحیح مسلم وجود دارد. بعد گفتی که من نگفتم در صحیح مسلم هست! این به جلسه آینده نیاز دارد؟ آیا گفتی که حدیث ام سلمه در صحیح مسلم هست یا نه؟ گفتی که من شیعه را تکفیر می‌کردم یا نه؟ گفتی امام طحاوی حدیثِ فلان را تأیید کرده یا نه؟ اینها به جلسات آینده نیاز دارد؟ جناب دکتر عصام جواب بدهید! شما اینها را گفتید یا نه؟

دکتر عصام:

جناب شیخ عثمان! چرا من می‌خواهم روش شما در مناظره را نقد و بررسی کنم؟ چون در این نقد و بررسی ماهیت و حقیقت و علتِ دروغگو کردن دیگران توسط شما، روشن می‌شود. من یک به یک به مصداق‌ها می‌پردازم. الآن دارم مسائل کلی را عرض می‌کنم. من با روش آکادمیک و علمی بحث می‌کنم. چنانکه از ابتدا عرض کردم، تمام مسائل را یک به یک و نقطه به نقطه بحث می‌کنم. لطفاً عجله نکنید! روش شما در بحث و گفتگو شگفت‌آور است! من هم اگر بخواهم با روش شما بحث کنم، شما را به دروغ‌گویی متهم می‌کنم. زیرا روشی که شما در پیش گرفته‌اید، نتیجه طبیعی آن متهم کردن دیگران به دروغ‌گویی است. به همین جهت تمام کسانی را که با آنان مناظره کرده‌اید، دروغ‌گو می‌دانید!

خواهش می‌کنم کمی صبر داشته باشید تا روش شما را باز و تشریح کنم و تک تکِ مسائل را که در آنها مرا به دروغ‌گویی متهم کردی، توضیح بدهم. پس صبر

داشته باشید! زیرا در روش علمی، باید با موشکافی و ریزبینی تک تکِ مسائل بحث شود؛ تا موضوع کاملاً روشن شود. اینها از آن موضوعاتی نیست که با یک آری یا نه، بشود به آنها جواب داد. وقتی شما سؤال می‌کنید، طبعاً من حق دارم که توضیح بدهم. شما مرا به دورغ‌گویی متهم می‌کنی؛ پس باید به من هم فرصت بدهی تا موضوع را با دقت بشکافم و پاسخ شما را بدهم. من در سه جلسه به اتهامات شما و سؤالات شما پاسخ خواهم داد. حالا شما بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

خوب جناب دکتر عصام! حال می‌خواهم به خانم دکتر امینه مجدداً برای هدایتِ ایشان تبریک بگویم! اما درباره موضوع بحث و سؤالات، من نمی‌خواهم ایشان به این سؤالاتِ پیش پا افتاده با آری و نه جواب بدهد! از ایشان می‌پرسم که آیا حقیقتاً به کتاب‌هایی که گفت، مراجعه کرده؟ و یقین کرده که دکتر عصام راست گفته است؟ آیا خانم دکتر امینه می‌تواند این مطلب را ثابت کند؟ اگر دکتر عصام جواب نمی‌دهد، از خانم دکتر امینه می‌پرسم تا ایشان جواب بدهد!

آقای احمد بعلبکی از طرف شیعه اثنی عشریه:

خوب متشکرم! خانم دکتر امینه در ابتدای جلسه گفت که نمی‌تواند با ما حضور داشته باشد و می‌خواهد صحبت کند و برود. ایشان در این جلسه اینترنتی با ما حضور ندارد. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

خوب حال که چنین است، شنوندگانی که ما را می‌شنوند، تبریک ما را به جهتِ هدایت ایشان با بحث‌های دکتر عصام به ایشان برسانند! جناب دکتر عصام! لطفاً وقت ما را به هدر ندهید! اگر حرف جدیدی دارید بفرمایید!

دکتر عصام:

ببخشید جناب شیخ عثمان! گویا شما می‌خواهید سخن گفتن یک طرفه باشد! من به اندازه کافی حرف زدم! خواهش می‌کنم فضای مناظره را به فضای جلسه سخنرانی تبدیل نکنید! زیرا در این صورت شکلِ بحث ما مناظره نخواهد بود! شما مرا به دروغ‌گویی متهم کردید و من در یک موضوعِ اتهامی از خودم دفاع کردم و در جلسات بعدی نیز در هر جلسه یک موضوع را تشریح می‌کنم. امانت داریِ علمی ایجاب می‌کند که وقتی کسی را متهم می‌کنی، دفاع او را هم بشنوی! شاید شما به اشتباه او را متهم کرده باشید! حتی اگر یک در هزار این احتمال باشد که شما اشتباهاً مرا متهم کرده‌اید، من به خدا پناه می‌برم از اینکه به شما بگویم «مرا عمداً متهم کرده‌اید»! بلکه می‌گویم اشتباه کرده‌اید! اکنون اگر حرفی دارید بفرمایید، وگرنه من ادامه خواهم داد و در این صورت حرف‌های من یک سخنرانی خواهد بود و پس از من شما سخنرانی خواهید کرد و این دیگر مناظره نخواهد بود. پس خواهش می‌کنم شما بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

من حرف می‌زنم: درحقیقت من متأسفم از اینکه شنوندگان این حرف‌ها را می‌شنوند! من فقط خواستم به حاضرین و شنوندگان ثابت کنم که دکتر عصام دروغ گفت. من در ابتدا با ایشان مناظره کردم، درباره حدیث کساء و آیه تطهیر و دکتر عصام حرف هایش را زد. سپس حدیث دوازده امام و جانشین را مطرح کردم و جوابِ قانع کننده نشنیدم. اکنون حدیث ثقلین را مطرح می‌کنم. زیرا دکتر عصام از مناظره و بحث موضوعی فرار می‌کند و وقت جلسه را با بررسیِ وضع اجتماعی و شخصیتی بنده ضایع می‌کند و حرف‌های انشایی بی‌معنا و بی‌فایده‌ای مطرح می‌کند! لذا من می‌گویم:

حدیث ثقلین که رافضیان برای اثبات حقانیتِ مذهب خود درباره علی علیه‌السلام و

فرزندانش مطرح می‌کنند و می‌گویند که آنان بیش از دیگران شایسته امامت و رهبری هستند و بلکه فقط آنان شایسته‌ی امامتند و می‌گویند که در این باره نصّ شرعی وجود دارد؛ ما در جواب می‌گوییم: «بخدا قسم چنین نیست!» و شیعیان در این باره هیچ نص شرعی ندارند؛ و هیچ دلیل صحیحی برای امامت علی علیه‌السلام قبل از ابوبکر و عمر و عثمان رضی‌الله‌عنهم وجود ندارد.

و اما حدیث ثقلین که از زیدبن ارقم نقل شده و در آن آمده که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته که: «برای ما چیزی گذاشته که اگر به آن چنگ بزنیم، پس از او هرگز گمراه نخواهیم شد و آن قرآن کریم، کتاب خدای بزرگ است. سپس پیامبر فرمود: درباره اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم. شما را به مراعات آنان توصیه می‌کنم. پیامبر این سخن را سه بار تکرار کرد. ثقل اول، کتاب خدای بزرگ و ثقل دوم، اهل بیت پیامبر است(صلی الله علیه و آله و سلم)».

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. برادران حاضر در جلسه! می‌بینید که مناظره با شیخ عصام از همه جهات، سخت و خسته کننده است. او اصلاً اهل مناظره به شیوه علمی و دانشگاهی نیست. او با زبان اتهام سخن آغاز کرد و بیش از بیست تهمت بر ضد من ردیف کرد و از من می‌خواهد که در یک جلسه به همه آنها پاسخ بدهم! آیا چنین چیزی ممکن است؟ واقعاً انسان در یک جلسه به یک اتهام می‌تواند بطور کامل پاسخ بدهد، چه برسد به بیست اتهام؟ شما در دادگاه‌های دنیا می‌بینید که برای یک اتهام، بیش از ده جلسه بحث و بررسی برگزار می‌شود.

جناب شیخ عثمان! شما از یک طرف می‌گویید: «بالاترین چیزهایی که داری، رو کن! روایات را مطرح کن و هر روایتی را می‌خواهی؛ انتخاب کن!» از یک طرفِ دیگر ناگهان از موضوع خارج می‌شوی و به موضوع دیگری می‌پردازی! من نمی‌دانم با شما چه کنم؟ در ابتدا گفتم من یک شخصیتِ دانشگاهی هستم که با

این روش نمی‌توانم کنار بیایم! گویا شیخ عثمان گمان می‌کند که بر منبر بالا رفته و خطبه جمعه می‌خواند و کشکول‌وار از همه چیز حرف می‌زند.

متأسفانه ایشان در بحث روش علمیِ روشنی ندارد. جناب شیخ عثمان! اگر من هم در این روش با شما همراه شوم، سردرگم می‌شویم و موضوع بحث نیز گم می‌شود! لذا من همان گونه که از ابتدا گفتم، یک به یک آیات و روایات را بطور مستقل و مفصل بحث می‌کنم. اما شیخ عثمان چنانکه می‌بینید همچنان بر روشِ غیرعلمی خودش اصرار دارد. حتی پس از اینکه روشِ صحیح بحث دوستانه و مسالمت آمیز را برای ایشان شرح دادم!

لذا برای اینکه بحث پراکنده و سردرگم نشود و با روش علمی پیش برویم، من با شیخ عثمان در موضوعات مختلف داخل و خارج نمی‌شوم. بلکه همان مسیر را که دنبال می‌کردم، از همانجا که چنددقیقه قبل متوقف شدم، ادامه می‌دهم. دلیل اول بر انحراف شیخ عثمان از روش صحیح گفتگو و مناظره با شیعیان دوازده امامی را توضیح دادم. دلیل دوم بر انحراف ایشان از روش صحیح مناظره را هم ذکر کردم و آن چنین بود که: هر ادعایی که از طرف کسی با دلیل و بیّنه مطرح شود، طرف مقابل باید دلیل او را مورد رد و بحث و...قرار دهد، نه شخصیت مطرح‌کننده ادعا را! و به اینجا رسیدیم که گفتم شیخ عثمان باید دلایل و مستندات مرا مورد بحث قرار دهد، نه اینکه به من بگوید: «تو دروغ‌گو هستی!»

بحث ما درباره افکار است، نه اشخاص! لذا از شیخ عثمان می‌خواهم که به اصول علمی و منطقی بحث پایبند باشد.

شیخ عثمان گفتگو را با دورغ‌گو دانستن من آغاز کرد و خودش موضوع گفتگو را تعیین کرد و خودش از موضوع خارج شد. اما من برای تمام سخنان و اتهامات ایشان جواب دارم. اما الآن نمی‌شود همه آنها را مطرح کرد. چون جلسه بحث ما کشکول نیست! ما می‌خواهیم گفتگو و بحث علمی داشته باشیم!

اکنون بحثی را که در جلسه گذشته مطرح کردم و ادعایی را که مطرح نمودم،

دوباره می‌گویم. گفتم: «اهل سنت همانطور که حدیث «کتاب‌الله و اهل بیتی» را کتمان می‌کنند، حدیث ثقلین را نیز مطرح نمی‌کنند و همان گونه که این دو حدیث را ذکر نمی‌کنند، مذهب و مکتبِ اهل بیت را نیز به فراموشی سپرده‌اند. درحالی که آنان پس از قرآن و سنتِ پیامبر، یادگار گرانبهای پیامبر هستند.» سپس بعد از طرحِ این ادعا دلیل آن را مطرح کردم و گفتم که دلیل این ادعای من این واقعیت است که: «کتاب‌های علمای اهل سنت، آراء و افکار ائمه همه مذاهب را نقل می‌کنند، جز آراء و فتاوای ائمه اهل بیت را!» پس تصریحاتِ برخی از ائمه اهل سنت را ذکر کردم که گفته‌اند: «آنان مذهبِ اهل بیت را رها کرده‌اند.» و شاهدِ اول من «شیخ‌الاسلام ابن تیمیه» رحمه‌الله است که می‌گوید: «ائمه چهارگانه اهل سنت یعنی -امام شافعی، ابوحنیفه، احمدبن حنبل، امام مالک- از امام علی چیزی نگرفته‌اند»؛ درحالی که خودِ ابن تیمیه تصریح می‌کند که «امام علی افضل اهل بیت است». حال وقتی که علمای اهل سنت، افضل اهل بیت، یعنی امام علی علیه‌السلام را رها کرده‌اند، پس طبیعی است که بقیه آنان مثل امام صادق علیه‌السلام را نیز رها کنند.

شاهد دوم من، «امام ابن القیم الجوزیه» رحمه‌الله است، آنجا که می‌گوید: «فقهای هفت‌گانه اهل سنت، قبل از چهار امامی که اخیراً ذکر کردم، از فقه امام علی علیه‌السلام و از قضاوت‌های امام علی علیه‌السلام استفاده نکرده و از آنها چیزی نگرفته‌اند.»

شاهد سوم، امام اهل سنت، «محمد ابوزهره» است که علت اینکه اهل سنت قضاوت‌ها و فقه امام علی را رها کرده‌اند و از ایشان چیزی نگرفته‌اند را بیان کرده که با وجود اینکه امام علی سال‌های زیادی در کنار پیامبر بوده و عمر طولانی داشته؛ ابوزهره می‌گوید: «علت این امر، بنی امیه بودند که توانستند بر اهل سنت تأثیر بگذارند و آنان را از امام علی و ائمه اهل البیت دور کنند. بنی امیه بیش از چهل سال بر بالای منابر امام علی را لعنت می‌کردند؛ بنابراین طبیعی است که آنان مردم را از پیروی از فقه امام علی علیه‌السلام منع کنند.» ابوزهره گفته: «آنچه که از حکم‌ها و قضاوت‌های امام علی نقل شده، کمتر از آن است که از قضاوت‌های عمربن خطاب

نقل شده، با اینکه امام علی بیش از عمربن خطاب عمر کرده است.»

من دلایلِ زیادی ذکر کردم برای اینکه اهل سنت اهل بیت را رها کردند و بر این مطلب شاهد آوردم؛ اما شیخ عثمان به قاعده گفتگو مقید نبود و به بحث درباره دلایلی که ذکر کردم، نپرداخت. من گفتم که «اهل سنت با شعار اینکه اسلام دین عدالت و مساوات است، پیروی از مذهب اهل بیت را رها کردند.» من گفتم که «عدالت اسلامی حکم می‌کند که علمای ما به مذهب اهل بیت نیز مانند مذاهب بقیه ائمه اهل سنت توجه کنند.» آیا این عدالت اسلامی است که ما مذهب اهل بیت را حذف کنیم؟ صدها امام و فقیه را بپذیریم، اما مذهب اهل بیت را رد کنیم؟ من دلایل خود را ذکر کردم؛ آن وقت شیخ عثمان بجای این که با منطق، صحت و سقم دلیل مرا بررسی کند، به من می‌گوید: «تو دروغ‌گو هستی و شیخ محمد ابوزهره نیز دروغ گوست و فقیه هم نیست!» آقا من می‌گویم او فقیه است. آقا! به «امام محمد قرامی» گفتند که شیخ ابوزهره درباره ائمه می‌نویسد؛ درباره ابن تیمیه و امام صادق و امام ابوحنیفه و امام شافعی مطلب می‌نویسد؛ غزالی گفت «او امام است و امام را جز امام نمی‌شناسد.» این سخن امام غزالی است. آن وقت شما بجای بحث موضوعی در این دلایل، با من بحث می‌کنی درباره اینکه ابوزهره فقیه است یا فقیه نیست!

جناب شیخ عثمان! روش شما غلط است و همین موجب می‌شود که ده‌ها مسلمان را به دروغ‌گویی متهم کنی! شما بجای اینکه درباره مسائل مورد اختلاف بحث و مناقشه کنی، در جلسه گذشته بحث را منحرف کردی و تبدیل کردی به بحث درباره ابوزهره. سپس پشت هم تکرار کردی که تو دروغ می‌گویی! و گفتی ابوزهره هیچ کتاب فقهی ندارد! جناب شیخ عثمان! شما گفتی که اگر دکتر عصام بتواند یک کتاب فقهی تألیف ابوزهره نام ببرد، من قبول می‌کنم که او فقیه است. جناب شیخ عثمان! من می‌دانم که چرا شما به امام اهل سنت، محمد ابوزهره حمله می‌کنید! شما از ابوزهره کراهت داری! برای اینکه او بر ضد وهابیت کتاب

نوشته است. اگر شما فکر می‌کنی که چون ابوزهره وهابی نیست، پس فقیه نیست؛ پس بدان که اهل سنت او را به عنوان فقیه قبول دارند! هر چند که وهابیون او را قبول نداشته باشند.

جناب شیخ عثمان! باز از شما می‌خواهم که درباره خودِ موضوع و دلایل آن بحث کنید، نه درباره افراد! شما هر وقت که با یک شاهد قوی مواجه می‌شوی؛ مثل امام ابن تیمیه و نمی‌توانی به او حمله کنی، چنانکه به محمدعلی البار حمله کردی، پیکانِ حمله را به سوی من برمی‌گردانی، برادر! درباره موضوع بحث کن! مناظره را به بحث شخصی تبدیل نکن! ما اینجا نیامده‌ایم برای اینکه دورغ بگوییم، یا یکدیگر را به دروغ‌گویی متهم کنیم! در جلسات گذشته مکرراً شما از موضوع بحث خارج می‌شدید و من دائماً تذکر می‌دادم که برادر! از موضوع خارج نشو! بحث را شخصی نکن! و شما تکرار می‌کردی که دورغ است! دروغ است... ! جناب شیخ عثمان من شما را رها نخواهم کرد، تا اینکه ثابت کنی که من دروغگو هستم! و یا دست از این ادعای خطرناک برداری!

من با همین روش علمی نقطه به نقطه بحث می‌کنم و پیش می‌روم. خواهش می‌کنم بحث را منبری و کشکولی نکنید! خواهش می‌کنم بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

می‌گوید شیخ عثمان آکادمیک نیست و از موضوع خارج می‌شود! من اصلاً موضوع بحث شما را نشنیدم! وقت ضایع شد و من لااقل یک چیز از بحث و موضوع نشنیدم! شما درباره حدیث ثقلین حرف می‌زدی! آیا شما درباره موضوعی حرف می‌زدی؟ من اصلاً موضوع بحث نشنیدم!

باشد! شما می‌گویی که من از شما می‌خواهم که در یک جلسه درباره بیست اتهام از خود دفاع کنی؟

جناب دکتر عصام! من به شما گفتم که «شما گفتی که حدیث کساء از ام سلمه

در صحیح مسلم وارد شده»؛ گفتی که من چنین نگفتم! پس ما نوار صدای شما را پخش کردیم که آن را گفته‌ای! و حالا انکار می‌کنی! دکتر عصام! هنوز بیست دقیقه از آن نگذشته! بگو آری، آری، من دروغ گفتم! یا بگو نه، نه! در سه ثانیه مسأله تمام می‌شود! شما می‌خواهی مسأله‌ای را که در سه ثانیه حل می‌شود، بیست جلسه و در هر جلسه بیست دقیقه توضیح بدهی؟

دکتر عصام! شما می‌توانی به آسانی جواب بدهی! شما دروغ گفتی! متأسفم مرا ببخشید که چنین می‌گویم! عثمان راست گفت، یا دروغ گفت! تمام شد! من بروم نوار آماده کنم! و مردم هم بشنوند! این بحث نیاز به بیست جلسه ندارد! دکتر عصام! حتی اگر بیست جلسه هم طول بکشد، شما جوابی نداری!

خوب! می‌گویی چرا دلایل مرا رد نمی‌کنی؟ تو باید دلیل مرا رد کنی، نه شخصیت‌ها را! اصلاً شما دلیل ذکر کردی؟ اولاً دلایل شما به هیچ دردی نمی‌خورد! ثانیاً من آنها را جواب داده‌ام به لطف خدا!

می‌گویی: من به آداب مناظره پایبند نیستم! از نظر شما آداب مناظره چیست؟ آداب مناظره شما این است که شما آکادمیک هستید؟ آقای دکتر عصام آداب مناظره راستگویی است!

می‌گویی: اهل سنت، اهل بیت را رها کردند! خوب ثقل دوم؟ ثقل دوم را برای شما می‌آوریم! و خواهیم دید که چه کسی به ثقل دوم متمسک می‌شود! اهل سنت یا رافضیان؟ شما اهل بیت را دوست دارید؟ خدا اهل بیت را از شما بیزار کند! دکتر عصام! جواب می‌دهی یا من ادامه بدهم؟

دکتر عصام:

خروجِ شیخ عثمان از موضوع مناظره، روشن و آشکار است. من اینگونه به سؤالات او جواب نمی‌دهم! در گذشته خودم وهابی بودم و سپس به لطف خدا به مذهب شیعه تغییر عقیده دادم و چون در گذشته مثل آقای عثمان الخمیس فکر

می‌کردم، الآن می‌بینم که وهابیون با کتاب‌های شیعیان همانطور که مستشرقین با کتاب‌های شیعه و سنی برخورد می‌کنند، آنگونه برخورد می‌کنند؛ یعنی به روایات دخیل[1] و شاذ[2] چنگ می‌زنند و به آنها استناد و استشهاد می‌کنند. این جواب کلی نزد شما باشد تا وقتی به موضوع بحث‌های مربوط رسیدیم، جواب جزئی و تفصیلی خواهم داد.

می‌خواهم بحث قبل را ادامه بدهم تا شیخ عثمان ما را از موضوع خارج نکند! او فکر می‌کند که بالای منبر رفته و خطبه جمعه می‌خواند. توجه ندارد که این مناظره است. اما دلیل سوم بر اینکه شیخ عثمان از قواعد اصلی مناظره علمی و منطقی خارج شده که این نیز یکی از عللی است که موجب می‌شود او دیگران را به دروغ‌گویی متهم کند، این است که: شیخ عثمان از روش علوم علمای اهل سنت در برخورد با آن دسته از آیات قرآن و روایات که مربوط به اهل بیت (علیهم‌السلام) است، پیروی نمی‌کند و من در گذشته نیز این مطلب را ذکر کردم و بر آن چند دلیل دارم که ثابت می‌کند که شیخ عثمان از روش علمای اهل سنت پیروی نمی‌کند.

دلیل اول: شیخ عثمان یک نظری از اهل سنت - احیاناً ضعیف- درباره یک آیه از قرآن یا یک روایت درباره اهل بیت ذکر می‌کند و به مخاطبانِ خود چنین القا می‌کند که این نظر، نظر قطعی تمام علمای اهل سنت و مورد اجماع آنان است! مثلاً در یک مناظره با یکی از شیعیانِ کویت که ضبط شده و نوار آن موجود است، آن فرد کویتی به عثمان گفت: «بیا تا درباره عدالت صحابه بحث کنیم!» شیخ عثمان در جواب گفت: «بیا اول درباره عدالتِ امامان شما که از فرزندان حسین بن علی هستند، بحث کنیم!» یعنی امامان: زین‌العابدین و باقر و صادق الی آخر.

سپس هنگامی که به شرحِ حال برخی از امامان شیعه در کتابش به نام «کشف‌الجانی» می‌پردازد، از روش اهل سنت درباره اهل بیت دور شده و درباره

---

۱. جعلی

۲. نادر

امام صادق مطرح کرده شیخ عثمان و صدها حدیث و سخن علمای اهل سنت را که درباره مقام شامخ و عظمت شخصیت امام صادق علیه‌السلام است را رها کرده و این چنین شیخ عثمان به مخاطبان خویش القا می‌کند که آن رأیِ شاذ و نادری که ذکر کرده، نظر همه علمای اهل سنت است! درباره امام صادق نیز چنین کرده و یک نظر ضعیف از «یحیی القطان» را درباره امام صادق گرفته، درحالی که خود شیخ عثمان می‌داند که این نظر همه علمای اهل سنت نیست!

در این جا شیخ عثمان مانند کسی عمل کرده که سخن «یحیی بن معین» بر ضد امام شافعی را ذکر می‌کند، اما نمی‌گوید که این نظر همه اهل سنت درباره امام شافعی نیست! این کار شیخ عثمان درست برخلاف امانت‌داری و صداقت علمی است!

دلیل دوم بر اینکه شیخ عثمان از روش علمای اهل سنت خارج شده، این است که او گفت: «اهل سنت اجماع دارند بر اینکه «آیه تطهیر» درباره «اصحاب کساء» نازل نشده»؛ درحالی که شیخ عثمان خودش می‌داند که بسیاری از علمای اهل سنت و در رأس آنان امام طحاوی می‌گویند که این آیه درباره اصحاب کساء نازل شده، نه درباره زنان پیامبر! آیا روش اهل سنت در برخورد با فضائل اصحاب کساء چنین است؟

دلیل سوم که خروج شیخ عثمان از روش علمای اهل سنت را ثابت می‌کند، روش برخورد او با حدیث «دوازده جانشین» پیامبراکرم است که در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده و یک خبر واحد و یک رأی واحد می‌گوید که یزیدبن معاویه (علیه ما علیه) یکی از دوازده جانشین پیامبر است که در حدیث آن حضرت آمده و این خبر می‌گوید که خداوند به دست یزید و ابن مروان و افرادی دیگر از ظالمانی که اهل بیت را کشتند و خون آنان را حلال دانستند، دین را به دست آنان حفظ می‌کند! آخر چگونه ممکن است کسانی که خون اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و وارثان کتاب خدا را ریخته‌اند، حافظ دین خدا باشند؟ اینان حدیث دوازده جانشین را که

در مسلم و بخاری آمده، چنین تغییر می‌کنند! شما را چه شده است؟ آقای عثمان الخمیس می‌گوید: «همه اهل سنت، یزید را یکی از دوازده جانشین پیامبر که در حدیث آن حضرت آمده، می‌دانند!» شیخ عثمان می‌داند، اما نمی‌گوید که اهل سنت درباره حدیث «دوازده جانشین» آرای مختلفی دارند. از جمله نظر «امام ابن حجر هیثمی» در کتابش بنام «صواعق محرقه» است که همان نظر شیعه اثنی عشریه را تأیید می‌کند که «دوازده خلیفه پیامبر، همان امامان شیعه هستند»؛ چنانکه در چاپ وهابی این کتاب آمده است.

من می‌دانم که این روش غیرصادقانه که شیخ عثمان برگزیده است، باعث می‌شود او دیگران را نیز به دروغ‌گویی متهم کند و همین امر موجب می‌شود که وقتی مثلاً من می‌گویم «حدیث کساء» صحیح است و تعدادی از علمای اهل سنت آن را صحیح دانسته‌اند، او به من می‌گوید: دروغ‌گو! من با استناد به سخن علمای اهل سنت می‌گویم که فلان حدیث صحیح است و چون ایشان به برخی دیگر که آن حدیث را ضعیف دانسته‌اند استناد می‌کند، به من نسبت دروغ‌گویی می‌دهد! در چنین موردی هیچ یک از ما نمی‌توانیم دیگری را تکذیب کنیم. حداکثر این است که هرکس رأی مورد نظر خود را می‌پذیرد. به نظرم وقت تمام شد. از همه شنوندگان تشکر می‌کنم. خدا جزای خیرتان بدهد!

شیخ عثمان الخمیس:

شیخ عصام می‌گوید «چرا با اینکه علی زیاد عمر کرده، ولی روایات نقل شده از او کم است؟». من می‌گویم جناب دکتر عصام! شما که ادعا می‌کنی که سنیِ وهابی بوده‌ای، چطور نمی‌دانی که روایات علی از عمر و عثمان بیشتر است؟ بلکه روایات علی از روایات ده صحابی معروف نیز بیشتر است؛ یعنی از روایات طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده و سعید بن زید. شاید دیگران ندانند، اما شما چطور؟

گفتی که «چرا اهل سنت مذهبِ حسن و حسین و علی بن الحسین و اهل بیت را رها کرده‌اند؟»

من از شما می‌پرسم: مذهب حسین کجاست؟ شما اصلاً از حسین روایات ندارید و ما درباره فقه و عقاید چیزی از حسین نشنیده‌ایم! روایاتی که شیعیان از حسین نقل کرده‌اند، به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد. همه روایات شیعه از جعفر صادق علیه‌السلام است. مذهب اهل بیت که شما آن را نقل می‌کنید، دروغ است! جناب دکتر عصام! دروغ‌گویان آن را ساخته و پرداخته‌اند!

می‌گویی: «شیخ عثمان طرح بحث را عوض می‌کند.» اصلاً من طرحی مطرح نکردم. من با ذکر دروغ‌های شما شروع کردم که در هر جلسه گفتی که جواب می‌دهی و جواب ندادی! دروغ شما این بود که گفتی از صحیح مسلم نقل کردم حدیث ام سلمه را و آلبانی نیز آن را صحیح دانسته است. شما این را گفتی و من نوار آن را آماده کردم که بشنوی. بعد گفتی من چنین نگفته‌ام.

[نوار صدای دکتر عصام که شیخ عثمان پخش می‌کند:]

«من می‌گویم ما پایبند به شرع و سنت پیامبر هستیم. وقتی که پیامبر می‌گوید: اهل بیت من، علی و حسن و حسین و فاطمه‌اند، آن وقت من بیایم بگویم نه اهل بیت اینها نیستند؟ این حدیث پیامبر درباره اهل بیت از عایشه در صحیح مسلم نقل شده. این حدیث کساء است که از عایشه در صحیح مسلم نقل شده. بله اصل این حدیث از عایشه در صحیح مسلم آمده است.»

آقای دکتر عصام! حالا دیدی این را گفته‌ای؟ بعد می‌خواهی توجیه کنی و بگویی که من این حدیث را صحیح می‌دانم. جناب دکتر عصام تابع حق باش! پیرو هوای نفس نباش! آقای عصام! شما دروغ می‌گویی و این را هم می‌دانی! از خدا بترس که پیروانت را گمراه کنی! جناب دکتر عصام شما این دکتر امینه بیچاره را گمراه کردی که فکر کرد تو راست می‌گویی! بیا و اطلاعاتش را تصحیح کن تا روز قیامت گمراهیش را به گردن تو نیندازد! ولی عموماً مسئولیت دکتر امینه به گردن

شما نیست! چون او تحقیق کرده و دیده که تو راست می‌گویی! ان‌شاءالله مشکلی نیست! خوب گفتی که من موضوع گفتگو را تعیین کردم. سپس از آن فرار کردم و به روایات ضعیف پناه بردم! جناب دکتر عصام شما اصلاً روایت صحیح ندارید، تا درباره روایت صحیح و ضعیف حرف بزنید!

گفتی که «یحیی بن معین» بر ضد جعفر صادق حرف زده! شما سنی بوده‌ای و باید بدانی که «یحیی بن معین» کیست که بخواهد حرفی بزند؟ امام مالک که درباره جعفر صادق حرف زده، از او روایت نقل نمی‌کند، چه برسد به غیر او؟ دکتر عصام بگذار من اطلاعات شما را تصحیح کنم. این دیگر دروغ شما نیست؛ این اشتباه شماست! خوب حالا دکتر عصام می‌خواهد درباره حدیث ثقلین حرف بزند. شاید هم درباره آیه مباهله. من آماده‌ام، اما وقت امروز تمام شد. ان‌شاءالله جلسه آینده بحث را دنبال می‌کنیم. اما جناب دکتر عصام خواهش می‌کنم وقت ما و شنوندگان را ضایع نکن! امروز شخصیت مرا تحلیل کردی و در ابتدا برای مردم فلسطین اشک تمساح ریختی! بعد گفتی که ما می‌خواهیم برادر باشیم و به هم نزدیک شویم! کدام برادری؟ کدام نزدیکی؟ کسی که می‌خواهد رابطه نزدیک و برادری داشته باشد، دروغ نمی‌گوید و باید در نزد خدا راستگو باشد! من عذر می‌خواهم از این که بیست و پنج دقیقه وقت شنوندگان را تضییع کردم و حرف زیادی نزدم! فکر می‌کردم که دکتر عصام حرف جدیدی مطرح خواهد کرد. جداً متأسفم و امیدوارم جلسه هفته آینده این طور نباشد! بلکه من درباره موضوعِ بحث حرف می‌زنم و با دکتر عصام در تحلیل شخصی، منحرف نخواهم شد. ان‌شاءالله دکتر عصام هم بحثِ تحلیل شخصیت مرا ادامه خواهد داد. چون من از آن استفاده کردم! نه، نه برای اینکه دروغ نگفته باشم، باید بگویم که نفعی از این بحث نبردم! بخدا قسم دروغ نمی‌گویم! شاید ان‌شاءالله در جلسه آینده از تحلیل شخصیت من که دکتر عصام مطرح می‌کند، سود ببرم. چون بحث دقیقی است! و خدا داناتر است و درود خدا بر پیامبر ما حضرت محمد و باز هم عذر می‌خواهم از

اینکه حرفی زده باشم که موجب آزار کسی شده باشد. البته منظور بدی نداشته‌ام و السلام.

دکتر عصام:

من در جلسه آینده بحث را دنبال می‌کنم. زیرا شیخ عثمان سه یا چهار جلسه است که پی در پی مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کند. من با او درباره آنها بحث خواهم کرد. البته بحث را درباره حدیث کساء مطرح خواهم کرد، نه آیه مباهله! ببینید شیخ عثمان اشتباه کرد که گفت «من حدیث کساء را رها کردم». نه، اینطور نیست! بلکه من آیه مباهله را انتخاب کردم. چون درباره اصحاب کساء و پنج تن اهل بیت نازل شده است.

بنابراین من از بحث درباره حدیث کساء خارج نشدم، بلکه آن را موقتاً کنار گذاشتم. می‌خواهم درباره اتهامات شیخ عثمان به دروغ‌گویی بنده، نقطه به نقطه بحث کنم و نمی‌گذارم که او از این بحث فرار کند. من چهار جلسه در برابر اتهامات او شکیبایی کردم؛ اما دیگر بس است. صبرم تمام شد. والسلام خدا جزای خیرتان بدهد!

سید طلال از طرف شیعه و مؤسسه الکوثر:

خوب الآن وقت سؤالات است. برادر احمد بفرمایید!

برادر احمد بعلبکی از طرف شیعه:

تشکر برادر! برادران از طرف ما آقایان وعد، شیخ مهند که بسیار خوش‌رو هستند و از طرف برادران اهل سنت، آقایان شیخ دمشقیه، محمدعلی، و سومی به نظرم آقای سند باشد. خوب سؤال اول را آقای وعد مطرح می‌کند. بفرمایید. برادران برای هر سؤال فقط یک دقیقه وقت دارید!

برادر وعد از طرف شیعه:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. امیدوارم دوستان این روشی را که در طرح سؤال بکار می‌برم، بر من عیب نگیرند! زیرا این دقیقاً همان اسلوب و روش آقای شیخ عثمان است! جناب عثمان الخمیس می‌خواهم درباره «گاز صدادار معده» سؤال کنم! هم کیشان شما می‌گویند و من فکر می‌کنم که شما این را نمی‌دانید که پیامبراکرم ﷺ در محلی که آب در آن جمع شده بود و مردم از آب آن استفاده می‌کردند، ادرار کرد و یکی از وجوه توجیه این عمل پیامبر این است که پیامبر ترسید که از او «گاز صدادار» خارج شود. ببخشید! و شما به پیامبر نسبت می‌دهید که چون می‌ترسید که صدای... از او خارج شود، ایستاده در آبِ مردم ادرار کرد – معاذالله- و چون از شما پرسیده شد جواب دادی که عرب‌ها نشسته شاشیدن را بر پیامبر عیب می‌گرفتند. زیرا نشسته ادرارکردن، کار زنان است. می‌خواستم از شما بپرسم چه کسی این سخن را به شما یاد داده؟ فقط اسم آن عالم را می‌خواهم! این یکی از دروغ‌های توست. چون تو کذاب هستی! اولین دروغی که گفتی، درباره لحاف بود که گفتی: «امام علی با عایشه در زیر یک لحاف می‌خوابیدند!» آیا از دکتر عصام و کورانی پرسیدی که آیا چنین چیزی را درباره امام علی قبول دارید یا نه؟ شما خودت چنین مزخرفاتی را قبول می‌کنی و به امام علی به دروغ نسبت می‌دهی! آیا از وعد پرسیدی که این را قبول داری یا نه؟ یک دروغ دیگر تو این بود که گفتی «بیست سال درباره شیعه تحقیق کرده‌ای!» آری من نوار ضبط شده صدای شما را دارم که اگر اجازه بدهید پخش می‌کنم که تو حتی «بحارالانوار» را نمی‌شناسی و چندین بار تکرار کرده‌ای که بحارالانوار تألیفِ جزایری است! درحالی که بحار تألیف «علامه مجلسی» است! نگو این یک اشتباه لفظی و جزئی بوده! پس معلوم می‌شود که دروغ گفتی که بیست سال درباره شیعه تحقیق کرده‌ای! وقتی که نمی‌دانی «بحارالانوار» که معروف‌ترین کتاب شیعه است، تألیف چه کسی است!

به من هم نسبت دروغ و افترا بستی. وقتی که آقای دمشقیه تأیید کرد که من

راست می‌گویم، تو به من نسبت دروغ‌گویی دادی! و وقتی من اعتراض کردم که این سخن به نظر شما دروغ است، گفتی نه! من نگفتم تو دروغ گویی! گفتم این سخن دروغ است! و گفتم که نوار صدای شما را پخش می‌کنم که به من نسبت دروغ‌گویی بستی! شما از این امر فرار کردی! در این سایتِ شما عبارتی هست آقای عثمان الخمیس که می‌گوید: «اما طعن‌ها و انتقاداتی که به امام علی گرفته شده!» هرکس به این سایت وارد شود، دروغ‌های این شخص را که به امام علی نسبت داده، می‌بینند!

اما نکته دوم اینکه شما به من نسبت فریب‌کاری و دروغ دادی که گفتی من از اینترنت می‌خواندم و گفتم که از کتاب شما می‌خوانم. آری من از روی کتابِ شما که در اینترنت بود، می‌خواندم. پس خودت دروغ گفتی، نه من! حالا می‌توانی این را هم توجیه کنی؟ اما رهایش کن! و جواب مرا در مورد سؤالی که مطرح کردم، بگو که کدام عالم به شما گفته که پیامبراکرم در آبِ مورد استفاده مردم ادرار کرد؟ درحالی که ایستاده بود و این به خاطر این بود که عرب‌ها نشسته ادرار کردن را بر او عیب می‌گرفتند! بگو کدام عالم این دروغ را به تو گفته؟ خداوند دروغ و دورغ‌گویان را لعنت کند!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. اما این سخن که پیامبر در...ادرار کرد: زیرا این مطلب به حدیث جعل و اضافه شده. مسأله ساده است. چون گازِ معده با ادرار خارج نمی‌شود؛ بلکه با چیز دیگری خارج می‌شود که آن را به خاطر ادب نام نمی‌برم. اما اینکه زنان نشسته ادرار می‌کنند...من دروغ نگفتم آقای وعد! این «فتح‌الباری» است؛ ذیل حدیث شماره ۲۲٤ می‌گوید: «رسم عرب‌ها بود که ایستاده ادرار می‌کردند!» آیا نمی‌بینی که در حدیث «عبدالرحمن بن حسنه» می‌گوید: «مانند زنان نشسته ادرار کرد». آقای وعد! من مثل دوستِ شما (...) نیستم؛ اما مطلب بعدی که من دروغ گفتم که گفتم: «آیا قبول می‌کنید که (امام) علی با عایشه زیر

یک لحاف بخوابد؟» این سؤال بود. ببین! جمله دو نوع است: خبر و استفهام! خبردهنده کسی است که می‌شود به او نسبت دروغ گفتن داد؛ اما وقتی که من سؤال بپرسم، بعد شما به من نسبت دروغ‌گویی بدهی، این جهل است! من پرسیدم: آیا شما این را قبول می‌کنید که علی با عایشه خوابیده باشد؟ آن وقت شما در جواب به من می‌گویی که دروغ گفتم. این عجیب و اشکال در فهم شماست!

سؤال دوم یک نفر دیگر بپرسد!

آقای احمد بعلبکی مدیر گفتگو از طرف شیعه:

الآن از طرف برادران اهل سنت یک نفر سؤال می‌کند. آقای دمشقیه بفرمایید!

شیخ عبدالرحمان دمشقیه از طرف وهابی‌ها:

آقای دکتر عصام! لطفاً بفرمایید که «آیا خداوند برای نبوت کسی را انتخاب می‌کند که پیش از پیامبری هم معصوم باشد، یا اینکه او قبل از پیامبری، معصوم از گناه نیست، اما خداوند طبیعت او را تغییر می‌دهد و معصوم می‌شود؟ البته حتی موسی بعد از برگزیده شدن به پیامبری هم فراموش کرد و اشتباه کرد؛ چنانکه در قرآن سوره کهف آمده: «فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَيْنِهِما نَسِيا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً»[1]؛ هنگامی که به مجمع‌البحرین رسیدند، ماهیِ خوراکی خود را فراموش کردند.

آدم نیز پیش از پیامبری اشتباه کرد و از میوه ممنوعه بهشتی خورد. «یونس بن متی» نیز وقتی که خشمگین شد و از میان مردم قهر کرد و رفت، بعد از پیامبری بود: «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ* فَلَوْلا أَنَّهُ كانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ*لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ[2]»؛ و خدا او را در دل نهنگ، زندانی و مجازات کرد. اینها اشتباهات

---

۱. کهف/ آیه ٦١

۲. صافات، ١٤٤-١٤٢

پیامبران است. حالا عصمتِ پیامبر چگونه است؟

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. اولاً باید بگویم که ما نباید از شرایط مناظره خارج شویم. من در ابتدای مناظره شرایط آن را بیان کردم و گفتم که به سؤالات خارج از موضوعاتِ مناظره جواب نمی‌دهم. موضوع بحث ما در مناظره دلایل قرآنی و روایی است که بر حقانیتِ مذهب اهل بیت دلالت دارد. قرار شد ما این آیات و روایات را مورد بحث و مناظره قرار دهیم.

ما با شیخ عثمان توافق کردیم که بحث‌های اختلافی را در زمینه موضوعِ مذکور، آیه به آیه و حدیث به حدیث، یک به یک مورد بحث و... و مناظره قرار دهیم. بر این اساس من به روش کشکولی اعتقاد ندارم و فقط به سؤالاتی که در چارچوب موضوعات مورد بحث و مناظره بین من و آقای عثمان الخمیس مطرح شود، پاسخ می‌دهم. اما الآن بخاطر شخص خودِ شما، جناب آقای دمشقیه، به این سؤال پاسخ می‌دهم! مسأله عصمت و اعتقاد به عصمتِ پیامبران منحصر به شیعه نیست و حتی ائمه اهل سنت نیز به آن پرداخته‌اند. امام فخر رازی در کتاب «عصمة‌الانبیاء» به آیاتی که ظاهر آن‌ها بر عدمِ عصمت پیامبران دلالت می‌کند، پرداخته و آنها را توجیه و تأویل کرده؛ بگونه‌ای که با عصمتِ انبیاء منافات نداشته باشد. نمونه آن آیه مربوط به حضرت آدم است که می‌گوید: «وَعَصى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى[1]»؛ آدم نافرمانی کرد و گمراه شد. امام رازی که در زمان خودش از ائمه بزرگ اهل سنت است، می‌گوید: «دلیل قطعیِ عقلی بر عصمت انبیاء دلالت دارد و این مطلب ظاهر و آشکار است که پیامبر باید معصوم باشد. وگرنه با اشتباه او مردم گمراه می‌شوند و ظاهر آیاتِ اشتباهات پیامبران نیز چنان نص قطعی نیست که عصمت آنها را رد کند و با این قاعده عقلی منافات داشته باشد. زیرا تعارض قرآن با قاعده عقلیِ قطعی منتفی و محال است.» بنابراین سخن فخر رازی است. هیچ

---

۱. صافات، ۱۴۴-۱۴۲

چاره‌ای نیست جز اینکه بگوییم مقصود از اشتباهاتِ پیامبران در این آیات، «ترک اولی» است. و «ترک اولی» با عصمت پیامبر تعارض ندارد. زیرا به این معناست که پیامبر کار بهتر و سزاوارتر را ترک کرده، نه اینکه فعل حرام انجام داده و یا کار واجب را ترک کرده است. زیرا امکان دارد پیامبر مرتکب حرام شود و یا واجب را ترک کند. بنابراین اگر شما به کتاب «عصمت‌الانبیاء»، تألیف امام فخر رازی مراجعه کنید، می‌بینید که او درباره عصمت پیامبران شدیداً تعصب دارد و از آن دفاع می‌کند و با نظر وهابیون معاصر درباره عصمت انبیاء مخالف است. متأسفانه ما شاهدیم که برخی از وهابیون معاصر، ارتکاب گناهان صغیره را برای پیامبر مجاز می‌دانند و آن را منافی با پیامبری نمی‌دانند و این مخالف نظر علمای بزرگ اهل سنت است که پیامبر را از گناهان صغیره دور می‌دانند. بنابراین مسأله عصمت پیامبران حتی در بین علمای اهل سنت مورد اختلاف است و این مسأله نیاز به بحث مفصلی دارد و ما ان‌شاءالله در جلسات آینده آن را با شیخ عثمان الخمیس بحث خواهیم کرد. من به احترام جناب آقای علامه دمشقیه به این سؤال پاسخ دادم؛ هرچند که خارج از موضوع بحث بود و خواهش می‌کنم سؤال بعدی در چارچوب موضوع مناظره باشد و الاّ من جواب نمی‌دهم و دوست ندارم چه در مناظره، چه در سؤالات از موضوع خارج شویم!

احمد بعلبکی:

اکنون سؤال دوم را آقای شیخ مهند مطرح می‌کنند. بفرمایید!

شیخ مهند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. سپاس از آن خداست. درود بر پیامبر خدا و بر اهل بیت پاک ایشان باد! من بیش از سیزده اشکال به سخنان آقای شیخ عثمان دارم! و ان‌شاءالله پس از مناظره آنها را در این اتاق اینترنتی مطرح می‌کنم. اما الآن فقط یک مطلب را مطرح می‌کنم. درباره مسأله تحریف قرآن که اعتقاد به آن را به

شیعیان نسبت داد و آنچه را که علمای اهل سنت درباره تحریف قرآن فراوان گفته‌اند، فراموش کرد و احادیث ضعیفی که به نظر خودش نسبت آنها به شیعیان صحیح است، مطرح کرد و اقوال علمای بزرگ شیعه را درباره صحت قرآن و عدمِ تحریف آن نادیده گرفت! اما الآن از همه اینها می‌گذرم و از ایشان می‌خواهم به این اشکالات جواب بدهد.

استاد «محمد محمد مدنی» که یک استاد سنی است، می‌گوید: «یکی از علمای مصر در سال ۱۹٤۸ کتابی با نام «الفرقان» تألیف کرده که پر است از امثال این روایاتِ سقیم و ناصحیح درباره تحریف قرآن.» همچنین دکتر «علی عبدالواحد» می‌گوید: «در بعضی از کتب ما اهل سنت که به آنها افتخار می‌کنیم، از این قبیل روایات درباره تحریف قرآن هست که سخنان ناروا درباره قرآن می‌گوید و انسان را تا حد کفر و جهنم پیش می‌برد». من از این هم می‌گذرم و به روایاتی که درباره تحریف قرآن در کتب صحاحِ اهل سنت است، اشاره می‌کنم:

روایت اول: از «ابوموسی اشعری» در کتاب «جامع الروایات مسلم» که اهل سنت آن را «صحیح مسلم» می‌نامند، ولی من آن را صحیح نمی‌دانم، روایت کرده است: ما در قرآن سوره‌ای می‌خواندیم که از نظر حجم و شدت و غلظت معانی آن شبیه سوره توبه بود و من آن را فراموش کرده‌ام؛ ولی این آیه از آن سوره را بیاد دارم: «اگر برای فرزند آدم، دو دره پر از مال باشد، او آرزوی دره سوم را می‌کند و چیزی جز خاک شکم فرزند آدم را پر نمی‌کند»! و همچنین ما در قرآن می‌خواندیم چیزی که من آن را فراموش کرده‌ام و این قسمتی از آن است: «پس نوشته می‌شود شهادتی بر گردن‌های شما و روز قیامت از شما سؤال خواهد شد».

این روایت در صحیح مسلم، جلد سوم صفحه صد، باب «لَوْ أَنَّ لِابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِن مالٍ لَابْتَغَى إِلَيْهِ ثانِيًا. .»[1]؛ اگر آدمی دشتی از ثروت بخواهد و به وی عطا شود، دشت دیگری را خواهد خواست!

---

۱. (صحیح مسلم)، محقق، عبدالباقی، محمد فؤاد، ج ۲، ص ۷۲۵،

آیا ایـن صحیح مـسلم شـما نیـست؟ مگـر شـما روایـات صحیح مـسلم را تأییـد نمی‌کنید؟ پس بر این اساس عموم علمای اهل سنت به تحریف و حذف بخشی از قرآن معتقدند! روایات دیگری از این قبیل در منابع معتبر اهل سنت آمده؛ از جمله روایتی است که از عایشه نقل شده که او می‌گوید: «کان فیما أنزل من القرآن عشر رضعات معلومات یحرمن ثم نسخ بخمس معلومات فتوفی رسول الله صلی الله علیه و آله، فیما یقرأ من القرآن»؛ از آنچه که جز قرآن نازل شده، ده آیه مشخص بود. پس پیامبر از دنیا رفت؛ درحالی که آنها جزء قرآن خوانده می‌شد!

فکر کنم شما خواهی گفت که مفهوم این روایت نسخ تلاوت است؛ اما شما عربی را خوب می‌فهمی! به ایـن عبـارت دقت کـن! «پیـامبر از دنیـا رفت، درحـالی کـه آنها جزء قرآن خوانده می‌شد.»

بر اساس این روایت تـا زمـان وفـات پـامبر، ایـن آیات جزء قـرآن بـوده است! پس بفرماییـد ایـن آیـات اکنـون کجاسـت؟ نکنـد چنانکـه در آن حـدیث عایـشه آمـده، گوسفند آن را خورده است؟

در کتاب مسند احمد بن حنبل از ابی بن کعب نقل کرده که گفت: «و اهل کتاب اختلاف نکردند، جز پس از آن که معجزه روشـنِ حق را برای آنان بیان کرد. همان دین در نزد خدا حنفیت است؛ نه مسرفیت و نه یهودیت و نه نصرانیت و هرکس کار خیـری کنـد، ناسپاسـی نخواهـد شـد». همچنـین در مـسند احمـد روایـت دیگـری از «ابی بن کعب» نقل کرده که پرسید: «سوره احزاب در نزد شما چقدر است؟ جـواب شنید: ۷۹ آیه! ابی بن کعب گفت: من سوره احزاب را با پیامبر خواندم، درحالی که بـه انـدازه سـوره بقـره و بـیش از آن بـود و آیـه رجـم نیـز در آن سـوره بـود!» همچنـین روایـات فراوانـی در کتـب معتبـر شـما اهـل سـنت هـست کـه شـامل آیـات دروغـین و تحریف شده است! پس ایـن آیـات کجاسـت؟ آیـا قبـول مـی‌کنـی کـه برخـی از منـابع معتبـر شـما بطـور قطعـی بـه تحریـف قـرآن رأی داده اسـت، یـا بـه دنبـال راه فـرار می‌گردی؟

علاوه بر این من پس از مناظره در اتاق اینترنتیِ غرفه‌الحق، برخی از دروغ‌های شیخ عثمان الخمیس را در مناظرات گذشته‌اش افشا و تبیین خواهم کرد. پس هرکس مایل است آنها را بشنود، با ما در آنجا حضور پیدا کند. والسلام بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. ما گفتیم که ده دقیقه برای سؤال و جواب باشد! دونفر، هر کدام سه دقیقه فقط سؤال کردند. سؤالات فراوان است. چقدر وقت برای پاسخ می‌ماند؟ اینطور نمی‌شود! لذا من فقط به همین سؤال پاسخ می‌دهم! چون چیزی از وقت باقی نمانده است! خدا شما را ببخشد! نباید اینقدر طولانی سؤال می‌پرسیدید! اولاً کسی که کتاب «فرقان» را تألیف کرده، علمای اهل سنت به تکفیر او فتوی داده و گفتارش را رد کرده‌اند. پس او از علمای اهل سنت نیست و گفتارش حجت نیست!

اما درباره تحریف قرآن، کاش دکتر عصام از مناظره کنار برود و شما بجای او بیایی و مسأله تحریف قرآن در نزد شیعه و اهل سنت را بحث کنی! و ان‌شاءالله دکتر عصام جرأت کند و به بحث و مناظره با ما درباره قرآن بپردازد! آن وقت من آرای علمای شما را در این باره مطرح خواهم کرد، تا ببینید که چه کسی قرآن را تحریف شده می‌داند؛ ما یا شما! این گوی و این میدان! حرف‌های مردم را رها کنید! در پایان می‌گویم: خدا جزای خیرتان بدهد! و از همه شما به خاطر پذیرایی خوب‌تان در غرفه‌الحق و برای اینکه زمینه بحث را فراهم کردید و از همه شنوندگان بخاطر استماع و صبر و حوصله‌شان و از همه کسانی که برای برگزاری این جلسه خوب و منظم زحمت کشیدند، تشکر می‌کنم. و خدای را شکر می‌کنم!

و اما بحث نسخ تلاوت را ان‌شاءالله در جای خود مطرح و مفصل بحث خواهیم کرد و همه علمای شیعه که از اعتقاد به تحریف به قرآن تبرئه شده‌اند، به نسخ تلاوت معتقدند؛ و من الآن به کسی که در این باره ظاهراً در سایت نوشته، جواب

خواهم داد. اما شما باید سخنان ما و سخنان علمای شیعه را درباره نسخ تلاوت بشنوید! من درباره اعتقاد شیعیان به تحریف قرآن حرف زدم. ان‌شاءالله دکتر عصام جرأت کند و وارد میدان این بحث شود!

«وقتی که گرد و غبار (از زیر پای مرکب‌سواری) برخیزد معلوم می‌شود که بر اسب سوار شده‌ای یا بر الاغ!»[1]

و ما خواهیم دید که شیخ عصام بر اسب سوار است یا بر الاغ![2] وقت من تمام شد! مجدداً تشکر می‌کنم! و الآن سؤال اهل سنت از دکتر عصام را می‌شنویم و پس از آن انشاءالله من به اتاق اینترنتی اهل سنت می‌روم و در آنجا اگر سؤالی مطرح شده باشد، فقط بیست دقیقه حرف می‌زنم! و تا هفته آینده خداحافظ شما! امیدوارم خوش و خرم باشید! همچنین از دکتر عصام بخاطر سعه‌ی صدرشان تشکر می‌کنم!

آقای احمد بعلبکی از طرف شیعه:

متشکرم! من فقط از آقای شیخ عثمان خواهش دارم! یکی از برادران از مغربِ عربی پیام داده و با اصرار می‌خواهد که از شیخ عثمان سؤالی بپرسد! آیا امکان دارد به سؤال ایشان پاسخ بدهید؟

شیخ عثمان:

من ان‌شاءالله در اتاق اینترنتی انصار خواهم بود و در آنجا ایشان مطرح کند. جواب خواهم داد. اما من بیش از ده دقیقه وقت صرف کردم. لذا عذرخواهی می‌کنم و خواهش می‌کنم که سؤالها و جوابها کوتاه باشد، تا بتوانیم به سؤالات بیشتری پاسخ بدهیم! من در اتاقِ انصار منتظر برادر مغربی هستم که به سؤال ایشان جواب بدهم!

---

۱. ترجمه یک شعر عربی

۲. کنایه از اینکه خواهیم دید که منطق و بیان او از چه درجه‌ای از استواری و استحکام برخوردار است!

آقای احمد بعلبکی:

جناب شیخ عثمان تشکر می‌کنم! اما برادر محمدعلی! من از شیخ عثمان سؤال کرده بودم و از آقای محمدعلی نپرسیدم و درست نبود که ایشان قبل از شیخ عثمان صحبت کند. لذا به ایشان گفتم وارد نشود. اما اکنون آقای محمدعلی! شما بفرمایید!

آقای محمدعلی از طرف وهابیون:

بسم‌الله الرحمن الرحیم و درود خدا بر پیامبراکرم و خصوصاً همسران ایشان که مادران مؤمنین هستند و بر یاران ایشان! شما به هر یک از سؤال کنندگان شیعه ٤ دقیقه یا بیشتر وقت دادید! من سؤالات زیادی دارم و از آقای دکتر عصام می‌خواهم که به آنها جواب بدهد!

اولین سؤال من از آقای دکتر عصام درباره ادعای اساسی ایشان در مناظرات است که می‌گوید «وهابی بوده و شیعه شده». من به ایشان می‌گویم: «در سایت «الحق» آمده که شما «زیدی مذهب» بوده‌اید!» چطور خودتان را از این دروغ تبرئه می‌کنید؟

سؤال دوم من این است که شما دروغ خودت را درباره مسأله «سگِ تونس» تأویل و توجیه کردی و ثابت کردی که در این مسأله تعمد داشتی و آن را به شعری که شیخ عثمان قرائت کرد، وصل کردی! و همانطور که شیخ عثمان گفت: «در بیت شعر که شیخ عثمان خواند، کلمه تونس وجود نداشت.» شما کلمه تونس را از کجا درآوردی؟

آقای احمد بعلبکی:

ببخشید آقای محمدعلی! خواهش می‌کنم سخن و سؤال شما مؤدبانه و محترمانه باشد! اگر بین خود مناظره‌کنندگان کلمات بدی رد و بدل شود، مشکلی نیست. چون آنان در سطح یکدیگر هستند. اما سؤال‌کننده حق ندارد این گونه

حرف بزند! من میکروفون را برای شما باز می‌کنم. خواهش می‌کنم محترمانه صحبت کنید! بفرمایید!

آقای محمدعلی از وهابیون:

گویا شما سخن آقای وعد را نشنیدید که با چه لحنی و چگونه سؤال پرسید؟ من هم مثل دیگران سؤال می‌پرسم! اگر دکتر عصام تقوی داشت، ثابت می‌کرد که عمداً چنین دروغی را نگفته و چنین تأویل و توجیهی نکرده است!

خلاصه به آقای عصام می‌گویم: شما در این مناظرات اینقدر خودت را خسته می‌کنی که به ما بگویی که باید از اهل بیت پیروی کنیم! آیا می‌توانی ثابت کنی که این مذهبِ شیعه جعفریِ دوازده امامی چه رابطه‌ای با اهل بیت دارد؟ این مذهبی که به وسیله نامه‌هایی که مهدی از سرداب می‌فرستاده و بیرون آمده، درست شده است! آیا می‌توانی ثابت کنی که اینها مذهب اهل بیت است؟

آقای احمد بعلبکی:

آقای محمدعلی لطفاً در امور اداره گفتگو دخالت نکنید! شکل سؤال شما غیرمحترمانه و نامعقول است! و شما از چارچوب ادب خارج شدید!

آقای دکتر عصام لطفا بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. نمی‌دانم چرا برادر محمدعلی این سؤال را تکرار کرد و از من پرسید: تو که زیدی بودی! چرا دروغ می‌گویی که وهابی بودی؟ من این مسأله را به تفصیل در کتاب «رحلتی من الوهابیه الی الاثنی عشریه»[1] توضیح داده‌ام. اگر اینها را توضیح نداده بودم، شما آقای محمدعلی حق داشتی سؤال کنی. اما من مسجدی را که در آن درس می‌دادم، گفتم که «مسجد اسطی» در

---

۱. سفر من از وهابیت به مذهب دوازده‌امامی

صنعاء پایتخت یمن بود که متعلق به اهل سنت است و گفتم که من در دانشگاه «امام محمدبن مسعود» در ریاض درس خواندم، در منطقه درعیه در عربستان سعودی سکونت داشتم. شما از هر شخصیت معروف یمن بپرسید، مرا می‌شناسد و می‌داند که به وهابی بودن معروف بودم. دوستان من که با آنان در سعودی درس می‌خواندیم، از جمله «آقای دکتر عبدالملک القصوص» هستند. البته رشته تحصیلی او با من متفاوت بود و من در رشته علوم دینی درس می‌خواندم و او در رشته‌ای دیگر؛ اما با هم در یک سال وارد دانشگاه شده بودیم. پسر عموی من «دکتر عادل احمد العماد» است. اسامی استادانم را برای‌تان ذکر کردم و گفتم که «آقای قاضی احمد سلامه» استاد من بود که به لقب بخاریِ یمن معروف است. من در دانشکده وهابیت در نزد او درس خواندم و در رشته علوم دینی فارغ‌التحصیل شدم. «علامه محمد بن اسماعیلِ عمرانی» مفتی اهل سنت در یمن استاد من بود و من امام جماعت «مسجد اسطی» در صنعاء بودم. چرا دروغ بگویم؟ به نظر من مذهب زیدیه بسیار بهتر از وهابیت است و اگر من زیدی مذهب بودم، برایم بهتر از این بود که وهابی باشم! آخر چرا دروغ بگویم؟ این دروغ چه نفعی برای من می‌تواند داشته باشد؟ عموی من شیخ مجاهد «عبدالرحمن العماد»، رئیس فراکسیون وهابی‌ها در پارلمان یمن و نماینده جنبش وهابی الاصلاح[1] است. او نیز شخصیت معروفی است. من در یمن به عنوان یک شخصیت وهابی معروف بودم و این را در کتاب «سفر از وهابیت به شیعه اثنی عشریه» کاملاً توضیح داده‌ام. خلاصه هیچ دلیل منطقی وجود ندارد که شما بخواهید در مسأله وهابی بودن من درگذشته تردید کنید. اما طبیعت شما این است که نمی‌توانید قبول کنید که کسی از وهابیت برگردد و شیعه شود و به همین علت هرکس که از مذهب شما برگردد و شیعه شود، می‌گویید او سنی نبوده و صوفی بوده است! مگر صوفیها همه غیرسنی هستند؟ بسیاری از صوفیها از اهل سنت هستند.

۱. حزب الاصلاح

اما ایـن مـسأله که مـن گفـتم شـیخ عثمـان بـه تیجانی اهانت کرده و او را سگ تونس نامیده است. من گفتم که در نظر علما اشاره و کنایه قوی‌تر از تصریح است. آقـای محمـدعلی! شـما را بـه خـدا قـسم مـی‌دهـم کـه بـه ایـن سؤال درسـت جـواب بدهی! اگر شما در دهانه یک غار دراز بکشید و دست‌تان را دراز کنید و مـن بـر شـما وارد شوم و شما را به این حالت ببینم و سپس این فقره از آیه قرآن را بخوانم که: «و سگ آنان (اصحاب کهف) در آستانه غار دستانش را دراز کرده بود»؛ آیا شما از ایـن تشبیه و کنایه ناراحت نمی‌شوید؟ همچنین است اگر ببینم که شما تعدادی کتاب روی سر گذاشته و با خود می‌برید؛ و سپس این فقره از آیه قرآن در سوره‌ی جمعه را بر شما بخوانم که: «مانند خری که تعدادی کتاب حمل می‌کند»! شما را به خدا قسم آیا ایـن قرائت قرآن در ایـن حالت‌ها اهانت به شما نخواهد بود؟ به روشـنی پیداست که در مورد اول، فرد تشبیه به سگ و در مورد دوم تشبیه به الاغ شده است! این دقیقاً همان کاری است که آقای عثمان الخمیس در مورد آقای تیجانی انجام داده است. هرکس که به کتاب شیخ عثمان الخمیس، به نام «کشف‌الجانی، محمد تیجانی»[1] مراجعه کند، به روشنی می‌بینـد که شیخ عثمان به آقای تیجانی سگِ تونس لقب داده است و همین‌طور در جلسه گذشته جناب شیخ عثمان به بنده لقب حمار داد و گفت: «آقای عصام چرا از بحث فرار می‌کنی؟». سپس این آیه قرآن را خواند: «گویا آنان خران رمیده‌اند که از شیر ژیان مـی‌گریزند!». پس از پایان مناظره یکی از دوستان به من گفت: «شیخ عثمان نام الاغ را بر شما گذاشت!». در اینجا مـن نمـی‌توانم بگویم که ایـن برادر به شیخ عصام دروغ بسته. زیرا طبیعت انسان درک مـی‌کند که تشبیه و کنایه گزنده‌تر از تصریح است و ایـن یک قاعده و اصل در علم اصول و علم بلاغت است.

اما مسأله بعدی که جناب محمدعلی گفت که مذهب اهل بیت از نامه‌هایی که

---

۱. افشای جنایتکار، محمد تیجانی

از سردابِ سامراء بیرون آمده و نمایندگان چهارگانه[1] امام مهدی آنها را منتشر کرده‌اند، درست شده است.

ای برادر محمدعلی! چه کسی به شما گفته که مذهبِ اهل بیت در عصر غیبتِ امام مهدی و در عصر نواب اربعه و به وسیله نامه‌های سرداب درست شده است؟

برادرجان! روایات اهل بیت قبل از ولادتِ امام مهدی در بین مسلمانان و شیعیان وجود داشته است و آنان بر مذهب اهل بیت بوده‌اند. شما باید قبل از اینکه چنین حرفی بزنید، ابتدا تاریخ مذهب اهل بیت و کیفیت تدوین آن را مطالعه کنید! باید بدانید که کتب حدیث معروف به «چهارصد اصل»[2] در نزد شیعه، بنیان و قاعده اساسی در مذهب اهل بیت است. این «چهارصد اصل» که کتب علمای شیعه پیش از تولد امام مهدی است، هیچ ارتباطی با نامه‌های سرداب که به آن اشاره کردید، ندارد و من همیشه خدا را شکر می‌کنم بر اینکه مذهب اهل بیت، با تمام کتب و مؤلفاتش تدوین و کامل شد و تمام اصول و فروع آن پیش از تولد امام مهدی(عج) که امام دوازدهم شیعه است، تبیین گردیده است. این اصول اربعمائه که هم مربوط به قبل از تولد امام مهدی علیه‌السلام است، پایه و بنیان علم‌الحدیث در نزد علمای شیعه است و کتب اربعه حدیث شیعه[3] بر اساس اصول اربعمائه، تألیف شده که همه مربوط به قبل از تولد امام مهدی است. حالا شما آقای محمدعلی بدون مطالعه و تحقیق ادعا می‌کنی که مذهب اهل بیت از نامه‌های سرداب درست شده است؟

خدای را بسیار سپاسگزاریم بر اینکه مذهب شیعه دوازده امامی بطور کامل پیش از تولد امام مهدی تدوین گردید و این نعمت بزرگ خدای متعال است که می‌دانست در آینده افرادی چون آقای محمدعلی می‌آیند و چنین ادعاهایی را

۱. نواب اربعه در دوران غیبت صغرا: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری

۲. اصول اربعمائه

۳. کافی و من‌لایحضر و استبصار و تهذیب

مطرح می‌کنند!

برادرجان! چرا بدون مطالعه سخن می‌گویید؟ چرا پیش از مطالعه قضاوت می‌کنید؟ برادرجان این حرف‌های بی‌اساس را از چه کسی گرفته‌ای؟ از خدا بترس و بدون مطالعه و تحقیق علمی درباره دیگران قضاوت نکن!

برادر محمدعلی! روایات دفاع و روایات سرداب، تعداد بسیار محدود و معینی است که به ندرت علمای شیعه به آنها استناد می‌کنند. شما به قم بیا و ببین که علمای حوزه قم در بحث‌های درس خارج فقه، چقدر به روایات سرداب استناد می‌کنند؟ من الآن سه سال است که در شهر قم در بحث‌های درس خارج فقه شرکت می‌کنم و می‌بینم که روایات مورد استناد و استفاده علمای شیعه مربوط به ده‌ها سال قبل از غیبت صغری و تولد امام مهدی علیه‌السلام است.

برادرجان! از خدا بترس و بی‌محابا حکم نکن! بترس از روزی که هیچ راه فراری نیست! و بدان که در حدیثی که در صحیح امام مسلم آمده است؛ پیامبراکرم ما را امر فرموده که از ثقلین پیروی کنیم و به آن دو چنگ بزنیم و فرموده است: -خوب دقت کن!- «نزدیک است که از عالم دیگر مرا دعوت کنند؛ نزدیک است که دنیا را ترک کنم؛ نزدیک است که از دنیا بروم و من در بین شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم». پیامبر در حال خداحافظی با مسلمانان که می‌خواهد از دنیا برود، چکار می‌کند؟ می‌گوید: «تارک فیکم الثقلین»؛ صیغه ترک شدیدتر از وصیت است. چرا پیامبر آن دو را ثقلین نامیده؟ چون عمل و التزام به آنها سخت و سنگین است! علمای اهل سنت می‌گویند: «پیامبر قرآن و اهل بیت را به ثقلین یعنی به جن و انس تشبیه کرد!» و می‌گویند: «چنانکه دنیا به جن و انس برپاست، همین‌طور دین اسلام هم به کتاب و اهل بیت پابرجاست.» ثقل اول قرآن است که شامل سنت پیامبر نیز هست. چون پیامبر فرموده: «قرآن و مثل آن با هم به من داده شده است» و ثقل دوم اهل بیت پیامبر است. آری برادرجان! تحقیق کن و مذهب اهل بیت را بشناس!

ممکن نیست که پیامبر به مسلمان بگوید: «من اهل بیتم را برای شما گذاشتم!». وانگهی اگر این اسلام واقعی، مذهب اهل بیت نباشد، شما بگویید مذهب اهل بیت چه می‌تواند باشد؟ من ادعا نمی‌کنم که در این مذهب برخی از مسائل و اشکالات نیست! اما از باب تمثیل و تشبیه می‌گویم: مذهب اهل بیت که همان مذهب شیعه اثنی عشری است، مانند نوکِ هرمی است که در آن پر از مسائل اضافی و تحریفات و جعلیات است. این آوار اضافات و تحریفات را دشمنان مذهب و دین ساخته‌اند و به مذهب وارد کرده‌اند. اما اگر شما در این آوارها کاوش کنید و کاوش کنید...سرانجام به یک قطعه طلا دست پیدا می‌کنید که همان مذهب اثنی عشری و آن حدیث دوازده جانشین پیامبر است. لذا شما نباید به آن آوارهای بی‌ارزش نگاه کنید؛ بلکه باید در قاعده این هرم دنبال آن قطعه طلا باشید. این حرف‌هایی که شما می‌زنید و اشکالاتی که وارد می‌کنید، اینها همان آوارهاست. اینها از مذهب اهل بیت نیست!

این روایات شاذ و ضعیفی که شیخ عثمان الخمیس و شما از مذهب اهل بیت ذکر می‌کنید، اینها جزء مذهب اهل بیت نیست. مذهب اهل بیت یک قطعه طلاست که در لابلای آوارهای دشمنانِ اهل بیت پنهان شده است. به نظرم وقت سؤال و پاسخ تمام شد. تا جلسه آینده خدانگهدار شما باد! ان‌شاءالله جلسه آینده در اتاق شیخ عثمان الخمیس دیدار می‌کنیم!

مناظره یازدهم

آقای شیخ مصطفی طائی:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. جلسه یازدهم در اتاق شیخ عثمان الخمیس برگزار شد.

شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. درود و سلام بر برگزیده خدا که رحمت برای جهانیان است، آقای همه جهان؛ و بر اهل بیت و یارانش و هرکس که راه آنان را برود تا روز قیامت!

به همگی شما خوش‌آمد می‌گویم! و از خدای متعال می‌خواهم که همه ما را در شناخت حق و پیروی از آن یاری فرماید. در ابتدای جلسه جدید می‌گوییم: خدایا حق را به ما نشان بده تا پیروی کنیم و باطل را به ما بشناسان تا از آن دوری کنیم. اکنون نوبت سخن برای جناب دکتر عصام است، لطفاً بفرمایید!

برادر طالب حق جناب شیخ مرتضی طائی غرفه‌الحق از طرف شیعه اثنی عشریه:

سلام علیکم و رحمه الله. بسم‌الله الرحمن الرحیم. الحمدالله ربّ العالمین. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

ببخشید یک مسأله فنی هست! باید آن را حل کنیم، سپس دکتر عصام شروع کنند. جناب شیخ عثمان این مدت زمانی که به شما دادیم، به خاطر این است که قرار است مناظره در اتاق شما انجام شود! شما در اتاق شیخ عثمان هستید، یا اتاقی که شیخ عثمان در آن به عنوان مهمان حضور دارد؟ همانطور که ما در آن مهمان هستیم؟ لطفا پاسخ بدهید!

شیخ عثمان الخمیس:

این اتاق برای من است، اما چون من فقط چهارشنبه‌ها در آن حضور دارم،

برادران در اداره آن کمک می‌کنند. اما این اتاق به نام من است و هروقت من یا شما بخواهیم، آن را می‌بندم و مسدود می‌کنم.

آقای طلال غرفه‌الحق از طرف شیعه اثنی عشریه:

برادر شیخ عثمان از توضیح شما متشکرم. به نام خدا شروع می‌کنیم. دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. «ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی* و افوض امری الله ان‌الله بصیر بالعباد.»

از همه برادران که اتاق شیخ عثمان الخمیس را اداره می‌کنند، تشکر می‌کنم. قبل از اینکه مناظره را شروع کنم، ضروری و واجب شرعی می‌دانم که اشاره کنم به آنچه که آمریکا در کشورهای اسلامی انجام می‌دهد! قتل و غارت و کشتار و اخراج از وطن! آمریکا زبده‌ترین جوانان مؤمنی را که برای جهاد در راه خدا ترک وطن کردند و از همه زندگی و اموال خود دست کشیدند تا برای بالابردن پرچم اسلام جهاد کنند؛ آنان را کشت! آمریکا بهترین جوانان فلسطین را کشت! هیچ کشوری در دنیا نیست، مگر اینکه جوانان مؤمن و صادق و پرهیزگار آن که از دنیا دست شسته‌اند و در راه خدا هجرت و جهاد کرده‌اند، آمریکا آنان را کشته است و این جنایات آمریکا همه تحت شعار مبارزه با تروریسم انجام می‌شود!

برادران بدانید! آمریکا اسلامی را می‌پسندد که به روش آمریکایی باشد. اسلامی که تابع منافع آمریکا باشد. اما آمریکا به این نتیجه رسیده که تا زمانی که جوانان مؤمنِ مجاهد و خالص در همه جای دنیای اسلام، بخصوص در کشورهای عربی زنده‌اند، نمی‌تواند اسلام آمریکایی را گسترش بدهد. لذا برخی از این جوانان را کشته و برخی را در زندان‌های آمریکا و اسرائیل زندانی کرده است. آمریکا می‌خواهد تمام جوانان مؤمن و مجاهد مسلمان، چه شیعه و چه سنی، چه وهابی، را نابود

کند تا به اهدافش برسد.

بر این اساس من فکر می‌کنم که وظیفه شرعی ما این است که برای نزدیک کردن رابطه بین مذهب شیعه اثنی عشری و وهابیت تلاش و بحث و گفتگو کنیم! زیرا زمانی که آمریکا یک برادرِ مسلمان مجاهد وهابی ما را می‌کشد و یا زمانی که یک برادرِ مجاهد شیعه اثنی عشری را در لبنان می‌کشد، این برای مذهب آنها نیست؛ برای این است که آنها مسلمانند. ما همه شیعیان و اهل سنت و وهابیون، همه مسلمانیم. من از خدا می‌خواهم که همه مسلمانان را در جهت رضای خودش موفق بفرماید!

آقای بعلبکی از طرف شیعه:

جناب شیخ عثمان میکروفن شما باز است. بفرمایید!

جناب شیخ عبدالرحمان دمشقیه از طرف وهابیت:

سلام علیکم و رحمه الله و برکاته. از خدا می‌خواهیم که کمک کند تا این مناظره در جهت روشن شدن حق باشد. چه کسی شروع می‌کند؟ به نظرم شیخ عثمان! بفرمایید!

شیخ عثمان الخمیس:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من نیز مجدداً به شما درود می‌فرستم. در جلسات گذشته به دفعات عرض کردم که من مطالبی گفتم و سؤالاتی مطرح کردم و از دکتر عصام خواستم که به آن سؤالات جواب بدهند! ولی ایشان هر بار گفتند که جواب خواهند داد؛ ولی ما هنوز جوابی نشنیده‌ایم! لذا من برای چندمین بار آن سؤالات را در این جلسه تکرار نمی‌کنم. چون دیدم که دکتر عصام از تکرار آنها ناراحت و عصبانی شد. اما اگر جواب ندهند، در آینده باز آنها را مطرح خواهم کرد.

در جلسه گذشته من از دکتر عصام خواستم که دلایل و براهین اثباتِ خلافت و

جانشینی علی علیه السلام پس از پیامبر، و قبل از عمر و عثمان را مطرح کند و امامت و عصمت علی علیه السلام را ثابت کند! اما با تعجب دیدم که دکتر عصام باز هم به تحلیل شخصیتِ من پرداخت و مطالبی مطرح کرد که به نظر من بی‌فایده است. من در ابتدای مناظره هم گفتم که حرف‌های مفید می‌زنم و دوست دارم حرف‌های مفید بشنوم. اولین بار درباره حدیث دوازده امام سؤال مطرح کردم، اما جواب نشنیدم و دکتر عصام گفت که الآن وقت طرح این بحث نیست و دوست دارم که هروقت ایشان مناسب دید، جواب بدهد. در جلسه گذشته نیز دکتر عصام گفت که صحبت درباره شخصیتِ مرا ادامه خواهد داد. لذا من هم به روش خودم حرف می‌زنم و حدیث ثقلین را مطرح می‌کنم، یا هر حدیث دیگری که دکتر عصام بخواهد. حالا دکتر عصام شما بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من از جلسه گذشته که درباره دو مطلب سخن خواهم گفت: اول آیه مباهله که آن را به این سبب انتخاب کردم که با حدیث کساء که مورد بحث ما بود، مرتبط و مکمل آن است و به اصحاب کساء -پنج تن آل عبا- اختصاص دارد.

مطلب دوم همان چیزی است که شیخ عثمان در ابتدای این جلسه به آن اشاره کرد و آن را دروغ دانست و مرا نیز به خاطر آن به دروغ‌گویی متهم کرد! من این مسائل را به طور علمی مورد بحث قرار می‌دهم و ثابت می‌کنم که دروغ نیست.

اما درباره آیه‌ی مباهله باید بگویم که این آیه و روز تاریخی مربوط به آن «روزی که پیامبراکرم با نصارای نجران مباهله کرد»، از اهمیت و عظمت زیادی برخوردار است. همه می‌دانند که همان طور که در صحاح اهل سنت - صحاح شش‌گانه- یا به تعبیر دقیق علمی -کتب شش گانه، نه صحاح شش گانه- آمده است، آیه مباهله ارتباط بسیار نزدیکی با پنج تن آل عبا -اصحاب کساء- دارد و آنان؛

پیامبراکرم و امام علی و حسن و حسین و فاطمه هستند و من حدیثِ موجود در صحیح مسلم درباره آیه مباهله را ذکر خواهم کرد. زیرا می‌بینم که متأسفانه بسیاری از مسلمانان اهمیت این روز را نمی‌دانند؛ با اینکه این روز یکی از بزرگترین اعیاد اسلامی است! بنابراین بر هر مسلمانی که اهمیت این روز را می‌داند، واجب است که اهمیت این آیه و اهمیت روز مباهله و واقعه‌ای که در این روز اتفاق افتاده، را برای مسلمانان بیان کند و آنان را با ارتباط این آیه و این واقعه با اصحاب کساء آشنا نماید. چرا که خداوند اصحاب کساء و اهل بیت پیامبر را برگزیده و از هر بدی پاک نموده و آنان را قرین و هم‌پایه قرآن قرار داده است.

ما مسلمانان نیاز داریم و باید ایام‌الله را که خداوند در قرآن کریم ذکر فرموده، زنده نگاه داریم و روز مباهله یکی از این ایام‌الله است. ما در عصر حاضر متأسفانه شاهد رویارویی بین مسلمانان و کسانی هستیم که خود را پیروان حضرت مسیح می‌دانند؛ درحالی که حضرت مسیح از آنان بیزار است! ما با مطالعه درباره آیه مباهله و ارتباط آن با اهل کساء به این نتیجه می‌رسیم که پیامبراکرم نیز با کسانی مواجه بود که خود را پیرو عیسی مسیح می‌دانستند؛ اما از راه آن حضرت منحرف بودند! لذا در شرایطی که ما از شکلِ درگیری و مواجهه بین اسلام و مسیحیت رنج می‌بریم، البته نه مسیحیت حقیقی، بلکه کسانی که خود را پیرو مسیح می‌دانند. در چنین شرایطی باید تاریخ و مسائل مربوط به آیه مباهله و روز مباهله را بشناسیم. آیه مباهله در طول تاریخ موضوع مهمی برای داد و ستد علمی بین مفسرین مسلمان از شیعه و اهل سنت و وهابیت و سلفی‌ها بوده است. این آیه در صدر اسلام و در اوایل دوران تمدن اسلامی، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده است. ولذا می‌بینیم که دانشمندان مسلمانِ سلفی و شیعه و وهابیون، مطالب بسیار زیادی در ارتباط با این آیه نوشته‌اند و این بحث‌ها همچنان ادامه دارد و درباره آیه مباهله و ارتباط آن با اصحاب کساء، یعنی پیامبراکرم و امام علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) کتاب‌هایی تألیف شده است. من امیدوارم که این مناظره و

گفتگو بین من و شیخ عثمان تاریخ مباهله و سرگذشت حادثه تاریخی مربوط به آن را در سطح گسترده مطرح و زنده کند تا همگان بدانند که اصحاب کساء کسانی هستند که پیامبراکرم و بلکه خدای متعال آنان را انتخاب کرده؛ تا با مسیحیان مباهله کنند. و ما برای اینکه بتوانیم از نظر فکری و روحی به آن زمان سفر کنیم و این قضیه را شاهد باشیم، باید با قضا و تفاصیل این قصه آشنا شویم. زیرا انسان نمی‌تواند معنا و مفهوم آیات قرآنی را به درستی درک کند، مگر این که با شرایط و فضای نزول آیه آشنا شود و خود را در آن شرایط احساس کند. بنابراین وقتی ما می‌خواهیم درباره آیه مباهله بحث و تحقیق کنیم، نباید در گیر و دار فضای اختلافات مذهبی باشیم. زیرا فضای این آیه رویارویی بین تمام مسلمانان با مدعیان پیروی از دین حضرت عیسی مسیح علیه‌السلام است. این قصه بخشی از کتاب جاویدان الهی قرآن کریم است که فضائل اهل بیت را بیان می‌کند. همچنین ما در قرآن کریم و در سنت نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله مطالب بسیار زیادی درباره فضائل اهل بیت داریم که در حدیث ثقلین قرینِ قرآن معرفی شده‌اند.

و اما نص آیه مباهله در قرآن کریم چنین است: «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَى الْکاذِبینَ»[1]

این آیه با عظمت مباهله است. اما قبل از اینکه درباره این آیه و تفاصیل مسائل مربوط به آن حرف بزنیم، باید از فضای مناظره فاصله بگیریم و از فضای اختلافات لفظی درباره این آیه و فضای تعصبات مذهبی و فضای مناظره و مخاصمه و بحث و جدل دوطرفه دور شویم و چنان به فضای نزول آیه برویم که گویا این آیه امروز و در

---

۱. «پس هر کس که با تو در مقام مجادله برآید، پس از آنکه به وحی الهی بر احوال او آگاهی یافتی (که قابل هدایت نیست) پس به او بگو: بیایید ما و شما دعوت کنیم. فرزندان ما و شما را، و زنان مان را و خود ما و شما همه جمع شویم و سپس دست به دعا و تضرع به درگاه الهی برداریم و برای هرکس که دروغ گفته لعن و عذاب الهی را درخواست کنیم». (آل عمران،٦١)

این ساعت و در این جلسه در بین ما نازل شده است! در این صورت می‌توانیم این آیه و مسائل مربوط به آن را خوب بفهمیم. لذا اکنون فقط به جنبه علمی و تاریخی بحث می‌پردازیم:

پیامبراکرم در میان بهت و حیرت تمام اهالی العرب، مکه پایتخت قریش و بت‌پرستان را فتح کرد. نصارای نجران که مرکز آنان در اطراف مدینه در نجران بود؛ دچار حیرت و وحشت شدند و دلهای رهبران نصاری از انتشار گسترده‌ی اسلام در مدتی کوتاه، از جا کنده شد. در میان این بهت و حیرت و اضطراب، فرستادگان پیامبراکرم برای آنان نامه آوردند که آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و در صورت رد این دعوت، طبق نامه پیامبر باید یا جزیه و مالیات به مسلمانان می‌پرداختند و یا برای جنگ با مسلمانان آمده می‌شدند. این مبارزه طلبی بزرگ و زود هنگام، برای رهبران مسیحیان بسیار غیرقابل تحمل بود. لذا جلسه گذاشتند و درباره اقدامات لازم، در شرایطی که مسیحیان بطور کلی و نصاری نجران بخصوص، با خطر بزرگی مواجه بودند، به بحث و گفتگو پرداختند. بیایید خود را در این فضا ببینیم: تصور کنید این حوادث الآن اتفاق افتاده. پیامبراکرم مکه را فتح کرده؛ بت‌ها را شکسته و از کعبه بیرون ریخته، رهبران مکه تسلیم پیامبر شده‌اند. جزیره‌العرب در برابر رسول‌الله خاضع و مطیع شده و پیامبر برای کسرا، پادشاه ایران و قیصر روم نامه نوشته و آنان را به پذیرش اسلام و در غیر این صورت به پرداخت جزیه الزام نموده است و اگر هیچ یک از این دو پیشنهاد را قبول نمی‌کردند، باید برای جنگ با مسلمانان آماده می‌شدند! در چنین شرایطی هنگامی که فرستادگان پیامبر، عتبه و عبدالله و چندنفر دیگر برای رهبران نصاری نامه را آوردند، طبیعی بود که دل‌های رهبران نصاری پر از ترس و وحشت باشد. در نامه پیامبراکرم به این آیه قرآن اشاره شده بود: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنّا

مُسْلِمُون».[1]

این نامه‌ها و پیام‌ها، اسقف‌ها و کشیش‌های مسیحی نجران را در حالت ترس شدیدی فرو برد و در میان آنان زلزله‌ای ایجاد کرد. کافی است که ما آیاتی از قرآن را که مسیحیت تحریف شده دروغین را مخاطب قرار داده و با مسیحیان گفتگو می‌کند، بخوانیم تا واقعیتی را که عرض کردم، بخوبی درک کنیم.

این مقدمه‌ای که درباره شرایط سیاسیِ زمان نزول آیه مباهله عرض کردم. این برای شناخت و فهم صحیح آیه مباهله و اهمیت آن و شرایط بسیار مهم زمان نزول آن و فهم ارتباط آن با اصحاب کساء، ضروری بود و اگر گفتمان قرآن با اهل کتاب را مورد بحث و تحقیق قرار دهیم، می‌بینیم که قرآن با روش عقلی و علمی و منطقی با آنان گفتگو کرده؛ درحالی که آنان که خود را مسیحی و پیرو عیسی می‌دانستند، غیرمنطقی و غیرعلمی بودند. بخصوص که اهالیِ نجران برای اینکه از دین جدیدالظهور – اسلام- که از آن امتیازات و مقامات و مناصبی را که از آن برخوردار بودند، از آنان سلب می‌کرد. آنان در زمان قبل از اسلام در نزد پادشاهان مسیحی سرزمین‌های منطقه در روم و حبشه و غیرآنها و در نقاط دیگر جهان، از شرافت و مقام خاصی برخوردار بودند که گسترش اسلام مقام و موقعیت آنان را تهدید می‌کرد.

برادران! ما باید زمینه‌ها و نتایج روز مباهله را بشناسیم. بسیاری از برادران مسلمان ما اهمیت این روز را نمی‌شناسند و از کنار آیه مباهله و روز مباهله که با اهل بیت مرتبط است، بی‌تفاوت می‌گذرند. این آیه یکی از فضایل اهل بیت است که خداوند بر طبق آیه تطهیر آنان را از هر بدی پاک کرد و آنان را در حدیث ثقلین، قرین و هم وزن و هم‌پایه قرآن و سنت پیامبر قرار داده است.

---

۱. بگو ای اهل کتاب بیایید بسوی کلمه‌ای که بین ما و شما مشترک است؛ اینکه جز خدا را پرستش نکنیم و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را اربابانی غیر از خدا برای خود نگیریم! پس اگر (به این حقیقت) پشت کردند، بگو گواه باشید که ما مسلمان (تسلیم خدای واحد) هستیم.
آل عمران،٦٤)

و چنانکه گفتم پیش از بررسی مفاهیم آیه مباهله، باید شرایط و فضای زمان نزول آیه را بشناسیم، تا بتوانیم عمق مفاهیم این آیه را خوب درک کنیم. بنابراین قبل از بحث درباره مفاهیم این آیه، به بیان داستان و سرگذشت روز مباهله می‌پردازیم:

برادران! ما با مطالعه قرآن و مطالبی که درباره مسیحیان گفته است، به یقین می‌رسیم که برخی از رهبران مسیحیت صدر اسلام به پیامبری حضرت محمد ﷺ و به رسالت او ایمان داشتند؛ اما بخاطر ترس از محروم شدن از مقام و جایگاه شان از اظهار اسلام و ایمان شان خودداری می‌کردند؛ ولذا به اتفاق با دعوت اسلامی مواجه می‌شدند!

پیامبراکرم پس از اینکه دید، منطق و برهان و حجت‌های قویِ قرآن موجب هدایت و تسلیم آنان در برابر حق و منطق نگردید؛ از آنان درخواست مباهله[1] نمود و چنانکه از آیات قرآن به روشنی پیداست، پیامبراکرم بود که درخواست مباهله نمود و نه نصارای نجران. در روایات اسلامی نیز آمده است که درخواست مباهله از سوی پیامبراکرم و نه نصارای نجران مطرح شده است. همچنین اگر با دقت به آیه مباهله مراجعه کنیم، می‌بینیم که خداوند به پیامبراکرم دستور مباهله با مسیحیان نجران را داده و این یک امر آسمانی است. آیه می‌فرماید: «هرکس که با تو درباره اسلام و قرآن مجادله کرد... «پس بگو» بیایید دعوت کنیم پسران‌مان و زنان‌مان و...را و سپس نفرین کنیم.»

و کسانی که باید در این مباهله شرکت و حضور داشته باشند، در آیه قرآن از سوی خداوند تعیین شده‌اند و اینان همان اصحاب کساء هستند. این نتیجه‌ای است که می‌خواهیم از بحث بگیریم.

پیامبراکرم با آیات و براهینِ عقلی و قرآنی تلاش کرد که به مدعیان پیروی مسیح ثابت کند که عیسی، مخلوق و بنده خدا و انسانی تشکیل شده از گوشت و خون و

۱. دعا و نفرین دو طرفه

استخوان و اعصاب بوده است. از نظر اسلام هیچ موجودی جز خدای یکتا، شایسته مقام خدایی و الوهیت نیست. حتی امام و پیامبر هم انسانند و از گوشت و خون و استخوان تشکیل شده و مخلوق خدایند. همه انسان‌ها حتی امام و پیامبر، معصوم و غیرمعصوم، همه در برابر خدای بزرگ یکتا و خالق عالم، کوچک و حقیر و ناچیزند و گرسنه و تشنه می‌شوند و محتاجند. جز خدای یکتا، هیچ موجودی شایسته مقام خدایی نیست. این منطق استوار اسلام است.

اما نصارای نجران با دلایل ضعیف و واهی می‌گفتند که چون عیسی پدر نداشته، پس او خداست. قرآن با منطق محکم در جواب آنان گفت: «اگر چنین می‌گویید، خلقت آدم که از خلقت عیسی عیجیب‌تر است. عیسی پدر نداشته و مادر داشته، آدم که بدون پدر و مادر به وجود آمده است. قرآن فرموده: مثال عیسی در نزد خدا مثال آدم است که او را از خاک آفرید و فرمان داد که باش! پس او بوجود آمد.[۱]

اهل باطل جوابی نداشتند، اما باز هم زیر بار حق نرفتند. لذا پیامبر راهی نداشت جز اینکه درخواست مباهله نماید. لذا به آنان گفت: «بیایید از خدا بخواهیم که نشان بدهد که چه کسی بر حق و چه کسی بر راه باطل است و لعنت و عذاب الهی را برای اهل باطل و دروغ گو درخواست کنیم.»

منظور از دروغ گو در اینجا کسی است که عیسی را خدا می‌داند، درحالی که او بشر و بنده خداست.

پس وقتی آنان در برابر منطق حق تسلیم نشدند، پیامبر خواست از طریق مباهله - البته به دستور خدا- به آنان ثابت کند که عیسی بشر است و از نزد خود هیچ ندارد و هر چه دارد از خداست. حتی اصل وجود او نیز از خدا به عاریت گرفته شده و حتی علم او از خودش نیست و از خداست و اگر خداوند یک لحظه نظر لطفش را از او بردارد، نابود و عدم می‌شود. هر که باشد؛ حتی پیامبر و امام معصوم، همه هرچه دارند، از خداست و از خود هیچ چیزی ندارند و حتی اصلِ وجودشان

---

۱. آل عمران، ۵۹

مال خودشان نیست. این عقیده ما درباره پیامبر و اهل بیت است و شک نداریم که آنان انسان و بشر و بندگان کوچک و ناچیز در برابر ذات لایتناهیِ خدای متعال هستند.

هرچه پیامبر بیشتر تلاش می‌کرد که این حقیقت را به آنان بفهماند، آنان بیشتر انکار می‌کردند. لذا خداوند دستور مباهله داد. اکنون در چنین شرایطی، مردم با شور و شعف بسیار منتظر بودند که ببینند برگزیدگانی که خداوند دستور داده که پیامبر آنان را در این دعای بسیار مهم به همراه خود ببرد، چه کسانی هستند؟ آیا پیامبر همه اصحاب را به شرکت در مباهله دعوت می‌کند؟ یا نزدیک‌ترین یارانِ خویش را؟ و یا نزدیک‌ترین خویشاوندانش را؟ آیا عمویش، عباس را که بزرگ خاندان رسالت بود، با خود به مباهله می‌برد؟ یا اینکه فقط برگزیدگان اهل بیت را که همان اصحاب کساء هستند، با خود می‌برد؟

انتخاب افرادی که در گروه پیامبر در مباهله بودند، نشان می‌دهد که نقطه مقابل گروه پلید، گروه پاک است. شرک از مهم‌ترین مصادیق پلیدی است و توحید نقطه مقابل آن است. لذا می‌بینیم که بنی امیه بانیان دایره پلیدی در مقابل اهل‌بیت، بانیان دایره پاکی و توحید، صف کشیدند و خلاصه تنها اهل بیتِ پاک و مطهر پیامبر بودند که در مباهله با نصاری شرکت پیدا کردند. زیرا اهل کساء برگزیدگان پاک از سوی خدا هستند که از میان عموم خاندان پیامبر برگزیده شده‌اند. پس برگزیدگان از عموم اهل بیت، قرینِ قرآن در حدیث ثقلین هستند که در صحیح مسلم نیز آمده است و اینان الگو و رهبران عموم اهل بیت و عموم مردم هستند و همه باید مطیع آنان باشند.

بر این اساس خداوند مطهرین از اهل بیت پیامبر را برای همراهیِ پیامبر در مباهله با نصاری برگزیده است و برای مؤمنین تعجب آور نبود هنگامی که دیدند پیامبر برای مباهله حرکت کرد؛ در حالی که فقط چهارنفر را به همراه داشت و آنان علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام) بودند. مسلمانان جایگاه اصحاب

کساء را در نزد خدا و پیامبر می‌دانستند و مسأله مباهله چیز کوچکی نبود؛ بلکه امر بسیار بزرگ و مهمی بود. در شرایطی که رویارویی میان طرفداران توحید و شرک به اوج خود رسیده بود. در چنین شرایط خطرناک، پیامبر می‌خواست مقام و جایگاه اهل کساء را به مردم نشان بدهد و می‌دانست که چنین روز و چنین حادثه‌ای در تاریخ فراموش نخواهد شد و حتی مسلمانان نیز می‌دانستند که روز مباهله در تاریخ انبیاء، روز بسیار مهمی است. روزی که خداوند آشکار می‌کند که حق با چه کسی است؟ موحدان یا مشرکان؟

لذا می‌بینیم که علمای اسلام به بیان اهمیت روز مباهله پرداخته‌اند و توضیح اینکه پیامبراکرم چه کسانی را برای مباهله با نصاری به همراهی خود انتخاب کرد.

بخاطر اهمیت چنین امر عظیمی بود که بزرگترین مسلمانان و اطرافیانِ پیامبر آرزو داشتند که به همراهیِ پیامبر برای مباهله انتخاب شوند. لذا «سعد ابن ابی وقاص» گفت و آرزو کرد که‌ای کاش مثل امام علی به چنین مقامی می‌رسید و برای مباهله انتخاب می‌شد! عباس عموی پیامبر نیز چنین آرزویی داشت و او بزرگ خاندان پیامبر بود و حتی عباس از نظر خویشاوندی، از علی به پیامبر نزدیکتر بود! اما این مسأله با معیارهای مادی سازگار نبود و این انتخاب خدایی بود. ولذا آیه مباهله از بهترین دلایل بر فضیلت و برتری اصحاب کساء محسوب می‌شود و به همین جهت علمای مسلمان، جریان مباهله و آیه مباهله و همراهان پیامبر در مباهله را در مقابل کسانی که می‌خواستند فضیلت اصحاب کساء را به فراموشی بسپارند، در کتب حدیث ذکر کرده‌اند.

روز مباهله و افرادی که توسط خدا و پیامبر برای شرکت در مباهله برگزیده شدند، مورد ایمان و تصدیق عموم مسلمانان از اهل سنت و شیعیان اثنی عشری و سلفی‌ها و وهابیون است. دانشمندان و مورخان این حادثه عظیم را در تاریخ ثبت کرده و گفته‌اند که این حادثه در سال دهم هجری واقع شده است. نکته جالب توجه این است که در سال دهم هجرت و پس از فتح مکه در سال هشتم هجری،

تعداد مسلمانان بسیار زیاد بود؛ مهاجرین و انصار و سابقین در اسلام همه بودند. اما از میان همه آنان خداوند این چهارنفر از اصحاب کساء را برای همراهی پیامبر در مباهله انتخاب کرد.

در ابتدا مسلمانان فکر نمی‌کردند که کسانی مانند عباس، عموی پیامبر در این انتخاب کنار گذاشته شوند. زیرا او نزدیک‌ترین خویشاوندان و بزرگ اهل بیت پیامبر بود و عادت معمولِ اعراب در مباهله این بود که نزدیک‌ترین‌ها و بزرگ‌ترین‌ها برگزیده شوند. اما پیامبر «پاکان» از اهل بیتش را برگزید و عباس را شرکت نداد. چون او از پاکانِ اهل بیت نبود. بنابراین پیامبر برای مردم روشن و مشخص کرد که اهل بیت شامل دو گروه است: اول پاکان و برگزیدگان اهل بیت از طرف خدا و پیامبر و گروه دوم غیرپاکان و غیربرگزیدگان از اهل بیت؛ و پیامبر نشان داد که باید بین این دو گروه تمایز و تفاوت قائل شد.

جریان مباهله و اهمیت آن، جایگاه عظیم اصحاب کساء را در نزد مسلمانان و یاران پیامبر تثبیت کرد. زیرا بسیاری از بزرگان مؤمنین آرزو داشتند که چنین افتخاری شامل حال آنان شود. چون می‌دانستند که این انتخاب آسمانی است. اما دیدند که پیامبر، پسرعمویش «علی‌بن ابی‌طالب» و همسر او فاطمه، و دو پسران علی و فاطمه، حسن و حسین را انتخاب کرد. لذا برای مردم سؤال بود که چرا علی را برگزید و عمویش را رها کرد؟ حتی در کتب اهل سنت آمده که عباس عموی پیامبر و سعد وقاص این آرزو را داشتند؛ اما این افتخار نصیب آنان نشد. لذا این قضیه یکی از فضایل امام علی علیه‌السلام و اصحاب کساء است و آنچه اهمیت آن را برملا می‌کند، انتخاب پیامبر در این قضیه برای یک امر بزرگ و خطیر است.

در آستانه روز مباهله مسلمانان پس از اینکه آیه مباهله نازل شد و پیامبر مأمور به مباهله شد، مسلمانان دائماً از یکدیگر می‌پرسیدند: پیامبر چه کسانی را برای این امر مهم انتخاب خواهد کرد؟ آیا بزرگانِ اصحاب؟ آیا ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه و ام سلمه در بین آنان خواهند بود؟ مسلمانان به اطراف نگاه

می‌کردند و می‌گفتند: بیایید آیه را بهتر بخوانیم تا ببینیم نشانه‌ای از اینکه پیامبر چه کسانی را انتخاب خواهد کرد، در آیه هست یا نه؟ در آیه مباهله آمده است: «پیامبر نیز خود را دعوت خواهد کرد!»، یعنی قائم مقامِ پیامبر چه کسی است؟ آیا منظور خود پیامبر است، یا شخصی غیر اوست که قائم مقام اوست؟ پسران پیامبر که در آیه آمده، منظور آن چه کسانی است؟ از بین زنان پیامبر، کدام یک انتخاب خواهند شد؟ برخی گمان کردند که خالص‌ترین و بهترین یاران پیامبر، یعنی حذیفه و سلمان و ابوذر و عمار حتماً در بین اصحاب مباهله خواهند بود. برخی مکرراً آیه مباهله را می‌خواندند که با قوی‌ترین شیوه فصاحت و بلاغت قرآنی، اعضای هیأت الهی برای مباهله را نشانی داده بود.

اما بسیاری از یاران پیامبر می‌دانستند که مقصد و منظور آیه مباهله تثبیت حق و اثبات بنیان توحید و حقانیت موحدین است. ولذا می‌دانستند که معیار و مقیاس انتخاب اعضای این هیأت الهی، آسمانی است نه زمینی! و معیار این انتخاب فضیلت و برتری معنوی اشخاص است و پیامبر نیز جز کسی را که خدا برگزیند، انتخاب نمی‌کند! ولذا پیامبر برای این امرِ عظیم برترین افراد و پاکیزگان از اهل بیتش را برگزید. در این انتخاب علی نفس و خود پیامبر و فاطمه زن برتر، و حسن و حسین برترین فرزندان بودند.

دقت و تفکر و تأمل در این آیه و آنچه که اتفاق افتاد، تفاوت و تمایز بین دو گروه از خاندان و اهل بیت پیامبر را به روشنی نشان می‌دهد! عباس عموی پیامبر، پیرمردی محترم و بزرگ خاندان کنار گذاشته می‌شود، و علیِ جوان به عنوان خود پیامبر و قائم مقام او انتخاب می‌شود. در آیه مباهله تصریح شده که زنان ما از طرف پیامبر؛ اما عایشه و حفصه و ام سلمه و سایر زنان مهاجرین و انصار همه کنار گذاشته می‌شوند و فاطمه دختر پیامبر و همسر علی انتخاب می‌شود! همه فرزندان بنی‌هاشم و خاندان پیامبر و همه فرزندان سابقین در اسلام و مهاجرین و انصار کنار گذاشته می‌شوند و دو فرزند خردسالِ شش و هفت ساله، یعنی حسن و

حسین برای این امر عظیم انتخاب می‌شوند. چرا چنین انتخاب‌هایی صورت گرفت؟

هیچ پاسخی برای این سؤالات وجود دارد؛ جز اینکه بگوییم این چهارنفر برگزیدگان خدا و پیامبر و همان ثقل دوم و امانت سنگین پیامبر هستند که در صحیح مسلم نیز آمده است. اگر حدیث ثقلین را در صحیح مسلم و آیه مباهله را بازخوانی کنیم، می‌بینیم که مقام این چهارنفر بالاتر از آن است که تصور می‌کردیم. آنان امانت گران سنگ پیامبرند و بقیه سبک و خفیف هستند. همه مسلمانان بجز قرآن و پیامبر و اهل بیت طاهرین، وزن چندانی ندارند. پیامبر اهل بیت پاک و برگزیده را که در آیه تطهیر در سوره احزاب آمده، در قضیه مباهله معرفی کرد؛ آنگاه که دست به دعا برداشت و به درگاه خدا عرض کرد: «پروردگارا اینان اهل بیت من هستند». شما را به خدا سوگند! آیا کسی دخترش را که همه می‌دانند دختر اوست، می‌گوید این اهل بیت من است؟

طبعاً روشن است که دختر انسان جزء اهل بیت اوست؛ اما پیامبر در اینجا می‌خواهد اهل بیت مطهرین را معرفی نماید که ثقل دوم پس از قرآن و سنت هستند. تا در آینده کسانی نیایند و به نام اهل بیت با دین خدا و دین مردم بازی کنند و دین را تحریف نمایند! خدا و پیامبر با این قضیه خواسته‌اند تا اهل بیت طاهرین را از عموم اهل بیت و خانواده بزرگ پیامبر جدا و متمایز نمایند.

کافی است که به روایات صحیح بخاری و مسلم و روایات فراوانی که همسران پیامبر در فضیلت چهارنفر اصحاب مباهله و اصحاب کساء نقل کرده‌اند، مراجعه کنیم؛ تا فضایل آنان را بشناسیم و بدانیم که چرا خداوند آنان را برای مباهله برگزیده است.

انتخاب این چهارنفر برای روز بزرگ مباهله، برای این بود که خداوند می‌دانست که در آینده افرادی می‌آیند و مقام اهل بیت طاهرین را انکار می‌کنند. خدا می‌دانست که گروه پلیدی از بنی امیه می‌آیند و مردم را از شناخت اهل بیت و مقام

آنـان دور مـی‌کننـد. زیـرا جنـگ و درگیـری بـین حـق و باطـل و بـین پـاکی و پلیـدی هیچگاه متوقف نخواهد شد.

بـرادران! آنچـه عـرض کـردم فقـط مقدمـه و زمینـه‌ای بـرای شـناخت مفـاهیم آیـه مباهلـه بـود و مـن در جلسـه آینـده بحـث دربـاره آیـه‌ی مباهلـه را ادامـه خـواهم داد. اکنون می‌خواهم سخنان شیخ عثمان و آنچه می‌خواهد بگوید را بشنوم. سـپس بـه ادامه بحث درباره اتهامات ایشان به بنده می‌پردازم؛ چنانکه قول داده بودم.

ضمن بحث درباره آیه مباهله، دلالت‌های آن بر فضایل اهل بیت و اقوال علمای اهل سنت و غیرآنان مبنی بر اینکه اصحاب کساء و اصحاب مباهله فقط آنـان اهـل بیت مطهرین هستند، را ذکر خواهم کرد.

یکی از مشکلاتِ شیخ عثمـان ایـن اسـت کـه تـاکنون مطهـرین از اهـل بیـت را کـه خداوند آنان را قـرین قـرآن و سـنت پیـامبر دانسـته، از اهـل بیـت غیرمطهـرین جـدا و متمـایز نکـرده اسـت. مـن وقتـی کـه مـی‌گـویم «عبـدالله بـن عبـاس» جـزء اهـل بیـت نیست؛ مقصودم ایـن اسـت کـه او از اهـل بیـت مطهـرین نیسـت. نـه اینکـه او از اهـل بیت غیرمطهرین هم نیست. ابن عباس جزء خاندان پیامبر است؛ ولـی ضـمن اهـل بیتِ طاهرین نیست. اما متأسفانه شیخ عثمان نمی‌تواند این مفاهیم عالی و مهـم را درک کند! چرا؟ برای اینکه او بطور عمـومی و گـذرا بـه ایـن مـسائل نظـر نـدارد و بـا تعصب مـذهبی مـسائل را تحلیـل مـی‌کنـد. حـالا شـما بفرماییـد! خـدا جـزای خیرتـان بدهد!

برادر ابواحمد از طرف وهابیت:

آقـای محمـدعلی! گویا شـما مـی‌خـواهی جـواب بـدهی! خـواهش مـی‌کـنم دسـت بلند نکنید و اجازه بدهید منـاظره تمـام شـود. جنـاب شـیخ عثمـان شـما بفرماییـد! برادر محمدعلی زمان را در نظر می‌گیرد.

شیخ عثمان الخمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً برادر ابواحمد درود بر شما! خوش آمدید! مدتی غیبت داشتید! من به اختصار خطاب به دکتر سخنی دارم: جناب دکتر عصام گویا شما گمان کردی که در این مناظره مخاطبین شما مسیحیان هستند؟ چون سخنانی که گفتید، برای مسیحیان مناسب بود! آیا فکر کردید که با یوحنا یا متی یا مرقس بحث می‌کنید؟ گویا شما آمدید در این جلسه که حرف‌هایی بزنید که هر مسلمانی آنها را می‌داند و اصلاً موضوع بحث ما نیست! من فکر می‌کردم که شما در مورد این پنجاه دقیقه خیلی حریص باشید و یک دقیقه از آن را تلف نکنید! اما می‌بینم که گویا اتلاف وقت جلسه اصلاً برای شما مهم نیست!

ضمناً به شما تبریک می‌گویم برای اینکه از شیوه خوب استفاده می‌کنید! و ناگهان آیه مباهله را مطرح کردید! شما در جلسه گذشته وعده دادید که بحث درباره شخصیت مرا تکمیل کنید! اما الآن ناگهان بحث مباهله را مطرح کردید! جناب دکتر عصام! استفاده از شیوه... خیلی خوب است؛ اما شما متأسفانه آن را درست به کار نگرفتید! جناب دکتر عصام! آیه مباهله و سخنانی که درباره مسیحیان مطرح کردید؛ یعنی هنگامی که ما اهل سنت با مسیحیان بحث و آنان را مجاب می‌کنیم، به مقام حضرت مسیح تجاوز نمی‌کنیم. درود خدا بر او باد! ما می‌دانیم که مسیح از پیامبران اولوالعزم است. درود خدا بر او و بر پیامبر، حضرت محمد ﷺ باد! همچنین با شما شیعیان وقتی ما درباره علی(رضی‌الله عنه) بحث می‌کنیم، او را آقا و امام و رهبر و الگو و محبوب خود می‌دانیم و آنچه از فضایل علی ذکر کردی، همه در کتب اهل سنت هست. بلکه شما و غیرِ شما نمی‌توانید فضایل علی را با اسناد صحیح آن، چنان که در کتب اهل سنت آمده، از کتاب‌های خودتان اثبات نمایید!

ما فضایل علی را بهتر از شما ذکر می‌کنیم و حفظ می‌کنیم؛ با این تفاوت که ما درباره علی مثل شما غلوّ و مبالغه نمی‌کنیم. چنانکه از پیامبر نقل کرده‌اند - که

بنظرم حدیث صحیح نیست- که گفته است: «ای علی دو گروه درباره تو هلاک می‌شوند: آنان که با تو دشمنی کنند و آنان که در دوستی تو مبالغه کنند». ما نه بغض و دشمنی با علی داریم و نه در محبت او غلو می‌کنیم -خدا از او راضی باد-؛ بلکه او را دوست داریم و به محبت او به درگاه خدا تقرب می‌جوییم و همیشه به این سخن پیامبرﷺ، خطاب به علی توجه داریم که فرمود: «ای علی جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند».

من هیچ مخالفتی ندارم با اینکه آیه مباهله بر فضایل علی و فاطمه و حسن و حسین دلالت می‌کند! آیا شما می‌خواهی فضایل آنان را برای ما بیان کنی؟ ما قبل از اینکه حرف‌های شما و امثال شما را بشنویم، فضایل آنان را قبول داریم! اما بحث ما درباره عصمت و امامت آنان است. آیات و احادیثی که بر عصمت و امامت آنان دلالت کند، کجاست؟ کدام یک از این سخنان و این آیات و احادیث امامت و عصمت آنان را ثابت می‌کند؟ بفرمایید جناب دکتر عصام!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. شیخ عثمان به من اشکال گرفت که من قول داده بودم که درباره اتهامات ایشان درباره دروغ‌گوییِ کسانی که با او مناظره کرده‌اند، حرف بزنم؛ اما خلف وعده کردم. خیر جناب شیخ عثمان! من خلف وعده نکردم! لطفاً نوار جلسات گذشته را با دقت دوباره گوش کنید! این که شما نوارها را دوباره گوش نمی‌کنید، موجب می‌شود که حرف‌های مرا متوجه نشوید! شما (شیخ عثمان) در جلسه گذشته گفتید: «من فکر می‌کردم که عصام می‌گوید، اهل بیت فقط علی و فاطمه و حسن و حسین هستند و بقیه افراد خاندان و خانواده پیامبر (مثل خویشان و همسران ایشان) جزء اهل بیت نیستند. اما بعداً فهمیدم که عصام، عبدالله بن عباس را جزء اهل بیت می‌داند؛ اما می‌گوید که او در ضمن اهل بیت طاهرین نیست. شیخ عثمان پس از این که نوار بحث را دوباره شنید، این مطلب را متوجه شد. لذا از ایشان خواهش می‌کنم که پس از هر جلسه، نوار آن را با

دقت گوش بدهد. زیرا در غیر این صورت همیشه مرا به دروغ گویی متهم می‌کند. چون متوجه مطالب نمی‌شود. و خود شیخ عثمان در جلسه گذشته اعتراف کرد و گفت: «بخدا قسم من جز چهارشنبه شب‌ها و همین یکی دو ساعت، برای شما وقت مصرف نمی‌کنم»! و این همان اشکال بزرگی است که به کار شیخ عثمان وارد است! چون به بحث‌ها دقت نمی‌کند و برای آن وقت نمی‌گذارد. جناب شیخ عثمان اگر به نوار جلسه گذشته مراجعه کنید، می‌بینید که من در پایان جلسه گفتم که من دوست ندارم با برادر دینی خود از روش... استفاده کنم و گفتم که من در جلسه آینده درباره آیه مباهله و سپس درباره اتهامات شما به خودم صحبت خواهم کرد و شما دیدید و شنیدید که شیخ عثمان درباره حدیث ثقلین با روشی خارج از بحثِ موضوع این حدیث، سخن گفت و سپس خود شیخ عثمان به من گفت: «هر آیه و حدیثی که دوست داری، انتخاب کن! بالاترین چیزها را که داری، بیاور!» من همه چیز را آماده دارم.

حتی اگر فرض کنیم که من ناگهان موضوع جدیدی را مطرح کردم، نباید ایشان اشکال بگیرد و اعتراض کند! چون خودش گفت: هرچه می‌خواهی، مطرح کن! من همه چیز را آماده دارم. سخنان ایشان در نوار موجود است! خودش گفت: هر موضوع و هر روایت و حدیثی که می‌خواهی، انتخاب کن! ولی الآن اعتراض می‌کند که چرا فلان آیه را انتخاب کردی؟ علاوه بر این شیخ عثمان اصلاً وارد بحث نمی‌شود! و دائم تکرار می‌کند که: «من چیزی نشنیدم، شما چیزی نگفتید!» اگر گوش نمی‌کنی، یا نمی‌شنوی، پس چرا با من مناظره می‌کنی؟ حرف‌هایی که امروز زدم، حرف‌های جدیدی بود! ایشان از یک طرف می‌گوید هر آیه و حدیث و موضوعی که می‌خواهی، انتخاب کن! بعد وقتی من طرحِ موضوع و طرح بحث می‌کنم؛ می‌گوید چیز جدیدی مطرح نکردی! در اولین جلسه وقتی حدیث ثقلین را مطرح کردم، گفت «نه این را نگو! از قرآن دلیل بیاور، نه از سنت پیامبر!». سپس آیه تطهیر را مطرح کردم؛ شیخ عثمان گفت: «من حرفی ندارم». بحث تمام شد! و

گفت من اصلاً حرف جدیدی نشنیدم!

وقتی که بحث فضائل اهل بیت مطهرین و برگزیده بودن پنج تن اصحاب کساء، و فرق بین اهل بیت مطهرین، و اهل بیت غیرمطهرین را مطرح کردم، شیخ عثمان گفت: «بخدا قسم این حرف دقیق و جدیدی نیست!» و همین‌طور الی آخر. یعنی شیخ عثمان وارد بحث جدی و علمی نمی‌شود! حتی در موضوعاتی که خودش انتخاب می‌کند، مثل جلسه گذشته که حدیث ثقلین را مطرح کرد! بعد بدون اینکه درباره این حدیث حرف بزند، وارد موضوع دیگری شد و گفت: «موضوع شیعیان اثنی عشری در مورد اهل بیت و کتاب خدا قرآن، یعنی ثقل اکبر چیست؟» و کمی در این باره صحبت کرد. این نشان می‌دهد که شیخ عثمان چیزی از شیوه‌های گفتگو و بحث علمی و موضوعی نمی‌داند. اگر ایشان می‌خواست درباره حدیث ثقلین صحبت کند، چنانکه خودش گفت؛ می‌بایست درباره مفردات و کلمات این حدیث و دلالت‌های آنها صحبت می‌کرد؛ و اینکه آیا حدیث ثقلین بر ضرورت تمسک به ثقلین دلالت دارد یا نه؟ و اساساً این حدیث بر چه چیزهایی دلالت دارد؟ و مراد و مقصود آن چیست؟ آیا مقصود از آن فقط کتاب و سنت است یا قرآن و اهل بیت؟ اما متأسفانه شیخ عثمان به جای پرداختن به بحث درباره حدیث ثقلین، سؤال کرد که آیا شیعیان به ثقلین تمسک می‌کنند یا نه؟ آیا شیعیان به قرآن و اهل بیت تمسک می‌کنند یا نه؟ درحالی که این سؤال خارج از بحث درباره حدیث ثقلین است و موضوع دیگری است.

موضوع بحث درباره حدیث ثقلین این است که آیا این حدیث بر ضرورت تمسک به اهل بیت دلالت دارد یا نه؟ و این بحث ربطی ندارد به اینکه آیا شیعیان به اهل بیت تمسک کرده‌اند یا اهل سنت؟ مشکل شیخ عثمان این است که خصومتی که ایشان با شیعه اثنی عشری دارد، دائماً موجب می‌شود که او از موضوع بحث علمی خارج شود. در حالی که خیال می‌کند که در قلب بحث وارد شده است. و لذا می‌بینید که صحبت درباره هیچ آیه یا روایتی درباره اهل بیت را بدون

اظهار خصومت نسبت به شیعیان نمی‌تواند دنبال کند. ایشان نمی‌تواند جدا از خصومت نسبت به شیعیان، به این سؤالات بپردازد.

از دیدگاه زبان عربی معنای ثقلین در عربی چیست؟ شارحان صحیح مسلم درباره کلمه‌ی ثقلین چه گفته‌اند؟ ثقلین شامل چه کسانی می‌شود؟ آیا الفاظ این حدیث دلالت بر ضرورت تمسک به اهل بیت دارد یا نه؟ شیخ عثمان بجای بحث درباره سؤالات فوق و مفاهیم آنها، بطور ناخودآگاه به شیعیان می‌پردازد. من بارها به ایشان نصیحت کردم که بحث درباره آیه مباهله و آیه تطهیر و حدیث کساء و حدیث دوازده جانشین پیامبر، باید به شیوه علمی و مجرد و رها از اختلاف و خصومت مذهبی دنبال شود؛ و با توجه به ضوابط و قواعد زبان عربی و الفاظ و عباراتی که پیامبر اکرم به کار برده‌اند و عبارات آیات قرآن کریم و مفردات آنها، باید مفاهیم این آیات و روایات را مورد بحث قرار دهیم. و در این جا کاری به این که شیعه دوازده امامی و یا اهل سنت چه می‌کنند نداشته باشیم و ضمن این بحث‌ها نباید به فرقه‌های مختلف شیعه و سنی و وهابی و سلفی حمله کنیم!

شیخ عثمان در جلسه گذشته درباره مسئله تحریف قرآن کریم صحبت کرد و گفت: «من درباره حدیث ثقلین تحقیق کردم»، اما به بحث علمی درباره این حدیث نپرداخت! لذا من از ایشان می‌پرسم: آیا شما درباره الفاظ و مفاهیم این حدیث به کتب لغت مراجعه کردید. من از ایشان می‌خواهم که دقیق باشد و علمی بحث کند. چنانکه در جلسه گذشته وعده دادم و گفتم که مقداری درباره آیه مباهله صحبت خواهم کرد؛ سپس به اتهامات شیخ عثمان می‌پردازم.

من برخی از علل و عواملی را که موجب می‌شود برادرم شیخ عثمان من و بسیاری از کسانی را که با ایشان مناظره کرده و یا بر ضد آنان کتاب نوشته، به دروغگویی متهم می‌کند و تمام وقت و همّ و غم خویش را صرف خصومت و دشمنی با آنان می‌کند، توضیح دادم. متأسفانه شیخ عثمان دشمنان حقیقی اسلام و مسلمانان را رها کرده و به دشمنی با برادران دینی خویش می‌پردازد و آنان

را به اتهاماتی بزرگتر از دروغ‌گویی متهم می‌کند.

و گفتم که یکی از مهم‌ترین این عوامل، شیوه بحث و مناظره شیخ عثمان است که شیوه علمی و صحیح نیست و این شیوه باعث می‌شود ایشان دیگران را به دروغ‌گویی متهم کند. و گفتم که یک قاعده و اصل مهم مناظره این است که: هر ادعایی که برای آن دلیل و حجت قوی مطرح شود، بر مخالف آن و طرف مقابل لازم است که آن دلیل را مورد بحث قرار دهد، نه این که به صاحب ادعا حمله کند. سپس برای عدم پایبندی شیخ عثمان به این اصل و قاعده دو دلیل ذکر کردم. و الآن دلیل سوم برای عدم مراعات این قاعده توسط شیخ عثمان را توضیح می‌دهم:

سومین دلیل بر عدم مراعات شیخ عثمان در مورد قاعده اصل مناظره این است که من در جلسه گذشته گفتم که شیخ عثمان از روش و شیوه علمای اهل سنت در برخورد با آیات و روایات مربوط به اهل بیت، خارج شده است و دلایلی برای این ادعای خود ذکر کردم و گفتم که این ادعای من یکی از علامت‌هایی است که شیخ عثمان مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کند.

مطلب اول برای دلیل سوم این است که شیخ عثمان رأی یک نفر یا گروهی از اهل سنت را برای مطلبی ذکر می‌کند، سپس به مخاطبین خود القا می‌کند که این نظر مورد اجماع علمای اهل سنت است. مثلاً در مناظره‌ای که با یکی از شیعیان کویتی داشت که ضبط شده و نوار آن موجود است، آن شیعه کویتی هنگامی که پیشنهاد کرد که درباره عدالت صحابه بحث کنند، شیخ عثمان گفت: اول باید درباره عدالت ائمه شیعه بحث کنیم!

ببینید! نگفت ائمه اهل بیت؛ گفت ائمه شیعه! در حالی که در مناظره با من گفت: «اینها ائمه اهل بیت هستند مثل امام باقر و امام صادق علیهما السلام». شیخ عثمان گفت: «من می‌گویم علی و حسن و حسین- این سه- امام عادل هستند؛ اما نه تای دیگر، باید درباره عدالتشان بحث کنیم!» و هنگامی که درباره سیره امامان چهارم تا دوازدهم از نسل امام حسین در کتابش بنام «کشف‌الجانی» بحث کرده، از

روش اهل سنت خارج شده؛ و به عنوان مثال یک قول شاذ[1] درباره طعن و رد امام صادق علیه‌السلام را نقل کرده؛ اما صدها سخن دیگر از علمای اهل سنت درباره عظمت امام صادق را نادیده گرفته است. شیخ عثمان با این کار به خواننده کتابش القا می‌کند که رأی عموم اهل سنت همان طعن امام صادق است! آیا این برخلاف روش علمی بحث و گفتگو نیست؟ من در جلسه گذشته نیز به این مطلب اشاره کردم.

علت دوم که خروج شیخ عثمان از روش علمای اهل سنت در بحث و گفتگو را نشان می‌دهد، روش برخورد او با حدیث دوازده جانشین پیامبر است که بخاری و مسلم آن را نقل کرده‌اند. و من هنگامی که نظر علمای اهل سنت درباره این حدیث ذکر کردم، گفتم که: نظر برخی از علمای اهل سنت درباره این حدیث مطابق نظر شیعیان اثنی عشری است؛ یعنی می‌گویند: «دوازده جانشین پیامبر طبق این حدیث: علی و حسن و حسین و زین‌العابدین و باقر و صادق و شش امام دیگر از اهل بیت پیامبر و از نسل امام حسین هستند». در آنجا که امام ابن حجر هیثمی در کتابش «الصواعق المحرقه» چاپ وهابیون این نظر را داده است. و نگفتم که این نظر جمیع علمای اهل سنت است، بلکه گفتم این نظر ابن حجر هیثمی و برخی دیگر از علمای اهل سنت است. این را گفتم برای اینکه ثابت کنم که شیعیان اثنی عشری تغییرِ حدیث دوازده امام، برخی از علمای اهل سنت را با خود همراه دارند و تنها نیستند. اما برادرم جناب شیخ عثمان در تغییر حدیث دوازده جانشین پیامبر می‌گوید: «آنان ابوبکر و عثمان و علی و معاویه و یزیدبن معاویه تا آخر هستند؛ و خداوند دین اسلام را به دست یزیدبن معاویه حفظ می‌کند». شگفتا! اسلام به وسیله یزید حفظ می‌شود! این خلط مطلب بزرگی بین «گروه پلیدی» و «گروه طهارت و پاکی» است. اشتباهی که شیخ عثمان در اینجا مرتکب شده، این است که تصور کرده این رأی عموم اهل سنت است. درحالی که

---

۱. نادر

هیچ یک از علمای اهل سنت ادعا نکرده که این نظر اجماعی اهل سنت است. شیخ عثمان باید می‌گفت که این نظر یک گروه از اهل سنت است، نه همه آنان! ایشان نگفت که اهل سنت در تغییر حدیث دوازده جانشین پیامبر، دچار اختلاف هستند و در فهم آن دچار حیرت و سرگردانی شده‌اند. شیخ عثمان یک رأی از آرای مختلف را مطابق میل خود انتخاب کرده و آن را حجتی بر اهل سنت دانسته و به آنان القا کرده که این نظر اجماعی علمای اهل سنت است! و این از امانت داری علمی بدور است. با این روشِ شیخ عثمان، حالا اگر کسی به او بگوید: آنچه گفتید، نظر عموم اهل سنت نیست؛ به او می‌گوید تو دروغ گو هستی! من نیز وقتی به شیخ عثمان گفتم که نظر ابن حجر هیثمی امام اهل سنت، در مورد دوازده جانشین پیامبر مانند نظر شیعیان است، شیخ عثمان بر من خشم گرفت و به من حمله کرد و گفت: «آیا ابن حجر هیثمی برای شما حجت است؟»

شیخ عثمان حتی از من توقع دارد که با نظر امام اهل سنت، ابن حجر هیثمی، مخالفت کنم! و رأی شیخ عثمان را قبول کنم. در حالی که شیخ عثمان خودش هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای برای ابطال رأی ابن حجر هیثمی درباره دوازده امام ندارد. و تنها چیزی که باعث می‌شود شیخ عثمان نظر ابن حجر هیثمی را رد کند، موافقت نظر ابن حجر با نظر شیعیان است. چرا که شیخ عثمان در طول بیست سال با شیعیان جنگ و دشمنی کرده و لذا نمی‌تواند رأی همگام با شیعه را بپذیرد!

مسأله دیگری که ثابت می‌کند که شیخ عثمان روش اهل سنت را ترک کرده، موضع‌گیری ایشان در مورد فضائل اهل بیت است. شیخ عثمان برای تضعیف بعضی از روایاتی که فضائل اهل بیت را بیان می‌کند، به سخنان امام آلبانی تکیه می‌کند. چنانکه در کتاب «کشف‌الجانی» آورده است. اما وقتی که شیخ عثمان حدیث ام سلمه درباره فضائل اهل بیت را حدیث ضعیف دانست و من به او گفتم که حتی امام آلبانی و علمای دیگر اهل سنت این حدیث را صحیح دانسته‌اند، به من اعتراض کرد و گفت: «آیا حجت شما امام آلبانی است؟» و هرکس به نوارهای

ضبط شده از سخنان شیخ عثمان و کتاب‌های او مراجعه کند، می‌بینند که او برای تضعیف روایات فضائل اهل بیت، به سخنان امام آلبانی استناد می‌کند؛ اما در عین حال وقتی که امام آلبانی، حدیث ثقلین را که در سنن ترمذی آمده، حدیث صحیح دانسته است، در این جا به سخن آلبانی استناد نمی‌کند! البته هنگامی که ما حدیث ثقلین را در صحیح مسلم می‌بینیم، دیگر نیازی به استناد به غیر صحیح مسلم برای اثبات صحت و درستی این حدیث، نیست.

بنابراین می‌بینیم که شیخ عثمان، امام آلبانی را برای تضعیف فضائل اهل بیت حجت می‌داند؛ اما آنجا که آلبانی از فضائل اهل بیت دفاع می‌کند، او را قبول ندارد! و کسی که با این روش مناظره کند، طبیعی است که دیگران را به دروغ‌گویی متهم کند. ولذا شیخ عثمان در برخورد با احادیث فضائل اهل بیت، به روش علمای اهل سنت عمل می‌کند و نه به روش علمای شیعه. زیرا علمای شیعه و سنی همگی هنگامی که روایات فضائل اهل بیت برخورد می‌کنند، نام علمای متعددی که این روایت‌ها را قوی یا ضعیف دانسته‌اند، می‌آورند؛ اما شیخ عثمان درباره حدیث «انا مدینه‌العلم و علی بابها»[1] ، فقط نام کسانی را ذکر می‌کند که این روایت را ضعیف دانسته‌اند و نام علمای بزرگی که این حدیث را صحیح دانسته‌اند، نمی‌آورد. این افراد عبارتند از: امام ابن حجر عسقلانی، امام شوکانی، امام عبدالرحمن سیوطی، امام مالکی مغربی غماری در کتابش به نام «فتح الملک العلی فی تصحیح حدیث باب مدینه العلم علی». زیرا اینان دلایل محکمی بر اثبات صحت حدیث «انا مدینه العلم...» ارائه کرده‌اند. و امام غماریِ مغربی آن را حدیث صحیح دانسته و امام عسقلانی آن را حدیث حسن دانسته است. اما شیخ عثمان از ذکر این‌ها خودداری می‌کند. چون با مکتب شیعه دشمنی دارد! و این کار از شیوه امانت داری علمی بدور است. و طبیعی است که چنین کسی مخالفین خود را به دورغ‌گویی متهم کند. ولذا دوباره تأکید می‌کنم که شیخ عثمان بجای اینکه مرا به دروغ‌گویی متهم

---

۱. پیامبر اکرم فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی این شهر است.

کند، باید دلایلی را که ارائه می‌کنم، مورد بحث و بررسی قرار دهد، نه شخص مرا. و اگر می‌تواند باید دلیلی را که آوردم، بر اینکه او از روش علمای اهل سنت خارج شده، رد کند.

درحقیقت آنچه من گفتم ثابت می‌کند که برادرم شیخ عثمان در تضعیف و رد احادیث فضایل اهل بیت، خیلی عجولانه برخورد می‌کند و بدون دقت و تحقیق و تأمل در سخنان علمی، با کوچکترین بهانه‌ای این احادیث را تضعیف و رد می‌کند؛ و این روش کاملاً غیر علمی و دور از امانت داری است. شیخ عثمان که خودش بارها اعتراف کرده و می‌گوید من عالم نیستم؛ و از سوی دیگر بدون دلیل، جرح و تعدیل احادیث می‌نماید. علاوه بر اینکه از بین کلام علما برخی را ذکر می‌کند که این رأی عموم اهل سنت است. شیخ عثمان از بحث درباره دلایل من فرار می‌کند. چون این دلایل قوی است و بجای آن خودم را متهم می‌کند؛ و می‌گوید «آقای عصام کذاب و دروغ‌گو است». بر فرض که یک ادعاکننده در محکمه و در مناظره آدم دروغ‌گویی باشد، اگر دلایل قوی و صحیح ارائه کرد، نمی‌توانیم به او بگوییم چون دروغ‌گو هستی، دلایل درست تو قابل قبول نیست!

مثل این که یک آدم دروغ‌گو پنجره اتاق مرا باز کند و بگوید: ببین خانه آتش گرفته و من هم آتش را ببینم و به او بگویم تو دروغ‌گو هستی و دروغ می‌گویی! وقتی دلیل قوی، حتی از آدم دروغ‌گو بشنوم، نمی‌توانم دلیل او را رد کنم.

و لذا قرآن کریم هم می‌فرماید: «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا»[1]؛نفرموده: چون فاسق است، سخن او را رد کنید! لذا شیخ عثمان باید دلایل مرا مورد بحث قرار دهد، نه اینکه دائماً مرا به دروغ‌گویی متهم کند. شیخ عثمان برای فرار از بحث علمی بارها می‌گوید: من به نوارهای ضبط شده مناظره‌ها مراجعه نمی‌کنم و برای شنیدن آن‌ها وقتم را تلف نمی‌کنم و برای این مناظره جز شب‌های چهارشنبه وقت دیگری صرف نمی‌کنم. ولذا شما شاهد بودید که در جلسه بحث گذشته شیخ

---

۱. اگر فاسقی برای شما خبر آورد، تحقیق کنید. (سوره‌ی حجرات آیه٦)

عصام گفت: من گمان می‌کردم که عصام می‌گوید: اهل بیت فقط این چهارنفر هستند. و می‌گوید در حالی که من (عصام) معتقدم که عبدالله‌بن عباس، و زینب نیز از اهل بیت هستند؛ اما اهل بیتِ مطهرین که خدا آنان را تطهیر کرده و پیامبر آنان را به عنوان قرین قرآن معرفی نموده، فقط ٤ نفر، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم‌السلام)، هستند. و فقط این چهارنفر ثقل دوم پس از ثقل اکبر، یعنی قرآن و پس از پیامبر هستند. سخن من این است که شیخ عصام از بحث درباره آن طفره می‌رود.

برادر ابواحمد از طرف وهابیون:

جناب شیخ عثمان شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. شیخ دکتر عصام می‌گوید: «عثمان الخمیس نوار مناظره را بریده! قطع کرده» و می‌گوید «عبدالله بن عباس از اهل بیت است؛ اما از مطهرین نیست». طبق معمول صدای خود شما را برای‌تان پخش می‌کنیم جناب دکتر عصام! سپس می‌گویی: من دروغ نگفتم! خوب جناب دکتر آیا شما در جلسه گذشته وعده ندادید که درباره آیه مباهله صحبت کنید؟ خواهش می‌کنم نوار جلسه گذشته را خودتان برای ما پخش کنید! تا ببینیم که چنین وعده‌ای دادید یا نه؟ من یادم هست که شما چنین وعده دادید که صحبت‌های‌تان درباره وضعیت روحی و شخصیتی من و درگیری‌های من با شیعیان کویت، را تکمیل کنید و چیزهای دیگر. خوب شما درباره آیه مباهله حرف نزدید! من مشکلی ندارم. من درباره آن بحث می‌کنم. شما گفتید که: «طعن درباره جعفر صادق علیه‌السلام کلام شاذ و نادر است.» سخنان من درباره جعفر (امام صادق) پاسخ به سخنان برادرت آقای تیجانی بود که گفته: «امام ابوحنیفه شاگرد امام جعفر (صادق) بوده است.» و امام

ابوحنیفه خودش در این باره گفته است: «لولا السنتان لهلک النعمان»[1]. این سخن شما شیعیان است. و من گفتم این از دروغ‌های بی‌پایان شیعیان است! نه ابوحنیفه شاگرد جعفربن محمد بوده، و نه مالک نزد ابوحنیفه شاگردی کرده است!

بعد گفتم این که گفته؛ «مالک از ابوحنیفه علم آموخته و انطاکی گفته: مالک از ابوحنیفه علوم جعفر بن محمد آموخته است»؛ من می‌گویم: جعفر بن محمد در این حد از اطمینان از دیدگاه مالک نبوده است. بلکه مالک از او حدیث نقل نکرده! این سخن من پاسخ به برادرت تیجانی بوده است. اما حرف من درباره امام جعفر بن محمد رحمه‌الله در کتاب «کشف‌الجانی» شرح حال زندگی او را آورده‌ام و مدح و ثنای علماء درباره او را ذکر کرده‌ام. و اینکه می‌گویی من فقط طعن درباره او را ذکر کرده‌ام و مدح او را نگفته‌ام، می‌خواهی دیگران را بر ضد من تحریک کنی و این عادت و روش شماست! سخن من درباره جعفربن محمد در صفحه ۱۷۲ از کتاب «کشف‌الجانی» ضمن صحبت درباره‌یتیجانی آمده است و آنچه یقین ما را درباره فضایل اهل بیت می‌افزاید، این است که دوازده امام اهل بیت، از هیچ یک از علماء علم نیاموخته‌اند؛ بلکه بسیاری از علماء نزد آنان شاگردی کرده‌اند، جز امام دوازدهم که هنوز آفریده نشده و به دنیا نیامده است! و من درباره جعفر بن محمد گفتم که شافعی و ابن معین گفته‌اند که «احادیث او و خودش مورد اطمینان است»؛ و ابوحاتم گفته او در علم بی‌نظیر است... و ابن حیان گفته: «جعفر بن محمد، افضل سادات اهل بیت در علم و عمل و فضیلت است و روایات او مورد اطمینان است، اما نه روایات فرزندانش از او». اما مالک از جعفر بن محمد روایت نکرده است و یحیی بن سعید درباره او سخن گفته است و من اینها را در پاسخ به تیجانی گفتم. البته من یک نوار ضبط شده دیگر با عنوان «اهل بیت» دارم که ضمن آن درباره شرح حال دوازده امامِ اهل بیت سخن گفته‌ام و مقام و جایگاه آنان

---

۱. اگر آن دو سال –شاگردی- ابوحنیفه نبود، او هلاک شده بود

را از دیدگاه اهل سنت ذکر کرده‌ام. پس جناب دکتر عصام سعی نکنید که به مردم چنین القا کنید که ما جعفربن محمد و پدرش محمد بن علی الباقر، و پدرش علی‌بن الحسین، و ائمه دیگر را دوست نداریم. رحمت و رضایت خداوند بر آنان باد! من در این نوار سخنرانی درباره زندگی جعفر بن محمد رحمه الله سخن گفته‌ام و ذکر کرده‌ام که امام ذهبی گفته است: «امام صادق، شیخِ بنی هاشم، ابوعبدالله، قریشی، هاشمی، علوی، نبوی، مدنی، یکی از بزرگان علم است»، و ابوحاتم گفته «او مثل و مانند ندارد.» پایان کلام ذهبی.

و همچنین شرح حال زندگی همه دوازده امام اهل بیت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) را که تو و غیر تو به فضایل آنان افتخار می‌کنید، ذکر کرده‌ام. اما اکنون ترا به خدا سوگند می‌دهم بگو ببینم شما درباره جعفربن محمد چه گفته‌اید؟ تا پس از آن من در وقت خودم برای شما بگویم که شما درباره جعفر بن محمد چه گفته‌اید؟ ای کسی که ادعای محبت جعفر بن محمد را داری!

حالا خواهی گفت: ابن حجر هیثمی امام اهل سنت است. قبلاً گفتی امام النووی، امام اهل زمان خود بوده؛ حالا ابن حجر هیثمی، امام اهل زمان خود شده؟ در حالی که هیثمی، امام اهل سنت نیست؛ چنانکه تو ادعا می‌کنی! و گفتی که چرا من برای تضعیف روایات فضایل اهل بیت به آلبانی استناد می‌کنم و برای تأیید فضایل آنان به آلبانی استناد نمی‌کنم؟ این نظر شماست. اما ما گاهی سخن او را قبول می‌کنیم و به لطف خدا اهل هوی و هوس نیستیم. هر که بد بگوید و یا غلط بگوید، او را رد می‌کنیم و برای هیچ کس جز پیامبر اکرم، قائل به عصمت نیستیم و جز پیامبر، هرکسی را برخی سخنانش را قبول و برخی را رد می‌کنیم. چون غیر از پیامبر ﷺ، هیچ کس معصوم نیست. اکنون آقای دکتر عصام دوباره خواهش می‌کنم وقت ما را تلف نکنید! بگو ببینم آیه مباهله بر چه چیزی دلالت دارد؟ شما ۳۸ دقیقه صحبت کردید و می‌گویی دانشگاهی هستی! آدم آکادمیک از وقت استفاده مفید می‌کند. ولی شما ۳۸ دقیقه حرف زدی. چه فایده‌ای داشت؟ خوب

درباره آیه مباهله صحبت کنید! البته نگویید ده جلسه وقت لازم است! خوب بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. آنچه برادرم شیخ عثمان گفت، صحیح نیست! و من دلایل آن را ارائه خواهم کرد. و این نیز یکی از اشکالات روش بحث و مناظره شیخ عثمان است. علامه جلیل سعید حوی در یکی از کتابهایش که آن را خوانده‌ام، اما نام کتاب در خاطرم نیست، در اواخر عمرش که وهابیون او را مورد تهاجم قرار داده بودند، می‌گوید: «یکی از دلایلی که بواسطه آن وهابیون به من حمله کردند، این بود که یک مسأله مورد اتفاق را مطرح می‌کردند و سپس دلایلی می‌آوردند تا شنونده را قانع کنند که آن مسأله بین ما مورد اختلاف است.»

شیخ عثمان نیز با همین شیوه، مرا مورد تهاجم قرار می‌دهد و می‌گوید که من گفته‌ام که او امام صادق و اهل بیت را دوست ندارد و سپس می‌گوید: «ما اهل بیت را دوست داریم». من هرگز نگفتم که شما اهل بیت را دوست ندارید. این مورد اتفاق ماست. اختلاف ما بر سر این مسئله اساسی است که آیا بر اساس فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اطاعت و پیروی از ائمه اهل بیت واجب است یا نه؟ این مورد اختلاف بین ماست. دقت کنید!

شیخ عثمان از موضوع اصلی می‌گریزد و پشت سر هم دلیل می‌آورد که اهل بیت را دوست دارد. خوب برادر! اگر شما اهل بیت را دوست نداشته باشی، کافر هستی! و بنابر اجماع مسلمانان، به دلیل این که قرآن کریم محبت اهل بیت را واجب کرده، هرکس اهل بیتِ مطهرین را دوست نداشته باشد، از اسلام خارج شده است. خواه سنی باشد یا وهابی یا سلفی یا شیعه اثنی عشری! ما درباره محبت اهل بیت اصلاً بحث و اختلاف نداریم. ببینید! خوب به سخن علامه حوی دقت کنید. دقیقاً مطلب همان‌طور است که ایشان گفته! ما قبول داریم که شما اهل سنت اهل بیت

را دوست دارید! چرا می‌خواهید این مسأله را مورد اختلاف جلوه دهید؟ اما بحث و اختلاف بین شیعه اثنی عشری و اهل سنت بر سر وجوب اطاعت و پیروی از اهل بیت است! آیا اهل سنت از اهل بیت پیروی و اطاعت می‌کنند؟ سؤال اینجاست!

برادر! بحث ما بر سر این نیست که اهل سنت و علمای آنان فضایل اهل بیت را ذکر کرده‌اند یا نه! بحث ما بر سر این است که آیا «حدیث ثقلین» بر وجوب اطاعت از اهل بیت دلالت می‌کند یا نه؟ وقتی که پیامبر اکرم می‌فرماید: «ترکت فیکم الثقلین»؛ یک انسان عاقل می‌گوید: من از این شهر می‌روم؛ من از دنیا می‌روم و دو چیز سنگین و گرانبها در بین شما می‌گذارم. و علمای اهل سنت گفته‌اند: چنانکه نظام هستی به جن و انس برقرار است و اگر انس و جن نباشند، دنیا برقرار نمی‌ماند، همینطور قوام دین به قرآن و سنت (ثقل اول) و به اهل بیت (ثقل دوم) است.

در این حدیث پیامبر اکرم ﷺ فرموده: «كَأَنِّي قَدْ دُعِيتُ فَأَجَبْتُ، أَنِي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْن. .»؛ نزدیک است که دعوت حق را اجابت کنم و بزودی از دنیا خواهم رفت. و من همانا دو چیز گران‌بها در بین شما باقی می‌گذارم. پیامبر صیغه «ترک» را بکار برده که کاملاً صریح و معنای آن آشکار است. اکنون بحث و اختلاف ما شیعه و اهل سنت در این است که آیا این حدیث بر وجوب اطاعت از اهل بیت دلالت دارد یا نه؟

حالا باز شیخ عثمان بر مسأله محبت اهل بیت اصرار دارد. برادر جان! حب اهل‌بیت مسأله اختلافی بین ما نیست و هیچ کس از مسلمانان چنین ادعایی ندارد! امام اهل سنت ابن تیمیه قاطعانه می‌گوید: «چهار امام اهل سنت[1] امام علی را رها کرده‌اند». سپس در یک جای دیگر از کتابش می‌گوید: «ما امام علی را رها کرده‌ایم» و در جای دیگر می‌گوید: «امام علی افضل اهل بیت و از همه برتر است».

اکنون جناب شیخ عثمان! ترا به خدا سوگند می‌دهم! وقتی که ابن تیمیه

۱. شافعی- مالکی- ابوحنیفه- احمد بن حنبل

می‌گوید: چهار امام اهل سنت امام علی را رها کرده‌اند، شما چگونه می‌توانی ادعا کنی که پیرو و تابع اهل بیت هستی؟ وقتی که شما افضل اهل بیت (امام علی) را رها کرده‌اید، چگونه می‌توانی ادعا کنی که پیرو جعفر بن محمد هستی؟ وقتی که امام محمد ابوزهره، در کتباش با عنوان «جعفرالصادق» می‌گوید: «وااسفا، افسوس! از این که دولت‌های اموی موفق شدند که بین ما اهل سنت و اهل بیت فاصله بیندازند.» آیا دولتی که بیش از چهل سال بر بالای منبرهای مسلمانان فریاد می‌زند: «خدایا شکم برآمده کله تاس»[1] را لعنت کن! آیا چنین دولتی که حسین، فرزند علی را کشت، اجازه می‌دهد که مردم تحت فرمانش از اهل بیت پیروی کنند؟

برادر شیخ عثمان! من با شما درباره اطاعت از اهل بیت بحث و اختلاف دارم، لطفاً از بحث فاصله نگیرید و تکرار نکنید که: «ما اهل بیت را دوست داریم و شیخ عصام این را قبول ندارد». همانطور که به علامه سعید حوی چنین اتهام ناروایی وارد کردید. اگرچه من به درجه سعید حوی نمی‌رسم و شاگردی از شاگردان او هستم، اما شما به من و به علامه سعید حوی اتهام ناروا زدید و به ما ظلم کردید. حالا شما بفرمایید!

ابو احمد البکری از طرف وهابیت:

جناب شیخ عثمان! میکروفن شما روشن است. لطفاً نوشتن را رها کنید! بفرمایید صحبت کنید!

شیخ عثمان:

بله! من از شیخ عصام سؤالی دارم: لطفاً بفرمایید که شیخ سعید حوی که شما خود را شاگردی از شاگردان او می‌دانید، این مطلب را که از او نقل کردید، در کجا گفته است؟ آیا در کتاب «الخمینیه شذوذ فی المقائد و الافکار»[2] ، یا در کتاب

---

۱. تعابیری زشت برای امام علی(ع)

۲. مکتب خمینی انحراف فکر و عقیده

دیگری گفته است؟ لطفاً پاسخ دهید!

دکتر عصام:

ببخشید! شما طبق عادت قبل خود در این مناظره، همه چیز را به خمینی و شیعه برمی‌گردانید. لطفاً به این مطلب بپردازید که ادعا کردی که شیخ عصام می‌خواهد به حاضران بگوید که اهل سنت، اهل بیت را دوست ندارند! گفتم که اختلاف ما بر سر اطاعت از اهل بیت است، نه محبت آنان! لطفاً پاسخ بدهید! آیا شما وجوب اطاعت از اهل بیت را قبول دارید یا نه؟

شیخ عثمان:

خوب جناب دکتر عصام! شما امشب درباره آیه مباهله صحبت کردید. لطفاً بفرمایید که آیه مباهله چگونه بر وجوب اطاعت از اهل بیت دلالت می‌کند، تا ما از آنان اطاعت کنیم؟

دکتر عصام:

این نیز یکی از اشکالات شماست جناب شیخ عثمان! شما به آیات روایات وارده درباره اهل بیت- که مقدار آنها بسیار است- به شکل پراکنده و تفکیک شده از هم نگاه می‌کنید! و این اشتباه است! ما باید به آیات و روایات مربوط به اهل بیت به شکل یک مجموعه مرتبط نگاه کنیم. ما از مجموع آنها نتیجه می‌گیریم که باید از اهل بیت اطاعت کنیم! نه از طریق تنها یک آیه یا یک روایت.

چرا من به شما گفتم که من آیات و روایات مربوط به اهل بیت را یک به یک مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم! ما با بررسی مجموعه این آیات و روایات، وجوب اطاعت از اهل بیت را استخراج می‌کنیم و نمی‌توانیم با یک آیه یا یک روایت همه مقامات اهل بیت را ثابت کنیم! شما می‌دانید که در بحث تفسیر موضوعی قرآن کریم، این اشتباه است که کسی بخواهد تنها یک آیه را مورد بحث قرار دهد! بلکه

باید تمام آیات مربوط به یک موضوع را در کنار هم قرار بدهیم و از مجموع آنها نتیجه‌گیری کنیم. درباره آیه مباهله باید همین‌طور عمل کنیم.

من از ابتدا به شما گفتم که آیه مباهله یکی از دلایل افضلیت و مرجعیت دینی اهل بیت است و دلایل دیگری نیز بر افضلیت و مرجعیت اهل بیت وجود دارد که از مجموعه آیات و روایات به آنها می‌رسیم. من از شما می‌پرسم: چرا اما ابن تیمیه می‌گوید: «ما امام علی را رها کرده‌ایم؟» لطفاً پاسخ دهید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام چیز عجیب و غریب و مهمی گفتی! واقعاً! علمای شما به خصوص معاصرین می‌گویند که «اثبات امامت و مرجعیت دینیِ ائمه اهل بیت از طریق مجموعه دلایل ممکن است و ما یک دلیل قطعی که به تنهایی بتواند امامت اهل بیت را ثابت کند، نداریم! و شما نمی‌توانید با یک دلیل امامت ائمه را ثابت کنید!» آیا این مطلب صحیح است و من آن را درست فهمیدم!؟

دکتر عصام:

برادرجان! وقتی که شبهه‌ها زیاد می‌شود و ما می‌بینیم که تاریخ بر ضد اهل بیت ایستاده است؛ چاره‌ای جز این نیست. شما کتاب «مقاتل‌الطالبین» را ببینید! ابوالفرج اصفهانی در این کتاب کشتارهای فراوان بر ضد اهل بیت مطهرین و غیرمطهرین را نقل کرده است. همه فرزندان اهل بیت مورد کینه جویی و تاخت و تاز دشمنان بودند. و طبیعی است که شبهات فراوان بر ذهن و دل مسلمانان تأثیر خود را گذاشته و اهل بیت مظلوم واقع شده‌اند. الآن که فکر و ذهن شما از صدها شبهه بر ضد اهل بیت پر شده است، من نمی‌توانم با یک دلیل همه این شبهات را از ذهن شما پاک کنم و چاره‌ای جز این نیست که با مجموعه‌ای از دلایل حقیقت را برای شما روشن کنم.

شما ببینید! خانم دکتر امینه مغربی پس از اینکه چندین جلسه بحث و مناظره

من و شما را شنید، از اهل سنت دست کشید و شیعه شد! من خودم پس از اینکه مجموعه‌ای از دلایل را بر حقانیت اهل بیت دیدم، از وهابیت دست کشیدم و شیعه شدم. زیرا یک دلیل نمی‌تواند تمام مسائل را روشن کند.

امام محمد ابوزهره در کتابش «جعفرالصادق»، کشتارهای اهل بیت مطهرین و غیرمطهرین را ذکر می‌کند. و جنگ تبلیغاتی را که دشمنان اهل بیت به راه انداخته بودند، ذکر می‌کند؛ تا آنجا که یک مسلمان آرزو می‌کرد که او را یهودی بدانند، اما شیعه جعفری نخوانند! آیا جز این است که جعفری منسوب به جعفربن محمدبن علی زین‌العابدین بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب است؟ چنین چیزی چگونه ممکن است که یک مسلمان شیعه جعفری بودن را بدتر از یهودی بودن بداند؟ این نیست جز برای اینکه دشمنان اهل بیت، از زمان بنی امیه تا به امروز یک جنگ همه جانبه و فراگیر بر ضد اهل بیت و مذهب آنان به راه انداخته‌اند و مردم را از اهل بیت چنین دور کرده‌اند.

تا آنجا که ابن خلدون تاریخ نگار بزرگ اهل سنت می‌گوید: «مذهب اهل‌البیت جعلی است و خداوند هیچ دلیلی بر آن نفرستاده است.»

آری برادر! تاریخی که دشمنان اهل بیت ساختند، اثبات حقانیت مذهب اهل‌البیت را سخت و دشوار کرده است. و یک وجه حدیث پیامبر اکرم که اهل بیت را ثقل نامیده، این است که پیروی از مذهب اهل بیت برای نفس انسان ثقیل و سنگین است و پذیرش آن دشوار! اما پذیرفتن هر یک از مذاهب اربعه آسان است و من خودم زمان بسیار زیادی صرف کردم و زحمت زیادی کشیدم تا حقانیت مذهب اهل بیت را دریابم.

من سیزده سال پیش به لطف خدا به مذهب اهل بیت هدایت شدم و پس از این مدت طولانی، زحمت زیادی کشیدم، اما از خانواده‌ام فقط سه نفر یعنی خواهر بزرگم و برادرم و خواهرزاده‌ام، هدایت شدند.

آری قانع کردن مسلمانان به مذهب اهل بیت سخت و دشوار است. زیرا انبوه

تراکم شبهات ذهن آنان را پر کرده و حقایق این مذهب حق و بزرگ را پوشانده است. و شما روز قیامت در برابر خداوند مسئول خواهی بود و مؤاخذه خواهی شد. زیرا تمام قدرت و توان خود را برای شبهه پراکنی بر ضد آیات و روایات مربوط به فضایل اهل بیت، بکار گرفته‌ای؛ چه از حیث تضعیف سند این روایات یا دلالت آنها! و امثال شما در هر روایتی که مربوط به فضایل اهل بیت باشد، شبهه و تشکیک می‌کنید. در چنین وضعی طبیعی است که من باید زمان زیادی را برای توضیح این روایات و پاسخ به این شبهات، صرف کنم. و اگر این شبهات و تشکیکات نبود، معنای آیات و روایات فضایل اهل بیت نیاز به این همه توضیح نداشت. علت این مشکل شما و امثال شما هستید.

من از شما می‌پرسم: چرا ابن تیمیه می‌گوید: چهار امام اهل سنت، امام علی را رها کرده‌اند و چگونه با این وضع شما می‌توانی ادعای پیروی از امام علی را بکنی؟ لطفاً پاسخ دهید!

شیخ ابواحمدالبکری از طرف وهابیت:

جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام! شما می‌خواهی دیگران را به آنچه خودت اعتقاد داری، قانع کنی! بگو ببینم آیا یک نص صریح قطعی که به امامت ائمه اهل بیت کند، داریم یا نه؟ آیا شما می‌خواهی امامت آنان را از طریق مجموعه دلایل ثابت کنی؟ و سؤال دیگر اینکه ابن تیمیه در کجا گفته ما امام علی را رها کردیم؟ لطفاً جواب بدهید!

دکتر عصام:

ببخشید! شما سؤال کردی و من به سؤالات شما جواب دادم. لطفاً شما هم به سؤالات من جواب بدهید! و سؤال را با سؤال برنگردانید!

اما پاسخ سؤال شما اینکه ابن تیمیه در کتاب «منهاج‌السنه» این سخن را گفته است. حالا شما لطفاً به این سؤال پاسخ دهید: وقتی که ابن تیمیه می‌گوید چهارامام اهل سنت، امام علی را رها کردند و از فقه او و قضاوت‌ها و احکام او هیچ چیزی نگرفتند؛ پس چگونه شما می‌توانید ادعا کنید که پیرو امام صادق هستید؟ در حالی که افضل اهل بیت، امام علی را رها کرده‌اید؟ لطفاً پاسخ دهید!

شیخ عثمان:

دکتر عصام! لطفاً شماره جلد و چاپ و صفحه کتاب ابن تیمیه را بگویید و به این سؤال پاسخ بدهید که آیا دلیل صریح و واحدی بر امامت ائمه دارید یا این مجموعه دلایل شماست؟

دکتر عصام:

برادر چرا بهانه تراشی می‌کنی؟ کتاب «منهاج‌السنه» بارها چاپ شده و شماره صفحات آنها متعدد است. شما افرادی دارید که می‌توانند مراجعه کنند و پیدا کنند. حتی امام محمد ابوزهره عبارت ابن تیمیه را در کتاب خود به نام «جعفرالصادق» آورده و گفته: «آری اهل سنت قضاوت‌های امام علی را رها کردند».

برادرجان! ما می‌خواهیم بگوییم که مذهب اهل بیت، ثقل اصغر و قرین قرآن است. شما خودتان را به این راضی کرده‌اید که چند روایت معدود در حد چهار یا پنج روایت از امام علی بگویید. آیا این ثقل است که پیامبر به آن سفارش کرده است؟ شما مذهب اهل بیت را می‌شناسید. آیا مذهب اهل بیت همین چند روایت است؟ امام علی بعد از پیامبر اکرم، سی سال در بین مردم زندگی کرد. آیا از این سی سال و سیره امام علی، فقط همین چند روایت معدود را داریم؟ چرا احادیث امام حسن مجتبی و امام حسین و امام صادق در کتب روایت و حدیث شما نیست؟ من از شما می‌پرسم مذهب اهل بیت در کجای کتب روایی شماست؟ چرا به این سؤال پاسخ نمی‌دهید که ابن تیمیه گفته ما مذهب امام علی را رها کرده‌ایم؟ شما بگردید

و شماره صفحه این سخن ابن تیمیه در کتاب «منهاج‌السنة» را پیدا کنید و اگر این سخن در این کتاب نبود، آن وقت به من می‌گویید چرا دروغ گفتی! لطفاً پاسخ دهید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام! ببخشید من به سخنان شما اعتماد ندارم! چون تا حالا چندین بار نقل کردی و سخن شما درست نبود. باید خود شما شماره صفحه و کتاب را بگویید و گرنه سخن‌تان مردود است. این دروغ است! کلام شما پوچ و غیرمنطقی است. خود شما باید آدرس سخن ابن تیمیه را بدهید!

شیخ ابواحمد البکری از طرف وهابیت:

جناب شیخ عثمان! وقت دکتر عصام تمام شده. بگویید چکار کنیم؟

شیخ عثمان:

یک دقیقه به دکتر عصام فرصت می‌دهیم تا آدرس سخن ابن تیمیه را بگوید! بنظرم در جلد دوم کتاب «منهاج السنه» صفحه ۲۲۰ باشد. حالا شما به سؤال من جواب بدهید! لطفاً از جواب به سؤال من به بهانه جلد و صفحه و...فرار نکنید!

شیخ ابواحمد البکری از طرف وهابیت:

خوب الآن می‌توانیم سؤالات را شروع کنیم:

کسانی که سؤال دارند، دست بلند کنند! باید کمی صبر کنیم. گویا شیخ مشکلی دارد! لطفاً کمی صبر کنید تا به ما خبر بدهند!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. من الآن دو تا از چاپ‌های کتاب «منهاج‌السنه» را در اختیار دارم و آنچه شما گفتید در هیچ یک از این دو کتاب نیست! یکی چاپ

دارالکتب العلمیه در بیروت است و دیگری چاپی که به تحقیق محمد رشاد سالم چاپ شده است. خوب جناب دکتر لطفاً بفرمایید آدرس شما در کدام یک از چاپ‌های این کتاب است؟ آیا از روی کتاب خواندید یا از حافظه خود کمک گرفتید؟

دکتر عصام:

جناب شیخ عثمان! مشکل شما این است که به همه چیز بدبین هستید و شک می‌کنید! به خدا قسم تحلیل من صحیح است. چرا دیگران را متهم می‌کنی؟ من تصویر این نسخه را با شماره صفحه و جلد و چاپ کتاب، برای شما می‌فرستم. این مسأله ساده‌ای است. حتی خود امام ابن تیمیه ﷺ می‌گوید: «و وقع بعض المتسننه فی النصب»[1]. این سخن ابن تیمیه مشهور است. من مطمئن هستم که شما سخنان ابن تیمیه را حفظ نکرده‌اید. من خودم وهابی بودم و بسیاری از سخنان او را حفظ کرده‌ام و از حفظ دارم. علاوه بر این، فقط ابن تیمیه نیست. امام محمد ابوزهره نیز در کتاب «جعفرالصادق» سخن ابن تیمیه را نقل کرده و از امام «ابن القیم الجوزیه» آن را نقل کرده است. چرا به آسانی مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کنی؟ ببین خدای متعال حقیقت را به وسیله خانم دکتر امینه مغربی آشکار کرد. این خانم درس خوانده و اهل تحقیق و ساکن آمریکاست. شما دائماً مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کنی! ولی من یک بار نگفتم شما دروغ می‌گویی! آیا شما امام محمد ابوزهره را قبول ندارید که از ابن قیم الجوزیه نقل می‌کند که: «فقهای اهل سنت قضاوت‌های امام علی را رها کردند و از آنها چیزی نگرفتند!»؟ ببین واقعیت تاریخ نیز این سخن را تأیید می‌کند و اهل سنت همیشه از قضاوت‌ها و حکم‌های عمر و سایر اصحاب پیامبر و روایات آنها می‌گویند. اما از احکام و قضاوت‌ها و احادیث امام علی در کتب شما خبری نیست!

شما مقدمه ابن خلدون را بخوانید! آنجا که یک جمله بسیار مهمی گفته که

۱. حتی برخی از منتسبین به اهل سنت، ناصبی و دشمن اهل بیت شدند

روی من تأثیر زیادی گذاشت و موضع اهل سنت را نسبت به اهل بیت برای من آشکار کرد؛ و همچنین تأثیر بنی امیه بر اهل سنت، نسبت به اهل بیت را. ابن خلدون در مقدمه خود می‌گوید: «و شذ اهل البیت فی مذاهب ابتدعوها».

برادر! نسبت به حق اهل بیت کوتاهی زیادی شده است! حتی امام ابوزهره اعتراف کرده و به صراحت گفته است: «آری دولت بنی امیه، با اهل بیت جنگیدند و آنها را اذیت و آزار کردند و بر منابرِ مساجد آنها را لعنت کردند و در تمام این مدت مذهب رسمی دولت مذهب اهل سنت بود.»

شما در تاریخ بخوانید! چرا مذهب اسلامی، چهار مذهب است و در بین آنها مذهب اهل بیت نیست؟ چرا مذهب اهل بیت را ابطال و حذف کردند؟ و چه وقت این اقدام صورت گرفت؟

شما تحقیق کنید! تاریخ را بخوانید! و بپرسید: چرا مذهب اهل بیت در بین مذاهب اسلامی نیست؟ و چرا و چگونه این مذهب حذف شده؟ و چرا اهل بیت در همه جا تعقیب و کشته شدند؟ و چه بلاهایی بر سر آنها آمد؟ شما کتاب «شهدای اهل بیت و پیروان اهل بیت»[1] را بخوانید، تا حقیقت را پیدا کنید! برادرجان تعصب کور نداشته باشید! به خدا عیب است که یک زن راه حقیقت را پیدا کند و هدایت شود و شما که امام جماعت هستید در گمراهی باشید! حالا شما بفرمایید.

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام لطفاً عصبانی نشوید! چاپ و صفحه مورد نظر شما وجود ندارد. عیب این است که یک خانم بدست یک آدم دانشگاهی هدایت شود که حرفی را از کتابی نقل می‌کند که نمی‌داند وجود دارد یا نه! فقط تکرار می‌کند که حرف او درست است، اما مدرک ندارد. خوب ان‌شاءالله در جلسه آینده آدرس مدرک خود را ارائه کنید و همه شاهد خواهند بود که درست است یا نه! ما در

۱. شهداء اهل البیت و اتباع اهل البیت

ابتدای صحبت شما فقط سخن درباره نصاری و عیسی بن مریم علیه‌السلام شنیدیم و شما وعده دادید که درباره آیه مباهله صحبت کنید. اما ما چیزی درباره آیه مباهله نشنیدیم. و وقت شما تمام شد. ما منتظر می‌مانیم تا شما صحبت کنید و من هم درباره این آیه حرف خواهم زد یا هر چیز دیگری که شما بخواهید!

اما الآن من حرف‌های خودم را درباره حدیث ثقلین کامل کنم. این حدیث که شیعیان خیلی به آن استناد می‌کنند، در صحیح مسلم به نقل از زید بن ارقم آمده و حدیث چنین است: «پیامبر اکرم روزی در منطقه غدیر خم، بین مکه و مدینه ایستاد و سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی و نصیحت مردم گفت: ای مردم! من هم بشری هستم و نزدیک است که دعوت رسول الهی (عزرائیل) را اجابت کنم؛ و من دو چیز سنگین در بین شما می‌گذارم: اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور است؛ پس به آن چنگ بزنید! سپس مردم را به کتاب خدا سفارش کرد و به عمل کردن به دستورات آن ترغیب نمود. سپس فرمود: ثقل دوم اهل بیت من است. درباره اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم، تا آخر حدیث».

من می‌گویم این حدیث ثقلین است و گفتیم که ثقلین یکی کتاب خداست که پیامبر به تمسک به آن سفارش کرده و ثقل دوم آل بیت پیامبر (صلی‌الله علیه و آله و سلم) است که آن حضرت سفارش کرده که حق آنها را بدهید! ما پیرو اهل بیت پیامبریم. ما ثقل اکبر یعنی قرآن کریم را حفظ کردیم و در این باره با شما سخن خواهم گفت؛ اگر شیخ عصام در جلسه آینده درباره آیه مباهله صحبت نکند. و خدا داناتر است و درود او بر پیامبر اکرم!

شیخ ابواحمدالبکری از طرف وهابیت:

خدا به شما پاداش بدهد! ان‌شاءالله خیر است. دکتر عصام در مناظره وقت بیشتری گرفت و بیشتر صحبت کرد. من باید یک تذکر بدهم! من خودم گاهی در مناظره حضور دارم و گوش می‌کنم و می‌بینم که شیخ کورانی همیشه بعد از مناظره

نظر می‌دهد. اکنون نیز شیخ کورانی موجود است. و اگر می‌خواهد نظری بدهد، خوب است که قبل از رفتن شیخ عثمان باشد تا ایشان هم بشنود. اکنون ما سؤال می‌کنیم. چنانکه آقای محمدعلی برای من نوشته است که آقای عبدالرحمن دمشقیه شروع می‌کند. شما هم از طرف خود سؤال‌کننده را انتخاب کنید و روی صفحه برای من بنویسید تا من نوبت‌ها را تنظیم کنم. جناب آقای احمد بعلبکی! لطفا آقای دمشقیه شروع کند به سؤال!

شیخ عبدالرحمن دمشقیه از طرف وهابیت:

بسم الله الرحمن الرحیم. پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر اکرم، سؤال من چنین است: اولاً چه کسی به ما دستور داده که از مذهب اهل بیت پیروی کنیم؟ بسیاری از دستورات فقهی که از اهل بیت نقل شده، امر به تقیه کرده است. برخی از آنها سلبی است. یعنی امر به تقیه کرده و گفته مذهب خود را آشکار نکنید و انکار کنید و برخی از آنها ایجابی است. ما باید از کدام یک از این روایات پیروی کنیم؟

خوب جناب دکتر عصام الآن دیگر باید، نام انتشارات و چاپ کتاب به دست شما رسیده باشد. لطفاً آدرس چاپ آن کتاب ابن تیمیه را که به آن استناد کردید، بفرمایید! من اکنون حاضرم بر اساس آیه مباهله که می‌گوید «فقط خدا را بخوانید و از او بخواهید و شریک برای او نگیرید»، با شما مباهله کنم. زیرا من می‌گویم این شیعیان دعا می‌کنند و می‌گویند: یاحسین! یا صاحب‌الزمان! اینها شرک است! زیرا خدای متعال در آیه مباهله فرموده است: «پس هرکس که بعد از اینکه برای تو علم آمده، درباره آن با تو جدال کرد، پس به آنان بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما و...را بخوانیم و دعوت کنیم...الی آخر آیه». و بر اساس این آیه شریفه قرآن کریم که: «بگو ای اهل کتاب! بیایید بسوی یک کلام واحد میان ما و شما که جز خدا نخوانیم و برای او شریک قائل نشویم».

آقای دکتر عصام شما امروز آیه مباهله را برای بحث انتخاب کردید. آیا حاضرید با من مباهله کنید؟ من می‌گویم که دعای شیعیان که می‌گویند: یاحسین! یا صاحب‌الزمان! شرک است. اگر حاضرید، من فرزندانم را می‌آورم و دعا می‌کنم که خدا آنان را لعنت کند و از من بگیرد. اگر این سخن شما -یاحسین، و یا...- شرک نباشد و شما هم بگویید: یاحسین! که شیعیان می‌گویند، شرک نیست و توحید است و اگر توحید نباشد، خدا شما و فرزندان‌تان را لعنت کند و گرفتار کند. این سؤال من بود. آیا حاضرید؟

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً ما باید معنای تقیه و مفهوم آن را خوب بشناسیم. برادر عزیز! جناب دکتر دمشقیه! باید بدانید که مفهوم تقیه در نظر وهابیون و شیعیان اثنی عشری متفاوت است. من می‌گویم هرکس تقیه را به شکلی که وهابیون تعریف می‌کنند، قبول داشته باشد، معلونِ ملعون است. زیرا وهابیون تقیه را به عنوان نوعی نفاق می‌شناسند و قطعاً منافق ملعون است. من خودم وهابی بودم. از نظر وهابیون تقیه یعنی نفاق و مکر و خدعه. درحالی که تقیه این نیست. ما باید مفاهیم مورد اختلاف را بشناسیم و آنها را درست تعریف کنیم. تقیه یکی از این مفاهیم است که لفظ و ظاهر آن بین شیعه و سنی مشترک است. اما مفهوم و معنای آن در نزد دو گروه کاملاً متفاوت است. و این یکی از مسائلی است که موجب می‌شود، دشمنان اسلام از آن سوءاستفاده کنند و به اختلافات بین مسلمانان دامن بزنند. و مصیبت در اینجاست که ما مسلمانان هم برای حل این مشکل فکری نکنیم. شما اگر می‌خواهید، مفهوم تقیه را در نزد شیعیان دوازده امامی بشناسید، به کتاب امام اهل سنت در عصر حاضر ابوزهره بنام «الامام جعفرالصادق» مراجعه کنید! وی می‌گوید: «تقیه در نزد شیعیان از این آیه قرآن گرفته شده که فرموده: «...الا ان تتقوا منهم تقاه»[1]. برادرجان ما همیشه می‌گوییم

۱. مگر اینکه از آنان-بر جان و مال خود- بترسید(آل عمران،۲۸)

خداوند لعنت کند کسانی را که شیعیان را به تقیه مجبور کردند. شما تاریخ را بخوانید! مذهب مظلوم و مغلوب و محکوم، که در طول صدها سال مورد ظلم و اذیت و آزار و کشتار واقع شده و رهبرانش کشته شده‌اند! امام حسین با آن شکل فجیع کشته شده است. تا آنجا که ابن تیمیه می‌گوید «قبر امامِ رافضیان ناشناخته است» و اهل سنت قبول ندارند که قبر او در محل کنونی در نجف اشرف باشد. مذهبی که امامش چهل سال در بالای منابر لعنت شده است و فرزندان او کشتار و غارت شده‌اند؛ طبیعی است که پیروان این مذهب، تقیه کنند! کسی که مستضعف و تحت تعقیب و فراری است، طبیعی است که از ترس جان تقیه کند. یعنی عقیده خود را پنهان کند. دشمنان اهل بیت شیعیان را مجبور به به تقیه کردند. زیرا فقه شیعه مغلوب و محکوم به زندان و مورد تهاجم همه جانبه بود؛ اما فقه اهل سنت حاکم بود و نیازی به تقیه نداشت.

در اینجا یک سؤال مطرح می‌شود و آن این است که اگر ما یک روایت از ائمه اهل بیت دیدیم، چگونه بدانیم که این روایت از باب تقیه است یا نه و آیا می‌شود به آن ملتزم شد؟ در اینجا در فقه مذهبِ اثنی عشری قواعدی برای شناخت احادیث وجود دارد که شیخ مفید (رحمه‌الله) آنها را به تفصیل شرح داده است. شما می‌توانید آنها را مطالعه کنید. من به اختصار عرض می‌کنم:

اولاً روایاتی که در شرایط تقیه وارد شده است، تعداد آنها اندک است و اسناد آنها نیز کم است. اما روایاتی که احکام و مسائل را بطور طبیعی و نه در شرایط تقیه بیان کرده است، به طرق و اسناد مختلف نقل شده است. علاوه بر اینکه این روایات خلاف تقیه با سیره شناخته شده ائمه سازگار است و روایات تقیه به عکس آن است. این یکی از راه‌های شناخت است.

ثانیاً سیره دینداران و علمای مذهب، روایاتی را که از طریق تقیه وارد شده، مشخص می‌کند. زیرا این روایات با روش آنان مخالف است. و اصحاب ائمه و مقربین آنها روایاتی برخلاف معدود روایات تقیه نقل کرده‌اند که آنها را مشخص

می‌کند. نشانه دیگر این است که روایات تقیه در کتب حدیث شیعه در باب نوادر وارد شده است.

خلاصه اینکه قواعد متعددی وجود دارد که از طریق آنها می‌توان تشخیص داد که یک روایت در شرایط تقیه صادر شده یا در شرایط طبیعی. ضمن اینکه احادیث تقیه در شرایط خاص آمده‌اند و اصل و اساس بر این است که روایات شیعه در شرایط طبیعی وارد شده و اگر کسی درباره یک حدیث ادعا کند که آن در شرایط تقیه وارد شده، باید برای سخن خود دلیل بیاورد. من برای جناب شیخ دمشقیه احترام قائلم. اما مشکل شما این است که شما مذهب شیعه را از طریق خود این مذهب بررسی نکرده‌اید. به کتاب‌های افرادی مثل احسان اللهی، محمد مال‌الله مراجعه کرده‌اید و نوشته‌های امام محمد ابی زهره و امام شلتوت و امام محمد مدنی را کنار گذاشته‌اید.

ببینید امام محمد مدنی درباره تحریف قرآن می‌گوید: «روایات مبنی بر تحریف قرآن در کتب شیعه و اهل سنت آمده، اما این بدین معنی نیست که شیعه یا اهل سنت قائل به تحریف قرآن هستند». و این مسأله را باید در آینده بحث کنیم.

اما مسأله «یاحسین!» من آمادگی دارم با شما مباهله کنم بر اینکه آیا شما می‌گویی که کسی که می‌گوید یاحسین! او به الوهیت و خدایی امام حسین معتقد است؟ اگر چنین باشد، قطعاً او مشرک است و اگر چنین کسی معتقد باشد که امام حسین یکی از صفات الوهیت را داراست و مستقل از خداست؛ من می‌گویم چنین شخصی نه تنها مشرک، بلکه کافر است!

مشکل شما این است که وقتی خواسته‌اید، مسأله شرک را درست کنید، کار را از جای دیگر خراب کرده‌اید، و دچار غلو و افراط شده‌اید. چنانکه شیعه و اهل سنت را تکفیر کرده‌اید. شما بیا از یک شیعه که می‌گوید: یاحسین! بپرس که آیا تو حسین را خالق می‌دانی؟ یا حسین را خدا می‌دانی؟ آنگاه خواهی دید که در هر جای دنیا به یک شیعه بگویی: حسین خداست (معاذالله)، یا اوست که سرنوشت تو را تعیین

می‌کند، در جواب شما می‌گوید: تو کافر هستی که چنین می‌گویی!

ما باید اعتقادات و حالات یک مسلمان را در همه شرایط در نظر بگیریم. آن وقت درباره او حکم کنیم. شما می‌بینید که یک شیعی هر روز نماز می‌خواند و در نماز می‌گوید: «ایاک نعبد و ایاک نستعین»[1]. در اذان و در نماز و در همه حالاتش می‌گوید: «لا اله الا الله»[2]. شما اذان شیعه را می‌شنوید. در مساجد شیعه در همه جای جهان صدای «الله اکبر» و «لا اله الا الله» بلند است. شیعیان قرآن می‌خوانند. در نماز و تشهد و تکبیر و قبل و بعد از اذان، همه جا تکبیر و تهلیل می‌گویند. آیا شما واقعاً و انصافاً می‌توانید همه اینها را نادیده بگیرید و فقط بر اساس اینکه او در یک شرایط ضعف و شرایط روحی خاص یک «یا حسین!» گفته، او را به شرک بالله متهم کنید؟

فرض کنیم شما یک نفر را می‌بینید که در همه رفتار و کردارش، در نماز و حرکات و اعمال و دعاهایش، همه جا مسلمان است. شما دعاهای شیعه را ببینید درباره هر چیزی! من آنها را خوانده‌ام. دعاهای شیعه پر از مفاهیم توحیدی و تضمین‌های توحیدی است که از شرک و غلو پیش‌گیری می‌کند. در زیارت‌های شیعه در مراقد شریفه، خطاب به ائمه چنین می‌خوانیم: «شهادت می‌دهیم که شما لااله الاالله گفتید و نماز را به پا داشتید و حج را اقامه کردید و...». شما ببینید تمام دعاهای شیعه و روایات آنان پر از مفاهیم توحیدی است و همه آنها دعوت به توحید است. شما اگر کتاب «التوحید» شیخ صدوق را با دقت و تعمق و به دور از تعصب مذهبی بخوانید، آن را پر از توحید می‌یابید. آن وقت شما همه اینها را نادیده می‌گیرید و بر اساس یک کلمه در یک شرایط خاص و ضعف روحی، یک مسلمان را تکفیر می‌کنید و مشرک می‌دانید. حقاً باید گفت که شما چقدر در تکفیر مسلمانان عجولانه عمل می‌کنید. خوب چه اشکالی دارد بگو این حالت نادر و در

---

۱. خدایا فقط تو را می‌پرستیم، و فقط از تو کمک می‌خواهیم

۲. جز خدای واحد هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست

شرایط خاص است. اصلاً بگو این اشتباه است که تو بگویی یاحسین! چرا با این سرعت یک مسلمان موحد را کافر کنیم؟

اما اگر دیدی که یک نفر حسین را به جای خدا گذاشته و در نماز و در تمام حرکات و سکناتش بجای خدا، حسین را صدا می‌زند و او را مدیر و مدبر و خدای جهان می‌داند و حسین را خالق و پروردگار جهان می‌شناسد، آن وقت من هم با شما موافقم که قطعاً چنین شخصی کافر است!

جناب عبدالرحمن! برادر عزیز! شما وهابیون، همه مسلمانان جهان را بخاطر یک کلمه مشرک می‌دانید. در حالی که من خودم می‌دانم که در بین اهل تسنن، فرقه‌هایی از صوفیه، گمراه و منحرف هستند و برخی از این دراویش و منحرفین خود را از شیعیان می‌دانند؛ در حالیکه شیعه از آنان بیزار است. مانند نصیریه که ما شیعیان آنان را کافر و مشرک می‌دانیم و آنها را لعنت می‌کنیم. چون آنان دچار غلو و افراط شده‌اند و برای اهل بیت صفت الوهیت قائل شده‌اند که این شرک و کفر است.

برادر دمشقیه! شما به تألیفات شیخ مفید و شیخ صدوق و دیگر علمای امامیه مراجعه کنید! آن وقت خواهید دید که همه علمای امامیه فتوی داده‌اند که مجالست با غلات[1] و کسانی که برای خدا صورت بشری قائل شده‌اند و یا برای بشری صفت خدایی قائل شده‌اند، جایز نیست.

و به اجماع علمای شیعه هرکس که به طول و اتحاد معتقد باشد و بگوید که خدا در جسم بشری حلول کرده، کافر است. و هرکس خدا را به مخلوق تشبیه کند، یا بشری را به مقام خدایی برساند، کافر است. شما رساله‌های علمی فقهای امامیه اثنی عشری را بخوانید! سپس می‌بینید که آنان غلات و چنین کسانی را که ذکر کردم، مشرک و مرتد و نجس می‌دانند که احکام آن در باب نجاسات در رساله‌های عملیه آمده است.

---

۱. اهل غلو

برادر! شما از خدا پروا کنید و بر اساس یک کلمه که از دهان یک انسان عامی و بی‌سواد، آن هم در شرایط خاص بیرون می‌آید، پیروان اهل بیت را تکفیر نکنید! آیا شما شنیده‌اید که علما و مراجع دینی شیعه بگویند: یاحسین! عوام اهل سنت نیز می‌گویند: یا بدوی!...یا رفاعی! یا عبدالقادر! من خودم وهابی و سنی بودم. در نزد عوام اهل سنت از این مسائل بسیار زیاد هست. شما را بخدا سوگند آیا این درست است که ما نصف مردم مسلمان یمن را که به «ولی» تبرک می‌کنند و نصف اهل مصر را که به زیارت سید بدوی می‌روند و نصف اهل مغرب را که به زیارت قبر تیجانی می‌روند و خلاصه نصف مسلمانان جهان را تکفیر کنیم؟

آیا شما می‌پذیرید که بر اساس یک کلمه که از زبان و نه از قلب، از یک عامیِ کم سواد یا بی‌سواد، صادر می‌شود، او را کافر بدانیم؟ اگر شما از چنین شخصی بپرسید که آیا منظور شما این است که این شخص که به او تبرک کرده‌اید، خداست؟ او می‌گوید نه من از چنین چیزی بیزارم. علاوه بر اینکه سخن و کار عوام حجت نیست.

من اکنون سیزده سال است که در قم زندگی می‌کنم و در دروس بحث خارج که بالاترین سطوح دروس علمی و دینی در نزد شیعه اثنی عشری است، شرکت می‌کنم. و خودم نیز در بزرگترین حوزه علوم دینی شیعه دوازده امامی در قم تدریس می‌کنم. من هیچ یک از علما را ندیدم که آن گونه که گفتم مانند عوام عمل کنند و علمای بزرگ شیعه مانند عوام چنان رفتارهایی ندارند. خوب حالا شما بفرمایید!

شیخ ابواحمدالبکری از طرف وهابیت:

خواهش می‌کنم جواب‌ها را مختصر بفرمایید. الآن سؤال از طرف دیگر مطرح می‌شود. آقای شیخ مهند، سپس شیخ خضر اسدی، و سومین نفر یک طالب حق بنام شیخ مرتضی طایی. و از طرف ما دومین سؤال‌کننده آقای ابوالحسن (اندر

سوپرک) و سومین نفر آقای ابوعلی خواهد بود ان‌شاءالله. من نیز یک سؤال کوتاه دارم. آقای دکتر عصام گفت که ابواحمد را می‌شناسد و گفت از ابواحمد درباره من سؤال کنید. خواستم بپرسم آقای عصام در کجا با ابواحمد آشنا شدند؟

خوب جناب شیخ مهند بفرمایید سوال کنید!

آقای شیخ مهند قطیفی از طرف شیعه اثنی عشری:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. والحمدالله و الصلوه و السلام علی نبینا محمد و آله‌الطاهرین و لعنه‌الله علی اعدائهم الی یوم الدین. با صرف نظر از روایات زیادی که شیخ عثمان مطرح کردند. و نیز روایات زیادی که در صحیح بخاری و مسلم و مسند احمد آمده و صریحاً بر تحریف قرآن دلالت دارد؛ فلذا من آنان را کافر می‌دانم! و نیز با صرف نظر از راویان شیعه قرآن کریم و نقل قرآن از طریق راویان شیعه؛ پس از صرف نظر از همه اینها، می‌خواهم فقط در یک نکته دروغ‌گویی جناب شیخ عثمان را ثابت کنم. و آن اینکه شیخ عثمان انکار کرد که اباحنیفه از شاگردان امام صادق علیه‌السلام بوده است. در حالی که او در کتاب «تهذیب‌التهذیب» در شرح حال امام صادق، باید بخواند که نوشته از جمله راویان احادیث امام صادق، ابوحنیفه است. و همچنین در «تهذیب‌التهذیب» آمده است به نقل از مالک - شاگرد ابوحنیفه- که گفت: «مدت زمانی به نزد او یعنی جعفربن محمد رفت و آمد می‌کردم و او را ندیدم مگر در یکی از این سه حالت: یا در نماز بود، یا روزه بود، و یا در حال قرائت قرآن. و همیشه در حال طهارت بود و حدیث می‌گفت». این بخشی از سخن مالک است جناب شیخ عثمان! اکنون من از شما می‌پرسم: چگونه دروغ می‌گویی و به چه کسی می‌خواهی دروغ بگویی؟

شیخ عبدالرحمن دمشقیه از طرف وهابیت:

ببخشید! از اینکه من کلام شیخ مهند را قطع می‌کنم. ناراحت نشوید! چون آقای بعلبکی هم هفته گذشته سخنان محمدعلی را قطع کرد. زیرا او دکتر عصام را

به دروغ‌گویی متهم کرد. لذا تقاضا می‌کنم مقابله به مثل نکنید! خواهش می‌کنم آداب احترام را رعایت کنید!

ابواحمد از طرف وهابیت:

خوب برای اینکه مشکلی ایجاد نشود، لطفاً سؤالات خود را بدون بی‌احترامی مطرح کنید! چه سؤال از طرف ما باشد، چه از طرف شما. بفرمایید جناب مهند مختصر بفرمایید!

آقای شیخ مهند قطیفی از طرف شیعه اثنی عشری:

من از جناب آقای دمشقیه می‌خواهم که به این نکته توجه کند که من با شیخِ آنان همانطور برخورد کردم که او با دکتر عصام برخورد کرد. چگونه شیخ عثمان به خود اجازه می‌دهد به صراحت انکار کند که ابوحنیفه از شاگردان امام صادق بوده؛ در حالی که علمای رجال اهل سنت او را از راویان حدیث امام صادق دانسته‌اند. و این سخن ابوحنیفه را درباره مقام امام صادق نقل کرده‌اند که خودش گفته: «اگر دوسال- شاگردی نزد امام صادق- نبود، نعمان -ابوحنیفه- هلاک شده بود[1]».

از این می‌گذرم و به شیخ عثمان می‌گویم: شما کلمات شیخ مفید را بریده و ناقص نقل کردی و سخنان بخاری و مسلم و مسند احمد را نادیده گرفتی؛ آنجا که گفته‌اند: «سوره احزاب تقریباً به اندازه سوره بقره بوده (و بخش زیادی از آن از دست رفته)» و روایات زیادی که درباره نسخ تلاوت آورده‌اند. و نمی‌دانیم که آیا ابوموسی اشعری معنای نسخ تلاوت را نفهمیده بود و یا اصلاً وقوع نسخ تلاوت را نمی‌دانست که گفت: ما سوره‌ای می‌خواندیم که حجم آن و شدن آن مثل سوره برائت بود؛ ولی من آن را فراموش کردم! و نگفت که نسخ تلاوت در آن صورت گرفت. آیا ابوموسی اشعری معنای نسخ تلاوت را چنانکه شیخ عثمان می‌داند، نمی‌دانست؟ عایشه نیز گفته است: «پس از وفات پیامبر این سوره‌ها خوانده

۱. لولا السنتان لهلک النعمان

می‌شد، و بعداً نسخ تلاوت در آنها صورت گرفت». اکنون سؤال این است که چه کسی نسخ تلاوت در سوره‌های قرآن را انجام داد؟ آیا گاو و گوسفند نسخ تلاوت کردند، چنانکه در روایتی آمده است؟ بفرمایید! لطفاً پاسخ بدهید!

ابواحمد از طرف وهابیت:

خوب جناب شیخ عثمان، لطفاً بفرمایید! خواهش می‌کنم دیگران نظر ندهند. چه از طرف ما، چه از طرف دیگر!

شیخ عثمان:

الحمدالله ربّ العالمین. اینکه گفتی من دروغ گفتم، والله من آرزو دارم شما بتوانید این را ثابت کنید! من در کتاب «کشف‌الجانی» محمد تیجانی درباره روایت: «لولا السنتان لهلک النعمان» که آقای شیخ مهند به آن اشاره کرد، گفته‌ام که این یکی از دروغ‌های فراوان شیعیان است. نه ابوحنیفه از شاگردان امام صادق بوده و نه مالک نزد ابوحنیفه تلمذ کرده است! و تیجانی این روایت را از کتب شیعه نقل کرده و انطاکی هم همین روایت را در کتابش به نام «چرا شیعه شدم[1]» نقل کرده است و من در آنجا گفته‌ام که ابوحنیفه نزد «حمادبن ابی سلمه» شاگردی کرده و ثابت نشده است که او از جعفر بن محمد علم آموخته باشد. بلکه از أقران[2] او و هم‌سن جعفر بن محمد بوده، و در سال هشتاد هجری بدنیا آمده است. ابوحنیفه فقط از جعفر بن محمد نقل روایت کرده و این ضرورتاً به معنای شاگردی نزد ایشان نیست. من این را گفتم. کجای این سخن دروغ است؟ زیرا نقل روایت با شاگردی متفاوت است. و این کتاب من (کشف الجانی) موجود است. خدای را شکر ما چیزی را مخفی نمی‌کنیم جناب شیخ مهند! و کار ما روشن و واضح است. و اما درباره تحریف قرآن از نظر اهل سنت، این میدان بحث شماست که شیخ عصام باید

---

۱. لمذا اخترت مذهب اهل البیت

۲. هم عصران

وارد آن شود و اگر شما می‌خواهید و می‌توانید، شیخ عصام کنار برود و شما جای او بنشینید! و اگر او را قبول دارید، او از طرف شما سخن بگوید! و شمشیر از نیام بکشد و به میدان بیاید و بر خدا توکل کند!

ابواحمد از طرف وهابیت:

برادر محمدعلی! لطفاً چراغ قرمز را از روی اسم ابوحسن (اندر سکویرا) حذف کنید تا ایشان سؤال کند!

ابوحسن (اندر اسکویرا) از طرف وهابیت:

ما شنیدیم که دکتر عصام با صدای بلند و آشکار گفت که همه امت اسلامی اجماع دارند بر اینکه هرکس با آل محمد دشمنی کند، او کافر است و شبهه‌ای در این نیست! دکتر عصام می‌داند که عموم اهل سنت عایشه و همسران پیامبر را از آل بیت او می‌دانند. و بر این اساس عموم اهل سنت کسانی را که به عایشه اهانت و با او دشمنی می‌کنند، کافر می‌دانند. و ما و شما می‌دانیم که شیعیان چقدر با عایشه دشمنی می‌کنند، و کافر می‌دانند. و ما و شما می‌دانیم که شیعیان چقدر با عایشه دشمنی دارند. همچنین خود شیعیان، جعفر برادر حسن عسکری را کذاب نامیده‌اند و بر این اساس و به استناد کلام دکتر عصام، کسانی که با جعفر (کذاب) برادر حسن عسکری، دشمنی کنند، کافر هستند. چون او از آل بیت رسول است. ولذا من می‌گویم این سخن دکتر عصام غلو است که ادعای چنین اجماعی را دارد. و ما می‌دانیم که اهل بیت پیامبر- یعنی ائمه اثنی عشر و غیر آنان هستند؛ یعنی آل جعفر و آل علی- تا روز قیامت جزو اهل بیت پیامبر هستند. اهل سنت این مفهوم را قبول دارند و ما اهل بیت پیامبر را دوست داریم و آنان را بر غیر آنان ترجیح می‌دهیم. لذا از دکتر عصام می‌پرسم این عمومیت و اجماع را از کجا آوردند؟ درحالی که تخصیص ندادند. این مطلب را به امام علی و حسن و حسین. لطفاً پاسخ بدهند که این اجماع و عمومیت را از کجا آوردند که بر اساس آن دشمن

جعفر برادر حسن عسکری، کافر است؟

ابواحمد از طرف وهابیت:

دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً أحسنت! من وقتی گفتم «هرکس با اهل بیت دشمنی کند، کافر است» واضح است که مقصود من اهل بیتِ مطهرین بودند. و سخنان من در سیاق و در چارچوب آیه مباهله و حدیث کساء بود. و قبلاً توضیح دادم که مشمولین این آیه اهل بیت مطهرین هستند؛ یعنی امام علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام. من در جلسات گذشته در این باره صحبت کردم و گفتم که اینها اهل بیتِ مطهرین هستند که روایات زیادی درباره برتری آنان رسیده و مسلمانان اجماع دارند بر اینکه آنان پاک و مطهرند و اهل بهشت هستند و مسلمانان اجماع دارند بر اینکه پیامبر آنان را در زیر کساء جمع کرده و گفته: «خدایا اینها اهل بیت من هستند»، من این مطلب را به تفصیل توضیح دادم. حالا شما نام جعفر برادر امام حسن عسکری را پیش می‌کشید که درباره او بین مورخین اختلاف است. این مطلب روشنی است. و غیر مطهرین از امثال جعفر در چارچوب این بحث وارد نمی‌شوند. و مکرراً گفتم که اهل بیتِ غیرمطهرین وظیفه دارند که از اهل بیتِ مطهرین اطاعت و پیروی کنند. اگر چنین کردند، رستگارند؛ و گرنه هلاک می‌شوند!

این حدیث درباره اهل بیتِ مطهرین است؛ چنانکه پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: «لَا یُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا یُبْغِضُکَ إِلَّا مُنَافِقٌ»[1]. شما را به خدا سوگند! وقتی پیامبر می‌گوید: «هرکس با علی دشمنی کند، منافق است»؛ معنای این سخن چیست؟ این روایاتی که صریحاً می‌گوید: «هرکس با اهل بیت دشمنی کند، یا

---

۱. ای علی جز مومن تو را دوست نمی‌دارد، و جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند.

درباره آنان غلو کند، خود را هلاک کرده است»؟ من درباره این روایات صحبت می‌کنم، شما نام جعفر کذاب را می‌آورید؟ در حالی که درباره این شخص بین علما اختلاف است و برخی گفته‌اند که نام او جعفر تواب است و او توبه کرده و برخی دیگر گفته‌اند: نه توبه نکرده و او جعفر کذاب است. ما درباره اهل بیتِ مطهرین حرف زدیم و دیگر افراد خاندان پیامبر اکرم، اهل بیتِ غیرمطهرین هستند که باید از مطهرین اطاعت کنند.

برادر! شما در حدیث ثقلین قدری تأمل کنید! پیامبر فرمود: «دو چیز گرانبها و سنگین در بین شما می‌گذارم؛ کتاب خدا و اهل بیت من». در این حدیث پیامبر اکرم، اهل بیت را قرینِ قرآن و سنت قرار داده. اما اهل بیت غیر مطهرین مانند سایر مسلمانان هستند. ما در میان علمای اهل سنت فتواهای زیادی داریم که الآن مجال سخن گفتن درباره آنها نیست؛ و علمای اهل سنت کسی را که با اهل بیت دشمنی کند، کافر دانسته‌اند. و این مسأله بین مسلمانان اجماعی است. و من ان‌شاءالله اسناد آنها را از منابع اهل سنت برای شما ذکر خواهم کرد. و لذا شما می‌بینید که اهل سنت، از ناصبی‌ها تبرّی و اعلان بیزاری می‌کنند؛ و آنان و غلات را لعنت می‌کنند. ما نیز همین‌طور از ناصبی‌ها و غلوکنندگان در حق اهل بیت - امثال کسانی که علی علیه‌السلام را خدا می‌دانند- اعلان بیزاری می‌کنیم. شما ببینید! علمای اهل سنت «علی‌اللهی‌ها» را مثل نواصب می‌دانند. پس روشن است که این مسأله بین مسلمانان اجماعی است که دشمن اهل بیت کافر است. اما در اینجا سخن من درباره اهل بیتِ مطهرین بود، نه امثال جعفر کذاب که مورد اختلاف علماست.

بنابراین ما برای قضاوت و حکم دادن درباره افراد اهل بیتِ غیر طهرین باید تحقیق کنیم و اگر دیدیم او عادل و راستگو بود، او را تأیید و احترام می‌کنیم. زیرا او ذریه و نسل پیامبر است. اما پیروی از افراد اهل بیت غیرمطهرین شرعاً واجب نیست.

ما می‌گوییم: «کسانی که ممکن نیست با قرآن و سخن پیامبر مخالفت کنند و آنان به یقین همه جا همراه قرآن و سنت پیامبر بوده‌اند». دشمنی با چنین افرادی شرعاً جایز نیست. اما دیگران که ممکن است مخالف قرآن و سنت عمل کرده باشند، به عملکرد آنان نگاه می‌کنیم؛ اگر دیدیم با قرآن و سنت مخالفت کرده‌اند، آنان را رها می‌کنیم؛ و اگر دیدیم در چارچوب قرآن و سنت عمل کرده‌اند، به آنان احترام می‌کنیم و دوست شان می‌داریم. و لذا ثقل اصغر که اهل بیتِ مطهرین هستند، به تضمین پیامبر اکرم در حدیث ثقلین، امکان ندارد که از قرآن و سنت پیامبر جدا شوند و راه دیگری بروند؛ یعنی مثلاً حرام خدا را حلال کنند یا عکس آن عمل کنند. پیامبر اکرم با تأکید بسیار قوی درستی راه آنان را تضمین فرموده است. و فرموده اینان سنگین هستند و دیگران در مقابل اینها سبک هستند. بنابراین قطعاً افرادی مانند جعفر تواب یا کذاب، و افرادی چون حسن مثنی، یا حسن مثلث، در زمره اهل بیتِ مطهرین محسوب نمی‌شوند؛ بلکه مانند سایر مسلمین هستند. و السلام.

آقای سید طلال:

برادر ابواحمد! لطفاً به کسانی که روی صفحه متن می‌نویسند، توجه کنید. آقای احمد بعلبکی که چراغ وی قرمز شده، قرار بود با یکی از برادران صحبت کند. ببخشید جناب شیخ عثمان که ما وقت شما را می‌گیریم! برادر ابواحمد می‌خواست قبل از ورود به مرحله سؤالات مطلبی بگوید. برادر ابواحمد بفرمایید!

برادر ابواحمد از طرف وهابیت:

من خواهش می‌کنم از برادران که با نوشتن متن روی صفحه اظهار نظر نکنند و به مناظره احترام بگذارند! مشکلی نیست که آقای شیخ علی کورانی نیز مشارکت کنند. خوب جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. فکر می‌کنم که اختصاص ده دقیقه وقت برای من و ده دقیقه برای دکتر عصام کافی است. من حساب کردم نیم ساعت برای سؤالات مصرف شد. از او دیگر سؤال جدید قبول نمی‌کنم! چون وقت نداریم. خدا به شما جزای خیر بدهد و اگر کسی سؤال دارد، بگذارد برای هفته بعد. و اینکه از دکتر عصام می‌خواهم که مشخص کند که در هفته آینده درباره آیه مباهله صحبت خواهد کرد یا دوباره ما را با یک مطلب جدید شگفت‌زده خواهد کرد؟ جناب دکتر عصام بفرمایید!

برادر ابواحمد از طرف وهابیت:

جناب شیخ عثمان! آیا یک نفر از ما و یک نفر از طرف آنان (شیعیان) باقی مانده یا دو نفر؟ لطفاً مشخص کنید!

شیخ عثمان:

ببخشید ابواحمد! من نمی‌خواهم از پاسخ به سؤالات فرار کنم؛ اما وقت گذشته است. لذا ده دقیقه برای من و ده دقیقه برای دکتر عصام کافی است. الآن ما در بخش سؤالات بیش از چهل دقیقه وقت گذاشتیم. خواهش می‌کنم وقت را رعایت کنید! دکتر عصام بیش از وقت خودشان صحبت کردند. من فقط به یک سؤال و دکتر عصام به دو سؤال جواب دادیم. لذا فکر می‌کنم برای این جلسه کافی است و من دیگر سؤال جدید نمی‌پذیرم.

سید طلال:

جناب شیخ عثمان ببخشید آقای دکتر عصام می‌خواهد صحبت کند.

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من پیش از این به سید طلال گفتم که من به خاطر

یک کار خیلی مهم مشغول هستم. و لذا پیشنهاد می‌کنم که مناظره پس از هر دو هفته یک بار برگزار شود. چون اولاً از یک طرف شیخ عثمان هر هفته می‌گوید من وقت ندارم و کارهای زیادی دارم. از طرف دیگر من هم کارهای زیادی دارم. پس بهتر است که مناظره را هر دو هفته یک بار برگزار کنیم. بنابراین هفته آینده مناظره نداریم و پس از آن نیز یک هفته در اتاق ما و یک هفته در اتاق شیخ عثمان مناظره می‌کنیم.

سید طلال:

جناب شیخ دمشقیه نظر شما چیست؟ چون این مسأله مربوط به شیخ عثمان و دکتر عصام است و من نظر نمی‌دهم! جناب دکتر عصام شما مطلب‌تان را ارائه دهید!

دکتر عصام:

من گفتم که پس از این هر دو هفته یک بار می‌آیم. چون واقعاً وقت ندارم و شیخ عثمان هم گرفتار کارهای زیادی است. اما در مورد موضوع بحث آینده، چنانکه گفتم درباره آیه مباهله صحبت خواهم کرد. و نیز درباره اتهامات جناب شیخ عثمان به بنده در مورد دروغ گفتن من، صحبت خواهم کرد. و وقت خودم را به دو قسمت تقسیم می‌کنم و درباره این دو موضوع حرف می‌زنم. ما باید به شیوه علمی بحث کنیم و بحث علمی باید هم درباره مسائل مطرح شده قبلی باشد و هم باید مسائل جدید مطرح شود؛ تا بحث کامل و منسجم باشد. و در روش علمی بحث و مناظره ما باید نگاهی به گذشته و نگاهی به آینده داشته باشیم. و لذا من درباره روش مناظره شیخ عثمان که به علت همین روش اشتباه مرا به دروغ‌گویی متهم کرد؛ بحث خواهم کرد. و سپس در بخش دوم بحث خودم، موضوع آیه مباهله را مطرح خواهم کرد. الآن دوست دارم که نظر شیخ عثمان را در این باره بشنوم.

سید طلال از طرف اثنی عشریه:

ان‌شاءالله جناب شیخ عثمان میکروفن در اختیار شماست. و امیدوارم که شیخ عثمان قبول کند و اجازه بدهد که او را برادر خطاب کنیم. چون برادر محمدعلی گفت که شیخ عثمان به بعضی از برادران گفته که دوست ندارد ما به او برادر بگوییم.

جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً از همه خواهش می‌کنم که روی صفحه چیزی ننویسند. ثانیاً من فکر می‌کنم که آقای دکتر عصام دارد بطور تاکتیکی از مناظره عقب نشینی می‌کنند. من به ایشان می‌گویم که شما قبول کردید هر هفته در مناظره شرکت کنید! حالا می‌گویید که گرفتارید و هر دو هفته یک بار خواهید آمد. پس از این نیز خواهید گفت که چون مشغله زیاد دارید، بهتر است هر ماه یک بار بیایید! این اصلاً درست نیست. حالا اگر فقط یک هفته می‌خواهید بخاطر کثرت اشتغالات در مناظره شرکت نکنید، مشکلی نیست! اما اینکه بخواهید مناظره را به دو هفته یک بار تغییر دهید، به نظر من درست نیست! خوب حالا ما دو هفته منتظر می‌مانیم تا شما آدرس سخنانی را که از ابن تیمیه نقل کردید، با شماره جلد و صفحه کتاب مورد نظر، برای ما بیاورید. البته لازم نیست شماره چاپ کتاب را ذکر کنید. چون فقط چاپ دوم این کتاب در دسترس ما هست و من می‌گویم که در این چاپ آنچه که شما از ابن تیمیه نقل کردید، وجود ندارد. جناب دکتر عصام لطفاً بگویید که آیا می‌خواهید که با من به این مناظره ادامه بدهید، یا نه؟ آیا می‌خواهید از مناظره عقب‌نشینی کنید؟ لطفاً موضوع خود را به روشنی مشخص کنید! هر دوهفته یک بار فاصله زیادی است. حالا که هر هفته بحث می‌کنیم؛ وقت کم می‌آوریم! چه برسد به اینکه هر دوهفته یک بار باشد. گفتید که درباره آیه

مباهله امشب صحبت می‌کنید، اما درباره آن هیچ نگفتید؛ بلکه ما امشب از شما سخن عجیبی شنیدیم که کسی از شیعیان با شما در این سخن موافق نیست! گفتید که ما یک نص واحدی که به صراحت بر امامت ائمه شیعه دلالت کند، نداریم! بلکه مجموعه دلایل و مجموعه متون بر امامت آنها دلالت می‌کند. این سخن جدیدی است که فکر نمی‌کنم که شیعیان آن را بپذیرند. جناب دکتر عصام بفرمایید! خواهش می‌کنم کسی روی صفحه چیزی ننویسد!

سید طلال از طرف اثنی عشریه:

ببخشید جناب شیخ عثمان! ببینید اولاً چراغ ما را قرمز کرده‌اند تا آقای محمدعلی هرچه می‌خواهد، روی صفحه بنویسد! جناب شیخ عثمان با اینکه شما چندین مرتبه خواهش کردید که کسی چیزی ننویسد، اکنون شما خودت نوشته‌ها را ببین! ببینید چراغ قرمز چندنفر از طرف شما برداشته شده و چراغ ما قرمز است! آقای محمدعلی از طرف وهابیت و از مؤلفین مناظره گفت مناظره تمام شده. من فقط این سؤال را از شما دارم! آیا مناظره تمام شده یا نه؟ اگر تمام شده، پس چرا شما از ما سؤال می‌کنید و ما جواب می‌دهیم؟ اگر برادران شما بدین گونه در مناظره دخالت کنند، این خارج از آداب مناظره است. من از برادران شما خواهش می‌کنم اگر به ما احترام نمی‌گذارند، لااقل احترام خود شما را رعایت کنند. در هرحال ما هنوز در اتاق مناظره حضور داریم. ان‌شاءالله خیر است. جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من می‌گویم که شیخ عثمان دوباره به من ظلم کرد. من می‌گویم که به علت شبهات و اشکالات و اتهامات فراوانی که در طول تاریخ اسلام بر ضد مذهب اهل بیت ترویج شده و گسترش یافته و روایات و دلایل قرآنی درباره اهل بیت را در هاله‌ای از ابهام فرو برده است، اکنون مشکل است که شما

بتوانید طرف مقابل را درباره وجوب اطاعت از اهل بیت قانع کنید؛ مگر اینکه مجموع دلایل قرآنی و حدیثی را در کنار هم مطرح کنید تا بتوانید نتیجه بگیرید! بله ما آیات و روایاتی داریم که به تنهایی در این باره دلالت می‌کند و اما دلالت همه آیات و روایات یکسان نیست؛ تا من بتوانم بگویم که یک آیه یا یک روایت به تنهایی و با قطعیت در این باره دلالت دارد. اما بیشتر آیات و روایات درباره اهل بیت به گونه‌ای است که به تنهایی دلالت بر وجوب اطاعت از اهل بیت ندارد.

اما مسأله اینکه گفتم مناظره هر دو هفته یک بار باشد، جناب شیخ عثمان! من خواهش می‌کنم شما آن را این گونه تفسیر نکنید! زیرا این از روش علمی مناظره بدور است که به من می‌گویید می‌خواهی از مناظره فرار کنی! ما داریم درباره شناخت حق و حقیقت بحث و مناظره می‌کنیم. قبلاً شما گفتید که می‌خواهید به حج بیت‌الله الحرام بروید و سه هفته غیبت کردید؛ من نگفتم شما می‌خواهید از مناظره فرار کنید! پس از آن نیز چندین بار غیبت کردید. دوبار گفتید که به عمره می‌روید. پس از آن نیز چندبار غیبت داشتید و حتی یک بار به مدت یک ماه غیبت داشتید. من شما را به فرار از مناظره متهم نکردم. اما الآن من می‌گویم که کارهای ضروری و مهمی دارم و لذا خواهش می‌کنم که مناظره را دوهفته یک بار برگزار کنیم. و پس از اتمام کارهایم پس از یکی دو ماه دیگر برمی‌گردیم و مناظره را هر هفته ادامه می‌دهیم. لذا خواهش می‌کنم با این شیوه برخورد نکنید و عجولانه دیگران را متهم نکنید! لذا عرض می‌کنم هفته آینده مناظره نداریم و دو هفته دیگر در خدمت شما خواهیم بود. بفرمایید جناب شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

ببخشید جناب دکتر عصام! شما به جای اینکه بگویید هفته آینده مناظره نداریم، بهتر است با شیوه علمی و آکادمیک با من صحبت کنید! و بگویید ببخشید! من هفته آینده کار دارم، لذا اجازه بدهید که هفته آینده مناظره نداشته باشیم! یعنی عذرخواهی کنید و بگویید: چون هفته آینده کار دارم، مثلاً سفر

یا...نمی‌توانم حضور پیدا کنم. نه اینکه این را یک قاعده کنید و مناظره را به دوهفته یک بار تبدیل کنید! باشد! من با شما کنار می‌آیم تا از مناظره فرار نکنید! والله من با پیشنهاد شما موافقت می‌کنم، مبادا مناظره را تعطیل کنید! من به شما این فرصت و بهانه را نخواهم داد که مناظره را تعطیل کنید! باشد هفته آینده را استراحت کنید! ولی باید پاسخ سؤالات من را درباره دروغ‌هایی که گفتی بیاوری! باشد در جلسه آینده درباره شخصیت من و آیه مباهله که وعده دادی صحبت کن! البته خواهش می‌کنم درباره تحلیل دروغ‌های خودت هم صحبت کنی! یا دکتر امینه مغربی را نیز بیاوری تا ثابت کند که شما دروغ گو نیستی!

مسأله سوم اینکه از دو هفته دیگر به بعد باید هر هفته مناظره برگزار شود.

اما اینکه گفتی من چند بار غیبت داشتم. جواب آن ساده است. من برای حج فقط دو هفته غیبت کردم و آن هم از شما اجازه گرفتم و شما اجازه دادید. پس از آن نیز شما دوبار به خاطر عدم حضورتان عذرخواهی کردید و گفتید که خط ارتباطی شما در قم قطع است. یک بار هم گفتی که برادر مسئول اینترنت به سفر عمره رفته! و یک بار گفتی که کارهای زیادی داری و نمی‌توانی در مناظره حاضر شوی. من مشکلی ندارم. اگر شما کار داری یک ماه به شما مهلت می‌دهم! اما بگذار ببینیم مشکل شما چیست؟ آیا می‌خواهی دوهفته یک بار مناظره کنی و بعد از مناظره کنار بکشی؟ خوب باشد شما برو و شیخ کورانی بیاید و با من درباره اینکه خدایم را می‌شناسم یا نه؟ مناظره بکند. دوهفته بعد می‌خواهی چکار کنی؟ و مردم از تو چه خواهند شنید؟ باشد یک هفته به شما مهلت می‌دهیم. اما مناظره هر دوهفته یک بار را قبول نداریم. من متأسفم. امشب نیز بطور ناگهانی و بدون اعلام قبلی آیه مباهله را مطرح کردی! و در عین حال درباره آن صحبت نکردی! و فقط خواستی عکس‌العمل مرا ببینی! در هر حال من هفته آینده در اتاق (اینترنتی) انصار حاضر می‌شوم. و خواهش می‌کنم چیزی بگویی که قلب‌های حاضرین را خوش آید، ان‌شاءالله و حتی اگر از مناظره کنار بکشی، من هر هفته خواهم آمد و

آنچه را که می‌خواهم بگویم، خواهم گفت. مگر اینکه مسأله غیر منتظره‌ای پیش آید؛ مثل سفر یا شکل عارضه‌ای دیگر.

خداوند به شما و تمام دست‌اندرکاران این مناظره جزای خیر بدهد و از خدا می‌خواهم که همه ما را به پیروی از حق و پایبندی به آن هدایت و موفق فرماید و خداوند داناتر است. و درود او بر پیامبر ما محمد (علیه‌السلام).

شیخ ابواحمد البکری از طرف وهابیت:

خوب ان‌شاءالله خیر است. الآن آخرین سخن را از دکتر عصام می‌شنویم و سپس از شیخ عثمان!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. جناب شیخ عثمان! من فقط یک پیشنهاد کردم. این همه جار و جنجال لازم نیست! می‌خواهی فرار کنی و چه و چه! چرا من فرار کنم؟ من می‌خواهم با این گفتگوها مسلمانان به هم نزدیک شوند و من تنها راه نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر را بحث و گفتگو می‌دانم. به خدا قسم این بهترین راه‌حل مسائل و مشکلات و نزدیک شدن دیدگاه‌های مسلمانان به یکدیگر است. من این مناظرات را عبادت می‌دانم. برای من ورود در این مناظره درست مثل تکبیر و ورود در نماز است. به خدا قسم این مناظرات برای من درست مثل نماز و روزه و حج و زکات است. من با این مناظرات واجبات شرعی و دینی خود را انجام می‌دهم. برادر عزیز! برای شما کارهای ضروری پیش آمد و شما دو هفته برای حج و دو هفته برای کارهای دیگر و غیر آن مهلت گرفتید و غیبت کردید و خود شما برای حضورتان تاریخ تعیین کردید و من هیچ اعتراض نکردم. آیا من به شما گفتم که نه! شما دروغ می‌گویی! حج و عمره بهانه‌است! شما می‌خواهی از مناظره فرار کنی؟

جناب شیخ عثمان! این چه شیوه‌ای است که با من برخورد می‌کنی؟ این روش بسیار سطحی است! من فقط یک پیشنهاد کردم. به خدا قسم نمی‌خواهم از

مناظره فرار کنم! آخر چرا فرار کنم؟ چرا من از برادرم فرار کنم. من شما را برادر خود می‌دانم! ما مثل دو برادر در کنار هم می‌نشینیم و با هم صحبت می‌کنیم. آخر چرا شما در خصومت و دشمنی با برادرت این چنین اصرار می‌کنی؟ در هرحال من از شما تشکر می‌کنم. شما چندین بار از حضور در مناظره عذر خواستید! و من بدون هیچ مشکلی قبول کردم. اما مسأله قطع خط ارتباط اینترنت به خدا دست ما نبود و ما خیلی تلاش کردیم که ارتباط برقرار کنیم و نتوانستیم. شما این را بهانه می‌کنید که مرا به فرار از مناظره متهم کنید؟ خواهش می‌کنم جناب شیخ عثمان از این شیوه‌ها استفاده نکنید! بین دو برادر مسلمان مسأله فرار و دشمنی و امثال آن مطرح نیست! بلکه مسائل بین ما برادرانه و دوستانه است. به خدا سوگند یاد می‌کنم که در طول این دو ماه، کارهای مهمی برای من پیش آمده. لذا پیشنهاد کردم که دوهفته یک بار مناظره کنیم که به آن کارها برسم. حالا اگر شما قبول نمی‌کنی، من کار را به خدا واگذار می‌کنم و به خواست شما عمل می‌کنم. باشد اگر با من همکاری نمی‌کنید تا من به بقیه کارهای مهمی که دارم برسم، من با شما همکاری می‌کنم و طبق میل شما عمل می‌کنم و از شما به خاطر این شیوه اخلاقی در برخورد با دیگران تشکر می‌کنم!

شیخ ابواحمد البکری از طرف وهابیت:

ان‌شاءالله شاید بتوانیم با شیخ عثمان خارج شویم. جناب شیخ بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. جناب دکتر عصام! این آخرین کلامی است که در این جلسه به شما می‌گویم: من نگفتم شما فرار کردید! گفتم این پیشنهاد به طور معمول قابل قبول نیست! خدا به شما جزای خیر بدهد و همه ما را به راه راست خودش هدایت فرماید! و به ما و به شما حق را بنمایاند و توفیق عمل به آن عنایت کند! و ان‌شاءالله خداوند به ما و به شما باطل را بشناساند و توفیق دوری از آن را

عنایت کند. در پایان از شما بخاطر فراهم کردن این فرصت و شرکت در این اتاق (اینترنتی) مناظره تشکر می‌کنم. و ان‌شاءالله به بقیه سؤالات در جلسه آینده پاسخ می‌دهیم.

و در اینجا مناظره یازدهم ما به پایان رسید. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

مناظره دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره دوازدهم در غرفه‌الحق با آیات شماره ۱تا ٦ از سوره منافقین با صدای حافظ قرآن شیخ مصطفی الطائی شروع شد:

جناب آقای شیخ مصطفی الطائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم. «إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ*اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ * ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لایَفْقَهُونَ* وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِنْ یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ یَحْسَبُونَ کُلَّ صَیْحَةٍ عَلَیْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى یُؤْفَکُونَ * وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَکْبِرُونَ* سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ»؛ چون منافقان نزد تو آیند، می‌گویند: گواهی می‌دهیم که تو بی‌تردید فرستاده خدایی. و خدا می‌داند که تو بی‌تردید فرستاده اویی و خدا گواهی می‌دهد که یقیناً منافقان دروغگویند* سوگندهای شان را [برای شناخته نشدن نفاقشان] سپر گرفته، درنتیجه [مردم را] از راه خدا بازداشته‌اند. چه بد است آنچه را اینان همواره انجام می‌دهند!* این [صفت زشت نفاق و بدی اعمال] به سبب آن است که آنان [نخست] ایمان آوردند، سپس کافر شدند. درنتیجه بر دل‌های شان مهر [تیره‌بختی] زده شد، به این علّت [حقایق را] نمی‌فهمند* چون آنان را ببینی جسم و ظاهرشان [از آراستگی و وقار] تو را به شگفت آورد و اگر سخن گویند [به علت شیرینی و جذابیّت کلام] به سخنان شان گوش فرا می‌دهی [اما از پوچی باطن، سبک‌مغزی و دورویی] گویی چوب‌های خشکی هستند که به دیواری تکیه دارند [و در حقیقت اجسادی بی‌روح‌اند که در هیچ برنامه‌ای

اطمینانی به آنان نیست، از شدت بزدلی] هر فریادی را به زیان خود می‌پندارند. اینان دشمن واقعی‌اند. از آنان بپرهیز! خدا آنان را بکشد چگونه [با دیدن این همه دلایل روشن از حق به باطل] منحرف می‌شوند * و چون به آنان گویند: بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد [از روی کبر و غرور] سرهای خود را بر می‌گردانند، و آنان را می‌بینی که متکبرانه [از حق] روی می‌گردانند* برای آنان یکسان است چه برای آنان آمرزش بخواهی، چه نخواهی؛ خدا هرگز آنان را نمی‌آمرزد. مسلماً خدا مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.

سید طلال سوری از غرفه الحق:

احسنتم نفس شما گرم! و خدا به شما خیر بدهد! اللهم صل علی محمد و آل محمد. سلام و درود به برادران عزیز! آیا برادران گرامی، آقایان طالب حق ، شیخ مرتضی طائی و برادر احمد بعلبکی حضور دارند؟ ان‌شاءالله همه برادران و نیز جناب دکتر عصام عماد حضور دارند. به نظرم جناب شیخ عثمان هم حضور دارند! خوب مناظره را شروع می‌کنیم.

احمد بعلبکی از طرف وهابیت:

از برادر محترم شیخ مصطفی الطائی برای قرائت زیبای شان تشکر می‌کنیم. برادر طلال از شما نیز متشکرم. آقای شیخ عثمان تشریف آوردند. داوران همراه ایشان، آقایان محمدعلی و شیخ دمشقیه هم آمدند و داوران ما برادر همدانی و برادر طالب حق نیز آمده‌اند. خوب برادر طلال شروع کنیم. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

سید طلال سوری از غرفه الحق:

ببخشید برادر همدانی مطلبی دارد. می‌بینم که دست بلند کرده است.

برادر همدانی از طرف اثنی عشریه:

سلامٌ علیکم. ممکن است صبر کنیم تا برادر حسن هم بیاید؟ سید طلال بفرمایید.

احمد بعلبکی از طرف وهابیت:

شیخ عثمان می‌خواهد صحبت کند. خوب بفرمایید.

کاپیتان از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم. برادران آیا صدا واضح است؟

احمد بعلبکی از طرف وهابیت:

بله صدا واضح است. جناب سید طلال بفرمایید.

سید طلال سوری از غرفه الحق:

تشکر می‌کنم. با سلام به همه برادران و جناب شیخ عثمان الخمیس و جناب دکتر عصام! بفرمایید دکتر عصام!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. «ربّ اشرح لی صدری و یسرلی امری و احلل عقده من لسانی یفقهوا قولی»[۱]. «و افوض امری الی‌الله ان‌الله بصیر بالعباد»[۲]

در ابتدا به برادر بسیار عزیز و محبوبم جناب شیخ عثمان الخمیس خوش‌آمد می‌گویم. چنانکه در جلسه گذشته قرار گذاشتیم بحث امروز درباره آیه مباهله است و آن یکی از آیاتی است که فضیلت اهل بیت را به عنوان ثقل دوم یعنی یادگار سنگین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از قرآن کریم و سنت پیامبر، بیان می‌کند.

---

۱. سوره‌ی طه، آیات ۲۵ تا ۲۸.

۲. سوره‌ی غافر آیه‌ی ٤٤.

دوست دارم که در ابتدا به جهت رعایت احترام، جناب شیخ عثمان که میهمان ما در این اتاق هستند، ایشان صحبت کنند. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

سید طلال سوری از غرفه الحق:

بفرمایید میکروفن با شماست جناب شیخ عثمان!

احمد بعلبکی از طرف وهابیت:

برادر کاپیتان محترم، صدای طرف شما ضعیف است. ببینید اشکال چیست؟ جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

حمد و ستایش تا آنجا که خدای متعال راضی شود، از آن اوست. پس از آن درود بر فرستاده خدا که رحمت برای جهانیان است. آقای همه خلق، امام و رهبر و مولای من، حضرت محمدبن عبدالله و بر همه اهل بیت و اصحاب او باد.

اما بعد، از همه برادران تشکر می‌کنم و امیدوارم که خدای متعال این مناظرات را دریچه خیر و رحمت برای هدایت تشنگان حق قرار بدهد. و امیدوارم ما و شما مشمول اجابت این دعای شریف باشیم: خدایا حق را به ما نشان بده و عمل به آن را به ما روزی بده! و باطل را به ما بنمایان و توفیق دوری از آن به ما عنایت کن! و می‌گوییم: خدایا ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی که به آنان نعمت دادی، نه راه آنان که بر آنان خشم و غضب گرفتی و نه راه گمراهان! آمین.

اولاً من به عنوان مناظره‌ای که اعلام کردید، اعتراض دارم. شما گفتید مناظره بین دانشمند راه یافته دکتر عصام عماد و بنده است. گویا شما می‌خواهید به مردم بگویید که دکتر عصام فقط یک شخص راه‌یافته است. در حالی که حقیقت چنین نیست! بلکه مناظره بین عثمان الخمیس و دکتر دانشمند شیعه عصام عماد است. دکتر عصام صحبت شماست و عنوان راه یافته برای او صحیح نیست! هرچند که او

خود را تنها یک راه یافته معرفی می‌کند. و این عنوان را شما چه از روی عمد، یا بدون قصد بگویید، درست نیست و پوشاندن حقیقت است. درست نیست که بگویید دکتر عصام عماد فقط شخصی است که سنی بوده و بعد شیعه شده و حالا از علمای اهل سنت می‌خواهد که با او مناظره کنند. نخیر او یک عالم شیعی است و حجت شماست. ما و کسی که این مناظره را ترتیب داده، قرار گذاشتیم که از هریک از دو طرف شیعه و سنی، یک عالم سرشناس به عنوان نماینده آنان در این مناظره شرکت کند. بنابراین عصام عماد فقط یک راه یافته نیست؛ بلکه نماینده شیعیان در این مناظره است.

مسأله دوم اینکه من هیچ مانعی ندارم برای اینکه با دکتر عصام درباره آیه مباهله مناظره کنم. اما من نیز در مناظرات قبلی وعده‌ای داده بودم که نمی‌خواهم خلف وعده کنم و آن این بود که به آقای دکتر عصام مسائلی را که از او خواسته بودم به آنها جواب بدهد، یادآوری کنم. و اگر دکتر عصام بخواهد آنها را رها می‌کنم. اما باید بگویم که ایشان هنوز به آن سؤالات جواب نداده است و در جلسه گذشته وعده داد که به آنها جواب بدهد و ما منتظریم که در این جلسه علاوه بر بحث درباره آیه مباهله، به آن سؤالات نیز جواب بدهد.

قبلاً دکتر عصام گفت که شیخ شلتوت و شیخ‌البشری در ابتدا شیعیان را تکفیر می‌کرده‌اند و من از او خواستم که برای این نقل قول خود مدرک ارائه کند و هنوز ارائه نکرده است! و نیز دکتر عصام گفت: عثمان الخمیس شیعیان اثنی عشری را تکفیر می‌کند و از او خواستم که مدرک ارائه کند که من در کجا یا در کدام کتاب شیعه را تکفیر کرده‌ام؟ کتاب یا نوار ارائه کند و هنوز ارائه نکرده است!

و نیز دکتر عصام، غلات را لعن کرد و من از او خواستم که برای ما بگوید که آیا خمینی و خویی و صدوق و مامقانی و مفید و مجلسی که ما سخنان آنان را نقل کردیم، آیا اینها از غلات هستند؟ و او جواب نداد. و نیز دکتر عصام گفت: امام مسلم، حدیث ائمه اثنی عشر را در غدیرخم ذکر کرده و ما از او خواستیم مدرک آن

را ارائه کند و نکرد!

و از ابن جوزی نقل کرد که گفته است: عایشه و ام سلمه خوشان را از اهل بیتِ مطهرین نمی‌دانسته‌اند و ما از ایشان مدرک این مطلب را خواستیم و دکتر عصام گفت که طحاوی نیز این حدیث را صحیح دانسته است و ما چنین چیزی در کتب نیافتیم و نیز دکتر عصام گفت که اراده‌ای که خداوند در آیه تطهیر گفته (انما یریدالله...) مقصودش از اراده خدا که در جاهای دیگر قرآن آمده، متفاوت است و ما چنین چیزی نشنیده‌ایم! و از ایشان خواستیم که با ارائه سند این مطلب را از قول علمای شیعه یا غیر آنان بیان کند و ایشان نگفت! و گفت که حدیث ام سلمه در صحیح مسلم آمده، سپس گفته خود را انکار کرد و ما نوار سخنش را برای او پخش کردیم و ایشان به این تناقض جواب نداد! و گفت که علامه محمدعلی البار وهابی است و ما از او خواستیم که وهابی بودن او را ثابت کند. گفت این مطلب مهم نیست! و دکتر عصام گفت که تمام پنجاه شرح صحیح مسلم حرف او را می‌زنند و از او خواستیم که این شروح را نام ببرد؛ اما چنین نکرد!

دکتر عصام گفت که طحاوی هم گفته که اهل بیتِ مطهرین فقط پنج نفر هستند. از او خواستیم که سند این سخن را ارائه کند و ایشان نکرد!

دکتر عصام گفت که امام الطوفی امام اهل سنت است و ما گفتیم که او شیعه است. دکتر جواب نداد! گفت از زید بن ارقم درباره کسانی که صدقه بر آنان حرام است سؤال شده و ما گفتیم چنین نبوده است. جواب نداد!

دکتر گفت امام مسلم، زید را... کرده، ما گفتیم که امام مسلم در این باره چیزی نگفته؛ بلکه بر او تدلیس شده و اگر خواستید شما بگویید به او دروغ بسته شده است.

دکتر عصام گفت که من تیجانی را سگِ تونس توصیف کرده‌ام. در حالی که من فقط یک بیت شعر درباره دروغگویان خواندم و او مقصود مرا اینگونه تعبیر کرد که تیجانی را سگِ تونس دانسته‌ام.

و نیز با کمال شگفتی دیدیم که دکتر عصام گفت: شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته است که چهار امام اهل سنت علی بن ابی طالب را رها کرده و احادیث او را نقل نکرده‌اند و از او خواستیم سند این سخن را ارائه کند. گفت به چاپ‌های مختلف مراجعه کنید. گفتم چاپ‌ها در اختیار من است. شما آدرس بدهید! و نداد و گفت چهل چاپ وجود دارد از این کتاب!

به خدا قسم! من فکر نمی‌کنم که منهاج‌السنه چهل بار چاپ شده باشد! سپس کار از این هم بدتر شد و دکتر عصام گفت منهاج السنه صدها بار چاپ شده است. در حالی که من بیش از دو چاپ از آن را در اختیار ندارم.

دکتر گفت: در جلد دوم منهاج، صفحه ۲۲۰ و وعده داد که امشب خودش آن را بیاورد و لذا از ایشان می‌خواهم که آن را از روی کتاب بخواند که ابن تیمیه در کجا چنین سخنی گفته و امامان اهل سنت علی را رها کردند؟

و آخرین چیزی که در ذهنم هست اگر چه مطالب دیگری ازاین دست از دکتر خواهیم شنید، این است که دکتر گفت که من به او گفته‌ام که فهمیدم که ابن عباس از اهل بیتِ مطهرین نیست. در حالی که جناب دکتر عصام! شما خودت این مطلب را گفتی، نه من. خلاصه طبع آدم دروغگو تغییر نمی‌کند. وقتی هم که من به نوار مناظره گوش دادم، دیدم که این مطلب را شما گفتی، نه من! حالا این مطلب را به من نسبت می‌دهی و من الآن نوار مناظره را برای شما پخش می‌کنم:

[صدای دکتر عصام]: «شیخ عثمان در جلسه گذشته گفت که من فکر می‌کردم که دکتر عصام می‌گوید که علی و حسن و حسین و فاطمه اهل بیت هستند و بقیه افراد خاندان پیامبر جزء اهل بیت نیستند. اما بعداً فهمیدم که او می‌گوید که عبدالله بن عباس نیز از اهل بیت هستند؛ ولی از اهل بیت طاهرین نیستند!»

لذا من از دکتر عصام خواهش می‌کنم که همیشه نوارهای مناظره را با دقت گوش بدهد! بنابراین، به من دروغ نسبت داده شد. من چنین چیزی نگفتم بلکه گفتم: دکتر عصام نظرش را تغییر داد. در ابتدا می‌گفت که ابن عباس و دیگران جزو

اهـل بیـت نیـستند؛ بعـداً نظـرش را تغییـر داد و گفـت کـه آنـان جـزء اهـل بیـت غیرمطهرین هستند. اکنون نوار سخن دکتر عصام را بشنوید:

«پیامبراکرم در زمان خودش اهل بیتش را در چهارنفر منحصر کرد و بعد از آن، اهـل بیـتِ مطهـرین را پس از حیـات خـودش در نـه نفـر -فرزنـدان امـام حـسین- منحصر کرد، چنانکه از حدیث دوازده امام استنباط می‌شود و همچنین حدیث کساء که در صحیح مسلم به نقل از عایشه آمده، دلالت دارد بر اینکه پیامبراکرم در زمان حیاتش اهل بیتِ مطهرین را در تعداد معینی منحصر کرده است و ایـن یک اصطلاح خاص نبوی و شرعی است که مخصوص اهل بیت یعنی همان تعداد معین می‌باشد. و اگر ما اجتهاد کنیم و تمام خاندان پیامبر، یعنی آل علی و آل جعفر و تمام ذریه و فرزندان آنان را که بیش از پنجاه میلیون نفر می‌شود، جزء اهل بیت بدانیم، این مخالف حدیث پیامبر است.»

چنانکه شنیدیم، دکتر عصام بود که نظر خود را تغییر داد. قبلاً قبول نمی‌کرد که پنجاه نفر از خاندان پیامبر جزء اهل بیت باشند، اما الآن آیا شما قبول می‌کنید که پنجاه میلیون نفر سادات جزء اهل بیت غیرمطهرین باشند؟

اینها سؤالاتی بود که من مطرح کردم. حالا اگر دکتر عصام دوست داشته باشد، می‌تواند در این جلسه یا جلسات بعد، به آنها در کنار سخنان دیگر خود، جواب بدهد و ما دوست داریم و برای ما مهم است که پاسخ‌های ایشان را بشنویم.

برادر طالب حق (شیخ مرتضی طائی) از اتاق حق:

ببخشید! اللهم صل علی محمد و آل محمد. بسم الله الرحمن الرحیم. سلامٌ علیکم و رحمه‌الله. ببخشید جناب شیخ عثمان! من در بحث‌های علمی دخالت نمی‌کنم. زیرا آنها بین شما و دکتر عصام است. اما چون که شما به یک مسأله فنی اعتراض کردید که به امور اداره اتاق مناظره مربوط می‌شود و آن اعتراض شما به حکم مستبصر بود، می‌خواهم بگویم که ما دروغ نمی‌گوییم و با واقعیت هم

مخالفت نمی‌کنیم. آقای دکتر عصام از مستبصرین[1] است و این برای ما عزت و شرف و کرامت است و افتخار که یک نفر راه یافته نماینده ما در اتاق حق باشد. حمد و سپاس خدای را که کلمه خود را برتر قرار داد. جناب شیخ عثمان! ما با صراحت اعلام می‌کنیم که جناب دکتر عصام مستبصر است و نماینده ما شیعیان و پیروان پیامبراکرم و اهل بیت ایشان در اتاق حق است. و اینکه برای ما شیعیان اصالتاً شیعه باشد، یا شیعه شده باشد، هیچ منافاتی ندارد. قبلاً هم گفتیم الآن هم تأکید می‌کنیم که جناب شیخ دکتر عصام که قبلاً وهابی بوده، حق و حقیقت را در در مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) یافته و از آن پیروی کرده و او نماینده ما مسئولین اتاق مناظره حق، از طرف شیعیان است.

جناب شیخ عثمان و جناب دکتر عصام! ببخشید این یک مسأله فنی بود که باید من توضیح می‌دادم و مسائل علمی بین خود شما است. خدا را شکر می‌کنیم که راه‌یافتگان نیز مانند بقیه علمای شیعه از مذهب اهل بیت دفاع می‌کنند. درود خدا بر همه شما. این سخنان من جزء وقت مناظره حساب نمی‌شود، جناب شیخ دمشقیه! این را گفتم تا دیگر جناب شیخ عثمان به این مسأله اعتراض نکند! اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

دکتر عصام عماد:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من قبلاً نیز وعده دادم که اشکالات و دروغ‌هایی را که شیخ عثمان به من نسبت می‌دهد، یک به یک پاسخ خواهم داد. زیرا آنها نیاز به توضیح دارد. شیخ عثمان در مورد این اتهامات دچار اشتباهاتی شده و امر بر او ملتبس شده است.

در جلسه گذشته نیز گفتم که گاهی من یک مطلبی را می‌گویم و شیخ عثمان برداشتی غیر از منظور من، از مطلب می‌نماید و سپس برداشت خود را به من

---

۱. راه یافتگان

نسبت می‌دهد و بر این اساس مرا متهم به دروغ و محاکمه می‌کند. بعنوان مثال من گفتم که اراده تطهیر که خداوند در آیه تطهیر فرموده، مقصود از آن اراده شرعی که در برخی آیات دیگر قرآن آمده، متفاوت است. اما برداشت شیخ عثمان از گفته من چیست؟ من به نوار سخنان ایشان گوش دادم. ایشان از این سخن من یک برداشت عجیبی کرده که هیچ انسان عاقلی چنین نمی‌کند! ایشان از گفته من چنین فهمید که کلمه اراده خودش به تنهایی فضیلت است؛ بدون اینکه به تطهیر تعلق بگیرد و بدون تعلق به پاک کردن اهل بیت از رجس و پلیدی؛ و بدون در نظر گرفتن سیاق آیه تطهیر! فهم ایشان از این مطلب این بود که کلمه اراده خودش به تنهایی فضیلت است؛ در حالی که من اصلاً چنین چیزی نگفتم. . هر اراده‌ای متعلق دارد که اراده به آن تعلق می‌گیرد و باید چنین چیزی باشد. وگرنه اراده به تنهایی و بدون متعلَق معنا ندارد.

من گفتم که اراده تطهیرِ اهل بیت از پلیدی‌ها، این یک فضیلت است؛ نه اینکه کلمه اراده به تنهایی فضیلت باشد. شیخ عثمان شنیدم که در نوارش گفت: «عصام می‌گوید که اراده به تنهایی فضیلت است»، سپس این مطلب را مورد انتقاد قرار داد.

من می‌گویم: احیاناً شیخ عثمان (حفظه‌الله) سخن مرا به شکلی دیگر می‌فهمد و این فهم دوم را به من نسبت می‌دهد که در حقیقت گفته و مقصود من نیست.

در جلسه گذشته شیخ عثمان مرا متهم کرد به شیخ الاسلام ابن تیمیه دروغ بسته‌ام و مرا به دروغ‌گویی متهم کرد و به من نسبت داد که گفته‌ام اهل سنت، اهل بیت را رها کردند. سپس در مقام اعتراض و جواب به این سخن گفت: «ما اهل سنت، اهل بیت را دوست داریم». من به ایشان می‌گویم: برادر! دوست داشتن چیزی جدا از ترک کردن است. من می‌گویم درست است که شما اهل بیت را دوست دارید. اما شما آنان راترک کرده‌اید! شما فقه امام علی علیه‌السلام و قضاوت‌های ایشان را ترک کرده‌اید. این محبت شما، محبت سلبی است و ایجابی نیست.

درست مانند کسی که به فضائل و مقام قرآن کریم اعتقاد داشته باشد؛ اما به احکام قرآن عمل نکند...شما فضائل اهل بیت را قبول دارید؛ اما از فقه و از دستورات دینی آنان پیروی نمی‌کنید! قضاوت‌های امام علی و فقه ایشان و دستورات دینی ائمه اهل بیت را تماماً کنار گذاشته‌اید و قبول نکرده اید.

شیخ عثمان مرا به دروغ نسبت دادن به ابن تیمیه متهم کرد و به اینکه گفته‌ام که ابن تیمیه گفته: «اهل سنت از امام علی و امامان اهل بیت چیزی نگرفته‌اند». من سخنان دیگری را نیز نقل خواهم کرد که اعترافات اهل سنت به اینکه اهل بیت را ترک کرده‌اند، را تأیید می‌کند؛ با اینکه اهل سنت به محبت اهل بیت اجماع دارند! ابن تیمیه به صراحت گفته است: «در بین امامان چهارگانه اهل سنت (شافعی و امام مالک و احمدبن حنبل و ابوحنیفه) و دیگر فقهای اهل سنت، هیچ کس نیست که به فقه او (امام علی) مراجعه کند.» شما در این سخن ابن تیمیه دقت کنید! شما را به خدا قسم! آیا این سخن دلالت نمی‌کند بر اینکه اهل سنت، اهل بیت را رها کرده‌اند؟ سپس ابن تیمیه به تفصیل با ادله و ارقام بیان می‌کند و مطالبی بیان می‌کند که به وضوح روشن می‌کند که اهل سنت، اهل بیت را رها کردند. ابن تیمیه می‌گوید: «اما امام مالک علمش را اهل مدینه گرفته و آنان از علی چیزی نگرفتند». طبیعی است که در اینجا ابن تیمیه وقتی می‌گوید اهل مدینه، منظورش اهل سنت مدینه است، نه شیعیان مدینه و می‌دانیم که اهل سنت مدینه متأسفانه تحت تأثیر فضای حاکمیت امویان قرار گرفتند و امویان، امام علی را لعنت می‌کردند و اهل بیت را مورد آزار و کشتار قرار دادند و در چنین شرایطی طبیعی بود که فقه... اهل سنت که فقه رسمی دولت اموی هم بود، از فقه امام علی چیزی نگیرد. ابن تیمیه می‌گوید: «اهل مدینه (اهل سنت مدینه) چیزی از علی نگرفتند؛ بلکه از فقهای هفتگانه یعنی زید و عمر و... دیگران گرفتند». سپس درباره فقه امام شافعی توضیح می‌دهد و می‌گوید: «امام شافعی از اصحابِ ابن جریح بن سالم و مسلم بن خالد، فقه خود را گرفته است و ابن جریح نیز مانند سعید از

اصحاب ابن عباس گرفته‌اند؛ و ابن عباس هم خود مجتهد مستقلی بوده است و هنگامی که ابن جریح فتوایی می‌داده، به گفته ابوبکر و عمر استناد می‌کرده، نه به گفته امام علی و حتی برخی فضایل امام علی را انکار کرده است! سپس شافعی از امام مالک و از اهل سنت عراق گرفته، و سپس مذهب اهل حدیث را برای خود اختیار کرده است. اما ابوحنیفه، استاد ویژه او حماد بن علی سلمه است؛ و حماد از ابراهیم، و ابراهیم از علقمه، و علقمه از ابن مسعود گرفته‌اند. و نیز ابوحنیفه فقه خود را از عطاء و دیگران گرفته است. اما امام احمد بر مذهب اهل حدیث بود و از ابن عیینه، و او از عمر بن دینار، و از ابن عباس و ابن عمر و از هشام بن بشر گرفته است» و بدین ترتیب ابن تیمیه تمام ائمه اهل سنت را نام برده و با ادله و ارقام بیان کرده که آنان از اهل بیت چیزی نگرفتند و آنان را رها کرده‌اند.

البته این فقط سخن ابن تیمیه نیست؛ بلکه امام محمد ابوزهره نیز آن را گفته است. و من سند سخنان ابن تیمیه را از کتابش که چاپ خود وهابی‌هاست، برای شما ذکر می‌کنم. و من بر چاپ وهابی‌ها تأکید کردم. و در جلسه گذشته که آدرس ندادم، برای این بود که چاپ وهابی‌ها را در اختیار نداشتم. آدرس این است:

«چاپی که وهابی معاصر که دشمن کینه‌توز شیعیان است و دکتر رشاد سالم آن را تحقیق کرده و در سال ۱۴۰۶ قمری چاپ شده توسط مؤسسه قرطبه، چاپ اول، ده جلدی، جلد ۷ از صفحه ۲۵۹ به بعد».

من از شیخ عثمان خواهش می‌کنم که در دروغگوکردن دیگران عجله نکند. این فقط یکی از مواردی است که ایشان مرا به دروغ‌گویی متهم کرد و ان‌شاءالله در جلسات آینده بقیه موارد اتهامات ایشان را مورد بحث قرار خواهم داد. اما الآن وارد موضوع اصلی بحث می‌شوم و آن آیه مباهله است که در جلسه گذشته وعده دادم که درباره آن صحبت کنم:

صبح آن روز شهر مدینه از خواب بیدار شد؛ در حالی که همه مردم درباره مباهله صحبت می‌کردند و سؤال همه این بود که پیامبراکرم چه کسانی را برای

شرکت در مباهله با خود همراه خواهد کرد؟ و بیش از چند ساعت باقی نمانده بود به اینکه شرکت کنندگان در این مباهله تاریخی، لعنت و عذاب الهی را برای دروغ‌گویان درخواست کنند. آن روز تاریخی بیست و چهارم ذی‌الحجه برحسب مشهور میان مورخین بوده است. البته برخی از علماء هم گفته‌اند که روز بیست و یکم ذی حجه بوده است و بیست و پنجم و بیست و هفتم هم گفته‌اند. اما مشهورتر میان علماء، روز بیست و چهارم است. اهل مدینه همه منتظر بودند تا ببینند نمایندگان اسلام برای شرکت در مباهله چه کسانی هستند و هیأت خدایی برای مباهله با اهل کتاب چه کسانی هستند؟

مسلمانان می‌گفتند امروز خداوند برای شرکت در مباهله کسانی را انتخاب می‌کند که در روی زمین مثل و مانند ندارند و این یک روز بزرگ در دعوت اسلامی بود که کلام برتر الهی و پیروزی حق و اسلام در آن تحقق یافت و محدوده و دایره اهل بیتِ مطهرین از اهل بیتِ غیرمطهرین در این روز و با این حرکتِ تاریخی مشخص شده و با مباهله فضیلت اصحاب کساء بر دیگران آشکار گردید.

علی و فاطمه و حسن و حسین! که پس از پیامبراکرم برترین افراد بشرند؛ اینان اصحاب کساء هستند. آنان را خداوند برای شرکت در مباهله به همراه پیامبراکرم علیهم‌السلام برگزید. تنها یک مرد از میان همه مردان، امام علی؛ و تنها یک زن از بین همه زنان؛ فاطمه! و دو پسر از میان همه پسران جامعه اسلام، یعنی حسن و حسین. این چهارنفر بعد از پیامبراکرم، قلب امت اسلام هستند و فقط ایشان شایسته بودند تا در این مباهله بزرگ و این نقطه عطف تاریخی شرکت کنند! خداوند آنان را برگزید تا پس از پیامبراکرم نیز با حدیث ثقلین برتری آنان را بر دیگران بیان فرمود. ثقل اول و اکبر، کتاب‌الله و سنت پیامبر و ثقل دوم که ثقل اصغر است، اهل بیتِ مطهر پیامبراکرم هستند.

در آن روز تاریخی زمان مباهله فرا رسید! همه نگاه‌ها و همه چشم‌ها به سمت درب خانه پیامبر دوخته شده بود! ناگهان همه دیدند که پیامبراکرم از خانه خارج

شد؛ در حالی که حسین را در آغوش گرفته بود و با دست راست دست حسن را گرفته بود و پشت سر او فاطمه و پشت سر فاطمه، علی حرکت می‌کرد. مباهله آخرین کلام و حرف آخر در مجادله بین اهل توحید و اهل تثلیث بود. خداوند در پایان مجادلات فراوان، پیامبر را به مباهله با اهل کتاب دستور داد و شرکت کنندگان در مباهله را خداوند تعیین فرمود و به پیامبر دستور داد تا با برترین افراد امت به مباهله برود و دستور داد پیامبر برای مباهله، قلب امت بعد از خودش و برگزیدگان امت و ثقل ثانی را به همراه خود ببرد. و آنان جز علی و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نیستند. و خدا آنان را برگزید تا پس از دعای پیامبرﷺ آمین بگویند. بنابراین اگر در میان امت، کسی به پایه آنان می‌رسید، یا برتر از آنان بود، حتماً خداوند علیمِ حکیم او را نیز در مباهله شرکت می‌داد.

پیامبراکرم با چنین حالتی به همراه حسن و حسین و علی و فاطمه از خانه خارج شد. مسلمانان به آنان نزدیک شدند تا ببینند پیامبراکرم در چنین لحظاتِ حساس و تاریخ ساز چه چیزی بر زبان می‌آورد؟ مردم شنیدند که پیامبراکرم در حالی که علی و فاطمه و حسن و حسین را به خود چسبانیده بود، گفت: «اللهم هولاء اهل بیتی»؛ خدایا اینان اهل بیت من هستند. ببینید وقتی که پیامبر می‌گوید: «اینان اهل بیت من هستند»؛ این ثقل اصغر در حدیث ثقلین را دقیقاً تعیین می‌کند که پیامبر فرمود: «در میان شما باقی می‌گذارم که اگر به آن چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن کتاب خدا و اهل بیت من است». پیامبراکرم خودش اهل بیت و ثقل اصغر را دقیقاً معرفی کرده تا بعداً کسانی نیایند و با دین بازی کنند و با شعار اهل بیت، دین خدا را تحریف کنند.

وقتی که من به جناب شیخ عثمان الخمیس گفتم: عبدالله بن عباس از اهل بیت نیست؛ روشن است که منظورم اهل بیتِ مطهرین، یعنی اصحاب کساء است که خداوند به نص صریح قرآن، پلیدی و بدی را از آنان دور کرد و آنان را کاملاً پاک کرده است. یعنی ابن عباس جزء اهل بیتی نیست که پیامبر به همراه آنان برای

مباهله رفت. بنابراین اصطلاح اهل بیت در جامعه اسلامی، یک اصطلاح مشخص و معین است و ابن عباس جزء این مجموعه نیست. اما طبیعی است که پسرعموی انسان، جزء فامیل و خاندان شخص است؛ اما او از اهل بیت مطهرین که در قرآن و حدیث پیامبر آمده، نیست. مشکل شیخ عثمان این است که همیشه سعی می‌کند سخن دیگران را برخلاف نظر گوینده تغییر دهد و به آن حمله کند و این معنا را به گوینده نسبت دهد و این از عملکرد عقل ایشان است!

برادران گرامی! شما فضای آن روز بزرگ را در نظر آورید! مردم به پیامبر نزدیک شدند تا ببینند در این لحظات حساس و سرنوشت‌ساز چه می‌گوید؟ پیامبراکرم علی و فاطمه و حسنین را به خود چسبانید و گفت: «خدایا اینان اهل بیت من هستند!» مردم همه دیدند و گفتند که پیامبراکرم برای مباهله، ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و حفصه و طلحه و زبیر و عمویش عباس و پسر او عبدالله را با خود نیاورد؛ بلکه فقط اصحاب کساء را با خود به این میدان آورد. این حقیقت دلالت دارد بر اینکه اهل بیت یعنی این چهار نفر، برترین افراد امت و قلب امت و برگزیده خدا هستند و این نشان می‌دهد که فقط این افراد شایستگی جانشینی پیامبر بعد از وفات او را دارند. و اینان ثقل دوم پس از قرآن و سنت پیامبر هستند. و اگر چنین نبود، پیامبر در این انتخابِ بزرگ، آنان را بر سابقین در اسلام از صحابه‌اش برتری نمی‌داد. در حالی که تاریخ شهادت می‌دهد که پیامبر، همه بزرگان صحابه و افراد اهل بیتِ غیرمطهرین را کنار گذاشت و این چهارنفر را برگزید و آنان را به عنوان اهل بیت خویش معرفی کرد. ولذا هیچ کس به مقام این چهارنفر اصحاب کساء نمی‌رسد و این مقام اهل بیتِ مطهرین است. بر این اساس می‌توانیم بگوییم: فلان شخص مثلاً ابن عباس از اهل بیتِ صالحین و غیرمطهرین است. اما مقام او به اهل بیتِ مطهرین نمی‌رسد. ولذا اهل بیتِ مطهرین پیامبراکرم، هدف دایره پلیدی و خباثت، یعنی حکام اموی قرار گرفتند؛ چنانکه پیامبراکرم ﷺ فرمود: «هلاک امت من بدست غلامانی از قریش است». این حدیث را بخاری در صحیح خود جلد ۱۳

ص ۸ آورده است.

ببینید برادران! در آن هنگام مردم همه می‌دانستند که پیامبراکرم برترین انسان‌ها را برای مباهله با اهل کتاب انتخاب می‌کند. چون قرار بود پیامبر دعا کند و همراهان او آمین بگویند و بر این اساس مسلمانان گمان می‌کردند که پیامبراکرم بزرگان صحابه و پیران امت و ریش سفیدها را با خود خواهد آورد. اما پیامبر به آنان نشان داد که برتری و فضیلت به ریش سفیدی نیست! برخی می‌گفتند پیامبر صلی الله علیه وآله، بزرگان و پسران خانواده‌اش را با خود به مباهله می‌برد که عموی پیامبر، عباس از آنان بوده است. اما پیامبر چنین نکرد. بلکه علی و فاطمه را که هر دو جوان بودند، و حسن و حسین را که هر دو کودک بودند، با خود برای مباهله به میدان آورد.

باید بدانیم که معیار اسلام در برتری سن و سال نیست و معیار آسمانی و گزینش و انتخاب آسمانی با معیار بشری متفاوت است! پیامبراکرم به این وسیله برای مردم دو چیز را بیان کرد: یکی اینکه معیار برتری اشخاص سن و سال نیست و دیگر این که ثقل دوم و میراث گران سنگ خود پس از قرآن و سنت را برای مردم معرفی کرد و آن اهل بیتِ مطهرین است تا در آینده افرادی که جزء اهل بیتِ مطهرین نیستند، از آنان محسوب نشوند و کسی نتواند دین خدا را بازیچه دست خود قرار بدهد و افراد دیگر را در این مجموعه وارد کند! مگر کسی شک دارد که دختر و پسر فردی جزء اهل بیت اوست؟ پس چرا پیامبراکرم در یک موقعیت بسیار مهم و حساس که همه چشم‌ها و گوش‌ها به دهان او دوخته شده است، می‌آید و می‌گوید: «خدایا اینان اهل بیت من هستند؟» و چرا افراد دیگر از اهل بیت خودش را در این مجموعه وارد نکرده؛ مثل عمویش عباس و پسر او را؟ این برای این است که پیامبر می‌خواهد اهل بیتِ مطهرین را که در حدیث ثقلین به عنوان ثقل دوم و ثقل اصغر معرفی کرده، به مردم نشان بدهد و آنان را معرفی کند و بگوید که اهل بیتِ مطهرین فقط شامل اصحاب کساء می‌شود و لاغیر! تا در روزگار آینده افرادی مانند شیخ عثمان الخمیس نتوانند دایره اهل بیت را بی‌حساب باز کنند و

غیرمطهرین را داخل در مطهرین کنند و اصحاب برگزیده کساء را با دیگران یکسان قرار بدهند! پس معلوم می‌شود که هدف پیامبر از این اقدام و این سخن در آن شرایط مهم، این بود که به مسلمانان بگوید که اهل بیتِ طاهرین فقط اصحاب کساء هستند و آنان بر جمیع صحابه و بر جمیع بنی هاشم برتری دارند!

این شرایط بسیار حساس بود و مردم به شدت تحت تأثیر این شرایط بودند و لذا پیامبراکرم از این فرصت استفاده کرد و قبل از بیان هرچیزِ دیگر، اهل بیتش را به مردم معرفی کرد و گفت این چهارنفر اهل بیت من هستند؛ چنانکه امام مسلم هم در صحیح خود آن را ذکر کرده است.

همچنین می‌بینیم که پیامبراکرم از هر فرصتی برای بیان پاکیزگی و برتری اهل کساء استفاده می‌کرد. عایشه -رض- در جای دیگری غیر از روز مباهله، چنانکه در صحیح مسلم آمده، گفت: «پیامبراکرم خارج شد، در حالی که عبایی از پشمِ سیاه بر سر داشت. سپس حسن آمد. پیامبر او را نزد خود خواند، سپس حسین آمد. پیامبر او را زیر عبا برد. سپس فاطمه و سپس علی آمدند. پیامبر آنان را به زیر عبا دعوت کرد. وقتی که جمع شدند، پیامبر آیه تطهیر[1] را قرائت کرد. ولذا بر اساس این استناد، اهل بیتِ مطهرین فقط این چهارنفر هستند.

و من هنگامی که به شما گفتم که ابن عباس جزء اهل بیت نیست، یعنی جزء اهل بیتِ مطهرین نیست. اما جزء اهل بیتِ غیرمطهرین هست. من چندبار برای شما شرح دادم که در قرآن کریم یک دایره پلیدی و یک دایره طهارت و پاکی، وجود دارد و یک دایره‌ای که درباره آن چیزی گفته نشده است. دایره پلیدی شامل شیطان و دشمنان پیامبران است که قرآن قصه جنگ‌ها و درگیری‌های آنان با پیامبران را نقل کرده و برخی از افراد بنی امیه جزء این دایره هستند. زیرا پیامبراکرم درباره فتنه بنی امیه هشدار داده بود. چنانکه امام حاکم در کتاب خود جلد ٤ صفحه ٤٨٠ از ابی برزه امسلمی نقل کرده و گفته است:

---

١. انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

«منفورترین محله‌ها در نظر پیامبراکرم محله بنی امیه بود». این حدیث صحیح به شرط شیخین است. و امام ذهبی نیز آن را تأیید کرده است. سپس امام حاکم در مستدرکِ صحیحین روایاتی را نقل کرده که در آنها پیامبراکرم به مردم درباره دایر پلیدی و بنی امیه هشدار داده و آنان را سرزنش کرده است. سپس امام حاکم گفته: «طالب علم باید بداند که من در این فصل، حتی یک سوم آنچه را که روایت شده، نیاوردم. و اولین فتنه در بین امت اسلام فتنه بنی امیه است و من بین خود و خدای خودم نتوانستم کتاب را از این روایات خالی بگذارم». اما دایره‌ای که درباره آن قرآن ساکت است، آنان افرادی چون من و تو هستند. حتی اگر از بنی هاشم باشی و ما خارج از دایره مطهرین هستیم که خداوند آنان را پاک گردانیده و قرآن این مطلب را تأکید کرده است. جریان درگیری گسترده و طولانی در طول تاریخ بین انبیای الهی یعنی دایره مطهرین در قرآن کریم آمده است. شیاطین و فرعون‌ها در رأس این دایره پلیدی هستند.

جناب شیخ عثمان! من از شما می‌پرسم: چرا پیامبراکرم در این شرایط مهم، همه همسران و یاران و خویشان خود را کنار گذاشت؟ چرا پیامبرﷺ، عایشه و هشت همسر دیگر خود و عمویش عباس را با خود به مباهله نیاورد؟ آیا آنان جزء خانواده او نبودند؟ شما باید به این سؤالات جواب بدهید! پیامبراکرم تمام مهاجرین و انصار از اصحاب خود را و همه مسلمانان را کنار گذاشت و فقط این چهارنفر را برگزید! چرا؟ این اقدام مهم پیامبرﷺ، جای شکی باقی نمی‌گذارد که این چهارنفر تافته جدابافته‌ای هستند که هیچ‌کس با آنان برابر و قابل قیاس نیست! اینان ثقل دوم و قرین قرآن هستند و نمی‌توان هرکسی را که به هر علتِ سببی یا نسبی، خویشاوند پیامبر شده و یا هرکسی را که از بنی هاشم است، جزء ثقل ثانی و قرین قرآن دانست!

به خدا قسم! هیچ یک از بنی هاشم قابل قیاس با این چهارنفر نیستند و هیچ یک از صحابه نیز با آنان مقایسه نمی‌شوند. اینان کسانی هستند که بطور خاص

توسط خدا و پیامبر برگزیده شده‌اند و پیامبراکرم در آخرین روزهای حیات خویش، آنان را به عنوان یادگار خود و ثقل دوم پس از قرآن و سنتِ خودش، معرفی کرده است.

اما با کمال تأسف سیاست اموی کار خود را کرده و اکثر مسلمانان را از اهل بیت دور کرد. چنانکه ابن تیمیه هم گفته که «اهل سنت اهل بیت را رها کردند» و این کار نتیجه سیاست و اقدامات بنی امیه بود. و اهل سنت تمام هشدارهای پیامبر درباره فتنه بنی امیه را فراموش کردند!

بنابراین طبیعی است که ما از قرآن و حدیث پیامبرﷺ و از این حوادث و قرائن مهم تاریخی، برتری اهل بیت را بدست آوریم. زیرا خدای متعال آنان را برگزیده و برتری ایشان را در یک برهه تاریخیِ حساس به رخ همه جهان کشیده است.

در زمانی که دو جبهه توحید و تثلیث -یکتاپرستی و سه گانه پرستی و مسیحیت تحریف شده- در برابر یکدیگر تمام قد ایستادند. ولذا برتری اهل بیتِ مطهرین و اصحاب کساء بر اساس معیارهای عاطفی نیست. این یک برتری حقیقی بر اساس تقوی و پاکدامنی و پاکی ذات آنان است که پس از پیامبراکرمﷺ، احدی به پایه و مقام آنان نمی‌رسد. در خانه پیامبر اکرم نه زن وجود داشت که در بین آنان زنان برجسته‌ای از جهت دین و اخلاق و کمالات بودند و آنان حقیقتاً امّهات[1] مؤمنین هستند؛ چنانکه قرآن فرموده است. در مدینه، بنی هاشم و مهاجرین و انصار، مجموعه بسیار بزرگی بودند که تعداد آنان، به هزاران نفر می‌رسید و در بین آنان افراد نخبه‌ای وجود داشت که بسیار صالح بودند و به ریسمان خدا و پیامبر چنگ زدند و آزارها و سختی‌های زیادی تحمل کردند. در راه خدا جهاد کردند و آنان پاکیزه‌ترین جامعه بشری بودند که تاریخ به خود دیده. چنانکه قرآن فرموده: «فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا»[2]؛ در آنجا مردانی هستند که پاکیزگی روح را دوست

۱. مادران امت

۲. سوره توبه/ آیه ۱۰۸

می‌دارند.

اما پیامبر صلی الله علیه وآله، همه آنان را به کناری نهاد و قلب امت، یعنی همان چهارنفر را برای مباهله با خود همراه کرد. درست بر طبق آیه مباهله، علی نفس و جان پیامبر، و فاطمه مصداق زن برتر امت، و حسنین مصداق برترین پسران امت بودند و خدا در این آیه می‌خواهد بگوید: «ای جامعه بشریت! اینان قلب و روح و جان امت هستند! آنان را رها نکنید! زیرا اگر آنان را رها کنید و به سوی بنی امیه بروید، از جاده صحیح منحرف می‌شوید!»

و مع‌الأسف همین فاجعه رخ داد! حسین و یارانش در کربلا شهید شدند! حسن مسموم شد و بقتل رسید و فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله، یکی پس از دیگری مورد تعقیب و شکنجه و آزار و در نهایت شهید شدند؛ تا آنجا که سراسر کره زمین قتلگاه فرزندان پیامبر و قلب امت گردید! پیامبراکرم اقداماتی انجام داد تا مسلمانان قلب امت را رها نکنند. تا آنجا که ابن تیمیه بگوید: «ما اهل بیت را رها کردیم!» آری به همین سادگی اهل بیت، مهجور شدند. بنی امیه آنها را از دم تیغ گذراندند و مسلمانان نیز از نظر فکری آنان را شهید کردند! و ابن تیمیه گفت ما اهل بیت و فقه آنان را رها کردیم.

پیامبراکرم در آخرین روزهای عمر شریفش گفت: «نزدیک است که دعوت حق را اجابت کنم و از دنیا بروم و من در میان شما دو چیز سنگین باقی می‌گذارم». چنانکه در صحیح مسلم، باب امام علی چنین آمده: «کتاب خدا و اهل بیتم».

آری امت اسلام - اکثریت امت که اهل سنت است- وقتی که از امام علی چیزی نگرفته، که او افضل اهل بیت است، چگونه می‌خواهد از حسن و حسین و غیر آنان از دیگر چیزی بگیرد؟ خداوند دستور داد به پیامبراکرم که مباهله با حضور کسانی صورت بگیرد که آنان وسیله هدایت امت هستند؛ البته پس از قرآن و پیامبر. اینان دایره طهارت و اهل بیتِ پاک هستند که نقطه مقابل دایره پلیدی یعنی بنی امیه است و درگیری بین این دو گروه، درگیری میان حق و باطل است. قرآن هم می‌گوید

«شدیدترین دشمنان دایره پاکی، دایره‌ی پلیدی است». و ما در تاریخ می‌بینیم که شدیدترین دشمنان اهل بیت بنی امیه هستند.

پیامبراکرم در مبارزه با نصرانیت، اهل بیتش را به میدان آورد و در چنین موقعیت خطری، مقام معنوی آنان را به مردم گوشزد نمود. درحقیقت روز مباهله، ارزش والایی دارد. زیرا مقام اهل بیت را نشان می‌دهد. مردم اگر از دایره پاکی، یعنی اهل بیت دور شوند، اسیر و گرفتار دایره پلیدی؛ بنی امیه، می‌شوند و خلافت و جانشینی پیامبر درنتیجه این انحرافِ بزرگ، به حکومت موروثی و قیصری تبدیل شد که اسلام را چنان مورد آسیب و نابودی قرار داد که ما امروز وضع اسف بار دنیای اسلام را می‌بینیم. اگر پیامبر در روی زمین پاکتر از اهل بیتش افرادی می‌شناخت، حتماً آنان را به میدان مباهله می‌آورد.

اگر ما با عدالت و انصاف در حدیث مباهله دقت کنیم، درک می‌کنیم که چرا پیامبرﷺ، اهل بیتش را به عنوان ثقل دوم قرار داده است. و من تصور نمی‌کنم که کسی بتواند بگوید که پیامبراکرم بخاطر مسائل عاطفی این برتری را برای خانواده خود قائل شده است. بلکه این یک مسأله سرنوشت‌ساز است و نمی‌توان پیامبرﷺ را به چنین کاری متهم کرد. زیرا پیامبراکرم از هرگونه خودخواهی و وساوس شیطانی بدور است و به گواهی قرآن کریم «از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، بلکه سخنان او همه وحی است». البته باید دانست که آیه مباهله تنها شاهد و گواه مقام اهل بیت نیست؛ بلکه قرآن کریم در موارد متعددی مقام اهل بیت و اصحاب کساء را بیان کرده؛ بطوری که مفسرین شیعه و سنی و وهابیون، فضیلت علی و فاطمه و حسن و حسین را بر اساس گواهی این آیات قبول دارند. و هرکس که این آیات را مطالعه کند، به یقین می‌رسد که مقام اهل بیت و اصحاب کساء با دیگران قابل قیاس نیست. و این آیات و احادیث ما را به یقین می‌رساند که هم وزن‌های کتاب خدا و قرین‌های کتاب خدا در حدیث کساء، یعنی ثقلِ ثانی فقط اصحاب کساء هستند. و هیچ کس جز آنان نمی‌تواند قرین قرآن و سنت پیامبر

باشد.

خیلی از افراد سؤال کرده‌اند که چرا خدای متعال در آیه مباهله علی علیه‌السلام را نفس و جان پیامبر معرفی کرده است؟

نویسنده و مؤلف مشهور اسلامی، «عباس محمود عقاد» که با کتاب‌هایش به اسلام خدمت کرده است، در کتاب «عبقریه الامام علی»[1] می‌گوید: «در تمام ابعاد انسانی و در تک تک آنها، امام علی با سیره عملی پیامبر کاملاً مطابق است».

و من در اینجا از جناب شیخ عثمان خواهش می‌کنم که «عباس محمود عقاد» را سرزنش نکند. نویسنده دیگر دنیای اسلام «احمد حسن الزیات» - باز از شیخ عثمان می‌خواهم که او را سرزنش نکند- در کتاب «تاریخ الآداب العربیه»[2] می‌گوید: «امام علی به مقتضای جایگاه ولادتش و تربیتش در دامان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، تمام فضایل نبوت و مواهب رسالت اسلامی و بلاغت وحی را از پیامبر به ارث برده است».

آری، اینگونه تمام فضایل و اخلاق پیامبر در امام علی جمع شده است. زیرا امام علی از کودکی در خانه پیامبر بود و در دامان پیامبر تربیت شد. پس طبیعی است که از جهت پاکی و طهارت روح، نفس و جان پیامبر باشد. و اگرچه امام علی از نظر مقام به پای پیامبر نمی‌رسد؛ اما به اجماع مسلمین بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، برترین انسان است. به همین جهت خداوند در آیه مباهله او را نفس پیامبر دانسته است. پس امام علی پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، قرین قرآن است. او برترین اخلاق و صفات را از پیامبر گرفته. زیرا در خانه پیامبر رشد کرده و او برترین اهل کساء و در رأس دایره طهارت است و به همین جهت رئیس دایره پلیدی از بنی امیه، دستور داد که علی را بر روی منبرها لعنت کنند. و خوب است که ما در این باره به احادیث صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر صحاح سته مراجعه کنیم و احادیث وارده درباره فضیلت رأسِ دایره پاکی، یعنی امام علی را ببینیم. چنانکه از سعدبن ابی وقاص

---

۱. عظمت امام علی

۲. تاریخ آداب عرب

روایت شده که گفت: «معاویه به من دستور داد که علی را لعنت کنم و تمام قرآن، بیان و توضیح درگیری‌ها بین دو گروه پاکی و پلیدی است».

ببینید چگونه دولت اموی و مؤسس آن به خود جرأت داده‌اند که این امام بزرگ را لعنت کنند و از همین جا پیداست که بنی امیه خواستند مردم را از اهل بیت جدا کنند.

این روایت نیز به عبارت دیگر در صحیح مسلم آمده است: «معاویه مرا به سبّ و اهانت به علی دستور داد و من امتناع کردم...سپس معاویه به من گفت چرا اباتراب را لعنت نمی‌کنی؟ و من دلایل زیادی بر اینکه بنی امیه مردم را از اهل بیت دور کردند، آوردم». این روایت نیز با این مضامین در صحیح مسلم آمده: «سعد بن ابی وقاص» گفت: «من سه چیز را به یاد آوردم که پیامبر صلی الله علیه وآله، درباره علی گفته بود و به خاطر آنها علی را سبّ نکردم و داشتن یکی از آن صفات برای من از داشتن شترهای سرخ رنگ، برتر و محبوب‌تر بوده و آن چنین بود که از پیامبر خدا شنیدم که هنگامی که برای رفتن به جنگ، علی را به جانشینی خود در مدینه تعیین کرد، علی گفت: یا رسول‌الله مرا با زنان و کودکان در مدینه می‌گذاری؟ پیامبر به او گفت: «آیا راضی نیستی به اینکه برای من مثل هارون برای موسی باشی؟[1]».

شما به جایگاه هارون برای موسی دقت کنید! همان طور که آل فرعون به بنی اسرائیل ظلم کردند، همانگونه آل امیه به آل‌البیت ظلم کردند و در این دو حالت فرعون و بنی امیه رأس دایره پلیدی و موسی و علی رأس دایره پاکی و طهارت هستند. و پیامبر این حقیقت را ضمن حدیث منزلت بیان کرده است. چنانکه پیامبراکرم فرمود: «شما مسلمانان نیز همان راه و روشی را که امت‌های گذشته دنبال کردند، خواهید پیمود؛ حتی اگر آنان به خانه کفتاری وارد شده باشند، شما هم وارد خواهید شد».

و این سنت تاریخی است؛ یعنی چنانکه آل فرعون توانستند قوم فرعون را از بنی

---

۱. «اما ترضی ان تکون منی بمزله هارون من موسی»

اسرائیل جدا کنند، آل امیه هم توانستند مسلمانان را از اهل بیت جدا کنند.

و ایـن همـان حقیقتـی است کـه ابـن حجـر عـسقلانی در شـرح خـود بـر صحیح بخـاری، ج۱، ص ۱۹۳ ضـمن حـدیث ابـوهریره آن را بیـان کـرده اسـت. مـتن حـدیث چنین است:

ابـوهریره گفـت: «از پیـامبر دو ظـرف[1] را حفـظ کـردم. محتـوای یکـی از آنهـا را بـرای مردم گفتم. اما محتوای ظرف دیگر را اگر برای مردم می‌گفتم، گردنم زده می‌شد!» امام ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: «علما ظرفی را که ابـوهریره بـرای مـردم نگفته، حمل کرده‌اند به احادیث پیامبر که در آنها نـام امرای ظالم پس از خـود را بیان کرده است... ابوهریره برخی از آنها را به کنایه گفته و برخی دیگر را بخاطر ترس از جان خودش از دست بنی امیه، نگفته است».

یک نمونه از کنایه‌های ابوهریره این است که گفته: «اعوذ بالله مـن رأس الـستین و اماره الصبیان»[2] و این اشاره به خلافت یزید بن معاویه در سال شصت می‌باشد. بنـابراین مـی‌بینـم کـه پیـامبراکرم دایـره پلیـدی را بطـور مفـصل معرفـی کـرده اسـت. اکنون می‌خواهم پاسخ‌های شیخ عثمان الخمیس را بشنوم و سپس صحبت درباره حدیث مباهله را ادامه می‌دهم و حرف‌های دیگری هم دارم که پس از آن می‌گویم. بفرمایید جزاکم‌الله خیراً!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً در پاسخ به برادری که در ابتـدا صحبت کـرد دربـاره آقای عصام عماد، می‌گویم که آقای عصام فقط مستبصر نیست؛ بلکه به گفتـه عـالم دین شما، آقای کورانی و به گفته آقای عصام، او از علمای شـیعه است و مـن اکنـون بـا یکـی از علمـای شـیعه منـاظره مـی‌کـنم؛ نـه فقـط بـا یـک مسـتبـصر. بنـابراین آقـای عصام در ایـن غرفـه و در ایـن منـاظره بـه عنـوان عـالم و نماینـده شـیعیان اسـت و از

---

۱. کنایه است

۲. پناه می‌برم به خدا از رأس سال شصت و حکومت بچه‌ها

طرف آنان مناظره می‌کند.

ثانیاً درباره حکم اراده در قرآن، شیخ دکتر عصام خودش گفت که اراده در آیه تطهیر غیر از اراده در آیات دیگر قرآن است و نگفت که مقصود از تطهیر در این آیه، غیر از مقصود از تطهیر در آیات دیگر است. آن وقت می‌گوید که تو نفهمیدی! من از دکتر عصام می‌خواهم که متن گفته ابن تیمیه را برای ما بخواند که گفته است:

«ائمه اربعه اهل سنت، امام علی را رها کردند!». تو گفتی که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه این را گفته! حالا باید ثابت کنی! بفرمایید این صدای شماست بشنوید:

[صدای دکتر عصام]: «...اللهم هولاء اهل بیتی. پس از این که با اهل بیت مباهله کرد و امامِ اهل سنت ابن تیمیه صریحاً می‌گوید: امامان اربعه (اهل سنت) امام علی را رها کردند».

آیا شنیدید که می‌گوید صریحاً گفته؟ ما می‌خواهیم ببینیم در کجا به این صراحت گفته است؟ بفرمایید جناب دکتر عصام!

دکتر عصام عماد:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً شیعیان اثنی عشری بین اراده تکوینی و اراده تشریعی تفاوت آشکاری قائلند و هیچ کس از شیعیان نمی‌گوید که اراده در آیه تطهیر اراده تشریعی است. من تعجب می‌کنم که شما می‌گویی که من تنها کسی هستم که این سخن را می‌گوید. حتی امام ابن تیمیه در نوشته‌هایش، سخنان شیعیان را که گفته‌اند اراده در آیه تطهیر اراده تکوینی است، رد کرده و در این باره بحث کرده و تلاش کرده تا ثابت کند که این اراده تشریعی است! بنابراین سخن شما که می‌گویی شیعیان این اراده را تکوینی نمی‌دانند، باطل و مخالف واقعیت است. شما همیشه در نظردادن عجله می‌کنید!

اما درباره سخن ابن تیمیه که مدرک خواستید؛ من باز تکرار می‌کنم که ابن تیمیه گفته: «در بین ائمه اربعه اهل سنت و دیگر فقهای آنان هیچ کس به فقه

امام علی رجوع نکرده و از او چیزی نگرفته است!» در اینجا دقت کنید! گفته در بین این فقها کسی نیست که به فقه امام علی رجوع کند! حالا شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام! بنابراین ابن تیمیه به صراحت نگفته که ائمه اربعه اهل سنت، امام علی را رها کردند. این سخن ساخته دکتر عصام است و مدرک آن جلد دوم صفحه ۲۲۰ نیز وجود ندارد. آیا چنین نیست جناب دکتر عصام؟ لطفاً جواب بدهید!

دکتر عصام عماد:

ابن تیمیه گفته است: «در بین ائمه اربعه و غیر آنان از امامان و فقهای اهل سنت، هیچ کس به فقه امام علی مراجعه نکرده است». شما می‌خواهی ابن تیمیه واضح‌تر از این بگوید؟

من برای شما توضیح دادم که ابن تیمیه در این نظر و رأی تنها نیست؛ بلکه «امام محمد ابوزهره» و «امام ابن قیم الجوزیه» نیز همین را گفته‌اند. شما به مضمون کلام توجه می‌کنید، یا می‌خواهید بر سر لفظ و عبارت بحث کنید؟ حتی ابن خلدون در مقدمه‌اش چیزی گفته که بزرگ‌تر و مهم‌تر از ترک کردن اهل بیت است. ابن خلدون عبارت بسیار مهمی گفته که دلالت بر مظلومیت اهل بیت در بین اهل سنت دارد. او در مقدمه‌اش صفحه ٤٤٥ ضمن بحث درباره علم فقه و واجبات دینی گفته: «و اهل بیت، مذاهب و روش‌های نادر و شاذّی دارند که آن را از خود درآورده‌اند و فقهی دارند که مخصوص به خودشان است».

جناب شیخ عثمان وقتی که ابن خلدون مذهب اهل بیت را شاذّ و من درآوردی می‌داند، خوب طبیعی است که اهل سنت، اهل بیت را رها کنند و طبیعی است که با وجود چنین سخنانی، اهل بیت متروک و مطرود شوند! این کاملاً بدیهی است. زیرا در بین مسلمانان، اهل بیت بدعت گذار شناخته شده‌اند!

امام محمد ابوزهره نیز به نوبه خود، یک تحقیق و بررسی تحلیلی کرده که ضمن آن تشریح کرده که چرا اهل سنت، اهل بیت پیامبر را راها کردند و بدنبال دیگران رفتند و توضیح داده که این واقعیت نتیجه اقدامات بنی امیه بوده و گفته بنی امیه ما را از اهل بیت جدا کردند. جناب شیخ عثمان به نظر شما آیا اگر شما مسلمانان امام علی را رها کردید، فکر می‌کنید امام حسن و امام حسین و امام باقر و امام صادق هم، او را ترک خواهند کرد؟ حال که چنانکه ابن تیمیه گفته، فقهای اهل سنت، امام علی را رها کردند، و ابوحنیفه بقول ابن تیمیه گفته، فقهای اهل سنت، امام علی را رها کردند و ابوحنیفه بقول ابن تیمیه امام علی را رها کرده؛ فکر می‌کنید که امام جعفر صادق بن محمدباقر بن زین‌العابدین بن حسین علی هم امام علی را رها می‌کنند؟

جناب شیخ عثمان به خدا قسم! اگر کسی مظلوم و مغلوب شود و همه مردم او را ترک کنند، محال است که فرزندانش نیز او را رها کنند. و بحمدالله اگرچه شما مسلمانان اهل بیت را رها کرده‌اید، اما انسان‌هایی هستند که فقه امام علی و خطبه‌ها و روایات او را با دقت ثبت و ضبط کرده‌اند و آنها محفوظ و مورد استفاده است. و شما کاری جز تشکیک کردن در آنها نمی‌کنید. می‌گویید ما به روایات اهل بیت که در کتب شیعیان است، شک داریم. برادران! شما می‌گویید که چیزی به نام مذهب اهل بیت وجود ندارد! و خودتان اعتراف می‌کنید (علمای شما) که اهل بیت را رها کرده‌اید! سپس هنگامی که ما مذهب اهل بیت را به شما معرفی می‌کنیم، بدون اینکه طرق و اسانید روایات اهل بیت را بررسی کنید، آنها را مورد شک و تردید قرار می‌دهید. و بدون اینکه شناخت کافی از علم رجال در مذهب ما شیعیان داشته باشید، در آنها تشکیک می‌کنید! از اینگونه قضاوت کردن درباره ما از خدا بترسید! خدا به شما جزای خیر بدهد! جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان خمیس:

مختصر می‌گویم تا سخن طولانی نشود: مهم این است که همه فهمیدند که

لفظ ترک‌کردن امام علی توسط امامان اهل سنت، دروغ جدیدی است که به کارنامه شما اضافه می‌شود. شما گفتید ابن تیمیه به صراحت این سخن را گفته است. این طبق معمولِ سخنان شما، کذب و اتهام است. چنانکه از خودت برای آن مدرک ساختی و گفتی جلد دوم، صفحه ۲۲۰. حالا من از جلد هفتم، صفحه ۵۲۷ نص کلام شیخ‌الاسلام ابن تیمیه را برای شما می‌خوانم تا ببینید دکتر عصام در این مسأله چقدر امانت‌دار است! ابن تیمیه در کتابش «منهاج‌السنة النبوية» جواب رافضی بن مطهر حلی را داده که ادعا کرده که «علی منبع جمیع علوم است و مردم علم را از علی آموخته‌اند، اما علم نحو را علی وضع کرده و به ابوالاسود دوئلی گفته کلمه بر سه نوع است: اسم و فعل و حرف. و وجوه اعراب را به ابوالاسود آموخته...و فقها در فقه به امام علی رجوع کرده‌اند»- تا اینجا سخن برادر رافضیِ شما ابن مطهر حلی است- شیخ‌الاسلام ابن تیمیه دروغ‌های بن مطهر را که مثل دروغ‌های برادرت تیجانی است، جواب داده و آنها را تکذیب کرده است. چنانکه برادرت تیجانی به دروغ گفته: «ابوحنیفه از جعفر صادق آموخته و مالک از ابوحنیفه، و شافعی از مالک، و احمد بن حنبل از شافعی علم آموخته‌اند، و بدین ترتیب ائمه چهارگانه اهل سنت علم خود را (با واسطه، و بدون واسطه خود ابوحنیفه) از جعفر صادق گرفته‌اند.» این‌ها ادعاهای باطلی است که شما می‌گویید «همه علم در نزد علی و فرزندان اوست» و این از دروغ‌های بی‌انتهای شماست.

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در کتاب «منهاج‌السنه» که آدرس آن را دادم، به برادر رافضی شما «ابن مطهر حلی» جواب داده و گفته: « این دروغی آشکار است».

دکتر عصام فراموش نکنید! همه کسانی که من با آنان مناظره کردم، دروغ می‌گویند. حتی کسانی که ابن تیمیه با آنها بحث و مخالفت کرده، دروغ گفته‌اند.

ابن تیمیه گفته: «این دروغ آشکار است. بلکه در بین چهار امام اهل سنت و فقهای دیگر آنان، هیچ کس به فقه او (امام علی) مراجعه نکرده است. اما مالک علم خود را از اهل مدینه گرفته و اهل مدینه از علی نگرفته‌اند، بلکه فقه خود را از

فقهای هفت‌گانه گرفتند-۷ فقیه معروف مدینه؛ یعنی زید و عمر و ابن عمر و امثال آنان. اما شافعی شاگرد اهل مکه است، یعنی اصحاب ابن جریح مانند سعید بن سالم قداح، و مسلم بن خادم زنجی. و ابن جریح علم خود را از شاگردان ابن عباس مانند عطاء و غیر او گرفته است؛ و ابن عباس مجتهد مستقلی بوده است. و هنگامی که فتوی می‌داده، بقول صحابه فتوی می‌داد؛ یعنی به قول ابوبکر و عمر نه بقول علی و بلکه برخی فضایل علی را نیز انکار می‌کرده است! سپس شافعی از مالک علم گرفته و از کتاب‌های اهل عراق، و مذاهب اهل حدیث را گرفته و برای خودش کسی شده است. اما ابوحنیفه، شیخ ویژه او حمادبن ابی سلمه است و حماد از ابراهیم، و ابراهیم از علقمه، و علقمه از ابن مسعود آموخته‌اند. ضمناً ابوحنیفه از عطا و غیر او نیز گرفته است. و اما امام احمد بن حنبل، به مذاهب اهل حدیث بوده، و از ابن عیینه گرفته و او از عمربن دینار، و او از ابن عباس و ابن عمر گرفته‌اند. و نیز احمد از هشام بن بشیر و هشام از اصحابِ حسن و ابراهیم نخعی، و از عبدالرحمن بن مهدی و ابن جراح و امثال آنان گرفته است. و نیز با شافعی نشسته و از ابی یوسف هم گرفته و برای خود فتوا داده است و نیز از اسحاق بن راهویه و ابوعبید و مثل آنان گرفته است. و زاعی و لیث بیشتر فتاوای خود را از اهل مدینه و امثال آنان گرفته‌اند، نه از اهل کوفه.»

در کجای این متن که از ابن تیمیه قرائت کردم، آمده که ائمه اربعه امام علی را رها کردند؟ دکتر عصام دروغ بس است! آیا نمی‌توانی بدون دروغ به هدف برسی؟

شما گفتی که ابن تیمیه به صراحت در جلد دوم، ص۲۲۰ گفته ائمه اربعه امام علی را ترک کردند. آیا شما حفظ کرده‌ای، یا از روی متن خواندی؟ می‌گویی حفظ کردم. اما حافظه شما ضعیف است. اگر شما راوی حدیث بودی، شما را جزء راویان خیلی ضعیف نام می‌بردند! حالا شما بفرمایید!

دکتر عصام عماد:

الحمدالله بالاخره به توافق رسیدیم که من درست گفته‌ام! الآن شما از ابن تیمیه خواندی که گفته: «در بین ائمه اربعه اهل سنت و بقیه فقها هیچ کس در فقه به امام علی رجوع نکرده!» پس توافق داریم بر این که آنان امام علی را ترک کردند و این خیلی طبیعی است. شما را به خدا قسم! این سخن پیامبر را چگونه تعبیر می‌کنید که گفت: «درباره اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم!» و سه بار پیامبر این جمله را تکرار کرد؟ این حدیث پیامبر در صحیح مسلم را چگونه تفسیر می‌کنید که گفت: «نزدیک است که دعوت حق را اجابت کنم! یعنی بزودی از دنیا می‌روم و من در بین شما دو چیز گرانبها می‌گذارم. به عنوان مثال اگر کسی بخواهد از شهر بیرون برود و به اطرافیان خود بگوید، برای شما دو کار گذاشته‌ام؛ آیا معنایش این نیست که به این دو کار بپردازید؟

پیامبر به مردم گفت: «من از دنیا می‌روم.» نگفت از مدینه بیرون می‌روم- این بسیار مهم است- پیامبر می‌خواهد از دنیا برود و به مسلمانان می‌گوید: «دو چیز سنگین برای شما گذاشته‌ام؛ به آن دو چنگ بزنید!» شما را به خدا قسم آیا فکر می‌کنید که برخورد شما با اهل بیت درست است؟

اگر خدای متعال از شما سؤال کند که چرا امام علی را رها کردید، چه جواب می‌دهید؟ شما که گفته‌اید (علمای شما) مذهب اهل بیت شاذّ ، ضعیف و نادر و بدعت است و مورد قبول مسلمانان نیست! اگر خدا از شما بپرسد که چرا تحت تأثیر دایره پلیدی قرار گرفتید؟ و چرا اهل بیت و دایره پاکی را رها کردید، چه جواب می‌دهید؟

البته من برای شما توضیح خواهم داد که چرا اهل بیت را رها کرده‌اید. چنانکه ابن تیمیه و خود شما اعتراف کردید. البته این حقیقت بسیاری از طرفدارن بنی امیه و دایره پلیدی را خشمگین می‌کند. زیرا این طرفداران بنی امیه در بین اهل سنت، بنی امیه را هدف و غایت و بزرگان دین خود قرار داده‌اند و از آنان دفاع

می‌کنند و می‌گویند: خلیفه مظلوم یزید بن معاویه! خلیفه مظلوم معاویه! خلیفه مظلوم سلیمان بن عبدالملک! خلیفه مظلوم ولید بن عبدالملک! خلیفه مظلوم مروان بن عبدالملک! الی آخر...این واقعیت است که بنی امیه، اهل سنت را از اهل بیت و امام علی دور کردند و بیش از صدسال امام علی را بر بالای منبرها لعنت می‌کردند.

پس شما هم اعتراف کردید که اهل سنت، اهل بیت را رها کردند و خودت این واقعیت را از ابن تیمیه نقل کردی! حالا باید ببینیم که چرا اهل سنت این واقعیتِ تلخ را قبول کردند؟ باید تاریخ را با چشم و فکر محکومان و مظلومان بخوانیم. با تفکر کسانی که از دایره پاکی پیروی کردند؛ نه با تفکر کسانی که از دایره پلیدی و از بنی امیه دفاع می‌کنند. باید تاریخ را با تفکر کسانی بخوانیم که در زندان‌های بنی امیه بسر می‌بردند، نه با تفکر کسانی که در قصرهای بنی امیه بودند و مانند آنان فکر می‌کردند؛ بنی امیه‌ای که در عصر یزید یا حجاج، کعبه را سنگ باران کردند! یزید و ابن زیاد و امثال آنان بودند که مسلمان را از قلب دین و امت دور کردند و موجب شدند که اهل سنت، اهل بیت را رها کنند و به این کار افتخار کردند و به صراحت امام علی را لعنت کردند و از خدا و پیامبرِ او که این همه به اهل بیت سفارش کرده بود، حیا نکردند.

آری تاریخ فجایع اسلام، با فتنه دایره پلیدی بنی امیه آغاز شد؛ در حالی که قرآن و پیامبر درباره دایره‌ی پلیدی به مسلمانان هشدار داده بودند! و این فتنه معاویه بود که تبر به دست گرفت و بر قلب امت وارد کرد و دستور به لعن امام علی داد. چنانکه امام مسلم این حقیقت را بیان و آشکار کرده است.

ما هم می‌گوییم خلافت در قریش است، اما قلبِ قریش بنی‌هاشم است و قلب بنی‌هاشم، اهل کساء و دوازده جانشین پیامبر از اهل بیت او. و به همین جهت دایره پلیدی آنان را هدف گرفت. مگر این روایت را ندیده‌اید که پیامبر فرمود: «آیا تعجب نمی‌کنید که چگونه خداوند مرا از اذیت و آزار قریش حفظ کرد، آنان به من

اهانت می‌کردند و مرا مذمم[1] خواندند؛ در حالی که من محمد هستم» و درباره تخصیص خودش فرمود:

«خدای متعال نسل کنایه را از بین فرزندان اسماعیل برگزید و سپس قریش را از بین کنایه انتخاب کرد. آنگاه از بین قریش، بنی‌هاشم را برگزید و سپس از بنی هاشم مرا برگزید.»

اما پس از پیامبرﷺ، بنی امیه خلافت را غصب کردند و همه بنی‌هاشم از مطهرین و غیرمطهرین را هدف اذیت و آزار قرار دادند. زیرا قلب امت و دایره پاکی، یعنی اهل کساء در بنی هاشم بود.

و نیز پیامبراکرم فرمود: «من برای همه مردم فرستاده شده‌ام. پس اگر دعوت مرا اجابت نکنند، برای قوم عرب هستم و اگر آنان نیز مرا قبول نکنند، برای قریش پیامبرم و اگر قریش نیز دعوت مرا نپذیرد، برای بنی هاشم پیامبرم و اگر بنی هاشم هم دعوت مرا نپذیرد، برای خودم تنها پیامبر هستم».

ما از این حدیث و امثال آن جایگاه بنی هاشم را می‌شناسیم و نیز جایگاه اصحاب کساء را که قلب امت اسلام هستند. آنگاه می‌بینیم که بنی امیه مسلمانان را از قلب امت دور کردند.

ما نمی‌توانیم حقیقت و عمق درگیری بین دایره پلیدی از رؤسای بنی امیه و دایره پاکی از اهل بیت را بشناسیم، مگر اینکه به قرآن کریم مراجعه کنیم و تمام آیاتی را که درباره دایره پلیدی به رهبری پیامبران و در رأس همه آنان، محمد مصطفی آمده، مطالعه کنیم. همین درگیری پس از پیامبراکرم، بین اهل بیتِ مطهرین - اصحاب کساء- و بنی امیه ادامه پیدا کرد.

بنابراین ما می‌گوییم که قلب امت، مطهرین از بنی هاشم هستند و عجیب نیست که در صحیح مسلم آمده که معاویه تیر را به قلب امت، یعنی امام علی زد و

---

۱. مذموم و سرزنش شده

صحیح مسلم درباره سرنوشت صحابی بزرگ «سعدبن ابی وقاص»- که درود خدا بر روح پاک او باد- که بطور مرموزی مسموم شد و از دنیا رفت، سؤال می‌کند. زیرا سعد به دعوت معاویه برای لعن کردن امام علی علیه السلام پاسخ منفی داده بود و از همین رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ممکن نیست که منافق علی علیه السلام را دوست بدارد و مؤمن علی را دشمن بدارد. این روایت را ترمذی نقل کرده است.

و این سنت الهی است؛ یعنی برتری مطهرین که همان اصحاب مباهله و اصحاب کساء هستند، بر اساس یک سنت اصیل الهی تاریخی است. چنانکه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «ای رسول، ما هرکس را که بخواهیم بر اساس علم و حکمت برتری می‌دهیم، زیرا پروردگار تو بسیار دانا و حکیم است[1]». و نیز فرموده: «خداوند از بین فرشتگان و انسان‌ها رسولانی برمی‌گزیند. همانا خداوند بسیار شنوا و بیناست»[2]. چنانکه خداوند حضرت مریم را برگزید و او را از بدی‌ها پیرایش کرد، همانگونه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ما را نیز برگزید؛ و آنان را از هر گونه بدی پیراست. این سنت الهی است و چیز تازه و عجیبی نیست. اما عجیب و شگفت‌آور این است که معاویه با آن سوابق شناخته شده دستور به لعن امام علی بر بالای منبرها و در مساجد بدهد و بتواند آن جمعیت فراوان از مسلمانان را به آسانی از اهل بیت جدا کند! و سپس شیخ‌الاسلام جناب ابن تیمیه با افتخار بگوید که:

آری! ائمه و فقهای اهل سنت، اهل بیت را رها کردند. آری! به خدا قسم این بسیار عجیب است که مسلمان به این سادگی قلب امت و اهل بیت را رها کنند.

آری! معاویه با قلب امت جنگید. با امام علی جنگید و او را در سخنرانی‌ها و خطبه‌ها، در مساجد و جماعات لعن کرد. آری مسلمانان! چرا از قلب امت جدا شدید؟ بنی امیه می‌خواستند و هدف داشتند که با زدن قلب امت اسلام را نابود کنند. و پس از اینکه معاویه خلافت و دولت اسلام را قبضه کرد، افرادی که پس از او

---

۱. نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكيمٌ عَليمٌ(انعام،۸۳)

۲. ان اللَّهُ يَصْطَفی مِنَ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَميعٌ بَصير»(حج،۷۵)

روی کار آمدند، او را در دایره تقدس و عدالت وارد کردند؛ در حالیکه معاویه در مرکز دایره پلیدی و پلشتی است و چنان تقدسی برای معاویه پلید قائل شدند که کسی جرأت نکند درباره او چیزی بگوید! و بدینگونه حقایق تاریخ را تحریف کردند تا دیگر مسلمانان واقعه حَرّه، و حمله به خانه کعبه و فجایع کربلا، و کشتارهای گسترده علویان و فرزندان اهل بیت و جنایاتی که در حق آنان اتفاق افتاد را در تاریخ نبینند و نخوانند. چرا چنین شد؟ چنانکه قرآن می‌گوید: «آنان امت‌هایی بودند که رفتند[1]».

برادران من! به خدا قسم اگر به فرض مثال امروز خداوند قرآن دیگری بفرستد، این قرآن برای ما جریانات درگیری بین دایره پلیدی از بنی امیه و دایره پاکی از اهل بیت پیامبر را شرح خواهد داد.

اما بدانید که اهل بیتِ پیامبر و فرزندان آنان، این جریان را به روشنی شرح و توضیح داده‌اند؛ چنانکه از امام سجاد حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام پرسیده شد: «در چه حالی هستی- به اصطلاح امروزی: حالتون چطور است؟ - فرمود: «ما اهل بیت نبوت هستیم، مانند بنی اسرائیل زیر ظلم آل فرعون! مردان ما را می‌کشند و زنان ما را زنده می‌گذارند.»

لطفاً با دقت به سخن امام زین‌العابدین توجه کنید! فرعون در زمان خودش مرکز دایره پلیدی بود؛ به کشتن مرکز دایره پاکی یعنی حضرت موسی و شخصیت‌های این دایره دستور می‌داد. در امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز همین‌گونه شد و رهبران دایره پلیدی، فرمان به قتل رهبران دایره پاکی می‌دادند و بدین گونه فرزندان اهل بیت به دست یزیدها و ابن زیادها شهید شدند. پس چرا امت اسلام برترین امت‌هاست؟

برای اینکه برترین انسان‌های تاریخ، قلب این امت هستند. اصحاب کساء، دوازده جانشین پیامبر، دوازده امامی که در حدیث پیامبر که در صحیح مسلم

---

۱. تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَت (بقره،۱۴۱)

آمده، در این امت هستند. دوازده امامی که در سِفْر رؤیا و در کتب مسیحیت آمده که آنان نگهبانان اورشلیم جدید، یعنی کعبه، هستند.

پژوهشگر منصف با تحقیق به این نتیجه می‌رسد که اهل بیتِ مطهرین در سه قرن اول اسلام بوده‌اند؛ «دوازده امام و جانشین پیامبر». بنابراین سه قرن صدر اسلام به عنوان بهترین قرن‌ها شناخته شده است. زیرا قلب امت در این سه قرن بوده است. ولی مع‌الاسف بنی امیه مسلمانان را از اهل‌بیت جدا کردند و بزرگان اهل سنت با جرأت و افتخار می‌گویند: آری! ما اهل بیت را رها کردیم!

بنابراین ما نمی‌توانیم حدیث «خبر القرون» را به دلخواه خود تغییر دهیم و هرکس را که دوست داریم، در مرکز دایره پاکی وارد کنیم. زیرا این دایره از طرف خدا و پیامبر تعیین شده است.

و این واقعیت تلخ که عموم مسلمانان جز یک اقلیت، اهل بیت پیامبر و مرکز دایره پاکی را رها کردند، برای دایره پاکی زیان و آسیبی ندارد. این وظیفه عموم مردم است که در جستجوی حقیقت باشند و امام زمان و دین خویش را درست بشناسند. وگرنه به مرگ جاهلیت از دنیا می‌روند. چنانکه در حدیث پیامبراکرم درباره ضرورت شناخت امام حق آمده است.

و طبیعی است که هرکس از دایره حق و پاکی پیروی نکند، به دنبال دایره پلیدی حرکت خواهد کرد. و این خود شرح حقیقت معنای ثقل دوم پس از قرآن است.

یعنی اهل بیت و ثقل دوم باید مرجعیت علمی و دین مسلمانان پس از قرآن و پیامبراکرم باشند! و اهل بیت در عرض قرآن و در مقابل قرآن نیستند؛ بلکه آنان در طول و ادامه حقایق قرآن و سنت پیامبر هستند. و اهل بیت خودشان پیرو قرآن و سنت پیامبرند؛ به همین جهت پاک و مطهرند.

قرآن می‌فرماید: «...نبوت و کتاب یعنی علم در نزد آنهاست»[۱]. و به همین شکل خداوند کتاب و سنت پیامبر یعنی علوم را در نزد اهل بیت قرار داده و آنان قرآن و سنت پیامبر را بهتر و بیشتر از دیگران می‌فهمند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «یاد کن ای رسول هنگامی را که خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود. پس او از عهده امتحان خوب برآمد. خداوند به او فرمود اکنون ترا به عنوان امام مردم برگزیدم. ابراهیم گفت: خدایا به فرزندان من نیز این مقام را می‌دهی؟ خدا فرمود: عهد من به ظالمین سپرده نمی‌شود.»[۲] اما درباره ذریه‌ی فرزندان ابراهیم خدا فرموده است: «و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون» را برگزیدم[۳].

چنانکه در جای دیگر قرآن کریم می‌فرماید: «و از پدران آنان و فرزندان آنان و برادران آنان نیز افرادی را برگزیدیم و آنان را به راه مستقیم هدایت کردیم. این هدایت الهی است که خداوند هرکس از بندگانش را که بخواهد به این راه هدایت می‌کند».[٤]

در این آیات خداوند تصریح فرموده گزینش الهی از بین پدران و فرزندان و برادران انبیاء، یعنی از نسل‌های خود آنان است. پس چرا اعتراض می‌کنید و انکار می‌کنید که چرا خداوند اهل بیت را از بین بنی هاشم برگزیده و به آنان برتری داده است؟ چرا در آیاتی که در قرآن کریم درباره درگیری بین دایره حق و دایره باطل و پلیدی در طول تاریخ آمده، تأمل و تدبر نمی‌کنید؟! درگیری بین دو دایره حق و باطل پس از پیامبر اسلام، ادامه همان درگیری‌ها بین دو اردوگاه حق و باطل است. چرا حکم الهی و سنت الهی را انکار کنیم؟ چرا حدیث ثقلین را طبق سیاست و دیدگاه بنی امیه بخوانیم؟ چرا حدیث دوازده جانشین پیامبر را بر اساس دیدگاه

---

۱. « و جعلنا فی ذریتهما النبوه و الکتاب (حدید،٢٦)

۲. «وَإِذِ ابْتَلی إِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی قالَ لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ»(بقره، ١٢٤)

۳. «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (انعام،٨٤)

٤. «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ذلِكَ هُدَی اللّهِ یَهْدِی بِهِ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ لَوْ أَشْرَکُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما کانُوا یَعْمَلُونَ» (انعام،٨٧-٨٨)

بنی امیه بخوانیم که معاویه و یزید و سران دایره پلیدی را جزء جانشینان پیامبر می‌خوانند؟ این چیز شگفتی نیست و مطابق سیاست قرآن است که یازده فرزند علی بن ابی طالب، که فرزندان رسول خدا هستند، بطور خاص جانشینان پیامبر باشند و علم کتاب و سنت پیامبر در نزد آنان باشد! بلکه شگفت و عجیب این است که سران دایره پلیدی به عنوان جانشینان پیامبر و رهبران دین خدا معرفی شوند!

آری چنانکه در صحیح مسلم نیز آمده، پیامبراکرم فرموده‌اند: «جانشینان من دوازده نفرند که دین خداوند به دست آنان حفظ می‌شود.» شما طبق اصول و موازین قرآن و حدیث پیامبر، بگردید و تحقیق کنید! خواهید دید که این دوازده نفر هیچ کسی جز دوازده امام از فرزندان اهل بیت پیامبر، نمی‌توانند باشند.

شگفتا که سیاست‌بازان، جانشینان حقیقی پیامبر را کنار گذاشتند و مردم را به دنبال ابوحنیفه و شافعی و بخاری و سمرقندی کشیدند!

چرا چنین شد؟ آیا مسلمانان از اهل بیتِ مطهرین، ظلم و گناهی دیدند و آنان را کنار گذاشتند؟ بیایید کمی عادل باشید! ابوحنیفه و شافعی و مالکی و امثال آنان را با امام علی مقایسه کنید و ببینید برتری با کیست؟ از او پیروی کنید! عدالت شما کجاست؟ ما به حکومت وراثتی اعتقادی نداریم. اما می‌گوییم بر اساس برتری عقلی و علمی و برتری با معیارهای قرآن و حدیث پیامبر، از آن اهل بیت است. و ما براساس موازین اسلام وظیفه داریم دین را از اهل بیت بگیریم. حالا وقتی که مذهب اهل بیت را به شما عرضه می‌کنیم؛ می‌گویید: نه این مذهب اهل بیت نیست و من درآوردی است. وای بر شما از چنین رفتاری با دین خدا! به خدا سوگند روز قیامت خدا شما را مؤاخذه می‌کند، و پاسخی نخواهید داشت! حالا شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام! شما گفتید که به توافق رسیدیم که ما اهل سنت از علی چیزی نگرفته‌ایم. نه جناب دکتر چنین توافقی صورت نگرفت! بلکه به توافق رسیدیم که عبارتی که شما از ابن تیمیه نقل کردید، درست نبود! و شما به دروغ گفتید: شما اهل سنت، اهل بیت را ترک کرده‌اید. ما به توافق رسیدیم که ائمه اربعه اهل سنت نگفته‌اند که ما امام علی را ترک کرده‌ایم و شیخ‌الاسلام ابن تیمیه چنین چیزی را به صراحت نگفته است! و شما به ابن تیمیه افترا زدید! بلکه کلام ابن تیمیه پاسخ دروغگوی دیگر شما (شیعیان) ابن مطهر حلی است که ادعا کرده همه چهار امام اهل سنت، علم خود را از علی گرفته‌اند! و ما اهل سنت می‌گوییم که این دروغ است و آنان علم خود را از علی نگرفته‌اند! و علی را نیز ترک نکرده‌اند؛ بلکه از او روایت کرده‌اند! و کتاب‌های مذاهب اربعه اهل سنت، پر از روایات منقول از علی است. بنابراین ائمه و فقهای اهل سنت چنانکه شما به دروغ ادعا کردید و به ابن تیمیه افترا زدید، علی را ترک نکرده‌اند! لذا باید بگویم حافظه شما برای حفظ حدیث بسیار ضعیف است. پس از این بحث، به نظر می‌رسد که شما از این موضوع گذشتید و به صحبت درباره «زیاد بن ابیه» پرداختید که امام بخاری درباره او گفته: «درباره پدرش سکوت کرده‌اند و او را معرفی نکرده‌اند». مگر نمی‌دانید که علی خودش زیاد بن ابیه را به عنوان حاکم و والی انتخاب کرد؟

پس از این گفتید که سه قرن بهتر و برتر در اسلام، سه قرن اول است که دوازده امام در آن بوده‌اند. جناب دکتر عصام! قرون برتر اسلام به پایان نرسیده و ما اکنون در قرون برتر بسر می‌بریم! طبق اعتقاد خود شما، امام مهدیِ شما در سال ٢٥٦ به دنیا آمده و تاکنون زنده است. پس چرا فقط سه قرن را برتر می‌دانید؟ طبق اعتقاد خود شما ١٤ قرن گذشته برتر است و قرن پانزدهم نیز برتر است، تا مهدی شما ظهور کند و خداوند و مهدی شما وارثان زمین و اهل آن باشند!

جناب دکتر عصام! از من پرسیدید که آیا شما قبول می‌کنید که پنجاه میلیون

نفر همه جزء اهل بیت باشند؟ شما در ابتدا قبول نداشتید که خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله، همه جزء اهل بیت باشند. ظاهراً از موضوع خود عدول کرده‌اید! لطفاً جواب بدهید!

دکتر عصام:

ببخشید جناب شیخ عثمان! شما بین عصر حضور و عصر غیبت خلط کرده‌اید! بهترین قرن‌ها عصر حضور امامان اهل بیت بوده است و عصر حضور امام، غیر از عصر غیبتِ امام است. خواهش می‌کنم شما به صحبت خود ادامه بدهید و من صحبت نکنم. زیرا وقت شما خیلی مانده و من سه دقیقه بیشتر وقت ندارم. من مرتب صحبت می‌کنم و از شما سؤال می‌کنم، ولی شما جواب نمی‌دهید! من بیش از ۴۰ سؤال از شما پرسیدم که حتی به یکی از آنها جواب ندادید! تمام سخنان من به صیغه سؤال بود: مثل اینکه آیا اهل بیت را رها کردید؟

اولاً عبارت ابن تیمیه معنایش واضح است و ثانیاً خواهش می‌کنم کمی مؤدب باشید! بنظر می‌رسد که شما مؤدب نیستید! و دائماً مرا دروغ گو خطاب می‌کنید! خواهش می‌کنم با برادر خود قدری مؤدب‌تر صحبت کنید!

شیخ عثمان:

دکتر عصام! می‌دانم که با این سخن - دروغ‌گو گفتن به شما- شما را ناراحت کردم. این اقتضای بحث بود! من نمی‌خواهم به شما اهانت کنم. من خلافِ واقع نگفتم. شما دروغ‌گو هستی جناب دکتر! این واقعیت است! و گرنه سخن ابن تیمیه را با سند و مدرک برای ما بیاورید که گفته باشد: «ائمه چهارگانه امام علی را ترک کردند». من با شما تعارف ندارم!

اما مطب دیگر؛ عصر حضور و عصر غیبت! این هم سخن جدیدی از شماست! مهدی چه زمانی حاضر بوده است؟ او از ابتدای تولدش به اعتقاد شما غایب است! و خود شما او را امام غائب می‌نامید! جناب دکتر عصام چه می‌گویید؟

دکتر عصام:

ببخشید شما دائم از من سؤال می‌کنید و من جواب می‌دهم! ولی شما چرا به سؤالات من جواب نمی‌دهید؟

اما ابن تیمیه گفته: «در بین ائمه اربعه و فقهای غیر آنان، هیچ کس در فقه به امام علی مراجعه نکرده است!». چرا چنین کرده‌اند؟ من با دلایلِ مستدل ثابت می‌کنم که این نتیجه سیاست‌های بنی امیه است! چرا دائم این اتهام را تکرار می‌کنید؟ من کلام ابن تیمیه را دقیقاً برای شما با مدرک و شماره جلد و صفحه کتاب خواندم. برادر تقوا داشته باش! و از خدا بترس! فرض کن که من اشتباه لفظی کردم و لفظ را عوض کردم؛ اما فضا که همان است که ابن تیمیه گفته است. چرا بدون رعایتِ تقوا مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کنی؟ شما که می‌دانی آنچه من از ابن تیمیه نقل کردم، اختلاف آن با سخن ابن تیمیه در عبارت و لفظ است؛ ولی معنا یکی است. اصلاً فرض کنید من اشتباه کردم! خود شما الفاظ و عبارات ابن تیمیه را خواندید. معنایش همان است که من گفتم. برادر خواهش می‌کنم تقوا داشته باش! من از شما عذر می‌خواهم که گفتم شما ادب ندارید! زیرا انسانی که دیگران را به دروغ‌گویی متهم کند، ادبش کم است! ببخشید!

و اما درباره غیبت کبری و صغرای امام مهدی علیه السلام، روش منطقی و تاریخیِ بحث ما ایجاب می‌کند که بحث درباره آن را در آخر مناظره بگذاریم و درباره دوازدهمین امام شیعیان دوازده امامی بحث کنیم! حالا شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام! شما در خواندن عبارت اشتباه نکردید! حتی آدرس آن را ذکر کردید! و گفتید که ابن تیمیه به صراحت گفته: «ائمه اربعه، امام علی را ترک کردند! وانگهی! آن چهل سؤالی که گفتید، من به آنها جواب ندادم، چیست؟

و اما مسأله اینکه ما از علی علیه السلام چیزی را گرفته‌ایم یا نه؟ بحث آن ضمن حدیث

ثقلین است که الآن موضوع بحث ما نیست. ما قبلاً درباره حدیث ثقلین بحث کردیم و روشن کردیم که چه کسی اهل بیت را ترک کرده و دیدیم که ما اهل بیت را ترک کرده‌ایم یا شما. الآن بحث ما درباره آیه مباهله است و این ربطی ندارد به اینکه شما بگویید که پیرو امام علی هستید؛ و ما امام علی را ترک کرده‌ایم! جناب دکتر عصام مقصود شما از پنجاه میلیون نفر اهل بیت چیست؟ این سؤال شما نامفهوم است.

من دیگر تکرار نمی‌کنم! و به شما استراحت می‌دهم. فقط در آخر این قسمت از این بحث می‌گویم که من چیزی درباره آیه مباهله نشنیدم که دلالت کند بر امامت اهل بیت و برتری آنان نسبت به دیگران؛ و اینکه دین را فقط باید از آنان گرفت. آنچه شنیدم سخنان انشایی بود. این یک دقیقه را که به شما می‌دهم، بگیر! شاید برای شما مفید باشد. ببخشید کسی که روی صفحه می‌نویسد، خواهش می‌کنم ننویسد. اگر می‌خواهی شما بیا، به جای برادرت عصام عماد بحث و مناظره کن! اما اینکه روی صفحه بنویسی و از عصام دفاع کنی، نیازی به این کار نیست! شما عصام را به عنوان نماینده خودتان به این مناظره فرستاده‌اید و خودش می‌تواند دفاع کند. لطفاً نوشته را حذف کنید!

خوب آقای احمد بعلبکی شما نوشتید؟ لطفاً شما حرف نزنید تا من از اتاق مناظره خارج شوم؛ یا اینکه این آقا بیاید و به جای تیجانی، ببخشید بجای عصام بحث کند! در اینجا دیگر من حرفی ندارم.

آقای طلال از غرفة الحق:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. خوب ان‌شاءالله خیر است. اما آقای دمشقیه هم روی صفحه نوشت، در حالی که ما و آقای شیخ عثمان تأکید کرده بودیم که کسی روی صفحه ننویسد. اما آقای دمشقیه روی صفحه نوشت. آقای بعلبکی هم جواب داد. مجدداً از برادران می‌خواهیم که چیزی روی صفحه ننویسند. جناب آقای دمشقیه با اینکه آقای شیخ عثمان گفت کسی چیزی ننویسد، شما حرف نماینده

خودتان را گوش نکردید و روی صفحه نوشتید. لذا برادران ما هم جواب دادند. مفروض این است که شما به حرف شیخ خودتان گوش بدهید!

کاپیتان از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم و رحمه‌الله و برکاته. آقای احمد البعلبکی نباید روی صفحه می‌نوشت! ما بر این مطلب توافق کرده بودیم. اما شیخ دمشقیه به آنها جواب داد و او دوباره نوشت! نمی‌دانم آیا این روش شماست؟ جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

تا همه نوشته‌ها از روی صفحه حذف نشود، من حرف نمی‌زنم! من می‌پذیرم که طرفداران دکتر عصام برای دفاع از او بیایند، اما به شرط اینکه شیخ عصام از جواب دادن عاجز شود و نتواند به بحث ادامه بدهد!

مانعی نیست! دکتر عصام اگر می‌خواهد کنار بکشد و او بیاید سخن بگوید! تا همه بدانند که پیروان قرآن و سنت و اهل بیت چه کسانی هستند؟

دکتر عصام می‌گوید: چرا به من اتهام دروغگویی می‌زنی؟ نه جناب دکتر! من شما را متهم نمی‌کنم؛ بلکه مُچ شما را می‌گیرم! و این اتهام نیست؛ بلکه واقعیت است که شما دروغ می‌گویی! و من به لطف خدا بسیار مؤدب هستم! بی‌ادب کسی است که دروغ می‌گوید و از مردم خجالت هم نمی‌کشد!

جناب دکتر عصام! من در ابتدای این جلسه، دروغ‌های جلسات گذشته شما را ذکر کردم و شما نتوانستی جوابش را بدهی! و من در هر جلسه نوار جلسه گذشته شما را پخش می‌کنم و شما می‌گویی جواب می‌دهم. ولی جواب نمی‌دهی! به شیخ‌الاسلام ابن تیمیه دروغ نسبت دادی و من بطلان گفته شما را ثابت کردم. اگر چیزی از حقیقت برای گفتن نداری، سکوت برای شما بهتر است! از این مناظره‌هایی که من می‌بینم، شما در سطح آن نیستید و برای آن شایستگی ندارید. من بخاطر این صراحت عذخواهی می‌کنم.

خوب حالا من به احترام حاضرین حرف می‌زنم و خوب است که بدانم چقدر از وقت من باقی مانده است؟ خوب من شش دقیقه وقت دارم. می‌خواهم درباره آیه مباهله صحبت کنم! دکتر عصام که چیزی نگفت که بر برتری و افضلیت اهل بیت بر اساس آیه مباهله دلالت کند. من خودم می‌گویم که آیه مباهله بر فضیلت آنان دلالت دارد. ما منکر این مطلب نیستیم! اما کجای این مطلب بر امامتی که شما ادعا می‌کنید، دلالت می‌کند؟ اگر مقصود شما فضیلت است که ما نیز در کتاب‌های‌مان احادیث زیادی داریم که همان فضایل علی را برای ابوبکر و عمر و عثمان قائل است! اصلاً بحث ما درباره فضیلت نیست. ما نمی‌خواهیم فضائل علی را رد کنیم! ما فضائل علی و ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اصحاب پیامبر را در کتب روایی خودمان داریم. اگر چه آنان از نظر درجه فضیلت تفاوت دارند. اما بحث ما اکنون برای این است که آیا این فضایل بر امامت علی دلالت دارد یا نه؟ و آیا بر عصمت او دلالت دارد؟ و آیا این احادیث، برتری علی بر سایر اصحاب را اثبات می‌کند؟ ما فضایل علی را نیز مانند فضایل سایر اصحاب پیامبر قبول داریم.

بنابراین من می‌گویم: ما هنگامی که به کتب خودمان مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که فضایل ابوبکر بیشتر از فضایل علی است! البته ما به کتب شما اعتماد و اطمینان نداریم. چون کتب روایی شما پر از دروغ است. اما روایات فضایل ابوبکر در کتب ما فراوان است. به عنوان نمونه پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در پاسخ به شخصی که از او پرسید: محبوب‌ترین زنان در نزد شما کیست؟ پیامبر فرمود: عایشه. سؤال کننده پرسید: از مردان چه کسی؟ پیامبر فرمود: پدرش! همچنین پیامبر درباره فضیلت و برتری ابوبکر گفته است: «اگر می‌خواستم دوست صمیمی انتخاب کنم، ابوبکر را انتخاب می‌کردم». و نیز فرموده: «به ابوبکر بگویید برای مردم امامت جماعت کند» و نیز فرموده: «آیا دوستم (ابوبکر) را برای من می‌گذارید؟» و نیز در آیه هجرت پیامبر، خداوند برتری ابوبکر را بیان کرده و فرموده: «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرده است؛ هنگامی که کافران او (پیامبر) را از مکه بیرون کردند، و هنگامی

که آن دو در غار بودند، پیامبر به همراهش (ابوبکر) گفت: غمگین مباش! خدا با ماست».[1]

جمله «إِنَّ اللَّهَ مَعَنا» را خداوند پس از انبیاء، برای هیچ کس جز ابوبکر، استفاده نکرده است.

و اما در فضایل عمر ما احادیث بسیار زیادی داریم و از جمله آنهاست که پیامبر فرمود: «در امت‌های گذشته قبل از شما راویان حدیث پیامبران بوده‌اند؛ و اگر در امت من چنین کسی باشد، او عمر است» و نیز خطاب به عمر فرمود: «هرگاه شیعیان تو را در دوراهی ببینند، راهی غیر از راه تو را می‌پیماید» و پیامبر درباره عثمان فرمود: «او فردی بسیار باحیاست و فرشتگان از او حیاء می‌کنند!» و نیز فرمود: «عثمان پس از این هر کاری انجام بدهد، برای او زیانی ندارد!».

و پیامبر همه آنان را به بهشت بشارت داد؛ اما این‌ها دلیل بر برتری و دلیل بر امامت علی نیست! شما نمی‌توانید با ذکر فضایل علی، برتری او بر سایر اصحاب و امامت او را ثابت کنید! شگفتا که دکتر عصام در یکی دو جلسه گذشته، حرف بزرگ و عجیبی زد که گفت: «ما می‌خواهیم امامت علی را با مجموعه‌ای از دلایل از قرآن و سنت پیامبر ثابت کنیم!» و من فکر می‌کنم که در حضور شما او را به خاطر این سخن محاکمه کردم.

بنابراین شما حتی با یک دلیل نمی‌توانید امامت علی را ثابت کنید! بلکه می‌خواهید با مجموعه‌ای از ادله، این کار را بکنید. و اگر چنین باشد، دیگر نمی‌توانید ما را به آن الزام کنید! شما می‌خواهید برتری علی را ثابت کنید. اما می‌گوییم او بعد از عثمان، خلیفه پیامبر است و قبل از او، عثمان و عمر و ابوبکر خلیفه هستند. و خود علی گفته است: «هرکس مرا بر ابوبکر و عمر برتری بدهد، حد افترا و دروغ بستن برای او جاری می‌کنم و او را شلاق می‌زنم». و هنگامی که فرزند

---

۱. «إِلاَّ تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذينَ كَفَرُوا ثانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُما فِي الْغارِ إِذْ يَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا ». (توبه،٤٠)

علی، محمد از او پرسید؛ پس از رسول خدا برترین انسان کیست؟ علی گفت: ابوبکر! پرسید: پس از او: علی گفت: عمر! پرسید پس از او تو هستی؟ گفت: من فردی از مسلمانان هستم. آری ما فضیلت علی را انکار نمی‌کنیم. بلکه خود ما فضیلت او را روایت می‌کنیم!

و اما درباره آیه مباهله من می‌خواستم به تفصیل درباره آن صحبت کنم، اما متأسفانه وقت کم داریم. دکتر عصام در چارچوب این آیه فقط درباره فضیلت اهل بیت صحبت کرد و چیزی درباره امامت نشنیدیم. شما دلیل صریحی بر امامت ائمه خودتان، از قرآن یا سنت یا عقل یا از کیسه خودتان بیاورید!

شما یک دلیل صریح بیاورید! بعد درباره دلایل ضمنی صحبت کنید! شما حتی یک دلیل صریح ندارید! ان‌شاءالله ما سخن نیکویی از دکتر عصام درباره آیه مباهله بشنویم و سپس از ایشان درباره آن بحث و مناظره کنیم! و اگر در آینده باز هم مثل حرف‌های امشب را بشنویم، من همچنان دلایل ایشان را باطل می‌کنم. چون شما واقعاً بر باطل هستید و دلایل شما در غیر موضع صحیح است. خلاصه می‌گویم اگر صریح و تند صحبت کردم، مرا ببخشید! چاره‌ای نیست؛ جو مناظره چنین است و من صریح هستم. دکتر عصام با فرار از جواب دادن به سؤالات من، مرا ناراحت کرد و من از ایشان می‌خواهم که تقوای الهی را رعایت کند! و به سؤالات من جواب بدهد و من از ایشان می‌خواهم که تقوای الهی را رعایت کند! و به سؤالات من جواب بدهد و اعتراف کند که در نقل کلام ابن تیمیه اشتباه کرده است! جناب دکتر عصام آیا حاضری درباره اینکه دروغگو هستی، با من مباهله کنی؟ من حاضرم در این باره با شما مباهله کنم! جناب دکتر عصام یک دقیقه از وقت خودم را به شما می‌دهم تا جواب این سؤال را بدهی! و السلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدا را شکر که جناب شیخ عثمان امروز اعتراف کرد به

اینکه آنان اهل بیت را رها کرده‌اند! و عبارت ابن تیمیه را خودش خواند که به صراحت می‌گوید که اهل سنت، اهل بیت را رها کرده‌اند! و الحمدالله نتوانست به سؤالات من جواب بدهد و از موضوع بحث خارج شد! چون ما قبلاً توافق کرده بودیم که با دلایل قرآنی و روایی مناظره کنیم که بر امامت اهل بیت دلالت دارد و یک به یک آنها را مورد بحث و مداقه قرار بدهیم. و شما شاهد هستید که شیخ عثمان چگونه به من دروغ نسبت می‌دهد و افترا می‌زند! من نگفتم بطور مطلق؛ بلکه گفتم «به علت اقدامات و کارهای نادرست بنی امیه و راویان حدیث آنان و شبهه پراکنی‌های فراوان آنان، بر ضد دلالت آیات قرآن و روایات پیامبر بر امامت اهل بیت، اکنون مشکل است که ما بتوانیم فقط با یک آیه از قرآن اهل سنت را به امامت اهل بیت قانع کنیم! زیرا ذهن شما در این باره پر از اشکالات و شبهات است و فضایل اهل بیت زیر خروارهای شبهه و اشکال مدفون شده است. و لذا نمی‌توان فقط با یک آیه یا یک روایت، مراد و مقصود پیامبر از امامت اهل بیت را ثابت کرد و این کار دشوار شده است. و اگر اقدامات و شبهه پراکنی‌های حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس نبود؛ فقط یک آیه یا یک روایت، برای اثبات برتری و مرجعیت و امامت اهل بیت کافی بود».

ولذا بنده مجدداً به جناب شیخ عثمان درود می‌فرستم و از مناظره با ایشان استقبال و از ایشان خواهش می‌کنم که از موضوع بحث خارج نشود! و به روایات شاذّ تکیه نکند! من نیز می‌توانم برای اشکال وارد کردن به سخنان شما از صدها روایت شاذ استفاده کنم. مثل این روایت که: «حضرت موسی علیه‌السلام چنان سیلی به گوش ملک‌الموت[1] زد که چشمش از حدقه بیرون پرید و کور شد»! اما من از استفاده کردن از روش شیخ عثمان خودداری می‌کنم. زیرا خودم را برتر از این سطح می‌بینم! من از شیوه و اخلاق اهل بیت استفاده می‌کنم. و با کتب اهل سنت، چنانکه سلمان رشدی با روایات همسران اهل بیت، برخورد کرد؛ برخورد

---

۱. حضرت عزرائیل

نمی‌کنم!

جناب شیخ عثمان با شیوه نادرستی با کتب روایی شیعیان برخورد می‌کند! به خدا قسم! باور کنید که ایشان بر کتاب «الاخبار الدخیله»[1] تکیه می‌کند و به روایاتی استناد می‌کند که خود ما شیعیان آنها را قبول نداریم. من خودم را بالاتر از این می‌بینم که از روش ایشان استفاده کنم. بارها به من گفته است؛ هر روایتی می‌خواهی مطرح کن تا درباره آن با شما بحث کنم. سپس وقتی یک روایت مطرح می‌کنم، می‌گوید: من چیز جدیدی نشنیدم! من با شما چکار کنم؟ جناب شیخ عثمان! به خدا قسم من از شما تعجب می‌کنم! دیگر می‌خواهی چه بگویم؟ درباره آیه مباهله و آیه تطهیر صحبت کردم و دلالت‌های آنها را بیان کردم. می‌گوید: چیز جدیدی نشنیدم! شما می‌خواهید من مثل ائمه جمعه در مساجد کشورهای دارای حکومت دیکتاتوری باشم؟ یعنی شما به من دیکته کنید و آن گونه که شما می‌خواهید، صحبت کنم؟ من حرف‌های خودم را گفتم. خدا به شما جزای خیر بدهد! مناظره تمام شد و اکنون نوبت سؤال و جواب است.

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام! آیا حاضری با من مباهله کنی؟ من ضمناً پیشنهادی دارم: شما گفتی که چهل سؤال کرده‌ای که من به آنها جواب ندادم. الآن در چند دقیقه من سؤالاتی را که شما به آنها جواب ندادی، دوباره می‌گویم و سریع به آنها جواب بده! و نیز شما سؤالاتی را که می‌گویی جواب نداده‌ام، مطرح کنید تا به آنها جواب بدهم؛ تا شنوندگان از این مشکل راحت شوند. آیا حاضرید چنین کنیم و پس از آن نیز با یکدیگر مباهله کنیم؟ خوب بفرمایید!

برادر طالب حق شیخ مرتضی طائی از طرف شیعیان در غرفه‌الحق:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. بسم‌الله الرحمن الرحیم. چنانکه برخی از

۱. روایات جعلی در کتب شیعیان

دوستان گفتند، شیخ عثمان از پاسخ به سؤالات فرار نمی‌کند؛ بلکه به حواشی می‌پردازد. و من بر این مطلب دلیل دارم. از جمله همین چیزی که الآن گفت که می‌خواهد از وقت سؤال‌ها برای مناظره بگیرد! اما ما این را قبول نمی‌کنیم و من یک پیشنهاد دیگر دارم و آن اینکه: اگر دکتر عصام موافق باشد، سه سؤال از طرف شیعیان مطرح کنیم و در بیست دقیقه شیخ عثمان به آنها پاسخ بدهد و سپس اهل سنت سه سؤال مطرح کنند و دکتر عصام جواب بدهد. جناب شیخ عثمان! این یک مسأله فنی است که به زمان بندی مناظره بستگی دارد. اللهم صل علی محمد و آل محمد. بنابراین به شیخ عثمان بیست دقیقه فرصت می‌دهیم که این اتهام را از خود بزداید. گویا شیخ عثمان می‌خواهد صحبت کند. بفرمایید!

شیخ عثمان:

ببخشید! این مناظره بین من و دکتر عصام است و لذا دیگران نباید در مناظره دخالت کنند؛ چه بصورت کتبی و یا شفاهی. اگر شما می‌خواهی مناظره کنی، اشکالی ندارد. شما بیایید به جای شیخ عصام و مناظره کنید! اما این که از طرف ایشان صحبت کنید، قابل قبول نیست! مناظره تمام شد! اکنون سؤال غرفه پایان مناظره را اعلام می‌کند. من به دکتر عصام پیشنهاد دادم که آن چهل سؤالی را که می‌گوید من جواب ندادم، مطرح کند و من به هر سؤال در یک دقیقه پاسخ می‌دهم و من نیز سؤالاتی را که ایشان جواب نداده، مطرح می‌کنم و ایشان به هر سؤال در یک دقیقه پاسخ بگوید! اگر دکتر عصام موافقت کند، شروع می‌کنیم و اگر مخالفت کند، این عادت ایشان است! فکر می‌کنم که این دفعه هشتم یا نهم است که این سؤالات را تکرار می‌کنم و لذا پیشنهاد کردم که این جلسه به پاسخ به سؤالات جواب داده نشده اختصاص یابد. به خصوص که ایشان گفت چهل سؤال از من پرسیده است و من جواب نداده‌ام. من دوست ندارم شنوندگان چنین تصوری از من پیدا کنند! شنوندگان آنچه را که بین من و دکتر عصام گذشت، دیدند و شنیدند و من اگر کلمات تندی گفتم، معذرت می‌خواهم! طبعاً این فضای

مناظره است. خداوند به همه جزای خیر بدهد! و از شما متشکرم که امکان صحبت و مناظره ما را فراهم کردید. زیرا جز از طریق این مناظره‌ها و امثال آن ما نمی‌توانیم به حق پی ببریم و من خیلی دوست دارم که بده و بستان و پاسخ به سؤالات سریع و مفید باشد و مردم سؤال کنند و ما پاسخ بدهیم. ولذا از جناب دکتر عصام می‌خواهم که آن چهل سؤالی را که گفت مطرح کرده و من جواب نداده‌ام، در جلسه آینده بپرسد و من جواب بدهم. البته حتماً باید چهل سؤال باشد که خودش گفت و کمتر از چهل سؤال قبول نمی‌کنم! و پس از آن من از ایشان سؤال می‌کنم و ایشان به سؤالات من جواب می‌دهد و لذا در جلسه آینده بیست دقیقه اول به پاسخ به سؤالات اختصاص می‌یابد و پس از آن به ادامه مناظره می‌پردازیم. متشکرم. والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. جناب شیخ عثمان! مناظره امتحان تستی نیست که برای هر سؤال یک دقیقه وقت داده شود و با آری یا خیر جواب داده شود. در بحثی که ما می‌کنیم، در یک دقیقه امکان جواب دادن به یک سؤال نیست. خواهش می‌کنم پیشنهادات معقول و قابل اجرا مطرح کنید! چگونه ممکن است که من و شما در یک جلسه به چهل، پنجاه سؤال جواب بدهیم؟ چنین چیزی ممکن نیست! چه بسا یک سؤال و جواب خودش یک مناظره کامل و یک جلسه بشود.

اما درباره مباهله، شما نگاه کنید به تاریخ و ببینید! پس از اینکه مجادلات شدید بین پیامبراکرم و مسیحیان مدینه به پایان رسید و پس از اینکه پیامبر دید بحث و گفتگو و جدال و مناظره با آنان سودی نبخشید؛ مسأله مباهله مطرح شد و این آخرین راه حل بود. خداوند آیه مباهله را نازل نکرد، مگر پس از مدت‌های طولانی که پیامبر با مسیحیان بحث و مناظره و گفتگو می‌کرد. ولذا من نیز درباره اتهامات شما که مرا دورغ‌گو می‌دانید، با شما بحث می‌کنم و مسائل را یک به یک تشریح می‌کنم و الآن پس از بحث زیاد، خودت فهمیدی که من به ابن تیمیه دروغ

نبسته‌ام و خودت عبارات ایشان را خواندی. جناب شیخ عثمان مناظره اینگونه نیست که مرتب شما از من سؤال کنی و من از شما سؤال کنم و بلکه من دوست دارم که بحث و گفتگوی ما در یک فضای دوستانه و برادرانه باشد و براساس اصول اسلامی با محبت با یکدیگر گفتگو کنیم!

ما اکنون در شرایط حساس و مهمی در دنیای اسلام، بسر می‌بریم که اسلام هدف قرار گرفته و توطئه‌های دشمنان بسیار بیش‌تر و خطرناک‌تر از حدود تصور ماست و دشمنان به کشتار همه مسلمانان کمر بسته‌اند. و چنانکه می‌بینیم هدف دشمنان از شعار مبارزه با تروریسم، کشتن مسلمانان فلسطین و یمن و تونس و الجزایر و در نقاط دیگر جهان است. دشمنان اسلام می‌خواهند طرفداران اسلام واقعی را نابود کنند. ولذا من اعتقاد دارم که مناظره ما باید با هدف نزدیک‌کردن دیدگاه‌های ما به یکدیگر باشد. و چنین هدفی با شیوه‌ای که شما مطرح می‌کنید، امکان‌پذیر نیست. اما اگر ما یک به یک هر مسأله‌ای را به تفصیل مورد بحث و گفتگو قرار بدهیم، حقیقت مسأله روشن می‌شود؛ نه در یک دقیقه!

مثلاً اگر الآن دو دقیقه از وقت صحبت ما باقی مانده باشد، آیا می‌شود در دو دقیقه به چهل سؤال جواب داد؟ ما در اداره آگاهی و کلانتری بحث نمی‌کنیم و نمی‌خواهیم مثل جستجوی بزهکاران سؤال و جواب کنیم!

اکنون به سؤال و جواب می‌پردازیم و طبق معمول هر کدام به ترتیب یک سؤال مطرح می‌کنیم و در مجموع من و جناب شیخ عثمان هر کدام سه سؤال از طرف دیگر می‌پرسیم و به ترتیب به آنها جواب می‌دهیم. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

جناب برادری که با دکتر عصام هستی! نمی‌دانم مقصود شما از این که من از پاسخ به سؤالات فرار می‌کنم، چیست؟ دوست شما دکتر عصام از پاسخ طفره می‌رود. من بعد از مناظره هم نیم ساعت ان‌شاءالله در اتاق می‌مانم، تا شما اگر

خواستید سؤالات خود را مطرح کنید و من پاسخ بدهم. من وقت جلسه را رعایت می‌کنم و از پاسخ به سؤالات طفره نمی‌روم. الحمدالله من به سؤالاتی که مطرح می‌شود، پاسخ می‌دهم و اگر جواب سؤالی را ندانم، می‌گویم: نمی‌دانم! اما دوست شما می‌گوید: این سؤال خارج از موضوع است و من آکادمیک هستم. نه برادر من از جواب دادن به سؤالات فرار نمی‌کنم.

جناب دکتر عصام! بهانه نیاورید! پیامبراکرم در یک شب و در یک جلسه با نصاری صحبت کرد و فردای آن روز برای مباهله با آنان آمد. اما ما امروز بیست جلسه است که داریم بحث و مناظره می‌کنیم. ما بیست ساعت با هم مناظره کرده‌ایم و من فکر می‌کنم بیست ساعت کافی است تا یکدیگر را خوب شناخته باشیم! آیا حاضری فقط درباره اینکه شما دروغ‌گو هستی یا راستگو، مباهله کنیم!

اما درباره اینکه شیعیان بر راه حق هستند یا اهل سنت، مباهله نمی‌کنیم. فقط درباره این مباهله می‌کنیم که من می‌گویم شما دروغ می‌گویی و شما می‌گویی که دورغ نمی‌گویی! فقط همین! آیا حاضری یا نه؟ و اما درباره اینکه گفتی: بالاخره شیخ عثمان فهمید که ابن تیمیه گفته: اهل سنت، اهل بیت را رها کردند؛ می‌گویم: شما به ابن تیمیه دروغ بستی و گفتی که ابن تیمیه گفته: اهل سنت، امام علی را رها کردند! و چنین چیزی ابداً در کتاب او نیست! ولذا دوباره تکرار می‌کنم که شما دروغ گفتی! و نباید از این سخن من ناراحت شوی! چون این طبیعت و فضای مناظره است. اکنون به سؤال و جواب می‌پردازیم و به ترتیب هرکدام از من و شما ده دقیقه در پاسخ به سؤالات صحبت می‌کنیم، نه بیشتر! خواه به یک سؤال پاسخ بدهیم، خواه به بیست سؤال. فقط ده دقیقه هر کدام از ما صحبت می‌کنیم!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. جناب شیخ عثمان! من برای مباهله آمادگی دارم! اما به شما می‌گویم: ما در یک فضای اسلامی گفتگو می‌کنیم. من فکر می‌کنم من و

شما دشمن یکدیگر نیستیم. من می‌توانم الآن با شما مباهله کنم؛ ولی من با شما در یک مسأله اختلاف نظر داریم. من از مبلغینِ نزدیک‌کردن بین افکار شیعیان و وهابیون هستم! من به نزدیک کردن مسلمانان به یکدیگر ایمان دارم و این کار را مقدس می‌دانم و این را یک وظیفه دینی و اسلامی می‌شمارم و فکر می‌کنم که ادامه این بحث و گفتگو بسیار ضروری است. به این امید که بتوانیم مواضع مسلمانان را به یکدیگر نزدیک کنیم؛ بخصوص در شرایط مهم کنونی در دنیای اسلام. اما اگر شما به مباهله اصرار دارید، معنای این کار این است که ما در مناظره به پایان خط رسیده‌ایم. بنابراین من نمی‌خواهم با برادر وهابی خودم مباهله کنم! من برادران وهابی را دوست دارم و در نزد آنان تحصیل علم کرده‌ام و اساتید من و برادران و دوستان و هم‌درسی‌ها و شاگردان من وهابی هستند. ما با هم نماز تراویح می‌خواندیم و با برخی از آنان در طول شب قرآن می‌خواندیم. برخی از هم‌درس‌های من شهید شدند؛ از جمله هشام عبدالوهاب...(رضوان‌الله‌علیه) که در افغانستان شهید شد و دوستم محمد، روحانی ای که در درگیری با کمونیست‌ها در عدن در یمن شهید شد. بر این اساس من نمی‌توانم با برادر مسلمان خودم مباهله کنم. ممکن است من با یک مسیحی مباهله کنم، ولی با برادری مثل شیخ عثمان مباهله نمی‌کنم؛ به خصوص که ما داریم در اینجا درباره آیه مباهله بین مسلمانان و مسیحیان صدراسلام صحبت می‌کنیم. من و شما هر دو مسلمانیم و مباهله بین دو مسلمان هرگز صحیح نیست!

اما درباره اینکه مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کنی، من به شما حق می‌دهم! چون از نظر شما هرکس که از وهابیت روی گرداند و شیعه شود، دروغ‌گو است! اما من ثابت می‌کنم که دروغ‌گو نیستم و اگر پس از بحث طولانی از توافق ناامید شدیم، آن وقت می‌توانیم مباهله کنیم. حالا اگر اجازه بفرمایید به سؤال و جواب می‌پردازیم. و من مجدداً به جناب شیخ عثمان خوش‌آمد می‌گویم! و ان‌شاءالله هفته آینده مناظره نداریم و هفته پس از آن مناظره خواهیم داشت، چنانکه توافق کردیم که هر

دوهفته یک بار مناظره داشته باشیم. و ان‌شاءالله مناظره آینده در اتاق شما خواهد بود. و در اینجا از هرگونه کوتاهی در حق شما عذرخواهی می‌کنم! و مجدداً به خاطر اینکه گفتم جناب شیخ عثمان ادب را رعایت نمی‌کند، عذرخواهی می‌کنم! البته من منظور بدی نداشتم، اما چون جناب شیخ عثمان دائماً مرا به دروغ‌گویی متهم می‌کند و در هر جلسه این را تکرار می‌کند، من هم بالاخره ناراحت شدم و کنترل خود را از دست دادم و ایشان را بی‌ادب خطاب کردم! آخِر برادر شما می‌توانی کلمه دیگری بگویی. بگو: اشتباه کردی؛ یا متوجه نشدی؛ به نظر من این خیلی بهتر است از اینکه مرا دروغ‌گو و کذاب خطاب کنی! من اینگونه فکر می‌کنم. حالا شما خود دانید که چکار کنید! حالا سؤالات را شروع می‌کنیم.

برادر طالب حق از طرف شیعه:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. برادر جناب شیخ مهند ان‌شاءالله حضور دارند! لطفاً چراغ قرمز ایشان را خاموش کنید! برادر محمدعلی! از طرف شما چه کسی سؤال می‌کند؟ جناب شیخ عثمان به اطلاع شما می‌رسانم که من از مسئولین اتاق مناظره هستم. بنابراین دخالت من در چارچوب اداره مناظره و مدیریت کردن آن بود. لطفاً به این مسأله توجه کنید جناب شیخ عثمان! حالا شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

من درخواست میکروفن نکردم تا به شما جواب بدهم. من اصلاً شما را نمی‌شناسم! فقط می‌خواهم بگویم که هر سؤال نباید از یک دقیقه تجاوز کند! و جواب آن نیز نباید بیش از ۹ دقیقه باشد. و اگر سؤال‌کننده بیش از یک دقیقه حرف بزند، صدای او قطع خواهد شد و من پاسخ دادن به آن سؤال را شروع می‌کنم. ما نیاز به توضیح و تفسیر نداریم. فقط یک دقیقه حرف بزنید و سؤال خود را مطرح کنید! بفرمایید!

شیخ مرتضی طایی طالب حق:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. ظاهراً شیخ دمشقیه هم می‌خواهد صحبت کند. جناب شیخ مهند! ان‌شاءالله خیر است. آقای سید مهند بفرمایید از طرف شیعیان اثنی عشری! لطفاً به اختصار بفرمایید!

آقای منشد از طرف شیعیان:

سلامٌ علیکم و رحمه‌الله. من می‌خواهم قسمتی از سخنان شیخ عثمان را از نوار صدای خودش پخش کنم. ان‌شاءالله ایشان ناراحت نشوند. چون خودش گفت این طبیعت مناظره است و من از ایشان بخاطر این چیزی که می‌خواهم بگویم، عذر می‌خواهم! من می‌گویم شیخ عثمان دروغ‌گو است. صدای ایشان را می‌شنویم؛ بعد از ایشان سؤال می‌پرسم.

[صدای شیخ عثمان]: «این شبهه نیست و در روایات صحیح آمده و ما به آن اعتقاد داریم و از بیان آن خجالت نمی‌کشیم و آن این است که پیامبر (صلی‌الله علیه و اله وسلم) ایستاده ادرار کرده است. بله ایستاده ادرار کرده است. این چه اشکالی دارد؟ عرب‌های جاهلی نشسته ادرارکردن را برای مردان عیب می‌دانستند و پیامبر را سرزنش می‌کردند؛ و می‌گفتند: ببینید محمد مثل زنان نشسته ادرار می‌کند! و لذا محمد ایستاده ادرار کرد. این چه اشکالی دارد؟ این هیچ اشکالی ندارد.»

خوب جناب شیخ عثمان، ترمذی از عایشه ام‌المومنین روایت کرده که گفت: «هرکس به شما گفت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاده ادرار می‌کند، حرفش را باور نکنید!»

شیخ مرتضی طایی طالب حق:

ببخشید برادران! اولاً صدای آقای منشد واضح نیست و قطع و وصل می‌شود. ثانیاً آقای محمدعلی! لطفاً ادب را رعایت کنید! لطفاً چیزی ننویسید. الکوثر هم نمی‌نویسد! از جناب آقای شیخ دمشقیه هم خواهش می‌کنم و از بقیه برادران که

هیچ کس چیزی روی صفحه ننویسد. آقای منشد سؤال کرد و شیخ عثمان می‌تواند جواب بدهد یا ندهد! جناب کاپیتان لطفاً شما هم مؤدب باشید! مسئولین فنی اتاق مناظره لطفاً در کارهای دیگر دخالت نکنند! من به شما گفتم که همان گونه که شما با جناب آقای کورانی برخورد کردید، ما با شما برخورد خواهیم کرد. خواهش می‌کنم توافق را رعایت کنید!

آقای منشد لطفاً سؤال خود را کامل کنید! و بعد نوبت شیخ مهند است. آقای احمد بعلبکی! من چراغ آقای دمشقیه را قرمز کردم. جناب شیخ عثمان اگر مطلبی دارید بفرمایید! والا آقای منشد سؤال خود را کامل کند!

آقای منشد از طرف شیعیان:

خوب جناب شیخ عثمان این حدیث عایشه که ترمذی آن را نقل کرده، در صحیح ترمذی، جلد۱ ، صفحه ۱۰ چاپ بیروت آمده که عایشه گفت: «هرکس به شما گفت که پیامبر ایستاده بول می‌کند، آن را باور نکنید. پیامبر نشسته بول می‌کرده است». همچنین ترمذی ابوعیسی- ظاهراً راوی حدیث است- را ذکر کرده و گفته این حدیث کاملاً صحیح و بهترین حدیث این باب است. بنابراین به گواهی عایشه، شیخ عثمان به پیامبر ﷺ افترا زده که می‌گوید: «پیامبر ایستاده ادرار کرده و این کار اشکالی ندارد». در حالی که عایشه شما را تکذیب می‌کند، جناب شیخ عثمان! شما چه جوابی دارید؟

شیخ عثمان:

جناب آقای منشد! واقعاً که گل کاشتی! این چه سؤال مسخره‌ای است؟ وقت ما را ضایع کردی! این قدر جرّ و بحث و قطع صدا و مجادلات! برادران آی بنویس! آی ننویس! بخدا قسم شما این مناظره را ضایع می‌کنید. این چه وضعی است؟ این می‌گوید شما شروع کردید، آن می‌گوید نه شما شروع کردید! بابا کسی ننویسد! تمام شد! این جرّ و بحث‌ها بی‌فایده است. الآن پنج دقیقه از ده دقیقه وقت ما

برای یک سؤال ضایع شد! و ما فقط یک سؤال شنیدیم که آن هم سؤال مسخره‌ای است! بعد به من می‌گویید که به سؤالات جواب نمی‌دهی؟ لطفاً وقت ما را با این چیزهای بی‌ارزش ضایع نکنید!

اما پاسخ به سؤال آقای منشد: ما دروغ نگفتیم و این حدیث که من ذکر کردم، در صحیح بخاری آمده و شما خودت می‌دانی چه کسی دروغ می‌گوید! اگر قبول کنی، من حاضرم الآن با شما مباهله کنم بر اینکه دوست شما دروغ‌گو است! ما دروغ نمی‌گوییم. من گفتم این حدیث در صحیح بخاری آمده که پیامبر ایستاده ادرار کرده است و گفتم این خجالت ندارد! واقعا جای تأسف است! من این قدر مُچ شما را گرفتم و دروغ‌های عصام را مطرح کردم، حالا شما می‌خواهید این‌طوری مرا دروغ‌گو خطاب کنید! نخیر این حرف من دروغ نیست! و این روایت در صحیح بخاری موجود است! اما حدیث عایشه آن هم در جای خودش هست. عایشه آنچه را که خودش شاهد بوده، نقل کرده و ندیده که پیامبر ایستاده ادرار کند. اما عایشه که در همه جا با پیامبر نبوده است. بلکه حذیفه روایت بخاری را نقل کرده و او آنچه را دیده، نقل کرده است و عایشه هم آنچه را دیده، نقل کرده است. اهل علم هم گفته‌اند که عادت پیامبر این بوده که معمولاً نشسته ادرار می‌کرده است. اما حدیث حذیفه هم دلالت دارد بر اینکه پیامبر گاهی ایستاده ادرار کرده است. تمام شد. شلوغش کرده‌اید که: معامله به مثل می‌کنیم جناب شیخ عثمان! تو هم دروغ می‌گویی! و چه و چه...به خدا قسم اگر بتوانید یک دروغ در حرف‌های من پیدا بکنید، من حرف خودم را پس می‌گیرم و اعتراف می‌کنم که اشتباه کردم و از شما عذرخواهی می‌کنم؛ پس از عذرخواهی از خدا! خوب پاسخ سؤال آقای منشد تمام شد.

آقای احمد بعلبکی مدیر مناظره از طرف شیعیان:

متشکرم. الآن آقای مهند سؤال می‌کنند. بفرمایید!

آقای مهند:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدالله رب‌العالمین...

سید طلال:

ببخشید جناب آقای بعلبکی. اشتباه شد! الآن نوبت برادران اهل سنت است که سؤال کنند. ببخشید! لطفاً بفرمایید که برادران اهل سنت سوال بپرسند!

آقای احمد بعلبکی مدیر مناظره از طرف شیعیان:

از جناب آقای شیخ مهند و از بقیه برادران عذر می‌خواهم! اشتباه کردم. اکنون نوبت جناب آقای دمشقیه است که از آقای دکتر عصام سؤال کنند! بفرمایید!

شیخ عبدالرحمن دمشقیه از طرف وهابیون:

بسم الله الرحمن الرحیم والحمدالله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین. جناب دکتر عصام! سؤال من از شما این است که: در کتب روایی شما آمده است که روایات متواتری داریم مبنی بر اینکه در قرآنی که اکنون در دست ماست، پس از دوران پیامبراکرم، تغییراتی صورت گرفته و تحریف شده است. سؤال من این است: شما را به خدا قسم! از من می‌خواهید در چنین مذهبی وارد شوم که قرآن را تحریف شده می‌داند؟ و شما نام آن را مذهب اهل بیت می‌گذارید؟ جناب دکتر!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً می‌خواهم از فرصت حضور آقای دمشقیه استفاده کنم و بخاطر رفتاری که در جلسه گذشته با آقای علامه بزرگ شیخ علی کورانی مناظره کننده‌ی شعیان کردند، از ایشان گله کنم! آقای شیخ کورانی در سن شصت سالگی و مرد بزرگی است و او یک دانشمند اسلامی است و رفتار شما با ایشان شایسته نبود! حداقل به این گفتار پیامبراکرم پایبند باشید که فرمود: «کسی که به

بزرگان احترام نگذارد، از ما نیست». خداوند از ریشِ سفید انسان‌ها حیا می‌کند! من از شما انتظار نداشتم که با مرد بزرگی چون علامه کورانی چنین رفتاری داشته باشید!

اما در مورد سؤال شما می‌گویم که: آیت‌الله خویی در کتاب «البیان» روایات مورد اشاره شما را مورد بحث قرار داده و شما می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید و از مطالب آن استفاده کنید! مرجع بزرگ شیعیان حضرت آیت‌الله خویی در این کتاب با اسناد معتبر ثابت کرده‌اند که: بخش اعظم این روایات از شخصی به نام «احمد بن محمد سیاری» است و او آنها را درباره تحریف قرآن، جعل کرده است. افزون بر این امامان شیعه درباره چنین روایاتی بطور کلی صحبت کرده‌اند. به عنوان نمونه از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده که آن حضرت فرمود: «به من نسبت دروغ خواهند داد! راوی پرسید: یابن رسول‌الله! چگونه به شما دروغ خواهند بست؟ امام فرمود: وقتی که می‌بینید به پیامبر خدا به دروغ مطالبی را نسبت می‌دهند، چگونه چنین کاری را درباره‌ی من نکنند؟»

بنابراین و با توجه به اینکه اهل بیت پیامبر، که ثقل دوم پس از قرآن و سنت پیامبر هستند، طبیعی است که دروغ‌گویان و شیطان صفتان، مطالب دروغ را به آنان نسبت بدهند! و به جز آیه‌الله خویی بسیاری از علمای دیگر شیعه، روایات مربوط به تحریف قرآن را مورد بحث قرار داده و گفته‌اند که آنها از طریق احمد سیاری و شخص دیگری به نام کوفی و از طریق غلوکنندگان و جاعلان وارد شده و عموم این روایات، جعلی و دروغ است!

شما را به خدا قسم، آیا می‌شود همان‌طور که به «کارل بروکلمان» در اواخر عمرش گفته شد: شما درباره اسلام زیاد کتاب نوشته‌ای و تحقیق کرده‌ای و به اسلام خیلی خدمت کرده‌ای! چرا مسلمان نشده‌ای؟ جواب داد: بسیاری از راویان به محمد دروغ بسته‌اند! آیا می‌شود به این بهانه اسلام را رها کرد؟

و حالا اگر ما با روایات جعلی و دروغ که به ائمه شیعه نسبت داده شده است،

مواجه شدیم؛ با اینکه می‌بینیم که خود ائمه شیعه گفته‌اند: بر ما دروغ‌های زیادی بسته خواهد شد و از طرف دیگر روایات صحیح و معتبر گفته‌اند: «هر حدیثی که به نقل از ما شنیدید، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید و آنچه را که با قرآن مخالف بود، و با سنت پیامبر سازگار نبود، باور نکنید»، با این حال آیا درست است که ما به بهانه این احادیث جعلی، مذهب صحیح اهل بیت را رها کنیم؟ برادر! شما به کتاب «قاموس‌الرجال» علامه تستری و کتاب «الاخبار الدخیله» اثر این عالم بزرگ مراجعه کنید، تا برای شما ثابت شود که احادیث دال بر تحریف قرآن، دروغ و جعلی است. همچنین به سخنان دانشمند سنیِ معاصر «امام محمد محمد مدنی» توجه کنید که گفته: «احادیث مربوط به تحریف قرآن در کتب ما اهل سنت و در کتاب شیعیان هست». و با توجه به اینکه مرجع بزرگ شیعه در عصر حاضر «امام سید ابوالقاسم موسوی خویی» در کتاب البیان از سلامت قرآن از تحریف دفاع کرده و روایات تحریف را جعلی دانسته و رد کرده است، نمی‌توان به بهانه روایات تحریف، حدیث صحیح و معتبر و متواتر ثقلین را رد کرد و اگر کسی به این بهانه، مذهب اهل بیت را رد کند، در برابر خداوند جوابی نخواهد داشت!

شما می‌دانید که قائلین به تحریف قرآن، هم در میان علمای شیعه و هم در بین علمای اهل سنت هستند. و هنگامی که استاد خطیب دانشمند سنی در الازهر کتاب «الفرقان» را با ادعای تحریف قرآن نوشت، علمای الازهر ادعاهای او را رد کردند. و همین طور وقتی که «میرزا حسین نوری» ادعای تحریف قرآن را در کتابش مطرح کرد، علمای شیعه ادعای او را رد کردند. ولی مع‌الاسف شما کتاب نوری در تحریف قرآن را ملاک گرفتید و به نظر اکثر علمای شیعه که ادعای نوری را رد کرده‌اند، توجه نکردید! و این روش برخورد علمی و صحیح نیست. بنابراین من به شما می‌گویم که باید بین آنچه که بطور معتبر و صحیح از اهل بیت نقل شده، و سخنان ضعیف و نامعتبر که به اهل بیت نسبت داده شده، تفاوت قائل شوید! ما شیعیان معتقدیم که حتی در کتاب «اصول کافی» که از کتب روایی معتبر شیعه

است، روایات جعلی وجود دارد. و علمای شیعه با قاطعیت نگفته‌اند که تمام روایات کافی صحیح و معتبر است. وقتی شیخ مفید که خودش به زمان مؤلفِ کافی، «مرحوم کلینی» نزدیک بوده، برخی از احادیث جعلی را در کتاب کافی نشان داده و رد کرده است. همچنین کتاب «عقاید امامیه» تألیف شیخ صدوق، توسط دانشمند پس از او، یعنی شیخ مفید مورد بررسی قرار گرفته و شیخ مفید کتاب «تصحیح عقاید شیخ صدوق» را به رشته تحریر درآورده است. بنابراین باید توجه کنید که ما شیعیان علمای متخصص در علم حدیث داریم که با دقت زیاد، احادیث را از حیث سند و محتوی مورد بررسی قرار می‌دهند و صحیح و سقیم را از یکدیگر جدا می‌کنند. شما را به خدا قسم! آیا احادیث و روایات تحریف چنانکه در کتب شیعه وارد شده، در کتب روایی اهل سنت نیست؟ و وقتی که شما این روایات را می‌بینید، آیا می‌گویید بخاری یا مسلم که این روایات را نقل کرده‌اند، معتقد به تحریف قرآن بوده‌اند؟ در برخی از کتب صحاح اهل سنت آمده که: «سوره احزاب به اندازه سوره بقره بوده است». این یعنی حدود دویست آیه از سوره احزاب از بین رفته است!

آیا می‌شود ادعا کرد که عالم و امامی که این روایت را در کتابش آورده، معتقد به تحریف قرآن بوده است؟ ما اگر بخواهیم با این روش به کتب روایی اهل سنت برخورد کنیم، این می‌شود مانند روش شیخ عثمان الخمیس در برخورد با کتب حدیث شیعه و این می‌شود مانند روش سلمان رشدی، در برخورد با کتب حدیث اهل سنت که از لابلای احادیث اهل سنت، یک شخصیت بسیار بدی را از پیامبراکرم به تصویر کشیده است!

بنابراین ما باید منصف باشیم و باید بتوانیم احادیث جعلی را از احادیث صحیح تشخیص بدهیم. من بارها گفته‌ام که مذهب اهل بیت، یعنی مذهب شیعه اثنی عشری، در معرض شبهات و حملات غیرمنصفانه و خرافات زیادی قرار گرفته و در زیر خروارها شبهه و مطالب نادرست پنهان شده است.

اما اگر کسی بتواند این آوارهای انبوه را کنار بزند، یک قطعه طلای بسیار گران قیمت بدست می‌آورد که همان مذهب اهل بیت است. این مفهوم حدیث پیامبر است که فرمود: «اسلام بدست دوازده نفر حفظ می‌شود». ولذا می‌گویم: در برخورد با روایات شیعه، تقوا و انصاف را از دست ندهید! و جعلیات را بهانه‌ای برای انکار مذهب اهل بیت نکنید! شما می‌دانید که شیعیان برای تشخیص روایات معتبر و جعلی، علم رجال‌الحدیث دارند. و علمای رجال آنان درباره روایات جعلی کتاب‌ها نوشته و آنها را ذکر کرده‌اند. و علاوه بر این درباره خود این کتاب‌ها، کتاب‌هایی دیگری تألیف شده و ارزش آنها را بررسی کرده است. ولی با تأسف ما مشاهده می‌کنیم که برخی از علمای اهل سنت و شما، با کتب شیعیان همان گونه برخورد می‌کنید، که سلمان رشدی خبیث و ملعون با کتاب‌های روایی مسلمانان برخورد نمود. حالا نوبت شماست. بفرمایید!

سید طلال از طرف شیعیان:

سلامٌ علیکم! ببخشید برادر احمد بعلبکی به میکروفن توجه ندارد! جناب برادر مهند حالا شما بفرمایید! میکروفن شما باز است!

شیخ مهند از طرف شیعه اثنی عشری:

بسم الله الرحمن الرحیم. والحمدالله رب العالمین و صلی‌الله علی سیدنا و نبینا محمد و علی اهل بیته الطاهرین و لعنه الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین.

ما شاهد بودیم که جناب عثمان الخمیس امشب هنگامی که به سخنان ابن تیمیه اشاره می‌کرد، از علامه حلی با تعبیر «رافضی» نام برد. ولذا من می‌خواهم اکنون سخنان برخی علمای اهل سنت درباره مرحوم علامه حلی را ذکر کنم و همچنین سخنان برخی از علمای اهل سنت، درباره ابن تیمیه ناجی و دشمن اهل بیت را ذکر می‌کنم. «ابن حجر عسقلانی» درباره علامه حلی می‌گوید: «ابن

مطهر...شهره آفاق و اخلاقش نیکوست؛ و هنگامی که مطالب کتاب ابن تیمیه به او رسید، گفت: اگر ابن تیمیه حرف مرا می‌فهمید، جوابش را می‌دادم.» ابن حجر عسقلانی درباره ابن تیمیه نیز می‌گوید: «مردم درباره ابن تیمیه اختلاف زیادی دارند» و خود ابن حجر درباره او می‌گوید: «ابن تیمیه کسی است که خدا او را به حال خودش واگذار و گمراهش کرده است و او را کور و کر و خوار گردانیده است.» همچنین «حافظ ابوالفضل عبدالله غماری» می‌گوید: «برخی از مردم به سخنان ابن تیمیه استناد کرده و او را شیخ‌الاسلام نامیده‌اند؛ در حالی که او ناصبی و دشمن علی (کرم‌الله وجه) است؛ و فاطمه (علیهاالسلام) را متهم کرده به اینکه - رشته‌ای از نفاق در وجودش بوده؛ (معاذالله) و بدعت‌های بدی از خود به یادگار گذاشته و خدا او را چنین مجازات کرده که گمراهان بدعت‌گذاری از پیروان او پس از او آمدند؛ مانند خلیل و نتایج سوء و حاصل افکار بد او در تاریخ ماند.»

و اما اشکالی که در بین اهل سنت درباره تحریف قرآن وجود دارد و من جمیع علمای اهل سنت را به میدان این مبارزه دعوت می‌کنم که به آن جواب بدهند؛ این است که: اهل سنت به دو گروه تقسیم شده‌اند: یک گروه می‌گویند: «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یک آیه و جزئی از قرآن است؛ و گروه دیگر بسم‌الله را جزء قرآن نمی‌دانند. گروه اول، گروه دوم را متهم می‌کنند به اینکه بخشی از قرآن (بسم‌الله) را حذف و قرآن را تحریف کرده است! و گروه دوم، گروه اول را متهم می‌کند که به قرآن چیزی اضافه کرده است! بنابراین هر دو گروه به تحریف قرآن متهم شده‌اند: یک گروه به تحریف با افزودن به قرآن و گروه دیگر به تحریف با کم کردن از قرآن. جناب عثمان الخمیس لطفاً به این اشکال و سؤال پاسخ بدهید. علاوه بر اینکه شما در دو صحیح بخاری و مسلم روایات فراوانی درباره تحریف قرآن دارید و من به همین مقدار اکتفا می‌کنم تا شما مانند شب‌های گذشته، نتوانید از پاسخ دادن فرار کنید!

سید طلال از طرف شیعیان:

درود بر شما! جناب شیخ عثمان لطفاً بفرمایید!

شیخ عثمان:

اولاً الآن ۲۵ دقیقه از وقت سؤالات گذشته است. لطفاً زمان ما را محاسبه کنید تا طبق برنامه پیش برویم. اما در جواب جناب دکتر عصام که گفت خویی مرجع معاصر شیعه است؛ آیا می‌دانید خویی در کتابش چه گفته است؟ او می‌گوید: «کثرت و زیادی روایات درباره وقوع تحریف در قرآن، انسان را به این نتیجه می‌رساند که برخی از این روایات از معصومین صادر شده و از طریق معتبری نقل شده است». این جزء اعتقادات شماست که مرجع شما گفته است!

اما در پاسخ به سؤالِ سؤال‌کننده می‌گویم: آن کس که به شیخ‌الاسلام ابن تیمیه اهانت و انتقاد کرده، او از دوستان شما و از اهل بدعت و گمراهی است. «ابن حجر هیثمی» از معتقدین به زیارت اهل قبور و غماری نیز مانند اوست و اینان شناخته شده‌اند. و شیخ‌الاسلام ابن تیمیه نه تنها در برابر بدعت‌های رافضیان ایستادگی کرده؛ بلکه به همه گروه‌های اهل بدعت، از ملت‌های مختلف پاسخ داده است. او به طرفداران فلسفه و منطق و معتقدین به زیارت قبور و به صوفیه و به رافضیان و اشاعره و معتزله حمله کرده و پاسخ بدعت‌های آنان را داده است. ابن تیمیه تیری در قلب‌های کفار و اهل بدعت است؛ و هرکه می‌خواهد در این باره اطلاعات بیشتری بدست بیاورد، به کتاب «جلاءالعینین فی محاکمه الاحمدین»[1] مراجعه نماید! این کتاب تألیف آلوسی است و دو احمد، احمد بن تیمیه و احمد بن حجر هیثمی است و با مراجعه به این کتاب مشخص می‌شود که ابن حجر هیثمی که عصام با ذکر نام او ما را ناراحت کرد، چه کسی است!

عصام گفت: هیثمی شیخ‌الاسلام و امام اهل سنت است. در حالی که هیثمی از طرفداران زیارت قبور، مانند رافضیان است. شاهد کلام اینکه سخنان ابن حجر عسقلانی، نقل سخنان مردم درباره ابن تیمیه است. اما نظر خودش درباره ابن تیمیه مثبت است و او را ستایش کرده که من کلام او را در این باره برای شما نقل

۱. نور دو چشم درباره‌ی محاکمه دو احمد

خواهم کرد.

شاهد ایـن مطلب ایـن است که ابـن تیمیـه در زمـان حیـاتش و پس از مـرگش از کفار و اهل بدعت‌ها و بدگوییـ‌هـای آنـان در امـان نبـود. زیـرا آنـان را بـا سـخنان خـود نارحت کرده بود. خدا ابن تیمیـه را رحمـت کنـد. خـوب یکـی دیگـر سؤال کنـد. البتـه ببخشید! اما اختلافـی کـه دربـاره نظـر اهـل سـنت دربـاره «بسم‌الله الـرحمن الـرحیم» مطرح کردید، من درباره آن صحبت خواهم کرد. اما وقتـی که دکتر عصام جرأت کنـد و درباره موضوع تحریف قرآن وارد بحث و منـاظره شـود و اگـر خواسـتید شـما بجـای ایشان مناظره کنید!

سید طلال از طرف شیعیان:

ان‌شاءالله خیر است. سؤال بعدی را چه کسی از طرف شما مطرح می‌کند؟ برادر کاپیتان از طرف اهل سنت. لطفاً مشخص کنید!

کاپیتان از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم و رحمه‌الله و برکاته. نمـی‌دانـم جنـاب شـیخ دمـشقیه بایـد مـشخص کنــد. زیــرا ایــشان عــضو کمیتــه اداره منــاظره در طــرف اهــل ســنت اســت و بــرادر محمدعلی از مدیران مناظره است که حضور ندارد. لطفاً چند ثانیه صبر کنید!

سید طلال از طرف شیعیان:

خوب جناب کاپیتان لطفاً سؤال کننده از طرف خودتان را مشخص کنید!

آقای کاپیتان از طرف وهابیون:

برادر سندی از طرف ما سؤال می‌کند. بفرمایید!

سید طلال از طرف شیعیان:

سندی شماره ۳ لطفاً بفرمایید!

برادر سندی (۳) از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم. سؤال من از دکتر عصام این است که جناب دکتر عصام شما می‌گویید که علت اصلی انتقال شما از مذهب اهل سنت به مذهب شیعه، این است که پس از تحقیق و بررسی که چند سال طول کشیده، فهمیدید که ثقل اصغر، اهل بیت است و در رأس آنان علی بن ابی طالب است. سؤال من این است که اگر علی بن ابی طالب و جایگاه او در دین اسلام این قدر مهم است که شما می‌گویید، پس چرا خداوند در قرآن کریم هیچ اشاره صریحی به نام او نکرده؛ با اینکه ما می‌بینیم که خداوند در قرآن مسائل بسیار کم اهمیت را ذکر کرده و مثلاً نام پشه و مورچه و سگ و مگس و الاغ را در قرآن آورده است؟ پس چرا نام ثقل اصغر، یعنی علی ابی طالب -کرم‌الله وجهه- را با این جایگاه بزرگی که شما برای او قائل هستید، نیاورده است؟ آیا ممکن است که بگوییم مگس و سگ و پشه و الاغ در نزد خدا از علی بن ابی طالب مهم‌تر بوده‌اند که خدا نام آنان را در قرآن ذکر کرده و ثقل اصغر، یعنی علی و فرزندان او را با این اهمیت که شما می‌گویید، نادیده گرفته است؟ لطفاً بطور واضح پاسخ دهید!

سید طلال از طرف شیعیان:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. درحقیقت این سؤال کننده، در تنظیم سؤال موفق نبود. او باید این سؤال را به این شکل بپرسد: چرا اسم امام علی علیه‌السلام در قرآن نیامده است؟

در جواب می‌گویم: ما می‌دانیم که بسیاری از احکام مهم دین اسلام در قرآن نیامده و این به معنای بی‌اهمیت بودن آنها نیست.

به عنوان نمونه تعداد نمازهای روزانه، کیفیت و احکام روزه و بسیاری از

تقسیمات احکام در قرآن کریم ذکر نشده است و در احادیث پیامبراکرم تفاصیل آنها بیان شده؛ و به همین جهت علمای مذاهب مختلف اسلامی اتفاق نظر دارند به اینکه هرکس سنت پیامبراکرم را انکار کند، از دین اسلام خارج شده و کافر است! چرا؟ زیرا بسیاری از مسائل مهم دینی و عقیدتی و بسیاری از احکام براساس سنت نبوی است و هرکس سنت نبوی را انکار کند، همه آنها را انکار کرده و کافر است و این مسأله مورد اجماع و توافق همه علمای مسلمین است.

آیا شما می‌توانید فقط براساس مضامین آیات قرآن و بدون مراجعه به سنت پیامبراکرم نماز بخوانید؟ قرآن فقط کلیات را ذکر کرده است. درباره مقام اهل بیت نیز همین‌طور است. قرآن بطور کلی مسأله را بیان کرده و تفصیل آن در احادیث پیامبراکرم آمده است. آیه تطهیر و آیه ولایت و بقیه آیات درباره اهل بیت، یک بیان کلی است و تفصیل و تفسیر آن در بیان پیامبراکرم آمده است.

اما درباره دلایل بازگشت خودم از مذهب اهل سنت به تشیع: من گفتم که یکی از دلایل اساسی آن، حدیث ثقلین بود و دلایل و روایات دیگری به من در این باره کمک کرد. و این مناظره هم درباره این حقیقت است که ما بطور واضح و روشن به این نتیجه برسیم که حق با اهل بیت است! اما به دلیل شبهات و اشکالات فراوانی که حکام بنی امیه بوجود آوردند، تبیین این مسأله به بحث و مناظرات زیادی نیاز دارد و اگر شبهات بین امیه نبود، حقانیت اهل بیت بسیار واضح و روشن بود و نیاز به بحث و مناظره نداشت.

من در اینجا می‌خواهم به یک مسأله مهم اشاره کنم و آن این است که شیخ عثمان الخمیس، چنانکه من قبلاً هم گفتم، همیشه با احادیث و کتاب‌های شیعیان همان‌گونه برخورد می‌کند، که سلمان رشدی با کتب و احادیث مسلمانان برخورد کرده است. و من از شیوه برخورد شیخ عثمان با کتاب بسیار مهم البیانِ آیت‌الله خویی درشگفتم! شیخ عثمان ابتدا و انتهای کلام «حضرت آیه‌الله العظمی خویی» را حذف کرده و یک بخش از وسط کلام ایشان را نقل کرده و به شنونده القا

می‌کند که «اما خویی قائل به تحریف قرآن است». در حالی که اگر شما این کتاب و کلام آیت‌الله خویی را مطالعه کنید، می‌بینید که ایشان به شبهه تحریف پاسخ داده و از سلامت و دور بودن قرآن از هرگونه تحریف با قوت دفاع کرده است. این شیوه جناب شیخ عثمان عالمانه و حکیمانه نیست.

شما ببینید امام خویی در صفحه ۲۲۶ کتاب البیان، چاپ انتشارات الزهرا در بیروت، چاپ سال ۱۴۰۱ هـ ق (۱۹۸۱م) می‌گوید: «روایاتی که در کتب شیعیان درباره تحریف آمده، این مطلب را ثابت نمی‌کند که قرآن تحریف شده است. زیرا بسیاری از این احادیث، از حیث سند ضعیف است و بسیاری از آنها، از کتاب احمد بن محمد سیاری نقل شده و این شخص به اجماع علمای شیعه، ملعون و دروغ‌پرداز است و این شخص بوده که روایات جعلی تحریف را در کتب شیعه وارد کرده. هم چنانکه روایات اسرائیلیات زیادی در کتب حدیث اهل سنت وارده شده است. و جاعلان، احادیث جعلی فراوانی را در کتب حدیث اهل سنت داخل کرده‌اند». سپس امام خویی می‌گوید: «علمای رجال شیعه بر فساد مذهبِ سیاری و اعتقاد او به تناسخ، اتفاق نظر دارند؛ و او را شخصی فاسدالمذهب و ملعون می‌دانند».

بنابراین جناب شیخ عثمان! شما را به خدا قسم! آیا این شیوه درستی است که شما بر ضد مذهب شیعیان به سخنان کسی تکیه کنید که شیعیان او را کافر می‌دانند؟ خوب است بدانید که شیعیان، کسی را که به تناسخ عقیده داشته باشد، کافر می‌دانند.

همچنین شما به روایات «علی بن احمد کوفی» استناد کردید که علمای حدیث شیعه او را دروغ‌گو می‌دانند و این کار درستی نیست! بنابراین شیخ عثمان یا کلام علما را تحریف می‌کند و بطور ناقص ذکر می‌کند؛ مثل کاری که با کتاب البیانِ امام خویی کرده؛ و یا به احادیث راویان جاعل و دروغ‌پرداز استناد می‌کند. شیخ عثمان با من نیز با همین شیوه برخورد می‌کند و سخنان مرا تحریف می‌کند و یا آن را ناقص بیان می‌کند و از آن برداشت غلط می‌کند. سپس مرا و شیعیان را به دروغ‌گویی

متهم می‌کند و این نتیجه شیوه غیرعالمانه و نادرست شیخ عثمان است!

کتاب البیانِ امام خویی، از ابتدا تا انتهای آن دفاع از عظمت و سلامت قرآن از هرگونه غلط و اشتباه و تحریف است؛ و شبهه تحریف را قاطعانه رد می‌کند. اما شیخ عثمان با تحریف سخنانِ امام خویی و انتخاب ناقص و گزینشی از سخنان امام خویی، ایشان را به اعتقاد به تحریف قرآن متهم می‌کند! جناب شیخ عثمان! من از شما سؤال می‌کنم، شما را به خدا قسم بخاطر این کار در برابر خداوند چه پاسخی دارید؟ اما من از شیوه شما استفاده نمی‌کنم و شما را به دروغ‌گویی متهم نمی‌کنم. زیرا من از طرفداران تقریب و نزدیک کردن مواضع بین شیعیان و اهل سنت هستم. و می‌خواهم وحدت مقدس اسلامی را حفظ کنم؛ در نزد خدا گناهکار خواهم بود. امام خویی در کتاب البیان می‌گوید: «جز کسی که عقلش ضعیف باشد، هیچ کس به تحریف قرآن عقیده ندارد.» شما چنین کسی را به اعتقاد به تحریف قرآن متهم می‌کنید؛ و این از امانت علمی بدور است! و هیچ دلیلی ندارد جز اینکه شما به اشتباه خود را دشمن شیعه اثنی عشری می‌دانید و با آنان به جنگ برخاسته‌اید! اما شما باید خود را در برابر خدا ببینید که خداوند بخاطر این کار از شما بازخواست می‌کند! در آنجا چه جوابی خواهید داد؟ سؤال این عبد حقیر و این بنده کوچک و ناچیز در برابر خداوند، یعنی عصام عماد مهم نیست! اما شما در برابر خدای بزرگ که به تمام اسرار و خفایای امور آگاه است؛ چه جوابی خواهید داشت؛ هنگامی که از شما بپرسد که چرا سخن امام خویی را تحریف کردید؟ و چرا به غلط او را به اعتقاد به تحریف قرآن متهم کردید؟ در حالی که امام خویی در طول عمر خویش همیشه از سلامت قرآن از تحریف، دفاع کرده است.

مشکل شیخ عثمان این است که ایشان از سخنان دیگران آن گونه که خودش دوست دارد، برداشت می‌کند. و با کتب شیعه با تفکر و شیوه مگس‌گونه برخورد می‌کند؛ یعنی مانند مگس که روی زخم می‌نشیند و در باتلاق‌ها و گنداب‌ها زندگی می‌کند و از گل و بوستان بیزار است؛ با مسائل برخورد می‌کند! اما زنبور عسل روی

گـل و شـکوفه مـی‌نـشیند و از بـاتلاق‌هـا بیـزار اسـت! امـا شـیخ عثمـان بـه دنبـال باتلاق‌های شیعیان امامیه است؛ و با روایات صحیح و مستند شیعیان کاری ندارد. حالا شما نتیجه مراجعه شیخ عثمان به کتاب البیان امام خویی را ببینید. امام خویی در این کتاب می‌گوید: «از آنچه که ذکر کردیم، روشن می‌شود که اعتقاد به تحریف قرآن خرافه و خیالات است و جز انسان ضعیف العقل و کسی که درباره این مسأله درست فکر نکرده، و به احادیث ضعیف استناد کرده، هیچ کس دیگر، تحریف قرآن را نمی‌پذیرد. و یا کسی که دوست دارد که بگوید قرآن تحریف شده است. و محبت هم انسان را کر و کور می‌کند. اما فرد عاقل منصف که به اندازه کافی درباره این مسأله و اطراف آن تأمل کند، در بطلان و خرافه بودن قول به تحریف قرآن هیچ شک نمی‌کند».

این کلام امام خویی را به اعتقاد به تحریف قرآن متهم می‌کند؟ به همین شکل شیخ عثمان با بقیه علمای شیعه برخورد می‌کند و آنها را به دروغ‌گویی متهم می‌کند و بر این اتهام اصرار می‌ورزند. به خدا قسم، والله، والله، شیخ عثمان به علمای شیعه دروغ می‌بندد و افترا می‌زند! به خدا قسم اگر شیخ عثمان نصرانی بود، با او مباهله می‌کردم بر اینکه او دروغ بستن به شیعیان را جایز می‌داند! اما او مسلمان است و من هرگز با مسلمان مباهله نمی‌کنم و این کار را درست نمی‌دانم.

آقای احمد بعلبکی از طرف شیعیان:

سلامٌ علیکم! برادران من از قطع ارتباط خودم عذرخواهی می‌کنم. حالا سؤال از طرف شیعیان مطرح می‌شود. طالب حق جناب شیخ مرتضی طایی لطفاً بفرمایید!

شیخ مرتضی طایی از طرف شیعیان:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. من از شیخ عثمان می‌خواهم که به همین سؤالی که آقای سندی از دکتر عصام پرسید، ایشان هم جواب بدهد. سؤال این بود که آیا پشه و گاو و الاغ و مگس و مورچه از علی‌بن ابی‌طالب مهم‌تر هستند که نام

آنها در قرآن آمده و نام علی نیامده است؟ سبحان‌الله، لاحول و لا قوه الا بالله! آن وقت این آقایان وهابی ادعا می‌کنند که ما با علی بن ابی طالب دشمنی نداریم!

جناب شیخ عثمان! لطفاً به این سؤال پاسخ بدهید! و من همین سؤال را به این شکل از شما می‌پرسم: آیا خلفای ثلاثه ابوبکر و عمر و عثمان کمتر از پشه و گاو و الاغ هستند که نامشان در قرآن نیامده است؟ البته من اکراه دارم از اینکه اینگونه الفاظ را بر زبان آورم! اما با اکراه این را گفتم تا شما به دوست و هم‌کیش خودتان جواب بدهید! لطفاً بر من خرده نگیرید. این سؤال دل مرا به درد آورد! من شنیده بودم که برخی از مسلمانان با اهل بیت پیامبر دشمنی می‌کنند؛ اما باور آن برایم دشوار بود؛ تا اینکه امروز شنیدم که دوست شما بر ضد اهل بیت چنین الفاظی را بر زبان آورد!

در صحاح شش گانه، حدیث شما اهل سنت آمده است که البته من مضمون این روایت را نقل می‌کنم، تا شیخ عثمان مرا به دروغ‌گویی متهم نکند! مضمون حدیث این است که حضرت علی از پیامبراکرم نقل کرده که آن حضرت فرمودند: «یا علی! قسم به خدایی که انسان را آفرید و دانه گیاه را شکافت و آن را رویانید؛ که این عهد خدا با پیامبر اوست که تو علی را جز مؤمن دوست نمی‌دارد؛ و جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند!» و حاکم در مستدرک از ابوذر نقل کرده که گفت: «ما منافقین را با سه علامت می‌شناختیم: خدا و پیامبر را تکذیب می‌کردند و در نمازها در مسجد حاضر نمی‌شدند و با علی دشمنی می‌کردند.» سپس حاکم گفته: «این حدیث به شرط مسلم صحیح است و راویان این حدیث، همان راویان احادیث مسلم هستند».

و شیخ عثمان نمی‌تواند این حدیث را انکار کند، که «منافق را با دشمنی با علی می‌توان شناخت». سؤال من این است: «حریز بن عثمان رحبی» یک ناصبی مشهور بود که هر روز ۱۴۰ مرتبه علی علیه‌السلام را لعن می‌کرد؛ چنانکه عسقلانی در «تهذیب‌التهذیب» در شرح حال حریز گفته است؛ و گفته که حریز از شیوخ بخاری

است؛ و بخاری بدون واسطه از او حدیث نقل کرده است. و همچنین است «عمران بن حطان» که امام ذهبی او را از سران خوارج دانسته و افراد دیگری شبیه این دو نفر زیاد هستند که مجال ذکر آنها نیست. اینان از خوارج و از دشمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام بودند که علی را لعنت می‌کردند و روایات آنان در کتب حدیث اهل سنت آمده است. چگونه برادران اهل سنت به خود اجازه می‌دهند که از مذهبی پیروی کنند که راویان احادیث آن از منافقین هستند؟ و این حقیقت را پیامبراکرم در حدیث خود بیان کرده که دشمن علی منافق است.

شیخ عثمان:

ببخشید این سؤال بود یا سخنرانی؟ ما گفتیم که سؤال مختصر باشد و بیش از یک دقیقه نباشد! اولاً پاسخ شیخ عصام را بدهم که به من گفت سخنِ آقای خویی را ناقص و تحریف کرده‌ام. جناب دکتر عصام! من مثل شما نیستم. این دقیقاً سخن خویی است که من آن را بطور کامل نقل کردم و هیچ چیزی از آن کم نکردم.

من مثل دیگران دروغ نمی‌گویم! ما نمی‌خواهیم بر ضد شما حرف بزنیم و به شما دروغ نسبت بدهیم! ما به لطف خدا مورد اعتماد و راستگو هستیم و شما نمی‌توانید هیچ دروغی از ما پیدا کنید! من هیچ نسبت دروغی به خویی ندادم و کلام او را دقیقاً نقل کردم!

اما برادری که سؤال کرد در حالی که گویا گریه می‌کرد؛ به او می‌گویم که شما خودتان علی را به پشه تشبیه کردید! مقصود دوست ما (آقای سندی) از این سؤال اهانت به علی نبود! او سؤال کرد که چگونه می‌شود که خداوند در کتاب حکیم خود مسائل کم‌اهمیت را ذکر کرده باشد و مسأله امامت را با این اهمیت که شما برای آن قائلید، ذکر نکرده باشد؟ اکنون بیش از ۵۰ دقیقه از وقت ویژه سؤالات گذشته است؛ در حالی که بنا بود ۲۰ دقیقه برای سؤالات و پاسخ آنها وقت بگذاریم! و من نیم ساعت در اتاق انصار می‌مانم ان‌شاءالله برای پاسخ به سؤالات. خواه از

طرف شیعیان باشد، یا از اهل سنت! و در پایان می‌گویم که خداوند ان‌شاءالله همه ما را در راه صحیح موفق بدارد که او دانا و به همه چیز آگاه است و درود خدا بر پیامبرش! و ان‌شاءالله ما در دو هفته بعد با دکتر عصام مناظره را ادامه می‌دهیم و در هفته آینده درباره «عبدالحسین شرف‌الدین موسوی» و کتابش مراجعات بحث می‌کنیم.

سید طلال از طرف شیعیان:

ان‌شاءالله خیر است. خوب در پایان جناب دکتر عصام شما نیز سخن خود را بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. با کمال تأسف شیخ عثمان طبق عادت خود بر احادیث جعلی تکیه می‌کند، چنانکه با آقای خویی برخورد کرد. جناب شیخ عثمان! درست است که آقای خویی روایات قائلین به تحریف قرآن را ذکر کرده؛ اما شما را به خدا قسم! آیا امام خویی خودش معتقد به تحریف قرآن است؟ شما می‌دانید که روایات فراوانی درباره تحریف شدن قرآن، در کتب حدیث اهل سنت آمده است. یک روایت صحیح در صحاح شما آمده که می‌گوید: «سوره احزاب به اندازه سوره‌ی بقره بوده است». معنی روایت این است که حدود دویست آیه، یعنی دو سوم از سوره احزاب از دست رفته است. برخی از علمای اهل سنت، این روایت را به تحریف شدن قرآن تعبیر کرده‌اند. آیا ما می‌توانیم براساس این روایت و آنان که با این روایت قرآن را تحریف شده دانستند، همه اهل سنت را متهم کنیم که به تحریف قرآن عقیده دارند؟ و نیز نمی‌توانیم از این روایات به نسخ تلاوت تعبیر کنیم! زیرا نسخ تلاوت دویست آیه از قرآن معنی ندارد؛ و از حکمت خداوند متعال بدور است که یک سوره از قرآن را با سیصد آیه نازل کند و بعد دویست آیه از آن را حذف کند! چنین چیزی امکان ندارد! زیرا نسخ یک یا دو آیه براساس ضرورت و در شرایط

خاص ممکن است؛ اما نسخ دویست آیه از یک سوره قرآن هیچ معنا و مفهومی ندارد. ولذا جناب شیخ عثمان من به شما نصیحت می‌کنم که: اتق‌الله! و از خدا بترس و با این شیوه مغرضانه با شیعیان و کتب حدیث آنان رفتار نکنید! و احادیث جعلی و احادیث غلات و غلوکنندگان در حق اهل بیت - علی‌اللهی‌ها و امثال آنان- که خدا لعنت شان کند! را به عنوان مذهب اهل بیت تلقی نکنید! در حالی که شما می‌دانید که شیعیان از غلوکنندگان تبری می‌کنند و آنان را لعنت می‌کنند و می‌گویند که متأسفانه روایات غلات در کتب ما وارد شده؛ چنانکه روایات اسرائیلیات در کتب حدیث اهل سنت داخل شده است. شما اینها را می‌دانید و با این حال با دستاویز قرار دادن روایات شاذّ و مجعول و ضعیف به شیعیان حمله می‌کنید! لذا به شما می‌گویم که از خدا بترسید و چنین نکنید! اگر در دنیا افرادی هستند که شما را در این کار تأیید کنند، بدانید که در آخرت چنین نخواهد بود و در آنجا حساب و کتاب و عقاب در کار است. باز از شما خواهش می‌کنم که از خدا بترسید و با این شیوه نادرست با کتب شیعیان برخورد نکنید! من هم می‌توانم مثل شما صدها روایت جعلی و ضعیف از صحیح بخاری و صحیح مسلم بیاورم. اما من از طرح چنین روایاتی در این مناظره خجالت می‌کشم. زیرا هدف نزدیک کردن مواضع شیعیان و اهل سنت و تقویت دوستی و برادری بین آنان است. من از خدا خجالت می‌کشم که امام بخاری و امام مسلم را با دستاویز قرار دادن روایات ضعیفِ آنان مسخره کنم! زیرا به آنان احترام می‌گذارم. اما شما جناب شیخ عثمان متأسفانه برای مسلمانان هیچ احترامی قائل نیستید و به آسانی آنان را متهم می‌کنید! شما را به خدا قسم! از خدا بترسید و در جهت وحدت اسلامی و نزدیک کردن مسلمانان به یکدیگر تلاش کنید. شما می‌بیند که دنیای اسلام در چه وضع اسف باری به سر می‌برد!

هم اکنون در برابر من صحیح بخاری و صحیح مسلم هست و دهها روایتی که در نهایتِ ضعف و سستی و بی‌مایگی است. اما من خود را برتر از این می‌دانم که

ایـن روایات را دسـتمایه کـنم بـرای اینکـه بـه امـام بخـاری و امـام مـسلم حمله کـنم! چون می‌دانم که مسیحیان و یهودیانی هستند که سخنان من و شما را می‌شنوند و از آن سوء استفاده می‌کنند و از دشمنی بین ما و شما خوشحال می‌شوند. مناظره این جلسه تمام شد. خدانگهدار شما تا جلسات بعد!

سید طلال از طرف شیعیان:

جناب شیخ عثمان اگر سخنی دارید بفرمایید!

شیخ عثمان:

ببخشید! من که گفتم حرفم تمام شد! به ایـن معنـی نیست که چراغ مرا قرمز کنید! من متأسفم نمی‌دانم چه بگویم! خوب ان‌شاءالله نوبت به بحث تحریف خواهد رسید. اما به اختصار حالا که شما از عقیده به تخریب تبری می‌کنید، من هم از عقیده به تحریف تبری می‌کنم و می‌گویم: لعنت خداوند بر هرکسی که بگوید قرآن تحریف شده است! آقای دکتر عصام آیا شما جرأت دارید که بگویید لعنت خداوند بر هرکس که بگوید قرآن تحریف شده است؟ من الآن از اتاق مناظره خارج می‌شوم و دوست دارم که این جمله را از دهان شما بشنوم! جناب دکتر عصام بفرمایید تا ما این جمله را از شما بشنویم و من به اتاق انصار می‌روم. متشکرم!

دکتر عصام:

و من نیز می‌گویم: خداوندا من بسوی تو بیزاری می‌جویم و لعنت می‌کنم هرکسی را که به تحریف قرآن معتقد باشد. هرکس که می‌خواهد باشد! ولی می‌خواهم اکنون به یک نکته تأکید کنم و بگویم که جناب شیخ عثمان یک بام و دو هوا درست نکنید! این مشکل بزرگی است که شیخ عثمان در سخنرانی‌ها و کتابهایش شیعیان را به اعتقاد به تحریف قرآن متهم و تکفیر می‌کند. اما اگر یکی از اهل سنت به تحریف قرآن قائل باشد، او را تکفیر نمی‌کند. یعنی از نظر شیخ عثمان اگر قائل به تحریف قرآن از شیعیان باشد، کافر است. اما اگر از اهل سنت باشد، کافر

نیست! این یک بام و دو هوا چیست؟ این چه منطقی است؟ جناب شیخ عثمان اگر شما در کلام خود صادق هستید، بگویید: لعنت خداوند بر هرکس که به تحریف قرآن معتقد باشد، حتی اگر از صحابه و تابعین باشد! من از شیخ عثمان می‌خواهم که حتی تابعینِ تابعین را اگر قائل به تحریف قرآن باشند، لعنت کند! جناب شیخ عثمان لطفاً چنان که من گفتم، قائلین به تحریف قرآن را لعنت کنید!

سید طلال از طرف شیعیان:

خوب شیخ عثمان گفت که از اتاق خارج می‌شود. جناب شیخ عثمان اگر می‌شنوید، میکروفن در اختیار شماست. بفرمایید!

شیخ عثمان:

به اختصار می‌گویم: چرا برادران به ضوابط توجه نمی‌کنند؟ بنا بود کسی روی صفحه چیزی ننویسد! ظاهراً طرف‌های مقابل ما به دوست خودشان که مناظره می‌کند، اکتفا نمی‌کنند!

جناب دکتر عصام من گفتم و هر سنّیِ سرافرازی هم مثل من می‌گوید: لعنت خداوند بر هرکس که بگوید قرآن تحریف شده است! لعنت خداوند بر هرکس که بگوید حتی یک حرف از قرآن کم یا زیاد شده است! هرکس که می‌خواهد باشد؛ کوچک یا بزرگ. هرکس که ادعا کند که قرآن تحریف شده، از نظر ما کافر و ملعون است، و چه صحابی باشد یا غیرصحابی، از نظر ما فرقی ندارد! جناب دکتر عصام ان‌شاءالله اگر شما آمادگی داشته باشید، بحث تحریف را به تفصیل به مناظره می‌گذاریم. ما عقیده داریم که قرآن از هرگونه تحریف مصون و محفوظ است. و خدای متعال فرموده: «ما این قرآن را نازل کرده‌ایم؛ و ما قطعاً آن را حفظ خواهیم کرد»[1].

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته.

---

۱. إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحافِظُون (حجر،۹)

مناظره سیزدهم

شیخ مصطفی طائی

بسم‌الله الرحمن الرحیم. مناظره سیزدهم در اتاق جناب شیخ عثمان برگزار می‌شود.

آقای محمدعلی مدیر مناظره از طرف وهابیت:

آیا جناب شیخ عثمان در اتاق حضور دارند؟ برادر کاپیتان ابوعایشه! اگر شیخ عثمان حضور دارند، شروع کنند!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. خدا را بسیار شکر گزاریم و سپاس می‌گوییم و سلام و درود خداوند بر پیامبراکرم و اهل بیت و اصحاب او و هرکس که به راه آنان برود!

اما بعد! به شما درود می‌فرستم و از خدای متعال می‌خواهم که ما را از کسانی قرار بدهد که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند و می‌گویم: « خدایا ما را به راه مستقیم بدار! راه کسانی که بر آنان منت نهادی و نعمت دادی! نه راه کسانی که مشمول غضب تو شدند و نه راه گمراهان!»[1] و می‌گویم: خدایا حق راه به ما نشان بده و توفیق از آن را به ما بده! و باطل را به ما بنمایان و دوری از آن را به ما عنایت فرما!

این جلسه سیزدهم مناظره ماست و امیدوارم که خداوند آن را مفید قرار دهد. مناظره بین جناب دکتر عصام به عنوان نماینده شیعیان دوازده امامی که برخی آنان را رافضیان - خارج‌شدگان از دین- می‌نامند؛ و من به عنوان نماینده اهل سنت یا وهابیت، چنانکه برخی ما را چنین می‌نامند. از خدای متعال می‌خواهم که همه ما را برای شناخت حق و پیروی از آن موفق نماید. درود خدا بر شما باد!

---

۱. اللهم اهدنا الصراط السمتقیم! صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

جناب دکتر عصام بفرمایید!

آقای طلال از طرف شیعیان:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. ببخشید برادر محمدعلی از من پرسید که از طرف شیعیان چه کسانی در اتاق حضور دارند؟ لذا عرض می‌کنم که برادر همدانی و طالب حق. شیخ مرتضی طایی حاضرند. به همه برادران عزیز سلام و درود می‌فرستم. لطفاً محاسبه زمان را شروع کنید! در ابتدا جناب دکتر عصام موضوع بحث و مناظره را مطرح می‌کنند. بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. «خدایا وسعت صدر به من عطا کن! و کارم را آسان کن! و زبان را گویا کن تا مرا فهم کنند. کارم را به خدا واگذار می‌کنم که او به امور بندگان بسیار بیناست.»[1]

برادران عزیز! در ابتدا سالگرد میلاد پیامبر عظیم الشأن اسلام، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، و ششمین امام اهل بیت، حضرت جعفر صادق علیه السلام، را به همه مسلمانان جهان تبریک و تهنیت عرض می‌کنم! در حدیث «جابر بن سمره» که در صحیحین بخاری و مسلم آمده، پیامبراکرم مسلمانان را به دوازده وصی و جانشین خود بشارت داده و مسلمانان را به پیروی از آنان توصیه کرده است.

من در این جلسات بحث و گفتگو با برادرم جناب شیخ عثمان، که خدا حفظش کند، تلاش می‌کنم تا ثابت کنم که شیعیان با برادران وهابی نقاط مشترک و ارتباط زیادی دارند و من همه آنان را به نزدیکی بیشتر و دوستی و برادری با یکدیگر دعوت می‌کنم! نقاط اشتراک و نقاط قوت فراوانی هست که پیروان این دو مذهب بزرگ یعنی وهابیت و شیعه را به یکدیگر نزدیک کند. یکی از قوی‌ترین این نقاط مشترک این است که آیات و احادیثی را که شیعیان درباره وجوب تمسک و پیروی از

---

۱. رب اشرح لی صدری... افوض امری الی‌الله ان‌الله بصیر بالعباد»»؛

اهلبیت و پیروی از قرآن و سنت پیامبر ذکر می‌کنند، دقیقاً همین آیات و احادیث در کتب وهابیون هست. و چنانکه شما در بحث‌های گذشته بین من و برادرم شیخ عثمان شاهد بودید، ما اختلافی نداشتیم در اینکه این آیات و روایات درباره اهل بیت است. اما مسأله‌ای که بین من و جناب شیخ عثمان مورد اختلاف است، این است که ما شیعیان و برادران وهابی کدام یک به فهم این آیات و روایات نزدیکتر هستیم؟ بنابراین همه ما قبول داریم که اهل بیت ثقل دوم پس از قرآن و سنت پیامبر هستند و ما شیعیان و اهل سنت و وهابیون همه قبول داریم که طبق حدیث صحیح ثقلین، ثقل اول قرآن و سنت پیامبر است. و اما امروز چنانکه در جلسه گذشته توافق کردیم، می‌خواهیم درباره آیه مباهله و برخی امور دیگر مربوط به اهلبیت بحث کنیم. جناب شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

برادران! لطفاً زمان را در نظر بگیرید. بسم الله الرحمن الرحیم. خوب جناب شیخ عصام در جلسه گذشته مطلبی را از شیخ الاسلام ابن تیمیه نقل کرد که گفت است: «اهل سنت سخنان امام علی را قبول ندارند». و دکتر عصام عبارتی را از ابن تیمیه نقل کرده است که ما گفتیم درست نیست! دکتر عصام گفت که ابن تیمیه- رحمت خدا بر او باد- گفته: «ائمه اربعه اهل سنت، علی بن ابیطالب را رها کردند و از او چیزی نگرفتند». و ما گفتیم که ابن تیمیه چنین چیزی نگفته است! دکتر عصام آدرس و نشانی داد که آن نیز صحیح نبود. ما سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه را از کتابش خواندیم. دکتر عصام جواب داد که سخن ابن تیمیه دلالت دارد بر اینکه ائمه اهل سنت از امام چیزی روایت نکرده‌اند! و این بدون شک نقل غیرمستقیم است و دکتر عصام بدین وسیله تلاش کرد که ثابت کند که ائمه اهل سنت، امام علی را ترک کرده‌اند. ما پاسخ دادیم که چنین نیست؛ بلکه شیخ الاسلام ابن تیمیه در این موضع و در مقام پاسخ دادن به رافضی «ابن مطهر حلی» بوده که گفته بود: ائمه اربعه اهل سنت فقه را از امام علی گرفته‌اند. ولذا ابن تیمیه این

سخن «ابن مطهر حلی» را نقض و رد کرده است و گفته که ائمه اهل سنت فقه را از امام علی نگرفته‌اند و از دیگران گرفتند و نگفته که امام علی را ترک کردند. این سخنان دکتر عصام و این تفسیر ایشان فریب‌کاری است و چون ابن مطهر گفته بود که ائمه اهل سنت فقه را از امام علی گرفتند، ابن تیمیه منابعِ فقهِ ائمه اربعه را نقل کرده و سخن ابن مطهر را رد کرده است. چنانکه این تیمیه در ضمن منابع فقه ائمه اربعه، ابوبکر و عمر و ابوهریره و زید بن ثابت را نیز ذکر نکرده و در مورد ابوحنیفه فقط ابن مسعود را ذکر کرده است. و در مورد منابع شافعی، علمای مدینه مانند ابوبکر و عمر را ذکر کرده و حتی ابوهریره را ذکر نکرده؛ چنانکه امام علی را هم ذکر نکرده است. زیرا در زمانی که امام علی در مدینه بود، مردم به علمای دیگر مراجعه می‌کردند، و او در زمینه فقه از دیگران متمایز نبود، تا علما فقه را فقط از او بگیرند. مثلاً مالک از استاد خودش ربیعه یا زهری گرفته؛ و آنان از نافع و عبدالله ابن عمر گرفته‌اند. و «عبدالله بن عمر» هم که شاگرد علی نبوده است. ابن تیمیه این مطلب را بیان کرده و نگفته که ائمه اهل سنت مطلقاً امام علی را رها کردند. چنانکه ابن تیمیه بسیاری از صحابه را که ائمه اهل سنت از آنان فقه و حدیث روایت کرده‌اند، نام نبرده و این به معنای رها کردن آنان نیست. پس تفسیر جناب دکتر عصام از سخن ابن تیمیه درست نیست.

قوی‌ترین دلیل بر مطلبی که عرض کردم، آماری است که بنده از روایات امام علی در کتب حدیث اهل سنت، در مقایسه با روایت ابوبکر و عمر و عثمان استخراج کرده‌ام. در مسند احمد بن حنبل فقط ۸۱ حدیث از ابوبکر صدیق، و ۳۰۸ حدیث از عمربن خطاب و ۱۳۷ حدیث از عثمان بن عفان، و ۸۱۸ حدیث از امام علی نقل شده است. چنانکه می‌بینید احادیث امام علی به تنهایی از مجموع احادیث سه امام دیگر، بیشتر است. و همچنین است در مسند ابی یعلی که ۱۳۹ حدیث از ابوبکر، و ۱۲۱ حدیث از عمر، و ٣٦٨ از امام علی آورده است و اما در مسند بزار ۱۰۳ حدیث از ابوبکر و ۲۳۸ حدیث از عمر، و ۱۰۵ حدیث از عثمان، و ٤٧٩ حدیث از امام

علی روایت کرده است. بنابراین روایات امام علی در نزد ما اهل سنت بیش از روایات ائمه قبل از او یعنی ابوبکر و عمر و عثمان است. و سخن آن کسی که گفت در کتب اهل سنت فقط ۱۰ حدیث از امام علی آمده، نشان از سوء نیت و خبث باطن دارد! و این شخص اگر چنانکه ادعا کرده سنّی بود، می‌دانست که روایات علی در صحیحین بیش از مجموع روایات ابوبکر و عمر و عثمان است.

و نیز ضروری می‌دانم که حدود ۱۰ دقیقه وقت اختصاص بدهم برای توضیح برخی مطالب گذشته.

در پاسخ به سؤال‌کننده‌ای که به سخنان علما درباره ابن مطهر و شیخ الاسلام ابن تیمیه استناد کرد، می‌گویم: ابن حجر عسقلانی درباره این تیمیه می‌گوید: «او در علم رجال و فقه به عالی‌ترین درجات رسیده بود؛ و کرسی تدریس و فتوی داشت و از همه اقران پیشی گرفت و در حضور ذهن و سرعت انتقال و گستردگی علم در معقول و منقول و اطلاع بر افکار و علوم گذشتگان و آیندگان! مورد شگفتی و تعجب همگان گردید.»

همچنین ابن حجر در تقریضی که بر کتاب الرّد الوافی[1] تألیف «ابن ناصر دمشقی»، می‌گوید: «امامت و پیشوایی شیخ تقی الدین (این تیمیه) مشهورتر از خورشید، و لقب شیخ الاسلام برای او تا امروز باقی است.» همچنین «حافظ ابن حجر» در کتاب الدرر الکامنة[2]، جلد اول، صفحه ۱۴۴ درباره ابن تیمیه مدح طویلی دارد که مجال ذکر آن نیست و اگر فرصت بود آن را نیز ذکر می‌کردم. و اما درباره ابن مطهر حلّی، «حافظ ابن کثیر» در کتابش «البدایه و النهایه» می‌گوید:

ابن مطهر کتابی دارد بنام «منهاج الاستقامه فی اثبات الامامه»[3] که در این کتاب علوم معقول و منقول را خلط کرده و ندانسته به کدام طرف روی آورده و از راه

---

۱. پاسخ های کافی

۲. مرواریدهای پنهان

۳. راه و روش مستقیم در اثبات امامت

درست منحرف شده است. و علامه شیخ الاسلام، الامام تقی الدین ابوالعباس ابن تیمیه در پاسخ به او کمر همّت بسته و در چندین مجلّد پاسخ‌های ملیح و نیکو به مطالب ابن مطهر داده که عقل‌ها را حیران می‌کند و این کتاب بسیار پربار است. ابن مطهر که اخلاقش نیکو نبود و از پلشتی ارتداد پاک نبود، در شب جمعه ۱۷ رمضان ٦٤٨ هـ. ق بدنیا آمد.

و اکنون مجدداً سؤالی را که دکتر عصام عماد در جلسه گذشته به آن جواب نداد، تکرار می‌کنم. جناب دکتر عصام آیا شما قبول می‌کنید که پنجاه میلیون نفر اکنون جزو اهل بیت باشند؟ شما گفتید که منظورتان اینطور نبود، یا من درست متوجه نشدم. و آیا بالاخره منظور شما این است که ابن عباس جزء اهل بیت هست یا نه؟ همچنین می‌خواهم توجه شنوندگان را به این نکته جلب کنم که جزء اهل بیت هست یا نه؟ همچنین می‌خواهم توجه شنوندگان را به این نکته جلب کنم که جناب دکتر عصام چند جلسه مفصل درباره آیه تطهیر و حدیث کساء صحبت کرد و امروز می‌خواهد درباره آیه مباهله صحبت کند. و در این مدت ما از ایشان چیزی نشنیدیم که بر امامت اهل بیت یا عصمت آنان دلالت کند. آنچه دکتر عصام گفت فقط فضایل علی و بقیه اهل بیت بود؛ و ما هم گفتیم که این‌ها را انکار نمی‌کنیم. اما دلات امامت و عصمت ائمه کجاست؟ نمی‌خواهیم وقت شنوندگان را تلف کنیم. شما در جلسه گذشته گفتید که چهل سؤال از من پرسیده‌اید و من به آن‌ها جواب نداده‌ام. من اکنون از شما می‌خواهم که آن چهل سؤال را دوباره بپرسید تا من جواب بدهم. همچنین سؤالاتی دارم که می‌خواهم شما به آن‌ها جواب بدهید! شما گفتید که شیخ شلتوت و البشری، شیعیان را تکفیر می‌کرده‌اند. لطفاً سند و مدرک این سخنان را ارائه کنید! گفتید که من شیعه را تکفیر کرده‌ام؛ لطفاً سند بدهید! مسأله لعن غلوکنندگان را هم جواب ندادید. گفتید که امام مسلم، حدیث غدیرخم را ذکر کرده. گفتید ابن الجوزی از عایشه و ام سلمه نقل کرده که این دو همسر پیامبر گفته‌اند که خودشان را از اهل بیت نمی‌دانند. سند

این‌ها را ارائه نکردید! تأیید طحاوی درباره حدیث کساء را ادعا کردید و سپس انکار کردید و ما صدای شما را برای خودت پخش کردیم. جواب ندادید! گفتید که اراده در آیه تطهیر مراد از آن، غیر از مراد از تطهیر در آیات دیگر قرآن است. سپس آن را انکار کردی! گفتی که حدیث ام سلمه در صحیح بخاری آمده، سپس این ادعا انکار کردی! و صدای خودت را پخش کردیم. گفتی که علامه «محمدعلی البار» وهابی بوده، ولی آن را ثابت نکردی! گفتی صحیح مسلم پنجاه شرح دارد و توضیح ندادی که این پنجاه شرح چیست و کجاست؟ گفتی که طحاوی گفته اهل بیت فقط همان چهارنفر اصحاب کساء هستند! گفتی امام طوخی، امام اهل سنت است!

گفتی که از زید سؤال شد که صدقه بر چه کسانی حرام است؟ گفتی که من به تیجانی گفته‌ام سگ تونس! کلام شیخ الاسلام ابن تیمیه را تحریف کردی و عذرخواهی نکردی! خواهش می‌کنم که توضیح و مدرک و جواب این سؤالات را بدهید! و آن چهل سؤالی را هم که می‌گویی من جواب نداده‌ام، دوباره بپرسید! چون من اصرار دارم که به آن‌ها جواب بدهم، تا کسی فکر نکند که من از پاسخ به سؤالات می‌گریزم! لطفاً بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. خدای را شکر می‌کنم که من و جناب شیخ عثمان به توافق رسیدیم که اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته‌اند! شیخ عثمان اصرار دارد بر اینکه ابن تیمیه نگفته که اهل سنت اهل بیت را ترک کرده‌اند؛ بلکه گفته که از اهل بیت چیزی نگرفتند! شما را به خدا قسم! اگر کسی به شما بگوید که من کتاب را در خانه گذاشتم و دیگری بگوید که من کتاب را از خانه برنداشتم؛ فرق معنای این دو جمله چیست؟ مسأله ما دعوا بر سر لفظ جمله نیست! البته این که شیخ عثمان می‌گوید که ابن تیمیه گفته: ائمه اربعه از امام علی چیزی نگرفتند، نقل درستی نیست. بلکه ابن تیمیه گفته که اهل سنت مطلقاً امام علی را ترک کردند! شما در عبارت ابن تیمیه دقت کنید! بحث ما بر سر لفظ نیست، دعوای ما بر سر

مفهوم کلام ابن تیمیه است. ببینید! اولی می‌گوید: «در بین ائمه اربعه و بقیه فقهای اهل سنت، هیچ کس نیست که به امام علی مراجعه کرده باشد!» سپس ابن تیمیه یک به یک فقهای اهل سنت را نام می‌برد و با ذکر نام اساتید آنان می‌گوید که آنان از امام علی چیزی نگرفته‌اند!

اما اینکه شیخ عصام می‌گوید: ما روایات زیادی از امام علی نقل کرده‌ایم و گرفته‌ایم؛ آخر این به چه دردی می‌خورد که ما مجموعه‌ای از روایات امام علی را بگیریم؛ اما فقه و احکام دینی او را رها کنیم؟ امام محمد ابوزهره گفته: «اهل سنت قضاوت‌های عمر بن خطاب را گرفتند و قضاوت‌های امام علی را رها کردند!» این چه فایده دارد که ما روایات امام علی نقل کنیم، اما فقه و احکام دینی و قضاوت‌های او را دور اندازیم؟ بنابراین ابن تیمیه -رضوان الله علیه- به روشنی اعتراف کرده به اینکه: «ما اهل سنت به آنچه که اهل بیت آوردند، عمل نکردیم.» و من در جلسه گذشته به روشنی توضیح دادم که چگونه بنی امیه موفق شدند که اهل سنت را از امام علی دور کنند. ابن تیمیه این مطلب را به تفصیل بیان کرده و گفته: «و اهل مدینه چیزی از فقه امام علی نگرفتند، بلکه از فقهای سبعه گرفتند. اما شافعی از فلان گرفت و الی آخره» و به تفصیل توضیح داد که فقهای اهل سنت و ائمه آنان از امام علی چیزی نگرفتند.

پس باید بگویم که خدا را شکر که شیخ عثمان اعتراف کرد به آنچه که من گفتم. و این دلیل روشنی است بر اینکه ائمه و رهبران اهل سنت با حدیث ثقلین و با توصیه پیامبر به ثقل اصغر مخالفت کرده‌اند؛ و از اهل بیت برخلاف توصیه پیامبر، چیزی نگرفتند. بلکه فقه و دین خود را از شافعی و مالک و ابوحنیفه و احمد بن حنبل و فقهای دیگر گرفته‌اند که آنان نیز از اهل بیت چیزی نگرفته‌اند! سؤال من از جناب شیخ عثمان این است که به چه دلیل برخلاف توصیه پیامبر به تمسک به ثقل اصغر، یعنی اهل بیت، شما فقه خود را طبق آنچه که ابن تیمیه توضیح داده از آن افراد گرفته‌اید و از امام علی چیزی از احکام فقه نگرفته‌اید؟ چرا؟ و چرا شما از

بنی امیه دفاع می‌کنید؛ در حالی که آنان اهل سنت را از اهل بیت و امام علی جدا کردند؟ چرا؟

جناب شیخ عثمان! شما آن چهل سؤال را می‌خواهید؟ مشکلی نیست. من چهل سؤال از شما می‌پرسم! چه چیزی موجب ترجیح دیگران بر اهل بیت شد؟ با اینکه جناب شیخ عثمان! شما می‌دانید که حدیث ثقلین ما و شما را به مراجعه به اهل بیت، بعد از قرآن و سنتِ پیامبر، توصیه و راهنمایی کرده است؟

جناب شیخ عثمان خوب می‌داند که هر مسلمان منصف و پرهیزکاری حق دارد بپرسد که: چگونه است که امام این تیمیه، با این صراحت اعتراف می‌کند که ائمه و فقهای اهل سنت فقه خود را از اهل بیت نگرفته‌اند؟ چه دلیلی مذهب فقهای غیر اهل بیت را بر فقه اهل بیت ترجیح داده است؟ آیا دلیلی یافت می‌شود که بر اساس آن ما اهل بیت را ترک کنیم، علی رغم اینکه همه علمای اهل سنت بر فضیلت علم ائمه و اهل بیتِ مطهرین اجماع دارند؟ با وجود اینکه خود شیخ عثمان با صراحت اعتراف کرد که ثقل دوم که در حدیث ثقلین در صحیح مسلم از زید بن ارقم آمده، همان اهل بیت، و ثقل اول، قرآن و سنت پیامبر است. شگفتی در این است که چگونه شیخ الاسلام ابن تیمیه با اینکه به فضیلت اهل بیت در همه کتاب‌هایش تأکید کرده، خودش می‌گوید که علمای سابقین اهل سنت، از اهل بیت چیزی نگرفته‌اند. سؤال از شیخ عثمان این است که چرا علمای سه قرن اول، پس از پیامبراکرم، چنانچه ابن تیمیه گفته، از اهل بیت چیزی از فقه نگرفته‌اند؟ و نقش سیاست‌های حکام بنی امیه و بنی عباس در دور کردن اهل سنت از اهل بیت چه بوده است؟

برادر! جناب شیخ عثمان! چرا ما باید فقه خود را از ابوحنیفه و احمد بن حنبل و ده‌ها فقیه دیگر که امام این تیمیه -رضوان الله علیه- گفته، بگیریم؛ ولی از امام علی و امام حسن و امام حسین و امام باقر و امام صادق، نگیریم؟ مگر دوازده امام اهل بیت، نام شان در حدیث «جابر بن سمره» در صحیح مسلم و صحیح بخاری

نیامده است؟ و چرا اهل سنت جمیع مذاهب اربعه و مذهب اوزاعی و مذهب طبری و مذاهب دیگر فقها را قبول کرده‌اند؛ اما مذهب اهل بیت را قبول ندارند؟ مگر آیات قرآن کریم و احادیثی که در جلسات گذشته درباره آن‌ها بحث کردیم، و امروز نیز درباره آن‌ها بحث می‌کنیم، ما را به تمسک به ثقل دوم توصیه نکرده است؟ چه چیزی باعث شد که اهل سنت مذهب قرینانِ قرآن را ترک کنند؟ و چه کسی راضی می‌شود که به طور خودآگاه یا ناخودآگاه از هر فقیهی بگیرد، چنانکه ابن تیمیه گفت؛ اما از اهل بیت که عدل و هم وزن قرآن و سنت پیامبر هستند، نگیرد؟ روایاتی که ما را به تمسک به اهل بیت سفارش کرده، چنانکه خود شما می‌دانید، از طریق راویان متعدد، از بیش از بیست صحابی پیامبر روایت شده است. با این حال چگونه ما می‌توانیم از همه فقها بگیریم و از اهل بیت نگیریم؟ چرا و چرا و چرا؟

شما در برابر خدای متعال چه پاسخی خواهید داشت؟ شما سلطه اموی و سلطه دایره پلیدی را از روی دایره پاکی، یعنی اهل بیت بردارید تا حقانیت اهل بیت را ببینید! در روز قیامت هنگامی که خدا از شما می‌پرسد که با حدیث ثقلین چه کردید، چه پاسخی خواهید داشت؟ این متن حدیث ثقلین بر طبق منابع حدیث خود شماست که پیامبر فرمود: «نزدیک است که دعوت را حق را اجابت کنم -یعنی از دنیا بروم- و من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می‌گذارم و آن دو کتاب خدا و اهل بیت من است». آنگاه سه بار فرمود«درباره اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم». چرا پیامبر چنین تأکیدی بر اهل بیت فرمود؟ زیرا می‌دانست که افرادی چون شیخ عثمان خواهند آمد و با افتخار خواهند گفت که ما از اهل بیت نگرفته‌ایم. پیامبر می‌دانست که کسی جرأت نخواهد کرد که بگوید ما با قرآن و سنت پیامبر کاری نداریم؛ اما افرادی خواهند آمد که با جرأت و افتخار می‌گویند که ما از اهل بیت نگرفته‌ایم!

پس برادرم شیخ عثمان به من می‌گوید که به ابن تیمیه دروغ بسته‌ام! چون او

نگفته ما اهل بیت را ترک کردیم، بلکه گفته از اهل بیت نگرفته‌ایم! شما را به خدا قسم می‌شود با عقل و انصاف در این مسأله مرا دروغ‌گو دانست؟ آیا ترک کردن با نگرفتن متفاوت است؟ ما چگونه می‌توانیم در روز قیامت در برابر خدایی که به تمام آشکار و پنهان‌ها آگاه است، بایستیم و بگوییم ما از همه فقها گرفتیم، جز کسانی که تو آنان را قرین قرآن قرار دادی؟ جناب شیخ عثمان آیا خداوند این سخن را از ما می‌پذیرد؟ البته پاسخ‌های جناب شیخ عثمان بعضی از انسان‌ها را قانع می‌کند، اما خداوند هرگز آن‌ها را نمی‌پذیرد!

جناب شیخ عثمان مگر شما در ابتدای مناظره نگفتی که اگر با دلایل قوی مواجه شوی، حق را خواهی پذیرفت؟ و من نیز گفتم که اگر شما به سؤالات من پاسخ قانع کننده بدهید؛ من دوباره به عقیده سابق خودم یعنی وهابیت برگردم. بخصوص که من پس شیعه شدن، از طرف خانواده و فامیل و دوستانم و تمام کسانی که مرا می‌شناختند، بسیار تحت فشار قرار گرفتم و کسانی که هم‌نشین و یاران من بودند، امروز دشمنان سرسخت من شده‌اند که حتی حاضر نیستند به من سلام کنند؛ و سلام مرا نیز جواب نمی‌دهند! آنان کسانی هستند که ما با هم شب‌های طولانی در مسجد نماز و قرآن می‌خواندیم و امروز دشمن من شده‌اند. اما من به آنان می‌گویم: إن‌شاءالله بزودی مقام مرا در بهشت خواهید دید و با تعجب خواهید گفت طبق آیه قرآن: «چرا کسانی را که ما جزء اشرار می‌دانستیم، در جهنم نمی‌بینیم[1]»

اما اکنون شما هر سؤالی که من از شما می‌کنم، بجای جواب منطقی می‌گویید: چیزی نشنیدم! چرا نشنیدید؟ من از شما سؤال می‌کنم که چرا اهل بیت را ترک کرده‌اید؟ به این سؤال جواب بدهید! چرا در کتاب‌های شما حدیث ثقلین نقل شده است، اما شما با جرأت و شجاعت تمام می‌گویید که از فقه امام علی و اهل بیت چیزی نگرفته‌اید؟ و اگر از دیدگاه شما عمل کردن به فتاوای جمیع مذاهب

۱. سوره ص، ٦٢

اسلامی جایز است، چرا فقط مذاهب اربعه اهل سنت را جایز می‌دانید؟ لااقل مذهب اهل بیت را هم به عنوان مذهب پنجم قبول کنید! من نمی‌گویم آن را مذهب اول قرار دهید، چنانکه پیامبر گفته، بلکه لااقل مذهب اهل بیت را بعد از مذاهب خودتان بگذارید! حداقل عدالت و انصاف این است که مذهب اهل بیت را عدل و مساوی مذاهب شافعی و مالک و دیگران قرار دهید! مگر اسلام دین عدالت و انصاف نیست؟ خب اهل بیت پیامبر هم مذهب خود را دارند که ضعیف‌تر از مذاهب دیگر نیست! لااقل آن را هم به عنوان یکی از مذاهب اسلامی جایز بدانید! این همه دلیل و این همه سؤال! باز شما می‌گویید: من چیزی نشنیدم؟ چرا مذهب اهل بیت را در بین مذاهب اسلامی و لااقل بعنوان آخرین آن‌ها، قبول نمی‌کنید؟

چگونه یک مسلمان این سخن پیامبر را می‌شنود که گفت: «من در بیت شما دو چیز باقی می‌گذارم که تا زمانی که به آن‌ها چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خداوند و اهل بیتم. و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند، تا اینکه در کنار حوض کوثر در قیامت بر من وارد شوند[1]».

شما را به خدا قسم! چگونه یک مسلمان ممکن است که این سخن پیامبر را بشنود، آن وقت با جرأت بگوید که ما از اهل بیت چیزی نگرفتیم؟

با این همه ما از شما نمی‌خواهیم که مذهب اهل بیت را بر مذاهب دیگر ترجیح بدهید؛ بلکه می‌گوییم: لااقل مذهب اهل ائمه اهل بیت را نیز در بین مذاهب اسلامی قبول کنید و عدالت داشته باشید! بخدا قسم اگر مذهب اهل بیت را نیز جزء مذاهب اسلامی بشمارید، مذهب اهل بیت به شما هیچ زیانی نمی‌رساند.

جناب شیخ عثمان! آیا شما وقتی می‌بینید که شیخ الاسلام امام ابن تیمیه می‌گوید: فقهای اهل سنت، از اهل بیت و از امام علی چیزی نگرفتند؛ نباید از خودت سؤال کنی که چرا فقهای ما از مذهب و فقه اهل بیت چیزی نگرفته‌اند و

۱. ترکت فیکم ما ان تمستکتم به لن تضلوا بعدی ابدا. کتاب الله و اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض

ثقل دوم را با وجود این همه سفارش‌های پیامبر رها کرده‌اند؟ من از جناب شیخ عثمان سؤال می‌کنم و تمنا می‌کنم که به این سؤال جواب بدهند! او به من گفت سؤالاتت را بگو! من می‌پرسم چرا شما دیگران را بر اهل بیت ترجیح می‌دهید؟ و چرا از دایره پلیدی یعنی بنی امیه دفاع می‌کنید؟ و چرا اجازه داده‌اید که بنی امیه شما را از اهل بیت جدا کند؟ آیا این مخالفت آشکار با حدیث ثقلین نیست؟ اگر این مخالفت نیست، پس چیست؟ من بسیار متأسفم از اینکه می‌دانم که شیخ عثمان به این سؤالاتی که مطرح کردم، جواب نخواهد داد! و همان کلام تکراری خود را تکرار خواهد کرد که: من چیزی نشنیدم و شما چیز جدیدی نگفتید! و باز مرا به دروغ‌گویی متهم خواهد کرد! و خواهد گفت: شما به سؤالات من جواب ندادید!

من از شیخ عثمان می‌خواهم که فقط به یکی دو سؤال من جواب بدهد، که اگر این کار را بکند، من به مذهب قبلی خودم یعنی وهابیت باز می‌گردم. ولی می‌دانم که او برای این سؤال که «چرا شما اهل سنت قرینان قرآن یعنی اهل بیت را رها کردید؟» جوابی ندارد. در طول چند سال گذشته ده‌ها سنّی به مذهب اثنی عشری هدایت شده‌اند؛ به طوری که عالم سنّی «آقای ربیع السعودی» در کتابش به نام «حکم الاسلام فی الاثنی عشرية»[1] می‌گوید: «من به مصر رفتم و در آنجا دیدم که بسیاری از برادران و فرزندان ما به مذهب شیعه اثنی عشری گرویده‌اند، که ادعا می‌کنند آن مذهب اهل بیت است»

برادران کمی فکر کنید که چرا این افراد مذهب اهل بیت را بر مذاهب دیگر ترجیح داده‌اند؟ از خود بپرسید که چرا شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفتند؟

ای برادران اهل سنت! به این سخن امام زین العابدین، امام چهارم از دوازده امام شیعیان، که ابن حجر هیتمی آن را در کتاب «الصواعق المحرّقه»[2] آورده توجه

۱. نظر اسلام درباره شیعیان اثنی عشری

۲. صاعقه های سوزان

و در آن تفکر کنید: «امام زین العابدین علیه‌السلام ذیل تفسیر آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران (واعتصموا بحبل الله جمیعا و لاتفرقوا) که ابن حجر آن را در باب یازدهم از کتاب خود آورده است، سخنی در خور توجه گفته است. البته من فکر می‌کنم که شما به آن توجه نمی‌کنید. چون از اهل بیت است. اما من از شما می‌خواهم که تصور کنید این سخن از امام احمد بن حنبل یا از شیخ الاسلام ابن تیمیه است؛ و یا بگویید چه بسا امام زین العابدین هم چیزی از دین اسلام می‌فهمد و به کلام او توجه کنید!»

امام زین العابدین که سلام و درود و رضوان الهی به روح او باد، می‌فرماید: «گروهی از مسلمانان در کار ما تقصیر کردند و به متشابهات قران استناد کردند؛ و رأی خود آن‌ها را تأویل کردند؛ و احادیث پیامبر درباره ما را متهم کردند»؛ یعنی مانند حدیث ثقلین حقیقت آن را قبول نکردند تا آنجا که این امامِ همام -که جانم فدای او باد!- می‌فرماید:

«نسل‌های آینده این امت به کجا پناه ببرند؟ در حالی که نشانه‌های دین از بین رفته؛ و امت اسلام گرفتار اختلافات شده؛ و مسلمانان همدیگر را تفکیر می‌کنند؛ در حالی که خدای متعال می‌فرماید: مانند کسانی (یهود و نصاری) نباشید که پس از آنکه برای آنان معجزات و بیّنات روشن آمد؛ دچار تفرقه و اختلافات شدند. پس مردم به چه کسی اعتماد کنند تا حجت الهی را به آنان ابلاغ کند؛ و احکام را بر ایشان بیان کند؛ اینان فرزندان امامان هدایت و هم‌وزن‌ها و قرینان قرآن، و چراغ‌های روشن در تاریکی‌ها هستند، که خداوند به واسطه‌ی آنان محبت خویش را بر خلقش تمام کرده؛ و مردم را بیهوده و بدون هدایت و حجت رها نکرده است. آیا این امامان هدایت را جز در شاخسارهای درخت مبارک و پربار نبوّت پیدا می‌کنید؟» پایان سخن امام زین العابدین.

برادران! شما را به خدا سوگند می‌دهم! در این سخن امام زین العابدین دقت و تأمل کنید! او «علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب» است. لااقل تصور کنید که

او یکی از ائمه اهل سنت و عالم در دین است. احادیث معتبر و فراوانی از ائمه اهل البیت به ما رسیده که شامل سخنرانی‌های آنان و نامه‌های آنان و احکام فقهی است که شما همه آن‌ها را تکذیب می‌کنید و دروغ می‌پندارید! برادران از خدا بترسید! به احادیث و سخنان اهل بیت مراجعه کنید و نگویید که همه آن‌ها دروغ است! نگویید که رافضیان به ائمه اهل بیت دروغ بسته‌اند! نه به خدا قسم! درست است که برخی احادیث جعلی وجود دارد؛ اما بسیاری از احادیث ائمه صحیح و متواتر است و بسیاری از احادیث ائمه شیعه درباره مقام ائمه و در شرح و تفسیر حدیث ثقلین است؛ و این حدیث را که در صحیح مسلم اهل سنت آمده، توضیح می‌دهد و می‌گوید که اطاعت از ائمه اهل بیت، شرعاً واجب است. زیرا پیامبر آنان را به عنوان قرین قرآن تعیین کرده است. من می‌خواستم به سؤال شیخ عثمان جواب بدهم که پرسید چرا می‌گویی ابن تیمیه گفته: اهل سنت ائمه اهل بیت را ترک کردند؟ و من پس از صحبت جناب شیخ عثمان به بحث درباره آیه مباهله ادامه خواهم داد. جناب شیخ عثمان بفرمایید! خدا خیرتان بدهد!

شیخ عثمان:

ببخشید جناب دکتر عصام! شما به کدام سؤال پاسخ دادید؟

دکتر عصام:

من به این سؤال جواب دادم که از من پرسیدید: چرا سخن ابن تیمیه را تحریف کردید و حالا دیدید که من سخن ابن تیمیه را تحریف نکرده‌ام. اما اکنون شما به این سؤال پاسخ بدهید که چرا امام ابن تیمیه گفته: در بین ائمه اربعه اهل سنت و فقهای دیگر آنان، هیچ کس در فقه به امام علی مراجعه نکرده است؟ و چرا اهل سنت فقه امام علی را رها کردند؟ خودتان از روی کتاب ابن تیمیه خوانده‌اید که: امام مالک از فلان و شافعی از فلان...و خلاصه هیچ یک از فقهای اهل سنت از فقه امام علی نگرفته‌اند: چرا؟ و خود شما، جناب شیخ عثمان توضیح بدهید که نقش

بنی امیه در این زمینه چه بوده است؟ و چرا بنی امیه موفق شدند که شما را از دایره پاکی یعنی اهل بیت جدا کنند؟ و آیا وقتی می‌بینیم که بنی امیه امام علی را لعنت می‌کردند، آیا می‌توانیم تصور کنیم که آنان اجازه بدهند که اهل سنت از فقه امام علی پیروی کنند؟

«امام محمد بن اسماعیل الامیر» در شرح کتاب «بلوغ المرام« امام ابن حجر عسقلانی، دلایل اینکه اکثریت اهل سنت هنگامی که به پیغمبر درود می‌فرستند، آل پیامبر را ذکر نمی‌کنند، را توضیح داده؛ با وجود اینکه احادیث معتبر داریم مبنی بر اینکه بعد از پیامبر بر آل او هم صلوات بفرستید! «امام محمد اسماعیل الامیر» می‌گوید: «اهل سنت در عصر بنی امیه و بنی عباس از ترس خلفا بر اهل بیت پیامبر درود نمی‌فرستادند». شما چرا این احتمال را قبول نمی‌کنید که اهل سنت از ترس بنی امیه، فقه اهل بیت را نیز رها کرده باشند؟ لطفاً به این سؤالات پاسخ بدهید!

شیخ عثمان:

جناب آقای دکتر عصام، شما به هیچ سؤالی پاسخ ندادید! شما فریب‌کاری می‌کنید که می‌گویید به سؤالات من جواب دادید؛ بلکه شما فقط سؤال می‌کنید. البته من به سؤالات شما جواب می‌دهم. اما شما جواب نمی‌دهید. بفرمایید!

دکتر عصام:

اگر شما به سؤالات جواب می‌دهید، پس من سؤال را تکرار می‌کنم. ببینید! امام صنعانی در کتاب «سبل الاسلام»، جلد اول، صفحه ۱۹۳ چاپ وهابی سعودی می‌گوید: «...از اینجا می‌فهمیم که -دقت کنید این سخن درست مانند سخن ابن تیمیه است- حذف آل (اهل بیت) در صلوات، در کتب حدیث صورت گرفته، یعنی در عصر اموی و عباسی، شایسته و صحیح نبوده است. و من از قدیم در این باره سؤال و تحقیق کردم؛ و به من جواب داده شد که اهل حدیث این کار (حذف آل از

صلوات) را انجام داده‌اند. و این به خاطر تقیه اهل حدیث بوده و آنان از ترس بنی امیه که از اهل بیت کراهت داشتند، این کار را کرده‌اند. و پس از آنان این شیوه ادامه یافته و عادی شده است.»

بنابراین وقتی که شما می‌بینید که براساس آنچه «امیرصنعانی» می‌گوید، اهل سنت در عصر بنی امیه ذکر آل محمد را در صلوات، به خاطر تقیه از بنی امیه ترک کردند، آیا نمی‌توان گفت که ترک مذهب و فقه اهل بیت در همین چارچوب قابل توجیه است؟ خوب حالا شما صحبت کنید و من دوست ندارم که دائماً صحبت کردن را به من واگذار کنید. چون می‌خواهیم مناظره کنیم، نه اینکه من صحبت کنم.

شیخ عثمان:

خوب من به سه سؤال شما جواب می‌دهم تا شما نیز به سؤالات من جواب بدهید:

سؤال اول شما این بود که چرا از علی نمی‌گیرید و از ائمه چهارگانه شافعی و مالک و... می‌گیرید؟ جواب من این است که این دروغ است. ما و ائمه اربعه از علی همان طور می‌گیریم، که از ابوبکر و عمر و عثمان می‌گیریم. و من این را بطور واضح و روشن برای شما توضیح دادم. ولی نمی‌دانم چرا شما هم‌چنان بر این مطلب اصرار دارید!

سؤال دوم شما این بود که: چرا اهل سنت از ائمه اهل بیت نمی‌گیرند؟ پاسخ این سؤال نیز همانند پاسخ سؤال قبل است و ما نیز مانند شما شیعیان، از ائمه اهل بیت روایت می‌کنیم؛ با این تفاوت که ما احادیث صحیح آن‌ها را روایت می‌کنیم و شما شیعیان، احادیث جعلی از ائمه اهل البیت را روایت می‌کنید! این واقعیت مسأله است. و به همین جهت ما در کتب شما جز تعدادی اندک، از حسن و حسین روایت نمی‌بینیم؛ بلکه حتی احادیث امام علی در کتب شما بسیار اندک

است و تمـام احادیـث شـما از محمـدباقر و جعفرصـادق و موسـی کـاظم و علـی بـن موسی الرضاست.

و اما سؤال سوم شما که پرسیدید: نقش سیاست‌های بنی امیه و بنی عباس در دورکردن اهل سنت از اهل بیت چیست؟ من فکر می‌کنم که ایـن سؤال بـرای طـرح کـردن توسـط «آقـای فیـصل قاسـم»، مجـری شـبکه الجزیـره بـسیار مناسـب باشـد! جنـاب دکتـر عصام ایـن چـه سؤال یـخ و بی‌مزه‌ای است؟ اصلاً چنـین چیـزی نیـست و بحمدالله ما از اهل بیت دور نشده‌ایم و از آن‌ها حدیث روایت می‌کنیم!

خوب این سه سؤال شما بود که من به آن‌ها جواب دادم. اما شما گفتید چهل سؤال دارید! آن‌ها چیست؟ بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. حالا دیگر سخنان امام شیخ الاسلام ابن تیمیـه یـخ و بی‌مزه شده است؟ شما جنـاب شیخ عثمـان مـی‌گوییـد که از اهـل بیـت مـی‌گیرید و ابن تیمیه می‌گوید که «در بین ائمه اربعه اهل سنت و فقهای دیگر آنـان، هـیچ کـس به امام علی در فقه مراجعـه نکـرده اسـت». مـن نمـی‌دانـم حـرف شـما را بـاور کـنم، یـا حـرف امـام ایـن تیمیـه را؟ از آن طـرف مـی‌بینـیم کـه «امـام صـنعانی» بـه صـراحت می‌گوید: «محدثین اهل سنت در سه قرن اول پس از رسـول خـدا ﷺ، از تـرس بنـی امیه در صلوات بر پیامبر، اهل بیـت را ذکـر نمـی‌کردنـد. بنـابراین طبیعـی اسـت کـه از فقه اهل بیت هم چیزی نگرفتـه باشـند و مـذهب اهـل بیـت را هـم بـه خـاطر تـرس از بنی امیه رها کرده باشند و متأخرین نیـز از آنـان پیـروی کردنـد! حـالا شـما مـی‌گوییـد این سخنان یخ و بی‌مزه‌ای است! واقعاً که جای شگفتی است! بعد شـما مـی‌گوییـد که شما باب فضائل اهـل بیـت در حـدیث دارید؟ آری ذکـر فـضائل اهـل بیـت در نـزد شما جنبـه زینتـی دارد؛ مثـل یـک قطعـه طلا کـه شـب و روز آن را لمـس مـی‌کنیـد و از لمس آن لذت می‌برید. اما هیچ استفاده اقتصادی از آن نمی‌کنید!

ما می‌گوییم اهل بیت نماینده یک کیان و مذهب و راه و رسم دینی است و علم حدیث و علم رجال و فقه و علما در این مذهب وجود دارد. بعد شما می‌خواهید با توسل به چند روایت معدود در فضایل اهل بیت، وجودِ یک مذهب مستقل به نام اهل بیت را انکار کنید!

باز بگویید حرف جدیدی نشنیدید! آیا سخن ابن تیمیه و امام صنعانی به نظر شما یخ و بی‌محتواست؟ لطفاً پاسخ بدهید!

شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام بیایید وقت مردم را ضایع نکنیم! شما گفتید چهل سؤال دارید! کلام صنعانی حرف جدیدی بود که مطرح کردید. آن چهل سؤال را بپرسید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. خوب حاضران و شنوندگان این مناظره، شما به وضوح دیدید که شیخ عثمان به سؤالات جواب نمی‌دهد! بنابراین طرح سؤال بی‌فایده است. شنیدید که من سؤالات را مطرح کردم. این همه سؤال از او پرسیدم، حتی یک سؤال را به درستی پاسخ نداد و گفتم که اگر به سؤالات من پاسخ منطقی و درست بدهید، من دوباره به مذهب شما وهابیت برمی‌گردم. حالا طبق وعده قبلی درباره‌ی آیه مباهله صحبت کنیم. اما قبل از اینکه وارد بحث شوم، فقط می‌خواهم یک مسأله مهم را مطرح کنم:

در این جلسه و جلسه گذشته هرچه که من درباره دلایل قرآنی و احادیثی که ثابت می‌کند که تمسک به اهل بیت پس از تمسک به قرآن و سنت نبوی واجب است، صحبت می‌کنم؛ چنانکه خود شیخ عثمان هم تصریح کرد که ثقل دوم اهل بیت است و بالاخره اعتراف کرد که ابن تیمیه گفته: «ما از اهل بیت نگرفتیم، با وجود همه این‌ها باز شیخ عثمان می‌گوید: «من چیز جدیدی نشنیدم. سؤالات خودت را بگو!» من این همه سؤال کردم، او چنان صحبت می‌کنید که گویا من اصلاً

سؤالی مطرح نکردم. آیا من فقط باید سؤال کنم، و او هم جواب ندهد؟

مشکل شیخ عثمان این است که او و بسیاری از وهابیون، مانند او فکر می‌کننـد که اهـل بیـت بایـد چیـز جدیـدی آورده باشـند کـه در قـرآن و سـنت وجـود نـدارد و مستقل از قرآن و سـنت پیـامبر است. ولـذا مـن بایـد بـرای بـرادر عزیـزم شـیخ عثمـان توضیح بدهم که وظیفه ثقل دوم یعنی اهل بیت چیست؟

اهل بیت پیامبرﷺ، که ثقل دوم و ثقـل اصغر هستند، امکـان نـدارد کـه بـا ثقـل اول و اکبـر یعنـی قـرآن و سـنت پیـامبر، تعـارض داشـته باشـند. زیـرا خداونـد کـریم بشریت را به وسیله قرآن هدایت کرد و دین الهی را برای ابد به وسیله قرآن کامل کرد و سلسله پیـامبران را بـه وسـیله پیامبراسـلام ختـم فرمـود و تعـالیم قـرآن را بـا سـنت نبـوی کامـل کـرد؛ چنانکـه نمـی‌تـوان قـرآن را از سـنت پیـامبرﷺ جـدا کـرد. زیـرا پیامبراکرمﷺ خودش فرموده:

«به من قرآن و مانند آن عطا شده است» و قرآن کـریم هـم فرمـوده: «مـا بـر تـو ای پیامبر این قرآن را نازل کـردیم تـا آنچـه راکـه بـرای مـردم نـازل شـده، بـرای آنـان بیـان کنی»[1]. یکی از معـانی ذکـر در ایـن آیـه، سـنت پیـامبر اسـت. پـس نمـی‌تـوان قـرآن را از سنت پیامبرﷺ، جدا کرد و این دو ثقل اکبر و اول را تشکیل می‌دهد.

اما ثقل دوم که قرین قرآن و سنت پیامبر است، اهل بیت است و از آنجا که قـرآن کـریم و سـنت پیـامبراکرم در بعضـی قسـمت‌هـا، دارای کلمـات و مفـاهیمی اسـت کـه مسلمانان در فهم و تفسیر آن‌ها اختلاف می‌کننـد؛ بایـد معیـاری بـرای فهـم صـحیح آن‌ها و تشخیص احادیث و ضعیف وجود داشته باشد. از سـوی دیگـر مـی‌بینـیم کـه پیـامبراکرم خـودش فرمـوده: «در آینـده بـه مـن دروغ نـسبت داده خواهـد شـد» و همچنین فرموده که «امت اسلام دچار اختلاف و تفرقه خواهد شد». و شکی نیسـت کـه ایـن اختلافـات نتیجـه برداشـت‌هـای متفـاوت از آیـات قـرآن و احادیـث پیـامبر و اختلاف مسلمانان درباره تشخیص احادیث از ضعیف است. بنـابراین بـرای حـل ایـن

۱. و انزلنا الیک الذّکر لتبین للناس ما نزّل الیهم و لعلهم یتفکرون (نحل،٤٤)

اختلافات و مشکلات، پیامبراکرم ثقل دوم را قرار داده تا مسلمانان به آنان پناه ببرند و از اختلاف و گمراهی نجات یابند و این ثقل دوم، یعنی اهل بیت، قرین جدایی ناپذیر از قرآن و سنت پیامبر است و براساس حدیث معتبر ثقلین، اهل بیت داناترین مردم به قرآن و سنت پیامبر هستند که هیچ کس به پایه آنان نمی‌رسد.

برای اینکه ثقل اهل بیت در تعالیم دین اسلام بیشتر روشن شود، من از دنیای معاصر مثالی می‌زنم. زیرا متأسفانه بنی امیه کارهایی کردند که اهل سنت از عترت پیامبر ﷺ فاصله گرفته‌اند و تصور می‌کنند که اهل بیت پیامبر در جنگ و مخالفت با قرآن و سنت پیامبر هستند! اما مثال معاصر این است که ناپلئون بناپارت که به بنیان‌گذار فرانسه جدید معروف است و فتوحات زیادی در کارنامه خود دارد؛ مجموعه قوانینی وضع کرد که به نام او معروف است و در کنار این مجموعه قوانین، چهار دیوان و دادگاه تأسیس کرد. دو سال بعد از این اقدامِ ناپلئون، شکایت‌های مردم در نقاط مختلف فرانسه شروع شد. زیرا هریک از این چهار دادگاهی که ناپلئون برای تغییر و تطبیق قانون با نیازهای جامعه تشکیل داده بود، قانون را به شکلی مختلف از دادگاه‌های دیگر تعبیر می‌کردند؛ تا آن‌جا که قانونی که در پایتخت فرانسه، پاریس معتبر بود، در یک شهر دیگر فرانسه غلط و باطل به شمار می‌آمد. لذا ناپلئون چاره‌ای اندیشید. در این مثال که غرض از آن فقط تشبیه و تقریب ذهن و فهم مطلب است، نه چیز دیگر. مجموعه قوانین ناپلئون مانند قرآن و سنت پیامبر ﷺ و دادگاه‌های چهارگانه که دچار اختلاف شدند، مانند صحابه پیامبر ﷺ است که دچار اختلافات زیادی شدند.

آقای طلال:

آقای طلال از طرف غرفه شیعیان سخن دکتر عصام را قطع کرده و خطاب به مسئول غرفه شیخ عثمان، آقای محمدعلی می‌گوید:

آقای محمدعلی! ظاهراً شما می‌خواهید مناظره را خراب کنید! چرا چنین

می‌کنی؟ شما از ابتدای مناظره داری برادران را تحریک می‌کنی!

آقای محمدعلی از طرف وهابیت:

صدا واضح نیست. استغفرالله العظیم. آقای همدانی مطلب نامعقولی را روی صفحه نوشت و من چراغ او را قرمز کردم تا چیز غیرمؤدبانه‌ای مطرح نشود! الآن به عنوان حسن نیت، چراغ ایشان را سبز می‌کنم. با اینکه چیز بدی نوشته بود!

آقای طلال:

آیا این درست است که چراغ ما را قرمز کنید؟ خوب اشکالی ندارد. جناب شیخ عثمان! شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

چون برادران زیاد روی صفحه می‌نویسند؛ صدا واضح نیست. خواهش می‌کنم کسی چیزی ننویسد. به خدا حواس ما را پرت کردید! خواهش می‌کنم چیزی ننویسید!

آقای محمدعلی از طرف وهابیت و از غرفه شیخ عثمان:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

آقای طلال:

اللهم صل علی محمد و آل محمد. إن‌شاءالله صدا واضح است! جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. رشته کلام قطع شد. گفتم که پس از اینکه ناپلئون دید که دادگاه‌های چهارگانه که برای تغییر قوانین خود تشکیل داده بود، دچار اختلافات شدند، چاره‌ای اندیشید. زیرا دید که این وضعیت به خارج شدن اوضاع

از کنترل دولت مرکزی و تقسیم و تجزیه فرانسه منجر خواهد شد. همان‌گونه که پیامبراکرم از اختلافات امت بعد از خودش نگران بود و به صحابه خودش فرمود: «پس از مرگ من دوباره به کفر باز نگردید! و به جنگ و کشتار یکدیگر نپردازید!»

لذا ناپلئون یک دادگاه دیگر علاوه بر آن چهار دادگاه، به نام دیوان عالی کشور تشکیل داد که مأموریت و وظیفه آن این بود که جلساتی با حضور اعضای دادگاه‌های دیگر تشکیل بدهد و اختلافات در مورد قوانین را حل کند تا به یک قانون واحد برسند و بدین وسیله ناپلئون از تشتّت آراء در دادگاه‌های کشور جلوگیری و وحدت کشور را حفظ کرد. این مثال برای فهم مطلب بود. نقش اهل بیت پیامبر ﷺ مانند دیوان عالی کشور در مثال مذکور است که نخبه مسلمانان و صحابه پیامبر باید برای رفع و حل اختلافات خود به آن مراجعه کنند. ما می‌دانیم که سیاست و حکمت پیامبراکرم کمتر از ناپلئون نیست؛ بلکه پیامبراسلام که آقا و سرور حکیمان و عاقلان جهان است؛ بسیار برتر از ناپلئون است. بخصوص که ما در احادیث پیامبر ﷺ، می‌بینیم که آن حضرت از اختلافات اصحاب، بعد از خودش خبر داده است و این چیزی نیست جز اختلاف آنان در فهم آیات قرآن و احادیث پیامبر اکرم، و یا درباره صحت و سقم احادیثی که از پیامبر نقل شده است.

ما از این مثال می‌توانیم نقش اهل بیت را در بین امت اسلام درک کنیم. چنانکه روایات زیادی از پیامبر به این مضمون نقل شده که فرموده‌اند: «اهل بیت من امان امت از اختلاف هستند». چنانکه در حدیث ثقلین فرموده‌اند: «دو چیز گرانبها برای شما به یادگار می‌گذارم که تا زمانی که به این دو تمسک کنید، گمراه نخواهید شد؛ و این دو قرآن و اهل بیت من است». پس وجود اهل بیت برای حل اختلافات است و درباره فهم قرآن و احادیث پیامبر ضروری است. و قرآن و اهل بیت از یکدیگر جدایی ناپذیرند و با وجود این دو، هدایت امت و جلوگیری از اختلاف و گمراهی آنان ممکن است و این همان مفهوم حدیث ثقلین است که در صحیح مسلم در باب فضائل امام علی آمده و همچنین در صحیح مسلم آمده که دوازده

جانشین پیامبرﷺ همان ثقل دوه هستند و پیامبر با تعیین ثقل دوم، یک اقدام اساسی برای حل اختلافات سران امت پس از خود، انجام داده است. و مفهوم عصمت که شیعیان به آن اعتقاد دارند، همین حقیقت است. یعنی اهل بیت پیامبرﷺ که به تأیید قرآن، پاک و مطهرند از اشتباه، در فهم آیات قرآن و احادیث پیامبر، مصونیت دارند. و عصمت اهل بیت هرگز به این معنی نیست که آنان نیز مقام پیامبری دارند. و هرکس بگوید اهل بیت مقام پیامبری دارند، طبق اجماع مسلمانان، کافر شده است. بلکه معنای عصمت این است که آنان امینِ خدا و پیامبر در فهم قرآن و سنت پیامبر هستند. و اگر ائمه اهل بیت چنین مصونیتی نداشتند، ممکن نبود که خدا و پیامبر، آنان را به عنوان قرین و هم پایه قرآن معرفی کنند. و بزرگترین صفت قرآن این است که هدایت برای متّقین است و اهل بیت مکمّل هدایت قرآن و سنت پیامبر هستند، تا مسلمانان از اختلافات و گمراهی در امان باشند. با این توضیحات روشن می‌شود که تصور برخی از برادران وهابی ما که فکر می‌کنند ائمه اهل بیت چیزی جدای از قرآن و سنتِ پیامبر گفته‌اند و دین جدیدی آورده‌اند، تصور باطلی است. بلکه اهل بیت امانِ امت از اختلافات هستند و در مثل مانند دیوان عالی کشور هستند که برای رفع اختلافات به آن مراجعه می‌شود.

برادران! باور کنید که مشکل بسیاری از برادرانِ اهل سنت و برادران وهابی ما این است که حدیث ثقلین را بطور صحیح متوجه نشده‌اند و من هنگامی که مفهوم حدیث ثقلین را به درستی درک کردم، از وهابیت دست برداشتم و شیعه شدم. بنابراین ما باید قبل از هرچیز درست بفهمیم که وظیفه اهل بیت، یعنی ثقل دوم در ازای ثقل اول یعنی قرآن و سنت چیست؟ و متأسفم از اینکه برادران وهابی فکر می‌کنند اهل بیت دین جدیدی آورده‌اند که در تقابل دین حضرت محمدﷺ است.

از خدای بزرگ می‌خواهم که من و برادرم جناب شیخ عثمان را به راه حق

هدایت کند و به همه شما جزای خیر عنایت فرماید! خوب شما بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. درحقیقت من در صحبت‌های دکتر عصام سه نکته ملاحظه کردم: اول اینکه ایشان می‌گوید که شیخ ابن تیمیه گفته که ما از اهل بیت چیزی نگرفتیم و این یک دروغ جدید است! جناب دکتر عصام! این تیمیه نگفته که ما از اهل بیت چیزی نگرفتیم.

نکته دوم اینکه دکترعصام برای ذات الهی ضمیر مؤنث بکار برد! جناب دکترعصام این زشت است! با خدا مؤدب باشید! چرا از لفظ ذات الهی استفاده کردید که برای آن ضمیر مؤنث بکار ببرید؟ خوب بگویید خدای متعال! آیا کسی قبل از شما چنین چیزی گفته است؟

نکته سوم اینکه شما می‌گویی: نمی‌دانم شیخ عثمان را باور کنم یا شیخ ابن تیمیه را؟ من به شما می‌گویم: نه من و نه ابن تیمیه! بلکه شما سعی کنید خودتان را تصدیق و باور کنید! آیا شما خودت واقعاً قبول داری که چهل سؤال مطرح کردی؟ شما می‌گویید: تمام سؤالاتی را که داشتم، مطرح کردم! شما سعی کن اول خودت را باور کنی و راست بگویی، بعد من و ابن تیمیه را!

جناب دکتر عصام! کی شما چهل سؤال مطرح کردید؟ شما سه سؤال پرسیدید که من به آن‌ها جواب دادم! اما چهل سؤال شما کجاست؟ بفرمایید!

دکتر عصام:

من سؤالات زیادی از شما پرسیدم که شما حتی به یکی از آن‌ها جواب ندادید! اکنون دوباره از شما می‌پرسم: امام اهل سنت «محمد بن اسماعیل الامیر صنعانی» می‌گوید: «اهل سنت ذکر کلمه آل را در صلوات بر محمد حذف کردند، به خاطر ترس از بنی امیه که از اهل بیت کراهت داشتند». چرا شما یک در هزار احتمال نمی‌دهید که اهل سنت از ترس بنی امیه مذهب اهل بیت را نیز ترک کرده

باشند؟

اما اینکه می‌گویی من به ابن تیمیه دروغ نسبت داده‌ام؛ برادرجان! شما خودت عبارات و سخنان ابن تیمیه را از روی کتابش قرائت کردی! می‌خواهی صدای خودت را برایت پخش کنم؟ شما در جلسه گذشته سخنان ابن تیمیه را خواندید که گفته علمای اهل سنت از امام علی چیزی نگرفته‌اند. آیا از امام صادق چیزی می‌گیرند؟ کسی که امام و برترین اهل بیت؛ یعنی امام علی را رها کند، آیا ممکن است به سایر اهل بیت مراجعه کند؟ شیخ الاسلام ابن تیمیه خودش گفته: «امام علی برترین اهل بیت است». «ابن حجر هیثمی» نیز در صواعق محرقه می‌گوید: «شایسته‌ترین کسی که براساس حدیث ثقلین باید به او تمسک کرد، امام علی است». وقتی شما امام علی را رها کردید، آیا به امام صادق تمسک می‌کنید؟ لطفاً به این دو سؤال اخیر پاسخ بدهید!

شیخ عثمان:

خوب! إن‌شاءالله به سؤال پاسخ می‌دهم. درباره سخن صنعانی ما با آن مخالف نیستیم. زیرا در زمان بنی امیه بخصوص در دوره حکومت هشام بن عبدالملک، دشمنی با اهل بیت پیامبر -صلی الله علیه و سلم- وجود داشت. البته ما ناصبی‌ها را دوست نداریم. و هم چنانکه از شما (شیعیان) بغض و کینه داریم، با نواصب نیز دشمنی داریم! ما بین اهل بدعت‌ها فرقی نمی‌گذاریم. همه آنان در نزد ما مساوی هستند و از آنان تنفّر داریم. خوب حالا بگویید آن چهل سؤال کجاست؟ البته شما جناب دکترعصام تا حالا حتی به یک سؤال من پاسخ نداده‌اید! چرا از اینکه درباره خدای متعال ضمیر مؤنث بکار بردی، عذرخواهی نمی‌کنی؟

دکتر عصام:

جناب شیخ عثمان شما در سؤال من و سخن امیر صنعانی دقت نکردید! من نپرسیدم که چرا بنی امیه اهل بیت را کشتار کردند؟ صنعانی گفته محدثین اهل

سنت، صلوات بر آل محمد را از ترس بنی امیه ترک کردند. زیرا بنی امیه با اهل بیت دشمنی داشتند. من درباره دشمنی بنی امیه از شما سؤال نکردم که شما آن را تأیید می‌کنید. البته که در این هیچ شک و شبهه‌ای نیست! اما سؤال من این است که وقتی علمای اهل سنت از ترس بنی امیه ذکر آل محمد را در صلوات ترک کردند، چرا شما احتمال نمی‌دهید که از ترس بنی امیه مذهب اهل بیت را هم رها کرده باشند؟ لطفاً به این سؤال پاسخ بدهید!

شیخ عثمان:

قرار بود شما آن چهل سؤال را مطرح کنید! این سؤال از آن چهل سؤال جدا است و سؤال جدیدی است و من به همه آن چهل سؤال جواب می‌دهم. اما شما به هیچ سؤالی تاکنون جواب نداده‌اید و الحمدلله مردم می‌شنوند و قضاوت می‌کنند. شما گفتید که چهل سؤال از مم پرسیده‌اید! از قدیم گفته‌اند ریسمان دروغ کوتاه است. اما کلام صنعانی که شما به آن چسبیده‌اید، ما هم آن را قبول داریم که صنعانی گفته: «حذف کلمه آل از صلوات چنانکه در کتب حدیث آمده، کار درستی نیست». و من درباره آن از قدیم سؤال داشتم که علما به من جواب دادند که «بدون شک کیفیت صلوات بر پیامبراکرم با ذکر آل صحیح است و آنان کلمه آل را از روی تقیه و ترس از بنی امیه حذف کرده‌اند. سپس متأخرین هم از آنان پیروی کرده‌اند. اما این کار درستی نیست». این سخن صنعانی است که رحمت خدا بر او باد. من قبلاً هم گفتم که ما چیزی را مخفی نمی‌کنیم و از هیچ کسی ترس نداریم و خدا را شکر می‌کنیم و اهل بیت را دوست داریم.

و اگر اهل سنت از روی تقیه و ترس از ظلمِ بعضی از حکام، چنین کاری کرده‌اند و نام اهل بیت را از صلوات حذف کرده‌اند، ما آنان را تأیید نمی‌کنیم و این مسأله روشنی است. اما آن چهل سؤال که گفتید کجاست؟ این مطلب جدید که گفتید اضافه بر آن چهل سؤال است و پاسخ سؤالاتی که از شما پرسیدم را نیز بدهید جناب دکتر عصام!

دکتر عصام:

«امام محمد ابوزهره» در کتابش بنام «الامام جعفر صادق» کلام مهمی دارد که می‌خواهم آن را به برای شما بگویم و شما می‌دانید که «امام محمد ابوزهره» چه جایگاهی دارد! هنگامی که به امام محمد غزالی گفتند که محمد ابوزهره درباره ائمه کتاب می‌نویسد و او درباره شیخ السلام ابن تیمیه و امام جعفرصادق و امام ابوحنیفه و امام شافعی کتاب نوشته است؛ امام غزالی گفت: «بله همین طور است و امام را کسی جز امام نمی‌تواند بشناسد». این جایگاه امام محمد ابوزهره است. ایشان می‌گوید: «شکی نیست در اینکه بنی امیه نقش مهمّی در دورکردن مسلمانان از امام علی و اهل بیت ایفا کردند. ولیکن اگر ما (اهل سنت) امام علی را ترک کردیم، آیا فکر می‌کنید جعفر صادق و محمدباقر و امام زین العابدین نیز امام علی را رها می‌کنند؟ آیا نُه امام، فرزندان امام حسین نیز امام علی را ترک می‌کنند؟ آری ممکن است مردم کسی را رها کنند، اما فرزندان او که رهایش نمی‌کنند.» این سخن مهم را امام ابوزهره در کتاب امام جعفرصادق، گفته است.

جناب شیخ عثمان چرا مغالطه می‌کنید؟ سؤال من درباره عمل محدثین اهل سنت و برخورد آنان با ثقل دوم یعنی اهل بیت است. شما مغالطه می‌کنید و درباره بنی امیه می‌گویید! من از شما پرسیدم که چرا محدثین اهل سنت چنانکه امام صنعانی گفته، کلمه آل را از صلوات بر پیامبر حذف کردند؟ و آیا وقتی که در صلوات بر آل تقیه کردند، ممکن نیست که در گرفتن مذهب اهل بیت نیز تقیه کرده باشند؟ خواهش می‌کنیم مغالطه نکنید و به این سؤال جواب بدهید!

شیخ عثمان:

دکترعصام! کمی خجالت بکشید! و به شنوندگان احترام بگذارید! دائماً سؤال می‌کنی و می‌گویی: جواب بده! جواب بده! دکترعصام! اینطور که نمی‌شود! دائم به من می‌گویی: جواب بده! چرا ترک کردند؟ چرا چنین؟ چرا چنان؟ من به شما

جواب دادم و گفتم که صنعانی با اینکه گرایش به تشیّع در او هست، ما او را تعظیم و احترام می‌کنیم و او را از علما می‌دانیم. البته ما می‌دانیم و می‌گوییم که در بین بنی‌امیه، حاکمانی بودند که به اهل بیت و حتی به اهل سنت ظلم و ستم کردند. دکترعصام! این چیز جدیدی نیست! دکترعصام شما هردفعه مطلب جدیدی مطرح می‌کنید، آن چهل سؤال که گفتید کجاست؟

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. متأسفانه یک مشکل بزرگ این است که شما عادت کرده‌اید که هرکس که حقیقت را بیان کند، او را به تشیّع متهم می‌کنید! امام صنعانی که او را به تشیع متهم می‌کنید، کتاب‌هایش در مدارس وهابیت تدریس می‌شود،و من خودم هنگامی که در دانشگاه «امام محمد بن مسعود» در عربستان سعودی درس می‌خواندم، کتاب «سبل الاسلام»، امام صنعانی را می‌خواندیم. امام صنعانی که هنگامی که خبر دعوت «محمد بن عبدالوهاب به او رسید، گفت: «سلام بر نجد و آن کسی که در آنجاست»! او را به تشیّع متهم می‌کنید؟ امام نسائی که حقیقت را بیان کرده و امام صنعانی که حقیقت را بیان کرده و امام طبری، چون حقیقت را بیان کرده و ده‌ها نفر از علما و ائمه اهل سنت امثال امام حاکم نیشابوری چون حقیقت را بیان کرده‌اند، به تشیّع متهم می‌شوند!

برادرجان! آیا شما «امام محمد ابوزهره» فقیه عصر را هم، چون گفته اهل سنت، اهل بیت را رها کردند؛ به تشیّع متهم می‌کنید؟ «امام شوکانی» در کتاب «نیل الاوطار»، می‌گوید محدثین اهل سنت، برخی از مسایل را از ترس بنی امیه حذف می‌کردند. درباره شوکانی چه می‌گویید؟ آیا او هم شیعه بوده است؟ لطفاً بفرمایید!

شیخ عثمان:

جناب دکترعصام! والله برای من خیلی بهتر است که بروم شام بخورم! به خدا قسم دست روی جای حساسی گذاشتید! وگرنه به ناپلئون نمی‌پرداختید! آخر این

چه ربطی به آیه مباهله دارد؟ ناپلئون شیعی است. مباهله با مسیحیان را مطرح کردید! ببخشید جناب دکترعصام فراموش کردم. عذرخواهی برای بکار بردن ضمیر مؤنث برای ذات الهی چه شد؟ من به شما یادآوری می‌کنم!

بین اینکه من گفتم که او گرایش تشیع دارد و اینکه رافضی باشد، خیلی فرق است! بسیاری از رهبران و ائمه اهل سنت گرایش به تشیّع دارند که ما آن‌ها را دوست داریم و به آنان احترام می‌گذاریم و از آنان حدیث نقل می‌کنیم. این اشکالی ندارد. اما شما نتوانستید آن چهل سؤال را مطرح کنید! شما دروغ گفتی که چهل سؤال مطرح کرده‌ای و من به آن‌ها جواب نداده‌ام. خوب جناب دکترعصام حالا یک مسأله مهم این است که موضوع اصلی این جلسه است و آن اینکه آیه مباهله بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ ما با این حرف‌های متفرقه، وقت مردم را تلف کردیم. فکر می‌کنم که من اشتباه کردم که خیال کردم شما به سؤالات من جواب می‌دهید! و من زیاد در ارزیابی شما اشتباه کرده‌ام. خوب بفرمایید آیه مباهله بر چه چیزی دلالت دارد؟

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. حالا که شیخ عثمان به سؤالات من جواب نمی‌دهد، من مقداری درباره آیه مباهله صحبت می‌کنم. اما می‌بینم که دیگر طرح سؤال از شیخ عثمان بی‌فایده است!

آیه مباهله یکی از مهم‌ترین آیاتی است که افضلیت و برتری اصحاب کساء را ثابت می‌کند. «امام جارالله محمدبن عمر زمخشری» -رضوان الله علیه- درباره آیه مباهله: «فمَن حَاجَّکَ فیه من بعد ما جاءک من العلم».[1] می‌گوید: «هرکس که با تو ای پیامبر، از میان مسیحیان مجادله کرد، درباره عیسی؛ پس از اینکه آیات و دلایل روشن علمی برای تو آمده است؛ به آنان بگو: بیایید و رأی و تصمیم خود را بگویید،

---

۱. آل عمران،٦١

تا سپس فرزندان ما و فرزندان شما (پسران) و خودمان و زنان‌مان را دعوت کنیم، تا با یکدیگر مباهله (و دروغگو را نفرین) کنیم.»

در اینجا پس از اینکه امام زمخشری، روایاتی را درباره اصحاب کساء نقل می‌کند؛ توضیح می‌دهد که چگونه پیامبراکرم برتری اهل بیت خود را در روز مباهله برای مردم آشکار کرد؛ و سپس می‌گوید: «این آیه مباهله قوی‌ترین دلیل بر فضیلت و برتری اصحاب کساء می‌باشد».

«امام فخرالدین رازی» -رضوان الله علیه- نیز در تفسیر «مفاتیح الغیب» ضمن تفسیر آیه مباهله می‌گوید: «هنگامی که پیامبراکرم دلایل زیاد آورد و حجت را بر نصارای نجران تمام کرد و دید که آن‌ها بر جهل و انکار خود اصرار دارند، پیامبر به آنان فرمود: خداوند متعال به من دستور داده که اگر شما دلایل مرا نپذیرفتید، با شما مباهله کنم! آنان در جواب پیامبر گفتند: ای اباالقاسم! اجازه بده تا ما با یکدیگر مشورت کنیم؛ سپس به تو جواب بدهیم. و هنگامی که نزد یکی از متفکرین مسیحیان به نام عاقب رفتند؛ و به او گفتند: رأی تو چیست؟ عاقب در جواب آنان گفت: ای مسیحیان نجران! به خدا سوگند که شما می‌دانید که محمد، پیامبر خداست و سخنان او درباره پیامبر شما عیسی بن مریم، که می‌گوید او خدا نیست؛ بلکه بنده خدا و پیامبر از طرف اوست، حق و درست و از طرف خداست! به خدا سوگند! هیچ قومی با پیامبر خدا مباهله نکرده‌اند، مگر اینکه بزرگ شان خوار و ذلیل گشته و کوچک شان نابود شده است. و اگر شما با محمد مباهله کنید، نابود خواهید شد! سپس در روز مقرّر برای مباهله، دیدند که پیامبراکرم از خانه بیرون آمده، در حالی که عبای لطیف و سیاه رنگی بر تن داشت؛ و حسین را در آغوش گرفته، و دست حسن را گرفته بود و فاطمه در پشت سر پیامبر ﷺ و علی در پشت سر آنان حرکت می‌کردند. در این حال پیامبراکرم به همراهان خود فرمودند: هرگاه که من دست به دعا برداشتم و دعا کردم، شما آمین بگویید! اُسقف مسیحیان نجران، با مشاهده این وضع، به آنان گفت: ای گروه مسیحیان! همانا من

چهره‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند که کوهی را از جای خود برکَند، خداوند این کار را خواهد کرد! پس اگر با اینان مباهله کنید، نابود خواهید شد و تا روز قیامت درروی زمین حتی یک مسیحی باقی نخواهد ماند!»

همچنین در ادامه سخن فخر رازی، روایت شده است، هنگامی که پیامبر از خانه خارج شد در حالی که عبای لطیفی بر تن داشت؛ پشت سر او حسن بیرون آمد و پیامبر او را در زیر عبای خود گرفت. سپس حسین خارج شد و پیامبر او را زیر عبای وارد کرد. سپس فاطمه و پس از او علی خارج شدند و پیامبر آنان را زیر عبای خود وارد کرد و سپس آیه تطهیر را قرائت فرمود: «إِنَّما يُريدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً».

امام فخر رازی که در زمان خود، بزرگترین عالم و امام اهل سنت بوده است، می‌گوید: «بدان که این روایت از نظر صحّت در بین اهل تفسیر و حدیث شبه متواتر است.»

ما باید آیه مباهله را در کنار روایات صحیحی که آن را احاطه کرده و درباره آن توضیح داده است، ملاحظه کنیم؛ نه اینکه آن را به تنهایی در نظر بگیریم. روایاتی که در کتب صحاح اهل سنت، مانند صحیح مسلم و کتب دیگر در باب فضایل امام علی و حسنین و فاطمه آمده است. و تفسیر آیه مباهله بدون توجه به این روایات، اصلاً صحیح نیست. و چنین کار، کنارگذاشتن روایات درباره آیه مباهله، ظلم بزرگ دیگری در حق اهل بیت پیامبر است! چنانکه خود شیخ عثمان الخمیس اعتراف کرد که به اهل بیت ظلم شده و بنی امیه آنان را شکنجه و کشتار کردند! بنی امیه براساس سیاست خود برای حذف مذهب اهل بیت، با تمام آیات و روایاتی که درباره مقام و فضائل اهل بیت وارد شده، بازی کردند؛ و معانی آن‌ها را تحریف نمودند. طبیعی است که آن کسانی که امام علی را بر منبرها لعنت می‌کردند، نمی‌توانستند ساکت بنشینند و ببینند که آیه مباهله علی را نفس و جانِ خود پیامبر معرفی کرده است! اگرچه امام علی پیامبر نیست؛ اما طبق نص صریح آیه

مباهله، او نفس و جان خود پیامبر است. به متن آیه مباهله دقت کنید: «بیایید تا ما و شما پسران مان، و زنان مان، و خودمان را دعوت کنیم تا...» دعوت از خودِ ما یعنی چه؟

برخی گفته‌اند: «مقصود از انفسنا خود شخص پیامبر است». اینان نفمیده‌اند که دعوت شخص از خود، معنی ندارد؛ به چند دلیل: یکی اینکه خداوند متعال به پیامبرش امر نمود که از بین مسلمانان تعدادی از پسران و زنان و اشخاص (جان‌ها) را دعوت کند و به اتفاق تاریخ‌نویسان مسلمان، پیامبراکرم، در پاسخ به این فرمان الهی، حسنین و پدر و مادر آنان را دعوت کرد و جز آنان هیچ کسی را در این دعوت شریک نفرمود. بنابراین دعوتِ پسران، منحصر و مختص به حسن و حسین، و دعوتِ زنان مختص به فاطمه، و دعوت جان‌ها (اشخاص) مختص به علی گردید. و چنانکه گفتیم عقلاً و عرفاً دعوت شخص از خودش معنی ندارد و درباره خدا هم جایز و صحیح نیست که بگوییم به پیامبر دستور داده که از خودش دعوت کند! و فقها گفته‌اند که جایز نیست که خودِ دستور دهنده، خدای متعال، را ضمن این دعوت به شمار آوریم و چنین معنی کنیم که خداوند به پیامبر دستور داده که خود خدا را نیز دعوت کند! زیرا خداوند برتر از این است و این دعوت شامل او نمی‌شود. مثل اینکه وقتی یک فرمانده، لشکریان خود را دستور می‌دهد که به یک قلعه حمله کنند، خودش مشمول این دستور نمی‌شود. و اگر بخواهیم بگوییم که منظور از انفس خود پیامبر است، باز هم معنی ندارد! زیرا در این صورت ذکر کلمه انفس کاملاً اضافی و زائد است. چرا که حضور پیامبر و فرزندان و زنان، این معنی را کامل می‌کند. و ذکر کلمه اضافی بدون معنی از طرف خدا، محال است. علاوه بر این اگر علی را مصداق و مشمول کلمه انفس ندانیم، هیچ دلیلی برای حضور او ضمن دعوت‌شدگانِ این آیه وجود نخواهد داشت. و آنچه که موجب شگفتی است، سخن آن کسی است که گفته: «علی مشمولِ این دعوت بدستور خدا نبوده, بلکه عواطف خانوادگی موجب شد که پیامبر او را نیز به همراه خود به

مباهله ببرد»! و این سخنِ وحشتناکی است! مگر پیامبر پادشاه یا یک انسان عادی است؟ مگر او برترین پیامبران نیست؟ اعمال پیامبران که مثل انسان‌های معمولی از روی عواطف و امیال شخصی نیست! بلکه دقیقاً در چارچوب خواست و دستورات خداوند متعال است.

بعضی هم اشکال گرفته‌اند که چگونه صیغه جمع، «أنفسنا»، بر یک نفر یعنی، علی، دلالت می‌کند؟ در جواب می‌گویم که اولاً: این اشکال یکی از حیله‌ها و فریب‌های بنی امیه است که دست‌های آلوده آنان به تحریف معنای تمام روایاتی که در فضائل اهل بیت وارد شده، اقدام کرده است، تا به خیال خام بتوانند مذهب اهل بیت را از بین ببرند.

ثانیاً: مگر نسائنا (زنان ما) به صیغه جمع نیست؟ پس چرا پیامبر فقط فاطمه را دعوت نمود؟ چگونه در اینجا لفظ زنان فقط بر فاطمه دلالت کرده است. در مورد امام علی نیز همین‌گونه است. و در حالی که پیامبر نُه زن داشت، فقط فاطمه را برگزید.

ثالثاً: آیه مباهله فرموده: «ندع ابناءنا». بگو پسران‌مان را نیز دعوت کنیم. «ابناءنا» صیغه جمع است؛ اما پیامبر فقط حسن و حسین را با خود همراه نمود. در حالی که صیغه جمع برای سه نفر و بیشتر از آن بکار می‌رود و اگر بخواهیم بگوییم صیغه جمعِ «ابناءنا و نساءنا و انفسنا» باید هریک بر جمع دلالت کند، بر پیامبر واجب می‌شد که صدها نفر از اصحاب و مهاجرین و انصار و غیره آنان را و صدها نفر از اقوام خویش را که از مسلمانان بودند، در این دعوت شریک کند! اما به اتفاق نظر همه مورخین و علمای مسلمان، پیامبر این دعوت را به علی و فاطمه و حسن و حسین اختصاص داد. و اگر کسی بگوید: کلمه انفسنا بر پیامبر و علی دلالت دارد - تا بدین وسیله بگوید علی نفس و جان پیامبر نیست-، این اشکال نیز غلط و بی‌ربط است! چرا که علی و پیامبر دو نفرند و باید در این صورت برای آنان لفظ و صیغه مثنی -دو نفر- بکار می‌رفت؛ نه صیغه جمع! و چگونه است که

پیامبراکرم در بین آن همه مسلمانان، یک نفر را لایق این دعوت پیدا نکرد تا این صیغه جمع کامل شود؟

در اینجا سؤالات زیادی هست که جناب شیخ عثمان برای آن‌ها پاسخی ندارد! و من باید درباره آیه مباهله بیش از یک جمله صحبت کنم.

بنابراین بطور قطعی و مسلم ثابت می‌شود که مقصود از صیغه‌های جمع در آیه مباهله تعدادی از پسران و زنان و مردان مسلمان نیست؛ اگرچه برخی تلاش کرده‌اند که مراد از این آیه را به این سمت منحرف کنند؛ تا معنا و مقصود دقیق و قطعی این آیه را پنهان، و فضیلت اهل کساء را انکار کنند! بلکه مراد و مقصود دقیق و قطعی این آیه فقط این چهارنفر اهل کساء و اهل بیت پیامبراکرم هستند. زیرا اینان قلب امّت اسلام و مرکز دایره پاکی و طهارت، و نقطه مقابل دایره پلیدی و پلشتی، یعنی بنی امیّه هستند. و چون این چهارنفر قلب امت اسلام و مرکز دایره طهارت هستند، حضور آنان در مباهله به نمایندگی از طرف تمام مسلمانانِ عصر پیامبر، کافی و وافی است.

بنابراین هیچ جای شک و شبهه نیست در اینکه بگوییم مراد از کلمه «انفسنا»، فقط علی است. و این با واقعیتی که اتفاق افتاد و با تمام روایات صحیح دیگر مطابقت دارد. «امام واحدی» نیز در کتاب معروف خود «اسباب النزول»، می‌گوید: «شعبی آیه مباهله را چنین تفسیر کرده است: ابناءنا، حسن و حسین، و نساءنا فاطمه و انفسنا علی بن ابیطالب است».

«ابن حجر هیثمی» نیز که از بزرگترین ائمه اهل سنت است، در «صواعق محرقه» می‌گوید: «دارقطنی روایتی نیز نقل کرده که می‌گوید که علی در روز بیعت و روز شوری با آیه مباهله با مردم احتجاج کرد و ما باید از روز مباهله درس بگیریم».

بزرگترین پیام روز مباهله و آیه مباهله این است که پیغمبرﷺ، ثقل دوم را به وسیله عملکرد خود در روز مباهله برای مردم به روشنی معرفی کرد و بر همه صحابه و تابعین، و تابعینِ تابعین و همه امت اسلامی پیام داد که بعد از قرآن و

سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، باید از چه کسی پیروی و به او مراجعه کنند.

شیخ عثمان می‌گوید چرا شما می‌گویید اهل بیت پنجاه میلیون می‌شود؟ من گفتم پیامبراکرم آن اهل بیت را که در قرآن تطهیر شده‌اند و ثقل دوم هستند، دایره‌اش را محدود و مشخص کرده. بطوری که بقیه خویشان و همسران پیامبر، ضمن اهل بیت مطهر محسوب نمی‌شوند؛ اما متأسفانه اهل سنت همه خویشان پیامبر از بنی هاشم و همسران پیامبر را جزء اهل بیت محسوب می‌کنند. در حالی که همه خویشان پیامبر جزء اهل بیت مطهرین و قرین قرآن نیستند. آنان سادات هستند و مشمول خمس شرعی می‌شوند؛ و احکام دیگری که درباره ذرّیه پیامبر است شامل آنان می‌شود. اما ثقل دوم و مرجع دینی مردم نیستند.

پیامبراکرم در روز مباهله افراد اهل بیتِ مطهرین را که عدل قرآن و ثقل دوم در حدیث ثقلین هستند، به روشنی معرفی نمود و آنان علی و فاطمه و حسن و حسین هستند. و پس از آنان بقیه افراد اهل بیتِ مطهرین را که مرجع دینی امت و کشتی نجات امت از هلاکت هستند، در حدیث اثنی عشر معرفی کرده است.

و اگر بنا بود که تمام خویشاوندان و ذرّیه پیامبر جزء اهل بیت حساب شوند، نیازی نبود که پیامبر این چهارنفر، یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین، را در کنار خود جمع کند و سپس دست‌ها را به سوی آسمان بلند کند و بگوید: «خدایا این‌ها اهل بیت من هستند». خوب هر عاقلی می‌داند که افراد خانواده یک شخص، اهل بیت او هستند. چرا پیامبر این کار را کرد؟ برای اینکه می‌خواست آن افرادی را که در حدیث ثقلین به عنوان مرجع دینی مردم معرفی کرده و در قرآن به عنوان اهل بیتِ مطهرین توصیف شده‌اند، به مردم معرفی کند.

خواهش می‌کنم به این سؤال جواب بدهید! آیا عقل انسان قبول می‌کند که در روز بسیار مهمی مثل روز مباهله شخص پیامبر در برابر مردم هدفش فقط این باشد که به مردم بگوید: دختر او جزء خانواده اوست؟ ما از یک فرد عاقلِ عادی این کار را بعید می‌دانیم که مردم را جمع کند و سپس به آنان بگوید: دختر من جزء

خانواده من است؛ و فرزندانِ من جزء خانواده من هستند؛ تا چه رسد به پیامبراکرم! مگر کسی شک داشت در اینکه فاطمه و حسن و حسین جزء خانواده‌ی پیامبر هستند؟ چرا پیامبر آنان را در زیر کساء جمع کرد و گفت: «خدایا این‌ها اهل بیت من هستند؟» برای اینکه می‌خواست اهل بیتِ مطهرین را به مردم معرفی کند. جناب شیخ عثمان شما یک مطلب واقعاً مضحک و خنده‌آور مطرح کردید که گفتید: «همه صالحین و نیکوکاران جزء ثقل دوم هستند»! و اهل بیتِ مطهرین را که پیامبر به روشنی معرفی کرده، با اهل بیت غیرمطهرین و عموم خویشاوندان پیامبر خلط کردید.

شما می‌دانید که در بین افراد ذرّیه پیامبر و به قول ما سادات، از قرن‌های گذشته تا به امروز، که تعداد آن‌ها بی‌شمار است، در بین آنان اشعری و ماتُریدی، و معتزلی، و وهابی، و شیعه جعفری، و زیدی و...و خلاصه از همه فرقه‌های مسلمان، وجود دارد و حتی برخی از آنان یکدیگر را تکفیر می‌کنند! آن وقت چگونه ما می‌توانیم همه اینان را جزء ثقل دوم و اهل بیت پیامبر بدانیم؟ بنابراین چون پیامبر می‌دانست که در آینده افرادی خواهند بود که مفهوم اهل بیت را تحریف می‌کنند، به روشنی اهل بیتِ مطهرین را معرفی نمود. جناب شیخ عثمان! من از شما خواهش می‌کنم که به سؤالی که مطرح کردم، پاسخ بدهید! همچنین به این سؤال پاسخ بدهید که چرا محدثین اهل سنت، آل پیامبر را از صلوات به خاطر تقیه و ترس از بنی امیه حذف کردند؟ و چرا هروقت که من سخن یکی از رهبران اهل سنت را مطرح کرده، نقل می‌کنم، او را به تشیّع متهم می‌کنید؟

من سخن تعدادی از رهبران بزرگ اهل سنت را که مورد تأیید ائمه خود شما هستند، نقل کردم و شما آنان را به تشیّع متهم کردید. امام محمد ابوزهره، محمدعلی البار، امیرصنعانی، آیا این‌ها شیعه بوده‌اند؟ من نمی‌دانم به شما چه بگویم و با شما چه کار کنم؟ لطفاً پاسخ بدهید!

برادر محمدعلی از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

بنده خواهش می‌کنم از ناظرانِ مناظره که اسامی سؤال کنندگان را مطرح کنند.

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمد و آله و صحبه أجمعین. جناب دکترعصام! به من اجازه بدهید که برای اولین بار به شما بگویم که پاسخ نمی‌دهم. چون شما مسأله را مسخ[1] کردید و گفتید: «ما اهل سنت، اهل بیت را رها کرده‌ایم و شما شیعیان به اهل بیت تمسک کرده‌اید».

اولاً همه باید بدانند که اهل بیت پیامبر از اهل سنت هستند و هیچ گونه ارتباطی با شیعیان ندارند! و شیعیان فضول‌هایی هستند که خود را به اهل بیت چسبانده‌اند و سنگ اهل بیت را به سینه می‌زنند؛ در حالیکه اهل بیت از آنان بیزارند! و همچنانکه عیسی علیه‌السلام در روز قیامت از نصاری اعلام بیزاری خواهد کرد، اهل بیت نیز در روز قیامت از شیعیان اعلام بیزاری می‌کنند! و به خصوص آن یازده نفری که شیعیان آنان را ائمه خود می‌دانند، از شیعیان بیزارند! و من گفتم یازده نفر؛ چون دوازدهمین آنان هنوز متولد نشده است. شما شنیدید که دکترعصام هنگام ذکر نام خداوند گفت: «ذات الهی»! و برای آن ضمیر مؤنث به کار برد و جرأت نکرد که از این اشتباه خود عذرخواهی کند! این عنادِ دکترعصام و اصرارِ او بر سخنان باطل است و اگر او بر حق بود، از این اشتباه خود عذرخواهی و استغفار می‌کرد! آیا کفار نبودند چنانکه خداوند در قرآن گفته، ملائکه را دختران خدا می‌شمردند؛ و خداوند آنان را به خاطر گفتارشان سرزنش کرده است؟ من می‌گویم ما اهل بیت را ترک نکرده‌ایم. ما احادیث زیادی درباره فضیلت «امام علی بن ابیطالب» داریم. دکترعصام به دروغ ادعا می‌کند که اهل سنت از علی روایت نکرده‌اند و از او فقه نگرفته‌اند! روایات ما اهل سنت پر از فقه علی است. دکتر

---

۱. تحریف

عصام! به خدایی که جز او خدایی وجود ندارد، قسم یاد می‌کنم که تو دروغ می‌گویی! به خدا سوگند تو می‌ترسی از اینکه با من درباره اینکه دروغ‌گو هستی، مباهله کنی! و تو خودت می‌دانی که ما از علی روایت می‌کنیم و روایات ما از علی زیاد است. و این را خدای متعال و اهل حق می‌دانند.

از جمله احادیثی که ما درباره فضیلت امام علی نقل کرده‌ایم این حدیث از پیامبر است که خطاب به علی فرمود: «ای علی جز مؤمن ترا دوست نمی‌دارد، و جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند»[1]. و نیز این حدیث پیامبر که درباره عمویش عباس فرمود: «عموی انسان همسانِ پدرِ اوست»

و اما همسران پیامبر ﷺ، خدا درباره آنان فرموده: «و همسران پیامبر مادرانِ مؤمنین هستند.»[2] ما راویان قرآن هستیم؛ شما دنبال قرآنِ دیگری بگردید! و اما فاطمه، ما درباره او حدیث داریم که پیامبر فرمود: «فاطمه پاره تن من است و آزارِ او آزارِ من است». و اما درباره حسن و حسین، از پیامبر حدیث داریم که فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند». و اما درباره ابن عباس، از پیامبر حدیث داریم که فرمود: «خدایا به او تأویل قرآن بیاموز و او را در دین فقه گردان»! اما درباره موضع رهبران گذشته، ما درباره پیامبر و اهل بیت او، حدیث داریم که ابوبکر گفت: «محمد را درباره اهل بیتش مراعات کنید!» که این حدیث در صحیح بخاری آمده است. و همچنین ابوبکر گفت: «قسم به خدایی که جانم در دست اوست، خویشان پیامبر در نزد من از خویشان خودم محبوب ترند». این حدیث نیز در صحیح بخاری آمده است. و نیز شعبی روایت کرده است که: «پس از اینکه زید بن ثابت بر جنازه مادرش نماز خواند؛ قاطر او را پیش آوردند که بر آن سوار شود. سپس عبدالله بن عباس جلو آمد و رکاب قاطر را گرفت تا زید سوار شود. زید به او گفت: ای پسرعموی رسول خدا این کار را نکن! ابن عباس گفت: ما به علما

---

۱. لَایُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ..

۲. النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُم(احزاب،٦)

چنین احترام می‌گذاریم! سپس زید پیاده شد و دست این عباس را بوسید و گفت: به ما دستور داده شده که با اهل بیت پیامبر چنین رفتار کنیم». و این یکی از علمای تابعین، شریک است که گفت: «اگر ابوبکر و عمر و علی هرکدام از من چیزی طلب کنند؛ من به رفع حاجت علی اولویت می‌دهم. زیرا با پیامبر خویشاوند است. اگرچه ابوبکر و عمر در نزد خدا از علی برترند!» و این مالک بن انس، امام دارالبحره است که هنگامی که «ابوجعفر منصور دوانیقی عباسی» او را کتک زد؛ و سپس به او گفت: چرا مرا نفرین نمی‌کنی؟ مالک در جواب منصور گفت: به خدا قسم خجالت می‌کشم که در روز قیامت ببینم که این شخص که از آل بیت پیامبر است، به خاطر من دچار عذاب الهی شود». حاضر نشد منصور را نفرین کند! و این هارون الرشید است که هنگامی که به همراهی «موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن علی بن الحسین (امام کاظم)» بر سر مرقد پیامبراکرم آمدند؛ هارون الرشید با حالت افتخار کردن بین مردم رو به قبر گفت: سلام بر تو ای پسرعمو! سپس «موسی بن جعفر» خطاب به پیامبر گفت: سلام بر تو ای پدر! هارون گفت: به خدا قسم این مایه افتخار است!»

اما ائمه دوازده‌گانه را ما به چهارگروه تقسیم می‌کنیم: گروه اولِ آنان اصحاب و یاران رسول الله هستند و آنان علی و حسن و حسین هستند. و شما می‌دانید که موضع و اعتقار ما درباره اصحاب پیامبر به طور اعم و اهل بیت به طور اخص چیست.

اما گروه دوم: آنان عالمان باتقوایی هستند که اهل سنت آنان را جزء علمای خود می‌دانند. و آنان علی بن الحسین زین العابدین، و فرزند او محمد بن علی باقر، و جعفر صادق و موسی کاظم، و علی بن موسی الرضا، و محمد بن علی جواد هستند که اینان از علمای اهل سنت و مسلمانان هستند و از علمای رافضیان و شیعیان نیستند.

اما گروه سوم: آنان از علمای مسلمین هستند. ولی علم و حدیث زیادی از آنان

نقل نشده است. و همین شرافت برای آنان کافی است که از اهل بیت پیامبرند و آنان دو نفرند یعنی علی بن محمد هادی و حسن عسکری.

اما قسم چهارم: وجود خارجی ندارد و هنوز آفریده نشده است و او مهدی منتظر است. حالا درباره آنان مقداری توضیح می‌دهم.

گروه اول: اولین آنان علی بن ابیطالب، پسرعموی پیامبر خدا و همسرِ سرورِ زنانِ عالم حضرت فاطمه دخت پیامبر (رضی الله عنها) است. و علی چهارمین خلیفه از خلفای راشدین است. و یکی از ده نفری است که پیامبراکرم آنان را به بهشت بشارت داده است. حسن بصری، امام اهل سنت در زمان خودش گفته: «هنگامی که امیرالمؤمنین -عثمان بن عفان- به ظلم کشته شد، مردم به بهترینِ اصحاب پیامبر مراجعه کردند؛ یعنی علی و با او بیعت کردند». «احمد بن حنبل»، امام اهل سنت در زمان خودش نیز می‌گوید: «هرکس که علی را به عنوان خلیفه چهارم پیامبر بعد از ابوبکر و عمر و عثمان، قبول نداشته باشد، او از خرِ خودش هم گمراه‌تر است».

اما درباره حسن مجتبی، فرزند علی بن ابیطالب، «مساور سوری» گفته است: «روزی که حسن بن علی کشته شد، دیدم که ابوبکر در مسجد پیامبر ایستاده و گریه می‌کند و با صدای بلند می‌گوید: ای مردم! امروز ثمره جان پیامبر از دنیا رفت، پس گریه کنید!»

پس از او حسین بن علی است که با برادر شهید سعیدش سرور جوانان اهل بهشت هستند.

چهارمین این گروه «علی بن حسین» است که ابن سعد درباره او گفته: «علی بن حسین مورد وثوق و مقامش رفیع است و احادیث زیادی از روایت شده است». امام زهری هم درباره او گفته: «در میان قریش، برتر از علی بن الحسین ندیدم». «یحیی بن سعد» نیز گفته: «علی بن الحسین برترین مردان بنی هاشم است و من از او حدیث شنیده‌ام». امام ذهبی نیز درباره او می‌گوید: «علی بن الحسین دارای

جلالت و مقام بزرگی است. به خدا سوگند که چنین است. و او شایسته امامت است، بخاطر شرف و جلالت و علم و خداشناسی و کمال عقلی که دارد.»

اما محمد بن علی بن الحسین، باقر، امام ذهبی درباره او می‌گوید: «او به باقرالعلوم معروف شده. چون شکافنده علوم بوده است. او امام و مجتهد و تلاوت کننده کتاب خدا و عظیم الشأن و مورد احترام است.» ابن کثیر درباره او می‌گوید: «محمد باقر یکی از اَعلام و بزرگان امت است، از نظر علم و سیادت و شرف».

و امام جعفر صادق، ذهبی درباره او می‌گوید: «ابوعبدالله بن جعفر بن محمد امام صادق، شیخ بنی هاشم و علوی و نبوی و مدنی و یکی از بزرگانِ علمای امت اسلام است و ابوالقاسم گفته: او بی‌نظیر است».

اما هفتمی موسی بن جعفر که ملقب به کاظم است و ابن تیمیه که شما رافضیان او را به دشمنی با اهل بیت متهم می‌کنید، درباره موسی کاظم می‌گوید: «او مشهور به عبادت است». و ابوحاتم رازی گفته: «کاظم مورد اطمینان و بسیار راستگو و از ائمه مسلمین است». ابن کثیر نیز درباره‌اش گفته: «او بسیار جوانمرد بود و بسیار عبادت می‌کرد».

اما هشتمی علی بن موسی الرضاست. ابن حبّان درباره او گفته: «او از سادات اهل بیت و از عقلای آنان و برترینِ هاشمیان است». ذهبی نیز گفته: «رضا عظیم الشان و شایسته خلافت بود».

امام محمدبن علی جواد، ابن تیمیه درباره‌اش گفته: «او از اعیان و بزرگان بنی هاشم و معروف به سروری و سخاوت است و به همین جهت او را جواد نامیده‌اند».

آری، موضع ما درباره اهل بیت پیامبر (صل الله علیه و آله) چنین است!

جناب دکترعصام! خلاصه به شما بگویم که از خدا بترس! و وقت ما را با ذکر ناپلئون و امثال آن ضایع نکن! درباره آیه مباهله حرف بزن! چنانکه من وقت شما را تلف نمی‌کنم. من از شما چندین سؤال پرسیدم که شما حتی به یکی از آن‌ها

جواب ندادید و گفتی که چهل سؤال از من پرسیده‌ای! گفتم آن‌ها را دوباره بگو! و شما سه سؤال جدید مطرح کردید که به آن‌ها هم جواب دادم! دکترعصام از کسانی که صحبت‌ها را می‌شنوند، خجالت بکش! به خدا قسم اگر کس دیگری حرف‌ها و بحث‌های من و شما را نمی‌شنید، به تو اجازه نمی‌دادم اینگونه حرف بزنی! خوب حالا که وقت من تمام شده، من هم مثل دکترعصام سه دقیقه بیشتر حرف می‌زنم، تا بعد از آن دکترعصام نیز اگر حرفی دارد، مطرح کند.

دکترعصام! از خدا بترس! به عقل مردم احترام بگذار! و از اینکه درباره ذات الهی ضمیر مؤنث بکار بردی، عذرخواهی کن! حالا وقت طرح سؤالات شنوندگان است! و من چنانچه وعده دادم، سؤالات را می‌شنوم و دکترعصام نیز اگر بخواهد، می‌تواند الآن حرف خود را بزند! و اگر من وقت بیشتری گرفتم، ایشان نیز می‌تواند بگیرد. و صلی الله علی محمد؛ و درود و رحمت خدا بر او باد!

برادر محمدعلی از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم و رحمة الله. جناب شیخ عثمان درود خدا بر شما و خدا به شما پاداش خیر بدهد! جناب شیخ عصام اگر مایلید می‌توانید یک دقیقه صحبت کنید و سپس جناب آقای شیخ دمشقیه سؤالات خود را مطرح کند.

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. نمی‌دانم شیخ عثمان با زبان عربی آشنایی دارد یا نه؟ بسیاری از علمای اسلام این را می‌دانند که وقتی ما می‌گوییم: ذات الهی و برای آن ضمیر مؤنث بکار می‌بریم، این به این معنا نیست که خدا مؤنث است. بلکه لفظ ذات مؤنث است و ضمیر مؤنث برای لفظ ذات بکار رفته؛ نه برای ذات خدا! مثال‌های آن فراوان است. هم چنانکه اگر برای خدا لفظ مذکر به کار ببریم، این به معنای این نیست که خداوند متعال مذکر است! ذات خداوند از این مسایل به دور است. ولی چاره‌ای نیست جز اینکه با الفاظ به آن اشاره کنیم.

همه شنوندگان و حضار می‌دانند که ما با شیخ عثمان توافق کردیم که بحث ما درباره دلایل قرآنی باشد که ما را به مرجعیت و امامت اهل بیت راهنمایی می‌کند. من نمی‌دانم چرا جناب شیخ عثمان همواره اصرار دارد که از موضع خارج شود و به مسائل دیگر بپردازد! من نمی‌توانم به ایشان جواب بدهم. اما طبق توافق اکنون بحث ما درباره آیه مباهله است. لذا من به مسایل خارج از موضوع جواب نمی‌دهم. زیرا چنانکه قبلاً هم گفتم من براساس یک شیوه علمی بحث می‌کنم و از موضوع خارج نمی‌شوم. اما پس از اینکه از موضوع مناظره فارغ شدیم، می‌توانیم درباره مسایل دیگر نیز بحث کنیم. ضمناً چنانکه می‌بینید، شیخ عثمان به روایات جعلی تمسک می‌کند و به باتلاق‌های این احادیث می‌رود. من هم اگر بخواهم، می‌توانم به باتلاق‌های احادیث جعلی اهل سنت بپردازم که چنین احادیثی در صحاح شش‌گانه حدیث اهل سنت هم هست! اما من می‌دانم که خدا دوست ندارد که من باطل را با باطل جواب بدهم و از راه باطل از حق دفاع کنم. من نمی‌خواهم فساد را با فساد و روش غیراسلامی را با روش غیراسلامی جواب بدهم. و فقط به همین اکتفا می‌کنم که به شنوندگان توصیه کنم که به علمای اهل سنت که به افترائات امثال شیخ، پاسخ داده‌اند، مراجعه نمایید! شما می‌توانید مراجعه کنید به کتاب «السنة المفتری علیها»[1]. در این کتاب به افترائاتی که وهابیون به شیعیان نسبت داده‌اند، پاسخ داده شده و این کتاب تألیف «امام علّامه سالم البهنساوی» است. و همچنین در کتاب «لیس من الاسلام»[2] اثر امام اهل سنت، «امام محمد غزالی»، به افترائاتی که شیخ عثمان به شیعیان می‌زند، پاسخ داده شده است. و نیز کتاب «بین الشیعه و اهل السنّة»[3] اثر دانشمند مصری «دکتر عبداواحد وافی» که از علمای اهل سنت است. این کتاب‌ها و ده‌ها کتاب دیگر که ان شاالله نام آن‌ها را ذکر خواهم کرد، به افترائات وهابیون به اهل سنت و شیعیان

---

۱. افترائات به اهل سنت

۲. از اسلام نیست

۳. بین شیعیان و اهل سنت

پاسخ داده شده است. وقتی که وهابیون به اهل سنت رحم نمی‌کنند، آیا شما انتظار دارید با شیعیان برخوردی غیر از این داشته باشند؟

من فعلاً حرف دیگری ندارم. بفرمایید!

برادر محمدعلی از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

خدا به شما خیر بدهد! جناب شیخ عثمان شما اگر حرفی دارید، می‌توانید یک دقیقه صحبت کنید.

شیخ عثمان:

حال که دکترعصام اصرار دارد که برای ذات الهی ضمیر مؤنث بکار ببرد، من به خاطر شنیدن این کلام از خدا طلب مغفرت می‌کنم! چه کسی از اهل علم گفته که ما می‌توانیم برای ذات الهی ضمیر مؤنث بکار ببریم؟ این را هم به آن پنجاه سؤال اضافه کنید! جناب دکترعصام! شما می‌گویید که روش علمی دارید، ولذا به من پاسخ نمی‌دهید! آن روش علمی می‌گوید که در مناظره با من ناپلئون را مطرح کنید؟ این چه روش علمی و دانشگاهی است؟

می‌گویی که شما هم می‌توانی به باتلاق‌های احادیث اهل سنت استناد کنی؟ من با شما تحدّی می‌کنم که نمی‌توانی! چون من مُچ شما را می‌گیرم و هرچه را نقل کنی، مدرک آن را می‌پرسم!

ولی شما چنین کاری نمی‌کنی! شما هم سعی کن مُچ مرا بگیری دکتر عصام! خیلی خوب است! من بارها مُچ شما را گرفتم! چنانکه درباره آیه مباهله صحبت نکردی و من به شما اعتراض کردم. در آینده نیز مُچ شما را خواهم گرفت! به خدا توکل کن دکترعصام! بیدار شو!

برادر محمدعلی از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

خدا به همه شما اجر و خیر بدهد! خوب! جناب شیخ دمشقیه بفرمایید سؤال

خود را مطرح کنید: لطفاً به اختصار بفرمایید!

شیخ دمشقیه سؤال کننده از طرف وهابیت:

بسم الله الرحمن الرحیم. حمد و سپاس شایسته خدای متعال پروردگار جهانیان است و درود و سلام بر پیامبر رحمت، حضرت محمد و بر اهل بیت و یاران و اصحاب ایشان باد، و لعنت خدا بر قائلین به تحریف قرآن و بر کسانی که به صدیق امین (ابوبکر) که پیامبر به او گفت: «غمگین مباش که خدا با ماست»[1]، اهانت می‌کنند! و لعنت همیشگی بر کسانی که به اصحاب شجره - روز صلح حدیبیه- اهانت می‌کنند! در حالی که خداوند به عدالت آنان گواهی داده و فرموده: «خداوند از کسانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است و به این وسیله خشم کافرین را برانگیخته است»[2].

من در هفته گذشته از دکترعصام پرسیدم که آیا شما توصیه می‌کنید که به مذهب اهل بیت وارد شوم، در حالی که علمای شیعه روایات متواتری از آنان نقل کرده‌اند که می‌گوید: «قرآن تحریف شده است؟» دکترعصام در جواب گفت: شما به روایت جعلی توجه نکنید! من به ایشان گفتم که علامه مجلسی این روایت را صحیح دانسته و گفته روایاتی بدین مضمون در کتاب اصول کافی آمده و معتبر است! و این «آیت الله خویی» است که می‌گوید: «کثرت روایات تحریف و تعدّد طرق نقل آن‌ها، موجب اطمینان به صدور آن‌ها از از ائمه علیهم‌السلام می‌شود. با این حال جناب دکترعصام آیا شما مرا به ورود به مذهبِ اهل بیت دعوت می‌کنید، در حالی که علمای شما روایات دالّ بر تحریف قرآن را متواتر می‌دانند و به تحریف قرآن اعتقاد دارند؟ جناب دکترعصام خواهش می‌کنم از این مطلب فرار نکنید و نگویید که این روایات ضعیف است! علمای شما می‌گویند: این روایات صحیح و متواتر است! و مجلسی می‌گوید: «این روایت صحیح است که می‌گوید: قرآنی که جبرئیل

---

۱. توبه،۴۰

۲. فتح،۱۸

نازل کرد، هفده هزار آیه بود». جناب دکتر جواب بدهید! آیا آیاتی که طبق این روایت حذف شده، منسوخ شده یا تحریف شده است؟ آیا شما مرا توصیه می‌کنید که وارد مذهب شما شوم که می‌گوید روایات متواتری از اهل بیت رسیده که بر تحریف قرآن دلالت دارد؟ لطفاً جواب بدهید!

برادر محمدعلی از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

جناب شیخ دمشقیه خدا به شما جزای خیر بدهد! من از آقای دکترعصام خواهش می‌کنم که از همکاران و همراهان خودشان بخواهند که روی تکس ننویسند! بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً وقتی که ما می‌بینیم که پیامبراکرم فرموده‌اند: «من در بین شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم که تا زمانی که به این دو چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ و این دو کتاب خدا و و اهل بیت من است». و مسلمانان اجماع دارند به اینکه حدیث ثقلین که در صحیح مسلم هم آمده، به تسمک به ثقل اول یعنی قرآن و سنت پیامبر، دستور داده است. و ثقل دوم هم اهل بیتِ پیامبر است. حالا به فرض اینکه مجلسی که بیش از هزارسال پس از صدور حدیث ثقلین آمده و گفته باشد که قرآن تحریف شده، آیا ما می‌توانیم با استناد به سخن مجلسی حدیث ثقلین و قرآن را رها کنیم؟

علاوه بر این ما می‌بینیم که برخی از غُلات - غلوکنندگان درباره اهل بیت- برخی از مطالب کذب و روایات جعلی را به ائمه نسبت داده‌اند. خدا لعنتشان کند! چنانکه ما احادیث بسیاری در کتب اهل سنت می‌بینیم که روایاتی دالّ بر تحریف قرآن را به پیامبراکرم نسبت داده‌اند؟ آیا می‌توانیم با استناد به این احادیث جعلی، قرآن را رها کنیم؟ در کتب اهل سنت، حدیثی از عایشه نقل شده که آن را صحیح می‌دانند که می‌گوید: «سوره احزاب به اندازه سوره بقره بود». مفهوم و معنای این

حدیث این است که حدود دویست آیه از سوره احزاب از بین رفته است و علما اجماع دارند بر اینکه نسخ قرآن نمی‌تواند به این شکل باشد. یعنی سوره‌ای با حدود سیصد آیه به اندازه سوره بقره نازل شود و سپس دوسوم آن، یعنی حدود دویست آیه نسخ و حذف شود. بلکه نسخ معمولاً در یک آیه صورت می‌گیرد و قرآن می‌گوید: «ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها»؛ ما هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم، مگر اینکه...[1] و نگفته ما از ۳۰۰ آیه، ۲۰۰ آیه را نسخ می‌کنیم!

چنین روایاتی به پیامبراکرم نسبت داده شده است. پیامبر نیز از قبل گفته بود: «به من دروغ خواهند بست.» و چنین شد که با این روایات هم به پیامبر و هم به عایشه ظلم کردند و به آنان نسبت دروغ دادند! آیا روایات اسرائیلیات در کتب تغییر و حدیث پیامبر نقل شده است. . مگر نمی‌بینیم که علما میان آنچه که به پیامبر نسبت داده شده و آنچه که واقعاً سخن پیامبر است، تفاوت قائل شده و احادیث را برای تعیین صحت و سقم آن مورد مدّاقه و بررسی قرار می‌دهند؟ درباره ائمه اهل البیت نیز همین‌طور است و ائمه خودشان فرموده‌اند: «همان‌طور که جدّ ما پیامبر احادیث دروغ نسبت داده شده، به ما نیز احادیث دروغ را نسبت خواهند داد». و طبیعی است که دست‌های ناپاک بر ضدّ مذهب اهل بیت تلاش کنند. زیرا اهل بیت قلب امّت و مرکز دایره پاکی هستند و دایره پلیدی از بنی امیه و غلوکنندگان- که لعنت خدا بر آنان باد- ثقل دوم، یعنی اهل بیت را هدف قرار داده و بر ضد آنان تلاش کرده‌اند.

من به شما گفته‌ام و نمی‌گویم که به مذهب اهل بیت بگروید و پیرو مجلسی بشوید! بلکه می‌گویم به مذهب اهل بیت بگروید! چون پیامبراکرم به ما دستور داده که از قرآن و اهل بیت اطاعت و پیروی کنیم. و شما می‌دانید که پدربزرگ مجلسی، صاحب کتاب «حلیة الاولیاء»، سنّی بوده است. من نگفتم شما به مذهب مجلسی ایمان بیاورید. بلکه گفتم به مذهب امام باقر و امام صادق و مذهب شیعه

۱. بقره،۱۰٦

امامیـه -دوازده امـامی- ایمـان بیاوریـد! مـن خـودم وهـابی بـودم. امـا الآن شـیعه جعفری دوازده امامی هستم و بسیاری از نظرات علامه مجلسی را قبـول نـدارم. مـن شیعه اهـل بیـتم، نـه شـیعه مجلسی! و آنچـه را کـه مجلسی گفتـه دربـاره‌اش تحقیـق مـی‌کـنم. هرچـه راکـه درسـت بـود، قبـول مـی‌کـنم و هرچـه راکـه غلـط بـود، قبـول نمی‌کنم! و بسیاری از علما نیز مثل من عمل می‌کنند. شما ببینید «علّامه تستری» در کتـاب «قـاموس الرجـال»، در ده‌هـا مـسأله بـا نظـر علامـه مجلسی مخالفـت کـرده است. ما علما را مقدس و معصوم نمی‌دانیم. آنچـه در نـزد مـا قطعـی و مـسلم اسـت، قرآن و سـنت پیـامبر و دوازده امـام پـاک و معـصوم هـستند. و بقیـه امثـال مجلـسی و کلینـی و خمینـی و علمـای دیگـر بـرای مـا اصـالت ذاتـی ندارنـد. و مـا بـدون تحقیـق و تفحص نظـر آنـان را نمـی‌پـذیریم! در نـزد مـا اصـالت و ارزشِ بـزرگ اولاً بـرای ثقـل اول، قرآن و سنت پیامبر و سپس برای ثقل دوم، یعنی دوازده امـام اهـل بیـت اسـت. و مـا هرگز این اصل را فدای مجلسی و امثال او نخواهیم کـرد؛ هرچنـد آنـان علمـای بـزرگ باشند! برادر شـما ببـین، «کـارل بـروکلمن» چـه مـی‌گویـد! وقتـی کـه بـه او گفتنـد: «تـو درباره اسلام زیاد تحقیق کرده و کتاب نوشته‌ای. پس چرا خودت مـسلمان نـشدی؟ بروکلمن که در بین شرق‌شناسان، بیشترین تألیفات را درباره اسلام دارد، گفت: در کتاب‌هـای مـسلمانان، افسانه‌هـای زیـادی دیـدم کـه مـرا دربـاره محمـد و دیـن او بـه شـک و شـبهه انـداخت». حـالا مـا اگـر در بـین کتـب شـیعیان بـه افـسانه‌هـا و مطالـب نادرست برخورد کردیم، نباید مـذهب اهـل بیـت را بـه خـاطر دروغ‌هـایی کـه بـه ائمـه بسته‌اند، رهـا کنـیم! خـود علمـای شـیعه بـه صراحت مـی‌گوینـد درکتـب حـدیث مـا، احادیث جعلی و دروغ هست. پس مـن بـه شـما مـی‌گـویم بـه مـذهب اهـل بیـت وارد شوید، نه به مذهب مجلسی! حالا...در اختیار شماست.

برادر محمدعلی از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

خواهش مـی‌کـنم سؤال‌هـا و جـواب‌هـا را مختـصر بفرماییـد! تـا وقـت کـم نیـاوریم. برادر شیخ عبدالرحمن دمشقیه بفرمایید!

شیخ عبدالرحمان دمشقیه از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم. خدا خیرتان دهد! من باید گفتگو را اداره کنم! جناب آقای خالد المصری سؤال خود را از آقای شیخ عثمان بپرسید!

برادر خالد المصری از طرف شیعه اثنی عشری:

سلامٌ علیکم و رحمة الله و برکاته. اللهم صل علی محمد و آل محمد. من از شیخ عثمان می‌خواهم که به این سؤال جواب بدهند! در کتب حدیث اهل سنت، در صحیح مسلم و صحیح بخاری و سنن ترمذی و ابن ماجه و بقیه کتب حدیث اهل سنت، در احادیث و یا ضمن شرح وقایعِ زندگی پیامبراکرم، موارد زیادی ذکر شده که پیامبر دچار سهو و نسیان و اشتباه شده است و خلاصه خطاها و اشتباهات زیادی از پیامبراکرم ذکر شده و مسلمانان (اهل سنت) آن‌ها را پذیرفته‌اند. در حالی که چنین خطاهایی از اصحاب پیامبر در کتب اهل سنت وارد نشده است! آیا ممکن است شما خطاهای صحابه را که در کتب اهل سنت آمده را برای ما ذکر کنید؟ در غیر این صورت باید بگوییم که طبق اعتقاد اهل سنت، که واقعاً هم چنین است، پیامبر اشتباهاتی کرده که صحابه چنان اشتباهاتی ندارند! و صحابه بیش از پیامبر می‌فهمیدند و احترام شان بیش از پیامبر است! در موارد زیادی درکتب اهل سنت، پیامبراکرم چنین معرفی شده که در بسیاری از امور اشتباه کرده، معصوم نبوده است! به خدا قسم! اگر این‌ها درست باشد، چنین شخصیتی که اینقدر اشتباه می‌کرده، شایسته پیامبری نیست و ما می‌توانیم در همه سخنان او شک کنیم! من خواهش می‌کنم حالا که شما اینقدر اشتباهات پیامبر را در کتاب‌های‌تان ذکر کرده‌اید، به ما بگویید، اشتباهات صحابه چه بوده، و در کجا آمده است؟ چون ما در کتب اهل سنت چیزی از اشتباهات صحابه نمی‌بینیم؛ بلکه فقط این پیامبر بوده که به قول ما مصری‌ها همّ و غمش زن‌ها بوده است! و خرما و فنون آن چیزی نمی‌دانسته است. در حالی که ما می‌دانیم پیامبر در یک محیط صحرایی زندگی می‌کرده که با خرما و گوسفندان و امثال آن‌ها سر و کار

داشته است و آنچه درباره او گفته شده، با عقل جور در نمی‌آید!

شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

این چه سؤالی است؟! آیا این سؤالِ یک مسلمان است یا یک مسیحی؟ لطفاً سؤال خود را درست تنظیم کنید و طول و تفصیل ندهید! لطفاً دوباره سؤال خود را درست مطرح کنید!

برادر خالد المصری از طرف شیعه اثنی عشری:

برادرِ من! نمی‌خواهم طول و تفصیل بدهم. حقیقت این است که ما در مصر در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که مسیحیان در آنجا زیاد هستند، و این سؤالات را از ما می‌پرسند. من وقتی به عقل خودم مراجعه می‌کنم، فکر می‌کنم که آنچه که از آنان می‌شنوم، مثل سؤالی که مطرح کردم، فکر می‌کنم درست نیست! اما وقتی که به کتب حدیث مراجعه کردم، دیدم چنین چیزی هست. من از شما کمک می‌خواهم برای پاسخ به این سؤالات. مثلاً ما می‌بینیم که چنانکه قرآن در سوره جمعه آیه ۱۱ فرموده: «وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ»؛[1] بعد می‌بینیم که در منابعِ حدیث چنان در فضیلت اصحاب پیامبر صحبت شده که گویی آنان از پیامبر برتر و داناتر و باحیاترند! خوب اگر من با یک مسیحی مواجه شدم و او این مسأله را از من بپرسد، چه جوابی به او بدهم؟ لطفاً به من یک پاسخ علمی بدهید. من فکر می‌کنم این مسأله از دو حال خارج نیست: یا این احادیث که اصحاب پیامبر را برتر از ایشان می‌داند، صحیح نیست که این با عقل و علم سازگار نیست و یا این روایات جعلی است که در این صورت باید کتب حدیث از این روایات باطل پاکسازی شود. خواهش می‌کنم مرا به نامسلمانی متّهم نکنید و جواب روشن بدهید. ببخشید اگر سؤال طولانی شد!

---

۱. هنگامی که با تو، نمازجمعه می‌خوانند و در حین خطبه‌های نماز، صدای کاروان تجاری را می‌شنوند، ترا تنها رها کرده و به سوی تجارت می‌دوند. به آنان بگو آنچه که نزد خداست، از این بازیچه‌ها و تجارت‌ها بهتر است

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. کاش این‌طور می‌گفتی که مسیحیان مسایل را به طور خلاف مطرح می‌کنند و اینگونه حرف می‌زنند. به هرحال من جواب سؤال شما را می‌دهم:

در مورد جادوشدن پیامبر و فراموشی او، بله پیامبر فراموش می‌کند! خدا هم در قرآن گفته: «ما قرآن را بر تو می‌خوانیم تا فراموش نکنی!»[1] و درباره موسی و یوشع خدا فرموده: «نَسِیا حُوتَهُما»[2]؛ یعنی ماهی خود را که برای خوردن برداشته بودند، فراموش کردند. و درباره خدا فرموده در سوره طه آیه۵۲: «لایَضِلُّ رَبِّی وَ لا یَنْسی»؛ پروردگار من چیزی را گم و فراموش نمی‌کند. پس فراموشی یک امر کاملاً طبیعی است و فقط خداوند است که فراموشی برای او محال است!

و اما سحر و جادوشدن پیامبر صلی الله علیه و آله، این یک بیماری است که پیامبر دچار آن شد و این برای پیامبر عیب و ایرادی نیست!

شما که با نصاری صحبت می‌کنید کاش به آنان بگویید که به شیعیان اعتراض کنند و بگویند که شما اعتقاد دارید که قرآن تحریف شده است! و به مسیحیان بگویید شیعیان که به تحریف قرآن اعتقاد دارند، از ما مسلمانان نیستند و با اسلام هیچ ارتباطی ندارند!

و اما اینکه گفتید که در روایات آمده که پیامبر عاشق زنان بود، از «حسن جهم» روایت شده که گفت: «ابالحسن (علی) علیه السلام را دیدم که ریش خود را خضاب با حنا کرده بود؛ به او گفتم: فدایت شوم خضاب کرده‌ای؟ آری خضاب کردنِ محاسن، موجب افزایش عفت زنان است...» تا آنجا که می‌گوید: «سلیمان بن داوود در یک قصر هزارزن داشت که سیصدتن از آنان زنان عقدی و هفتصدنفر دیگر کنیز و برده بودند». و اما پیامبراسلام که قدرت بدنی او بیش از قدرت چهل مرد بود، فقط نُه

---

۱. اعلی،٦

۲. کهف،٦١

زن داشت که در هر روز و شب با آنان ارتباط داشت. شما این سؤال را از شیعیان بپرسید. این حدیث در فروع کافی، جلد پنجم، صفحه ٥٦٧ و در البرهان، جلد ٤، صفحه ٤٩ آمده است.

حالا یک نفر دیگر سؤال کند!

شیخ عبدالرحمان دمشقیه مدیر مناظره از طرف وهابیت:

خدا خیرتان بدهد! خوب حالا از طرف شیعیان چه کسی سؤال می‌کند؟ نه ببخشید اشتباه شد! نوبت اهل سنت است! برادر سیف الله خالد نوبت شماست، بفرمایید!

سیف الله خالد از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم و رحمة الله. جناب دکترعصام! من دوست دارم وارد مذهب اهل بیت شوم و می‌خواهم شیعه بشوم! اما چنانکه شیخ عثمان گفت: در کتاب‌های شما احادیثی درباره لعن برخی از افراد خانواده پیامبر (اهل بیت) وارد شده است و اگر من آن‌ها را برای شما بخوانم، خواهی گفت: تمام آنچه که در اصول کافی آمده صحیح نیست و در بین آن‌ها احادیث جعلی نیز وجود دارد و نمی‌شود به آن‌ها اعتماد کرد! اما چنانکه من گفتم از شخصیت شما خوشم آمده و دوست دارم وارد مذهب اهل بیت شوم. در اینجا دو مسأله هست: یکی متعه است که البته من چون مرد هستم، آن را خیلی دوست دارم. اما همسرم انشالله سنی باقی بماند! این سؤال اصلی من نیست؛ سؤال اصلی من این است:

جناب دکترعصام! آیا قرآنِ اهل بیت (شیعیان) همان قرآنِ ماست؟ یعنی همان قرآنی است که امروز در بین اهل سنت است؟ خواهش می‌کنم با بلی یا خیر جواب بدهید! و اگر جواب شما به این سؤال آری است، حکم کسانی که به تحریف قرآن معتقدند، چیست؟ خواهش می‌کنم بگویید که چنین کسی کافر هست یا نیست؟ خواهش می‌کنم روشن و به اختصار جواب بدهید. چون عقل من کوچک است و

جواب‌های مشروح و مفصل را نمی‌فهمم. من فقط می‌توانم اسمم را بنویسم! خواهش می‌کنم مختصر جواب بدهید! و اگر هم می‌خواهید جواب ندهید، مشکلی نیست. متشکرم.

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. امام محمد غزالی در کتابش به نام «لیس من الاسلام»، مطلب جالبی دارد. شاید هم در کتاب دیگرش «هموم داعیه»، آمده باشد. و شما می‌دانید امام محمد غزالی کیست! غزالی می‌گوید: «شخصی از من پرسید: آیا شیعیان قرآن دیگری غیر از قرآنِ اهل سنت دارند؟» جوابِ من به سؤال شما همان جواب امام غزالی به این سؤال است: غزالی می‌گوید: «به آن شخص گفتم: برادرجان! قرآن در مکه و مدینه چاپ می‌شود. و مسلمانان هم در ایران همان را قبول دارند». غزالی می‌گوید: «مستشرقین وقتی که دیدند مسلمانان جهان برخلاف مسیحیان، یک کتاب واحد تحریف نشده دارند، به مسلمانان حسد بردند و شایع کردند که مسلمانان قرآنی غیر از قرآن اهل سنت دارند! زیرا ما مسلمانان به مسیحیان فخر می‌فروشیم و می‌گوییم ما یک قرآن واحد تحریف نشده داریم، اما شما چندین انجیل دارید! انجیل برنابا و انجیل متی و انجیل مرقس و انجیل یوحنا و مستشرقین خواستند با این شایعه مشکل خودشان را حل کنند و به اسلام طعنه بزنند».

آری، برادرجان! من خودم وهابی بودم و از سیزده سال پیش که شیعه شدم، تاکنون جز همان قرآن واحد که شیعه و سنی قبول دارند، هیچ قرآن دیگری ندیده‌ام. برادرجان! مشکل وهابیان این است که به مردم دروغ می‌گویند. شیعیان می‌گویند ما مصحفِ فاطمه داریم، مصحفِ فاطمه کتاب دعاست. چنانکه در مسند احمد بن حنبل آمده، پیامبراکرم به حضرت فاطمه تسبیح و تکبیر بعد از نمازهای واجب را آموخت. این همان تسبیحات بعد از نمازهای واجب است که شیعیان آن را تسبیحات حضرت زهرا می‌گویند. مصحف فاطمه دارای دعاها و

مسائلی از این قبیل است و کلمه مصحف در نزد شیعیان مانند کلمه مسند در نزد اهل سنت است. اینکه شیعیان می‌گویند مصحف فاطمه، درست مانند این است که اهل سنت بگویند مسند فاطمه! خلاصه اینکه کلمه مصحف در نزد شیعیان به معنی قرآن نیست. اما وهابیون از این کلمه در نزد شیعیان، سوء استفاده کرده و به دروغ گفته‌اند! وقتی اهل سنت می‌گویند مصحف عثمان بن عفان، منظور آنان نسخه قرآنی عثمان بن عفان است. اما وقتی شیعیان می‌گویند مصحف فاطمه، منظورشان قرآن نیست. بنابراین لفظ مصحف بین شیعیان و اهل سنت اصطلاحاً مشترک لفظی است؛ ولی دارای دو معنای مختلف است. بنابراین مصحف فاطمه علیها السلام، هرگز به معنای قرآن نیست و قرآن مورد قبول شیعیان همان قرآنی است که در مکه و مدینه چاپ می‌شود. اما درباره مصحف فاطمه حدیثی از امام صادق علیه السلام داریم که فرموده‌اند: «در مصحف فاطمه چیزی از قرآن وجود ندارد». پس ما نباید بین دو مطلب خلط کنیم!

اما در جواب سؤالی که درباره تحریف قرآن پرسیدید، می‌گویم: مشکل اینجاست که برادرانِ سنی ما معیار دوگانه‌ای دارند. هنگامی که یکی از شخصیت‌های معتبر و مقدس در نزد اهل سنت قائل به تحریف باشد، می‌گویند او دچار شبهه شده و اشتباه کرده و لذا او را کافر نمی‌دانند! اما هرگاه یکی از علمای شیعه قائل به تحریف شده باشد، او را کافر می‌دانند. من می‌گویم: باید این مشکلِ معیار دوگانه را حل کنیم. یا تمام قائلین به تحریف را دچار شبهه بدانیم؛ چه شیعه چه سنی، چه صحابی، چه تابعی و هرکس که باشد و آنان را تکفیر نکنیم. یا اینکه تمامِ قائلین به تحریف را کافر بدانیم؛ چه شیعه باشند، چه سنی و چه صحابی و چه تابعی. اما اینکه بگوییم: اگر قائل به تحریف صحابی باشد، کافر نیست. اما اگر از متأخرین باشد، کافر است، این معیار دوگانه و عقلی و منطقی نیست! این یک بام و دو هواست و باید آن را درست کرد.

شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم. اکنون سؤال از طرف شیعیان مطرح می‌شود. از طرف مؤسسه الکوثر بفرمایید!

آقای شیخ هلال عمانی از مؤسسه کوثر از طرف شیعیان:

بسم الله الرحمن الرحیم و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین. و لعنت ابدی بر کسانی که صلوات بر آل پیامبر را از صلوات بر پیامبر حذف کنند و بر پیمودن راه شیاطین اصرار کنند! خداوند آنان را با دشمنان امیرالمؤمنین محشور نماید! اما سؤال من این است: جناب شیخ عثمان اعتراف می‌کند که اهل بیتِ پیامبر در نزد اهل سنت و وهابیون از احترام و قدر و منزلت والایی برخوردارند و قرآن و روایات معتبر بر ضرورت تمسک به قرآن و اهل بیت تأکید دارد. در حالی که اهل سنت طبق آیه تطهیر به پاکیزگی و والایی اهل بیت پیامبر اعتقاد دارند، چرا در عمل از اهل بیت پیروی نمی‌کنند؟ بلکه فقط به قول شیخ عثمان از اهل بیت روایت نقل می‌کنند! من از سخنان شیخ عثمان تعجب می‌کنم که گفت بیش از هشتصد روایت از امیرالمؤمنین در صحیح بخاری نقل شده است. در حالیکه من خودم در صحیح بخاری بیش از بیست و دو حدیث از علی بن ابی طالب ندیدم و حدود ۵۵ تا ۶۰ مورد نام علی بن ابیطالب در این کتاب آمده است و نیز تعجب می‌کنم از اینکه اهل سنت از دشمنان امام علی و کسانی که امام علی را لعن می‌کنند، روایت نقل می‌کنند و آنان را ثقه و مورد احترام می‌دانند! افرادی مانند «اسحاق بن سوید» و «ابن هبیره عدوی». «حافظ ابن حجر» در مقدمه «فتح الباری» می‌گوید: «ابن معین و نسائی و عجلی او را ثقه معرفی کرده‌اند و گفته او در سخنانش به علی حمله می‌کرد». آری مقام و منزلت اهل بیت در نزد شما اینگونه است که دشمنان آنان را ثقه و مورد اعتماد می‌دانید! و من اسامی افراد زیادی از دشمنان اهل بیت که مورد اعتماد اهل سنت هستند را می‌شناسم. افرادی چون «خالد بن سلمه بن عاص»، «ابن هشام مخزومی» که دشمن امام علی بوده، و «ابن معین» و «ابن المدینی»

گفته‌اند که او ثقه و مورد اعتماد است! جناب شیخ عثمان با اینکه شما در جلسه امروز روایتی از پیامبراکرم نقل کردید که خطاب به حضرت علی گفتند: «جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی‌کند»، چگونه شما دشمنان امام علی را که طبق این حدیث منافق هستند، مورد اعتماد می‌دانید؟ لطفا پاسخ بدهید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. چرا می‌گویید ما عمل به سخنان اهل بیت را ترک کرده‌ایم؟ این دروغی است که به ما بسته می‌شود. اهل بیت از نظر ما چنانکه دکترعصام می‌گوید پنجاه میلیون نفر هستند. ما از علی بن ابی طالب و از ابن عباس و محمد بن علی و حسن و حسین و حسن بن حسن و عبدالله بن جعفر و جعفر، از همه این‌ها حدیث نقل می‌کنیم. این‌ها جزء اهل بیت هستند و ما گفته‌های آنان را قبول داریم و عمل به سخن آنان را ترک نکرده‌ایم.

اما اینکه می‌پرسید چرا ما از دشمنان اهل بیت حدیث نقل می‌کنیم؟ جواب این است که ما از دشمنان صحابه پیامبر و از اهل بدعت‌ها و رافضیان (شیعیان) ، که صحابه را لعنت می‌کند، نیز حدیث نقل می‌کنیم. زیرا آنان را کافر نمی‌دانیم. امام ذهبی کتابی دارد درباره اهل بدعت‌ها و گفته که می‌توان از آنان حدیث نقل کرد.

و اما اینکه گفتی که در صحیح بخاری فقط ۲۲ حدیث از امام علی آمده، گویا شما خواب هستی! چون که من نگفتم که در صحیح بخاری ۸۰۰ حدیث از امام علی آمده؛ بلکه گفتم در مسند احمد ۸۰۰ حدیث از امام علی آمده. ظاهراً شما هنگامی که دکترعصام درباره ناپلئون صحبت می‌کرد، رفته بودی شام بخوری و بعد آمدی چرت بزنی! در پایان از همه شما به خاطر اینکه وقت گذاشتید و این امکان را فراهم کردید و به سخنان ما گوش دادید، تشکر می‌کنم و از خدای متعال درخواست

می‌کنم که به شما پاداش خیر بدهد! به نظرم وقت سؤالات نیز پایان یافت. حالا اگر دکترعصام صحبتی دارند، بفرمایند تا پایان مناظره اعلام شود.

شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

جناب دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. انشاالله چنانکه جناب شیخ عثمان گفتند، مناظره بعدی بعد از دوهفته دیگر خواهد بود. این مناظره در غرفه الحق برگزار می‌شود و من از جناب شیخ عثمان می‌خواهم که در جلسه آینده مانند امروز عمل نکند! ایشان دائماً از موضوع بحث خارج می‌شود. همچنین از ایشان خواهش می‌کنم که روایات جعلی و ضعیف را مستند و مستمسک خویش قرار ندهد! در پایان از همه برادران تشکر و با آنان خداحافظی می‌کنم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

مناظره چهاردهم

شیخ مصطفی طائی:

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره چهادهم در غرفةالحق برگزار می‌شود.

آقای رفیق الموسوی مدیر مناظره از طرف شیعیان:

جناب عثمان الخمیس و آقای دکترعصام عماد خوش آمدید! مناظره بین آقای عثمان الخمیس و آقای دکترعصام العماد. إن‌شاء الله صدای دوطرف را بشنویم. من امیدوارم که دوطرف برای نزدیک شدن تلاش کنند. ما همواره به دنبال نزدیک شدن هستیم و می‌خواهیم که این گفت و گو برای نزدیک شدن باشد، نه برای فاصله و جدایی. از شما می‌خواهم اندکی بر برخی از برادران فتنه انگیز فشار بیاورید. من متأسفم! إن‌شاء الله صدای شیخ عثمان را اگر حضور دارند، بشنویم. بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. «عالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبادِکَ فی ما کانُوا فيهِ يَخْتَلِفُون»...[1] امیدوارم همه حضار و شنوندگان این مناظره بگویند: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّين»؛ تا با خداوند متعال صادق باشیم و اراده‌مان برای حق باشد؛ نه عرض اندام و چالش آفرینی و دیگر امور ناپسند ومردود!

به یاری خداوند عزّوجلّ شروع می‌کنیم، بفرمایید!

آقای طلال از طرف شیعیان:

بله بفرمایید. شروع مناظره با قرائت قرآن توسط جناب مصطفی الطائی از طرف

---

۱. زمر،٤٦

شیعه: قرائت آیات ۱۸۶و ۱۸۹ سوره آل عمران. بسم الله الرحمن الرحیم. «لَتُبْلَوُنَّ فی أَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذینَ أَشْرَکُوا أَذىً کَثیراً وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُور...».

آقای طلال از طرف شیعیان:

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. بفرمایید میکروفون در اختیار شماست!

آقای رفیق الموسوی مدیر مناظره از طرف شیعیان:

مناظره امروز درباره "حدیث ثقلین" است. اما ابتدا دوست داریم از شیخ عثمان شروع کنیم. لطفاً بفرمایید! کاش یکی از برادران زمان را مشخص کند. جناب آقای طلال! قبل از شروع اگر نظری دارید، بفرمایید.

آقای طلال از طرف شیعیان:

جناب آقای رفیق! گفت وگوی امروز درباره «حدیث ثقلین» نیست. ما چنانکه توافق کردیم، اول می‌خواهیم به آنچه در جلسه گذشته مطرح شد، بپردازیم. به نظرم آقای رفیق در جلسات گذشته حضور نداشتند و موضوع مناظره را نمی‌دانند. ما همچنان درباره «آیه مباهله» گفت وگو می‌کنیم و این موضوع هنوز خاتمه نیافته است. اما من قبل از آنکه به آیه مباهله بپردازیم، می‌خواهم به طور مفصل درباره گفت و گوی جلسه گذشته سخن بگویم و نیز می‌خواهم به صورت مختصر درباره آیه مباهله، البته بعد از بیان خلاصه‌ای از گفت وگوی جلسه گذشته، سخن بگویم.

از آنجا که شیخ عثمان الخمیس مهمان ما در این غرفه است، از ایشان خواهش می‌کنم شروع کنند. خداوند به شما جزای خیر بدهد!

شیخ عثمان:

من می‌گویم اگر مناظره قبلی تفسیر یا نقطه نظری درباره آن ارائه شود، این امر

جزء زمان اختصاص یافته محسوب می‌شود و هرگونه سخن درباره این موضوع باید از نظر زمانی محاسبه شود!

مسأله دوم درخصوص مسئولان این غرفه، خواه شیعه و خواه سنی است که گاهی میان آنها اختلاف به وجود می‌آید و نقطه نظرهایی مطرح می‌کنند که ما را به خود مشغول می‌کند. لذا از همه خواهشمندم که سکوت اختیار کنند. هیچ نقطه نظری نباید مطرح شود. حتی صلوات فرستادن بر پیامبرﷺ! هرکس خودش صلوات را درونی زمزمه کند و هرگونه نقطه نظری، فقط درباره مناظره باشد. امیدوارم همه به این امر پایبند باشند.

برادر حق جو(جناب آقای شیخ مرتضی الطائی از غرفه الحق از طرف شیعیان):

ببخشید برادران! اللهمّ صلّ علی محمد و آل محمد. سلامٌ علیکم. خیرمقدم می‌گوییم به جناب شیخ عثمان الخمیس و جناب دکتر عصام عماد. سلام و درود به همه حضار گرامی!

شیخ بزرگوار جناب عثمان الخمیس چه خوب بود که این نظر ارزشمند و مهم را هنگامی که در اتاق شما بودیم و از طرف محمدعلی به پیامبراکرم تعرض شد، به یاد می آوردید! البته من این را به فال نیک می‌گیرم. اما شما در آنجا اعتراض نکردید و پیروان‌تان را آگاه نکردید.

من حتی می‌ترسم که برادران شنونده گمان کنند که این مسأله غرفه ما است...نه به هیچ وجه...! قسم به آفریننده آسمان‌ها و زمین که حتی در مناظره سابق، به عنوان مثال شیخ ملاحظه می‌فرمود و به الدمشقیه می‌نگریست، درحالی که وی برای من می‌نوشت: حس شامه شما قوی است! من می‌توانستم به او پاسخ بدهم و بگویم نه جناب دمشقیه! بلکه حس شامه شما قوی است و پلیس باید از شما برای جستجوی مجرمان و مواد مخدر استفاده کند! اما اخلاقم چنین اجازه‌ای به من نداد. لذا خودم را کنترل کردم و پاسخ ناشایستی به او ندادم.

اگر به من بگویی که این امر را نیز به فال نیک بگیرم، من نیز می‌توانم کلام ناشایستی برای شیخ دمشقیه بنویسم و خطاب به شما بگویم که به فال نیک بگیرید! به هرحال شیخ بزرگوار، از این به بعد إن‌شاءالله به یاران و مدیران‌تان امر کنید که اساعه ادب نکنند و اگر پیروان‌تان شما را برخی اوقات می‌دیده‌اند که به دکترعصام تعرض می‌کردید و الفاظی نظیر «حیا کن!» برای او به کار می‌بردید، آنان نباید در این زمینه به شما اقتدا کنند!

برادران و دوستان عزیزم جناب ابواحمد، محمدعلی، الدمشقیه و...، از اقتدا به شیخ عثمان در این باره اجتناب کنید و در زمینه‌های دیگر به وی اقتدا کنید! شما باید به اخلاق اسلامی پایبند باشید! زنده باشید! به یاری خداوند از این به بعد این التزام و پایبندی قوی تر شود و شیخ عثمان پیروان خود را در این زمینه تحت فشار قرار دهد!

مادامی که ما به «هند بنت عتبه»، ام لهب و همسر لوط تعرض نکنیم؛ آنها نیز حق ندارند به دختر پیامبر ما فاطمه زهرا علیها السلام تعرض کنند و نیز حق ندارند به پیامبراکرم صلی الله علیه وآله تعرض کنند. درود بر شیخ عثمان الخمیس، خوش آمدید بفرمایید!

جناب شیخ ابواحمد از طرف وهابیت:

بسیار خوب برای این که تداخلی صورت نگیرد، خواهش می‌کنم این امر فعلاً کنار گذاشته شود!

جناب شیخ عثمان:

بسیار خوب، من می‌گویم: این کسی که الآن صحبت کرد، کار را خراب خواهد کرد. به خدا قسم آنها ناسزا گویی را شروع کردند و شما هم شروع کردید. ما گفتیم همه ساکت شوند! حالا تفسیرها شروع شده. این ناسزا و چنین و چنان و این هم بداخلاقی است. تو کار را خراب کردی و هم این دفعه و هم دفعه قبل سوء مدیریت داشتی...تو صحبت نکن! رفیق صحبت می‌کند. او واقعاً حق مطلب را ادا می‌کند و

تو با این شیوه تحریک آمیز تلاش می‌کنی که مردم را تحریک کنی. شیوه تو واقعاً غلط است! شما وقتی عثمان الخمیس از شیخ عصام سخن می‌گوید، به وی اقتدا نکنید! تو حیا نمی‌کنی؟ رها کن! خود شیخ عصام پاسخ می‌دهد؟ این مناظره بین من و اوست. می‌خواهی جای او باشی، بفرما! اگر تو دخالت کنی، من چه طور با او مناظره کنم؟ چه طور به او پاسخ بدهم؟ او از خودش دفاع می‌کند. تو الآن درحال تعلیق و تفسیر هستی و چنین و چنان می‌گویی. این امر باطل و مردود است!

ما به یاری خداوند الآن شروع می‌کنیم و همه به رعایت جوانب این گفت وگو باید ملزم باشند. همانطور که گفتیم کسی یادداشت ننویسد! همین که تو حرف بزنی، همه به حرف می‌آیند و ما در غرفه دوستانِ عثمان نیز این مسأله را ذکر کردیم و باز هم یادآوری می‌کنیم.

پایبندی به ادب و اخلاق برای همه و در همه جا پسندیده است. این حواشی تحریک کننده است و نیازی به آن نیست. پس وقتی ما گفت و گو می‌کنیم، دخالت نکنید! من ترجیح می‌دهم که شیخ دکترعصام شروع کند. به همین اکتفا می‌کنیم. بفرمایید!

آقای رفیق الموسوی:

ان شاءالله آقای دکترعصام شروع کند. طالب حق فردی دانشمند است و من خودم را کوچکتر از او می‌دانم. او از من بهتر است. کاش من مثل او بودم. همه برادران خوب و منشاء خیر و برکت هستند. اما چه خوب بود که دیدگاه برادر طالبِ حق را می‌فهمیدند. او فقط می‌خواست بگوید که در صورت حضور ما در غرفه شما، تفسیری نشود! این چیزی است که من فهمیدم. به هرحال شروع می‌کنیم. بفرمایید جناب شیخ عثمان!

جناب شیخ عثمان:

الحمدلله رب العالمین. به یاری خدای متعال شروع می‌کنیم. ن خست به

موضوع برنامه اشاره می‌کنم که گفت و گوی ما با دکتر با بصیرت، جناب عصام العماد است و تکرار می‌کنم که ایشان نه تنها با بصیرت، بلکه دانشمند و یکی از علمای شیعه است که او را متقاعد کرده‌اند که در این مکان مناظره کند و به وی گفته‌اند که او نماینده شیعیان در اینجاست. و از مذهب شیعه دوازده امامی یا رافضیان بنا به نامگذاری برخی، دفاع می‌کند و مسأله مهم این است که او برای دفاع از مذهب تشیّع به اینجا امده است.

مسأله دوم چیزی است که از دکترعصام می‌خواهم. زیرا جلسه گذشته زمانی که وی درباره ناپلئون سخن می‌گفت، تماس قطع شد و من دوست دارم که این سخن را مجدداً تکرار کند تا از میزان ارتباط آن با این موضوع آشنا شویم. همچنین سخن وی درباره ابن تیمیه که گفته: "ما اهل بیت را ترک کرده ایم". ما گفتیم که این سخن کذب محض است و شیخ الاسلام ابن تیمیه هرگز نمی‌گوید که " ائمه چهارگانه، علی بن ابی طالب ترک کردند" و ما این مسأله را زمانی که دکترعصام به صورت دقیق با ذکر شماره جلد و صفحه کتاب بیان کرد، گفتیم که چنین چیزی امکان ندارد.

من می‌خواهم اینک از وی بپرسم و می‌خواهم که دکترعصام آن را بنویسد و نیز همه حاضران آن را یادداشت کنند تا بدانند که آیا وی به سؤال‌هایی که مطرح خواهم کرد، پاسخ می‌دهد یا نه؟ و آن «ابن مطهر حلی» است که گفت: «فقه را از علی گرفته اند» و نیز انطاکی که گفت: «ائمه چهارگانه در فقه به جعفر مراجعه می‌کنند» و منعم هم گفت و تیجانی نیز در کتابش "ثم اهتدیت"[1] این مطلب را تأیید کرده است. اینها کسانی هستند که این سخن را می‌گویند و دکترعصام می‌گوید: «از اهل بیت جز چیز ساده و اندک نمی‌گیرید»! حال من از تو می‌پرسم آیا اینها جاهلند یا کذاب؟ آنها را جزء کدام دسته می‌دانی؟ می‌خواهیم جواب را بشنویم.

همچنین دکترعصام دو جلسه پیش گفت که به سؤالات من پاسخ نمی‌دهد.

---

۱. آنگاه هدایت شدم

من سؤال مطرح می‌کنم و او از پاسخ فرار می‌کند. دکترعصام گفت: «وقتی شما چنین رفتاری دارید، من هم همین کار را انجام می‌دهم و پاسخ نمی‌دهم.» به همین علت دو جلسه پیش، تلاش کردم که او را ملزم به پاسخ کنم و به او گفتم: ۴۰ سؤال به من بده! من آماده‌ام به همه آنها پاسخ بگویم. اما او نتوانست و تنها سه سؤال مطرح کرد و من به هر سه سؤال به موقع و در زمان مشخص پاسخ دادم و این سه سوال جزء آن ۴۰ سؤالی که ادعا می‌کند پرسیده و من به آن پاسخ نداده‌ام، نیست! بلکه همان لحظه به ذهنش رسیده است.

برای آن که همه بدانند این تنها یک ادعا است، و البته این گونه ادعاها نزد او فراوان است، گفت: «سیره و سنت نبوی بارها چاپ شده است». این قبیل مبالغه‌ها نزد او فراوان است. وی در انتخاب الفاظ دقت چندانی ندارد!

بازهم یادآوری می‌کنم که وی به هیچ یک از سؤال‌هایی که از او پرسیدم، پاسخ نداد و اگر برای پاسخ دادن به این سؤال‌ها ابراز آمادگی کند، من آمادگی کامل دارم که این سؤال‌ها را برای او مطرح کنم. زیرا من این سؤال‌ها را در همه جلسات مطرح می‌کنم و به یاری خداوند این راه را همچنان ادامه می‌دهم و امشب نیز این سؤالات را مطرح می‌کنم. اما آن را در پایان جلسه مطرح می‌کنم. زیرا او سؤالات را می‌داند و من فقط برای آگاه کردن مردم به اینکه وی به سؤالات پاسخ نمی‌دهد، این سؤال‌ها را مطرح می‌کنم.

همچنین سخن دکترعصام درباره ذات الهی که گفت: وقتی در پیشگاه او بایستیم چه بگوییم؟ ما از او خواستیم که عذرخواهی کند. اما او متأسفانه بر این سخن پافشاری کرد و گفت: این سخن بسیاری از ادباست. ما کلام ائمه معصومین را می‌خواهیم نه کلام ادبا را! تو از پیروان ائمه معصومین هستی! سخن یکی از معصومین را برای ما ذکرکن که گفته باشد: «اگر در پیشگاه ذات الهی قرار بگیریم، چه بگوییم؟»

حتی خداوندمتعال مشرکانی را که گفتند: «ملائکه دختران خداوند هستند»،

عتاب و سرزنش کرد که این چه قضاوتی درباره خداوند است؟ این سخنی خطرناک است!

حال می‌خواهیم بدانیم، آیا تو می‌پذیری که این قرائت به عنوان یک اصل منسوخ شود یا خیر؟ اما این که چند آیه منسوخ می‌کند و چند آیه منسوخ نمی‌کند، مسأله‌ای است که درباره آن بحث خواهیم کرد و خواهیم دید که با تو در این خصوص به کجا خواهیم رسید. اما تو اصل منسوخ بودن را قبول داری، سخنی غیردقیق و چه بسا غیرصحیح است. من این موضوع را هم به مجموعه‌ای که خدمت شما بیان خواهم کرد، اضافه می‌کنم.

در اینجا یادآور می‌شوم که طی همه این جلسات که اینک چهاردهمین آن است، تاکنون دکترعصام نتوانسته امامت یا عصمت ائمه اثنی عشری یا حتی عصمت یکی از آنها را ثابت کند و حتی درباره این امر سخن نگفته و جرأت پرداختن به مسأله امامت و عصمت را ندارد. لذا من نمی‌دانم درباره چه چیزی گفت وگو می‌کند؟ درباره ذکر فضائل؟ این فضایل را که ما در کتب خود داریم؛ اما معتقد نیستیم که علی عليه‌السلام در امامت بر ابوبکر، عمر و عثمان مقدم است و درباره عصمت او چیزی نمی‌گوییم و تنها درباره فضیلت و جایگاه مهم وی نزد خداوند متعال و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن می‌گوییم.

این مقدمه‌ای بود که ذکر کردیم و إن‌شاءالله که زمان آن محاسبه شده باشد...اینک گوش جان می‌سپاریم به سخنان دکترعصام...بفرمایید!

آقای طلال از طرف شیعیان:

جناب دکترعصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. قبل از شروع می‌خواهم از شیخ عثمان بپرسم که چرا ایشان اصرار دارد که از چیزی که درباره آن توافق کردیم، فاصله گرفته شود؟ ما

توافق کردیم که این گفت و گو مبتنی بر ادله قرآنی و احادیث برای اثبات مرجعیتِ اهل بیت بعد از قرآن کریم و سنت باشد. ادله‌ای که وجوبِ رجوع به اهل بیت بعد از قرآن و سنت نبوی را ثابت می‌کند، چیست؟ من نمی‌دانم چه رابطه‌ای بین سخنانِ شیخ عثمان با موضوع این گفت و گو وجود دارد؟ من احساس می‌کنم که مهم‌ترین مسدله برای شیخ عثمان این است که ثابت کند عصام کذاب است! درحالی که موضوع کذاب یا صادق بودنِ عصام، خارج از موضوع گفت و گوی ماست و اگر شیخ عثمان بخواهد، جلساتی را به بررسی رفتار و منش و شخصیت عصام العماد اختصاص می‌دهیم؛ البته بعد از پایان یافتن موضوع اهل بیت. لذا من از وی خواهش می‌کنم که درباره اهل بیت سخن بگوید و به عصام کار نداشته باشد. من نمی‌دانم چرا از چند جلسه پیش، خروجِ کامل از توافق مذکور را آغاز کرده است؟ او درباره موضوع آیات و روایات مربوط به اهل بیت سخن نمی‌گوید. می‌خواهم بدانم چرا شیخ عثمان اصرار بر خروج از این موضوع دارد؟ خواهش می‌کنم به این سؤال پاسخ دهید؟ آنگاه من شروع می‌کنم.

جناب شیخ عثمان:

چقدر سؤال‌های شما زیاد است و در عین حال به من پاسخ نمی‌دهی! اشکالی ندارد. دکترعصام می‌گوید: بر دورشدن از موضوع گفت و گو اصرار می‌ورزم. کدام گفت و گو؟ من بارها گفتم: اگر گفت و گویی از جناب تو بشنوم، گفت و گو می‌کنم. اما اگر هذیان بشنوم، دیگر گفت و گو نخواهم کرد! این چه گفت و گویی است که برایم از ناپلئون سخن می‌گویی؟ ۲۰ دقیقه وقت مردم را هدر دادی و از ناپلئون بناپارت سخن گفتی! این چه مناظره‌ای است که در آن از زندگی خودت صحبت می‌کنی؟ دیگران چگونه با تو تعامل می‌کنند که چون به ما می‌رسی، گریه می‌کنی؟ می‌گویی شب با آنها نماز می‌گزارم؛ ولی به من سلام نمی‌کنند. اما من به آنها سلام می‌کنم؟ این چه گفت و گویی است؟

من بارها گفته‌ام، مکرراً در حضور همه به شما می‌گویم: «اگر درباره موضوع

مفیدی سخن بگویی، با تو گفت و گو و مناظره می‌کنم. ولی اگر با پرداختن به مسأله غیرمفید وقت ما را هدر دهی، سخن گفتن با تو را رها کرده و درباره آنچه می‌خواهیم سخن می‌گوییم.

اینها مسائلی است که هنگام گفت و گو گوشزد کردم و تو از پاسخ دادن فرار کردی! لذا من همه آنها را که هر جلسه یک یا دو مورد به آن اضافه می‌شود، جمع کرده‌ام و اینک ۲۰ مسأله در این خصوص جمع کرده‌ام که جملگی آنها مواردی است که به آن پاسخ نداده ای! در حالی که تمام مسائلی را که از من پرسیده ای، پاسخ داده‌ام. تو از پاسخ دادن فرار می‌کنی! اما من این مسائل را فراموش نمی‌کنم؛ بلکه آنها را برای مردم یادآوری می‌کنم و به مردم می‌گویم که تو فقط درباره آنچه می‌خواهی، سخن می‌گویی و در لفافه و مبهم با مردم سخن می‌گویی و سخن نادرست بر زبان می‌آوری و آنگاه که تو را ملزم به واقع گویی می‌کنیم، فرار می‌کنی! به همین علت من این مسائل را فراموش نمی‌کنم.

ما از تو خواستیم که به این سؤالات پاسخ ده.ی زیرا این سؤال‌ها مربوط به اموری است که تو خوب می‌دانی که در آن صادق نیستی! بفرمایید دکترعصام!

جناب دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. تهمت زدن به دیگران آسان است و به سادگی می‌توان دیگران را به هذیان گویی و کذب متهم کرد. همه این مسائل درخصوص انبیاء نیز مطرح شده. آنها نیز به هذیان گویی متهم شدند! اما همه اینها ادعاست و ادعای بدون دلیل و مدرک پوچ است. ولذا من به شیخ عثمان پاسخ نمی‌دهم. زیرا او هیچ دلیل و برهانی درباره این ادعاها مطرح نمی‌کند! او بدون ارائه هیچ دلیلی به من می‌گوید که هذیان می‌گویم. او بدون هیچ دلیلی مرا کذاب می‌خواند! به من می‌گوید: «حیا نمی‌کنی!». اما دلیلی ارائه نمی‌کند. به من می‌گوید: «مانند (الاغ)

گریزان هستی»![1] او هیچ دلیلی ارائه نمی‌کند که بیانگر الاغ بودن من باشد! این درحالی است که انسان در جایگاه انسانی قرار دارد و چهارپا جایگاه خاص خود را دارد. ادله تو درباره این که انسان را الاغ می‌خوانی، چیست؟ من هم خیلی راحت می‌توانم از الفاظ تو استفاده کنم؛ اما من اخلاق اسلامی دارم و مقید و متعهد به کتاب و سنت اهل بیت هستم و درست نیست که بدی را با بدی پاسخ بدهم. فقط می‌گویم: «خداوند به تو بابت این اتهاماتِ بی‌دلیل و مدرک، جزای خیر دهد».

همانطور که در جلسات قبل دیدید، این گفت وگو با علائم و نشانه‌های متعددی آغاز شده است. چرا که می‌بینیم شیخ عثمان احترام خاصی برای بنی امیه قائل است و وقتی از او درباره اعتقاد «اسماعیل صنعانی» که از ائمه بزرگ اهل‌سنت است، به ترک درود فرستادن بر اهل بیت برای تقیه و ترس از بنی امیه سؤال کردم که: «اگر درود فرستادن بر اهل بیت را به خاطر تقیه و ترس از بنی امیه ترک کردند، پس چرا این احتمال را بعید می‌دانید که آنها از ترس بنی امیه، از حمایت از اهل بیت خودداری کرده باشند؟» درحالی که ابن تیمیه گفته که «اهل سنت روایات، فقه و حدیث و به طور کلی دین را از اهل بیت دریافت نکرده اند»؛ جواب نداد!

شیخ عثمان می‌گوید من به سؤال‌های تو پاسخ می‌دهم! به خدا قسم وی به هیچ سؤالی جز آنچه که خارج از چارچوب موضوع گفت وگو باشد، پاسخ نمی‌دهد. او در اصل به سؤال‌های من پاسخ نمی‌دهد و اگر هم پاسخ دهد، همواره حاشیه می‌رود و در ذهن خودش تصور می‌کند که به سؤال من پاسخ داده است.

حتی برخی شنوندگان هم فکر می‌کنند شیخ عثمان به سؤال من پاسخ می‌دهد! این درحالی است که درواقع او به تفسیر سؤال‌های من می‌پردازد، یا این که پاسخ بی‌ربط ارائه می‌کند. لذا اگر قرار باشد به شیوه شیخ عثمان به سؤالات من پاسخ داده شود، همه مردم می‌توانند به این سؤال‌ها پاسخ دهند که البته این

---

۱. كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَة (مدثر،۵۱-۵۰)

شیوه‌ای غیرواقعی است.

همانطور که در جلسه گذشته دیدید، شیخ عثمان با مدح و ستایش با بنی امیه تعامل می‌کند و یزید بن معاویه را در ردیف کسانی قرار می‌دهد که حافظ دین بوده‌اند. او مروان بن عبدالملک، ولید بن عبدالملک و شماری از اعضای خاندان بنی امیه را که اهل بیت را به شهادت رسانده‌اند، جزء کسانی قرار می‌دهد که حافظ دین هستند. از سوی دیگر وی می‌گوید: «من اهل بیت را دوست دارم!» من نمی‌دانم که یک انسان مسلمان چگونه می‌تواند دوستی قاتلان اهل بیت را با دوستی اهل بیت جمع کند؟ آیا کسی می‌تواند بگوید: «من جمال عبدالناصر، شهید سیدقطب، شیخ محمد فرغلی و شهید عبدالقادر عوده را دوست دارم؟» من مفهوم این دوگانگی عجیب را نمی‌فهمم که چگونه به قاتلانِ اهل بیت ایمان داری و آنها را حافظان دین می‌دانی و درعین حال می‌گویی آنها از دوازده نفری هستند که پیامبر درباره آنها بشارت داده است؟ آنگاه می‌گویی من اهل بیت را دوست دارم؟ اینها سؤالاتی است که به آنها پاسخ نمی‌دهی! البته مشکل در ذهنیت تو نیست؛ بلکه در فکر سنی است! فکر سنی تعامل عجیبی با بنی امیه دارد و از همین رو اغلب اهل سنت، ائمه اثنی عشری را از بنی امیه می‌دانند و با این اعتقاد، دین همچنان از جانب قاتلان اهل بیت حفظ می‌شود.

شیخ عثمان جنگ و خصومت میان بین امیه و اهل بیت را نادیده می‌گیرد و تنها به این امر اشاره می‌کند که "برخی از امویان به اهل بیت ظلم کردند". شیخ عثمان حتی شیوه تحلیل و تفسیر فتنه بنی امیه را هم رد می‌کند و همواره از گفت و گو با من در این زمینه خودداری می‌کند و به باغ معروف خود -تحریف قرآن- می‌گریزد. این باغ مشهور شیخ عثمان الخمیس است که هروقت می‌خواهد از پاسخ دادن فرار کند، به سمت این مسأله (تحریف قرآن) می‌رود. اما نمی‌داند که چگونه این مشکل را حل کند. زیرا با اصل این مشکل بیگانه است.

لذا به یاری خداوند وقتی در باب این مسأله گفت و گو کنیم، برای وی شرح

خواهم داد که چگونه با این مشکل مواجه شویم؟

من هروقت نقش امویان را برای وی شرح می‌دهم، می‌گوید: «آری برخی از امویان به اهل بیت ظلم کردند». اما شیخ عثمان تحلیل و گفت و گوی مفصل درباره نقش بنی امیه در دورکردن اهل سنت از اهل بیت را رد می‌کنند؛ بویژه این که ابن تیمیه می‌گوید: «اهل سنت دین و آیین خود را از اهل بیت نگرفته اند». لذا من معتقدم، زمان آن فرارسیده است که همانطور که ابن تیمیه به صراحت به این امر اذعان می‌کند و شیخ عثمان نیز بر آن تأکید می‌کند، دلایلی که باعث شده است اهل سنت دنباله روی مذهب اهل سنت نباشند، بررسی و تحلیل شود.

همانطور که در جلسات گذشته مشاهده کردید، همه مناظره کنندگان اعتراف کردند که پیامبراکرم فرمودند: «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی». بنابراین من بارها از شیخ عثمان پرسیدم که ثقل دوم-میراث دوم- کدام است؟ وی گفت: «کتاب خدا ثقل اول و اهل بیت ثقل دوم است». حال این سؤال مطرح است که چرا ابن تیمیه می‌گوید: «ما پیرو مذهب اهل بیت نیستیم و از مذهب اهل بیت چیزی نگرفته ایم؟» آیا این مخالفت آشکار با سخن پیامبر نیست؟ آیا سخن صنعانی که می‌گوید: «اهل سنت درود فرستادن بر اهل بیت را از ترس بنی امیه و برای تقیه، ترک کردند»، بیانگر این حقیقت نیست؟ واقعیت این است که ریشه اختلاف من با شیخ عثمان در نحوه تعامل با اهل بیت است. آیا تعامل با اهل بیت تنها در دوستی و مودّت است، یا دوستی و مودّت در کنار تمسک هرچه بیشتر به اهل بیت است؟

درضمن آنچه از جانب شیخ عثمان مرا آزرده خاطر ساخته این است که وی وقتی به تفسیر و شرح سخن صنعانی پرداخت، ناخواسته در گرداب خطرناک مغالطه گرفتار شد. همانطور که پیشتر گفتیم صنعانی گفته است که محدثینِ اهل سنت از ترس بنی امیه درود فرستادن بر اهل بیت را ترک کردند و همین سخن صنعانی دلایلی را که باعث شد ابن تیمیه به صراحت بگوید که اهل سنت چیزی از

اهل بیت نگرفته‌اند، فاش ساخت.

لذا من به شیخ عثمان گفتم که اگر اهل سنت درود فرستادن بر اهل بیت را از ترس بنی امیه ترک کردند، پس جای تعجب و شگفتی ندارد که مذهب اهل بیت را هم به خاطر بنی امیه ترک کرده باشند. اگر شیخ عثمان از صنعانی انتقاد کرد، به این علت است که صنعانی نقش بنی امیه را در دورکردن اهل سنت از اهل بیت بیان کرده و من اینک با استفاده از صحیح بخاری و صحیح مسلم توضیح می دهم که این دو باعث گرایش من به مذهب دوازده امامی شدند. من از طریق صحیح مسلم با "حدیث ثقلین" و "حدیث دوازده خلیفه" و "حدیث کساء" آشنا شدم و اینک از طریق بخاری و مسلم و دلایلی که باعث گرایش من به مذهب شیعه شد، برای شیخ بیان می‌کنم که به چه دلایلی محدثینِ اهل سنت از اهل بیت فاصله گرفتند. لذا همین امور مرا وادار به گرویدن به مذهب تشیع کرد.

پس برادران من! بشنوید آنچه را در دو کتاب از صحاح سته[1] و برخی کتاب‌های محدثین در باب نقش بنی امیه در مجبور کردن مردم به لعن اهل بیت و اجبار آنها به ترک مذهب اهل بیت آمده است.

برادران، حال که ائمه اهل سنت گفته‌اند که امویان، مردم را به لعن اهل بیت مجبور کرده‌اند، آیا یک در هزار تصور نمی‌کنید که آنها مردم را به ترکِ مذهب اهل بیت مجبور کرده باشند؟ به ویژه با مشاهده عبارات به جا مانده از ابن تیمیه، صنعانی، شوکانی، عسقلانی و...حالا بشنوید:

اول: «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»، تألیف «حافظ ابن حجر عسقلانی». البته ذکر این کتاب برای آن است که شیخ عثمان مانند جلسه گذشته وارد بحث نشود و ناخودآگاه مغالطه نکند.

در صحیح بخاری، «عبدالعزیز بن ابی حازم» از پدرش نقل کرده که گفت: مردی نزد «سهل بن سعد» آمد و به او گفت: فلانی امیر مدینه است و روی منبر به (امام)

---

۱. کتب شش‌گانه صحیح حدیث

علی ناسزا می‌گوید.

این روایت در صحیح بخاری واضح نیست، اما عسقلانی در شرح این روایت، با روایتی دیگر از طبرانی آورده است که از تو می‌خواهد که به علی ناسزا بگویی.

دوم: در صحیح مسلم روایتی صریح تر در باره ناسزاگفتن به امام علی ذکر شده است. در جزء هفتم، صفحه ۱۲٤ این کتاب از «عبدالعزیز بن ابی حازم»، از «سهل بن سعد» نقل شده است که گفت: بر مدینه مردی از آل مروان تعیین شد که سهل بن سعد را دعوت و امر کرد تا به علی ناسزا بگوید؛ سعد إبا کرد! او گفت: حال که ابا می‌کنی، پس بگو: خدا اباتراب را لعنت کند! سهل گفت: برای علی اسمی دوست داشتنی تر از ابوتراب نیست و او خوشحال می‌شود وقتی که با آن اسم خوانده می‌شود و این لقبی است که پیامبراکرم به ایشان داده است.

صحیح مسلم در تفسیر روایت بخاری آورده است که مروان بن حکم که والی مدینه در زمان معاویه بود، به امام علی ناسزا می‌گفت و بر منبر دیگران را به ناسزا گفتن به علی دعوت می‌کرد.

این یک حقیقت تاریخی است. پس چگونه شیخ عثمان معتقد است که معاویه و مروان بن حکم در دورکردن اهل سنت از اهل بیت نقشی نداشته‌اند؟ تاجایی که ابن تیمیه گفته است: «اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته اند». اگر شیخ عثمان به دنبال حقیقت است، این حقیقت است و همین احادیث و روایات، مرا وادار کرد وهابیت را رها و از اهل بیت پیروی کنم.

من از شیخ عثمان تعجب می‌کنم! زیرا هنگامی که سنی یا به عبارت دقیق تر وهابی بودم، مطالعه این احادیث و روایات در بخاری و مسلم و ادله متعدد دیگری، باعث بیداری من و آگاه شدنم از توطئه‌های امویان شد. حال، آقای شیخ عثمان! اگر این متون صحت داشته باشد، آیا نقش سرویسِ جاسوسی امویان در جدایی ما از اهل بیت را بررسی می‌کنی؟ من این سخنان را در حالی می‌گویم که تا چند سال پیش از پیروان مذهب افراطی وهابی بودم.

و اینک ادامه بررسی نقش بنی امیه در دورکردن اهل سنت از اهل بیت با استفاده از متون کتب شش گانه حدیث اهل سنت:

سوم: سنن ترمذی، همانطور که در صحیح آمده، در سنن ترمذی، شرح امام الالبانی، جزء سوم، صفحه ۲۰٤ از «عامر بن سعد بن ابی وقاص» نقل شده است که معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چرا به ابوتراب ناسزا نمی گویی؟

البانی گفت: این حدیث صحیح است و مسلم و ترمذی هم این حدیث را روایت کرده‌اند.

چهارم: سنن ابن ماجه یکی دیگر از کتب شش گانه. من باز هم می‌گویم که کتب شش گانه مرا وادار کردند که جذب مذهب تشیّع شوم. جزء اول، صفحه ۲٦ سنن ابن ماجه با تحقیق و شرح البانی نقل شده است که معاویه در یکی از سفرهای حج خود، نزد سعد ابی وقاص از امام علی علیه السلام بدگویی کرد و سعد خشمگین شد و گفت: آیا این سخنان را درباره مردی می‌گویی که شنیدم رسول خدا درباره او می‌گفت: «من کنت مولاه فعلی مولاه. .»؟

پنجم: سنن ابی داود از صحاح شش‌گانه. در جزء سوم، صفحه ۸۸۰ از سن ابی داود شرح البانی، از «ریاح بن حارث» آمده است که: در مسجد کوفه نزد فلان- مغیره بن شعبه- نشسته بودم که «سعید بن زید» بدانجا آمد و مغیره از او استقبال کرد و او را بر سریر نشاند. آنگاه مردی کوفی به نام «قیس بن علقمه» از راه رسید و او نیز مورد استقبال مغیره قرار گرفت. سپس مرد کوفی شروع به ناسزاگویی کرد و «سعید بن زید» رضی الله عنه به مغیره گفت: این مرد به چه کسی ناسزا می‌گوید؟ مغیره گفت: به علی ناسزا می‌گوید! «سعید بن زید» گفت: من می‌بینم که نزد تو به اصحاب رسول اکرم ناسزا گفته می‌شود و تو هیچ کاری نمی‌کنی!

البته برای آنکه شیخ عثمان بداند و مرا کاذب نخواند، خاطرنشان می‌کنم که در کتاب سنن داود، به صراحت نام مغیره ذکر نشده است. اما در مسند امام احمد نام مغیره آمده است. مغیره والی معاویه در کوفه بود. در روایات صحیح مسند، امام

احمد و کتاب (السنه) «ابن ابی عاصم»، نام مغیره بن شعبه به صراحت بیان شده است و من روایاتی را دیده‌ام که نام وی را به صراحت ذکر کرده‌اند و هدف من از اشاره و تأکید بر این اسم آن است که شیخ عثمان مرا کذاب نخواند و نگوید نام مغیره در این روایات نیست.

من از شیخ عثمان می‌پرسم حال که معاویه، مغیره و مروان بن حکم که هرسه از صحابه بودند، مردم را در زمان وجود صحابه، به لعن امام علی مجبور می‌کردند و صحابه بزرگی از انصار و مهاجرین نظیر سعد ابن ابی وقاص و سعید بن زید از مقابله با آنها عاجز بودند، آیا پس از زمان حضور صحابه، فرد دیگری می‌توانست با بنی امیه که کینه توز تر و ظالم تر از معاویه بودند، مقابله کند؟ اگر صحابه بزرگی چون این افراد، از مقابله با لعنِ اهل بیت و تلاش معاویه برای ایجاد فاصله میان اهل بیت و مسلمانان عاجز بودند، آیا ابوحنیفه و ائمه چهارگانه قادر به ایستادگی در برابر ظلم بین امیه و بنی عباس در حق اهل بیت بودند؟ پس آقای شیخ عثمان لطفاً به این سؤالات پاسخ دهید. اگر واقعاً به این سؤالات پاسخ دهی، من از همین تریبون بطان مذهب اهل بیت و حقانیت مذهب اهل سنت را اعلام می‌کنم!

آیا کسی که در زمان صحابه، در زمان مهاجرین و انصار به اهل بیت حمله و اهانت می‌کند، بعد از پایان عصر صحابه دست به چنین کاری نمی‌زند؟

بنابراین به خدا سوگند ابن تیمیه به حق و صادقانه گفت که «اهل سنت چیزی از اهل بیت نگرفته اند». من نمی‌دانم شیخ عثمان با وجود این ادله تاریخی و ادله موجود در کتب اهل سنت که دال بر صحت کلام ابن تیمیه است، چگونه با وی مخالفت می‌کند؟ همانطور که می‌دانید و در کتاب صحیح و سنن اربعه دلایلی که باعث شد اهل سنت از اهل بیت جدا شوند، ذکر شده است.

ششم: امام نسائی در کتاب سنن کبری و خصائصِ امام علی با اسناد معتبر، روایات متعددی درباره صدور مجوز ناسزاگویی به امام علی از سوی بنی امیه در زمان مهاجرین و انصار، گرداوری کرده است. نسائی با بخاری و مسلم درباره حدیث

پیشین از «سهل بن سعد» و نیز با مسلم و ترمذی در نقل حدیث «عامر بن سعد» که شامل شماره های(۱۰و ۵۲و ۹۰) از کتاب خصائص می‌شود، اتفاق نظر دارند.

جناب شیخ عثمان احادیثی که اشاره کردم، اسناد معتبر دارند. پس نگو که احادیث ضعیف آورده ام! من از بخاری و مسلم شروع کردم تا نگویی به احادیث ضعیف استناد می‌کنم. باز هم تکرار می‌کنم آنچه باعث گرایش من به تشیّع شد، همین کتب شش گانه است. من براساس کتب تاریخی شیعه نشده‌ام. من به حکم این که در گروه حدیث دانشگاه «امام محمد بن سعود» و نیز در عربستان دانشجوی گروه حدیث دانشکده اصول دین بوده ام؛ پس از مطالعه شیعه شده‌ام و از تو می‌خواهم به این مقوله پاسخ دهی! اما خوب می‌دانم که نمی‌توانی پاسخ دهی! زیرا مذهب اهل سنت- با احترام به همه می گویم- که گرفتار دستگاه اطلاعات اموی شد. چرا که آنها در آن زمان در اکثریت بودند. البته نعوذبالله نمی‌گویم آنها با بنی امیه همدست و همگام شدند. اما همانطور که صنعانی گفت: «اهل سنت در برخورد با بنی امیه، متوسل به تقیه شدند». همچنین امام شوکانی نیز گفت: «در برخورد با بنی امیه تقیه کردند».

بنابراین یا شیخ عثمان از تو می‌خواهم بدون اینکه از چارچوب موضوع بحث خارج شوی، به سؤالات من پاسخ دهی! خواهش می‌کنم این بار از موضوع خارج نشو...بفرمایید خداوند جزای خیرتان دهد!

آقای رفیق الموسوی مدیر مناظره از طرف شیعیان:

فکر می‌کنم هدستِ شیخ عثمان قطع شده است!

جناب شیخ عثمان خمیس:

بسم الله الرحمن الرحیم. ما اندکی خارج شدیم. تنها برای این که آخرین سخنانش برای ما از جایی که قطع شده بود، یادآوری شود.

جناب طلال از غرفه الحق:

به زودی آنچه دکترعصام گفته تکرار خواهد شد. زیرا آنها خوب نشنیدند که این مقطع جزء زمان اختصاص یافته، محاسبه نمی‌شود. ببخشید آقای دکتر عصام، لطفاً آخرین سخنانت را تکرار کن! زیرا صدای هدستِ شیخ عثمان قطع شده...

جناب دکتر عصام:

خطاب به آقای شیخ عثمان می‌گویم که اغلب گفته هایم اسناد و متون معتبر دارند. متونِ معتبر فراوانی در کتب شش گانه وجود دارد که دلایل دوریِ اهل سنت از اهل بیت و ترک مذهب اهل بیت از سوی اهل سنت را شرح می‌دهد و نیز مشخص شده است که ابن تیمیه درست گفته و حق با وی است؛ نه با شیخ عثمان که می‌خواهد من کلام ابن تیمیه را رها کنم و از کلام وی پیروی کنم! و براساس این متون، مشخص شده که بنی امیه صحابه را به ناسزاگویی به امام علی مجبور می‌کردند. با این وضع چگونه ممکن است اجازه داده باشند که آنها پیرو فقه امام علی باشند؟ این امر درواقع تفسیر این گفته ابن تیمیه است که اهل سنت با وجود داشتن اتفاق نظر درباره این که ثقل دوم اهل بیت است، امام علی را ترک کردند و این موضوع برای کسی که به شروح مسلم مراجعه کند، قابل درک است که اهل بیت، ثقل دوم است و هرکس که به شرح صحیح مسلم پرداخته، گفته است که: «ثقل دوم اهل بیت است» و شیخ عثمان نیز به این امر اذعان دارد.

من سخن مورّخان را ذکر نکرده‌ام، بلکه کلام محدثین را آورده‌ام و اگر به کلام مورخین استناد می‌کردم که خیلی بیشتر از این می‌شد. زیرا بسیاری از مورّخانِ اهل سنت و نیز بسیاری از شرح نویسان اهل سنت بیان کرده‌اند که چرا اهل سنت، اهل بیت را ترک کرده‌اند؟ درضمن از آنجایی که من از طریق کتب حدیث و کتب شش گانه وارد مذهب اهل سنت شده‌ام، ترجیح می‌دهم روایاتی را از کتب حدیث نقل کنم. زیرا به محدثین اعتماد دارم و به محدثین بیشتر از مورخان اهل سنت

اعتماد دارم. لذا من تلاش- بدون قصد-شیخ عثمان با سخن ابن تیمیه مبنی بر این که «اهل سنت چیزی از اهل بیت نگرفته اند» و نیز بازی -غیر عمد وی- با امام صنعانی مبنی بر این که «اهل سنت درود فرستادن بر اهل بیت را از ترس بنی امیه ترک کردند»، بیانگر انتقاد وی از ابن تیمیه و صنعانی می‌دانم!

آقای شیخ عثمان، حال که علمای اهل سنت در کتب شش گانه تبیین می‌کنند که بنی امیه در عصر صحابه به عنوان بهترین عصرها، به امام علی ناسزا می‌گفتند، پس چگونه بعید می‌دانید که بین فقه اهل بیت و فقهاء بعد اهل سنت که پس از دوران صحابه آمدند، فاصله بیندازند؟

من اهل سنت را به دنباله روی و همگامی با بنی امیه متهم نمی‌کنم؛ اما همانگونه که شوکانی گفت، می‌گویم که «اهل سنت در برخورد با بین امیه متوسل به تقیه شدند و اهل بیت را ترک کردند». این تقریباً آخرین سخنان من بود که من به خاطر شیخ عثمان آن را تکرار کردم و امیدوارم که زمان آن برای من محاسبه نشود!

جناب شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. ماشاء الله! دکترعصام می‌گوید: وقت هدر نده! تو فردی آکادمیک هستی؛ اما نمی‌خواهی در چیزی که درباره آن سخن گفتی، کمترین پیشرفتی باشد! دکترعصام تو فارغ التحصیل دانشکده حدیث دانشگاه ملک سعود هست! دکترعصام دانشگاه ملک سعود دانشکده حدیث داره؟ بفرمایید.

آقای رفیق الموسوی مدیر مناظره از طرف اثنی عشریه:

جناب دکتر عصام بفرما! من نمی‌دانم که آیا آقای دکترعصام منتظر پاسخ‌های شیخ عثمان بود؟ به هر حال من میکروفون را در اختیار دکترعصام قرار می‌دهم تا این مسأله را تحلیل کند. بفرمایید آقای عصام!

آقای طلال:

دکترعصام بفرمایید!

دکتر عصام:

ببخشید شیخ عثمان، سؤال شخصی نپرس! من مفصل سخن گفتم. من نمی‌خواهم وقت را برای مسائل شخصی هدر بدهم. پس درباره این موضوع سؤال می‌پرسم.

شیخ عثمان:

دکترعصام می‌گوید: «چرا از موضوع گفت و گو دورشدی؟» تو اصلاً در چارچوب موضوع گفت و گو سخن نگفتی! می‌گوید «اتهام زدن کار ساده‌ای است، اما هیچ دلیلی برای این ادعا ارائه نمی‌کند». دکتر عصام متأسفانه فرار می‌کنی! من با صدای خودت شنیدم که دروغ می‌گویی! شیخ عصام چگونه دلیل وجود ندارد؟ من آن سؤالات را مطرح کردم و تو می‌خواهی بار دیگر آنها را تکرار کنم تا همه بدانند که همه آنها با ذکر دلیل است و آن گونه که ادعا می‌کنی، بدون دلیل نیست.

شیخ عصام تو گفتی: شلتوت و بشری هر دو اثنی عشریه را تکفیر می‌کردند. من به تو گفتم: این سخن کجاست؟ تو پاسخ ندادی و گفتی: شیخ عثمان، اثنی عشریه را تکفیر می‌کند. اما این دروغ است! من به تو گفتم که این سخن کجاست؟ تو پاسخ ندادی.

من غُلاتی چون خمینی، خویی، ممقانی، صدوق، مفید و مجلسی را لعن کردی و وقتی از تو خواستم بگویی این افراطیون چه کسانی هستند؟ بدون دلیل پاسخ ندادی.

وقتی گفتم: طحاوی آن را تصحیح کردی و من این انکار را بدون دلیل از زبان خودت شنیدم.

دکترعصام آیا تصور می‌کنی که همه حاضران صدای تو را نمی‌شنوند؟ دکترعصام

قدری شرم و حیا هم خوبه! دکترعصام من با گوش خودم شنیدم که تو گفتی حدیث ام سلمه در صحیح مسلم است و حال می‌گویی نگفته‌ای که حدیث ام سلمه در صحیح مسلم است.

دکترعصام کلام ابن تیمیه را حرف به حرف و با ذکر جزء و صفحه ذکر کردی و من از زبان خودت آن را شنیدم. بعد انکار کردی! چرا این حرف را می‌زنی؟ چرا بدون دلیل می‌گویی من این کلام را به یاد می‌آورم؟ آیا تو نگفتی؟ دکتر به خدا سوگند یاد می‌کنی که دروغ نمی‌گویی؟ آیا از تو نخواستم که با تو مباهله کنم که تو کذاب هستی و تو نپذیرفتی که درباره این موضوع با من مباهله کنی.

وقتی کلام ابن جوزی را نقل کردی و به امام مسلم بهتان زدی و گفتی که مسلم گفته حدیث اثنی عشر در غدیرخم ذکر شده و نیز وقتی درباره «محمد علی البار» سخن گفتی؛ به تو گفتم که چه کسی گفته او وهابی است؟ تو سکوت کردی و جواب ندادی و پاسخ ندادی که شروح پنجگانه مسلم که فقط تو آنها را مطالعه کردی، کجاست؟

وقتی گفتی امام طوفی، امام اهل سنت است، گفتیم بیوگرافی او کجاست؟ تو پاسخ ندادی!

زید درباره کسانی که صدقه بر آنها حرام شده، پرسید و تو این گونه به زید دروغ گفتی و وقتی ما آن را به تو یادآوری کردیم، تو پاسخ ندادی! دکترعصام چرا این حرف را می‌زنی؟ چرا بدون دلیل سخن می‌گویی؟ گفتی امام مسلم گفت: زید خودش این موضوع را درک کرده است. به تو گفتم امام مسلم این را نگفته و تو پاسخ ندادی. دکترعصام این سخن شایسته شما نیست! آیا فکر می‌کنی که این سخن به حساب شما نوشته نمی‌شود؟ همه چیز به ضرر شماست. همه اینها ضبط شده است. من از تو می‌خواهم بدانی که من این اکاذیب را از زبان خودت می‌شنوم. صدای تو ضبط شده و من از زبان خودت اینها را گوش کرده‌ام تا دیگر ادعای بدون دلیل و مدرکی مطرح نکنی!

می گویی: چگونه قاتلان اهل بیت را دوست می‌داری و گفت و گو درباره کشتار اهل بیت به دست بنی امیه را رد می‌کنی؟ آیا تو چهره‌ای آکادمیک نیستی؟ آیا از حدیث مباهله و آیه مباهله سخن نمی‌گویی؟ از آیه مباهله سخن بگو! می‌خواهی درباره اهل بیت سخن بگویی، مشکلی نیست. از اهل بیت سخن می‌گوییم. مشخص کن چه چیزی می‌خواهی؟ دکترعصام این گونه تشتت و پراکنده گویی نکن!

می گویی ابن تیمیه گفت: ما اهل سنت چیزی از اهل بیت نگرفته‌ایم. این دروغی جدید است. دکترعصام تو اینک با ذکر نام بخاری و مسلم لفظ «رضی الله عنهما» را به کار می‌بری. آیا قلباً این واژه را درباره آنها به کار می‌بری و واقعاً از آنها راضی هستی؟ اگر این طور است، پس چرا این دو شیعه نشدند؟ واقعیت این است که آنها به حق پی بردند و حق را شناختند. پس بر باطل بودند و اگر حق را نشناختند، پس گوارا باد بر تو که حق را شناختی! دکترعصام می‌گویی: به این سؤال‌ها پاسخ بده! اما خودِ تو به هیچ چیز پاسخ نمی‌دهی! من جلسه گذشته فقط نشستم و شنیدم و تو وقت مردم را هدر دادی! من واقعاً متاسفم! تو وقت مردم را هدر دادی تا من تنها این ادعا را از زبان تو بشنوم که به هیچ یک از چهل سؤال ادعاییِ تو پاسخ نمی‌دهم. من از تو خواستم که آنها را یادآوری کنی، اما تو چیزی را یادآوری نکردی!

دکترعصام، ابن مطهر، انطاکی، منعم و تیجانی گفتند: «اهل سنت دین، مذهب و فقه خود را از اهل بیت گرفته اند»، آیا این سخن را قبول داری، یا خیر؟ اگر قبول نداری، پس این بدان معناست که آنها جاهل یا کذاب هستند.

دکترعصام تو می‌گویی فارغ التحصیل دانشکده حدیث دانشگاه ملک سعودی. البته این سؤال شخصی نیست. آقای دکتر آیا دانشگاه ملک سعود دانشکده حدیث دارد؟ بفرمایید.

آقای طلال از غرفه الحق از طرف شیعیان:

بفرمایید دکتر!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. او همچنان اصرار دارد که سؤال شخصی مطرح کند. من گفتم ممکن است اشتباه لفظی صورت گرفته باشد. من گفتم در دانشگاه امام محمد بن سعود درس خواندم و فقط در اشتباهی لفظی گفتم: «الملک محمد بن سعود»، دانشگاه امام محمدبن سعود، گروه حدیث دارد و آن دانشکده زیر مجموعه دانشکده اصول دین است و چند دانشکده مربوط به شریعت اسلامی دارد.

شیخ عثمان:

دکتر عصام، ما را خنداندی! تو نمی‌دانی کجا فارغ التحصیل شده ای. جواب بده!

دکتر عصام:

نه...نه گفتم که او دانشگاه امام محمد بن سعود بود، نمی‌دانم این پاسخ شفاف است، یا خیر؟

درضمن اگر می‌خواهی وارد این جزئیات شوی، من آماده‌ام جزئیات این مسأله را برای شما بیان کنم. من در منطقه الدرعیه در چند کیلومتری ریاض سکونت داشتم. من نمی‌خواهم وارد این مسائل شوم. زیرا به خودم اعتماد دارم. من آن گونه که شما تصور می‌کنید، نیستم. مشکل تو این است که از همه ره یافتگانی که از مذهب اهل سنت یا وهابیت روی گردانیده و به مذهب تشیع گرویده‌اند، انتقاد می‌کنی! بنابراین مشکل تو در اصل سوء ظن است. در نظر تو انطاکی صاحب کتاب «چرا مذهب اهل بیت را انتخاب کردم»، که از علمای بزرگ اهل سنت بود و در

اواخر عمر خود شیعه شد، کذاب است! تیجانی اهل سنت بود که به تشیع گروید و کتاب «آنگاه هدایت شدم» را تألیف کرد، کذاب است! علامه حلی کذاب است! از غزالی انتقاد کردی، بسیاری از دیگر علما را به باد انتقاد گرفتی و به همین علت من می‌گویم: «تو گرفتار سوء ظن شده ای»! حال فقط می‌خواهم به من پاسخ دهی! ببینید او می‌خواهد از چارچوب این موضوع خارج شود.

چرا اهل بیت را ترک کردید؟ چرا می‌خواهی کلام ابن تیمیه را تحریف کنی؟ تو آن را خوانده‌ای و اگر می‌خواهی آن را با صدای خودت بشنوم، مشکلی نیست. می‌شنوم! عبارت ابن تیمیه را با صدای خودت خواندی که گفت: «از امام علی چیزی نگرفته ایم» و تو این عبارت را با ذکر صفحه و شماره بیان کردی.

چرا به کلام شوکانی پاسخ نمی‌دهی؟ چرا به سخن من پاسخ نمی‌دهی؟ چرا هروقت با دلیل و برهان حجت را بر تو تمام می‌کنم، می‌گویی کجا فارغ التحصیل شده ای؟ خواهش می‌کنم وارد مسائل شخصی نشوید. فرض کن من مسلمان نیستم. اگر با دلیل و برهان آمده ای، پس باید درباره ادله من مناقشه کنی؛ خواه وهابی باشی و خواه غیر وهابی! این مسأله به من ربطی ندارد. مهم این است که تو به ادله‌ای که من ارائه کرده‌ام، نگاه کنی.

من تنها می‌خواهم این سؤال را از تو بپرسم. بخاری در جزء دوم، صفحه ۲۰۷ صحیح خود، از «عمرة بن عبدالرحمن» روایت کرده که عایشه به او گفته است که «زیاد بن ابی سفیان- در اصل زیاد ابن ابیه- است. اما در صحیح بخاری زیاد بن ابی سفیان آمده است. به این ترتیب در صحیح بخاری، زیاد بن ابیه، به ابی سفیان نسبت داده شده است.

حال سؤال من این است که محدثان چگونه کلام زیاد بن ابی سفیان را به زیاد بن ابیه اطلاق می‌کردند؟ به این سؤال پاسخ می‌دهم که در اصل این پاسخ، خودش سؤال دیگری است. آیا محدثان به این مخالفتِ آشکار با پیامبر راضی بودند؟ زیرا در اسلام درست نیست که فردی به غیر از پدرش منسوب شود. این

گناه کبیره است. چگونه محدثان راضی شده‌اند که این گناه کبیره را مرتکب شوند؟ چرا این کار را کرده‌اند؟ آیا درست است که محدثان را متّهم کنیم؟

من برای تو ثابت می‌کنم که اهل سنت از ترس بنی امیه تقیه می‌کردند و نیز ارتکاب چنین گناه کبیره‌ای را از ترس بین امیه جایز شمردند. آیا ممکن است محدثان چنین کاری برای نزدیکی به بنی امیه انجام دهند؟ نه! نه! به خدا قسم محدثان بزرگوارتر از این هستند که از ترس بنی امیه تقیه کنند. برخی علمای اهل سنت به این سؤال پاسخ می‌دهند؛ اما شیخ عثمان هرگز به این سؤال پاسخ نخواهد داد.

ابن حجرعسقلانی، امام اهل سنت که صحیح بخاری را شرح داده، بیان کرده که چرا اهل سنت، اهل بیت را رها کردند. وی این امر را به صورت کامل در جزء دوم، صفحه ۵۵ شرح داده و علت این که محدثین با پیامبر مخالفت کرده و زیاد بن ابیه را به غیر از پدرش، یعنی ابی سفیان نسبت داده‌اند، بیان کرده است.

همچنین «محمد بن علی شوکانی» از ائمه اهل سنت در جزء پنجم، کتاب «نیل الاوطار»، صفحه ۱۹٤ علت این امر را شرح داده و گفته است که «در زمان بنی امیه این مسأله صورت گرفته و محدثان درخصوص زیاد بن ابیه مرتکب گناه کبیره شدند و سپس از وی تنها به عنوان زیاد بن ابیه یاد شد و قبل از آنکه معاویه وی را خودش نسبت دهد، به او زیاد بن عبید گفته می‌شد».

زیاد بن ابیه، پیش از آن که معاویه وی را به خود منسوب کند و مدعی شود که برادر پدری اش می‌باشد، خود را از موالی می‌دانست. چرا که در فراشِ عبید رومی زاده شده بود. در زمان معاویه، جماعتی گواه بودند که وقتی ابی سفیان اقرار کرد که زیاد فرزند اوست، معاویه زیاد را به خودش نسبت داد و براساس اهداف دنیوی با این حدیث صحیح که «فرزند از آن فراش است و برای زناکار سنگ است» مخالفت کرد. این رویداد برای معاویه مؤکد شد و در پاسخ به انکار کننده آن گفت: «اهل علم - به روایت امام شوکانی- بر تحریم انتساب (زیاد بن ابیه به ابی سفیان)

اجماع کرده اند» و به روایت امام شوکانی، اگر اهل علم در زمان بنی امیه چنین گناه و اشتباه بزرگی مرتکب شده‌اند، تقیه به علت ترس از امویان بوده است.

من می‌گویم: محدثان سنی مذهب، اهل سنت را از ترس بنی امیه ترک کردند. من آنها را متهم نمی‌کنم.

امام شوکانی گفت. کما این که همچنان این کلام متعلق به اوست: «اگر کسی بپرسد که چرا کتب شش گانه با وجود این که پس از پایان عمر بین امیه و در زمان بنی عباس تألیف شدند، اما تغییر نکردند»، پاسخ این است که محدثین مانند زمان بنی امیه متعهد و پایبند به این کتب بودند. یعنی آنها التزام به ترک مذهب اهل بیت داشتند. کما این که بنی امیه آنها را مجبور کرد. من می‌خواهم بگویم که پاسخت به امام شوکانی چیست؟ چرا ثقلین را ترک کردی؟ چرا ثقل دوم را ترک کردید؟ به این سؤالات پاسخ بده! من خواهش می‌کنم که سؤال شخصی نپرسی!

شیخ عثمان:

دکتر عصام! از شما می‌خواهم هرچند اندکی احترام حضار را نگه دار و ابتدا به سؤالات پاسخ بده! تو می‌گویی: من از موضوع خارج می‌شوم! تو اینک وارد موضوع صحابه و...شدی و بعد به من می‌گویی از موضوع خارج می‌شوم؟ دکترعصام! اشکالی ندارد. برای آنکه وقت حاضران را هدر ندهیم، یا به سؤالاتی که مطرح کردم، پاسخ بده و احترام حضار را نگه دار یا درباره آیه مباهله سخن بگو! تو چهره‌ای دانشگاهی هستی و نمره می‌گیری...بفرمایید دکترعصام!

سید رفیق مدیر مناظرخ از طرف شیعیان:

ببخشید، قبل از هرچیز باید این گفت و گو مشترک بین دو طرف باشد. زمان باید خیلی مهم باشد و از هدر دادن آن اجتناب کنیم. زیرا دکترعصام زمان زیادی صرف می‌کند و فکر نمی‌کنم این گفت و گوی مشترک باشد. این دیدگاه من است. دکترعصام بفرمایید!

جناب دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. بله شیخ عثمان همانطور که سید رفیق گفت: خواهش می‌کنم که این گفت وگو مشترک باشد و معقول نیست که من به همه سؤالات پاسخ بدهم. من بپرسم و حرف بزنم و تو هیچ پاسخی به سؤالات ندهی! من از تو می‌پرسم، اما شوکانی در جزء دوازدهم «نیل الاوطار»، صفحه ۵۵ گفت: «اهل علم بر تحریم نسبت دادن- نسبت دادن زیاد ابن ابیه به ابی سفیان- اجماع کرده‌اند و ارتکاب این فعل حرام از سوی اهل علم در زمان بنی امیه تقیه بوده است». من از تو می‌پرسم حال که اهل سنت به خاطر بنی امیه این فعل ممنوعه را انجام دادند، آیا یک در هزار این احتمال را نمی‌دهی که اهل سنت حدیث ثقلین موجود در صحیح مسلم را نیز به خاطر بنی امیه ترک کرده باشند؟ به این سؤال پاسخ بده!

جناب شیخ عثمان:

دکترعصام! گفت و گوی ما درباره آیه مباهله است، آقای دانشگاهی!

آقای طلال از طرف شیعیان:

جناب دکتر بفرمایید!

جناب دکتر عصام:

خواهش می‌کنم فقط نظرت را درباره این موضع بگو! اگر جواب نمی‌دهی، فقط نظرت را درباره این عبارت امام شوکانی بگو که گفت: «اهل علم بر تحریم نسبت دادن زیاد ابن ابیه، به ابی سفیان اتفاق نظر کرده‌اند و ارتکاب این اشتباه از سوی اهل علم به خاطر بنی امیه تقیه بوده است». به عبارت دیگر حدیث نویسان اهل سنت، متوسل به تقیه شدند و اهل بیت را رها کردند. حال اگر این محدثان در زمان بنی امیه، مذهب اهل بیت را از روی تقیه رها کردند، تو که الآن نگرانی و ترسی

نداری، پس چرا از آن محدثان تقلید می‌کنی؟ تو که به تقیه نیاز نداری و می‌توانی به مذهب اهل بیت برگردی! زیرا بنی امیه و بنی عباس دیگر بر تو مسلط نیستند. با این حال آیا حق نداریم به اهل بیت برگردیم؟

جناب شیخ عثمان:

دکترعصام به خدا قسم من از شما تعجب می‌کنم! چرا که تو اصرار داری من به سؤال‌هایت پاسخ دهم؛ اما در عین حال تو به سؤالات من پاسخ نمی‌دهی. من واقعاً از شیوه عجیب تو تعجب می‌کنم! دکترعصام وارد موضوع آیه مباهله شو و اگر می‌خواهی که به سؤالات تو پاسخ دهم، پس ابتدا به سؤالات من پاسخ بده! فرار از پاسخ در کار نیست! من جلسه گذشته تو را ملزم کردم که همه سؤالات خودت را بپرسی؛ اما تو سؤال نپرسیدی! زیرا چیزی برای پرسیدن نداشتی و هرروز سؤال جدیدی می‌پرسی تا ما را از موضوع خارج کنی! از آیه مباهله بر امامت و عصمت استدلال کن، بفرمایید!

جناب دکتر عصام:

اگر نمی‌خواهی به این سؤال پاسخ دهی، پس به سؤال صنعانی پاسخ بده؛ زیرا من جلسه گذشته از تو سؤال پرسیدم. ممکن است تو برای این سؤال آمادگی نداشته باشی. زیرا این سؤال جدید است. من از تو یک سؤال می‌پرسم. امام صنعانی گفت: «محدثان در زمان بنی امیه از ترس امویان و برای تقیه بر اهل بیت درود نمی‌فرستادند».

آیا این امکان وجود ندارد که آنها مذهب اهل بیت را نیز از ترس بنی امیه ترک کرده باشند؟ من نمی‌دانم آیا همچنان دوران بنی امیه بر ما حکمفرماست و ما نمی‌توانیم این موضوع را واقع بینانه به صورت علمی و دقیق بررسی و تحلیل کنیم؟ امام شوکانی، امامی بزرگ است که وقتی که «امام محمد عبدالوهاب» از دنیا رفت در دیوان شعرش در رثای او بیش از یکصد بیت شعر سرود. اما شوکانی کسی

است که باعث شد من به مذهب اثنی عشری گرایش پیدا کنم. لذا من معتقدم که باید از قید و بند سیستم اطلاعات امویان و عباسیان رها شویم. من صحابه را متّهم نمی‌کنم؛ اما می‌گویم که بنی امیه در آن زمان بر مردم مسلط بودند و تعدادی از صحابه را به قتل رساندند و اهل بیت را کشتند. بنی امیه ریختن خون صحابه را در واقعه حره و کربلا مباح شمردند. من می‌گویم که بنی امیه ما را اهل بیت جدا کردند و الحمدلله اینک از شمشیر بنی امیه خبری نیست! حال جناب شیخ عثمان آیا درباره این مسائل با من بحث و مناقشه می‌کنی؟ تو بارها گفتی که مرا قانع خواهی کرد که حق با شماست و من اشتباه کرده‌ام که از وهابیت خارج شده‌ام. حال می خواهم که مرا قانع کنی! به خدایی که جز او خدایی نیست، اگر مرا قانع کنی، هم اکنون نه تنها از مذهب اثنی عشری خارج می‌شوم؛ بلکه ائمه اهل بیت را هم لعن می‌کنم! تو فقط مرا قانع کن!

جناب شیخ عثمان:

دکترعصام به خدا سوگند برای من مهم نیست که تو به وهابیت برگردی و اصلاً برای ما افتخار نیست که امثال تو در کنار ما باشند! تو صادق نیستی! جناب دکترعصام ما الآن مسأله شیعه و سنی را بررسی می‌کنیم. درباره آیه مباهله سخن بگو! به حاضران احترام بگذار! آقای دانشگاهی، بفرمایید!

جناب دکتر عصام:

شیخ عثمان! من اینک بیش از ده روایت از منبع شش گانه ذکر کردم. من در این جلسه فقط می‌خواهم یک مسأله را یادآوری کنم و آن این که همواره از من نپرسی که فارغ التحصیل دانشگاه ملک سعود هستی؟ یا دانشگاه امام محمد بن سعود، گروه حدیث ندارد؟ نسبت به دیگران ابراز تردید می‌کنی! شک و تردید کار ساده‌ای است. تو دیگران را متهم کن و من می‌گویم دروغ است! پیامبراکرم و حضرت آدم و همه انبیا را به کذب و دروغ گویی متهم کردند! من هم به سادگی

می‌توانم تو را متهم به کذب کنم. اما من با این شیوه مخالفم. من خواهان گفت و گو هستم. می‌خواهم گفت وگو کنم و یک سنی میانه رو و وهابی میانه رو سخن من را بشنود. به همین علت من می‌خواهم بگویم: سخنی بگو! ما امروز به سخنان تو گوش فرادادیم و تو سخنان ما را نمی‌شنوی. بفرمایید!

آقای رفیق مدیر منتظره از طرف شیعیان:

شیخ عثمان تو گفتی که وجود دکترعصام در کنار شما برای‌تان افتخار نیست! تو اکنون مهمان ما هستی و حال که تو به ضیافت ما آمده‌ای و می‌گویی دوست داری دکت عصام اینجا باشد، اگر ما به ضیافت تو می‌آمدیم چه اتفاقی می‌افتاد؟ من احساس کردم که به همه ما اهانت کرده ای! امیدوارم که نسبت به این موضوع آگاه باشی. بفرما دکترعصام، بفرمایید!

آقای طلال:

ببخشید آقای رفیق، زمان سخن گفتن شیخ عثمان است!

جناب شیخ عثمان:

ببخشید آقای رفیق، من گفتم که برای ما افتخار نیست که دکترعصام اهل سنت باشد! نمی‌خواهیم کسانی که متعهد به حق نیستند، اهل سنت باشند! من درباره غرفه الحق چیزی نگفتم و اصلاً به این غرفه کاری ندارم. هرکس را بخواهید اینجا می‌آورید و از ورود هرکس که نخواهید بیاید، جلوگیری می‌کنید. خدا را شکر شما وارد غرفه ما شدید و دیدید که کسی را طرد نمی‌کنیم و درباره دیگران چیزی نمی‌گوییم. اما درباره دکترعصام زمانی صحبت می‌کنم که می‌گوید: «تو می‌خواهی مرا بازگردانی!» نه به خدا قسم نمی‌خواهم تو را برگردانم! هرکس مسئول اعمال خودش است. الحمدلله گمان می‌کنم او انسانی عاقل است و می‌تواند برای خودش تصمیم بگیرد و انتخاب کند و کجا قدم بگذارد. دکترعصام می‌گوید: «به من پاسخ بده تا وقت هدر نرود»! دکترعصام تو الآن درباره آیه مباهله سخن بگو و استدلال

کن که آیه مباهله دال بر عصمت و امامت است. چرا از این موضوع خارج می‌شوی و از معاویه، صنعانی، ابن کثیر و شوکانی سؤال می‌پرسی؟ کلام تو درباره آیه مباهله است. سخن ما هم در باب آیه مباهله است. پس بگو آیه مباهله بر چه چیزی دلالت دارد؟ من هم به تو پاسخ می‌دهم. اما تو از زندگی شخصی خودت، امور جانبی دیگر و درباره موضوع صحابه سخن می‌گویی که وقت این موضوعات هم فرا می‌رسد و من درباره آنها با تو بحث خواهم کرد. اما به آنچه به آن متعهد شده ای، پایبند باش! تو آمده‌ای که درباره آیه مباهله سخن بگویی. پس در این زمینه سخن بگو! این قدر نگو پاسخ بده، پاسخ بده! تو به هیچ یک از سؤالات من پاسخ نمی‌دهی! شیخ عصام یا درباره آیه مباهله سخن بگو، یا در حضور جمع بگو نمی‌خواهی درباره آیه مباهله سخن بگویی و می‌خواهی از مسأله دیگری بگویی!...

جناب دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من از جناب شیخ عثمان می‌خواهم فقط به این سؤال پاسخ بدهد. من هم درباره آیه مباهله سخن می‌گویم. مشکلی نیست. به این سؤال پاسخ بده؛ امام شوکانی! همانطور که منبع را پیشتر ذکر کردم. گفت: «اهل علم بر تحریم نسبت دادن زیاد به ابی سفیان اجماع کرده‌اند و اشتباه اهل علم (اهل حدیث) در زمان بنی امیه برای تقیه بوده است» آیا این دلیل بر آن نیست که آنها از حدیث ثقلین منصرف شده و ثقل دوم را ترک کرده‌اند؟ زیرا بنی امیه خون صحابه و اهل بیت را در واقعه‌هایی چون حره و کربلا مباح شمردند. اگر این کار را کرده باشند، آیا مسأله ترک اهل بیت، مسأله‌ای سیاسی نبوده است و کلام ابن تیمیه مبنی بر این که اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته‌اند، بیانگر این نیست که قدمای اهل سنت معذور بوده‌اند؟ اما ما اینک معذور نیستیم. ممکن است امام ابوحنیفه، امام سعید بن مسیب، و امام بخاری معذور بوده باشند؛ اما تو اینک معذور نیستی. پس بفرما! اگر تو در این خصوص سخن بگویی، من هم درباره آیه مباهله سخن خواهم گفت.

جناب شیخ عثمان:

جناب دکترعصام اینک منتظر شنیدن سخنان تو هستم و من سؤالاتت را تنها به وقتش پاسخ خواهم داد. !

دکتر عصام:

مشکلی نیست. پاسخ نده؛ اما هر چیزی که می‌خواهی، بگو! به شرط آن که مربوط به موضوع مباهله باشد.

جناب شیخ عثمان:

دکترعصام مرا می‌خندانی! یعنی می‌خواهی وقت را هدر ندهی! من نسبت به زمان حریص نیستم و فقط می‌خواهم مردم استفاده کنند. من موضوع دیگری برای تو آماده کرده‌ام و هنگامی که وقت گرانبهای تو با سخن گفتن درباره ناپلئون و غیره هدر رفت، من درباره آن موضوع سخن خواهم گفت. دکترعصام تو درباره آیه مباهله سخن بگو و بیان این که این آیه بر چه چیزی دلالت دارد؟

جناب دکتر عصام:

شیخ عثمان من چهار جلسه درباره آیه مباهله سخن گفته‌ام و اینک می‌خواهم از زبان شما چیزی بشنوم. یعنی می‌خواهم پاسخ دهی. حال اگر دنبال حق هستی، پس به سخنان من پاسخ بده!

جناب شیخ عثمان:

مشکلی نیست. مشکلی نیست! از آیه مباهله سخن می‌گویم تا خیال دکترعصام راحت شود.

آیه مباهله که عبارت است از: «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکاذِبینَ».

نکته تعجب برانگیز این است که دکترعصام با آیه مباهله استدلال می‌کند که علی، حسن، حسین و فاطمه- یا این که فاطمه از آنها نیست نمی‌دانم- ائمه بعد از پیامبر و معصوم هستند و ما عقیده داریم که این آیه فضیلتی برای این افراد است. زیرا پیامبر از خانواده آنهاست. اما شیخ عصام ادعا می‌کند که پیامبر ﷺ، علی را انتخاب کرده و عباس و عبدالله بن جعفر و ابن عباس را رها کرده است. اما ما می‌گوییم همین طور است. زیرا علی نزد خداوند از آنها و مهاجرانِ سابق برتر است و به همین علت پیامبر او را بر سایرین ترجیح داده. اما حسن و حسین فرزندان پیامبر هستند و در مباهله فضیلتی برای علی، حسن و حسین و فاطمه وجود دارد. ولی این آیه ثابت نمی‌کند که آنها ائمه بعد از پیامبر هستند و نیز ثابت نمی‌کند که آنها معصوم هستند. دکترعصام می‌خواهد با این آیه بر عصمت ائمه و جانشینی آنها بعد از پیامبر استدلال کند؛ درحالی که در این آیه اثری از این امر نیست. آیا ادامه می‌دهی؟ دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

من یک سؤال از تو می‌پرسم: مباهله مسأله عادی نیست. حضور موجودیت مسیحی با موجودیت اسلامی در یک مسأله سرنوشت ساز! شیخ عثمان، چرا پیامبر از میان همگان فقط اهل کساء را برانگیخت؟ و بعد از آنکه همگان در مکان مسجد مباهله[1]، حسن و حسین و فاطمه و علی را با خود آورد و آنها را زیر کساء گرفت و گفت: «بارخدایا اینها اهل بیت من هستند»؟ چرا آنها را وارد کساء کرد؟ چرا این مسأله را در قضیه مباهله مطرح کرد؟ هدف پیامبر از این مسأله چه بود؟ پیامبر این مسأله را در مواقع دیگر بیان کرد. من بارها از تو سؤال کرده ام؛ ولی تو پاسخ نمی‌دهی! چرا پیامبر بر مسأله محصور شدن اهل بیت به این افراد اصرار داشت؟ آیا پیامبر نمی‌خواست برای ما بیان کند که اهل بیتِ مطهرینی که از آنها تبعیت می‌کنیم، چه کسانی هستند؟ و بنی امیه اینها را به شهادت رساند؟ حسن و

۱. در مکان مباهله مسجدی بنا شده است.

حسین که به دست امویان کشته شدند. علت کشته شدن امام علی هم بنی امیه بود. به همین علت من می‌خواهم بگویم: چرا همواره از پاسخ دادن به من فرار می‌کنی؟ تو دائم از این موضوع خارج می‌شوی. دایم به سوی تحریف قرآن می‌روی! وقتی از کلام امام شوکانی مبنی بر این که اهل علم نسبت دادن به ابی سفیان را تحریم کرده‌اند، از تو پرسیدم؛ بازهم از این موضوع فرار کردی! اگر حرام را بخاطر بنی سفیان و بنی امیه مجاز شمردند، پس چه جای تعجب دارد که اهل بیت را به خاطر بنی امیه ترک کرده باشند؟ چرا به این سؤال پاسخ نمی‌دهی؟ این درحالی است که این سؤال مرتبط با اصل موضوع است؟ تو همواره به سوی تحریف قرآن پیش می‌روی و پیوسته از مسأله اهل بیت خارج می‌شوی! پس جناب شیخ عثمان خواهش می‌کنم به این سؤال‌ها پاسخ دهی!

شیخ عثمان:

ببخشید دکتر عصام کدام سؤال را می‌خواهی پاسخ دهم؟

آقای طلال از طرف شیعیان:

دکتر بفرمایید!

دکتر عصام:

سؤال اول که مربوط به پیامبر است که در برابر جمع کثیری از مسیحیان، صحابه، مهاجرین و انصار: مباهله صورت نگرفت؛ اما پیامبر مسأله اهل کساء را اعلام کرد. فاطمه، حسن، حسین و علی را وارد کرد و گفت: «خدایا! اینها اهل بیت من هستند». چرا عباس با وجود این که در آنجا حضور داشت، وارد نشد؟ چرا عبدالله بن عباس وارد نشد؟ تو می‌گویی «عبدالله بن عباس» از اهل بیت است و من می‌گویم: از اهل بیت بود؛ اما چرا پیامبر او را وارد نکرد؟ من در پاسخ می‌گویم: زیرا پیامبر مشخص کرد که اهل بیتِ مطهرینی که بعد از قرآن و سنت حجت هستند، چه کسانی می‌باشند؟ لذا فقط به این سؤال پاسخ بده. این چیزی است

که من می‌خواهم.

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. در خصوص مباهله گفتیم که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) اینها را برگزید. زیرا خداوند متعال به وی فرمان داد؛ کما این که در متن این آیه آمده است که: «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکاذِبینَ». لذا به همین علت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط این افراد را وارد کرد. پیامبر، حسن و حسین را وارد کرد و گفته شد که علی از فرزندان ماست. زیرا وی در بیت پیامبر تربیت شده بود و پیامبر سرپرستی وی را در ۸سالگی به علت فقر ابی طالب عهده دار شد و در منزل خودش وی را تربیت کرد. وی فاطمه (رضی الله عنها) را وارد کرد؛ چون دخترش بود و از زنانش به او نزدیک تر بود. اما «انفس» که نفس پیامبر بود که گفته شده مقصود از نفس او، علی علیه‌السلام بوده است! به طور کلی همانطور که گفتیم این حدیث دال بر فضیلت و برتری آنهاست و به هیچ وجه دلیل بر عصمت آنها نیست! بلکه دال بر آن است که آنها بر سایر نزدیکان و خویشاوندان پیامبر است. و این که پیامبر مهاجرین و انصار و دیگران را وارد نکرد؛ امری طبیعی است و اصل در مباهله این است که میان فرزندان انسان باشد.

دکتر عصام:

به نظر می‌رسد شیخ عثمان سؤال مرا نمی‌فهمد! من می‌گویم مسأله مباهله از مهم‌ترین مسائل سرنوشت ساز در تاریخ اسلام است. زیرا مباهله در اصل، گفت و گو و مسأله مهم میان اسلام و مسیحیت بوده است. به همین علت من می‌گویم چرا پیامبر در این قضیه با این اهمیت اعلام می‌کند که اینها اهل بیت من هستند؟ حال چرا دخترش را وارد می‌کند و می‌گوید: این از اهل بیت من است؟ شیخ عثمان آیا تو این کار را انجام می‌دهی؟ آیا تو در چنین روز حساس و سرنوشت سازی

دخترت را می‌آوری و زیر عبایت می‌گیری و در ملاء عام اعلام می‌کنی که این دخترم از اهـل بیـت مـن اسـت؟ مـن مـی‌خـواهم بـدانم کـه واقعـاً پیـامبر چـه چیـزی را می‌خواست بگوید؟ چرا پیامبر در چنین رویدادی این مسأله را اعلام کرد؟ سأال مشخص است. به این سؤال پاسخ بده! بفرمایید. .

جناب شیخ عثمان:

بله پاسخ نیز مشخص است. بله دکترعصام إن‌شاءالله، اگر موافق به مباهله با من باشی، دختر و دیگر فرزندانم را خواهم آورد و خواهم گفت اینها اهل بیت من هستند و در حضور آنها با تو مباهله خواهم کرد!

دکتر عصام:

پیامبر آنها را زیر جامه خود گرفت و آنها «اصحاب الکساء» نامیده شدند. تفاوت میان اهل بیت داخلِ کساء با اهل بیت خارج کساء چیست؟ من همواره این سؤال را می‌پرسم و تو پاسخ نمی‌دهی! به این سؤال پاسخ بده: چرا اهل بیت را رها کردید؟ چرا حدیث ثقلین را ترک کردید؟ چرا فرمان خدا را به خاطر بنی امیه نادیده گرفتید؟

جناب شیخ عثمان:

دکترعصام ظاهراً چیزی درباره آیه مباهله نداری و این آیه را رها کردی و به حدیث کساء و "حدیث الثقلین" پرداخته ای! دکترعصام درباره مباهله سخن بگو!

دکتر عصام:

اینک به نکته مهمی اشاره می‌کنم. زیرا شیخ عثمان درحقیقت به دنبال نابودی این مناظره است. شیوه‌های او اطلاعاتی است و به همین علت جلسه قبل یا دو جلسه قبل گفت: «در کنار من فردی اطلاعاتی حضور دارد»! لذا من ناچارم از نکته مهمی در آیه مباهله سخن بگویم که علماء بلاغت از ماهیت آن باخبرند و راسخان در علم و آشنایان به اسرار قرآن، قدر و ارزش آن را می‌دانند و آن نکته این است که

علماء علم بیان به آن استشهاد می‌کنند: آیه مباهله در ظاهر بر عموم فرزندان «قل تعالوا ندع ابنائنا» و نیز بر همه زنان «نساءنا» و همه «انفس» اطلاق می‌شود و هیچ یک از کسانی که می‌دانند که جمع مضاف در واقع برای استغراق است؛ این مسأله را نادیده نمی‌گیرند و بدون تردید این عموم‌ها، عموم زنان، عموم فرزندان و عموم انفس بر علی، حسن و حسین اطلاق شد و این درحالی است که این اشخاص، فرد بودند. حال سؤال اینجاست که چرا الفاظ عموم، بر این افراد به عنوان نمایندگان اسلام اطلاق و نام آنها به عنوان کامل‌ترین انسان‌ها و برگزیدگان بنی آدم اعلام شد؟ و یادآور گردید که در وجود آنها نوعی روحانیت اسلامی و اخلاص در بندگی خدا وجود دارد که نظیر آن در سایر انسان‌ها دیده نمی‌شود؟ و دعوت آنها به مباهله به مثابه دعوت همگان و حضور آنها در مباهله به منزله حضور امت اسلام است؟

گمان نکن که این هم مانند مباهله شیخ عثمان و دکترعصام و غیره...است! این مسأله شخصی نیست! مباهله پیامبر درواقع دیوار بین شرک و الحاد با توحید پیامبران است و این موضوع به هیچ وجه شخصی نیست. گفت و گو و مباهله میان پیامبر و نصارا امری شخصی نبود؛ بلکه مربوط به کلیت دین می‌شود. درواقع می‌خواهم بگویم که شیخ عثمان تعاملی بسیار ساده و مبتنی بر سهل انگاری با این آیات دارد! به عنوان مثال آیا می‌دانید که شیخ عثمان در یکی از سخنرانی‌های خود با آیه «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا»[1] چه تعاملی داشت و در این خصوص چه گفت؟ آری! وی گفت: «در روایات صحیح و ثابت آمده است که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده. اما این آیه دال بر فاسق بودن وی نیست؟ وی گفت: آری! روایت است که عثمان بن عفان وی را به خاطر شرب خمر شلاق زده است. اما این بدان معنا نیست که شلاق خوردن وی به خاطر شرب خمر، دال بر فاسق بودن اوست! وی برای دفاع از بنی امیه این گونه با قرآن بازی می‌کند! بله، شیخ عثمان با آیات این گونه ساده و سهل انگارانه برخورد می‌کند! من چهار جلسه درباره آیه

---

۱. حجرات،٦

مباهله سخن گفتم و او اینک می‌خواهد با این شیوه تعامل، استفاده از این آیه را به یک مسأله شخصی تبدیل کند!

آیه مباهله آیه‌ای است که محدثان اهل سنت هم درباره آن سخن گفته و اذعان کرده‌اند که از مهم‌ترین آیاتی است که در مقام اهل بیت نازل شده؛ اما با این حال شیخ عثمان می‌خواهد بگوید: «این مسأله خیلی ساده و سطحی است و من فرزندانم را می‌آورم تو هم فرزندانت را بیاور! آنگاه با هم مباهله خواهیم کرد. او با قرآن به همین سادگی برخورد می‌کند و درحقیقت او فردی گرفتار نوعی ساده لوحی شدید است و می‌گوید: «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا»، دلیل بر فاسق بودن ولید نیست! بله قرآن گفته است که: «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا»، این کلام چه معنی دارد؟ متأسفانه برخورد شما با قرآن کریم مانند برخورد جاهلان است! آیا می‌خواهی به این سادگی با آیه مباهله برخورد کنی؟

از این رو من می‌خواهم به تو بگویم: اینجا عمومیت لفظ «نساءنا» به زنان، و عمومیت «انفس» به مردان و «ابناء» به فرزندان تعلق می‌گیرد. شما به کتب لغت مراجعه کنید. عموم لفظ انفس و نساء و ابناء مضاف است. فایده مضاف شدن چیست؟ این لفظ از حد معمول خانواده فراتر رفته تا دلالت کند بر نمایندگی از طرف عموم مسلمانان. ولذا لفظ «نساء» بر فاطمه اطلاق شده، و بر حسنین لفظ «ابناء» اطلاق شده است. گویی آنها در مسأله‌ای اساسی و سرنوشت ساز- مسأله مباهله شخصی نیست- در جایگاه مسلمانان قرار می‌گیرند. اما متأسفانه شیخ عثمان با اسرار قرآن و حدیث بیگانه است و به همین علت با آیه «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا» به سادگی تعامل می‌کند! او همانگونه که با آیه تطهیر برخورد کرد، با آیه مباهله نیز برخورد می‌کند. درحالی که آیه مباهله از مهم‌ترین آیات وارده درباره اهل‌بیت است و «امام زمخشری» درباره آیه مباهله گفته: «در این آیه قوی‌ترین دلیل و نشانه درباره فضیلت و برتری اصحاب کساء وجود دارد».

نکته دیگری که قبل از سخن گفتن شیخ عثمان به آن اشاره می کنم، این است

که این تعبیر در میان زنان به فاطمه و لفظ انفس به «مرتضی علی» اختصاص دارد و از «ابناء» به یکی از سبطین اکتفا نشده است. شیخ عثمان در این عبارت تأمل کن! این عبارت دال بر برتری آنهاست. زیرا علی و فاطمه در «انفس» و «نساء» بی‌نظیرند و وجود آنها کفایت می‌کند و بی‌نیاز کننده از سایرین است. و این برخلاف هریک از سبطین است. زیرا وجود یکی از آنها به علت برابر بودن شان، موجب بی‌نیازی از آن دیگری نمی‌شود و به همین علت هردوی آنها فرا خوانده شدند.

اما اگر مسأله، قرابت و خویشاوندی بود، آیا عباس از امام علی نزدیک تر نیست؟ چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، امام علی را که پسرعمویش بود، آورد و عباس را که عمویش بود، نیاورد؟ لطفاً به این سؤال جواب بده! تو می‌خواهی این مسأله را شخصی کنی؛ درحالی که پیامبر از جانب خدا مأمور شد که علی را بیاورد و این مسأله، امری آسمانی است. چرا پیامبر عباس را وارد کساء نکرد؟ شما با این سطحی نگری با حدیث پیامبر و با قرآن برخورد نکن!

من در سه یا چهار مناظره درباره آیه مباهله سخن گفتم. تو به این سادگی می‌خواهی درباره این آیه سخن بگویی؟ به کتب تفسیر مراجعه کن! به تفسیر ابن کثیر، تفسیر زمخشری و اقوال علماء مراجعه کن! من بیش از ده‌ها قول برای تو نقل کردم و تو به آنها پاسخ ندادی!

تو با سادگی تمام به من می‌گویی: «برادر، من با تو مباهله خواهم کرد و تو خانواده ات را بیاور! من هم خانواده‌ام را می‌آورم!» پیامبر مباهله کرد و اهلش را آورد. اگر این طور است، پس چرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، عمویش عباس را نیاورد؟ اینقدر ساده نباش! بفرمایید.

شیخ عثمان:

[نواری نشان داد که صدای دکترعصام در آن ضبط شده است که سخن

مـی‌گویـد] پـس چـرا درخـصوص آیـه مباهلـه فاطمـه را بـرد...؟ صـدا واضـح نبـود. درخواست نقطه نظر داریم. دکتر عصام بفرمایید!

آقای رفیق مدیر مناظره از طرف شیعیان:

شیخ عثمان کاش سؤال مطرح می‌کردی! زیرا صدا واضح نبود. کاش ایـن سؤال را شرح می‌دادی. زیرا نوار واضح نیست. بفرما شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

سؤالی وجود ندارد. یعنی یک بند[1] بود که دکترعصام تو گفتی و ما هم آن را به حساب تو گذاشتیم. فقط همین و سؤالی هم در آن نبود. صدای دکترعصام بود که گفت: «دختران حضور داشتند و من قول هدیه به او دادم»! مشکلی نیست. صدا را تکرار می‌کنم: [آنگاه شیخ عثمان صدا را تکرار کرد. اما متأسفانه باز هم صدا واضح نبود] و گفت: صدا واضح است دکترعصام؟ اگر واضح بود، نظرت را درباره آن بگو؟

جناب دکتر عصام:

شیخ عثمان آنچه اتفاق افتاد مربوط به "آیه تطهیر" است. بله برخی دختـرانش بودند و حضور داشتند؛ اما آیه مباهله یک امر مسلم و قطعی تاریخی است. آنها حضور نداشتند. اما من از تو می‌پرسم، چرا وقتی آیه تطهیر نازل شد، پیامبر فاطمه را زیر کساء وارد کرد؛ اما ام کلثوم را در حالی که حضور داشت، وارد نکرد؟ لطفاً به این سأال پاسخ بده! موضوع آن گونه که شما تصور می‌کنی، نیست. مشکل تو ایـن است که با این آیات به سادگی برخورد می‌کنی. مگر نه این است که تعامل انسان با کتاب خدا تعاملی ژرف است؟ به عنوان مثال آیه «إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا»، دلیل بر فاسق بودن «ولید بن عقبه»» نیست؟ حرف من این است که تو با این آیات به صورت غیر منطقی برخورد می‌کنی.

---

۱. پاراگراف

من باز هم از تو درباره آیه تطهیر سؤال می‌کنم: ام کلثوم و زینب هردو در آنجا حضور داشتند. اما چرا پیامبر هنگام آیه تطهیر با وجودِ ام کلثوم و زینب، فاطمه را وارد کرد و گفت: «خدایا اینها اهل بیت من هستند»؟ چرا پیامبر گفت: «فاطمه سرور زنان جهان است» و نگفت ام کلثوم سرور زنان جهان است؟

چرا پیامبر گفت «آنچه مرا خشمگین می‌کند، فاطمه را خشمگین می‌کند»؟ ولی درباره‌ام کلثوم این گونه نگفت؟

چرا رسول اکرم گفت: «فاطمه پاره تن من است»؛ ولی نگفت ام کلثوم پاره تن من است؟ اینجا مسأله تطهیر و گزینش مطرح است. همانطور که خداوند مریم را از آل عمران برگزید، آل عمران به آل ابراهیم برمی گردد. اما خدا آن را از آل ابراهیم جدا کرده است.

ما که می‌گوییم: «اهل بیت پاک و برگزیده‌اند، اینان افراد خاص و قرناء القرآن هستند». این لفظ اهل بیت اطلاق عمومی ندارد. لطفاً به این سؤالات جواب بده! بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

دکترعصام! عصبانی نشو. من دوست داشتم به شما اطلاع بدهم که حواست به حرف‌هایی که می‌زنی، باشد! زیرا همه اینها می‌توانند علیه تو استفاده شود. دکترعصام من می‌ترسم که این اطلاعات را از دانشکده حدیث دانشگاه ملک سعود گرفته باشی! پس خواهش می‌کنم که اندکی در این اطلاعات تأمل کنی، دکترعصام! طناب دروغ کوتاه است!

درخصوص آیه مباهله چیزی از دکترعصام نشنیدیم که دال بر عصمت و امامت باشد؛ بلکه اینها دال بر فضل و برتری است و ما این را انکار نمی‌کنیم!

به گفته مورخان، مباهله در سال دهم هجرت رخ داده است و دکترعصام از اجماع در این زمینه سخن به میان می‌آورد که البته همه اینها اجماع‌های

دکترعصام است و اجماع نزد او ساده است. ما گفتیم: «فرزندان حسن و حسین هستند و گفته شده علی؛ زیرا وی به منزله فرزند برای رسول اکرم است. چرا که پیامبر وی را تربیت کرده و او داماد پیامبر است. و منظور از نساء، فاطمه است. و در باره انفس گفته شده مقصود، علی با پیامبر بوده». اما گفته دکترعصام که چرا پیامبر ﷺ، عباس را که نزدیک تر بود، نیاورد و علی را آورد؟ صحیح نیست! زیرا علی به پیامبر نزدیک تر بود. زیرا نزدیکی ایمان از نزدیکی و قرب نَسَبی قوی تر است. و علی از نظر نسبی و از نظر ایمانی به پیامبر نزدیک تر بود و عباس نسبت به پیامبر ﷺ مانند علی نیست. عباس سال هفتم یا هشتم هجری اسلام آورد؛ اما علی از اولین مهاجران بود. اصلاً عباس قابل مقایسه با علی نیست. اما در خصوص بقیه افراد که پیامبر آنها را به سایرین ترجیح داد، باید دلایل ذیل را بیان کنم:

اول این که هیچ کس نزدیک تر از آنها در آنجا وجود نداشت. درضمن گفتیم که به دو دلیل کسی نزدیکتر از علی هم در آنجا وجود نداشت: نخست این که علی از همه جهات به پیامبر نزدیک بود. او پسرعمو و داماد پیامبر و پدر حسن و حسین بود و به این ترتیب عباس و فرزندش عبدالله که در آن مکان حضور داشتند، نسبت به پیامبر به مرتبه علی نمی‌رسیدند. از نظر ایمان که علی جزء مهاجرین بود و قبل از فتوحات انفاق کرد و در کنار پیامبر جنگید. دوم این که مباهله مختص نزدیکان است. زیرا نفوس مربوط به خویشاوندان بوده و این امری طبیعی است و به همین علت پیامبراکرم فرمود خویشاوندان‌تان را بیاورید: «ابنائنا و ابنائکم» و نگفت «من برترین مردم را می‌آورم؛ شما هم همین کار را انجام دهید.» نیز از آنها خواست که زنان شان را بیاورند؛ همانطور که خودش زنان نزدیک خود را برد.

حال آیا تو ثابت می‌کنی که همانطور که علی و فاطمه و حسن و حسین آنگونه که تو ادعا می‌کنی، در آن زمان برترین مخلوقات بوده‌اند! فرزندان نصاری که قرار بود با پیامبراکرم مباهله کنند، برترین مخلوقات نزد آنها بودند؟

گفتیم که در این حدیث دال بر فضیلت است و در این شکی نیست. و سایر

خویشاوندان پیامبرﷺ، جز جعفر مانند علی نبودند و جعفر هم در غزوه مؤته شهید شده بود. پس طبق معمول انسان در مباهله نزدیکان و برترین انسان‌ها را با خود همراه می‌آورد و دکترعصام اگر من از تو مباهله بخواهم، آیا کورانی و امینه مغربی را برای مباهله خواهی آورد؟

خواهش می‌کنم به این سؤال پاسخ بده!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. شیخ عثمان تو با روایات مربوط به اهل بیت درست همان گونه برخورد می‌کنی که من در زمانی که وهابی بودم، برخورد می‌کردم. درواقع تو با سادگی و سهل انگاری با این روایات برخورد می‌کنی. تو اکنون دچار تناقض گویی شدی! تو گفتی: «مباهله با حضور خویشاوندان برگزار می‌شود»، بعد وقتی که از تو سؤال کردم که پیامبراکرم برای مباهله علی را آورد، نه عباس را که عمویش است، در حالی که عمو از پسرعمو نزدیک تر است، به من گفتی: «بله امام علی را آورد؛ زیرا او برتر است!» ببینید این تناقض را؟ تو از یک طرف می‌گویی ملاک مباهله پیامبر حضور نزدیکان بود و از طرف دیگر می‌گویی: پیامبرﷺ، عباس را رها کرد و امام علی را آورد. زیرا وی برتری دارد. این سخن تو بدان معناست که پیامبر از باب برتری مباهله کرد، نه نزدیکی وخویشاوندی! من می‌خواهم که در تعامل با روایات و احادیث وارده درباره اهل بیت، دقیق باشی! می‌خواهم که از اطلاعات اموی که تلاش کرده همه روایات و آیات وارده درباره اهل بیت را به بازی بگیرد، فاصله بگیری! تو که می‌دانی مردم برای نزدیک شدن به حکام و پادشاهانی که در مسند قدرت هستند، تملق و چاپلوسی می‌کنند و در زمان قدرت بنی امیه نیز مردم همین کار را انجام دادند. اما اینک که دیگر این حکام در عرصه قدرت نیستند؛ پس چرا برای نزدیک شدن به آنها پافشاری می‌کنی؟ آیا ذلت و خواری بر تو واجب و حتمی شده است؟ می‌خواهم دقیق باشی!

از یک طرف می‌گویی ملاک مباهله پیامبر ﷺ، اقربیت بوده و از طرف دیگر می‌گویی«پیامبر ﷺ، امام علی را برای مباهله آورد؛ نه عباس را که به ایشان نزدیک تر بود. زیرا امام علی افضل بود!» شیخ عثمان! من می‌گویم مباهله مبتنی بر افضلیت است و بر همین اساس پیامبر ﷺ، افضل مردم را با خود آورد. بله ایشان خویشاوندانش را آورد؛ اما تنها با اقربای مطهر و معصوم خود وارد مباهله شد و از همین رو مورخان اتفاق نظر دارند بر اینکه پیامبراکرم ﷺ، اقرباء غیرمطهر خود را در مباهله با خود نبرد. این مسأله بسیار مهم است و به جدایی و فاصله بین توحید و تثلیث مربوط می‌شود و شخصی نیست. تو می‌خواهی مسائل شخصی را با مسأله‌ای دینی که همان مباهله کفر و اسلام است، بسنجی! اما این موضوع آنگونه که تصور می‌کنی، نیست. من می‌خواهم این تناقض برطرف شود. بفرمایید!

شیخ عثمان:

تناقضی وجود ندارد. علی افضل اقربین[1] است. پیامبر ﷺ نزدیکان خود را آورد و علی افضل آنهاست.

دکتر عصام:

تو گفتی که مقیاس و معیار مباهله، اقربیت به نبی اکرم است؛ نه برتری و انسان در مباهله! نزدیکترین خویشاوندان خود را می‌آورد. حال پیامبر افضل مردمان را آورد، یا نزدیکترین خویشاوندان را؟

شیخ عثمان:

دکترعصام، بر فرض که علی افضل باشد، منظورت چیست؟

دکتر عصام:

ما اینجا نیامده‌ایم که بگوییم بعد چی؟ ما برای مذاکره و مناظره اینجا آمده‌ایم.

---

۱. برترین نزدیکان و خویشاوندان

من خواهان تسلیم واقعی هستم نه تسلیم جدلی! ما برای یافتن حقیقت اینجا آمده‌ایم. آیا اینجا آمده‌ایم که تو بگویی: ما تسلیم شدیم، سپس چه می‌شود؟ این که مذاکره نیست!

شیخ عثمان:

دکترعصام! من جوابم را به تو گفتم. گفتم علی﷣ برترین خویشاوندان پیامبر است. این سخن من بسیار واضح است و برای همین پیامبرﷺ، علی را برای مباهله آورد و این دلیل بر فضل و برتری علی است.

دکتر عصام:

مشکل اهل سنت این است که همیشه می‌خواهند اقدام خود را در ترک اهل بیت توجیه کنند. لذا من این سؤال را از تو می‌پرسم: آیا پیامبر به تمسک به ثقلین، کتاب و اهل بیت؛ به علت خویشاوندی آنها امر کرد؟ یعنی تو می‌خواهی بگویی که پیامبرﷺ فقط بستگان خود را مقرب به خود می‌دانست و مانند پادشاهان ظالم و زورگو رفتار می‌کرد؟ چرا ایشان امر به تمسک به اهل بیت کرد؟ به این سؤال پاسخ بده: آیا مسأله امر به تمسک به اهل بیت، مسأله قرابت و خویشاوندی است؟

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. دکترعصام دفعه قبل درباره احادیث شیعه سخن گفت و اظهار داشت که این احادیث اسناد صحیح دارند و آنها به دنبال اسلام صحیح هستند. من احادیث شیعه و اسناد آنها و عنایت آنها را به علم حدیث شرح خواهم داد؛ زیرا من می‌بینم که دکترعصام درباره "آیه مباهله" سخن نمی‌گوید! همانطور که دیدید، وی وقت ما را در این شب هدر داد و اگر درباره آیه مباهله سخن بگوید، من نیز با او در این خصوص سخن خواهم گفت. در غیر این صورت وضع تغییر خواهد کرد!

ابن جوزی می‌گوید: «رافضی‌ها در حب علی –رضی الله عنه- غلو کرده‌اند و همین وضع آنها را وادار کرده است که احادیث فراوانی در بیان فضایل وی وضع کنند که اغلب این احادیث به ایشان لطمه وارد می‌کند».

ابن تیمیه گفت: «اهل علم به صورت منقول و با روایت و سند، اتفاق نظر دارند که رافضی‌ها دروغگوترین طوایف هستند و دروغ در آنها قدیمی است و به همین علت ائمه اسلام آنها را به کذب فراوان می‌شناسند».

وی همچنین گفته: «منظور این است که همه علماء اتفاق نظر دارند که کذب در رافضی‌ها نسبت به سایر طوایف اهل قبله، آشکارتر است».

وی گفته: «هرکس در کتاب و گفتمان اینها (رافضی ها) دقت کند به نتیجه می‌رسند که آنها از دروغگوترین خلق خدا هستند».

این گواهی اهل سنت درباره شماست و من اگر وقت داشته باشم، به یاری خدا این بحث را هفته آینده در دیدار با دکترعصام کامل خواهم کرد و اگر وی وقت خود را در پرداختن به امور بی‌فایده هدر بدهد، من این مبحث را کامل خواهم کرد. و اگر ما را به مسأله مفیدی مشغول کند، این مبحث را رها خواهم کرد. متشکرم از حوصله شما و از خداوند متعال می‌خواهم همه ما را در عمل به آنچه مورد رضایت الهی می‌باشد، موفق گرداند! حق را برای ما آشکار سازد! باطل را بر ما بنمایاند!

جناب آقای رفیق از طرف شیعیان:

جناب دکترعصام شما دو دقیقه وقت اضافه دارید. بفرمایید!

دکتر عصام:

نخست این که شیخ عثمان از موضوع خارج شد و درباره آیه مباهله سخن نگفت. دوم این که او سخنی بر زبان آورد که دلیل بر جهل او نسبت به شیعیان است. وی گفت: «امام شافعی می‌گوید: رافضی‌ها دروغگوترین مردم هستند» و من عباراتی از امام شافعی نقل کردم که می‌گوید: «رافضی‌ها خطابی هستند، خداوند

آنها را لعنت کند». دلیل او چیست که رافضی‌ها شیعه هستند؟ این مغالطه است جناب شیخ عثمان! رافضی‌ها بیش از صد فرقه هستند و ما اغلب این فرقه‌ها را تکفیر می‌کنیم! چرا تو می‌خواهی کلمه رافضی را بر دوازده امامی‌ها اطلاق کنی؟ این دلیلی است بر اینکه تو نسبت به دوازده امامی‌ها جاهل هستی! به خدا قسم در این زمینه جاهل هستی! من با اطمینان می‌گویم که تو از مذهب اثنی عشریه چیزی نمی‌دانی و گمان می‌کنی رافضی‌ها اثنی عشریه هستند!

دیگر نمی‌توانم ادامه بدهم. زیرا به من اشاره کردند که وقتم تمام است و من برای همه سخنانی که ذکر کردی پاسخ دارم. إن‌شاء الله در جلسه بعد یا جلسات دیگر جهل تو را نسبت به شیعیان دوازده امامی بیان خواهم کرد.

آقای رفیق مدیر مناظره از طرف شیعیان:

با این سؤال شروع می‌کنیم: اگر شیخ عثمان می‌خواهد چیزی بگوید، دکترعصام پاسخ خواهد داد. بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

من فقط از دکترعصام می‌خواهم بگوید که من کی نام شافعی را آورده‌ام؟ من از شافعی چیزی نقل نکرده‌ام. من کلام یزید بن هارون، ابن جوزی و ابن تیمیه را ذکر کردم. من از شافعی چیزی نقل نکردم که دکترعصام پاسخ دهد. او سخنانی حفظ کرده و می‌خواهد آن را بیان کند. بفرمایید دکترعصام!

دکتر عصام:

من تنها خواستم ثابت کنم که تو در این زمینه جاهل هستی و رافضی و اثنی عشریه را از هم تمییز نمی‌دهی! فقط همین! چه ربطی بین رافضی و اثنی عشریه وجود دارد؟ این دلیل بر جهل توست! رافضی چیزی است و اثنی عشریه چیز دیگر. به همین علت وقتی درباره صدفرقه رافضی سخن به میان می‌آوری، من احساس

می‌کنم که تو حتی تفاوت بین افراطی‌ها و میانه روهای این فرقه‌ها را هم نمی‌دانی! حتی اهل سنت نیز در خصوص فرقه‌های رافضی، به فرقه کاملیه اشاره کرده و گفته‌اند «این فرقه امام علی را تکفیر و لعن می‌کند». با توجه به این امر منظور تو از رافضی چیست؟ ابن جوزی و دیگر علمای شما در آنچه که درباره رافضی‌ها ذکر کرده‌اند، از رافضی منظوری غیر از اثنی عشریه دارند.

تو در این زمینه جاهل هستی و نصیریه و اثنی عشریه را با هم خلط می‌کنی! تو بین اسماعیلیه، اثنی عشریه و نیز کاملیه و اثنی عشریه تمیز قائل نیستی و این کتاب "کشف الجانی" تو دال بر جهل توست! زیرا تو قرامطه و اثنی عشریه را از هم جدا نمی‌کنی! من شواهد فراوانی در این خصوص دارم؛ اما این موضوع گفت و گوی ما نیست و اگر به جهل تو درباره اثنی عشریه بپردازم، این را ثابت می‌کنم.

شیخ عثمان:

من بازهم می‌گویم که درباره شافعی چیزی نگفته‌ام و این سخن به دروغ به من نسبت داده شد. مسأله دیگر جعفر صادق علیه‌السلام است که می‌گوید: «خدایا به رافضی‌ها رحم کن»! چرا از این سخن برائت می‌جویی؟ در کافی آمده است که «خداوند شما را رافضی نامیده است و پیروان جعفر صادق همان کسانی هستند که گفته شده رافضی هستند». سخنی که آن را ترویج دادند و کمرشان را شکست. دکترعصام آیا کمر تو نشکسته؟ دوستان تو بدون هیچ امتناعی می‌گویند، ما رافضی هستیم!

شما رافضی هستید. مانع این امر کجاست؟ رافضی‌ها صدفرقه هستند و شما دروغگوترین آنها هستید و این مناظره گواه این مدعاست! همین مناظره کافی است. مگر این که تو خطابی باشی که این موضوع دیگری است. به خدا توکل کن دکترعصام!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. درخصوص روایتی که ذکر کردی، باید بگویم که تو در حالی با اثنی عشریه برخورد می‌کنی که از اسناد احادیث اثنی عشریه بی‌خبری! تو سند صحیح را از سند ضعیف و موّثق تشخیص نمی‌دهی. تو نمی‌دانی که شمار زیادی از علمای حدیث اثنی عشریه وجود دارد و کافی است به کتاب «مشرعة بحار الانوار» نوشته «شیخ حافظ محمد آصف محسنی» که اکاذیب کتاب «بحارالانوار» مجلسی- که در نظر تو استاد محسوب می‌شود- را فاش کرده است، مراجعه کنی!

علمای حدیث دوازده امامی‌ها، ده‌ها سال شبانه روز تلاش کرده‌اند تا احادیث صحیح و ضعیف کتب حدیث شیعه را مشخص کنند. اما تو اینک همان شیوه تعامل ابوریه با کتب اهل سنت را در پیش گرفته ای! ابوریه در کتاب «اضواء علی السنه المحمدیه»، سنت نبوی نزد اهل سنت و شیعه را هدف قرار داده است. به نظر من ابوریه فردی منحرف است و تو با کتب حدیث شیعه دقیقاً مانند ابوریه برخورد می‌کنی. به عبارت دیگر، تو گمان می‌کنی هر روایتی که دست روی آن می‌گذاری و چشمانت را می‌بندی، صحیح است و دیگر کاری به اسناد آن نداری! تو نمی‌دانی! ابن تیمیه می‌گوید: «روایاتی که از پیامبر در ذمّ رافضی‌ها آمده، جملگی ساختگی است و هیچ اصل و مبنایی ندارد». تو به کتاب «الفرق بین الفرق» تألیف بغدادی مراجعه کن که همانگونه که علماء اتفاق نظر دارند، ده‌ها فرقه رافضی و نصیری معرفی کرده است.

حال که می‌گویی رافضی‌ها کذاب هستند، من از تو می‌خواهم تنها یک عبارت را بیاوری که در آن امامان شافعی یا مالکی یا ابوحنیفه گفته باشند که اثنی عشریه کذابترین مردم هستند! حتی از تو می‌خواهم که عبارتی از سایر قدمایی که در قرون سه گانه بیاوری که گفته باشند: دوازده امامی‌ها دروغگوترین مردم هستند! رافضی یعنی نصیری. بله آنها کذاب و ملعون هستند! افراطی‌هایی هستند که برای ائمه مقام الوهیت قائلند. بله رافضی‌ها یعنی باطنی‌ها، یعنی کسانی که به نام

تفسیر باطنی با کتاب خدا بازی می‌کنند. این‌ها ملعون و کذاب هستند؛ نه اثنی عشریه و مذهب اهل بیت! تو مذهب اهل بیت را با مذاهب افراطی‌ها درهم می‌آمیزی! ما در کتاب‌های‌مان لعن‌های فراوان داریم. لعن قرامطه، لعن فرقه‌های رافضیِ منحرف که ائمه را تکفیر کردند و به آنها دروغ نسبت دادند! خود ائمه ما، غالیان را مکرر لعن و مذمت کرده‌اند! امام صادق می‌فرماید: «غالیان روایات پدرم(امام باقر) را جعل می‌کنند، آنها را زیر پا می‌گذارند، آنها به ما دروغ نسبت خواهند داد». ما روایات فراوانی در این خصوص داریم که گروهی از مردم به اهل بیت دروغ نسبت دادند. اما تو بین کسانی که در روایت کردن از اهل بیت، صداقت پیشه کردند و کسانی که دروغ به آنها نسبت دادند، تمیز قائل نیستی! تو باید فقط یک سال به قم نزد من بیایی؛ زیرا من اینک در قم علوم حدیث دوازده امامی‌ها را تدریس می‌کنم. من می‌توانم برخی مسائل را برای تو شرح دهم. ممکن است تو هم اینک همان حالی را داشته باشی که من ۱۳ سال پیش داشتم. من درباره مذهب شیعه دوازده امامی چیزی نمی‌دانستم، اما به این نتیجه رسیدم که اثنی عشریه در یک وادی و آنچه در سر من بود، در وادی دیگری قرار دارد.

تو درباره شیعه‌ای که شلتوت معرفی کرده، تردید داری و از آن انتقاد می‌کنی! تو از اثنی عشریه‌ای که امام غزالی و قرضاوی معرفی کرده‌اند، انتقاد می‌کنی و بر آن اثنی عشریه اصرار می‌ورزی که از «احسان الهی ظهیر» شنیده ای. «احسان الهی ظهیر» برای شما حجت شده است، بفرمایید!

شیخ عثمان:

نخست این که من درباره نحوه اداره غرفه ملاحظه‌ای دارم. زیرا آنها ما را طرد می‌کنند و اهل سنت از طریق مکاتبه شکایت می‌کنند که آنها ما را طرد می‌کنند. امیدوارم که دیگر تکرار نشود. اما پاسخ دکترعصام و این که رافضی‌ها را لعن می‌کند، این گام خوبی است! در احادیث و کتب شما آمده است که کسانی که حجرالاسود را دزدیدند، قرامطه بودند.

به من می‌گویی از احادیث اثنی عشریه چیزی نمی‌دانی! چطور به این نتیجه رسیدی؟ من از علمای شما نقل کردم. من درباره تصحیح حدیث نگفتم. من درباره کلام علمای شما در احادیث‌تان سخن گفتم و آماده‌ام در این زمینه مفصل سخن بگویم. اما این که می‌گویی آنها در قرون سه گانه انتقاد نکردند، باید بگویم که اثنی عشریه در قرن سوم ظاهر شد و در زمان صحابه شیعه وجود نداشت. در زمان تابعین و پیروان تابعین از اثنی عشریه خبری نبود. دوازده امامی‌ها فرقه‌ای است که شما آن را تصادفی به وجود آورده اید و به همین علت می‌گویم نگاه کن ببین همان بخاری که از او رضایت داری، درباره رافضی‌ها چه می‌گوید؟ او می‌گوید: «برایم فرقی نمی‌کند که پشت سر جهنمی و رافضی نماز بخوانم یا یهود و نصارا. بر آنها سلام نکن! با آنها مراوده و ازدواج نکن! آنها را گواه نگیر و از حیواناتی که به دست آنها ذبح می‌شود، نخور!» این همان کسی است که تو از او رضایت داری، دکترعصام. اگر بخواهید الآن مهم این است که با سؤال شروع کنیم و اگر بخواهی نقطه نظر کوتاهی بیان کنی، مانعی ندارد! بفرمایید دکترعصام!

دکتر عصام:

فقط نقطه نظر بیان نمی‌کنم. از تو می‌خواهم ثابت کنی که منظور بخاری، اثنی عشریه بوده است! ثابت کن! قصد او قرامطه لعنتی بوده است. اما شما با کلام بخاری بازی می‌کنید! وهابیت سخنان بخاری را به بازی می‌گیرد!

من می‌گویم رافضی‌ها، نصیری‌ها را لعن می‌کنند و من از نصیری‌ها برائت می‌جویم و می‌گویم آنها کذاب هستند! رافضی‌های باطنی را خدا لعنت کند! خدا رافضی‌های قرمطی را که حجرالاسود را دزدیدند، لعنت کند! رافضی‌های خطابی را خدا لعنت کند! حتی امام صادق گفت: «خدایا خطابیه را لعنت کن»! اما تو آنها را رافضی می‌دانی و آنها را با هم در می‌آمیزی. تو همه چیز را در این زمینه باهم درآمیخته‌ای و من امیدوارم سؤال پرسش را آغاز کنی؛ وگرنه نقطه نظرها و ملاحظه‌ها تمام نمی‌شود. پرسش را آغاز کنیم.

آقای رفیق از غرفه الحق از طرف شیعیان:

به یاری خدا پرسش را آغاز می‌کنیم. ای کاش جناب محمدعلی اسامی برادرانی را که از طرف اهل سنت می‌خواهند سؤال بپرسند، برایم می‌نوشت. اسامی شیعیان طرف ما هم که خواهند سؤال بپرسند به این شرح است: جناب طالب حق، شیخ مهند، شیخ عمار البغدادی، جناب سید منشد. ابتدا از جناب طالب حق شروع می‌کنیم. إن‌شاءالله مشکل حل شود!

طالب حق از طرف شیعیان:

شیخ مهند را مقدم می‌دانیم، بفرمایید شیخ مهند!

برادر، طالب حق (جناب شیخ مرتضی الطائی) از طرف شیعیان:

قبل از آنکه سؤال بپرسم، یک نقطه نظر کوتاه درباره مسائل فنی که در غرفه شیخ عثمان به وجود آمده، بیان می‌کنم، تا میان دو طرف برابری و توازن برقرار شود.

شیخ دمشقیه سؤالی پرسید، یا برای سؤالات مقدمه‌ای بیان کرد که نقاط تحریک آمیزی در آن وجود داشت. حال برای آنکه میان دو طرف توازن برقرار شود، من نیز مقدمه‌ای برای سؤالات بیان می‌کنم تا این که از جلسه آینده نوعی التزام و تعهد به وجود بیاید. چنانکه شیخ عثمان الخمیس فرمودند. مقدمه به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب العالمین. درود و سلام بر اشرف پیامبران که به تمسک به ثقلین- کتاب الله و عترتِ پاک- امر کرده؛ آن هم در حدیثی که ائمه دو طرف بر آن صحه گذاشته‌اند و حتی برخی وهابی‌ها امثال البانی، بخاری و...نیز به صراحتِ صحت آن را اذعان کرده‌اند و برخی کینه توزان با آن مخالفت کرده‌اند و به این طریق شیوه امانت داری علمای دین را زیر پا گذاشته‌اند! اما برادران گرامی، این عده اعتراف می‌کنند که به وصیت پیامبراکرم پایبند نیستند. به

عنوان مثال ابن تیمیه می‌گوید: «ما فقه امام علی را نگرفته ایم، بلکه رأی افرادی غیر از وی از صحابه و تابعین را گرفته ایم». لذا در این مناظره ثابت شد که علت روی گردانی آنها از تمسک به عترت نبی، اقدامات بنی امیه و خصومت آنها نسبت به علی، فاطمه، حسن و حسین است و لعن کردن علی از منابرِ مسلمین طی ده‌ها سال و اجتناب آنها از درود فرستادن بر اهل بیت، تنها در چارچوب اجابت ندای درونی کینه توزانه آنها نسبت به محمد و خاندانش، صورت گرفته است! و لعن همیشگی بر کسی که از تحریفِ وحی مبین سخن گفت و در این لعن، برخی افراد مظنون و مجتهدان، از جمله «ابن مسعود» و عایشه را که هدف شان تکذیب رب العالمین نبوده، مستثنی می‌کنم!

این مقدمه در مقابل مقدمه شیخ دمشقیه در مناظره سابق ارائه شد و إن‌شاءالله از هفته آینده، تعهد و پایبندی به اصل موضوع به وجود خواهد آمد تا اوضاع این گونه پیش نرود. درود بر شما! درود خدا بر شیخ و سایرین! بفرمایید سؤال‌ها را مطرح کنید!

آقای طلال از طرف شیعیان:

بفرما شیخ مهند، بفرمایید...!

جناب شیخ مهند از طرف شیعیان:

بسم الله الرحمن الرحیم. دوست دارم فقط یک نکته را در پاسخ به شیخ عثمان الخمیس که شیعیان را کذاب توصیف می‌کند، بیان کنم. می‌خواهم برای او و از شیخ و امامش ابن تیمیه بگویم که چگونه به صراحت و علنی دروغ می‌گفت تا ببینیم چه پاسخی برای آن دارد؟ وی در «منهاج السنة»، جلد هفتم، صفحه ۵۲۲ در پاسخ به علامه حلی که گفته است: آیه «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ»[1] در شأن امام علی علیه‌السلام آمده است، می‌گوید: «این حدیث به اتفاق و اجماع اهل علم، ساختگی است».

---

۱. الحاقه/ ۱۲

نکته جالب توجه این که طبری که مورد اعتماد ابن تیمیه است، در کتاب «تفسیر کبیر»، جلد سوم، صفحه ۲۵۵ این حدیث را روایت کرده است.

آیا طبری از ردیف اهل علم خارج شده است؟ وی(ابن تیمیه) همچنین در «منهاج السنه»، جلد دوم، صفحه ۳۰ درباره سخن علامه حلی که می‌گوید: آیه «إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»[1] که در شأن امام علی آمده است، ادعا می‌کند که این هم به اجماع اهل علم کذب است. این درحالی است که تفسیر طبری آن را به چند شیوه بیان کرده است و ابن کثیر نیز به چند شیوه روایت کرده است که برخی شیوه‌ها صحیح السند و بدون اشکال است. ابن تیمیه در «منهاج السنه»، جلد چهارم، صفحه ۲۳۸ در باره حدیث «علی مع الحق» می‌گوید «این سخن از مهم‌ترین سخنان کذب و جاهلانه است و هیچ کس آن را از نبی اکرم روایت نکرده است». این درحالی است که این حدیث در موارد فراوان و متعدد با اسناد صحیح و ضعیف در سنن ترمذی، مسند ابی یعلی و منابع دیگر ذکر شده است. البته موارد دیگری از این قبیل وجود دارد. به این ترتیب، شیوه ابن تیمیه این است که احادیث صحیح را تکذیب کرده و این امر را اجماع اهل علم معرفی می‌کند و هنگامی که به اهل علم مراجعه کنیم، خلاف آن را می‌بینیم. حال نظرت درباره امام خودت ابن تیمیه چیست؟

جناب شیخ عثمان:

چرا دو سؤال در سه دقیقه؟ کی پاسخ بدهم؟ من می‌گویم هر سؤال یک دقیقه. ولی او برای من سخنرانی می‌کند. نظم و ترتیب کجاست؟ اینک ۷ دقیقه گذشت و این آقا مقدمه چینی و سخنرانی کرد و آن یکی مفصل حرف می‌زند. پس وقت تعیین شده برای هر سؤال چه شد؟ نظم و ترتیب کجاست؟ اینها سخنان بی‌پایه و اساس به من می گوید «ای شیخ فرار نکن!» آفرین بر این اخلاق! اکنون مسأله درخصوص نخستین کسی است که این ملاحظه را ارائه کرده و ما می‌گوییم: «لعنت

---

۱. مائده/ آیه ۵۵

خداوند تبارک و تعالی را نیز به کسی که علی را پشه توصیف کرده» به همه سخنانت اضافه کن تا این کلام درست شود! اما نکته دوم این که همان طور که ابن تیمیه گفته، به او می‌گوییم: «بله این دروغ است که «تعیها اذن واعیه» در مقام علی رضي الله عنه آمده است و وجود آن در تفسیر طبری لزوماً به معنی صحیح بودنش نیست!

اما سخن ابن تیمیه مبنی بر این که امام طبری از کذّابین روایت نمی‌کند، درست است و وی از کذّابین روایت نمی‌کند. اما این گونه نیست که هر حدیث کذبی، راویان آن کذاب باشند. این چیزی است که تو و دکترعصام آن را نمی‌فهمید. ما اهل حدیث این را می‌فهیم! این بالاتر از سطح شماست و به همین علت من آن را شرح نمی‌دهم. ده دقیقه من و تو نیز مثل شیخ عصام پایان یافت. زیرا شما وقت ما را هدر دادید. بفرمایید دکتر!

آقای رفیق از غرفه الحق از طرف شیعیان:

سؤال کننده دیگری وجود دارد. آن کیست محمدعلی؟ اسم او را برایم بنویس و او هم دستش را بالا بگیرد تا بشناسمش. بله شیخ دمشقیه.

شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

بسم الله الرحمن الرحیم. جناب دکترعصام عماد تو می‌گویی: «شیخ عثمان جاهل به اسناد است و ائمه مدت‌ها برای یافتن اسناد، شب زنده داری کرده و زحمت کشیده اند».

من به تو می‌گویم: «مجلسی درباره این روایت که قرآن ۱۷هزار آیه است، گفت: این امر مستند و موثّق است». پس چرا مباهله با شیخ عثمان را رد کردی؟ من هم خواهان مباهله با تو هستم!

آقای رفیق از غرفه الحق از طرف شیعیان:

آقای دمشقیه! تو هم اینک به شیوه‌ای دیگر لعن کردن را که شیخ طالب

حق(مرتضی الطائی) ذکر کرد، آغاز کرده‌ای و نیز حمله به تشیّع را که قائل به غیبت امام مهدی است، از سرگرفته ای! این سخن غیر قابل قبول است و ما انتظار این حمله از جانب تو را نداشتیم! ما گفتیم بفرما سؤال بپرس! آن هم به گونه‌ای که حمله نکنی. سؤالت را بدون هیچ حاشیه‌ای بپرس! من خودم را بی‌طرف می‌دانم و به هیچ بی‌ادبی و توهینی پاسخ نمی‌دهم. من می‌گویم لعنت خدا بر کسانی که شیعه آل محمد را لعن می‌کنند! بفرمایید!

شیخ دمشقیه از طرف وهابیت:

من امیدوار بودم که دکترعصام پاسخ دهد و رفیق تو دخالت نکن! اینک جانبداری کاملاً آشکار است. اینها بیش از ربع ساعت حرف زدند و من فقط یک جمله. بفرمایید!

جناب دکتر عصام:

جناب شیخ دمشقیه همیشه بر مسأله تحریف قرآن تمرکز می‌کند. کما این که این مسأله را در سؤالش ذکر کرد! می‌خواهم بگویم: «قرآن کریم این مسأله را که کسی بتواند آن را تحریف کند، نفی کرده است» و نیز دمشقیه تمرکز می‌کند بر وجود برخی روایات در کتب شیعه و سنی درخصوص تحریف قرآن؛ مانند آنچه در کتاب صحیح مسلم آمده است: «یک سوره‌ای بود که ما تشبیه می‌کردیم آن را از نظر طول و شدت، به سوره برائت و آن را فراموش کردیم»؛ که البته در این نسخی وجود ندارد. این در کتاب مسلم، صحیح‌ترین کتاب بعد از کتاب خدا، آمده است. روایت دیگری وجود دارد که: «سوره احزاب را می‌خواندیم که معادل سوره بقره بود». آیا انصاف است که بگویم: «اهل سنت به صرف وجود این روایات، قائل به تحریف قرآن هستند؟»

جناب شیخ عثمان و جناب شیخ دمشقیه! شما ادعا می‌کنید که عالم هستید و من شما را علمای وهابیت می‌دانم؛ همانطور که شما ادعا می‌کنید! اما من

می‌گوییم: «وجود روایات تحریف در کتب اهل سنت و اثنی عشریه، دلیل بر تحریف نیست؛ بلکه دال بر مسأله مهم وجود زنادقه و غالیان است که خداوند آنها را لعنت کند». آنها تلاش کردند قرآن را تحریف کنند. اما خداوند کتاب خود را از گزند آنها حفظ کرد و از همین رو تلاش زنادقه برای گنجاندن روایات تحریف در کتب اهل سن؛ت مانند کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری و منسوب کردن آن به بزرگان صحابه و نیز تلاش غالیان که روایاتی را وارد کتب اثنی عشریه مانند کافی کرده و آن را به اهل بیت نسبت دادند، محکوم به شکست شد! زیرا خداوند وعده داده است که: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»[1] و خداوند تمام این تلاش را در کتب دوازده امامی‌ها و اهل سنت ناکام گذاشته است. و نیز خداوند متعال اراده کرده است که این روایات در کتب دوازده امامی‌ها و اهل سنت باقی بماند. بله همین روایاتی که دال بر تحریف قرآن است! خداوند اراده کرده است که در کتب ششگانه اهل سنت و کتب چهارگانه اثنی عشریه باقی بماند. اما چرا؟ برای آنکه به ما ثابت کند که زنادقه و غالیان که خدا لعنتشان کند، تلاش کردند که قرآن را تحریف کنند. و نیز خداوند به این طریق اراده کرده است که به ما ثابت کند که اینها اگرچه در گذشته توانستند تورات و انجیل را تحریف کنند؛ اما با وجود تمام تلاش‌های شان برای تحریف قرآن، به سختی شکست خوردند و هرکس که بخش زیادی از روایات تحریف موجود در کتب اثنی عشریه و اهل سنت را مطالعه کند، برخلاف انتظار بیشتر به عظمت و تقدس قرآن قائل خواهد شد و هراندازه بیشتر روایات تحریف را در بخاری، مسلم، کافی، استبصار و مسند احمد مطالعه کند، بیشتر قرآن را تقدیس می‌کند. اما چرا؟

زیرا همه این روایات بیانگر آن است که تلاش‌هایی در طول سال‌ها و قرن‌ها برای تحریف قرآن صورت گرفته؛ اما این کتاب همچنان از تحریف دور مانده است و اگر خداوند متعال نمی‌فرمود که: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»، قرآن بیشتر

---

۱. حجر،۹

از تورات و انجیل تحریف می‌شد. زیرا قرآن را اهل بیت و صحابه حفظ نکرده‌اند؛ بلکه خداوند آن را حفظ کرده است. من تعجب می‌کنم از کسانی که به خاطر وجود روایات تحریف در بخاری و مسلم و روایات تحریف در کافی و استبصار، از تحریف قرآن سخن به میان آوردند! در حالی که این روایات تا زمانی که تأثیری بر قرآن نداشته باشد، دلیل بر تحریف نیست. بلکه دلیل بر آن است که تلاش‌هایی برای تحریف قرآن صورت گرفته و همه این تلاش‌ها شکست خورده و این معجزه آسمانی است. چون هیچ قدرتی نمی‌تواند قرآن را تحریف کند و خداوند متعال حفظ قرآن را تضمین کرده است!

برادران گرامی همانطور که افرادی چون مسیلمه کذاب-لعنه الله- برای تحریف قرآن تلاش کردند و همه شکست خوردند. مسلیمه کذاب بعد از ادعای نبوت، در صدد تقلید از قرآن برآمد؛ اما ناکام ماند. زنادقه- لعنهم الله- نیز تلاش کردند که ادعا کنند که «عبدالله بن مسعود»، قائل به تحریف قرآن بوده است! غالیان نیز تلاش کردند به امام صادق نسبت دهند که ایشان از تحریف قرآن سخن به میان آورده است! در حالی که ما صحابه و آل بیت را از اشاره به تحریف قرآن مبرا می‌دانیم و می‌گوییم: «این تلاش‌ها شکست خورده و اگر این روایات در بخاری و کلینی وجود نداشت، دشمنان اسلام می‌گفتند که اگر تلاشی برای تحریف قرآن صورت می‌گرفت، موفق می‌شد». پس این روایات به خواست خداوند باقی ماند تا به ما ثابت کند که تلاش‌های فراوانی برای تحریف قرآن صورت گرفته؛ ولی ناکام مانده است و آیه «إنا نحن نزلنا الذکر و إنا له لحافظون»، بزرگترین دلیل بر آن است که عنایت الهی قرآن را علی رغم تمام تلاش‌های معاندان، حفظ کرده است!

حال این سؤال مطرح است که چرا شیخ دمشقیه همواره در تلاش است که در کتاب خدا تشکیک کند و تلاش زنادقه و غالیان را دلیل بر تحریف قرآن قرار دهد؟ ذات مقدس الهی روایات تحریف را در کتاب بخاری، مسلم، مسند احمد، کتاب‌های شش گانه و همه کتب اهل سنت و نیز کتب چهارگانه مهم حدیث شیعه

حفظ کرده تا معجزه آسمانی را ثابت و بیان کند که علی رغم تمام تلاش‌ها برای تحریف قرآن، خداوند متعال کتاب خود را حفظ کرده است. این روایات باقی مانده تا کسانی مانند شیخ عثمان الخمیس یا شیخ دمشقیه به این روایات استدلال نکنند که طایفه‌ای از مسلمانان قائل به تحریف قرآن هستند!

در عصر حاضر نیز تلاش‌های مشابهی را شاهد بوده‌ایم و صهیونیستها تلاش کردند که قرآنی با حذف و افزایش برخی آیات منتشر کنند؛ اما شکست خوردند. و همانطور که تلاش های زنادقه و غالیان در قدیم برای تحریف قرآن ناکام ماند، تلاش صهیونیست‌ها در عصر حاضر برای تحریف قرآن ناکام ماند و قرآن مصون نگه داشته شد.

من از سیزده سال پیش که وهابیت را رها کردم و جذب شیعه شدم و از «الدرعیه» در عربستان به قم سفر کرده‌ام، تا کنون به جستجوی نسخه‌های خطی قرآن نزد شیعیان پرداخته‌ام و نسخه‌هایی را در دارالقرآن الکریمِ قم که برخی از آنها متعلق به ائمه اهل بیت است، یافته‌ام و با مقایسه این نسخه‌های خطی که بیش از هزار سال قدمت دارد، با قرآن چاپ شده ملک فهد، دیدم که هیچ تفاوتی میان آنها وجود ندارد. و دیدم که همان قرآن چاپ ملک فهد مورد قبول دوازده امامی‌ها در قم و مشهد، کربلا و نجف است و نسخه چاپ شده از سوی آیت الله خامنه‌ای در قم مورد قبول وهابی‌ها در الدرعیه است.

پس جناب شیخ دمشقیه چرا درباره کتاب خدا تشکیک می‌کنید؟ من نمی‌دانم به چه کسی خدمت می‌کنید؟ تنها کسی که از تشکیک در کتاب خداوند استفاده می‌کند، همان مسیحی است که به این مناظره گوش فرا می‌دهد.

هرچند روایات تحریف، تورات را تحت تأثیر قرار داده و تورات را تحریف کرده است؛ اما خدا را شاکرم که روایات تحریف موجود در بخاری و کلینی، تأثیری بر قرآن کریم نداشته است.

درخصوص مباهله تو کلام مرا نمی‌فهمی! من گفتم که من از داعیان تقریب بین

مذاهب اسلامی و وهابیت و تشیع هستم و دلم به حال شیخ عثمان می‌سوزد و نمی خواهم با او مباهله کنم. چرا که ممکن است خداوند او را گرفتار مصیبت کند. زیرا من که مانند او وهابی بوده‌ام، اینک خوب می‌دانم که حق با شیعیان است! بنابراین من می‌ترسم که شیخ عثمان هلاک شود! چرا که ممکن است خداوند دعای مرا مستجاب کند و به همین علت با شیخ عثمان الخمیس و شیخ دمشقیه مباهله نمی‌کنم.

من می‌خواهم اگر قرار است کسی بمیرد، یک نصرانی باشد؛ نه یک مسلمان مانند الدمشقیه! من به وهابیت کینه‌ای ندارم. زیرا عمو و برخی نزدیکان و دوستانم وهابی هستند و دلم برای آن‌ها می‌سوزد و اجازه مباهله با یک مسلمان را جز در حالات خاص و نادر ندارم. بفرمایید!

جناب شیخ عثمان:

واقعیت این است که من غیبت داشتم و برگشتم. نحوه اداره مناظره امروز خوب نیست! نوشته‌ها و مقدمات زیادی ارائه شده است که نیازی به آن نبود. این یک مناظره علمی برای رسیدن به حق میان من و دکترعصام است. ما با هم بحث می‌کنیم. یکدیگر را متهم می‌کنیم و هرکدام از خودمان دفاع می‌کنیم.

درخصوص سؤال کنندگان باید بگویم که اینها مناظره کننده نیستند و از آنچه مهم می‌دانند، می‌پرسند و این کافی است. اما به مناظره‌های داخلی دیگری منجر می‌شود. من اینک نوشته‌های فراوانی که به مناظره‌های داخلی منجر می‌شود، می‌بینم که اصلاً مناسب نیست. شما قبول کرده اید که مناظره میان من و دکترعصام باشد. پس این مناظره میان من و ایشان باقی می‌ماند و کسی دخالت نمی‌کند.

درباره سؤالات هم باید بگویم که شما از طریق این سؤالات از یکدیگر انتقام می‌گیرید و عقده‌های‌تان را نسبت به یکدیگر خالی می‌کنید که این درست نیست و

به همین علت من از ابتدا پیشنهاد کردم که این سؤالات از طرف ۳ یا ٤ یا ٥ نفری که هربار انتخاب می‌شوند، نباشد. زیرا افراد دیگری هستند که می‌خواهند بفهمند یا بدانند. این درست نیست که سؤالات مختص به افراد معینی باشد. زیرا این افراد اهداف و خواسته‌ها و افکاری دارند و معمولاً نمی‌خواهند قانع شوند و می‌خواهند آنچه را که خود قبول دارند، ثابت کنند. من گفتم به دیگران هم فرصت دهید که سؤال بپرسند. المهند به من می‌گوید «این چهارنفر با سؤالات شان مرا در تنگنا قرار می‌دهند». جناب مهند! به خدا قسم من از این شیوه شما متأسفم! منظورت این است که من از سؤالات فرار می‌کنم؟ من امیدوارم دکترعصام از این مناظره عقب نشینی کند و تو به جای او بیایی! واقعیت این است که هیچ ادبی در این نوع تعامل نیست و نیت سوء و اتهام زنی در میان است. من دلیل این امور را نمی‌دانم؟ یک نفر یک دقیقه سؤال می‌پرسد! یکی مقدمه ارائه می‌کند! یکی دیگر در پاسخ به او مقدمه دیگری ارائه می‌کند! یکی سؤالی به اندازه یک سخنرانی مطرح می‌کند و دیگری عریضه می‌نویسد و دیگران را متهم می‌کند. اینها چه معنی دارد؟

باید به وقت دیگران احترام گذاشت! به خدا قسم شما برای سؤال پرسیدن نیامده اید؛ بلکه طوری حرف می زنید که گویی طرف دیگر مناظره هستید. این درست نیست! می‌خواهی سؤال بپرسی، مشکلی نیست! سؤالت را در یک دقیقه بپرس! من به این شیوه پایبند هستم. پس شما نیز به پرسیدن سؤال در یک دقیقه ملزم باشید تا به آن پاسخ دهیم. پیشتر شما سؤال پرسیدید و ما پاسخ دادیم و از چیزی فرار نکردیم! به هر سؤالی که مطرح کنید، پاسخ می‌دهیم! من اصلاً اهل فرار نیستم. بازهم می‌گویم: من فقط ربع ساعت در غرفه انصار(غرفه وهابیت) باقی می‌مانم إن‌شاءالله که شاهد تغییرات مثبت باشم. و اینک دکترعصام از تو که وقت گذاشتی که با هم بحث و مناقشه کنیم، سپاسگزارم! تشکر می‌کنم از غرفه حق که به ما اجازه داد در این فرصت صحبت کنیم و تشکر می‌کنم از شنوندگانی که حوصله کردند و سخنان ما را شنیدند! متأسفانه این مناظره‌ها گاهی

اوقات انسان را به اموری وادار می‌کند که نمی‌خواهد. اینک گوش می‌کنیم به سخنان دکترعصام و بعد من می‌روم تا دو هفته دیگر که دوباره کنار هم جمع شویم. بفرمایید دکتر عصام!

جناب دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. علی رغم تمام موارد منفی در این مناظره‌ها، من عقیده دارم که نکات مثبت آن بیشتر است. من قصد تعریف و تمجید ندارم؛ اما این مناظره بین وهابی و شیعیان، فرصت را از دست دشمنان اسلام خواهد گرفت.

من قبلاً وهابی بوده‌ام و اینک می‌خواهم تشیع را از زبان یک وهابی شرح دهم. می‌خواهم دوازده امامی‌ها را به برادران وهابی نزدیک کنم تا فرصت را از صهیونیستها بگیرم که همواره به اختلافات شیعه و سنی دامن می‌زنند تا از آن برای تحقق منافع استکبار جهانی استفاده کنند.

من معتقدم که امور مثبت این مناظره‌ها بیشر از منفی‌های آن است و همین کافی است که در جلسات قبل خانم دکتر امینه از اهل سنت به مذهب اثنی عشریه گروید و این تصویر خوبی از مذهب دوازده امامی‌ها به مردم مغرب ارائه خواهد کرد و خلاصه این که فرصت را از دست دشمنان اسلام خواهد گرفت و به آنها می‌گوید: «من سنی بودم و شیعه دوازده امامی شدم». من معتقدم که جنبش ره یافتگانی که از مذهب اهل تسنن به تشیع گرویده‌اند، نعمت بزرگی است! من با شیخ عثمان الخمیس که معتقد است جریان ره یافتگانی که از وهابیت جذب تشیع می‌شوند، یک مشکل است، مخالفم و این امر را رحمت خداوند می‌دانم! من با بسیاری از وهابی‌هایی که دیدار داشته‌ام که شیعه شده‌اند، گفته‌اند که «اثنی عشریه که از زبان دکترعصام شنیده‌اند، اثنی عشریه واقعی است. اما اثنی عشریه‌ای که از زبان امثال شیخ احسان الهی ظهیر شنیده‌اند، درحقیقت چیزی جز خیالات احسان الهی ظهیر نیست». بنابراین می‌گویم: این مناظره‌ها مفید خواهد بود و به نزدیکی

صفوف مسلمانان منجر خواهد شد. من داعیان به تقریب بین وهابیت و دوازده امامی‌ها هستم و معتقدم که بهترین وسیله برای تقریب، مناظره علمی است؛ نه محاضره و سخنرانی! به همین علت من بر تداوم گفت و گوها با جناب شیخ عثمان تا جایی که امکان داشته باشد، اصرار دارم؛ حتی اگر تا آخر عمر ما طول بکشد! خداوند به شیخ عثمان طول عمر عطا کند و اجل مرا به تأخیر بیندازد تا این مناظره ادامه داشته باشد. زیرا معتقدم که با وجود این مناظره‌ها دیگر نیازی نداریم که فردی متحول یا ره یافته شود. بله تحول هدف است؛ اما هدف ثانوی و هدف اصلی به عقیده من این است که اثنی عشریه وهابی را تکفیر نکند و وهابی نیز اثنی عشری را. ما باید به عنوان مسلمان باقی بمانیم و دربرابر استکبار آمریکایی که با شعار مبارزه با تروریسم همه مسلمانان را در سراسر جهان هدف قرار داده است، بایستیم. آنها با دینداری و اسلام با شعار مقابله با تروریسم می‌جنگند و تفاوتی میان مسلمانی که در صف حزب الله شیعیِ دوازده امامی می‌جنگد و مسلمان وهابی که مبارزه می‌کند، قائل نیستند. این درحالی است که خون وهابی با خون تشیع در جنبش حماس درآمیخته و ما به جماعتی واحد تبدیل شده‌ایم.

جناب شیخ عثمان، ادامه بده که نزد خداوند اجر و پاداش خواهی داشت و اگر برخی متحول شوند؛ البته بسیاری از وهابی‌ها از طریق این مناظره جذب تشیع می‌شوند. بدان که اجر تو نزد خداوند محفوظ است. در ضمن کسانی که متحول شده و جذب تشیع می‌شوند، به جامعه خود بازمی گردند و تصاویر غیرواقعی ترسیم شده را اصلاح می‌کنند و این گونه فرصت را از سفارتخانه‌های آمریکا که درصدد برهم زدن اوضاع و ایجاد جنگ میان سپاه صحابه سنی وهابی و سپاه محمد شیعی در پاکستان هستند، خواهند گرفت.

آقای رفیق از طرف شیعیان:

به نظر می‌رسد که شیخ عثمان نقطه نظری داشته باشند. بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

حرف من این است که موضوع جلسه آینده چیست؟ آیا بحث «آیه مباهله» کامل خواهد شد؟ یا این که تصور می‌کند این مبحث را به پایان برده و می‌خواهد وارد مبحث جدیدی شود؟ لطفاً از الآن مشخص شود.

جناب دکتر عصام:

اگر خدا بخواهد من می‌خواهم موضوع مباهله را کامل کنم و آنچه را که در این جلسه گفته شد، کامل کنم و درباره نقش بنی امیه در جدایی اهل سنت، از مذهب اهل بیت سخن بگویم.

شیخ عثمان:

درخصوص نقش بنی امیه، آیا موضوع امامت را پایان یافته می‌دانیم؟ متون امامت پایان یافته؟ آیا متون امامت پایان یافته؟ مشکلی نیست. اگر متون امامت داری، متون امامت را که ثابت می‌کند علی و فرزندانش امام هستند، بیان کن! اگر هم حرفی در این زمنیه نداری، پس به اتفاق وارد موضوع جدیدی شویم. هیچ مانعی ندارد. به تو گفتم، این آیه را کامل کن! تو فردی دانشگاهی هستی، از یک موضوع به موضوع دیگری گریز نمی‌زنی! موضوع امامت را به پایان ببر، بعد درباره آنچه می‌خواهی، سخن بگو. اگر به موضوع ثقلین و تمسک به ثقلین بپردای، می‌توانی از طریق آن به این موضوع هم بپردازی! بفرمایید دکترعصام!

جناب رفیق از غرفه الحق:

قبل از آن که دکتر عصام پاسخ دهد، شیخ عمار البغدادی سؤالش را مطرح می‌کند. بعد در خدمت دکترعصام خواهیم بود.

جناب شیخ عمار البغدادی از طرف شیعیان:

سلامٌ علیکم. من دیر رسیدم؛ ولی با این حال دیدم که شیخ عثمان، شیعیان را

به دروغگویی و جعل و تحریف متهم می‌کند! خطاب به وی می‌گویم: جناب شیخ عثمان! مسأله تکذیب شیعه و متهم کردن آنان به کذب، امری ساده و عادی است. زیرا انبیاء که از سوی خداوند برگزیده شدند، هم تکذیب شدند: «فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ»[1]. پس عجیب نیست که می‌بینیم برخی شیعه را تکذیب می‌کنند. اما مشکل این است که تو می‌گویی: «برخی راویان شیعه دروغگو هستند» و ما هم به این موضوع اعتقاد داریم و می‌گوییم بسیاری از راویان دروغ می‌گویند و به همین علت علمای ما نمی‌گویند که ما کتاب صحیح که دو دسته احادیث ضعیف و احادیث صحیح دارد، کتاب ماست! مشکل این است که «ابن حجر العسقلانی» در کتاب «تهذیب التهذیب» می‌گوید: «من همواره از (علمای وهابی) به خاطر این که غالباً ناصبی‌ها را توثیق و تشیع را مطقاً تضعیف می‌کردند، انتقاد می‌کردم». ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «علمای شما غالباً ناصبی‌ها را توثیق و شیعیان را تضعیف می‌کردند» و بعد می‌افزاید: «به ویژه این که در حق علی آمده است که (لا یحبه إلا مؤمن ولا یبغضه إلا منافق)». توجه کن این اشکال باید پاسخ داده شود. اما من دوست دارم که روزی فرصتی برای ما فراهم شود که من برای تو پاسخ به کلام ابن حجر عسقلانی و اشکالات وارد بر آن را شرح دهم. اما نکته مهم در این جا آن است که ابن حجر عسقلانی اعتراف می‌کند و می‌گوید که «علمای ما ناصبی را توثیق می‌کنند». شما دین‌تان را از ناصبی‌ها می‌گیرید! او می‌گوید: «تشیع را مطلقاً تضعیف می‌کنیم». پس چگونه شما دین و احادیثی را گرفته اید که ناصبی‌ها را سند قرار داده، و به آن افتخار می‌کنید؟ اگر بگویی این خوارج و ناصبی‌ها صادق و راستگو بودند، این کلام تو مردود است و این چیزی است که ابن حجر در کتاب "تهذیب التهذیب" آن را رد می‌کند و از «ابن لهیعه» نقل می‌کند که از برخی خوارج سخن می‌گوید که اینها برخی ناصبی هستند. شما اگر می‌گویید: «خوارج و ناصبی‌ها در کلام شان مورد اعتماد و صادق هستند؛ حتی اگر اهل

---

۱. آل عمران،۱۸٤

بدعت باشند». اما ابن حجر این روایت را از «ابن لهیعه» درباره برخی خوارج نقل می‌کند؛ همان‌هایی که توبه کردند و چون درباره موضوعی یا عقیده‌ای اراده کردند، درباره حدیثی دروغی وضع کردند و آن را به خدا و رسول الله نسبت دادند.

همچنین ابن حجر عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» نقل می‌کند که: «این حدیث از ابن لهیعه است که از احادیث صحیح قدیمی اوست». عسقلانی در کتاب «تهذیب التهذیب» در بیوگرافی «لمازه»، برادر گرامی به حرف (لام) مراجعه کن تا متوجه شوی که ابن حجر عسقلانی اعتراف می‌کند و می‌گوید: «ما دین خود را از ناصبی‌ها می‌گیریم و غالباً به ناصبی‌ها اعتماد کرده و شیعیان را مطلقاً مورد انتقاد قرار می‌دهیم». شما که دین را از ناصبی‌ها می‌گیرید، پس چگونه به این گونه احادیث افتخار می‌کنید؟ چگونه به این عبارات دامن می‌زنید تا از شیعه ایراد بگیرید و بگویید آنها (شیعیان) احادیث را از راویان کذاب روایت می‌کنند؟ من اینجا از تو می‌خواهم برای من ثابت کنی شیعیان فهمیده باشند که فردی دروغ می‌گوید و در عین حال دین خود و حدیث پیامبر را از او بگیرند! ما علم رجال را وضع کرده‌ایم تا راستگو را از دروغگو تشخیص دهیم. اما شما مشکل دارید که با وجود داشتن علم رجال، برای مخالفت با شیعیانی که اهل بیت و علی بن ابیطالب را مقدس می‌شمارند، به ناصبی‌ها اعتماد می‌کنید. از این که سخن من قدری به درازا کشید، عذرخواهی می‌کنم!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. از شیخ عثمان که می‌خواهد مشارکت کند و سخن بگوید، عذرخواهی می‌کنم! اما مشارکت مفیدی از سوی شیخ عمار البغدادی صورت گرفت و من می‌گویم این مناظره تقریباً پایان یافت.

من می‌خواهم بگویم که سخن درباره مسأله بنی امیه را نمی‌توان از مسأله سخن درباره اهل بیت جدا کرد و به نظر من جمله عسقلانی از مهم‌ترین ادله در

اثبات دخالت دولت اموی در علم رجالِ اهل سنت است و «ابن عقیل الشافعی»، امام اهل سنت در کتاب "العتب الجمیل علی اهل الجرح و التعدیل" این عبارت را ذکر کرده است. من می‌خواهم بیان کنم که متون وارده در فضایل اهل بیت که تو به این شیوه ساده انگارانه با آن برخورد می‌کنی، از آثار بنی امیه در تعامل برخی مفسران با آیات وارده در فضایل اهل بیت است. بنی امیه تأثیرگذار بود و گاهی حاکم نیز مؤثر بود و سیاست نقش قابل توجهی در تفسیر این آیه ایفا می‌کرد. زیرا دستگاه جاسوسی بنی امیه در تأویل و تفسیر آیات و احادیث وارده درباره اهل بیت مداخله می‌کرد. بنابراین ما باید جوانب این دخالت را از طریق بیان نقش بنی امیه در تعامل با اهل بیت تبیین کنیم. باتوجه به این که بنی امیه ریختن خون اهل بیت را مباح و جایز شمردند، آیا بازی آنها با آیات و روایات وارده درباره اهل بیت (از نظر تأویل و تفسیر) معقول به نظر نمی‌رسد؟

من از موضوع مورد بحث خارج نمی‌شوم و این دو موضوع؛ مسأله بحث درباره آیه مباهله و بررسی نقش بنی امیه و تأثیر آنها بر مذهب اهل سنت را به هم ربط می‌دهم. زیرا بنی امیه نقش قابل توجهی در انحراف دیدگاه‌ها درخصوص آیه مباهله و تلاش برای تعامل ساده و سهل انگارانه با آیات و احادیث وارده درباره اهل بیت داشته‌اند. اما چرا؟ برای این که آنها را لعن می‌کردند و ریختن خون آنها را مانند آنچه در کربلا و...اتفاق افتاد، جایز می‌شمردند. برای پی بردن به این امر به «مقاتل الطالبین» مراجعه کن! حال با این وجود آیا ممکن است کسانی که ریختن خون اهل بیت را مباح شمردند، تعامل با آیه مباهله را برای دورکردن آن از معنا و مفهوم واقعی جایز ندانند؟

لذا من می‌خواهم آیه مباهله را به بنی امیه ربط دهم. نقش بنی امیه در فهم ساده و ظاهری از آیه مباهله و تلاش برای تبدیل مسأله اهل بیت به مسأله‌ای که گویی پیامبراکرم فقط اقرباء و بستگان خود را دوست داشت، نه مسأله‌ای آسمانی و الهی، امری است که باید جوانب آن تبیین شود. این درحالی است که این مسأله

الهی و مسأله انتخاب و گزینش از دایره مطهرین است. از سوی دیگر شما مسأله مریم را گزینش و انتخاب الهی می‌دانید؛ اما درخصوص فاطمه می‌گویید: «پیامبر با دخترش تعاطف و همدری و مهربانی کرد و آوردن حسنین را نیز عاطفه پدری می‌دانید»! من می‌خواهم این مسأله برای شیخ عثمان کاملاً شفاف شود. وقتی مبحث بنی امیه را تدریس می‌کنی و به مقایسه بین اقوال مفسران زمان بین امیه می‌پردازی، به عمق این موضوع پی می‌بری. همانطور که شوکانی گفت: «روایان و محدثان در زمان بنی امیه از ترس حکام بنی امیه به تقیه متوسل شدند» و وقتی دوران عباسی فرارسید، همین رویه را ادامه دادند و کتب حدیث نیز در زمان عباسی مانند زمان بنی امیه باقی ماند. بدین معنا که آرا و عقاید نسل به نسل منتقل شد تا این که عصر عباسی فرا رسید و برای رعایت امانت علمی، مداخلات امویان را مانند زمان بنی امیه حفظ کردند! تحریفات اموی را در زمان عباسیان برای رعایت امانت علمی، حفظ کردند! به این ترتیب محدثین پرهیزگار، تحریفات امویان را در زمان عباسی و عثمانی برای رعایت امانت حفظ کردند که خداوند به آنها به خاطر حفظ این تحریفات جزای خیر دهد!

شیخ عثمان:

ما درخواست سخنرانی نکردیم! جناب شیخ عمار کمتر از یک دقیقه وقت خواست و بیش از ۵ دقیقه سخن گفت. از آنجایی که دکترعصام نیز وارد بحث شد، من می‌گویم که دکترعصام باید موضوع را مشخص کند. وارد بحث بنی امیه می‌شوی و اصل موضوع را کنار می‌گذاری! تو از امامت و ادله سخن می‌گویی. بنی امیه چه ربطی به امامت دارد؟ با استفاده از کتاب و سنت، حدیث...آیه...آن گونه که ادعا می‌کنی، درباره امامت سخن بگو! سخن در باب آیه مباهله را که خاتمه دادی، پس درباره آیه یا حدیث دیگری سخن بگو! اوایل درباره تأثیر بنی امیه سخن گفتی؛ اما نتوانستی دلیل و مدرکی ارائه کنی! پیوسته از بنی امیه می‌گویی، می‌خواهی این موضوع را رها و وارد موضوعات دیگر شوی. تو باید به موضوعی که

در ابتدا به آن ملزم شدی، پایبند باشی!

مسأله دوم درخصوص موضوع مناظره در «آیه مباهله» خواهد بود. آیه یا حدیثی مشخص کن که در این خصوص باشد. وارد شدن به موضوع بنی امیه و تاریخ، من نمی‌دانم چه ربطی به این موضوع دارد؟ من از ابتدا گفتم هرچه می‌خواهی طلب کن؛ ادله امامت، آیه و حدیث و...می خواهم. من فردی دانشگاهی هستم و به آنچه گفتم پایبندم.

درخصوص سؤال کننده‌ای که گفتم کلامش به درازا کشید و گفت کمتر از یک دقیقه وقت می‌خواهد، اما بیش از پنج دقیقه سخن گفت؛ باید بگویم که در ابتدا خوب شروع کرد. اما اندکی بعد بیان بد و ناگواری به کار برد که باید در پیشگاه خداوند متعال پاسخگو باشد. اما باید بگویم که کتب ما در این زمینه معروف و مشهور است. ولی کتب شیعه مملو از دروغ است و همانطور که گفتم و تکرار می‌کنم، این کلام علمای شماست. من کلام علمای شما را نقل کردم، کتاب‌های شما را کسانی نوشته‌اند که در امور دینی شان متهم هستند و دروغگویی نزد شما بیشتر از دیگران است! این کلام اهل سنت است که قبل از کلام ائمه شیعه، درباره کذب شیعه دوازده امامی یا رافضی‌ها، یادآوری کردم.

ما اکنون درباره دروغگویی در نقل اخبار سخن می‌گوییم، نه تکذیب انبیاء در قبول دعوت شان!

اما اینکه ما از ناصبی‌ها روایت می‌کنیم نه از شیعیان؛ باید بگویم که این کلامی باطل است. ما از همه اهالی بدعت روایت می‌کنیم و به همین علت اگر به کتاب «الموسوی» که ادعا می‌کند مناظره است، مراجعه کنی و اگر به کتاب «المراجعات» مراجعه کنی؛ خواهی دید که صدها شخصیت از راویان شیعه که در کتب اهل سنت از آنها روایت نقل شده، ذکر شده است. همچنین با مراجعه به این کتابها متوجه می‌شویم که نام صد شخصیت ذکر شده است که حتی درباره اغلب آنها اتفاق نظر وجود ندارد. زیرا برخی از آنها شیعه نیستند و برخی در اصل کذاب‌های طرد شده

نزد اهل سنت هستند. اما شماری از آنها شیعه هستند و اهل سنت از آنها روایت کرده‌اند؛ مانند «عباد بن یعقوب الرواجنی» و «علی بن ثابت»، «جعفر سلیمان» و فرزندش. ببینید اینها هرچند که شیعه بوده‌اند، باز هم ما از آنها روایت می‌کنیم. زیرا صداقت آنها برای ما ثابت شده است. اما آنچه از حافظ ابن حجر نقل کردید که اهل سنت حدیث ناصبی‌ها را می‌پذیرند و حدیث رافضی‌ها را قبول ندارند؛ باید بگویم که ابن حجر کلام خود را کامل کرده و می‌گوید: «داشتم از توثیق ناصبی‌ها غالباً و تضعیف مطلق شیعیان ایراد می‌گرفتم، به ویژه این که در حق علی (ع) آمده است که (جز مؤمنین او را دوست نمی‌دارند و جز منافقین به ایشان بغض نمی‌ورزند)، آنگاه این پاسخ برایم آشکار شد که بغض و نفرت نسبت به علی، ناشی از آن است که وی پیامبر را یاری کرد. زیرا این سرشت بشری است که نسبت به کسی که آزاری از جانب او دیده است، دشمنی بورزد و عکس این قضیه هم صحت دارد که این بیشتر به امور دنیوی برمی گردد و حب و بغض علی عمومیت ندارد و کسی که در حب و دوستی علی افراط کرده و حتی ادعای پیامبری و خدایی وی را دارد، درواقع دوستی و حب واقعی او را از دست داده است و آنچه در این زمینه در حق علی وارد شده مشابه آن نیز در حق انصار وارد شده است و علما در این خصوص پاسخ داده‌اند که بغض آنها، برای پیروزی است که علامت نفاق آنها و برعکس است و این گونه در حق علی نیز گفته شده است.»

همچنین بیشتر کسانی ناصبی توصیف می‌شوند که به صدق لهجه و تمسک به امور دیانت مشهورند و این برخلاف کسانی است که به رافضی توصیف می‌شوند. زیرا اغلب اینها دروغگو بودند. اصل قضیه این است که ناصبی‌ها معتقدند که علی- رضی الله عنه- عثمان را کشته و ادعا می‌کردند که بغض شان نسبت به او مبنای دینی دارد و نیز بغض برخی از آنها ناشی از این بود که بستگان شان در جنگ به دست علی کشته شده بودند. من گفتم که پاسخ نمی‌دهم؛ ولی برای آن که برخی نکنند که من از سؤالات فرار می‌کنم، پاسخ دادم. اما در هر حال می‌خواهم به زمان

و مدت تعیین شده، پایبند باشم.

در پایان خطاب به دکترعصام می‌گویم که وعده ما هفته آینده با محوریت "آیه مباهله" است؛ البته اگر تمایل داشته باشی در تکمیل سخنانت چیزی بگویی، من نیز حدیثی در این زمینه دارم که بیان خواهم کرد. اما اگر درباره بنی امیه حرف بزنی و از چارچوب موضوع اصلی خارج شوی، من وارد موضوع دیگری که برایت آماده کرده‌ام، خواهم شد. بفرمایید دکترعصام!

جناب دکتر عصام:

نخست این که پیامبراکرم درباره انصار و علی فرمود: «لايبغضهم إلا منافق»؛ جز منافق کسی به آنها بغض و کینه نمی‌ورزد. این یکی از معجزه‌های پیامبر است. زیرا بنی امیه همانطور که از علی علیه‌السلام نفرت داشتند، از انصار هم نفرت داشتند و به همین علت انصار را در واقعه حره به قتل رساندند. پس در اینجا رابطه بین انصار و علی این است که دشمنان آنها سرکردگان دایره پستی و پلیدی بودند.

اکنون می‌خواهم درباره مسأله کذابین سخن بگویم. درحقیقت من در تحقیقاتی که انجام داده‌ام، متوجه شده‌ام که بیشتر کذابین در کتاب‌های شیعیان هستند. می‌خواهم بگویم که هم ما و هم شما این مشکل را داریم. همانطور که در میان علمای اهل سنت کسانی وجود دارند که دروغ می‌گویند، در میان اثنی عشریه هم کذاب هست. شیخ عثمان بیا واقع بین باشیم! شما به کتب رجال شیعه و کتاب هایی که در باره راویان ضعیف و غیر قابل اعتماد تألیف شده، مانند کتب «لسان المیزان» ، کتب تاریخ، کتاب تاریخ کبیر، کتاب تاریخ الصغیرِ امام بخاری، کتب امام عسقلانی و امام ذهبی مراجعه کن تا متوجه شوی که مجموع کذابین اهل سنت بیشتر از کذابین اثنی عشریه است! ما در برخورد با مخالفان باید واقع بین باشیم. نباید با پرداختن به جزئیات و حواشی از اصل موضوع غافل شویم.

«ابن ابی العوجاء» هنگامی که پای چوبه دار برده شد، لب به اعتراف گشود و

گفت: «در کتب حدیث اهل سنت دست برده و چهارهزار حدیث جعل کرده است تا حرام را حلال و حلال را حرام کند!»

«سیف بن عمر تمیمی»« زندیق نیز که کتاب‌های اهل سنت را از دروغ پر کرده، و متأسفانه بزرگان اهل سنت از او تأثیر پذیرفته‌اند، ۱۵۰ صحابی جعل کرده است! من دلایل متعددی برای این ادعا دارم. او صحابی جعل کرده و فقط به جعل حدیث اکتفا نکرده است! حتی امام ابن حجر عسقلانی نیز وارد میدان شده و برای برخی صحابه‌ای که سیف بن عمر تمیمی جعل کرده بود، بیوگرافی تدوین کرده است. بنابراین در کتاب‌های اهل سنت، صحابه جعلی نیز وجود دارند. او شخصیت‌ها و قهرمانی‌هایی برای صحابه‌ای تراشید که اصلاً وجود نداشتند. او علاوه بر روایات و احادیث، شخصیت‌هایی در کتب اهل سنت جعل کرد. به این ترتیب آیا جعل حدیث در کتب اهل سنت برای زندیق‌ها کار سختی بوده است؟

من می‌گویم: در کتب ما و کتب شما مشکل وجود دارد و هم ما کذاب داریم و هم شما. ما باید به عنوان مسلمان نه به عنوان شرق شناس، به این موضوعات بپردازیم. در کتب اهل سنت مشکلاتی وجود دارد و من به عنوان یک مسلمان دازده امامی، باید به شیوه علمی این مشکلات را تحلیل کنم. زیرا اهل سنت دشمن من نیستند. این مشکل در کتب دوازده امامی‌ها نیز وجود دارد و شیخ عثمان تو با شیوه‌ای علمی به آن بپرداز و این مشکل را تحلیل کن!

درباره مسأله تعیین موضوع من به شما گفتم که پیوسته از چارچوب موضوع خارج می‌شوی و از تحریف کتاب خدا سخن به میان می‌آوری! تو الآن در پایان این جلسه هستی. تو را به خدا از آیه مباهله سخنی گفتی یا این که از این موضوع خارج شدی و آمده‌ای که مغالطه کنی و می‌گویی: «رافضی‌ها دوازده امامی‌ها هستند»! این مغالطه است. آیا تو به موضوع پایبند هستی؟ از ابتدای این جلسه من به تو گفتم از احادیث و روایات مربوط به موضوع سخن بگو؛ ولی تو از موضوع خارج می‌شوی.

من از تو تعجب می‌کنم. چرا از حکومت امویان دفاع می‌کنی؟ تو از یک طرف می‌خواهی از اهل بیت دفاع کنی و در عین حال می‌خواهی از قاتلان اهل بیت دفاع کنی! این بیانگر تناقض خطرناک در فکر تو و فکر مذهب اهل سنت است! فکری که می‌خواهد هم از قاتل و هم از مقتول، هم از ظالم و هم از مظلوم و هم از غالب و هم از مغلوب دفاع کند! این چه مفهومی دارد؟ من می‌خواهم شرح دهم که بنی امیه چگونه با آیه مباهله بازی کردند؟ چگونه با حدیث ثقلین بازی می‌کنید؟

من عقیده دارم که این خروج از موضوع نیست. من درباره آیه مباهله و نقش بنی امیه در انحراف اهل سنت از مذهب اهل بیت، سخن خواهم گفت. تو ما را وارد مبحث تحریف قرآن و علم رجال کردی. من اینک آماده‌ام در این خصوص با تو بحث کنم. لذا از تو می‌خواهم به این موضوع پایبند باشی! تو که می‌گویی: «شیخ عصام به موضوع بحث پایبند نیست»، خودت کی پایبند بوده ای؟ به نوارهایت مراجعه کن! خواهی دید که من در هر جلسه تأکید می‌کنم که شیخ عثمان از موضوع خارج نشو! من درباره ماه رمضان با تو سخن می‌گویم، تو درباره ماه شعبان! از تو سؤال می‌پرسم، تو پاسخی بی‌ربط می‌دهی! دائم به باغ تحریف قرآن فرار می‌کنی. این پارک تفریحی تو است. ۲۰ سال در باغ تحریف قرآن و گفت و گو درباره تحریف قرآن اصرار می‌ورزی! اقوال و احادیث جعلی در کتب حدیث شیعیان را حفظ کرده ای. به همین علت من می‌گویم: در جلسه آینده درباره بنی امیه سخن خواهم گفت که چگونه میان شما و اهل بیت و آیه مباهله فاصله انداختند. بفرمایید! جلسه آینده دو هفته دیگر در غرفه شما برگزار خواهد شد.

سید طلال از طرف شیعیان:

ببخشید، شیخ (عثمان) حضور دارد؟ اگر حضور دارد، یک شماره برای ما بنویسد. به نظر می‌رسد که شیخ از جلسه خارج شده است. مناظره پایان یافت.

مناظره پانزدهم

شیخ مرتضی طائی:

بسم الله الرحمن الرحیم. مناظره پانزدهم، آخرین مناظره، در اتاق شیخ عثمان الخمیس!

محمدعلی از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم آقای طلال! آیا دکتر عماد باشماست؟

سید طلال از طرف شیعیان:

علیکم السلام. بله برادر بزرگوار! بله دکترعصام در کنار ما حضور دارد. به یاری خدا اگر دوست داشته باشید، شروع کنیم؟

محمدعلی از طرف وهابیت:

بله خوش آمدید! به زودی سلسله مناظره‌های میان شیخ عثمان الخمیس و عالم شیعی دکترعصام العماد شروع خواهد شد.

شیخ عثمان درود بر شما! شروع کنید! اگرمیخواهید که دکترعماد شروع کند؟ در هر صورت بفرمایید!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. به همه شما خوش آمد می‌گویم و از خداوندمتعال می‌خواهم همه ما را در مسیر رضایت و خشنودی خویش، موفق گرداند. دکترعصام خوش آمدید! بفرمایید در هر مورد که می‌خواهید، سخن بگویید!

سید طلال از غرفه الحق از طرف شیعیان:

شیخ عثمان من فقط یک خواهش از همه ناظران بر مناظره و...دارم و آن این است که برای آنکه به نوشته‌های بر روی تکس برنگردیم و برای آنکه وقت عزیزان

شنونده هدر نرود، اگر قرار است مکاتبه میان داوران مناظره صورت بگیرد. این مکاتبه از طریق «بریف»[1] باشد. متشکرم!

دکتر عصام:

بسم الله الحرمن الرحیم. در ابتدا از سوء مدیریت در جلسه قبل عذرخواهی کنم. از همه پوزش می‌طلبیم! واقعیت این است که همه؛ هم دوازده امامی‌ها و هم برادران وهابی مقصر بودند. من امیدوارم که گفتگوها میان دوازده امامی‌ها و وهابی‌ها آرام باشد و بدانیم که با انسان در تعامل هستیم، نه با ابزار و دستگاه ها. باید بدانیم که طرف ما بشر واقعی، خواه وهابی و خواه دوازده امامی است که احساسات و عواطف، ارزش‌ها و دیدگاه‌ها و اخلاقیات خاص خود را دارد. آنها دارای اخلاق اسلامی بوده و به آیات و روایات مربوط به اخلاق اسلامی پایبند هستند. ما باید بدانیم که گفت و گو میان عناصر بشری است که دارای واکنش هستند و شیوه تند تعامل با دوازده امامی یا وهابی، که به نابودی و تخریب روند گفت و گو منجر می‌شود و این روند با هدف اصلی گفت و گو که تقریب میان مسلمانان وهابی و شیعیان است، در تضاد است. ما باید به عنوان وهابی و شیعه از خود بپرسیم که آیا آداب اسلامی را هنگام گفت و گو با طرف مقابل رعایت می‌کنیم؟

شیخ عبدالرحمن دمشقیه از طرف وهابیت:

[«شیخ عبدالرحمن دمشقیه» از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت کلام گوینده را قطع می‌کند:]

من یک نقطه قرمز برایت گذاشتم. از به کاربردن لفظ وهابیت دست بردار! لطفاً ادب داشته باشید!

---

۱. مکاتبه از طریق اتاق های ویژه و خصوصی باشد نه اتاق های عمومی

سید طلال از غرفه الحق از طرف شیعیان:

ببخشید، ببخشید! شیخ عثمان ما الآن در اتاق شما هستیم. اگر الدمشقیه می‌خواهد مناظره را این گونه خراب کند، پس این مردود است! ما از ابتدا گفتیم و خواستیم که این قبیل مسائل را کنار بگذاریم. الدمشقیه حق ندارد وارد این مسائل شود! اگر لازم باشد، خود شیخ عثمان باید به این امور بپردازد و اگر درخواست کند، دکترعصام این کلمه را تغییر می‌دهد، که حق هم دارد! من از برادر گرامی حق جو می‌خواهم از این به بعد دیگر در این زمینه سخن نگوید و فقط با برادرمحمدعلی از طریق «بریف» موضوع را پیگیری کند. شیخ عثمان بفرمایید! شما از همه برادران بخواهید که به این شیوه پایبند باشند. بعد از شما دکترعصام سخن خواهد گفت.

شیخ الدمشقیه از اتاق شیخ عثمان از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم و رحمه الله. طی ۲ تا ۳ دقیقه بیست و چهار بار کلمه وهابیت را به کاربردی! چقدر بر این امر اصرار می‌ورزی! این به چه معناست؟ خودت را دوازده امامی می‌نامی؟ دکتر خواهش می‌کنم قدری انصاف داشته باش! مودّب باش! خوب بدان که ما این لفظ را نمی‌پسندیم! بدان که ما در اینجا میزبان تو هستیم و برای تو احترام قائل هستیم و لفظ رافضی را برایت به کار نمیبریم. لطفاً مودّب باش!

کاپیتان از طرف وهابیت:

سلامٌ علیکم...انشاءالله دکترعصام بحث را کامل می‌کند!

سید طلال از غرفه الحق از طرف شیعیان:

شیخ عثمان انشاءالله دکترعصام بحث را ادامه می‌دهد. شما هم از سایر برادران بخواهید دخالت نکنند، تا چارچوب مناظره حفظ شده و وقت تلف نشود. بفرمایید دکترعصام!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. اولاً این خلاف توافق ماست. ما از ابتدا توافق کردیم که نه در غرفه ما خط قرمزی برای شیخ عثمان تعیین شود و نه در غرفه شما خط قرمزی برای من تعیین شود! لذا از شیخ عثمان می‌خواهم که مانع ادامه این وضع شود.

من از زمانی که مناظره را شروع کرده‌ام، کلمه وهابیت را به کار برده‌ام و کسی در این زمینه خط قرمزی برای تعیین نکرده است. من از شیخ دمشقیه می‌خواهم مناظره را خراب نکند. زیرا می‌بینم که شیخ دمشقیه شیوه تندی را در تعامل با ما به کار برده- که این شیوه در اصل شیوه تندروها در مذاکره است و این شیوه اسلامی در مذاکره نیست- که کسی به طرف مقابل خود تحمیل کند که لفظی را که طرف مقابل می‌خواهد به کار ببرد، آن را ترک کند. به همین علت من کلمه وهابیت را مانند آغاز مناظره به کار خواهم گرفت. زیرا معتقدم که با وهابیت گفت و گو می‌کنم. من معتقدم که با اهل سنت مذاکره نمی‌کنم. بله با وهابیت مذاکره می‌کنم. من از روز اول مناظره این مسأله را گفتم. نمی‌دانم آیا این عقب نشینی از توافق‌هایی است که میان ما صورت گرفت؟ من از جلسه اول گفتم: گفت و گو و مناظره میان وهابیت و تشیع است. من معتقدم که شیخ عثمان از اهل سنت نیست؛ بلکه وهابی است! پس آیا شیخ دمشقیه از اتفاق میان ما آگاه نیست؟ ما توافق کردیم که شیعیان دوازده امامی حق ندارند خط قرمزی برای شیخ عثمان تعیین کنند و در عین حال وهابی‌ها نیز حق تعیین تکلیف و خط قرمز برای دکترعصام ندارند. لذاجناب شیخ دمشقیه شما امروز این توافق را نقض کردید. بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ الدمشقیه از اتاق شیخ عثمان از طرف وهابیت:

من وهابی نیستم و به همین علت از چارچوب توافق خارج شدم. من خودم را

خارج از این توافق می‌دانم. من وهابی نیستم و این توافق به نظر تو با وهابیت منعقد شده است.

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. من از همه می‌خواهم که آرامش خود را حفظ کنند. این مسأله نیاز به این همه جنجال ندارد. من بارها گفته‌ام که افتخار می‌کنم وهابی باشم! من ملقب به این کلمه طیبه هستم! این افتخار ماست؛ اما دکترعصام وقتی لفظ رافضی را از زبان من شنید، عصبانی شد و گفت: «چرا به ما می‌گویی رافضی؟» حال جناب دکترعصام اگر عقیده داری که ما وهابی هستیم و تو حق داری که این را به ما بگویی، پس بدان که ما نیز در به کاربردن رافضی حق داریم و تو حق نداری عصبانی شوی!

درضمن صرف نظر از این موضوع، دکترعصام تو مهمان ما هستی! هرچه می‌خواهی، بگو و به خدا توکل کن!

سید طلال از غرفه الحق از طرف شیعیان:

شیخ عثمان چه موقع زمان شروع می‌شود؟ دکترعصام شروع می‌کند یا شما؟

شیخ عثمان:

انشاءالله شروع می‌کنیم. من به دکترعصام می‌گویم که نخستین مسأله قبل از آن که شروع کنیم، این است که دکترعصام مقدمه خود را سریع تر پایان ببرد. بعد شروع کنیم. بفرمایید دکترعصام!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من مقدمه‌ام را تمام کرده‌ام و همانطور که جلسه قبل گفتم، سخن درباره آیه مباهله و نقش بنی امیه در روگردانیِ ما از آیه مباهله و دیگر آیات وارده در مقام اهل بیت را شروع خواهم کرد.

قبل از آن که درباره نقش بنی امیه سخن بگویم، به وعده‌ای که درباره آیه مباهله دادم، عمل می‌کنم و در این خصوص سخن می‌گویم: درحقیقت این حکمت الهی است و من می‌خواهم توجه برادرم جناب شیخ عثمان الخمیس را به موضوعی بسیار مهم معطوف کنم و این موضوع آن است که وقتی درباره آیه مباهله بحث می‌کنیم، لازم است که به شکل و ساختار درود ابراهیمی توجه کنیم. ساختاری که هر مسلمان آن را در نمازش تکرار می‌کند. به راستی چرا خداوند این ساختار را انتخاب کرد؟ آیا واجب نیست که با استفاده از قرآن کریم، مقام آل ابراهیم را در قرآن جویا شویم تا به مقام و جایگاه آل محمد پی ببریم؟ زیرا خداوند متعال به ما امر کرده است که در نماز و تشهد بگوییم: ««اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد، کما بارکت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم». پس چنانچه جایگاه آل ابراهیم در قرآن را بشناسیم، مقام و جایگاه آل محمد در قرآن یا سنت را خواهیم شناخت و آنگاه با آیه مباهله با شیوه‌ای متفاوت از شیوه سهل انگارانه و سطحی برخورد خواهیم کرد. به راستی خداوندمتعال در قرآن چه جایگاهی به آل ابراهیم داده است؟ آیات متعددی در سوره نساء و دیگر سوره‌های قرآن مربوط به این موضوع است. خداوندمتعال می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً».[1] خداوندمتعال این مقام بزرگ را برای آل ابراهیم ترسیم کرده است. آنها اهل کتاب و حکمت هستند و پیامبرمیفرماید: «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله وأهل بیتی». همچنین در صحیح مسلم آمده است و همانطور که آل ابراهیم اهل کتاب و حکمت هستند، اهل بیت نیز اهل کتاب و حکمت هستند و خداوند در قرآن مجید آل ابراهیم را با کتاب پیوند داده است. نبی اکرم در سننش آل محمد را با کتاب پیوند داده است. اما اهل سنت آل پیامبر

---

۱. نساء/ ٥٤- ٥٥

و کتاب را از هم جدا کرده‌اند، هرچند که از جدایی بین آل ابراهیم و آل محمد دم نمی‌زدند! بنابراین اهل سنت درود ابراهیمی بر آنها می‌فرستند و در تهشد هر نمازی می‌گویند: «اللهم صلّ علی محمد و علی آل محمد، کما صلیت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم و بارک علی محمد و علی آل محمد، کما بارکت علی إبراهیم و علی آل إبراهیم». اما نمی‌دانم چرا بین اهل بیت و آل ابراهیم فاصله انداخته‌اند؟ این درحالی است که اگر تأمل کنند و انصاف به خرج دهند، به حق پی خواهند برد. آیا این منطقی و وجدانی است که ایمان داشته باشیم که خداوند به آل ابراهیم کتاب و حکمت داده و سپس با وجودِ حدیث ثقلین انکار کنیم که خداوند به آل محمد کتاب و حکمت «قرآن و سنت نبوی» داده است؟ قضاوت شما چیست؟ اگر کتاب و آل نبی را از هم جدا کنیم، پس چرا آل نبی و آل ابراهیم را در نماز به هم ربط دهیم؟ از شیخ عثمان می‌خواهم به سؤالات پاسخ دهد! سؤالاتی که باعث شد من وهابیت را رها کرده و جذب شیعه دوازده امامی شوم. اینها هم مانند ده‌ها سؤال دیگری است که در جلسه گذشته مطرح کردم و از شیخ عثمان پاسخی برای آن دریافت نکردم. جز این که مرا به دروغگویی متهم می‌کند یا می‌گوید: چیز جدیدی نشنیدم! از شیخ عثمان می‌خواهم تقوای الهی پیشه کند و شیوه اش را تغییر دهد! به خدا سوگند من از دروغگویان نیستم!

برادران! این حکمت الهی است که خداوند در کتابش، آل ابراهیم و کتاب و حکمت را با هم جمع کرده است. خداوند با این امر، اراده کرده است که برای ما بیان کند که پیامبر هنگامی که فرمود: «کتاب الله و أهل بیتی»؛ منظورش جمع میان اهل بیت پاک با کتاب و حکمت یا کتاب و سنت بود. بنابراین پیامبر در «حدیث الثقلین»، آل بیت و کتاب را با هم جمع کرد و فرمان خداوند به تشهد در نماز نیز حکمت خاص خود را دارد و به این طریق اراده کرده است که ما آل ابراهیم و آل محمد را با هم جمع کنیم. من معتقدم شیخ عثمان وقتی می‌خواهد درباره آیه مباهله سخن بگوید، باید به نقطه مهم توجه داشته باشد و بعد از طریق مقام و

جایگاه آل ابراهیم در قرآن کریم، در جستجوی مقام و جایگاه اهل بیت باشد. بدون تردید تفکر در آیه مباهله به تنهایی بدون پرداختن به آیات و روایات وارده در مقام اهل بیتّ پیامبر یا اهل بیت ابراهیم، باعث خواهد شد که شیخ عثمان و سایر سنی‌ها و وهابی‌ها، حقیقت مذهب اهل بیت را درک نکنند!

من دوست ندارم که تنها به آیه مباهله بپردازم. زیرا اگر آیه مباهله به تنهایی کافی بود، خدا و رسول گرامی، آیات دیگر را در مقام اهل بیت بیان نمی‌کردند و اگر خدا و رسولش به آیه مباهله اکتفا می‌کردند، مقام آل محمد آشکار نمی‌شد!

از همین رو وقتی شیخ عثمان از من می‌خواهد که تمام مقامات اهل بیت را تنها از طریق آیه مباهله شرح دهم، باید بگویم که چنین خواسته‌ای تنها از زبان کسانی مطرح می‌شود که هیچ تأمل و اندیشه‌ای درمسأله مهمی که علمای دوازده امامی، وهابی، اهل سنت و سلفی به آن اذعان کرده‌اند، ندارند! دراصل وقتی کسی بخواهد درباره موضوعی بحث و بررسی کند، باید همه آیات و روایات وارده درخصوص آن موضوع را جمع آوری کند و نه اینکه تنها به یک آیه نگاه کند و از سایر آیات و روایات مربوطه چشم پوشی کند.

برهمین اساس ما به مقام و جایگاه کسانی که پیامبراکرم آنها را برای مباهله با خود بردند- علی،حسن،حسین و فاطمه- پی بردیم و جایگاه آل محمد و آل ابراهیم را شناختیم و همانطور که در قرآن شرح داده شده است،گویی خداوند مقام آل ابراهیم را شرح نداده است؛ مگر برای آنکه جل جلاله خوب می‌دانسته که مردمانی خواهند آمد که صحابه را بر آل محمد مقدم خواهند شمرد. این درحالی است که هیچ کسی نگفته که یاران و اصحاب ابراهیم از خاندان پاک ابراهیم برترند.

از همین رو من می‌بینم که برادر و دوستم، شیخ عثمان، درجلسه گذشته به من گفت: آیا آیه مباهله باعث شده است که مذهب اهل سنت را رهاکنی؟ وی پیشتر هم گفت: «آیا آیه تطهیر باعث شده است که مذهب اهل سنت را رها کنی؟» باید بگویم که این سؤالات اشتباه است! زیرا مجموع آیات و احادیث و روایات وارده در

مقام اهل بیت باعث شد که مذهب اهل سنت را رها کنم. باز هم می‌گویم: همه آیات و روایات وارده در مقام اهل بیت باعث شده که وهابیت را رها و جذب اهل بیت شوم. به این ترتیب اگر بخواهیم آیه مباهله را بفهمیم، باید به آیات دیگر مراجعه کنیم.

نظیر این آیات هم آنهایی است که آل ابراهیم را کسانی توصیف می‌کند که ما آن را در نماز از طریق درود ابراهیمی، با آل محمد پیوند می‌زنیم و خداوند متعال خطاب به محمد ﷺ می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا»[1] و پیامبر در روز مباهله برای ما بیان کرد که (بندگان) برگزیده‌ای که این کتاب به آنها میراث داده شد، چه کسانی هستند؟ و پیامبر وقتی علی، فاطمه، حسن و حسین را برای مباهله آورد؛ درحقیقت این افراد برگزیده را معرفی کرد و فرمود: "خدایا اینها اهل بیت من هستند". ایشان فرمودند: «ترکت فیکم الکتاب و أهل بیتی»؛ در میان شما کتاب و اهل بیتم را با یادگار گذاشتم و بعد فرمود: «اهل بیت من؛ خدا را در حقّ اهل بیتم به یاد شما می آورم، خدا را در حقّ اهل بیتم به یاد شما می آورم، خدا را در حقّ اهل بیتم به یاد شما می آورم».

پیامبربه این طریق ما را آگاه کرد که اینها وارثان این کتاب هستند، در غیر این صورت آنها همنشینان و اهل کتاب نبودند؛ زیراخداوند می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا» و همانطور که خداوند کتاب را به بندگان برگزیده آل ابراهیم به ارث داده است، پس این کتاب را هم بعد از پیامبر به برگزیدگان آل محمد به ارث داد و قرآن نازل شد و بیان کرد که آل ابراهیم کتاب و حکمت داشته و بعد پیامبراکرم آمد و اعلام کرد که اهل بیت و همراهان و همنشینان کتاب خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین هستند! همچنین پیامبر بارها به ویژه در آیه مباهله آنها را معرفی و مشخص کرد؛ اما من متأسفم! زیرا اغلب مردم در این موضوع، تأمل و تفکر نمی‌کنند و این مسأله را مسأله‌ای شیعی

---

۱. فاطر/ ۳۲

می‌دانند. این درحالی است که این مسأله، قرآنی بوده و به سنت نبوی مربوط می‌شود و به هیچ مذهبی مربوط نمی‌شود و متون آن نزد همه مذاهب ثابت است. دوازده امامی‌ها با استناد به قرآن و سنتِ صحیح وارده نزد دوطرف مطرح کرده‌اند. این وارثان کتاب خدا، درحقیقت همان کسانی هستند که از جانب پروردگار برگزیده شده‌اند و بر همین اساس پیامبراکرم ﷺ فرمود: «لایزال الدین محفوظاً باثنی عشر»؛ دین خدا بواسطه اثنی عشری حفظ می‌شود. دین خدا به واسطه ملوک و پادشاهان ظالم حفظ نمی‌شود!

همانطور که شیخ عثمان گفت که دین را به واسطه یزید بن معاویه و عبدالملک بن مروان و دیگر ظالمانی که اهل بیت را به قتل رساندند و ریختن خون آنها را مباح شمردند! این سؤال مطرح است که چگونه ممکن است قاتلانِ اهل بیت و صحابه دین خدا را محافظت کنند؟ «ما لکم کیف تحکمون»؟ بدون شک وارثان کتاب خدا، کسانی هستند که خدا آنها را برگزیده و با کتاب خود همنشین شان کرده است و به ما امر کرده است که میان آنها و آل ابراهیم پیوند برقرار کنیم. اما من متأسفم که خیلی‌ها اندیشه و تفکر نمی‌کنند و این امور را رها می‌کنند. زیرا آنها عقیده دارند که اگر در این امور اندیشه کنند، شیعه می‌شوند! اینهایی که خداوند از خاندان محمد ﷺ و خاندان ابراهیم برگزیده است. باید براساس کلام خدا: «قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلى عِبادِهِ الَّذينَ اصْطَفى»[1] بر آنها درود و سلام بفرستیم. بنابراین خداوند درود و سلام فرستادن بر آل ابراهیم براساس درود ابراهیم را در تشهد، واجب کرده است. زیرا خداوند آنها را برگزیده است.

تردیدی نیست که انسان زمانی که در نمازشب فروتنی و خضوع در پیشگاه خداوند می‌ایستد، نباید جز از برگزیدگان آل ابراهیم و آل محمد یاد کند و نیز جایز نیست که در نمازش از اصحاب ابراهیم و اصحاب محمد یاد کند. اما اغلب مردم اصحاب محمد ﷺ را ترجیح داده و قراردادن اهل بیت را در مراتب بعد از صحابه،

---

۱. نمل/ ۵۹

جزئی از عقیده خود دانستند و بر همین اساس کسی را که امام علی علیه‌السلام را بر عمر بن خطاب یا عثمان بن عفان مقدم دانست، از بدعت گذاران گمراه قلمداد کردند! «وإنا لله و إنا إلیه راجعون». آنگونه که در قرآن آمده است، خداوند متعال افراد خاص، معدود و معرفی را از آل ابراهیم برگزید و آنها را وارث کتاب و حکمت قرار داد و نیز خداوند از آل محمد افراد مشخص، معروف و انگشت شماری را برگزید و آنها را وارث کتاب و سنت قرار داد که این در حدیث ثقلین آمده است. همچنین پیامبر در روز مباهله به صورت شفاف، انحصاری بودن دایره برگزیدگان را مشخص کرد. زیرا افراد برگزیده را روز مباهله زیر عبای خود گرفت و فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بیتی». بعد عبای خود را دور آنها گرفت و عبا را بست. اما به راستی این همه کار برای چه بود؟ برای آنکه مشخص کند که وارثان کتاب چه کسانی هستند! همنیشنان قرآن چه کسانی هستند! بدون شک پیامبراکرم این افراد برگزیده را از میان اهل بیت خود مورد عنایت قرار داد. در غیر این صورت این افراد نه در نماز به آنها اشاره می‌شد و نه به آل ابراهیم پیوند داده می‌شدند.

بدون تردید به اعتقاد دوازده امامی، اهل بیتی که در تشهد از آنها یاد می‌کنیم، افراد خاص و تعیین شده‌ای هستند. طبق آمارهای اخیر از ۵۰ میلیون نفر در نماز یاد می‌کنیم؛ آیا این معقول است؟ آیا عقل این را می‌پذیرد؟ ازهمین رو پیامبراکرم ما را به تمسک به قرآن و سنت به عنوان دو ثقل بزرگ و اهل بیت به عنوان ثقل کوچکترتوصیه فرمودند.

اینک فرصت را دراختیار شیخ عثمان قرار می‌دهم که صحبت کند.

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. امیدوار بودیم که دکترعصام درباره آیه مباهله صحبت کند. اما وی از به وفور از این موضوع خارج شد و گفت: «سخن درباره اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، از طریق نگرش به خاندان ابراهیم ممکن است. بعد به این کلام تبارک

و تعالی استدلال کرد که: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ماآتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعِيراً».[1]

من از دکترعصام دو یا سه سؤال می‌پرسم:

سؤال اول: آیه بعد از این آیه را بیاور! دکترعصام تو می‌گویی «سخن گفتن درباره اهل بیت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق پرداختن به اهل بیت ابراهیم ممکن است». می‌گویم: آیه بعد از «أم یحسدون الناس علی ماآتاهم الله من فضله» را ذکر کن!

سؤال دوم: کسانی که از آل ابراهیم برگزیده شدند را تعدادشان انگشت شمار و معروف هستند، برای ما معرفی کن؟

سؤال سوم: قبل از آنکه از آیه مباهله بگذری، به ما دلالت آیه مباهله بر امامت و عصمت را بیان کن و بگویید: کجای این آیه و حدیث کساء و آیه تطهیر مربوط به امامت و عصمت است؟

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. قبل از آنکه وارد جزئیات این مسائل شویم، از شیخ عثمان می‌خواهیم به این سؤال ما پاسخ دهد که چرا خداوند و رسول گرامی، آل ابراهیم و آل محمد را در درود و سلام ابراهیمی که نزد هم مسلمانان ثابت است، جمع کرده‌اند؟ لطفاً به این سؤال پاسخ بده! چون اگر درخصوص این کلیت توافق کنیم، آنگاه می‌توانیم درباره جزئیات بحث کنیم. آیا با من موافقی که درخصوص این موضوع صحبت کنی؟ چرا آل ابراهیم و اهل بیت با هم جمع شده‌اند؟ به این سؤال پاسخ بدهید!

شیخ عثمان:

بله، خداوند متعال جمع بین این دو خاندان را برای بیان جایگاه شان نزد

---

۱. نساء۵۵-۵٤

پروردگار ذکر کرده است. بفرمایید!

سید طلال از غرفه الحق از طرف شیعیان:

این فقط مناظره است...شیخ عثمان یعنی به این شکل ما می‌خواهیم به ابتدای راه بازگردیم. الدمشقیه را ببینید که چه می‌نویسد؟ بدون شک این کار حساسیت‌ها را بیشتر خواهد کرد،!نوشته‌های الدمشقیه طبیعی نیست! ما می‌می خواهیم فضای موجود را حفظ کنیم! می‌خواهیم سیر طبیعی این مناظره را حفظ کنیم! پس از شما می‌خواهیم که از الدمشقیه بخواهید که دیگر چنین چیزهایی را ننویسد. ما توافق کردیم که اگر کسی می‌خواهد چیزی بنویسد، بر «بریف» بنویسد. شیخ عثمان بفرمایید!

شیخ عثمان:

بله من از همه می‌خواهم چیزی ننویسند و فقط محمدعلی زمان و ساعت را بنویسد و هرکس سؤالی درباره ساعت و زمان دارد، فقط از طریق مکاتبه از محمدعلی بپرسد. هیچ کس چیزی ننویسد. درود بر شما!

سید طلال از طرف شیعیان:

درود بر شما. دکترعصام بفرمایید!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. درحقیقت این مطلب را من گفتم: پس تو هم با من توافق داری که خداوند متعال اراده کرده است که بیان کند که جایگاه و مقام اهل مانند جایگاه آل ابراهیم است. پس چه مانعی دارد که از جایگاه و مقام آل ابراهیم در قرآن کریم جستجو کنیم تا به جایگاه اهل اهل بیت پی ببریم؟ این کار چه مانعی دارد؟

شیخ عثمان:

شیخ عصام وقت را هدر نده! به سؤالاتی که ذکر کردم پاسخ بده! اینک ادله برگرفته از آیه مباهله بر امامت و عصمت را بیان کن و به سؤالاتی که از تو پرسیدم، جواب بده! اگر آیه را حفظ نیستی، من برای تو آن را یادآوری می‌کنم. مشکلی نیست.

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. شیخ عثمان درحقیقت می‌خواهد که شنونده باشد! من ١٦ دقیقه صحبت کردم و تو فقط ٣ دقیقه سخن گفتی! من فقط می‌خواهم حرف ما را بشنوی. آنگاه به سؤال تو پاسخ خواهم داد تا بدانی که آن گونه نیست که هیچ یک از دوازده امامی‌ها نمی‌توانند به سؤال تو پاسخ دهند. سؤالاتی که تو ذکر کردی چندین پاسخ دارند، اما اینک بخش زیادی از وقت من گذشته است. ولی زمان تو همچنان باقی است. زیرا تو صحبت نمی‌کنی و فقط سؤال مطرح می‌کنی و نیز موضوعی را پیشنهاد نمی‌کنی.

خداوند متعال فرمود: «بلکه آنان به مردم [که درحقیقت پیامبر و اهل بیت اویند] به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنان عطا کرده، حسد می‌ورزند. تحقیقاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان فرمانروایی بزرگی بخشیدیم. پس برخی از آنان [که اهل کتاب‌اند] به او [که پیامبر اسلام و والاترین فرد از خاندان ابراهیم است] ایمان آورند و گروهی از او روی گردانیده‌اند و دوزخ که آتشی سوزان و برافروخته است، برای آنان کافی است».[1]

در اینجا می‌بینیم که خداوند متعال در این آیه ما را آگاه کرده است که برخی مردم به آل ابراهیم حسادت کرده‌اند و در تاریخ نیز کسانی را می‌بینیم که به آل محمد حسادت ورزیده‌اند. پس میان آل ابراهیم و آل محمد در این زمینه شباهت

١. أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ماآتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً * فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَکَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً(نساء/ ٥٤- ٥٥)

وجود دارد و نیز می‌بینیم که خداوند متعال به آل ابراهیم کتاب و حکمت عنایت کرده است و در عین حال می‌بینیم که پیامبر فرمود: «ترکت فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلوا بعدی أبداً کتاب الله وأهل بیتی» و نیز می‌بینیم که خداوند فرمود: «وآتینا هم ملکاً عظیماً». پس مادامی که خداوند به آنها ملک بزرگ بخشیده، دیگر شایسته نیست که کسی انکار کند که آل ابراهیم، ملک بزرگ داشته‌اند و بگوید نبوت و ملک در آل ابراهیم جمع نمی‌شود!

ما متأسفیم که برخی از مردم این امر را انکار کرده و گفتند: «نبوت و جانشینی در یک خانه نمی‌گنجد»! و نیز گفتند همچنین «ملک(امامت) و نبوت در خانه (در آل محمد) نمی‌گنجد»! اما خداوند متعال به کسانی که ملک (امامت) یا نبوت در ابراهیم یا در آل ابراهیم را انکار کردند، پاسخ داده و فرموده است: «فمنهم من آمن به»؛ ضمیر به ابراهیم و آل ابراهیم بر می‌گردد. وقتی به سیاق این آیه می‌نگریم که «فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه» می‌نگریم. «از آنها کسی که به ملک العظیم یا نبوت ابراهیم یا آل ابراهیم ایمان آورد و از آنها کسی که از ملک العظیم یا نبوت آل ابراهیم روی برگرداند» و آنگاه خداوند فرمود: «وکفی بجهنم سعیراً»؛ هرکس که نبوت یا ملک العظیم را برای ابراهیم یا آل ابراهیم انکار کند، سرنوشتش آتش جهنم خواهد بود. همچنین می‌بینیم که پیامبراکرم، اهل بیت را چراغ هدایت قرار داده و فرمود: «لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛ ازهم جدا نمی شوند، تا در کنارحوض «کوثر» بر من وارد شوند». پس کسی که با اهل بیت نباشد، به سوی حق رهنمون نمی‌شود. این چیزی است که من آن را شرح دادم و معتقدم که به خاطر آن بخش زیادی از وقت من گذشت و می‌خواهم از شیخ عثمان چیزی بشنوم! آنگاه به تمام سؤالات پاسخ خواهم داد. اما این برای من خیلی دردآور است که چرا من وظیفه دارم که پاسخ دهم؛ اما شیخ عثمان به سؤالات من پاسخ نمی‌دهد و جلسه گذشته گفت: «هرگز پاسخ نمی‌دهم»! از شیخ عثمان می‌خواهم انصاف داشته باشد و نگذارد زمان من اینگونه بگذرد! در حالی که تنها ۵ دقیقه از زمان او

گذشته است. اما ۱۷ دقیقه از وقت من گذشته است. ما خواهان مناظره هستیم؛ وگرنه من روز سه شنبه سخنرانی خواهم کرد و تو روز چهارشنبه و همه چیز تمام می‌شود!

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. دکترعصام می‌گوید: «من حرف می‌زنم و تو چیزی نمی‌گویی»! تو سخن بیهوده می‌گویی. از موضوع خارج می‌شوی! درباره هر چیزی، هرچه بخواهی، می‌گویی! بعد می‌گویی: «خیلی حرف زدم!» گناه من چیست که تو نمی‌دانی چگونه حرف بزنی؟ من می‌خواهم که درباره موضوع تعیین شده حرف بزنیم؛ اما تو خلی حرف زدی و ما هیچ استفاده‌ای نکردیم! ببخشید دکترعصام، طبق گفته‌های تو مبنی بر این که خداوند می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ماآتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظيماً»[1]؛ آیا خداوند به آل ابراهیم ملک عظیم عطا کرد؟ و در آیه بعد می‌فرماید: «فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفى بِجَهَنَّمَ سَعيراً»؟ دکترعصام تو با قرآن بازی می‌کنی! دکترعصام با کتاب خدا بازی نکن!

مسأله دوم این که گفتی: آل ابراهیم معروف و مشخص هستند. راستی آل ابراهیم- معروفون و معدودون- چه کسانی هستند؟ آنها را نمی‌شناسیم و تعداد آنها را به صورت دقیق و به شکلی که تو گفتی، آنها معروف و معدود هستند، نمی‌دانیم!

به تو گفتیم که کجای آیه مباهله بر امامت و عصمت دلالت دارد؟ طی ۲۰ دقیقه‌ای که حرف زدی، اگر می‌توانستی به این موضوع می‌پرداختی و از آیه مباهله بر امامت و عصمت استدلال می‌کردی! درضمن حدیثی که که ذکر کردی، هیچ ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد! تو وقتت را هدر دادی. دکترعصام بفرمایید!

---

۱. نساء/ آیه ٥٤

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. من چهار یا پنج جلسه درباره آیه مباهله سخن گفتم و همچنان سخنان زیادی در این خصوص دارم که در جلسات بعدی خواهم گفت. اما از شیخ عثمان چیزی درباره آیه مباهله نشنیدم. اما می‌خواهم بشنوم. بفرمایید شیخ عثمان!

شیخ عثمان:

دکترعصام تو از آیه مباهله بر امامت و عصمت استدلال می‌کنی! من چگونه در این خصوص سخن بگویم؟ ما می‌گوییم: «این آیه دال بر فضیلت آنهاست». تو می‌گویی دال بر امامت و عصمت است. وجه دلالت این آیه بر عصمت و امامت کجاست؟ دکتر عصام بفرمایید!

دکتر عصام:

من می‌گویم:

مجموع ادله وارده در مقام اهل بیت دال بر امامت و عصمت مریمی است؛ یعنی حضرت مریم معصوم است و پیامبر نیست، نه عصمت وهابی برای نبوت لازم نیست! مریم هم معصوم بود؛ ولی پیامبر نبود. من عصمت مریمی را می‌گویم؛ عصمتی که در ذهن تو است، من کسی را که از آن دم بزند، تکفیر می‌کنم! بنابراین می‌گویم: «مجموع ادله قرآنی و حدیثی وارده در مقام اهل بیت، دال بر امامت و عصمت آنهاست». حال می‌خواهم از تو چیزی بشنوم! انتقادهای تو از آیه مباهله چیست؟ من چهار جلسه درباره آیه مباهله حرف زدم. بفرمایید!

شیخ عثمان:

دکترعصام آیا شنیده‌ای که من از یک آیه کتاب خدا انتقاد کنم، تا بگویی که انتقاداتم به آیه مباهله کدام است؟ دکترعصام تلاش کن که سنجیده حرف بزنی!

کدام قسمت از آیه مباهله دال بر عصمت است؟ می‌گویی همه آیات وارده در مقام اهل بیت دال بر عصمت آنهاست. این در حالی است که آیه مباهله دال بر عصمت و امامت نیست! من این گونه فهمیده‌ام. آیا این درک و فهم من درست است؟

دکتر عصام:

شیخ عثمان تو نمی‌خواهی حرف بزنی! اما من می‌خواهم به تو بگویم که: «عصمتی که ما از آن سخن می‌گوییم، شامل هرکسی نمی‌شود و پنجاه میلیون نفر را دربر نمی‌گیرد».

باید قبول کنی که اهل بیت، همانطور که پیامبراکرم به اسم آنها را معرفی کرد، معدود و مشخص هستند. ما می‌گوییم افراد معدود و مشخص! حال اگر این امر را نمی‌پذیری، پس چگونه می‌توانی از من بخواهی که درباره عصمت با تو بحث کنم؟ در جلسات بعد درباره عصمت سخن خواهیم گفت. اینک زمان پرداختن به این موضوع نیست! من می‌دانم چگونه و از چه طریقی مذهبم را به تو عرضه کنم. تو از من می‌خواهی که درباره عصمت ۵۰ میلیون نفر حرف بزنم که این امری غیر ممکن است!

شیخ عثمان:

دکترعصام می‌گوید، درباره عصمت و ادله آن با ما بحث نکن؛ ما در این خصوص بحث نمی‌کنیم! می‌گوییم: نخست عصمت را ثابت کن؛ ما هم در اثبات آن بحث نمی‌کنیم! آیا عصمت ثابت شده است یا خیر؟ آیا آیه مباهله دال بر عصمت است؟ آیا آیه مباهله دال بر امامت است؟ این سؤال من است که بسیار واضح است! اگر پاسخ مثبت است، پس دلایل آن را ذکر کن! می‌گویی تو عصمت ۵۰ میلیون را می‌خواهی! باید بگویم که من حتی عصمت نه نفر را هم نمی‌گویم؛ چه برسد به ۵۰ میلیون! اما این که می‌گویی آنها معروف و معدود هستند، ما می‌خواهیم این معروفِ معدود آل ابراهیم را برای‌مان معرفی کنی! همچنین می‌خواهیم این افراد

معدود و معروف آل محمد را نیز معرفی کنی و اسامی آنها را به ما بگویی؟ بفرمایید دکتر عصام!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. به نظر می‌رسد شیخ عثمان به شدت اصرار دارد و جلسه قبل نیز به همین شکل اصرار ورزید و به من گفت: «دکترعصام، من می‌خواهم صحبت کنم؛ ولی شما می‌روید»! جلسه قبل گفت: «می‌روید استراحت می‌کنید و آخر وقت برگردید و به من گوش کنید!» من نمی‌دانم اوضاع چرا اینقدر پیچیده است؟ دائم این لفظ را تکرار کرد: «شیخ عصام در ابتدا سخن خواهد گفت و وقت خود را تمام خواهد کرد. آنگاه من سخن می‌گویم و در پایان برای وقت اضافه می‌آید. شما بروید استراحت کنید و برگردید». این را جلسه قبل گفت. من نمی‌دانم این شیوه‌ها، شیوه‌های درستی نیست! من می‌گویم مانعی ندارد و مقداری خلاصه تر صحبت می‌کنم و همانطور که وعده دادم، می‌گویم: شیخ عثمان الخمیس متأسفانه در جلسه قبل با آیه مباهله به صورت منفی و سطحی برخورد کرد. زیرا گفت: «من می‌توانم اهل بیتم را بیاورم و آنها را زیر عبایم بگیرم»! من می‌گویم: خدایا اینها اهل بیت من هستند! بعد که چی؟ من می‌توانم اهل بیتم را وارد مباهله کنم؟ او گفت: برو خانم امینه المغربیه و شیخ کورانی را بیاور و بیا و از طریق آنها با من مباهله کن! لذا من می‌خواهم بگویم: این سخن بی‌نهایت تهاجمی و سهل انگارانه است! زیرا به معنی بی‌توجهی و سهل انگاری نسبت به کتاب خدا و سنت نبی اکرم است و ما [دوازده امامی ها] توجهی به روز مباهله و اهل کسا نداریم! به امام علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر ائمه اهل اهل بیت اهتمام نمی‌ورزیم. اگر خدا و رسولش به آنها اهتمام نمی‌ورزیدند و اگر خدا و رسولش در حدیث ثقلین ما را به تمسک به قرآن و سنت و اهل بیت توصیه نمی‌کردند، ما آنها را ترک می‌کردیم و از آنها پیروی نمی‌کردیم! اهتمام ما به آیه مباهله، اهتمام به قرآن کریم و اهتمام به سنت نبوی است. کسانی که می‌گویند: درباره آیه مباهله بحث و

گفت و گو نکنید، درواقع از اهتمام به کتاب و سنت نهی می‌کنند. نهی از گفت و گو درباره آیه مباهله، یا آیه تطهیر و نگاه سطحی به این آیات به طور قطع دال بر آن است که چنین افرادی که گام در این مسیر بر می‌دارند، در بحث منصف نیستند! من می‌خواهم توضیح بدهم که شیخ عثمان و متأسفانه بسیاری دیگر مانند شیخ عثمان، برخورد درستی با آیه مباهله ندارند و از دوازده امامی می‌خواهند که به عنوان مثال «حدیث منزلت» بیاورند! بعد به آنها می‌گویند: آیا این حدیث منزلت دال بر همه استدلال‌های عقیدتی شماست؟ آنها فراموش می‌کنند که اگر آیه یا روایتی وجود داشته باشد که بر همه مقامات اهل بیت دلالت داشته باشد، بدون شک نبی اکرم به آیه مباهله یا حدیث منزلت اکتفا می‌کرد. اما من همانطور که در ابتدا وعده دادم، در بخشی از وقتم درباره آیه مباهله سخن می‌گویم و بخشی از وقتم را که رو به پایان است، به تأثیر امویان بر نوع تعامل با آیات و روایات وارده در مقام اهل بیت، اختصاص خواهم داد:

خلافت اموی مخالف حیات و بقای اهل بیت بود و از عاقبت وجود هرگونه ایده، یا روایت، یا شخصیت علمی منتسب به پیامبر و اهل بیت بیمناک بود. خلافت اموی بر پایه دوری از اهل بیت در زمینه حکمرانی، فکر، فقه و روایت بنا شده بود و در دشمنی با اهل بیت از ابزاری استفاده کرد که هرگز کسی از چنین ابزاری علیه اهل بیت استفاده نکرده بود و تا قرن معاصر نیز سابقه نداشته است که کسی از این ابزار علیه اهل بیت استفاده کند. حادثه کربلا و نسل کشی اهل بیت در کربلا از جمله این موارد بود. علاوه بر این امویان، احادیث و روایاتی را جعل کردند که به اهل بیت آسیب می‌رساند. منزوی کردن اهل بیت نیز از دیگر ابزارهای امویان علیه اهل بیت بود. آنها تلاش کردند که مردم، مذهب و برخی معتقدات خود را از کسانی جز اهل بیت بگیرند که در جلسه قبل به این موضوع اشاره کردم و گفتم که امام الصنعانی گفت: «اهل سنت صلوات فرستادن بر اهل بیت را از ترس بنی امیه ترک کردند». امویان هرکس را که با اهل بیت تماس برقرار می‌کرد، مورد آزاد و اذیت قرار

می‌دادند. آنها به ابزار و فن بدنام کردن پیروان اهل بیت نیز متوسل شدند و تبعات این اقدام پلید همچنان پابرجاست. امویان همچنین بر دورکردن اهل سنت از اهل بیت پافشاری فراوان کردند و در همین چارچوب ابن تیمیه گفت: «اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته است».

امام محمد ابوزهره –امام معاصر اهل سنت- گفت: «بنی امیه در دورکردن بسیاری از مسلمانان از اهل بیت نقش داشتند». زیرا خلافت امویان خوب می‌دانست که ارکان خلافت آنها جز با فاصله انداختن میان مسلمانان اهل سنت و اهل بیت، چندان پابرجا نخواهد بود. اما برخی می‌گویند: مهمترین دلیل برای اثبات این که امویان اهل سنت را از اهل بیت جدا کردند، کدام است؟ چرا بنی امیه را این گونه متهم می‌کنی؟ من در پاسخ می‌گویم:

این ادعای من نیست. بلکه «امام الصنعانیم، «ابوالاعلی المودودی» و بسیاری دیگر از اهل سنت که به زودی نام آنها را ذکر خواهم کرد، به این موضوع اذعان کرده‌اند. درضمن شکی نیست که هر ادعایی نیاز به دلیل دارد و ابن تیمیه گفته است که: «ما اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته ایم». همه باید جنگ و درگیری بین دایره پلیدی و دایره پاکی را همانگونه که قرآن کریم ترسیم کرده است، بشناسند. لطفاً دقت کنید! آیا نزد عقلا این امر معقول نیست که انگیزه‌ها و دلایل روحی یا انگیزه‌های منطقی، سیاسی و اجتماعی یا دلایل عقلی موجب شود و اقتضا کند که کسانی که خلافت خود را بر پایه مقابله با امام علی، به شهادت رساندن امام حسین، امام حسن و فاجعه هولناک کربلا در حق اهل بیت و بعد لعن اهل بیت در منابر بنا کرده‌اند، اهل سنت را از اهل بیت جدا کنند؟

این انگیزه‌ها درحقیقت ادعای این که بنی امیه ما را از اهل بیت جدا کرده‌اند، به امر قطعی محکمه پسند تبدیل می‌کند و هرکس با این امر مخالفت کند، در واقع امور مسلم و قعطی را انکار می‌کند! این انگیزه‌ها و دلایل محکم باعث نشده است که امویان توطئه و برنامه‌های خود را در جدا کردن اهل سنت از اهل بیت مخفی

کنند و این انگیزه‌ها آنقدر قوی است که موجب نشده است که بنی امیه طرح و برنامه‌های خود را مخفیانه پیش ببرند. بلکه این انگیزه‌ها و دلایل باعث شده که امویان نه تنها به اقدام مخفیانه برای جدا کردن اهل سنت از اهل بیت اکتفا نکنند؛ بلکه دست به اقدامات آشکار در این زمینه بزنند و از همین روست که امام الصنعانی فاش کرد که امویان باعث شدند که اهل سنت در قدیم از ترس بنی امیه از صلوات فرستادن بر اهل بیت خودداری کنند. بنابراین این قبیل انگیزه‌های قوی باعث شد که بنی امیه مردم – به ویژه این که اکثریت مردم تحت حکومت بنی امیه اهل سنت بودند- را رها نکنند و اجازه ندهند که خود مردم در قبول یا رد روایات و احادیث اهل بیت، تصمیم بگیرند. امویان با وجود این انگیزه‌ها و دلایل، به هیچ وجه نمی‌توانستند دست از سر اهل سنت بردارند! آنها اهل سنت را فریب می‌دادند تا آنها را از اهل بیت جدا کنند. جلسه پیش گفتم که امام العسقلانی در شرح خود، «امام الشوکانی» در "نیل الاوطار" خود گفتند که «اهل سنت، زیاد بن ابیه را از ترس بنی امیه به ابی سفیان نسبت می‌دادند؛ این درحالی است که این اقدام گناه کبیره محسوب می‌شود». حال اگر اهل سنت از ترس بنی امیه ارتکاب گناه کبیره را جایز شمردند، آیا این معقول نیست که انگیزه‌های قوی، امویان را وادار کند که کاری کنند که اهل سنت، اهل بیت را رها کنند و بر همین اساس است که ابن تیمه گفته است که «اهل سنت چیز از اهل بیت نگرفته اند».

امویان بر اساس همین قاعده همواره بر ایجاد فاصله و جدایی میان اهل سنت و اهل بیت پافشاری و تلاش می‌کردند که آنها را با شخصیت‌های دیگری مرتبط سازند تا جایگزین اهل بیت شوند و اهداف آنها را عملی سازند. لذا ابن تیمه همانطور که در «منهاج السنه» آمده است گفت: «از همه مردم چیزی گرفتند – خلاصه کلام او- اما اهل بیت را رها کردند».

من حرفم را زدم و آنگونه که سزاوار بود درباره آیه مباهله سخن گفتم. آنگاه درباره موضوعم سخن گفتم که این امر وقتم را زیاد گرفت. لذا از شیخ عثمان

می‌خواهم بداند که ما در حال مناظره هستیم و اینجا دادگاه نیست! تو باید پاسخ دهی! به سؤالاتم پاسخ نمی‌دهی؟ من به سؤالات تو پاسخ دادم. بیش از چهار جلسه درباره آیه مباهله سخن گفتم و تو از تحریف کتاب خدا سخن گفتی. درباره آیه مباهله چیزی نمی‌گویی؟ خواهش می‌کنم درباره آیه مباهله حرف بزن و اینقدر سؤالات را تکرار نکن! مناظره را تنها به طرح چند سؤال خلاصه نکن! حرف بزن! اگر این جلسه آمادگی نداری، جلسه بعد در این خصوص حرف بزن! من مشکلی ندارم. بفرمایید...!

شیخ عثمان:

کمی به دکترعصام وقت می‌دهم و روی سخنم را به کسی می‌گردانم که مستحق این سخن است. روی سخنم را به حضار خواهم کرد. به مسلمانانی که سخن من را بشنوند. همانطور که شنیدید، دکترعصام نتوانست از آیه مباهله، آیه تطهیر و حدیث کساء برای اثبات ادعای خود در زمینه عصمت و امامت استدلال کند! وی جز این که وقت ما را با پرداختن به قانون بین الملل، ناپلئون بناپارت و دیگر امور بی‌ربط به موضوع بحث...هدر دهد، کار دیگری نتوانست انجام دهد.

دکترعصام نگران نباش! من برای سخن گفتن حریص نیستم. اما درخصوص زمان حریص هستم! بارها از تو خواستم که از آیه مباهله یا حدیث کساء بر عصمت و امامت استدلال کنی؛ اما خودداری کردی! زیرا از این کار ناتوان هستی. لذا چاره‌ای جز این نداشتی که از چارچوب این موضوع خارج شوی و به موضوعات دیگر بپردازی! من واقعاً از تو عذر می‌خواهم. زیرا ادله‌ای که ارائه می‌کنی، کمکی به تو نمی‌کند. چراکه آنچه بر باطل بنا شود، باطل است و به همین علت به تو اجازه می‌دهم که درنهایت حرف بزنی! من اصراری ندارم که پایان دهنده به این موضوع باشم. خداوندمتعال در قرآن می‌فرماید: «كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرينَ وَ مُنْذِرينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فيمَا اخْتَلَفُوا

فیه»[1]. ابن عباس رضی الله عنه گفت: «کان الناس أمة واحدة فاختلفوا فبعث الله النبیین»؛ و کلام خداوندمتعال این امر را تصدیق می‌کند: «وما کان الناس إلا أمةً واحدة فاختلفوا». خداوندمتعال نمی‌خواهد ما با هم اختلاف داشته باشیم؛ بلکه ما را به توافق و وحدت امر کرده و می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا».[2]

خداوند تبارک و تعالی راه را در هنگام اختلاف بر ما نمایانده و می‌فرماید:«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللّٰهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّٰهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْویلاً».[3] اما عجیب این است که دکترعصام از علمای شیعه معروف نزد شیعیان، مانند دیگر علمای شیعه از ارائه ادله درباره کلامش عاجز است و اگر کسی که با او بحث و گفت و گو می‌کند، همه عبارات و دروغ‌هایی را که استفاده می‌کند، زیر سؤال ببرد! وی به هیچ وجه نمی‌تواند همه حرف‌های خود را بزند. زیرا با اندک کلامش رسوا می‌شود؛ چه رسید به این که همه حرف هایش را بزند! نکته عجیب دیگر این که وی پیشتر گفت: «برای هدفی بلند مناظره می‌کند و به همین علت از دفاع از خویشتن دور می‌شود». این درحالی است که وی از پاسخ دادن فرار کرده، دروغ می‌گوید و بارها از چارچوب موضوع خارج می‌شود! لذا ما می‌گوییم: «ادعای بدون عمل بی‌فایده است و ما از شما عمل می‌خواهیم».

دکترعصام پیشتر وعده داد که به همه سؤالات من پاسخ خواهد داد. الآن صدای او را می‌شنویم:

---

۱. بقره/ ۲۱۳:« مردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یك دست بودند [و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند]، پس [از پدید آمدن اختلاف و تضاد] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. »

۲. آل عمران،۱۰۳

۳. ای اهل ایمان! از خدا اطاعت کنید و [نیز] از پیامبر و صاحبان امر خودتان [که امامان از اهل بیت‌اند و چون پیامبر دارای مقام عصمت می‌باشند] اطاعت کنید. و اگر درباره چیزی [از احکام و امور مادی و معنوی و حکومت و جانشینی پس از پیامبر] نزاع داشتید، آن را [برای فیصله یافتنش] اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید. این [ارجاع دادن] برای شما بهتر و از نظر عاقبت نیکوتر است.

[صدای دکتر عصام از طریق نواری که شیخ عثمان پخش می‌کند]:

«من به همه مسائل به صورت مفصل پاسخ خواهم داد تا همه چیز آشکار شود».

[شیخ عثمان از حضار می‌پرسد:] آیا صدا واضح بود؟ بله همانطور که شنیدید، او در جلسه دهم وعده داد و الآن ما جلسه پانزدهم هستیم و تاکنون به نقاط و مسائلی که وعده داده، پاسخ نداده است.

لذا من شیعیان دوازده امامی را خطاب قرار می‌دهم و به آنها می‌گویم: «به این مسأله خوب فکر کنید. اگر علما و بزرگان شما دروغ می‌گویند، پس شما به چه کسی اعتماد می‌کنید؟ چرا انسانی که بر حق است، دروغ می‌گوید؟ آیا دروغ انسان را به سوی فسق و فجور پیش نمی‌برد؟».

«همنشین صداقت کریمانند و همراه و همنشین کذب و دروغ لئمان و فرومایگان».

من بسیاری از دروغ‌های دکترعصام را جمع و بسیاری از فرارهای او را از پاسخ دادن، ثبت کرده‌ام که اینک آنها را بیان می‌کنم: «او به من دروغ نسبت داد و گفت: شیخ عثمان گمان می‌کردم می‌گویی: ابن عباس از اهل بیت نیست!» این درحالی است که من چیزی در این خصوص نگفته بودم. اما او در این زمینه به من دروغ نسبت داد. او به نقل از "منهاج السنه النبویه" تألیف ابن تیمیه سخن گفت و در این نقل قول به صورت جعلی با ذکر جزء و صفحه، همانطور که صدایش را شنیدیم، به ابن تیمیه نسبت دروغ داد. او همچنین گفت: شیخ شلتوت و شیخ البشری، گفته اند: دوازده امامی‌ها را تکفیر می‌کردیم. اما پس از مدتی حقیقت بر ما آشکار شد». لذا من بارها از او پرسیدم که این مطلب کجاست؟ اما او پاسخ نداد. او همچنین درباره من گفت: «شیخ عثمان، دوازده امامی را تکفیر می‌کند» و من از او خواستم آدرس دقیق این مطلب را ارائه یا صدایم را که دوازده امامی‌ها را تکفیر کرده‌ام، پخش کند. اما نتوانست زیرا دروغ گفت.

وی درخصوص حدیث ام سلمه درباره کساء گفت: «در مسلم آمده است». بعد وقتی من گفتم در مسلم نیست، انکار کرد و گفت: «من نگفته‌ام در مسلم آمده»! این درحالی است که ما گفتیم صدایش را شنیدیم که گفت «در مسلم آمده است». اما دیگر سکوت کرد و پاسخ نداد و به خاطر دروغش عذرخواهی نکرد و گفت: «امام مسلم گفته است که "حدیث اثنی عشر" در غدیرخم بود» و وقتی از او خواستیم که دقیق توضیح دهد، جواب نگرفتیم و گفت: «حدیث کساء»، «حدیث امّ سلمه الطحاوی»، صحیح است و وقتی از او خواستیم بگوید کلام الطحاوی کجاست؟ گفت: «من نگفتم الطحاوی آن را صحیح کرده»، این درحالی است که ما صدایش را شنیدیم که گفت: الطحاوی آن را تصحیح کرده است.

آنگاه وی از ابن الجوزی نقل کرد که گفت: «ام سلمه و عایشه خود را از اهل بیت نمی‌دانستند». لذا ما به او گفتیم ابن الجوزی کجا این سخن را گفته است؟ اما پاسخ نداد. وی گفت: «اراده در آیه تطهیر با دیگر آیات قرآن متفاوت است» و همچنین وقتی از وی خواستیم این امر را ثابت کند، انکار کرد و گفت: من این را نگفته‌ام و فقط گفتم آیه تطهیر فرق دارد و نیز گفت: «شروح صحیح مسلم مؤید این امر است» و ما از او خواستیم که این شروح را برای ما بیان کند و بگوید چگونه از آن آگاه شده است و آیا در بازار موجود است؟ اما او سکوت کرد و جواب نداد. زیرا به امام مسلم دروغ نسبت داد. وی همچنین گفت: «الطحاوی عقیده دارد که اهل بیت فقط همان پنج نفرند» و وقتی از او خواستیم آدرس بدهد، نتوانست. زیرا دروغ گفت. دکترعصام درباره نقل قول زید بن ارقم درباره این کلام پیامبر که فرمود: «اهل بیتم را به شما یادآوری می‌کنم» و وقتی از ایشان سؤال شد که اهبیتش چه کسانی هستند؟ گفت: «آل عباس، آل علی، آل جعفر و آل عقیل»، به دروغ گفت: «زید بن ارقم از اهل بیت نپرسید و بلکه درباره کسانی که صدقه بر آنها حرام است، سؤال کرد»! از دکترعصام خواستم که آدرس دقیق این مطلب را هم ارائه کند، ولی او نتوانست. زیرا به مسلم دروغ نسبت داد.

وی درباره محمدعلی البار گفت: «وی عالم وهابی است» و نیز یک بار گفت علامه وهابی است. لذا از او خواستیم بگوید که چه کسی گفته است وی عالم وهابی است؟ به خدا قسم ما به این که ما را وهابی بنامید، افتخار می‌کنیم و به خود می‌بالیم که به این مرد منتسب باشیم. دکترعصام گفت «قبل از رافضی شدن، اثنی عشری را لعن و تکفیر می‌کرده». ولی وقتی به گفتیم که چنین سخنی مطرح کرده ای؛ گفت: من نگفتم که آنها را تکفیر می‌کردم! من اثنی عشری را تکفیر نکرده‌ام. هیچ وقت! شما به من دروغ نسبت می‌دهید. این درحالی است که ما از زبان خودش این سخن را شنیدیم که اثنی عشری را تکفیر و لعن می‌کرده است. وی گفت: «همسرم همواره شیعیان را حتی بعد از رافضی شدن من، تکفیر می‌کرد». من نمی‌دانم با این حال چگونه با او زندگی می‌کرده است؟

وی ادعا کرد- به عنوان بیستمین دروغ- که ۴۰ سؤال از من پرسیده و من پاسخ نداده‌ام. در جلسه سیزدهم این ادعا را مطرح کرد. لذا از او خواستم که این سؤالات را یادآوری کند و من آمادگی کامل دارم که به همه آنها پاسخ دهم. اما او تنها سه سؤال را مطرح کرد و من به آنها پاسخ دادم.

اما باز هم می‌گوید «من به سؤالاتش پاسخ ندادم»! لذا من از شما خواستم پاسخش را بدهید. زیرا او علمای بزرگ شما را لعن می‌کند و می‌گوید: «کلام غالیان (افراطی های) – لعنتی- را برای من بازگو نکنید». به خدا قسم اگر کسی شیعیان را بیازارد، قطعه قطعه ات کرده و در قم دفنت می‌کنند؛ چه رسد به این که علمای آنها را لعن کنی!

نکته دیگر بی‌ادبی دکترعصام در قبال خداوند است. زیرا وی جل جلاله را با صیغه مؤنث خطاب قرار می‌دهد و از این کار عذرخواهی نمی‌کند. هرچند که مؤدبان این گونه رفتار می‌کنند؛ اما تو را چه به مؤدبان!

دکترعصام در این پانزده جلسه، هیچ دلیلی درباره امامت و عصمت ارائه نکرده است و بلکه همواره فضایل آنها را گفته است و این بیانگر آن است که هیچ دلیل

منطقی در این زمینه ندارند. دکترعصام در نهایت گفت: «با توجه به آنچه گفته شد، به اصل امامتِ اهل بیت می‌رسیم». من حتی با رافضی‌هایی که دکترعصام را یاری می‌کنند، دقت نمی‌بینم. نمونه اش هم «مرتضی الطائی» – طالب الحق- بود که با گریه و حسرت ظاهر شد و سخن گفت و پرسید: «چگونه ممکن است خداوند پشه را ذکر کند، اما علی را ذکر نکند؟» او خطاب به من به گونه‌ای صحبت کرد که من اینک قادر به تقلید نحوه صحبت کردنش نیستم. زیرا در شأن من نیست که این گونه سخن بگویم. او گفت: «آیا قبول می‌کنی که چنین سخنانی درباره علی بگویند؟» من تصور نمی‌کردم نسبت به علی بغض داشته باشد، تا این که چنین سخنی شنیدم. آنها علی را با یک پشه ذکر می‌کنند! چه کسی علی را دوست دارد، ما یا شما؟

می خواهم به یک موضوع مهم اشاره کنم و بعد درنهایت زمان را به دکترعصام واگذار کنم تا هرچه می‌خواهد بگوید. البته باید بگویم که این خوی و سرشت و این رفتارهای دکترعصام از قبیل دروغ گویی و انحراف از حق، مسأله جدیدی نیست؛ بلکه این سرشت و مذهب این قوم است و آنگونه که شناخته ایم، این اخلاق آنهاست! شیعیان علم حدیث و علم رجال ندارند و در این زمینه به اهل سنت تکیه می‌کنند که اهل حدیث هستند! آنها ناقلان سنت و قرآن هستند. اما رجال شیعه و کتاب‌های آنها، وقتی از صحیح و ضعیف سخن به میان می‌آورند، درواقع سخنی بیهوده می‌گویند. چون دلیلی برای سخن خود ندارند. مهم‌ترین کتاب شیعیان در زمینه علم رجال، کتاب "الکشی" است که قدیمی‌ترین و معتبرترین کتب شیعه محسوب می‌شود.

وفات «عبدالعزیز الکشی» در قرن چهارمِ جرح و تعدیل راویان است. این کتاب تنها ۵۲۰ زندگینامه دارد. کتاب "النجاشی" نیز در مرتبه بعد از این کتاب قرار دارد که بسیار مختصر است و در آن تألیفات و مقدار اندکی جرح و تعدیل آمده است. کتاب بعدی "الفهرست" طوسی است. محتوای این کتاب نیز عبارت است از ذکر

مؤلفان. البته مسائل زیادی وجود دارد که می‌خواهم بیان کنم و اگر بحث ضیقِ وقت نبود، بیشتر آنها را ذکر می‌کردم تا همه بدانند که آنها صادق نیستند. دروغ می‌گویند! و بهترین دلیل بر آنچه می‌گویم، مسأله‌ای است که این شب‌ها از جانب دکترعصام اتفاق می‌افتد و می‌بینید که چگونه دروغ می‌گوید و چگونه دور می‌زند و قادر به بحث و مناظره واقعی نیست! لذا دکترعصام اکنون می‌تواند هرچه می‌خواهد بگوید! من به او قول دادم که پایان بحث را به او بسپارم. اما به او می‌گویم: «تقوای الهی پیشه کن! تقوای الهی پیشه کن! زیرا تو با سخنانت باعث گمراهی دیگران می‌شوی! پس تقوا پیشه کن و جز حق چیزی نگو! چرا که اگر انسان به حق برگردد، خداوند توبه او را می‌پذیرد و اگر بر باطل باقی بماند، درحالی که می‌داند حق کدام است، بدون تردید حساب و کتاب او با خداوند متعال خواهد بود. دکترعصام اگر اینک نمی‌توانی حرف بزنی، تلاش کن خودت را راحت و به نحوی از قم فرار کنی! آنگاه حقی را که شناخته ای، آشکار ساز! صادقانه می‌گویم: «تقوا پیشه کن! تو به ۲۲ مسأله پاسخ نداده ای».

من از همین جا اعلام می‌کنم که مناظره با تو متوقف شده است. زیرا تو صادق نیستی و من وقتی گفت و گو و مناظره با تو را پذیرفتم، تو را نمی‌شناختم و شرط کردم که طرف مناظره انسانی صادق باشد! لذا به من وعده دادند که این امر محقق خواهد شد. اما اندکی بعد متوجه شدم که موضع برعکس انتظار است. پس اینک هرچه می‌خواهی، بگو! اما بدان که مناظره میان من و تو پایان یافته است. زیرا من به هیچ وجه نمی‌توانم سخنان بیهوده، دورشدن از حقیقت و فرارهای تو را تحمل کنم! پس اینک به این سؤالات پاسخ بده! در غیر اینصورت خروجت را از مناظره اعلام کن!

من از خداوند متعال می‌خواهم همه ما را به سوی حق رهنمون شود. حق را بر ما آشکار سازد! پیروی از خود را روزی ما کند و باطل را بر ما آشکار سازد و ما را از باطل دور کند!

من منتظر هستم تا کلام تو را بشنوم! پس از آن سؤال‌های تو را خواهم شنید. من بابت وقتی که به بیان این مسائل اختصاص دادم، عذرخواهی می‌کنم! اما به گمانم باید این حرف بیان می‌شد. از شما عذرخواهی می‌کنم!

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. کاش شیخ عثمان به جای این همه حاشیه رفتن، از همان ابتدا می‌گفت که دنبال توجیه برای ترک مناظره می‌گردد. من همان ابتدا گفتم که شیخ عثمان درصدد بهانه تراشی برای ترک مناظره است! من این کلام را شنیده‌ام و این اتهامات را از او انتظار داشتم. زیرا کسی که می‌خواهد مناظره را ترک کند، باید حاضران را راضی کند و بگوید که به خاطر این مسائل، مناظره را ترک می‌کنم. من جلسه قبل به اغلب این اتهامات پاسخ دادم و مفصل به این امور پرداختم. به عنوان مثال به شروح پنجاه گانه مسلم اشاره کردم. از شیخ عثمان می‌خواهم اینک «شرح المفهم» و مقدمات شروح مسلم در چاپ‌های جدید را بگشاید تا ببیند که همه محققان می‌گویند که شروح مسلم، بیش از پنجاه شرح است. این یک مثال است! او می‌گوید: «من در این زمینه دروغ گفته ام»! آیا همه کسانی که مقدماتِ شروح مسلم را نوشته‌اند و گفته‌اند شروح مسلم از پنجاه بیشتر است، کذاب هستند؟ اگر می‌خواهی از مناظره فرار کنی، مشکلی نیست. فرار کن! اما بدون این که دیگران را متهم کنی. مناظره را ترک کن و بگو من از ادامه مناظره ناتوان هستم و دیگران را هم متهم نکن! این همه اتهام مطرح کردی تا بگویی این آخرین مناظره است؟ آیا توافق نکردیم و آیا تو به من نگفتی قوی‌ترین ادله ات را بیاور؟ بنابراین من همچنان در رأس هرم هستم و اظهارات تو دلیل بر جهل تو است و نیز بیانگر آن است که تو از تشیع چیزی نمی‌دانی.

برادر! یکی دیگر از دلایل جهالت تو این است که گفتی نخستین کتاب احوال رجال آنها، کتاب "رجال الکشی" است. این درحالی است که اگر به ساده‌ترین کتب احوالِ رجال مراجعه می‌کردی، به این امر پی می‌بردی که «الکشی» نخستین کتاب

تألیف شده دوازده امامی‌ها در زمینه علم رجال نیست! برادر پس تکلیف کتاب "رجال برقی" چه می‌شود؟ ادعا می‌کنی که تشیع را می‌شناسی، پس رجال برقی کجاست؟ به کتاب «مصفی المقال فی مولفی علم الرجال»، تألیف «آقابزرگ تهرانی» مراجعه کن تا متوجه شوی که قبل از تألیف رجال الکشی، شیعیان چند کتاب در زمینه علم رجال تألیف کرده‌اند. می‌گویی نخستین کتاب شیعیان در این زمینه الکشی است! به خدا قسم اشتباه می‌کنی و این از اشتباهات بدیهی توست!

برادر! تو را به خدا قسم می‌دهم، «الامامیه» را به صورت کامل مطالعه کن! به خدا سوگند تو نسبت به شیعه اثنی عشریه جاهل هستی و دلیل جهالت تو این است که در کتاب "کشف الجانی" گفتی: اثنی عشریه روایتی دارد که می‌گوید: «وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِکِ الْعَادِلِ أَنُوشِیرَوَان»! تو ادعا می‌کنی که این روایت اثنی عشری است. اما درحقیقت این کلام دال بر جهل توست! همچنین می‌گویی «امام علی بن ابی طالب» درباره ایوان کسرای سرزمین فارس‌ها گفت: «خداوند آن را از عذاب دوزخ دور کرده و آتش بر آن حرام شده است!» شیخ عثمان برای آنکه بدانی که تو نسبت به شیعیان جاهل هستی، باید بدانی که این روایت نیز مانند دیگر روایاتی است که شرق شناس‌ها به آن استناد می‌کنند و به واسطه آن، اهل سنت را به باد انتقاد می‌گیرند. آنها این روایت را ذکر کرده و با آن برای اهل سنت استدلال می‌کنند که پیامبراکرم فرمود: «وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِکِ الْعَادِلِ أَنُوشِیرَوَان»! شرق شناس‌ها با استفاده از این روایت اهل سنت را محکوم می‌کنند. اما وقتی به کتب اهل سنت مراجعه کردیم، متوجه شدیم که این روایت جعلی است. همچنین روایت «ان الله خلّص کسری من عذاب النار» نیز که به آن استدلال کردی، جعلی است!

از سوی دیگر علماء حدیث تصریح کرده‌اند که این حدیث در کتب شیعه از احادیث جعلی است. پس با این حال چگونه ادعا می‌کنی که دوازده امامی را می‌شناسی و در عین حال به واسطه حدیثی جعلی به آنها حمله می‌کنی؟ علمای

شیعه اجماع کرده‌اند که این حدیث جعلی است! شیخ عثمان خواهش می‌کنم تو که با علم حدیث تشیع دوازده امامی آشنا نیستی و آنها را نمی‌شناسی، درباره آنها صحبت نکن!

به یاد داریم که تو یک بار گفتی که علامه حلی نخستین کسی است که احادیث اثنی عشری را به صحیح و ضعیف تقسیم کرد. تو در این زمینه به کلامی در کتب دوازده امامی استدلال کردی که این جهل است. زیرا دوازده امامی‌ها وقتی گفتند نخستین کسی که حدیث را تقسیم کرد علامه حلی بود؛ این بدان معنا نیست که قدمای دوازده امامی قادر به تمیز بین حدیث صحیح و ضعیف نبودند. علامه حلی لفظ موثّق را وارد وادی حدیث کرد. اهل سنت نیز می‌گویند: «الترمذی اقسام جدیدی را وارد تقسیم بندی حدیث از سوی محدثان اهل سنت کرد». این درحالی است که ترمزی و حلی، با طریق بررسی نحوه تعامل قدمای اثنی عشری با حدیث، این تقسیم بندی و واژه‌ها را وارد عرصه تقسیم بندی حدیث کردند و اصطلاحات جدیدی را مطرح کردند و این گونه نیست که علامه حلی در قرن شانزدهم علم حدیث و تقسیم بندی آن را وضع کرده باشد و در این زمینه نیز بدون دلیل اقدام نکرده است. به همین علت من می‌گویم: «تو نیازمند نگاه جدیدی هستی. به خدا سوگند! تو نسبت به اثنی عشری جاهل هستی! تو از دوازده امامی چیزی نمی‌دانی! تو دروغ و غیردروغ را از هم تشخیص نمی‌دهی!

تو از وقتی وارد این مناظره شدی، این حرف‌ها را تکرار کردی: «شیعیان از روز اول دروغگو بوده‌اند. عبدالحسین شرف الدین دروغگو بوده، تیجانی دروغگو بوده، همه دوازده امامی‌هایی که با من مناظره کرده‌اند، دروغگو بوده‌اند! همه دوازده امامی‌هایی که با من گفت وگو کرده‌اند، دروغگو بوده‌اند!» تو با تمام شیعیانی که مناظره کرده ای، وقتی خواسته‌ای به مناظره پایان دهی، طرف مقابل خود را به دروغگویی متهم کرده ای! اما من مناظره را ترک نمی‌کنم! اگر تو می‌خواهی مناظره را ترک کنی، مشکلی نیست. من آماده‌ام به همه مغالطه‌های تو پاسخ دهم. همه

این حرف‌های تو بهانه است. تو در «غرفه السرداب» بعد از مناظره قبلی به صراحت گفتی که: «به زودی مناظره با دکترعصام را ترک خواهم کرد و به زودی آنچه موجب خرسندی‌تان می‌شود، خواهید شنید». اینها عباراتی است که در «غرفه السرداب» بر زبان آوردی.

در «غرفة الانصار» نیز گفتی: «این مرد (دکتر عصام) جگرم را پاره کرد»! من معتقدم که تو قادر به مناظره نیستی و نمی‌توانی با حقیقت روبرو شوی. به همین علت می‌خواهی مرا به دروغگویی متهم کنی و از مناظره کناره‌گیری کنی. به راستی که متهم کردن دیگران به دروغ، چقدر آسان است. از تو می‌خواهم مؤدبانه و بدون به کار بردن زبان اتهام زنی، از مناظره کناره‌گیری کنی! همه می‌دانند که تو همه و حتی سؤال کنندگان را به دروغ گویی متهم می‌کنی. تو گفتی همه کسانی که با آنها مناظره کردی، دروغگو بودند و نیز همه دوازده امامی‌هایی که با آنها گفت وگو کرده ای، دروغگو بوده‌اند! تو «محمدعلی البار»، «امام الصنعانی» و «امام محمد ابی زهره» را به باد انتقاد گرفتی! بنابراین عجیب نیست که شیخ عصام را هم به باد انتقاد بگیری! به همین علت از تو می‌خواهم اگر قصد عقب نشینی داری، لطفاً بدون متهم کردم دیگران، کناره‌گیری کن!

می خواهم به تو بگویم که حقیقت را نمی‌فهمی و من همچنان آنچه را وعده دادم، ادامه می‌دهم و در مناظره همچنان از بنی امیه و نقش امویان در جداکردن اهل سنت از دوازده امام، سخن به میان می‌آورم.

به لطف خداوند زمانی که از وهابیت به مذهب اهل بیت گرایش پیدا کردم، که قداست را از هرچیزی جز خدا و رسولش زدودم، و در همین زمینه «امام ابن قیم الجوزیه» در کتاب "الروح" ، صفحه ٤٢٢ می‌گوید: «تجرید المتابعه للرسول». زیرا هیچ برتری و تقدمی بر اقوال نبی نیست و هیچ دیدگاه و نظری در میان کائنات فراتر از رأی و نظر نبی نیست. ابتدا به صحت این حدیث نگاه کن و چون صحت آن بر تو آشکار شد، حتی اگر همه کائنات با تو در این زمینه مخالف بودند، پس دیگر

نظرت را از آن برنگردان!

برهمین اساس من می‌گویم: «اتهام من به بنی امیه مبنی بر این که امویان اهل سنت را از اهل بیت جدا کردند، اقامه دعوای قابل انتظار است و در این زمینه ادله متعدد وجود دارد». من جلسه گذشته ادله‌ای از قرآن و سنت در اثبات این ادعا ذکر کردم و نیز سخن ابن تیمیه و کلام دو امام اهل سنت، الصنعانی و الشوکانی، و نیز کلام ابن حجر عسقلانی را بیان کردم. صدها سخن از اهل سنت در این خصوص وجود دارد که درستی این ادعای مرا ثابت می‌کند.

من از شیخ عثمان الخمیس می‌خواهم به جای فرار از مناظره، به این اقول پاسخ دهد. اما من سعی کردم که دلیل عقلی و منطقی در این زمینه ذکر و بیان کنم که دلایل متعددی صحت سخن ابن تیمه را ثابت می‌کند. برادران من! به خدا سوگند ابن تیمیه دروغ نگفته و به حق گفت که «اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته است». امویان با امام علی علیه‌السلام جنگیدند و اگر جنگ با امام علی و اهل بیت نبود، آنها به قدرت نمی‌رسیدند. آنها با اهل بیت خصومت می‌ورزیدند و اهل بیت را برای رسیدن به قدرت به قتل می‌رساندند. بنابراین امویان اعتراف کردند که سرسخت‌ترین دشمنان اهل‌بیت هستند و نیز اعتراف کردند که دشمنان واقعی اهل بیت هستند. آنها عقیده داشتند که اهل بیت دشمنان واقعی تاج و تخت شان هستند و به همین علت به طور طبیعی وقتی به قدرت رسیدند، برای دورکردن هرچه بیشتر مردم، به ویژه اهل سنت از اهل بیت تلاش کردند؛ که البته این قبیل رفتارها برای هر حکومت و نظامی امری طبیعی است.

چرا به این سؤالات پاسخ نمی‌دهی؟ چرا این سخن را با وجود این که سخنی علمی است، به تمسخر می‌گیری؟ زیرا پاسخی نداری و به همین علت از موضوع خارج شدی و از مناظره کنارگیری کردی! تو جلسه گذشته گفتی که درباره آیه مباهله سخن خواهی گفت؛ اما اینک فراموش کرده ای! تو از موضوع به طور کامل خارج شدی، اما بازهم سخنانت را تکرار کردی! این درحالی است که کلامت را بیش

از ۲۰ بار تکرار کردی و من بیش از ۲۰ بار به تو پاسخ دادم. نمی‌دانم چرا جز این سخن، سخن دیگری نداری؟ همه این حرف‌ها تکراری است. به خدا سوگند حاضران از تکرار سخنان تو خسته شده‌اند! تکرار...تکرار...تکرار...تکرار...سؤالات تکراری، روایات تکراری، سخنان تکراری، دروغ‌ها تکراری، اتهام‌ها تکراری! من چند جلسه وقتم را به پاسخ دادن این امور گذراندم. بارها به تو پاسخ دادم و حق را بر تو آشکار ساختم و اشتباهات تو را برایت آشکار ساختم. گفتم که تو جاهل هستی و دیگران را به دروغ‌گویی متهم می‌کنی. تو دروغ و غیردروغ را از هم تشخیص نمی‌دهی! دایره دروغگویی نزد تو بسیار گسترده شده است و براساس مقایسه تو برای دروغگویی، حتی معصوم هم دروغ می‌گوید! من نمی‌دانم مفهوم واقعی تو از کذب چیست؟ به همین علت می‌گویم: «باید به این موضوع ادامه دهم». من قول دادم که درباره بنی امیه و آیه مباهله سخن بگویم. جلسه آینده نیز درباره غیبت امام دوازدهم سخن خواهم گفت. زیرا دیده‌ام که تو مسأله غیبت را به تمسخر می‌گیری! امیدوارم که تو هم در کنار حاضران شنونده، حضور داشته باشی؛ نه مناظره کننده! من نمی‌خواهم از موضوع مرتبط با بنی امیه خارج شوم. زیرا به صورت مفصل با عنوان «ارفعوا قناع معاویة عن محمد»[1] و در کتاب «رحلتی من الوهابیة إلی الاثنی عشریة»[2] سخن گفته‌ام.

امویان بر این باور بودند که قدرت و دولت آنها جز با دشمنی با اهل بیت، هرگز از مشرق تا مغرب گسترده نخواهد شد و این طبیعی است که هر امپراتور و زمامداری خواهان بقا است و بر همین اساس با دشمنان خود می‌جنگد. امویان نیز در حق اهل بیت مرتکب کشتارهایی شدند و فراموش نمی‌کنیم که اگر اجازه می‌دادند که مردم از اهل بیت پیروی کنند، تاج و تخت شان چندان دوام نمی‌آورد. به عبارت دیگر این که پیروی اهل سنت از اهل بیت، به معنی پایان خلافت امویان

۱. نقاب معاویه را از چهره محمد بردارید
۲. سفر من از وهابیت به دوازده امامی

بود و به این ترتیب با جداسازی اهل سنت از اهل بیت، درحقیقت بقای خود را در عرصه قدرت و خلافت تضمین کردند. درست مانند خاندان فرعون که مردم مصر را از بنی اسرائیل جدا کردند. زیرا آنها خوب می‌دانستند که اگر مردم مصر را به حال خود رها می‌کردند تا از بنی اسرائیل پیروی کنند، عرصه بر فرعونی‌ها تنگ می‌شد. این یک قانون است! آیا این سخنی بیهوده است؟ آیا این خروج از موضوع است؟ چه کسی از موضوع خارج شده؟ من جلسه گذشته وعده دادم که درباره بنی امیه و آیه مباهله سخن بگویم. تو هم گفتی که درباره آیه مباهله سخن خواهی گفت. اما به قولت عملی نکردی و از موضوع خارج شدی. بنابراین من می‌گویم: «امویان عقیده داشتند که ادامه حیات خلافت آنها جز با نادرست شمردن هر آنچه از سوی اهل بیت صادر می‌شد، امکان پذیر نیست». پس بیان این کلام که «حق با مذهب اهل بیت است»، به معنی اذعان به بطلان آن خلافت است و هرچند که برخی فرقه‌های شیعه اهل غلو هستند، اما این حکام افراطی، برخی منتسبان به اهل سنت را پنهان و افراط برخی منتسبان به شیعه را برجسته کرده‌اند که البته این کار همه حکام با مخالفان و معارضان شان است. نزد برخی فرقه‌های سنی نوعی غلو و افراط وجود دارد. شیح عثمان! حال اگر غلو برخی اهل سنت را ببینی، می‌گویی مذهب اهل سنت باطل است؟ آیا اگر ببینیم برخی شیعیان غلو می‌کنند، می‌گوییم مذهب اهل بیت باطل است؟ نظرت چیست شیخ عثمان؟ شیخ عثمان خلافت امویان تلاش کرد که چهره مذهبِ اهل بیت را خدشه دار کند. به همین علت غالیانِ منتسب به شیعه را زیر ذره‌بین قرار دادند. زیرا شیعه اعتقاد دارد که این مذهب پیرو اهل بیت است. اما غالیانِ منتسب به اهل تسنن را از انظار مخفی کردند. چرا؟ زیرا اینها همگام و همراه خلافت امویان بودند و تعداد مخالفان امویان در میان اهل سنت، بسیار اندک و انگشت‌شمار بود و اکثر آنها حامی و همراه امویان بودند و حتی قیام علیه بنی امیه را حرام و خروج علیه بنی امیه را خروج از اسلام می‌دانستند و هرکس را که در برابر بنی شمشیر می‌کشید، کافر و خارج از دین

توصیف می‌کردند! پس شیخ عثمان چگونه این افراد را که خروج کنندگان علیه بنی امیه تکفیر می‌کردند، تبرئه و با کسانی که ریختن خون اهل بیت را مباح شمردند، سازش و مسامحه می‌کنید؟

بحث بر سر گرایش یا عدم گرایش به مذهب اهل بیت نیست. زیرا این قبیل امور برای بنی امیه، عادی بوده و اهمیت چندانی ندارد. به ویژه این که ما در عصر معاصر می‌بینیم که چگونه شرم و حیاء فراموش و اصول و ارکان قوانین اسلامی برای ادامه قدرت و حاکمیت فروخته می‌شود و کسانی هستند که در مقابل دریافت دلار، به سادگی در هرچیزی جز مذهبی که دستگاه حاکم مبتنی بر آن است، شک و تردید ایجاد می‌کنند. بنی امیه هم این گونه رفتار می‌کرد و در هدف قرار دادن همه مخالفان دستگاه حاکم تردید نمی‌کردند. بنابراین از آنجایی که مخالفان امویان، شیعیان پیرو اهل بیت بودند، دستگاه اطلاعات و جاسوسی بنی امیه از طریق برخی هواداران شان در عرصه علم رجال، همه دوستداران اهل بیت را متهم به دروغگویی و کذب کردند! به این ترتیب ابن حجر عسقلانی متحیر بود که چگونه شیعیان را مطلقاً تضعیف و دشمنان اهل بیت را غالباً توثیق می‌کردند! اطلاعات امویان یا علم رجال جناب شیخ عثمان؟ انتقاد و حمله به همه کسانی که با پیروان اهل بیت تماس داشتند و نیز کسانی که از مذهب اهل بیت پیروی کردند و به مذهب آنها گرویدند، در زمان امویان مرسوم شده بود و بر همین اساس پیروان اهل بیت، منتسبان به آنها، همنشینان امام جعفر صادق، دوستداران امام علی، دوستداران اما باقر و امام صادق "مجروح" توصیف می‌شدند!

برادر من! به کتاب «العتب الجمیل علی أهل الجرح والتعدیل»[1]، تألیف «ابن عقیل شافعی» مراجعه کن که متأسفانه بیان می‌کند که برخی از علمای علم رجال اهل سنت، به عامل اطلاعاتی امویان تبدیل شده‌اند و هرکس نزد آنها از خلافت امویان انتقاد کند، مجروح معرفی می‌شود! در زندگی نامه‌های راویان حدیث نبوی

---

۱. انتقاد نرم از اهل جرح و تعدیل

آمده است که «خروج بر پادشاه ظالم، مورد طعن و جرج قرار می‌گرفت»! الله اکبر! خروج کننده بر ظالمان بنی امیه، مجروح توصیف می‌شد! اینک در عصر حاضر آیا کسی که بر آمریکا خروج می‌کند، مجاهد بزرگ نیست؟ آیا درست است بگویی کسی که بر ظلم و تاریکی خروج کند، مجروح است؟ به خدا قسم! این کار را انجام می‌دهند! کتاب ابن عقیل شافعی؛ «العتب الجمیل علی أهل الجرح والتعدیل» را بخوان که با زبان عدد و رقم، این حقیقتِ پنهان را برایت آشکار می‌کند. اما متأسفانه من می‌بینم که وهابیت این کتاب را ممنوع و مطالعه آن را تحریم کرده است.

کتاب "الخلافه و الملک"، تألیف «ابی الاعلی المودودی»، امام اهل سنت هند را که وهابیت مطالعه آن را ممنوع کرده است، بخوان! علت ممنوعیت آن این است که بنی امیه را رسوا کرده است. کتاب "ابناء الرسول در کربلا" تاألیف «خالد محمد خالد» را بخوان! همان مؤلفی که وهابیت، کتاب "رجال حول الرسول" تألیف وی درباره موضوع صحابه را تدریس می‌کند. چون این کتاب درباره اهل بیت نیست. اما همین وهابیت کتابی را که «خالد محمد خالد» درباره اهل بیت نوشته، ممنوع و تحریم کرده است! کتاب «ابوالشهدا الامام الحسین»، تألیف «محمود العقاد» و کتاب "معاویه" وی را که تحریم شده است، بخوان! چرا بر پنهان کردن حقیقت پافشاری می‌کنید؟

چرا نمی‌خواهی درباره بنی امیه با من بحث کنی؟ چرا تلاش می‌کنی از این موضوع اساسی فاصله بگیری؟ اگر واقعاً خواهان حق هستی، پس به مناظره با من ادامه بده و فرار نکن و بعد هم فرارت را به متهم کردن من به دروغگویی توجیه نکن! تو در مناظره‌های قبلی هم این رفتار خودت را توجیه کردی و من اشتباه تو را در مناظره دهم ثابت کردم؟ این رفتار تو در برابر کسانی است که این راه پیچیده را می‌شناسند و می‌دانند که انبیاء وقتی دشمنان شان به جنگ با آنها برخاستند، چه کار کردند؟ آنها انبیاء را به کذب و دروغگویی متهم کردند و این درحالی است

که راحت‌ترین کار در این زمینه آن است که دیگران را به کذب و دروغگویی متهم کنی و بهترین وسیله نیز برای فرار از مناظره آن است که طرف مقابل را به جهل و دروغگویی متهم کنی.

من علت عقب نشینی تو از مناظره را فهمیده ام! اگر می‌خواهی که صدایت را بشنوم، صدای تو را خواهم شنید! تو می‌گویی: «از این مناظره خسته شده ای!» به خدا سوگند صدای من به خاطر این مناظره تغییر کرده است! من از این مناظره خسته شده‌ام و وقتی به تو گفتند که "امینه المغربیه" شیعه شده است و امینه را از دست دادیم، تو گفتی آه...آه امینه را از دست دادیم! بله امینه به راه حق هدایت شده است و از مذهب سنی به مذهب اهل بیت گرویده است.

دکتر امینه المغربیه وقتی این مناظره‌ها را شنید، به سوی حق هدایت شد و گفت: «دکترعصام را به دروغگویی متهم می‌کنی، در حالی که من وقتی همه اتهامات تو را علیه عصام بررسی کردم، دیدم این تو هستی که به عصام دروغ می‌گویی!» به خدا قسم! اگر تو بخواهی صدای امینه را بشنوی، صدایش را برایت پخش خواهم کرد! گواه این ادعا آن است که شاهد از خود شماست که به ما پیوسته است و خداوند متعال اراده کرده است که امینه هدایت شود و تو را با دروغگویی متهم کند. همچنین یک خواهر سومالیایی نیز می‌خواهد هدایت شدن خود را هفته آینده اعلام کند. پس شیخ عثمان خواهش می‌کنم به مناظره با من ادامه دهی! به خدا سوگند من بر ادامه این مناظره اصرار دارم. زیرا می‌خواهم مردم را به سوی حق هدایت کنم. چرا که خواهان اجر و پاداشی هستم که پیامبراکرم بشارت آن را داد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر خدا بدستان تو مردی را هدایت کند، برایت از شتران سرخ مو، یا آنچه که خورشید بر آن می‌تابد، بهتر است»[1]. دکتر امینه و این خواهر سومالیایی به راه حق هدایت شده‌اند و کسی چه می‌داند که تاکنون بسیاری دیگر از شنوندگانِ وهابی که در کویت و عربستان زندگی می‌کنند، هدایت

---

۱. لَأَنْ یَهْدِیَ اللّٰهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِداً خَیْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ، أو خَیْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ

نـشده باشـند؟ امـا از تـرس نمـی‌تواننـد شـیعه شـدن خـود را فـاش کننـد. زیـرا برخـی وهـابی‌هـا متعـصب هـستند. بـه محـض اعـلام انتقـال از وهابیـت بـه دوازده امـامی، همانگونه که با من جنگیدند، ناسازگاری خود را با این افراد آغاز خواهند کرد. حتی کار به جایی رسید که مسجدی که در آن خطبه ایراد می‌کردم و نیز مسجدی که در آن پیشنماز بودم، آرزو می‌کردم اجازه دهند مانند یک مأموم و نه امام، در آن نماز اقامه کنم.

تـو در اینجـا در رفتـار و مـنش مـن تردیـد کـرده و مـی‌گـویی: «مـن از دروغگویـان هستم»! قبل از هرچیز باید بدانی که تو بـه مـن نـسبت دروغ زده و مـی‌گـویی: «او بـه دروغ مـی‌گـوید: در دانـشگاه ملـک سـعود دانـشکده حـدیث وجـود دارد؟» بـرادر مـن می‌دانم که دانشگاه ملک سعود، دانـشکده حـدیث نـدارد! مـن گفـتم در «دانـشگاه امام بن سعود»، دانشکده اصول دیـن، قسمت حـدیث درس خوانـده‌ام. امـا محـل سـکونتم در الدرعیـه بـوده و از آنجـایی کـه الدرعیـه در جـوار دانـشگاه ملـک سـعود است، من به دانشگاه ملک سعود تردد داشتم و با توجـه بـه ایـن کـه دانـشگاه ملک سعود در الدرعیه است، من به کتابخانه این دانشگاه مـی‌رفـتم و از طریـق مطالعـاتم در کتابخانه این دانشگاه به مذهب تشیع گرویدم به همـین علـت مـن نـام دانـشگاه ملک سعود را ذکر کردم. زیرا در این دانشگاه شیعه شدم و من از طریق پسر عمـویم «عـادل احمـد العمـاد» کـه در الدرعیـه سـکونت داشـت و در دانـشگاه ملـک سـعود تحصیل می‌کرد، به این دانشگاه می‌رفتم. اما تو به اشـتباه مـی‌گـویی دانـشگاه ملـک سعود در الدرعیه نیست و نسبت دروغ به من می‌دهی و می‌گـویی: «مـن گفتـه‌ام در دانشگاه ملک سعود تحصیل کرده ام!» این درحالی است کـه مـن در دانـشگاه امـام محمد بن سعود تحصیل کرده‌ام. امـا بـا توجـه بـه نزدیکـی دانـشگاه ملـک سـعود، بـه محل سکونتم در الدرعیه، مرتب به این دانشگاه رفت و آمد داشتم و به همـین علـت برخی اوقات مجبور بودم در دانشگاه ملک سعود در کنار برادران یمنی بیتوتـه کـنم. پس چرا به مردم دروغ می‌گویی؟ چرا آنها را بی‌دلیل متهم می‌کنی؟ همه اینها بـرای

آن است که آنها تو را زیر ذره بین گذاشته و بسیاری از وهابی‌ها تو را تحت فشار قرار دادند و گفتند: «این مناظره را رها کن!» من حاضرم نظر حاضران را درباره تو بشنوم. بدون شک آنها در حین محاکمه تو خواهند گفت که‌ای شیخ دستاورد این مناظره چه بوده است؟ آنها به تو گفتند: «چه استفاده‌ای از این مناظره بردیم؟ امینه را که از دست دادیم؟ ما خواهان این مناظره نیستیم. بیا تدریس کن!» حتی یکی از آنها گفت: «شیخ عثمان خواهش می‌کنم! تو را به خدا قسم این مناظره را رها و بیا تدریس کن!» به همین علت تو به آنها قول دادی که خبری مسرّت بخش خواهند شنید. حال اگر تو را تحت فشار قرار دادند، پس مناظره را رها کن! به خدا سوگند تو را سرزنش نمی‌کنم و نمی‌گویم شیخ عثمان شکست خورده است! من اهل ناسزاگویی نیستم و خواهم گفت که: «شیخ عثمان باردیگر به نوارهای ضبط شده مراجعه و آنها را گوش کن و به دور از فضای مناظره در آنها تأمل کن! شاید هدایت شوی». من از خداوند می‌خواهم که ما را در غرفه‌ای ویژه کنار هم جمع کند تا تو را به سوی حقیقت هدایت کنم تا از وهابیت به دوازده امامی گرایش پیدا کنی. همانطور که من از وهابیت به دوازده امامی گرویدم و حکایت انتقالم به دوازده امامی را در کتاب «رحلتی من الوهابیة إلی الاثنی عشریة» شرح دادم و تو نمی‌توانی در مسأله مطالعات من در زمینه وهابیت تردید کنی! ما خانواده معروفی هستیم. من از خاندان العماد هستم. نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، اما ناچارم. پدرم عضو مجلس نمایندگان یمن و عضو کمیته علمای یمن است. عمویم احمد العماد که از علمای یمن است، فرماندار پیشین صنعا بوده و عموی دیگرم عبدالرحمن رئیس فراکسیون پارلمانی جنبش وهابیت و عضو کمیته علمای یمن و عضو مجلس نمایندگان است. به مسجد جامع الاسطی که من امام و خطیب آنجا بودم برو! برو به الدرعیه و درباره من بپرس! الدرعیه قدیم و جدید را می‌شناسم! دانشگاه ملک سعود را می‌شناسم! مدتی در دانشگاه ملک سعود سکونت داشتم. زیرا نزدیک محل سکونتم در الدرعیه است. من به دانشگاه امام محمد بن سعود که در

ساختمانی غیر ساختمان کنونی بود، رفت و آمد داشتم. زیرا در آنجا قبل از آنکه به کوی دانشگاه در شرق ریاض منتقل شود، درس می‌خواندم.

پس دست از تکذیب بردار! تکذیب سلاح افراد عاجز و ناتوان است! من به کلمه کلمه سخنان تو پاسخ دادم؛ اما تو می‌خواهی ما را از موضوعِ آیه مباهله خارج کنی! اما من این فرصت را به تو نمی‌دهم. زیرا تو می‌خواستی مرا به پاسخ دادن به سؤالات و اتهامات مشغول کنی! من در گذشته به این امور پاسخ دادم. به همین علت به تو توصیه می‌کنم بدون تکذیب، مناظره را ترک کنی!

شیخ عثمان:

[صدای شیخ عثمان الخمیس:]در مناظره با شیخ عصام العماد به شدت اذیت شدم!...

بسم الله الرحمن الرحیم...شیخ عصام! عصبانی نشو! آرام باش! تحمل بازتاب حرف‌هایت را داشته باش! ما فقط به سخنان تو پاسخ دادیم. من به کلام تو مبنی بر این که سؤالات من تکراری است، در جلسه گذشته پاسخ دادم و در جلسه دهم به تو گفتم که پاسخ ندادی و از زبان خودت شنیدم که تو به این سؤالات پاسخ نداده‌ای و در جلسات آینده پاسخ خواهی داد. چه موقع پاسخ دادی شیخ عصام؟ به خدا سوگند! تکرار نکرده‌ام.

دکترعصام! ما تو را تکذیب نمی‌کنیم! ما با کذب و دروغ آشنا نیستیم دکتر و با چنین فرهنگی تربیت نشده ایم! ما نه در کودکی و نه پس از آن، با دروغ سروکاری نداشته‌ایم. خیلی‌ها توسط تو هدایت شده‌اند؛ هم برای تو و هم برای آنها مبارک باشه! خدا را شکر که اینک نیز با دیدن عقب نشینیِ من از مناظره، عده دیگری هدایت شوند! دکترعصام! این برای تو یک فرصت است که حتی خواب آن را هم نمی‌دیدی! اینک تعداد بیشتری به دست تو هدایت خواهند شد. باز هم مبارک است!

خداوند به شما جزای خیر دهد! در پایان درخصوص این اختلاف که من به تو نسبت دروغ گویی داده‌ام یا به من نسبت کذب داده شده است، حاضر به مباهله هستم! دکترعصام آیا با من مباهله می‌کنی که تو کذاب هستی؟ درخصوص کذّاب یا صادق بودنت با من مباهله کن؟ من می‌گویم تو کذاب هستی و لعنت خدا بر من اگر تو کذاب نباشی! آیا مباهله می‌کنی؟ دکترعصام بفرمایید!

دکتر عصام:

من واقعاً دلم برای تو می‌سوزد. به خدا قسم! به صراحت می‌گویم که برای تو نگرانم. زیرا من وهابی بوده‌ام و خویشاوند وهابی دارم و همچنان نسبت به وهابی‌ها احساس دارم. به خدا قسم! من می‌ترسم هلاک شوی. به همین علت توصیه می‌کنم اگر خواستار مباهله هستی، آن را به پایان مناظره و پس از آنکه حجت را بر تو در پیشگاه الهی تمام کنم، موکول کن! من هنوز مناظره را تمام نکرده‌ام. من همچنان در رأس هرم قرار دارم و قصد دارم با تو در مناظره بعدی درباره غیبت امام دوازدهم بحث کنم. پیامبراکرم هم پس از تمام کردن حجت بر نصارا، با آنها بر سر این که مسیح خدا نیست، مباهله کرد. آیه «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أَحْسَن»[1] و با آنان به ادله عقلی و قانع کننده و براهین یقین آور جدل کرد: «وجادلهم بالأدلة العقلية المقنعة، والبراهين اليقينية». در همین خصوص است و زمانی که بحث و مجادله پایان یافت و گفت و گو با آنها بی‌نتیجه بود، مباهله مطرح شد. من هم فقط در پایان مناظره با تو مباهله خواهم کرد! این درحالی است که ما هنوز در ابتدای مناظره هستیم و به همین علت مباهله تا پایان مناظره به تأخیر می‌افتد. تو اگر می‌خواهی، از مناظره کنار بروی، برو! مشکلی نیست. من از تو می‌پذیرم؛ حتی اگر این عقب نشینی بدون مباهله باشد! زیرا برای تو نگران هستم. چرا که تو برادر من هستی و بر من سخت و دشوار است که باعث مرگ تو شوم!

---

۱. نحل، ۱۲۵.

شیخ عثمان:

بسم الله الرحمن الرحیم. از تو به خاطر این احساس نیک تشکر می‌کنم. دکترعصام تو این کلام خدا را فراموش کرده‌ای که فرمود: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْإیمانَ..»[1]

به طورکلی از شما به خاطر این محبت تشکر می‌کنم. نمی‌دانم درست است یا نادرست؟ مهم این است تشکر می‌کنم از شما؛ به خاطر این احساس نگرانی! شاید من اشتباه کردم که گفتم می‌خواهم با تو مباهله کنم. خدا را شکر که تو قبل نکردی؛ وگرنه من هلاک می‌شدم! تشکر می‌کنم دکتر از این که وقت گرانبهایت را به این کار اختصاص دادی. از تو و همه حاضران تشکر می‌کنم و متأسفم به خاطر مسائلی که در این مناظره پیش آمد. اما این عادت و ویژگی این قبیل مناظره هاست. سؤالات را شروع می‌کنیم. فقط ۱۰ دقیقه! سؤالات نباید از یک دقیقه بیشتر زمان ببرد تا بتوانیم به سؤالات پاسخ دهیم. بفرمایید!

شیخ عبدالرحمن الدمشقیه از غرفه شیخ عثمان از طرف وهابیت:

بسم الله الرحمن الرحیم. اینک از سؤال جناب محمدعلی شروع می‌کنیم. بفرمایید!

شیخ محمدعلی از طرف وهابیت:

[در ابتدای طرح سؤال، صدای دکترعصام از نواری پخش شد که محمدعلی آن را به دکترعصام نسبت داد:] «من به حکم این که در دانشکده حدیث دانشگاه ملک سعود و نیز در عربستان دانشجوی دانشکده حدیث بوده‌ام و...» [(تکرار شدن این کلام)... بعد نوار دیگری با صدای دکترعصام از سوی محمدعلی مبنی بر

۱. گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند، دوستی برقرار کنند. گرچه پدران شان یا فرزندان شان یا برادران شان یا خویشان شان باشند. اینانند که خدا ایمان را در دل‌های شان ثابت و پایدار کرده است. (مجادله/ آیه ۲۲)

سؤال از دکتر پخش شد:] «شیخ عثمان! به خدا قسم! اتهام کذب می‌زنی! این درحالی است که من در این حد نیستم که تو توصیف می‌کنی! طرف مناظره ات را کوچک نشمار! مسلم است که‌ام کلثوم در آن زمان، سال دهم سال مباهله، از دنیا رفته است. به همین علت تقوای خدا پیشه کن! من می‌دانم که روز مباهله، به عقیده اغلب مفسران بیست و چهارم بوده است. من با تاریخ آشنا هستم و می‌دانم که وی در آن زمان از دختران پیامبر کسی جز فاطمه زنده نبوده است. من فقط این سؤال را از تو می‌پرسم».

[صدای محمدعلی بلند شد تا بعد از آماده کردن نوارها بپرسد:]

دکترعصام من وقت اضافه گرفته‌ام تا از تو بپرسم: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا تو به دنبال حق هستی و این اکاذیب را تکذیب می‌کنی و وهابی بوده‌ای و اکنون رافضی شده ای؟ آیا تکذیب می‌کنی و می‌گویی طالب حقیقت هستی؟ سبحان الله! بفرمایید!

سید طلال از غرفه الحق از طرف دوازده امامی:

نگران نباش محمدعلی! قبل از آنکه دکترعصام به تو پاسخ دهد، من به تو می‌گویم: نخست این که این حق تو نبوده و نیست که این گونه واکنش نشان دهی! به اطرافیانت نگاه کن! حواست به سخنان شیخ عثمان باشد! ببینید چه چیزی را از آنها خواست؟ این چه اخلاقی است؟ شیخ عثمان این غرفه توست. اخلاق‌تان را می‌بینید؟نوشته‌ها را می‌بینید؟

دکتر عصام:

از همه برادران می‌خواهم چیزی ننویسند و مناظره را نابود نکنند. می‌خواهیم به منظور تقریب میان مسلمانان به گفتگوی اسلامی ادامه دهیم. این فضای متشنج، به نزدیکی میان مسلمانان کمک نمی‌کند. به خدا سوگند انسان با دیدن این وضع در چارچوب گفت و گوی اسلامی، خجالت می‌کشد! ما همه مسلمان

هستیم. شیخ عثمان می‌گوید دوازده امامی‌ها مسلمان هستند. من هم می‌گویم: وهابی‌ها مسلمان هستند. پس باید به شیوه اسلامی و به دور از نوشته‌های روی مانیتورِ کامپیوتر که نوشته‌هایی ناپسند و تحریک آمیز است، گفتگو کنیم. اینک پاسخ سؤال محمدعلی:

نخست این که باید مسأله بسیار مهمی را بیان کنم و آن این است که همانطور که گفتم من در الدرعیه سکونت داشته‌ام و دکتر «عادل احمد العماد» پسر عمویم در دانشگاه ملک سعود، تدریس می‌کرد. نتیجه این که الدرعیه، دانشگاه ملک سعود دارد و در این دانشگاه گروهی ویژه همه مذاهب اسلامی و کتب دینی وجود داشت. اما همانطور که گفتم من در دانشگاه ملک سعود درس نخوانده ام؛ بلکه در دانشگاه امام محمد بن سعود دانشکده اصول دین تحصیل کرده‌ام و نگفته‌ام که فارغ التحصیل شده‌ام. بلکه تنها یک سال در آنجا تحصیل کرده‌ام و هنگام تحصیل، کتاب‌هایی خواندم که باعث شدن مرحله شک و تردید و انتقال از وهابیت به دوازده امامی را آغاز کنم.

من در دانشکده‌های وهابی رشد کرده‌ام و می‌توانم برخی همکلاسی هایم را به شما معرفی کنم. «شهید هشام الدیلمی»، «هشام ابن دکتر عبدالوهاب الدیلمی» از جمله افرادی است که در دانشکده‌های وهابی با او همکلاس بوده و درس خوانده‌ام که در افغانستان شهید شد. «شهید محمد الروحانی» (رحمه الله علیه) نیز از جمله این افراد است. وی از حافظان قرآن بود. او امام جماعت مسجدی معروف بود که در جنگ علیه مارکسیست‌ها در زمانی که جنوب یمن مارکسیستی شده بود، شهید شد. وی از اعضای جنبش اسلامی بود. من تکذیب نمی‌کنم و به مصلحت من نیست که به تحصیل در دانشگاه امام محمد بن سعود افتخار کنم؟ چرا به این موضوع افتخار کنم؟

این دانشگاه نیز مانند سایر دانشگاه هاست و به همین علت من نمی‌گویم که از این دانشگاه فارغ التحصیل شده‌ام. من گفتم: در این دانشگاه تحصیل کرده‌ام. به

مغالطـه کـاری نگـاه کنیـد! مـن در دانـشگاه ملـک سـعود مطالعـه کـرده ام؛ یعنـی تحـصیلم در ایـن دانـشگاه نبـوده، بلکـه در ایـن دانـشگاه مطالعـه کـرده‌ام. مـن در دانشگاه امام محمد بن سعود تحصیل کرده‌ام و در آن دانشگاه، دانشکده‌ای به نام اصول دین وجود داشت و در این دانشکده نیز گروه حدیث وجود داشت. مشکل این کار کجاست؟

کسی که دیگران را بدون تحقیق و بررسی به دروغ گویی متهم می‌کند، درواقع به خودش ضربه می‌زند. شیخ عثمان گفت: «مرا نمی‌شناسد و درباره من چیزی نشنیده است!» بعد همین آقا می‌گوید: «عصام دروغ می‌گوید و در دانشگاه امام ابن سعود تحصیل نکرده است»! پس کسی را که نمی‌شناسی، چگونه تکذیبش می‌کنی؟ من بر همین اساس می‌گویم: شیخ عثمان تو که مرا نمی‌شناسی، بهتر است به آل عماد و خاندان سرشناس العماد مراجعه کنی! خدا را شکر من از خاندان گمنامی نیستم! بلکه از خاندانی هستم که اغلب اعضای آن، شخصیت‌های دینی و ائمه جماعت سرشناس مساجد یمن هستند. از هرکس در یمن می‌خواهی درباره این خاندان تحقیق کن! من ادعایی ندارم و دروغ نمی‌گویم.

مسأله دوم در سؤال محمدعلی این است که درحقیقت مورخان اتفاق نظر دارند که نبی اکرم؛ فاطمه، حسن و حسین را زیر عبای خود گرفت و بعد علی علیه‌السلام را، آنگاه فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي». این چیزی است که مورخان و مفسران درباره آن اتفاق نظر دارند. آنها همچنین اتفاق نظر دارند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ام کلثوم را زیر عبای خود نگرفته و از آنجایی که این موضوع در آیات مباهله، و تطهیر و مودت تکرار شده، من وقتی خواستم بگویم که زمانی که آیه تطهیر نازل شد، گفتم وقتی آیه مباهله نازل شد. این باعث شد که برادرانم مرا کذاب بخوانند! درواقع با توجه به تکرار حکایتِ عبا در آیات مباهله، مودت و تطهیر، من خواستم بگویم این که پیامبر، فاطمه را از میان دخترانش زیر عبا گرفت و ام کلثوم را مشمول عبا نکرد و گفت: «اینها اهل بیت من هستند». درواقع این امر دال بر آن است که مسأله اهل

بیت در اینجا به معنی وجودِ ویژگی دیگری است که تنها در نسبت قرابت و خویشاوندی خلاصه نمی‌شود. بلکه مسأله گزینش و انتخاب هم مطرح است. همانطور که خداوندمتعال مریم را از آل برگزید، پیامبر نیز فاطمه را انتخاب کرد و به‌ام کلثوم نگفت: «سیده نساء اهل جنه»[1]؛ بلکه این جمله را در حق فاطمه بیان کرد. من همین را خواستم بگویم. محمدعلی شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا جایز است فردی را تنها به علت لغزشِ زبان به دروغ گو بودن متهم کرد؟ آیا کذب و دروغگویی این است؟ اگر لغزشِ زبان دال بر کذب و دروغگویی باشد، پس هیچ کس از اتهام دروغگویی مبرا نیست! جناب محمدعلی من به سؤالات تو پاسخ دادم. بفرمایید نوبت شماست!

حق جو (جناب شیخ مرتضی الطائی) از غرفه حق از طرف شیعیان:

دکترعصام، شیخ عثمان الخمیس گفت: «امامان شیعه، امامان ما هستند و نوار این کلام را من دارم». وی همچنین گفت: «ما پیروان اهل بیت هستیم». از سوی دیگر ابن تیمیه می‌گوید: «ائمه مذاهب اهل سنت و فقهاء، فقه علی ابن ابی طالب را نگرفته اند». این درحالی است که به اعتراف شیخ عثمان، امام علی، امام عترت و برترین اهل بیت است. به راستی آیا این نوعی تناقض گویی و تضاد نیست؟ کدام را پیروی کنیم؟ کدام را باور کنیم؟ ابن تیمیه که می‌گوید «فقه اهل بیت را نگرفته اند» یا کلام شیخ عثمان که می‌گوید: «امامان اهل بیت، امامان ما هستند و ما از اهل بیت گرفته‌ایم و...»؟ کدام را باور کنیم؟ دکترعصام لطفاً پاسخ بفرمایید؟

دکتر عصام:

بسم الله الرحمن الرحیم. درخصوص سؤالی که شیخ طالب حق، جناب شیخ مرتضی الطائی پرسید، باید بگویم که اهل سنت با نوعی تناقض مواجه شده‌اند، به علت نقش امویان. از یک طرف می‌بینند که متون متعددی در کتاب‌های آنها در

---

۱. سرور زنان بهشت

بخاری، مسلم این حدیث: «أَنَا تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ أَوَّلُهُمَا کِتَابُ اللَّهِ فِیهِ الْهُدَی وَ النُّورُ فَخُذُوا بِکِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِکُوا بِهِ فَحَثَّ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِیهِ ثُمَّ قَالَ وَ أَهْلُ بَیْتِی أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی أُذَکِّرُکُمُ اللَّهَ فِی أَهْلِ بَیْتِی»[1] وجود دارد و نیز متون قرآنی را می‌بینند که به بهره برداری از اهل بیت تشویق می‌کنند. اما از سوی دیگر می‌بینند که فقهای آنها همانطور که ابن تیمیه اذعان کرد، می‌گویند: «اهل سنت از اهل بیت چیزی نگرفته است». بنابراین اهل سنت در شرایط عجیبی قرار گرفته‌اند و عقیده دارم که شیخ عثمان نیز از کلام ابن تیمیه در حیرت است و به همین علت نمی‌تواند به سؤال من درخصوص رابطه اهل سنت با اهل بیت و امام علی پاسخ دهد و این امر ثابت می‌کند که اهل سنت از اهل بیت چه مطهر و چه غیرمطهر چیزی نگرفته‌اند؛ بلکه از مالک، شافعی و امامان چهارگانه و فقهای هفت گانه و...گرفته و اهل بیت را ترک کرده‌اند.

اهل سنت متون فراوانی می‌یابند که به بهره برداری از اهل بیت تشویق می‌کنند و از سوی دیگر سلفی‌ها را دیده اند که از اهل بیت پیروی نمی‌کنند و به همین علت دچار حیرت و سردرگمی شده‌اند! آنها متونی را می‌یابند که آنها را به تمسک به اهل بیت فرمان می‌دهد[حدیث ثقلین] و برهمین اساس می‌گویند: «امکان ندارد که اهل بیت را رها کنیم. پس ما بسیاری چیزها را از اهل بیت می‌گیریم». از سوی دیگر واقعیت‌های عملی را می‌بینند که بیانگر آن است که امکان ندارد از مذهب اهل بیت در کتب اهل سنت خبری باشد. آنها می‌بینند که اهل بیت در متون و منابع اهل سنت تنها در باب بیان فضائل اهل بیت است و اهل بیت نزد اهل سنت به یک قطعه طلایی نزد مردی به شدت گرسنه است که هر روز به آن مراجعه و آن را لمس و تمیز می‌کند؛ اما نمی‌داند که می‌توان از این گوهر استفاده کرد! اهل سنت بیچاره‌هایی هستند که وقتی باب فضایل اهل بیت را گشودند، گمان کردند که همه چیز را از اهل بیت گرفته‌اند! آنها گمان کردند وقتی حدیث ثقلین را بیان

---

۱. صحیح مسلم، الجزء السابع، باب فضائل علیّ علیه السلام، ص ۱۲۲

کردند، از اهل بیت چیزهایی گرفتند! به همین علت من می‌گویم: سخن ابن تیمیه درست است و شیخ عثمان وقتی گفت «از اهل بیت گرفته‌ایم. ما از اهل بیت پیروی کرده ایم»، نیز درست است. زیرا متونی دیده که بیانگر پیروی از اهل بیت است؛ اما عبارت ابن تیمیه بیانگر واقعیتی بسیار تلخ است. البته اگر نقش بنی امیه شناخته شود و در کلام ابن حجر عسقلانی و امام صنعانی نگریسته شود که گفت: «بنی امیه اهل سنت را از درود فرستادن بر اهل بیت منع کردند» و نیز در کلام امام شوکانی که گفت: «محدثان عصر عباسی همه چیز را مانند زمان بنی امیه ابقا و درود فرستادن بر اهل بیت را به خاطر تقیه و ترس بنی امیه ترک کردند»- اگر در همه این امور نگریسته شود- به این امر پی خواهیم برد که چرا اهل سنت در حیرت و سرگردانی به سر می‌برند و آنگاه عالم سنی را می‌یابیم که می‌گوید: «از اهل بیت چیزی نگرفته ایم» و نیز عالم سنی خواهیم یافت که می‌گوید: «از اهل بیت پیروی کرده ایم»! بدون شک اهل سنت در زمینه آنچه باید باشد؛ یعنی ضرورت پیروی از اهل بیت و واقعیت اهل سنت و آنچه در تاریخ اهل سنت اتفاق افتاده و نیز آنچه از احادیث و روایات در وجوب پیروی از اهل بیت در کتب اهل سنت آمده است، دچار تناقض هستند. چرا که آنها از اهل بیت چیزی نگرفته‌اند و این واقعیت با روایات مربوط به اهل سنت و ضرورت پیروی از اهل بیت، تناقض دارد! از همین رو ناچار به تأویل این روایات شده‌اند و عثمان نیز همین کار را انجام داد تا با واقعیت و آنچه در زندگی شان رخ داده، هماهنگ شود. بر همین اساس تناقض‌هایی میان اظهارات شیخ عثمان الخمیس و ابن تیمیه وجود دارد و این تناقض برای هر عالم و محقق اهل سنی قابل لمس و برای هر مسلمان جویای حقی حیرت آور است و من نیز زمانی که وهابی بودم، همین احساس را داشتم!

لازم به ذکر است که من نقطه نظرهایی دارم که می‌خواهم هفته بعد آنها را مطرح کنم که خاتمه این مناظره نیز خواهد بود و از همه می‌خواهم که جلسه هفته بعد حضور داشته باشند. با تشکر... خدا به شما جزای خیر دهد!...والسلام. .

خاتمه مناظره

دکتر عصام:

در مناظره بین من و برادرم جناب شیخ عثمان الخمیس مسأله عصمت ائمه دوازده‌گانه شیعیان مطرح شد. لذا لازم می‌دانم که در اینجا درباره این مسأله توضیح بدهم تا آن را بدرستی بفهمیم. باید بدانیم که یکی از بزرگترین مشکلات میلیون‌ها وهابی این است که مسدله عصمت ائمه شیعه را درست نشناخته و نفهمیده‌اند و مشکل بزرگ دیگر وهابیون فهم مسأله غیبت امام عصر عجّل الله تعالی فرجه الشریف است. و من درست زمانی که در فهم این دو مسأله به نتیجه روشنی دست یافتم، از وهابیت دست برداشتم و شیعه شدم.

بنابراین ضروری می‌دانم که این دو مسأله را به روشنی توضیح بدهم تا جناب شیخ عثمان و دیگر وهابیونی که در این مناظره حضور دارند، آن‌ها را به خوبی دریابند. من برای اینکه معنای عصمت ائمه را به ذهن شیخ عثمان نزدیک کنم، می‌گویم که تمام انسان‌های روی زمین دارای نوعی عصمت هستند و عصمت یکی از ویژگی‌های مهم همه انسان‌هاست و این صفت به طور طبیعی نتیجه انسان بودنِ افراد بشر است. و انسان‌ها برای داشتن صفت عصمت، نیاز به هیچ ویژگی دیگری ندارند و انسان بودن به تنهایی برای داشتن عصمت کافی است. بنابراین صفت عصمت منحصر به پیامبران و امامان نیست؛ بلکه تمام افراد بشر دارای عصمت هستند و معصومند. اما عصمت آنان درجات بسیار متفاوتی دارد؛ یعنی انسان فاسق و گناهکار دارای کمی عصمت است. اما کودکِ پاک و معصوم، دارای پاکی و عصمت زیادی است. صفت عصمت یکی از مهمترین صفات کودکان است. چرا که آنان به حکم فطرت و دوری از کارهای زشت، پاک و معصومند. به روشنی پیداست که کودکان از دشمنی و کینه‌توزی و سایر صفات زشت، پاک و مبرّا هستند.

تجارب بشری نشان داده است که بسیاری از انسان‌ها به حکم فطرت پاک و اصیل خود، از اعمال زشت و جنایت دوری می‌کنند و به همین جهت است که وقتی یک انسان کارهای خیلی زشت و یا جنایتی مرتکب می‌شود، می‌گویند که او از فطرتِ پاک انسانی فاصله گرفته و اصطلاحاً می‌گویند پست فطرت شده است. این ویژگی که انسان به طور طبیعی از اعمال زشت کراهت و تنفر دارد و دوری می‌کند، همان عصمت است.

و این صفت خشت اول در بنای ساختمانی است که دین مبین اسلام می‌خواهد از افراد بشر بسازد و انسان را بر اساس فطرت پاک و سلیم خودش تربیت کند!

و چنانکه گفتم درجه عصمت در افراد بشر متفاوت است و قرآن کریم نمونه‌های متعددی از درجات عصمت در افراد بشر را ارائه می‌کند.

از دیدگاه قرآن کریم برترین معصومین پیامبران هستند و پس از آنان جانشینان و اوصیای پیامبران. چنانچه حضرت مریم علیها السلام در این درجات بالای عصمت است و همینطور درجه عصمت در افراد بشر پایین می‌آید تا به افراد منحرف می‌رسد که درجه عصمت آنان کم است. چنانکه می‌بینیم افراد منحرف و خطاکار از کارهای خیلی زشت و جنایت دوری می‌کنند و این درجه‌ای از عصمت است. در تاریخ اهل سنت آمده است که «احمد بن حنبل» رضی الله عنه نماز صبح را با همان وضوی نماز مغرب می‌خواند. به روشنی پیداست که هرکسی نمی‌تواند چنین کاری را انجام دهد؛ جز اینکه درجه خوبی از عصمت داشته باشد.

یک نمونه خاص و بالا از معصومین، اوصیای پیامبراسلام، یعنی دوازده امام اهل بیت، هستند که به ائمه معصومین شناخته شده‌اند. البته مقام آنان پایین‌تر از پیامبراکرم و بالاتر از «احمد بن حنبل» است. اکنون فکر می‌کنم که توانسته باشم معنای عصمت را به ذهن برادرم شیخ عثمان نزدیک کنم. چرا که دیدم او در طول این مناظره خیلی تند و بی‌محابا به مفهوم عصمت حمله می‌کرد.

اکنون می‌خواهم مسأله دیگری را که جناب شیخ عثمان در این مناظره مطرح کرد، توضیح بدهم و آن حکم منکرِ امامت ائمه معصومین، از دیدگاه شیعه امامیه است. اما من این مسأله را تحت عنوان دیگری مطرح می‌کنم و آن عنوان «نقش اهل بیت در نزدیک کردن اهل سنت و شیعیان به یکدیگر» است و به عبارت دیگر این عنوان «موضع شیعیان در قبال اهل سنت» است. و پس از آن مسأله تقیّه در نزد شیعیان و سپس مسأله غیبتِ امامِ عصر، امام دوازدهمِ شیعیان، را توضیح می‌دهم.

مشکل جناب شیخ عثمان، این است که او جزییات و تفاصیل روایات اهل بیت، دوازده امام شیعه، درباره کیفیت روابط بین عموم مسلمانان را مطالعه نکرده است و ایشان نمی‌داند که یکی از مسائلی که امامان شیعه توجه و اهتمام بسیاری به آن داشته‌اند، این بوده که به پیروان خود بیاموزند که با سایر مسلمانان چگونه ارتباط برقرار و چگونه تعامل کنند. مشکل شیخ عثمان این است که تنها به یک روایت خاص از اهل بیت استناد می‌کند و بقیه روایات و تعالیم اهل بیت را نادیده می‌گیرد. در حالی که ما اگر بخواهیم، نقش اهل بیت در نزدیک کردن و تألیف قلوب بین مسلمانان اعم از شیعه و سنی را بشناسیم، باید تمام روایات و احادیث ائمه در این زمینه را مطالعه کنیم. زیرا احادیث ائمه معصومین دارای انسجام و وحدت رویه است؛ و ائمه اهل بیت در چارچوب انجامِ ماموریتِ مهمِ حفظِ وحدتِ مقدسِ اسلامی، تلاش‌های فراوانی کردند که من برخی از این تلاش‌ها را در اینجا ذکر می‌کنم:

۱. به مرحله اجرا گذاشتن و پیاده کردن مفهوم وحدت اسلامی در عمل؛ چنانکه می‌بینیم که ائمه اهل بیت در میان مسلمانان شیعه و سنی زندگی می‌کردند و با همه آنان معاشرت و اختلاط و ارتباط داشتند. و در جلسات درس ائمه شیعه، علمای اهل سنت حاضر می‌شدند. به عنوان مثال در کلاس‌های درس امام صادق، افراد بزرگی از علمای اهل سنت و شیعه چون، ابوحنیفه و «زرارة بن اعین» شرکت

داشتند.

۲. روایات فراوان و معتبر و متواتری از ائمه شیعه رسیده که آنان در این روایات کلمه اسلام و مسلمان را برای شیعه و سنی به طور مساوی بکار برده‌اند و امامان شیعه در مسلمان بودن، بینِ شیعه و سنّی فرقی نمی‌گذاشتند و هردو گروه را مسلمان می‌دانستند.

۳. امامان اهل بیت تلاش‌های عظیمی کردند تا اقدامات تفرقه افکنانه بین مسلمانان شیعه و سنی را خنثی کنند و این تلاش‌های ائمه در روایات آنان منعکس شده و به چشم می‌خورد.

٤. امامان اهل بیت تلاش‌های فراوانی کردند برای اینکه به شیعیان و پیروان خود بیاموزند که با سایر مسلمانان سنّی چگونه رفتار کنند و همین تلاش‌های ائمه، موجب شده است که شیعیان برخورد و رفتار خوبی با اهل سنّت داشته باشند.

اکنون پس از این اشاره کلی به اقداماتِ اساسیِ چهارگانه امامانِ اهل بیت، برای حفظ وحدت اسلامی، دو بخش اول و چهارم از این اقدامات را مقداری توضیح می‌دهم؛ و از بخش دوم نیز با توضیح مختصری عبور می‌کنم. اما بخش سوم را در کتاب «رحلتی من الوهابیّه إلی الاثنی عشریه» به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام.

و اما درباره اقدام اوّل ائمّه از این اقدامات چهارگانه که «پیاده کردن مفهوم وحدت اسلامی در عمل است»؛ چنانکه اشاره کردم ائمه در میان اهل سنت و شیعیان زندگی می‌کردند و به بزرگان علمای شیعه مانند بزرگان علمای اهل سنت، علم آموخته‌اند و از نتایج و ثمرات همین طرح و اقدام ائمه است که می‌بینیم تمام مسلمانان، اعم از شیعه و سنی برای امامان اهل بیت احترام خاصی قائلند و آنان را دوست دارند. حکام بنی امیه تلاش‌های فراوانی کردند تا محبت اهل بیت را از قلب‌های برادران اهل سنت، زایل کنند. اما اهل بیت این تلاش‌ها را ناکام گذاشتند و با اقدامات حکیمانه‌ای که به کار گرفتند، بزرگان و علمای اهل سنت را به سمت

خود جذب کردند و دولت پلید اموی نتوانست قداست و احترامِ اهل بیت در میان اهل سنّت را از بین ببرد و ائمه اهل بیت توانستند جایگاه ویژه و مقدّسی برای خود در دل‌های اهل سنّت باز کنند. و با توجه به احترام و مقام بلندی که ائمه اهل بیت در نزد شیعیان دارند، امامانِ اهل بیت به عنوان یک عامل اشتراک بسیار نیرومند بین عموم مسلمانان شیعه و سنّی وحدت مسلمانان را حفظ کردند. تصور کنید اگر دولت پلید اموی می‌توانست احترام و محبّت امامانِ اهل بیت را در میان اهل سنت از بین ببرد، هم چنان که توانست اهل سنّت را از عمل به تعالیم امامان اهل بیت دور کند، در آن صورت هیچ عامل وحدت و اشتراکی بین شیعیان و اهل سنت باقی نمی‌ماند. نکته بسیار مهم دیگری که در این زمینه قابل توجه است، اینکه مهم‌ترین علت عجز و ناتوانی بنی امیه در از بین بردن قداست و احترام اهل بین در میان اهل سنت، این است که قداست اهل بیت پیامبراکرم، براساس آیات قرآن، و سنت و احادیث نبوی، یک اصل ثابت در اسلام است. و هیچ مسلمانی نمی‌تواند این اصل را نادیده بگیرد و یا کنار بگذارد. و می‌بینیم که علمای اهل سنت، صدها و بلکه هزارها کتاب درباره مقامات و فضائل اهل بیت پیامبر، تألیف کرده‌اند. و من بخشی از این مسایل را درضمن مناظره با برادرم جناب شیخ عثمان مطرح کردم و چنانکه در طول مناظره تلاش‌های دایره رجس و پلیدیِ بنی امیه را با هدف دورکردن اهل سنت از اهل بیت بیان نمودم. باید تلاش‌های بنی امیه برای از بین بردن قداستِ اهل بیت در نزد اهل سنت را نیز بیان کنم و توضیح دهم که چگونه امامانِ اهل بیت در مقابل این طرح شیطانی ایستادگی و آن را خنثی کردند.

ای برادران حاضر در اتاق مناظره! برادران شیعه و سنّی و وهابی و سلفی! من به شما می‌گویم که حکام بنی امیه و بنی عباس سعی می‌کردند که برای تثبیتِ حاکمیت خود براساس اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن»، امت اسلام را به گروه‌ها و مذاهب متخاصم، تقسیم کنند و از آنجا که شیوه و منطق درستی برای این هدف نداشتند، به روش شبهه پراکنی و پخش شایعات پناه بردند. جاسوسانِ بنی امیه از

یک طرف در میان اهل سنت شبهه و دروغ پراکنی می‌کردند تا آنان را به شیعیان بدبین کنند؛ پخش شایعاتی از این قبیل که شیعیان، معاذ الله، امام علی را خدا می‌دانند! در حالی که این یک افترا و یک دروغ آشکار است و طبیعی است که باور کردن این دروغ از سوی برادران اهل سنت دشمنی شدیدی میان شیعه و سنی ایجاد می‌کند! و وحدت اسلامی را نابود می‌کند. ائمه اهل بیت هم چون می‌دانستند که این شبهه پراکنی‌ها و این افترائات کار بنی امیه است، سعی می‌کردند تا با حفظ ارتباط خود با برادران اهل سنت، مسائل اختلافی را با شیوه‌های علمی حل و فصل کنند. ولذا برخوردهای حکیمانه امامانِ اهل بیت، از تشدید اختلافات بین شیعیان و اهل سنت و تبدیل شدن آن‌ها به دشمنی میان آن‌ها، جلوگیری کرد و بنی امیه را در تحقق اهداف پلیدشان ناکام نمود.

من از برادران اهل سنت تمنّا دارم که به احادیث اهل بیت مراجعه کنند تا ببینند که امامان شیعه، اهل سنت را دوست دارند و تکفیرِ آنان را، انحراف از اسلام و گمراهی می‌دانند. من در اینجا به برادرم شیخ عثمان می‌گویم که فرض کنید یک عالم شیعه اشتباه کرده و گفته «اهل سنت مسلمان نیستند». شما چگونه می‌توانید اشتباه یک نفر را به حساب تمام پیروان یک مذهب بگذارید؟ و در حالی که احادیث ائمه اهل بیت که در کتب منابع شیعه آمده است، به روشنی تأکید می‌کنند که «اهل سنت مسلمان هستند»، شما چگونه به خود اجازه می‌دهید که بگویید: «شیعیان اهل سنت را تکفیر می‌کنند و آنان را مسلمان نمی‌دانند؟» من تأکید می‌کنم که جناب شیخ عثمان در فهم برخی از احادیث شیعیان دچار اشتباه و سوء فهم شده و تصور کرده این احادیث اهل سنت را مسلمان نمی‌دانند! آری جناب شیخ عثمان اشتباه کرده؛ اما نمی‌خواهد به این اشتباه خود اعتراف کند. چرا ایشان به کتب معتبر احادیث شیعه و به کتاب‌های دیگری که این روایات را شرح و توضیح داده مراجعه نمی‌کند؟ من انکار نمی‌کنم که من هم هنگامی که وهابی بودم، این مسائل را درست مانند شیخ عثمان می‌فهمیدم. اما به لطف خدا

سرانجام فهمیدم که من دچار سوء فهم و اشتباه شده‌ام! ولی من مانند شیخ عثمان نیستم و از اعتراف به اشتباه نمی‌ترسم و اعتراف می‌کنم که اشتباه می‌کردم! من فکر می‌کنم که اگر خودم به تنهایی با شیخ عثمان یک جلسه بگذارم و با ایشان در یک جلسه خصوصی این مسائل را به تفصیل به بحث بگذارم، او را به اشتباهش آگاه می‌کنم. اما طرح مسائل اختلافی در یک جلسه دسته جمعی، با حضور تعداد زیادی از برادران شیعه و سنی، فهم مسائل را قدری دشوار می‌کند و میان انسان و حقیقت فاصله می‌شود.

اینک به موضوع اصلی باز می‌گردم. برادران عزیز! امامانِ اهل بیت با رفتارهای خویش، الفت و محبت را در بین مردم ایجاد و تقویت می‌کردند. آنان می‌دانستند که اسلام و مسلمانان برای بنی امیه هیچ اهمیتی ندارند و بنی امیه حاضرند برای حفظ حاکمیت خود، اسلام و مسلمین را نابود کنند! ولذا اهل بیت خود را ناچار می‌دیدند که برای حفظ اهداف خویش، با دولت فاسد بنی امیه مماشات کنند تا بتوانند اسلام و مسلمانان را حفظ کنند و از تشدید اختلاف و تفرقه بین مسلمانان جلوگیری نمایند.

من از همه کسانی که سخنان مرا می‌شنوند، خواهش می‌کنم که در سخنان امام حسن مجتبی علیه‌السلام که علل و اسباب صلحِ اجباری خود با حکومت فاسد معاویه را توضیح داده، تعمق و تأمل کنند. امام مجتبی چنانکه در کتاب «کشف الغمّة فی معرفة الائمة»، ص ۱۷۰، آمده، می‌گوید: «دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر از خونریزی است و با این کار چیزی جز اصلاح و بقای شما را نخواستم». علامه مجلسی نیز در «بحارالأنوار»، جلد دهم، ص ۱۰۱، آورده که امام حسن علیه‌السلام گفت: «من ترسیدم از اینکه با این جنگ مسلمانان ریشه کن شوند. پس اراده کردم که نامی از این دین باقی بماند». من از همه برادران خواهش می‌کنم که در این سخن امام حسن تأمل نمایند. و نیز مؤلف کتاب «الکامل فی التاریخ»، در جلد سوم، صفحه ٤۰۹ این کتاب می‌گوید: «هنگامی که معاویه از امام حسن خواست که با

خوارج وارد جنگ شود، آن حضرت در جواب معاویه گفت: اگر من بخواهم با کسی از اهل قبله جنگ کنم، از جنگ با تو شروع می‌کنم. اما من تو را رها کردم. زیرا صلاح حال امت و حفظ خون آنان را می‌خواهم».

ای برادران سنی و وهابی و سلفی و شیعه! ببینید امام حسن اصحاب معاویه را اهل قبله، معرفی می‌کند و ترک جنگ با آنان را به خاطر صلاح حال امت، اختیار کرده است. نمونه بسیار مهم دیگر سیره و رفتار «امام زین العابدین علی بن حسین علیه‌السلام» است. علی رغم این که دولت اموی به سرکردگی یزید بن معاویه، پدر و برادران و تمام خویشاوندان درجه یک امام سجاد را در یک کشتار دسته جمعی ظالمانه شهید کرد و امام سجاد در کربلا حضور داشت و با چشمان خود این کشتار وحشتناک را مشاهده کرد. سپس به همراه عمه‌اش، زینب دختر امام علی و دیگر خواهرانش، به اسارت به شام رفت و شاهد بزرگترین مصیبت و فاجعه دوران ائمه اهل بیت بود. با این حال امام سجاد به شیعیان و پیروان خود پیام داد که حفظ اسلام و مصالح امت اسلام و جلوگیری از گسترش جنگ و خونریزی میان برادران مسلمان، بالاتر از همه چیز است و هنگامی که لشکریان دولت اموی برای رویارویی با کفار در مرزهای کشور اسلامی حرکت می‌کردند، امام سجاد برای لشکریان اموی دعا و آرزوی فتح و پیروزی می‌کرد. این دعای امام سجاد در کتاب معروف به «صحیفه سجادیه»، ثبت و ضبط شده و به نام دعا برای «مرزداران» معروف است.

و آنچه در اینجا ذکر می‌کنم، یکی از دعاهای امام سجاد علیه‌السلام برای یاری ارتش اموی است که برای رویارویی با صلیبی‌ها به مرزهای کشور اسلامی گسیل شده است:

«خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست. و با عزت و قدرتت، مرزهای مسلمانان را مستحکم کن! و با نیروی خودت، حامیان مرزهای اسلامی را تأیید کن! و آنان را از فضل خودت بهره مند بفرما! خدایا بر محمد و آل فرست و بر تعداد لشکریان اسلام بیفزای و سلاح شان را بُرنده کن و منطقه آنان را حفظ کن و

سنگرهای شان را محکم کن و میان افراد لشکر اسلام، الفت برقرارکن و کارشان را خودت تدبیر کن و مشکلات شان را خودت حل کن و آذوقه شان را برسان و آنان را با نصر و یاری خودت پیروز کن و صبورشان کن و آنان را چاره جویی در کار بیاموز! خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست. و به سربازان اسلام، آنچه را نمی‌دانند بیاموز و آنچه راکه نمی‌بینند، به آنان نشان بده! بارالها بر محمد و آل محمد درود بفرست و هنگام رویایی سربازان اسلام با دشمنان فکر دنیای فریبنده و مغرور کننده را از یادشان ببر و وساوس فریبنده مال دنیا را از قلب‌های شان بزدای و بهشت را در برابر چشمان آنان مجسم کن!» و...

این رفتار امامانِ اهل بیت با کسانی است که به ایشان ظلم کردند و شما به زودی می‌بینید که چنین رفتاری از سوی امامان، چه تأثیری بر شیعیان گذاشته است! امام زین العابدین با وجود اینکه حکام بنی امیه را ستمکار و غاصب می‌دانست و به شرح و تبیین جنایاتی که بر ضد اهل بیت و یاران پیامبر مرتکب شده‌اند، اصرار داشت؛ با این حال به هیچ روی امام نمی‌پذیرفت که خطر و ضرری از سوی صلیبیون به امت اسلامی آسیب برساند. این دیدگاه و نظر امام موجب می‌شد که امام برای پیروزی لشکریان اسلام دعا کند.

اما درباره دومین بخش از اقدامات ائمه؛ چنانکه گفتم روایات معتبر و فراوانی از ائمه رسیده که کلمه مُسلم، مسلمان، را برای افراد سنّی بکار برده‌اند؛ همانگونه که برای شیعیان بکار برده‌اند. و بدین ترتیب امامانِ اهل بیت در مقابل جریان تکفیری که از سوی دولت اموی با هدف تفرقه افکنی و تقسیم امت اسلامی به گروه‌های متخاصم و درگیر، هدایت و حمایت می‌شد، ایستادگی کردند و این توطئه را خنثی نمودند! کافی است شما به روایات ائمه که کلمه اسلام و مسلم در آن‌ها به کار رفته، نگاهی بیندازید تا این حقیقت را دریابید.

«امام عبدالحسین شرف الدین» رحمه‌الله‌علیه در کتاب ارزشمندش به نام «الفصول المهمّة فی تالیف الامّه»، ص ۲۱ حدیث والایی از پنجمین امام شیعیان امام محمد

باقر علیه السلام نقل کرده که امام در این حدیث معنای اسلام را شرح و توضیح فرموده‌اند:

«اسلام آن چیزی است که از گفتار یا کردار انسان ظاهر و پدیدار می‌شود و آن همان چیزی است که فرقه‌های مختلف مردم بر آن عقیده هستند».

برادران ببینید! این سخن امام باقر است که می‌گوید فرقه‌های مختلف، مسلمان هستند. طبعاً این فرقه‌های مختلف، مخالف شیعیان هستند. سپس امام در این حدیث می‌فرماید: «و به واسطه این اسلام، اظهار قول یا فعل، خون مسلمان حفظ می‌شود. کسی حق تعرض به او ندارد و قانون و حق ارثِ اسلامی، بر او جاری می‌شود؛ و ازدواج مسلمان با او جایز است و مسلمانان، از فرقه‌های مختلف مشارکت و اجتماع می‌کنند در نماز و زکات و روزه و حج، و به واسطه‌ی این‌ها از حال کفر خارج می‌شوند و به گروه مؤمنین اضافه می‌شوند».

همچنین امام بروجردی، مرجع بزرگ شیعیان در کتاب بزرگ، «جامع احادیث الشیعه»، جلد ٥، صفحه ٢١٦ حدیث گرانقدری از ششمین امام شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام، همان امامی که نامش در ضمن دوازده امامی که پیامبراکرم نام برده و حدیث آن را بخاری و مسلم از جابر بن حیان سعره در صحیح خود نقل کرده‌اند، در شرح معنای اسلام، آورده که می‌فرماید: «اسلام شهادت به یگانگی خدای متعال و تصدیق نبوت پیامبراکرم است و به واسطه آن، خون مسلمان حفظ و ازدواج با او حلال و قانون میراث اسلامی بر او جاری می‌شود و این همان دینی است که مردم بر آن هستند».

بنابراین از دیدگاه دوازده امام شیعه که جانشینان پیامبراکرم هستند، کلمه اسلام و مسلمان بر تمام فِرَق اسلامی با همه اختلافات شان، اطلاق می‌شود و فقهای شیعه به مضمون همین روایات عمل کرده و تمام اهل سنت را مسلمان می‌دانند. اکنون مجالِ شرح و توضیح، بیش از این نیست. برادرم شیخ عثمان می‌تواند به کتابی که من تألیف کرده‌ام، به نام «رحلتی من الوهابیه الی الاثنی عشریه» مراجعه نمای!. من در آنجا این مسأله را به تفصیل بیان کرده‌ام.

و اما بخش سوم از اقدامات اساسی اهل بیت علیهم‌السلام، یعنی مقابله با اقدامات تفرقه افکنانه بین فرق اسلامی، در اینجا مجالِ شرح و توضیح آن نیست.

و اما در بخش چهارم از اقدامات اهل بیت، من مسأله تقیه را به طور مختصر توضیح می‌دهم. چون این موضوع را در کتاب «المنهج الجدید و الصحیح فی الحوار مع الوهابیین»[1]، بحث کرده‌ام و پس از آن برخی از آثار اقدامات ائمه اهل بیت بر رفتار علمای شیعه را توضیح خواهم داد.

بخش چهارم از اقدامات اهل بیت به طور مستقیم با موضوع تقیّه ارتباط دارد. زیرا تقیّه اساساً برای جلوگیری از درگیری و تشدید اختلافات و حفظ وحدت امت اسلامی است.

ائمه اهل بیت علیهم‌السلام برای حفظ انسجام و همکاری بین شیعیان و پیروان سایر مذاهب اسلامی، به شیعیان دستور دادند که در مواقع ضروری، در برخورد با پیروان مذاهب دیگر تقیه کنند. ولذا تقیّه نقش مهمی در حفظ وحدت اسلامی داشته و بدین طریق امام شیعه به پیروان خود آموختند که چگونه در بین عموم مسلمانان زندگی کنند و با آنان روابط برادرانه و مسالمت آمیز داشته باشند و برای روشن شدن این مسأله کافی است شما به روایتی که «شیخ کلینی» در اصول کافی آورده و «شیخ حرّ عاملی» نیز آن را در کتاب «وسائل الشیعه» ج ۸ ، ص ۳۹۹ ، باب اول، حدیث ۵ ذکر کرده، توجه فرمایید.

این حدیث با سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: «بر شما لازم است که در مساجد مسلمانان نماز بخوانید و با آنان روابط خوب همسایگی داشته باشید! و در شهادت‌ها و جنازه‌ها حاضر شوید! شما ناگزیر از ارتباط داشتن با مردم هستید!». کسی نمی‌تواند در زندگی از مردم بی‌نیاز باشد. مردم به یکدیگر نیازمند هستند.

امامانِ اهل بیت مسأله و تاکتیک تقیّه را در رویارویی با طرح شیطانی امویان

---

۱. راه و روش نوین و صحیح گفتگو با وهابیون

برای پاره پاره کردن امت اسلامی، و جنگ افروزی بین شیعیان و اهل سنت، مطرح کردند. امامانِ اهل بیت می‌دانستند که بنی امیه می‌خواهند بین مسلمانان تفرقه و اختلاف بیاندازند و بر گُرده آنان حکومت کنند. لذا تقیّه را مطرح کردند و در بسیاری از اوقات از مسائل اختلافی بین شیعیان و سنّیان چشم پوشی می‌کردند و به شیعیان دستور می‌دادند که در مواقع لزوم طبق مذاهب و احکام اهل سنت عمل کنند، تا بدین طریق وحدت اسلامی حفظ شود. بر این اساس امامان شیعه گاهی از اوقات در مجامع عمومی به سؤالاتی که شیعیان مطرح می‌کردند، پاسخ‌های محتاطانه‌ای می‌دادند که در آن‌ها ملاحظه اهل سنت را می‌کردند و چون در خلوت آنان را می‌دیدند، فتوای صحیح مورد نظر خود را بیان می‌کردند و شیعیان را به کتمان اسرار توصیه می‌کردند!

این مفهوم حقیقی تقیّه است! برخلاف نظر برادرم جناب شیخ عثمان که تقیّه را معادل نفاق معنی می‌کنند! در چارچوب این طرح و این دیدگاه، ائمه شیعه به پیروان خود دستور می‌دادند که در نمازهای جماعت اهل سنت شرکت کنند و وحدت اسلامی را تقویت کنند. چون بنی امیه این را دوست نداشتند و می‌خواستند شیعه و سنی را به جان یکدیگر بیندازند و از آب گل آلود ماهی بگیرند. اما اهل بیت به شیعیان دستور می‌دادند که با برادران اهل سنت با خوبی رفتار کنند. در نمازهای جماعت آنان و در تشییع جنازه آنان شرکت کنند و از بیماران آنان عیادت کنند. این توصیه‌های ائمه اهل بیت، آثار زیادی بر دیدگاه شیعیان نسبت به اهل سنت داشت و تاریخ برای ما ذکر می‌کند که شیعیان در مواقعی که حکومت را بدست گرفتند، اهل سنت را مورد تعقیب و ظلم و کشتار قرار ندادند. دانشمند مصری «احمد امین» می‌گوید که «تسامحی که شیعیان با اهل سنت دارند، اهل سنت ندارند»؛ و این نتیجه توصیه‌های امامان اهل بیت است که در روایات متعددی که از ائمه بخصوص از امام باقر و امام صادق رسیده، ذکر شده است. حدیث دیگری از امام جعفر صادق علیه‌السلام را صاحب کتاب «الهدایه»، در صفحه

۱۰ ذکر کرده که در آن امام به شیعیان فرموده: «هرکس در صف اول نماز جماعت با آنـان (اهـل سـنت) نمـاز بخوانـد، ماننـد کسی اسـت کـه در صـف اول پـشت سـر پیامبراکرم نماز خوانده است».

«شـیخ محمـد بـن یعقـوب کلینـی» یکی از معتبرتـرین راویـان احادیـث شـیعه در کتـاب «اصـول کـافی»، ج ۲، ص ۲۱۹ مـی‌نویـسد: «امـام صـادق بـه شـیعیان خـود می‌گفت: برای کسی که به او منتسب هستید، زینت باشید و ننگِ او نباشید! در جماعات آنان (اهل سنت) شرکت کنید و بیماران شان را عیادت کنید و در تشییع جنازه شان شرکت کنید و نگذارید آنان در کارهای خیر و نیکو از شما سبقت بگیرند. زیرا شما به انجام کارهای خیر سزاوارتر از آنان هستید!»

عالم بزرگ «امام محمد فیض کاشانی» در کتاب «محجّة البیضا»، ج ۱ ،ص ۳٤۳ این حدیث را از امام صادق نقل کرده است: «هرگاه یکی از شیعیان ما نمازش را در اول وقت خوانده باشد، سپس به مسجد آنان (اهل سنت) درآید و با آنان دوباره آن نماز را به جماعت بخواند، خداوند به او بیست و پنج درجه عطا می‌کند».

همچنـین «علامـه مجلـسی» در «بحـارالانوار»، ج ٦، ص ٤٧ از امـام صـادق نقـل می‌کند که به یاران و شیعیانش فرمود: «شما را به تقوای خداوند سفارش می‌کنم و به پرهیز از محرمات الهی و تلاش و کوشش برای خدا و راستگویی و ادای امانت! در مجامع آنـان (اهـل سـنت) و تـشییع جنـازه‌هـای آنـان شـرکت کنیـد و بیمـاران شـان را عیادت کنید و حقوق شان را ادا کنید. سپس همانا یکی از شما شیعیان هنگامی که با تقوا و راستگو و امانت دار و دارای اخلاق نیکو باشد، می‌گویند این جعفری است و این مرا خرسند می‌کند. چرا که مردم می‌گویند این ادب جعفر است».

اکنون می‌خواهم آثار این طرح اساسی ائمـه اهـل بیت را بر رفتـار علمـای شـیعه بیـان کـنم. و شـکی نیـست کـه هـرکس دربـاره رفتارهـای علمـای شـیعه تحقیـق کنـد، خواهـد دیـد کـه آنـان توصـیه‌هـای امامـان را بـه کـار بـسته‌انـد و بـرای حفـظ وحـدت اسلامی تلاش و کوشش نموده‌اند. و شما می‌توانید از طریـق ایـن چهـار حقیقتـی کـه

عرض می‌کنم به این موضوع یقین کنید:

حقیقت اول: شکی نیست که احادیث امامانِ اهل بیت در زمینه نزدیک کردن مواضع و قلب‌های مسلمانان شیعه و سنی به یکدیگر، نتایج مهمی در محافل شیعیان گذاشته و برادران اهل سنت را می‌توانند این واقعیت را در سبقت کردن علمای شیعه به ذکر آرای علمای اهل سنت در کتب فقهی خود، ببینند. از قدیمی‌ترین علمای شیعه که آرای فقهی علمای اهل سنت را در کتب خود ذکر کرده‌اند، می‌توان به نام «شریف مرتضی» در کتاب«الانتصار» و «شیخ طوسی» در کتاب «الخلاف» و «علامه حلی» در کتاب «التذکره» اشاره کرد.

حقیقت دوم: یک اثر مهم سخنان و سلوک اهل بیت در برخورد با اهل سنت، این است که علمای شیعه نیز مانند امامان خود، برادران اهل سنت را مسلمان و احکام اسلام را در مورد آنان جاری و ساری می‌دانند.

حقیقت سوم: اثر مهم دیگری که رفتار امامان اهل بیت در برخورد با اهل سنت و توصیه به تعامل برادرانه با آنان داشته، این است که در تاریخ می‌خوانیم که در اواخر دوران حکومت عثمانی، که این دولت در معرض تهدید صلیبیون قرار گرفت، علمای شیعه برای دفاع از دولت عثمانی در برابر غرب صلیبی، قیام و اقدام کردند. زیرا کیان سیاسی اسلام و مصالح عالیه کلّ امت اسلام را در خطر دیدند. ولذا در ربع اول قرن بیستم، علمای شیعه حکم وجوب جهاد و دفاع از حکومت عثمانی در برابر صلیبیون را اعلام کردند.

حقیقت چهارم: اثر مهم دیگر رفتار و توصیه‌های اهل بیت به رفتار برادرانه با اهل سنت، این است که می‌بینیم شیعیان در برخورد با اهل سنت تسامح و گذشت دارند و حتی خود دانشمند سنّی مصری «احمد امین»، با اینکه در برابر شیعیان تعصب دارد، اعتراف می‌کند که: «گذشت و مسامحه‌ای که شیعیان با اهل سنت دارند، اهل سنت آن را ندارند».

حالا می‌خواهم آخرین موضوع این گفتگو و مناظره را مطرح کنم و آن مسأله

غیبت امام دوازدهم شیعیان، حضرت مهدی ﷻ است و لازم می‌بینم که ابعاد و ویژگی‌های مسأله غیبت را مقداری شرح و بسط بدهم. زیرا در طول مناظره با برادرم جناب شیخ عثمان و در صحبت‌های برادر شیخ عبدالرحمان دمشقیه و برادر محمدعلی و برادر شیخ ابواحمد بکری و دیگر برادران وهابی که در طول این مناظره صحبت‌هایی داشتند، دیدم که آنان در مسأله غیبت امام عصر(عج) دچار خلط موضوع می‌شوند و من در گذشته نوشته‌های وهابیون در زمینه غیبت امام عصر را مطالعه کردم و دیدم همه آنان دچار خلط موضوع شده‌اند. زیرا آنان می‌خواهند مسأله غیبت امام عصر را بدون توجه و فهم دقیق حدیث ثقلین و حدیث نبوی دوازده جانشین پیامبر و آیه تطهیر در قرآن و آیه مباهله و دیگر موضوعات اساسی در زمینه امامت و ولایت اهل بیت، که طی مناظره من و برادرم شیخ عثمان مطرح شد، مورد بحث و بررسی قرار بدهند. در حالی که موضوع غیبت امام عصر ﷻ بدون توجه به آیات و احادیث مذکور، قابل فهم نیست!

و امّا تعریف غیبت:

در کتاب «فرهنگ لاروس» و «المعجم الوسیط» آمده: «غیبت مصدرِ فعلِ غاب می‌باشد که به معنای دورشدن و از نظرها پنهان شدن است». و اعتقاد و پذیرش قلبی درباره غیبت و پنهان شدنِ امام عصر از دیدگان مردم، در مدتی طولانی، از ویژگی‌هایِ خاصِ مذهب شیعه دوازده امامی است. و منبع و مصدر این اعتقاد، احادیث معتبر پیامبراکرم و دوازده امام جانشین اوست. و با اطمینان کامل و یقین قلبی می‌توان گفت که عقیده شیعیان به تولد و وجود و غیبت امام عصر ﷻ یک حقیقت اساسی و مهم است که پیامبراکرم بیش از دویست سال قبل از وقوع و تحققِ آن، از آن خبر داده و سایر امامانِ اهل بیت - از اولین آن‌ها، حضرت امام علی تا آخرین آن‌ها خودِ حضرت مهدی- برای مردم به روشنی بیان کرده‌اند که دوازدهمین امامِ اهل بیت، غیبتی طولانی خواهد داشت و ما در این زمینه احادیث بسیار معتبر و صحیحی داریم. به طوری که گروه بسیار بزرگی از مسلمانان این

اعتقاد و این حقیقت را پذیرفته‌اند.

اینک قبل از اینکه این موضوع را تشریح کنم، به یک حقیقت مهم دیگر اشاره می‌کنم و آن اینکه: انسان نمی‌تواند حقیقتِ غیبت امام عصر را درک کند؛ مگر بعد از اینکه حقیقتِ الهی بودنِ امامت، در مذهب شیعه را بشناسد. و ایمان به غیبتِ امام عصر، از ایمان به احادیث معتبر پیامبراکرم ناشی می‌شود. و تا زمانی که ما به احادیث پیامبراکرم درباره امامتِ دوازده جانشین آن حضرت ایمان نیاوریم، این حقیقت را درک نخواهیم کرد! و کسانی که موضوع غیبتِ امام عصر را قبل از پذیرش امامت دوازده امام اهل بیت، مورد بحث قرار داده‌اند، چارچوب دیدگاه فکری آنان در یک محدوده مادی و تنگ و سرد، باقی مانده و نتوانسته‌اند حقیقت الهی غیبت را درک کنند و به آن ایمان بیاورند. و به همین دلیل من بحث درباره غیبت امام عصر را در این مناظره، در پایان و بعد از طرح مسأله امامت، قرار دادم. زیرا مسأله امامت با مسأله غیبت یک ارتباط اساسی و تفکیک ناپذیر دارد. غیبت امام عصر، جزئی از امامت و ولایت ائمه معصومین است و بنابراین شنیدن پانزده جلسه مناظره ما درحقیقت مقدمه بحث غیبت است و این خصوصیت آخرین چیزی است که من پس از انتقال از وهابیت به مذهب تشیع، به آن ایمان آوردم.

بحث درباره غیبت امام عصر، منحصر به بررسی حکمت غیبت آن حضرت و امکانِ داشتنِ عمر بیش از هزار سال نیست! بلکه مسأله غیبت امام عصر که یک بحث اعتقادی است، قبل از هرچیز دیگر و قبل از بررسی این مسأله از دیدگاه عقلی، مربوط می‌شود به بحث درباره احادیث متواتر و قاطع و صریحی که در بین عموم مسلمانان منتشر شده و درباره آن‌ها کتاب‌های فراوانی نوشته شده‌است. و این احادیث از پیامبراکرم شروع می‌شود و پس از آن حضرت، امام علی و پس از ایشان، امام حسن مجتبی و بعد امام حسین و تمام ائمه بعدی یک به یک تا خود امام عصر، درباره غیبت آن حضرت سخن گفته‌اند و مردم شنیده‌اند و این‌ها در کتب حدیث ضبط شده است. و قبل از وقوع غیبتِ حضرت مهدی، جمع کثیری از

مسلمانان به غیبت آن حضرت ایمان و اعتقاد داشتند و ده‌ها کتاب مستقل درباره غیبت تألیف شده بود، تا اینکه آنچه که از پیامبر و ائمه درباره غیبت حضرت مهدی رسیده بود، دقیقاً اتفاق افتاد و مسلمانان در نیمه قرن سوم با کمال تعجب این واقعیت را شاهد بودند!

با ذکر این مقدمات من می‌خواهم اکنون در بخش پایانی مناظره‌ام با برادرم جناب شیخ عثمان، حقیقت غیبت امام عصر را با شرح و توضیح مفصّل بیان کنم؛ تا شنوندگان این مناظره از بین برادران سنی و وهابی به روشنی این حقیقت را دریابند.

قابل ذکر و شایان توجه است که بگویم «امام حافظ جلال الدین سیوطی» که یکی از علمای بزرگ اهل سنت است، اعتقاد داشت که امام مهدی بر طبق حدیثِ دوازده جانشین پیامبر، دوازدهمین امام است. او در شرح این حدیث می‌گوید: «یکی از آنان مهدی- منتظر است و او از آل بیت پیامبر است»[1]. همچنین «حافظ امام ابن کثیر دمشقی»، نیز مانند سیوطی، مهدی را آخرین امام طبق حدیث پیامبراکرم می‌دانست. او این مطلب را در کتاب تاریخ خود و در تفسیر خود نقل کرده‌است[2]. و مفتی معروف سعودی، «ابن باز» این مطلب را تأیید کرده است. «ابن باز» در تعلیقی که بر یک بحث تحقیقی از «شیخ عبدالمحسن العباد» نوشته، تحت عنوان «عقیدة اهل السنه فی المهدی المنتظر»، این مطلب را عنوان کرده و این در مجله «الجامعة الاسلامیه دانشگاه اسلامی»، شماره چاپ ذی القعده ۱۳۸۸ه. ق، ص ۳۸ آمده است. من خودم هنگامی به این حقیقت ایمان آوردم که دیدم متون احادیث نبوی و بررسی شرایط محیطی و تاریخی آن‌ها، جای هیچ شک و شبهه‌ای در صحّت این احادیث باقی نمی‌گذارد. و من هرگز به خودم اجازه نمی‌دهم که بدون بحث و تحقیق فراوان و تا به نتیجه قطعی نرسیده‌ام، چیزی را که صحت

---

۱. تاریخ الخلفا، سیوطی با تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید

۲. تفسیر ابن کثیر، ذیل تفسیر آیه ۱۳ از سوره مائده و کتاب النهایه ابن کثیر ج ۲ ص ۱۰۲

ندارد، به عقیده اسلامی نسبت بدهم.

و نیز شایسته است در اینجا به بیانیه علمای کشور عربستان سعودی که دوازدهمین امام بودنِ حضرت مهدی را تأیید کرده، اشاره کنم. این بیانیه از طرفِ «رابطه العالم الاسلامی، انجمن جهان اسلام»، که یک مؤسسه با گرایش وهابی است، تحت نظارت و اشراف جمعی از بزرگترین علمای عربستان، با امضای مدیر دایره مجمع فقهی اسلامی، «آقای محمد المنتصر الکنسانی» صادر شده است. متن این بیانیه را خود «شیخ محمد منتصر» نوشته و آقایان «شیخ صالح بن عثیمین» و «شیخ احمد محمد جمال» و «شیخ احمد علی» و «شیخ جلیل عبدالله خیاط» با اشراف «محمد صالح القزاز»، مدیر این انجمن امضا و تأیید کرده‌اند. افراد نامبرده، علمای معتبر و اعضای انجمن مذکور هستند. من می‌خواهم فقط یک جمله برگزیده از این بیانیه را برای‌تان بخوانم که می‌گوید: «او، امام مهدی، آخرین نفر از دوازده خلیفه راشدین است که پیامبر درباره آنان خبر داده و حدیث آن در صحاح آمده است و احادیث مربوط به مهدی توسط بسیاری از صحابه پیامبر نقل شده است».

امام اهل سنت، «ابوداود سجستانی» یکی دیگر از عالمان برجسته‌ای است که امام مهدی را آخرین امام طبق حدیث مذکور می‌داند و در کتاب سنن معروف خود در «باب امام مهدی»، احادیث مربوط به آن حضرت را آورده است. «امام اسماعیل ابن کثیر دمشقی» در کتاب «النهایة» فصلی دارد با عنوان: «درباره مهدی که در آخر الزمان است و یکی از خلفای راشدین و یکی از دوازده امام است». ببینید «امام ابوداود سجستانی» در کتاب خود فصل مستقلی درباره امام مهدی دارد و در ابتدای آن، حدیث «جابر بن سمره» از پیامبر را نقل کرده که چنین است: «این دین اسلام برپا و برجا خواهد ماند تا اینکه دوازده خلیفه من بیایند و امت اسلام بر علیه آنان باشند»[1]. و در حدیث دیگری[1] دارد که: «این دین عزیز خواهد بود تا

۱. لایزال هذا الدین قائماً حتی یکون علیکم اثنا عشر خلیفة...

زمانی که دوازده خلیفه من زندگی کنند. آنگاه مردم تکبیر گفتند و ناله سر دادند. سپس پیامبر سخن آهسته‌ای گفت که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم: چه گفت؟ پدرم گفت: «پیامبر فرمود: آنان همه از قریش هستند»[2].

بنابراین هیچ شک و شبهه‌ای در این نیست که امام مهدیِ منتظر یکی از آن دوازده امام در حدیث پیامبر و دوازدهمین آنان است. با این حال بنده می‌خواهم یک دلیل بسیار قوی دیگر ذکر کنم که اولین جرقه قوی را در وجود من برای عقیده به امام مهدی ایجاد کرد. من تحقیق زیادی کردم تا ببینم که چرا «امام داود سجستانی» حدیث دوازده امام را با احادیث امام مهدی در کنار هم قرار داده تا اینکه علت آن را کشف کردم و دیدم که روایات امام مهدی می‌گوید که «پس از غیبت این امام، هرج و مرج و مشکلات در دنیا زیاد می‌شود» و روایات دیگری می‌گوید که «این مشکلات پس از شهادت امامانِ اهل بیت خواهد بود». و خوب است به این نکته نیز اشاره کنم که هنگامی که ما روایاتِ امام مهدی را در کنار حدیث دوازده امام بگذاریم، می‌بینیم که این روایات می‌گوید که «دوازدهمین امام کمی قبل از قیامِ قیامت از دنیا می‌رود». از اینجا می‌فهمیم که دوازدهمین امام، همان مهدی موعود آخر الزمان است. و من پس از اینکه از عقیده اهل سنت درباره امام مهدی دست برداشتم و عقیده شیعیان را درباره امام مهدی پذیرفتم، دیدم که این دلیل در کتب حدیث شیعیان نیز آمده و «مرحوم شیخ جلیل امام نعمانی» که یکی از محدثین بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است، آن را در کتاب «غیبت»، که اختصاصاً درباره غیبت امام مهدی تألیف شده، ذکر کرده است. و آن را پس از ذکر روایات مربوط به عدد دوازده امام در کتب اهل سنت، قرار داده و گفته است: «قوی‌ترین دلیل بر آنچه که این روایات بر آن تأکید کرده، وقوع هرج پنجاه سال بعد از غیبت امام مهدی است و بر اینکه مقصود پیامبراکرم از دوازده امام،

---

۱. لایزال الدین عزیزاً الی اثنی عشر خلیفة. . . .

۲. النهایة ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۰۱

همان امامان الهی جانشین اوست».

یک نکته مهم دیگر کثرت و فراوانی تعداد روایات متواتری است که از ائمه دوازده گانه درباره امام عصر و غیبت او وارد شده و این علاوه بر وجود این قاعده ضروری است که هر امامی، امام بعد از خود را با نصّ و تأکید بر معرفی او، تعیین کرده است. و من برادرم شیخ عثمان- که خدا هدایتش کند- را توصیه می‌کنم به اینکه این روایات را قبل از بحث درباره غیبت امام مهدی، و قبل از تمسخر این روایات و انکار آن‌ها، مطالعه دقیق بنماید. همچنین به ایشان توصیه می‌کنم که دلایل قوی و متعدد و متنوعی را که ثابت می‌کند امام دوازدهم معرفی شده از سوی پیامبر، همان «امام مهدی محمد بن الحسن العسکری»، متولد سال ۲۵۵ ه. ق است. و ایشان پس از مطالعه دقیق این روایات خواهد دید که قبول کردن و ایمان به آنچه که در این روایات آمده، اعتقاد جازم به غیبت امام مهدی را موجب می‌شود. اما ایمان آوردن به حقیقتِ غیبت امام مهدی قبل از ایمان به آن روایات، مانند این است که کسی نبوت پیامبراکرم را قبول نداشته باشد، اما بخواهد رسالت الهی او را تصدیق کند! بنابراین هرکس که بخواهد حقیقت غیبت امام عصر را درک کند، باید به روش علمی و ملاحظات آن پایبند باشد و از مقدمات منطقی بگذرد تا به نتایج علمی و منطقی برسد. یعنی همان روشی که من با برادرم شیخ عثمان بر پایبند بودن به آن در مناظره، توافق کردیم. و به ایشان گفتم که من کتابی با عنوان: «روش جدید و صحیح در بحث با وهابیون»، تألیف کرده‌ام. به آن روش در مناظره پایبند و ملتزم هستم. پس نمی‌توان بدون ایمان به مقدمات ضروری اعتقاد به غیبت، به خود غیبت امام عصر ایمان آورد.

آنان که حقیقت غیبت امام عصر را انکار می‌کنند، مانند شیخ عثمان، روایات مربوط به غیبت امام عصر را از سایر روایات پیامبراکرم درباره دوازده امام و جانشین آن حضرت، جدا می‌کنند. و همچنین روایات نصّ بر ائمه را که در آن‌ها هر امامی، امام بعد از خود را به وضوح و با نام و مشخصات معرفی کرده و بر اساس همین

روایات، حضرت مهدی به عنوان دوازدهمین امام، معرفی شده است؛ همه این‌ها را کنار می‌گذارند و به بحث درباره غیبت امام عصر می‌پردازند و طبیعی است که چنین بحثی ابتر و بی‌نتیجه خواهد بود.

و از آنجا که یکی از اهداف مناظره من و برادرم شیخ عثمان، بیان علل و اسباب رویگردانی من از وهابیت و اعتقادم به مذهب تشیع اثنی عشری می‌باشد، لازم می‌دانم که بگویم که اعتقاد به غیبت امام عصر عَجَّلَ اللهُ تَعالیٰ فَرَجَهُ الشَّریف، آخرین ویژگی برجسته مذهب تشیع بود که در عقل و دل من جای گرفت و آن را در رأس هرمِ عظیمِ مذهب شیعه اثنی عشری در وجود خودم قرار دادم.

البته من به سادگی و به آسانی به این نتیجه نرسیدم. بلکه پیش از پذیرفتن این اعتقاد و تسلیم در برابرِ حقیقتِ غیبتِ امام عصر، ابتدا به قدیمی‌ترین کتبِ حدیث، که پیش از وقوع غیبتِ امام عصر، احادیثِ غیبت را ذکر کرده و به شرحِ حالِ راویانِ این احادیث مراجعه نمودم. علاوه بر این تاریخ و شرح حال تمام مؤلفین مشهور درباره غیبت را مطالعه نمودم و فقط روایاتی را قبول کردم که درباره صحت و سلامت راویانِ آن‌ها به نتیجه روشن و قطعی دست یافتم. و پس از مراجعه به کتب قدیمی، کتب حدیث متأخرین را نیز مطالعه نمودم. و درباره شناخت راویان نیز حساسیت زیادی به کار بردم و گاهی که اثر خصومت مذهبی را در...بعضی از راویان مشاهده کردم، این مسأله را نیز از نظر دور نداشتم. و در این تحقیقِ مفصل از فهرست عالم بزرگ حدیث، «شیخ نجاشی» و از «فهرستِ« شیخ الطائفه «شیخ طوسی» و «فهرستِ« ابن ندیم استفاده نمودم. و نیز فهرست‌های علمای شیعه را با فهرست‌های قدیم علمای اهل سنت، مقایسه نمودم؛ تا اینکه به صدقِ آنچه که در کتب حدیث شیعه درباره غیبت امام عصر آمده بود، ایمان پیدا کردم؛ و این مقایسه بین کتب فهرستِ شیعه و سنی برای من ضروری بود. زیرا در ابتدا من به کتب شیعیان اعتماد نداشتم و می‌خواستم خودم با تحقیق علمی به نتیجه برسم. لذا پس از مطالعات و تحقیق فراوان به این حقیقت اطمینان پیدا

کردم. البته بدون شک امانتِ علمی که در نزد شیخ مفید و نجاشی و شیخ طوسی یافتم، یکی از عوامل مؤثر و اساسی بود که ایمانِ مرا به صدق گفتار علمای حدیث شیعه، افزود.

اکنون می‌خواهم به برادران اهل سنت بگویم که «اگرچه احادیث ضعیف در کتب حدیث، شیعه و سنی، وجود دارد؛ اما تشکیک در همه احادیث شیعه، بدون تحقیق و بررسی علمی و بدون داشتن روح علمی به دور از تعصّب و خصومت مذهبی، از منطق سلیم فاصله دارد». بر این اساس، من منطق و روش وهابیون در برخورد با احادیث کتب شیعه درباره غیبت امام عصر را رد می‌کنم. چرا که اگر ما بخواهیم بدون دلیل و برهان، درباره احادیث شک و تردید کنیم، نمی‌توانیم هیچ حدیثی را قبول کنیم! بلکه شک و تردید هنگامی منطقی و مفید است که ما ضمن بررسی متن و سندِ حدیث، نارسایی‌هایی مشاهده کنیم. اما شک و تردیدِ بی‌دلیل و بدون بحث و تحقیق یک خطر و یک بیماری فکری است. و روشن است که شک و تردید هدفِ بحثِ علمی نیست! بلکه ابزار و وسیله شناخت و راهِ رسیدن به هدف، که یافتنِ حقیقت است، می‌باشد. شک جای ماندن نیست، بلکه ایستگاه و نقطه عبور و حرکت است.

من نیز در بررسی کتب حدیث علمای شیعه همین روش را پیاده کردم؛ یعنی بدون دلیل با شک و تردید به روایات نگاه نکردم. بلکه متن و سندِ یک یک روایات را بررسی نمودم. و حدیثی را که در سندِ آن ضعفی مشاهده نمودم، حتّی متنِ آن را با سایر روایات صحیح مقایسه نمودم و اگر متن آن، با سایر احادیث صحیح تطابق نداشت، آن را نپذیرفتم. بنابراین احادیثی را که در باب غیبت امام عصر ذکر می‌کنیم، صحّت آن‌ها را دریافته‌ایم. و اگر احیاناً حدیثی را نقل می‌کنیم که در سندش ضعفی هست، صحت متن آن را با حمایت و پشتیبانیِ احادیث قوی و صحیح دیگر، پذیرفته‌ایم. من با تحقیق گسترده و طولانی به این نتیجه رسیده‌ام که احادیثِ مربوط به غیبتِ امام عصر از حیثِ لفظ و معنی، به تواتر رسیده و راویانِ

احادیث شیعیان، از ده‌ها سال قبل از تولد امام عصر و غیبت ایشان، این احادیث را نقل کرده‌اند. سپس در تاریخ می‌خوانیم که آنچه در این احادیث آمده، به همان صورت به واقعیت تبدیل شده و اتفاق افتاده است. بنابراین اگر یکی از این احادیث از حیث سند ضعفی داشته باشد، احادیث دیگر و واقعیات تاریخی آن را تأیید می‌کند. پس بیایید و این شیوه شک و تردیدِ جناب شیخ عثمان الخمیس را کنار بگذارید. زیرا هیچ پشتوانه علمی و منطقی ندارد. من هم در زمانی که وهابی بودم، مانند شیخ عثمان به همه روایات و احادیث شیعیان با شک و تردید نگاه می‌کردم. این شک و تردید از آنجا ناشی می‌شود که احادیث مربوط به غیبتِ امام عصر که از ائمه اهل بیت صادر شده، با وجود اینکه آنان در طول دویست و پنجاه سال پس از هجرت پیامبر زندگی می‌کردند، این احادیث از قرن چهارم هجری به بعد و حدود یکصد و پنجاه سال پس از وقوع غیبت امام عصر در محافلِ علمای اهل سنت منتشر شده است. و این امر موجب شده تا برخی از علمای اهل سنت با بهانه‌های واهی این احادیث را رد کنند. حال باید پرسید که چرا احادیث امامانِ اهل بیت در طول سه قرن از چشم علمای اهل سنت مخفی مانده بود؟

پاسخ این سؤال را ابن تیمیه در آنجا داده که از او نقل کردم که گفت: «علمای اهل سنت از طرق خود روایات را نقل کردند و از امامان اهل بیت چیزی نگرفتند». و جناب شیخ عثمان خودش متنِ کتاب ابن تیمیه را برای ما قرائت کرد که این مطلب را تأکید کرده است. و گفتیم که دلیل نگرفتنِ علمای اهل سنت از امامانِ شیعه، اقدامات حکام ظالم اموی و دایره رجس و پلیدی بوده است. تاریخ به ما می‌گوید که حکام بنی امیه، هرکس را که روایت اهل بیت را حفظ و نقل می‌کرد، آتش می‌زدند و اعدام می‌کردند! در زمان آنان بردنِ نام امامان اهل بیت و سخن گفتن از احادیثِ آنان، گناه نابخشودنی بود و هیچ یک از علمای اهل سنت، جرأت نمی‌کرد از آنان نام ببرد، یا حدیث نقل کند و علمای اهل سنت حق نداشتند به نام اصحاب ائمه اهل بیت و راویانِ احادیثِ آنان اشاره کنند. و اگر احیاناً برخی از

محدثینِ اهل سنت برحسب ضرورت می‌خواستند از اهل بیت مطهرین یا از اهل بیت غیرمطهرین- دیگر اعضای خاندان بنی هاشم- حدیثی نقل کنند، با اشاره و کنایه به طوری که حکام بنی امیه مقصود آنان را نفهمند، مطلب را برگزار می‌کردند! و بسیاری از محدثینِ اهل سنت که در عصر محنتِ ائمه اهل بیت؛ یعنی دوران بنی امیه و بنی عباس زندگی می‌کردند. به ناچار و به اکراه، احادیث اهل بیت را که از کتبِ حدیثی جمع آوری کردند، حذف نمودند! بنابراین کتبِ مرجعِ حدیثِ اهل سنت که در همین دوران تألیف شده، جز اشاراتی مختصر به امامان اهل بیت، چیزی ندارد و بابِ مربوط به اسامی جانشینان پیامبراکرم از اهل بیت، در این کتاب‌ها حذف شده است. و اگر اقدامات حکّام جائر بنی امیه و بنی عباس بر ضدّ اهل بیت پیامبر نبود، ما شاهد چنین وضعی نبودیم! من در طول مناظره نیز این واقعیت تلخ را از زبان امام صنعانی بیان کردم که گفته: «علمای حدیث اهل سنت، کلمه آل را از صلوات بر پیامبراکرم، به خاطر ترس از بنی امیه حذف کردند. با اینکه روایات متواتری داریم که پیامبر در آن‌ها فرموده صلوات ناقص بر من نفرستید. پرسیدند صلوات ناقص بر شما چیست؟ فرمود اینکه: مرا در صلوات ذکر کنید و آل مرا ذکر نکنید».

این واقعیت تلخ تاریخی مسؤولیت اصحاب ائمه اهل بیت و مسؤولیت شیعیان آنان در حفظ مکتب اهل بیت و احادیث آنان را، دوچندان نمود و آنان در شرایط بسیار سخت، تلاش فراوانی برای حفظ و جمع آوریِ احادیث ائمه اهل بیت نمودند و برخی از آنان تا حدّ مجازات اعدام پیش رفتند! برخی از آنان در معرض حمله و تشکیک و سوء ظن قرار گرفتند و کافی بود که حاکم وقت، ارتباط یکی از شیعیان با اهل بیت را کشف کند. آنگاه او را در معرض انواع حمله‌ها و اتهام‌ها و مجازات‌ها قرار می‌گرفت. و خوب است که در اینجا یک نمونه تاریخی را ذکر کنم و او محدث جلیل القدر، «محمد بن عمیر ازدی» بود که هنگامی که خلیفه عباسی تصمیم گرفت کتب حدیث او را آتش بزند، خواهر «محمد بن عمیر»، کتاب‌های حدیث او را در

خاک دفن و پنهان نمود. نجاشی می‌گوید: «ازدی در سال ۲۱۷ هـ. ق فوت کرده است».[1]

آنچه درباره محنت اهل بیت و راویان احادیث آنان گفتم، از مسلمات تاریخی است که مورد تأیید مورخین شیعه و سنی می‌باشد و خود برادرم شیخ عثمان در ضمن مناظره گفت که «ما می‌دانیم که خلفای بنی امیه به اهل بیت ظلم کردند». «شیخ محمد غزالی» درباره محنت اهل بیت می‌گوید: «آنان در اقصی نقاط زمین پراکنده شدند و از قدیم مورد ظلم و ستم واقع شدند. امام جعفر صادق در شهر پیامبر عزلت گزید و از فتنه‌ها و توطئه‌های حکام بنی عباس در امان نبود. او تحت تعقیب و مراقبت حاکمان قرار داشت و هر لحظه خطر کشتن، او را تهدید می‌کرد. چنانکه دیگر افراد اهل بیت نبوی به سوی مرگ کشیده شدند».[2]

اما در قرن چهارم هجری به واسطه ضعف خلیفه عباسی که حتی بغداد و اطراف آن از تحت سلطه او خارج شده بودند، این محاصره و فشار بر اهل بیت شکسته شد و احادیث ائمه اهل بیت در بین مردم و علمای اهل سنت منتشر گردید و عصر محنت اهل بیت به پایان رسید! پس از این دوره که شیعیان از شرّ حکام نجات پیدا کردند، کتب حدیث و روایاتی که در عصر محنت ائمه در پستوها مخفی شده بود، آشکار گردید. اکنون پاسخ این سؤال روشن شد که چرا احادیث ائمه اهل بیت، درباره غیبت امام عصر تا قرن چهارم هجری منتشر نشده و پس از آن آشکار شده است. ما این سؤال و پاسخ آن را در کتاب «رابطه بین شیعیان اثنی عشری و فرقه‌های غلوکنندگان» ، مطرح کرده‌ایم. و شیخ عثمان نیز در طی مناظره این سؤال را مطرح نمود.

من بزودی تشریح و بیان خواهم کرد که احادیث مربوط به غیبت امام عصر در دوران اختناق و محنت ائمه چگونه جمع آوری و تدوین شده. اما شیوه بحث ما

---

۱. رجال، نجاشی، ص ۳۲۶-۳۲۷

۲. رکائز الایمان بین العقل و القلب، غزالی، ص ۱۵۳

اقتضا می‌کند که پیش از طرح آن موضوع، اقدام محدثین متقدمین را درباره این احادیث ذکر کنیم که این مسأله برای آشنایی ما با سیر تدوین احادیث غیبت مفید خواهد بود.

شیخ محدثین شیعه در اوایل قرن چهارم هجری، «شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی»، معروف به شیخ صدوق، بسیار راستگو بود. او کسی است که تلاش بسیار زیادی برای جمع آوری و تدوین احادیث غیبت نموده و ثمره تلاش‌های عظیمِ او کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمه فی اثبات الغیبة و کشف الحیره» می‌باشد. شیخ صدوق درباره احادیث غیبت می‌گوید: «امامان اهل بیت، غیبت امام مهدی را برای شیعیان خود توضیح داده‌اند و بر قطعیت وقوع آن تأکیده کرده‌اند و این احادیث از حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت (عصر امام علی) و بعد از آن در کتاب‌هایی که به نام اصول در بین علمای شیعه شناخته می‌شد، جمع آوری و تدوین شد و اصحاب و پیروان ائمه این احادیث را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند و علمای شیعه به این کتاب‌ها اهتمام زیادی داشتند و آن‌ها را تا زمان وقوع غیبت امام عصر حفظ کرده‌اند. و من (شیخ صدوق) آنچه از این اخبار و احادیث را که به دستم رسیده، در این کتاب (کمال الدین و تمام النعمة) در ابواب و فصول مربوط به آن‌ها آورده‌ام. و نمی‌توان گفت [ادامه کلام شیخ صدوق] که مؤلفین اصولِ حدیث علم به غیبت داشتند و از غیبت امام عصر پیش از وقوعِ آن خبر داده‌اند. یا اینکه به دروغ مطالبی را به ائمه نسبت داده‌اند و برحسب تصادف آنچه گفته‌اند، درست واقع شده. در حالی که تعدادی از این راویان و مؤلفین کتب حدیث (اصول) در مناطق دور از ائمه زندگی می‌کردند و این دو مسأله، علم غیب داشتن راویانِ قبل از عصر غیبت و یا جعل کردن احادیث توسط آنان و سپس اتفاق افتادن آن مسأله، هر دو محال و غیرممکن است. و قطعاً هیچ راه دیگری نیست جز اینکه آنان این احادیث را از ائمه معصومین گرفته‌اند و ائمه معصومین در این مسأله به وصیت و سفارش پیامبراکرم عمل کرده‌اند و مسأله غیبت و ویژگی‌های آن

در مراحل مختلف را بیان کرده‌اند و راویان نیز این احادیث را در کتب اصول جمع آوری و تدوین نموده‌اند. و بدین ترتیب حق آشکار و باطل زایل گردید. زیرا باطل نابود شدنی است»[1].

شیخ صدوق در همین کتاب می‌گوید: «در اخبار فراوان و صحیح و معتبر از پیامبر و ائمه طاهرین (صلوات الله علیهم) آمده که امام قائم، امام دوازدهم، غیبت طولانی خواهد داشت؛ تا اینکه قلب‌ها سخت شود و مردم از ظهور او نا امید شوند و ایمان به او در بین مردم کم شود. پس آنگاه خداوند به او اجازه ظهور می‌دهد و زمین با نور او روشن می‌شود و او با دادگری خویش بساط ظلم و ستم را از روی زمین بر می‌چیند»[2].

شخصیت بزرگ دیگر عالم تشیع، محدث خبیر «امین الاسلام شیخ طبرسی» درباره روایات مربوط به غیبت امام عصر می‌گوید: «این احادیث را محدثین شیعه در اصول، کتب حدیث، در ایام امام باقر و امام صادق (علیها السلام) جمع و تألیف کردند و این روایات را با ذکر سندهای آن‌ها، از پیامبر و پس از او از یک یکِ ائمه نقل کرده‌اند»[3].

یکی دیگر از علمای بزرگ متقدمین که روایات غیبت را ذکر کرده و حقیقت مذهب تشیع را شناخته و دست از مذهب اهل سنت شسته و شیعه شده، «امام ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبة الرازی» است. او از علمای بزرگ دوران غیبت صغری(۲۶۰-۳۲۹ هـ. ق) است که پس از پی بردن به حقانیت مذهبِ تشیع و شناخت امام عصر و احادیثِ مربوط به غیبت او، دست از مذهب تسنن کشید و به دامان تشیع پر کشید. او درباره روایات غیبت می‌گوید: «گذشتگانِ آنان، علمای شیعه، اوصاف امام دوازدهم و غیبت او و ابعاد امر او اختلاف مردم درباره او در

---

۱. مقدمه شیخ صدوق بر کتاب کمال الدین، ص ۱۹

۲. کمال الدین، ج ۲ ، ص ۶۳۸-۶۳۹

۳. اعلام الوری باعلام الهُدی، طبرسی، ج ۲ ،ص ۲۵۸ ، چاپ مؤسسه آل البیت

هنگام وقوع غیبت، را بیان کرده‌اند و این‌ها در کتب آنان (شیعیان) ذکر شده و محفوظ است. هرکس که می‌خواهد، به آن‌ها مراجعه کند».[1]

امثال چنین گواهی‌ها در بین اقوال محدثین و محققین فراوان است. اما آنچه من می‌خواهم بگویم این است که این شهادت‌ها با سیر تاریخی تدوین این احادیث کاملاً مطابقت دارد و من پس از تحقیقات طولانی و مفصل و گسترده که بیش از ده سال طول کشید و مراجعه به ده‌ها کتاب حدیث و بررسی دقیق آن‌ها، به حقیقت بودنِ غیبت امام عصر پی بردم و ایمان آوردم. ولذا گام به گام این حقیقت را با دلایل قوی تبیین و اثبات می‌کنم.

یک نمونه جالب دیگر، پاسخ عالم متقدم، «اسماعیل بن علی بن ابی سهل» به شبهاتِ منکرینِ غیبت امام عصر، و غافلین از احادیث متواتر در این باب است؛ آنان که بابِ بحث و تحقیق درباره نصوص و اسانید این روایات را بر خود بسته‌اند! این عالم جلیل به یک معیار تشخیص بسیار جالب توجه در تمیز و شناخت احادیث صحیح از بقیه اشاره می‌کند و می‌گوید: «فرق است بین روایاتی که حاکمان جور با انتشار آن‌ها مخالفت و مبارزه می‌کنند، با روایاتی که این حاکمان دوست دارند و تلاش می‌کنند که بین مردم منتشر شود». سپس به این حقیقت مسلّم اشاره می‌کند که هریک از امامان اهل بیت، با نصّ بر امامِ بعد از خود، او را معرفی کرده است.

این عالم جلیل القدر در کتاب «التنبیه و الامامه» می‌گوید: «تصدیق این احادیث، موجب ایمان به امامت فرزند امام حسن عسکری می‌شود؛ چنانکه شرح دادم و به اینکه او از نظرها غایب و پنهان است»[2]. سپس می‌گوید: «اخبار غیبت محمد بن الحسن العسکری کاملاً مشهور و متواتر است و شیعیان قبل از وقوع غیبت امام عصر به آن اعتقاد داشتند و منتظر وقوعِ آن بودند».

---

۱. کمال الدین، ج۱ ، ص ۱۰۷

۲. به فهرست نجاشی مراجعه کنید: ۳۱ شماره ٦٨

«شیخ صدوق» در «کمال الدین» می‌گوید: «اخبار شیعیان از احادیث مسلمانان دیگر صحیح‌تر است. زیرا شیعیان از دولت و قدرت بهره‌ای نداشتند و از چیزی ترس، یا به چیزی طمع نداشتند تا به خاطر این‌ها جعل حدیث کنند. و همانگونه که شیعیان نقل حدیث پیامبر بر امامت امام علی را نقل می‌کنند، همان طور نص امام علی بر امام مجتبی و نص او بر امام حسین و سپس نقل هر امامی بر امامِ بعد از خود را نقل کرده‌اند تا می‌رسیم به فصل امام حسن عسکری بر فرزندش امامِ غایب. زیرا محدثین مورد وثوقِ امام حسن عسکری، همه امامت امام مهدی و غیبت او را تأیید و تأکیده کرده‌اند و همه شاهد بودند که سلطان وقت، متوکّل عباسی، به طور آشکار به دنبال او می‌گشت و در طول چند سال جاسوسانی را در منزل امام عسکری گماشته بود و مراقبِ احوالِ خانواده آن حضرت بودند تا اگر فرزندی از او به دنیا آمد، او را دستگیر کنند».

نکته قابل توجه این است که این‌ها فقط نظرِ این عالمان و محدثین نیست. بلکه این اقوال دلالت می‌کند بر وجود متون معتبر احادیثی که جای شک و شبهه و تأویلِ دیگری باقی نمی‌گذارد.

همچنین شیخ و بزرگِ محدثین شیعه در قرن پنجم هجری، که به «شیخ الطائفه» معروف است، «امام محمد بن حسن طوسی» در کتاب ارزشمندش «الغیبة»، پس از اینکه سخنان بزرگان اهل سنت در کتاب‌های خودشان و سخنان شیعیان در کتب شان را نقل کرده که گفته‌اند: «اوصیای پیامبراکرم دوازده نفرند»؛ می‌گوید: این‌ها همه بر امامت امام محمد بن الحسن العسکری دلالت دارد و غیبت او چنانکه ظاهر شده و بین مردم منتشر شده، ریشه در احادیث ائمه طاهرین دارد که سال‌ها قبل از وقوع غیبت گفته‌اند که: صاحب این امر، حضرت مهدی، غایب خواهد شد و ویژگی‌های غیبت او و اختلاف مردم درباره او و حوادثی را که در دوران غیبت اتفاق می‌افتد، همه را بیان کرده‌اند. و گفته‌اند که او دارای دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی‌تر است و در غیبت اول، صغری، مردم از احوال او با خبر

می‌شوند (دیده می‌شود) و در غیبت دوم کسی از او خبر نخواهد داشت و این واقعیات با آنچه در احادیث و روایات آمده مطابقت دارد و اگر امامت و غیبت آن حضرت صحّت نداشت، چنین تطابقی بین روایات و واقعیات نبود و چنین تطابقی، صحت پیش گویی‌ها، ممکن نیست؛ مگر اینکه خداوند آن‌ها را از زبان پیامبرش ﷺ اعلام کند. و ما برخی از این روایات را نقل می‌کنیم تا درستی آنچه که گفتیم معلوم شود. زیرا ذکر تمام این روایات که در کتب حدیث آمده طولانی و دشوار است».

همچنین «شیخ طوسی» در این کتاب پس از نقل احادیث صحیح و معتبر از پیامبراکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام درباره حضرت مهدی و غیبت آن حضرت، می‌گوید: «صحت و قطعیت غیبت امام دوازدهم شیعیان، از حقائقِ مسلّم و غیر قابل شک و شبهه است و احادیث صحیح در این باره بی‌شمار است و ما فقط بخشی از این احادیث را ذکر کردیم. زیرا ذکر تمام آن‌ها از حدود این کتاب خارج می‌شود و این احادیث از نظر لفظ و معنی متواتر است. تواتر لفظی این احادیث از این جهت است که الفاظ این احادیث به طرق مختلف نقل شده و متواتر است و تواتر معنا و مفهوم این روایات نیز از طرق مختلف به اثبات رسیده است».

و اما شیخ مفید، استاد شیخ طوسی، حقیقت غیبت را از حقایق بزرگ و مهم در دین اسلام توصیف کرده است. ببینید ایشان این حقیقت و جایگاه آن در سنت نبوی را چگونه توصیف و بیان کرده است. ایشان می‌گوید: «تصریح به نام امام دوازدهم، از طرف پیامبر و سپس امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بیان شده است. و پس از او تمام امامان یکی پس از دیگری بر نام و جایگاه او تصریح و تأکید کرده‌اند تا پدرش امام حسن عسکری علیه السلام که او را به راویان معتبر و شیعیان خاص خود معرفی کرده است».

و نیز شیخ مفید می‌گوید: «قبل از به دنیا آمدن حضرت مهدی، اخبار و روایات درباره غیبت او و اینکه دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است و درباره

دولتی که در آخرالزمان خواهد داشت، فراوان و مستفیض است»[1].

و در کتاب غیبت پس از نقل روایات معتبر و متواتر درباره امامت دوازده امام و روایات مربوط به امامت و غیبت امام عصر و پس از شرح و توضیح دقیق و مفصل آن‌ها، شیخ نعمانی می‌گوید: «احادیثی که به وضوح بیان می‌کند، که قائم دارای دو غیبت است، صحت آن‌ها در نزد ما ثابت شده و خداوند صدق گفتار ائمه را در این باره تصدیق و اثبات کرده و آنچه گفته‌اند عملاً واقع شده و در مدت غیبت صغری نمایندگانِ (سفیران) امام در بین مردم وجود داشتند و در مشکلات علمی و احکام دین و پاسخ سؤالات دینی را برای مردم توضیح می‌دادند و اشکالات و مشکلات را حل می‌کردند. اما در غیبت دوم، دیگر سفیر و نماینده‌ای بین امام و مردم وجود ندارد برای کار و تدبیری که خدا در بین خلق خود دارد؛ و می‌خواهد مردم آزمایش و امتحان و تصفیه و گزینش کند، بدست افرادی که ادعای امامت می‌کنند. چنانکه خداوند خودش در قرآن فرموده: خداوند مؤمنین بر این وضعی که شما هستید، رها نمی‌کند، تا اینکه پلید و پاک را از یکدیگر جدا کند و خداوند هیچ گاه شما را از اسرار غیب خودش آگاه نمی‌کند. [2] و اکنون[3] ما در دوران این غیبت- کبری- هستیم. و از خدا می‌خواهیم که ما را بر عقیده حق ثابت بدارد و از کسانی باشیم که در غربالِ فتنه‌ها ردّ و رسوا نشویم و این توضیح آن چیزی بود که گفتیم که او دارای دو غیبت است». [4]

و در مقدمه کتاب غیبت، شیخ نعمانی می‌گوید: «سختی‌ها و مشکلاتی که در دوران غیبت کبری واقع می‌شود، در احادیث پیامبراکرم و خطبه‌ها و احادیث حضرت علی، امیرالمؤمنین آمده که درباره فتنه‌ها و امتحان‌های دوران غیبت هشدار داده‌اند و اهل علم و حدیث پس از ایشان از یکایک ائمه، احادیث مربوط به

١. ارشاد، شیخ مفید، ج ٢، ص ٣٤٠

٢. سوره آل عمران، ١٧٩

٣. زمان شیخ نعمانی

٤. کتاب غیبت، شیخ نعمانی، ص ١٧٣-١٧٤

غیبت را روایت کرده‌اند. چنانکه حتی یک نفر از ائمه دوازده گانه نیست که درباره غیبت حدیثی نگفته باشد و درباره آزمایش و امتحان بندگان توسط خداوند با امر غیبت سخنی نگفته نباشد».

اکنون پس از اینکه حقیقتِ غیبت امام عصر و صحّت آن را در احادیث و روایات پیامبر و ائمه بیان کردیم، برای اینکه این حقیقت عظیم در عقل و قلب جای خود را باز کند، لازم است سیر تدوین این احادیث و این حقیقت در کتب حدیث بیان شود. با دلایل قطعی بر ما ثابت شده که احادیث غیبت امام عصر، در ابتدا در صحیفه‌ای که امام علی با املای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته‌اند، ضبط شده و در کتب اصول[1] که روایات ائمه را ضبط و جمع آوری کرده‌اند، منتقل شده و پس از آن در کتب مستقل و مربوط به غیبت ثبت و ضبط شده است. و همه این‌ها قبل از تولد و غیبت امام عصر بوده است و پس از شروع دوران غیبت امام عصر نیز محدثین کتاب‌های مستقلی درباره غیبت تألیف کرده و این احادیث را جمع آوری نموده‌اند. و در این زمان‌ها بود که محدثین بزرگ مانند شیخ مفید و شاگرد او شیخ طوسی و قبل از این دو بزرگ، «شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی» معروف به شیخ صدوق، احادیث غیبت را در کتب خود جمع آوری کردند.

پس از این مرور مختصر بر روند تدوین کتب و احادیث غیبت امام عصر، اکنون به شرح و توضیح آن می‌پردازم تا شاید برادرم شیخ عثمان الخمیس دست از تشکیک درباره غیبت امام عصر بردارد:

۱. احادیث غیبت در صحیفه امام علی علیه‌السلام:

این صحیفه با املای پیامبر و به خط امام علی نوشته شده و قدیمی‌ترین مجموعه حدیثی است که در زمان حیات پیامبراکرم تدوین شده و بزرگان محدثین و علمای اهل سنت و شیعیان، درباره اهمیت و ارزش این مجموعه احادیث، اتفاق

---

۱. اولین کتب حدیث شیعه

نظر دارند و من در اینجا اقوال برخی از این عالمان را نقل می‌کنم:

«دکتر محمد عّجاج الخطیب» از علمای متخصص اهل سنت در علم حدیث و آنان از علمای قدیم نقل می‌کند که حدیث صحیفه علی علیه‌السلام حدیث مشهور است[1].

محقق و پژوهشگر معاصر «دکتر رفعت فوزی عبدالمطلب» در کتابش به نام، «صحیفة علی بن ابی طالب» می‌گوید: «این صحیفه دارای امور بسیار و موضوعات متعددی است»[2].

اهمیت صحیفه امام علی در بین علمای اهل سنت از آنجاست که در کتب حدیث اهل سنت احادیث فراوانی وجود دارد که اهتمام پیامبراکرم به املای احادیث بر حضرت امام علی را بیان کرده است. آنچه که در اینجا ذکر می‌کنیم، روایات اهل سنت است که بر اهتمام پیامبراکرم به تدوین این صحیفه تأکید می‌نماید:

محدثین اهل سنت با...خود از عایشه روایت کرده‌اند که گفت: «پیامبراکرم علی را با پوست و قلم و دوات خواست و سپس حدیثی بر او املاء کرد و علی بر آن پوست نوشت تا پر شد»[3].

محدثین اهل سنت با اسناد خود از ام سلمه نقل کرده‌اند که گفت: «پیامبراکرم درخواست کرد که برای پوستی برای نوشتن بیاورند. سپس علی را خواست و بر او املاء کرد و علی نوشت تا اینکه سطح آن پوست و پشتِ آن از نوشته پر شد».

با تأمل در این دو حدیث می‌بینیم که آنان گفته‌اند که صحیفه امام علی از حیث حجم بزرگ بوده و دارای احادیثی در موضوعات متعدد بوده ولذا از آن به عنوان کتاب و جامعه یاد کرده‌اند. من نمی‌توانم در اینجا همه آنچه را که در

---

۱. السنة النبویّة قبل التدوین، دکتر محمد عجاج الخطیب، ص ۳۱۷

۲. صحیفة علی بن ابیطالب، ص ٤١ ،چاپ دارالسلام حلب ١٤٠٦

۳. کتاب محاسن الاصطلاح علی، مقدّمه ابن صلاح، اثر حافظ بلقینی با تحقیق دکتر عایشه عبدالرحمن بنت الشاطی، ص ۳۰۰

صحیفه امام علی آمده را ذکر کنم. و به همین مقدار اکتفا می‌کنم و محدثین قدیم اهل سنت نیز بخش بسیار کمی از احادیثی را که در این صحیفه بوده، نقل کرده‌اند. زیرا چنانکه گفتیم مسؤولین دولت اموی با کسانی که احادیث اهل بیت را نقل می‌کردند، با شدت و خشونت برخورد می‌کردند. اما بخش زیادی از احادیث صحیفه امام علی را ائمه اهل بیت برای شیعیان و اصحاب و خواص خود نقل کرده‌اند. و به این دلیل حجم صحیفه امام علی و تعداد احادیث آن مورد اختلاف بین علمای شیعه و سنی است. چون محدثین اهل سنت به آن احادیث دسترسی پیدا نکردند و من در اینجا نظر برخی از علمای شیعه را درباره این صحیفه نقل می‌کنم.

«ابوالحسن علی بن حسین بن بابویه»[۱] از بزرگانِ حدیث شیعه در دوران غیبت صغری با اسناد خود از امّ سلمه روایت کرده که گفت: «پیامبراکرم به علی دستور داد که خانه‌اش بنشیند. سپس پیامبر پوست گوسفندی طلب کرد. سپس پیامبر املاء کرد و علی نوشت تا آنکه تمام گوشه‌های آن پوست نیز از نوشته پر شد»[۲].

و نیز با سند خود از امام محمد باقر علیه‌السلام و آن حضرت از پدران خویش روایت کرده که: «پیامبراکرم به حضرت علی فرمود: آنچه بر تو املاء می‌کنم بنویس!»[۳]

طبیعی است چنانکه در طول مناظره به تفصیل توضیح دادم که محدثین اهل سنت بخاطر سختگیری‌ها و فشار حکام، احادیث اهل بیت را کنار گذاشتند. در چنین شرایطی صحیفه امام علی نیز مورد همان بی‌مهری‌ها قرار بگیرد. اما ائمه اهل بیت که از حکام ترسی نداشتند و همه ظلم‌ها و فشارهای آنان را تحمل کردند، این احادیث را در بین شیعیان و اصحاب خود منتشر کردند.

«امام محمد ابوزهره» فقیه معاصر اهل سنت که در طول مناظره به برخی از

---

۱. پدر شیخ صدوق متوفی ۳۲۹

۲. کتاب الامامة و التبصرة من الحیرة، تألیف ابوالحسن علی بن بابویه قمی، ص ۱۷٤

۳. همان منبع

سخنان او اشاره کردم، در این باره می‌گوید: «به خاطر فشار و سرکوبی که امویان بر ضدّ علویان به کار گرفتند، احادیث علی در خانه‌اش ماند و احکام و فتواهای ابوبکر و عمر در بین مسلمانان منتشر شد. ولذا میراث علی فقط در بین علویون ماند و اهل سنت از آن دور شدند».[1]

هر محقق منصفی که در روایات ائمه اهل بیت تحقیق و تفحص کند، می‌بیند که صحیفه امام علی در بین ائمه از چنان جایگاهی برخوردار است که هیچ کتاب حدیث دیگری با آن قابل مقایسه نیست و من که در این احادیث غور کرده و آن را مورد بررسی قرار دادم، دیدم که ائمه این صحیفه را در همه وقت و همه جا در بین شیعیان شان یاد کرده‌اند. و من اینجا چند نمونه از احادیث ائمه درباره این صحیفه را ذکر می‌کنم: «امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: این صحیفه به خط علی و املای رسول الله است».[2]

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «صحیفه کتابی است که پیامبراکرم املاء کرده و علی آن را با خط خود نوشته است»[3].

«امام علی بن محمد هادی»، امام دهم شیعیان فرموده‌اند: «همانا صحیفه کتابی است که علی بن ابیطالب آن را به خط خود و به املای پیامبراکرم نوشته است»[4].

ما با تحقیق در روایات ائمه اهل بیت می‌بینیم که منبع روایات این ائمه بنا به گفته خودشان صحیفه امام علی است و برای اینکه این مطلب را مستدل بیان کرده باشم به احادیث ذیل توجه کنید!

ابودعامه می‌گوید: «در بیماری که امام علی بن محمد الهادی (امام دهم

---

۱. کتاب امام صادق ، اثر امام محمد ابوزهره، ص ۹۱

۲. رجال، نجاشی، ص ۳٦۰ ، شماره ۹٦٦ ترجمه و شرح حال محمد بن عذافر

۳. من لایحضره الفقیه، اثر شیخ صدوق، ۲/٤-۱۱

٤. مروج الذهب ، مسعودی، ۸۲/۵-۸۳ ، شماره ۳۰۷۹

شیعیان) به آن مبتلا شده بود و در آن بیماری از دنیا رحلت فرمود؛ به دیدن آن امام رفته بودم. وقتی که خواستم از نزد آن حضرت مرخص بشوم، گفت: ای ابادعامه ادای حق تو بر من واجب شد. چون مرا عیادت کردی. آیا می‌خواهی حدیثی برایت بگویم که آن را به شیعیان ما برسانی؟ در جواب گفتم: ای فرزند رسول خدا من به چنین چیزی خیلی نیاز دارم! حضرت فرمود: پدرم امام جواد برایم گفت که از پدرش امام رضا شنید که او از پدرش امام موسی کاظم شنید که او از پدرش امام صادق شنید که او از پدرش امام باقر شنید که او از پدرش امام زین العابدین شنید که او از پدرش امام حسین شنید که او گفت: پدرم امیرالمؤمنین گفت: ای علی بنویس! گفتم یا رسول الله چه بنویسم؟ فرمود بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم... ایمان چیزی است که قلب آن را می‌پذیرد و اعمال انسان آن را تصدیق می‌کند و اسلام آن (شهادتین) است که بر زبان جاری می‌شود و به واسطه آن ازدواج با آن فرد حلال می‌شود».

ابودعامه گفت: «گفتم ای فرزند رسول خدا به خدا قسم! نمی‌دانم کدام یک از این دو بهتر است؛ خود حدیث یا اسناد آن؟ امام فرمود: همانا این صحیفه‌ای است به خط علی بن ابی طالب و به املای رسول الله که ما نسل بعد از نسل آن را به ارث می‌بریم».

ابن حجر هیثمی[1] می‌گوید: «امام احمد بن حنبل گفت اگر این سلسله سند حدیث بر دیوانه خوانده شود، از بیماری شفا پیدا می‌کند»

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حدیثِ من حدیثِ پدرم است و حدیثِ پدرم حدیثِ جدم و حدیثِ جدم حدیثِ حسین و حدیثِ حسین حدیثِ حسن و حدیثِ حسن، حدیثِ علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین است و حدیثِ امیرالمؤمنین حدیثِ

---

۱. صواعق محرقه، چاپ میمینه، ص ۱۲۲ و نیز: مروج الذهب ، مسعودی، ۸۲/۵-۸۳

رسول الله ﷺ و حدیثِ رسول الله سخنِ خدای عزّوجلّ است».[1]

اکنون پس از این توضیحات و ذکر احادیث گذشته، می‌توانیم بگوییم که: احادیثِ مربوط به غیبتِ امام عصر ریشه‌اش در کتابِ صحیفه امام علی و احادیثِ رسول الله است. شناخت صحیح مسأله غیبت امام عصر ایجاب می‌کند تا ما صحیفه امام علی را بشناسیم.

و چنانکه گفتیم روایات رسول الله که به خط امام علی در این صحیفه نوشته شده، توسط ائمه اطهار برای خواص شیعیان نقل شده و آن‌ها این احادیث را در کتب اصول آورده‌اند، که در بین شیعیان به «اصول اربعمائة»[2]، مشهور شده است. و این اصول اربعمائة تمام روایات مربوط به امام عصر و غیبت آن حضرت، که غیبت را به تفصیل شرح و توضیح داده، را ذکر کرده‌اند و ائمه این احادیث را از صحیفه امام علی و ایشان از پیامبر دریافت کرده‌اند. پس احادیث غیبتِ امام عصر همه شرح و توضیح احادیث پیامبراکرم در صحیفه امام علی است.

ببینید! امام زین العابدین علیه‌السلام در یکی از احادیث غیبت می‌گوید: «...آری، به خدا سوگند! این مسأله در نزد ما در صحیفه نوشته شده است».

بنابراین روشن می‌شود که منبع همه احادیث ائمه درباره غیبت، صحیفه امام علی به املای رسول الله است.

۲. غیبت در اصول چهارصدگانه:

گفتیم که اصول چهارصدگانه حدیث اولیه که شامل احادیث ائمه بوده، از صحیفه امام علی گرفته شده بود و منبع تمام احادیث درباره حقیقت غیبت امام عصر، همین اصول اولیه است که محدث خبیر «ابوالفتح محمد بن عثمان

---

۱. منیة المرید فی آداب المفید و المستفید، تألیف دانشمند بزرگ شیعه زین العابدین بن علی عاملی معروف به شهید ثانی

۲. چهارصد اصل؛ چون آن‌ها چهار صد کتاب بوده است.

کراجکی»[1] کلام عمیقی درباره آن دارد که بر ادلّه قبلی که ما ذکر کردیم، استناد می‌کند. وی در کتاب «استنصار فی النص علی الائمه الاثنی عشر الاطهار» یک حقیقت مسلم تاریخی را بیان می‌کند و می‌گوید: «اصول اولیه حدیث قبل از عصر غیبت امام عصر، تدوین شده و یک نگاه گذرا به تاریخ زندگی مؤلفین آن‌ها نشان می‌دهد که آنان قبل از غیبت از دنیا رفته‌اند». سپس می‌گوید که «احادیثی که از غیبت امام عصر خبر می‌دهد، از پیامبراکرم نقل شده است». پس از آن «علّامه کراجکی» به یک نکته مهم و عمیق اشاره می‌کند که می‌توان به وسیله آن فرق بین روایت جعلی و حدیث صحیح را تشخیص داد و آن این است که: «روایت جعلی که از آینده خبر می‌دهد، حوادث آینده دروغ بودن آن را نشان می‌دهد. اما احادیث غیبت که از زمان پیامبراکرم وقوع آن را خبر داده‌اند، با واقعیت‌های تاریخی مورد تأیید قرار گرفت و چنین چیزی امکان ندارد؛ مگر اینکه مشمول عنایت و توجه خاص خدای سبحان باشد».

سپس می‌گوید: «احادیث مربوط به غیبت و تعداد امامان اهل بیت، همه در اصول چهارصدگانه حدیث مطابق با واقعیت‌های تاریخی است که سال‌ها پس از مرگ مؤلفین این اصول اتفاق افتاده و این ثابت می‌کند که این احادیث همه صحیح و مشمول عنایات الهی است و همه این احادیث از پیامبراکرم گرفته شده است و این حقایق بر کسی که طالب حق و منصف باشد، کافی است»[2].

«شیخ محمد بن نعمان» ملقّب به مفید رحمه‌الله نیز درباره اصول چهارصدگانه حدیث می‌گوید: «شیعیان امامیه از زمان امیرالمؤمنین حضرت علی تا زمان امام حسن عسکری چهارصد کتاب تألیف کردند که به اصول معروف شده است».[3]

یکی از حقایق و مسلّمات تاریخی این است که هیچ یک از این کتب اصول

---

۱. متوفی ۵۸۸ ه. ق

۲. کتاب الاستنصار، ص ۲۰ ، چاپ دوم ۱۴۰۵ ه. ق، دار الاضواء بیروت

۳. کتاب معالم العلماء، فهرست کتب شیعه، علامه محمد بن شهر آشوب، متوفی ۵۸۸ ه. ق ، ص ۳ مقدمه کتاب

حدیث، پس از شهادت امام حسن عسکری تألیف نشده است و احادیث غیبت در بین احادیث این کتاب‌ها پراکنده است. «شیخ محمد بن علی بن بابویه قمی» (شیخ صدوق) در این باره می‌گوید: «ائمه معصومین در احادیث خود، غیبت امام عصر را به شیعیان خبر داده و ویژگی‌های آن را توصیف کرده‌اند و این احادیث از حدود دویست سال قبل از غیبت، در کتب حدیث آمده و اصحاب ائمه این احادیث را در کتب خود آورده‌اند که این کتب به اصول معروف بوده و در نزد شیعیان حفظ شده است»[1].

البته این نکته را نیز باید بگویم که حقیقت غیبت امام عصر فقط در اصول چهارصدگانه حدیث نیامده؛ بلکه در صدها کتاب حدیث دیگر که مؤلفین آن‌ها قبل از عصر غیبت از دنیا رفته‌اند، ذکر شده است و علمای علم حدیث، اعم از قدما و متأخرین، می‌دانند که اصول و کتب و مجموعه‌های حدیثی که شیعیان قبل از دوره غیبت جمع آوری و تدوین کرده‌اند و در مناطق مختلف جهان اسلام پراکنده شده، قابل شمارش نیست و تعداد آن‌ها خیلی بیش از چهارصدتاست. شیخ طوسی که به شیخ الطائفه معروف است و در سال ٤٦٠ هجری از دنیا رفته، در مقدمه فهرست خود می‌گوید: «من تضمین نمی‌دهم که توانسته باشم از تمام آن‌ها (آمار کتب و اصول حدیث) آمار بگیرم. زیرا مؤلفات اصحاب ما و کتب آن‌ها بدلیل پراکنده شدن آن‌ها در تمام نقاط کره زمین، قابل شمارش کامل نیست»[2].

همچنین علامه کبیر «سید محسن امین» می‌گوید: «شیعیان معاصر ائمه معصومین از زمان امیرالمؤمنین تا زمان امام حسن عسکری، بیش از شش هزار و ششصد کتاب و مجموعه حدیث، از احادیثی که از ائمه شنیده بودند، تألیف کردند که نام بسیاری از این مجموعه‌ها در کتب رجال آمده و شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی در کتاب وسائل الشیعه این مطلب را ذکر کرده است. به نظر من ذکر این

---

١. مقدمه کمال الدین

٢. مقدمه فهرست، شیخ طوسی، ص ٣٣

تعداد برای کتب حدیث متقدّمین، تقریبی و اجتهادی است و مؤلفین قدیمی‌ترین فهرست‌ها نتوانسته‌اند تعداد قدیمی‌ترین اصول و مجامع حدیث را تعیین کنند و کتب رجال قدیم نیز نگفته‌اند که آمار تمام این مجامع حدیث را ذکر کرده‌اند و ما برای توضیح بیشتر این مسأله، نام برخی از این اصول و کتب حدیث را ذکر خواهیم کرد که از دوره غیبت تألیف شده‌اند و روایات و احادیث غیبت را آورده‌اند و همچنین سخنان برخی از بزرگان را درباره این کتب نقل می‌کنیم».

کتاب «المشیخة» تألیف «حسن بن محبوب سرّاد» از اصحاب امام رضا علیه‌السلام یکی از کتب اصول قدیمی است که احادیث غیبتِ امام عصر را بیش از صدسال قبل از وقوع آن ذکر کرده است.

«علامه فضل بن حسن طبرسی» یکی از بزرگان علمای قرن ششم هجری می‌گوید: «یکی از محدثین و مؤلفین کتاب حدیث که مورد اعتماد و وثوق است، حسن بن محبوب زرّاد است که کتاب المشیخة را تألیف کرده که در بین کتبِ اصولِ شیعه، از کتابِ مزنی و امثال آن، مشهورتر است و این کتاب بیش از صد سال قبل از زمان غیبت تألیف شده و برخی از احادیث غیبت در آن آمده و این روایات بدون تناقض و اختلاف یکدیگر را تأکید و تأیید می‌کنند.

کتاب «الغیبة» اثر شیخ جلیل «عباس بن هشام ناشری اسدی» درگذشته به سال ۲۱۹ هـ. ق که از اصحاب امام رضا بوده و از کسانی است که برای آشنا کردن مردم با حقیقت غیبت امام دوازدهم شیعیان، تلاش زیادی کرده است.

کتاب «الغیبة»: «فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری»، درگذشته به سال ۲٦۰ هـ. ق، نیز کتابی به نام الغیبة تألیف کرده که «بهاءالدین علی بن غیاث الدین عبدالکریم بن عبدالحمید نیلی» آن را مختصر کرده و صاحب کتاب «الذریعه»، «شیخ آقابزرگ تهرانی» از آن به نام، «مختصر کتاب الغیبة»، نام برده است[1]. و این کتاب (مختصر) تا زمان ما موجود است. اما از آنجا که مبنای کار ما در این مناظره

۱. الذریعه ج ۱، ص۲۰۱، شماره ۲۵۷٤

بر اختصار است، بیش از این تفصیل نمی‌دهم و از شنوندگان مناظره می‌خواهم که به این نکته توجه کنند که ما در بحث احادیث غیبت، در ابتدا احادیث پیامبراکرم را ذکر کردیم و پس از آن به بحث درباره روایات ائمه معصومین پرداختیم و غرض و مقصود ما از این امر این است که بگوییم احادیث ائمه معصومین علیهم‌السلام، درحقیقت شرح و توضیح احادیث پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره غیبت است و این مطلب را حضرت امام رضا علیه‌السلام اینگونه بیان کرده‌اند:

«...و ما آنچه را پیامبر اجازه نداده، اجازه نمی‌دهیم و جز به آنچه او امر کرده و دستور داده، امر نمی‌کنیم. و هرگز ممکن نیست که چیزی را که رسول الله حلال کرده، حرام کنیم؛ یا آنچه را که ایشان حرام کرده، حلال کنیم. زیرا ما پیرو پیامبر و تسلیم امرِ او هستیم. چنانکه او تابع فرمان پروردگارش بود و خداوندمتعال فرموده است: آنچه را که پیامبر به شما داد، بگیرید و به آنچه که از آن نهی کرده، عمل نکنید.»[1]

با توجه به آنچه که در اصول و دیگر مجامع و کتب حدیث آمده که ما اشاره بسیار مختصری به آن‌ها کردیم، یک محقق به این نتیجه می‌رسد که مسأله غیبت امام عصر، یک مسأله فرعی و ثانوی نیست؛ بلکه یکی از مسائل و اعتقادات اساسی اسلامی است که پیامبراکرم در زمان خودش آن را تبیین فرموده و یک مسلمان با شناخت صحیح آن به اهمیت آن پی می‌برد و در همین راستا بنده معتقدم که شناخت مسأله غیبت در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام، یکی از علل اساسی بود که موجب شد، من از وهابیت دست بردارم و به مذهب اهل بیت درآیم.

اکنون به ذکر برخی از کتاب‌هایی می‌پردازم که پس از دوره غیبت صغری و شروع غیبت کبری، تألیف شده است:

۱. «کتاب الغیبة و الحیرة»: اثر «شیخ جلیل ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری» از یاران امام دهم، امام هادی و امام حسن عسکری (علیهما السلام)؛ این

۱. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۰ حدیث ۴۵. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۶-۸۱، حدیث ۲۱

کتاب شامل احادیث ائمه طاهرین درباره غیبت است که در دوران غیبت صغری تألیف شده است. مؤلف، نام این کتاب را از این حدیث شریف گرفته است: «امام صادق علیه‌السلام از پدرانش روایت کرده که فرمودند: برای او غیبت و حیرتی خواهد بود».

۲. «کتاب الغیبة و کشف الحیرة»: این کتاب اثر شیخ جلیل و فقیه فاضل «ابوعبدالله محمد بن احمد بن صفوان جمّال» است که در زمان شروع غیبت صغری زندگی می‌کرده و یکی از محدّثین و شیوخ این دوره است. او هنگامی که با چشمان خود دیده که وعده‌های پیامبراکرم و ائمه اطهار درباره حقیقت غیبت امام عصر به وقوع پیوسته، اظهار شادمانی کرده و شکر خدا را به جای آورده است.

و در پایان این بخش از بحث درباره غیبت، به سه که کتاب دیگر درباره غیبت اشاره می‌کنم و آن‌ها عبارتند از: کتاب «غیبتِ« نعمانی و کتاب «غیبتِ« شیخ طوسی و کتاب «اکمال الدین و اتمام النعمة (کمال الدین و تمام النعمة)» اثر «شیخ صدوق». و این سه عالم بزرگوار از متقدمین هستند که احادیث کتاب‌های خود را از کتب اصول و مجامع حدیثی که در سه قرن اول اسلامی تدوین شده، نقل کرده‌اند. ولذا می‌بینیم که در بسیاری از موارد، به اسامی اصول و آن کتب اولیه اشاره کرده و گفته‌اند که آن منابع را در اختیار داشته‌اند و کافی است که ما به کتاب «من لایحضره الفقیهِ« شیخ صدوق و یا «تهذیب الحکامِ« شیخ طوسی مراجعه کنیم تا بخوانیم آنچه را که گفته‌اند که آنان از کتبِ دستِ اولِ سه قرن اول استفاده کرده‌اند که حتی برخی از آن کتب اولیه تاکنون موجود است و من به برخی از آن‌ها مراجعه کرده‌ام و احادیث آن‌ها را با احادیث این سه کتاب تطبیق کرده‌ام و دیده‌ام که این عالمان تا چه حد بالایی دقت و امانت علمی را در نقل احادیث مراعات کرده‌اند و به عظمت مذهب شیعه اثنی عشری پی بردم و به این مذهب پیوستم و خدا را شکر می‌کنم و بر این هدایت سپاسگزارم. حالا اشاره‌ای کوتاه به این سه کتاب می‌کنم:

۳. «کتاب غیبتِ« شیخ نعمانی: او محدث جلیل «محمد بن ابراهیم نعمانی» از

علما و فقهای بزرگ قرن چهارم هجری است و بهترین کسی که درباره این کتاب ارزشمند سخن گفته. شیخ مفید یکی از معاصرین اوست که پس از ذکر روایات وارده درباره امامت حجّت دوازدهم، امام عصر می‌گوید: «این جزء کوچکی از احادیث معتبری است که درباره امام دوازدهم وارد شده و احادیث در این باره فراوان است و اصحاب حدیث آن‌ها را در کتاب‌های خود آورده‌اند و یکی از کسانی که احادیث مربوط به امام عصر را با شرح و تفصیل ضبط کرده، محمد بن ابراهیم معروف به ابوعبدالله نعمانی است که کتابی به نام الغیبة تألیف کرده است»[1].

اهمیت کتاب غیبت نعمانی بدین جهت است که این کتاب در عصر محنتی که با شروع دوران غیبت، شیعیان با آن مواجه شدند، تألیف شده و خود شیخ نعمانی در مقدمه کتابش به این مطلب اشاره کرده و می‌گوید: «همه شیعیان به جز عده قلیلی شک کردند در امام زمان شان، ولی امر و حجّت پروردگارشان، که خدا او را با علم خود برگزیده، چنانکه در قرآن کریم فرموده: و پروردگار تو آنچه را که بخواهد خلق می‌کند و آنچه را بخواهد اختیار می‌کند. و برای بندگان حق انتخاب در مقابل خداوند، وجود ندارد. و این به خاطر محنت و مصیبت بزرگی بود که با این غیبت واقع شد. و البته پیامبراکرم از پیش بدان خبر داده بود».

کتاب «غیبت» نعمانی اثر فراوانی در حل مشکل و رفع شبهات بسیاری از افراد داشت و برای من نیز این کتاب موجب شد که به حقیقت غیبت ایمان بیاورم. پس از اینکه یکی از شدیدترین انکارکنندگان آن بودم و این کتاب در طول قرن‌ها مرجع مهم پژوهشگران درباره حقیقت غیبت امام عصر است که در احادیث پیامبراکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام آمده است. در اینجا مجال نیست که من روایاتی از این کتاب مهم را نقل کنم. ولذا از برادران عزیز می‌خواهم که خودشان به این کتاب مراجعه کنند.

٤. «کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة»: این کتاب یکی

---

١. ارشاد، شیخ مفید، ٣٤٥/٢

از آثار گرانبهای شیخ المحدثین «محمد بن علی بن بابویه قمی»[1] است و بعد از کتاب «نعمانی»، تألیف شده و روایات غیبت و مسائل مربوط به آن را جمع کرده و در هدف با کتاب غیبت نعمانی مشترک است.

شایان ذکر است که پس از...آخرین نایب خاصّ حضرت ولی عصر در پایان غیبت صغری در سال ۳۲۹ هـ. ق، و شروع غیبت کبری امام عصر علیه‌السلام، بسیاری از افراد ضعیف الایمان درباره حقیقتِ امام عصر و غیبتِ آن حضرت گرفتار شک و تردید شدند و از سوی دیگر دشمنان شیعه کتاب‌هایی در انکار غیبت امام عصر علیه‌السلام نوشتند. اما کتاب «کمال الدین« شیخ صدوق، تأثیر مهمّی در ردّ شبهات منکرین و اثبات حقیقت غیبت داشت.

و هرکس که بخواهد این حقیقت اساسی برایش روشن شود، باید به کتاب «کمال الدین» مراجعه و آن را با دقت مطالعه نماید. البته باید توجه داشت که مرحوم صدوق در این کتاب آنچه از روایات غیبت را که به دستش رسیده، ذکر کرده که احیاناً در بین آن‌ها روایات ضعیف نیز هست. اما در مقام بحث و استدلال، فقط به روایات معتبر و صحیح استناد کرده است و خودش در این باره می‌گوید: «غیبت امام دوازدهم برای من قطعی و مسجّل است. بر اساس روایات صحیحی که از پیامبراکرم رسیده و از ائمه طاهرین نیز اخباری که درباره غیبت رسیده، مانند سایر احادیثی است که بر اساس آن ما به شرایع و احکام اسلام ایمان آورده‌ایم»[2].

و اگر کسی بپرسد که چرا روایات ضعیف نیز در این کتاب‌ها نقل شده؟ در پاسخ می‌گویم: «هنگامی‌که یک حقیقت با احادیث صحیح و متواتر ثابت شد، دیگر ذکر حدیث ضعیف آسیبی به آن نمی‌زند. زیرا ذکر حدیث ضعیف به عنوان شاهد است و استدلال و پایه بحث نیست». در اینجا نیز ضرورت و مجالی برای ذکر احادیث و مطالب این کتاب نیست و خوشبختانه این کتاب برای همه قابل دستیابی است.

---

۱. شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ هـ. ق

۲. کمال الدین، ۳۶۸/۲-۳۶۹

۵. کتاب «غیبتِ» شیخ طوسی: شیخ الطائفه «محمد بن حسن طوسی» درگذشته به سال ٤٦٠ هـ. ق، شیخ المحدثین و فقهای زمان خود بوده و کتاب او سومین کتاب مهم درباره غیبت امام عصر بعد از دو کتاب مذکور است. این کتاب احادیث غیبت را که از پیامبراکرم و ائمه طاهرین روایت شده، نقل کرده و به اشکالات منکرین و شبهه افکنان درباره امام عصر عليه السلام پاسخ داده است. «شیخ آقا بزرگ تهرانی» در مقدمه‌ای که بر کتاب غیبت شیخ طوسی نوشته، می‌گوید: «این کتاب امتیازاتی بر دیگر کتب قدیمی دارد؛ از جمله اینکه شامل قوی‌ترین استدلالات عقلی و نقلی در اثبات وجود امام عصر عليه السلام صاحب الزمان و غیبت آن حضرت و ظهور ایشان در آخرالزمان است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ پس از آن که پر از ظلم و شده باشد».

با آنچه تا اینجا گفتیم دلایل قوی بر حقیقت غیبتِ امام عصر را ارائه کردم؛ و هرکس که طالبِ مطالب بیشتر باشد، می‌تواند به کتب تخصصی در این زمینه مراجعه کند و این کتب بسیار زیاد است و من با تحقیق به این نتیجه رسیدم که علّامه مجلسی درست گفته که: «بسیاری از علما و اصحاب ما هرکدام کتابی در باب غیبت تألیف کرده‌اند». و برای کسی که بخواهد درباره غیبتِ امام عصر تحقیق کند، همان سه کتاب اساسی غیبت که نام بردم؛ تألیفِ شیخ نعمانی و طوسی و شیخ صدوق، منابع بسیار خوبی است. همچنین «شیخ آقا بزرگ تهرانی» در مقدمه کتاب شیخ طوسی می‌گوید: «بسیاری از علما و بزرگان از متقدمین و متأخرین درباره غیبت امام عصر کتاب نوشته‌اند که برخی از آن‌ها به چاپ رسیده است».

در پایان این بحث بنده آنچه را که درباره سیر تدوین احادیث پیامبراکرم و ائمه معصومین به طور مفصّل بیان کردم، به شکل زیر خلاصه می‌کنم که شامل پنج حقیقت است:

۱. حقیقت احادیث غیبت در ابتدا در صحیفه امام علی و به املای پیامبراکرم، ثبت و ضبط شده است.

۲. روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام درباره غیبت امام عصر، همه از صحیفه امام علی علیه‌السلام سرچشمه گرفته است.

۳. احادیث پیامبراکرم و ائمه معصومین علیهم‌السلام در اصولِ (کتب) حدیث که مؤلفینِ آنها قبل از دوران غیبت از دنیا رفته‌اند، جمع آوری شده است.

٤. این احادیث از اصولِ حدیث به کتاب‌های مستقلی درباره غیبت منتقل شده که قبل از شروع غیبت صغری تألیف شده‌اند.

۵. احادیث غیبت از منابع مذکور به کتاب‌های مفصل تری درباره غیبت که پس از شروع دوران غیبت تألیف شده، منتقل شده است.

این پنج حقیقت خلاصه روند تدوین احادیث و روایات غیبت است. اکنون پس از بیان این مبحث، به بیان حقیقت دیگری می‌پردازم و آن چگونگی کشفِ حقیقتِ غیبت برای عقل و قلب تعدادِ زیادی از علمای اهل سنت است؛ که وقتی با این حقیقت مواجه شدند، راهی نداشتند جز اینکه مذهب اهل سنت را رها کنند و به شیعه اثنی عشری بپیوندند و پس از آن کتاب‌هایی نیز درباره امام عصر و غیبت او تألیف کردند. اکنون به نام و تألیفات برخی از آنان اشاره می‌کنم:

۱. شیخ جلیل «محمد بن مسعود عیاشی»:

«شیخ نجاشی» و «ابن الندیم» و «شیخ طوسی» هر سه این عالمان نام عیاشی را در فهرست‌های خود ذکر کرده‌اند، که می‌توان به این منابع مراجعه کرد. این عالم بزرگ سنی، شیخ عیاشی، پس از اینکه حقیقتِ غیبت را با عقل و قلب خود دریافت و دید که این حقیقت ریشه در تعالیم پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد و باید به آن ایمان آورد، به مذهب حق پیوست. درواقع من وقتی که شرح برخی از بزرگانِ علمای اهل سنت که مذهب خود را رها کرده و شیعه شده‌اند، را مطالعه می‌کردم، این سؤال در ذهنم مطرح شد که چگونه اینان توانسته‌اند دست از اعتقادات قبلیِ خود بردارند؟ و چگونه اعتقاداتِ شیعه اثنی عشری که عمری با آن مخالفت کرده‌اند، در عقل و دلِ

آن‌ها جای گرفته است؟

این سؤال در ذهنم بود تا اینکه دوباره به احادیث متعددی که از پیامبراکرم درباره حضرت مهدی علیه‌السلام و غیبت آن حضرت رسیده، مراجعه کردم. دیدم که این احادیث حقیقت وجود حضرت مهدی و غیبت او را به شکلی صریح و شفاف بیان کرده و در اینجا پاسخ سؤالِ خود را دریافتم و فهمیدم که این عالمان از احادیث پیامبراکرم غفلت کرده‌اند و اگر این احادیث را به طور دقیق و عمیق مطالعه کنند و غفلت و تعصّب را کنار بگذارند، شیعه می‌شوند.

این عالم سنی پس از اینکه شیعه شده، کتابی به نام «الغیبة»، تألیف کرد که در آن احادیث زیادی از پیامبراکرم را با اسناد خود، نقل کرده است. همچنین احادیث فراوانی از ائمه معصومین علیهم‌السلام درباره غیبت در این کتاب آمده است.

۲. «امام ابوجعفر محمد بن عبدالرحمن بن قبة رازی»:

او نیز یکی از علمای بزرگ اهل سنت است که در دوره غیبت صغری زیسته و پس از اینکه حق و حقیقت را شناخت، از آن پیروی کرده و این سخنان را گفته که بین علما مشهور است: «گذشتگان آنان -شیعیان- حالات امام عصر و غیبت او و اختلاف مردم درباره او پس از غیبت او، را نقل کرده‌اند و این کتاب‌های آنان است، که حوادث را از قبل پیش بینی صحیح کرده و هرکس می‌خواهد، آن‌ها را بخواند».

و اما کسانی که در دوره معاصر و در قرن بیستم میلادی مذهب اهل سنت را ترک کرده و به شیعیان پیوسته‌اند، تعداد آنان قابل شمارش نیست و کسی جز خدای متعال آن را نمی‌داند و حتی ما می‌توانیم قرن حاضر را قرن شناخت مذهب شیعیان بنامیم. نویسنده معروف وهابی، «استاد ربیع بن محمد مسعودی» در این باره، به انتشار مذهب تشیع در مصر، اشاره کرده و می‌گوید: «من وقتی که پس از مدت‌ها جدایی، از مصر بازدید کردم، دیدم که گرایش جدیدی در آن جا به وجود آمده و عده‌ای از برادران ما و از جمله پسران یکی از علمای معروفِ مصر و برخی از

طلاب علوم دینی، در جلسات و بحث‌های علمی که با ما داشتند، با کمال شگفتی دیدم که آن‌ها به این افکار جدید اعتقاد پیدا کرده‌اند؛ و آن مذهبِ تشیع است».

البته پدیده گسترش مذهب تشیع در عصر حاضر، منحصر به مصر نیست؛ بلکه تمام جهان شاهد این واقعیت است و من خودم صدها نفر از اهل یمن را می‌شناسم که مذهب تسنن را رها کرده و شیعه شده‌اند. نویسنده وهابی «دکتر ناصر بن عبدالله الفقاری» می‌گوید: «بسیاری از افراد شیعه شده‌اند و هرکس کتابِ «عنوان المجد فی تاریخ البصرة و نجد» را بخواند، می‌بینید که قبایل بسیاری بطور کامل شیعه شده‌اند».

و من در کتاب «المستقبل للمذهب الاثنی عشری»[1] ثابت کرده‌ام که آینده جهان متعلق به شیعیان است و پیش بینی‌های خودِ علمای اهل سنت و سلفی‌ها و وهابیون این حقیقت را گویاست و خداوند، اوست که هدایتگر و توفیق دهنده و یار و یاور جویندگانِ حق و حقیقت است. همچنین نویسنده وهابی معاصر، «دکتر علی احمد سالوس» در کتابی با عنوانِ «مع الشیعه الاثنی عشریة فی الاصول و الفروع»[2]، تألیف در ج ۱ ،ص ۲۱، می‌گوید: «ما در جستجوی علل و اسبابی که موجب می‌شود، اهل سنت مذهب خود را ترک کنند و شیعه بشوند، تا آنجا که مذهب شیعه به بزرگترین مذهب اسلامی معاصر تبدیل شده، به این نتیجه می‌رسیم که این ویژگی بزرگ، اعتقاد به غیبت حضرت مهدی، نقش زیادی در جذب اهل سنت به سوی مذهب تشیع دارد». نویسنده وهابی معاصر «مجدی محمدعلی محمد»، نیز یکی از افراد اهل سنت را که جذبِ مذهب تشیع شده چنین توصیف می‌کند: «یکی از جوانانِ اهلِ سنت با حالتی حیران نزد من آمده و دیدم که علت حیرت و سرگردانی او این است که جذبِ شیعیان شده و دستِ شیعیان به او رسیده است، تا آنجا که بیچاره فکر می‌کرد که شیعیان ملائکه خدا و

---

۱. آینده از آن مذهب تشیع است

۲. همراه با شیعیان در اصول و فروع

فرستادگان حق هستند. تا آن جا که می‌گوید: هرچه با او تلاش کردیم، بی‌فایده بود و او جذبِ مذهبِ تشیع شده بود».

این «آقای شیخ مجدی» از یک حقیقت بزرگ غفلت کرده و آن این است که کسی که مذهب تشیع و مذهب اهل بیتِ پیامبر را شناخت، هیچ کس نمی‌تواند او را به عقیده سابقش بازگرداند. زیرا کسی که حق را شناخت، به هیچ قیمتی حاضر نیست از آن دست بکشد!

برای خود من نیز نظیر آنچه که برای «شیخ مجدی» گفته اتفاق افتاد. من وقتی که مذهب شیعه را شناختم و از وهابیت دست شستم و شیعه شدم، عمویی داشتم که با مهربانی به من می‌گفت: من یقین دارم که تو باتوجه به علم و سواد و سوابقی که داری، هرگز شیعه دوازده امامی نخواهی شد. و او تلاشِ بسیار زیادی کرد تا مرا به وهابیت بازگرداند و پس از جلسات متعدد و گفتگوی مفصل، به من توصیه کرد که با «دکتر عبدالوهاب دیلمی» بحث و گفتگو کنم؛ که او یکی از بزرگترین علمای وهابی یمن است. و سال‌های زیادی در عربستان سعودی بوده و در آنجا درس خوانده و فارغ التحصیل شده است. من با «دکتر دیلمی» نیز گفتگوی مفصل و طولانی داشتم و عمویم نیز شاهد گفتگوها بود و در همین جلسات بحثی بین من و برادر دینی «شیخ عبدالله صغر» انجام شد و در پایان این مناظرات، هنگامی‌که عمویم دید که من از آنچه می‌گویم دست بر نمی‌دارم، لحنِ سخنان او از گفتگو، به تهدید به قتل و ربودن و امثال آن مبدّل شد و به نزدیکان و دوستان من هشدار داد که با من معاشرت نکنند و به اصطلاح مرا تحریم کنند!

اما این‌ها در نظر من چندان اهمیتی نداشت. زیرا کسی اعتقادات بر حق و ویژگی‌های مذهب اهل بیت را بشناسد و به دوازده امام بر حق و غیبت حجّت دوازدهم ایمان بیاورد، هیچ قدرتی نمی‌تواند آنچه را که او شناخته، از عقل و قلبش خارج کند. زیرا انسان به طور طبیعی شیفته حق و حقیقت است و اگر آن را پیدا کند، عاشقِ آن می‌شود. و این حق و حقیقت و دین صحیح الهی، همان مذهب

تشیع اثنی عشری است که اگر کسی آن را به درستی بشناسد، حاضر خواهد بود همه چیزش را از جان و مال و آبرو، فدای آن کند و دست از دینِ حقِ خود برندارد. و این یکی از ویژگی‌های مذهب شیعه اثنی عشری است. و اگر چنین شود، آن وقت تحریم خانواده و دوستان و دوری از آشنایان و تهدیدها و اهانت‌ها و ناامنی‌ها و بر باد رفتنِ تمام آرزوهای گذشته و دشمنیِ همه دوستانِ سابق، همه این‌ها در راه معشوق و محبوبی که راه یافته جدید به او دسترسی پیدا کرده، شیرین خواهد بود. زیرا حقّ و حقیقت ارزشِ آن را دارد که انسان تمام ارزشهای مادی و دنیوی را در راه آن قربانی کند.

و کسی که به مذهب اهل بیت و دینِ مورد رضای خدا و پیامبر و ائمه معصومین دسترسی پیدا کرد و آن را شناخت، احساس خواهد کرد که همه چیز از آنِ اوست و یک لذت بی‌سابقه و لذتِ معنوی آسمانی را تجربه می‌کند که با لذت‌های مادی به هیچ وجه قابلِ قیاس نیست. چنین انسانی که حق را شناخته و به آن اعتقاد قلبی پیدا کرده است، خود را در قله هرم دین می‌بیند که همان مذهب شیعه دوازده امامی است و از آن بالا به مذهب و عقاید سابق خویش نگاه می‌کند و این مانند نگاه کردنِ یک انسان بزرگ، به یک کودک نادان و ناتوان است! البته این حالت از روی غرور و تکبّر نیست؛ بلکه یک حقیقت و واقعیت است. و این از شگفتی‌های عالم است که کسی می‌تواند عظمتِ مذهب حق، مذهب اهل بیت، مذهب شیعه اثنی عشری را بشناسد که در عمق وهابیت زندگی کرده باشد. درست مانند اینکه ما تا تاریکی را نشناسیم؛ نمی‌توانیم معنا و مفهوم نور را درک کنیم.

اکنون به ادامه معرفی برخی از علمای اهل سنت می‌پردازم که پس از اینکه مذهب حق را شناخته‌اند و دلایل قوی بر حقانیت دوازده امام شیعه قلب و عقل آنان را تسخیر کرده، تعصّب را رها کرده‌اند و مذهب حق را با دل و جان پذیرفته‌اند. و تا برادرم شیخ عثمان بداند که پیش از من جمع کثیری از علمای اهل سنت، شیعه شده‌اند و حتی برخی از آنان از ترس مذهب خود را آشکار نکرده‌اند و در اینجا

مجال آن نیست که نام همه آنان را ذکر کنیم:

۳. «علامه یوسف بن فرغلی بن عبدالله بغدادی حنفی» صاحب کتاب معروفِ «تذکرة الخواص»:

این عالم بزرگ نواده دختری «ابی الفرج عبدالرحمان بن جوزی» درگذشته به سال ٦٥٤ هـ. ق است و نام کتاب او «تذکرة خواص الامة فی خصائص الائمه»، می‌باشد. او نیز تحت تأثیر دلایل قوی و احادیث معتبر وارد شده درباره حقیقت، قرار گرفت و در کتاب «تذکرة الخواص»، احادیث صریح پیامبراکرم درباره ائمه دوازده گانه و وجوب ایمان و تصدیق به غیبت امام دوازدهم را آورده و نتوانسته حقیقتی را که شناخته، کتمان کند. اکنون برخی از سخنان بزرگان اهل سنت درباره او را ذکر می‌کنیم:

«علامه محمد عبدالحّی» در کتاب «الفوائد البهیّه فی تراجم علماء الحنفیّة»، درباره او می‌گوید: «این عالم در فقه درخشید و از جدّ مادری اش ابن الجوزی علم آموخت. او عالم فقیه و واعظی خوش صحبت بود. نیکو و دل نشین سخن می‌گفت و در بحث بسیار تیزهوش و دارای تألیفات نیکو بود»[1].

از جمله تألیفات نواده «ابن الجوزی»، شرح صحیح مسلم است. هرکس که کتاب «تذکرة الخواص» را با دقت بخواند، می‌بیند که این کتاب با دلایل قوی و براهین محکمِ عقلی و نقلی، امامتِ ائمه دوازده گانه و غیبت امام عصر را ثابت کرده، که ما گزیده‌هایی از آن‌ها را نقل خواهیم کرد. «سبطِ ابن الجوزی» در کتاب «تذکره الخواص»، فصلی را به امام عصر اختصاص داده که آغاز آن چنین است: «فصلٌ فی ذکر الحجة المهدی، هو محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (رضوان الله علیهم) و کنیه او ابوعبدلله و ابوالقاسم است. و او خلف بر حق و حجّت خدا و صاحب الزمان و قائم منتظَر و موعود، و آخرینِ امامانِ اهل بیت است».

---

۱. فوائد البهیّه، ص ۲۳۰

سپس این حدیث را ذکر می‌کند: «عبدالعزیز بن محمود بن بزاز» از «عبدالله بن عمر» روایت می‌کند که گفت: شنیدم از رسول خدا که فرمود: در آخرالزمان مردی از فرزندانِ من قیام می‌کند که هم نام و هم کنیه من است و زمین را چنانکه پر از ظلم شده، از عدل و دادگری پر می‌کند. و او مهدی است. و می‌گوید: این حدیث از حیث اعتبار حدیث مشهور است»[1].

و در جای دیگر در کتاب «تذكرة الخواص» می‌گوید:

«ابوالفضل یحیی بن سلامة الحصكفی» در قصیده مشهورش که آن را جمعی از مشایخ ما در بغداد برایم خواندند، نام دوازده امام اهل بیت را جمع کرده و در این قصیده چنین می‌گوید:

همُ الحياة أَعْرَقوا أم أَشْأَموا أم أَتْهَموا أم أَيْمَنوا أم أَنْجَدوا[2]

و پس از چند بیت چنین می‌گوید:

یا سائلی عن حبّ أهل البیت هل	أقـــرُّ إعلانـــاً بــــه‌ام أجحـــد
هیهـات ممـزوج بلحمـی و دمـی	حــبّهم و هــو الهــدی و الرشـــدُ
حیــــدرة و الحــــسنان بعــــده	ثــــم علــــی وابنــــه محمــــدُ
و جعفــر الــصادق و ابــن جعفــر	موســـی و یتلـــوه الإمـــام الـــسید
أعنـــی الرضـــا ثـــم ابنـــه محمـــد	ثـــم علـــی و ابنـــه المـــسدد
و الحــسن الثــانی و یتلــو بعــده	محمـــد بـــن الحـــسن المفتقـــد
فــــإنهم أئمتــــی و ســــادتی	و إن لحــــانی معــــشر وفنّــــدوا
أئمــــة أكــــرم بهــــم أئمــــة	أســــماؤهم مطــــرودة تطّــــردُ
هــــم حجــــج الله علــــی عبــــاده	و هــــم إليــــه مــــنهج ومقــــصد
هــــم النهــــار صــــوَّم لــــربهم	و فــــی الــــدياجی ركّــــعٌ و ســــجّد

---

۱. تذكرة الخواص، ص ٣٦٣-٣٦٤

۲. آنان معنای زندگانی هستند؛ چه بالا روند و چه به سمت چپ روند، یا در تهامه و یا در یمن و یا در نجد ساکن شوند. .

هـــم الـــصراط للإلـــه فـــالوری عـــنهم تـــضل و إلـــیهم ترشـــد

قـــوم لهـــم فـــضلٌ ومجـــد بـــاذخ یعرفـــه المـــشرک والموحّـــد

قـــوم أتـــی فـــی هـــل أتـــی مـــدیحهمْ هـــل یـــشک فـــی ذلـــک إلا ملحـــد

قـــوم لهـــم فـــی کـــل أرض مـــشهد لا بـــل لهـــم فـــی کـــل قلـــب مـــشهد

قـــوم منـــی و المـــشعران لهـــمُ و المروتـــان لهـــمُ و المـــسجد

قـــوم لهـــم مکـــة و الأبطـــح و الخیـــف و جمـــع و البقیـــع الغرقـــد

مـــا صـــدق النـــاس و لاتـــصدقوا و أمـــسکوا و أفطـــروا واعتقـــدوا

ولا غـــزوا و أوجبـــوا حـــدّاً لهـــم و لاصـــلوا و لاصـــاموا و لاتعبّـــدوا

لـــولا رســـول الله و هـــو جـــدّهم یـــا حبـــذا الوالـــد ثـــم الولـــد

و مـــصرع ألطـــف فـــلا أذکـــره ففـــی الحـــشا منـــه المقـــیم المقعـــد

یـــری الفـــرات ابـــن الرســـول ظامیـــاً یلقـــی الـــردی و ابـــن الـــدعی یـــرد

حـــسبک یـــا هـــذا وحـــسب مـــن بغـــی علـــیهمُ یـــوم المعـــاد الـــصمد

یـــا أهـــل بیـــت المـــصطفی یـــا عـــدّتی و مـــن علـــی حـــبّهمُ أعتمـــد

أنـــتم إلـــی الله غـــداً وســـیلتی و کیـــف أخـــشی وبکـــم أعتـــضد

ولّـــیُّکمْ فـــی الخلـــد حـــیٌّ خالـــد والـــضدُّ فـــی نـــار لظـــی مخلـــد[1]

---

۱. ای کسی که درباره محبت اهل بیت می پرسی: آیا به آن اقرار کنم، یا انکارش کنم؟ هیهات که محبت آنان با گوشت و خون من آمیخته و این همان هدایت و رشد الهی است. علی حیدر و حسن و حسین بعد از او علی(بن الحسین)، و پسرش (باقر) و جعفر صادق و پسرش موسی (بن جعفر) و پس از او علیّ سرور مقصودم رضاست و پس از او پسرش محمد (جواد)، سپس علی (هادی) و فرزندش حسن دوم (امام عسکری) و پس از او محمد بن الحسن که گم شده و پنهان است. آنان امام و سروران من هستند؛ اگرچه قومی مرا سرزنش و ملامت کنند. آنان بهترین پیشوایان روی زمین هستند، که اسامی آنان هر روز بیشتر می‌درخشد. آنان حجت‌های خدا بر بندگان هستند و آنانند که راه صراط مستقیم و مقصدند. آنان روزها را برای پروردگارشان روزه می‌گیرند و شب‌ها در حال نماز و رکوع و سجودند. آنانند که خداوند سوره « هل اتی» را در مدح ایشان نازل کرده. آیا جز کافر و ملحد به این فضیلت شک می‌کند؟

مشاهد مشرفه آنان در سرزمین‌های مختلف، نه! بلکه در هر دلی مشهدی دارند. منی و مشعر و عرفات و صفا و مروة و مسجدالحرام برای آنان است. مکه و ابطح و مسجد حنیف و مزدلفة و بقیع برای آنان است. گروهی که بنیان فضیلت و مجد و شرف آنان بسیار مرتفع است و هر موحد و مشرکی این مجد و شرف را می‌شناسد.

سپس نواده ابن الجوزی (معروف به سبط بن جوزی) نام پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اوصیای ایشان را در این دو بیت جمع کرده، که شاعر دیگری گفته است:

«خدایا! به چهار محمد

و چهار علی

و حسن و حسین و جعفر

و موسی مرا پناه بده که من ولی و دوست دار آنان هستم».[1]

٤. «علّامه ابن الصبّاغ مالکی» صاحب کتاب «الفصُول المهمة»:

«علی بن محمد ابن احمد» مشهور به «ابن الصبّاغ مالکی» درگذشته به سال ۸۵۵ هـ. ق؛ او از بزرگان علمای اهل سنت در قرن نهم و از کسانی است که احادیث صریح پیامبراکرم درباره دوازده امام و غیبت امام عصر، او را در برابر حق تسلیم کرده و کتابِ «الفصول المهمّه فی معرفة احوال الائمّه» را در زمینه اثبات ولایت و امامت ائمه معصومین و غیبت امام عصر نگاشته است. او دلایل عقلی و نقلی بر امامت دوازده امام را ذکر کرده و فصل دوازدهم را به امام دوازدهم اختصاص داده و چنین نام گذاری کرده: «الفصل الثانی عشر فی ذکر الی القاسم محمد الحجه الخلف الصالح ابن ابی محمد الحسن الخالص»؛ و او امام دوازدهم است و تاریخ ولادت و دلایل امامتِ او و ذکر احادیثی درباره غیبت او و مدت قیامِ دولت او و ذکر کنیه و نسب او و مطالب دیگری که به این فصل مرتبط است. این عنوان فصل دوازدهم کتاب الفصول المهمّه است».

سپس سخنی از شیخ مفید را به عنوان استناد و استشهاد نقل کرده می‌گوید: «صاحب کتاب ارشاد، شیخ مفید، ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله می‌گوید: امامِ پس از امام حسن عسکری، فرزندش محمد بود و آن حضرت غیر از محمد پسرِ دیگری نداشت و پیامبراکرم و امیرالمؤمنین علی و سایر اجداد و آباء

---

۱. بأربعة اسماء کل محمد* * * و أربعة اسماء کلهم علی

و بالحسنین السیدین و جعفر* * * و موسی اجرنی اننی لهم ولیّ(تذکرة الخواص؛ سبط بن الجوزی، ج: ۱، ص: ۳۲۸)

گرامش درباره او سخن گفته‌اند و او صاحب شمشیر و قائم موعود منتظَر است؛ چنانکه در احادیث معتبر و صحیح وارد شده و او قبل از قیامش دو غیبت دارد که یکی از دیگری طولانی‌تر است».

هرکس که در کتاب «الفصول الهمه» با دقت نظر نگاه کند، یقین می‌کند که او از مذهب اهل سنت دست برداشته و شیعه شده است و من او را یکی از هدایت یافتگان می‌دانم.

۵. «ابراهیم بن محمد علامه جوینی شافعی» صاحب کتاب «فرائد السمطین»: او شیخ الاسلام محّدث کبیر «ابراهیم بن محمد ابن الموید جوینی شافعی» درگذشته به سال ۷۳۰ ه. ق است که نسبش به صحابی معروفِ رسول الله، «ابوایوب انصاری» می‌رسد و نام کامل کتابش «فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الأئمة من ذرّیتهم علیهم‌السلام» است.

وی نیز پس از شناخت احادیث صریح پیامبراکرم درباره اهل بیت و جانشینان بر حق آن حضرت، تعصّب مذهبی را کنار گذاشت و به حقانیت مرجعیت و امامتِ اهل بیت ایمان آورد و شیعه شد. وی پس از اینکه در این کتاب روایاتِ غیبت را نقل کرده به کلامی از «علّامه امام طبرسی» استناد کرده که می‌گوید: «این‌ها برخی از احادیثی است که از طرق اهل سنت و مخالفین اهل بیت درباره دوازده امام رسیده و وقتی که فرقه مخالف این احادیث را مانند فرقه امامیه نقل کرده‌اند، و آن‌ها را انکار نکرده‌اند، این بهترین دلیل بر این است که خداوند حتی مخالفین را تسخیر کرده تا این مطالبِ بر حق را روایت کنند، تا حجت خدا بر خلق تمام و کلمه الهی برتر و والا باشد و این جز یک امر خارق العاده نیست که مخالفین ائمه به فضایل آنان شهادت داده‌اند و این کار خدای متعال است که مقلّب القلوب و الابصار است و دل‌ها به دست اوست و هر دشواری را آسان می‌کند و او بر همه چیز تواناست»[۱].

۱. فرائد السطین، ۳۲۹/۲

٦. «حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی» صاحب کتاب «ینابیع المودّة»:

وی نیـز یکـی از علمـای بـزرگ و معتبـر اهـل سـنت است که در سـال ۱۲۹٤ هـ. ق درگذشته است. او نیـز به حقانیت ائمـه اهل بیت و حقیقتِ غیبت امام عصر پـی بـرده و بـه آن ایمـان آورده اسـت. وی احادیث فراوانـی دربـاره غیبـت نقـل کـرده کـه مجـال ذکـر آن‌هـا نیسـت و سـپس مـی‌گوید: «برخـی از علمـا و محققیـن گفتـه‌اند کـه احادیـث دالّ بـر اینکـه خلفـای پیـامبراکرم دوازده نفرنـد، از طـرق زیـادی رسـیده و مـشهور اسـت و روزگـار و حـوادث تـاریخی و زمـین و آسـمان ثابـت کردنـد کـه مـراد پیـامبراکرم از دوازده خلیفـه و جانـشین او، ائمـه دوازده گانـه اهـل بیـت هـستند و نمـی‌توان ایـن حـدیث را بـر هـیچ گـروه دیگـری تطبیـق کـرد. حـدیث دوازده خلیفـه پیامبر بر خلفای اموی تطبیق نمی‌شود. زیـرا آنـان ظلـم فراوانـی کردنـد، بـه جـز عمـر بن عبدالعزیز، و تعدادشان نیز افزون بر دوازده نفر است. علاوه بر اینکه آنان از بنـی هاشـم نیـستند و پیـامبر فرمـوده همـه آنـان از بنـی هاشـم هـستند و در روایـت عبـدالملک از جابر آمده که پیامبر صدایش را پایین آورد و گفت همـه آنـان از بنـی هاشـمند و ایـن، روایت را تقویت مـی‌کنـد. زیـرا آنـان خلافـت بنـی هاشـم را دوسـت نداشـتند. همچنـین ایـن حـدیث بـر خلفـای عباسـی حمـل نمـی‌شـود. زیـرا آنـان نیـز بیش از دوازده نفرند. علاوه بر اینکه به آیه مودّت در سوره شوری که مـی‌فرمایـد: ای پیامبر به مردم بگو که من در برابر زحمات رسالت از شما مزد و پاداشی نمی‌خواهم؛ جز اینکه خویشاوندانِ مرا دوست داشـته باشـید، عمـل نکردنـد و بـه حـدیث شـریف کساء نیـز بـی‌تـوجهی کردنـد. و هـیچ گریـزی نیـست از اینکـه حـدیث پیـامبرﷺ بـر دوازده امام از اهل بیت و عترتِ او حمل شود. زیرا آنان داناترین مردم زمان خـویش و بزرگوارترین و پرهیزگارترین و شریف‌ترین مردم از حیث نسب و شرف بودنـد و علـوم آنـان از پـدران و اجدادشـان بـود تـا برسـد بـه پیـامبراکرم و آنـان علـم وراثتـی و لـدنّی داشـتند و اهـل علـم و تحقیـق آنـان را اینگونـه شـناخته‌انـد. و ایـن معنـا کـه مـراد و مقصود پیامبراکرم از دوازده خلیفه و جانشین آن حضرت، ائمـه اهـل بیـت هـستند،

با احادیث فراوانِ دیگری حمایت و تأیید می‌شود؛ از جمله حدیث معتبر ثقلین و احادیث فراوانِ دیگری که در این کتاب آمده است. و امّا اینکه پیامبر طبق روایتی که از جابر بن سمرة نقل شده فرمود: «کلّهم تجتمع علیهم الأمّة». مرادِ آن حضرت این است که همه امت اسلام در هنگام ظهور حضرت مهدی به امامت ائمه اهل بیت اقرار و اعتراف می‌کنند»[1].

من از شنوندگان این مناظره خواهش می‌کنم که در این سخنان با دقت تأمل کنند. چرا که آنچه که این عالم گفته، بهترین شرح و توضیح معنای این حدیث پیامبر است که همه علمای اسلام بر صحّت و اعتبار آن مهر تأیید زده‌اند.

تعداد کسانی که در بین علمای اهل سنت، به حقانیت مذهب اهل بیت و غیبت امام دوازدهم حضرت ولی عصر، پی برده و ایمان آورده‌اند، از صدها نفر متجاوز است و ما به ذکر همین تعداد از بزرگان و معروفین آنان اکتفا می‌کنیم. زیرا گفتگوی ما مجال بیش از این را ندارد و حقیقت غیبتِ امام عصر حجم بسیار زیادی از کتب علمای اهل سنت را به خود اختصاص داده و هرکس طالب علم و در جستجوی حقیقت باشد، می‌تواند به کتب معتبرِ علمای متقدمین اهل سنت که شیعه شده‌اند، مراجعه کند.

این بخش از بحث ما نیز به پایان رسید. اکنون در پاسخ به جناب شیخ عثمان که اعتقاد برخی از مخالفین مذهب تشیع را دلیلی بر ضدّ عقیده غیبت به حساب آورد، می‌خواهم به برخی از کتاب‌هایی اشاره کنم که فرقه‌های غیر شیعه درباره غیبت امام عصر نوشته‌اند و من این را دلیل بر استواری عقیده غیبت می‌دانم، نه ضعف آن؛ به شرحی که خواهم گفت:

۱. «کتابِ نصرة الواقفه»:

مؤلف این کتاب، «علی بن احمد موسوی» و از مخالفین شیعیان دوازده امامی

---

۱. پایان سخن علامه قندوزی

است و در کتاب خود روایات غیبت را بیش از صدسال قبل از شروع غیبت نقل کرده است. مؤلف این کتاب از کسانی است که غیبت را از جایگاه خودش منحرف کردند و به افراد دیگری غیر از امام دوازدهم نسبت دادند؛ مانند واقفیه و فرقه‌های دیگری که طرفداران زیادی هم نداشتند و منقرض شدند.

و از دوران صدر اسلام بین مسلمانان مشهور و معروف بود که جمهورِ شیعیانِ اهل بیت، به دوازده امام معتقدند که آخرینِ آنان مهدی منتظر است و آنان که تعداد ائمه را کمتر از این دانستند و شش امامی و هشت امامی و امثال آن شدند و به غیبت افراد دیگری به جز حضرت ولی عصر معتقد شدند، گروه‌های اندکی بودند که مدتی کوتاهی پس از ظهورشان، منقرض شدند. مورخ بزرگ قدیمی مسعودی که در سال ٣٤٦ هـ. ق درگذشته و در اوایل دوره غیبت کبری زندگی می‌کرده، می‌گوید: «ابومحمدالحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم‌السلام، یعنی امام یازدهم شیعیان در دوران خلافت معتمد عباسی، در سن بیست و نه سالگی از دنیا رفت (شهید شد). و او پدر مهدی منتظر امام دوازدهم جمهور شیعیان است».

جناب شیخ عثمان! لطفاً در عبارات مسعودی دقت کنید تا دیگر نگویید که جمهور شیعیان با شیعه دوازده امامی مخالفند و بدانید چنانکه مسعودی گفته «جمهور شیعیان اهل بیت از دوران امام علی علیه‌السلام دوازده امامی و به غیبت حضرت مهدی معتقد بودند و آنان که از شیعیان بودند و به کمتر از دوازده امام معتقد شدند و از راه صحیح منحرف شدند، فرقه‌های کوچک و اندکی بودند که به زودی از بین رفتند». و صاحب کتاب «نصرة الواقفة» از جمله همین گروه‌های اندک است و حتّی برخی از آن شیعیان که دچار شبهه و مشکل شدند، پس از شناخت حقیقت، توبه کردند و به دوازده امام و غیبت امام دوازدهم معتقد شدند.

محدث خبیر «شیخ صدوق» با اسناد خود از «سید حمیری» نقل می‌کند که گفت: «به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: یابن رسول الله! از پدران شما احادیثی به ما

رسیده که غیبتِ امام را قطعی و یقینی معرفی کرده. به من خبر بدهید که امام غائب چه کسی است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا غیبت در ششمین فرزندِ من، که دوازدهمین از امامان هدایتگر است، واقع خواهد شد. اول آنان امیرالمأمنین علی بن ابی طالب و آخرین آنان قائم بالحق بقیة الله در زمین و صاحب الزمان است. به خدا سوگند که اگر مهدی در غیبت به اندازه عمر نوح در میان قومش بماند، نمی‌میرد تا اینکه ظهور کند و دنیا را از عدل و دادگری پر نماید»[۱].

بنابر آنچه گفته شد، روشن می‌شود که آنان که غیبت را به افرادی به جز صاحب الزمان، امام دوازدهم، نسبت دادند، بطور عمد یا از روی اشتباه با متون صریح احادیث مخالفت کرده‌اند. اما نتوانسته‌اند اصل غیبت را به خاطر مسلم بودن آن، انکار نمایند. ولذا «شیخ صدوق»که در سال ۳۸۱ هـ. ق درگذشته و در اوایل دوره غیبت کبری می‌زیسته، می‌گوید: «از آنجا که اصل غیبت حجّت خدا که احادیث صحیحی از پیامبر درباره آن رسیده، برای همه شیعیان قطعی بود، برخی از آنان دچار اشتباه شدند و غیبت را در غیر جایگاه آن قرار دادند.»[۲]

۲. کتاب «غیبتِ« بطائنی:

این کتاب اثر «حسن بن علی بن ابی حمزه سالم بطائنی» است که بیش از صدسال قبل از شروع غیبت تألیف است. بطائنی در عصر امام رضا علیه السلام زندگی می‌کرده و از مخالفین شیعیان دوازده امامی بوده و در کتابش احادیث غیبت را آورده است.[۳]

۱. کمال الدین، شیخ صدوق، ۲-۳۴۲ ، شماره ۲۳
۲. کمال الدین، ۳۰/۱
۳. فهرست، نجاشی، ۳۶-۳۷ ، شماره ۷۳ و الذریعة، ٧٦/١٦ ، شماره ۳۸۲

۳. کتاب «الصفة فی الغیبة»:

این کتاب اثر «عبدالله بن جبلة بن حیّان»، فقیه مشهور است که در سال ۲۱۹ ه. ق درگذشته است و او کتاب خود را بیش از پنجاه سال قبل از آغاز غیبت صغری نوشته است.

البته کتاب‌های دیگری نیز درباره غیبت توسط مخالفین شیعیان دوازده امامی نوشته شده؛ اما هدف ما ذکر چند نمونه بود و آنچه که ذکر کردیم برای این هدف کافی است. در پایان باید بگویم آنچه که درباره غیبت امام عصر با استناد به دلایل نقلی بیان شد، حقیقت غیبت است که از ویژگی‌های مذهب اهل بیت است. اما آنچه که وهابیت از غیبت به شکلی نادرست و زشت به تصویر می‌کشد، از مفهوم حقیقی غیبت بسیار دور است!

من سعی خود را کردم تا مفهوم و حقیقت غیبت را بر اساس آنچه که در احادیث پیامبراکرم و ائمه اهل بیت آمده، به شکلی صحیح توضیح بدهم. اگرچه این تلاش من ناچیز است؛ اما می‌تواند نقطه آغازی باشد برای کسانی که در جستجوی حقیقت هستند و آنان پس از اینکه پای در این راه گذاشتند، قطعاً بی‌نیاز از مراجعه به کتب اختصاصی در این زمینه نیستند. اما کسانی که این دلایل و این حقیقت را می‌فهمند، اما باز آن‌ها را انکار می‌کنند، با آنان حرفی نداریم و چنین کسانی قابل احترام نیستند!

و آخرین سخن من پاسخ به شبهه‌ای است که وهابیون مطرح می‌کنند و می‌گویند: «احادیث و روایات مربوط به غیبت، برای توجیه اعتقاد شیعیان به غیبت مورد استفاده قرار می‌گیرد».

در پاسخ به این شبهه می‌گوییم: «سخن شما در صورتی درست است که احادیث غیبت پس از اعتقاد شیعیان به غیبت مطرح شده باشد و شما نمی‌توانید چنین چیزی را ثابت کنید. زیرا احادیث غیبت اولین بار توسط شخص پیامبراکرم مطرح شده و به املای پیامبر و با خط امام علی در صحیفه آن حضرت ثبت شده و

این حقیقت از طرق مختلف شیعه و سنی به ما رسیده است».

اما آنچه که وهابیون به آن استناد می‌کنند تا عقیده به غیبت را تضعیف کنند، برخی روایات جعلی و ضعیف است که وهابیون مقصود خود را در آن‌ها دنبال می‌کنند.

در پایان خدای بزرگ را بر این نعمت که توفیقِ شناخت این حقیقت بزرگ را به ما داد، سپاسگزاریم و از جناب شیخ عثمان و همه شنوندگان این مناظره به خاطر اطاله کلام عذرخواهی می‌کنم.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

پایان